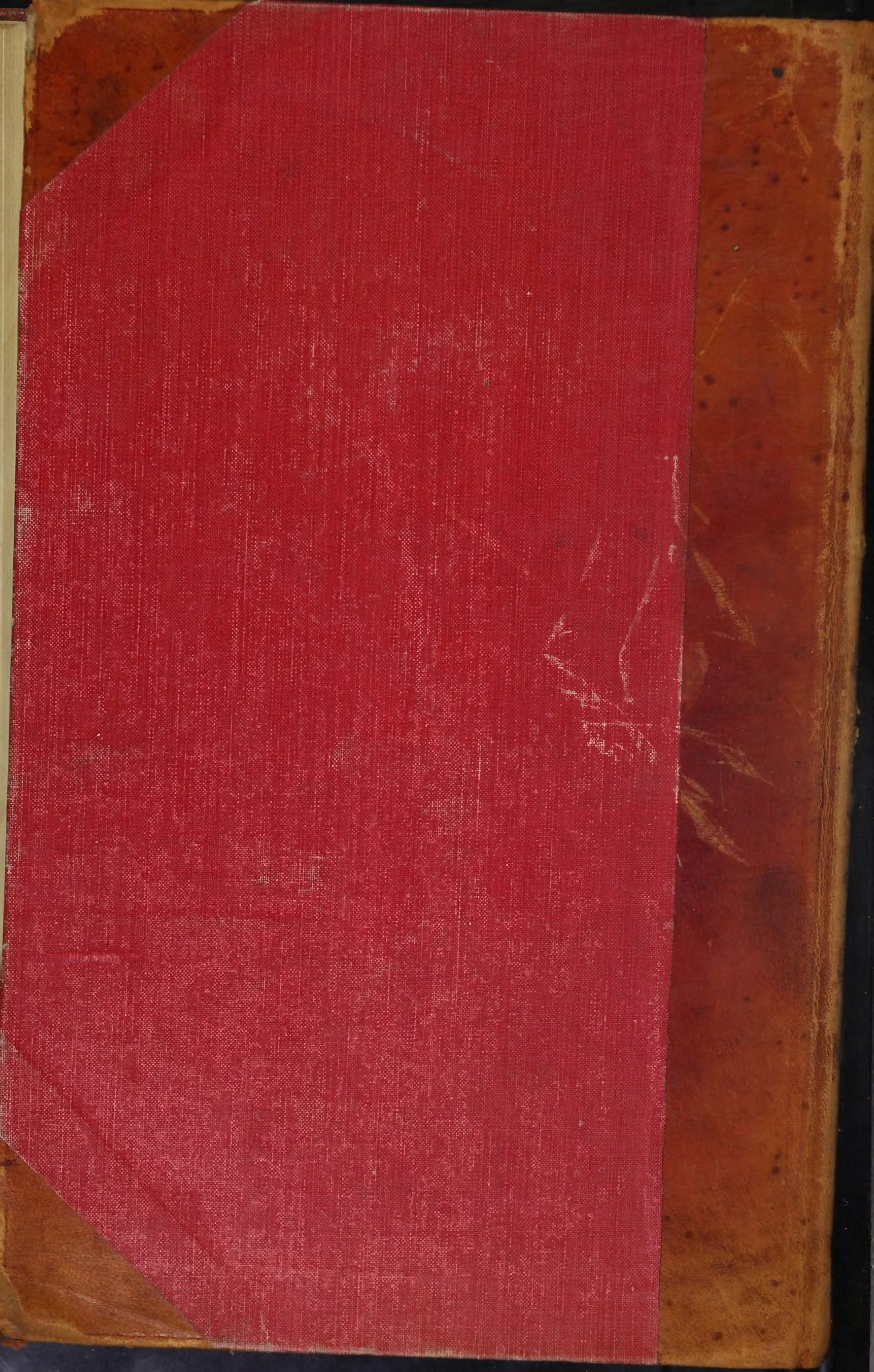


تحقیق الدقائق
فی زبدة الحقائق

هو الله تعالی شأنه

جلد اول کتاب درر التیجان

Durar al-tijān

فی تاریخ بنی الاشکان از مصنفات

جلیله جناب جلالتمآب اجل اکرم اعتماد السلطنه

I'timād al-Salṭanah

محمد حسن خان وزیر انطباعات و دار

الترجمه و غیرها ادام الله اقباله العالی

فی توشقان ئیل سنه ۱۳۰۸

بسم الله الرحمن الرحيم

سلطنت و دولت آن مالک الملکی را نا و کشور خدائی قاهر و توانا است که در جهان هستی و عالم امر و خطهٔ آفرینش و قلمرو حیات حکمش چون آب جیحون و فرات روانست و گذشته و آینده در پیشگاه علمش با زمان حاضر یکسان پادشاهی که سریر ابهتش را نام عرش عظیم است و کرسی کبریائی حضرتش سما تقدیس و ثنا تعظیم بر سر سربلندان دیهیم افسر خسروی او نهاده و شهریاران را دکر (؟) فرمان مملکت ستانی وی داده آنان که در ترک تازی و مردانگی علم گشته کوس فرمان روائی و سکهٔ ناموری زده رایت استبداد و استقلال افراشته و پا بر فرق فرقدان و ثریا گذاشته چون بلند درگاه آیند جمله رعیتی ذلیل اند و مسکین تر از ابناء السبیل محتاج و مبتذل مندرس و مستعمل سجام غر حکمه و قهر سلطانه وغلبة امره و بهر برهانه

تو شاهی و شاهان گدای تو اند … من و بندهٔ کیمیای تو اند

رخ از نیل تو آبنوسی کنند … در آن آستان خاکبوسی کنند

جهان پهلوان کارفرما سپهر … که در حلقه دارد ز دامان مهر

رسیم تو سیما نماید سپید … از آن بوستان آورد شنبلید

فروزان کنی گوهر کاینات … نه بینم کسی جز تو قایم بذات

اینجاست که تیر کماندار ان پارت بسنگ آمده است و سر خنگ صرصر نژاد پیشتاز ان توران لنگ شده نه خاکم بر هم و زبانم الکن سخن بتناسب نرانده و خزف بجای گوهر نشانده ام پارت جلیت سوار تورانی کیت پارتیا و ترکستان را ان سهم و قدر نیست که در این میدان باشد با نقش این ایوان بجاکه براق فهم و رفرف دانش از رفتن باز مانده موری ضعیف و پشهٔ لاغر چه تواند

خورشید چو محو آن جمالست … پیداست که ذره در چه حالست

گل را رخ او چو خوار سازد … خس نزد هوس که زانه بازد

کوثر چو ز تشنگی بجوشد … شورابه بکوی که خروشد

ما را الهامی توان نمائیم معرفت نبود که از عهدهٔ حمد و شکرت بر آئیم و نفسی نیز اخضرت را تقدیس و تسبیح نمائیم تا من خود در تکمیل عقل و تحصیل علم و طی طریق مجاهدت و آداب ریاضت و تهذیب اخلاق و کشف حجب و جلب فتوحات و خطف نفحات و نفثات مشاهدت تقصیر کرده ام نرفتم تا بجای رسم ننگرده

تا صاحب نوائی شوم و در همه حال از خدا مستظهر بفضل تو چشم دارم و راه امید بسیار دارم و توکلی
نومید نشوید و براه قنوط نروید تو را بر گزیده پیمبران و اشرف سروران سرور اعلم سید عالم پیشینیان
اولاد آدم نبی اکرم رسول خاتم احمد مختار محمد صلی الله علیه و آله و سلم و عترت طاهره و ذریه زاکیه
که ائمه دین اند و اولیاء راشدین و ناهجان مناهج حق الیقین و حلیه جمال متقین و جوهر و ماهیت
ملکوت کمال صورت و هیولای جبروت جلال تارکان ما سوی الله و نزدیکان درگاه سوگند میدهم
که از راه راستم دور نیندازی و در دریوزه حرمان و غم نصیبیم نگذاری بحال خویشم نگذاری
و از سیئات جهل و غفلتم بیرون آری در حدائق حقائقم جای دهی و از رنج محن و از خار معاصیم
ناجی و بری نمائی از ذل مخاطره فقر برهانی و بر مسند تختگاه ایقانم نشانی تا با آنانم
از فاتحین حصن سعادت شمارند و مالک ملک نجات و سلامت خوانند بمنک الجسیم و احسانک القدیم

اما بعد

فضلا و مصنفین این عهد ابد مهد و زمان سعادت اقتران اعانهم الله تعالی و کثر
امثالهم در فنون علوم و فضائل از عالی و ادانی مصنفات و رسائل پرداخته و کارهای لایق و
شایان ساخته اند و الحق بخشنین مرتب این عصر فرخنده و دوران خجسته آثار اقلام علما
اعلام و حکمای مجد مقدار است که در کثرت و وفور حکم موالید ثلاثه و عناصر اربعه و
حواس خمسه و جهات سته را بشمار سانیده در هر نقطه موجود و برای توانگر و درویش حاضر
و ممکن میباشد امروز بتشویق امنای حضرت گردون بسطت علیه ایدهم الله بنصره
زینت خانها کتابخانهاست و دفاتر و اوراق علمیه لازمه ملزوم کلبهها و کاشانهها جز
اینکه در مخازن حکم و ادب و خزاین صحف کتب عجم و عرب جای تاریخ ایران خالی است و از طبقات
سلاطین قدیم این مملکت یعنی پیشدادیان و کیان و اشکانیان و ساسانیان که قبل از ظهور
دولت اسلام در این ممالک اسم و رسم شاهنشاهی داشته اند اصلا و مطلقا خبری نیست و
حال آنکه از جمله پادشاهان جهان در آن قرون و ازمنه اولویت و تقدم ایشان را بوده و
نویسنده های خارجه آنها را بهمین سمت ستوده اند راست است که بعضی تواریخ فارسی
و عربی متضمن احوال آنها در دوار و اوضاع آن اعصار بدست داریم اما جمله با فسانه اقرب است و
از حقیقت امر که مشتمل بر فواید و عواید میباشد ابعد فقراتی ناقص و معیوب و فقراتی
متعدد و مشوب مطالب ناقص و مسائل مبهم او اشکانیان میتوان گفت هیچ نیست و این گنجینه

که باید بعقود سیر و اخبار معتبر آنها آشنا باشد یکباره تهی است و برای ملتی متمدن و امتی نامی نقصی از این بزرگتر متصور نباشد که تاریخ مملکت خود ندانند و از سوانح سوالف ایام آن بکلی بیخبر مانند از سود و زیان گذشتگان خویش بتجارب حکم نایل نگردد و عبرت و بصیرت حاصل ننماید و چنین قومی نباتات را مانند که از ریشه و اصل خود غافلند و از لذت و حظ مشاعر و مدارک انسانی محروم و بجنبه جمادی مایل نظر باین مقدمه اقل عباد الله و احوجهم الیه محمد حسن بن حاجی علیخان مراغی ملقب باعتماد السلطنه غفر هما الله تعالی از دیر بر این شد که این نقص را از میانه بردارد و این جای را خالی نگذارد لهذا سالها در تحصیل اسباب و اسناد و شرایط و لوازم آن کوشید و چگویم که چه رنجها کشید با چه مایه زحمت و مشقت مسطورات یونان و روم و ارمن و فرنگ را از منه بعهود سایر امم را از عرب و عجم تصفح نمود و ابواب تتبع گشود و از آنجا که از میان طبقات سلاطین فرس حال اشکانیان را مجهول تر دید و جمع و ترتیب وقایع دوران آنها را اصعب یافت ابتدا بتألیف تاریخ اشکانیان پرداخت و کتابی در سه جلد مرتب و مدون ساخت جلد اول که بمنزله مقدمه است در حل مشکلات تاریخ این طبقه جلد دوم از سلطنت ارشک اول تا اواسط این سلسله که مقارن است با ولادت حضرت عیسی علی نبینا و علیه السلام جلد سیم در تاریخ باقی سلاطین اشکانی که بعد از میلاد پادشاهی داشته اند زینت جلد اول که همین مجلد باشد تراجم مختصر حال جمعی از فضلاء مورخین مصنفین یونان و روم و ارمن و فرنگ و عرب و عجم و غیرهما است که باقوال آنها استشهاد و استناد نموده ام و آن در آخر کتاب الحاق شد و اصل کتاب عبارتست از مقدمه و سی و سه فصل و خاتمه و فهرست آن نیز در آخر کتاب ملاحظه میشود پیرایه جلد دوم حالات سعادت آیات روح الله مسیح بن مریم میباشد و آرایش جلد سیم صور و نقوش بعضی مسکوکات اشکانیان و تصاویر برخی از آثار آنها خواهد بود و اگر عمر باقی ماند از تألیف تاریخ سه طبقه دیگر نیز تن نزند و در آن کار اهمال نکند انشاء الله و آخر الامر این سه مجلد را که در لطافت بلآلی بهیه کمال و یواقیت قرمز افضل مانند درر التیجان فی تاریخ بنی الاشکان نامید و بزعم خود این اسم را با مسمی دانست امید که ابنای وطن عزیز من که عالمان سیر و واقفان اخبار و حاملان افکار متانت و آراء صائبه میباشند در آن بنظر دقت ببینند اگر پسند کنند اسم اجری شایان است و اینم کاری نمایان

نخواهم جز این مزد و منت کشم — با این مزد و منت همواره خوشم

بنام من این گوهر با بها — ز مهر چیز و مهر کز بس آید مرا

ز من ماند این در جهان یادگار — جهان هنر را بیاید بکار

بسم الله الرحمن الرحیم

مقدّمه

پوشیده نباشد که سوانح و آثار اقطار کرهٔ ارض و موجوداتیکه در آن وجود داشته متأخرین از مورخین که اهل تدقیق و استقصا بوده و انواع سختی صعب را بپای جهد و اجتهاد پیموده اند منقسم بدو قسمت کرده ما قبل تاریخی و تاریخی یعنی بعضی از سوانح و آثار موجوداتست که پیش از اوان رسم استکتاب و تدوین دفتر و کتاب سوانح زمان گذشته و وجود پیموده و برخی بعد مثلاً در سنین ما قبل تاریخ فلان انقلاب روداده یا فلان حیوان وجود داشته و برافتاده و در قرون تاریخی نسل آن منقرض بوده علمای علم ژئولوژی که طبقات زمین را شکافته و سرائر آنرا برای العین مشاهده نموده آثار آن انقلاب را کشف کرده یا اسکلت و عظام آن حیوان را بدست آورده میگویند آن انقلاب یا آن حیوان از سوانح و موجودات اعصار قبل از تاریخ است و اما آنچه راجع بعد از تداول و شیوع تحریر و کتابت است تاریخی است آن نیز بر دو قسم است قسمتی که متعلق بمتأخرین است اغلب بدرستی ضبط شده و متصدیین در حفظ و حراست آن ساعی میباشند و از شرایط نشر و طبع آن هیچ فرو گذار نمیکنند لکن تاریخ متقدمین و شرح ازمنهٔ سالفه و احوال ممالک قدیمه بواسطهٔ ضعف تمدن اقوام و اغراض جاهلانهٔ طوایف و سایر علل و امراض مشوب و مغشوش گردیده سدهای سدید از مشکلات عدیده در راه طالبان معارف بسته و کشیده داشت و کسی قدم در آن ساحت نمیگذاشت عالمان مقدام و کاردانان با همت و اقدام لازم بود و پای همت بپایه دون پایه اینراه نمی پیمود چون مرور دهور عقلها را منور نمود و دست عنایت ابواب درایت بر روی سعادتمندان گشود در اخبار قدما دیدند اکثر را از مقولهٔ اساطیر اولین یافتند و جای خالی بسیار آن نیز ببینا مشاهده کردند مصمم مجاهدت گردیدند با زحمت تمام و کثرت اهتمام بترتیب اسناد پرداختند و تحصیل دفاتر و اوراق و منقورات احجار و الواح و سکه های کهنه و اشیاء عتیقه و تصاویر منقوشهٔ عشایر و سلاسل و امم و قبایل را ممد سایر وسایل ساختند حالات و عادات اجیال و ملل و اعوام تسلط و سلطنت سلاطین و دول و رسوم و آداب هر شعبه و نقل و انتقال هر طبقه را با اصل و نسب و دابه و حسب آنها مجملاً مفصلاً معلوم کرده داخل در قلمرو معارف و علوم نمودند تا سوانح تاریخی آن ادوار بصحت مایل گردید و قابل قبول و پذیرفتن شد و ما که پیرو آن مجاهدین میباشیم و با مشعل دانش ایشان همان راه طی میکنیم شکر مساعی ایشان را از اهم فرایض میشماریم و از ذکر خیر و ادای حقوقشان چیزی فرو نمیگذاریم و تکمیل مرام را گوئیم انتهای زمان ما قبل تاریخی و ابتدای تاریخ در تمام ممالک و اقالیم در یک وقت و دوره نبوده بعضی از طوایف بنی نوع بشر زودتر بسر منزل تمدن رسیده اسباب تحقیق مطالب و ضبط وقایع را فراهم آورده و زمرهٔ دیرتر قدم

اسکلت استخوان بندی انسان یا سایر حیوانات است

در پیشاه راه نهاده و مدتی بالنسبه از دیگران عقب افتاده و از آنجا که آمد و شدی با پیشرفتگان نداشته
از معاونت و امداد آنها محروم مانده و اگر امروز با دوربین علم و اطلاع باعماق افریقا و بعضی اقطار
اقالیم دیگر نظر اندازیم اشخاصی ببینیم که هنوز از عدد تا ده نتوانند شمرد و از لغت بیش از چند کلمه نیارند
گفت تا چه رسد بشرح جرائم و انساب و فهم شجرهٔ اسباط و اخراج حالات گذشته و گذشتگان آنها نامعلوم
و سعادت و شقاوتی که آنها را شامل بوده یکسره مستور و مکتوم است پس شهور و سنین ماضیهٔ آنها سنین
ماقبل تاریخی و شهور بیخبری است و آن دورهٔ طی شده دورهٔ عطلت و بی ثمری است ازین مقدمه ثابت و محقق
میشود که اهل هر اقلیم وقتی از دورهٔ ماقبل تاریخی داخل در دورهٔ تاریخی شده و قدم در راه تمدن و ترقی
زده و چون مقصود ما نگارش تاریخ وطن عزیز خود ایرانست و تحقیق احوال و اوضاع قدیمهٔ ابنیامان گوییم
زمان ماقبل تاریخی این ممالک بزعم آنهائیکه بتواریخ عرب و عجم رائی زیاد و کم صحیح میدانند دورهٔ مهاباد و جیان
و شائیان و یاسائیان است اما بعقیدهٔ محققین این عصر زمان ماقبل تاریخ این سرزمین قبل از آن اینست که اصقاع
آنجای سکنای طوایف آرین که بنام ایرانی معروف گشته شود و بعد مسخر سلاطین بنی آشور گردد و در ترتیب
تاریخ ایران میگویند ایرانیها که اصلاً از ملت آرین و از قوم اسکیث بوده و به دو سلسله منقسم گشته در زمان بسیار
قدیم در مملکتی که پیش از اینها فارستان نام داشته استقرار حاصل نموده لکن هم اینها و هم مردم مملکه عراق عجم و
آذربایجان باشد در قرن هشتم قبل از میلاد مسیح علیه السلام مطیع شهریاران بنی آشور شدند اما زمام مهام حکمرانی
باز بدست پادشاهان خودشان بود سلاطین خانوادهٔ اکمنید که پیشدادیان و کیان باشند باسم پادشاهان
آنشان مشتهر گردیدند و آنشان مملکتی بوده در سرحد مملکت الام (عیلام) که لرستان باشد بعد از انقراض
دولت بنی آشور در سنهٔ ششصد و شش قبل از میلاد غلبه و نفوذ حکمرانان مکداشد ولی سلاطین آنشان نیز روزی
باستقلال خود نایل گشتند بلکه بر مدینز غلبه نمودند یعنی هفتمین پادشاه اکمنید کیروس یا کورس (کورش) که خسرو
(کیخسرو) باشد چون از سال پانصد و هشتاد و هشت قبل از میلاد سلطنت فارس داشت و قوتی حاصل نمود
در سنهٔ پانصد و چهل و نه قبل از میلاد مدی را مسخر ساخت و تاریخ دولت ایران ازینوقت شروع شده است
مختصر نوزده نفر پادشاه اکمنید سلطنت کردند و نوزدهمی آنها دارا که آخرین سلطان این سلسله است مغلوب
اسکندر کبیر گشت و مقتول شد و این طبقه در سیصد و سی سال قبل از میلاد منقرض گردیدند قلیل زمانی
سلطنت ایران اسکندر را بود چون او درگذشت از نژاد سلاطین عجم سلسلهٔ معروف به بازرانثی که مجملاً
اشارتی بدانها خواهیم نمود در فارس سریر سلطنت را مالک شدند و باقی ممالک ایران بدست خلفا و سرداران
اسکندر یعنی طایفهٔ سلوکید سوریه افتاد بنابراین طبقهٔ اول از سلاطین عجم پادشاهان اکمنید بوده

سکیث را بعضی از فرنگیها سیت میگویند و شرح آن بیاید

وطبقهٔ

وطبقهٔ سلوکیدی در سال دویست و چهل و نه قبل از میلاد پارتهای آرساکید یا سلسلهٔ اشکانی ایران را
از تصرف طایفهٔ سلوکید خارج ساخته خود بحکمرانی پرداختند و سلطنت هشتاد و یکسالهٔ سلوکیدها یعنی
اسکندر و خلفای او منقرض شد پس طبقهٔ سیم از سلاطین عجم سلسلهٔ پارتهای آرساکید یا اشکانیانست
واین سلسله تا سال دویست و بیست و شش یا بیست و هشت بعد از میلاد سلطنت کردند تا آنوقت اردشیر
چهارم پسر بابکان نوادهٔ ساسان از اخلاف بازرانو یا آنها را منقرض ساخته خود بتخت سلطنت ایران جلوس
کرد و دوره دورهٔ ساسانی شد پس بنصوص طبقهٔ چهارم از سلاطین عجم ساسانیها بودند که تا ظهور دولت اسلام
سلطنت نمودند و آخر شخص این سلسله یزدجرد سیم است که بعد از شکست نهاوند در سال بیست و یکم هجری که
برای مسلمین و اعراب فتح بزرگی بود و بهمین واسطه معروف بفتح الفتوح شد فراری و متواری و نابود گردید
چنانکه در محل خود این شرح نگاشته شود حاصل آنکه سلاطین ایران همانطور که مورخین عرب و عجم نوشته
چهار طبقه بوده اند جز اینکه آنها طبقات را باسم پیشدادی و کیانی و اشکانی و ساسانی نام برده و اسکندر اکبر را
بسلاطین کیانی الحاق کرده و حکمرانی خلفای او را از درج کلام ساقط نموده فقط میگویند سلاطین اشکانی
با انطیخس رومی بیشتر بوده اند لکن صحیح آن تقسیمی است که متأخرین نموده و گفته اند

طبقهٔ اول

سلسلهٔ اکمنید که پیشدادیان و کیان باشند و ابتدای استیلای آنها در قرن هشتم قبل از میلاد و استقلالشان
از سنهٔ پانصد و چهل و نه قبل از میلاد و انقراضشان در سال سیصد و سی قبل از میلاد است

طبقهٔ دوم

اسکندر و خلفای او میباشند که باسم سلوکید معروفند و هشتاد و یکسال سلطنت کرده در سنهٔ دویست و
چهل و نه قبل از میلاد منقرض شدند

طبقهٔ سیم

پارتها آرساکید یا اشکانیانند که چهار صد و هفتاد و پنج یا چهار صد و هفتاد و هفت سال سلطنت کرده
و در سال دویست و بیست و شش یا بیست و هشت بعد از میلاد انقراض یافته اند

طبقهٔ چهارم

ساسانیان بوده که چهار صد و بیست و هشت سال تقریباً سلطنت نموده اند و انقراض آنها را اکثر در سال سی
یکم نوشته و پوشیده نیست که سنین مذکوره همه شمسی است
اما از طبقات مذکوره تاریخ سه طبقه که اکمنید و سلوکید و ساسانی باشد بالنسبه باستناد صحیحه حاضر و بوجهی معین

و معلوم است چه تاریخ سلسلهٔ اکمنید را مورخی مثل هرودوت یونانی معروف و ملقب بابو التواریخ یا ابو المورخین که چهار صد و هشتاد و چهار سال قبل از میلاد متولد شده و با آن طبقه معاصر بوده طرف توجه داشته و نگاشته و اگزنفون یونانی که سی و نه سال بعد از تولد هرودوت قدم بعرصهٔ این عالم نهاده و اکتزیاس یونانی که در چهار صد و شانزده قبل از میلاد بایران آمده و هفده سال طبیب اردشیر منمن بوده و بعضی دیگر نیز اینکار نموده اند و تاریخ سلسلهٔ سلوکید را هم یونانیهای هم وطن آنها بخوبی ثبت کرده و تاریخ ساسانیها که آخر طبقه میباشند و چندان قدمتی نداشته اسناد معتبرهٔ عدیده دارد فقط ازین میانه تاریخ اشکانیست که مظهر مشکلات شده و در غایت اختفا و ابهام مخفی گشته طایفهٔ آنرا بدرستی ضبط نکرده و ننوشته و خود نیز ادبیاتی نداشتند که بواسطهٔ آن اسامی و سوانح ایام سلطنت و استیلای خود را طوری مشهور و منتشر سازند که توالی شهور و تتابع اعوام آنرا از الواح و دفاتر ابود و خلود محو و نابود نسازد و پردهٔ نسیان بر دیوان مآثر و آثار نبندند از دو ساسانیها که ایشانرا از میان برداشتند و افسر دولت آن طبقه را بر سر گذاشتند محض اثبات حق خود و ابطال دعوی مغلوبین و مقهورین آنهارا گمنام خواستند و جدّاً از اسم و رسم شان کاستند و همانا ملت ایرانی این طبقه را بیگانه دانسته بنظر اعتنا در آنها ندیدند و از گذارش و سوانح روزگار آنها عمداً ننوشتند یونانیها هم تا دیر گاهی معرفتی بحال اشکانیان نداشتند و جمله را ایرانی میپنداشتند مختصر چون هیچکس وقع درستی بآن سلسله نگذاشت تا آن وقت که دانشمندان کار آگاه خواستند تاریخ عجم را بدرستی مرتب و منظم سازند در این رشته و خط اینجای مخصوص را خالی یافتند بجد و جهد بتعدیل و تسویهٔ این امر و احیا و تجدید آن وقایع و سوانح پرداختند و اینکار را بزحمت و اشکال ساختند اینست که ما از چهار طبقهٔ مزبوره تاریخ این سلسله یعنی اشکانیانرا پیش انداختیم اسناد آنرا بمرور زمان و صرف اوقات و دسترنج از هر جهت جمع و شروع بنگارش نمودیم و راهی ناهموار را صاف کرده پیمودیم و در نظر داریم که چون این مشکل حل شود و اینکار بسر برآید اگر خدا خواهد همت گماریم و سنین پادشاهی و صادرات اعمال و افعال و نوادر رفتار و اطوار سه طبقهٔ دیگر را مدون و مورخ سازیم و این عمل بوجهی پردازیم که مطبوع صاحبنظران و کاردانان و مقبول آستان شاه شهریاران ولینعمت عظیم القدر جلیل الشان وارث تاج و تخت کیان خسرو دارا دربان شاهنشاه صاحبقران مالک کل ممالک ایران السلطان بن السلطان بن السلطان اعلیحضرت اقدس همایون ناصر الدین شاه قاجار خلد الله ملکه و سلطانه گردد و از آنجا که فهم تاریخ اشکانیان موقوف و معلق بدانستن اجمالی از تاریخ اسکندر کبیر و سلسلهٔ سلوکید است خلاصهٔ از آن در اینجا نگاشته بعد ابتدا بمقصود مینمائیم بعون الله و حسن توفیقه

فصل اوّل خلاصهٔ از تاریخ اسکندر کبیر

اسکندر کبیر فاتح مشهور که پدرش فلیپ پادشاه مقدونیه و مادرش المپیاس بود و حکیم معروف ارسطو
او را تربیت نموده در سال سیصد و پنجاه و شش قبل از میلاد مسیح علیه السلام در شهر پلا از بلاد مقدونیه
که امروز معروف به پالاتیزا میباشد متولد شده و در سیصد و سی و شش قبل از میلاد در سن بیست سالگی
بجای پدرش بر تخت سلطنت نشسته و در سیصد و سی و چهار قبل از میلاد با سی هزار پیاده و پنج هزار سوار
عازم تسخیر ایران شده و در قلیل زمانی قسمتی از افریقا و اغلب از ممالک آسیا و بعضی اقطار فرنگ بتصرف او در
آمده و با عمر کوتاه او را سرگذشتی طولانی و اعمال و سوانح مهمه است که در این محل حسب المناسبه باید مختصراً برخی از
آنرا اشاره نمائیم بنابراین گوئیم

یونانیهای حقیقی هرگز اهالی مقدونیه را جزء خود ندانسته آنها را ملتی اجنبی و وحشی میشمردند فلیپ پدر
اسکندر چون مردی مدبر و رشید بود مردم یونان از او احتیاط میکردند اما در تمام سلطنت او با المنادله تبعیت او
نهادند پس از او اسکندر را نیز با آن قدرت و جهانگیری از خود نخواندند و او را و اعقاب او را یونانی حساب نکردند
بلکه از این نسبت ننگ میداشتند فقط اهالی مقدونیه با اسکندر محبت میورزیدند ولی بعد از غلبه بر ایران
چون آن غالب کاردان در جذب قلوب مغلوبین ساعی بود مردم این مملکت نیز در اواخر سلطنت او مجذوب آن دلربا
و شوکت و جلال گردیده بهمان چشم که در کیخسرو دیده بودند در او میدیدند و میخواستند نسب وی را هر دست و
پائی که باشد بسلاطین کیان رسانده و او را از این راه نجیب کنند و بگویند از خون شریف کیخسرو و قطرانی در عروق
او هست این بود که شهرت میدادند که اسکندر پسر فیلیپوس نیست زاده داراست و از طرف مادر کیانی چنانکه
اشکانیان نیز او را هم بکیان منسوب میکردند در شاهنامه و در تاریخ ابوطاهر طرسوسی و بعضی کتب دیگر
مسطور است که فیلقوس پدر اسکندر با دارا جنگ کرده مغلوب شد و قبول خراج کرد و دختر خود را نیز بدارا
داد شب زفاف دارا از دهان عروس استشمام بخر نموده وی را بیونان فرستاد اما دختر همان شب حمل برداشته
بعد از رسیدن بیونان اسکندر از او بوجود آمد بعضی از مورخین دیگر گویند اردشیر کیانی که باصطلاح
فرنگیها آرتاگزرسس ثانی باشد سفارتی مأمور دربار فلیپ پدر اسکندر نمود المپیاس مادر اسکندر با سفیر
اردشیر یا یکی از اجزاء سفارت راهی بهم رسانید و اسکندر از صلب آن سفیر یا از صلب یکی از همراهان او
وجود یافته ارباب خبر دانند که اینجمله از زیور حقیقت عاطل است و در تواریخ صحیحه یونان نوشته اند
وقتی فلیپ پدر اسکندر از المپیاس مادر اسکندر بیزار شده او را طلاق داد و کلئوپاتر نامی را در حباله
نکاح خود در آورد ملکه جدید شهرت داد که اسکندر پسر فلیپ نیست نتیجه زنای المپیاس است و اسکندر
خود وقتی در افریقا بمعبد آمون رفت از فرزندی فلیپ تبری کرد و خود را پسر آمون نامید اینها کراین شنیدند

فلیپ را یونانیها فیلیپوس مینویسند اعراب آنرا معرب کرده فیلقوس گفتند و فیلفوس بواسطه تحریف کتاب فیلقوس شده است

گفتند

کفتند چه ضرر دارد که ما اسکندر را از پشت کیخسرو بدانیم فرزند همان رب النوع خیالی که خود مبدا نامند
بخوانیم و بمکن وقتیکه این نسبت مجعول را با سکندر عرضه داشته باشند در صدد انکار بر نیامده و مشعوف
شده باشد بالجمله آنوقت که اسکندر مصمم تسخیر ایران شد لشکر یکه بدان مستظهر بود همان عساکر مقدونیه
بودند یونانیها اضطرارا چند دسته قشون در رکاب آن پادشاه فرستاده لکن آنها از صمیم قلب خدمت نمینمودند
و اگر قهرمان مقدونیه بر ایران غالب آمد بقدرت عسکریه نبود ضعف دولت کیان و انزجار طبع رعایای ایران
که طالب انقلاب و انقراض آن دودمان بودند اسباب فتوحات اسکندر گردید و از اینراه این پیشرفت او را حاصل شد
ابن — گویند دارای اکبر یا چهرزاد غلامی بے نام داشت از سفله و اراذل مسلط بر اعمال و مشاغل و امرا و اکابر
راه افراط و تفریط میرفت و کارها بقاعده میکرد رجال دولت لشکر شده بدارا شکایت بردند ولیج
کرده بر تسلط وی افزود و ظلم و تعدی وی زیاد گشت و با امیری راستین نام متحد گردید و مبلغی رشوه باو داد
راستین ظاهرا با وی دم از اتحاد میزد و باطنا قبایح اطوار او را بعرض دارا میرسانید دارا که وی را خیلی بلند کرده
و خود بواسطه ضعف نفس از دفع او بیم داشت ناچار غلام را مسموم و هلاک ساخت بعد از فوت دارا نوبت سلطنت
بدارای ثانی شد و او مردی ظالم بود برادر مهتر وی را که حیات داشت وزارت داد و وزیر تازه بخونخواهی برادر راستین
و کسان او را بکشت این واقعه اسباب هرج و مرج مملکت گردید چون اسکندر بسرحد ایران رسید مقدم او را میمون
دانسته باستقبالش شتافتند و کار اسکندر را آسان کردند اگرچه بعد از گذشتن کار پشیمان شدند انتهی

چون جهت استیلای اسکندر بر ایران معلوم شد گوئیم پس از آنکه این قهرمان فتح بابل و سوس و اصطخر و همدان و
ری را که از بلاد معظمه این کشور بود بگرفت عازم اراضی پارت که بعدها تعیین میشود شد یعنی دارا از پیش بجانب با خزر
میگریخت و اسکندر او را تعاقب میکرد تا در یکی از قرای این مملکت موسومه تاراباچارا سرداران دارا پادشاه خود را
بکشتند لهذا اسکندر در شهر یکه در حوالی دامغان حالیه بود رحل اقامت انداخت و مدتی بعیش و استراحت
پرداخت اسم ایرانی اینشهر معلوم نیست چه بوده اما یونانیها از هکاتم پیلس میگفتند اسکندر در این بلد در
گنجینه عطا گشاده و مال وافر بکلیه همراهان و عساکر داد و اول بار که لباس پادشاهان عجم پوشید خود را بائین هیئت
با امرای عسکریه نمود در اینجا بود و میتوان گفت از آنوقت هم اسکندر خود را بالاستحقاق سلطان ایران میدانست
هم ایرانیان او را دارای این سمت میدانستند مورخین یونانی و رومی حتی بعضی نویسنده‌های متعصب اینعصر
اسکندر را ملامت مینمایند که چرا زی ایرانرا اختیار کرد و باین لباس ملبس شد اما صاحب نظران دانند که او مردی
مدبر بود و گمان نمیکرد با عظمتی که او را حاصل شده در حوالی از اینجاها میرود و خلقی او را بنمایند که در ممالک
وسیعه اسکندر خلیفه وی باشد هیچ استبنای سلطنت خود و اخلاف را بهم زنک کردن آمر و مامور و پادشا

ورعیت

آمُن
بلغت اهالی تبیسی بمعنی آفتاب است
اهالی لیبی که از سمت مصر
اقامت داشتند در شمال مصر باشد
زامپر میستیدند و ژوپیتر آمن
میگفتند و در لیبی معبدی معروف
بوده مجسمه ژوپیتر آمن را از
طلا ساخته در آن گذاشته بودند
سر آن مجسمه سر گوسفند شاخ
دار بوده اسکندر کبیر وقتی باین
معبد رفت بواسطه سدنه
این معبد خود را پسر ژوپیتر آمن
نامید

هکاتم پیلس بزبان یونانی یعنی شهر
صد دروازه است و مقصود از شهر صد
دروازه شهری است که در اول درجه
آبادی باشد نه اینکه فی الحقیقه صد
دروازه داشته باشد بعضی گفته‌اند
چون هکاتم پیلس در محلی واقع شده
که از آنجا بهمه جا راه بوده موسوم
باین اسم شده

ورعیت شید و محکم نماید دلیل این مدعا آنکه با کمال قدرت قوانین جمهوری و رسوم آزادی یونانرا بحال خود گذاشت واستقلال ایرانرا چنانکه بود حفظ نمود مثلاً در زمان کیان ولات در ولایات تسلط کامل داشتند و نسلاً بعد نسل حکمرانی مینمودند بعد از دارا همین قاعده را تمکین اسکندر کردند و وضع آنها را بهم زد و حکومت آنها را تقویت نمود و سردارهای یونانیرا که با او بودند بفرمانفرمائی ولایات و بتاراج کردن آن چشم داشتند فقط باعتبارات و امتیازات و مال ساکت و راضی ساخت حتی آنها را در مشاوره که راجع بمهام و امور ایران بود دخالت نداد در بیشتر اینها عقلا و وزرای ایرانی طرف مشورت او بودند اگرچه یونانیها در نفس الامر ملتفت گشتند و از نظامی و قلمی بلکه فلاسفه و علمای یونان عاقبت باهم در قتل اسکندر مواضعه کردند چنانکه بعد ما بیان آن خواهیم نمود

اسکندر در پائیز سال سیصد و سی قبل از میلاد در هکاتم پیلس اقامت کرده باستمالت مردم ایران پرداخت و چون این کار بوجهی ساخت بعنوان و بهانه خونخواهی دارا قصد تسخیر بلاد شرقی و تعقیب قاتلین دارا که از آنها اندیشه داشت کرده عزیمت باختر نمود اما مستقیماً متوجه آن صوب نشده راه مازندران و گرگان پیش گرفت که ابتدا این دو ولایت را مسخر سازد بزعم بعضی از مورخین اعقاب طوایف تورانی که با افراسیاب متحد و متفق بودند تا آنزمان در کوهستان مازندران که رویان و طبرستان حالیه باشد مسکن داشتند و آنها را مردیا مایده میگفتند اسکندر تا حوالی آمل راند و بزحمت این طایفه را منقاد نمود و مازندران و گرگان او را شد آنگاه بباختر شتافت و بیستان را فتح کرد و از آنجا بهرات تاخت بعد از آن در حوالی بلخ از جیحون گذشت و چندی در شهر زاریاسب اقامت نمود

مخفی نماند که رود جیحون را در آنزمان زاریاسب میگفته اند و شهر باختر که بلخ حالیه باشد در کنار این رود نیز همین اسم داشته و از کارهائی که اسکندر در زاریاسب کرده این بود که بزرگان قبایل ساکنه در این قسمت ایران یعنی باختر و مرو و سمرقند و خوارزم حتی در حوالی کاشغر را طلبید و از آنها برای خود بیعت و قول گرفت که نسبت باو حالت تمکین داشته باشند بعبارة اخری پارلمنتی از رؤسای ملل و طوایف مختلفه و حکام بلاد منعقد نمود و در امور و مقاصد آتیه با آنها مشورت کرد و آنها را باستقرار و استقلالی که داشتند اطمینان داد ارباب خبرت که در سوانح اواخر عهد کیان نظری دارند دانند که پادشاهان اخیر این سلسله بواسطه ضعف تا بلوچستان را در تحت تسلط داشتند از دره خوار یا نظر فتا ساحل سیحون یا کنار رود پنجاب اسماً در تملک و اطاعت آنها بود ساتراپها یعنی والیهای مستقل در هر ولایت حکومت میکردند جزئی مالیاتی بسلاطین کیان میدادند و در وقت لزوم و استمداد لشکری بخدمت میفرستادند اسکندر در زاریاسب

مجلس عروسی را بهمین وضع سایر ایرانیها نیز تقلید کرده و از ایشان بعضی بهمین قناعت نمودند و بعد از آن ترکستان با رخشان دختر والی سمرقند را بحباله نکاح خود در آورد و نوبت بزرگی را داد و بعضی ترکستان را دختر یکی از اعاظم باختر داد. نشر اندلهم در ازار یا سبب اسکندر دو نفر از بزرگان یونان را بکشت و در بهار سال سیصد و بیست و هفت قبل از میلاد در همین شهر نزدیکان این پادشاه در قتل او متفق شدند لکن یکی از آنها ماجرا را بعرض او رسانیدند همراهان مقدونیه با استنطاق آنها پرداخت و در شکنجه اقرار کردند که هرمولائوس پیشخدمت بتحریک آنها شده و کالیستن حکیم برادرزاده ارسطو نیز با ایشان همدست میباشد آن فیلسوف و بعضی از نزدیکان اسکندر را جان برسر این بلیه نهادند و جهت اتفاق کالیستن با جوانان در این سوء قصد آنکه اسکندر در باطن یونانیان را از این مبدا که برسم مردم ایران که با پادشاه خود را پرستش نمایند باو سجده کنند یونانیها از اینکار تحاشی و ابا داشتند و خصوصاً فیلسوف مشار الیه این عمل را اشراک و زشت میدانستند و اعدام اسکندر را ثواب میپنداشتند خلاصه بعد از آنکه آن پادشاه ظفر همراه سمرقند و تمام بلاد جیحون و سیحون را دیده از راه افغانستان بهندوستان رفت و در مراجعت بسند آمد و از آنجا بکیچ و مکران و کرمان و فارس و خوزستان راند و در اینجا دختر بزرگ دارا را بهمسری و زنی اختیار کرد اسم این دختر را بعضی بارسین نوشته و جماعتی پوران دخت و پری دخت حکیم امجد نظامی علیه الرحمه روشنک نظم کرده مورخین یونان باری زانیس که پری زاد باشد ضبط نموده اند بهر حال اسکندر در اینموقع هشتاد نفر از شاهزاده خانمهای ایرانی و نجیب زاده های این مملکت را بهشتاد نفر از سردارهای خود که موسوم بهنر بودند تزویج نمود و در یک مجلس عروسی کرد که بشنید چون جشن آراسته شد و خوان گسترده شد اسکندر خود در صدر مجلس نشست و آن هشتاد نفر سردار بر حسب شان و رتبتی که داشتند در دو طرف او قرار گرفتند عروسها را یکی پس از دیگری داخل مجلس کردند دختر دارا را در کنار اسکندر نشاندند و سایر دخترها نیز در پهلوی شوهرهای خود جا یافتند اول پادشاه روی حلیله خویش بوسید پس از آن سردارها پیروی اینکار کردند مخارج این عروسی و جهاز عروسها تماماً اسکندر از خزانه داد و مقصود اسکندر از این مخالطت و مواصلت این بود که مردم ایران با اهالی یونان راه مودت و مخالطت بسپارند و خیال مغایرت و طغیان ننمایند پس فتوحات فاتح مقدونیه را چنانکه پیش اشاره نمودیم نباید فقط حمل بر شجاعت و بسالت او نمود ضعف و درماندگیان بخت و اقبال اسکندر میدادند بر صاحب این پادشاه زاده نمایانها هم ارسطو داشت که رعایای ایران از جمله اسباب آن استیلا بوده نهایت آنکه حرارت و جلادت هم باینکار کمک نموده است مختصر هر روز اسکندر بعضی از قاطنین این کشور دلجوئی میکرد چنانکه در ایام اقامت شوش حکام جدید بلاد مفتوحه بحضور آمدند و قریب با سی هزار نفر جوان نورسیده در جزو تعداد آنها بود اسکندر آنها را اپیگون یعنی خلفا لقب داد

و آداب جنگ آموختند بزرگان و سردارهای یونان از نیتش رنجیده گفتند اسکندر بعد از آنهمه خدمت میخواهد
ترک ما گوید و اجنبیها را دور خود جمع کند جبّه دراز ایرانیان پوشید و این ننگ بار آورد و دخترهای
ایرانی تزویج نمود با این پوستنای ملعون پادشاه ایران بزبان فارسی سخن میگوید و از باختری و سُغد
و پارتی و غیره قراول خاصه میگیرد وای بحال ما

پوستنای مثل اجنبی میباشد

اما اثر فتوحات اسکندر در ایران یکی این شد که زبان یونانی که بهترین لسان آنزمان بود در ایران رواج
یافت و جز امتیاز آن زبان آنکه اشعار آبدار بآن لغت میگفتند علم طب و فلسفه را بآن لسان مینوشتند و
صرف و نحوی مرتب و معانی بیانی منظم داشت و آخر الامر بعد از آنکه آن فاتح جبّار مرد یعنی بدبخت
شد شبان ایران محسوب میشد سلطنت و بیم کبانو ابد بشنیاری سعادت و اقبال منقرض ساخت بسا نوا
وحد در این دو خود بود و عید صاحب کرد و لیاقت و استعداد لشکر کشی خود را در بین النهرین
جیحون و سیحون ظاهر و موجه نمود و ممالک وسیعه گشته از خوزستان ببابل آمده در آنجا در سال
سیصد و بیست و سه یا بیست و چهار قبل از میلاد درگذشت و مملکت خود را برای خلفا
گذاشت فسبحان الذی لا یدوم الا ملکه

اما حدود مملکت اسکندری در آنوقت که براه ابجها رفت از یکطرف کشمیر بود و از طرف دیگر رود دانوب
(طونه) از جانبی خرطوم سودان از جهتی مسکن طوایف اسکیث در شمال بحر خزر یعنی دشت قبچاق
از سمتی رود گنگ و بنادر خلیج فارس و مدت عمر اسکندر سی و دو یا سی و سه سال بوده است

فصل دویم در مجمل از احوال سلسله سلوکید

اسکندر کبیر بعد از استیلا بر اغلب ممالک آسیا و بلاد اروپا و قطعه از افریقا در همان وقت که
میخواست تمام ملل با تمدن عالم را در تحت رایت واحد جمع کند و مطیع یک سلطنت نماید و دولت عظیمی
تشکیل دهد از بدبختی راه آخرت پیش گرفته درگذشت و حال متصرفات او دیگرگون گشت یعنی
آن قهرمان قاهر خلفی قابل و قادر نداشت که خلیفه او گردد و آن بنای عالی که وی در نظر داشت تمام
بلکه اخلاف او ساخته ها را خراب کردند و آبها را سراب نمودند مقدمه که بواسطه اسکندر ترتیب
یافته بعکس نتیجه داد بجای اینکه اروپا و آسیا یکی شود چنان بازار ستیزه و آویز رواج یافت که اقلیم ها
میدان حروب دائمی و عرصه گاه مغایرت و نفاق شد و حال آنکه از ابتدای دولت با عظمت آشور
تا زمان انتقال داریوش کدمان آخرین پادشاه کیانی که در کتب عرب و عجم او را دارای اصغر منسوب
تقریبا مدت هزار سال اقطار غربی آسیا که از بحر ابیض باشد تا افغانستان بلکه تا هندوستان

در تحت تصرف و اطاعت یکنفر بود در دوام و امتداد مدت مزبور دول بنی آشور و ماد و ایران متوالیًا
اقتدار و استیلا بهم رسانیدند و از این سه دولت ایران بیشتر از همه اسباب اتحاد و اتفاق طوایف
و ملل مختلفه کثیره را فراهم آورد چه سلاطین کیانی که ابتدا باحسن سلطنت و حکمرانی مینمودند
مدت دویست سال تمام ملل ساکنه در آسیای غربی را با طوایف ساکنه شرق متحد داشتند
یعنی از صحاری هند و تبت تا آرشیپل و دریای مدیترانه بلکه ممالک مصر و شمال شرقی لیبی و سیرن
و برقه که قسمت بزرگی از اقلیم افریقا میباشد و یونانیها آنرا معمور ساخته بودند در تحت تملک
و اطاعت آنها بود و سکنه آن ممالک جمله خود را رعیت یک پادشاه و اهل یک مملکت میدانستند
نتیجه فتوحات اسکندر این شد که اتحاد این ملل را بهم زد و حکومتهای مخالفه تشکیل یافت و جنگهای
سخت پی در پی در گرفت
تفصیل این اجمال آنکه بعد از اسکندر سرداران او که هر یک در مملکتی حکومت داشتند راه خود
سری پیش گرفته رایت استقلال برافراشتند و برای اینکه اگر در میان آنها اختلافی روی دهد بمحکمه
بیطرفی رجوع کرده در آنجا قطع و فصل گفتگوی خود نمایند نا قابل ترین اشخاص معاصر را که فلیپ
ملقب به آریده برادر صلبی اسکندر باشد اسم سلطنت دادند و پادشاه خواندند مادر آریده
متعه مطبوعه فلیپ پدر اسکندر و خود او نزد پدر عزیز و گرامی بود و اولمپیاس مادر اسکندر بر
متعه مزبوره رشک میبرد و میترسید فلیپ انکار ولد مشروع خود کند و آریده را ولیعهد نماید
خیالات زنانه او را بر این داشت که دوائی مزیل عقل به آریده خوراند و دماغ او را مختل سازد
چون آن کار کرد و سلب شعور از آریده شد در میان یونانیها بابلاهت ضرب المثل گشت نیز رکسانا
بادختشان نام سمرقندی یا باختری که در حباله نکاح اسکندر بود زمان فوت او حملی هفت ماهه
داشت بعد از وضع آن پسری آورد و او را نیز اسکندر نام نهادند یونانیها این نو رسیده را بسلطنت
برگزیدند پس بعد از اسکندر کبیر دو تن اسم پادشاهی یافتند آریده ابله و اسکندر رضیع و از حکمرانی
هیچیک از این دو تن بوجه خیری نمی آمد لهذا پردیکاس نامی از سرداران و خواص اسکندر کبیر را که اعظم
رجال دولت او بود در وقت انتقال اسکندر در بابل اقامت داشت و اسکندر مهر خود را باو
سپرده بقیمومت و نیابت سلطنت منتخب نمودند و این انتخاب در دوازدهم ماه نوامبر سنه سیصد
و بیست و چهار قبل از میلاد و چهار صد و بیست و پنجسال بعد از تاریخ بخت النصری بود چون
نیابت سلطنت پردیکاس را شد برای استعظام و اظهار علو شان و مقام خود کلیوپاتر خواهر اسکندر

این زوجه اسکندر را فردوسی در شاهنامه دختر پادشاه هند دانسته

کبیر را

کبیر را در جبال الترز و بحر دراورد و نعش اسکندر را که دو سال در بابل بطور امانت بماند با تابوتی طلا باسکندریهٔ مصر حمل کردند تا در آنجا بخاک سپارند اما خلفای اسکندر که سی و سه بودند و ملوک الطوایف که در سیر عرب و عجم ذکر آنها شده این سی و سه نفر هم باشند چون اتفاق و اتحاد آنها صورت نمی‌بست باهم بنای جنگ را گذاشتند بعد از مبلغی زد و خورد ممالک اسکندر به چهار قسمت منقسم و چهار دولت تشکیل یافت دولت مقدونیه و دولت مصر و دولت آسیای صغیر و دولت سوریه و در این تقسیم چیزی به سلوکوس نیکاتر بانی و مؤسس سلطنت سلسلهٔ سلوکید داده نشد

پردیکاس هم از ممالک منقسمه حصه و قسمتی نداشت چه نیابت سلطنت بلکه شاهنشاهی در همه را خاص او کرده بودند اما وی مردی مغرور و بدخو بود و از بزرگان سلاطین و ولات اربعه را برخود بشورانید و اول کسیکه سر از فرمان او بتافت بطلمیوس سلطان مصر بود پردیکاس قشونی آراسته بجانب مصر راند در این سوق عسکر آریدئه ابله و اسکندر صغیر با او بودند چون بساحل نیل رسیدند بدون آزمودن معبر متهورانه قشون را از محل خطرناکی عبور داد و بسیاری از آنها در آب غرق شدند باقی طغیان کرده بخیمهٔ او حمله بردند وی را با جمعی از سرهنگان معتبر بکشتند و این در سیصد و بیست و یکسال قبل از میلاد بود

پس از این واقعه رؤسای قشون پیثون نامی را بجای پردیکاس امیر و نیابت سلطنت اختیار نمودند و قیمومت دو پادشاه را بر عهدهٔ او موکول داشتند زوجهٔ آریدئه با نایب السلطنهٔ تازه عداوت ورزیده برو دیوانه مجبور باستعفا نمود امرای عسکریه ناچار آنتی پاتر را که از سردارها بود بادارت امور لشکری و کشوری مستقل ساختند و او را اختیار مطلق دادند وی از نو ممالک اسکندر را تقسیم کرده و حدودی تازه برای ولات اربعه معین نموده هواخواهان پردیکاس و او من را که سردار سوارهٔ خاص اسکندر بود محروم و بیدخل ساخت و حکومت ایالت بابل و کوتوالی قلعهٔ آن را به سلوکوس نیکاتر پسر آنتیوخس که پدر بر پدر خدمتگذار اسکندر و اجداد او بود داد باینمعنی که بطلمیوس پادشاه مصر چون با سلوکوس قرابت و صلتی داشت در محضر آنتی پاتر نایب السلطنه لیاقت این سردار را معلوم کرده اسباب این حکومت را برای خویش خود فراهم آورد و ابتدای حکمرانی سلوکوس نیکاتر مؤسس اساس سلطنت سلسلهٔ سلوکید یعنی سلاطین منسوب به سلوکوس گردید:

و باید دانست سلوکید در لغت فرانسه بموجب املائی که دارد سلوسید خوانده میشود پس هر جا سلوسید دیده شود همان سلوکید است

در سال سیصد و هفده قبل از میلاد اومن سردار سوارهٔ خاصهٔ اسکندر که مرد رشیدی بود سواران
او همه سپرها نقره داشتند قشون تجهیز نمود که بر آنتی گون حاکم آدانا و لوای لکیه و کوتاهیه حالیه در
اناطولی حمله کند و در این وقت از سلوکوس فرمانفرمای بابل کمک طلبید سلوکوس قبالی باو نکرد اومن با
قشون خود بطرف بابل راند و در حوالی فرات اردو زد سلوکوس تدبیری اندیشیده سدی را که در آنجا بود
برای بردن آب فرات بمزارع بسته بودند شکسته آبادی اومن را فرا گرفت و مجبور بفرار شد عجب آنکه
سلوکوس با آنکه دفع خصم آنتی گون را از و نمود چیزی نگذشت که خود مطمح نظر طمع او گردید با بیمغی که آنتی گون
ببابل آمده از سلوکوس مطالبهٔ صورت خرج و دخل آن ایالت نمود سلوکوس که خود را مستقل میدانست و
شان خود را اجل از اینکه صورت حساب بدیگری دهد اعتنا بگفتهٔ او نکرد آنتی گون جنگ را آماده شد سلوکوس
خود را مرد میدان ندیده با پنجاه سوار بمصر گریخته به بطلمیوس پناه برد و شکایت نامهٔ مصدق بتصدیق
پادشاه مصر بکاساندر پادشاه مقدونیه و لیزیماک سلطان روملی حالیه نوشت و چارهٔ کار
خود را در خواست کرد آنتی گون چون از عریضهٔ مزبوره خبردار شد و دانست دول مصر و مقدونیه و روملی
حامی سلوکوس خواهند بود راه نرمی و مداهنه پیش گرفت و در صلح زد متحدین که او را متلون المزاج
میدانستند وقعی بتملق و اظهار موافقت او ننهادند و کار بمجادله انجامید بعد از چند سال زد و خورد
سلوکوس و حامیان او غالب گشته در سال سیصد و دوازده قبل از میلاد مجدداً سلوکوس مظفر و
منصور وارد بابل شد و اهالی وی را با کمال شعف پذیرفتند و حکام مضافات بابل خود را باز در تحت
حمایت او قرار دادند و در این وقت بسط دایرهٔ متصرفات او حاصل شده چنانکه سوریه و تمام بلاد عراقین
و ایران و باختر و قسمت عمدهٔ از اناطولی را در تصرف داشت

سلوکوس نیکاتر که طبعاً عادل و منصف و با مروت و طرفه مهر و محبت رعایا و قشون خود بود و در
التزام رایات ظفر آیات اسکندر دلیری جنگ آزما گردیده در اینحال ولایت را دون رتبهٔ خود دیده قدم
بالا نهاده بدعوی سلطنت پرداخت و خویش را پادشاه سوریه نامید و در عالم تاریخ دیده نمیشود
که تا آن زمان کسی چنین اسمی بخود داده باشد مختصر چون سنهٔ مزبوره یعنی سال سیصد و دوازده
قبل از میلاد سال جلوس سلوکوس است تاریخ سلوکید را که امروز معروف بتاریخ رومی و اسکندری
میباشد وضع نمود و این تاریخ را عجم و عرب از آن رومی گفته اند که از قلت اطلاع مقدونیه و یونان را
جزو روم میدانسته اند و اسکندری از آن نامیده که اسم سلوکوس نیکاتر اسکندر بوده پس بعقیده
آنها اسکندر رومی واضع این تاریخ بوده این است که معروف بتاریخ اسکندری و رومی گشته

جناب حاجی میرزا عبد الغفار نجم الملک معلم کل علوم ریاضی صاحب مصنفات جلیله
فصلی در باب تاریخ اسکندری و رومی نگاشته‌اند مزید بصیرت را بعینه در اینجا درج مینماید فرموده‌اند
در خصوص مبدأ تاریخ رومی که باسکندر و سلوکوس هر دو نسبت میدهند آنطور که از تواریخ
فرنگی برمی‌آید مبدأ تاریخ رومی قریب چهل و چهار سال بعد از تولد اسکندر کبیر میشود و قریب چهل
و دو سال بعد از تولد سلوکوس چرا که تولد اسکندر را سیصد و پنجاه و شش سال قبل از میلاد مسیح
ضبط کرده‌اند و تولد سلوکوس را سیصد و پنجاه و چهار سال قبل از میلاد و مبدأ تاریخ رومی
سیصد و دوازده سال قبل از میلاد است از اینقرار باسکندر کبیر تعلق نمیگیرد و آنطور که در
شرح زیج الغ بیک آورده اول این تاریخ روز دوشنبه بوده است بعد از وفات اسکندر بن فیلفوس
رومی بدوازده سال شمسیه و بعضی از اهل تاریخ گفته‌اند که مبدأ این تاریخ اول ملک اسکندر است
و ظاهراً آنرا قیاس کرده‌اند ببعضی تواریخ دیگر و بطلمیوس در مجسطی تاریخ بعضی ارصاد را از سال
وفات اسکندر ساخته است و گفته که این در سال چهارصد و بیست و پنج بود بعد از تاریخ
بخت‌نصر و در موضع دیگر هم از مجسطی گفته است که اول تاریخ رومی موافق سال چهارصد و سی
و هفتم است از تاریخ بخت‌نصر و کوشیار در زیج جامع آورده است که اول این تاریخ اول سال
هفتم است از ملک اسکندر بوده در آنسال از ولایت خود که مقدونیه است بیرون آمد و در
اطراف عالم سیر کرد و آن بعد از گذشتن چهارصد و سی و پنجسال و سی و سه روز بود از مبدأ
تاریخ بخت‌نصر و حکیم محیی‌الدین مغربی گفته است درست تر آنست که ابتدای این تاریخ اول
ملک سلوقس بن انطیوخس باشد که بنای انطاکیه از پیش او بوده و شام و عراق و بعضی بلاد
هند و چین را مسخر نموده پس اول این تاریخ مؤخر است از اول تاریخ بخت‌نصر بچهارصد و سی
و پنجسال فارسی و سیصد و بیست و شش روز و اهل شام و آنحدود این تاریخ مستعمل
میداشته‌اند و بعد از آن باسم اسکندر مشهور شده است و گفته‌اند که اهل روم این تاریخ
استعمال نمیکنند و مستعمل ایشان تاریخ دیگر است انتهی
از این جمله برمی‌آید که مبدأ تاریخ معروف برومی و باسکندری جلوس سلوکوس نیکاتر است و
بعضی از قلت اطلاع دوچار سهو و اشتباه شده‌اند بالجمله همین سال که سنه سیصد
و دوازده قبل از میلاد باشد سلوکوس نیکاتر شهری در کنار نهر عاصی که آنوقت موسوم به
ارنت بود بساخت و آنرا باسم پدر یا پسر خود آنتیوخس نامید چه آن هر دو آنطیوخس نام

داشتند و آنتیوش همان شهر است که اعراب معرب کرده انطاکیه گفته اند اینشهر پایتخت سلوکوس شد و عظمتش از بابل درگذشت و آنرا ملکهٔ مشرق خواندند ابتدا محیط اینشهر زیاده از ده هزار پا نبود بعد ها بمرور زمان سلاطین سلوکیدیه سور دیگر بر دیوار اولی افزودند فاضل بحر بن ژرژ رلنسن که معلّم علم تاریخ و از اعاظم دانشمندان انگلیس است گوید برای ممالک وسیعهٔ سلوکوس نیکاتر پای تختی لازم بود و میبایست نقطهٔ از نقاط دره بین النهرین دجله و فرات اختیار شود چه نسبت بسایر نواحی مملکت حالت مرکزیت داشت و حاصلخیزترین اراضی محسوب میشد ابتدا محل نینوای قدیم و بلاد سوس و بابل را در مد نظر گرفتند بعد بملاحظهٔ امور تجارت و اقتضای وقت بخیال مکانی افتادند که از نینوا نزدیکتر بدریا باشد خلاصه سواحل دجله و فرات را مناسب دانسته و اخر الامر سلوکوس بابل را بپای تخت اختیار کرده اما طولی نکشید که تغییر رای داده شهر سلوسی یا سلوسیا را درکنارهٔ دجله در مقابل مداین بساخت و کرسی ممالک خود را بآنجا نقل و انتقال داد و آن بمسافت چهل میل از بابل بود اینشهر که پیش از سنهٔ سیصد و یک از میلاد پای تخت شده مانند بابل مرکزیت داشت و برای اقامت پادشاه مناسب مینمود پس از جنگ ایپسوس که شرح آن بیاید تغییرات کلی بظهور رسید سلوکوس بواسطهٔ حفظ ولایات مغربی که تازه متصرف شده با بجهة آگاهی از حال و خیال همسایه های مقتدر خود بطلمیوس و لیزیماک ثانیاً بتغییر پای تخت پرداخت شهر انطاکیه را در ساحل نهر عاصی که در خضارت و صفا نظیر نداشت بساخت و در آن محل اقامت انداخت مزوپوتامی یا بین النهرین که در مرکز ممالک بود در انتهای شرقی مملکت واقع شد اهالی ولایاتی که از پای تخت خیلی دور ماندند رنجیده خاطر گردیدند و تغییر پای تخت دویم دفعه اسباب وهن و سستی سلوکوس نیکاتر گردید انتهی

در یکفرسخی نهر عاصی در طرف جنوبی در دامنهٔ تلی جنگل کوچکی بود با چشمه های متعدد خوش منظر و با صفاترین امکنهٔ حوالی انطاکیه محسوب میشد سلوکوس معبدی در آنجا بنام ماه و آفتاب بنا کرد و آن باسم معبد دفنه معروف عالم گردید

اوقاتیکه سلوکوس اقتداری حاصل کرده تاج سلطنت بر سر نهاد ولایات تابعه را تغییر داد و از آنجمله نیکاتر نامی بود حکمران عراق عجم و قدرت و استیلای سلوکوس او را

متزلزل داشته دفع متزلزل را رایت طغیان افراشت با ده هزار پیاده و چهار صد سوار
بسواحل دجله راند سلوکوس با سه هزار پیاده و چهارصد سوار در آنجا بود و آسوده قشلاق میشد
میکرد ناگاه خلاف منتظر قشون نیکانر را دید که از دجله گذشته بطرف عراق عجم آمد و خود را در
باتلاق و نیزاری پنهان کرد نیکانر بیخبر از عبور سلوکوس بکنار دجله رسیده در صدد فراهم نمودن
سفاین و گذشتن از آب بود که سلوکوس از پشت سر برآمد و حمله نمود آب از پیش و دشمن از پی
نیکانر با جمعی کثیر مقتول و بقیة السیف متفرق گشتند بعد از آن بنیان سلطنت سلوکوس
در خوزستان و فارس و عراق عجم بیشتر مستحکم گردید و در بلاد مرکزی ایران مشغول تصرف
متصرفات جدیده بود که آنتی گن پسر خود را با بیست هزار قشون مأمور تسخیر بابل نمود حاکمی که
سلوکوس در بابل گذاشته بود تاب مقاومت نیاورده فرار کرد اما سلوکوس بیک رکضه دوباره
بابل را مالک شد و از آنجا که سرداران اسکندر در یونان و سوریه و سایر بلاد خارج از متصرفات
سلوکوس با هم مشغول زد و خورد و ریختن خون یکدیگر بودند او وقت را غنیمت شمرده تا
حدود هندوستان رانده برسانید و کوت پادشاه هندوستان اعلان جنگ کرد وقتی
فریقین تلاقی نمودند سلوکوس ششصد هزار مرد جنگی با فیلهای بسیار در برابر خود دید
پشیمان شد و قرار بر مصالحه داد و با پانصد زنجیر فیل نعل بها گرفته بایران برگشت و این در
سال سیصد و هفت قبل از میلاد بود

چند سال بعد سلاطین مصر و یونان عزم دفع آنتی گن نمودند و میدان جنگ در حوالی شهر
ایپسوس که حالا موسوم به بولاوادین میباشد و در لوای افیون قراحصار اناطولی واقع است
قرار دادند سلوکوس هم عساکر خود را بامداد سلاطین متحده حرکت داد و چهارصد زنجیر
فیل با خود داشت این معاونت اسباب غلبه سلاطین مزبوره گردید و آنتی گن در جنگ
کشته شد و لشکرش متفرق گردیدند و اکثر از مورخین این واقعه را از سوانح سال سیصد
و یک قبل از میلاد دانسته اند در هر حال سلوکوس در این میدان جنگ شهری بنا کرد و
آنرا باسم خود موسوم نمود

پرفسر رالنسن گوید سلوکوس نیکاتر بعد از جنگ ایپسوس در میان سلاطین عظمت و اعتبار
کامل حاصل نمود و تمام ممالک آسیائی که اسکندر فتح کرده بود باستثنای سوریه سفلی و بعضی
قطعات آسیای صغیر او را شد نیز منسوب حدود متصرفات این پادشاه از طرف مغرب تا

بیت المقدس و از سمت شرق وادی رود سند و زنجیرهٔ کوه بلور و از جهت شمال بحر خزر و رود سیحون و از جانب جنوب خلیج فارس و محیط هندوستان بود بعضی از مورخین در حد شرقی ممالک سلوکوس تردید کرده گفته اند قبل از جنگ ایپسوس بعضی از متصرفات هندوستانی خود را به ساندراکتوس واگذاشت در هر حال مملکات سلوکوس را سوریهٔ علیا و بین النهرین دجله و فرات و قسمتی از نواحی کاپادوسیا و فریژیا و ارمنستان و آسوریه و میدیا و بابل و سوس و ایران و کرمان و ساکائی و گرگان و پارت و باختر و سغد و هرات و سیستان و ساکاستانا وزدرزیا و بعضی از نواحی هندوستان نوشته اند چنانکه بترل وال گشیش میگوید ارمنستان قبل از جنگ ایپسوس در تحت سلطنت آردواتا ارمنی مستقل بود و پس از جنگ مزبور سلوکوس آن فراغت نیافت که بتسخیر این مملکت پردازد و بنابراین تا سال صد و نود قبل از میلاد بحالت استقلال ماند بالجمله سطح ممالک سلوکوس تقریباً دو کرور و دویست هزار میل مربع ضبط شده و از این جمله سیصد الی چهارصد هزار میل صحرای غیر و باقی حاصلخیز بوده است

چون آنتی گن از میان برفت و جنگ ایپسوس بانتها رسید سلاطین اربعه ثالثا بتحدید حدود پرداختند یکسال بعد که سنه سیصد قبل از میلاد باشد در میان سلاطین اربعه نقاری در گرفت و دو دسته شدند سلوکوس با دمتریوس پسر آنتی گن متحد شد و باید دانست که دمتریوس بعد از شکست و قتل پدرش بطرف یونان و مقدونیه رفته و در آنجا برای خود سلطنتی ترتیب داده بود سلوکوس بعد از اظهار اتحاد با دمتریوس پسر خود را بیونان نزد او فرستاده دختر وی را خواستگاری نمود دمتریوس را این خواهش خوش آمده با دختر بکشتی نشسته بطرف بنادر سوریه راند سلوکوس نیز از بابل حرکت کرده باستقبال عروس به بندر رُوسوز از بنادر شام آمد چندروزی در این بندر با عروس خود مشغول عشرت شد بعد از آن دو پادشاه بممالک خود مراجعت نمودند و این بقول بعضی از مورخین از وقایع سال دویست و نود و سه قبل از میلاد بوده است

از عجایب آنکه آنطیوخس پسر ارشد سلوکوس عاشق دختر دمتریوس زوجهٔ پدر خود گردید و از این درد بیمار شد چه مشار الیها آبستن بود و وصلش مشار الیه را محال مینمود اراسیسطراط حکیم یونانی که اول طبیبی است که تشریح بدن انسان کرده هرچه در معالجه دقت میکرد بمرض وی بیشتر دقت مینهاد آخر الامر دانست علت نفسانی است بدان گمان که عشق تخت و تاج او را باین

روز نشانده از این در سخن راند اثر نداید فهمید محبوبهٔ او را بمحبت خود مفید ساخته امّا آن کدام دختر و زنست که دیدارش بپسر پادشاه راد شوار است البتّه کسی است که مانع دیدن و دیدنوی در پیش دارد در حرمخانهٔ سلوکوس را در مدّ نظر آورده و ملتفت شد دختر دمتریوس این قصّه انگیخته و این نظیر قصّهٔ آن کنیزک است که مولانا جلال الدّین رومی علیه الرّحمه در ابتدای دفتر اوّل مثنوی نظم آورده میفرماید پادشاهی بکنیزکی عاشق شده او را خرید کنیزک در حرمخانهٔ سلطان بیمار شد اطبّا از معالجهٔ او عاجز شدند حکیمی حاذق دانست مرض نفسانی است نبض او بگرفت و از شهر و دیارها که کنیزک دیده بود سخن گفت و وی را بحرف آورد او شرح همه جا بگفت

شهر شهر و خانه خانه قصّه کرد — نی رگش جنبید و نی رخ گشت زرد
نبض او بر حال خود بد بی گزند — تا بپرسید از سمرقند چو قند
آه سردی برکشید آن ماه روی — آبش از چشمش روان شد همچو جوی
گفت بازرگانم آنجا آورید — خواجهٔ زرگر در آن شهرم خرید
در بر خود داشتم شش ماه و فروخت — چون بگفت این ز آتش غم بر فروخت
نبض جست و روی سرخ و زرد شد — کز سمرقندی زرگر فرد شد
چون ز رنجور آن حکیم این راز یافت — اصل آن درد و بلا را باز یافت

دانست کنیزک عاشق خواجهٔ زرگر است اراسیسطرات حکیم نیز همان فراست و هوش را بخرج داده خلاصه چون ظنّش بیقین مبدّل گشت بی پرده سلوکوس را خبردار ساخت و پسر را چون بی اندازه دوست داشت بر خلاف قوانین دولتی و ملّتی شورای عسکریّه ترتیب داد و با سران سپاه در این باب مشورت نمود و رای خواست جمله چون هواخواه انطیوخس بودند گفتند حفظ آن نفس محترم واجبست سلوکوس قبول آن اشارت را از فرایض دانسته زوجهٔ خود را بحرمخانهٔ پسر فرستاد امّا از آن وقت بعد دل از مهر دنیا برید و فی الحقیقه در کنج عزلت خزید

امّا مقتل سلوکوس باید دانست که بطلمیوس بن بطلمیوس شاهزادهٔ مصر بواسطهٔ بی لطفی که پدرش در سال دویست و هشتاد و پنج قبل از میلاد نسبت باو کرده برادر کهترش را ولیعهد نموده رنجیده از مصر خارج شده نزد پادشاه اتراس که از طرف خواهر با او قرابت داشت رفت امّا آن پادشاه قبل از رسیدن شاهزادهٔ مصری باتراس در جنگ سلوکوس مقتول شده بود

بطلیموس بدربار پادشاه مذکوره یعنی سلوکوس آمد و در کمال ملاطفت پذیرفته شد بعد از
چندی سلوکوس هوای وطن اصلی خود نمود چه از وقت خروج اسکندر از مقدونیه دیگر او
مسقط الراس و اقوام و عشیرهٔ خود را ندیده بود لهذا ایالتی را که در آن جای داشت موقتاً
به آنطیوخس پسر خود واگذاشت و با بطلیموس راه مقدونیه پیش گرفته در بین راه پای تلی معبد
دید از همراهان نام آن پرسید گفتند موسوم به آرگس است چون این اسم شنید بر خود بلرزید
چه گفته او را گفته بودند مقتل تو در حوالی معبد آرگس است با این قلق قصد زیارت و عبادت
در آن محل نمود هنوز به در معبد نرسیده و از اسب فرود نیامده که بطلیموس از پشت سر با خنجر
پهلوی او درید و سلوکوس در آن سر زمین بخون خود غلطید شاهزاده مصری قاتل سلوکوس
خزاین و اموالی را که این پادشاه با خود بمقدونیه میبرد در میان لشکریان شهریار مقتول
که معدودی بودند بخش کرده و بواسطهٔ استمالت آنها توانست خود را پادشاه خواند
مدت عمر سلوکوس هفتاد و سه سال و سلطنتش سی و دو سال تولدش در سنهٔ سیصد و پنجاه
و چهار قبل از میلاد و وفاتش در دویست و هشتاد و یک بمکارم اخلاق معروف و بمحاسن
اطوار ممتاز از تمام سرداران و خلفای اسکندر وی بزرگتر و بزرگوارتر بوده مهما امکن کارها را
بر طبق عدالت مینموده دادرس مظلومان و خانه کن ظالمان جنگ آور و دشمن مال و مشوق
و مربی ارباب صنایع و علوم و کمال در ایام سلطنت خود سی و چهار شهر بساخت و از
خدماتی که بوطن خود یونان نمود این بود که کتابخانهٔ آتن را که اگزرسس پادشاه ایران غارت
کرده کتب آنرا باین مملکت آورده سلوکوس آن کتابها را جمع نموده باز به آتن فرستاد از حرفهای
بزرگانه اوست که پادشاهی و سروری کاری بس دشوار است رعایا ودایع خداوند میباشند
و سپرده بسلاطین اگر مردم بدانند حفظ این امانت تا چه حد مشکل است فرضاً تاج سلطنت
در بیان راه افتد در صورتیکه بدانند آنرا بر نمیدارند و بر سر نمیگذارند
و از زور و قوت سلوکوس حکایتی که کاشف مطلب غامضی میباشد اینست که یونانیان در روزی
از ایام سال عادةً شاه و گدا قربانی میکردند یعنی از حیوانات ماکول اللحم ذبح نموده گوشت
آنرا بفقرا میدادند در یکی از روزهای قربانی گاو عظیم الجثه را با طنابهای سخت بستند
نزد اسکندر کبیر می آوردند که بدست خود ذبح کند اسکندر با تیغ برهنه رو بگاو آمد چون
گاو چشمش بحربه افتاد طنابها را پاره کرده گریخت اسکندر که با شاگردی ارسطو اعتقادی

بتطیر و تفأل داشت قرار گاو را بفال بد گرفته رنگش تغییر کرد سلوکوس که حاضر بود ملتفت
حال اسکندر شد دوید و شاخهای گاو را محکم بگرفت و کشان کشان نزد اسکندر آورد
قهرمان مقدونیه آن گاو را بکشت و تغیّرش رفع شد و از جلادت سلوکوس نهایت خرسند
شده او را بیسکرتو یعنی صاحب دو شاخ لقب داد و ارباب خبره را ظن آنکه سلوکوس را نام
اسکندر بوده و ذو القرنین ترجمهٔ تحت اللفظی صاحب دو شاخ یا بیسکرتوس باشد پس آنها
که گفته اند اسکندر ذو القرنین بخطا نرفته اند و مقصود ایشان همان سلوکوس است که دارای
صفات حمیده و سجایای کریمه بوده است پس آنهمه تاویلات و تطویلات که نموده اند ظاهراً
لاطایل باشد

اینهمه در جام جم — حاجت تاویل نیست

در مسکوکات سلوکوس در یکطرف صورت خود این پادشاه است که کلهٔ شیری بجای خود بر سر
دارد و در طرف دیگر گاو وحشی ساخته اند و ازینجمله از واقعهٔ گاو حکایت میکند و یکی دو
از مسکوکات سلوکوس با وصفی که ذکر شد نزد نگارنده موجود است

پرفسر رلنسن فاضل انگلیسی میگوید چندچیز از قوت و استدامت دولت سلوکوس را
بکاست یکی تغییر پای تخت که پیش بدان اشاره نمودیم دیگر تخلف از طریقهٔ اسکندر کبیر که
میخواست در میان تمام رعایای خود مساوات قرار دهد و راجح و مرجوح را مشترک دارد
و اهالی آسیا و یونان را بواسطهٔ مواصلت و مزاوجت متحد سازد سلوکوس بهتر این بود
که این روش را از دست ندهد و آسیائیها را موافق خیالات یونانی در مدارس تربیت
کند و مشاغل را از درباری و غیره خاص قومی دون قومی ننماید و بر آسیائیها معلوم و مبرهن
سازد که نزد او همان قدر و منزلت یونانیها را دارند افسوس که سلوکوس و اخلاف او نسبت
قدیم ایرانیها و مدیها حرکت کردند نه بزرگان راحت و سایر را عبید قرار دادند سلوکوس قلمرو خود را
بهفتاد و دو حکومت تقسیم کرده مناصب و حکم اینها را مخصوص اهالی مقدونیه و یونان داشت
و البته اهالی آسیا نمیخواستند که تابع خارجه باشند بخصوص در صورتیکه چندان جلو تعدی
حکام و ارباب مناصب گرفته نمیشد اگر سلاطین سلوکیه شرایط مزبوره را مرعی و منظور
داشتند و با همسایگان مغربی خود یعنی بطالسهٔ مصر و شاهزادگان آسیای صغیر نمیجنگیدند
و با آنها بگیر و دار و ستیز یعنی فقط بمدافعه میکوشیدند و داخلهٔ خود را بدرستی منظم و رعایا این

آسوده میکردند البتّه امتداد سلطنت آنها زیاده براین بود بلکه پیوسته بر شوکت و عظمت آنها می افزود چون چنان کردند چنین شد و آن آفتاب دولت سایه نشین گردید

بعد از اسکندر سلوکوس نیکاتور پسرش آنطیوخس اوّل ملقّب به سُتِر یعنی نجات دهنده بجای پدر بسلطنت جلوس کرد اگرچه سلوکوس او را دوست میداشت امّا باید گفت که ناخلف فرزندی بود ضعیف النّفس و سخیف العقل در جنگ شجاعتی داشت امّا در مهام ملکی بخطا میرفت چنانکه زمام امور پادشاهی را بدست معشوقهٔ خود دختر دمتریوس داده خود عیوری در کارها نمیکرد و از سوء اعمال او اینکه از قاتل پدر انتقام نکشید و او را از مملکت خود بیرون ننمود بلکه با او مصالحه و وصلت کرد حکّام بلاد که ضعف نفس او دیدند از وی بریدند و بدشمنان او پیوستند بطلمیوس قاتل سلوکوس و غاصب قسمتی از مملکت او در جنگ با طایفهٔ گُل کشته شد و بسزای خود رسید و آنطیوخس در چند سال سلطنت خود دو سه جنگ با مصریها و طوایف دیگر کرد و غالباً مغلوب شد شهوت پرستی و میل بتجمّل آن جزئی مردانگی او را که در زمان پدر داشت از میان برد و وضع سلطنت مختلّ و مغشوش شد در اوان پادشاهی خود سه شهر ساخت یکی در حوالی مروکه انطاکیه نامید و دیگر در اناطولی که اسم مادر خود آپامی را بآن داد و سیمی را تقریباً در یکفرسخی شهر طهران در طرف شمال که آنرا نیز باسم مادر خود آپامی موسوم ساخت

پُرُفِسر رُلَنسُن میکوید جانشینهای سلوکوس اوّل پیروی پلیتیک این پادشاه کردند باینمعنی که سلوکوس بواسطهٔ ادّعائیکه بر مملکت سوریّهٔ سفلی داشت اسباب جنگ با بطالسهٔ مصر را فراهم آورده بود آنطیوخس سُتِر پسرش در سال دویست و شصت و چهار قبل از میلاد لشکری آراسته بشخصه عازم جنگ بطلمیوس فیلادلفوس گردید و در آسیای صغیر با او زد و خورد کرد امّا سودی او را حاصل نشد نیز میخواست مملکت بی تی نی را که قسمت شمال شرقی اناطولی باشد ضمیمهٔ ممالک خود نماید و از سال دویست و هشتاد تا دویست و هفتاد و هفت قبل از میلاد بر زی پوتاس و نیکومدس سلاطین این مملکت حمله کرد نیکومدس از جماعت گُل کمک خواست آنطیوخس در بعضی محاربات غالب و در بعضی مغلوب شد و در یکی از جنگها که با طایفهٔ گُل کرد و فتح نمود ملقّب به سُتِر یعنی نجات دهنده گردید و در یکی از این مصافها خود نیز مقتول شد نیز از مسطورات پُرُفِسر مشار الیه معلوم میشود که آنطیوخس سُتِر دائماً با والی مِدِ در جنگ بوده والی مد که از طرف خود او مامور بود غالباً با او مخالفت مینمود

جلوس آنطیوخس اول در دویست و هشتاد و یک قبل از میلاد و وفاتش در دویست و شصت و دو و مدت سلطنتش تقریبًا نوزده سال بوده

بعد از آنطیوخس اول پسرش آنطیوخس دویم ملقب به خدا بر تخت سلطنت جلوس کرد و مادرش همان دختر دمتریوس بود بنابراین او را حرامزاده دانسته‌اند و او اهل سلطنت یعنی از سنهٔ دویست و شصت قبل از میلاد تا دویست و پنجاه غالبًا با فیلادلفوس پادشاه مصر میجنگید و میدان جنگ اغلب آسیای صغیر بود بعد دختر آن پادشاه را بزنی گرفت و جنگ بصلح مبدل شد بطلمیوس مصر جهیز و اسباب تجمل بسیار با دختر خود همراه کرد بعلاوه مخارج تمام ایام سال او را میداد حتی مأکول و مشروب او را حمل مینمود چنانکه آن دختر آبی جز آب نیل نمی‌آشامید پس از مدتی پادشاه مصر درگذشت و آنطیوخس ثانی دختر آن پادشاه را مطلقه ساخت و زوجهٔ اولی خود را که دو فرزند از او داشت بعد از مزاوجت با شاهزاده خانم مصری از او جدائی اختیار کرده مجددًا بحرمسرا طلبید این ملکه بواسطهٔ دلتنگی از عمل آنطیوخس و عدم اطمینان بقول و ثبات رای او وی را مسموم نمود و پسر خود سلوکوس دویم را بجای او و تخت پادشاهی نشاند

سلاطین مصر یعنی آنها بکه ... بطلمیوس هر دارا سکندریه ... بعد از این پادشاه سلط... معروفند بطالسه میباش...

آنطیوخس دویم متکبر و بدکردار بود غالبًا بعیش و طرب و لهو و لعب میگذرانید کمتر بامور مملکت نظر داشت معشوقها و معشوقه‌ها او در کارها مختار بودند و آنچه میکردند مواخذه و تنبیهی در کار نبود نه رعایا را بیمی نه پادشاه را احترامی حکام هم بعضی پیروی سلطان خود مینمودند و بعضی که با آن اعمال راغب نبودند تهیهٔ خودسری و طغیان میکردند

پرفسر رلنسن گوید در سال دویست و پنجاه و شش قبل از میلاد آنطیوخس ثانی باصرار فیلادلفوس سلطان مصر با والی باغی مدی بنای جنگ را گذاشت و در این زد و خورد و در همین سال بود که رایات شورش در ولایات شرقی افراشته شد اول حاکم باختر دم از استقلال زد بعد پارتها پیروی او کردند و سلطنت اشکانیان شروع نمود چنانکه شرح آن بیاید

جلوس آنطیوخس دویم در سال دویست و شصت و دو یا شصت و یک قبل از میلاد و وفاتش در دویست و چهل و شش و مدت سلطنتش تقریبًا شانزده سال بوده گویند چون شهر تیمارکوس نامی از اهالی گل را از مملکت دفع نمود باو لقب تئوس یعنی خدا دادند

نگارنده گوید چون مقصود وصل شدن تاریخ خلفای اسکندر بتاریخ اشکانیان بود از شرح سلطنت سایر سلاطین سلوکیه صرف نظر نموده فقط فهرستی از اسامی و مدت ملک ایشان

در اینجا منکا ریم وهی هذه

سلوکوس دویم ملقب به کالی نی کس جلوس دویست و چهل و شش قبل از میلاد

آنطیوخس سیم ملقب به هی یِراکس جلوس ۲۳۹

سلوکوس سیم ملقب به کِرُنُس جلوس ۲۲۶

آنطیوخس چهارم جلوس ۲۲۲

ایضا آنطیوخس سیم جلوس ۲۲۲

مُلن غاصب ۲۲۰

آخیُس غاصب ۲۱۴

سلوکوس چهارم ملقب به فیلوپاتُر جلوس ۱۸۷

آنطیوخس چهارم ملقب به تئوس جلوس ۱۷۵

آنطیوخس پنجم ملقب به اُپاتُر جلوس ۱۶۴

دمتریوس اوّل ملقب به سُتِر جلوس ۱۶۲

تیمارخس مگاس اعظم غاصب ۱۶۲

الکساندرُس اوّل ملقب به بالا جلوس ۱۵۲

اِاُرِژِ ثاوّل

دمتریوس دویم ملقب به تئوس جلوس ۱۴۶

آنطیوخس ششم ملقب به اپیفانس جلوس ۱۴۵

ترِیفن ملقب به اُتکراتُس جلوس ۱۴۲

آنطیوخس هفتم ملقب به سی دِتِس جلوس ۱۳۹

ایضا دمتریوس دویم ملقب به تئوس جلوس ۱۳۰

الکساندرُس دویم ملقب به زابینا جلوس ۱۲۹

کلیئوپاترا ملقب به تِیاآ جلوس ۱۲۵

سلوکوس پنجم جلوس ۱۲۵

آنطیوخس هشتم ملقب به اپیفانس جلوس ۱۲۵

آنطیوخس نهم ملقب به فیلوپاتُر جلوس ۱۱۴

سلوکوس

سلوکوس ششم ملقّب به نیکاتُر جلوس ۹۶

آنطیوخس دهم ملقّب به فیلوپاتُر جلوس ۹۴

آنطیوخس یازدهم ملقّب به اپیفانس جلوس ۹۲

فیلیپس ملقّب به اپیفانس جلوس ۹۲

دمتریوس سیم سُتِر کائی‌کس از نود و دو الی هشتاد و هشت این سه نفر سلطنت کرده‌اند

آنطیوخس دوازدهم جلوس ۸۹

تیگرانیس غاصب ۸۳

آنطیوخس سیزدهم جلوس ۶۹

پوشیده نماند که در سال شصت و پنج قبل از میلاد سلطنت سلوکیدها منقرض شد و ممالک سوریه بعدها یکی از ایالات رومیهٔ الکبری گردید و پس از آن سلاطین ایران یعنی اجزا اسانیها از رومیها انتزاع نمودند و مجدداً بتصرف سلاطین رومیهٔ الصغری درآمد و اعراب از آنها بگرفتند

عالم و مورّخ مشهور ابو جعفر محمد بن جریر بن یزید الطبری در تاریخ خلفای اسکندر گوید بدانکه بعد از فوت اسکندر آن قسمت از قشون او که یونانی بودند بوطن خود که یونان باشد مراجعت نمودند ممالک اسکندر منقسم بر قسمت شد تمام قلمرو واقع فیمابین دجله و جیحون که عبارت از ایران باشد یعنی عراق و بابل و اصفهان و فارس و قهستان و ری و طبرستان و گرگان و خراسان محکوم سلاطین خود ایالات مسطوره یعنی ملوک الطوایف گردید هر شهری پادشاهی داشت و هر مملکه حاکمی بجهات تبعیت بدیگری نمینمود و هیچیک از آنها بآن دیگر خراج نمیداد فرقی میان بزرگ و کوچک و ضعیف و قوی نبود و آنطرف دجله یعنی آن قدری از عراق که آنطرف دجله بود با موصل و جزیره و کوفه و صحرای قفر عربستان و حجاز و مصر و یونان و یمن تا سرحد مغرب متعلق بسلاطین یونانی که از خانوادهٔ اسکندر بودند شد

وقتیکه اسکندر درگذشت رئیس عساکر او نعش او را بیونان حمل کرد اسکندر پسری داشت موسوم به اسکندروس که پدرش او را بارسطو سپرده بود و او آن پسر را تربیت کرده و مطالب عقلی آموخت و وقتیکه قشون یونان با تابوت اسکندر باین مملکت باز گشتند او را دفن کردند

کردند و رالکسندروس جمع شدند و زمام مملکت را باو تفویض نمودند اما او قبول نکرده گفت
من خود را خاص پرستش پروردگار نموده ام و قابل حکمرانی و سلطنت نیستم پیش از این احدی را
از سلطنت حاصل نشد که پدر مرا شد مع ذلک آن پادشاهی او را نماند پس از این کلمه اسکندروس
از میان مردم خارج شده اوقات خود را وقف عبادت خدا نمود و چون سرگردان ماندند و آخر
الامر سلطنت را بشخصی موسوم به لاکس که از خانوادهٔ اسکندر بود تکلیف و تفویض کردند
و تمام عساکر امرا و را گردن نهادند و او در یونان و مصر و شام و یمن و مغرب و عراق تا ساحل
دجله بحکمرانی پرداخت و در بیت المقدس از بنی اسرائیل شخصی را انتخاب کرد که بر آنها رئیس
باشد و اجرای قوانین دینیه و دولتیه نماید پادشاه مزبور را که لاکس باشد در یونان بطلیموس
مینامیدند و معنی این کلمه شاه بزرگست و هر پادشاه عظیمی را در یونان بطلیموس میگفتند چنانکه
در ایران کسرای سلاطین را خسرو و در روم قیصر مینامیدند در این عصر علوم عقلیه و هیئت و نجوم
در یونان رونق و رواجی بهمرسانید
لاکس اول بطلیموسی بود که در یونان سلطنت نمود و بعد از سی و هشت سال پادشاهی درگذشت
بطلیموس دیگر که دسنانوس نام داشت بجای او بتخت سلطنت یونان جلوس کرد در بعضی از
تفاسیر دیده ام نوشته اند اصحاب کهف از دست این پادشاه گریختند بالجمله سلطنت یونان مدتی
متمادی بطلیموسها را بود بعد از دویست و چهل سال از دست آنها خارج شده بتصرف رومنها
درآمد و شخصی که از نژاد عیص و پسر اسحق بود و اغسطوس نام داشت بسلطنت برقرار شد و
پنجاه و شش سال پادشاهی کرد در سال چهل و دوم سلطنت او حضرت عیسی علیه السلام متولد
شد فاصله فیمابین اسکندر و حضرت عیسی سیصد و سیزده سال است فصل سیم
مؤلف گوید چون بنحو اجمال احوال ملک اسکندر و سرداران خلفای او را بیان نمودیم اینک
میپردازیم بشرح دولت اشکانیان یا پارتها که اصل مقصد همانست و باقی مقدماتی که محض
توضیح نگاشته شده و ابتدا میکنیم باقوال المصنفین و مورخین عرب و عجم بنابراین گوئیم عالم ربانی
ابو علی مسکویه در تجارب الامم میگوید چون اسکندر درگذشت سلطنت را بپسرش تکلیف
کردند و خواستند او را بتخت پادشاهی جلوس دهند او ابا نمود و اعراض کرد و راه نسک
و عبادت پیش گرفت بنابراین بطلیموس نامی را یونانیها بپادشاهی برداشتند و بعد از او
چند تن دیگر همین اسم سلطنت آنملکت کردند و آنها را بطالسهٔ یونان گویند چنانکه سلاطین

فصل سیم در سلطنت اشکانیان و عقاید مورخین عرب و عجم در این باب

عجم را

عجم را اکاسره نامند و جماعتی از یونانیها بر مصر و شام غالب شدند و در عدد ملوک الطوایف
که در اقلیم بابل حکمرانی داشته اند اختلافاست و پس از ملوک الطوایف اردشیر بن بابکان
بمملکت ساسانی بر خاسته ایرانرا منتظم ساخت و مقصود از ملوک الطوایف حکمرانان معاصرین
طبقهٔ اشکانیان است که در ولایات و ایالات ایران مستقلاً حکومت کرده اند و اول شخص
اشکانیان اشک بن اشکان نام داشته و بزعم بعضی او پسر دارای اکبر بود اشک جمعی را جمع
نموده بقصد محاربهٔ انطیخس انتهاض کرد در بلاد موصل فئتین تلاقی نمودند انطیخس کشته
شد و اشک بر سواد استیلا یافت و از موصل تا ری و اصفهان او را شد و چون مردی
بزرگوار بود ملوک الطوایف او را معظم و بزرگ شمرده پادشاه خواندند و اسم او را همه جا
بر اسم خود مقدم نوشتند و او هم در نامه ها که بآنها مینوشت نام خود را مقدم میداشت
بالجمله اشک نوعی بهم رسانید ملوک الطوایف هدایا بحضرتش ارسال داشتند و او حکمرانی
هر یک از آنها تصدیق نموده بدون اینکه احدی از آنها را معزول کند یا اسم عاملی بر آنها گذارد
هر یک را در ایالت خود باقی گذاشت بعد از اشک گودرز بن اشکان سلطنت یافت و او است
که مرة ثانیه با بنی اسرائیل جنگ کرد و این بعد از آن بود که آنقوم حضرت یحیی بن زکریا علی
نبینا و آله و علیهما السلام را کشتند خداوند تبارک و تعالی گودرز بن اشکان را بر آن قوم
مسلط کرد او بسیاری از آنها را بکشت و بعد ها برای آنها قوت و قدرتی نماند و شوکتی
بهم نرسانیدند و نبوت از میان آنها رفع شد و مذلت خاص آنها گردید و دابو رسم عجم
بعد از اسکندر این شد که هر کس جبال را در تصرف داشت با و تمکین و اطاعت مینمودند این
بود که تبعیت اشکانیان را اختیار کردند یکی دیگر از سلاطین اشکانی شاپور بن اشکان است
و در زمان او حضرت عیسی بن مریم علیه السلام در ارض فلسطین ظهور نمود بعد از شاپور
گودرز بن اشغانان الاکبر سلطنت یافت بعد از آن نرسی اشغانی بعد گودرز اشغانی
بعد نرسی اشغانی بعد هرمز اشغانی بعد اردوان اشغانی بعد کسری اشغانی بعد بلاش
اشغانی بعد اردوان اصغر اشغانی بعد اردشیر بن بابکان بر اردوان غلبه کرده سلطنت و
مملکت را از این سلسله انتزاع نمود مدت سلطنت این طبقه تا آن وقتیکه اردشیر بر اردوان
تاخت و او را بکشت و مملکت عجم را منظم کرد دویست و سی و شش سال بوده و چیزیکه
بجز این از آن مستفاد شود از اخبار و تدابیر آنها مسموع نشده است که نگاشته آید انتهی

ابو جعفر محمد بن جریر بن یزید الطبری و مسکویه بعد از اسکندر ممالک ایران از اینطرف دجله
از سرحد عراق تا سواحل جیحون در دست حکمرانان ایالات ماند و هر یک در مملکت محکومهٔ خود
بسلطنت پرداختند و حال برین منوال بود تا بعد از پانصد سال اردشیر بابکان تمام را مطیع
نمود و از دجله تا جیحون او را شد

در ظرف پانصد سال مذکور در ساحل دجله پادشاهان پیدا شدند و در اینطرف شط ممالک
سواد و عراق و مداین و ری و اصفهان را متصرف شدند اما سلاطین ایالات تمکین و اطاعت
آنها نمی‌نمودند و پادشاهان مزبور را سلاطین اعظم مینامیدند و نخستین پادشاه از این سلاطین
اعظم اشک پسر دارای اول بود و آغاز سلطنت او از انیفرا است

و وقتیکه سلطنت از یونانیها به رومیها منتقل شد پادشاهی نخست کرده آمد و از دجله عبور نموده
و اهواز و فارس و ری را مسخر ساخت و او خود را انطیوخس مینامید اما سلاطین ایالات تمکین
او ننمودند زیرا که هیچ دلیل جایز نمیدانستند در تخت نشستن شخصی از اهل روم باشند پسر دارای
اول اشک نام که از زمان اسکندر مانده و وقتیکه اسکندر برادر او دارای دوم را کشت او
طفل بود و هیچ نمیتوانست کرد و وقتیکه انطیوخس بایران آمد و ممالک را متصرف شد اشک بزرگ
شده بود و با او مقاومت نمود و سلاطین ایالات بقشون و پول او را کمک کردند اشک با عساکر
هفتصد هزار نفر با انطیوخس جنگ کرد و او را بکشت و قلمرو او را که از دجله تا ری بود متصرف شد
اما نتوانست سلطنت را از سلاطین ایالات منتزع نماید بعد از چندین سال پادشاهی از روم
موسوم بقسطنطین بر این شد که با استعداد کامل بر اشک حمله کند و از روم که در آن وقت
بزرگترین شهر روم بود حرکت کرد و بطرف اشک آمد که انتقام خون انطیوخس را از او بکشد
اشک که میدانست قوهٔ مقاومت با او را ندارد فرستادگان نزد سلاطین ایالات فرستاد و از
آنها لشکر امدادی طلبید هر یک مخصوصاً برای او قشون و نقود فرستادند و او چهار صد هزار
مرد جنگی آمادهٔ کار کرد پادشاه حضر که آنرا صاحب الحضر مینویسند نیز خود بنفسه حاضر شد و او
یکی از سلاطین ایالات و پادشاهی بزرگ بود اشک سرداری قشون را باو داده و او را بمقابل
روم فرستاد پادشاه حضر با رومیها جنگ کرده عدهٔ کثیری از آنها بکشت و بسیاری را اسیر کرد و باقی را
منهزم ساخت و قسطنطین را تا روم تعاقب نموده و بانهدام شهر پرداخت پادشاه روم باز راه فرار
پیش گرفت و در آن مملکت شهری بنا نمود بنهایت مستحکم و آنرا قسطنطنیه نامید پس از آن پادشاه

بمملکت خود باز کشت و قشون اشک را نزد او فرستاد اشک دسته جات قشون را انعام داده نزد سلاطین ایالات که صاحب آن دسته جات بودند گسیل نمود

اشک تمام ممالک منبسطه از ساحل دجله تا دریای ادریاتیک را در تصرف داشت و بعد از ده سال سلطنت قدم بجهان دیگر گذاشت بعد از او عدهٔ کثیری از پادشاهان بهمان وضع او سلطنت کردند از میان سلاطین ایالات بعضی آن پادشاهان را اطاعت مینمودند و بعضی دیگر تمکین نداشتند اما در اقتدار آنها حرفی نداشتند و بمنازعه و مشاجره نمیپرداختند و آنها را اشکانیان میگفتند اشکانیان بعد از اشک سیصد و دو بیست و شصت سال دارای آن سلطنت بودند اول جانشین اشک اشک بن اشکان بود که ده سال سلطنت نمود بعد از او برادرش شاپور بر تخت پادشاهی جلوس کرده و شصت سال حکمرانی نمود در ایام سلطنت او بنی اسرائیل یحیی پیغمبر پسر زکریا علیهما السلام را کشتند عقاب خداوند آنها را مقهور شاپور ساخت و از آنها بسیاری بکشت و بسیاری را اسیر کرده طوق عبودیت بر گردن آنها نهاد و آنقدر بر آنها سخت گرفت که بنوکدنزر (بخت نصر) که بیت المقدس و مسجد اقصی را خراب کرد آنقدر بر آنها سخت نگرفته بود در سال چهلم سلطنت شاپور عیسی بن مریم پیغمبر علیه السلام ظاهر شد

بعد از شاپور برادرش خسرو اول بجای او پادشاهی یافت و ده سال سلطنت کرد و او آخرین خسرو بود از دو خسرو اشکانی بعد از او باترن پادشاه شد و بیست و یکسال سلطنت کرد پس از او خسرو دوئم که نوزده سال پادشاهی داشت بعد از آن اردوان اول بعد گودرز که چهل سال سلطنت نمود بعد بلاش با بیست و چهار سال سلطنت بعد از آن اردوان دوئم با سیزده سال سلطنت در زمان او اردشیر بابکان ساسانی پیدا شده او را بکشت و مملکت را از او منتزع ساخت و سلاطین ایالات را معدوم نمود و سلطنت آنها را مالک شد و با رومن جنگ کرده سوریه و مغرب را از آن دولت بگرفت

(مقصود شاه اسکندر کبیر بوده)
از زمان ذو القرنین تا زمان او پانصد و بیست سال بود قبل از جلوس اردشیر در میان بنی اسرائیل حوادث بسیار حادث شد از جمله خداوند زکریا را بنبوت برگزید و او را بر بیت المقدس و مسجد اقصی مسلط و مختار کرد این واخیار دین او واشد و مریم دختر عمران بدنیا آمد و او را خاص خدمت مسجد اقصی کرده و محرره قرار دادند و هنوز طفل بود که او را بمسجد بردند و از جمله وقایع مزبوره تولد یحیی بن زکریا بود و ولادت عیسی بن مریم است و تمام این حوادث

در زمان سلطنت اشکانیان حادث شده است انتهی

نگارنده گوید چون در فصل فوق ذکری از صاحب الحضر شد لازم آمد شرحی از این شهر نویسد تا از استقصا در مطالب چیزی فرو گذار نکرده باشد بنابراین گوید

حضر شهری بوده است مقابل تکریت در بیابانی که مابین تکریت و موصل و فرات افتاده و این شهر از بیوتات و ابواب و سقفها جمیعاً با سنگ تراشیده باندازه و اندام ساخته شده بوده است میگویند که شهر حضر شصت برج بزرگ داشته و میانه هر برجی تا برج دیگر نه برج کوچک و در ازاء هر برج کوشکی و بر کنار کوشک حمامی بود و رود خانه ثرثار که از نهرهای بزرگ بشمار می آمد بر مدینه حضر میگذشت و بر جوانب این رود سار قری و باغات بسیار بود و اصل ماده و منبع این آب نهر هرماس که رود نصیبین است بوده و رودها بسیار نیز ضمیمه ثرثار میگردید تا بحدی بزرگ و سرشار میشد که بر روی آن کشتی میراندند یاقوت حموی میگوید ولیکن در این عصر ما از شهر حضر چیزی بر جا نمانده است الا آثار باره و سور و علامات و بقایای عماراتیکه بر جلالت و عظمت آن شهر گواهی میدهد یکی از مردم تکریت گفت من خود وقتی برای شکار بر موضع مدینه حضر گذار کردم آثاری که بر خرابه جدران و سور و بر بقایای حیطان هنوز باقی است برای العین مشاهده نمودم ملکدار و حکمران این خطه را ساطرون میگفته اند در حق صاحب حضر و ملک این سرزمین عدی بن زید ایادی گفته است که

وأخو الحضر اذ بناه واذ دجلة... — [see note]

ازشرقی بن قطامی روایت است که گفت چون قبایل قضاعه از یورت خود پراکنده شدند گروهی از ایشان بسمت جزیره آمد شیخ و حکمدار آن گروه را ضیزن بن جلهمه نام بود و او یکی از احلاف است (احلاف قومی از قبیله ثقیف را میگویند که با یکدیگر هم قسم شدند بر یاری یکدیگر) و بقولی این ضیزن پسر جلهمه نیست بلکه نژاد او چنین است که ضیزن بن معویة بن عبید بن احرام بن عمرو بن نخع بن سلیح بن حلوان بن عمران بن الحاف بن قضاعه و اینشخص را پادشاه تمام جزیره می پنداشتند تا سرحد ملک شام از سمت جزیره حکم میرانده است باری ضیزن با قبایل مهاجر از قضاعه بخطه حضر نازل شد و اینشهر را چنین ساخته و طلسم کرده بودند که هیچ دشمن آنرا نتواند فتح کرده و خراب نمود الا بخون کبوتر خاکستری رنگ و حیض زن کبود چشم ضیزن روزگاری در حضر قامت داشت و بر قضاعه و اهالی جزیره حکم میراند و بر قلمرو پادشاهان ایران نیز هم حمله میبرد

وسرحدات بلاد فرس را غارت میکرد و هر وقت که زنی زرقاء (کبود چشم) در آنشهر حایض میشد
او را بموضعی که مخصوصا برای اینگونه زنها در این عادت بیکسوی شهر مهیا کرده بودند موقتا
نفی میفرمود که مبادا بخون معتاد وی طلسم شهر را باطل سازند وقتی ضیزن بعراق عرب و سمت
سواد غارت برد از اتفاق ماه خواهر شاپور الجنود بن اردشیر الجامع را اسیر آورد و این شاپور
که ضیزن با او معاصر بود شاپور ذو الاکتاف نیست چرا که این شاپور پادشاه دوم از ساسانیان
و پسر اردشیر است بلا واسطه و از ذو الاکتاف تا اردشیر هفت پدر فاصله است باین سیاق
شاپور ذو الاکتاف بن هرمز بن نرسی بن بهرام بن بهرام بن بهرام بن هرمز بن شاپور البطل که شاپور
الجنود صاحب این قصه است بن اردشیر الجامع پس از ذو الاکتاف تا اول سلسله اکاسره
هفت طبقه فاصله میباشد و شاپور که خواهر ضیزن او را از سواد عراق اسیر برد شاپور اول و ثانی اکاسره
و پسر بلا واسطه اردشیر است بعضی از روات در اینخصوص اشتباهی عظیم و خبطی فاحش
کرده و خداوند این واقعه را شاپور ذو الاکتاف گفته اند الضحه جدی بن دلهاث بن
عشم بن حلوان قضاعی در باب سه حمله که بنی قضاعه و اهالی حضر در تحت رایت ضیزن بملک
شهرزور برده اند بسبیل مفاخره و ابن حماسه میگوید

دلفنا للأعادی من بعید — بجیش ذی التهاب کالسعیر
فلاقت فارس منا نکالا — و قتلنا هرابذ شهرزور
لقیناهم بخیل من علاف — و بالدهم الصلادمة الذکور

اینکه شاعر مذکور گفته است که ما بر بارکیهای از علاف نشسته لشکر شهرزور را دیدار کردیم
مقصود از علاف ربان بن حلوان بن الحاف بن قضاعه است که اسبهای علافی باو منسوب میباشد
الغرض چون خبر غارتگری ضیزن پادشاه حضر بسمع شاپور رسید سخت خشمگین شد که ضیزن براسیری
خواهر وی تجری کرده بود پس با لشکر خود بسمت جزیره حرکت نمود و شهر حضر را در حصار گرفت
و تا دو سال آن بلد را در محاصره همی داشت و نتوانست گشودن که گفتیم حکماء آن عصر در حین بنیاد
آنرا طلسم کرده بودند و اجنبی را بر شکستن آن طلسم راه نبود تا اینکه نضیره دختر ضیزن را عادت
نسوان در همین اوان اتفاق افتاد پادشاه علی الرسم او را بموضع تبعید آلودگان آنخون اخراج
فرمود و آنموضع گفتیم برکنار باره شهر بود و در اینوقت شاپور الجنود عزم رحیل فرموده بود
یکروز نضیره را بر شاپور نظر افتاد و شاپور نیز او را بدید و بشناخت از دو جانب سلسله عشق

جنبیدن گرفت نضیره کس فرستاده از عشق خود شاپور را مخبر ساخت و هم پیغام داد که اگر ترا
بر طریق فتح این شهر دلالت نمایم و مقصود تو حاصل شود اجر من چه خواهد بود شاپور گفت ترا برتری
میدهم و بالاتر از همه زنان خویش قرار میدهم همینکه این پیمان استوار شد نضیره پیغام فرستاد
و گفت که این کشور به بسته مردم دانشور طلسم شده است اگر فتح یا هدم آن خواهی خون حایض زرقا
بدست آور و با خون کبوتری زرقاء آمیخته کن و با آن دو خون مقصود را برنگار و نگاشته خویش را
بر گردن طایره که آنرا ورشان گویند ببند همینکه آن مرغ در اطراف آید و با آن نوشته بر سر سور
حضر نشیند در حال باره و برج از جای برآید و منهدم گردد شاپور چنین کرد و سور چنان شد
پس شاهنشاه حکم یورش داد و شهر حضر را فرو گرفت و از قبیله قضاعه قریب یکصد هزار مرد
از شمشیر گذرانید و در بسیاری از قبایل چنان کشتار کرد که یکجا نابود شدند و تاکنون جز اسمی از
ایشان در دنیا نیست جدی بن دلهاث که در غارت شهر زور بدست ضیزن شعر گفته و حماسه کرده
بود در ویرانی حضر و استیصال قضاعه و عاقبت احوال ضیزن و سپردن شاپور ملک جزیره را
بپای پیل این اشعار سروده است

الم یحزنک والانباء تنمی — بما لاقت سراة بنی العبید
ومقتل ضیزن وبنی ابیه — واخلاء القبائل من تزید
اتاهم بالفیول مجللات — وبالابطال سابور الجنود
فهدم من بروج الحضر صخرا — کان ثقاله زبر الحدید

پس شاپور از خطه حضر حرکت کرده بعین التمر آمد و آنجا با نضیره دختر ضیزن علی المعاهده زفاف
کرده نضیره آن شب را تا بامداد همی در فراش بر خود بپیچید و مثل مار گزیده هیچ نیارمید شاپور گفت
هان ای دختر ضیزن ترا چه میشود گفت من تاکنون بر فراش خشن نخفته بودم از اینجهت دوش
همی پیچ و تاب داشتم شاپور گفت آیا بساط و پوشش خوابگاه را خشن میخوانی و آیا تاکنون هیچ
پادشاهی برتر از رخت آرامش و جامه خواب من خفته است چون شاپور در مقام تفتیش
از سر این سخن شد دید برگی از درخت مورد بر رخت خفتن او افتاده بوده است و آن برگ
در میان شکنهای شکم نضیره مانده و موجب زحمت او گردیده است شاپور از نازکی اندام آن
نازنین شگفتی گرفت و گفت آیا پدر تو ضیزن بچه قسم ماکول ترا میپرورد گفت با انگبین مگسی که
سال نخستین از شهد آوردن او بود با مغز گندم که پوست آن نیک برمیگرفتند و قلم گوسفندی

جوانه که بسال سیم در می آمد پادشاه از اینا هتمام در خورش و پرورش آن دختر و بیوفائی
و پر جفائی وی در حق پدر عبرت گرفت و گفت با پدری این چنین وفا نکردی آیا با من چه خواهی کرد پس
فرمان داد تا بنائی بلند بر پا کردند و نضیره را بر فراز آن برد و گفت با تو عهد کرده بودم که ترا
از جمیع اهالی حرمخانه خویش بالاتر قرار بدهم اینک بعهد وفا نمودم گفت آری پس بفرمود تا دو اسب
سرکش حاضر آوردند و گیسوهای آن دختر را بدم آنها محکم ببستند و بتاختند و آن ناسپاس حق نا
شناس را که بروی پدر مهربان و قبایل خویش شمشیر هلاک عام کشیده بود باین عمل قطعه قطعه کردند
عدی بن زید مشهور در این معنی گفته است که

والحضر صبت علیه داهیة — شدیدة اید مناکبها

ربیبة لم ترق والدها — لحبها اذ اضاع راقبها

فکان حظ العروس اذ جشر الصبح دماء تجری سبائبها

و هم اعشی در محاصره دو ساله شهر حضر بدست شاپور و انقراض نعمت و زوال اهالی آن
خطه میگوید

الم تر للحضر اذ اهله — بنعمی و هل خالد من سلم

اقام به شاهبور الجنود — حولین تضرب فیه القدم

میگویند اصل بانی شهر حضر ساطرون بن اسطیرون جرمقی است و او با چهار صد هزار لشکر
بجنگ بنی اسرائیل رفت حضرت ارمیاء پیغمبر علی نبینا و آله و علیه السلام بروی نفرین کرد ساطرون
با آن قشون یکجا هلاک شدند (از این خبر معلوم میشود که بانی حضر و حکمران آنجا عجمی نژاد بوده اند
که جرامقه بزبان عرب گروهی از عجم میباشند که بموصل سکنی داشته اند) گویند که در کوه طود
عبد بن معصرة یافته شد (معصره آلت فشار و مقصود در اینجا گودال انگور فشردن و جای آب
انگور گرفتن است) دیدند از میان آن معصره جوئی است در زیر زمین که بفلز آرزیز (قلعی)
ساخته و ریخته و پرداخته شده است چون جوی را دنبال گرفتند و برفتند مصب آنرا در خانه
مسین از شهر حضر یافتند میگویند شراب پادشاه آن ملک را در طود میفشرده اند و عصاره
آنرا از زیر زمین بواسطه این جوی روئین وارد این میخانه مسین از داخل حضر میکرده اند بعضی هم
گفته اند که این تفصیل در سنجار بوده است
عدی بن زید در استحکام آن باره و بروج بسنگ مرمر و ساروج و تسلط باج ستان آن کشور و

ویرانی آنشهر و هلاك سکنه و اهالی این شعرها سروده است

واخو الحضر اذ بناه واذ دجلة تجبی الیه والخابور

شاده مرمرا وجلّله كلسا فللطیر فی ذراه وکور

لم یهبه ریب المنون فباد الملك عنه فبابه مهجور

کذا فی معجم البلدان از این اشعار معلوم میشود معنی اینکه گفته اند دیوان و دفتر تواریخ عرب اخبار و وقایع قبایل آن اشعار ایشان است که اگر چه خط نداشته اما وقایع عمده را بقید نظم و ضبط شعر حفظ نموده ضایع شدن و از میان رفتن نگذاشته اند والسّلم ابو الحسن علی بن حسین بن علی المسعودی در تاریخ خود موسوم بمروج الذهب شرحی در باب ملوك الطوایف و اشکانیان نگاشته حاصل و مفاد آن از قرار ذیل است

ما بین طبقهٔ اوّل از ملوك عجم و طبقهٔ ثانی که ساسانیها باشند طبقهٔ بوده اند معروف بملوك الطوایف و در نسب این طبقه گفتگو بسیار شده که آیا اصلاً عجم بوده اند یا از طایفهٔ نبط یا عرب جماعتی از مورّخین که در تاریخ قدیم تتبّع و استقصا نموده گفته اند پس از آنکه اسکندر بن فیلیپس دارا بن دارا را بکشت حکمران هر ناحیه خود را در قلمرو حکمرانی خویش مستقل دانسته دم از استبداد زد و مملکت و ولایت محکومهٔ خود را ملك خویش شمرد حکمرانان مزبور بعضی عجم و برخی نبط و عرب بودند اسکندر با آنها بنای همکاری را گذاشت و مقصودش تفریق کلمهٔ آنها بود و سعی مینمود که با هم متحد نشوند و در تحت رایت واحده سلطنت واحده در نیایند و بدفع او نتوانند پرداخت امّا اکثر حکمرانان مطیع و منقاد اشکانیان شدند و اشکانیان ملوك جبال بودند از بلاد دینور و نهاوند و همدان و ماسبذان و آذربایجان و از آنجا که کلیّهٔ سلاطین این مملکت یعنی جبال را اشکان میگفتند ملوك الطوایف یعنی حکمرانان سایر ممالك را گر دم از اطاعت و انقیاد اشکان زده باین مناسبت همین اسم خوانند محمد بن هشام الکلبی از پدر خود و سایر علماء عرب نقل کرده گوید اوّلین ملوك روی زمین پادشاهانی بوده اند موسوم باسکیان و آنها از سلاطین طبقهٔ اوّل عجم که نام بردیم دانسته اند تا دارا بن دارا بعد از این پادشاه سلسلهٔ اردوان است و این سلسله حکمرانان نبط و از ملوك الطوایف بشمار می آیند و در خاك عراق از آنجا که قصر ابن هبیره است در درهٔ فرات و جامعین و سوری و احمد آباد و النرس تا حبّا و تلّ فخار و طفوف و سایر امکنهٔ این ناحیه را در تصرّف داشتند امّا ملوك عرب از نزاد مضر بن

نزار بن معدّ و ربیعة بن نزار و انمار بن نزار بوده و نضریه از بنی نضر از یمن و طبقات دیگر از قحطان
هر یك حکمران مخصوص اختیار نمودند چه پادشاه واحدی که بر جمله مسلّط شود و همه را در زیر یك
بیرق درآورد نبوده یعنی اسکندر کبیر بموجب یکی از رسائل ارسطو استاد و وزیر خود که نگذاشته
است اتحاد و اتفاقی مابین ملوك الطوایف حاصل شود توضیح آنکه ارسطو باسکندر در یك نامه
دستور العمل میدهد و میگوید اگر بخواهی در ممالك متصرّفی خویش بی منازع و آسوده باشی
حکمران هر ناحیه را مستقلّ و مختار نما و او را بحالت افتدار نگاه دار و خراج مملکت محکومه
او را بوی واگذار تا آنان میل باتفاق و دفع تو ننمایند اسکندر چنین کرد و حکمرانان هر یك نیفتند
مانند بلکه در خیال بسط و وسعت ناحیه خود بودند و با هم رقابت مینمودند سر سازش با یکدیگر
نداشتند و پس از هر حکمرانی بخلفش ملکش میرسید و این طریقه معمول و مجری شد و بگفته آنها که در اخبار
قدما و معرفت سیر آنها ید طولی دارند مدت ملك ملوك الطوایف پانصد و هفده سال طول
کشید و آن از زمان سلطنت اسکندر بود تا خروج اردشیر بن بابکان که اتفاق همه ساسانید و بر ملوك
الطوایف غالب آمد اردوان پادشاه عراق را بکشت و تاج سلطنت او را بر سر گذاشت اردشیر و جنگ
با اردوان تن بتن و بطور مبارزت و در ساحل شط بغداد بود و اول روز از ملك اردشیر
همان روز قتل اردوان است چه از آنوقت بر سایر ملوك الطوایف مسلّط شد و تمام مملکت مخاطبه
جمعی مخصوص شخص او گردید مختصر اردشیر بن بابکان بعضی از ملوك الطوایف را بکشت و برخی را
منقاد ساخت ابو عبیده معمر بن المثنی الیمنی از عمر کسری در کتاب اخبار عجم که طبقات ملوك آنها را
از سلف و خلف شرح داده و سیر و خطب و انساب هر سلسله را با ابنیه و بلاد یکه آباد نموده اند
و انهار یکه حفر کرده و اسامی بزرگان هر قوم و القاب ایشان نگاشته نقل مینماید و میگوید
اوّل مَلِك ملوك الطوایف اشك بن اشك بن اردوان بن اشغان بن اس الجبّار بن سیاوش بن
کیکاوس پادشاه بوده و بیست سال سلطنت نموده بعد از او اشك بن شاپور بن اشك شصت
سال پادشاهی داشته و در سال چهل و یکم سلطانی وی حضرت مسیح علیه السلام در نزدیکی اورشلیم
از بلاد فلسطین متولّد شد پس از اشك بن شاپور گودرز بن اشك بن اردوان بن اشغان سلطنت
یافت و ده سال پادشاهی کرد بعد بیزن (نونون) بن شاپور شاه بن اشك شاه پادشاه شد و
مدت ملکش بیست و یکسال بود گویند در زمان او تیتوس بن اسفیانوس پادشاه رومیة الکبری
بر بیت المقدس راند این شهر را خراب کرد و بعضی از مردم آنرا بکشت و برخی را اسیر نمود و این چهل

سال بعد از رفع حضرت عیسی علیه السلام بود بعد از نوذر بن شاپور پسرش گودرز بن نوذر نخست سلطنت نشسته نوزده سال پادشاهی کرد پس از او نرسی (نرسی) بن نوذر چهل سال بعد از او برادرش هرمز بن نوذر بیست و پنج سال پس از او اردوان بن هرمز بن نوذر پانزده سال بعد از او کسری بن اردوان چهل سال پس از او پسرش بلاش بن کسری بیست و چهار سال بعد از او پسرش اردوان بن بلاش سیزده سال سلطنت نمود مسعودی میگوید با وجه غیر از وجهی است که پیش گفتیم و در تاریخ سنین ملوک الطوایف نیز غیر از آنچه ما ذکر نمودیم نگاشته و مدت ملک این طبقه را اکثر نوشته‌اند اما آنچه ما اول ذکر نمودیم بیشتر طرف اعتماد است و مشهور همان میباشد اگرچه در تواریخ در این موضوع تباین و اختلاف زیاد مشاهده میشود و چیزیکه مؤید قول اولی میتواند بود اینست که ما آنچه گفتیم از تواریخ عجم اخذ کرده‌ایم و تواریخ سلف را آنها از سایرین بیشتر طرف دقت قرار داده و در تصحیح آن کوشیده چه آن تواریخ قولاً و عملاً مبنای دین آنهاست و سایر ملل که متدین بدین و آئین عجم نبوده چندان داعی و محرکی برای استقصا و تحقیق کامل نداشته و فقط بقول و قصص اکتفا نموده اند انتهی کلام المسعودی

تاریخهای فارسی نیز در باب ملوک الطوایف و اشکانیان تقریباً نزدیک است بتواریخ عرب بلکه در بعضی ضعف اقوال بیشتر مشاهده میشود مگر معاصرین یا متاخرین از نویسنده های عجم که کلماتی چند از مصنفین فرنگ و یونان شنیده و ترجمه نموده اند نادراً مطلبی قرین بصحت راجع باین قسمت از تاریخ ایران نوشته‌اند و ما تکمیل مطلب را سطری چند از آنجمله مینگاریم

میرزا محمد تقی مستوفی ملقب بلسان الملک متخلص بسپهر که اول مورخ این دولت ابد آیت بود در کتاب ناسخ التواریخ شرحی از اشکانیان مینویسد که خلاصه آن از قرار ذیل است

اشک را نیز پدر اشک نام بوده و لقبا و اشکان است از این روی او را اشک بن اشکان گویند و اشکان پسر دارای اکبر است چون اسکندر مملکت ایران را بر پادشاهزادگان عجم قسمت کرد از کنار دجله تا انتهای اراضی ری بهره اشک افتاد و از جانب او همی حکومت کرد و بعد از اسکندر چهار سال انطخس (انطیوخس) یونانی را مکانتی تمام مینهاد و پیشکشی میفرستاد انطخس بدین مایه قناعت نکرد چه در خیال استقلال کلی بود بر اشک حمله کرد از شوشتر تا همدان را گرفت و بری تاخت در آنجا با اشک مصاف داده کشته شد و کار اشک بالا گرفت و بر دیگر ملوک الطوایف فزونی یافت اگرچه بوی خراج نمیدادند اما بر خود بزرگش میشمردند از این روی ملوک الطوایف را

بدو منسوب نموده اشکانیان گفته اند درفش کاویانی نزد وی بود در زمان اشکانیان تاریخ عجم غیر
مسطور ماند چه کار پوشیده بر قلم رفت مردم زراعت و صناعت و حرفت را فراموش کردند نوشتن و
خواندن از میان رفت ایام عید و روزهای ماتم را کسی نمیشناخت و این همه بواسطه فتنه بود که
اسکندر در میانه انداخته اشک پانزده سال بعد از ابطخس سلطنت ایران کرده و درگذشت

بعد از اشک شاپور پسرش پادشاهی یافت آتش پرستی بود بحکم او جسری آهنین بر دجله بغداد بستند
و تا زمان کسری استوار بود شهر مداین را نیز او بر پا کرد باعدالت و مروت و فضایل و اکتساب علوم
بود علما و حکما را محترم میداشت از اولاد حضرت یوسف ع زنی در سرای داشت مدت سلطنتش
شصت سال گویند و بیرون و دامین در روزگار او بودند

پس از شاپور پسرش بهرام بسلطنت جلوس کرده و بمزید قدرت اختصاص یافت اراضی عراق عرب
بگرفت و در آنجا عمارات کرده در نزدیکی بزانس شهری بنا نمود که بیشتر بنیان آن از احجار منقوره
بود آتشکده بزرگ و محکم نیز بساخت مدت ملکش چهل و هشت سال گویند لقبش گودرز بوده

بعد از بهرام پسرش بلاش جای پدر بگرفت مملکت بابل و دیاربکر را مسخر کرد در زمان او انطیوخس
با رومیان صلح کرده و از شام لشکر به بیت المقدس کشیده صدمه زیاد به بنی اسرائیل وارد آورد بلاش
این شنیده بتجهیز لشکر پرداخته عازم شام گردید در سرحد شام تلاقی فریقین شد و جنگ درگرفت
انطیوخس مقتول گشته و لشکرش منهزم شدند این خبر بروم رسید مشورتخانه روم حکم کرد قشون
بجنگ بلاش روند بلاش نیز از اینسو چهار صد هزار مرد جنگی بسرکردگی حاکم دیاربکر بمقابله فرستاد
در حدود شام جنگ سختی کردند رومیان شکست خورده گریختند و غنیمت زیاد نصیب حاکم دیاربکر
شده خمس آنرا برای بلاش فرستاد و باقی را بر لشکریان قسمت کرد و خود نیز حصه برد مدت سلطنت
بلاش شانزده سال بود

بعد از بلاش پسرش هرمز بن بلاش بن بهرام بپادشاهی نشست و بواسطه شجاعت عجم او را سالار لقب
دادند دولت شام و مصر رسولان نزد او فرستادند و جلوسش را تهنیت گفتند دار الملک او شهر
ری بود گویند روزی در شکارگاه آهوئی تعاقب کرد آهو بغاری در رفت هرمز داخل غار شد و لختی
راه پیموده بکاخی رسید که در چهار سوی آن چهار خم نهاده بودند و بر سر هر یک خشتی زرین گذاشته
و لوحی از مس بر در آن کاخ منصوب بود و با خط عبری بر آن نگاشته که این گنج خانه فریدون است
هرمز خمها را که پر از مروارید خوشاب بود برگرفته بر سپاهیان قسمت نمود مدت ملکش نوزده سال

قادسیه و نهروان از بناهای اوست

بعد از هرمز برادرش نرسی بن بلاش سلطنت یافت حکمرانان بیت المقدس بمناسبت حمایتی که بلاش از ایشان کرده بود هدیه و رسول بدربار او فرستادند مدت سلطنتش چهل سال و بعد الث پادشاهی کرده

بعد از نرسی فیروز بن هرمز پادشاه شد گرجستان و ارمن را به تکران که مردی دلاور بود سپرد و فرمان داد لشکر به ارزن الروم و شام کشد و آن نواحی را متصرف شود امرای مشورتخانهٔ روم که این خبر شنیدند قشونی بسپهسالاری ستیلا بجنگ تکران فرستادند و او تکران را از تصرف شام مانع آمد و چون میخواست جمهوری روم را براندازد و خود بسلطنت پردازد بعد از چند جنگ با تکران برومیه الکبری مراجعت نمود فیروز چون پادشاهی ظالم بود مردم در دار الملک ری بروی بشوریدند و خلعش نمودند و چشمش را میل کشیدند و فرزندش بلاش را بجای او نشانیدند مدت سلطنتش هفده سال بود

بعد از فیروز بلاش دوازده سال سلطنت کرد و تکران را حکومت گرجستان و ارمن داد و حکم نمود متعرض بلادی که منسوب بدولت روم است نشود بلدهٔ لار را در فارس او ساخته

بعد از بلاش خسرو بن بلاش بن نرسی پادشاهی یافت و در دار الملک ری در قصری رفیع که او را بود بلهو و لعب و شرب مدام پرداخت و از هیچگونه مناهی دست نکشید با خواهر خود همبستر شد و مهر دوشیزگی او بر گرفت از هر کس رنجه میشد او را شکنجه میکرد و از بام قصر بزیر می افکند پاپنی که در اینوقت کنسول دولت روم بود قصد تسخیر ارمن و گرجستان نمود تکران اینمطلب را بعرض خسرو رسانید خسرو حکم کرد لشکر آذربایجان بمعاونت تکران روند تکران با قشون ارمن و گرجستان و آذربایجان تا ارزن الروم باستقبال پاپنی شتافت و در آنجا جنگ سختی کردند تکران شکست خورد پاپنی او را تعاقب نموده بارمن و گرجستان آمد و مردم را بضرب شمشیر مطیع ساخت و آن نواحی را بتصرف در آورد و خسرو که رعایا و اهالی از او رنجیده بودند و بدین واسطه ضعیف گشته نتوانست تلافی کند و ارمن و گرجستان را باز پس گیرد و بعد از چهل سال سلطنت بمرض اسهال درگذشت

بعد از خسرو بلاشان بن بلاش بن فیروز بن هرمز بتخت سلطنت جلوس کرد در زمان او عمال اگوست (اغسطس) که در اینوقت سلطنت رومیه الکبری داشت از اراضی شام قصد حیره کردند تا عراق عرب را مسخر نموده بتسخیر ایران پردازند مالک بن فهم حکومت حیره داشت بدربار بلاشان آمد و او را

بعرض رسانیدند بلاشان لشکری جرار از دیار بکر و عراق عجم فراهم کرده، چند بار با سپاه اگوست مصاف داد
و اغلب غالب آمد شبی در خواب دید فرشته باو فرمود مرگ تو بدست تست پس از آن تا بود مهموم بود
روزی در سراپرده بر ستون خیمه تکیه داد ستون بر سرش افتاد و در گذشت مدت سلطنتش
بیست و چهار سال بود

بعد از بلاشان پسرش اردوان بسریر پادشاهی نشست و او شهریاری بلند قد بود مردم عرب اورا
اجر لقب داده بودند پس از نظم ممالک و ثغور سفیری بدربار اگوست امپراطور ممالک ایطالیا
و بعضی ممالک فرنک و مصر و شام و یونان و ارمن فرستاد و پیغام داد آنچه دولت روم از متصرفات
و بلاد ایران گرفته باید مسترد نماید و اسرای ایرانی را رها کند و اموال منهوبه را باز پس دهد
تا بنیان مودت مستحکم باشد اگوست چون شهامت و جلادت اردوان را میدانست اراضی ارمن را
تفویض کرد و مردم کیا آنچه گرفته و برده بودند پس داد لهذا صلح کردند و دوستی فیما بین
استوار شد چون سیزده سال اردوان بن بلاشان سلطنت نمود اردوان بن اشغ او را مقهور
ساخت و خود بشهریاری پرداخت در زمان اردوان بن بلاشان سه سال خشکسالی شد مردم
بزحمت قحط و غلا مبتلا گشتند

چون اردوان بن بلاشان مقهور اردوان بن اشغ شد سلطنت از آن خاندان باین دودمان منتقل
گردید اردوان بن اشغ از بزرگ زادگان ایران بود و نسبش بفریبرز بن کاوس میرسید در مملکت
ری میزیست و حشمتی بسزا داشت و در حضرت اردوان بن بلاشان او را مکانتی لایق بود چون بدرشتی
کارش بالا گرفت باسپاه عجم بساخت و بر اردوان بن بلاشان بشورید و بر سر او تاخت و در حدود
ری با او جنگ سختی کرده لشکرش را منهزم و خودش را مقتول نمود و تاج خسروی بر سر نهاد ملکزادگان
و حکام ایران تمکین او کردند و در مواقع لازمه بکمک او پرداختند و اولاد اشغ را اشغانیان گفتند
و اشغ معرب آساغ است بالجمله اردوان نامه به اگوست قیصر روم نوشت و با او عهد مودت محکم
کرد مدت ملکش بیست و سه سال در عهد او بیشتر از مردم ایران آئین بت پرستی گرفتند

بعد از اردوان بن اشغ برادرش خسرو بن اشغ سلطنت یافت و ری را دار الملک نمود و در عهد او
تربیس قیصر روم و ایطالیا در گذشت و کالاقولا بجای او نشست خسرو برای تهنیت سفیری با هدایا
بایطالیا فرستاد و با او عهد مودت محکم کرد و بر عمال خویش که در ارمن و جزیره و سایر ممالک بودند
استیلای تمام حاصل نمود مدت سلطنتش نوزده سال بود

بعد از او بلاش بن اشغان پادشاه شد جذیمة الابرش که در این وقت سلطنت حیره داشت با او از در خراج در آمد و هدایا فرستاد و در عهد او نرون در ایطالیا قیصری یافت بلاش بن اشغان رسولان بدربار او مأمور نمود تهنیت گفت و کار بمودت گذشت

بعد از او پسرش گودرز بن بلاش سلطان گردید در زمان او تیتس در ایطالیا و دیگر ممالک قیصری یافت گودرز سفیر بدربار او فرستاده عهد مودت بست و تیتس بعزم خونخواهی یحیی مظلوم از اغریپس ملک یهود خواست لشکر به بیت المقدس کشد و آنجا را خراب کند از گودرز معاونت و همراهی خواست گودرز حکم کرد عمرو بن عدی مردم خویش را آماده دارد و اگر قیصر بخواهد از حیره بحضرتش فرستد خود او نیز سپاهی آراسته از راه اهواز و شوشتر بخدمت قیصر فرستاد و او کار بیت المقدس بساخت مدت ملک گودرز سی سال بود

بعد از او پسرش بیژن بپادشاهی نشست و پادشاهی که در این وقت ملک روم بود عهد مودت محکم کرد مدت پادشاهی بیژن بیست سال بود

بعد از او پسرش گودرز بن بیژن سلطنت یافت و بعضی از ممالک ایران از قبیل ارمنیه و جز که ترایان امپراطور روم از تصرف بیژن بدر کرده بود گودرز مجدداً بگرفت عمرو بن عدی خراج گذار او گشت و ترکوزین غابور که حکومت اذربایجان داشت مطیع او گردید مدت سلطنتش ده سال بود

بعد از او برادرش نرسی بن بیژن پادشاه شد و او مردی راحت دوست بود و بنخچیر میلی مفرط داشت لهذا ملقب بشکاری گردید مدت ملکش یازده سال بود

بعد از او اردوان پسرش پادشاهی یافت وی از همه ملوک الطوایف و اشغانیان بزرگتر بود سفرا بمملکت ایطالیا بخدمت هدرین قیصر فرستاد و عهد دوستی با او استوار کرد در زمان او اردشیر بابکان قوت گرفت و اردوان را در میدان جنگ بکشت و دولت اشغانیان را منقرض ساخت پای تخت اردوان شهر ری بود و گاهی بلهو از سفر میکرد مدت پادشاهیش سی و یکسال بود

پوشیده نباشد که مرحوم لسان الملک طاب ضجعه جلوس اشک اول را در پنجهزار و دویست و نود و نه بعد از هبوط آدم ع نوشته و چون ما در اینخلاصه مدت ملک هر پادشاه را نوشته ایم معلوم میشود که جلوس هر یک چند سال بعد از هبوط است اختصاراً بشکر آن نپرداختیم انتهی کلامه

در تاریخ منتخب مسطور است که اسکندر قبل از انکه راه جهان دیگر پیش گیرد ممالک ایران را به امرائی که مقهور کرده بود تقسیم نمود و آنچه از ایشان گردن نازتر بود او را مقرر داشت هر یک مقداری

معین

معین لشکر داشته باشند گویند اینکار را بدستور العمل ارسطو کرد چه او میدانست که امراء مزبور را در مزاج اهالی ایران رسوخی تمام است کشتن آنها خلاف عدالت میباشد و اقبال آنها اسباب اقبال اهل مملکت باید آنها را طوری نگاه داشت که مایه منفعت باشند و مضرتی در دولت نشان منصور نباشد اسکندر پیروی نصیحت استاد و وزیر خود نمود لکن بعد از مرگ او امرا و خلفای او تمکین و اطاعت نکردند با آئین خود اتفاق نموده دولتی ترتیب دادند که در واقع نوعی از جمهوری بود بعضی اوقات با هم متحد و گاهی مخالف و ضد و با انحلالات و تغییرات مختلفه دوره ملوک الطوایف بعد از اسکندر در ایران زیاده از سیصد سال امتداد یافت

بعضی از مصنفین نقل از مورخین یونان کرده گفته اند ایران با بلاد شام بعد از فوت اسکندر سلوکوس نیکاتر که از سردارهای معتبر او بود تملک نمود پس از او انطیوخس پسر جای او بگرفت چون او درگذشت انطیوخس ثئوس بر سریر او جلوس کرد در عهد این پادشاه یکی از امرای خراج گذار که ارساس نام داشت خروج کرده آگاثوکلس را که از جانب انطیوخس فرمانفرمای ایران بود بکشت و رایت استقلال برافراشت و این ارساس سر سلسله ارساسیان است که در پارتیا سلطنت کرده و نسبتش به اشک از سلاطین قدیم ایران میرسد صاحب زینة التواریخ میگوید ارساس با ایرانیان گفت چون دارا از اسکندر شکست خورد عم من دارای اکبر درفش کاویانی را از میان برده پنهان ساخت و آن حالا نزد من است ایرانیها که این شنیدند باو گرویدند کار او قوت گرفت و بعد از غلبه بر آگاثوکلس و قتل وی ری را پایتخت خود قرار داد و بحکام ولایات پیغام فرستاده گفت در جنگ با اولاد سلوکوس مرا معاونت کنید اگر بمقصود رسیدم از شما خراج نگیرم و فقط برئیس بودن بر شما قانع باشم و شما از تبعیت خارجه بیرون آئید حکام مزبور گفته او را پذیرفتند و ملوک الطوایف در ایران شروع نمود

یکی از مورخین میگوید دولت پارتیا هیجده سلطنت قسمت شد بنابراین معلوم میشود مقصود از پارت یا پارتیا ایرانست اما نگارنده گوید این مورخ سهو کرده یا در عبارت مسامحه نموده باید گفته باشد سلاطین پارت یا پارتیا هیجده سلطنت منقسم کرده بدیهیه مملکت پارت قسمتی از ایرانست و عنقریب ذکر حدود آن بیاید

دیگری مینویسد بعد از اشک دوم شاپور پادشاهی یافت و مدتی با انطیوخس بزرگ جنگ کرد و مکرر از او شکست خورد و عاقبت کار بمصالحه انجامید و در این صلح و معاهده انطیوخس بر

ممالک پارثیا و هیرکانیا حقی بهم رسانید

بعضی اشکانیان و اشغانیان را دو سلسله نوشته و گفته اند اشغانیان معاصر اشکانیان بوده اند صاحب تاریخ گزیده میگوید اردوان پسر اشغ که سلطنت اشکانیان برانداخت نسبش بکیکاوس میرسد در تاریخ جلالی مینویسد اشغانیان و اشکانیان هر دو از یک سلسله اند جمعی از ارباب خبر و اصحاب سیر بکلی منکر اشغانیان گشته اند

سرجان ملکم در تاریخ خود مینویسد از فوت اسکندر تا سلطنت اردشیر قریب پانصد سال میشود و این مدت متمادی از تاریخ مشرق افتاده و حال آنکه چون مسطورات رومیان را ملاحظه کنیم دانیم ایرانیان باید بوقایع مدت مزبور فخر نمایند و پادشاهان پارث که امروز در تاریخ ایران اسمی ندارند همان سلاطینی بودند که در عین اقتدار رومیها با آنها برابری و مقاومت نموده اند بلکه مکرر بر عساکر رومی غالب آمدند و این تنها از شجاعت آنها نبود بلکه طریقه حرب مخصوصا تیراندازی پارثها و چیزهای دیگر نیز مدخلیت داشته و در هر حال معتبرترین از سردارهای روم وقتی سخن از جنگ با پارثها میشد حتی الامکان شانه خالی میکرده

نیز سرجان ملکم میگوید پارثها از دریای خزر تا خلیج فارس با رومیها حدود داشتند و اینقدر سرحد از کوههای بلند خشک و دره های طولانی و پر پیچ و دشتهای قفر وسیع بنا بر این قشون روم هر طرف رو مینمود پارثها نواحی را از آذوقه پاک میکردند و این نیز یکفقره علت شکست رومیها میگردید

جلال الدین میرزا ابن خاقان مغفور فتحعلی شاه طاب ثراه در نامه خسروان که نگارش صرف فارسی است گوید نخستین اشکانیان را فرنگیان ارزاس خوانند گویند سرافرازی بود از ایران و برخی برآنند که از بزرگان پارس بود که این سرزمین را از چنگ سلوکوس سردار اسکندر بیرون آورد و با پادشاهان روم همسایه شد و بیشتر با ایشان در کارزار بود دویست و پنجاه سال پیش از عیسی ع بتخت نشست پس از گرفتن همه ایران آسیای بزرگ را نیز بچنگ آورد پای تخت در دامغان داشت در سال دویست و شش عیسوی دست و روزگارشان از پادشاهی ایران کوتاه شد شهریاری اینان بساسانیان رسید و این گروه سی و پنج تن بودند که در ایران شهریاری کردند

نگارنده گوید با آنکه شاهزاده جلال الدین میرزا خیلی مختصر از اشکانیان نوشته باز از راه صواب دور نبوده اگرچه در همین مختصر مبلغی مسامحه هست آقا محمد مهدی ارباب اصفهانی از اعاظم فضلا و مصنفین عصر که در تاریخ و خبر ابا مخصوصا مهارتی بکمال دارد مینویسد ملوک الطوایف ایران

کهما بین کیان وساسانیان بوده اند وطایفه اولی را اشکانیان خوانند ودویم را چون نامی
نمیدانستند بتعریب همین اسم اشغانیان میگویند واین هردو طایفه قریب پانصد سال در ایران فرمان روا
بوده واول شخص طایفه اولی اشک نام داشته واز نژاد پادشاهان نبوده بلکه بتحقیق یکی از فضلای
انگلیس ساکن ینکی دنیای شمالی که کتابی در تحقیق اصل ونسب طوایف روی زمین نوشته وخیلی
محقق ودانا است وکمال دقت را در تألیف خود نموده اشک اول از اهالی داغستان آنطرف دربند
بوده بعد از آنکه ظلم وبیحسابی خلفای اسکندر که مدت پنجاه سال بدون دغدغه حکمرانی ایرانرا داشتند
اکثر مردم را بستوه آورد این اشک که مردی دلیر وباهمت بود بر آنطیوخس سیم پادشاه از خلفای
اسکندر خروج نمود ومردم ایران بمدد او کمر بستند جمعیتی عظیم دور او فراهم آمد ومیان اشک و
آنطیوخس جنگی بزرگ واقع گردید آنطیوخس که مقدمه دعوی خدائی را ترتیب میداد وخود را تئوس خواند
در آن جنگ کشته شد وخلیفش بجانب شام وانطاکیه کنار کشیدند ودست ستم اهل یونان از ایران کوتاه
گشت ودیگر مجال آنجا نیفتادند اما اشک چون مردی دانا بود میدانست باوجود عدم نژاد خاندان
شاهی وترک بودن سلطنت تمام ایرانرا پارسیان باو نخواهند گذاشت وتمکین او نخواهند کرد
لهذا بکسانیکه تقویت واعانت او نموده بودند رعایت نموده هریک را قطعه از مملکت ایران داده
وخود قسمت بزرگترا گرفته مقدم ورئیس کل گردید مشروط که در جنگ دشمنان هم پشت بوده
خارجی را بمملکت راه ندهند ونگذارند وهمینطور او اولاد او نسلاً بعد نسل سلطنت نموده و
دیگران باطاعت آنها بودند وبا رومیان که طمع بایران داشتند جنگهای مردانه کردند وبر آنها غالب
ایشانرا تاختند اهل ایرانرا هیچ جز از گذارش حالات آنها خبری نیست آثار ومیان فضایح شکستهای
خود را از آنطایفه ثبت کرده وتفصیل داده اند جنگ ژولیان وغیر آن مشهور است وخیلی نقل
دارد ومقصد تنها اینطایفه که از نژاد اشک بوده اند زیاده از دویست سال ریاست نموده
وبعد منتقل بطایفه دویم گردید اینطایفه از نژاد پارسیان بوده وباز بهمان قاعده حکومتی
نموده واکثر با اهل روم جنگ داشتند ودر اغلب معارک بنابر عاقلانه ومهارتی در تیراندازی
فایق آمدند ودر اواخر زمان لشکری بشام وبیت المقدس برده قتل ونهب زیاد بخونخواهی یحیی مظلوم
نمودند وحال براینمنوال بود تا زمان خروج اردشیر بابکان که او از نژاد کیان ونبیره دختری
بابک وپسر ساسان نام داماد بابک مذکور بود مردی مردانه وجوانی عاقل وباکیاست واز سن
بشمار می آمد در کرمان خروج کرد واردوان مقدم ملوک الطوایف لشکر بر سر او برده در صحرای

هرموز

مقصود دشت قبچاق است

هرمزد من اعمال کرمان جنگی عظیم میانهٔ ایشان واقع شد لشکر اردوان مقهور و خودش نیز کشته
اردشیر بابکی ملوک الطوایف را از میان برداشت و خود شهنشاه ایران گردید و اول کسی است
در دنیا که نام شهنشاهی بر او گذاردند و در القاب او بزبان قدیم پهلوی نوشتند (اردشیر بابکان
ملکا ملکان ایران و انیران) یعنی اردشیر بابکان شهنشاه ایران و غیر آن و الف و نون آخر بابکان الف
و نون نسبت است مختصر بسعی اردشیر سلطنت ملوک الطوایف برافتاد و مردم از ستم آنها فارغ
آمدند انتهی

نگارنده گوید این بود تمام تحقیق مصنفین عرب و عجم از اوائل و اواخر در باب اشکانیان و محققین
دانسته‌اند برای یکطبقهٔ سلاطین نامی ایران که سالیان در این ممالک و مضافات سلطنت نموده و دوران
آنها مشحون بمغازی و مفاخر و آثار و مآثر بوده این شرح مشبع و کافی نیست علاوه بر اینکه ابرهای
مظلم حوادث و اغراض مانع وصول اشعهٔ حقایق گردیده اصل مطالب مجهول و فروع آن مجهول‌تر
و گذشتن اعصار و ادوار که مجبول بر محو نمودن هر گونه اثر است پرده‌ها بر روی شاهد این مطلوب
انداخته و بنحوی آنرا مستور و محجوب ساخته که دیده را امید دیدار آن نمانده و هر خوانندهٔ بعد از
تعمق بسیار آیهٔ یأس خوانده اما از آنجا که امروز طالبان معرفت و آگاهی برای فهم یک مطلب خود را
بر آب و آتش میزنند و راحلاً از مشرق بمغرب میپویند این بندهٔ بمقداری که دوستدار اهل علم و
دانش است و هواخواه رهروان راه بینش فریضهٔ ذمهٔ خود میشمارد که در حل این معما از بذل جهد
و ترک آسایش و جد کامل چیزی فرو گذار نکند اصل و فرع و جزء و کل تاریخ اشکانیان و اصل و
نسب و عوائد و رسوم ایشان از روی اسناد صحیحه که بهمت فاضلان مجد و ناقدان کاردان
مستعد بدست آمده باز نماید و این دو رشته را بر روی مقبلان و خواهشمندان کامل بگشاید بعون
الله و حسن توفیقه پس ابتدا فصولی در مولد و نژاد و عادات و آداب و احوال و السنه و اسلحه
و دین و آئین اینطبقه سلاطین مینویسد پس از آن بشرح سلطنت هر یک میپردازد امید که این
قلیل زحمت در عالم علم و مجمع انسانیت مقبول افتد و صاحبان مدارک عالیه و مشاعر مضیئه را
قبول شود

فصل چهارم

در تحقیق نسل و نژاد قوم پارث که سلاطین اشکانی از این طایفه بوده‌اند

متأخرین از مورخین که تاریخ را از افسانه جدا کرده و بدلایل علمی غث و سمین آنرا باز نموده بدرستی رسیده و فهمیده اند که سلاطین اشکانی برخلاف عقیدهٔ قدمای ما اصلاً و نسلاً ایرانی نبوده بلکه از طایفهٔ تورانی معروف به پارت که تلفظ صحیح آن پارث بثای مثلثه است میباشند و چون اصل و نسب اینقوم بتحقیقات انیقه و شواهد بینه از قول علمای فن دانسته شد و از آرای آنها اگرچه خالی از اختلاف نیست حقیقت مطلب مکشوف و معلوم میگردد و شرح آن از قرار ذیل است

آنها که در اصل و نژاد بشر و تفرق و انتشار آن استقصا نموده یافته اند که مردم روی زمین سه شعبه اند شعبهٔ اولاد سام و شعبهٔ از پشت حام و شعبهٔ سیم فرزندان یافث اند و سام و حام و یافث پسران حضرت نوح علیه السلام بوده اند و یکی از شعب ثلاثه را که فرزندان یافث باشند اسکیث نامیده اند و بعضی از اهالی فرنگ اسکیث را اسیت تلفظ مینمایند قوم اسیت پس از دیری توالد و تناسل و تکثر اولاد و احفاد قبایل و سلاسل عدیدهٔ کثیره تشکیل دادند یکی از آن قبایل طایفهٔ پارث است که سلاطین اشکانی معروف از آن طایفه بوده اند و مورخین عرب و عجم را خبری درست از آنها نبوده دانایان سایر ملل از روی اسناد تاریخی که در مقدمه ذکر آن شده احوال آنها را نگاشته من جمله بعضی از محققین گفته اند طایفهٔ پارث که یکی از قبایل اسکیث بوده اولا پارنی یا آپارنی نام داشته و دستهٔ از آنها از سمت شمال دریای آزف جلای وطن کرده بایران آمدند و قسمت عمده در همان حدود ماندند

بوکجی گوید پارثها از ملت جبت اسکیث جدا شده بخراسان آمده در آنجا سکنی گرفتند یکی از مورخین میگوید اسکیثها که یکی از شعب ثلاثهٔ بنی نوع بشر میباشند از جنس مردم گندم گون به شمار می آیند و قبایل و طوایف عدیده بوده بر اقتضای قرون اولیه بشهرنشینی و مدنیت میل نداشته بر چادرها بسر میبردند و گله داری میکردند پیوسته نقل مکان مینمودند و عرصهٔ نقل و انتقال آنها وادیهای بحر خزر و دریای سیاه بوده مردم اینطایفه را قفقازیهای مغربی میگفتند بجهت آنکه آنها از کوههای قفقاز بفرنگ رفته اند و قفقازیهای مشرقی سکنهٔ هندوکش میباشند چه اینکوه را قفقاز مشرق و قفقاز هند نامیده اند بدینصورت اکثر اهالی فرنگ را با پارثها نوعی اخوت است چه هر دو از قوم اسکیث اند و معرفت باحوال طوایف اسکیث را اهمیت زیادی است و بر ماست که بتحقیق حال آنها بپردازیم

محققی از اهل فرنگ میگوید سلسلهٔ نسب اسکیثها بیافث بن نوح منتهی میشود و یافث از جانب

هندوکش

یا هندوکوه که سرحدات اسکندر محض تملق بآن پادشاه اینکوه را قاف نامیدند و قاف همان قفقاز است و از آن پس مورخین و علمای جغرافی یونان و روم آنرا قفقاز هندی گفتند اما پیش از آن نویسندگان یونانی از قبیل هرودوت و غیره آنرا پاروپامیزا یا پاروپامیزس خوانده و آن از جبال عظیمهٔ مرتفعهٔ منشعبهٔ آسیا است که از حدود ایران شروع شده و تا سواحل رود پنجاب امتداد یافته و در سمت جنوب ترکستان و بدخشان و شمال افغانستان نیز اینکوه دیده میشود کوه هندوکش وصل است بکوه هیمالیا از دامنهٔ شمالی اینکوه رودخانهای زیادی جاری و داخل بستر جیحون میشود و مرتفع ترین قلّهٔ اینکوه هفت هزار و نهصد و بیست متر ارتفاع دارد
۱۲

پروردگار

پرورد گار بکثرت ذریت بشارت یافته بود از این فقره ناظر است بآیه بیست و هفتم از فصل نهم سفر تکوین توراة که میفرماید خدا یافث را توسیع بدهد و در چادرهای سام بنشیند و کنعان او را بنده باشد اخلاف یافث اگرچه بیشتر از اولاد سام و حام برادران او رو بازدیاد گذاشتند اما بعد از آنکه کثرتی بهم رسانیدند در قوت و اعتبار از بنی اعمام خود در گذشتند و ترتیبی حاصل نمودند مردم زنک کرد و فنون و فضایل تقریباً کامل شده بعد از کنجکاوی در بنیخ و بنا میهات آبای ملل و نیل معرفت قبایل خود قائل گردیدند که از فرزندان یافث و از جنس اسکیثاند یا با اسکیثها سمت برادری دارند و میگویند پدر ما از دو برادر خود سام و حام در ترتیب امم خود نایل گشت یعنی ذریه او پس از ذریه برادران او رو بازدیاد نهاد اما بعد از زیادتی اولاد او برای فرزندان برادران پیشی نیکو شدند و روزی آید که ابواب معارف و فضایل و صنایع و بدایع بر روی آنها باز کنند و ایشان را باوج عالم انسانیت و رفاه و حریت صعود دهند

هرودوت که او را ابوالتاریخ یا ابوالمورخین گویند میگوید اسکیثهای بزرگ که نیز معروف به مساگت میباشند در زمان قدیم با مصریها محاربه داشته و بطوریکه بعضی سلاطین مصر که بنام رعاة یعنی شبانان مشهور شده اند از طایفه اسکیث بوده اند

اکثر فضلا تصریح کرده اند که اسلاوها یعنی صقالبه و اهالی آسیای صغیر نیز اصلاً از قوم اسکیث بوده و همچنین طایفه سلت را که فرانسه‌های قدیم باشند باسم هنک ترمنی نام برده و گفته اند سلت و اسکیث و گیت همه یک لفظ بوده با خلاف تلفظ تغییر کرده اما یکی از دانایان مساکن سلت و اسکیث را مشخص نموده میگوید اسکیثها در حوالی بحر خزر و دریای سیاه جا داشتند و طایفه گری و سلت و گلها یعنی فرانسه‌های قدیم نزدیک بمصب رود دانوب و خاک فرانسه سکنی گرفته و بعضی از آنها نیز در جنگلهای مازندران و استراباد بوده اند

بطلمیوس عالم معروف مصر ملل سلت را باسم ساک و تیتان و سلت اسکیث نام برده و او و نیز دیدسبا از مصنفین اهالی ختا و اکثر از طوایف تاتار را از قوم اسکیث دانسته اند

مالت برون از متاخرین علمای فرنک که در اصل نژاد ملل مهارتی کامل داشته گوید جمیع ملل اروپا از نسل سلت بوده اند و بنا بر شرحی که پیش ذکر شد سلت همان اسکیث است

بعضی برآن اند که سلت طوایف و سکنه اصلی فرنک بوده اند اسکیثها بر سر آنها تاخته و بنیاد آنها را برانداخته جای آنها را بگرفتند چنانکه اهالی فرنک به ینکی دنیا رفته همین کار را با اهالی

امریکا نمودند

استرابن از مشاهیر علمای جغرافی یونان که شصت سال قبل از میلاد متولد شده گوید اهالی ترآس که قسمتی از روملی است بطایفهٔ گت شبیه اند و گت همان اسکیتها است که محض شیرینی تلفظ گت شده است نیز گوید بعضی از جغرافی دانهای قدیم همهٔ ملل ساکنه در اقطار شمالی را سلت و اسکیت یا اسکیت دانسته اند

دیودر مورخ سیسیلی مینویسد اسکیتها مخصوصاً از ارمنستان و ایبری عبور نموده اند

پلینی مینویسد نه تنها تمام طوایف ما بین ارمنستان و شمال هندوستان از قوم اسکیت بوده بلکه ملل سارماسی و المان هم از همین جماعت میباشند

اکثر مصنفین گفته اند ملل فرنگ بطور یقین از آخرین هجوم جماعت اسکیت بآن اقلیم تشکیل یافته باسم ژرمن و اسلاو در ممالک اروپا منتشر شده اند و پیش از آن هم بآن اقلیم مهاجرت کرده و حمله برده بودند

یونانیها و رومیها اهالی هند اروپائی و طوایف تورانی را از یکجنس و از قوم اسکیت دانسته و گفته اند اسکیتها طوایف صحراگرد بوده بعضی از آنها بر چادر منزل داشته برخی در گاریها و الاچیقها و با حاصل گله های خود معاش مینموده اند و مردمان بی تربیتی بوده زندگانی خود را به پشت اسب بسر میبرده اند

بعضی اسکیتها را طوایف صحراگرد شمال شرقی اروپ و شمال غربی آسیا و اجداد سارماتها دانسته اند

یکی از مورخین مینویسد اسکیتها از یکطرف تا حد ویچین و از طرف دیگر تا حوالی طرابزون سکنی داشتند و اگزنوفون مورخ معروف اسکیتهای حوالی طرابزون را تاهیا نامیده است

بعقیدهٔ بعضی اسکیتها در هزار و پانصد سال قبل از میلاد بآسیای صغیر و یونان رفتند و پانصد سال بعد بطرف ایطالیا و المان حالیه راندند

نیز هرودوت میگوید اسکیتها از طرف شمال ایران بطرف ارمن و کوه قفقاز حرکت کرده اند و شاید مقصود او شمال شرقی ایران باشد نیز در کتاب چهارم خود در صفحهٔ ششم میگوید اسکیتها خود را اسکولت مینامیدند و المانها آنها را اسکو یوتان گفته اند

در کتاب لغت لیتره مینویسد اسکیتها طایفهٔ بودند در شمال شرقی آسیا و اروپا و مردمان خشنی بودند و بخشونت و خودرائی ضرب المثل شده چنانکه وقتی روسها مسکو را برغم انف

ناپلیون اول آتش زدند گفت اینها آدم نیستند اسکیث اند
اسکیثها را چینیها سز نامیده اند و بعضی از یونانیها ساکا و دکی گفته اند
دیودر میگوید طایفهٔ اسکیث تا سواحل هند سکنی دارند
پیکتیه از دانشمندان فرنگ که در سال هزار و هشتصد و هشتاد و چهار وفات نمود کتابی در احوال ملل قدیمه و اسباب مهاجرت آنها نوشته و اسم آنرا اُریژین آند واریئن یعنی اصل ملت هندی اروپائی گذاشته در آن کتاب طایفهٔ آریا یا آرین را به هشت شعبه و بیست سلسله منقسم نموده و گوید از اینجمله نیز بیست و دو شعبهٔ دیگر منشعب شده و یکی از آن شعبه ها اسکیثها را دانسته و شعبهٔ دیگر ایرانیها را
در تواریخ قدیم هند مسطور است که فریدون پادشاه عجم ایران و توران را از هم جدا و قسمت کرده هر قسمت را بیک پسر خود داد و کوه توروس و کوه سینا هنوز موسوم بر تور (طور) و نسبت بتور دارد و جماعت هندی ایرانی که باسم ساک و اسکیث معروف شدند تمام جبال قفقاز را تصرف کرده در آن سکنی گرفتند و پوشیده نیست که این گفته نزدیک بهمان حرفیست که در تواریخ عرب و عجم نوشته شده میگویند فریدون ایرانرا بپسر خود ایرج داد و توران را بپسر دیگر خود تور بخشید و ایران از اسم ایرج این نام یافت و توران از اسم تور
یکی از محققین گوید جمشید در اصل ژاماشیت بوده یعنی اسکیث درخشان و این مناسبت با آنچه امروز در معنی جمشید میگویند و بر این اند که شید آفتاب است و جم چون تاجی درخشنده داشت باین اسم موسوم شد پس در این لفظ جمشید باشد یا ژاماشیت درخشندگی ملحوظ است و معلوم میشود که جمشید هم از قوم اسکیث بوده
هرودوت در آنجا که اسامی طوایف ساکنهٔ در مملکت سیتی را میبرد میگوید یکی از آن طوایف موسوم به ایرک میباشد و پمپونیوس ملا از علمای جغرافی رومن که در سال چهل و سه میلادی کتابی در جغرافیا تالیف کرده ایرک را تصحیح نموده گوید صحیح آن ترکوا و ترک است و اهل فن این تصرف را تصدیق و تحسین کرده اند
نیز هرودوت میگوید باختر و مساکت یعنی اسکیثها مقدار زیادی طلا داشتند و نویسندهٔ دیگر گوید گله های جماعت اسکیث از رود سیحون سیراب میشدند و این طایفه در این رود سفاین زیاد داشتند

آمین مارسلن مورخ لاتینی که در سال سیصد و بیست میلادی متولد شده گوید اسکیثها و ایرانیها از یک نسل و نژادند

آنکیتل دوپارن که در سال هزار و هفتصد و سی و یک مسیحی در پاریس متولد شده و از اوضاع اقلیم آسیا اطلاعی کامل داشته تقویت قول هومر شاعر معروف یونانی را کرده گوید ارباب انواع اسکیثها و ایرانیها شبیه بهم بوده است

دیگری از اهل خبر میگوید مدها یعنی اهالی عراق عجم و آذربایجان که در لشکرکشیها با اسکیثها همراهی مینموده ایرانیهائی بودند که بشهرنشینی و انتخاب امکنهٔ جیده میل داشته اند و ایرانیهای ساکن بلاد که باسم زند معروف شده خود را از قوم اسکیث جدا نشمرده اند

دانشمندی مینویسد چند مائه قبل از میلاد مسیح علیه السلام اسکیثها که داهها باشند در سواحل جنوب شرقی بحر خزر سکنی داشتند و هنوز بلاد آنها را دهستان میگویند و دهستان مخفف داهستان است

غرض از این طول کلام و نقل اقوال آنکه مطالعه کنندگان بنظر تعمق در کلمات اکابر قوم و اساتید فن دیده بدانند سرزمینی که قطعهٔ از آنرا ایران و ناحیهٔ را توران میگویند چونکه قبایل اسکیثهای صحرانشین بوده و آنطوایف که از پشت یافث بن نوح آمده در اصقاع این دو مملکت ییلاق و قشلاق مینموده اند یعنی از کوه هندوکش تا جبال قفقاز و از کنارهٔ فرات تا ساحل رود سند را این جماعت گاه و بیگاه مضرب خیام خود داشته اند و بسیاری از آنها بفرنک و بعضی بممالک هجرت نموده

اما این مطلب از ما نحن فیه خارج است و از آن سخن نمیگوئیم مطلب ما اینست که اسکیثهای منتشر در این دو مملکت یعنی ایران و توران را وطن اصلی همان توران و سواحل جیحون و سیحون و آنحدود بوده از آنها جماعتی که باقتضای طبع و طبیعت بطراوت و لطافت مایل بوده اراضی ممالک ما را که حالا بایران موسوم است حسب التناسب پسند کرده از رملهای مواج طوفان زای ترکستان که حالیه با توران اعراض نموده در این ناحیه رحل اقامت انداختند و بنای ساختن شهر و شهرنشینی را گذاشتند وحشیهای آنها در جزایر بری آن دشت فتنه خیز سایهٔ چادر و پشت اسب و شکار وحشیان و آزار همجنسان و آب جیحون و سیحون و کریوهها و کوه و هامون را اعظم نعمای پنداشتند با اینهمه معرکه بساختند و پیوسته هم بنواختند مبین است ترکستان هر وقتی دارای اورکنج و کات با امثال و نظایر آن شده بعبارهٔ اخری چنین که می بینیم شهر و قصبه بخود دید لکن منشأ آن رشک رقابت

هومر
شاعر یونان در سال هفتصد و هفت قبل از عیسی زندگانی داشته و در کتب عرب و عجم او را اومیرس مینویسند و او را اهالی فرنگ خاصه یونانیها چنان دانند که ما فردوسی علیه الرحمه را

وهمچنین با نوع شیراز و اصفهان و جنس یزد و کاشان بودند اسکیثهای خشن نخواستند از برادران
خود که لطیف طبعی داشتند باز مانند بر خلاف طبیعت خود کار کردند مختصر زادگان یک پشت و شکم
با خلاف طبیعت و جنس باد و طایفه شدند تورانی و ایرانی و خود لفظ توران و ایران از ادلهٔ
واضحهٔ این گفتار است چه توران مشتق از تور *tur* است و تور بلغت سانسکریت بمعنی جلدی
و شتابست و از این ماده است تُوتُورا *tutora* و توتُرا *tutura* بمعنی شتاب کردن و توران
turan بمعنی شتابنده تر و توراگا *turaga* بمعنی تند و اسب تند و توراژن یا توراگن
turagin بمعنی اسب یا سوار یا آزاد و تورائگاما *turaygam* بمعنے سوار یا آزاد
و توراما *turama* بمعنی شتاب و در لغت زندی توریا *turya* صفت است از تورا
tura یعنی جنس تورانی و مخفی نماند که لفظ توران چنانکه ذکر شد ابتدا سانسکریت
بوده بعد زندی آنرا قدری تحریف کرده و داخل در لغات خود نموده است و بعضی گفته‌اند
که توران مشتق از تورا *tura* میباشد و این لغت زندی است و معنی آن شتاب و تند رفتن
سوار است و مقصود سلسله و طایفهٔ بدوی و وحشی و شکارچی میباشد اما لفظ ایران از لغت
آریا *aria* که بمعنی کار و زحمت و زراعت و شهر نشینی باشد ساخته شده و آخر الامر ایران
گفته‌اند اینها اسکیثهای لطیف طبع بوده و تورانیان از اسکیثهای خشن تند جنگی و ابتدا با هم مخلوط
و در بر ترکستان ساکن و آنهائیکه از ماوراء جیحون و سیحون بمملکت ما آمده‌اند در اقطار آنجا
گرفته بساختن بلاد پرداخته و کار زراعت و سایر شرایط مدنیت را ساخته مشهور به آریا و این
شده‌اند و از این الفاظ ایران و ایرانی اشتقاق یافته است اما اسکیثها یا ترکها که در توران
یا ترکستان مانده و ترکمانهای حالیه هم یکی از همان قبایل است بعضی بتقلید ایرانی بشهر نشینی
و زراعت میل کرده بلاد آباد نموده و راه ترقی پیش گرفته‌اند و برخی مثل ترکمانها همان راه اولی
خود را رفته از سواری و شکار و آزار برادران هنوز هم دست نکشیده‌اند و از همین جنس بوده‌اند
طایفهٔ غز که بواسطهٔ سوء رفتار و ناهنجاری بر افتادند و یکباره از صفحهٔ عالم محو و نابود
شدند و آنها همان طایفهٔ ماساژت یا ماساگت بودند که کیخسرو بقصد تنبیه آنها از آب آمویه
و سیر دریا یعنی جیحون و سیحون گذشت و با آنها جنگید و تصریح شده است که ماساژتها
قبیله از اسکیث بوده‌اند و ما محقق میدانیم که بلغت پهلوی بمعنی بزرگ است و ژت یا
گت از لفظ اسکیث اشتقاق یافته یعنی اسکیث بزرگ که مقصود قبیلهٔ اسکیث پر جمعیت است

وژت یا گت رفته رفته در زبان فارسی و عربی تغییر شده و از این تصحیفها و تغییرها میتوان استنباط نمود که سیت و اسکیث و سیته و سکستان و سکسر و سکسار و سکزی همه یک لفظ بوده که با اختلاف امم والسنه و اوقات مختلف شده است

چون بتصریح اکثر محققین معلوم شد هر طایفه که باسم اسکیث خوانده شده اصلاً و نسلاً تورانی هستند و ضمناً نیز محقق شد که پارتها طایفه از اسکیث بوده حالا باید تقریباً معلوم نمائیم این طایفه در چه عصر و زمان از توران بایران آمده اند و در کدام خطه سکنی گرفته و آیا اسم آن خطه پارث بوده آن قبیله باسم مکان موسوم شده اند یا مکان باسم آنها نامیده شده است

بزعم بعضی سزستریس که اشهر سلاطین مصر و پادشاه سیم از فراعنه دولت نوزدهم آنمملکت است و تقریباً هزار و پانصد سال قبل از میلاد در گذشته چون بعزم جهانگیری با سپاه آمده و بر اسکیثها حمله نمود پارثها را از این قوم جدا کرده و در جبال واقعه در مشرق بحر خزر سکنی داد ولی این قول ضعیف است و مورخین این عصر و زمان چنانکه فاضل نحریر فدرژ رلنسن انگلیسی معلم علم تاریخ گفته جنگ سزوستریس را با اسکیثها از مجهولات مصریها دانسته اند و فرضاً که صحت هم داشته باشد مراجعت از امکنه اسکیثها از طرف شمال و مشرق بحر خزر بهیچوجه صحت ندارد

ما لالا از مورخین یونانی که تاریخ منتظمی در ده جلد نوشته و از بدو خلقت عالم است تا فوت ژوستی نین امپراطور معروف در سال پانصد و شصت و پنج میلادی میگوید سزوستریس فرعون مصر که از قهرمانان بزرگ عالم محسوب میشود و در سنه پانصد و شصت و پنج قبل از میلاد سلطنت داشته وقتی از توران بمصر مراجعت میکرد شانزده هزار جوان رشید جنگی از مردم توران منتخب کرده و با خود بایران آورد و آنها را در اختیار مسکن و بورث مختار ساخت و ایرانیها آنها را پارث گفتند و پارث بلغت ایرانی همان معنی اسیکث یا تورانی را دارد اگر این گفته حقیقت داشته باشد تقریباً سه هزار و چهار صد سال است که پارتها بایران آمده اند مورخ مشار الیه در ذیل این شرح میگوید هنوز آن پارتها در ایران سکنی دارند و البسه و زبان و رسوم و عادات و رشادت اجداد خود را از دست نداده مردمان جنگی میباشند

در لوحه بزرگی که در بیستون بامر داریوش بن هیستاسپ دارای اول منقور شده فقرات بخط میخی مسطور است و از جمله آن فقرات این عبارت است که با کمال دقت ترجمه شده

داریوش پادشاه میگوید اینست ایالاتیکه مطیع من شده و بتأیید اهورمزد من پادشاه

آن ایالات شده ام
پارسا یعنی پارس اوواژا یعنی سوس یا بیروس یعنی بابل آتورا یعنی آسوری ارابایا یعنی عربستان
مودرایا یعنی قبط یا مصر
واز ایالات واقعه در حوالی دریا سپاردا یونا (اینونی) مادا که مدی باشد ارمینا که ارمنستان باشد
کاتاپاتوکا یعنی کاپادسیا که قطعه ایست از آسیای صغیر و امروز متعلق است بعثمانی از ولایات سیواس
و فرمان پارتوا که پارتیه و همان قراکاه پارتها باشد زارانگا که درانژین باشد و بعدها نوشیح
شده هاروا که آری باشد آوارزمیا که خوارزم باشد باکتریش که باختر باشد سوگودا که سغد
باشد گاندارا که ایالتی است بر ساحل رود سند هندسا که مملکت سکیثها باشد تاتاگوش که
مملکت ساتاگیدها است در کابلستان هاراتوایش یعنی آراخوزی که سیستان حالیه باشد ماکا که
مکران باشد

ازین توجه معلوم میشود که پارتها در زمان داریوش بن هیستاسپ کیانی در ایران بوده و ایالتی
داشته و آن مطیع آن پادشاه مقتدر کردیده است

هرودوت که در سال چهار صد و پنجاه و شش قبل از میلاد تاریخ خود را نوشته نیز از طوایفی که در
تحت حکم سلاطین کیان بوده اند نام برده واز آنجمله است طایفه پارث پس معلوم و محقق میشود که
اینقوم قبل از هرودوت از سرحد طبیعی ایران که رود جیحون باشد عبور نموده و باین مملکت آمده اند
اکتزیاس طبیب و مورخ مشهور یونانی که در دربار بهمن کیانی مستخدم بوده گوید در سلطنت
آستیبارا یا آرتی بارا پادشاه مد پارتها بر او بشوریدند و طایفه ساس یا ساکی را که با آنها هم
جنس و هم نژاد بودند بکمک طلبیدند پادشاه مد بعد از جنگ سختی بر پارتها غلبه کرده و سلطنت
آستیبارا هفتصد الی هشتصد سال قبل از میلاد مسیح و پیش از پادشاهی آستیاژ بوده

از مطالب مسطوره معلوم میشود که بیشتر از دو هزار و چهار صد سال است که پارتها از
اسکیثهای تورانی جدا شده و بایران آمده چه داریوش اول در سال پانصد و بیست و یک
قبل از میلاد جلوس کرده و حالا دو هزار و چهار صد و یازده سال شمسی از سال جلوس او
میگذرد و در آنوقت چنانکه ذکر شد مملکت و طایفه پارث در ایران وجود داشته و تا سه هزار
و چهار صد سال هم تاریخ اینواقعه را یعنی آمدن پارتها را بایران میتوان پیش برد و آن باعتبار
قولهائی است که شرح دادیم اما بالاتر نمیتوان رفت چه اگر تا سه هزار و هفتصد بالا ببریم مضادّ
میشود

میشود با عصر حضرت موسی علی نبینا و آله و علیه السّلم و اگر در آنوقت پارثها بایران آمده بودند و در ناحیهٔ سکنی داشتند اسمی از آنها و ایالت آنها در تورات برده میشد و حال آنکه هیچ ذکری از آنها در آن کتاب مقدّس نشده است

امّا در باب اینکه مکان باسم پارثها موسوم شده یا آنها باسم مکان ظاهر آنست که اینمسئله بروا ضح و آشکار باشد و هر کس فی الجمله تامّل نماید میتواند یقین کند که پارثها اسم خود را از مکان گرفته چه آنها را پارثین مینویسند و اینقسم نسبت در السنه شایع است مثل رومن و امثال آن و اکثر از محقّقین اهل تاریخ نیز تصریح باینمطلب نموده اند و هم اکنون نقشه هائی که وضع قدیم ممالک را در آن رسم مینمایند ناحیهٔ از ایرانرا باسم پارث مشخص و معیّن میکنند و معهود نیست که اسم قوم را بجای اسم مملکت بنویسند مگر اینکه سر زمینی بی اسم باشد و محلّ طایفهٔ در اینصورت مینویسند محلّ فلان طایفه باینمعنی که اگر مقصود از ناحیهٔ پارث محلّ اقامت پارثها میبود مینوشتند محلّ طایفهٔ پارث نه اینکه مثل عراق و فارس و کرمان مطلق بنویسند پارث ۷ و چون مسئله واضح و بدیهی است زیاده از این باطناب و تفصیل نمیپردازیم و اگر ملالا مورّخ یونان در این باب سهوی کرده باشد یا دیگران بغلط مطلبی با والقا نموده باشند با بعد مسافت و مکان و اختلاف لغت و زبان امر بسیار عجیبی نیست

۷ دیگر نمیا ... که بعد ها ... شد ابتدا ناحیه از قوم اسم ... باشد فی اخرالامر پارث اسم ... مملکت شده و پارثین اسم ... آن چه پارثین بمعنی پارثی ... که یا و نون حرف نسبت است

فصل پنجم

در تحقیق مملکت پارث و تعیین حدود آن

بعضی از مصنّفین قدیم و مورّخین مغرب گمان کرده اند مملکت پارث که قوم و سلسلهٔ اشکانی از آن بوطن اختیار کرده همان پارس است که فارس معرّب آن میباشد و سلاطین پارث را همان سلاطین فارس دانسته اند امّا این سهو بیّنی است چه هرودوت و مورّخین مخصوص اسکندر و مورّخین ارمنی از قبیل آقاتانجلوس و فسطوس و البزه و موسی خورنی و لازار و غیرهم بنوع صحیح اینمسئله پرداخته و باز نموده اند که پارث اقامتگاه اشکانیان بدریای خزر نزدیکتر است و در سمت مشرق آن واقع و حال آنکه فارس در جوار دریای عمّان میباشد بعلاوه تمام علمای جغرافی یونان و روم تصریح کرده گفته اند پارتی یا پارثین یکی از ایالات پرس است که ایران باشد ژوستن مورّخ لاتینی که مائهٔ دوّم مسیحی بوده و تاریخ بزرگ پمپه لاتینی را که در مائهٔ اوّل مسیحی مینوشته تلخیص نموده شرحی در باب اشکانیان مینویسد و چون آن هر دو با این طبقه از ملوک

عجم معاصر بوده اند آنچه ژوستن در اینباب نوشته طرف وثوق و اعتماد است از جمله میگوید
سلاطین اشکانی اصلاً پارثینی نبودند تورانی و باختری بودند مملکت پارثینی را بغلبه گرفته و
مرکز دولت خود قرار دادند و باینجهت معروف بسلاطین پارث شدند و وجه تسمیهٔ آن ناحیه بپارث
اینکه قبل از غلبهٔ اشکانیان بومرهم این ناحیه در عهد قدیم مهاجرین و فراریهای قوم اسکیث از توران
باینجا آمده رحل اقامت انداختند و پارث در لغت اسکیث یعنی مهاجر یا نفی شده است بمناسبت
مهاجرین و فراریهای مزبور اینجا معروف و موسوم بپارث شد پس فراریها و مهاجرین اسکیث اسم
خود را باینمکان داده و اینمکان اسم خود را بسلسلهٔ اشکانی و این منافی نیست با آنچه در آخر فصل
سابق گفتیم و در اینصورت ریشهٔ لغت پرث و پرتا بست که پارث و پارتوا شده و بعد باختلاف
لهجه پارث و پارثوا کرده

نیز ژوستن میگوید سکنهٔ پارث چه در سلطنت بنی آشور و چه در حکمرانی سلاطین مدی مردمان کم
قدر پستی بودند و در عهد کیان هم باز بواسطهٔ بی استعدادی ترشکی نمودند از این گفتهٔ ژوستن
نیز معلوم میشود که پارث ازین نیست ناحیه از آنست خلاصه مصنف مزبور میگوید حال بر اینمنوال
میگذشت و پارثها نسبت بسکنهٔ بلاد مجاور حالت عبودیت داشتند تا طلوع اختر ارساس
یا اشک اول که این ملت گمنام را نامی نمود و بجائی رسیدند که با قیاصرهٔ روم زد و خورد میکردند
نیز برای اینکه بدرستی مدلل شود که اشکانیان موسوم بپارث نبوده و اسم خود را بمملکت پارث داده
استشهاد مینمائیم بقول استرابن یونانی که از علمای تاریخ و جغرافیا بوده و پنجاه سال قبل از میلاد
متولد شده این مصنف میگوید ارساس که نسلاً اسکیث بود بامداد طایفهٔ دائی یا داهی که پارنی
هم نامیده میشدند و در سواحل جیحون در بادیه سکنی داشتند وارد پارث شد و آنجا را تصرف
نمود ابتدا در کمال ضعف و ذلت میزیست و با چندتن از فرزندانش بزحمت مشغول مدافعه بود
و از دست سلاطینی که بر آنها شوریده بود آرام نداشت رفته رفته قوت گرفته بر همسایه‌ها غالب
آمد و فتوحات نصیب او شد و بعد از او اخلافش از فرات تا پنجاب را مالک شدند با سلاطین
اگراتید یعنی باختر نیز جنگ کردند و با قوم اسکیث مصاف سختی دادند و قسمت عمدهٔ باختر را هم
متصرف شدند و حالا که من بتألیف این کتاب مشغولم اشکانیان در مملکت وسیعی سلطنت میکنند
و حق همسری با دولت معظمهٔ روم دارند و این قدرت آنها را حاصل نشده مگر از وضع زندگانی
که بطرز صحراگردان اسکیث است اگرچه اسکیثها وحشی اند اما زندگانی ساده دارند که اسباب

خیلی پیش رفته است انتهی
از این عبارات بالصراحه معلوم میشود که مملکت اشکانیان قبل از خروج ارساس یا اشك اول
پارث یا پارتیا نام داشته اینك باز برویم بر سر مطلب
یکی از مورخین میگوید زمین دو قسمت مساوی شده قسمتی آن رومها است و قسمت دیگر از پارتها
و اینکلمات و اقتدار کلی پارتها امر را در تحدید حدود مملکت پارث بر بعضی نویسنده‌ها مشتبه کرده
زمرهٔ تمام ایرانرا پارث دانسته جماعتی دایره را از اینهم بیشتر وسعت داده اند لکن همچنین است ناحیه
یا مملکت پارث عرصهٔ بسیار وسیعی نبوده نهایت اینست سلاطین اشکانی که منسوب باین ناحیه
شده اند مالك ممالك وسیعه کردیده و خودرا بدرجه و رتبهٔ امم مشهورهٔ معظمهٔ دنیا رسانیده اند
یکی از علمای جغرافی مینویسد حد مملکت پارثا از سمت مشرق هرات است و از جانب جنوب کرمان
و از طرف مغرب عراق عجم و گرگان و سواحل بحر خزر و از جهت شمال صحرای وسیع طوایف ایکث
یاسینه یا سکساریا ترکمان که مسکن آنها از یکسمت برود جیحون میرسید لیکن ناحیهٔ که جغرافیادانهای
قدیم پارتی میگفتند ولایت بسیار کوچك محقری بوده در سمت مشرق بحر خزر و چندان بعید
نیست که پارسیان نام داشته و بمرور پارثیان شده باشد چه در آنحدود هنوز قریه ایست که آنرا
فارسیان میگویند یعنی دو قریه است یکی موسوم بفرنك دیگری بفارسیان و غالبا اسم این دو را که
باهم میبرند و فرنك و فارسیان میگویند و آن هردو در بلوك کوهسار از بلوك استراباد واقعست
و فارسیان حالا دارای چهارصد خانوار سکنه است و ممکن است فارسیان معرب پارسیان باشد چنانکه
فارس معرب پارس است بالجمله مصنف دیگر مملکت پارث را تحدید کرده گوید از طرف مشرق محدود است
بهری رود و از جهت مغرب و شمال بگرگان از سمت شمال به اتك از جانب جنوب بترشیز اما هرودت میگوید
مملکت پارث محدود بوده است بخوارزم و هرات و کرکان و جیحون و مرو و در زمان جهانگیری
اسکندر کبیر پارتها در همین ناحیه سکنی داشته اند دکتر لنس از فضلای انگلیس که معلم علم تاریخ است
گوید مملکت پارث عبارتست از خراسان حالیه که امتداد آن از سردرهٔ خوار تا هری رود بوده است
بنابراین سمنان و دامغان و شاهرود و بسطام و سبزوار و نیشابور و مشهد و ترشیز و سایر بلاد
خراسان همه داخل مملکت پارث بوده و سطح مملکت مزبور مساوی است با ایرلند و باو بر سلسلهٔ
کوه بخط متوازی از مغرب بمشرق مایل بجنوب امتداد دارد رشتهٔ اول آلتاك و رشتهٔ دویم میرانی یا
آلاداغ است که عبارتست از کوههای دره گز و کلستان باشد رشتهٔ سیم کوه جغتای که نیشابور

وسبزوار

وسبزوار تقریبا در دامنه های آن واقع شده این سه زنجیره کوه از مغرب بمشرق متوازیا امتداد یافته
فی الجمله بطرف شمال غربی وجنوب شرقی مایل کردیده وهر سه در مملکت پارث بوده وآن ارضی که مملکت
مزبوره عبارت از آنست حالا اکثر خراب وبایر ولم یزرع میباشد ولی از آثار باقیه معلوم میشود
که وقتی خیلی آباد وحاصلخیز بوده وهوائی خوش ومرتعهای نیکو داشته وهمسایکان بتصرف آن
مایل وبهمین جهت جنکهای عظیم برسر آن شده که از چنک پارتها بیرون آرند وپارتها ازمیان
همسایکان خود ازمدتها خیلی میترسیدند چه قوه حربیه آنها کامل بود اما از سکنه آریا که هرات
حالیه باشد چندان وحشتی نداشتند وسیستان که در جنوب شرقی آنها بود چندان آباد نبود
وخیلی کمتر از مملکت پارث شمرده ... طرف جنوب محدود بود بکویر وجز در کناره کویر که
آبادی تون وطبس مشاهده میشود دیکر سکنه وجود نداشت که محل ملاحظه باشد در جهت
مغرب وشمال غربی پارث که کرکان باشد مملکت خود حاصلخیز بود وکوهها مستور در جنکل واهالی
چندان جنکجو نبودند بهر جهت باید کفت پارتها از حیثیت همسایه آسوده بوده اند انتهی
مورخ دیکر مینویسد پارتها ابتدا در ناحیه بسیار کوچکی حکمرانی بهم رسانیدند اما در همان اوایل
شورش مملکتی را که مالک شدند دارای چند شهر نزدیک بود از قبیل ایراطبس واوروپوس وآرسابیا
وهراکلی وآپامیا وآرتاکوانا یا آرتاکانا وآسپا وهکاتم پیلوس وشاید بلاد دیکر هم بوده که علمای
جغرافی ضبط نموده اند وآخر الامر بسط ملکشان از پنجاب بفرات رسید نیز همین مورخ میکوید پارث و
پارث یکی نیست بلکه دو طایفه جدا کانه است ومؤید این کفته قول هرودت است که مینویسد طایفه
بارث یکی از طوایف پارسیان است وبسلطان پارتی تبعیت دارد جمعیت آن کم وناحیه که در آن سکنی
دارند محقر بود درسمت مشرق ایرانست مورخین ارمنی مثل آقاتانجلوس وفسطوس وموسی خورنی و
لازار که در همان زمانها بوده بجهت اینکه یک طایفه از طوایف اشکانی مدتی در مملکتشان سلطنت
کرده در تاریخ کلیه اشکانیان دقت نموده ویکی نبودن بارثیان وپارثیان را بخوبی ظاهر ساخته
وهنوز بخط خودشان ایند وکلمه را بدو املای مختلف مینویسند علاوه بر این ماژور رولنسن انکلیسی
که از هزار وهشتصد وچهل وشش میلادی الی چهل ونه بخواندن خطوط الواح بیستون که بسه
زبان مسطور ومنقور است وبحکم داریوش اول نقر شده پرداخته کوید در آن الواح ایران را پارسا
وپارسیا نوشته اند وطایفه پارث را باملای دیکر وپارث وانکاشته ودر خطوط تخت جمشید
کرمیولاسن خوانده ایرانرا پارسها وطایفه مزبوره را پارثو وپارث واضبط نموده وعقیده

وانیست که پارث یا پارثوا کلمهٔ تورانی و بمعنی فراری است چنانکه ژوستن مورخ لاتینی هم همین طور گفته و اشاره نمودیم بالجمله نگارنده بعد از آنکه بکثرت تتبع در کلمات مصنفین قدیم و جدید و ملاحظهٔ نقشه‌ها یقین نمود مملکت پارث که اشکانیان بدان منسوب شده عبارتست از دهستان قدیم و دره‌ٔ اترک حدود آنرا چنین یافته نمود

از طرف شمال شرقی حد مملکت پارث کوه اتک است و از جانب جنوب کوه البرز که فاصله ما بین خبوشان و بجنورد و نردین و فاصل بین نیشابور و سبزوار و شاهرود و بسطام و دامغان میباشد از سمت مشرق محدود به آق دربند است و از طرف مغرب بطبرستان

فصل ششم
در اسامی و القاب سلاطین اشکانی یا پادشاهان پارث

پادشاهانیکه باسم سلاطین اشکانی موسوم و معروف شده چهار شعبه بوده‌اند اشکانیان ایران اشکانیان ارمن اشکانیان کوشان و افغانستان اشکانیان دشت قبچاق و موضوع و مقصود ما اشکانیانی هستند که در ممالک ایران و مضافات حکمرانی و سلطنت داشته و مورخین عرب و عجم برای تمایز یکشعبه را اشکانی و اشکانیان و شعبهٔ دیگر را اشغانی و اشغانیان گفته‌اند اما اسامی آنها اکثر از کتب تواریخ و سیر عرب و عجم افتاده حکیم اکمل ابو القاسم فردوسی علیه الرحمه در کتاب شاهنامه بیش از هشت نفر را اسم نمیبرد و جز داستانی از اردوان و اردشیر و انقراض اشکانیان و ظهور دولت ساسانی شرحی نمیدهد و غیر از حکایت مزبور تمام تاریخ اشکانی در شاهنامه منحصر و مقصود است بچند شعر ذیل که منقول میشود

ناسخ التواریخ

پس از روزگار سکندر جهان	چه گوید که را بود تخت مهان
چنین گفت گوینده دهقان چاج	کز آن پس کسی را نبد تخت عاج
بزرگان که از تخم آرش بدند	دلیر و سبکسار و سرکش بدند
بگیتی بهر گوشهٔ هر یکی	گرفته ز هر کشوری اندکی
چو بر تختشان شاد بنشاندند	ملوک الطوایف همی خواندند
از اینگونه بگذشت سالی دویست	تو گفتی که اندر جهان شاه نیست
نکردند یاد این از آن آن از این	برآسوده یکچند روی زمین
سکندر سگالید از اینگونه رای	که تا روم آباد ماند بجای

نخستین اشک بود از نژاد قباد　　دگر گرد شاپور خسرو نژاد
دگر بود گودرز از اشکانیان　　چو بیژن که بود از نژاد کیان
چو نرسی و چون اورمزد بزرگ　　چو آرش که بد نامدار و سترگ
چو زو بگذری نامدار اردوان　　خردمند و با داد و روشن روان
چو بنشست بهرام از اشکانیان　　ببخشید گنجی بار زانیان
ورا خواندند اردوان بزرگ　　که از میش بگسست چنگال گرگ
ورا بود شیراز با اصفهان　　که دانندهٔ خواندیش مرزمهان
باصطخر بد بابک از دست او　　که تنین خروشان بد از شست او

باقی سرگذشت اردوان و اردشیر است و شک نیست که فردوسی از اسامی اشکانیان بیش از این میدانسته و در کتبی که اساس و مأخذ شاهنامه بوده و حکیم امجد پیش نظر داشته بیشتر از هشت نفر از اشکانیان را نام برده اما در نظم ذکر بعضی اسمها اسباب صعوبت و اشکال و سستی شعر میشده از آن رو تن زده است ابو علی مسکویه در کتاب تجارب الامم دوازده نفر از سلاطین اشکانی را ضبط کرده بدین صورت
اشک بن اشکان　گودرز بن اشکان　شاپور بن اشکان　گودرز بن اشغانان الاکبر
نرسی اشغانی　گودرز اشغانی　نرسی اشغانی　هرمز اشغانی　اردوان اشغانی
کسری اشغانی　بلاش اشغانی　اردوان اصغر اشغانی
ابو جعفر طبری بر خلاف بعضی از مورخین بدون اینکه شعبهٔ اشکانیان را از اشغانیان جدا کند در جائی شانزده نفر از این سلسله را نام میبرد بدین ترتیب
اشک　بهرام　هرمز　فیروز　خسرو اول　اردوان اول پسر یزدوان　خسرو دویم
بلاش دویم　نرسی　اشک دویم پسر بهرام　گودرز اول پسر اشغان　گودرز بن فیروز
هرمزان بن بلاش　اردوان دویم از طایفهٔ اشغ　گودرز سیم　اردوان سیم
در جای دیگر ده تن را نام میبرد بدین صورت
اشک پسر دارای اول　اشک بن اشکان　شاپور بن اشکان　خسرو اول پسر اشکان
باترن (شاید بیژن باشد)　خسرو دویم　اردوان اول　کوسترا　بلاش　اردوان دویم
مسعودی در مروج الذهب از ابو عبیده معمر بن المثنی الیمنی و از عمر کسری نقل کرده و

یازده تن از اشکانیان را اسم برده بدین ترتیب

اشک بن اشک بن اردوان بن اشغان بن اس بن الجبار بن سیاوش بن کیکاوس پادشاه اشک بن شاپور بن اشک گودرز بن اشک بن اردوان اشغان نوزد بن شاپور شاه ابن اشک شاه گودرز بن نوزد نرسی بن نوزد هرمز بن نوزد اردوان بن هرمز بن نوزد کسری بن اردوان بلاش بن کسری اردوان بن بلاش

صاحب خلاصة الاخبار دو شعبه را تفکیک نموده از اشکانیان چهارده نفر را نام میبرد بدینصورت

اشک پسر دارا شاپور پسر اشک بهرام پسر شاپور بلاش پسر بهرام هرمز دویم پسر بلاش نرسی یا انوش دویم پسر بلاش فیروز پسر هرمز بلاش سیم پسر فیروز خسرو پسر بلاش بن نرسی بلاش چهارم پسر فیروز بن هرمز اردوان اول پسر بلاشان

از اشغانیان هشت نفر را اسم میبرد بدین ترتیب

اردوان دویم پسر اشغان فیروز بلاش پنجم گودرز اول بیژن پسر گودرز گودرز دویم پسر بیژن نرسی سیم پسر بیژن . اردوان سیم پسر نرسی

صاحب روضة الصفا در ضمن تاریخ ملوک الطوایف سلاطین اشکانی را دو شعبه نموده از شعبه اول که معروف باشکانیان میباشند یازده تن را نام برده باینصورت

اشک شاپور بهرام بلاش هرمز انوش فیروز بلاش دویم خسرو بلاش سیم خسرو دویم بلاش سیم اردوان

از شعبه دویم که اشغانیان باشند شش نفر را اسم میبرد بدین ترتیب

اردوان دویم بلاش گودرز بیژن گودرز دویم اردوان سیم

صاحب تاریخ جعفری نیز همین هفده تن را نام برده بدون اینکه آنها را از طوایف نماید غیاث الدین خواندمیر صاحب حبیب السیر نیز چون اکثر مورخین اشکانیان را دو شعبه نموده از شعبه اول که اشکانی باشند یازده نفر را اسم میبرد بدینصورت

اشک بن دارا شاپور بن اشک بهرام بن شاپور بلاش بن بهرام هرمز بن بلاش نرسی بن بلاش مشهور بانوش فیروز بن هرمز بلاش بن فیروز خسرو بن بلاش بلاش بن فیروز اردوان اول پسر بلاش

از شعبهٔ دویم که اشغانی باشند شش تن را نام برده باین ترتیب
اردوان دویم پسر اشک خسرو دویم گودرز اول پسر بلاش بیژن پسر گودرز گودرز
پسر بیژن اردوان دویم پسر نرسی

صاحب ناسخ التواریخ نیز سلاطین اشکانی را دو شعبه کرده از سلسلهٔ اول که اشکانیان
باشند یازده نفر را اسم میبرد بدین صورت
اشک بن اشکان شاپور بن اشک بهرام بن شاپور بلاش بن بهرام هرمز بن بلاش
نرسی بن بلاش فیروز بن هرمز بلاش بن فیروز خسرو بن بلاش بن نرسی بلاشان بن بلاش بن
فیروز اردوان بن بلاش

از شعبهٔ دویم که اشغانی باشند هشت تن را اسم برده باین ترتیب
اردوان بن اشغ خسرو بن اشغ بلاش بن اشغان گودرز بن بلاش بیژن بن گودرز
گودرز بن بیژن نرسی بن بیژن اردوان بن نرسی

سایر مورخین عرب و عجم نیز همینطور ها گفته و نوشته اند ما احتراز از تکرار را همین قدر
اقتصار نمودیم اما مورخین فرنگ که باسناد علمی تاریخ از قبیل مسکوکات والواح و
سایر آثار متمسک و مستند میباشند سی و چهار و سی و پنج نفر را نام میبرند و گاهی عدهٔ
این طبقه را تا سی و هفت و سی و هشت میرسانند و در مؤلفات آنها از پادشاهان
اشکانی یا پارت اسامی مسطور در ذیل ثبت است

ارساس یا ارشاک که اشک اول باشد تیری دات اول که تیرداد باشد ارتابان
اول که اردوان باشد فراپاتس یا فراپاپتوس فراآت اول که فرهاد باشد
متریداتا اول که مهرداد باشد فرهاد دویم اردوان دویم مهرداد دویم
ناسیکریس سیناترسس یا سیناترس فرهاد سیم مهرداد سیم اُرُدس یا اُرُد
اول فرهاد چهارم فراآتاسس یا فراتاس اُرُدس دویم ونونس اول اردوان
سیم تیری دات که تیرداد باشد اردوان چهارم واردانس یا واردان گودرز
ونونس دویم ولوگازس یا ولوژزس یا ولوژز اول فیروز خسرو ولوژز دویم
ولوژز سیم اردوان پنجم پاکوروس ولوژز چهارم ولوژز پنجم ولوژز ششم
اردوان ششم

بيدا نيست اين طبقه بترتيبى كه اسامى آنها نكاشته شد خلفاً عن سلف و لايت عهد
فته و سلطنت نكرده اند بلكه يكوقتى دو شعبه شده هر شعبه در قسمتى از ممالك ايران (ياسه)
مضافات حكم رانده و بعضى با بعض ديكر معاصر بوده و اينست كه مورخين عرب و عجم
نها را دو شعبه نموده يكى را اشكانيان و ديكرى را اشغانيان كفته و چندان غلط
رفته اند نهايت استقصا و تحقيقى بسزا نكرده با راه و اسباب بنكارند اشته و تا همين
حد هم كه آمده اند جاى تشكر و امتنان و تمجيد فراوانست شكر الله مساعيهم و در آنجا كه
ما شرح سلطنت هر يك از سلاطين اشكانى را بالاختصاص مينكاريم بسيارى از مبهمات
معلوم و اكثر مشكلات حل ميشود اكر توفيق رفيق باشد و حضرت بارى عز اسمه و جل ذكره
مدد نمايد

اما القاب سلاطين اشكانى پوشيده نيست بلكه مقرر و طبيعى است كه ابتدا اين سلسله مثل
ساير ملل كه حائز رتبه و مقام منيع سلطنت شده در بدو امر چون بدرستى استقرار و
استقلال نداشته چندان در فكر القاب و امور ديكر راجع بتزيينات و بروز شان و
عظمت نبوده فقط بتشييد مبانى دولت و سلطنت پرداخته بعد از استحكام پايه (عام)
و اركان پادشاهى و اعلاى لواى شوكت و حشمت و فراغتى بالنسبه بخيال اظهار بعضى
جلال و نشر القاب شامخه و امتيازات جليله افتاده اند مثلاً سلاطين اوليه اشكانى
فقط خود را علاوه بر اسم خاص ارشاك شاه ميكفته اند پس اولين لقب آنها همين ارشاك است
كه ارساس يا اشك اسم سر سلسله و بانى و مؤسس اساس سلطنت اشكانيان باشد و
اين سلسله محض احترام اشك اول تا آخر همه خود را باين اسم ملقب ساخته پس اشك يا ارشاك يا آرشاك
يا ارساس در اين سلسله مثل قيصر است در قياصره و كسرى در اكاسره و تبع در تبابعه و
امثال آن و بعد از آنكه قدرى اشكانيان صاحب قوت و استقلال شدند لفظ كبير را ضميمه
لقب مزبور نموده خود را ارشاك شاه كبير كفتند چون قدرى اقتدار زيادتر شد يك كلمه
جليل هم بر كبير افزوده ارشاك شاه كبير جليل شدند همينكه بكمال قدرت و تمكن
رسيدند خود را پادشاه پادشاهان نام دادند و كفتند پادشاه پادشاهان ارشاك
شاه كبير جليل و ما شرح اين مختصر را با بسطى لايق در فصل ذيل كه در باب اوان حصول اقتدار
سلاطين اشكانى است خواهيم نكاشت انشاء الله تعالى

يكى از مورخين مينويسد سلاطين اشكا
بكمال قدرت رسيدند و بسط مملكت
شد خود را برادر ماه و آفتاب بخواند
اين بود نيز با نستند باين هم اكتفا نمو
تئوز يعنى خدائى بخود دادند و بعضى
يونانيها تملقاً اين لقب را بمهرداد اول
و برخلاف اول دولت كه سادكى اخ
بودند تمام تجملات سلاطين كيان را
نمودند و بعد از مرك باحترامى آنها
ميكذاشتند كه ما فوق نداشت
مورخ ديكر مينويسد از سلاطين آ
پادشاهان ايران كسى خود را شا
نميناميد و اين كلمه را در فاسب
كه معمول فرنك است و غير از سلا
هر كس اين لقب را اختيار كرده ط
استهزا شده چنانكه بعضى سلا
بيت المقدس براى تخفيف اشكا
لقب را بخود دادند و مسخره شدن
از سلطنت مهرداد ششم پادشا
خود را شاهنشاه خواندند
آن قدرت و بسط ملك ايشان
باين حرف افتند و از ملوك
و سلاطين خارجه هم تا آنوقت
ميكردند و نميخواستند آنها

برمطالعه کنندگان مخفی نماند که آرساس پاشک را مخصوصاً ارامنه آرشاک میگویند و هم
اکنون در این ملت بسیاری موسوم به آرشاک میباشند

فصل هفتم
در اوان حصول اقتدار سلاطین اشکانی

از تتبع در اخبار و سیر و مسکوکات وغیره مستفاد شده که پادشاهان اشکانی ابتدا
خود را سلطان اعظم یا پادشاه کبیر یا شاهنشاه نخوانده چون دوره سلطنت بمهرداد اول
پادشاه این سلسله رسید نوبت ملک الاعظمی بود رتش زدند وصادقترین شاهد این
مدعا خطوط منقوشه در مسکوکات آنهاست پس از پادشاه اول تا پنجم حال سلاطین اشکانی
حال مشایخ اعراب و رؤسای غارتکر قبایل بوده است با رؤسای طوایف دیگر که غیر پارث
بودند در دفع سلوکیدها معاهده داشتند و چون در دست قوت نگرفته اگر اظهار مزیت و
رجحانی میکردند رشته موافقت گسسته میشد و امر جلوگیری سلوکیدها مختل میگشت
از این رو میبایست خود را در عرض سایر رؤسا دانسته با آنها اظهار خواجه تاشی نمایند
و بمعاونت آنها از عهده خصم قوی بر آیند بعلاوه تا زمان پنجمین پادشاه اشکانی شعبه
از یونانیها با کمال قدرت در باختر و ترکستان وافغانستان سلطنت میکردند و ممکن نبود
اشکانیان خود را شاهنشاه نامند از ارباب خبر دانند که در سال دویست و چهل و
هفت قبل از میلاد سلوکوس کالینیکوس پادشاه سلوسی شام بمملکت پارتی حمله نمود
و با تیری داد (تیرداد) اول که دومین پادشاه اشکانی بود مصاف داده او را منهزم ساخت
پادشاه اشکانی بطایفه اسکیث پناه برد اما چون در مقر سلطنت سلوکوس کالینیکوس
بعضی از بلاد دیگر او انقلاب و شورشی روی داد مجبوراً با تیری داد صلح کرد و طن قوی آنکه
اگر این سانحه سانح نمیشد دیگر دست اشکانیان بکنگره قصر رفیع سلطنت نمیرسید
همچنین در سال صد و شصت و پنج قبل از میلاد آنتیوکوس اپیفان پادشاه دیگر سلوسی
با جنود نامعدود بسمت مشرق مملکت خود راند و با آرتابان (اردوان) اول پادشاه اشکانی
جنگ کرده او را بطرف گرگان و جنگلهای مازندران گریزاند و دو اند بعد عهد مودتی
با هم بستند و بموجب آن اردوان شاهنشاهی آنتیوکوس اپیفان را تصدیق نمود و
متعهد شد قشون خود را باعساکر شاهنشاه سلوسی همراه نماید و متفقاً بر پادشاه

یونانی باختر حمله کنند چنانکه اینکار کردند بلکه تا حدود هندوستان رفتند پس اردوان
که آنتیوکوس اپیفان را بشاهنشاهی شناخته بود چگونه خود دعوی یا اظهار شاهنشاهی میکرد
حاصل کلام آنکه از شورش ارساس اول تا مدت یکصد سال اشکانیان رؤسای قبیله پارت
بودند پادشاهان عجم نهایت آنکه چون از قوم اسکیث بودند و هم جنسان خود استظهاری داشتند
و آنها هم از معاونت مضایقت نمینمودند قدری قوت و قدرتشان از رؤسای سایر قبایل بیشتر
بود و رقبا فی الجمله ملاحظه از ایشان میکردند و از اینجاست که مورخین مشرق زمین میگویند
بعد از فوت اسکندر کبیر دوره ملوک الطوایف شد و با مقدمه مذکوره باید گفت بیراه
نرفته اند و اگر میگفتند بعد از اسکندر و خلفای او دوره ملوک الطوایف شد دیگر هیچ
شایبه در گفته ایشان نبود و آن دوره فی الحقیقه یکصد سال است از زمان ارشاک
اول پادشاه اشکانی تا عصر مهرداد اول ششمین پادشاه این سلسله اما همینکه سلطنت
بمهرداد رسید باز ایران بپادشاهی رسانید و بساط ملوک الطوایف بهم پیچیده شد او ابتدا
بر باختر و ترکستان حالیه که اراضی بین النهرین سیحون و جیحون باشد مستولی شد بعد تمام
مملکتی را که حالا افغانستان میگویند بگرفت بلکه تا پنجاب رفت و بزعم بعضی تا سواحل
گنگ راند و از اینطرف جبال که عراق عجم باشد و ارمن را مسخر نمود و تا ساحل دجله او را
شد و پای تخت خود را تغییر داده از پارت بکنار شط مزبور آمد و دست قدرت سلوکیدها
بکلی از ایران کوتاه کرد پس از آنکه بر قسمت عمده آسیا دست یافت و دید حالا سزاوار است
جانشین پادشاهان عظیم الشان کیان باشد و قبول لقب شاهنشاهی که خاص این سلسله
بود نماید خود را باین امتیاز ممتاز ساخت و باید دانست که این فتوحات مهرداد بمقدمه اورا
نصیب نشده بلکه از خروج ارساس اول تا زمان مهرداد حکام و رؤسای ممالک و بلاد
مزبوره از بنی اعمام سلاطین اشکانی بوده یا اگر قرابتی با این سلسله نداشتند رو بضعف
نهاده بودند و ماده مستعد گردیده چون مهرداد را قابل دیدند سر تسلیم بحکم و رای او
نهادند و اختیار تمام عساکر خود را بدست او دادند و او را مولا و رئیس خود گفتند و او هم
شاهنشاه کشور گردید هم سپهسالار لشکر و سکه های اشکانی که در آنها لفظ پادشاه
کبیر و سایر القاب که دلیل شاهنشاهی است دیده میشود مسلماً از زمان مهرداد است بعد
پیش از او اشکانیان در روی سکه های خود فقط ارشاک شاه نقش میکردند بعد از آنکه

مهرداد خود را از هر جهت مستقل و مسلط دید و دست و زبان معاندین را بسته و مقطوع یافت و اعقابش خود را پادشاه کبیر خواندند و این همان معنی شاهنشاهی و سلطان اعظم است بعد که قدرت خود را بیشتر دیدند باین لقب قناعت نکرده لفظ جلیل هم بر القاب خود افزودند و خود را پادشاه کبیر جلیل گفتند و این مساوق شاهنشاه اعظم است چون قدرت آنها بکمال رسید لفظ دیگر ضمیمه کردند معنی آن پادشاه پادشاهان آرشاک کبیر جلیل شد و این مثل انست که بگویند شاهنشاه اعظم و خاقان معظم و ما در اینمسئله بشهود خود مستند میباشیم یعنی سکهٔ در دست داریم که در یک روی آن صورت شخصی است نشسته بالباس مشرق زمینی و کلاه فرنگی که کمانی در دست دارد و در حاشیهٔ این سکه نقش شده است باسیلئس آرزاکوئی یعنی آرشاک شاه و سکهٔ دیگر داریم همین شکل که در حاشیهٔ آن باسیلئس مگالوئی آرزاکوئی نقش نموده و لفظ مگالوئی را افزوده اند یعنی آرشاک شاه کبیر و این متعلق است باوایل اقتدار اشکانیان و سکهٔ دیگر داریم که در روی آن صورت پادشاهی است تاج بر سر که ریش ندارد و در روی دیگر کلهٔ اسبی است و در حاشیهٔ آن این عبارت نقش باسیلئس مگالوئی آرزاکوئی اپیفانوئس که لفظ اپیفانوئس را زیاد کرده اند یعنی آرشاک شاه کبیر جلیل و این سکه ایست که در قدرت متوسطهٔ خود اشکانیان زده اند و سکهٔ دیگر داریم که در یک روی آن صورت پادشاه ریش دار است تاج بر سر و گوشوارهٔ در گوش خود دارد و بر روی دیگر صورت شخصی بر کرسی نشسته را نقش کرده اند که کمانی در دست دارد در دورهٔ آن نوشته شده باسیلئس باسیلئن مگالوئی آرزاکوئی اپیفانوئس که کلمهٔ باسیلئن را اضافه نموده اند یعنی پادشاه پادشاهان آرشاک شاه کبیر جلیل و این سکه در منتهای قدرت دولت اشکانی ضرب شده اما صورت شخصی که بر روی کرسی جلوس کرده و کمان در دست دارد کیست در آن اختلاف کرده اند بعضی گفته اند اینصورت همان پادشاه است که در روی دیگر سکه نقش شده و تغییر وضع و لباس از اینست که بهیئت و حالت رسمی جلوس نموده و مستند شده اند بقول کاسیوس مورخ که گفته است وقتی سفرای مارک آنتوان قیصر روم بحضور فرهاد چهارم پادشاه اشکانی آمدند آن پادشاه روی کرسی نشسته و کمانی در دست داشت جماعت دیگر بر این اند که شخص کمان بدست روی کرسی نشسته ارساس اول است سلاطین اشکانی عموماً چون

میدانستند بساعی و مجاهدت اینشخص مالک تاج و تخت شدند و اینمقام منیع یافتند خیلی احترام اسم و رسم سرسلسلهٔ خود را منظور میداشتند اینست که صورت وی را اخلاف او در سکه‌های خود نقش نمودند و بمنزلهٔ لقب برای خود قرار دادند و شاید در اینمسئله اشکانیان باسکندر کبیر اقتدا کرده باشند چه اسکندر بعد از ورود بمعبد آمن خود را پسر ژوپیتر خواند و صورت پدر خود را در مسکوکات نقش کرد بعید نیست که اشکانیان هم بتقلید او صورت پدر حقیقی خود را در سکه‌ها نقش کرده باشند و بجد خود رتبهٔ رب النوعی داده باشند و از آنجا که ارساس اول با وجود استیلای کامل که در بعضی بلاد خراسان و دهستان و خوارزم حاصل نمود فی الحقیقه بسلطنت و موقع تاجداری نرسید اینست که صورت او را بدون تاج نقش کرده و برای آنکه بکلی از تجملات و علایم سلطنت عاری نباشد او را بر کرسی کمان بدست ساخته‌اند و کمان آرم یعنی علامت و نشانهٔ مخصوص سلطنتی سلسلهٔ اشکانیانست و جهت اختیار این علامت آنست که پارتها در تیراندازی سرآمد تمام ملل و اقوام اهل عالم بوده‌اند و الآن هم در اکثر نقاط کرهٔ ارض تیراندازی پارتها از امثال سائره است چنانکه فرانسه‌ها هر وقت میخواهند بگویند فلان شخص سخن نیشدار مؤثری بدشمن خود گفت که زبانه بدل او کارگر شد میگویند تیری انداخت مثل پارتها و استانلی سیاح معروف که تا یکسال پیش در داخلهٔ افریقا مشغول سیاحت بود در سفرنامه‌های خود وقتی میخواهد از تیراندازی طایفهٔ از طوایف وحشی افریقیه تمجید نماید میگوید مثل پارتها تیر می‌انداختند

چون در این فصل ذکری از امتنان و احترام کلیهٔ اشکانیان نسبت بسر سلسلهٔ خود ارساس رفت اگرچه پیش اشاره نموده‌ایم توضیح و تصریح کرده گوئیم این سلسله بحرمت جد اعلای خود علاوه بر اسم شخصی هم خویش را ارساس یا آرشاک که همان اشک باشد نامیده‌اند و این فقره را فخر و وسیلهٔ نیل مقصود شمرده چنانکه در سکه‌ها اکثر اسم شخصی آنها دیده میشود همان آرشاک نقش شده و اگر از جاهای دیگر اسامی شخصی سلاطین اشکانی بدست نیامده بود اینهم یکی از مشکلات تاریخ این سلسله بشمار می‌آمد

فصل هشتم
در علت تغییر اسامی سلاطین اشکانی یا پارت

وسهو و اختلاطی که در آن روی داده

چون موسی خورنی اقوالش در تاریخ اشکانیان یا پارتها بیشتر از سایر مورخین طرف اعتماد است
بهتر آنکه قبل از شروع بمقصود و تحقیق مطلب بنگارش اجمالی از شرح احوال وی بپردازیم بنابراین
گوئیم این مورخ از اهالی موش و از نویسنده های معتبر معروفست در اواخر قرن چهارم میلادی
متولد شده و بعد از رشد در حوزهٔ ارادتمندان ساهاق کشیش که اصلاً اشکانی بوده داخل
گردیده ساهاق از شاگردان مسرپ مشهور است که در سال چهارصد و پنج بعد از میلاد الف بای
معمول ارامنه را ابداع نموده ترتیب داد موسی خورنی زبان یونانی را تحصیل کرده باتفاق تمام
حروف هیزد ساهاق و مسرپ او را بر آن داشتند که بروم رود و زبان رومی را نیز بیاموزد و در کتاب
خانه های آنمملکت باکتشاف بعضی از مطالب تاریخی پردازد موسی به ادس رفت و از آنجا بانطاکیه و
از انطاکیه باسکندریه و از نیشهر بقسطنطنیه و بعد به آتن دار الملک یونان و آخر الامر بروم شد
و آن مقصود حاصل نمود ارامنه او را از فرط تبحر و فصاحت موسی کرنوق گفتند یعنی موسی نحوی
این مورخ با فسطوس بیزانسی معاصر است و اختلاف کلی در گفتار آنها مشاهده میشود اما اهل
خبرت اقوال موسی را معتبرتر میدانند

بعد از آنکه مسرپ باستاد موسی در چهارصد و چهل و یک وفات کرد موسی شروع بنگارش تاریخ
خود نمود ساهاک نامی از اعاظم ارمنستان بود و او در چهارصد و هشتاد و یک در یکی از جنگها
که با عساکر ایران مینمود درگذشت موسی تاریخ خود را باسم او نوشته و مشتمل بر سه کتاب است
کتاب اول راجع با بتدای تاریخ ارامنه است از زمان سلطنت هائوک نام اولین پادشاه ارمنی
و ختم میشود بغلبهٔ اسکندر کبیر به آسیا و اسناد او اقوال ماریباس شامی است که صد سال
قبل از میلاد زندگانی مینموده این نویسندهٔ شامی در دربار آرشاک نخستین پادشاه اشکانی
ارمنستان و برادر او ارساس اول میزیسته و مأخذ تاریخ او بقایای تواریخ بابل و نینوا بوده
و موسی خورنی بعضی فصول آن تاریخ را بعینه نقل نموده

کتاب دوم موسی خورنی باز تاریخ ارمنستان است از فوت اسکندر کبیر تا وفات تیرداد اولین
پادشاه نصرانی اشکانی و در این کتاب آنچه راجع باشکانیان ایران است نقل از تاریخ آقاتانخوس
منشی تیرداد پادشاه ارمن کرده و هر چه از نسل و نژاد اشکانیان و مبدء سلطنت ایشان نوشته
استاد آن مسطورات خورهبود منشی شاپور دوم پادشاه ساسانی میباشد

خورهُمُ پوده در جنگ ژولین قیصر روم به الکبری اسیر رومیها شد و در مملکت روم تغییر مذهب
داده عیسوی شده اسم خود را نیز کردا بیده الآزار کذاشت موسی خورنی مبدء و منشأ سلاطین
اشکانی را از تاریخ اینشخص اخذ کرده خورهُمُ پوده بمعاونت یارسومای شامی تاریخ موسوم به
راست سخن را از زبان فارسی بلغت یونانی ترجمه نموده و آن تاریخ در اصل و نسب اشکانیان و از
تواریخ معتبرهٔ ایران بوده افسوس که نسخهٔ آن مفقود است

کتاب سیم موسی خورنی تاریخ آن ماثر ایشت که در آن زندگانی میکرده اما چندان اعتباری ندارد
واز روی سند صحیح نوشته نشده غالب آن اقوال مردم متفرقه است که اهل فن نپسندند

بعد از تحریر اینجمله که بمعرض ماند گوئیم از اجتهاد و تتبع در مسطورات موسی خورنی و سایر
نویسندگان معتبر معلوم میشود همه سلاطین پارث یا اشکانی از حقیقی و غیر حقیقی یعنی از آنهائی
که بموجب کلایت عهد سلطنت یافتند تا آنها که بغصب و تغلب چندی مالک مملکتی از ممالک ایران
شده محض اظهار شرافت خود را باسم بانی و مؤسس اساس این سلطنت اشک یا ارساس جد اعلای
سلاطین اشکانی نامیده و خوانده لکن هر یک را نام مخصوصی بوده و بعضی هم بلقبی مشهور شده
واین اختلاط اسامی و القاب اسباب التباس و اغتشاش تاریخ گردیده چه یکنفر را بچند اسم خوانده اند
مطلبی دیگر نیز هست و آن اینست که یک لفظ را هر ملتی بوضعی تلفظ مینماید مثلاً در کتب ملل
مختلفه هرجا ارساک یا آرشادیر یا آرشویر یا آرشاک دیده شود همان اشک است که باختلاف
تلفظ و لهجه مختلف شده و بعضی آنرا ارساک و ارساس و ارساسس کرده اند و فقط یک اسم از
اسامی سلاطین اشکانی است که در تمام السنه با تفاوتی جزئی باقی مانده و چندان تغییر شکل
نداده و آن اردوان است که یونانیها و رومیها آرتابان میگفتند و ارامنه آردابان و باقی خطی
تصحیف شده مثلاً اردشیر را که بمعنی فاتح و غالب پادشاه بزرگ است ارامنه ارداشیر یا
ارتاکزه گفتند و چند نفر پادشاه اشکانی را موسوم باین اسم دانسته و یونانیها اردشیر را
ارتاکزیا و فرنگیها ارتاکزرسس تلفظ کرده و در الواحی که در ابنیه قدیمه ایران دیده میشود
این اسم اصلاً آرتاه شطر یا آرتاه شطر بوده و در حقیقت لقب است نه اسم و مرکب است از
آرتاه که در فرس قدیم معنی بزرگ داشته و از خشثر که بمعنی شاه است و هر پادشاهی را
میخواستند سلطان الاعظم لقب دهند ملقب به آرتاه شطر مینمودند

نیز از جمله القاب اشکانیان پیروز است چون ولوجزیا ولوژزیز که شرح حال اینها باید

بر لشکر روم غالب آمد او را به پیروز ملقب ساختند و همگان دانند که پیروز فارسی مظفر است

بالجمله در اینعصر که علم و دانش رو بترقی و تکمیل نهاده اگر تقریبا اسامی چند نفر از سلاطین اشکانی مرتبا ضبط شده باشد بواسطه پیدا کردن سکه ها آنهاست و گرنه اینکار از کتب تواریخ و سیر ساخته نشده نیز از راه دیگر فی الجمله معاونتی باینکار شده یعنی بعد از آنکه اشکانیان ایران منقرض شدند شعبه از اینخانواده تا دویست سال در ارمن سلطنت میکردند مورخین ارمنی که با این سلاطین معاصر بودند بتملق آنها اسامی اشکانیان ایران را که با آن سلاطین اصلا از یک دودمان بودند ضبط نمودند اما در مدت سلطنت آنها هرچه نوشته اند محل عدم اعتماد است علت دیگر در تغییر اسامی سلاطین اشکانی اختلاط اسم و لقب است که اسباب اشتباه شده چنانکه نادر شخصی است که ملقب شود فیروز اسم نیست لقب است و اسم فیروز که معرب پیروز است ولوجز یا ولوژس یا ولگازس بوده و بعضی گمان کرده اند که ولوجز همان بلاش است و در هر حال اگر ما گاهی در تحقیق مطلبی بتکرار عقیده و شرحی میپردازیم از آنست که تاریخ اشکانیان بیش از آنکه بنظر آید مغشوش شده و در چنین مقامی لابد باید جهد کرد و مکرر نمود تا بدرستی غث از سمین جدا و حقیقت از افسانه متمایز و پیدا کردد و اینطلسم سربسته باز و این معما چنانکه باید حل شود.

فصل سوم

در مدت سلطنت سلاطین پارت یا اشکانی

چون بدقت در کتب موجوده مورخین و مصنفین قدیم عرب و عجم و یونانی و رومی و ارمنی و غیرها نظر کنیم دانیم که آن کاردانان خبیر و دانشمندان بصیر جمله در مدت سلطنت سلاطین اشکانی مردد بوده و فی الحقیقه از تحقیق و تعیین اینمطلب بنوعی اظهار عجز نموده اند و بالتبع ترتیب اسامی پادشاهان آن سلسله همین حال را بهم رسانده و در هیچیک از ایندو فقره احدی سخنی وافی و شافی نرانده است و این اختلال را چند علت است و این اغتشاش از چند جهت اول آنکه کتب تواریخ راجعه باینطایفه که مؤلفین یونانی و رومی نوشته باستثنای معدودی همه معدوم شده و اوراقی هم که باقی مانده غیر مرتب و درهم و برهم است ثانی آنکه در ظرف مدت سلطنت اینطبقه که بالنسبه متمادی بوده کثرت انقلاب و فتن و جنگهای داخله و خارجه مجال نداده که از خود اهل ملت ایرانی یا اشکانی کسی بضبط

شهور وسنین وحوادث وسوانح آن دوره پردازد و تألیفی جامع ومانع سازد که آئینهٔ جهان نمای
آن قرون واعصار گردد و ناقل وقایع واخبار باشد بلکه آشوبهای متوالی و نوازل پی در پی بنیاد تاریخ
نگذاشت تا کسی از عهدهٔ اینکار برآید و این اندیشه و خیال نماید تا آنکه ساسانیان که سلطنت
اشکانیان را برانداختند و کار ایشان بساختند البته بقایای مآثر و آثار و اسم و رسم آنها را
طالب نبودند و در ابقای آن نکوشیدند سهل است بقایا را بقدر امکان محو و نابود نمودند و اسباب دیگر که بعدها گفته شود
نیز ممد این شد و بختی و تیره روزی که دیدیم تا کار باینجا کشید سالها نامعلوم ماند و حالها مبهم
ومجهول و بعد از آنکه متأخرین و علمای راسخین زحمت بسیار و مسایل این کار را بدست آورده
و دشوارها را آسان کرده ما را ممکن است که از در اجتهاد در آئیم و این معما را حل نمائیم بنابراین
گوئیم باتفاق تمام ملل عالم اسکندر کبیر در سال سیصد و بیست و چهار قبل از میلاد درگذشته
و از وفات او تا کشته شدن یزدجرد بن شهریار آخر پادشاه ساسانی که بعضی آنرا در سال
بیست و یک هجری مطابق دهم ماه دسامبر ششصد و چهل و یک یا در سلخ نوامبر ششصد و
چهل و دو میلادی میدانند و برخی در سال سی و دوم هجرت مطابق دوازدهم ماه اوت
ششصد و پنجاه و دو یا ششصد و پنجاه و سه میلادی نهصد و شصت و هفت سال یا نهصد
و هشتاد و هشت سال میشود و مسلم است که در این مدت سه طبقه در ایران سلطنت کرده اند
خلفای اسکندر که معروف بسلاطین سلوکیه میباشند و اشکانیان و ساسانیان اما
سلاطین سلوکیه مسلم است که هفتاد و سه سال سلطنت کرده اند یعنی بعد از هفتاد و سه
سال دست ایشان از سلطنت ایران کوتاه شد از طرف دیگر جلوس حقیقی اردشیر بابکان
اول پادشاه ساسانی بتخت سلطنت تمام ایران محققاً در سال دویست و بیست و شش
میلادی بوده پس در میان انقراض دولت سلوکیه در ایران و جلوس اردشیر بابکان چهارصد
و هفتاد و هفت سال است و ناچار باید آنرا خاص سلطنت سلاطین اشکانی نمود چه فیما بین
آن دو سلسله یعنی سلوکیه و ساسانی جز اشکانی که باسم پارث و ملوک الطوایف هم نامیده
میشود طایفه و طبقهٔ نبوده و نتوان گفت ممالک فسیح المسالک ایران چندگاهی بی حکمران
بوده است پس بحکم عقل این چهارصد و هفتاد و هفت سال را باید مدت ملک سلاطین اشکانی
دانست و مورخین معتبر که از این طبقه بیخبر بوده سنین سلطنت این سلسله را تقریباً در همین
حدود گفته اند حالا برویم بر سر نقل اقوال و توجیه آن تا بدرستی در این مطلب بصیر شویم

و وجوه

وجوه اختلاف را معلوم نمائیم

اوسریوس که او را اوشر هم گویند از کشیشهای انگلیس است که در سال هزار و پانصد و هشتاد میلادی در شهر دوبلن متولد شده و در هزار و ششصد و پنجاه و شش در گذشته و در علم تاریخ ید طولی داشته و سال اول خلقت عالم را چهار هزار و چهار سال قبل از میلاد قرار داده میگوید پارتها در سال دویست و پنجاه قبل از میلاد بر سلوکیدها بشوریدند و این در سال هفتاد و چهار بعد از فوت اسکندر کبیر میشود

ژوستن میگوید طغیان اشکانیان در ابتدای جنگ پونیک بود و آن تقریباً مقارن سال دویست و پنجاه قبل از میلاد و سنه پانصد و چهار از تاریخ بنای شهر رم میشود (پونیک اسم سه جنگ مشهور است مابین کارتاژها (قرطاجنه) و رمیها جنگ اول در سال دویست و شصت و چهار قبل از میلاد شروع شده و بیست و دو سال طول کشیده بنابراین مسامحه در عبارت ژوستن میباشد)

چند نفر دیگر از مورخین قدیم باز ابتدای سلطنت اشکانیان را در سال دویست و پنجاه قبل از میلاد نوشته و انقراض آنها را در سنه دویست و بیست و هفت میلادی و مدت ملکشان را چهارصد و هفتاد و هفت سال یا چهارصد و هفتاد و هشت سال ضبط کرده اند.

اوزب مورخ یونانی که در دویست و هفتاد بعد از میلاد متولد شده و معاصر امپراطور قسطنطین بوده ابتدای سلطنت اشکانیانرا دویست و چهل و هشت سال قبل از میلاد نوشته چنین بنظر می آید که دو سال سلطنت ارساس اول را بحساب نیاورده چه سنه دویست و چهل و هشت سال جلوس تیریدات (تیرداد) دویمین پادشاه اشکانیست و مؤید این خیال آنکه بعضی از مورخین تیریدات را اولین پادشاه اشکانی دانسته اند

نویسنده های لاتین و یونان و ارمنه متفق الکلمه گفته اند انقراض دولت اشکانیان در سال چهارم سلطنت الکساندر سور امپراطور رومیه الکبری یعنی در سال دویست و بیست و شش میلادی بوده اما در تعیین جلوس اول شخص این سلسله جزئی اختلاف نموده بیشتر از آنها بر این اند که تأسیس این اساس در سال دویست و پنجاه و شش قبل از میلاد شده و مدت ملک آنها چهارصد و هفتاد و شش سال یا چهارصد و هفتاد و هفت سال است و اگر در سکه از سکه های آنها تاریخ پانصد و سی دیده شود از آن است که بعد از استیلای ساسانیها تا مدتی از اینطایفه در

بعضی

بعضی اقطار ایران مختصر سلطنتی داشته اند و با رسوم اجداد خود سکه میزده اند و نظیر این فقره
در اغلب خانواده های سلطنت بوده و دیده شده است

موسی خورنی مورخ ارمنی گوید سلوکوس نیکاتر اول پادشاه سلوکید بعد از سی و یک
سال سلطنت تاج پادشاهی را بر سر پسر خود آنتیوخس ملقب به سوتر (یعنی نجات دهنده)
گذاشت و خود از اعمال ملکی کناره کرد و آنتیوخس سوتر نوزده سال متقلد امور سلطنت
بود بعد از او پسرش آنتیوخس دویم ملقب بخدا پادشاهی یافت و پانزده سال زمام ملک
داری را بدست داشت در سال یازدهم سلطنت او پارتها بر سلوکیدها شوریدند از قرار
گفتهٔ این مورخ اشکانیان در سال شصت و یکم فوت اسکندر رایت طغیان برافراشته اند
اما موسی خورنی چون اکثر مورخین مشرق زمین سهو کرده یعنی مبدء تاریخ سلوکید را که
نیز باسکندری معروفست فوت اسکندر کبیر دانسته و حال آنکه مبدء تاریخ اسکندری چنانکه
پیش ذکر شده دوازده سال بعد از فوت اسکندر کبیر است و چون آنرا بر شصت و یکسال موسی
خورنی بیفزائیم بالغ بر هفتاد و سه سال خواهد شد و تقریبا مطابق است با اقوال نویسنده های
سابق الذکر و مدت ملک ساسانیها چهارصد و هفتاد و هفت سال میشود

آپین از مورخین قدیم که در مصر متولد شده و تاریخ مسقط الراس خود را نوشته گوید وقتی
که بطلیوس ملقب به اورژت پادشاه مصر بر شام مستولی شد و بخونخواهی خواهر خود برنیس
که لاودیس زوجهٔ آنتیوخس ملقب بخدا که ضرهٔ او بود و برآکشته پرداخت و او را هلاک
ساخت بتسخیر شام قناعت نکرده تا بابل براند پارتها ارکان سلطنت سلوکید را متزلزل دیده
وقت را غنیمت دانسته رایت طغیان برافراشتند و این در دویست و چهل قبل از میلاد بود
بنابراین مدت ملک اشکانیان چهارصد و شصت و شش سال میشود

آسمانی مورخ شامی مارونی که در هزار و هفتصد و شصت و هشت در گذشته و کتابدار
پاپ بوده و در تواریخ مشرق زمین صاحب مؤلفاتست انقراض سلطنت اشکانیان را
در سنهٔ پانصد و سی و سه از تاریخ سلوکید که مقارن دویست و بیست و دو میلادی باشد
نوشته باین قاعده مدت سلطنت اشکانیان را چهارصد و هفتاد و دو سال دانسته است

صاحب مجمع التاریخ میگوید مدت ملک ملوک الطوایف یعنی اشکانیان را من از بهرام بن
مهرشاپور که مرد عالمی بود و تاریخی از ایران نوشته جویا شدم گفت چهارصد و یازده سال
بوده است

بوده است حمزهٔ اصفهانی سیصد و نود و چهار سال نوشته و بهرام بن مردان شاه چهارصد
و شصت و سه سال دانسته و بروایت طبری بعضی تا پانصد و بیست و سه سال نیز گفته‌اند صاحب
مجمل التواریخ پانصد و هشتاد و هفت سال ضبط کرده است

زمرهٔ از مورخین عرب و عجم که بیشتر بدقایق تاریخی برخورده مدت ملک اشکانیان را ما بین
چهارصد و هشتاد و چهارصد و نود نوشته‌اند اما باقی از دویست الی دویست و هشتاد
گفته‌اند و این سهوی عظیم و اختلافی توفیر بزیاد است

آغاسیا مورخ یونانی که در مائهٔ چهارم میلادی زندگانی میکرده و از سرژیوس شامی کسب
اسناد نموده و سرژیوس در دربار بعضی از سلاطین ساسانی دفتردار بوده در تاریخ کبیر خود
نقل از مورخین ایرانی کرده گوید مدت سلطنت اشکانیان دویست و هفتاد سال است
چون اقوال آغاسیا و سرژیوس همه جا محل اعتنا و اعتماد است بظاهر از این گفتهٔ او باید
استعجاب نمود اما مسعودی در کتاب التنبیه خود که نسخهٔ آن نزد نگارنده موجود است
تحقیقی کرده که عذرخواه سهو عظیم مورخین عرب و عجم است و بعد از مطالعهٔ آن تحقیق
دیگر جای تعجب نخواهد بود

سنسل (یعنی منشی مخصوص) که اسمش ژدراست و همیشه با کشیش بزرگ قسطنطنیه بوده
واصلا و یونانی است و در سنه هشتصد عیسوی درگذشته همچنین تیفر یونانی که
در هشتصد و بیست و هشت فوت شده همان اشتباه آغاسیا را کرده‌اند

مسعودی ابتدای شورش اردشیر را در سال پانصد و سیزده از تاریخ سلوکید دانسته
و آن مقارن سال دویست و بیست و یک میلادی میشود اما در مروج الذهب سلاطین اشکانی را
باسم و لقب تعیین و شرح نداده و مدت ملک هر یک را میگوید و چون سالها را جمع کنیم
دویست و هشتاد و هفت سال میشود و در کتاب التنبیه که بعد از مروج الذهب تالیف
کرده باز اسامی سلاطین اشکانی و مدت سلطنت آنها را ضبط نموده چون آنرا جمع نمائیم
دویست و شصت و هشت سال میشود اما عذری که خواسته و در ذیل نگاشته میشود او
بسیاری را معذور خواهد داشت

همانا کتاب بندهشت که بزبان پهلوی است و در دولت ساسانیها نگاشته شده منشا سهو
اکثر شده چه در آنجا مدت سلطنت اشکانیان را دویست و هشتاد سال ضبط کرده و بیشتر

از مورخین عرب که تاریخ قدیم ایران را نوشته اند از آنجا اخذ و نقل مطلب نموده اند پس ما مزیداً للتوضیح بتجدید و تکرار مسئله پرداخته گوییم اختلافی که در ابتدای سلطنت اشکانیان نیست اینست که بعض طغیان و شورش پارتها یا اشکانیان را در سال یازدهم سلطنت آنتیوخس دوم ملقب بخدا پادشاه سلوکید دانسته و آن مقارن سال سیم اولمپیاد صد و سی و دوم میشود یعنی دویست و پنجاه سال تمام قبل از میلاد و در سنه شصت و یک از تاریخ سلوکید و هفتاد و سه سال بعد از فوت اسکندر کبیر و ژرژ رلنسن انگلیسی معلم علم تاریخ که از فضلای معاصر است بعد از نقل اقوال همان سال دویست و پنجاه قبل از میلاد را برای شورش اشک یا ارساس اولین پادشاه اشکانی اختیار مینماید اما از آنجا که ارساس پس از سرکشی و استبداد بیشتر از دو سالی نماند و در سال دویست و چهل و هفت قبل از میلاد در جنگ بزخم نیزه درگذشت و برادرش تیرداد جای او بگرفت و مقارن همان وقت بطلمیوس اورژت پسر فیلادلفوس بجای پدرش بر اریکه سلطنت مصر جلوس نمود و دو سال بعد با لشکر جرار راه آسیا پیش گرفت و بر سلوکوس کالینیکوس پادشاه سوریه غلبه کرد و شهر انطاکیه را مسخر نمود و از شط فرات گذشته تا بابل عنان نکشید و بین النهرین و مزوپوتامی و آسیری و بابل و شوش و مد و بعضی از نواحی دیگر ایران را مطیع ساخت اما در داخله مصر شورش و اغتشاشی درگرفت بطلمیوس اکتفا بغنایمی که حاصل کرده بود نموده آنها را بمصر فرستاد و از متصرفات جدیده صرف نظر کرده بمملکت اصلی خود بازگشت تیرداد معروف به ارساس ثانی دانست که کالینیکوس پادشاه سوریه از هجوم بطلمیوس ضعیف شده مهیای حمله کردن بر ممالک او شد و نواحی مجاوره گرگان را از سلطنت سوریه منتزع ساخت پادشاه سوریه که با برادر خود میجنگید بجلوگیری تیرداد را لازم است لهذا در سنه دویست و سی و هفت قبل از میلاد با آنتیوخس هیراکس برادر خود صلح کرد و احتیاطاً با دیودوت پادشاه باختر عهد مودت بسته قرار داد متفقاً بر تیرداد حمله کنند آنگاه بجمع قشون نموده مصمم جنگ تیرداد گردید تیرداد که در خود تاب مقاومت نمیدید بنا بطایفه اسپازیازی که یکی از طایفه اسکیث بود و در اراضی ما بین جیحون و سیحون سکونت داشت برد اما چیزی نگذشت که دیودوت پادشاه باختر درگذشت و تمام اندیشه تیرداد از او بود بعد از فوت دیودوت تیرداد با جماعتی از طایفه داهو یا دئی یا اپارنی از قبایل اسکیث بوطن خود پارتین معاودت کرده آنجا را متصرف شد و آندراگراس را که از جانب پادشاه سلوکید

حکمرانی

حکمرانی داشت یکشت چون این خبر بر کالینیکوس پادشاه سوریه رسید و اسپه بمصاف تیرداد
شتافت لکن تیرداد او را منهزم ساخت و بعد از آن کارش اوج گرفت تا اینست که برخی ابتدای سلطنت
اشکانیان را از این وقت یعنی از زمان غلبه بر کالینیکوس دانسته اند پس اگر شورش ارساس اول را
ابتدای سلطنت اشکانیان قرار دهیم در سال دویست و پنجاه قبل از میلاد است اما انقراض
اشکانیان بعقیدهٔ محققین از مورخین در سال کشته شدن اردوان ششم آخر پادشاه اشکانی
میباشد بدست اردشیر بابکان و اهل تحقیق علاوه بر سال و ماه روز آنرا معین کرده و گفته اند
اردوان روز بیست و ششم ماه مهر سال دویست و بیست و شش میلادی بدست اردشیر کشته شد
و بعد از آن اردشیر خود را شاهنشاه نامید و در اینجا تحقیق دیگر هست و آن اینست که سلطنت
و حکمرانی اردشیر را سه دوره است دورهٔ اول وقتی است که فقط والی یکی از ایالات فارس بود
و ابتدای آن در پنجم ماه تموز سنه صد و نود و شش میلادی میباشد دورهٔ دوم وقتی است که
بر تمام مملکت فارس مسلط شده و خود را شاه نامید و آن در چهارم ماه ژوئن سال دویست و یک
میلادی اتفاق افتاده دورهٔ سوم همانست که ذکر شد پس اردشیر بعد از سی سال حکمرانی
بر اردوان غلبه کرده و او را کشته است و بعضی از مورخین عرب و عجم دورهٔ دوم از ادوار ثلاثه را
ابتدای سلطنت اردشیر و دولت ساسانیان دانسته اند حالا بنتیجه پرداخته گوئیم اگر ابتدای
سلطنت اشکانیانرا از شورش ارساس اول یعنی از سال دویست و پنجاه قبل از میلاد که
مختار معتبرین اهل تاریخ است گیریم و انقراض آنها را کشته شدن اردوان چهارم مدت سلطنت
اشکانیان چهارصد و هفتاد و شش سال میشود و اگر ابتدای سلطنت اشکانیان را از غلبه
تیرداد بر کالینیکوس اعتبار نمائیم و انقراض آنها را کشته شدن اردوان مدت ملک اینطایفه
چهارصد و شصت و یکسال میشود فرضا ابتدای سلطنت اشکانیان را از غلبهٔ تیرداد گرفته
بحساب آریم و انقراض آنها را از دورهٔ دویم سلطنت اردشیر بازمدت ملک اشکانیان چهارصد
و سی و شش سال میشود برای اینکه جمیع شقوق را ذکر کرده باشیم اگر ابتدای سلطنت اشکانیان
از طغیان ارساس اول گیریم و انقراض آنها را از دورهٔ دویم سلطنت اردشیر یعنی سال دویست
و یک قبل از میلاد در اینصورت هم مدت سلطنت اشکانیان چهارصد و پنجاه و یکسال کرده
آمدیم پیرو قول ضعیف شدیم و گفتیم شورش ارساس اول در سال دویست و پنجاه و شش
قبل از میلاد بوده تا دویست و بیست و شش میلادی که سال کشته شدن اردوان است چهار صد

و هشتاد و دو میشود و تا ابتدای دورهٔ دویم سلطنت اردشیر چهار صد و پنجاه و هفت پس بعضها
و مینابدون تردید و تشکیک مدت ملک اشکانیان زیاد تر از چهار صد و هشتاد و دو
و کمتر از چهار صد و سی و شش نبوده است و اگر مطالعه کنندگان بنظر تدبر و تعمق درین فصل
نگرند دانند این دعوی را براهین قاطع است و این گفته را ادلهٔ ساطعه

حالا برویم بر سر منشأ سهو و اختلاف مسعودی در کتاب التنبیه گوید میان مورخین عجم و سایر
ملل در تاریخ اسکندر اختلافی بین و فاحش است و بعقیدهٔ من منشأ این تناقض و تفاوت اسراری
دینی و پلتیکی میباشد و کمتر کسی است که واقف آن اسرار شده باشد و موبدها و هیربدها
نیز از آن بیخبر باشند من خود در فارس و کرمان با علمای مجوس ملاقات کردم و مقالات میان
آوردم و مطلبی در ضمن صحبت کشف کردم که در هیچیک از کتب تواریخ قدیم ایران ثبت و ضبط
نشده و آن اینست که زردشت پیغمبر پسر پورشاسب بن آسمان که معاصر گشتاسب و لهراسب بود
در اوستا که آنرا زردشتیان کتاب آسمانی دانند نوشته است سیصد سال دیگر انقلاب
عظیمی رخ نماید اما دین من خللی وارد نیاید لیکن چون بهزار رسد دین و دولت عجم هر دو
یکباره رو بزوال گذارد و دوچار اضمحلال گردد و پوشیده نیست که زردشت تقریباً
سیصد سال قبل از اسکندر بوده و اردشیر بابکان پانصد سال بعد از اسکندر مالک
تخت و تاج سلطنت ایران شده این پادشاه چون دید بوعدهٔ زردشت بیش از دویست
سال نمانده و ملت عجم که امت او هستند و او را پیغمبر میدانند بگفتهٔ وی معتقد میباشند
و انقراض دین و دولت خود را که نزدیک دیدند غالب یأس و ناامیدی بهم میرسانند و از قوت
قلب آنها کاسته میشود و چون آنها سرد میگردد دولتی بسلطنت اخلاف او نخواهند پیوست و
خواهند جنبید بلکه یکباره از حمایت و دولتخواهی آنها دست خواهند کشید تدبیری اندیشیده
اسباب مغلطه فراهم آورد موبدان را که فقط خوانندگان و نویسندگان مملکت بودند و
هرگونه کتاب مخصوص ایشان بود طلبید و گفت باید در میان مردم چنین شهرت دهید که اردشیر
دویست و شصت سال بعد از فوت اسکندر جلوس کرده و کتابها را هم مطابق این گفته کنید
و در باب دین را محو نمایید تا مردم بر آن باشند که زیاده از چهار صد سال با نقراض دین و دولت
هم مانده تا دل سرد نشوند و اخلاف من بظاهر مردم پیشکار کردند موبدان چنین کردند یعنی
تقریباً زیاده از دویست سال از مدت ملک اشکانیان از کتابها کاستند و چون از مدت کاسته

شد رعایت تناسب را از عدد سلاطین نیز کم کردند و اسامی بعضی را حذف و ساقط نمودند فریب
اشخاص هم بهم خورد و این مطلب بدین وضع ذهنی کلیه مردم که عوام بودند شد و جز موبدان خواص
نبود که ملتفت این تفاوت و توفیر گردد و البته آنها هم صرفه خود را در همراهی اردشیر میدانستند
چه رواج دین زردشت را که اسباب اعتبار ایشان بود طالب بودند و نهایت ممنون میشدند
که پادشاه بقای دین زردشت را خواهانست و میدانستند که قوت دین باستقلال دولت است
چنانکه اردشیر میدانست شوکت دولت بدین است و بزرگان گفته اند که دین و دولت توامانند
و عمارت متحد الارکان استقلال سلطنت دین را قوی نماید و قوت دین بر شوکت دولت بیفزاید
مختصر این مغالطه تاریخ اشکانیان را مغشوش کرد و اسباب ضلال مورخین عرب و عجم را فراهم آورد
اسم چندتن از سلاطین این طبقه و تقریباً دویست سال از مدت ملکشان از میان برفت پس محجّه
بر مورخین نیست و در سلطنت و بی سوادی مردم آن دوره اینکار کرده و عجب اینست که با مساعی
اردشیر کهانت و غیبگوئی زردشت صورت حقیقت بهم رسانید و سیصد سال بعد از زردشت
اسکندر کبیر بعرصه ظهور آمد و قسمت بزرگی از این عالم را منقلب ساخت و در اواخر مائه سیم
میلادی مانی پیدا شده دینی از مذهب زردشتی و عیسوی مرکب نمود و بدینواسطه خلل در دین
عجم راه یافت و همان اسباب ضعف و فتور دولت گردید و فی الحقیقه دین و دولت عجم را بهم زد
یعنی بعد از آنکه بنیان دین محکم زردشتی رو بسستی گذاشت دولت عجم نیز بزوال و انقراض
نزدیک شد و آن مقدمه بود که نتیجه اش قتل یزدجرد و استیلای عرب بر عجم گردید
تحقیق دیگر نیز شبیه بتحقیق مسعودی هست و آن اینست که مشرق زمینیها براین بوده اند که در
سر هر هزار سال انقلاب بزرگی در ممالک روی میدهد و اسباب تغییرات کلی میشود و از آنجا که
اردشیر میخواست خیلی دور از رأس الف باشد و مبنای سلطنت اعقاب خود را کاملاً مستحکم کند و
مردم از تزلزل انقلاب و تغییر فارغ باشند تاریخ سلوکیدی معروف باسکندری را که در ایران و
مصر و شام و فلسطین و اغلب ممالک آسیای وسطی تا آنوقت معمول بود منسوخ و متروک ساخت
و همان تاریخ میلادی را رواج داد تا مردم رأس الف آنرا بدانند و خود را از رأس الف بیک خیلی دور
ببینند و خلایق چون کلیه عوام و بیسواد بودند مبدء تاریخ میلادی را با سلوکیدی تمیز ندادند
و مبلغی کلی سال از میان افتاد و تواریخ مغشوش گشت
وجه دیگری هم در اغتشاش تاریخ اشکانیان بنظر می آید و آن اینست که مورخین یونانی مادامیکه

سردارهای اسکندر یعنی سلوکیدها و بطالسه در مصر و شام سلطنت داشتند اگرچه کمال ضعف بر آنها طاری شده بود ممالک ایران را از املاک و حق آنها میدانستند و اشکانیان را غاصب و متغلب میشمردند و سلطنت خلفای اسکندر در مشرق تا سال سی و یک قبل از میلاد برقرار بود در سنه مزبوره جنگ اکتیوم اتفاق افتاد یعنی اکتاو قیصر رومیه الکبری که ملقب به اگوست بود در محل موسوم به اکتیوم با رقیب مدعی خود آنتوان جنگید آنتوان راه مصر پیش گرفت اکتاو او را تعاقب کرده در اسکندریه بر او غالب آمد پس از آن کلئوپاترا از خانواده لاژید را که همان دودمان بطالسه باشند مقهور ساخت و از آن وقت بعد سلطنت خلفای اسکندر در مشرق زمین منقرض گشت پس ممکن است که مورخین تا سنه سی و یک قبل از میلاد حکمرانی ایران را بطور تسامح جزو سلطنت سلوکیدها نوشته باشند و دیگران پیروی آنها نموده و اگر چنین باشد دویست و بیست سال از سلطنت اشکانیان را جزو سلطنت سلوکیدها کرده و این اختلاف پدیدار آمده است

اما عده سلاطین اشکانی بعضی هفده نفر و برخی هیجده و نوزده تا سی و چهار و سی و پنج و بیشتر دانسته اند صاحب چهار چمن از باستان نامه نقل کرده گوید عده پادشاهان اشکانی بیست و یک است لکن باستقصای دانشمندان و نویسندگان معتبر فرنگ و متأخرین از مورخین که مستند باسناد علمی میباشند عدد سلاطین اشکانی از هر دو شعبه کمتر از سی و پنج نبوده و اگر جز این بخواهیم بکنیم با مدت ملکداری ایشان وفق نداده مثلاً باید برای هر یک از آنها مدت سلطنت طولانی معتقد شویم تا توافق حاصل شود و عادتاً محال است که یک سلسله همه نفری پنجاه یا شصت سال سلطنت کنند پس در این مطلب حق با متأخرین است و علاوه بر براهین قاطعه دلایل استحسانی هم با گفته آنها همراهی دارد

فصل دهم
در مسکوکات سلاطین اشکانی

اولاً باید دانست که سلاطین اشکانی پول طلا نداشته اند آنچه سکه زده اند فقط پول نقره و مس بوده وجهت اینکه روی طلا سکه نزده و پول طلا نداشته اند این است که امپراطورهای روم یا دولت جمهوری روم که در آن اعصار قدرت و استیلائی زیاده از پادشاهان سایر ممالک متحده داشته اجازه بدول متعاهده در ضرب مسکوک طلا نمیداده اند و در معاهده ها شرط میکرده اند که این فقره علامت امتیاز و برتری و مایه اختصاص خودشان باشد شاهد این مدعا آنکه لا میرید مورخ رومی که تاریخ مبسوطی از چند نفر از قیاصره روم نوشته از جمله شرح سلطنت الکساندر سور را

مفصلاً

مفصلاً نگاشته و در مائه سیم میلادی مورخین مینویسند الکساندر سور بدروغ شهرت داد که
من اردشیر ساسانی را اسیر کردم این امپراطور وقتی وارد شهر رم شد بر عراده سوار بود که چهار زنجیر
فیل آنرا میکشید چنین منتشر ساخت که من سیصد زنجیر فیل از عساکر ایران گرفتم همه در بین راه
تلف شدند از آنها فقط همین چهار زنجیر فیل باقی ماند اما مدالی که برای یادگار این فتح در رم سکه
شد روی آن عراده قیصر را ساخته بودند در حالتیکه چهار راس اسب آنرا میکشند نه چهار زنجیر فیل
خلاصه مشخص و معلوم شد که در این جنگ بخلاف آنچه امپراطور رم شهرت داده اردشیر پادشاه
ایران بر الکساندر سور غلبه کرده و پس از آن فتح و ظفر برای اثبات قدرت کامل خود حکم کرد سکه طلا
زدند و تا آنزمان قیاصره روم بممالکی که با آنها متحد بودند یا با آنها باج میدادند اجازه نمیدادند
که مسکوک طلا داشته باشند و مسکوکات طلائی که در آنوقت رواج داشت خاص قیاصره روم بود
و در روی آن تصویر خود را نقش میکردند و تجار رومی قدغن شده بود که در معاملات مسکوک طلای
هیچ ملت را قبول نکنند و تمام داد و ستد با پول نقره میشد و مؤید این مطلب باز قول پرکپ مورخ است
که میگوید امپراطور ژوستی نین با اعراب جنگ کرد برای اینکه آنها یعنی اعراب باجی که به رم فرستاده بودند
از پول طلائی بود که در رم سکه نشده و صورت قیصر را نداشت پس اشکانیان هم مثل سایر سلاطین
متعاهده با دولت روم بملاحظات مسطوره سکه و پول طلا نداشته و محض ارتباط و معاملات
تجارتی با رومیان و یونانیان مجبوراً نقره سکه میکرده اند و ساسانیها که پول طلا ضرب نمودند
نیز نه چندان بود که بمعاملات بخورد و بکار داد و ستد بخورد همینقدر بود که کاری برغم انف
قیاصره روم کرده باشند و اظهار شان و اثبات قدرتی و از اینرو است که سکه طلای ساسانی
خیلی کمیاب میباشد

اما پول نقره اشکانیان شبیه بوده است به پول نقره یونانیهای آنعصر توضیح آنکه یونانیهای
معاصر اشکانیان دو قسم پول نقره داشته قسمی را دراگم میگفته اند که بمعنی درهم است بلکه لفظ
دراگم همان خود درهم است و قسم دیگر را تترادراگم یعنی پول چهار درهمی چه تترا در لغت یونانی
بمعنی چهار است و تترادراگم نظیر پنجهزاری سفید امروزه ما بوده است و وزن آن شصت و هفت
نخود و نیم یا دویست و هفتاد گندم و وزن دراگم شانزده نخود و نیم و سه گندم یا شصت و هفت
گندم و نیم و سلاطین یونانی سوریه همین مقیاس را برای مسکوکات خود قبول نموده و سلاطین
اشکانی هم در اینمسئله تقلید آنها را کرده ولی وزن اکثر سکه‌های آنها کمتر از سکه‌های یونانی است

نیز یونانیها را پولیسی بوده تقریبا معادل یك غاز ما که یازده گندم وزن داشته و چنین بنظر
می آید که اشکانیان در پول سی هم تقلید یونانیها را نموده اند و سکه های بسیار از اشکانیان بدست
آمده و ارباب علم محض سند تاریخ و اولیای دولت برای نفشه موزه های خود ضبط کرده و نگاهداشته اند
و بعضی از آنها را نیز نگارنده دارد و صورت و وضع و شرح آن سکه ها از قرار ذیل است

سکه یافت شده که سر اشك اول روی آن نقش است با کلاه خود مدور و نیم تاجی که روی آن گذاشته
پشت سکه باز صورت همان پادشاه است با کلاه خود که روی امفالس نشسته و کمانی در دست دارد و
فقط اسم اشك را روی این سکه نگاشته اند (اُمفالُس سنگی مخروطی شکل بوده در شهر دلف یونانیها
تصور میکردند این شهر مرکز دنیاست در اینجا آپلُن پسر ژوپیتر که از ارباب انواع یونانیهاست معبدی
داشته و مجسمه او را روی اُمفالُس نصب کرده بودند)

سکه دیگر تقریبا بهمین وضع است و اسم اشك پادشاه روی آن نوشته شده

سکه دیگر باز بهمین وضع است و روی آن نوشته اند ارشاك کبیر

سکه دیگر باز تقریبا بهمین وضع

سکه دیگر مثل سکه چهارم است

از این پنج سکه اولی را احتمال قوی داده اند که اشك اول ضرب کرده و دومی را احتمال ضعیف
که از این پادشاه باشد و سیم و چهارم و پنجم را محققا از تیرداد اول دانسته اند

سکه دیگر که صورت اردوان اول سیم پادشاه اشکانی روی آن نقش است با تاجی مزین و در پشت
سکه باز صورت اشك اول است که روی امفالس نشسته

سکه دیگر که بهمین وضع است

سکه دیگر که روی آن مثل سکه پیش است و در پشت سکه اسبی است در حالت تاخت

سکه دیگر که سر فرآپاتس چهارمین پادشاه اشکانی روی آن رسم شده با تاج و پشت سکه باز اشك
اول است روی امفالس نشسته و لقب فیلادلف یعنی محب الاخ در این سکه نگاشته شده و لقب
فیل هلن هم که بمعنی محب یونان است بر آن افزوده اند و این اول سکه است که لقب فیل هلن دارد

سکه دیگر که روی آن مثل سکه سابق است و در پشت صورت اسبی در حالت حرکت و مسکوکات
فرآپاتس در سال صد و بیست و پنج تاریخ سلوکیه یا صد و هشتاد و هشت و صد و هشتاد و هفت
قبل از میلاد ضرب شده

سکهٔ دیگر که سر فرهاد اوّل پنجم پادشاه اشکانی روی آن نقش شده با تاجی مزیّن و پشت سکه اپلن
روی امفالس نشسته تیر و کمان در دست دارد

سکهٔ دیگر باز سر فرهاد اوّل روی آن رسم شده قدری ریشش زیادتر است و پشت سکه صورت
اشک اوّل میباشد که روی امفالس نشسته

سکهٔ دیگر همین وضع است امّا دار الضّرب را روی آن ننوشته اند

سکهٔ دیگر باز همین وضع است و در پشت آن صورت اسبی در حالت حرکت میباشد

سکهٔ دیگر همین وضع است و در آن لقب ابن الله نوشته شده امّا در بعضی سکه های فرهاد اوّل
تردید کرده اند و از آنجا که اسم اشک دارد نمیتوان گفت از اشکانیان نیست ولی ممکن است از اشکانیان
ارمنستان باشد

سکهٔ دیگر که سر مهرداد اوّل روی آن نقش شده با تاج و پشت آن صورت اشک اوّل است که روی
امفالس نشسته کمانی در دست دارد

سکهٔ دیگر که دار الضّرب در آن نوشته نشده و بد ترکیب ساخته اند

سکهٔ همین وضع

سکهٔ دیگر که تفاوت آن با سکهٔ پیش اینست که کمان در قربان میباشد و تیرها نمایان و این بجای
صورت اشک اوّل است

سکهٔ دیگر همین وضع است بدون حرفی که اشاره بدار الضّرب میباشد پشت سکه صورت نیک است
که گل و بوته در دست دارد (نیک فرشته ایست)

سکهٔ دیگر همین وضع است و پشت آن سر اسبی اضافه شده و آن بجای صورت اشک اوّل است

سکهٔ دیگر روی آن سر مهرداد اوّل است با تاج و پشت آن اشک اوّل روی تخت نشسته کمانی
در دست دارد

سکهٔ دیگر همین وضع است پشت سر آن اسبی علاوه شده

سکهٔ دیگر باز روی آن سر مهرداد اوّل است با تاج و پهلوی آن شکل ستاره رسم شده

سکهٔ دیگر همین وضع است

سکهٔ دیگر روی آن سر مهرداد اوّل است و پشت آن شکل نیک را بجای صورت اشک اوّل نقش
کرده اند و گل و بوته که علامت نصرت بدست نیک میباشد

سکهٔ دیگر

سکهٔ دیگر که بر روی آن سر مهرداد اول است و پشت سکه اشک اول بر تخت نشسته کمانی در دست دارد
سکهٔ دیگر که روی آن سر پادشاهی است با نیم تاج و زنجیره دار است پشت آن صورت هرقل که جام شراب
در دست دارد و در دست چپ دبوسی این سکه را احتمال داده اند یا لاس یونانی تابع اشکانیان
ضرب کرده باشند (هرقل رب النوع است)
سکهٔ دیگر روی آن همین وضع و پشت آن صورت زوپیر است که عقاب و عصای پادشاهی در دست دارد
(زوپیر فرشته ایست)
سکهٔ دیگر روی آن سر پادشاهی است با تاج زنجیره دار پشت سکه صورت اشک اول است
سکهٔ دیگر روی آن همان سر است با تاج بی زنجیره پشت سکه صورت دیوسکوری میباشد که سوار است
(دیوسکوری فرزند ژوپیتر است)
سکهٔ دیگر همین وضع است و در پشت آن صورت فیلی علاوه شده
سکهٔ دیگر روی آن همان وضع است و نقش پشت آن معلوم نیست جز صورت نیک که روی عراده
چهار اسبه سوار میباشد
سکهٔ دیگر روی آن سر پادشاهی است با تاج پشت آن نیز سر پادشاهی است که ریش بلند دارد و کلاه خود
یونانی بر سر گذاشته این سکه و چهار سکهٔ ما قبل آنرا احتمال داده اند ضرب باختر باشد
سکهٔ دیگر که سر فرهاد دویم روی آن نقش شده با نیم تاج و پشت آن صورت اشک اول است بر
تخت نشسته کمان در دست دارد
سکهٔ دیگر روی آن همین وضع است و در پشت آن صورت اشک اول میباشد نشسته
سکهٔ دیگر همین وضع است و در پشت سکه صورت اسبی علاوه شده که به سرعت حرکت میکند
سکهٔ دیگر همان وضع است این سکه و چهار سکهٔ ما قبل آنرا میتوان گفت محققاً فرهاد دویم
هفتم پادشاه اشکانی ضرب کرده
سکهٔ دیگر روی آن سر اردوان دویم هشتم پادشاه اشکانی را نقش کرده تاجی بر سر دارد که دو
قسمت شده از جلو بعقب و این دو قسمت با شاخهای مرال از هم سوا کرده و در اطراف هم باز
شاخهای مرال است پشت سکه صورت اشک اول است نشسته
سکهٔ دیگر همان وضع است در پشت آن صورت نیک علاوه شده و گل و بوته که علامت نصرت
بدست دارد

سکهٔ دیگر با همان خط است و صورت نیک که عمودی در دست دارد
سکهٔ دیگر بهمن مهرداد دویم هم پادشاه اشکانی روی آن نقش شده و در پشت سکه اشک
اول روی تخت نشسته کمانی در دست دارد
سکهٔ دیگر بهمان وضع است
سکهٔ دیگر روی آن صورت مهرداد دویم نقش شده بهمان وضع
سکهٔ دیگر با تاج شاخدار مثل تاج اردوان دویم که ذکر شد و پشت سکه صورت همین پادشاه است
نشسته در دست راست عقاب و در دست چپ عصای سلطنت و عقب سر او فرشتهٔ شهر است
با تاج کنگره دار و عصای سلطنت در دست دارد (در آن اعصار برای هر شهری صورت
فرشته میساختند و این نشان و علامت مخصوص آن شهر بوده)
سکهٔ دیگر روی آن همان طور است و در پشت آن اشک اول نشسته
سکهٔ دیگر بهمان وضع است
سکهٔ دیگر نیز همان طور اما حرف [illegible] دار الضرب ندارد پشت سکه صورت اسبی
نقش شده
سکهٔ دیگر روی آن سر پادشاهی با تاج نقش شده و دور تاج برگ شبد در برای زینت ساخته اند
و پشت سکه صورت اشک اول است نشسته و بدرستی معلوم نیست که این سکه از کیست
سکهٔ دیگر سر پادشاهی است با تاج و در پشت سر به فاصله برگ شبد راست و دور آن مهره های
مدور شبیه مروارید و عقب سر آن صورت لنگری رسم شده پشت سکه مثل سکهٔ سابق است
و این سکه هم درست معلوم نیست که از کیست
سکهٔ دیگر روی آن سر سیناتروسیس همین پادشاه اشکانی است با کلاه خود و در یکطرف آن
ستاره و تاج میباشد پشت سکه صورت اشک اول است نشسته کمان در دست دارد
سکهٔ دیگر بهمان وضع است اما پشت سکه حرف دار الضرب ندارد
سکهٔ دیگر بهمان وضع است و در پشت سکه کلهٔ اسبی میباشد
بعضی تمام این سکه هائیکه از اردوان دویم تا اینجا ذکر کردیم همه را نسبت بهمان اردوان دویم داده اند
ولقب یونانی که بمعنی قادر مطلق است دفعهٔ اول میباشد که در اینجا بنام سیناتروسیس دیده
میشود و در سکه های پیش از این پادشاه نیست و بعد ها در سکهٔ فرهاد چهارم نیز نگاشته شده

سکهٔ دیگر

سکهٔ دیگر روی آن سر فرهاد سیم است بطور مواجهه و نیم تاجی بر سر دارد و پشت سکه صورت اشک اول است نشسته (فرهاد سیم با سیناترس معاصر بوده)
سکهٔ دیگر روی آن همان طور است و در پشت سکه صورت اسبی است
سکهٔ دیگر روی آن بهمان وضع است در پشت سکه صورت فیلی نقش شده
سکهٔ دیگر سر فرهاد سیم روی آن نقش است با نیم تاج این صورت بطور نیم رخ است پشت سکه اشک اول روی تخت نشسته کمان در دست دارد
سکهٔ دیگر روی آن همان طور است و پشت آن صورت اشک اول است نشسته
سکهٔ دیگر روی آن سر فرهاد سیم رسم شده و در عقب سر صورت نیک است که تاجی از کل بر سر این پادشاه میگذارد پشت سکه همان طور است اما بجای اشک اول اسبی است
سکهٔ دیگر بهمان وضع است و صورت نیک بجای اشک اول در آن دیده میشود
سکهٔ دیگر روی آن سر مهرداد سیم یازدهمین پادشاه اشکانی است با نیم تاج و گردن بندی از مروارید در پیش رو و پشت سکه صورت اشک اول است نشسته
سکهٔ دیگر همان طور است و در پشت سکه صورت اسبی است ایستاده
سکهٔ دیگر روی آن سر مهرداد سیم است و در عقب سر ستاره نقش شده و در پشت سکه صورت فیلی دیده میشود
سکهٔ دیگر در روی آن سر ارود سر اول دوازدهمین پادشاه اشکانی نقش است با نیم تاج چیزی مارپیچ شکل برای زینت بگردن دارد و سه رشته دور گردن او پیچیده شده در پشت سکه اشک اول روی تختی نشسته کمانی در دست دارد
سکهٔ دیگر همان طور است پشت سکه صورت نیک تقریبا بشکل براق بحالت جست و خیز
سکهٔ دیگر باز روی آن سر ارود سر است و در عقب سر نیک که تاج بر سر او میگذارد در پشت سکه اشک اول است نشسته
سکهٔ دیگر روی آن بهمان وضع است در پشت سکه صورت عقابی است با پرهای گشاده ایستاده
سکهٔ دیگر روی آن باز سر ارود سر است با نیم تاجی و مارپیچی که زینت گردن او ست پشت سکه صورت اشک اول است نشسته
سکهٔ دیگر همان طور است در پشت سکه صورت مرالی است

سکهٔ دیگر همان وضع است و در پشت آن صورت قلعهٔ چهار برجی رسم شده
سکهٔ دیگر روی آن سر اردوان است در عقب سر شکل ماه و در پشت سکه صورت اشک اول نشسته
سکهٔ دیگر باز روی آن سر اردوان است صورت آفتاب در جلو او و صورت هلال در عقب سر او پشت سکه مثل سکهٔ سابق میباشد
سکهٔ دیگر نیز روی آن سر اردوان است با پیشانی برآمده و در طرف شقیقهٔ راست صورت ستارهٔ رسم شده و عقب سر هم ستاره و هلال پشت سکه مثل سکهٔ سابق است بعلاوه صورت لنگری در وسط سکه
سکهٔ دیگر که شبیه بسکهٔ سابق است جز اینکه ریش پادشاه بلندتر میباشد
سکهٔ دیگر روی آن سر اردوان است و شبیه بسکهٔ سابق غیر از اینکه ریش پادشاه بلندتر است در پشت سکه اشک اول است نشسته
سکهٔ دیگر مثل سکهٔ پیش است
سکهٔ دیگر روی آن سر اردوان است پیشانی برآمده دارد در جلو نهالی رسم شده که دلیل نصرت میباشد این سکه دو مرتبه سکه شده یعنی سکه روی سکه زده اند
سکهٔ دیگر روی آن سر پاکوروس اول دوازدهمین پادشاه اشکانی است با نیم تاج ردیف بند از عقب نیک تاج بر سر او میگذارد پشت سکه صورت اشک اول است نشسته در عقب سر او هلال رسم شده
سکهٔ دیگر همانطور است جز اینکه پادشاه ریش کوتاهی دارد
سکهٔ دیگر روی آن فرهاد چهارم است در پشت سکه همین پادشاه نشسته پالاس یا رُما در جلو او دیده میشود یعنی معلوم نیست کدام یک از این دو میباشند این شکل مسلح است در دست راست نیزه دارد و با دست چپ تاجی بسر پادشاه میگذارد فرهاد در پشت سکه چیزی مانند عقد رود دارد و نیزهٔ بدست گرفته (پالاس از رب النوعهای جنس اناث یونانی است)
سکهٔ دیگر روی آن مثل سکهٔ پیش است پشت سکه فرهاد چهارم نشسته در جلو او صورت فرشتهٔ شهری دیده میشود با تاج کلکه که علامت نصرت میباشد و شاخ حیوانی در دست دارد

سکهٔ دیگر

سکهٔ دیگر باز روی آن مثل سکهٔ پیش است پشت سکه فرهاد چهارم نشسته و نیك را بدست گرفته نیك گل و بو تر و عصای سلطنتی بفرهاد تقدیم مینماید
سکهٔ دیگر روی آن همان سر فرهاد است و در عقب آن عقابی میباشد که تاج افتخاری در منقار دارد و بر سر او میگذارد پشت سکه اشك اول نشسته عقب او نیز عقابی است که تاج افتخار در منقار دارد
سکهٔ دیگر روی آن همان سر است در پشت سکه صورت کاوی کوهان دار رسم شده
سکهٔ دیگر باز روی آن همان سر است در جلو آن ستاره و در عقب عقابی میباشد که تاج افتخار در منقار دارد در پشت سکه اشك اول نشسته و در عقب او صورت ستاره ایست
سکهٔ دیگر روی آن مثل سکهٔ پیش است در پشت سکه صورت شکل بال داری از جنس رب النوعهای ذکور نقش کرده اند
سکهٔ دیگر روی آن مثل سکهٔ سابق است و در پشت آن صورت اسفنکس میباشد که در عربی به ابو الهول ترجمه کرده اند
سکهٔ دیگر روی آن باز سر فرهاد چهارم است در جلو آن ستاره و ماه و در عقب نیك با تاج افتخار دیده میشود پشت سکه لوح خشنی است و اشك اول نشسته در عقب او ستاره میباشد
سکهٔ دیگر روی آن سر فرهاد چهارم است و در جلو آن ستاره و ماه و در عقب عقابی که تاج افتخار در منقار دارد در پشت سکه اشك اول نشسته است
سکهٔ دیگر روی آن مثل سکهٔ پیش است و در پشت آن صورت فرشتهٔ شهری میباشد که تاج کنگره دار دارد
سکهٔ دیگر روی آن مثل سکهٔ سابق و در پشت آن صورت ملکه ایست که تاج بر سر دارد
سکهٔ دیگر که مثل سکهٔ پیش است
سکهٔ دیگر که روی آن مثل سکهٔ سابق است و پشت آن صورت آکیناس که رب النوع عدالت باشد تراز و در دست دارد
سکهٔ دیگر روی آن مثل سکهٔ پیش است و پشت آن معلوم نیست که همان لوح است یا تغییری دارد ژانیفرم در این لوح دیده میشود و آن سر شکلی است از ارباب انواع از ذکور با سر دو صورتی که سر ژانوس باشد و ژانوس از سلاطین بسیار قدیم رُم بوده و ارباب خبر از تاریخ و ترجمهٔ حال او

بجیر میبندند
سکهٔ دیگر که از فرهاد چهارم یا از شخص غاصبی است که در آن زمان بناحق سلطنت کرده روی
سکه سر یکنفر پادشاه است که نیم تاج دارد پشت سکه همان پادشاه نشسته جلو او صورت
فرشتهٔ شهر ایستاده با تاج افتخار که علامت نصرت میباشد و عصای سلطنتی این سکه در زمان
فرهاد چهارم ضرب شده لکن صورت شبیه بفرهاد نیست
سکهٔ دیگر روی آن سر تیرداد دویم است که با فرهاد چهارم معاصر بوده در پشت سکه همین
پادشاه نشسته با نیك و عصای سلطنتی
سکهٔ دیگر روی آن مثل سکهٔ پیش است و در پشت سکه تیرداد روی تخت نشسته جلو او فرشتهٔ
شهری رسم شده که تاج کنگره دار بر سر دارد و تاج افتخار که علامت نصرت میباشد با عصای سلطنتی
در دست او است
سکهٔ دیگر روی آن مثل سکهٔ سابق است و در پشت آن همان شرح با صورت اشك اول که نشسته
سکهٔ دیگر که روی آن فراتاسس میباشد با نیم تاج و غدهٔ روی پیشانی در پشت سکه همین پادشاه
نشسته صورت فرشتهٔ شهری تاج افتخار باو میدهد
سکهٔ دیگر روی آن مثل سکهٔ پیش است و در پشت آن صورت اشك اول که نشسته و کمانی
در دست دارد
سکهٔ دیگر روی آن صورت فراتاسس است و در هر طرف آن نیك میباشد که تاج افتخار بسر او
میگذارد پشت سکه همان شرح است با صورت اشك اول نشسته
سکهٔ دیگر روی آن مثل سکهٔ پیش و پشت سکه زنجیره های مدور از نقطه و پادشاه روی
اسب سوار است در دستم
سکهٔ دیگر روی آن مثل سکهٔ پیش و پشت آن همان زنجیره و شکل زنی که تاج افتخار علامت نصرت
دارد و در قربانگاه قربانی مینماید
سکهٔ دیگر روی آن سر فراتاسس است با نیم تاج در جلو آن نیك میباشد که تاج بر سر او میگذارد
پشت سکه سر موزا مادر فراتاسس است که نیم تاج بر سر دارد و باز در جلو او نیك است که تاج
بر سر او میگذارد
سکهٔ دیگر روی آن سر فراتاسس است و در طرفین آن نیك میباشد که تاج افتخار بر سر او میگذارد

در پشت

در پشت سکه سر موزا با نیم تاج دیده میشود در عهد این پادشاه در مسکوکات تفصیلاتیکه نوشته میشد موقوف و متروک میشود و بجای آن زنجیره از نقطه قرار میدهند

سکه دیگر روی آن سر ارساسس پادشاه باختری الاصل است با تاج و در عقب آن دو حرف پهلوی و پشت سکه صورت ارشک اول است سانا بارس ظاهراً بر فراآتاسس یاغی بوده

سکه دیگر روی آن سر ورودس دویم است با تاج در پشت سکه همین پادشاه نشسته کمان و عصای سلطنتی در دست دارد

سکه دیگر روی آن سر ونونس اول است با تاج در پشت سکه صورت نیك است در یکدست تاج افتخار و در دست دیگر شاخهٔ از نخل دارد که نشانهٔ نصرتست

سکه دیگر مثل سکهٔ پیش است و پیداست که روی سکه فراآتاسس و موزا مجدداً ضرب شده

سکه دیگر روی آن سر ونونس اول با نیم تاج و در پشت سکه صورت نیك است با شاخهٔ نخل که علامت نصرت میباشد

سکه دیگر مثل سکه پیش است و باید دانست که ونونس بسیار رومیمآب بوده و تا زمان او هیچ پادشاه از سلاطین اشکانی روی سکه نقش نشده مگر اسم اردوس و پاکوروس

سکه دیگر روی آن سر اردوان سیم است با نیم تاج در پشت سکه صورت همین پادشاه است نشسته ربة النوعی از جنس اناث شاخهٔ نخلی که علامت صلح و رفاهیت است باو میدهد و ربة النوع دیگر از جنس ذکور زانو زده تاج افتخار باو عرضه میدارد

سکه دیگر روی آن مثل سکه پیش و در پشت آن صورت اردوان است نشسته از صورت فرشتهٔ شهری که شاخ حیوان در دست دارد شاخهٔ نخلی دریافت مینماید

سکه دیگر روی آن سر اردوانست بطور مستقبل و نیم تاجی دارد در پشت سکه صورت همین پادشاه است سواره از شکل فرشتهٔ شهری که عصای سلطنتی در دست دارد تاج افتخار که علامت نصرت است دریافت مینماید

سکه دیگر روی آن اردوان است با نیم تاج و در پشت آن نیز صورت همین پادشاه است نشسته

سکه دیگر روی آن مثل سکه پیش است و در پشت آن صورت سر تکنفر نیز دیده میشود

سکه دیگر روی آن مثل سکه سابق است در پشت سکه کاسه ایست شبیه بگلدان دسته دار

در عهد اردوان سیم نقش و خط سکه رو ببدی شد ... یعنی کشش کذاشته و رفته رفته طوری

میشود که بعد از صد سال دیگر خطوط مسکوکات خوانده نمیشود
سکهٔ دیگر روی آن سر داردانش اول است با نیم تاج و غدهٔ پیشانی در پشت سکه همین پادشاه نشسته و از فرشتهٔ شهری که شاخی در دست دارد تاج افتخار که علامت نصرت است دریافت میکند
سکهٔ دیگر روی آن همان سر است بدون غدهٔ پیشانی و در پشت آن همان لوح است ولی ضایع شده و صورت اشک اول است نشسته
سکهٔ دیگر روی آن سری است شبیه بسر سکهٔ پیش و در پشت آن صورت فرشتهٔ شهری است روی تخت نشسته شاخ که علامت وفور نعمت است در دست دارد
سکهٔ دیگر مثل سکهٔ سابق است
سکهٔ دیگر روی آن سری است شبیه بسر سکهٔ سابق در پشت سکه صورت نیک میباشد که تاج افتخار در دست دارد زنجیرهٔ مربعی نیز از نقطه در آن ملاحظه میشود
سکهٔ دیگر روی آن مثل سکهٔ پیش است و در پشت آن صورت عقابی است تاج افتخاری در چنگال نگاه داشته و همان حاشیهٔ مربع در این سکه هم دیده میشود
سکهٔ دیگر روی آن سر گودرز است با نیم تاج در پشت سکه همین پادشاه نشسته و از دست صورت فرشتهٔ شهری که شاخ علامت فراوانی در دست دارد تاج افتخار دریافت مینماید
سکهٔ دیگر مثل سکهٔ پیش است
سکهٔ دیگر روی آن مثل سکهٔ پیش است و در پشت آن همان شرح میباشد با صورت اشک اول که نشسته است
سکهٔ دیگر روی آن مثل سکهٔ پیش است و در پشت آن صورت سر ملکه که تاج دارد و در دور آن زنجیره از نقطه میباشد
سکهٔ دیگر روی آن مثل سکهٔ پیش است و پشت آن صورت پادشاه است که در قربانگاه قربانی میکند و همان زنجیره را هم دارد
سکهٔ دیگر روی آن مثل سکهٔ پیش است و در پشت آن در قسمت بالای صفحه شکل آرتمیس ملکهٔ هالیکارناس دیده میشود که تیر و کمان در دست دارد و همان زنجیره هم در این روی این سکه هست
سکهٔ دیگر روی آن مثل سکهٔ سابق است و در پشت سکه سر مردی است با نیم تاج و در پشتش کری دارد

وهمان

وهمان زنجیره نیز در آن دیده میشود
سکهٔ دیگر روی آن مثل سکهٔ پیش میباشد و در پشت آن سکه صورت اشك اول است نشسته
سکهٔ دیگر مثل سکهٔ سابق است
سکهٔ ونونس دویم هیچ دیده نشده
سکهٔ دیگر روی آن سر ولگاوس یا ولوژزس یا ولوژز اول است با عقدهٔ پیشانی در پشت سکه صورت همین پادشاه است نشسته از صورت فرشتهٔ شهری که عصای سلطنتی در دست دارد تاج افتخار دریافت مینماید
سکهٔ دیگر روی آن مثل سکهٔ پیش است و در پشت سکه همان شرح است با صورت اشك اول که نشسته است
سکهٔ دیگر روی آن مثل سکهٔ سابق است و در پشت سکه صورت سر اسب رسم شده
سکهٔ دیگر روی آن مثل سکهٔ پیش است در پشت سر پادشاه حروف (ول) بخط عبری نوشته شده
سکهٔ دیگر که روی آن سر وارداِنس دویم با نیم تاج و عقدهٔ پیشانی است در پشت سکه صورت همین پادشاه است نشسته و از صورت فرشتهٔ شهری که عصای سلطنتی در دست دارد تاج افتخار دریافت مینماید
سکهٔ دیگر مثل سکهٔ پیش است
سکهٔ دیگر روی آن سر واردانس میباشد بطور مستقبل که نیم تاج دارد و در هر طرف آن صورت ستاره است در پشت سکه صورت اشك اول است نشسته
سکهٔ دیگر روی آن سر ولگازس دویم با نیم تاج در پشت سکه صورت همین پادشاه است نشسته و از شکل فرشتهٔ شهری شاخهٔ نخلی دریافت مینماید
سکهٔ دیگر روی آن مثل سکهٔ سابق است و در پشت آن همان شرح میباشد با صورت اشك اول که نشسته است
سکهٔ دیگر روی آن مثل سکهٔ پیش میباشد پشت سکه کاوسوس که عصای آپلن باشد و بال در سر عصا دیده میشود و زنجیرهٔ مربعی هم از نقطه دارد
سکهٔ دیگر روی آن سر پاکوس دویم است با نیم تاج خیلی جوان بنظر می آید در پشت سکه صورت همین پادشاه است از شکل فرشتهٔ شهری که عصای سلطنتی در دست دارد تاج افتخار دریافت مینماید

مینماید
سکهٔ دیگر روی آن همان سر است و در پشت سکه همان شرح معمولی اما لابقرء و صورت اشک
اول است نشسته
سکهٔ دیگر باز روی آن همان سر است و در پشت سکه صورت ظرفی میباشد
سکهٔ دیگر باز روی آن سر پاکوروس است که کمی ریش دارد و کلاه خود بر سر گذاشته در پشت
سکه صورت همین پادشاه است نشسته از شکل فرشتهٔ شهری که عصای سلطنتی دارد تاج
افتخار دریافت مینماید
سکهٔ دیگر روی آن همان سر است و پشت سکه شرح معمولی و صورت اشک اول است نشسته
سکهٔ دیگر روی آن همان سر است و در پشت سکه صورت سر فرشتهٔ شهر است
سکهٔ دیگر روی آن سر اردوان چهارم است با نیم تاج در پشت سکه صورت همین پادشاه است
نشسته و از صورت فرشتهٔ شهری نیم تاجی را در حالتیکه باز است دریافت میکند
سکهٔ دیگر روی آن سر خسرو است با نیم تاج در پشت سکه صورت سر فرشتهٔ شهری است
سکهٔ دیگر روی آن همان سر است بطور مستقبل و پشت آن مثل سکهٔ پیش است
سکهٔ دیگر روی آن همان سر است با تاجی که سه کنگره دارد در پشت سکه صورت فرشتهٔ
شهری میباشد که تاج افتخاری بدست گرفته
سکهٔ دیگر روی آن سر خسرو است با کلاه خود نوبی زره دارد در پشت سکه شرح معمولی میباشد
ولی ضایع شده و صورت اشک اول است که نشسته در اواخر سلطنت خسرو ولگازس نامی
خیلی سکه های چهار درهمی زده ولی معلوم نیست که در کدام ناحیهٔ مملکت حکمرانی داشته
سکهٔ دیگر روی آن سر مهرداد چهارم است با نیم تاج در پشت سکه بخط عبری مخلوط با
یونانی نوشته شده (مهرداد ملکا) و صورت اشک اول است نشسته
سکهٔ دیگر روی آن همان سر است در پشت سکه سر هرقل با سر یکی از ساتراپها است چه تاج
ندارد و سر برهنه است چون وضع سکه مثل سایر سکه ها نیست ممکن است یکنفر از حکام
مهرداد چهارم ضرب کرده باشد
سکهٔ دیگر روی آن سر مهرداد چهارم با اردوان چهارم است پشت سکه ضایع شده و صورت
اشک اول در آن نشسته نقش است

سکهٔ دیگر مثل سکهٔ پیش است
ایضاً سکهٔ دیگر مثل سکهٔ پیش است
سکهٔ دیگر روی آن همان سر است و در پشت سکه صورت عقاب میباشد
سکهٔ دیگر روی آن سری است شبیه ببر سکهٔ پیش در پشت سکه صورت کاو نری است کوهان
دار و بالای آن صورت ماه است
سکهٔ دیگر روی آن سر ولگازس سیم است با تاج و در اطراف آن چیزی است مانند حلقه در پشت
سکه صورت همین پادشاه است نشسته از شکل فرشتهٔ شهری که عصا در دست دارد
تاج افتخار دریافت مینماید
سکهٔ دیگر روی آن همان سر سکهٔ پیش است در پشت سکه بخط یونانی تاریخ نوشته
سکهٔ دیگر روی آن سری است در پشت سکه صورت فرشتهٔ شهری است نشسته با نقاب
سکهٔ دیگر روی آن صورت ولگازس سیم است در پشت سکه لوحی است ضایع شده و صورت
فرشتهٔ شهری است نشسته شاخ نخلی در جلو دارد
سکهٔ دیگر مثل سکهٔ پیش است
سکهٔ دیگر روی آن همان سر است و در پشت سکه صورت اشک اول است نشسته و
شرحی که روی سکه نوشته شده لا یقرء میباشد
سکهٔ دیگر روی آن همان سر است و در پشت آن سر حروف واو و لام عبرانیست و در پشت سکه
صورت عقابی نقش شده
سکهٔ دیگر روی آن سر ولگازس چهارم است با کلاه خود و توپی زره از عقب افتاده در پشت
سکه صورت همین پادشاه میباشد نشسته و از فرشتهٔ شهری که عصای سلطنتی در دست
دارد تاج افتخار دریافت مینماید
سکهٔ دیگر روی آن همان سر است و در پشت آن سر صورت فرشتهٔ شهری
سکهٔ دیگر روی آن سریست با خود و توپی زره
سکهٔ دیگر روی آن همان سر است و در پشت سکه صورت فرشتهٔ شهری است نشسته تاج
افتخار و شاخی در دست دارد
سکهٔ دیگر روی آن سر ولگازس چهارم میباشد و در پشت آن سکه علامتی مذهبی است

و بخط عبری نوشته شده است (ولکشی ازشك ملکین ملکا)
سکهٔ دیگر روی آن سر ولگازس پنجم است که صورت آن بطور مستقبل دیده میشود و زلفهای
مجعد از دو طرف دارد در پشت سکه علامت سکهٔ پادشاه پیش نقش شده و همین پادشاه است
نشسته و از شکل فرشتهٔ شهری که عصائی در دست دارد تاج افتخار دریافت مینماید
سکهٔ دیگر روی آن همان سر است اما بطور نیم رخ و پشت سکه مثل پشت سکهٔ پیش است
سکهٔ دیگر روی آن باز سر ولگازس پنجم است و صورت آن مستقبل و در پشت سکه نوشته شده
(ولکشی ملکا) و خطی است بزبان یونانی ولی ضایع شده و صورت اشك اول است نشسته
سکهٔ دیگر روی آن صورت ولگازس ششم است با کلاه خود و توپی زره در پشت آن علامت خطی است
نامعلوم مثل پشت سکهٔ اول و دوم ولگازس پنجم میباشد
سکهٔ دیگر روی آن مثل سکهٔ پیش است و در پشت سر پادشاه حروف واو و لام عبری نوشته اند
در پشت سکه صورت اشك اول است با خط یونانی غیر معلومی
سکهٔ دیگر روی آن سر اردوان پنجم است با کلاه خود و در پشت سکه نوشته شده (هربنی ملکا)
و بعضی خط یونانی که ضایع شده با صورت اشك اول که نشسته
سکهٔ دیگر روی آن سر آرتاواس دس است با کلاه خود توپی زره دار در پیش آن شخص دو شاخه است
در پشت سکه بخط عبری نوشته شده (اربزو ملکا) و این خط ضایع شده و صورت اشك
اول است نشسته و ظاهراً آرتاواس دس از حکام اشکانیانست
این بود سکه های معتبر که از اشکانیان بدست آمده و ملاحظاتی در این مسکوکات است که
ذکر آن موجب توضیح و فهم بعضی مطالب میشود و آن ملاحظات این است
سکه های تیرداد و مهرداد از نقرهٔ خالص بوده اما مسکوکات سلاطین بعد کم و زیاد
بار داشته و اینکار را مخصوصاً و حسب المصلحه کرده اند بعلاوه چنانکه ذکر شد از ظرافت
سکه هم کاسته شده اگرچه صورت ظاهر آن همانست چنین بنظر می آید که مادامیکه عمله جات
دار الضرب اشکانی یونانی بوده سکه ها با ظرافت و قشنگ ضرب میشده همینکه کارگرها را
تغییر داده از خودشان اشخاص را بکار واداشته اند بواسطهٔ عدم مهارت در صنعت از ظرافت
و قشنگی افتاده است
از سکه های ملل غالباً آداب و رسوم آنها بدست می آید و اگرچه از مسکوکات اشکانیان این مقصود

ز حاصل میشود ولی باز چنین نیست که بکلی فاقد فواید منظوره باشد
شکانیان از سه محل آداب و رسوم خود را اخذ کرده اند یکی از اجداد اسکیث خود که تورانی
ودند دیگر از طوایف ایرانی و بنی آشور که قرنها آداب و رسوم آنها در آسیا شایع بوده
ستیم از یونانیها که همراه اسکندر بایران آمده و در اینجا مانده بودند و از آداب و رسوم
این هر سه قوم روی سکه های آنها آثار مشاهده میشود
صورت اشک اول مؤسس اساس سلطنت اشکانیان که روی اُمفالُس کشیده اند به آپُلن
تقلید کرده که صورت او را در شهر دلف روی اُمفالُس قرار داده بودند و به ثوپیتر کرده
سکهٔ اسکندر کبیر روی تخت جای دارد و این دلیل حرمتی است که اخلاف اشک اول نسبت
باو منظور میداشته اند و باید دانست که در تمام سکه های سلسلهٔ سلوکیدا آپُلن دیده
میشود که روی اُمفالُس نشسته جمیع پولهای یکدرهمی و چهاردرهمی سلاطین اشکانی از اول
تا آخر یک شکل است و در اکثر صورت اشک اول دیده میشود
اغلب سلاطین اشکانی وقتی بتخت سلطنت جلوس میکرده ریش داشته اند و نقاشهای این
طایفه آنقدر ماهر بوده که اختلافاتی که بعدها در بشره پیدا میشده ظاهر سازند و
در سکه ها محسوس نمایند
در مسکوکات اشکانیان ابتدا تاریخ نگاشته نمیشده بعدها باین صرافت افتاده اند
چنانکه در مسکوکات مس جانشینهای ارود سال ضرب دیده میشود و در پول چهاردرهمی
این پادشاه علاوه بر سال ضرب ماه نیز نقر و ثبت شده
تاریخی که اشکانیان معمول داشتند تاریخ یعنی (اسکندری) سلوکیدی بوده و آن تاریخ چون شمسی نبوده
تطبیق آن با تاریخ میلادی مشکل است فقط میتوان گفت سال صدم تاریخ سلوکیه
مطابق است با سال دویست و سیزده یا دویست و دوازده قبل از میلاد
سال اشکانیان دوازده ماه بوده و اسامی آن از اینقرار است دیوس آپلاوس
اُدیناوس پریتیوس دیستروس ژانتیکوس آرتمیزیوس دازیوس
پانموس لیوس گرپیاوس هیپربرتاوس و یکماه فوق العاده در هر چند
وقت یکبار بملاحظهٔ فصول اختیار مینموده اند پس ماه اینطایفه قمری بوده و با فصول
سازش نداشته میبایست هر سال یکماه علاوه کنند تا با ماه شمسی و فصول موافقت کند

و اینها ز یادی را آمپلی موس مینامیده اند

بعقیدهٔ اکثر مورخین با تحقیق در اواخر مائه اوّل میلادی سلطنت اشکانیان منشعب بشعبات شد و هر شعبه که در تحت شاهزادهٔ از شاهزادگان اشکانی بود خود را مالك بالاستحقاق تخت و تاج سلطنت میدانست و از آن وقت پادشاهان اشکانی اسم خود را نیز روی سکه‌ها نقش کردند والا قبل از آن فقط اسم اشك اوّل را رسم مینمودند و از وقتی که اسامی اشخاص سلاطین اشکانی روی مسکوکات دیده شد شرح معمولی سکه از اسم پادشاه و دار الضرب و غیره بخط پهلوی نیز نگاشته آمد و بزعم بعضی در آنزمان دیگر اشکانیان زبان یونانی نمیفهمیدند اما پیش از آن این زبان علمی و رسمی اشکانیان بود

بعضی گفته اند تا قبل از فتوحات مهرداد و استیلای اشکانیان خط و نقش مسکوکات آنها بزبانی بوده که این طایفه حرف میزده اند اما این عقیده ضعیف بلکه واهی است

لقب فیل هلن که اوّل دفعه در روی سکه فراپاتس دیده میشود علتش را برخی این نوشته اند که بعضی از شهرهای یونانی که در تحت تملك پادشاه اشکانی بودند چون مورد مرحمت پادشاه شدند این لقب را بپادشاه خود دادند

بعضی از مورخین و آنهائیکه در علم مسکوکات مهارت دارند میبینند که گروس در آسیای صغیر و شامات باجازهٔ پدر خود لقب پادشاهی اختیار کرده و سکه‌هائیکه باسم این پادشاه دیده میشود در رد و مملکت مذکوره ضرب شده

صورت لنگری که در بعضی از سکه‌های اشکانی دیده میشود تقلید بسلاطین سلوکید است چه این سلسله این آلت را در اسلحهٔ خود نقش مینموده و اغلبی از پادشاهان آسیای مرکزی در مسکوکات خود صورت لنگر را قرار داده اند و بر آمدگی روی پیشانی اروس را نیز بعضی از اخلاف او پیروی کرده اند

بعقیدهٔ جماعتی از مطالب مهمهٔ تاریخ اشکانیان یکی اینست که سه پادشاه یعنی پاکورس و وارتابانوس و ولگازس در یکوقت سلطنت کرده و باهم معاصر بوده اند بنابراین لازم دانسته اند که بعلاوهٔ اسم اشك که حسب الرسم در مسکوکات رسم میشد اسم شخصی خود شانرا نیز نقش نمایند تا اسباب اشتباه نشود و در صورت غفلت از این مطلب شك نیست که مطالعه کنندگان دوچار التباس خواهند شد

در سکه‌ها هر وقت صورت ماه و آفتاب مشاهده شود ظاهراً کنایه است از اینکه پادشاه
خود را سلطان المشرق والمغرب میدانسته و بعضی تصور کرده اند که این بواسطهٔ تبعیت شده
عجم و علامت پرستش این دو سیاره متبوعه و تابعه میباشد
گویند بعضی از اشکانیان لقب خدائی بخود داده اند اما در مسکوکات آنها این لقب دیده نشده
بلکه لقب تئوپاتر که بمعنی ابن الله است دیده میشود و اما آنها هم که لقب خدائی قبول کرده
مقصودشان این نبوده که خالق عالم اند بلکه تئوز که برخی خدا ترجمه کرده اند دلالت به
دیوس ترجمه شده و دیوس انکسی است که بخواست خدا قوی شده باشد و نظیر همین
لقب است خداوندگار که سلاطین عثمانی دارند
صورت دو رب النوع در سکه‌های سلاطین اشکانی دیده میشود یکی صورت نیک که حاکی از [illegible]
صلح است و در زمان مهرداد اول این صورت را روی سکه نقش کرده اند و بعد از آن کمتر
پادشاهی است که این صورت را روی سکهٔ خود رسم ننموده باشد و رب النوع دیگر که آنرا طالع
بلد میدانسته اند در روی مسکوکات فرهاد چهارم و سلاطین بعد از و مشاهده میشود و تاج پادشاهی
بپادشاه عصر میدهد و معلوم نیست که این دو رب النوع در ملت پارث قبول عامه بهم رسانیده
باشند بلکه چنین بنظر می آید که ارباب انواع بزرگ یونانی در میان پارتها بیشتر طرف
توجه شده چنانکه صورت آنها را در روی پولهای سیاه اشکانیان که خیلی خشن و بد
ترکیب است و کار خود ملت بی صنعت پارث رسم نموده اند نیز صورت پالاس که بعقیدهٔ
یونانیها رب النوع حرب است با شکل زنی مسلح که منتهای شباهت را به پالاس دارد و از
ارباب انواع جنس اناث یونانیها میباشد در سلطنت فرهاد چهارم و گودرز و ولگاز
روی سکه‌ها نقش شده
صورت آرتمیس ملکهٔ هلیکارناس در عهد گودرز روی سکه رسم شده همچنین صورت
زوپیتر که رب النوعی است و عقاب و عصای سلطنتی که از خصایص خدای بزرگ
میشمرده اند بدست او میباشد در روی سکهٔ واردانس سیم دیده میشود
و سری شبیه بسر آپلن پیرتو و نیز در سلطنت فرهاد چهارم و گودرز روی سکه نقش
کرده اند و ممکن است همان سر آپلن باشد و آپلن را رب النوع آفتاب و نور و صنایع
و ادبیات و طب میدانسته اند

وژانوس

وژانوس و آکیناس که از ارباب انواع یونانیهاست و نمزیس که آنرا ربّ النوع انتقام میدانسته اند
در سلطنت فرهاد چهارم روی سکّه ها رسم شده
نیز در سلطنت فرهاد چهارم و آنتابانوس صورت فرشته پردار از جنس ذکور در روی
سکّه ها دیده میشود که خوشهٔ انکوری در دست دارد
و در سلطنت وارادانیز صورت فرشتهٔ ربّ النوعی از جنس ذکور نقش شده و آنصورت
شاخ حیوانی در دست دارد و دست خود را بطرف سر خود بلند کرده احتمال داده اند این
شکل صورت هارپکراتس باشد که او را ربّ النوع سکوت میدانسته اند
صور هراقلس ربّ النوع قوّت و زوپس و دیوس کوری فرزند ژوپیتر که اوّلا نقوش
مسکوکات یونانی بوده در زمان مهرداد اوّل روی سکّه نقش شده است
صورت کادوسه که در روی تمام سکّه های اشکانیان نقش شده بعقیدهٔ بعضی متعلّق
بهرمس یعنی بعطارد است امّا بزعم برخی چنین نیست بلکه تعلّق به نیک یا ایرن دارد (کادوسه
عصائی بوده است که بر سر آن شکل دو بال مرغ میباشد و دو مار بدور آن بیکدیگر پیچیده اند
و این شکل اختصاص بعطارد داشته و علامت صلح میباشد
اسفنکس را که سر زن داشته و بدن شیر و مصریها ابو الهول ترجمه کرده و میپرستیده اند
احتمال دارد که پارتها هم پرستش مینموده
اشکانیان در وضع سکّه اگر پیروی یونانیها و سلوکیدها را نموده اند امری غریب نیست
و نظیر آن بسیار واقع شده از آنجمله در اسلام چنانکه چند سکّه نزد نگارنده موجود است
که در حکومت زیاد بن ابیه در بیضای فارس ضرب نموده اند خطّ آنها پهلوی است و
صورت یکی از سلاطین ساسانی هم روی آن نقش شده با اینکه مدّتی بود اعراب ایران را
متصرّف بودند و حال بر اینمنوال بوده تا در سلطنت هشام بن عبد الملک اموی بصوابدید
حضرت امام محمّد باقر علیه السّلام مسکوکات را تغییر و ترتیب دادند
در خاتمهٔ این فصل باید تصریح نمائیم باینکه پادشاهان که در تحت تبعیّت شاهنشاهان
اشکانی بوده سکّه میزده اند و خطبه بنام آنها خوانده میشده و حقیر و بعضی شئونات
سلطنتی داشته چنانکه مسکوکات باختریان و سکّه های پازرکیان که در فارس سلطنت
داشته اند موجود است و همینطور بوده است حال طایفهٔ هفواد که در کرمان حکمرانی

مینمود و سکهٔ از یزد نگارنده دیده که یکطرف آن حک شده و در طرف دیگر کلمهٔ ایزنو
رسم و ایزنو همان یزد است و تاریخ سکه مقارن بود با سنهٔ پنجاه میلادی که عصر گودرز
اشکانی است یزد را آبست که نبشت باشد و آن شهری است در جنوب سیستان در کنار
رود هیرمند و ساحل دریاچهٔ هامون و اران نامی سکه میزده و در عراق عجم سکهٔ دیده شده
که در یک روی آن صورت شخصی است با تاج سه کنگره و در دور صورت نوشته اند آرتابان
آراق مالکو) یعنی اردوان مالک عراق و در فسای فارس سکهٔ ضرب شده که در یک روی آن
اسم فسا رسم شده و در روی دیگر اسم هرمز و در هرات نیز شخصی فرهاد نام سکه میزده و
خود را آرتر کانا ساها میخوانده یعنی شاه آرتاکن و آرتاکن همان آری و اریای عجم و یونان است
و سکهٔ دیگر از همدان دیده شده که روی آن نگاشته اند ارود مدائی و داهبورجا یعنی
ارود پادشاه مد و دهستان و سکه های دیگر هم یافت شده که مسلماً از عهد اشکانیانست
وذکر آن موجب تطویل بلاطائل

پس از نگارش این ملاحظات ما توضیح مطالب و تکمیل مقاصد را بشرح ذیل پرداخته گوییم
اسکندر کبیر چون بر ممالک ایران دست یافت جمعی کثیر از مردم یونان را کوچانیده در
اقطار ایران سکنی داد بعد از و خلفای او هم مادامیکه حکومت این نواحی داشتند این نظر
او را پیروی نمودند بنابراین در شهرهای بزرگ عراق عرب و شامات و آسیای صغیر و
ایران و ترکستان بلکه تا حدود هندوستان مهاجرین یونان جای گرفته بودند و اینان
در تربیت و تمدن هیچوجه با ملت پارث و اشکانیها طرف مقایسه و نسبت نمیشدند
چه ملت یونان در آن دوره از حیثیت علوم و معارف و حرف و صنایع و فنون نظامی
و آداب قشون کشی اعم از اینکه تعرضی باشد یا تدافعی با ایرانیهای قدیم هم نسبتی نداشتند
تا چه رسد به پارتها که از حلیهٔ این مزایا بکلی عاطل بودند و آنجا که هیچ دولت و سلطنتی را
از وجود هنرمندان عالم و کاردانان عاقل و صاحب صنعتان ماهر و نویسندگان کافی
گزیری نیست آنجماعت یعنی یونانیهای متمدن طرف ملاحظه و احترام اشکانیان گردیدند
و بامتیازاتی خاص اختصاص یافتند و رعایتها از آنها دیدند از جمله در بلاد عظیمه از قبیل
سلوسی و بابل و در سایر امصار و مدائن که بیشتر سکنهٔ آن یونانی بود سلاطین اشکانی
حاکم مقتدر بحکومت نمیفرستادند بلکه آن شهرها را اختیار داده که مجلس بلدیه برای رتق

وفق امور خود ترتیب دهند و محتاج بوجود شخص حکمران نباشند بنابراین اماکن و آبادیهای
یونانی نشین تقریباً بوضع جمهوری سر میبودند و اشکانیان تصدیق آنها کرده بودند
و مؤید این مطلب آنکه بعضی سکه‌های اشکانی که در دست داریم در یک روی آن صورت شخصی است
نیم تن با تاج و این علامت سلطنت است و در روی دیگر شخصی نشسته را نقش کرده اند که
ملبس بلباس قشرق زمینی است و کلاه فریجی بر سر دارد و این کلاه علامت جمهوری میباشد دیگر آنکه
محض دلجوئی یونانیها نه بعلتی که سابق ذکر شده سلاطین اشکانی خود را فیل هلن یعنی محب
یونان میگفتند و کمتر سکه یونانی دیده میشود که اینکلمه در آن نقش نشده باشد دیگر آنکه لقب
اپیفان را که بمعنی جلیل و از القاب سلوکیدها و اصلاً یونانی است محض همرنگی و خوش آمد آنها
اختیار کرده چنانکه از سلطنت مهرداد اول تا انقراض سلسلهٔ اشکانی همهٔ سلاطین ملقب به
اپیفان بودند اما اینکه خطوط سکه‌های اشکانی یونانی و عبارات آن نیز بلغت اهل همان
مملکت است دو وجه دارد اول آنکه خط و زبان یونانیهای عالم قهراً خط و زبان رسمی اشکانیان
شده بود چه خود چنانکه گفتیم خط و سوادی نداشتند وجه دیگر باز همان استمالت
یونانیها بود و مزیداً للتوضیح گوییم آنچه از مسکوک اشکانی دیده میشود خطوط آن
جمله یونانی است و سکه که بخط دیگر باشد کمتر یافت شده و در کتابی که مخصوص معرفت سکه‌های
قدیم در لندن در سال هزار و هشتصد و هفتاد و هفت میلادی طبع نموده اند تصریح باین
مطلب شده و علت را نه تنها مستضعفین از اهل علم بلکه محققین ندانسته و در شبهه و
حیرت مانده و اعتراض کرده اند که اشکانیها باوجود آنکه میخواستند بواسطهٔ منتسب نمودن
خود بدودمان کیان خویش را اصیل و نجیب سازند و بتألیف قلوب ایرانیان پردازند چه شده است
که در نقش سکه‌های خود از خط کیانی یا ایرانی اعراض کرده خط یونانی را اختیار نموده بلکه
عبارت سکه‌های آنها نیز بزبان یونانی است غافل از اینکه اسکندر و خلفای او در مدت
تملک و سلطنت ایران از خط و زبان کیان محض مصلحت خود چیزی باقی نگذاشتند و همت
خود را مقصور بر این داشتند که ذکر کیان را بر طاق نسیان گذارند نه اثر و آثار آنها را محو و نابود
سازند و نام آنها را از ذهنها اندازند تا ذیحق بودن خودشان در ممالک ایران نضج و
قوامی گیرد ایرانیان نام سلاطین خود و اعقاب آنها را فراموش کنند و یونانیان با شاهد
دولت دست در آغوش نمایند و نظیر اینکار در متقدمین و متأخرین بسیار اتفاق افتاده

چنانکه

چنانکه در بیست سال قبل فرانسویها در همان وقت که صیت تمدن‌شان بشرق و غرب رسیده
قصر تویلری پاریس را بهمین قصد و نیت آتش زدند و ارباب خبر دانند که یونانیها علاوه
بر برانداختن ناموس نشان کیان همه موبدها و دستورها و هیربدهای عجم را که علمای آن
زمان بودند مقتول نمودند ابنیه را خراب کردند کتب را سوختند بهر ذوب و تبدیل سکه‌ها
پرداختند اینست که از سلاطین کیان نادراً سکه بدست افتاده و معدودی از سکهٔ داریک
که داریوش اول است در موزه‌های معتبر فرنگ هست و بهمین جهت بعضی از فضلا که در شناختن
و امتیاز مسکوکات مهارتی دارند گمان کرده‌اند قبل از داریوش اول که دارای کبیر باشد
در ایران سکه نمیزده‌اند و این وهم و خیالی باطل است چه پادشاهی بزرگ مثل کیخسرو که
اکثر از محققین و دا سر سلسله دانسته محققاً سکه میزده در صورتیکه سلاطین مد که پای
تختشان همدان و سلاطین بنی آشور که همسایه سلاطین مد بوده و جزو سلطنت کیان شده
خیلی پیش سکه داشته چگونه کیخسرو بعد از استقلال تمام سکه نمیزده است پوشیده نیست
که سکه‌های داریک را که ذکر شد خیلی پیش از این در همدان یافته‌اند و اگر حالا یکی یکی سکهٔ
کیانی ببینند باید بدانند قلب است اصل نیست چه یهودان که در همدان و عراق عرب سکنی
داشته‌اند از هفتاد سال قبل الی الآن ملتفت شده‌اند که ملل فرنگ میلی مفرط بسکه‌های
قدیم دارند بهر حیله بوده است شبیه آنها را ساخته و فروخته‌اند

بعضی بر این‌اند که از سکه‌های اشکانیان آنها که ضرب بلاد یونانی نشین است از قبیل سلوسی
وغیرها بخط و زبان یونانی است بلکه گفته‌اند کلمهٔ فیل هلن یعنی محب یونان نیز در این قبیل
مسکوکات نقش شده و این هم سهوی بین است چه مسکوکات بسیار که از اشکانیها بدست
آمده اکثر در اراضی ری و همدان و دامغان و بعضی بلاد خراسان بلکه سیستان پیدا شده
و نقش جمله بخط و زبان یونانی بوده و اگر گویند آن نقود را از سلوسی و امثال آن بآن
اماکن برده‌اند گوئیم دلیل دیگر هست که ابطال این گفته مینماید و آن اینست که آن سکه‌ها
در ظرافت نقش و خوبی خط و شکل باهم فرق و تفاوت محسوسی دارد و چنانکه پیش
اشاره نموده‌ایم معلوم میشود آنها را که ضرابهای یونانی زده‌اند چون در نقاشی و حکاکی
وغیرها مهارتی داشته‌اند بهتر بعمل آورده و از هر جهت ظریف‌تر است و آنها را که ضرابهای
پارت یا ایرانی بتقلید یونانی ضرب کرده ناهموار و بدنقش است و خطوطشان نیز چندان

خوانا نیست پس شك نیست که عمدهٔ مسکوکات اشکانی بخط و زبان یونانی بوده و
توضیح را گوئیم پارتهای بی علم و صنعت را ایرانی که علم و صنعت کیان را فاتحین پامال
کرده بودند احتیاج بعلم و صنعت یونانیها داشتند دبیرشان یونانی ادیبشان یونانی
طبیبشان یونانی صنعتگران یونانی معلم نظامشان یونانی عاقله و مدبرامورشان
یونانی بود بلکه بعد از میلاد هر وقت میخواستند اطفالشان را تربیت کنند به رُم و
فلسطین و آن طرفها میفرستادند در اینصورت چگونه رعایت و ملاحظهٔ آن ملت را
ننمایند و اظهار محبت بآنها نکنند و پیرو ایشان نباشند و حال آنکه خود نیز بواسطهٔ
جنسیت یعنی تورانی بودن آن ذوق و فطرت نداشتند که در تربیت اهل علم و صنعت
سعی و کوشش نمایند و از زیر بار غیر بیرون آیند نکتهٔ دیگر نیز هست و از اینست که ملل وحشی
یا نیم وحشی در هر عصر و زمان باقتضای ضعف بصیرت و کوتهٔ نظری جامد بوده و سرعت
انتقال نداشته‌اند و در منتقل بعضی مطالب مبتدیه با اصلاح میشده بنابراین میتوان
گفت پارتها ابتدا بضرورت و احتیاج محب یونان و پیروان آن ملت شدند چون قدری
انس برسوم آنها حاصل کردند و بآداب و عادات آنها مودب و معتاد شدند فراموش
نمودند که این از پیچارگی بود حالا که قدرت و اختیار داریم بتغییر این اوضاع همت کادیم و این
مطلبی شایع است و نظیر آن بسیار مگرما خود هنوز در محاسبه و معاملات نمیگوئیم یك
عباسی دو عباسی سه عباسی چهار عباسی مگر عباسی مبلغی نیست که شاه عباس صفوی
قرار و رواج داده نه تنها ما عباسی میگوئیم در ارمنستان بلکه در مسکو همین عقد
متداول است و از همین قبیل میباشد سکهٔ که در بعضی از سرحد حکومت بادیز اسبه
ضرب شده و شرح آن پیش گذشت و آنها که در ادوار عالم نظری دقیق و تدبری بسزا دارند
هیچ استبعاد نمینمایند که در مملکتی زبان و ادبیات و آداب مملکتی دیگر چندی بجهتی
شایع و معمول شود بلکه غیر آن ممنوع باشد مگر در همین ایران سالهای دراز زبان
عربی زبان رسمی نبود آیا در آن سنین فرمانی و رقمی بزبان فارسی نوشته میشد
یك مطلب دیگر هم پارتها را بر آن میداشت که با یونانیها مهربانی کنند و گرامی بگیرند و آن
این بود که خود را مثل آنها اجنبی میدانستند از بیم آنکه ایرانیهای حقیقی بواسطهٔ خارجی
بودن ایشان بر آنها بشورند باستمالت یونانیها میپرداختند که اگر غائله و مخمصه رخ نماید

...ک و رفیق داشته باشند و از عهدهٔ طاغیان برآیند
...کن است کسی بگوید پس چرا اشکانیان با یونانیها میجنگیدند در جواب گوئیم مقصود ما
...از اظهار عقیدهٔ مزبوره و مطالب مسطورهٔ در فوق این نیست که اشکانیان بجنس یونانی
...ز دل و جان عاشق و مایل بوده البته در جنگ با یونانیهای معاند کمال ایستادگی نموده اند
...و در همان وقت رعایای یونانی خود را حسب المصلحت استمالت داشته و سر موئی از جانب
...داری آنها فرو نمیگذاشته اند آیا اگر دولت فرانسه وقتی بخواهد بموجبی با مراکش
...بجنگد رعایای الجزایر خود را باید قتل عام کند یا آنها را زیر بار ظلم و بیحسابی کشد
...چنین نیست دشمن را میکوبد و رعیت را مینوازد با آنکه هر دو عرب اند حاصل کلام
...اینکه سکهٔ اشکانیان تا آخر بجهاتیکه ذکر شد عمده بزبان و خط یونانی ضرب شده و در
...اکثر عبارت فیلهلن منقوش است چنانکه وجدان و شهود گواهی میدهد و احدی را
جای انکار نیست

فصل یازدهم
در وضع سلطنت سلاطین اشکانی

سلطنت پادشاهان اشکانی با پارتها صدر اوانی که باوج عظمت و اقتدار نرسیده
بودند دو صورت و حالت داشت یکی نسبت بخود ملت و رعیت پارت که همجنسان آنها
بودند دیگر نسبت بایالاتیکه جنساً تورانی و پارت نبودند اما پارتهای تورانی
الاصل با کمال جسارت و بی پروائی حرکت مینمودند و هیچ حالت رقیت و خشوع و عبودیت
در آنها مشاهده نمیشد و بدون ملاحظه بعضی رعایتها در بسیاری از امور ملکی و
دولتی مداخله میکردند مخصوصاً در وقتیکه پادشاهی زندگانی را بدرود میگفت و
باید پادشاهی دیگر بجای او بر تخت سلطنت جلوس نماید هر ادنی شخصی از ملت پارت
دخل و تصرفها در اینکار میکرد و بسا میشد که در تعیین شخص پادشاه کار بمشاجره
می انجامید و شمشیرها کشیده میشد و خونها میریختند تا اینکار را فیصل میدادند
راست است که سلطنت مخصوصاً حق خانواده و سلسلهٔ اشک بود و قانون اینکه ارشد
اولاد ولیعهد و جانشین باشد اما چون شرایط دیگر از قابلیت و کفایت و شجاعت و
غیرها داشتند جای حرف و مناظره و اختلاف باقی بوده و پارتها خصوصاً و سایر عموماً در این

مورد

موروثی خیلی کشمکش و دخالت میکرده اند و از بیرون نادراً اتفاق افتاده که پادشاهی از سلاطین
اشکانی بمیرد و بعد از او وارث و ولیعهد او اعم از اینکه پسر یا برادرش باشد بدون تنازع و
تشاجر بجای او بتخت سلطنت نشیند و مکرراً اتفاق افتاده که پسران پادشاه بواسطهٔ
اینکه رشید و جنگجو بودند از سلطنت محروم میشدند و از بنی اعمام و منسوبان دور
پادشاه متوفای اشکانی شاهزاده بپادشاهی منتخب میشد و این انتخاب در مجلس شورائی
که اعضا و اجزای آن اعیان و بزرگان پارث و رؤسای قشون و امرای عسکریه بودند
بعمل می آمد

اما رعایای غیر پارث سلاطین اشکانی بزور شمشیر کمال اطاعت و انقیاد و بندگی و خشوع
نسبت بپادشاهان و امنا و ارکان دولت داشته و عمل حکومت ولایات و ایالات را بر
دو حالت مصور بوده یکی ولایاتیکه حاکم پارث و اشکانی داشته این ولایات از هر جهت
محکوم و مطیع بوده اند دیگر ولایاتیکه در تحت ولاة یا ملوک الطوایف بسر میبرده این قسم
حکمرانان اظهار اطاعت بسلاطین اشکانی مینموده و در قلمرو حکومت خود اختیارات کامل
داشتند در تنبیه و مجازات و کم و بیش کردن مالیات و سایر اعمال بهیچوجه بدربار دولت
اشکانی رجوع نمیکردند و مجبور باعلام و حصول اجازه از سلاطین اشکانی و امنای
او نبودند فقط علامت تبعیت و اطاعت آنها این بود که خراج معینی میدادند و در وقت
لزوم و هنگام جنگ قشونی تجهیز کرده بمیدان جنگ یا محل مخصوص میفرستادند و حکمرانی
آنها موروثی بود و از پدر بپسر میرسید و سلاطین اشکانی نمیتوانستند غیری را حاکم
و مأمور آن ایالات و نواحی نمایند بعبارة اخری حال ولاة مزبوره حال صوبه داران هند
بود و تقریباً همین رسم و وضع حکومت تا مائه دوازدهم میلادی در تمام فرنگ معمول
بود هر ناحیه را برسم سیورغال و تیول بیکنفر دوک یا مارکی یا کنت یا بارون اعطا و
تفویض مینمودند ناحیه بزرگتر را به دوک و بالنسبه کوچکتر را به مارکی و کوچکتر را به
کنت و خیلی کوچکتر را به بارون و آن نواحی را دوشه و مارکیزا و کنته و بارونیه میگفتند
بعدها این رسم متروک شد و برافتاد و بعضی گمان میکردند این وضع حکمرانی خاص
فرنگستان بوده و فرنگیها رسم و ابداع نموده و حال آنکه از سوالف ایام و اعوام و ازمنهٔ
قدیمه این رسم در ایران و هندوستان مجرا میشده و ولاة ملوک الطوایف بتعهٔ

اشکانیان چنانکه ذکر شد همین حالت داشته اند
از مسطورات مصنفین معتبر چنین مستفاد میشود که ولاة و ملوک الطوایف تابعهٔ اشکانیان بعضی لقب پادشاهی داشته از جمله وقتی هفت نفر باین لقب ملقب بوده اند و سلطان اشکانی را شاهنشاه خطاب میکرده اند و در حقیقت دولت اشکانیان را باید دولت نظامی دانست و این وضع سلطنت اختصاصی باین طبقه نداشته قبل از آنها هم دولت بنی آشور و سلطنت مد و سلاطین کیان هم همین رویه را پیشنهاد کرده و همین راه رفته اند سلاطین کیان بلکه کلیهٔ پادشاهان ایران لقب شاهنشاهی داشته و اگر اسکندر کبیر سلطنت کیان را منقرض نمیساخت یقیناً پادشاه یونان هم یکی از ملوک تبعهٔ ایران میشد خلاصه دایرهٔ عظمت و قدرت اشکانیان آن وسعت یافت که در ساحل بحر دانوب (طونه) با رومیها جنگ میکردند و از طرف دیگر با چینیها زد و خورد داشتند ممالک اشکانیان منقسم بچهار قسمت و شعبه شده بود اما در وقت ضرورت هر چهار قسمت متفق و یک واحد شده بدفع غیر میکوشیدند و آن چهار شعبه از قرار ذیل بوده است
شعبهٔ اول آنها که لقب شاهنشاهی داشتند و ریاست کلیه و سلطنت ایران ایشان را بود شعبهٔ دویم اشکانیان ارمن یعنی سلاطین آن سرزمین شعبهٔ سیم سلاطین باختر و ترکستان که بسط ملکشان از طرفی به پنجاب و دهلی میرسید و از سمتی طوایف تورانی ساکنهٔ در اقطار شمالی را در تحت تبعیت داشتند شعبهٔ چهارم حکمرانان دشت قبچاق که ممالک جنوبی حالیهٔ روس باشد و بعضی از محققین فرنگ بر این اند که شعبهٔ نزدیکی از طایفهٔ تورانی که موسوم به داس بوده و در عهد قدیم از طرف چین و سیبری مهاجرت کرده بساحل دانوب رفته ماوا گزیده بودند از آنجا مجدداً بکنارهٔ جیحون آمده و پارتها یعنی اشکانیان از این طایفهٔ نزدیک خارج شده و مجارهای حالیه بلکه غالب طوایف فرنگ از المان و غیره نیز داس بوده اند چون درست نمیدانیم که المانها و مجارها نسبت و قرابت نزدیک با اشکانیان دارند اما باید دانست که حرکت پارتها از آسیا به اروپا و بازگشت آنها از اروپا بآسیا امری مستبعد است و در هر حال تاریخ اشکانیان بمثابهٔ عمارت و قصری بسیار عالی است که بکلی منهدم شده باشد و ترتیب آن چنانست که مهندسی با فراست و معماری عالم و باخبر باستعانت بناهای استاد و نجاران و حجاران ماهر و نقاشان کامل هنر و سایر ارباب صنایع دوباره این کاخ رفیع را بسازد و برپا نماید بعبارة اخری باید باقوال یونانیان و رومیان و شامیان و اعراب و ارامنه و عجم و غیرها متمسک شد و نظر دقیقی هم در مسکوکات

و سنقورات و الواح و سایر اسناد تاریخی داشت تا کاری از پیش برود

نوشتن مورخ لاتینی در وضع سلطنت اشکانیان گوید رئیس عامهٔ ناس و دولت شخص پادشاه بود و بعد از آن آرای جمع بر همه چیز تقدم داشت یعنی مجلس پارلمنت مانند از اعیان اهل مملکت تشکیل مییافت و امور دولت بمشاوره و صوابدید اجزای اینمجلس رتق و فتق میشد قواد عساکر و سران سپاه و قضاة و عمال و ارباب مناصب را این مجلس منتخب مینمود چه از خود اعضای مجلس و چه از خارج[۷] و از خصایص اشکانیان آنکه اگر در داخلهٔ مملکت شاهزاده یا حکمرانی بنای سرکشی و طغیان میگذاشت و اتفاقاً در همان وقت لشکر خارجه بمملکت حمله میکرد آن طغیان را برکنار گذاشته همه با هم متفق شده دشمن خارجی را دفع میکردند

یکی از مورخین مینویسد سلاطین اشکانی ششماه از سال را در طیسفون سر میکرده و ششماه دیگر را در ییلاقات طبرستان و مازندران و شاه کوه و استراباد بوده نیز نویسندهٔ مینویسد مجلس شورای اعیان در دولت اشکانیان طوری مقتدر بود که اگر لازم میدید شاهنشاه را خلع مینمود و دیگری را بجای او نصب میکرد و در تغییر سلطنت منصب و لیعهدی هیچ طرف اعتنا نمیشد هر کس را مجلس مزبور میخواست و مصلحت میدانست اعم از اینکه پسر پادشاه باشد یا برادر یا عم یا یکی از بنی اعمام او وی را بسلطنت جلوس میداد و در قانون اشکانیان اقتدار مجلس اعیان مخصوصاً میبایست از پادشاه بیشتر باشد مگر آنکه در جنگ بروز رشادت و قابلیت دهد آنوقت بدرجهٔ اسپندیار میرسید بهمین جهت اکثر سلاطین اشکانی بجهت اسباب جنگهای سخت فراهم میآوردند تا بر تبهٔ استقلال و قدرت کامل نایل شوند و چون این مقصود ایشان را حاصل میشد بتجمل کیان و سلوکیدها و غیره تقلید میکردند بر بیرق خود صورت عقاب دو سر که خاص قیاصرهٔ روم بود یا هلال و ستاره که آن با بلیها بود نقش مینمودند تاج مرصع بسر میگذاشتند بسبک کیان جبهٔ بلندی مروارید و جواهر دوز در بر میکردند و اینجمله در انظار خارجه اسباب کمال عظمت آنها میشد و ایشانرا پادشاهی بزرگ جلوه میداد اما در داخله باز از مجلس اعیان بدرستی تمکین داشتند و سلطنت آنها مثل سلطنت حالیهٔ انگلیس مشروطه بود نه مستبده و اخرالامر سلطنت شاهنشاهان اشکانی منقرض نشد مگر بدست یکی از ولاة و حکام تابعهٔ خودشان و آن اردشیر بابکان رئیس سلسلهٔ بنی ساسان بود که این طبقه را بعد از چهارصد و هفتاد و شش یا هفتاد و هفت سال پادشاهی مقهور ساخت و ملکشان را بدست زوال

[۷] ... مورخین مینویسند دربار ... اشکانیان را دو مجلس شورا بوده ... مجلس شاهزادگان خانواده ... بوده اند و اعضای مجلس دیگر ... و کلین و علمای دین و این هر دو ... قدرت کامل داشته حتی تعیین ... سلاطین این سلسله و حکام و غیره ... صح

داد امّا سلاطین اشکانی ارمن و سلاطین اشکانی ترکستان مدّتی بعد از اشکانیان ایران
حکمرانی داشتند اشکانیان ترکستان در مائهٔ پنجم عیسوی مغلوب اتراک هون و هیاطله گشتند
و اشکانیان شمالی مقهور آتیلا شدند و باز از نسل و نژاد این سلسله تا هفتصد سال قبل از این
در ایران سلطنت کرده اند چه سامانیان ترکستان از همین پشت و دوده بوده اند و از همین
سلاله نیز در قسطنطنیه بسه قیصری و امپراطوری یافته اند

فصل دوازدهم
در قانون ولیعهدی در سلطنت اشکانیان

بنا بر مسطورات ژوستن مورّخ و غیره سلاطین اشکانی قرار داده بودند فرزند ارشد
خود را ولیعهد نمایند و او بعد از پدر بر اریکهٔ سلطنت جلوس کند امّا باقتضای استبداد
و خودسری که داشتند چندان مقیّد به پیروی این قانون نبودند و همه وقت ملاحظهٔ مهتری
و کهتری نمینمودند بلکه گاهی رشد و قابلیت ملحوظ بود و زمانی مهر و محبت پدر و وقتی ملاحظات
دیگر و این تخلّف اکثر اسباب جنگ و جدال میشد یعنی پادشاهی در ممکن نشست فرزندان که
جای خود داشتند بیشتر از اقوام او و از اعمام و بنی اعمام بداعیهٔ سلطنت بر میخاستند و امرا و
رجال و حکّام بلاد و اعمال هر یک فایده و صرفهٔ شخص خود را در همراهی با شاهزادهٔ میدیدند
نفاق و خلاف در میگرفت و نزاع در کار بود تا ملکزادهٔ بواسطهٔ لیاقت و استعداد فطری
یا بموجب اتّفاقات خارجی بر سایر غلبه مینمود آنها را مضمحل میساخت و خود مستقلاً بسلطنت
میپرداخت همچنین گاهی منتسبین سلطنت که در ایالات سلطنت داشتند بعد از فوت سلطان
در مراکز حکمرانی خود دم از استقلال زده دعوی شهریاری میکردند پس در انتقال هر پادشاهی
چه در داخله و چه در خارجه انقلابی بروز میکرد بلکه بعضی اوقات که پادشاهی را ضعف پیری
ضعیف میکرد این فقره اسباب طغیان برخی از قوا میگردید و مملکت دچار هرج و مرج
میگشت پسر پادشاه با جمعی همدست شده پدر را بزور اسلحه مقهور میساخت و بترک تخت و تاج
مجبور مینمود برادران آن پسر و خویشان پادشاه که حکمرانی ولایات میکردند در این موقع
از کشمکش و اغتشاش چیزی فرو نمیگذاشتند و رایت استبداد می افراشتند بنا بر این
مکرّر اتّفاق افتاده که سلاطین اشکانی فرزندان صلبی خود را هلاک کرده اند که تا اواخر
عمر از شرّ آنها محفوظ مانند یا اگر مهر پدری مانع اعدام شده بنفی و تبعید آنها پرداخته اند

یعنی

یعنی بهانهٔ تربیت یا بعنوان خصوصیّت بدربار سلاطین معاصر فرستاده چنانکه فرهاد چهارم
پسران خود را به رُم نزد اگوست قیصر رومیهٔ الکبری فرستاد و ولوجز اوّل فرزند خود را بخدمت
نرُن قیصر همان مملکت گسیل نمود و بعضی دیگر اولاد خود را به بیت المقدس یا بپای تخت
سلاطین عرب روانه کردند و چون از خیال آنها آسوده و فارغ شدند آن پسری را که باو
بیشتر مهر و محبّت داشتند در حیات خود لقب پادشاهی دادند بلکه در سکّه‌ها صورت
او را در پهلوی خود نقش نمودند و از کسانیکه اینکار را صورت داده پدر فرهاد سیم است
و چند تن دیگر از اشکانیان این راه رفته و شعبهٔ از این سلسله که در ارمن سلطنت داشته
بتقلید اشکانیان ایران جز ولیعهد شاهزادهٔ دیگر چه صبایای خود را در پای تخت نمیگذاشتند
آنها را بحکمرانی بلاد و امصار داخله میفرستادند یا ببهانهٔ باصقاع و اقطار خارجه می انداختند
و اتّفاق افتاده که از سلاطین اشکانی ایران پادشاهی از اوّلین زوجهٔ خود چند فرزند
بهم رسانیده و یکی را ولیعهد نموده بعد تجدید فراش کرده و از بانوی دوّمی نیز صاحب اولاد
شده بواسطهٔ مهر یکه بهم بالین تازه داشته ولیعهد اوّلی را خلع نموده طفل رضیع منکوحهٔ
ثانوی را بولایت عهد داده و قبل از آنکه کودک بسنّ رشد رسد پادشاه بدرود زندگانی
گفته ولیعهد اوّلی متوسّل بدول اجنبی شده با عساکر خارجه بایران آمده بر سر تاج و تخت
خونریزیهای سخت کرده مختصر غالباً مغلوبین فراری شده پناه بقیاصرهٔ رومیهٔ الکبری
میبردند آنها بحمایت ایشان برخاسته اسم پادشاهی بر سر آنها گذاشته و قشون مستعدی
با ایشان همراه کرده بایران می آمدند و با پادشاه مستقل این ممالک میجنگیدند و بنابراین
غلطکاریها گاه شده است که در یک زمان در اکناف و اطراف ایران دو سه پادشاه بتخت خسروی
جلوس کرده یا افسر سلطنت بر سر داشته پس از مبلغی مناقشه یکی دو نفر از آنها مقتول یا مسموم
گردیده و دیهیم شهریاری بمنازع آن دیگری داده شده است و همین خود سبب عمده در اختلاف عدّهٔ
سلاطین اشکانی و مدّت ملک آنها میباشد یعنی محقّقین از مورّخین فقط از سلاطین
ذوی الحقوق نام برده و باقی را که برادران و منسوبان آنها بوده اگر چه چند سال اسم
پادشاهی داشته و سکّه زده اند بر طاق نسیان گذاشته و از شهریاران حقیقی ایران نشمرده
و برخی بر خلاف بتعداد جمله پرداخته و فرقی میان غاصب و محق ننهاده اینست که سخنان
نویسنده‌های عرب و عجم و رومی و یونانی و ارمنی و غیرهم در اینموضوع با هم وفقی ندارد

و مورّخین

ومورخین ارمنی که این دوره تاریخ را از دیگران نزدیکتر بصحت نوشته اند با آنکه مدت سلطنت
اشکانیان ایرانرا چهارصد و هفتاد و شش سال ضبط نموده زیاده از چهارده پادشاه را
نام نبرده پس معلوم میشود که متغلبین را ترک کرده آنچه کفته اند از وارثین بالاستحقاق
تخت و تاج کفته و نکته دیگر نیز هست که باید ملحوظ باشد و آن اینست که بعضی از سلاطین
اشکانی ایران زیاده از چند ماه سلطنت نکرده اند یعنی بعد از فوت پدر سالها با معارضین
مشغول زد و خورد بوده چون ملک را مصفی نموده و در پادشاهی مستقل شده اجل او را
امان نداده که چند کاهی بحکمرانی با کامرانی پردازد بنا بر این مقدمه باید کفت سلاطین اشکانی
کلیةً در تعیین ولیعهد مختار مطلق نبوده بلکه طریقه و ترتیب معینی هم نداشته اند بلی
از مسطورات ارباب خبر و سیر چیزیکه مستفاد میشود اینست که اغلب اوقات مجلس شورای
دولتی شاهزاده را بولیعهدی معین میکرده اما در موقع اختلالات دنیا و طامعین
ومتغلبین آن حکم را ناسخ شده و نکذاشته است مجرا شود مکر بعد از زحمت بسیار و رنج
بیشمار

فصل سیزدهم

در اندازه اقتدار اعیان و اکابر و رجال دولت اشکانیان

اکابر و اعیان و نجبای دربار اشکانیان بیشتر از رجال و بزرکان سلاطین کیان و سلوکیدها
مقتدر بوده و غالباً شئونات از پدر به پسر بمیراث میرسیده و انجمنی داشته اند شبیه
بمجلس لردهای انکلیس و مجمعی که بعضی از دول فرنک از کاردانان دارند و باسم سنا معروفست
انتخاب پادشاه با این انجمن بوده یعنی وقتی در وجود مالک تخت و تاج بجهتی تردید حاصل
میشد اکابر و اعیان مجلس مشاوره ترتیب میدادند و از خانواده سلطنت شخصی را که قابل
و سزاوار میدیدند برای اینکار خطیر و مقام منیع انتخاب میکردند همچنین این مجمع که باید بمجلس
اعیان تعبیر نمود اکر پادشاه را ظالم یا ناقابل میدیدند خلع مینمودند این بود که سلاطین
اشکانی از این انجمن و نجبا کمال ملاحظه و تشویش را داشتند و همواره باحترام آنها
میپرداختند و اکر یکی از آنان حاکم مملکت و بلدی بود نسلاً بعد نسلٍ او را و اعقاب او را
در آن حکمرانی میکذاشتند و از این راه اقتدار کلی خود را حفظ میکردند چه اکر یکی از نجبا
مصدر خلافی میکردید یا پادشاه بهوای نفس یا بعلتی با وی میل بکشتن و میخواست تنبیه او

پردازد

پرهاز دستایر نجبا با شخص مقصر همدست شده با پادشاه میجنگیدند در حقیقت نجبا بر پادشاه بیشتر مسلط بودند تا پادشاه بر نجبا و وضع سلاطین فرنگ هم تا چهارصد یا پانصد سال قبل همینطور بود بالجمله اگر در زمان سلطنت اشکانیان نجبا و مجلس اعیان باین اقتدار نبودند قدرت این طبقه سلاطین خیلی بیشتر از آنچه بود میشد و فی الحقیقه همان تسلط نجبا اسباب انقراض آن سلسله گشت و اردشیر ساسانی که از جانب اردوان آخر پادشاه اشکانی حاکم بعضی قطعات فارس بود و رعیت و تبعه آن پادشاه بر او بشورید و جمعی از نجبا و اعاظم را با خود متحد ساخت و بر اردوان غالب آمد و سلطنت را از دست او بگرفت و شرح این ماجرا در مقدمه تاریخ ساسانیان بیاید انشاء الله تعالی اما نجبا در دربار و دولت اشکانی بچند رتبه و درجه از یکدیگر ممتاز بودند بعد از پادشاه بالاترین مناصب و مراتب منصب سورنا بود که سپهسالاری باشد خانواده سورنا از حیثیت مکنت و قدرت یکدرجه از پادشاه کمتر بود و سورنا ها علاوه بر سپهسالاری کل قشون اشکانی از خود هم تا ده هزار قشون در میدان جنگ حاضر مینمودند و وقتیکه سلاطین اشکانی میخواستند بتخت سلطنت جلوس نمایند سورنا باید تاج سلطنت را بسر پادشاه گذارد طبقه دویم نجبا آنهائی بودند که با مستشار مخصوص پادشاه میگردیدند یا از وزرای دولت لباس نجبا به ملابس پادشاه شباهت داشت و فرقی که در میان دیده میشد این بود که نجبا بجای تاج در مهمانیها و جشنها کلاههای طبیعی بر سر میزدند و هر وقت میخواستند بحضور پادشاه آیند با یکنوع حربه قمه مانند مسلح میشدند در اواخر سلطنت اشکانیان که سادگی و حالت رجولیت اولیه آنها از میان رفته بود نجبا البسه زربفتی و کلابتون دوزی هم میپوشیدند و باید دانست که هر وقت دولت را قشونی لازم میشد نجبا از ایالات و ممالک محکومه خود جمع کرده بر کاب پادشاه یا هر جا که حکم شده بود حرکت میدادند

فصل چهاردهم

در آداب سفارت در دولت اشکانیان روابط و معاهد و مقاوله ایشان با دول خارجه

در موقع جلوس سلاطین همسایه عموماً و قیاصره رومیة الکبری خصوصاً پادشاهان اشکانی سفیری بتعزیت و تهنیت آنها میفرستادند و هدایای نفیسه گرانبها با آنها ارسال مینمودند

وظرف

طرف مقابل هم همیشه تحف و تفادیم برای سلاطین اشکانی گسیل و ایصال میداشت چنانکه اگوست قیصر روم از جمله چیزها که برای فرهاد چهارم فرستاد دختر صبیح المنظری بود ایطالیائی موزا نام که در این کتاب ذکرش از نو شده و خواهد شد و ارتابانوس اردوان از سلاطین اشکانی شخصی بلند قامت یهودی زاد در جزو هدایا بدربار طیبر قیصر فرستاد مأموریت سفرا بعضی اوقات فقط مقصود تبریک و تهنیت و تعزیت و تسلیت بود و گاهی فیصل دادن امور پلیتیکی و در چنین صورتی سفیر حامل نامه بود که در آن مطالب مندرج شده و مأمور از خود رائی نداشت و نمیتوانست در حل و عقد مسئله دخالتی کند باید نامه را بدهد و دریافت جواب نماید مگر اینکه نویسندهٔ نامه مطلب را مبهم نوشته باشد و در تصریح آن اهمال نموده آنوقت سفیر آنرا توضیح میکرد و جواب شافی کافی که اسباب حصول مطلوب بود میگرفت و فرضا در جواب هم تعقیدی و اشکالی دیده میشد سفیر چون سؤال و جواب هر دو را ملتفت شده بدفع و ایضاح آن میپرداخت

سلاطین اشکانی همیشه ساعی بودند و اهتمام مینمودند که مردمان آزمودهٔ کاردیدهٔ دانا را بسفارت فرستند و وقتی که از خارج سفیری عازم دربار ایشان میشد خیلی دقت و مراقبت داشتند که از ورود بسرحد تا روز خروج او از خاک آنها بعزت و حرمت و امنیت و رفاه و خوشی گذراند

اما معاهده و مقاوله که با دول خارجه می بستند اگر در غیر اوقات جنگ و لشکرکشی بود با آمد و شد سفرا منعقد میگردید و اگر بعد از سوق عسکر بود اعم از اینکه قبل از محاربه باشد یا در بین جدال همینکه میخواستند با دشمن مذاکره پردازند قشون اشکانی زه کمان خود را باز کرده کمان باز شده را بدست چپ میگرفتند و دستهای راست را بلند مینمودند از این علامت معلوم میشد که خواهان صلح یا متارکه اند آنوقت اگر در وسط دو لشکر پلی بر روی رودخانه یا جزیره در وسط آب بود مأمورین جانبین سر آن پل یا در آن جزیره بمکالمه و مذاکره می نشستند و اگر پل و جزیره نبود مسافتی را از دو طرف پیموده در وسط حقیقی وارد و قرار میگرفتند و بگفتگو میپرداختند و دو سپاه از دو جانب مستعد قتال می ایستادند تا گفت و شنید سفرا تمام میشد اگر کار بمصالحه انجامیده بود سران دو سپاه بی اسلحه باردوی هم آمده یکدیگر را مهمانی مینمودند شراب میخوردند و عیش میکردند

بعد ها مصالحه نامه مینوشتند و طرفین مهر و امضا میکردند آنگاه دستهای یکدیگر را گرفته سوگند یاد مینمودند که تخلف و نقض عهد ننمایند پس از آن مراجعت باردو هاخود نموده روز بعد قشون طرفین میدان جنگ را خالی کرده راه بلاد خویش پیش میگرفتند و اگر مسائل متنازع فیه و مشکلات حل نمیشد مأمورین باردو هاخود بر میگشتند و قشون دست باسلحه میبردند و جنگ در میگرفت

بعضی از مورخین مینویسند اشکانیان زه کمان خود را اگر باز میکردند و بطرف مقابل وانمود مینمودند که طالب مذاکره و صلح اند اغلب محض این بود که دشمن را غافل کنند تا نزدیک آیند و اینها بر آنها حمله نمایند خصم گول فریب ایشانرا میخورد و بدون ملاحظه و احتیاط پیش می آمد اشکانیان بچابکی زه را بکمان می انداختند و کار رقیب خود را میساختند اما این حرف چندان راست نیست یعنی در ظرف مدت سیصد سال که با رومیها میجنگیدند یکدفعه این کار واقع شد و آن در جنگ باکراسوس سردار رومی بود

و باید دانست زبان رسمی اشکانیان در صورتیکه با رومیها هم طرف سؤال و جواب بودند تحریرا و تقریرا از زبان یونانی بود و جهة اختیار این زبان آنکه اشکانیان در اوایل سلطنت خواستند مغلطه کنند و با آنکه تورانی بودند خود را ایرانی قلمداد کنند تا مردم این مملکت آنهارا اجنبی نخوانند و از خود بدانند این بود که گفتند ما از نژاد سلاطین کیانیم اینحرف بخرج ایرانیها نرفت و سودی نبخشید با آنها نگرویدند و اظهار مخالصت و مخالطت نمودند بظاهر با آنها راهی میرفتند و در باطن رغبت و میلی نداشتند اشکانیها ملتفت اینحال شده تکیه بیونانیان کردند و با آنها بنای خصوصیت و اتحاد را گذاشتند و خود را جانشین خلفای اسکندر و محب یونان گفتند و بتحصیل ادبیات یونان را رسم کردند حتی پرستش ارباب انواع آنها پرداختند القاب آنهارا بخود دادند خط و نقش سکه و سایر آثار آنها ناقص یا کامل بزبان یونانی شد و اینجمله نبود مگر برغم انف ایرانیها که آنهارا خارجی و اجنبی فرض نمودند و از خود ندانستند و ضمنا محل اتکال و اطمینانی هم برای خود بدست آوردند در فصل مسکوکات هم اشاره باین مطلب شده است بالجمله اشکانیان بعد از آنکه با دولتی از دول خارجه صلح کرده عهد مودت می بستند احتیاط و مزید اطمینان را گروگان میدادند و میگرفتند و غالبا آن گروگان از فرزندان خود پادشاه بود یا از بنی اعمام و شاهزادگان

خانواده

خانوادهٔ سلطنت و بسیار اتفاق می‌افتاد که سلاطین اشکانی اولاد خود را برُم بدربار قیاصره میفرستادند و چند جهت داشت یکی تربیت شدن آنها دیگر آنکه اگر در مملکت ایران بودند بعد از وفات پادشاه همینکه ولیعهد او بتخت سلطنت جلوس میکرد ممکن بود نسبت ببرادران خود ظلم و تعدی نماید و آنها را بقتل رساند یا ناقص کند نیز احتمال میرفت برادران بداعیهٔ سلطنت برخیزند و فتنه و آشوبی در مملکت برپا شود سلاطین اشکانی میدانستند فرزندان آنها که در دربار دولت روم میباشند بهر عنوان که باشند گروگان و غیر گروگان زایدالوصف آسوده و مرفه اند و بخوشی و فراغبال روزگار میگذرانند بلکه همان وقتی هم که دولت اشکانی با دولت روم جنگ میکرد باز شاهزادگان اشکانیان در رُم کمال عیش و خوشی را داشتند و علت آنکه این شاهزاده‌ها یکنوع آلتی در دست رومیها بودند و بوجود آنها سلاطین اشکانی را میترسانیدند و انذار مینمودند که ممکن است تو را خلع کنیم و این شاهزاده را بجای تو بر تخت سلطنت جلوس دهیم و فی الحقیقه میتوانستند یعنی شاهزاده را بر آن میداشتند که با اشخاصی که از پادشاه ناراضی بودند مکاتبه و ارسال و مرسول نماید و آنها را بشورانند چون داخله مغشوش شد از خارج هم حمله آور شوند و مرام و مقصود خود را حاصل نمایند

فصل پانزدهم
در وضع قشون اشکانیان

عساکر سلاطین اشکانی را وضع و ترتیب مخصوصی بوده و ببعضی جهات ترتیب و رجحان بر سبک و طرز لشکریان پادشاهان کیان و یونان داشته و بهمین واسطه تقریباً مدت سیصد سال با دولت قدیم مقتدری مثل رُم جنگ کردند و کمتر شکست خوردند

ژوستن مورخ لاتینی میگوید عساکر اشکانیان مرکب بود از حُر و عبد یعنی بعضی آزاد و نوکر ردیف و چریک بودند برخی غلام و زرخرید صنف ثالثی هم از اسیرزادگان بود و صنف مذکور افزوده میشد باین معنی که پادشاهان اشکانی اسرائی را که در جنگ میگرفتند بامرا و بزرگان و اعیان مملکت تقسیم میکردند ایشان آنها را متأهل مینمودند و فرزندیکه از آنها وجود می‌یافت مثل اولاد خودشان طرف توجه میکردند و ذکور از فرزندان را با کمال دقت آداب سواری و اسب تازی و تیر اندازی می‌آموختند در مواقع جنگ این اسیرزاده‌ها ترتیب شده جزو قشون و عساکر اشکانیان بودند و هریک از مالکان آن ممالیک حسب التکلیف نسبت بعدهٔ غلامان خود میبایست چندین مرد

جنگی

جنگی در وقت جنگ بدایرهٔ عسکریهٔ پادشاهی بفرستادنهی

مورخ دیگر مینویسد غلامزاده‌ها اشکانیان اعم از اینکه جز و قشون بودند یا نبودند هر چند پشت هم
که میکذشت باز غلام و عبد بودند و پادشاهها نطور که فرزندان خود را تربیت میکردند غلامزاده‌ها را
نیز مشمول تربیت میداشتند

از عساکر اشکانیان آنچه جنساً پارت و تورانی بودند اسب داشتند و سواره بمیدان محاربه میرفتند
و جنگ میکردند و سایر ملل و طوایف تابعهٔ این سلسله در هنگام قتال و جدال حق سوار شدن
نداشتند و لابد میبایست پیاده مصاف دهند

اکثر لشکریان اشکانی در تیراندازی منتهای مهارت را داشتند و دستهٔ تیرانداز زره نمیپوشیدند
و سلاح آنها فقط تیر و کمان بوده و وجود شان بیشتر از سایر دسته‌جات فایده داشته است
بعضی از دسته‌های قشون اشکانی زرههای بلند که از سر تا پای آنها را حفظ میکرده میپوشیده‌اند
و نیزه‌های بلند بدست میگرفته و این دسته‌ها طلیعه و یزک لشکر بودند

کلیهٔ سپاهیان اشکانی میل بتوقف در بلاد و بیوتات و شهرنشینی نداشته بوضع اصلیهٔ خود
بصحراگردی و اقامت در خیمه راغب بوده‌اند و با وجود دلیری و شجاعت فطری و جنسی بواسطهٔ بی
تدبیری و عدم علم و اطلاع از قوانین حربیه کمتر از عهدهٔ فتح قلاع و حصون بر می‌آمدند چنانکه وقتی
اهالی سلوسیه بر دولت اشکانی بشوریدند و این در اوان اقتدار اشکانیان بود چندین سال تمام
عساکر اشکانی جهد و اهتمام کردند و زحمتها کشیدند تا شورشیان را دوباره مطیع نمودند

از مسطورات مورخین رومی و یونانی چنین مستفاد میشود که سلاطین اشکانی قشون حاضر
رکاب نیز بیرق نداشته و اگر هم داشته عدهٔ قلیلی بوده است برای قراولی و حراست شخص پادشاه
و حفظ نظم پایتخت و بعضی قلاع محکمه‌های سرحدی و این دسته لشکر معلم و مشق کرده بوده‌اند
و مشق و تعلیم و قواعد و فنون نظامی قشون اشکانی منحصر بوده است باسب‌دوانی و تیراندازی
خلاصه همینکه دشمنی قصد میکرد بمملکت اشکانیان حمله نماید اعم از اینکه آن دشمن تورانی باشد
یا رومی بمحض حرکت و جنبش و شنیدن سلاطین اشکانی هیونان تندرو باطراف و اکناف ممالک
روانه میکردند و ولاة و ملوک و ولایات باجگذار را اعلام مینمودند آنها حسب المعاهده هر یک باندازهٔ
قدرت و وسعت ناحیهٔ خود چند هزار سوار جرار تیرانداز و پیاده بمقر سلطنت یا محلی که برای
اجتماع عساکر معین شده بود میفرستادند بزرگان و امرا هم از اسپرزادگان سابق الذکر که بیشتر

طرف

طرف اعتماد سلاطین بودند گسیل مینمودند و بزودی اردوی معظمی تشکیل میبافت و بهر سمت که
میبایست حرکت میکردند و گاه میشد که یکنفر از نجبا و بزرگان آنقدر از اسیرزادگان در تحت تملک
داشت که ده هزار نفر غلام در وقت جنگ میداد اغلب اوقات بزرگان و نجبا خود بشخصه اسیرزادگان
و غلامان را حرکت داده برکاب پادشاه یا بعسکر و میدان جنگ می آورد بعبارة اخری خود
سردار آن سپاه بود

ژوستن مینویسد در محاربهٔ سلطان اشکانی با آنتوان رومی عساکر اشکانیان پنجاه هزار
نفر بود و از این پنجاه هزار نفر فقط چهارصد نفر حرّ و از نجبا بشمار می آمدند باقی همه غلامان و
اسیرزادگان بودند باینقاعده هر یک از بزرگان تقریباً پانصد و بیست نفر غلام با خود همراه داشته
نیز باید دانست که اسب و مال بنه و لوازم غلامان را نیز خود نجبا و آقایان میدادند

عساکر اشکانیان غالباً بلکه عادتاً اسباب و لوازم و بنهٔ خود را با شتر حمل مینمودند و بهر ده نفر
مرد جنگی یکنفر شتر برای اینکار داده میشد بعضی اوقات هم بجای شتر عراده حامل احمال و
اثقال عساکر بود قشون پیادهٔ اینطایفه از سواره خیلی کمتر بود لشکر زبده و عمده همه سواران
بودند و در حقیقت سواران جنگ میکردند پیاده ها اغلب بحفظ و حراست اردو و ساربانی
و بعضی خدمات میپرداختند

در سنهٔ پنجاه و سه قبل از میلاد که اشکانیان با کراسوس سردار رومی جنگ کردند و فتح نمودند
و شرح آن بیاید تمام قشون اینطایفه سوار بودند هیچ پیاده نداشتند

اشکانیان دو قسم سوار داشتند سبک اسلحه و سنگین اسلحه سواران سنگین اسلحه زرهی
میپوشیدند که تا زانوی آنها میرسید و آن زره عبارت بود از چرم شتر دباغی شده که روی آن
پارچه های آهن صیقلی یا فولاد بشکل صنوبری میدوختند و در تابش آفتاب مشعشع و باشکوه
بود علاوه بر اینکه بدن را از ضرب شمشیر و نیزه حفظ مینمود نیز سواران سنگین اسلحه کلاه
خودی از فولاد صیقلی که مخصوصاً از کارخانه های شهر مرو می آوردند بسر میگذاشتند
و این هم مزید جلوه و شکوه آنها میشد شلوار سواران سنگین اسلحه از چرم و گشاد بود و
تا غوزک پا بلکه تا روی پای آنها را فرو میگرفت و معلوم است با اینقسم لباس و سلاح پیاده
جنگ کردن متعذر میباشد این قسم سوار سپر هم نداشتند چه همان زرهی که داشتند کافی
بود کار سپر مینمود اسلحهٔ سواران سنگین نیزهٔ ضخیم بلندی بود و تیر و کمانی و همیشه مردمان

قوی هیکل پر قوت را داخل این قسم سوار مینمودند که کمان را خوب بتوانند بکشند و تیر آنها دور
برود نیز سوارهای سنگین اسلحه شمشیر کوتاهی دو دم شبیه بقمه بکمر میبستند و این سلاح را بکار
نمیبردند مگر وقتیکه با دشمن دست و گریبان میشدند و برای اسبها این قسم از سوار برگستوان
از چرم شتر و قطعات آهن یا فولاد صیقلی شبیه بزره خودشان ترتیب میدادند که مرد و
مرکب هردو محفوظ مانند

اما سواران سبک اسلحه کلاه خود و زره و نیزه نداشتند سلاح آنها منحصر به تیر و کمان بود و
از آنجا که مثل اسلحه ثقیله نبودند در تاخت و تاز و جنگ و گریز و سایر مواقع خیلی چست
و چابک بودند و با کمال سرعت حرکت مینمودند مخصوصاً در وقت فرار سواره های اشکانی
بطور قیقاج از روی اسب کشته و بطرف عقب سر تیر می انداختند و این از خصایص آنها بود
و میتوان گفت جنگ و گریز اشکانیان برای دشمن خطرناکتر بود تا حمله و یورش آنها بالجمله
سواران سبک اسلحه نیز حربه قمه مانند بر کمر داشتند و اغلب از سوارهای اشکانی علاوه
بر اسبی که بر آن سوار بودند اسب دیگر بطور جنیبت و یدک با خود همراه داشتند که در وقت
کوشش و تکاپوی اگر مرکبشان خسته شود یا بخواهد از کار بماند آنرا عوض کرده با اسب تازه
نفس بکار جنگ و کارزار مشغول شوند

بعض از مورخین مینویسند در اواخر سلطنت اشکانیان سلاطین و سرداران آنها در اردوهای
خود چند فوج شتر سوار هم داشتند و آن افواج در هنگام تصادف با دشمن روی تلی که
مشرف بر میدان جنگ و حربگاه بود رفته صف بسته خصم را تیر باران میکردند اما در چند
موقع فهمیدند وجود این افواج شتر سوار بیمصرف و غیر نافع است لهذا آنها را متروک داشتند
و این رسم را موقوف نمودند توضیح اینکه در قرون سالفه ارباب دول که از جنگ و صلح و زد و خورد
ناگزیر بودند در قورخانه های آنها چیزی خار مانند از آهن ساخته میشد و در صحرا جلو قشون
دشمن میپاشیدند که پای لشکریان پیاده بلکه سم مرکب آنها را زخم کند و نتوانند پیش آیند
و این رسم تا صدر اسلام باقی بوده چنانکه در جنگ نهاوند مشهور بفتح الفتوح در خلافت
خلیفه ثانی که عساکر اسلام با لشکریان عجم میجنگیده اند عجمها همین کار را کرده و مسلمانان
کران خار آهنی برای دست و پای شتر بیشتر اذیت داشت تا اسب که سم دارد چون اشکانیان
شترهای افواج شتر سوار خود را از این خارها عاجز یافتند این قسم قشون را منسوخ نمودند

حمله و

حمله و یورش قشون اشکانی بدشمن اینطور بود که سوارها چند دسته میشدند یک یا
دو دسته از آنها با سپاه طرف مقابل برابر میشد آنوقت دستههای دیگر از سواران سبک
اسلحه اطراف وجوانب خاصه ساقه و دنباله عساکر خصم را غارت میکردند و بمکنا شتند آذوقه
برفقای خود و دستهها جلو برسانند و اردوی مخالف را از بی آذوقگی مستاصل میساختند
و بدینوضع غالبًا کار خود را از پیش میبردند

قشون اشکانی کلیتًه نه بمحاصره کردن دشمن معتقد بودند نه خود مهما امکن در قلعهها رفته
محصور میشدند اگر چه وقتی در جنگ بارو میها کرد در حصن وحصاری متحصن شده بودند
لشکریان پارثه رشادتی بروز داده وخود هم هروقت مجبور بتحصن و رفتن در قلعه گردیده
در دفاع همیشه حالت درماندگی نداشته و گاهی کاری کرده اند اما چند واقعه که از این قبیل است
از وقایع فوق العاده بشمار می آید فطرت وطبیعت ومیل عساکر اشکانی فقط بجنگ در صحرا
وبیابان بوده و سبک ورویه و پلیتیک آنها اینکه دشمن را خسته و درمانده کنند اگر فتوحاتی
که قشون اشکانیانرا نصیب میشد بواسطه جنگ و گریز بود یعنی در عین گیرودار و زد و خورد
یکمرتبه پشت بدشمن میکردند و چنین وانمود مینمودند که فرار میکنند همینکه سپاهیان طرف
مقابل مغرور شده بتعاقب آنها میپرداختند وصفوفشان بهم میخورد و در حقیقت متفرق
میشدند قشون پارثه برمیگشته و کار آنها را میساخت

یکی دیگر از رویههای اشکانیان در جنگ این بود که قشون دشمن را حتی المقدور بداخله مملکت
خود کشانده و از هر نوع مدد و کمک دور سازند و از هر قسم آذوقه محروم نمایند کار را از
هر جهت بر آنها تنگ کنند آنوقت بر سر آنها بتازند و کارشانرا بسازند

ژوستن مورخ لاتینی گوید اشکانیان هرگز در مقابل خصم صف آرائی نمیکردند و بمحاصره
نمیپرداختند دشمن را گاه از دور میدیدند با هیاهو و اجماع حمله سختی میبردند اگر در حمله اول خصم
منهزم میشد آنها را تعاقب میکردند والا عقب مینشستند و وانمود میکردند که فرار کرده اند
چون دشمن آنها را تعاقب مینمود برگشته کار او را میساختند نیز عساکر اشکانی هرگز بمعسکر دشمن
شبیخون نمیبردند در جنگها همینکه آفتاب غروب میکرد دست از کارزار میکشیدند و با عجله
عقب نشسته مسافت بعیدی مابین اردوی خود و لشکرگاه خصم فاصله قرار میدادند وجهت
عمده که برای اینکار فرض شده اینست که تمام شب میخواستند اسبهای خود را تیمار نمایند و علوفه

بدهند و حال بیاورند که صبح روز دیگر از خستگی بیرون آمده مهیای کار و تازه نفس باشند
و ظاهراً از قدیم الایام این رسم در ایران معمول بوده چنانکه اکزنفون سردار یونانی که در دربار کیا
مستخدم بود مینویسد ایرانیها هیچوجه بشبیخون مایل نیستند بنا آنها براینست که شب خودشان
و مراکبشان را آسوده و راحت نگاه دارند مختصر در تمام مدت سلطنت اشکانیان یکی دو
مرتبه اقدام بشبیخون نموده اند

پارتها در اوان بارندگی و فصل زمستان که هوا غالباً رطوبت دارد باختیار اقدام بجنگ نمیکردند
و علت آنکه سلاح معتبر عمده آنها تیر و کمان بود و زه کمان در هوای رطوبتی و تر سست میشد
و هنری که در تیراندازی داشتند بدرستی نمیتوانستند ظاهر سازند و کاری از پیش ببرند پس
هر وقت این طایفه در زمستان و اوایل بهار جنگ کرده اند اجباری بوده

اشکانیان طاقت زیست در گرما و سرما هر دو را داشته اند و مخصوصاً تحمل آنها در حرارت آفتاب
ضرب المثل بوده و رومیها چنین میپنداشته اند که قشون اشکانی ادویه صرف میکنند و بکا
میبرند که حرارت هوا و عطش در وجود و طبیعت آنها اثری ندارد

در اردوها غیر جنگی سران سپاه و نجبای اشکانی مغنیه ها و متعه های خود را با عراده حرکت
میدادند و زنهای مزبوره بیشتر یونانی الاصل بودند و از شهر سلوسی و سایر بلاد یونانی
نشین آنها را اجیر مینمودند اما معقوده های خود را هرگز باردوها نمی آوردند

عساکر اشکانی همیشه مهمات زیاد از حربه و غیره از قبیل آذوقه و جبه خانه با خود همراه
داشتند مخصوصاً تیرهای زیاد با آنها حمل میشد کمتر اتفاق می افتاد که اردوی اشکانی فیل
همراه داشته باشد مگر در دو سه جنگ یک زنجیر یا دو زنجیر فیل در اردو و مخصوص سواری
پادشاه بود و شبها بنگه حرکت میکردند سلطان روی تخت فیل استراحت میکرد و میخوابید
ظاهر اینست که این طایفه از داشتن فیل در اردو منزجر بوده اند بعلاوه آن سرعت سیر و تندی
که اشکانیان در جنگ داشتند فیل با آن تاب طاقت عاجز میشد و نمیتوانست با آنها همراهی
کند و از عادات قشون اشکانی آنکه چون با دشمن تصادف میکردند تماماً بنای هیاهو و غوغا را
میگذاشتند و صداهای خشن بر می آوردند که اسباب هول و رعب خصم شود از ساز و موزیک
نظامی چیز دیگر نداشتند فقط طبل و دهل بود نای و بوق و شیپور و کرنا نمیدانستند چیست طبل
و دهل را هم برای این میخواستند که دسته جات قشون را در وقتیکه متفرق هستند بصدای

این دو ساز اعلام و خبردار کنند که یکجا جمع شوند نیز قشون اشکانی طبل و دهل در قربوس زین داشتند و در وقت حمله اینها و ساز را میزدند

قوت و نیروی بازوی عساکر اشکانی زیاد بوده چه سواران زره پوش که نیزه های ضخیم داشتند و پیکان آن نیزه ها نیز ضخامت داشت با این سلاح که حمل آن چندان کار سهلی نیست گاه میشد که بیک ضرب دو تن را از پا در می آوردند در نشانه زدن با تیر هم نهایت ماهر بودند چنانکه ذکر شد در راحت نگاهداشتن مراکب خود اهتمام تامی داشته اند یعنی تا ناچار نمیشدند اسبها را با سب تاختن نمیکردند و اکثر بطور خدعه از جلو خصم میگریختند و دشمن را فریب میدادند که بتعاقب آنها پردازد چون اینکار میکرد بدام مکر و حیله پارتها می افتاد و از آنجا راه دیار عدم پیش میگرفت مختصر فرار قشون اشکانی برای طرف مقابل مضرتر و خطرناکتر از حمله آنها بود

آخر الامر اشکانیان تا میتوانستند خود را خسته نمیکردند میان حملات و جنگها فاصله قرار میدادند که رفع خستگی آنها بشود و گاه میشد که یکروز چند دفعه از محاربه کناره کرده خود را راحت و آسوده نموده پس از تازه کردن نفس باز بحمله و کارزار میپرداخته اند

فصل شانزدهم
در اسلحهٔ اشکانیان

اسلحهٔ اشکانیان فی الحقیقه همان اسلحهٔ معموله در توران و در میان قوم اسکیث و سایر طوایف ترکستانی بوده اما تیر و کمان را میتوان گفت اول سلاح اشکانیان است چنانکه آنرا آرم یعنی علامت مخصوص خانواده و سلسلهٔ خود قرار داده بودند و آرم از رسومی است که از اعصار و قرون سالفه و از منهٔ بسیار قدیم در میان قبایل و سلاسل و خانواده های بزرگ و طوایف نامی عالم رسم بوده و هر قومی چیزی را اتخاذ و اختیار نموده و مینمایند و آن بر حسب خیالی نسبتی و مناسبتی است و مناسبت تیر و کمان با قوم پارث و اشکانی چنانکه پیشتر ذکر کرده ایم مهارت آنها بوده در استعمال این سلاح و در عالم نادر ملتی و امتی میباشند که صیت تیراندازی اشکانیان بسمع آنها نرسیده باشد

یکی دیگر از اسلحهٔ اشکانیان نیزه است که هم نی آن و هم سر نیزهٔ آن ضخامت زیادی داشته و سواران آنها از سبک اسلحه و سنگین اسلحه حمل این سلاح مینموده اند و در کار بردن آن چنانکه گذشت کمال قدرت و توانائی و ید طولائی داشته اند

نیزهٔ اشکانیان

نیز اشکانیان دو قسم حربه دیگر داشتند یکی شمشیر مانند اما دو دم که از دو طرف قطاع و برنده
بود یکی دیگر شبیه بقمهٔ حالیه که آن نیز دو دم بوده است و سواران این هر دو حربه را یعنی یکی
از این دو قسم را بکمر میبسته اند

کارد بلند و خنجر نیز از اسلحهٔ اینطایفه بوده و اختصاصی باوزن جنگ و جدال نداشته
در غیر اوقات رزم و حرب هم کارد و خنجر بکمر میزده اند

زره و کلاه خود اشکانیان ابتدا بهمان وضع و طرز زره و کلاه خود تورانی و اسکیثی و از آهن و
فولاد بوده بعدها بعضی تصرفات در آن نموده اند و مرکب شده از سبک و وضع زره و
کلاه خود ایرانی که در عهد کیان معمول بوده و از زره و کلاه خود سپاهیان بنی آشور و از زره و
وکلاه خود تورانی و اسکیث که خاص خود آنطایفه بوده است

قسمی از زره های اشکانیان تمام بدن را و پاها را تا پشت پا و دستها را تا معصم میپوشانیده
و حفظ میکرده است قسم دیگر از زره آنها تا بالای زانو میرسیده و وضع این زره ها را در
فصول سابقه شرح داده ایم کلاه خود آنها هم دو سه نوع بوده از جمله کلاه خودی تقریبا بشکل
نیم دایره داشته که کل میخها دو روی آن نصب میکرده اند و نوعی پرده از چرم یا حلقه های آهن برای
حفظ گوش و گردن بر آن می آویخته اند و بدین هم اشاره نموده ایم

اشکانیان زره های آهنی خود و برگستوان اسبها را طوری میساختند که قطعات آهن که در
زره و برگستوان بکار میرفته شبیه به پر طیور بوده و هر کس مردان مسلح اشکانی را از دور
میدید چنان می پنداشت که تن و بدن راکب و مرکوب پرهای آهنین بیرون آورده است و چون
برگستوان اسبان نیز از اسلحهٔ لازمهٔ مهمه میشمرده اند در ساختن آنها همان دقت را میکرده اند
که در ساختن زره ها در اوایل یعنی در سلطنت چهار پادشاه سلاطین اشکانی کلاه خودی شبیه
بکلاه خود تورانیان نوک تیز بر سر میگذاشتند بعدها آن وضع را تغییر دادند و شکل دیگر اختیار
کردند ژوستن مورخ میگوید اشکانیان چه در اوقات بدویت و چه در زمان مدنیت و اوان
دولت و سلطنت مسلح باسلحهٔ اصلی و نسلی خود که اسکیثی و تورانی باشد بودند و سوار و اسب
در وقت جنگ غرق در آهن و فولاد میشدند زره و برگستوان آنها از فولاد بود و شبیه
بپارچه که بر مرغ باز نصب کرده باشند یعنی پارچه های آهن را شبیه به پر مرغ نموده از آن
زره و برگستوان میساختند

بگفتهٔ اکثر مورخین اشکانیان در غیر وقت جنگ هم مسلح گردش میکردند و آخر الامر احتمال میدهیم
دبوس هم جزو اسلحهٔ آنها بوده زیاده براین حربه و سلاحی نداشته اند

فصل هفدهم
در جنگجوئی اشکانیان یا قوم پارت

طایفهٔ پارت که سلاطین اشکانی از آن طایفه بوده بجنگجوئی مشهور و معروف اند و این از
خصایص تورانی و اسکیث بودن آنها است و در اینقوم اگر کسی از رشادت و شجاعت و حالت
جنگجوئی بهرهٔ کامل نداشته چنین بوده که هیچ نداشته وی را با ننگ و عار انباز و از مفاخر
عاری میدانسته اند آنهائی که از عوائد ملل با خبر اند دانند که عموم طوایف تورانی و ترکستانی
بلکه تمام قبائل و سلاسلی که چادر نشین و صحرا گردند و در زیر خیمه بسر میبرند حالا هم شجاع و
دلیر و رشید اند و این فقره طبیعی است چه اهالی شهرها اتکال و اعتماد بسور و حصن بلاد و
نظم و قوت حکومت نموده خود از دفاع و دست بردن باسلحه و حفظ و حراست خود و اهل و کسان
و قوم و قبایل و خویشان تن زده اند و خود را محتاج باین تجشم و زحمت ندانسته براحت و تنعم
و تن آسائی پرداخته و باستیفاء لذات و انواع تمتع و تعیش و خوشگذرانی مشغول گشته اند
اما ایلات بادیه نشین که قلعه و حصار و توپ و تیپ و سایر قوای حکومتی نداشته و ندارند پیوسته
باید مستعد مدافعهٔ سایر قبایل و متعرضین مختلفه و ارباب تعدی و اجحاف شوند و بزور بازو
و بکار بردن سلاح و قوت تن از شر اشرار خود را محروس و محفوظ دارند بزد و خورد و نزاع و قتال
و اسب تازی و دشمن اندازی مانوس و معتاد میشوند مخصوصا اگر مانند مردم ترکستان خشونت
طبعی هم داشته باشند و حسهای لطیفه که از مردم آزاری و اذیت و اضرار نافر است در آنها صورت
فعلیت و ظهور بهم نرسانیده باشد اقوامی چنین و طوایفی هایت محتاج بقوای شخصی خود در
سلامت و آسایش اوقات زندگانی ناچار جنگجو و دلیر میشوند و کاردانان عالم دانند که کارها
کلیهٔ بعادت است و بشهود و تجارب معلوم شده که سکنهٔ بلاد و نواحی سرحدی که بیشتر از
سایر اهل مملکت دچار زد و خورد و حملهٔ خارجه میشوند دلیرتر و جنگی تر و جری تر از مردم
بلدان مرکزی و سکنهٔ نقاط و امکنهٔ محفوظه میباشند و یک چیزی که بر جنگجوئی و دلیری و
تجری اشکانیان افزوده و آن اینست که اینقوم بعد از آنکه از ناچاری رایت شورش و طغیان
برافراشتند و فی الجمله پیشرفتی حاصل نمودند بدیهی ممکن است بواسطهٔ تجلد و مصابرت در جنگ

وتحمل

وتحمل مشقتهای کارزار از هبوط مذلت وزحمت باوج سربلندی ورفعت رسند طلب شوکت وحشمت
واقتدار را در مجادله وگیرودار ومخاصمه پا افشردند وجنگجوئی در حقیقت جزء ذات آنها شده است
که در تاریخ آنها مکرر دیده میشود که بجهت اسباب جنگی فراهم آورده اند
یکی از مورخین مینویسد سلطنت اشکانیان اگرچه بدست اردشیر ساسانی منقرض شد اما لیاقت
وشایستگی آنها را در اعمال حربیه وسختی وطاقت وپشتکار ایشان را نمیتوان انکار کرد چنانکه
مکرر با رومیها جنگ کردند واغلب فتح وغلبه ایشان را بود ورومیها که شکستهای فاحش از
اشکانیان خورده مسلم است که در آن قرون اول دولت دنیا بودند واین برهان قاطعی است بر
کمال پردلی ودلیری وجنگجوئی اشکانیان

فصل هیجدهم
در شکار اشکانیان

دانشمندان خبیر دانند که شکار کردن ونخجیر رفتن ملوک وامراء وبزرگان عالم فقط از
برای تفرج وتفریح وگذراندن وقت بشادی وخوشی نبوده بلکه مقاصد وفواید دیگر در نظر
داشته اند از جمله سلاطین میخواسته اند ملازمان وغلامان آنها که گاه وبیگاه باید بخدمت
ریاست وصاحب منصبی قشون وسرداری وسوق عسکر وجنگ مشغول شوند ومتقلد اعمال
حربیه ونظامی باشند خودشان ومراکبشان خام وجمام نکردند در اوان آسایش وصلح
یکباره بیکار ننشینند واز عادت سواری وراه پیمودن واسب تاختن بکلی دور نیفتند این
بود که صید وشکار را برای خودشان وآنها یکنوع مشق وورزش قرار داده وباین کار
ترغیب وتحریص میکرده اند اما قبایل وطوایف بادیه نشین وصحراگرد علاوه بر تفرج ومشق
محرک وداعی دیگر برای شکار بوده یعنی باینکار احتیاج داشته اند شک نیست که تمام ایلات
دارای اغنام وسایر مواشی مأکول اللحم نبوده ونیستند وآنها هم که دارا بوده وهستند غالباً
بواسطه جلب بعضی منافع حاصله از آن اغنام ومواشی از ذبح آنها مضایقه داشته ودارند
وبرای توسعه در دایره اکل خود خاصه در بیابان که برخلاف بلدان اقسام خوردنی موجود
ومهیا نیست وجود گوشت شکار را نعمتی بزرگ وغنیمت صید دانسته اند بموجبات مذکوره
وباقتضای طبیعت صحراگردی در هر وقت وزمان اشکانیان بشکار میلی مفرط ورغبتی عظیم
داشته ومهما امکن در اینکار مجد وساعی بوده اند اگرچه اینطایفه بموجب مسطورات بعضی

از مورخین جرحی ولعی بخوردن گوشت نداشته اما باز بتصریح همان نویسنده ها بگوشت وحوش وطیور مایل بوده اند چون حیوانات اهلی را وجوبا طرف رعایت میخواسته از کشتن گاو وگوسفند اکثر اوقات احتراز میکرده اند وبگوشت شکار قناعت مینموده و مسلم است اشکانیان اکثر اوقات خودرا بصید افکنی وشکار میگذرانده چه متصل سوار بوده حتی در وقت دید وباز دید ورفتن مهمانی ودنبال سایر کارهای خود پیاده حرکت نمیکرده و فقط غلامان وبردگان آنها باید پیاده طی مسافت کنند وارباب فطانت دانند که سواری دائمی را با شکار نوعی تلازم است نظر باین ارباب خبر مینویسند اشکانیان بشکار وصید سباع نهایت راغب بوده اند

یکی از مصنفین معتبر گوید سلاطین اشکانی در اوایل سلطنت خود یعنی تا زمان مهرداد اول هر وقت که مشغول جنگ نبودند عساکر وقشون خود را وادار بشکار مینمودند تا عادت و حالت جنگجوئی را از دست ندهند خودشان هم باینکار اشتغال داشتند وشکارهای طبیعی میکردند یعنی عقب سباع وحیوانات وحشی میتاختند تا آنها را خسته ومانده میکردند بعد بضرب تیر میکشتند یا بالکند میگرفتند اما پس از آن قرق وقفهای مخصوص ترتیب داده دور آنها را دیوار کشیده هر وقت میل بشکار داشتند در قرق وقفها باینکار میپرداختند

نیز شکاری که اشکانیان میکردند یکفقره در سواحل دجله وفرات ودر باتلاقهای حوالی و اطراف این دو شط که در این امکنه شکار کراز مینمودند ودر کوههای الوند شکار آنها خرس ودر طرف مازندران وگرگان ببر ودر عراق عرب نیز شیر بود اما بچه این حیوانات درنده را در قرق وقفهای مذکور مخصوصا تربیت میکردند تا بزرگ میشدند وبنهر مانوس آنوقت بصید آنها میپرداختند

فصل نوزدهم

در البسهٔ سلاطین وملکه های اشکانی وبزرگان ایشان وبعضی زینتهای آنها

بدیهی ومعلوم است که البسهٔ ملل ما دامیکه اهل حضاره وشهر نشینی نشده وبر دولت و تمول نایل نگردیده نهایت ساده واز هر قسم تکلف دور میباشد فی الحقیقه ساتر وحافظ حر و برد است بس ومخصوصا لباس طوایف صحرا گرد بوده ان در آن عصر وزمان مشخص است که پشمینه

خشن بوده و ممکن است بعد از مهاجرت پارتها از ترکستان و آمدن بمملکت پارتیا یا پارتین فی الجمله بتقلید مردم ایران پوشش آنجماعت رو ببهتری گذاشته باشد اما بتصریح مصنفین معتبر بعد از آنکه اشکانیان مالک تخت و تاج کیان شدند و چند پشت هم گذشت بظرافت امتیاز ملادین و لطافت و خوبی آن افتادند و این امری طبیعی است یکی از مورخین گوید پادشاهان اشکانی قبل از آنکه بکمال اقتدار نایل شوند و مملکت خود را بسط دهند یعنی تا زمان مهرداد اول بیشتر همان جامه‌های تورانی را میپوشیدند چون کامیاب مقصود گشتند کم کم در پوشش تقلید سلاطین کیان و شهریاران مدا نمودند و البسه فراخ که تا پشت پا میرسید بلکه بزمین میکشید در بر کردند

از مسکوکات اشکانیان و بعضی آثار ایشان و اقوال بسیاری از مصنفین یونانی و رومی نیز چنین بر می‌آید که لباس سلاطین اشکانی بلند و فراخ بوده و در شانه و کمر چین داشته با چند جا تا (تن) میشده لکن در زیر این لباس قبائی کوتاه و شلواری تنک از حریر و پارچه‌های ابریشمی و پنبه و پشمی نیز میپوشیده‌اند و گاهی البسه آنها یراق‌دار بوده و آنرا از پارچه‌های الوان با جلوه و شکوه ترتیب میداده‌اند

ژوستن مورخ لاتینی مینویسد اشکانیان پیش از آنکه برتبه عالی سلطنت نایل شوند جامه تورانی میپوشیدند چون بپادشاهی رسیدند لباسی مرکب از وضع ایرانی و تورانی ترتیب داده آنرا پوشش خود قرار دادند اعیان و نجبای پارت لباسهای فراخ بلند بسبک مردم ایران میپوشیدند و رعایا هم از البسه پشمینه خشن تورانی را در بر میکردند

ایضاً یکی از نویسنده‌ها میگوید سلاطین اشکانی پس از تسلط در لباس تقلید اهل ایران نمودند و جامه معتبر خود را جبه فراخی قرار دادند که از پارچه‌های خیلی لطیف نازک قیمتی میدوختند دیگری مینویسد تا دو سه پشت البسه پادشاهان اشکانی در کمال سادگی بود بعد بموجب نقوش مسکوکات و نقاط و الواح معلوم شده که این سلسله ذوق و میل مفرطی بزینت و تجمل داشته زره و کلاه خودی که حالا معمول است از اختراع اشکانیان میباشد چه در آثار کیان دیده نشده همین مورخ گوید اشکانیان زرهی بلند داشته که بزانوی آنها میرسیده و پوششی چاقچور مانند که آنهم از جنس زره بوده و در پا مینموده‌اند و روی پا می‌افتاده کفشی که روی آن نیز زره میکشیدند میپوشیدند این لباس نظامی از وضع البسه حربیه طایفه اسکیث

و از سبک

و از سبک پوشش یونانیها ترکیب یافته و جامهٔ زنان اشکانی کمال امتیاز را داشته چنانکه در سکهٔ
فرهاد چهارم و زوجه اش موزا مشاهده میشود صورت این ملکه را با سرباز ساخته اند بحالتی که
گیسوان خود را بطرز زنان یونانی در بالای سر بطور افت و قشنگی هر چه تمامتر گره زده و باید داشت
که البته زنهای نجبا و اعیان اشکانی بقدری خوب ممتاز بوده که امپراطریسهای روم تقلید آنها
مینموده اند

بعد از ملاحظه و دقت در سکه‌های اشکانیان و تتبع در اخبار ایشان معلوم میشود لباس
اشک اول نظامی و کوتاه بوده یعنی زرهی از حلقه‌های آهن در بر داشته که تمام بدن او را حفظ
مینموده و آن لباس نظامی را روی زره میپوشیده و نیم تاجی بوضع تاج سلطنتی یونان با کلاه
خودی مخروطی شکل که توپی زده داشته بر سر میگذاشته و دهنهٔ کفش او بساق پا بسته میشد
و گردن بندی ساده بگردن می بسته و گوشواره ها در گوش میکرده است

مهرداد اول جامهٔ نرمی در بر نموده با پوششی کلیجه مانند که طرف گردن آن باز بوده و این لباس را
با چند قطار از احجار گرانبها مزین میساخته از آنجا که صورت این پادشاه را تمام نساخته وضع
پایین جامهٔ او معلوم نیست تاجش ساده کلاه خودش بشکل نیم دایره با توپی بندهای از چرم یا از آهن
و چند دانه گل میخ روی کلاه خود نصب شده چیزی بشکل مارپیچ شبیه کلکی سر اسب برای زینت
روی گردن زده داشته است

بعضی از سلاطین اشکانی که بعد از مهرداد سلطنت کرده اند کلاه خودی شبیه بکلاه خود
این پادشاه بر سر دارند ولی در حاشیهٔ دورهٔ آن صورت آهو و چند قطار گلوله رسم شده
چند تن از پادشاهان اشکانی از قبیل مهرداد سیم و غیره چیزی قلاده مانند بگردن داشته اند
و آن ظاهراً از دو قطار سنگهای گرانبها زینت یافته است

یکی از ارباب سیر مینویسد سلاطین پارت را دأب چنان بود که نیم تاجی بر سر میگذاشتند و آن عبارت
بود از نوار پهنی که دور سر میبستند و در عقب سر گره میزدند که موی سر را نگاه دارد و در وقت
حرکت پریشان و درهم نگردد و شاید این نوار چند رشته دور سر پیچیده میشده و دو سر
بلند داشته که از عقب آویزان میکرده اند و بر روی این نوار احجار گرانبها و قطعات طلا برای
زینت نصب مینموده

نگارنده گوید در این عبارت مسامحه ایست یعنی بهتر آن بود که این نوار پهن را نویسنده مشار الیه بند موی

تغییر کننده بتاج و در اکثر قرون و اعصار موی بندهای مزین بوضعهای مختلف رسم بوده نهایت
آنکه نسوان بیشتر آنرا بکار میبرده اند اما می گویند (چون موی بند زینت موی حور عین)

فرهاد چهارم و سلاطین بعد از او جامهٔ نرمی زیر البسهٔ خود میپوشیده و روی آن پوششی داشته
که طرف گردن آن باز و با نوار مزین شده و این پوشش را با کمربند بکمر می بسته و شلواری در پا
مینموده از طرف بالا فراخ و از پائین تنگ شبیه بشلوارهای مردم مازندران و فرقی که این
لباس پادشاه اشکانی با جامهٔ رعیتی دارد اینست که قدری مزین و بلندتر است و تقریبا تا روی
زانو میباشد اما در تنگی و گشادی فرقی در میان شلوار رعایا و سلاطین نیست

بعضی از پادشاهان اشکانی تاجی مخروطی شکل مکلل بمروارید و سایر جواهر ثمینه بر سر میگذاشته
و گردن بندهائی دیگر نیز داشته اند که دو سه دوره دور گردن آنها پیچیده میشده و یکی از
علایم نجابت و سلطنت آنها گوشواره بوده چنانکه در گوش غالب سلاطین در نقوش دیده
میشود و ظن غالب آنکه بجای خلعت و امتیازات بکبرا و امنا و بزرگان اشکانی گوشواره میداده اند
و در گوش بعضی که دو گوشواره هست گویا آن بجای دو امتیاز باشد

سلاطین اشکانی بازوبند طلا ببازو می بسته و تاج ملکه های اینطایفه زیباتر و با شکوه تر
از افسر شوهرهای آنها بوده و چند رشته گلوبند بگردن داشته اند

ملکه موزا زوجهٔ فرهاد چهارم که صورت آن روی سکه دیده میشود تاجی بلند مرصع بر سر دارد
و نیم تاجی هم روی آن گذاشته از روی شانه هایش معلوم میشود لباسی قیمتی و فاخر مانند
لباس شوهر خود پوشیده و طرف گردن آن باز است

مغنیه ها و زنهائیکه طرف تمتع و خاص عیش و طرب پادشاهان و بزرگان اشکانی بوده اند
لباس بلند یونانی در بر مینموده

آخر الامر گوئیم ملابس سلاطین اشکانی از جامه و زره اشک اول گرفته تا لباس کوتاه و
شلوارهای گشاد پادشاهان بعد از اشک هم لباس نظامی بوده است

اما زیب و زینت اشکانیان مسلم است که بتناسب دو زمان آنها میباشد ابن مقفع مینویسد
طایفهٔ اشکانی بآرایش میلی مفرط داشته و از طلا و نقره هر قسم آلات و اسباب حتی زره
و چارآینه و برگستوان اسب میساخته اند احجار منقوره بنهایت نزد آنها مطبوع بوده و
بعضی احجار از آنعهد نزد نگارنده موجود است که روی آنها نقشها و پرنقش شده و گمان میکنند آن

اشکال صورت ساتراپها یعنی حکّام یا سردارها باشد در گوش بعضی از این صورتها یک گوشوار و در بعض دیگر دو گوشواره هست

فصل بیستم
در لباس نجبا و مغهای اشکانی

لباس نجبای سلسلهٔ اشکانی عموماً گشاد و بلند بوده و تا پشت پا میرسیده و در زیر آن قبا و شلواری میپوشیده اند امّا لباس مغهای اشکانیان عبارت از جامهٔ بلندی بوده آستین دار و لباسی دیگر که در گردن بسته و تا بزیر زانو میرسیده روی آن میپوشیده اند و کلاهی مخروطی شکل بر سر میگذاشته و موهای سر خود را بشکل دو کیسه و دسته کرده در دو طرف سر قرار میداده اند

بارون دُبُد از معارف دانشمندان فرنگ در سال هشتصد و چهل و یک چند صورت در لوحهٔ کوهی دیده و یکی از متبحّرین باخبرت و بصیرت آن تصاویر را از اشکانیان دانسته صورتها مزبوره عبارتست از پانزده شکل که چهارتن از آن در دو صف نزدیک بهم ایستاده اند و یکنفر دیگر که بر جمله مقدّم است ملبّس بلباس مذکور روی صندلی ناهمواری نشسته در بازوی راست سه بازوبند دارد از هیئت و جامهٔ او چنین استنباط کرده و حدس زده اند که از متعبّدین اشکانی و بعبارهٔ اخری مُغ است و مشغول عبادت میباشد این صورت خوب محفوظ مانده امّا چهارده صورت دیگر قریب بمحو و انطماس بوده و تصوّر نموده اند که اینها تماشائیان اند و سیر پرستش و اعمال مُغ را مینمایند چیزیکه مخصوصاً ثابت مینماید که تصاویر منقورهٔ در لوحهٔ کوه سابق الذکر صور مردم اشکانی است صورت دیگری است که در همان حدود نقر شده و آن یکنفر سوار میباشد که تیر و کمان و نیزه دارد و لباسی بلند پوشیده کلاهی مقدّر بر سر گذاشته موی سر را بوضع مزبور چون دو کیسه در دو طرف قرار داده کمان در دست چپ و ترکش پشت سر سوار از زین آویخته با دست راست نیزهٔ خود را بگردن جانوری وحشی زده و آن جانور علی الظّاهر خرس باشد سواری باین وضع و هیئت مسلّم است که اشکانی است

فصل بیست و یکم
در بعضی از عوائد سلاطین و ملکه های اشکانی و بعضی

از اقوال مورخین در باب این سلسله

سلاطین اشکانی در موی سر و ریش تفنّن میکرده اند یعنی گاهی آنرا بدقّت مجعّد میساختند بعضی اوقات صاف شانه و رها مینمودند وقتی ریش خود را دو شقّه قرار داده و هر شقّه را منتهی به نقطه و نوک دار کرده زمانی آنرا بشکل مربّع میزده اند گاه گاه هم ریش را از زیر شانه نموده بطرف صورت آنرا بر آمدگی داده و در اواخر رسم نموده بودند که موی سر خود را در دو طرف جمع و دو دسته مثل دو کیسه پر میکردند

بنا بر مسطورات بعضی از مورّخین پادشاهان اشکانی در ظرف سال دو مرتبه نقل مکان میکردند یعنی از قشلاق به ییلاق و از ییلاق بقشلاق میرفتند زمستان قشلاق آنها در سواحل دجله و فرات یعنی عراق عرب بود و تابستان ییلاقشان عراق عجم اکثر اوقات در همدان و حوالی کوه الوند بسر میبردند و در نقل و انتقال جمعیت کثیری در اردوی پادشاه اشکانی حرکت میکرد و تمام زوجات و خادمه های سلطان و رجال دولت در این قسم سفر همراه بودند و اکثر اوقات از بسیاری اهالی اردو در منازل عرض راه چه در ذهاب و چه در ایاب آذوقه وفا نمینمود و کار سخت میشد

حرمخانهٔ پادشاه عبارت بود از یکنفر زن محترمه که زوجهٔ پادشاه و ملکهٔ مملکت بود و بهمین لقب نامیده میشد ما بقی زنان در حکم متعه یا مغنّیه و مطربه بودند

در دولت اشکانیان قانون این بود که ملکه از شاهزاده خانمهای خانوادهٔ سلطنت باشد امّا گاهی تخلّف از این قانون مینمودند و یکی از دخترهای سلاطین دول خارجه را بزنی میگرفتند یا رعنائی و زیبائی کنیزکی را مشکر و غیر را مشکر پادشاه را مفتون خود میساخت ملکه کشوره میشد لکن اینکار در این سلسله چندان شیوع نداشته و نادراً اتّفاق افتاده است

بیشتر کنیزان و رامشگران و متعه های سلاطین و بزرگان یونانیه بوده اند و از شهرهای یونان اسیر نموده آورده داخل حرمخانه میکردند و بعضی اوقات یونانیها که در بلاد و ممالک اشکانیان بودند دخترهای خود را تربیت مینمودند ساز و آواز می آموختند و برای حرم سرای پادشاه اشکانی هدیه و پیشکش میفرستادند

در سلسله و طایفهٔ اشکانی از پادشاه و پادشاهزادگان گرفته تا طبقات بزرگان

ودر عایا رسم بود که زوجات آنها باید از مردم اجنبی روی بپوشند و مساکن زنان از منازل مردان جدا و مفروز باشد

زوجات سلاطین اشکانی قادر نبودند و نمیتوانستند که در امور دولتی مداخله نمایند در مدت پنج مائه که تقریبا این طبقه سلطنت کردند یک تن یا دو تن از ملکه های پادشاهان بامور مملکتی دخالت بهم رسانیدند و مسلط شدند و ملکه که بدرستی این تسلط حاصل نمود موزا بود که صورت او در سکه نقش شده و ذکر او از پیش کذشت و این فقره از سوانح فوق العاده دولت اشکانیان بشمار می آید

فیلوس تاراتوس که یکی از مورخین است مینویسد بعضی خواجه سرایان در حرمخانه سلاطین اشکانی بودند و آنها کاهکاه بامور حکومتی یا متقلد شغلی از اشغال دیوانی میشدند اما از آنجا که مورخین دیکر مطلقا اشاره باین مطلب نکرده بلکه در تاریخ این طبقه اسمی از خواجه سرا برده نشده قول فیلوس تاراتوس چندان محل اعتماد نیست و ضعیف بنظر می آید

سلاطین اشکانی را داب و سلیقه این بود که نکذارند هرکز شاهزادکان و امرا و وزرا زیاده از حد معتبر و مخصوص و اقتدار بهم رسانند بلکه فردا فردا هیچ قدرتی برای آنها نکذاشتند بلی بهیئت اجماع یعنی باتفاق اعیان و اکابر نهایت مختار و مقتدر بوده و شرح آن داده شد

اشکانیان از میان تجملات ظاهری به یراق طلا و نقره اسب خیلی مایل بوده اند و در این طایفه هرکس تمولی داشته در کار این تجمل فرو کذار نمینموده است

چون اغلب ملوک اشکانی ملقب به تئوس که بمعنی خدا یا خداوندکار است بودند ملکه های آنها نیز دارای این امتیاز شده آنها هم این لقب داشتند

یکی از رسوم معموله اشکانیان این بوده که علامت طالع بلد را مهم مبدا نشر و صورت زنی یا فرشته از جنس اناث برای هر شهری از شهرهای یونانی خود بوضعی خاص میساختند و آنها که مسبوق باین مطلب بوده اکر اینشکل را میدیدند فهم مینموده اند که اینصورت فلان بلد است و در روی پولهای چهار درهمی اشکانیان صور فرشتکان بلدان بسیار رسم و نقش شده که لباسهای بلند یونانی دارند و بعضی کمان کرده اند که صور مرسومه اشکال نساء مغنیه است و این سهوی عظیم است

از رضا و بر سلاطین اشکانی که دیده شده چنین بر می آید که تمام آنها باستثنای دو نفر از پادشاهای آخری گیسوان کوتاه داشته بطوریکه درازی موی سر آنها بیش از چند بند انگشت نبوده و بوضع طبیعی روی سرشان ریخته و آن دو پادشاه که این هیئت را تغییر دادند خسرو و فلکازس بودند که زلف و گیسوی خود را در اطراف سر یا در عقب آن کلوله مانند نمودند و این شکل گیسو و زلف شك نیست که بوضع مردم ایران بوده نه بطرز اهالی پارث و اسکیث چنانکه نظر آن در سکه های ساسانی بسیار دیده شده

پیش اشاره نموده ایم که اشکانیان کلیه آداب و رسوم خود را از سه محل اخذ و دریافت نموده اند اول از اسکیثهای تورانی که اصل طایفه و اجداد آنها بوده دوم از آداب و رسوم ایرانی و آشوری که قرنها در آسیا شیوع و رواج داشته سیم از یونانیها که با اسکندر کبیر با ایران آمدند و بحکم غلبه بعضی از رسوم و آداب آنها در ایران و ممالك مجاور منتشر و معمول گردید چنانکه هر وقت صورت آنها را سواره و تیر و کمان بدست ساخته حالت اسکیث بودن آنها را وانمود کرده و هرگاه صورت پادشاهی اشکانی دیده شود که رعایا برای او پیشکشی می آورند و تشریفات قرار میدهند پیروی آنها را بقوانین سلاطین بنی آشور و ایران ظاهر ساخته و این صورت در الواح و منقورات این دو مملکت دیده شده و هر وقت با نیم تاج صورت پادشاهان اشکانی را رسم نموده اند از تقلید آنها بیونانیان حکایت کرده و این مخصوص وقت و زمانی بوده که سلطان شجاعت و رشادتی بالیاقت عمده بروز داده است

سلاطین اشکانی محال بود پیاده راهی بروند و مسافتی طی کنند بلکه اعیان و ارکان و نجبا و اشخاص حر نیز این عادت پادشاهان خود را پسند کرده و پیروی مینمودند پیاده رفتن چنانکه پیش اشاره نموده ایم کار غلامان زرخرید بوده و باید دانست که این سیره سواری را اشکانیان از طوایف تورانی داشته و حکیم الصمدی فردوسی علیه الرحمه در شاهنامه چند جا اینفقره را ذکر میکند و میگوید هر وقت اسب سرداری در میدان جنگ کشته میشد فوراً دست از جدال میکشید و تا دوباره سوار نمیشد آهنگ کارزار نمیکرد ژوستن مورخ معروف نیز اینمطلب فردوسی را نگاشته و شرح داده و این شعر فردوسی که در مقدمه فرود و جنگ با طوس فرموده و میگوید

که شاهان پیاده نسازند جنگ اگر چه بود کار دشوار تنگ

عین مطلب نوشتن است

یکی از مورخین گوید پادشاهان اشکانی و ارکان دولت آنها طلا و نقره را نمیرسانیدند
جز بمصرف تزیین اسلحه و آلات حربیهٔ خود اما ظاهراً این قول ضعیف و بی اصل باشد

اشک اول موسس اساس سلطنت طایفهٔ اشکانی در پیری بپادشاهی رسید و چندان
فایده و تمتعی او را از این رتبهٔ اعلی عاید و حاصل نشده و بزودی درگذشته بنتیجهٔ زحمات
او اخلاف وی را نصیب و قسمت گشت بلکه بعد از چند پشت سلاطین اشکانی بکامرانی رسیدند
و بهمین جهت که باندازهٔ مرارت خود اشک اول را حلاوت نکرد اعقاب او قدر جهد و
مشقت او را دانسته در تمام مدت سلطنت اسم او را بر اسامی خود مقدم داشته ذکر جلالت
و عظمت او را پیشنهاد خود ساختند مختصر اشک اول در سلسلهٔ اشکانی چنان شد که
اسکندر نزد یونانیها و کیخسرو پیش ایرانیان و رومولوس در روم

مصنفی مینویسد سلاطین اشکانی عساکر خود را باخذ و دریافت تعلیمات و فنون حربیه
و آداب لشکرکشی یونانیها مجبور مینمودند و تا آخر دولت اشکانی حال بر همین منوال بود
اما بعضی گفته‌اند این مصنف را نگارنده بدرستی نمیداند آنچه مبرهن است که تمام فنون حربیهٔ
اشکانیان اسب تازی و تیراندازی و جنگ و گریز بوده و هیچیک از این سه کار دخلی بیونانیها
نداشته دیگر تعلیماتی که عساکر اشکانی از معلمین و مشاقهای یونانی فرا میگرفته چه
بوده است خدا میداند

بعضی از ارباب خبر را عقیده اینست که علامت و نشان دولت اشکانی عقاب دو سر بوده و
قطعات احجار از آن ازمنه و اعصار دیده اند که در وسط آنها صورت عقاب دو سری
نقش شده و در دور آن بخط یونانی اسم یکی از سلاطین اشکانی را رسم کرده اند

بعضی از مورخین میگویند نشـ
اشکانی ترنج بوده و بعضی م
دانسته اند چه بعضی سنگها
اشکانیان بدست آمده که صو
این جنس از طیور بر روی
منقوش است

ایزیدور شاراکسی که یکی از مورخین است و بعضی او را یونانی و جمعی ایرانی دانسته‌اند با
اشکانیان معاصر بوده و تاریخی از این سلسله نوشته اما آن کتاب مفقود شده و از میان
رفته قطعه قطعهٔ از آن گاهی بدست می‌آید این مورخ میگوید پادشاهان اشکانی با سلیقه و
ذوق بودند و بسبک سلاطین سلف یعنی کیان میل زیاد بساختن عمارات و ابنیه و
طرح باغات و بساتین داشته و حدائق و بیوتاتیکه آباد مینمودند از فرط آراستگی و صفا
بهشت مینامیدند و دارای چندین شهر سلطنتی بودند که از جمله شهر دارا بود و پای تخت

حقیقی

حقیقی آنها محسوب میشد و در حوالی همان بلد مقبره از برای اجساد اموات سلاطین داشتند چنانکه پادشاهان کیان در حوالی اصطخر پای تخت خود دخمه داشتند که نعش اغلب سلاطین کیانی را در آن میگذاشتند و بانی شهر دارا بنا بر مسطورات بعضی از مورخین اشک اول بوده است یکی از نویسندههای معتبر میگوید اشک اول بعد از استیلا بر آندراگورا حاکم آن مملکت را بکشت و خود را رئیس آن ناحیه خواند و ولایت گرگان را نیز ضمیمهٔ آن ایالت نمود پس از آن باتئودوت پادشاه باختر متحد شد و سلوکوس دویم پادشاه یونانی سوریه و مضافات را شکست داد و قوتی گرفت و در قلمرو خود قلاع مستحکم بساخت و شهر دارا را در بالای کوه زاپااورتنون بنا کرد و آن هم حصنی حصین بود هم جائی با خضارت و صفا در اطراف کوههای سنگی عمودی شکل داشت و فی الحقیقه از حسن موقع و فرط استحکام نگهبان و ساخلو نمیخواست و هیچ قشون با استعداد قادر بتسخیر آن نبود و از آنجا که اراضی اطراف آن کوهسار حاصل زیاد میداد و جنگلهای متعدد آن جوانب و حدود را احاطه کرده بود و هزاران چشمه از هر سو جاری و اقسام شکار در آنجا فراوان بود اگر اردوئی در آنجا در تشکیل مییافت و اقامت مینمود محتاج به آوردن آذوقه از خارج نمیشد انتهی

شهر دویم اشکانیان هکاتم پیلس یعنی شهر صد دروازه بود بنای این شهر را ابتدا یونانیها کردند اما بعد از آنکه اشکانیان مسلط شدند بتجدید بعضی از ابنیهٔ آن پرداخته و اسمش را تغییر داده دامغان نامیدند و حالا هم همان نام را دارد شهر دیگر که مختار اشکانیان گردید ری بود مختصر هر قدر قدرت سلاطین اشکانی رو بازدیاد نهاد بر بسط مملکت خود می‌افزودند و از مملکت پارت پا تجاوز کرده بلادی را که بالنسبه درمیان متصرفات و ممالک ایشان بود اختیار مینمودند چنانکه در کمال قدرت شهر طیسفون را که در ساحل دجله واقع است پای تخت قرار دادند

ژوستن مورخ گوید اشک اول خیلی عمر کرد و وقتی درگذشت نهایت پیر بود از این فقره بر می‌آید که وی مدتی مدید در حالت طغیان بوده تا اواخر عمر بسلطنت نایل شده و چون هیچیک از سلاطین ایران از پادشاهان عظیم الشان باشوکت گرفته تا ولاة و ایلبیگیها که چندان بسط ملکی نداشته بی سکه و خطبه نبودند باید سکهٔ که روی آن صورت مردی پیر رسم شده و کلاه خود طایفهٔ پارت را بر سر دارد از اشک اول باشد

مورخین مغرب گویند بعد از اشک اول تیرداد بسلطنت پرداخت اما مصنفین مشرق زمین آنرا
تیرداد شاپور نوشته وضبط کرده اند ظن غالب اینست که تیرداد شاپور لقب داشته یعنی اسمش تیرداد و از
زمره لقب او وشاپور مخفف شاه پور است یعنی پسر پادشاه صاحب کتاب چار چمن میگوید شاپور نیکو سلطنت
کرده صفات حمیده داشته رشید و پرهیزکار بود در علم نجوم وی را بمهارت ستوده اند محاربات او با سلاطین سلوکیه
شام طرف بتجدید مشهور است خزانه اسکندر را که سلاطین شام تملک نموده بودند شاپور مسترد ساخت
زوجه اش یهودیه و از نژاد حضرت یوسف علی نبینا وآله وعلیه السلام بود بنای شهر طیسفون را اکثر باو نسبت
میدهند یونانیها این شاپور را که تیرداد ثانی (تیرداد) مینامند برادر اشک اول میدانند و غلبه او را بر
پادشاه سوریه که از سلوکیدها بود ضبط نموده و مدت ملکش را چهل و دو سال گفته اند حافظ
ابرو هم همینطور ثبت کرده عجب اینست که حمدالله مستوفی شش سال مینویسد

نیز مورخین مشرق میگویند بعد از شاپور بهرام بتخت سلطنت جلوس کرده و شهر ابهار را در الجزیره بنا ساخت
و آتشکاه خیلی معتبری بنا نمود و یازده الی پانزده سال پادشاهی او را بود اما یونانیها بجای بهرام اردوان
اول را مینویسند ومیگویند او با آنطیوخس اعظم پادشاه سوریه جنگ کرده و با آنکه صد هزار نفر قشون
پیاده و بیست هزار سوار در میدان حرب داشت شکست خورد مدت سلطنتش پانزده سال بود بعقیده
مغربیها در سلطنت همین اردوان یا بهرام بامر او بود که طایفه یهود را در ایران و قلمرو اشکانیان
بانواع بلاها مبتلا کردند وصدمات زیاد بآنها وارد آوردند

مورخین ایران برآنند که قتل حضرت یحیی مظلوم علیه السلام در عهد این پادشاه و از سوانح ایام سلطنت
اوست اما این سهو است آنحضرت در عصر اشکانیان شهید شده اما نه در زمان اردوان اول یا بهرام
چهارم پادشاه اشکانی بعقیده مصنفین مغرب فرهاد است و ایشان مینویسند فرهاد بعد از پانزده
سال پادشاهی مرد و دو پسر او بعد از وی پی در پی سلطنت کردند صاحب روضة الصفا این مدت را بهرام
بن بلاش پسر بهرام اول نسبت میدهد گویا فقط اختلاف در اسم است و باید دانست که بلاش و پلاش و بلاشان
و داهس و لوجز و ولگازس القابی بوده که بیشتر از سلاطین اشکانی بدان ملقب بوده اند

صاحب تاریخ جعفری پدر مهرداد اول را جودرز و گودرز نوشته و معین است که جودرز معرب گودرز
میباشد و بعقیده این مورخ گودرز پسر یا برادر بهرام بوده بنابراین بزعم نویسندهای مشرق فرهاد یا
پریاپاد که مورخین یونان او را همان گودرز یا بلاش میدانند بعد از فرهاد اول بتخت سلطنت جلوس کرده
ومصنفین فرنگ گویند که این پادشاه در طرف مازندران و کوهستان رویان که طوایف مارد

آنجا او را داشتند جنگی کرد مدت ملکش بقولی هفت سال و بروایتی ده سال بوده صاحب تاریخ جعفری اینمدت سلطنت را بر گودرز پسر بلاش که برادر هرمز یا مهرداد اول است نسبت میدهد

مهرداد اول که مورخین رومی و یونانی از و سخن مینمایند مسلماً هرمز یا هرمزد یا مزدان یا اورمزد نویسنده‌های مشرق زمین است و از سلاطین بزرگ اشکانیان بشمار می‌آید و بعضی بر این اند که معنی این اسم تقریباً شاهنشاه میباشد اما بعقیدهٔ نگارنده نه چنین است و از نوادر سوانح روزگار مهرداد اول یا هرمز که افسانه بنظر می‌آید اینکه روزی بشکار رفته بود غزالی نمودار شد پادشاه آنرا تعاقب نمود غزال بغاری پناه جست پادشاه وارد آن غار شد بفاصلهٔ یک تیر پرتاب در وسط غار چهار صفه دید در روی هر صفه جامی طلا گذاشته و در میان هر جام فنجانی الماس در وسط چهار صفه لوحی یافت که بخط عبری در روی آن نوشته بود که گنج فریدون در اینجا در زیر خاکست مهرداد یا هرمز از غار بیرون آمده همراهان خود را طلبید گنج را استخراج کرده بالسویه میان آنها قسمت و بخشش نمود مورخین عجم مدت ملک هرمز را چهل سال نوشته اند

موسی خورنی اسم برادر مهرداد را وافارشاک ضبط کرده و وافارشاک اول پادشاه اشکانی ارمنستان است اقوال موسی خورنی از مسطورات ژان کاتولیکوس مورخ صحیح و معتبر است ژان کاتولیکوس میگوید وافارشاک برادر اشک اول است و این سهو عظیمی است چه در زمان اشک اول سلطنت اشکانیان آن پایه و مایه نیافته بود که بخیال فتح ارمنستان افتند

مورخین فرنگ مهرداد را پادشاهی بزرگ دانسته مدت سلطنت او را از مرهٔ سی و جماعتی سی و هفت نوشته اند برادرش فرهاد اول چون مکارم اخلاق او را فهمیده و سنجیده بود وی را بر فرزندان صلبی خود ترجیح داده و ولیعهد نمود بزعم بعضی چون مهرداد قبول عامه داشت فرهاد دانست بعد از او پسرانش بسلطنت قبول نخواهند شد این بود که مهرداد او را بجانشینی و وراثت تخت و تاج سلطنت اختیار و انتخاب نمود بهرحال مهرداد از سلاطین اشکانی اول پادشاهی است که تسلط کامل بر ملوک الطوایف بلاد ایران بهم رسانید و سلوکیدها از در حروب شکستهای فاحش داده در سلطنت و عراق عجم و فارس و خوزستان و ارمن مستقلاً و مستغنیاً مسخر دولت اشکانی کردید شهر سلوسی را که محاذی طیسفون بود و هر دو را با هم مداین میگفتند متصرف شد و حدود ایرانرا از این سمت تا سرچشمه‌های فرات امتداد داد ببلاد هند حمله نمود علاوه بر فتوحات خارج بتنظیمات داخله پرداخت قوانین لشکری و کشوری مرتب و مدون ساخت و تمام مملکت را مطیع قانون واحد نمود و با وجود کمال قدرت

هرگز

او و مزد بعقیدهٔ زردشتیها فاعل خیر است

هرگز در کار خود راه افراط و تفریط نرفت چون بر ترکستان حالیه و بلاد مازندران تسلط شد ملک را از ملوک آن ممالک منتزع ننمود بلکه بخود آنها واگذاشت و شرط کرد تابع او باشند و در سال مختصر مالیاتی باو بدهند و در مواقع لازمه قشون او را کمک نمایند

بعضی از مورخین خاصه آنها که مشرق زمینی میباشند بر این اند که فرهاد اول بعد از مهرداد پادشاه شد موسی خورنی گوید مهرداد اول وقتی که با آنطیوخس سلوکیدی جنگ میکرد خود بشخصه بسرداری قشون اقدام ننمود یکی از منسوبان خانواده سلطنت را که پورداد یا فرهاد نام داشت سردار قشون کرد و سلوکیدها که با این سردار مصاف میدادند خیال میکردند با پادشاه یعنی با خود فرهاد اول جانشین مهرداد اول جنگ میکنند مصنفین مغرب میگویند بعد از مهرداد اول فرهاد دویم بتخت سلطنت جلوس کرد این پادشاه در قشون کشی و سوق عسکر کمال مهارت را داشت پس از چهارده سال سلطنت بدست قائلین یونانی مقتول گردید صاحب روضة الصفا اسم این پادشاه را انوش نوشته و مورخ طبری نرسی نامیده آن گوید یازده سال سلطنت کرد و این چهارده یا هفده سال ضبط نموده خلاصه این برادر یا پسر مهرداد که او را گودرز و انوش و نرسی نام داده اند صاحب تاریخ جعفری ایران شاهش خوانده میگوید شام را مفتوح ساخت و این مطابق است با آنچه موسی خورنی به پورداد نسبت میدهد صاحب روضة الصفا مینویسد این پادشاه چون ظالم و جابر بود سپاهیان بر او بشوریدند و بجنگش آورده چشمش بکندند و از این غصه وی درگذشت

یونانیها بعد از فرهاد اول اردوان دویم را پادشاه دانسته و او را پسر سیم فرهاد اول گفته اند و مدت ملکش را پنج یا شش سال ضبط کرده این سلطان در قلیل مدت سلطنت خود با هیمروس که یکی از بنی اعمام او بود و با تورانیها غالبا زد و خورد داشت اما صاحب روضة الصفا اردوان دویم را بلاش نامیده و غلبه بر طوایف البرز کوه را باو نسبت میدهد و میگوید چون اغلب در پای تخت نبود یکی از بنی اعمامش بجای او سلطنت میکرد شاید مقصود از ابن عم همان هیمروس باشد اردوان دویم وقتی پادشاه شد پیر بود و ابن عمش هیمروس در ایالات جنوبی و مشرقی مسلط بود بواسطه کبر سن و ضعف سلطنت ایرانرا با هیمروس تقسیم کرد و این اول دفعه است که مملکت اشکانیان تقسیم میشود و دو یا سه پادشاه اشکانی در یک عصر و زمان سلطنت میکنند

خلاصه دولت اشکانی کمال قدرت و تسلط و استقلال را بهم رسانید و با قیاصره روم دم از برابری و همسری زد گاهی نیز بواسطه فتنه و فساد داخله ضعیف میشد و بعقیده بعضی از مورخین

در اوایل امر دولت اشکانی بسلطنت مشروطه یا جمهوری بیشتر شباهت داشت تا بحکمرانی مستقل
یکی از مصنفین میگوید اشکانیان در وقت جنگ نزدیکان سلطنت و خواص و منسوبان پادشاه را
و سپهسالاری نمیدادند و در اوان صلح نیز آنها بر بنیه وزارت و حکومت نایل نمیشدند بلکه سردار و
سپهسالار و حاکم و وزیر از میان مردم عالی و دانی منتخب میشد و فقط قابلیت و لیاقت شرط شغل
و منصب بود

دولت اشکانی در اجرای قوانین غالباً سخت گیری داشته و ملاحظه کمتر در کار بود مثلاً قاتل را حکماً
می کشته اند و اگر کسی زخمی به یکی میزده همان طور زخم باو میزدند زانی و زانیه را بشدت سیاست میکردند
بعلاوه مصادرهٔ عمله از آنها بگرفتند لکن باید دانست که اینوضع مرسوم آنهائی بود که بحالت ایلیت
و آداب و رسوم اولیه خود باقی بودند جماعتی که تمدن قدیم ایران را با تمدن قدیم یونان تلفیق نموده و
پیشنهاد ساخته سخت گیری در قوانین را پسند نمیکردند

یکی از مصنفین مینویسد میان سلاطین اشکانی و رعایای ایرانی در نفس الامر رابطه نبود چه آن پادشاهان
بنظر شفقت و مهری که به نوزادیان ابنای جنس خود میدیدند بایرانیها نمیدیدند و بطور تحکم و تجبر با آنها
رفتار میکردند و رعایای ایران هم آنها را اجنبی شمرده قلباً از آنها متنفر بودند و کرهاً و ضرورتاً اطاعت و
تمکین مینمودند و همین وضع خود اسباب پیشرفت کار ملوک الطوایف و ولاة بود و در زمان اشکانیان
از استقلال تام و تمام محروم بود و درست که ملاحظه کنیم و در مسطورات ارباب خبر تدبر و تعمق نمائیم
دانیم سلاطین اشکانی فقط در خراسان و گرگان و خوارزم سلطنت مستقله داشته اند و سایر ایالات
حتی میزن و کاراسن که قسمتی از لرستان حالیه بوده و منلیج و بصره در تحت تصرف سلاطین مخصوص بوده
و میتوان سلطنت اشکانیان را قبل از اقتدار کلی و اختیار مطلق تشبیه نمود بسلطنت خانواده
هابس بورگ اطریش در سوابق ایام و بسلطنت دودمان هوهن زلرن پروس در عصر و زمان چه سلاطین
اطریش و پروس لقب امپراطوری المان داشته و دارند اما در امور داخله المان وجهاً من الوجوه مداخله
نمینمایند مگر در وقت جنگ و مدافعه که تمام عساکر ممالک مختلفه المان باید در زیر رایت و حکم پادشاه
پروس که امپراطور المان است باشد و سلاطین ممالک مزبوره در روابط پلیتیکی که بالخارجه دارند بدون
مشاورهٔ با امپراطور نباید اقدام بکاری کنند از این گذشته پادشاهان هم در مملکت صاحب تخت و تاج
و خطبه و سکه میباشند و تقریباً بلکه تحقیقاً سلطنت اشکانیان و ملوک الطوایف تا مدتی همین
شکل داشته

لکن باسم هدیه وار[illegible] خراجی میدادند

اما مملکت ارمن باید دانست که در عهد کیان در تصرف سلاطین مخصوص مستقل بوده واین استقلال زایل نشد تا چند سال بعد از فوت اسکندر کبیر که مهرداد اول اشکانی این مملکت را مفتوح و مسخر نمود وبرادر خود والارشاش یا والارساس یا والارشاک را بتخت سلطنت ارمنستان جلوس داد و مملکت مزبوره خاص اشکانیان گردید وملوک آن اگرچه بشاهنشاه اشکانی اظهار تبعیت مینمودند خود نیز بدرستی مستقل بودند واز سلسلهٔ اشکانی ارمنستان ارشانامی که داماد ارداشه پد دیگران بود در ظرابزون وسواحل قراد نکیز سلطنتی جداگانه تشکیل داد و فی الحقیقه شعبهٔ کوچکی از سلطنت ارمن منشعب گردید در ادیس و نصیبین هم از دودهٔ اشکانی حکمرانی بوده اند شعبهٔ دیگر از اشکانیان در باختر وافغانستان تاختا و کاشغر سلطنت کرده مورخین ارمنی این شعبه از طایفهٔ اشکانی را سلاطین خوشان (۱) نامیده اند وآنها همان خواقین بوده طایفهٔ دیگر از اشکانیان از کوه قفقاز عبور کرده ودر آن سمت لوای حکومت افراشتند و در جنوب روسیهٔ حالیه متمکن گشته واز رود ولگا تا قراذنکیز را در تحت تملک داشته وبرملک الملوک اشکانی همان رفته که بر منکوقاآن پادشاه مغول چه منکوقاآن از مرکز دولت که قراقرم بود بنی اعمام واقارب واقوام خود را مامور ایران وترکستان وچین وماچین وبعضی بلاد فرنک نمود چون رفتند ومسلط شدند دیگر اطاعت وتمکین قاآن بزرگ از یاد آنها برفت فروع از اصول قوی تر شد وبجای آنکه اغصان مقوی ومؤید دوحه گردند اسباب ضعف آن گشتند پس باید گفت مغولها بعد از هزار و پانصد سال همان رویه را پیشنهاد ساختند که اشکانیها پانزده قرن قبل از آنها داشتند یعنی خویشان ملک الملوک اشکانی اسباب خرابی کار او شدند واردشیر بابکان برادوان غالب نیامد مگر بمعاونت اقارب آن پادشاه خلاصه سپهبدها طبرستان وقارنها و سورناها که دائما در داخلهٔ ایران در آن از منه حکومت میکرده اصلاً اشکانی بودند ومعلومست این سلسله کلیتاً از شاهنشاهان بزرگ تا حکام وامرا فقط شجاعت وجرات وقوت قلب آنها بوده است اهل تدبیر وتدبر نبوده اند چنانکه نتوانستند نه استبداد واستقلال کیان را بهم رسانند نه وضع جمهوری وآزادی یونانیان ورومیان را

یا کوشان یا قوشان؟

فصل بیست ودوم

در وضع اشکانیان یا ملوک الطوایف وتقسیم ایالات

سلاطین اشکانی بعد از آنکه بر پادشاهان سلوکید سوریه غلبه کردند وایشانرا از مملکت ایران بآنطرف فرات دواندند ملوک الطوایف یا ولاة ولایات وایل بیکیهای قبایل وروسای عشایر خود را

تا که برای تمکین آنها دیدند و ربقهٔ تبعیت آنها را بگردن نهادند بدون اینکه قبول باج و خراجی نمایند فقط متقبل شدند که در اوان جنگ قشونی بعسکر شهریار اشکانی تکمیل نمایند فی الحقیقه ولاة و رؤسا ملوک بودند و پادشاهان اشکانی ملک الملوک و همین جهت است که مورخین عرب و عجم آن عصر و زمان را دورهٔ ملوک الطوایف نامیده اند اما در باب رفتار سلاطین اشکانی نسبت بولاة بعضی خوب دانسته و گفته اند ملوک الطوایف از ملک الملوک اشکانی راضی و خوشنود بوده اند جماعتی بر خلاف این مدعی اشکانیان بولاة سخن رانده اند ژوستن مورخ لاتینی مینویسد پادشاهان پارث نسبت بولاة بطور نخوت و غرور رفتار مینموده و بآنها تعدی میکرده شاهد این مدعا آنکه وقتی آنطیوخس پادشاه سوریه بقصد جنگ با سلطان اشکانی از دجله عبور کرد بسیاری از ولاة و ملوک باستقبال او شتافتند و با وی همراه شدند و از پادشاه اشکانی شکایت نمودند و گفتند این سلسله علاوه بر اینکه اجنبی هستند و ما را میلی بتمکین و تبعیت آنها نیست از سوء سلوک آنها هم بستوه آمده ایم پلوتارک مورخ میگوید وقتیکه نمیه قیصر روم بر لشکریان پادشاه اشکانی در مرز ارمن غالب آمد و تمام طوایف ساکنهٔ دو طرف قفقاز را مطیع خود ساخت ملوک عراق عجم و خوزستان و لرستان سفرا نزد او فرستادند و اظهار داشتند که اگر قیصر بخواهد و لازم داشته باشد ما او را با بردو مرکب مدد مینمائیم و با اشکانیان جنگ میکنیم لیکن از مصنفین مشهور نوشته است تمام هیجده ایالت تابعه اشکانیان را پادشاهان مستقل بوده از ایالات مسطوره واقعه فیما بین بحر احمر و دریای مازندران که بحر احمر در جنوب و دریای مازندران در شمال است یازده ایالت موسوم به ایالات علیا میباشد و ایالات علیا محدود است از سمتی باسپارمنستان و محل طایفهٔ خزر که در کنار بحر خزر سکنی دارند و از طرفی ببلاد توران که طوایف تورانی و پارث مخلوطا در آنجای گرفته اند اما هفت ایالت دیگر که معروف به ایالات سفلی است در بین النهرین از رود یونانی و آسیتیر د آشوری و بابل و برخی از ولایات اعراب واقع است در این ایالات اگر چه گاهی مشایخ عرب سلطنت مینمایند اما بعضی اوقات هم سلاطین اشکانی حکمرانی میکنند در بین النهرین مخصوصا شهرها هست که سلاطین سلوکیدی سوریه بنا کرده اند و مردم آن امصار یونانی هستند و حکام ایشان نیز یونانی است و حکومتی بوضع جمهوری دارند شهرهای دیگر هم در این سرزمین هست که سکنهٔ آن یهودند در آن بلاد هم قبول حکام اشکانی نمیکنند کلدانیها که در بابل و آن نواحی هستند چندان تمکین و تبعیتی بپادشاهان اشکانی ندارند در حقیقت آزادند آذربایجان کلیتهٔ پادشاه مخصوصی دارد که از عهد اسکندر کبیر به بعد زیر بار در این سلطنت نموده و مستقل بوده و تا سنهٔ

سی بعد از میلاد سلاطین آذربایجان کمال استقلال را داشته‌اند پادشاه اشکانی بخصوص اینکه پادشاه
آذربایجان به مارک آنتوان کمک کرده در سال مذکور بر او حمله کرده و غلبه نمود اما باز مملکت را یکباره
از و منتزع نساخت چه استرابن که چندی بعد کتاب خود را تألیف نموده مینویسد پادشاهان آتروپاتن
که همان آذربایجان باشد در ایالت مزبور سلطنت دارند نگارنده گوید چیزی از زمان استرابن
نگذشت که آذربایجان یکباره بتصرف اشکانیان در آمد و عجب اینست که از آن وقت بعد این طبقه
ولیعهدها خود را پادشاه آذربایجان خواندند و این رسمی که حالا بعد از دو هزار سال در سلسله
جلیله قاجاریه ابدالله تعالی ملکهم مرسوم است ولیعهد دولت فرمانفرمای مملکت آذربایجان‌اند
در آن طبقه هم معمول بوده و گویا آذربایجان دویمین تخت بشمار می‌آمده و از حیثیت جمعیت و عظمت
و ثروت ثانی اثنین قاعده مملکت بوده چنانکه حالا هم که ما بتألیف این کتاب مشغولیم چنین است
در سمت جنوب شرقی دریای خزر ایالات هیرکانی که گرگان و قسمتی از مازندران باشد در سال شصت میلادی
بر ولوژز اول پادشاه اشکانی شوریدند و یکی را بروم فرستاده از دولت روم استعانت نمودند و
این شورش مدتی متمادی برکار بود طوایف ساکنه در خوزستان و لرستان تبعیت مستقیم باشکانیان
نداشتند و استرابن مخصوصاً باین فقره تصریح کرده است سلاطین بازرنجی که در فارس حکمرانی مینمودند
و بابکان و اردشیر از آن دودمان بودند و بعد خود را ساسانی خواندند استقلال درستی داشته‌اند
یکی از مصنفین میگوید شاهنشاه اشکانی هر وقت خیلی مقتدر بود از ولاة و ملوک الطوایف پیشکشی
میگرفت و آنها در وقت لزوم قشونی بکمک شاهنشاه میفرستادند نویسنده دیگر مینویسد در
زمان سلاطین اشکانی اکثر ممالک مجاوره حکمران مستقل داشته که باج گذار اشکانیان بوده‌اند
از جمله ایالات معتبره بابل و خوزستان و بعضی ولایات مشرق در تمام مدت استیلای سلاطین پارت در
تحت حکومت حکمرانان با استقلال بوده و همینقدر که باج خود را میدادند اشکانیان مطلقا در داخله
آنها مداخله نمیکردند و مؤید این گفته آنکه در سنه چهل میلادی سکنه یونانی شهر سلوسی و مردم
سوریه باهم سازش کرده بر جماعت یهود حمله نموده بر آنها دست یافتند و پنجاه هزار نفر از آنها را
بکشتند و پادشاه اشکانی بهیچوجه متعرض آنها نشد و از این قضیه چیزی مطلقا بزبان نیاورد تا چه
رسد باینکه مرتکبین را تنبیه و سیاست نماید

مورخی معتبر مینویسد اشک اول اگرچه بعد از غلبه بر حاکم یونانی و انداختن ربقه اطاعت انطیوخس
از گردن بسلطنت و استقلال رسید اما آن پایه و رتبه نیافت که خود را شاهنشاه خواند و روسای

قبایل و ملوک الطوایف که او را همراهی کرده بودند تمکین این دعوی نمینمودند بلکه هر یک خود را در عرض او میدانستند و با او دم از همسری و همشانی میزدند این بود که معاهده ما بین او و ملوک الطوایف منعقد شد و قرار دادند در احکام و فرامین اسامی تمام ولاة بترتیب رتبه و شان نوشته شود نهایت اینکه اسم اشک را چون بالنسبه بدیگران شرافت داشت مقدم بر سایر اسامی بنویسند نیز قرار دادند اشک حق نداشته باشد که ولیعهدی برای خود تعیین کند بعد از فوت او مجلسی منعقد کرده رؤسای طوایف و سران سپاه و مردان کار آگاه و علمای بزرگ در آن مجلس جمع شوند و پادشاهی برای جانشینی اشک و تخت سلطنت منتخب نمایند

فصل بیست و سیّم
در عوائد و حالات ملت پارث از زن و مرد

موّرخین را عقیده اینست که اشکانیان ... پارث بوده از قوم داهی تورانی ... اند و از آنجا که بمناسبت پارثها ... رسیده اند آنها را پارث خوانند

پادشاهان سلاطین اشکانی از این ملت بوده بموجب مسطورات اکثر مورخین و محققین از نویسندگان فرنگ طایفه مغرور و متلوّن المزاج و پر حیله و بیرحم بشمار آمده و نسبت بمردان حالت سفاکی و سختی داشته اما با زنها عادتاً ملاطفت و مهربانی و فروتنی مینموده و مبلغی رعایت از آنها میکرده اند آسایش و راحت را از مکروهات میشمرده دائماً زحمت و حرکت و نقل و انتقال و تغییر مکان و سواری میکرده اند حرف کم میزده و جز بلزوم سخن نمیرانده و مهموم بنظر می آمده و این کم حرفی و حالت اندوه گویا بجهت نداشتن ادبیات بوده که بخاموشی و تفکر دلالت مینموده در هر حال چندان از وضع تکلّم آگاهی نداشته هرگز سرگذشت و وقایع متعلقه بامور شخصی خود را بکسی بروز نمیداده اند و باختفای مطالب میکوشیده برؤسای خود و سلاطین ادب میکرده اند اما نه از صمیم قلب بلکه از ترس و ژوستین مورخ شرحی درین باب نوشته است اشکانیان در صرف مسکرات حریص و ولوع بوده غذا کم میخورده اند اما در شراب اسراف مینموده از جنس لحوم بگوشت شکار بیشتر میل و رغبت داشته اغلب اوقات را زیر چادر و آلاچیق بسر میبرده و متصل ییلاق و قشلاق میکرده زوجات متعدد میگرفته اما نسبت بزنان خود زیاده از حد غیور بوده اگر خلافی از آنها دیده میشد یعنی با اجنبی راهی بهم میرسانیدند جانبین هر دو معدوم و نابود میشدند کلیه زنهای طایفه پارث باید از مرد غیر رو بپوشند و در مجالس مردانه داخل نشوند پارتها در اوایل یعنی در آن اعصار که دارای سلطان و حکمران نشده بودند و هنوز از اشک و اشکانیان اسمی بمیان نیامده بود از تمدن اصلا بهره نداشتند و بعد هم که آفتاب دولت و سعادت آنها از مشرق اقبال طالع شد حظ قلیلی آنها را از ترقی و کمالات عالم انسانیت و مدنیت

عاید آمد از تمام آن قوم اگر یک ربع از وضع بدویت و زندگانی صحرانشینی خارج کشتند باقی بهمان حالت اولیه ماندند

یکی از مصنفین گوید پارتها آنوقت که در تبعیت سلاطین کیان یعنی رعیت آنها بودند در ادای تمامی کاملی تعاون و مساعی جمیله مینمودند و حقوق دولت را بدرستی مرعی و منظور میداشتند اما هنگام جنگ از خدمتگذاری دولت چیزی فروگذار نمیکردند و با قدم صدق و جلادت راه جانفشانی می پیمودند چنانکه وقتی قشون اسکندر با دارا در اربل روبرو شد از لشکریان پادشاه ایران کسیکه ثبات قدم ورزید و پرده‌ی دست از کارزار نکشید و حتی المقدور پا فشرد پارتها بودند و اگر قهرمانان مقدونیه بر آنها زدوخورد مملکت پارت را بگرفت علت ناسپاسی پارتها و ضعف و جبن آنها نبود دارا کشته شده و آن پادشاه را ولیعهد و جانشینی از دودمان کیان نمانده رکنی وثیقی نمیدیدند که بدان تکیه نمایند و صاحب علمی نمیافتند که در زیر بیرقها و جمع آیند بعلاوه رفتار سلاطین کیان در اواخر نسبت بقاطبه رعیت غالبا اسباب کدورت میشد و کار بجائی منجر میکشت این بود که پارتها مثل سایر رعایا آن جانفشانی که باید نداشتند از این جهت کار اسکندر آسان شد اشکالات رفت و آمد آنچه آمد بالجمله در دولت سلوکیه هم بعضی دواعی و علل خارجه پارتها را بشورش وا داشته که نه بالذات مایل بناسپاسی بودند انتهی

مورخ دیگر در عوائد ملت پارت میگوید قوه شهوانی مردان این طایفه زیاد بود بنابراین یک زن و دو زن قناعت نمیکردند و زوجات متعدده میگرفتند اما آنها را مستور میداشتند حتی در اعیاد و مجالس جشن ایشانرا راه نمیدادند بجز در تعدد زوجات و نگاهداشتن صیغه و متعه افراط میکردند و وظیفه نسوان بود که مقیم خانه‌ها یا چادرها و لایحفظها باشند و بکمال عفت و عصمت راه روند چه میدانستند زانی و زانیه حتما مقتول میشوند و راه خلاص برای آنها نیست نیز زنها کلیه هرگز با اجنبی تکلم نمیکردند فقط طرف گفتگوی آنها شوهرها و برادران و پسران ایشان بودند و هر وقت بضرورت از منزل بیرون میرفتند روبند بصورت می بستند و فرقی در میان زن بیوه و شوهردار نبود و همینکه زنی از شوهر ناراضی میشد اگرچه شکایتش جزئی بود طلاق میگرفت زنها هرگز با مردها غذا نمیخوردند و تقوی غالبا زندگانی مرد از زن جدا و مفروز بود

پارتها اگرچه در اضمحلال طبقه و سلسله سلاطین کیان و انقراض سلطنت ایشان با اسکندر همدست کشتند بلکه بزعم بعضی محرک و مهیج پادشاه مقدونیه شدند اما بعد از استیلای این پادشاه مثل

سایر طوایف و قبایل چندان باو نگرویدند و اظهار اطاعت و انقیاد کامل نمودند و بعضی اماکن مستحکم و سفاین ها که داشتند آنها را اسباب قوت قلب کرده بزور اسلحه امتیاز ذاتی از اسکندر گرفتند و میل پارتها این بود که پس از کشته شدن دارا اسکندر پادشاهی ایرانی الاصل انتخاب کند و او را در سوس بتخت سلطنت جلوس دهد و آنجا مرکز دولت و حکمرانی باشد پارتها در تحت امر و فرمان او باشند و از آنجا احکام برای آنها صادر شود اصلا و مطلقا نمیخواستند زیر بار سلطان یونانی که بابل را مقر سلطنت و کرسی مملکت خود قرار داده بروند و مطیع اجنبی باشند و مخصوصا هر چند وقت یکبار طوایف سکیث تورانی بمملکت پارت حمله میکردند پارتها از وضع سلطنت سلوکیدهای سوریه خشنودی نداشتند همانا وضع و استعداد آنها اجازه نمیداد که یکباره دم از خود سری زنند بنابراین تقریبا هفتاد سال از خارجه تمکین کردند

مورخ دیگر مینویسد پارتها اینکه چند قرن میان ایرانیهای متمدن زندگانی مینمودند و آداب و رسوم آنها را برای العین میدیدند باز از وضع و طریقه قدیم خود دست نکشیده بسبک آبا و اجداد خود بعیش و تنعم نپرداختند نه بصنایع و حرف رغبتی داشتند همه میل آنها بغارت و یغما بود و عمده از این راه معاش مینمودند و از عوائد ملت پارت اینکه از اختلاط با سایر ملل نافر بودند و نمیخواستند با هیچ طایفه و قومی خاصه ملل متمدنه هم یورت و هم مسکن باشند و از غیر خود بما امکن دوری میجستند و بعد از آنکه طی مقامات کرده و بمقامات عالیه رسیده باز همین سیره و داب را داشتند

ژوستن مورخ گوید اشکانیان زیاده از حد متکبر و بیحیا و فتنه جو و بیشرم و مکار بوده و خود میگفته اند مرد باید تند خو و جسور و جری باشد و زن خوشخو و متواضع و مهربان و از صفات خاصه این طایفه خود داری و کم حرفی میباشد در مهر و کین و غم و شادی آثار غضب و میل و حزن و شعف در بشره آنها نمودار نمیشده است هر وقت ضعف داشته اند بر اقویا تمکین مینموده و چون قوت می یافتند سر از اطاعت باز میزدند

فصل بیست و چهارم
در دین و مذهب اشکانیان

از دین و مذهب و عقاید اشکانیان اطلاع درستی نمیتوانیم حاصل کرد چیزیکه معین است طریقه و شرایع مختلفه را باهم مخلوط و درهم کرده بدان معتقد شده بودند شک نیست که ابتدا پارتها با اشکانیها میل و رغبت پیروی دین پیغمبر با عظمتی با خبری که زردشت باشد نمینمودند اما بعدها بیزدان

واهرمن اعتقادی ظاهری یا قلبی بهم رسانیده و اورمزد را که بزعم زردشتیان فاعل خیر است میپرستیده‌اند
و خدای متعال میدانسته و از اهرمن خوف و هراس داشته علاوه بعضی بتها و مجسمه‌ها را نیز
پرستش میکرده و برای کسب میمنت و فیض آنها را در مساکن و منازل خود میگذاشته و در تغییر منزل
و مکان آنها را با خود میبرده و حمل و نقل مینموده‌اند که بآن هیاکل نزدیک باشند آفتاب و ماه را
نیز از معبودها شمرده و هنگام طلوع خورشید باسم میترا بعبادت این جرم مضیئ میپرداخته قربانیها
در راه آن میکرده‌اند و مجسمه‌ها برای جرم آفتاب میساخته و بوجود بعضی خداها که آنها را رب النوعها
خانواده سلطنت میدانسته قائل بوده و این خداها را از جنس و حامیان و ندای اورمزد می‌پنداشتند
سلاطین اشکانی در مواقع مخصوصه باین قسم از خداها قسم میخوردند سایر اجزاء خانواده سلطنت
نیز بهمین منوال سوگند یاد میکردند

ملت پارث یا اشکانیها از خانواده سلطنت گرفته تا افراد و آحاد رعیت بتها و مجسمه‌ها داشتند
که از آبا و اجداد شان میراث بآنها رسیده بود و آنها را در خانه و منزل در جای مکانی میگذاشتند
و بپرستش آنها میپرداختند عقاید دینی پارتها در اواخر بهبودی گذاشت از پرستش ماه و آفتاب
و صور و تماثیل نزدیکی کرد مورخی میگوید در اوایل دولت اشکانیان مغها یا علمای دینی خیلی معتبر بودند
و پارتها پیروی احکام و آداب و رسوم آنها مینمودند و بعدها که بعضی تغییرات در عقاید خود دادند
مغها از آن اعتبار افتادند و اگر چه آنها را از مجلس شوری بیرون نکردند اما اعتنائی هم دیگر بایشان نبود
سلاطین اشکانی رعایای خود را مانع نبودند که قبول مذاهب مختلفه نمایند آتشکده‌ها در دولت
آنها دایر و مذهب زردشت مجاز بود در بلاد یونانی اشکانی ارباب انواع المپی را چندین قرن نیز
میپرستیدند و المپ کوهی است در تسالی شعرا آنرا اقامتگاه ارباب انواع افسانه و محل اجتماع
آنها قرار داده و مثل آسمان فرض کرده‌اند نیز در شهرهای بابل و نیز آردا و نصیبین یهودان در عقاید
مذهبی خود در همان وقت آزاد بوده‌اند و دین عیسوی در مملکت پارث شیوع یافته بدرجه
رسید که در قسمتی از آن قطر مذهب دولتی گردید و حکمرانان اسرئین که اورفا پایتخت آنست
مسیحی بودند یکی از مورخین گوید اشکانیها آتش را مبارک میدانستند و بر روی دخمه‌ها احترام مخصوص
مینمودند اجساد اموات را نمیسوزانیدند در مکانی میگذاشتند همینکه طیور گوشت بدن
آنها را میخوردند استخوان خشک شده آنها را جمع نموده در مقبره‌ها دفن میکردند سلاطین اشکانی
از ستایش آتش مبارک اورمزد را که میبایید همیشه روشن باشد اجازه دادند که خاموش شود

ومیتوان گفت سلاطین اشکانی ایران هم در این اجازه و اهمال با سلاطین اشکانی ارمنستان هم
داستان شدند احترام آتش بدینوضع رفته رفته از میان رفت و اشکانیان از آنوقت اجساد
اموات خود را با آتش داده سوختند

مورخ دیگر مینویسد اشکانیان بقدری با ارباب انواع معتقد میباشند که آنها را در این عقیده
غالی باید گفت بتطیر و تفأل هم اعتقادی کامل دارند نظیر معتقدات مذهبی آنهاست

مصنف دیگر میگوید علاوه بر هیکل پرستی و عبادت ارباب انواع که از یونانیها باشکانیان
رسیده و فهمیده و نفهمیده معتقد شده بودند قدری هم مذهب برهمنی و تصوف و حالت
درویشی و بیقیدی هند و کهاهند را اختیار کرده پیروی مینمودند و مذهب اینقوم از فروع دین
زردشت هم چیزی ضمیمه داشت یعنی اگرچه مثل سلاطین کیان مروج آئین زردشت نبودند لکن
بکلی هم آن مذهب را مردود نشمرده از احکام آن بعضی را مطاع و متبع میدانستند

صاحب دبستان المذاهب میگوید اشکانیان زند ناقصی داشته اند از این گفته مقصودش اینست
که چیزی از دین زردشت داخل در آئین اشکانیان شده بوده است

ژوستن مورخ لاتینی نوشته است اشکانیان نه همین بارباب انواع کمال اعتقاد را داشته بلکه بخرافاتی
که در اینطریقه دیده واز پیروان آن شنیده ایم قلباً معتقد بوده اند

بعضی بر این اند که اشکانیان منکر بقای روح و نفس ناطقه بوده و بهمین جهت اجساد اموات خود را
دفن مینمودند و بعضی لوازم زندگانی در قبور آنها میگذاشتند که چون روح ببدن عود کند در عالم
آخرت یا زیر خاک از مایلزم حیات محروم نباشند واین نقیض قول آنهاست که گفته اند پارتها نعش
اموات خود را در صحرا در جائی می انداختند که گوشت آنها را وحش و طیر بخورند بعد از آن استخوانهای
ایشانرا جمع کرده دفن مینموده اند

نگارنده گوید نویسنده های هر قوم در دین و آئین اشکانیان سخنی رانده واکثر نقیض یکدیگر است
بعد از ملاحظه اقوال هر یک و پس از اطلاع از سایر قوانین و رسوم و آداب اینطایفه بحاصل کلام
پرداخته و آنچه را صواب دانسته اینست که پارتها دیرگاهی در تحت تبعیت حکومت کیان بوده و
از اثرها که بر حسب تجربه قهراً در عالم حاصل میشود پیروی و تبعیت مغلوب بغالب است اگرچه احیاناً
خلاف اینحال را دیده اند و دیده ایم چنانکه می بینیم ملل بلغاری و سربی و یونانی و ارمنی قرنهاست که
رعیت دولت عثمانی میباشند و بذلت و زحمت و خذلان گذرانده باز بسیاری از آنها تغییر مذهب

نهاده و شریعت شریف دین اسلام را قبول نکرده همان راهی را که از پیش میرفتند حالا هم میروند اما
چون حکم غالب را سنگو بیم اشکانیان باندازهٔ در کیش و مذهب تقلید کیان کرده و اگر دولت کیانی
منقرض نمیشد همراینه یا رشتها یکباره دین زردشت اختیار میکردند و چون بنیان آن دولت سست شد
و رو بانهدام گذاشت اشکانیان نیز آثار قوتی در خود مشاهده نمودند بلکه معتقد آن دین نگردیدند
بر این شدند که بظاهر بد از مذهب مردم ایران نگویند و آزار مردود و با ملل نخوانند فی الحقیقه بسکوت
گذرانند همینکه در دست قادر و مسلط شدند بکلی انکار آن دین کردند و گفتند اعتقاد به یزدان و اهرمن
از عقاید سخیفه است بلی با آفتاب و ماه معتقد بودند و این دو جرم مضیء را پرستش مینمودند و مربی پادشاه
و خانوادهٔ سلطنت میدانستند اما دین واقعی آنها همان دین تورانی یعنی بت پرستی بود و هر وقت از
وطن بیرون میرفتند بتهای خود را همراه میبردند هنگام طلوع آفتاب باین فروزنده سجده میکردند
و قربانیها برای آن مینمودند اصنام آنها بیشتر مظهر کواکب یا هیاکل نجوم بوده است در خیام خود جای
مخصوصی معین میکرده و از بتان آنهائی را که مظهر اجداد خود میدانستند در آنجا میگذاشتند و محل را
متبرک و مقدس میشمردند و در آنجای تقدیس آن هیاکل را سجده میکردند و ثانی نیاکان خود را مقام
و مرتبهٔ خداوندی میدادند و برفعت و بزرگی و بزرگواری آنها طوری معتقد بودند که بوجود و ذات ایشان
قسم میخوردند سلاطین اشکانی در اوایل سلطنت علمای دینیه ایرانی را خیلی محترم میداشتند عناصر
اربعه علی الخصوص آب و آتش را نیز زاید الوصف احترام میکردند کثافات را از هر قبیل که بود و اجساد اموات را
در آب و آتش نمی افکندند اما بعد از حصول تسلط و استیلا آن حرمت و احترام را بر کنار گذاشتند علمای
مذهب را از مجلس شوری خارج ساختند و آتشکده های عجم را که در بلاد و ممالک ایران و ارمن و مستقیماً
در تحت حکمشان بود خاموش نمودند و آن احترام سابق آتش مبارک از میان رفت چون با هنود مراوده
بهم رسانیدند سوزاندن جسد مردگان را از آنها یاد گرفتند بلی یک مطلب را یا از راه پلیتیک یا بعقیده
قلبی رعایت میکردند و آن حفظ شأن علمای دینی هر طریقه و مذهب بود هر کس در مملکت آنها توطن داشت
با دین و آئین او کاری نداشتند مذهب زردشتی و دین یهود و آئین یونانی نزد آنها مساوی بود از تبعهٔ
آنها اگر کسی تغییر دین میداد و مذهبی را ترک کرده پیرو مذهب دیگر میشد کسی متعرض او نمیشد و با وی کاری
نداشت وقتی مذهب عیسوی هم در ممالک آنها رواج یافت و در بعضی نقاط ایران شایع گشت بلکه بعضی از
مورخین مینویسند در اواخر سلطنت اشکانیان دین عیسوی بصفحات ترکستان و خراسان هم نشر کرد
و ما این فصل را ختم میکنیم بقول یکی از مصنفین معتبر که میگوید اشکانیان دین و مذهب معین درستی

نداشتند کیش و آیین آنها مخلوط و مرکب از اصول و فروع ادیان مختلفه از زردشتی و یونانی و یهود و نصرانی و بودائی چین و برهمنی هند و ترکیبی خود ساخته بود و در این ترتیب مصالح ملکی اگر بیشتر از مقاصد آخرتی منظور نشده کمتر هم رعایت نموده بودند رعایای خود را اهل هر مذهب که بودند بیک چشم میدیدند علمای هر طریقه آزاد و محترم میزیستند و میتوان گفت از این طبقه موبدهای زردشتی کمتر از رؤسای سایر مذاهبشان احترام داشتند

فصل بیست و پنجم
در ادبیات و علوم و صنایع و فنون اشکانیان

آنها که در فنون تواریخ و سیر گذشتگان یدی طولی داشته و تتبعی بسزا نموده تصریح کرده اند که ایرانیان عصر و زمان پیشدادیان و کیان از علوم و صنایع و کمالات و ادبیات بقدر اقتضای آن قرون و اعوام بهره و نصیب داشته و جانب فضل و هنر را فرو نگذاشته بلکه در این مضمار از اقران گوی سبقت برده از همه پیش بودند و مقدم کاروان خویش اما چون دولتین مزبورتین از اوج عظمت و جلالت خود رو بحضیض زوال گذاشته و آن اختر فروزنده دچار وبال شد کوکب اهل علم و صنعت و دانش و دایش نیز بافول نزدیک شد و از لمعان و شروق افتاد سلاطین عجم بخود و هواهای خود مشغول شدند و از آن طرایف و اصول که ینابیع شوکت و حشمت و مبانی قدرت و استدامت است غافل گشتند طریق تقاعد پیش گرفتند و راه تکاسل رفتند اسباب اختلال کار لشکر و کشور فراهم آمد و امور رعایا مختل ماند شیرازه اوراق فضایل گسسته و بنیه بنیانی دست ارباب صنایع شکسته و تنها مبتلا به تنزل گردید و چندی هیچ دیده روی خیر و خوبی ندید این بود که یونانیها بر دولت عجم و مملکت ایران دست یافتند و غالب آمدند و بانتشار ادبیات و علم و صنعت خود پرداختند و در هفتاد و اند سال سلطنت و حکمرانی در ممالک ایشان تخم معارف و حروف یونانی در اراضی ایران پاشیده شد و آن کشته سبز گشته رو بنمو گذاشت چون دوره و پادشاهی باشکانیان رسید این طبقه که از تمام معلومات عالم چیزیکه میدانستند صحراگردی و تاخت و تاز بود و مملکت داری را این سرمایه ناچیز کفایت نمینمود لابد و ناچار میبایست از سرچشمه و مخزنی علم و ادب و کمال و هنر وام خواهند و بهره ور آن شوند تا کار حکمرانی بنظام و سامان رسد و رعایا نیست و نابود نگردند نخواستند از بقایای کیان و پیشدادیان و بعبارة اخری از فضایل و علوم ایرانیان قدیم کسب و جلب نفعی نمایند و رفع احتیاج خود کنند اما دو مانع در پیش بود یکی آنکه ازان جوانی سحر دیگر چندان فروغ و نفوذی نداشت دیگر اینکه ایرانیها چون

اشکانیانرا

شکانیان را اجنبی میدانستند و از عالم پستی و نیمه وحشی بودن آنها بیخبر نبودند سنگ درستی
در ترازوی آنها نمیگذاشتند و اعتنائی بآن طایفه نمیکردند بدینواسطه اشکانیان از ایرانیها رنجیده
از آنها رو گردان شده بیونانیها متوسل گشتند و اولا بتحصیل زبان یونانی مشغول شدند و چندان این
زبان را اهمیت دادند که زبان رسمی دولتی اشکانیان شد بعد از آن دنبال صنایع و علوم یونان را
گرفتند و آن ملت هم از خدا میخواستند دولت و مملکتی پیرو و مقلد فضایل و کمالات آنها باشد خود را
بمردم یونان از هر صنف و طبقه محتاج ببینند لهذا از همراهی فروگذار نکردند از آن روز پای فلسفه و حکمت
و پیشه و صنعت یونان در ایران باز شد و اشکانیان که علم و صنعت و کتابت و زبان یونان را قبول
کرده ناچار بودند که از یونان و یونانی تمجید کنند خود را با آداب و رسوم آنها متأدب سازند خود را
بدین یونانیها شبیه نمایند خویش را محب یونان خوانند و القاب یونانی را بخود دهند و خطوط مسکوکات
و الواح و دفاتر و ارقام و فرامین آنها یونانی باشد و بصنایع یونانی عظم زیاد گذارند و تشویق کنند
و چون چنین کردند علم و صنعت یونانی در ایران ترقی کامل نمود و بعضی احجار منقوره از زمان اشکانیان
دیده شده که معتبر است نقر آن کار حکاکهای یونانی میباشد و با مهارت و تناسبی که در رسم تصاویر
و نقوش داشته آنها را مصور و منقوش ساخته اند و هر کس اندک نظری در کارهای فنون مختلفه و اعمال
استادان اعصار خالیه دارد تمیز میدهد که این عمل آن دوره است و ثمر آن دو جهة مختصر این بوده است
جهت عمده و راه خصوصیت اشکانیان با یونانیها و اینمودت تامه و انس و الفت کامل تا آنوقت بود که سلاطین
اشکانی با علو درجهٔ قدرت و اقتدار خود نرسیده بودند چون رسیدند اگرچه یکباره از ارتباط و مودت
و علم و صنعت یونان صرف نظر نکردند یعنی در کار بود و باضمحلال آن نمیکوشیدند اما برواج و شیوع آن
نیز توجهی نداشتند و چون پادشاهان پارت از سرچشمه و محل دیگر کسب معارف و صنایع نکرده بنای بی
اعتنائی را بعلم و صنعت یونان گذاشتند در اواخر سلطنت آنها این هر دو سرچشمهٔ قدرت و قوت بلکه
بقا و استدامت رو بضعف و نقص گذاشت چنانکه مسکوکات و منقورات و ابنیه و غیره که در اوایل دولت
اشکانی جلوه و تأنقی داشت بی صفا و ناقص بلکه خراب و ضایع گردید خطوط سکه ها دیگر خوانده نمیشد و
ساختنها بدرستی پرداخته نمیگشت و در همان حال تنزل بود تا اردشیر و شاپور ساسانی ارباب صنایع
از روم طلب کردند و برای چندگاهی اصلاح نمودند
یک حرف را درست تحقیق و معلوم نکرده گذشتیم اگرچه این مطلب بجملهٔ معترضه شبیه است اما از آنجا که
در این مبحث حرفی از مخالصت اشکانیان و یونانیها بمیان آمد و ناتمام ماند تکمیل مرام و اجتناب و احتراز

از تسامح را

از این شرح را گوئیم وجه مودّت و خصوصیّت پارثها با یونانیان گفتیم و معلوم شد امّا وضع دوستی
این ملّت را با پادشاهان اشکانی ایران و ایرانیان باز نموده‌ایم و ممکن است کسی بگوید سلاطین سلوکیدی ...
که یونانی بودند و اشکانیان بنیان سلطنت آنها را منهدم ساختند و بارها بقصد راندن ایشان رایت جدال
افراختند آن ملّت چگونه باز با دشمنان خود طرح دوستی انداختند جواب اینست که یونانیها هم اقوام مختلف
بوده و با هم منازعه و مشاجره و مباینت داشتند و از آنجا که سلاطین سلوکید نسبت برعایا تعدّی و
اجحاف مینموده و از دفع دشمن درمانده و عاجز میگشتند سایر طوایف یونانی با آنها مودّت و خلوصی نمودند
و بچشم مهر و خویشی و هموطنی در آنها نمیدیدند و ارباب خبر دانند که مابین مردم مقدونیه و اهالی سایر بلاد
و بلاد یونان وداد و اتّحادی نبوده مثلاً قاطنین و ساکنین شهر آتن که کرسی و پای تخت حقیقی یونان است
هیچوقت بفیلیپ پدر اسکندر یا بخود اسکندر کبیر تمکین درستی ننموده و اگر در وقتی اسکندر عازم
جنگ و حمله کردن با ایران شد او را امداد و مرکب کمک کردند نه از جهت میل به تبعیّت و دوستی و همراهی او
بود چون تمام یونانیها از ایرانیان صدمه خورده بودند و عداوت و کینه آنها را در دل داشتند برای
بغض ایشان نه حبّاً للّه این اتّفاق و همراهی را نمودند و فی الحقیقه اسکندر کبیر در آنوقت سردار و
سپهسالار کلّ عساکر یونان بود نه پادشاه آن مملکت و از اینواقعه گذشته مکرّر اتّفاق افتاده که
قشونی از ایران بیونان رفته اهالی قطعه و ناحیه از نواحی آن مملکت با ایرانیها متّفق شده لشکریان ایشان
با عساکر ایرانی بناحیه دیگر حمله برده و با آنها جنگ کرده است حاصل سخن اینکه اگر سلسله سلوکیدی
با اشکانیان بجهت منازعه ساختن مملکت از دستشان خصومت داشتند سایر طوایف یونانی را
با آن سلسله چندان خصوصیّت نبود که همراهی کنند بلکه صرفه و صلاح خود را در همراهی و دوستی اشکانیان
میدیدند و بمقتضای مصلحت خود عمل میکردند برویم بر سر مطلب اصلی بعد از آنکه از روی قاعده و برهان
معلوم نمودیم که زبان و علم و صنعت و ادبیات اشکانیان عمده از یونانیها اخذ شده بلکه خود یونانیان
مصدر اعمال صنعتی و ملکی و غیره بوده اند حالا میپردازیم بنقل اقوال و مسطورات مورّخین و مصنّفین
تا معلوم شود که گفتار آنان نیز مؤیّد خیالات ماست

ژوستن میگوید زبان اشکانیان مرکب از دو لغت بود تورانی و ایرانی امّا همینکه این سلسله بدولت
بر ایران غالب شدند ظاهراً لغات ایرانی و زبان و مکالمات آنها بیشتر داخل گشت و شاید زبان دری
که مخلوطی از چند لغت میباشد همان زبان بوده که اشکانیان بدان تکلّم میکرده اند در جای دیگر ژوستن
مینویسد زبان پارتها اختلاطی و ترکیبی بوده از مدیی و ایرانی یعنی پهلوی

پلوتارک مورخ گوید ارد یا ارودیس پادشاه اشکانی که با کراسوس سردار رومی جنگ میکرد زبان یونانی میدانست چنانچه در حضور او از مجالس تماشائیکه اوریپید شاعر یونانی تألیف کرده بود یکی را در تئاتر بازی میکردند و او خیلی محظوظ و ملتذ میشد یکی از نویسندهای معتبر دیگر این گفته پلوتارک را شرح داده و آنچه نوشته است خلاصه آن از قرار ذیل است

خط و زبان و علوم یونانی از اوایل سلطنت اشکانیان تا اواسط از کنار شط فرات تا سرحد هند رواج داشت و مخصوصاً زبان مزبور در ایران بیشتر معمول بود تا در یونان و بعضی از سلاطین هندوستان نزدیک قرن اول میلادی خطوط سکه های خود را بزبان یونانی قرار داده بودند و همانطور که زبان لاتین در مغرب زمین و زبان عربی در مشرق زبان علمی و مذهبی گردید زبان یونان هم در آن زمان در ممالک مزبوره همان حالت را بهم رسانید بلکه رسمی و دولتی شد نجبا و اشراف و اعیان بدان زبان سخن میراندند کتب علمی و دینی را بآن زبان مینوشتند حتی مجلس تماشائی که در دربار سلاطین در می آوردند محاورات آن بزبان یونانی بود چنانکه وقتی ارد پادشاه اشکانی بتماشاخانه آمده در حضور او بازی باکشانت را که نویسندهٔ معروف یونان موسوم باوریپید تألیف کرده در میآوردند یکی از اجزای این بازی اینست که بازیگر سر بریدهٔ که از مقوا ساخته اند بحضار نشان میدهد چون همان وقت سر کراسوس سردار رومی را که با ارد جنگ میکرد بدربار این پادشاه آورده بودند بازیگر بجای اینکه مقوائی بمردم نشان دهد سر آن سردار را نشان داد از این گفته معلوم میشود که مجالس تماشائی که برای تفریح سلاطین اشکانی در می آوردند مفاوضات آن نیز بزبان یونانی بوده است

یکی از مورخین میگوید اکثر سلاطین و نجبای پارت زبان یونانی میدانستند و علت عمدهٔ آن اینکه مادرهای آنها اغلب رامشگران و مغنیه ها و اسرای یونانی بودند و بموجبات دیگر زبان یونانی زبان رسمی و دولتی اشکانیان شده و بعضی از شاهزادگان اشکانی که برسم گروگان در روم بودند علاوه بر زبان یونانی بتحصیل زبان لاتین هم میپرداختند

یوسف خورنی مورخ مینویسد چند نفر از سلاطین اشکانی زبان کلدانی و عبری هم آموخته بودند اما السنهٔ خارجه که تحصیل میکردند نه بقدری بود که در ادبیات آن زبانها نیز مهارتی بهم رسانند فقط بقدر حرف زدن و رفع حاجت می آموختند

مورخ دیگر میگوید اشکانیان کلیةً تمدن یونانیها را اقتباس و اختیار کرده چنانکه اینطایفهٔ نیم وحشی بواسطهٔ نداشتن ادبیات خطوط سکه های خود را یونانی قرار داده بودند اما بمرور چون در سلطنت

مستقل

مستقل و مسلط شدند تغییر وضع و طریقه داده قدری از تمدن کیانی را با تمدن یونانی ممزوج
کرده ترکیب جدیدی ساختند و سبک و طرز مخصوصی پیشنهاد نمودند

نویسندهٔ دیگر گوید اشکانیان تشبه کامل بیونانیان حاصل نمودند و خط و زبان آنها را خط و
رسمی و دولتی خود قرار دادند چنانکه در تمام مسکوکات و بعض الواح عصر اشکانی خط یونانی دیده
میشود علاوه براینها دبیرهای سلاطین این سلسله نه تنها نامه هائیکه بپادشاهان خارجه مینوشتند
بزبان یونانی بود بلکه احکام و فرامین و سایر نوشتجات متعلقه بداخله را هم بلسان یونانی مینگاشتند
یکی دیگر از تشبههای آنها ادات تعریف اسامی آنهاست که بزبان یونانی میباشد مثلاً اردوان را چون میخواستند
معرفه کنند اردابانوس میگفتند و گودرز را گتارزس و از این قبیل و این طریقهٔ تعریف یونانیست و سین
حرف تعریف آن ملت است

آقاثانجلوس مورخ میگوید زبانی که اشکانیان حرف میزدند همان لسان ارمنی است با اندک تحریفی
مصنف دیگر در باب لوحه و صفحه که اشکانیان روی آن مینوشتند تحقیق کرده گوید مراسلات این طایفه غا
روی پارچه نوشته میشد بعضی اوقات هم روی تکه پوستی که در حوالی بابل میروید و آنرا پاپیروس میگفتند
تحریر مینموده اند.

حاصل آنکه در عهد و زمان اشکانیان و در دولت ایشان علم و صنعت و زبان در اکثر امکنه یونانی بو
و در حقیقت ملت اشکانی خود از علوم عالیه و صنایع مستظرفه بکلی بی بهره بوده اند و در مدت متمادی سلـ
خویش کاری نکردند که ابنیهٔ قابلی دارا شوند و هر چه از عمر و زمان آنها دیده شده از یونانیان و
سوریه است و همین غلبهٔ صنایع و علوم و زبان یونانی کار ایرانیان قدیم را هم عقب انداخت و از هر جهت ع
نشاند چنانکه بزبان حقیقی ایرانی در آن قرون فقط در فارس و کرمان و لرستان تکلم مینموده اند و از
باصفهان هم میرود اما در خوزستان زبان مخصوصی داشته اند مرکب از کلدانی و ایرانی و همین بود
حال علوم و صنایع و آداب و رسوم و دین و آئین و تمدن و غیرها

تألیف کتاب کلیله و دمنه را که اکثر بحکمای هند نسبت داده بلکه از مفاخر آنها شمرده بعضی از مؤلفات و
فضلای عصر اشکانیان دانسته اند صاحب کتاب الفهرست میگوید کتاب کلیله و دمنه که عبدالله مقفع
پهلوی بعربی ترجمه کرده در مصنف اصلی آن اختلاف نموده اند جماعتی را عقیده اینست که کتاب ... بود
آثار نویسنده های دورهٔ ملوک اشکانی میباشد و حکمای هند آنرا بخود بسته اند زمرهٔ میگویند این تألیف
شریف با دانشمندان عهد سلاطین فرس مرتب و مدون ساختند و نتایج افکار عالیهٔ آنهاست و در کتاب

حکیم

حکیم نیز همینطور نوشته شده

نگارنده بر اینست که کتاب کلیله و دمنه و کتاب سندباد در سلطنت اشکانیان از هند با ایران آمده نه اواخر ساسانیان

فصل بیست و ششم

در بسط مملکت سلاطین اشکانی و پایتختهای ایشان و وضع ادای خراج در آن دولت

معتبر است که سلاطین مقتدر اشکانی ایران را در حدود طبیعی خود مالک شده اند و حدود طبیعی ایران بگفتهٔ جغرافیادانهای معتبر قدیم نهرین فرات و جیحون است و پادشاهان مزبور علاوه بر ممالک ایران مالک بلاد و ولایات شده اند و در سرحد هندوستان و قفقاز ملکات داشته

یکی از محققین اهل خبر گوید مهرداد ششمین پادشاه اشکانی بعد از آنکه بر پادشاه سلوکید سوریه غالب آمد و مملکت بابل را گرفت هر روز بر متصرفات او افزوده چنانکه عراق عجم را بحیطهٔ تصرف آورد و از طرفی ارمنستان و از طرف دیگر باختر را مسخر کرد و تا دشت توران و مرز هندوستان راند فی الحقیقه مهرداد ایران را دارای حدود طبیعی خود نمود و آن فرات و جیحون و قفقاز و خلیج فارس بود و جانشینهای مهرداد تا چند پشت بر بسط مملکت می افزودند

مورخین ارمنی که در تاریخ اشکانیان گفتار و مسطورات آنها را کمال صحت و اعتبار است در وسعت مملکت اشکانیان میگویند دریای خزر فی الواقع دریاچه بود در وسط مملکت اشکانیان یعنی تمام اطراف این دریا را از چهار جهت شمال و جنوب و مشرق و مغرب تا مسافت زیادی مالک بودند

آقا تانجلوس مورخ ارمنی مینویسد پادشاهان اشکانی ایران که شاهنشاه لقب داشتند و حقیقه که با وج قدرت و عظمت سلطنت خود رسیدند تمام بلاد و ممالک ایران را در تصرف داشتند و ارمن کبیر و ارمن صغیر و ممالک هند که وصل بحدود شرقی ایران میباشد آنها را بود بلکه از بلاد ماساژد نشین نیز متصرف بودند و بلاد ماساژدنشین عبارت از ممالکی بوده که طایفه اسکیث یا تورانیان در آن سکنی داشته و آن از یکطرف از ماوراء جیحون است تا حدود ختن و کاشغر و از طرف دیگر از دشت قپچاق است تا دریای آزف و سواحل نهر دن دیگر اما پایتخت

سلاطین اشکانی بزعم مورخین عرب و عجم ری بوده است ولی اینحرف بطریق اطلاق سهو است
و صحیح نیست ممکن بعد از فتح و قوام و سلطنت چند نفر از   این سلسله از سلاطین
پای تخت خود را بری آورده باشند لکن ابتدا مسلم است که کرسی مملکت آنها در طرف خراسان
بوده صاحب کوشنامه مینویسد سلاطین اشکانی دامغان را پای تخت خود قرار داده بودند و در کوهستان
اطراف دامغان و بلاد خراسان کلیةً یونانیها سکنی داشتند و مردم کوهستانی آداب و رسوم
آنهارا اخذ کرده بودند

یکی از فضلای مصنفین مینویسد چون سلاطین اشکانی قوتی گرفتند و اغلب بلاد ایران در تحت
تسلط و تملک آنها در آمد پای تخت خود را از خراسان بعراق عرب یعنی ساحل نقل و تبدیل نمود   دجله و فرات است
شهر سلوسی را که در کنار شط بغداد و آباد و معتبر و مرکز تمدن بود گرفتند و خواستند کرسی
مملکت خود قرار دهند رجال و امرا و اعاظم دولت اشکانی که از طایفه پارث بودند بتوطن
و اقامت این بلد میل ننمودند پادشاه اشکانی مجبور شده مقابل شهر سلوسی شهر دیگر بنا
نماید که مخصوص پارتها یا تورانیان باشد این بود که شهر طیسفون را ساخت و طیسفون
اسم عربی این بلده است یونانی این را کتزیفون و ارامنه دیسپن میگویند و شهر طیسفون نه
همین پای تخت سلاطین اشکانی شد بلکه بعد از این طبقه ساسانیها هم آنرا قاعدهٔ مملکت خود
قرار دادند و چون سلوسی و طیسفون در دو طرف دجله و نزدیک هم بود اعراب این دو شهر را
بروی هم مداین گفتند اما وضع گمرک در زمان اشکانیان اگرچه مصنفین بدرستی شرحی
از این مطلب ننوشته لکن از اشاراتی که در هر موقع نموده معلوم میشود که گمرکخانهٔ این طایفه اداره
منظمی داشته و وجوهی که در گمرک دریافت میشده از امتعهٔ وارد بوده است و مبلغی گزاف از
این راه بخزانه دولت میرسیده و هرچه وارد گمرکخانه میکرده اند ثبت آنرا برمیداشته و در سرحد
مامورین گمرک حاضر و ادارهٔ گمرک دایر و کتابچه‌ها برای ثبت و ضبط خرج و دخل گمرک ترتیب
داده اینکار را از روی قاعده و قانون معین میپرداخته اند تجارتیکه رعایا و تبعهٔ اشکانیان
بوده اند با مملکت روم خیلی داد و ستد و آمد و شد مینموده از ایران بعضی پارچه های پشمی و
ابریشمی که در بابل نسج میشده و قالی که در مملکت روم خیلی مطبوع و مطلوب بوده و قیاصره
آنرا زینت عمارات خود قرار میداده اند بروم میبرده و از روم حریر و دیبا و اقمشهٔ نفیسه دیگر
وظرآت بایران می آورده اند و دود و ادر زمان اشکانیان مخصوصاً از ایران بروم و فرنگ

حمل

حالیه هم یکی نقل ازرق دیگر علفا ذخر که بفارسی آنرا گور گیاه مینامند در آمد و شد مردم
خارجه بداخله ممالک اشکانیان و رفتن رعایای تبعهٔ ایشان از داخله بخارجه نیز چنانکه باید
خبر داریم قسمتی چیزیکه میدانیم اینست که هر کس وارد پای تخت ییلاقی و قشلاقی میشد یا بیرون
میرفت اعم از اینکه اهل مملکت باشد یا غریبه اسم او را ثبت میکردند و صورت و هیئت او در دفتر
دروازه بانان نگاشته میشد و باو تذکرهٔ مرور تیز داده میشد

فصل بیست و هفتم
در وضع اکل و شرب و مجلس عیش و طرب اشکانیان

بعضی از مورخین در اکل و شرب قوم پارث یا اشکانیان مینویسند در غذا اصراری نداشتند
لکن در شرابها افراط مینموده اند و از آنجمله است ژوستن مورخ لاتینی جماعت دیگر میگویند
در غذا هم مسرف بوده و راه اسراف می پیموده اند حق اینست که در ایام صحرانشینی کم میخورده اند
وجه عمده اینکه ایلات را مأکولات متنوعه تمکن و استطاعت نیست که نسبتاً خوار شوند و
البته بواسطهٔ همراهی با وضع و طبیعت و حالت مکنت و قدرت نسبتاً بیشتر خوراک تقلیل
نمایند اما بعد از آنکه بدوت بحضاره و استقرار در بلاد مبدل شد و دیده در انواع نعمتها
دید یقین است تغییر سبک و طرز میدهد و از صنوف خوردنی که در بلدان موجود میشود
و بمصرف میرسد صرف نظر نمینماید و مخصوصاً اگر شخص جنساً بادیه نشین و بابنیه باشد او از
عهدهٔ تحلیل غذای مفرط برآید و افکار عالمانه و خیالات دقیقه و لطایف و ظرایف دیگرها
که گاه او را از خوردن منصرف نماید و گاه معدهٔ او را از تحلیل بردن باز دارد پس آنها که طایفهٔ
پارث را کم غذا گفته اند پارتهائی را گفته که در بیابانها مقیم و از الوان اطعمه و اصناف
خوردنیها دور و بی نصیب بوده اند و جماعتی که آنقوم را اکول خوانده مقصودشان از اشکانیان
یعنی پارتهائی بوده که بدولت و مکنت و آبادانی و نعمت رسیده بوده اند پلین مورخ که
معاصر اینطایفه بوده میگوید اشکانیان بقدری در اکل و شرب اسراف میکردند که نفس آنها
رایحه کریهه میداد و هر کس با آنها نزدیک میشد از آن بو مشمئز و متنفر میگشت بنابراین
پادشاه و بزرگان دولت و نجبا مجبور بودند غالباً پوست لیموی ترش یا شیرین را مضغ
نمایند تا اسباب مغالطه کرده و معاشرین ملتفت بوی بدی که از ایشان استشمام میشد
نشوند یکی از اغذیهٔ عمدهٔ آن سلسله کباب گوشت شکار بوده مخصوصاً گوشت گراز

واقسام اغذیهٔ لذیذه بکثرت

وحشی

ومیلی تمام باین غذا داشته اند از غله و حبوبات گندم را بیشتر بمصرف میرسانده و نانی که
عهد سلطنت و زمان اشکانیان متداول و معمول بوده شباهت بنان لواش حالیه که
بعضی امکنه میپزند داشته چنانکه ارباب خبر نوشته اند نان معمول در ممالک سلاطین اشک
نهایت نازک و سبک وزن است و روشنائی از ورای آن مشاهده میشود و آنها که از مملکت
روم بمملکات اشکانیان سفر میکردند برای تعجب اهل وطن از این نان باخود میبرده اند و از
نفایس میشمرده و معروفاست و میها تقلیدا برایشها نموده چند در بدکان خبازی در
شهر رم باز کرده از همین قسم نان می پخته اند و آن نهایت مطبوع اهل روم بوده
و از چیزها یعنی میوه ها که اشکانیان بدان میل زیاد و ولع داشته رطب و خرماست که بی اندازه
دوست میداشته و بحد افراط میخورده اند و شراب مخصوصی نیز از خرما بعمل می آورده که
زاید الوصف پر قوت و مؤثر و معروف بشراب خرمای بابل بوده است و بیشتر از سایر شرابها
سکر داشته یکی از مورخین آن عصر میگوید شراب خرمای بابلی بسفره پادشاه و اعیان و ارکان
دولت اشکانی اختصاص دارد
سلاطین اشکانی هرگز با دیگران در سر یک سفره غذا نخوردند همیشه باید تنها بصرف شام
و نهار و عصرانه و غیره بپردازند و اگر ملاحظات پلتیکی یا خیالات دیگر ایشانرا بهمراهی و هم
غذائی با مهمان مجبور مینمود با بدو مهمانی کنند و مهمانان در حضور پادشاه غذا خورند بستر
خوابی برای سلاطین اشکانی در صدر مجلس پهن میکردند و میزی در جلو آن میگذاشتند
پادشاه در بستر دراز میشد و مشغول خوردن غذا میگردید و مهمانان در پائین مجلس در
سر میزهای کوتاه تر بصرف شام یا نهار میمودند
و وقتیکه پادشاهان اشکانی مشغول خوردن غذا میشدند یک دو نفر از خواص و نزدیکان
ایشان در جلو میز پادشاه می نشستند و چشم خود را بدست سلطان میدوختند و اگر پادشا
میخواست منتهای مرحمت را درحق آنها مبذول دارد از اغذیه که صرف مینمود بوضعی که در مشرق
نان پیش سگ می اندازند لقمه برای آنها پرتاب میکرد آنها باید از هوا آنرا ربوده با کمال افتخار بلع
و صرف نمایند و این التفات درحق هر کس مبذول میشد نهایت مفتخر و مشعوف میگشت
نیز سلاطین اشکانی و ارکان دولت و اعیان و بزرگان آنقوم بساز و آواز و رقص و طرب کمال
میل داداشته اند و آلات طرب آنها نی و طبل کوچک و یکقسم سرنائی بوده است موسوم به سامبوکا
فی الحقیقه

فی الحقیقه از سازهای ممتاز از قبیل ارغنون وغیره چیزی پیدا نشده اند در مجلس و محضر بزرگان
رقاص رقص میکرده وخیلی مطلوب و مطبوع آنها بوده ورقاصها یا پسران خوب صورت خوش سیما
بوده اند یا زنهای با صباحت وملاحت و غالبا رقاص از طایفه یونانی واز جنس اواسط الناس بلکه
ادانی ودر عیش بوده مردمان ذیشان عالی مرتبت تمکین اینکار نمینموده وآنرا قبیح میشمرده اند
لکن اینوضع عیش یعنی مجلس ساز وآواز ورقص را اشکانیان خیلی دوست میداشته اند

فصل بیست و هشتم
در عمارات سلطنتی پادشاهان اشکانی

فیلوستراتوس مورخ که در سال صد وهفتاد ودو میلادی متولد شده وتا سنه دویست
وچهل وچهار زندگانی میکرده وعهد چند تن از سلاطین اشکانی را درک نموده شرحی در باب
ابنیه وعمارات وقصور پادشاهان این سلسله مینگارد از جمله میگوید ملوک اشکانی در بابل
قصری بوده بورقی از آن مسقف به گنبد که روی آنرا بورقه مس مستور ساخته ودر روی مس را
مطلا کرده بودند ودر وسط گنبد منفذی گذاشته که از آن راه نور وروشنائی داخل اطاق
شود واین اطاق نشیمن ومنزلگاه مخصوص پادشاه بوده است منازل واطاقهای نسوان واهل
حرمخانه سلطان را همیشه جدا ودور از عمارت بیرونی ودیوانخانه پادشاه قرار میداده اند
اطاقهای نشیمن عمارت سلطنتی با الواح وصفحات نقره وپارچه های زردوزی مزین میساخته اند
بلکه در اطاق پادشاه وملکه قطعات طلای صیقلی هم میکوبیده ونصب مینموده اند ودر زرنیها
که بجای پرده ویا عوض کاغذ دیوارها بوده اسامی وقصص راجعه بارباب انواع یونانی بلکه
حکایات فتوحات سلاطین کیان را در مملکت یونان منقش ساخته اند واطاق تالار تختگاه پادشاه را
سقفی بوده منقوش بنقوش کواکب ونجوم بوضع آسمان وآنچه رنگ آبی آسمانی دیده میشده
از یاقوت کبود وسنگ لاجورد ترتیب داده وصور بروج ثابت وسیار جمله از جواهر الوان
ترصیع یافته وهیاکل ارباب انواعی را که یونانیها میپرستیدند از طلای احمر ساخته در طاقچه ها
ودر فهای تالار گذاشته وچهار چرخ شبیه بچهل چراغ از طلا در چهار ضلع آویخته اما مقصود
از چرخهای مزبور فقط روشن کردن فضای تالار نبوده بلکه هیکل نمزیس را خواسته اند نشان
دهند وضمنا اطاق را روشن کرده باشند ونمزیس بعقیده یونانیها دختر ژوپیتر رب النوع انتقام
وتلافی وکیفر بوده که در تالار با ودائما مأمور تادیب وتنبیه اشخاص بوده که را از تکبر وغرور

رفته و بتحقیر و تخفیف مردم پرداخته خود را دون خالق و فوق مخلوق دانسته و ابنای جنس را غیر از نوع خود شمرده اند هیکل این ربّ النوع را بشکل فرشته بالدار میساخته اند که مارها بدور کمر او پیچیده و در دست و سایر جوارح اطراف او مشعلها و چراغها روشن شده و مخصوصاً چهل چراغ تالار و اطاق خاص پادشاه اینشکل را داشته و فی الحقیقه پادشاه را از کبر و غرور تحذیر مینموده است

نگارنده گوید ظاهراً از عبارت مورّخ که میگوید چهار چرخ در چهار ضلع آویخته مساجد باشد همانا در هر چهل چراغی چرخها تعبیه کرده بودند و آنرا کوک مینمودند و مثل ساعت حرکت میکرده چنانکه خود نویسنده میگوید هر روز یکی از سدنه بتکده می آمد و این چهل چراغها را مرتّب میساخت

ابنیه و عمارات سلطنتی پادشاهان اشکانی شک نیست که خالی از تکلّف و تأنّق و تصنّع و زینت نبوده اما معیّن و مسلّم است که آنچه صنعت و ظرافت در آن ابنیه و اثاث البیت و تزیینات آن دیده میشده صانع و بانی و مرتّب آن ارباب صنایع یونانی بوده و این جلوه و شکوه و طرح و نمایش را آنها ظاهر مینموده اند چه خود اشکانیان علم و هنر بلکه دقت و نظر و سلیقه نداشتند که بنا و عمارت و آلات و اسباب و زینتهای زندگانی بکار برند و حال هنرمندان ایران و ارباب حرف و اصناف کارگران این ملّت هم در آنزمان معلوم است چنانکه پیش هم بدان اشاره نموده ایم

فصل بیستم
در ابنیه و آثار باقیه اشکانیان

از آن وقت که اسکندر کبیر بر ایران دست یافت و ممالک این مملکت شد تا آنزمان که سلطنت سلاطین ساسانی شروع نمود یعنی از سال سیصد و سی و یک قبل از میلاد تا سنه دویست و بیست و شش بعد از تولّد حضرت مسیح علیه السّلام که تقریباً پانصد و پنجاه و هفت سال میشود ابنیه و آثار و شهرهای بسیاری ساخته و پرداخته نشده و وجود بناهائی که علی التحقیق بتوان آنرا نسبت بسلاطین اشکانی داد و هر بنائی را که مورّخین قدیم یونانی و رومی یا متأخّرین از علمای فرنگ از اشکانیان دانسته حدس زده اند و خیالی کرده و دانشمندان منصف این قرن خود با این مسئله معتقد و معترف میباشند استاد المورّخین مسیو ژرژ رولنسن انگلیسی معلّم علم تاریخ در کتاب ششم تاریخ ایران راجع باشکانیان که تألیف نموده فصلی مبسوط

و مشروح

ومشروح در باب ابنیه و عمارات این سلسله پرداخته و نگاشته است لکن این فاضل متبحر و دانشمند ماهر در اوّل همان فصل میگوید آنچه در اینموضوع نویسندهای طوایف و ملل نوشته اند مستند باسناد صحیحه نبوده است و هم و خیال و فرض و گمان میباشد همه را باید گفت ممکن محتمل شاید دور نیست مظنون اینست پس از این تمهید گوئیم آنچه بعد از تتبع و استقصا بر ما معلوم شده اینست که اشکانیان کلیةً طالب احداث ابنیه و عمارات نبوده اند و فیک بلکم الثقافی با بن مطلب نداشته که برای اخلاف از خود یادکاری تاریخی گذارند و بر خلاف این حال و بر عکس این خیال بوده است سبک و سلیقه و رویه و طریقه سلاطین بنی آشور و بابلیها و ایرانیهای کیانی و بعدها طبقه ساسانی و در واقع جنس و سرشت تورانی بودن و خودسر از در مملکت ایران اجنبی دانستن این اقتضا مینموده و در عالم نادر افتاده که مردم بدوی دارای خیالات نزدیک شوند و مالک مآثر و آثار جلیله گردند و برای اینکه قدری هم اشکانیان را در این فنون و قصور معفو و معذور داریم گوئیم ضعف علم و صنعت و نبودن مهندس و معمار قابل کامل و نقاش و حجار و نجار و غیرهم نیز موروث بمیلی آن سلسله با مثال این اعمال گردیده است و نساد کلی اغرا و تحریض نموده

در اوایل این کتاب شرحی از شهر حضر که فرنگیها هادرا یا هدرا مینویسند نگاشته ایم آثاری از آن شهر هنوز باقی است و بعضی از مورخین گمان کرده اند آن ابنیه که حالا منطمس شده از اشکانیان بوده لکن باید دانست و بنظر گرفت که شهر معروف به حضر یا الحضر از بلاد جزیرة العرب میباشد و یاقوت حموی و سایر علمای جغرافی که قبل از این مصنف میزیسته هم گفته اند بنای این بلده را ساطرون بن اسیطرون جرمقی کرده و جرامقه گروهی از عجم بوده اند که در موصل سکنی داشته و بعضی بر این اند که این شهر را ملوک عرب آباد نموده بهرحال دخلی باشکانیان ندارد فرضاً که ملوک و حکمرانان بانی این بنا و بلد تابع و باج گذار اشکانیان بوده خود علوم و صنایعی داشته اند که طایفه اشکانی از آن بهره و نصیبی نیافته و طوری این شهر را مستحکم کرده که ملوک نامدار از فتح آن عاجز گشته چنانکه تراژان قیصر روم در سال یکصد و شانزده بعد از میلاد و سور قیصر دیگر روم در سنه صد و نود و هشت این بلده را محاصره نمودند و کاری از پیش نبردند و بر مطالعه کنندگان است که بشرح مسطور در باب الحضر رجوع نمایند

مسیو ژرژ رلنسن میفرماید هادرا یعنی الحضر در اوایل مائه دوم از میلاد با همت شهر گشت و در سال یکصد و شانزده میلادی تراژان قیصر و در سنه صد و نود و هشت سور روس

کم فتح آن بستند واز عهده بر نیامدند واز اینجا معلوم میشود که این شهر در آن زمان بز
و پرجمعیت و مستحکم بوده و سور بزرگ محکمی داشته که در مقابل آن عساکر جرار و سلاطین نا
مقاومت نموده معبدی معروف بمعبد آفتاب در این بلده وجود داشته که اشیاء نفیسه و تحف
گرانبها بسمت نذر بدان حمل و تقدیم میشده و در آن اعصار ناحیه الحضر از خود سلاطین داشته
که نسلاً عرب بوده یا آنهارا عرب می پنداشته اند واز حکمرانان معتبر بشمار می آمده اند ولی
با سلاطین اشکانی خراج میداده اند آنچه از الحضر مورخین قدیم از عرب و یونانی و رومی نوشته
و آنچه از بقیة السیف آن این اواخر علمای معاصر دیده و نگاشته چون منظور نظر دقت شود
معلوم میگردد وضع ابنیه بلده مزبوره و سبک بنائی روم و قسطنطنیه و شبیه ببعضی از آثار
یونانیان که در نواحی سوریه مشاهده میشود بوده اگر عمارتی را که ولگازس سیم در طیسفون
بنا نموده بود اوپدیوس کاسیوس سردار رومی در سال صد و شصت و سه بعد از میلاد خراب
نمیکرد و ما طرح و وضع آنرا میدیدیم میتوانستیم سبک و سلیقه و طرح معماری اشکانیان را بدست
آریم و ذوق آن طایفه را در این باب معلوم نمائیم چه مسلماً آن عمارت بفرمان پادشاه اشکانی و
بدستور العمل او بنا شده اما آنچه از الحضر باقیست هیچ جه نمیتوان باشکانیان نسبت داد
عمارتی را که قومی از اقوام تابعه باج گذار اشکانیان در عصر و زمان آن طایفه ساخته اند نمیتوان
باشکانیان نسبت دهیم و سلیقه آنها را در ساخت و بنا از آن معلوم کنیم فرض میکنیم راجه
از راجه های هندوستان عمارتی بسبک مشرق زمین و وضع هندوستان بنا نماید پس از
چند قرن در حالتیکه خراب شده باشد با آثار او را اگر به بینند بگویند این بنا انگلیسی است
بدلیل اینکه هندوستان در وقت ساختن این عمارت در تحت ممالک انگلیس بوده آیا این عقید
خیال را میتوان گفت صحیح است نسبت دادن ابنیه الحضر باشکانیان همان حالت را دارد
بعضی الواح و مسکوکات نیز استاد مارذ ژلنس باشکانیان نسبت داده در این نسبت هم
و ... تامل ... باشد راستست که این الواح و مسکوکات از بی حسن و بد وضع و
ناهموار است هیچ شباهت بالواح و مسکوکات زمان کیان بلکه عصر ساسانیان ندارد و از با
بد بختی و عدم تاثیر تکلف جا دارد که برخی از آن را از آثار اشکانیان بی علم و صنعت فرض
اما همینقدر قرینه برای اثبات مطلب کافی است

در وضع و سبک بنائی

در کوه بیستون در بالای سر چشمه که از زیر کوه جاری است در سطح جبل نقوش را تیشه و

همانجا شیخعلی خان زنگنه معروف وقف نامه نقر نموده و محققین دانشمندان فرنگ و بعضی از
مسافرین که از آنجا عبور کرده نسبت آن منقورات را باشکانیان داده اند و دلیل آنها
اولاً کمال بی اهتمامی و عدم استادی حجار است ثانیاً از دیانت کیان و ساسانیان در آن صفحه
علامتی مشاهده نمیشود و مؤید خیال آنها است صورت فرشته که تاج افتخار بر سر پهلوانی
میگذارد و این شبیهی است به دیانت یونانیها و اشکانیان بوده اند که ثلث دین و آئین خود را
از شرع و طریقه یونانیان اخذ و اقتباس کرده اند پس با دلائل مذکوره ممکن است نسبت
منقورات مزبوره بسلاطین اشکانی داده شود همچنین منقوراتی در تنگه سر پل زهاب
هست که بواسطه عدم تناسب اشکال و بدی حجاری و بودن چند کلمه با حروف و زبان یونانی
در آن صفحه میتوان آنرا باشکانیان منسوب نمود خاصه صور تنگه از خارج میدانیم پای تخت
قشلاقی این طایفه شهر طیسفون و سلوسی بوده و از داخله ایران که بجزیرة العرب
میرفتند از این تنگه عبور و مرور مینموده اند اما الواحی که بارون بد در سمت بختیاری
و مال امیر در سال هزار و هشتصد و چهل و یک میلادی مشاهده کرده و نسبت آنرا
باشکانیان داده و از جمله صورت مغی است در یک لوح و صور دیگر در الواح دیگر هیچیک
ربطی بدوره اشکانیان ندارد و بارون مشار الیه در این نسبت سهو عظیم نموده است
چه این تصاویر بالنسبه بصور سومر در بیستون و تنگه پل زهاب بهتر است و حجاری آن
خوبتر از این فقره گذشته این قسمت از ایران در دوره اشکانیان هم وقت تابع و با جگذار
سلاطین اشکانی بنوده و وقتی هم که بودند آن قدر تمکین و تبعیت از آنها نداشتند که
تصاویر پادشاهان پارت را در بلاد خود در صفحات و الواح نقش کنند خلاصه منقورات
الواح سمت بختیاری و مال میر را نمیتوان بزمان کیان و ساسانیان نسبت داد چه منقورات
آن بخوبی منقورات آن دو دوره نیست نیز نمیتوان باشکانیان منسوب ساخت با دله سابق
الذکر شاید اشکال مزبوره صور ولاة مستقله و حکام مستبده نامی این ناحیه باشد که
در عصر اشکانیان یا زمان ساسانیان حکومت داشته اند

آخر الامر گوئیم اشکانیان آثار باقیه خود را فقط فتوحات و جنگهای بزرگ خود میدانستند
و نام نیک خویش را از این راه پایدار میخواستند اعتنائی بمجسمه و منقورات الواح نداشتند
و اوقات صرفاً بقسم کارها میکردند و این اعمال را از فروعات میشمردند چه اگر این قسم

کارها را

کارها را در نظر آنها اهمیتی بود بمراوده و رابطه که با یونانیها داشتند و با جمعیت زیادی
که از آن ملت در تحت تبعیت ایشان بود میتوانستند دارای بهترین الواح و منقورات و
مجسمه‌ها شوند زیرا که یونانیها از قدیم در صنعت حجاری و نقاری اول ملت مردم روی زمین
بوده و با این ترقی تمام که امروز علوم و صنایع را حاصل شده باز از مجسمه‌های قدیم کار استادان
یونانی مجسمه سازان سرمشق میگیرند و چه اشکال داشت که سلاطین اشکانی برای انجام
این مرام جمعی حجار و نقار و حکاک یونانی برای ساختن الواح و مجسمه‌ها مستخدم نمایند
و بکار و خدمت وادارند

فصل سی ام
در نجابت سلاطین اشکانی

پس از آنکه اشک اولین پادشاه اشکانی بطغیان و خودسری پرداخت و کاری از او ساخته
شد و اخلاف وی خاصه برادرش تیرداد امیدوار شدند که در بعض یا کل ممالک ایران
سلطنت و حکمرانی کنند و مالک تاج و تخت شوند دانستند برای صاحب این مقام منیع و
مرتبت رفیع نجابتی لازم بلکه از شرایط اهم است لهذا بخیال افتادند که نسب خود را بسلاطین
کیان رسانند و خویش را در نظر مردم ایران خصوصا و ملل ساکنه در شرق عموما نجیب و
پادشاهزاده جلوه دهند تا از کید عیب جویان و نکته گیران و ارباب ایراد و اعتراض فارغ
و ایمن باشند و ایرانیان بمیل و رغبت بسلطنت ایشان تمکین کنند و سایر ملل شرقیه بچشم
حقارت و استخفاف در آنها ننبینند این بود که شهرت دادند و گفتند که ما از صلب و
پشت دارای اکبریم یعنی اشک اول را نواده دارای اکبر خواندند و بانتشار اینخبر کوشیدند
اینست که اکثر مورخین عرب و عجم در ابتدای تاریخ و ذکر اشکانیان و نسب ایشان آشک اولین
پادشاه این سلسله را زاده کیان و نواده دارای اکبر نوشته است و اینخبر طوری منتشر و شهره
گشت که بعضی از دانشمندان سایر اقالیم نیز شنیدند و باور کردند چنانکه سنسل مورخ از
اهالی قسطنطنیه که در هزار و یکصد سال قبل میزیسته این گفته را معتقد بوده و در ضمن
مسطورات خود نوشته است نسب اشک اول به آرتاکزرسس پادشاه کیانی میرسد و
آرتاکزرسس همان است که ما اردشیر بهمن میگوئیم و بهمن دراز دست که همین اردشیر باشد
از سلاطین کیان معروف است

اکتزیاس طبیب و مورخ یونانی که در خدمت اردشیر یعنی بهمن دراز دست بوده و در سنهٔ
چهارصد و شانزده قبل از میلاد بایران آمده و هفده سال در ملازمت اردشیر گذرانده
و از اوضاع اینملکت بدرستی خبردار شده و تاریخ مبسوطی از ایران و هند وستان نوشته
و بعضی از فصول و قطعات آن بدست می آید میگوید بهمن دراز دست یا اردشیر قبل از جلوس
بتخت سلطنت اشك نام داشته و ایرانیان این اسم را میمون و مبارك میدانستند و بسیاری
اولاد خود را باین اسم مینامیدند از این گفتهٔ اکتزیاس معلوم میشود که اشك اوّل و اخلاف او
در رسانیدن نسب خود بسلاطین کیان خاصه باردشیر ملاحظات عدیده و جدّی داشته اند
و هم جای مسئله را ملتفت بوده اند

بعضی را عقیده اینست که سلاطین اشکانی تا صد و پنجاه سال سلطنت را بیخیال بودند بعد از
انقضای مدّت مزبور و تسلط تام بر ممالك ایران باین صرافت افتادند و خواستند بحسب و
صاحب نسب عالی باشند تا مردم تمکین آنها نمایند و این خیالی واهی است چه پادشاهی که اجداد
او در مملکتی صد و پنجاه پادشاهی کرده باشند اگر ابتدا از احقر خانواده ها هم بوده اند این
مدّت متمادی سلطنت برای نجابت و شرافت و علو مقام و مرتبت و بزرگ کردن او کفایت
میکند و محتاج به پیرایهٔ خارجی نیست این دست و پاها چنانکه بتجربه معلوم شده برای اوّل
کار و اوقات تزلزل و احتیاج بوسایط و اسباب و زیب و زینت است و دمانیکه صد و
پنجاه سال سلطنت در آن خانواده باشد خود نجیب است و لازم نیست خویش را بغیر ببندد
تا نجیب بشود

یکی از مورخین میگوید پارتها که باسم اشکانیان مالك ممالك ایران شدند خیلی مایل بودند
برای افتخار و اظهار شان و نسبت و حسب صحیح و درست خود را ایرانی و از دودمان سلطنت
قدیم هند و بهمن و اسطه سلاطین اشکانی اسامی پادشاهان عجم را از قبیل مهرداد و تیرداد
وارد و ان و خسرو و غیره بفرزندان خود میگذاشتند و از لغات ایرانی در زبان خود بسیار
داخل میکردند و متوسل بوسایل دیگر از قبیل تقلید در البسه و آداب و رسوم و غیره بسلاطین
کیان میشدند امّا این جمله بخرج نرفت و ایرانیها تا آخر آنها را اجنبی میدانستند و بنظر خوشی
و همراهی و اهل وطن در آنها نمیدیدند و علت ضبط نکردن سوانح و وقایع دوران اشکانیان
و تاریخ ایشان نیز یکی همان خارجه بودن آنها بوده و اسم آنها گواهی میداده چه پارت چنانکه

پیش هم ذکری نموده ایم در لغت اسکیت و تورانی بمعنی نفی و تبعید است و اگر پارث از کلمه
پارثوای سانسکریت مشتق شده باشد باز بمعنی غریب است شک نیست که بعضی از پادشاهان
اشکانی باسم سلاطین کیان موسوم شده اما برخی هم اسامی تورانی داشته‌اند آرسالک و سنتنا
که مختوم به آک ترکها است و ولوثیز که بچنکیز و قرقیز شباهت دارد در ترکستانی بودن اشکانیان
مدلل داشته و چیزهای دیگر نیز این مغلطه را مانع گردیده ایرانیهای متعصب بکراهت زیر
بار آنها رفته و از خدمت و خلوص و مخلد نمودن نام ایشان در بطون دفاتر و صحف و اوراق
خود تن زده اند
نگارنده گوید اگر سلاطین اشکانی خود را بپادشاهان عجم نسبت داده و بخیال نجیب کردن
خود افتاده باشند امر عجیب و خیال تازه نیست بسا اشخاص سر سلسله از ملوک و بزرگان
دیگر برای مصلحت وقت و پیشرفت کار خود و اظهار شوکت و عظمت ذاتی و نفسی اینکار کرده
و این راه رفته اند حتی اگر نتوانسته اند سلسله و خانوادهٔ خود را بیکی از اعاظم و معارف عصر
و مشهور روی زمین وصل و مرتبط سازند زبان دعوی را بلند کرده نژادی آسمانی برای
خود ترتیب داده و هم اکنون ببینیم که چینیها دولت خود را دولت آسمانی خوانند و نژاد خود را
چنین با فلک اعلی رسانند و سمیرامس ملکهٔ مشهور بابل و رومولوس پادشاه و بانی شهر
و چنگیزخان همینکار کرده اند و امثال و نظایر ایشان بسیار بوده و اشکانیان علاوه بر
نسبت دادن خود بکیان نیز بجانشینی اسکندر کبیر افتخار مینموده اند و از چیزها که مؤید این
خیال است آنکه شهرها را که ساختند اسم آنرا دارا نهاده گفتند ما این بلد را باسم جد خود
دارای اکبر موسوم نمائیم و از مورخین عرب و عجم نادر کسی است که این سلسله را از پشت و صلب
دارا یا اردشیر دراز دست معروف به بهمن ندانند که فردوسی علیه الرحمه که میگوید اشکانیان
اولاد آرش تیرانداز معروف میباشند قول او بصواب نزدیکتر است و از نویسنده های
معتبر هستند کسانیکه میگویند آرساس یا آرشاک که همان اشک باشد لفظی است مشتق از آرش
و جهت این اشتقاق آنکه اشک از ابناء آرش تیرانداز بوده است پس از آنکه وجه معاوضه
که اشکانیان را مطلقا نسبت بایران و ایرانی و ملوک عجم و کیانی بوده و این شهرت را برای نجیب
کردن خود داده‌ گوئیم این سلسله را یک نژاد و مجد معین نجابت داشته یعنی از قوم پارث
آنها که بسلطنت رسیدند از خوانین و ایل بیکیهای بزرگ طایفهٔ اسکیت بودند شاهد

مدعا قول جمعی از مورخین است که میگویند
جماعت اسکیث یا تورانی که قسمت عمده از آنها در ترکستان آنطرف جیحون در خاک ایران سکنی داشته و قسمت دیگر در سمت کاشغر و ختن تا چین زندگانی مینموده از صغار قبایل روی زمین بوده اند از این قوم آنها که معروف باشکانیان شده بمعاونت طوایف تورانی ساکنه ماوراء سیحون بر عساکر مقدونیه غالب گشتند و مملکت ایران را تملک و تصاحب نمودند و ممکن که خود آنها هم از اسکیثها و تورانیهای آنطرف سیحون بوده اند و بنا بر مسطورات تاسیت و آقاتانجلوس و فسطوس این سلسله اشکانی تقریباً ششصد سال بر طوایف اسکیثیه که آنها را آنوماساژد و آتس یا آیرمیکفته اند ریاست و تسلط داشته و از خوانین و ایل بیگیهای بزرگ اسکیث محسوب میشدند چون مالک ممالک ایران شدند حقوق ریاست خود را به بنی اعمام خود واگذاشتند

نگارنده گوید اقوال مورخین مشار الیهم بحقیقت نزدیک است و راست و درست مینماید چه اگر اشکانیان ایل بیگی و خان نبودند و در میان قبایل تورانی ریاست نداشتند بچه سبب چگونه میتوانستند از ایشان استمداد نمایند و آنها را بکمک خود طلبند و فرضاً هم که می طلبیدند آن طوایف وحشی بچه جهت تمکین میکردند و سر اطاعت بزیر انداخته می آمدند و خود را در راه اشکانیان بکشتن میدادند و آخر الامر ما بتصفح کتب میتوانیم گفت تیرداد برادر اشک بعد از آنکه بر خراسان و بعضی از نواحی دیگر ایران استیلا یافت شأن خود را اجل و اعلی از ریاست قبایل صحراگرد دیده خانی یا خاقانی طایفه اسکیث بیکی از برادران خود واگذار نمود و این بود تمام نجابت سلسله اشکانی و زیاده بر این چیزها استنباط نشده و نمیشود و سایر نسبتها که داده اند نسبت آسمان و ریسمان است و ترکش و دولت دان

فصل دیگر

در طغیان اشکانیان و علت آن و ابتدای سلطنت این طبقه

در فصل پیش باز نمودیم که اشک اول نخستین پادشاه اشکانی قبل از آنکه بسلطنت رسد از اعاظم و اکابر بوده و قبیله او همچنین شخص او در میان قوم پارت رتبه خانی و ایل بیگی داشته اینک مزیداً للتوضیح گوئیم ایل و طایفه پارت که در ناحیه پارتیا از مملکت خراسان سکنی گرفتند بقراین محقق و معلوم میشود که در تحت ریاست قبیله اشک بسر میبرده بعبارة اخری آبا و اجداد

اشلک نیبو نزدیک وحاکم انطاکیه فقط بوده و باقی مطیع و محکوم الا طغیان و جبال سفرتا
امری خارج از حیز امکان بود اما شورش و جنبش اشک اول را مورخین معتبر در سال دویست
و پنجاه و یک قبل از میلاد نوشته اند یعنی تصریح کرده اند که اشک اول در سال یازدهم سلطنت
آنطیوخس دویم ملقب به تیوس سیمین پادشاه سلوکیدی سوریه رایت طغیان برافراشت
وآنطیوخس دویم در سنه دویست و شصت و دو قبل از میلاد بتخت سلطنت جلوس کرده و د
سال دویست و چهل و شش در گذشته و سال یازدهم سلطنت او تقریبا سنه دویست
پنجاه و یک قبل از میلاد میشود و این گفته ظاهرا از صحت دور نباشد چیزیکه هست این است
که بعضی از مورخین سال طغیان اشک را ابتدای سلطنت اشکانیان دانسته و برخی دیگر
این بار نرفته تا آنجا یکه اشک اول را محض مساعی و مجاهدات و مغازی و اقدامات او از سلاطین
اشکانی میشمارند و گونه میگویند اشک اول بسلطنت نرسید مدت دو سال در کشمکش و ز
و خودسر بود و در اثنای تاخت و تاز راه آنجهان پیمود و همانا قسمتی از این سخن را پایه و مایه اس
یعنی راست است که اشک اول جلوس بسریر پادشاهی ننموده و دیهیم خسروی بر سر ننهاده اما
در اینکه چندی در عالم طغیان و خودسری گذرانیده و از کسی تمکین نداشته و با قدرت و سلا
میزیسته تأمل نتوان کرد و راه تردید نتوان رفت و همان اوقات او اوان تسلط و سلطنت اشک
اول است و مسلما علاوه بر ناحیه پارتیا که در تحت حکم او بوده مبلغی از اراضی و اماکن آنحدود
تملک نموده و حکمرانی و پادشاهی جز این نیست که شخص مالک مملکتی شد اعم از اینکه آن مملکت بزرگ
یا کوچک باشد و اگر اشک را بیشتر فتح عظیم حاصل نشده بود برادرش تیرداد آن دل ندا
و آن عدت و قدرت نه که بتسخیر ممالک پردازد و با سلاطین در اندازد فتوحات بزرگ کند و م
صعب بنماید و آن شود که شد و باینجا رسد که رسید و نگارنده را عقیده اینست که اشک او
بیش از دو سال در حالت طغیان و خودسری و جنگ و جدال و زحمت مجاهدت و خلاف و م
بوده است که کار اعقاب و اخلاف خود را بدرستی پخته نموده است و مؤید این خیال گفته دو
مورخ معروف است که میگوید اشک اول مؤسس اساس سلطنت اشکانیان مدت دو
حکمرانی و پادشاهی کرده و غیر از این مورخ جمع دیگر نیز دارای همین عقیده بوده اند لکن ق
مشهور اینست که اشک اول دو سال سلطنت نموده در هر حال بزعم آنها که اشک اول بپا
نایل نشده سلطنت اشکانیان در اوان حکمرانی سلوکوس دویم ملقب به کالینوکوس جانش

آنطیوخس

آنطیوخس دویم ملقب به تئوس ابتدا نموده در اینصورت باید بگوئیم ابتدای طغیان اشکانیان
در عهد سلطنت آنطیوخس دویم است و ابتدای سلطنت این سلسله در زمان پادشاهی سلوکوس
دویم از سلاطین سلوکیدی سوریه و بر ماست که اقوال مورخین و مصنفین معتبر را در اینموضع
نقل نمائیم تا مطلب بدرستی مکشوف گردد

سویداس مورخ مینویسد اشک سر سلسلهٔ اشکانیان کاری ناقص کرد و بتکمیل و اتمام آن موفق
نشد و در یکی از محاربات بزخم نیزهٔ دشمن جان داد و تیرداد برادر او که با اشک در این شورش متفق و
همراه بود پس از چندی بتجدید آنعمل پرداخت و کاری که برادرش میخواست او بساخت و این در سلطنت
سلوکوس کالینوکوس بود یعنی در آنوقت که ممالک سلطان سلوکیدی سوریه دچار انقلابی گردید
تیرداد موقع را مناسب دید و وقت را غنیمت شمرده با سلوکوس مصاف داد و بر او غالب آمد و ملت پارت را
آزاد نمود و بعد از آنکه عساکر تیرداد بر قشون سلوکوس کالینوکوس غلبه کردند تیرداد خود را پادشاه
نامید و پیش از آن رؤسای طایفهٔ پارت سمت ایلبیگی داشتند بلکه مقدم دزدان و راهزنان بشمار
می آمدند و این سلسله روز فتح تیرداد و غلبهٔ او را بر سلوکوس کالینوکوس روز عید قرار دادند و هر سال
در آنروز عیش و سرور داشتند و جشن میگرفتند و این رسم تا دیری معمول بود و ذکر آن و تعیین آن
روز بیاید

مورخ دیگر میگوید پارتها در سال یازدهم سلطنت انطیوخس دویم ملقب بخدا یا خداوندگار بر پادشاه
سلوکید سوریه بشوریدند و آن در سال سیم از المپیاد صد و سی و دویم یعنی تقریبا در سنهٔ دویست
و پنجاه قبل از میلاد بود

مصنف دیگر مینویسد پارتها و مردم باختر رایت طغیان برافراشتند بار اول در سال شصت و یکم تاریخ
سلوسی بود که مقارنست با سال سیم از المپیاد صد و سی و دویم در این شورش دو سال با عساکر
یونانی در زد و خورد و جدال بودند پس از آن اشک اول کشته شد و برادرش تیرداد از میدان
جنگ گریخت و پناه بر اسکیتهای تورانی برد و در میان آنها سر میکرد تا آنطیوخس دویم درگذشت و
سلوکوس کالینوکوس جای او بگرفت و اتفاقا دو جنگ این پادشاه را پیش آمد یکی با بطلمیوس سلطان
مصر و دیگر با برادرش که گلها یعنی فرانسه های قدیم را بکمک خود آورده بود تیرداد دید وقت حمله کردن
بر سلوکوس کالینوکوس است در سنهٔ دویست و چهل و پنج قبل از میلاد با طایفهٔ داهو پارنی بطرف
پارت وطن خود که از دست او رفته بود آمد آنجا را مجددا مسخر کرد و آندراگراس را که از جانب پادشاه

سلوکیدی سوریه حکومت میکرد بکشت چون این خبر بشام رسید سلوکوس کالینوکوس بی تعلل و تامل بطرف او راند و با تیرداد برابر شده بکارزار پرداخت اما بخت او مساعدت نکرده شکست خورد و فی الحقیقه آنروز پارتها آزادی یافتند و پس از آن روز بروز بر قوت آنها افزود و اغلب ممالک بلاد آسیا را مالک شدند و تا سال دویست و بیست و شش میلادی سلطنت کردند

ادبن مورخ میکوید اشك و برادرش تیرداد والی یکی از ایالات باختر بودند و دیودت نامی از جانب سلطان سلوکیدی سوریه حکمرانی کل ولایات باختر داشت این حکمران بر سلطان خود بشورید و راه طغیان پیش گرفت اشك و برادرش در این خودسری با او همراهی نکردند و فرارا بر پارتیا آمدند و پناه جستند در آن وقت فرکلس نامی از جانب آنتوکلس که نایب السلطنه تمام ایران بود حکومت پارتیا داشت حاکم مزبور بیکی از برادران تیرداد و اشك یا خود تیرداد عاشق شده بخیال زشتی افتاد اشك و تیرداد و پنج نفر نوکری که داشتند فرکلس حاکم پارتیا را کشتند و با طایفه پارت بر ضد آنطیوخس پادشاه سلوکیدی سوریه بنای شورش و طغیان را گذاشتند و بعضی آقاتوکلس را حاکم پارتیا نوشته اند اما ظاهرا این قول صحیح نداشته باشد

اوزب مورخ میکوید ابتدای سلطنت اشکانیان در سال دویست و چهل و هشت قبل از میلاد است اما این مورخ دو سال سلطنت را که دیگران نسبت به اشك اول داده اند بحساب نیاورده و از اول سلطنت تیرداد یعنی از وفات اشك این سلسله را مالك تاج و تخت دانسته است

موسی خورنی کوید شصت سال تمام که از فوت اسکندر کذشت اشك اول مؤسس اساس سلطنت اشکانی بپادشاهی نایل شد ظاهر اینست که قصد این مورخ وفات اسکندر کبیر نبوده بلکه مقصود او این بوده که چون شصت سال از تاریخ اسکندری که تاریخ سلوکیدی باشد کذشته دولت اشکانی شروع نمود چه همین مورخ مینویسد سلوکوس نیکاتر سی و یک سال سلطنت کرد و بعد تاج و تخت را به پسرش آنطیوخس سوتر واگذاشت و نیز نوزده سال پادشاهی داشت تا درگذشت و پسرش آنطیوخس تئوس جای او گرفت و در سال یازدهم شهریاری این سلطان بود که اشکانیان خروج نمودند باین حساب در سال شصت و یك تاریخ اسکندری سلوکیدی که مقارن سال دویست و پنجاه قبل از میلاد میباشد اشکانیان بشورش اقدام نموده اند خلاصه چون مسطورات این مصنف محقق را بدرستی مطالعه کنیم باید شورش اشك اول را در سال دویست و پنجاه دانیم و مدت تغلب او را دو سال و مدت اقامت تیرداد برادر او را در میان اسکیتها که بعد از کشته شدن اشك با آنها پناه برده بود تقریبا سه سال و غلبه

اودا بر سلوکوس کالینوکوس از سوانح سنه دویست و چهل و پنج قبل از میلاد شماردیم و گوئیم مدت سلطنت
اشکانیان از شورش اشک اول تا کشته شدن اردوان آخر چهار صد و هفتاد و شش یا هفتاد و هفت
سال است و اگر از غلبه تیرداد بر سلوکوس دویم بشمار آید بتقریب چهار صد و هفتاد و یکسال میشود و
اقوال مصنفین یونانی و رومی را با گفته موسی خورنی تفاوت و اختلاف بینی نیست

یکی از مورخین معتبر مینویسد اگر خلفای اسکندر کبیر با هم مودتی داشتند و نفار و خلاف در میان آنها در
نمیگرفت پادشاهان طایفه اطاعت آنها را از گردن نمی انداختند و مالک تاج و تخت سلطنت نمیشدند اما از خوش
بختی اینطایفه یعنی پارتها سلاطین سلوکیه سوریه گاهی با همسایه‌های شرقی خود جنگ میکردند و زمانی با طوایف
وحشی گل (فرانسه‌های قدیم) زد و خورد مینمودند و بجای اینکه قوم پارت را بدرستی رعیت و مطیع نمایند
بجزئی مالیاتی که از آنها میگرفتند راضی و خوشنود بودند و اعتنای درستی بآنها نداشتند و حال بر این
منوال میگذشت تا دوره سلطنت آنطیوخس دویم سیمین پادشاه سلوکیه سوریه شد و او مردی بدکار و
بی قابلیت بود و پاکی نژاد نداشت و در کیش و آئین مردم همان عصر و زمان حلال زاده شمرده نمیشد عمر
خود را ببطالت و لهو و غفلت و عشرتی زیاده از حد میگذرانید و جز تجمل ظاهری و تن آسانی چیزی نمیخواست بنا
بر این ظلم بجای عدل گرفت و بازار هرج و مرج رواج یافت ایالات بنای شورش را گذاشتند و اول فتنه که
برخاست از باختر بود دیودت یا تیودت یونانی حکمران باختر از سردارها یا سردارزاده‌های اسکندر خود را
پادشاه خواند و از آنجا که باختر در آنوقت نهایت آبادی و تمول را داشت چنانکه بطور اغراق ثوستین و
غیره آنرا دارای هزار شهر دانسته حکمران این ایالت معمول کاری از پیش برد و چون مردم سایر بلاد و نواحی
مشرق این پیشرفت بدیدند جرأت کرده بشورش پرداختند و سلطان سلوکیه را از ذروه عظمت و جلالت
بحضیض زحمت و مرارت انداختند خلاصه دیودت یا تیودت یونانی بقول اکثر از مصنفین هیجده سال در باختر
سلطنت کرده و اهالی این ایالت از رعیتی او استنکافی نداشتند اما همسایه وحشی آنها یعنی طایفه پارت ساکن
پارتیا بعد از آنکه از کامیابی باختریها قوت قلبی بهم رسانیدند یکمرتبه زیر بار سلطان سلوکیه نرفتند و فرمان
حکام او را که از انطاکیه مأمور میشدند نخواندند بلکه بپادشاه باختری هم اعتنائی نکردند راه خودسری
پیش گرفتند اشک یا اشکان نامی از بزرگان اینقوم که در دربار پادشاه باختری راه و جاهی داشت و مردی
با فراست و کیاست بود بچشم تعقل و تدبر در اوضاع سلطنت باختر نظر مینمود پس از آنکه بدقایق و نکات
کار حکمرانی و امور ملکی برخورد و حقایق و اسرار آنرا تجربه نموده خاطر سپرد غفلة از باختر فرار کرده به پارتیا
آمد و باستمالت و جذب قلوب آحاد و افراد اهل قبیله خود پرداخت و مردم را حاضر و مستعد آن کرد که سلطنت

وشهرهای اورا قبول ونصد نوکنند وبعبارهٔ اخری اشک را پادشاه پارث وپارتها خواندند و
فطری وجلادت ذاتی اشک وعلو همت وی مانع بود که بحکمرانی ناحیهٔ پارتیا قناعت نماید لهذا رایت کشو
برافراخته بممالک مجاوره تاخت وپرداخت ودرکشش وکوشش بود تا در یکی از جنکها بزخم نیزه زندکانی
بدرود نمود

ژوستن مورخ کوید وقتیکه حکمران یونانی باختر بر پادشاه سلوکیدی سوریه بشورید این ایالت
شهر داشت وبمنتهادرجهٔ آبادی بود چه سلاطین کیان توجه مخصوصی باهالی مملکت باختر داشتند
در آبادی آن میکوشیدند وهمیشه ولیعهدهای کیانی در این مملکت حکومت مینمودند ومالیات آن
مخارج آنها بود نکارنده کوید شک نیست که ناحیهٔ باختر کنجایش داشتن هزار شهر نداشته واین کفته
از اغراق نیست بلکه از سخنهای کزاف است اما در کمال آبادی این ایالت در آن زمان حرفی نمیرود واین رسم
ایالتی اختصاص بولیعهد دولت داشته باشد بموجب اطلاع از اوضاع قرون خالیه از عهد قدیم مرسو
ودأب سلاطین ممالک واقالیم بوده وهست وهم اکنون ایالت کال در انکلیس وایالت آستوری در اسپ
متعلق بولیعهدها است چنانکه ولیعهد دولت انکلیس را پرنس دو کال وولیعهد دولت اسپانیا را پرنس
داستوری میکویند ودر اوایل دولت صفویه ولیعهدهای سلاطین صفوی در خراسان وهرات حکو
داشتند ودر دولت ابد مدت قاجاریه ابدالله شوکتهم مملکت آذربایجان همین حکم وحالت را دارد باج
دیودت پادشاه یونانی بدون اینکه متحمل رنج وزحمت باد شود ومحتاج بلشکر کشی وخونریزی کرد
ممالک مملکت باختر کردید وچون اینخبر بانطاکیه که کرسی ممالک سلاطین سلوکیدی بود رسید مدتی نزدیک
پادشاه محض رفع وصلاح خود آنرا مخفی داشتند وبعرض حضرت سلطنت نرسانندند وآخر کار از پرده
کذشت وسلطان خبردار کشت کفتند پوشیده نیست که از انطاکیه تا باختر مسافتی بعید وراهی دور و
ولشکر کشی بدانجا کاری بس مشکل ما از قلیل مالیات آن چشم میپوشیم یعنی آنرا اضافه بر سایر ایالات مینما
تاضرری وارد نیاید بدینوضع از باختر صرف نظر کردند ایالات مجاور چون دیدند ممکن است بدینطریق از
تبعیت یونانیان مستخلص شوند بپیروی ایالت باختر شدند واول کسیکه سال این مسلک را ناحیهٔ پارتیا بود که
سلطنت اشکانیان را تشکیل داد واسباب آنرا فراهم نمود
استرابن از فضلای مورخین وعلمای جغرافی که با اشکانیان معاصر بوده وتا شامات وتردیکی مملکات آن
سفر نموده واز حالات وسوانح مهمهٔ روزکار این طبقه سلاطین اطلاع درستی داشته در تاریخ وکتب جغرافیا
خود که نزد مؤلف موجود است میکوید فیمابین پادشاه سلوکیه سوریه وولاة او که در میدیا یعنی عراق عجم

وازربایجان

وآذربایجان حکومت داشتند اختلاف روداد والی باختر که بلخ و ترکستان حالیه باشد سر از اطاعت آن پادشاه
پیچید بعد از او اشک نامی از طایفهٔ اسکیث بمعاونت قبیلهٔ داهٔ یا دائی که آنها را پارنی نیز میگفتند و در ساحل
جیحون ساکن بودند بمملکت پارتیا آمده آنجا را تصرف نمودند این دولت تازه تشکیل بافتر ابتدا قوتی نداشت و
اخلاف اشک تا چند پشت برای حفظ تخت و تاج خود ناچار علی الدوام با همسایگان بجنگ و جدال میپرداختند
و دست از کار نکشیدند تا قوت و شوکت خود را در انظار رقبا و صاحبان دواعی مشهود و ظاهر ساختند
و از جیحون تا فرات آنها را شد اشک چهارم موسوم بمهرداد آخر پادشاه یونانی باختر را که اکراتیداس نام داشت
مقهور کرده و از آن وقت بلخ و ترکستان و بلاد مابین جیحون و سیحون کلیةً ضمیمهٔ متصرفات اشکانیان گشت
وحالا که من مشغول تالیف این کتابم (استرابن میگوید) این سلسله یعنی اشکانیان در مملکت بسیار وسیعی
سلطنت مینمایند و ملل مختلفه را در تحت تبعیت و اطاعت خود دارند و آنها را امر رسید که با قیاصره روم
دعوی همسری کنند و بعقیدهٔ من این قدرت و استیلا ایشان را حاصل نشد مگر بواسطهٔ سادگی وضع
زندگانی و رشادت فطری انتهی

پیش از این اشاره نموده ایم که طایفهٔ دائی یا داهی در آن قسمت خراسان که به دهستان معروفست ساکن
بوده و بعضی از مورخین آنها را داه نامیده یاقوت حموی در معجم البلدان میگوید دهستان بلدی است
مشهور در طرف مازندران نزدیک بخوارزم و گرگان و نگارنده بر آنست که دهستان یاقوت حموی و
سرزمینی که طایفهٔ داهی بقول استرابن در آن میزیسته ناحیه ایست مشتمل بر بجنورد (بوزنجرد) و قوچان
(خبوشان) و دره جز تا طوس و در هر حال بعضی از قدمای ارباب خبر گفته اند اشکانیان را نسب بطایفهٔ داه
پارنی میرسد و داه پارنی از مهاجرین قبیلهٔ بزرگ اسکیث ساکنه در شمال دریای آزوف بوده اند اما
بزعم متاخرین و محققین از دانشمندان مائهٔ نوزدهم عیسوی طایفهٔ که اشکانیان از آن منشعب و جدا
شده در شمال شرقی بحر خزر جای داشته اند

یکی از مصنفین در مقدمهٔ ابتدای سلطنت طبقهٔ اشکانی مینویسد آن وقت که کلدانیان و سلاطین کیان
در مشرق زمین سلطنت مستقله داشتند پارتها از تمام مللی که در تحت تبعیت آنها بودند کمنامتر و
پست تر بشمار می آمدند در غلبهٔ اسکندر هم چندان اسم و رسمی حاصل ننمودند و ژوستن مورخ نیز
همین مطالب را ذکر کرده بعد از آن میگوید تا این زمان که من بنگارش این تاریخ مشغولم اشکانیان سه
مرتبه با رومیها جنگ کرده اند اما اگر بر عساکر رومی غالب آمده و دست یافته از کمال لیاقت و قابلیت
و دلیری و پردلی آنها نیست بلکه قشونیکه از روم حرکت کند و مسافتی بعید طی نماید و داخل در مملکت اجنبی

نشود

شود و بالشکر بومی برابر کرده مغلوب شدن آن چندان عجب نیست چیزیکه پارتها را بلند میکند و آن
در انظار با عظم جلوه میدهد این است که بهر طور بوده خود را از مقامی پست در درجه خامل بمقامی منیع و م
رفیع رسانیدند وقتی که طایفهٔ اسکیث پارتوا یعنی ایشان این ایل کوچک را از میان خود راندند آنها فرار ابکو
وسفناقهای مابین گرگان و دهستان آمده در این قسمت از ایران بودن اختیار کردند که بکار ییلاق
قشلاق آنها آید و برای اغنام و احشام آنها مرتع داشته باشد بعد که کم کم از اراضی واقعه در اطراف و
بور خود تصاحب نمودند و دایرهٔ مملکت خود را وسعت دادند و ما لک جبال و بلاد زیاد کشه
در متصرفات آنها هر گونه امکنه از حاره و بارده وجود یافت کوهها که هرگز برف و یخ آن تمام شدنی نبو
صحراها که حرارت آفتاب همیشه آنها را خشک داشت فی الحقیقه وقتی سلطنت سلاطین سلوکید سوی
رو بتنزل گذاشت پارتها صاحب قوه و استعداد شده بودند و با دل قوی طغیان نمودند و از آن
وهبوط خود را باین ترقی و صعود رسانیدند واین کاری دشوار است و هر کس را این همت و اقدام و مداومت
اهتمام و مساعدت بخت و ایام نیست

نویسندهٔ دیگر گوید وقتیکه ممالک و بلاد مشرق زمین را اسکندر کبیر تملک نمود حکومت هر مملکتی را بیکی ا
سرداران خود داد عجب آنکه حکمرانی پارتیا را هیچیک از سردارهای او قبول نمیکردند و این یا از قلت قابلیت
ناحیت بود یا از اهالی مطمئن نبودند آخرالامر استاسانور نامی که اصلاً یونانی بود و شأناً چندان عظ
نداشت بر این بار رفته این کار قبول کرد اما از آن طرف پارتها ابتدا مولع و مجذوب جهانگشای
اسکندر شدند و فتوحات او را چنان دیدند که مردم کرامات و معجزات را لکن پس از آنکه قدرت کامله
از بساط در نوردید و آن طومار پیچیده شد و حیرت پارتها تمام شد و چیزی نگذشت که از تبعیت خلف
اسکندر استنکاف بهم رسانیدند و بخلاف آنها پا فشردند و این خود امری طبیعی بود چه یونانیها که از قد
متمدن بشمار می‌آمدند با پارتهای بیابان‌گرد وحشی بی علم و صنعت و آداب و اخلاق مباینتی داشتند آ
دولت رومیها که تازه از افق غرب طلوع مینمود نیز چندان با طبع پر حرارت قوم تورانی الاصل سازگ
نبود بعضی مردم پادشاهان سیلک آزادیهای صحرانشینان و ایلات را میخواستند این بود که دست و پاکرد
تشکیل دولتی دادند که ابتدا معتاد بهمان عادات خودسری و خیالات مطبوعه آنها بود و از اینجاست که گفته
دولت اشکانیان اول بدول جمهوری بیشتر شباهت داشت تا بسلطنت مستقله و آخرالامر ابتدای شور
طایفهٔ پارت یا در سال دویست پنجاه قبل از میلاد بوده یا دویست و چهل و شش و بعضی پنجاه و شش
گفته‌اند اما ظاهراً سهو کتابتی است اشتباه مورخ انتهی

استرابن

استرابن میکوید اگرچه من یقین دارم که پارتها شعبهٔ از قبیلهٔ داهی بوده‌اند اما بعضی از مؤلفین کمان نموده که اصل آنها
باختری است بعقیدهٔ نکارنده منشأ این اشتباه آنست که اشك اول و برادرش تیرداد قبل از شورش از طرف
حاکم یونانی باختر که حکومت کل او را بوده در یکی از نواحی باختر حکومت داشته‌اند و آرین مورخ مینویسد
مرکز شورش و محل افراشته شدن رایت طغیان اشکانیان شهری از بلاد باختر است و از انجا بجانب پارتیا رانده‌اند
واینکه جماعتی آنها را پالهاونی یعنی بلخی گفته‌اند چون از بلاد باختر بیشتر بجمال بلخ معرفت داشته و میخواسته‌اند
نسبت آنها را بباختر دهند ایشانرا با شهر امکنهٔ باختر که بلخ باشد منسوب ساختند و در هر حال این اختلاف را
مایه و اهمیتی نیست چه طایفهٔ داهی چندی که در باختر ماندند معروف بباختری میشوند و باختری بلخی میکردید و بلین
مورخ و استرابن هر دو نوشته‌اند از طایفهٔ دائی یا داهی و اسکیث در باختر هم اقامت نموده‌اند و مورخین
چین که در سلطنت هان یا موئی تاریخ مبسوطی از تمام عالم نکاشته در ضمن سوانح متعلقهٔ بایران قدیم
اسامی طوایف و اماکن اینسامان نواحی باختر و افغانستان حالیه را تا هیا یا تاحیا نامیده و این همان
داهی سابق الذکر است فی خلاصهٔ کلام آنکه بزعم بعضی اشکانیان در باختر راه شورش و طغیان را پیش
گرفته از آنجا بپارتیا آمده و بتهیهٔ کار پرداخته‌اند

مؤلف گوید بعد از نقل اقوال مورخین این فصل را که متعلق است بشورش اشکانیان و علت طغیان
ایشان و ابتدای سلطنت اینطایفه ختم مینمائیم بخلاصهٔ که نتیجه و حاصل کلام تمام مورخین است و هو هذا
شك نیست که در سلطنت سلاطین سلوکیه سوریه اولا ایالتی که بنای طغیان از آنجا گذاشته شد باختر بود چه حکمران
یونانی در این ایالت حکومت مینمود و از مردم یونان و قشون ساخلوی یونانی بسیاری در باختر سکنی داشتند
و با اهل این ولایت داماد و وصلت و مزاوجت نموده و در آنوقت باختریها از حیثیت رسم و راه و داب و عقیده
یونانیها شباهتی یافته بهم رسانیده توانستند با حاکم خود همخیال شوند و در انداختن ربقهٔ خارجه از گردن
همدست گردند تا اینکه این شورش در زمانی افراشته شد که بگفتهٔ آرین فرکلس و بقول سایر مورخین یونانی
آغاتوکلس از طرف آنتیوخس دوم سیم پادشاه سلوکیه بحکمرانی تمام بلاد واقعهٔ مابین فرات و جیحون
مأمور بود و این شط فی الحقیقه حد و حد طبیعی ممالک ایران است خلاصه والی مشار الیه با وجود یونانی بودن
ظالم و متعدی بود و بر رعایای ممالک وسیعهٔ محکومهٔ خود از بومی و غریب حتی یونانیهای همشهری زیاد از حد
تعدی مینمود از اینجهت عامهٔ خلق از حکمران یونانی یعنی از تبعیت سلطان سلوکیه سوریه دلتنگ شدند
و از ظلم حاکم خود بستوه آمده بودند با اینوجود حال را مقتضی و وضع را مستعد دیدند و از اطاعت فرکلس
یا آغاتوکلس سر باز زده خود را پادشاه مستقل یونان نامیده باج بحکمران مشار الیه نداده و خراج نگذاشت

لوازم واسباب سلطنت خود را فراهم آورد جانشین و ولیعهد برای خود تعیین کرد طوما ر زقیت
وسلطانی مستقل کشت مقارن اینحال فرکلس یا آغا تو کلس یکی از برادر های اشلک امردی خوش صو
میل و رغبت نمود خواست عملی شنیع کند و مصدر فعلی قبیح شود جوان پارتی اباکرد حکمران عنفا و
خیال خود را صورت داد پس از آنکه شعلهٔ آتش شهوت نشست خوف و اندیشه کریبان حکمران را کرفت
که اشلک و تیرداد برادران جوان خوب صورت بدبخت از ماجرا آگاه شوند و روزکار او را سیاه کنند برای
جوان بره زمطلب نهاد و را بکشت خون را بخون دیکر شست اشلک و تیرداد از واقعه مطلع شدند کم
وانتقام بستند میل خونخواهی و حرص آزادی و سر بلندی و هوای ریاست بلکه سلطنت آن دو برادر را بر
و پیشرفت کار شود و نیز با آنها قوت قلب میداد دل را بدریا زدند و آب کذشتند و ما لك ده هیم و ارپک
کشتند ابتدا خود را بر سپاه انطیوخس دویم زدند و بعد بشرحیکه کذشت بر سلوکوس دویم معروف به کالی
غلبه کردند و از آنوقت ببعد در شمار سلاطین آمدند پس ابتدای شورش یا سلطنت اشلک اول موسس
سلطنت طبقهٔ اشکانی بنابر اشهر اقوال و عقیدهٔ محققین از فضلای متأخرین سال دویست و پنجاه ق
میلاد است و مدت کشمکش یا سلطنت او دو سال و غلبهٔ تیرداد برادر او بر سلوکوس کالینوکوس از حوادث
دویست و چهل و پنج قبل از میلاد است که روز غلبهٔ او را اشکانیان هر سال جشن میکرفتند و این ر
تاریخ رسوم میداشتند و ظاهر آنستکه اینواقعه در روز بیست و نهم ماه مه فرنکی از سال مذکو
مطابق میشود با روز اول ماه جوزا واقع شده و بعضی روز اول جوزای سال دویست و پنجاه قبل از م
کفته و این بنظر ضعیف می آید و از آنجا که در اول جوزا این ظفر و نصرت تیرداد را حاصل آمده و بسلطنت
کشته ممکن است اول سال را وی و اخلاف وی اول جوزا قرار داده باشند و نوروز اشکانیان اول ج
باشد و اینکه در بعضی ادوار و دول اول سال اول جوزا بوده تقلیدی است که با شکانیان نموده اند

فصل سی و دویم

در علت انقراض اشکانیان و غلبهٔ اردشیر ساسانی بر ایشان

پیش با شرح و بسطی تمام نکاشته و مدلل داشته ایم که اشکانیان تورانی بوده و مردم ایران آنها را اجنبی مید
و هرکز بنظر مهر و موالفت و همجنسی و همشهری در ایشان ندیده اند در اینجا میخواهیم بکوئیم علت اصلی و
وجهت حقیقی انقراض دولت اشکانی همین خارجی بودن آنها بوده اگرچه با شکال مختلفه چهره نموده باش
ایرانیها که در تحت تبعیت و سلطنت کیان و پیشدادیان بالنسبه مودب بآداب آدمیت شده و بر سه
تمدن و تربیت انسی حاصل کرده وقتی خود را محکوم قومی وحشی دیدند و جماعتی خشن که از ظرافت و ل

طمع بهره نداشتند بمساعدت اقتدار حکمران آنها کرده بودند خیلی بر آنها دشوار آمد و در زینت و بلندی آنها مضاعف شد یعنی قبل از اشکانیان در تبعیت خلفای اسکندر همینقدر دلتنگ بودند که چرا تابع خارجه شده اند خارجه که در آن عصر و زمان در صنایع و علوم مقدم اقران و مقدمهٔ کاروان مدنیت بشمار می آمدند اما در عهد سلاطین پارث هم محکوم خارجه گشته هم حکمرانان خود را از حلیهٔ انسانیت و کمال و هنر عاطل میدیدند بنابراین حق داشتند که بمخالفت و اتفاق و اتحاد آنقوم میل و رغبت ننمایند و البته پارتها هم ملتفت این تنفر و تجنب بودند اگرچه در بدو امر اغماض مینمودند و بروی خود نمی آوردند و محض پیشرفت کار با رعایا و قاطبهٔ اهل مملکت محکومه تا یکدرجه راه سازش میرفتند و طبیعی است که پس از اقتدار مطلق و اختیار کامل و سطوت بکمال و شوکت مناسب حال ملاحظات متروک و طبیعت بر سر اعمال مطبوعه خود میرود بلکه کراهت و نفرت کنندگان اسباب خشم و سخط گردیده قاهرین را بر آن میدارد که از مقهورین انتقام کشند و بتلافی پردازند اشکانیان چون باوج قوت و ذروهٔ قدرت رسیدند با یونانیها بیشتر یکان شدند تا با ایرانیها و این تباین و خلاف که ناشی از مباینت جنس و مغایرت آداب و رسوم و دین و آئین و غیرها بود با نقراض اشکانیان را تهدید مینمود و چیزی باقی داشت یکی غفلت سلاطین اشکانی و یکباره پرداختن آنها بشهوات و استیفاء لذات و این کاری است در عالم قهر و توانائی و عدم مانع و وجود مقتضی شدنی دیگر خروج شخصی اصیل و کاردان که بتواند شاکیان را در زیر رایت خود از روی درایت و کفایت جمع کند و آنها را بکار وادارد در اواخر دولت اشکانی این هر دو پیدا شد سلاطین و بزرگان این سلاله بکامرانی افتادند و اردشیر بابکان از دودهٔ فرسودهٔ کیان بدعوی و استرداد حق موروثی خود برخاست اشکانیان رفتند و ساسانیان بجای ایشان آمدند و ما توضیح مطالب مزبوره را بنقل اقوال مورخین و مصنفین معتبر پرداخته گوئیم

آقاتانجلوس مورخ یونانی الاصل که منشی تیرداد پادشاه ارمن و معاصر اردشیر بابکان بوده مینویسد اردشیر که آنرا آرتاکزرسس مینامند و سلسلهٔ نسبش بسلاطین کیان میرسد و در مملکت فارس در اواخر دولت اشکانی ولایت و حکومت داشته مجلسی منعقد ساخت و اکابر و اعاظم ایرانی و آشوری را در آن مجمع حاضر ساخت و بآنها گفت که ما و اسلاف ما چند قرن است که جلال و جبروت و دست اندازی پارتها را مشاهده مینمائیم آنچه را ما بزحمت و مشقت تحصیل میکنیم اینقوم بیگانه از ما قهراً انتزاع مینمایند و حاصل دسترنج ما را اسباب راحت خود قرار میدهند و در ازای اینموهبت که از مردم ما دریافت میشود ما را دچار هرگونه محنت میسازند احترام ما را مرعی و منظور نمیدارند بدون رسیدگی و تحقیق ابنای وطن ما را میکشند از غم ما شاد میشوند صدمه و عنای ما اسباب تن آسائی و غنای آنها شده و استخفاف ما مایهٔ استثقال و استعلای آنها گشته

ای بزرگان با فرهنگ و صاحبان نام و ننگ مگر نمی بینید پارتها از جنس ما نیستند و حشمهای تو

و از آن خاک فتنه انگیز با راضی حاصلخیز خوش آب و هوای ما آمده سکنی گرفته اند آیا میتوانید سخنان

کینه تاب و تحمل تا کی صبر و طاقت تا چند این ستمکاران اجنبی تا چه حد مال ما را بغارت برند و بجز

ما را از زندگانی آیا مردن بهتر از این زندگانی و بخفت بسر بردن نیست اگر آنچه میگویم راست است شما

آنکه متفق و مسلح شویم و خود را بر آن جماعت زنیم بلکه از این شدت خلاص شویم و فرجی حاصل آید سران

ایران که طبعاً مستعد طغیان بودند و از دیرگاهی میخواستند سر از اطاعت اشکانیان باز زنند که

اردشیر را بسمع قبول اصغا نمودند پیشتر که دست بکار شورش نمیشدند رئیس و شاخصی پیدا نمیکردند

قوت اشکانیان آنها را خائف و مرعوب داشت سلاطین و اعیان دولت اشکانی بتجمل و تعیش پرداخته

ضعف بهم رسانیدند و از مردانگی و شجاعت آنها چندان چیزی باقی نماند از آن طرف شاهزاده بجنب و جو

اداره کردن کار و استرداد حقوق و کفالت اعمال منظوره بدست آنها افتاد و افعال و اقوال او بر

و علو مرتبت و همت وی شهادت داد ایرانیها از بن دور داه مطمئن و خاطر جمع گشته دست محالفت

بر اردشیر بابکان دادند عهد دلیری و خدمت این ملکزادهٔ کیانی نژاد نهادند اردشیر چون از وم

ایشان آسوده خاطر کرد بنامهٔ بمضمون مسطور در ذیل بار اردوان آخر پادشاه اشکانی نوشت

صورت نامهٔ اردشیر بابکان به اردوان آخر پادشاه اشکا

سلطانا فطرت و عادت مردم ایران همیشه بر این بوده و هست که از دل و جان مطیع و

پادشاهان خود باشیم مقام منیع سلطنت در انظار ما تالی رتبهٔ الوهیت و ربوبیت است ما نیز

سلاطین خویش را مظهر قدرت کامل پروردگار میدانیم و نه تنها که اطاعت آنها میکنیم بلکه پرستش

و عبادت ایشان مپردازیم اما وقتی که سلطان از وظایف مقدسهٔ خود یاد ننماید و راه تهاون

از کار رعایا بکلی تن زند و زمام مهام ملکی را بدست بیکاران نادان دهد عدل و انصاف را یکبار

کنار گذارد و جور و اعتساف مغرضین را بچیزی نشمارد دولتخواهان را مشمول رأفت و عنایت ن

مختصر هنگامی را هیچ پندارد ما هم تمکین و خدمت او را بر طاق نسیان میگذاریم و راه خلوص و انقی

نمی سپاریم

اردوان چون این نامه بدید و شورش ایرانیان بشنید اردوی از دسته های فشون پارت و لشکر

ایرانی که با او موافقتی داشتند ترتیب داده مصمم و مهیای جلوگیری اردشیر و اطفای نایرهٔ طغیا

بجا و بزرگان ایران کردید

فردوسی علیه الرحمه میفرماید

چو آگاهی آمد ز شاه اردشیر
ز شادی جوان شد دل مرد پیر

همی رفت مردم ز دریا و کوه
بنزدیک برنا گروها گروه

دگر هر که از تخم دارا بدند
هر کشوری با مدارا بدند

ز هر شهر فرزانه و رای زن
بنزد جهانجوی گشتا انجمن

زبان برگشاد اردشیر جوان
گرامی نامداران روشن روان

کسی نیست زین نامدار انجمن
ز فرزانه و مردم رای زن

که نشنید کاسکندر بدنهان
چه کرد از فرومایگی در جهان

نیاگان ما را یکایک بکشت
به بیدادی آورد گیتی بمشت

چو من باشم از تخم اسفندیار
بلرزاند اردوان شهریار

سزد گر مرا این رانخوانیم داد
وزین داستان کس نگیرم یاد

چو باشید با من بدین یارمند
نمانم بکس تاج و تخت بلند

چه گوئید این را چه پاسخ دهید
که پاسخ بآواز فرخ نهید

هر آنکس که بود اندر آن انجمن
ز شمشیر زن مرد و وز رای زن

چو آواز بشنید بر پای خاست
همه راز دل باز گفتند راست

که هر کس که هستیم بابک نژاد
ببیدار و چهر تو گشتیم شاد

و دیگر که هستیم ساسانیان
به بندیم کین را کمر بر میان

بفرمان تو کوه هامون کنیم
به تیغ آب دریا همه خون کنیم

انتهی

موسی خورنی ولازار وسایر مورخین ارمنی تاریخ آقاتانجلوس را معتبر دانسته واقوال المسطوره را تصدیق مینمایند واصراری در اجنبی بودن اشکانیان دارند وعلت عمدهٔ انقراض آن طبقه را همین میدانند ومیگویند اینکه نویسندهای مشرق زمین بنگارش تاریخ این سلسله وخانواده نپرداخته واز تمام سوانح اعمال ووقایع مهمهٔ قرون سلطنت ایشان بنوشتن چند سطر اکتفا نموده بلکه اغلب اسامی سلاطین اشکانی را از درج کلام ساقط کرده جهت همان خارجه بودن آنهاست ومکروه میدانستند که عار تبعیت آن قوم وحشی را در بطون تاریخ وکتب مخلّد سازند وبقبول این ننگ خود را راضی کنند راستی که از تواریخ کیان وپیشدادیان که مصنفین با شرح وبسط ثبت وضبط نموده اکثر مطالب بافسانه آمیخته است وحوادث دورهٔ ساسانیان که بالنسبه اصح است باز آنقدر نیست که طالبان آگاهی آنرا کافی دانند ومشبعش خوانند امّا بایجاز واختصار تاریخ اشکانیان نیست اشکانیانی که از فرات تا جیحون را مالک شدند بلکه در بعضی از حدود هندوستان وکوه قفقاز وخلیج فارس بیرق حشمت واعتلای آنها افراشته بود وخود را با قیاصرهٔ رومیهٔ الکبری برابر میدانستند وبا آنها جنگ میکردند وظفریاب میشدند بلکه جز این دولت دولتی نبود که در آن بنظر اهمیت بینند تمام سرگذشت پنج مائه سلطنت ایشان را در پانزده سطر نوشتن علتی مهم باید وجز اجنبی بودن سببی نشاید که بدان حمل کنیم واشخاصیکه بمطالعهٔ کتب واخبار پیشینیان ولعی دارند دانند که در تواریخ عجم همینکه بسلطنت خلفای اسکندر واشکانیان میرسیم خیلی جای اطلاعات مفیده وآثار نافعه را خالی می بینیم وبحسرت باید از آن نقطه ومحل بگذریم

اسکندر کبیر چون بر ایران دست یافت کتابخانه های عجم را هر نحو که بود برانداخت مورخین عرب وعجم از قلت بصیرت یا از فرط غرض این عمل شنیع وفعل قبیح را باشکانیان نسبت داده اند بلکه یک کار زشت دیگر نیز ضمیمهٔ آن ناهنجاری نموده میگویند سلاطین اشکانی علما وادبای ایران را بکشتند وآثار آنها را محو ونابود ساختند وچون بشرح سلطنت ساسانیان میرسند با شعفی زیاد وفرحی کامل مینویسند اردشیر ساسانی که از تخمهٔ کیان بود علما وفضلای ایران را در دور خود جمع نمود واردا ویراف موبد را با خود متفق ساخته و احیای علوم ورواج مذهب پاک زردشت پرداخته مجدد آثار رشد ومحیی آن اطوار

مورخ دیگر گوید پارتها چون ایرانی نبودند از ابتدا تا انتها یعنی از اوّل سلطنت اشک اوّل تا آخر پادشاهی اردوان آخر همیشه از ایرانیها کناره میگرفتند ودوری مینمودند وهمین فقره آنها را در مشرق زمین گمنام کرده وسوانح مهمهٔ آن ادوار را که دلیل بزرگی بر عظمت آن طبقه است در پردهٔ اخفا گذاشت

اصلی تحقیق مینویسد از مطالب مهمهٔ متعلقهٔ بتاریخ عجم اینست که بدانیم اشکانیان بعد از پانصد سال

سلطنت

سلطنت بچه جهت معهود اردشیر ساسانی کشتند و منقرض شدند و در مقام تحقیق میکویند
یونانی و رومی عمداً نسب اردشیر ساسانی را پیش کرده و او را شاهزاده نشمرده گفته‌اند ساسان
الناس بلکه مردی گمنام بوده‌است اما منشاء اینکار گفتار اشکانیانی است که بعد از انقراض از ایران فرار
پناه بارمنستان با بقیة السدوم برده بودند و در هرحال اخر دولت سعادت اردشیر در آنوقت
نمود که قاطبه اهل ایران از اشکانیان مکدر بودند بلکه این کدورت خود اردشیر را بلند کرده و
سلطنت نشاندند

مورخین ارمنی اردشیر را اصطخری دانسته و بعضی او را پسر خوانده بابک گفته‌اند نه پسر حقیقی و گو
آنجا که اردشیر مردی دلیر بود و بابک خلفی نداشت وی را بجای فرزند قبول نمود و دختر خود را
باو داده و داماد را جانشین خود کرد
باز آقاتانجلوس میکوید اشراف و ارکان اهل ایران که از تعدی اشکانیان بستوه آمده بودند به
سلطان فارس ملتجی شدند و او از نژاد ساسان بود و نسبش بسیار بی‌شبهه میرسید و علاوه بر اینکه اشک
و مردم ایران هرگز باهم مخالصت نداشتند در وقت دخانو ... اشکانی نفاق و نفا
گرفته و شاهزادگان خانواده سلطنت طوری باهم مناقضت داشتند که چند شعبه از آنها بر ضد ار
حرکت کرده کمر خدمت سلطان ساسانی را بستند و دو شعبه از آن چند شعبه یکی سورن بالهاو
و شعبه دیگر اسپاشاسپیهی بالهاو و این شعبه آخری بادرا و اخر دولت اشکانی جهان پهلوان میگف
بالجمله چون دو شعبه مزبوره با اردشیر یار شدند و شعبه قارن بالهاو و شعبه قشم یا کشم کرد
دیگر از شاهزادگان اشکانی بودند در خدمت اشکانیان راه وفاداری سپردند و آوازه شورش
اغتشاش همه جا را گرفت خسرو پادشاه اشکانی ارمن خود برای کمک اشکانیان ایران قشون زیادی
نمود و از دولت روم اعانت خواست بلکه بربریان و مرزبانان نزد روسای قبایل سکیث شمال که تا کا
خزر را در تحت تملک داشتند و از شاهزادگان اشکانی بشمار می‌آمدند فرستاد و استمداد نمود و
اردشیر بر شعبه قارن بالهاو تاخت و شاهزادگان این شعبه را با هرچه اولاد ذکور داشتند بکشت
از ایشان مگر پسر شیرخواری که او را یکی از چاکران باوفا بماوراء النهر برده باشکانیان ساکن آنجا
سپرد و از اعقاب این طفل باز در ایران سلطنت کردند مختصر خسرو پادشاه ارمن چند بار با اردشیر
داد و چند دفعه بر او غالب آمد و اردشیر پس از آنکه شکستهای فاحش خورد بمکر و حیله پرداخت و بط
سورن بالهاو گفت هرکس خسرو پادشاه ارمن را بکشد حکومت بلخ را باو خواهم داد آناق نامی از اینه

... ساسانیان از اخلاف این پسر بوده
... بهرام چوبینه بلکه ابومسلم مروزی و ما
... مطلب در محل خود شرح خواهم داد

مستقبل

مستقبل اینکار شد و از اردوی اردشیر حرکت کرده بارمن رفت و در آنجا بنای خدعه را گذاشت و بخسرو گفت
با وجود حق قرابت ما را چه افتاده که باردشیر خدمت کنیم او غاصب سلطنت است علاوه حزم او نخواهد گذاشت
با مطمئن شود و ما هم نتوانیم از جانب او اطمینان حاصل نمائیم من فرارا بارمنستان آمده ام که بازو و شمشیر
خود را خاص خدمت خسرو کنم آناق چون بلطایف الحیل خود را در دل و در باد خسرو و پادشاه ارمن جای داد
و طرف وثوق گشت پادشاه را بکشت خبر قتل خسرو که باردشیر رسید بارمنستان راند و آن مملکت را ضمیمه
سایر مملکات خود نمود و شاهزادگان اشکانی که در ایران بودند بدانجا نوفت فرار کرده بروم رفتند و آنجا
داخل در خدمت عسکریه شدند و پس از آن در تمام جنگهائیکه سلاطین ساسانی با قیاصره نمودند قشون
تشکیل یافته از شاهزادگان اشکانی پیشتازی عساکر روم را بر عهده میگرفتند

کاسیوس و هرودین دو مورخ یونانی که معاصر اردوان آخر و اردشیر بودند مینویسند کشته شدن اردوان
آخر بدست اردشیر از سوانح سال چهارم سلطنت الکساندر سِوِر قیصر روم و سنه پانصد و سی و هشت
تاریخ اسکندری سلوکیدی بوده و سال چهارم سلطنت الکساندر سِوِر مقارنست با سال دویست و بیست
و شش بعد از میلاد

آغاتیاس مورخ یونانی که در مائه ششم مسیحی میزیسته و تاریخی نگاشته و اسناد او اقوال مورخین رسمی
ساسانیها است تصدیق گفته کاسیوس و هرودین را کرده میگوید اردشیر که از دوده ولاة مستقله اصطخر بود
در سنه صد و نود و شش میلادی جلوس نمود و در سال دویست و دو تمام شاهزادههای فارس را
که از خانواده بازرانجیان بودند بکشت و سلطنتش در فارس بلا منازع و معاند گردید کم کم بکرمان راند
و بعد بخوزستان و اهواز و غیره و چون در خود بقدر ضرورت قدرت دید با پادشاه عصر یعنی اردوان
اشکانی بنای نبرد و خونریزی را گذاشت و بعد از تحمل سه شکست سخت در سنه دویست و بیست و شش میلادی
اردوان را مقهور و مقتول ساخت آنگاه خود را شاهنشاه نامید و بعضی را عقیده اینست که از سلاطین
عجم اول کسیکه باین لقب ملقب شده همان اردشیر است (از سلاطین عجم بعد از کیان)

جریطری میگوید غلبه اردشیر بر اردوان و کشته شدن این پادشاه از سوانح مهرماه است و آن مابین
بیست و پنجم نوامبر و بیست پنجم دسامبر از ماههای فرنگی است و مقارن اواخر پائیز پس مدت سلطنت اشکانیان از ابتدای خروج
اشک اول تا انقراض این خانواده بدرستی معلوم است بدون یکسال کم یا زیاد

از مشکلات تاریخ اشکانیان یکی آنکه چند نفر پادشاه اشکانی را که مورخین یونانی و رومی اسم برده بتعیین
مدت سلطنت آنها چندان مفید نشده و محققین این عصر و زمان با کمال زحمت وسائل فهم آنرا بدست

آورده

آورده و معلوم کرده اند اگرچه پولهائیکه در شهرهای یونانی نشین خود اشکانیان ضرب
روی سکه ها با خط و زبان یونانی اسامی آنها رسم شده بلکه بعضی از آن مسکوکات تاریخ هم دارد لک
عقیده و احتمال از اسباب اشکال میشود و آن اینست که جماعتی آن سکه ها را از شاهزاده های
بسلطنت مرکزی میشوریدند دانسته از خود سلاطین و در اینکه از شاهزاده های کوچک
راه غرور یا از فرط دلتنگی و غیره در نقطه و ناحیه طغیان میکرده شکی نیست پس این وسیله چندان
معرفت و اسباب ثبوت مطلب و بروز حقیقت نگشته و مسئله را از بوته اجمال خارج نمیسازد
مورخین گویند از شاهزادگان اشکانی هر وقت یکی در ایالت و ناحیه بنای سرکشی میگذاشت در
باسم خود خطبه میخواند و سکه میزد پس مسکوکات اشکانیان را اصلی و غیر اصلی است اصلی از پادشا
که شاهنشاه بوده و غیر اصلی از شاهزادگان طاغی غاصب

آقاثیاس میگوید از وقتیکه تیرداد وارد مملکت پارتیا شد تا انقراض سلسله اشکانی چهارصد و هفت
و از ابتدای شورش اشک اول بر ضد سلطان سلوکیدی تا انقراض این طبقه چهارصد و هفتاد و پنج
میباشد بعضی از مورخین عرب خاصه مسعودی در محل مدت سلطنت سلاطین اشکانی را قریب به
مورخین معتبر و محققین این عصر و زمان نوشته اند ثبت کرده یعنی چهارصد و شصت و هشت
مینویسد و ما مدت سلطنت اشکانیان را در فصل مخصوص نگاشته و توضیح و تصریح نموده ایم در ا
اگر اشارتی رفته بالتبع بوده و اینست علت انقراض اشکانیان و غلبه ساسانیان بر این طبقه از س
عجم والله اعلم

فصل سی و سیم
در باقیماندن نسل و اخلاف اشکانیان در ایران و سایر مما

بعد از آنکه سلطنت از دودهٔ اشک و اشکانیان بسلسلهٔ دیگر که ساسانیان باشد نقل و
نمود بحکم تقدیر تا دیری فرزندان و اعقاب این طایفه در ایران و مضافات مانده و بوده و کا
حکمرانی نموده اند و ما بقدر بسر شرحی در این فصل ایراد خواهیم کرد تا از دقایق مطلب چیزی با
نماند بنا بر این گوئیم بعد از طغیان اردشیر ساسانی و حمله کردن او بر اردوان آخرین پا
اشکانی ایران خسرو پادشاه ارمن که از همین قوم و قبیله بود بحمیت خویشی و قرابت خواست
این دولت منقرض و این سلطنت بخانوادهٔ دیگر منتقل شود بدست و پا افتاد و از کارها کرا
بود که برای دفع اردشیر و اطفای نایرهٔ طغیان او از قیاصرهٔ روم کمک طلبید و استمداد نمو

عقیدهٔ بعضی از مورخین اینست که یکسبب عمدهٔ انقراض دولت اشکانی مخالفت دینی آنها با ایرانیان است اشکانیان پادشاه را رئیس دین و دولت میخواندند و ریاست مذهب را مخصوص مؤبدان و مغان و دستوران زردشتی نمیدانستند خدمه و سدنهٔ معابد یونانی را هم دارای همان مقام فرض مینمودند فی الحقیقه علمای تمام ادیان را بنظر محترم میداشتند و بهیچیک اختصاصی نمیدادند و این بر خلاف میل پیشوایان مذهب زردشتی و پیروان آنها بود چه پیشوایان مشار الیهم خود را مخصوص بحق و غیر خود را باطل میشمردند و پیروان آنها از مقلدین و متقلدین سایر ادیان تبری میجستند و اشکانیان که در دین زردشتی اصراری نداشتند و تمام مذاهب را مثل هم فرض مینمودند بلکه در اواخر طریقهٔ عیسویها را میگفتند مطرود و مبغوض ایرانیان زردشتی بودند و اردشیر آنوقتی که مردم ایران را بر مخالفت اشکانیان می آغالید از جمله میگفت اینها دین پاک بی عیب زردشت را پامال کرده اند پس باید کفت از جزئیات معتبره که ساسانیان در نابود ساختن اشکانیان بکار بردند یکی دین و مذهب بود

بعقیده ما باید وهیا[illegible] باشد

چنین مرعی باختر کسیل کرده از پادشاه اشکانی این مملکت که وهساجان نام داشت مدد خواست
فی الحقیقه سخت بکوشید و از جد و جهد چیزی فرو نگذاشت و در چند جا بر اردشیر غالب آمد و داخله
ایران از اراضی طرف خراسان مسافت بعیدی را باد چپاول و تاخت داد اما چون روزگار اشکانیان بر آن
سر شده بود و نهنگ سعادت او بار ادبار رجیره آنهمه سعی او ضایع شد و آن مجاهدت کامل باطل گشت سودی
نداد و ثمری نکرد بحکم تقدیر دامن دولت از دست رفت و تیر اقبال از شست و آئین جهان بر چنین باشد
روزگار را این شیمت عادت است بیش چون بهار فرحی در رسد گلشن فیروزی و امل را هر روز شکفتگی تازه
و خرمی بی اندازه و همینکه نوبت بدی از پی آمد سبزه و لاله را از پژمردن و افسردن گزیر نیست و این سوز
چاره پذیر نه پاینده و پایدار آفتی که از عالم آمد و شد بیرون است ملکش از زوال و فنا بیرون و خردمند
آنکه دل بر این حباب پر لمعان صابونی ننهد و زمام اختیار خویش را بدست هوا نده مد فریب این سراب آبنما
نخورد و عشوه این مکار محتال نخرد بالجمله خسرو داد مر بدست آناق شاهزاده اشکانی چنانکه در فصل
پیش ذکر شد از پا در آمد و فرزندان او اگر طفلی خورد سال و موسوم به تیرداد بود یکی از امرای نمک
شناس از چنگ اردشیر رهانده بروم رسانند و اردشیر ارمن را مسخر کرده بیست و هفت سال تمام ساسانیان
مستقلاً مالک آن مملکت بودند و هساجان اشکانی پادشاه باختر نیز بنوبه خود مقهور اردشیر
گشت اشکانیان ایران چون حامیان خود را درمانده دیدند دست از دعوی کشیدند تخت و تاج را وا
گذاشتند بخدمت ساسانیان راضی شدند و تن در دادند بر خلاف اخلاف پادشاه اشکانی باختر که تا چندی
در طرف ماوراء النهر حکومت و تسلطی داشتند بنا بر مسطورات مورخین رومی بعد از غلبه اردشیر
بر پادشاه اشکانی باختر تا مدت یکصد سال از جانب اعقاب آن پادشاه سفرا بدربار دولت روم می‌آمدند
و درخواست میکردند که آن دولت با آنها عقد موافقت بندد و قول دهد ایشان از طرف مشرق ایران
و عساکر روم از سمت جزیرة العرب و اناطولی و آسیای صغیر بر ساسانیان حمله برند و آنها را در میان گرفته
مضمحل و پایمال نمایند آیا چه شد که این کار صورت پذیر نشد همانا دولت روم صرفه خود را در این ندید که برای
خاطر شاهزادگان ضعیف باختری با دولت پر قوت ساسانی در اندازد

مورخی معتبر میگوید یکی از پادشاهزادگان اشکانی باختری در سیصد و هفتاد میلادی جنگ سختی با
شاپور دویم ساسانی کرد و آخر الامر اشکانیان باختری ضعیف نشدند مگر بواسطه هیاطله یعنی اسقوم
در سمت مشرق دریای خزر و در سلسله جبال هندوکش جای گرفتند و بنیاد دولت اشکانیان باختری
بر انداختند و بر و زمان آنها را نابود ساختند و در زمان مسعودی کوشان که مقر سلطنت اشکانیان باختری

بوده

بوده هنوز وجود داشته چنانکه خود اینمورخ عالم تصریح براین مطلب کرده ومیکوید درمیان خاک
چین ملتی که هنوز پیروی دین مانی را میکنند فقط مردم کوشان اند

شعبهٔ دیکر از اشکانیان که در دشت قبچاق ودرمیان طوایف تورانی سلطنت داشتند در سنه
بیست میلادی اسباب ضعف خود را بدست خویش فراهم آوردند یعنی پادشاه آنها که سانبران نا
درسال مذکور لشکر بارمن کشید ودراین زد وخورد مقتول شده رخت بجهان دیکر برد وهمین
فوت آن خانواده کاست وشوکت ایشان رو بانتقاص کذاشت واکرچه تا سنهٔ سیصد وهفتاد
برسمی داشتند ولی صورت ظاهری بود ونمودی بی بود بعد از آن منقرض شدند وطایفهٔ هون با
دشت قبچاق را تصرف کردند وجای اشکانیان این ناحیه را بکرفتند

وباید دانست که طایفهٔ هون یا هیاطله را کار این بود که تمام بلاد وولایات مابین دریای خزر وفرا
بلکه ارمن وآسیای صغیر وشام را میتاختند وغارت میکردند قوم آلن را این طایفه متفرق ساختند
بکوههای قفقاز پناه بردند وهنوز از آنها در آن سرزمین تندکانی میکنند وجماعتی به لهستان ر
ومملکت لیتهوانی از همان طایفهٔ آلن است بلکه اهالی پروس وکورلاند واستونی طایفهٔ آلن اشکانی
بزعم بعضی یکشعبه از اینجماعت از کوه پیرنه عبور کرده به پرتوغال رفته اند ویکی از شاهزادکان اشکان
سمنابل نیکی داشته وبه پرتوغال رفته بود در آنجا اساس واسباب سلطنتی فراهم نمود که دویست سال ا
یافت وخانوادهٔ او در آنجا بحکمرانی زیستند

امّا تیرداد پسر خسرو پادشاه ارمن که او را بروم برده بودند در آنوقت که والیرین قیصر روم لشکر با
کشید وی نیز بمملکت موروثی خود باز کشت لکن ارشویر قسر اشکانی که از جانب پادشاه ساسانی
ارمن داشته مالک بالاستحقاق مملکت را نمیکذاشت دیکر سلطنت جلوس کند بعد از مبلغی کشمکش و
وشنید تیرداد دو ناحیه از ارمن بسپورغال ابدی به ارشویرداد و بحق خود یعنی بپادشاهی ارمن رسید
ارشویر که معروف به قسراکان بودند تا مائهٔ هشتم عیسوی در آن دو ناحیه حکومت مینمودند وتا ما
نیز از این خانواده در ارمن میزیستند

هیجده سال بعد از جلوس تیرداد بتخت سلطنت ارمن وسی سال قبل از نصر قسطنطین دومی
پادشاه ارمن با تمام ارامنه بدلالت سنت کرکوار ولد آناق سابق الذکر که خسرو سلطان ارمن را ک
پیرو دین نصاری شدند بنابراین میتوان کفت اول ملتی که نصرانی کشتند ارامنه بودند خلاف
تیرداد تا صد وپنجاه سال اشکانیان ارمن در این مملکت حکمرانی داشتند لکن غالباً تبعیت وتمکین
مینمودند

طایفهٔ آلن اجداد المانها بوده چه مان بزبان قدیم تورانی وبعضی السنهٔ حالیه بمعنی مردم است واز این قبیل است نرمان یعنی مرد شمالی و ژرمان یعنی مرد جنکی وآلن مان یعنی مردان طایفهٔ آلن وآلن مان از کثرت استعمال المان شده وجنتلمان که در انکلیسی بمعنی مرد نجیب است واسپرتمان یعنی مرد شکاری با اسب باز واز این قبیل لغات در السنهٔ ژرمنی وانکلیسی بسیار است همچنین در زبانهای آسیا ...کمان یعنی مرد ترک والامان که ترکها ...ارند ومیکویند الامان مرد بیم و مقصود ...از است آنهم بمعنی تاخت وتاز ...ان است فارسی زبانان لغت الامان را ...رابسته را که بهمین معنی استعمال مینمایند

ص ۷ ...های آنها بدین نصارا شاهزادهٔ اشکانی ...انی بود پدر این شاهزاده اکرچه مرد ...ار فریبنده وقاتل پادشاه وقوم خویش بشمار میآید امّا بمدلول که هیچ ...تر وازره وزر اخری کناه پدر را بر پسر نکیرند وبالعکس

مینمودند در زمان تئودوز قیصر بزانس (قسطنطنیه) مقارن سال چهارصد و بیست و هشت میلادی مملکت ارمنستان در میان ایران و روم قسمت شد یعنی چهار قسمت آن بایران رسید و یک خمس سهم روم شد و اما اولاد سنتگرگوار در میان اوا مندربا شت دینی داشتند و ساهاق آخر قسیس این سلسله پنجاه سال تمام کشیش بزرک ارمنیها بود در سنه چهارصد چهل و یک مسیحی خانواده سنتگرگوار هم منقرض شدند و از جهان همان دیدند که سایر ابنای آن و ضمنا معلوم گشت که سنتگرگوار هادی اوا مند پسر اناق و از شاهزاده‌ها اشکانی ایران بوده بالاخره بعد از انقراض اشکانیان ارمن جمعی از شاهزاده‌ها آنها بزیر حمایت قیصر قسطنطنیه رفتند و اغلب در دسته سرکردگی و سرداری درجه بلند و اعتباری کامل یافتند بلکه از این طایفه قسطنطین نام ملقب به پرفی رو ژنت در قسطنطنیه قیصر شد و از اولاد و احفاد و تا سال هزار و بیست و هشت مسیحی باقی بودند و آخر شخص آنها دختری بود زوئی نام که کنستانتین مونماک قیصر قسطنطنیه او را بزنی گرفت و امپراطریس قسطنطنیه شد و در آنی از شهرهای ارمن از نژاد اشکانیان تا مائه سیزدهم میلادی نیز میزیستند و زندگانی میکردند

شاید اغلب مطالب این فصل بنظر مطالعه کنندگان جمله معترضه آید اما مقصود چون این بوده که اعقاب اشکانیان تا کی و چه زمان در ممالک نامی داشتند آن اطناب و اسهاب خالی از فایده نباشد و اما از اشکانیان ایران که عمده نظر ما بآن میباشد در دولت ساسانی تا آخر خدمت میکرده اند و بایست و امارت مینموده حتی در اوان استیلای عرب بر عجم یکی از شاهزاده‌ها اشکانی از جانب یزدجرد آخرین پادشاه ساسانی فرمانفرمائی ری و عراق عجم بود و بهرام چوبینه که با خسرو پرویز دو خورد مینمود سلسله نسبش با شکانیان میرسید و از طبقات سلاطین اسلامی پادشاهان سامانی که تقریبا صد و پنجاه سال در ماوراء النهر و خراسان سلطنت میکردند از نژاد و اخلاف اشکانیان ایران بودند چنانکه پیش اشاره کرده ایم

خاتمه
در مطالب متفرقه

اصول مطالب تاریخ اشکانیان را در فصول سابقه نگاشته و بفضل الله تعالی جای خالی نگذاشته ایم اما از برای اینکه از گفته قدما و متاخرین مصنفین در این موضوع هیچ ترک نشده باشد بعضی مطالب متفرقه در این خاتمه بدون رعایت ترتیب ایراد مینمائیم و البته آن مسطورات نیز موجب ازدیاد بصیرت و استکمال مقصود و مرام خواهد بود بعون الملک العلام

مورخین و علمای علم انساب قبایل و امم در اصل و نسبت پارتها سخن را دراز کشیده از جمله میگویند این طایفه

شعبهٔ بوده اند از شعب قوم اسکیث یا سینکه در توران سکنی داشته یعنی وطن و مسکن اصلی آن
آسیاست و از آن سرزمین بطرف جنوب مهاجرت نموده مثل هیاطله و قتالموق و ایغور و اوزبک و
ترکمن حالیه را باید باقیماندهٔ قبیلهٔ پارث دانست در آنوقت که کیخسرو پادشاه کیانی در اوج
بود مملکت پارث آن تمکین که باید از این پادشاه نمینمود و حال بهمین منوال میگذشت تا وقتیکه س
طبقه بدست اسکندر کبیر منقرض گشت یعنی هرگز سلاطین کیان ایالت پارثیا را مثل سایر ایالات
مطیع خود ندیدند

نویسندهٔ میکوید پارثیا و هرات و خوارزم و سمرقند ایالت شانزدهم ممالک داریوش شمرده م
وسیصد تالان نقره مالیات داشت و از خوزستان تنها نیز سیصد تالان نقره مالیات می
وهمین دلیل است که سلاطین کیان تسلط کامل بر پارثها نداشته اند چه آن چهار ایالت با وسعت
غیر معمول فرض شود باز مالیات و فایده اش بواسطهٔ حاصلخیزی باید بیشتر از خوزستان باشد
در الواح بیستون اسم مملکت پارثیا را پارتوا یا پرتوه یا پارثوا نقر و رسم کرده و هرد وت مینویسد
در زمان داریوش از ملل تابعهٔ مطیعهٔ ایران بودند و مملکت آنها جزء ایالت شانزدهم از ایالات سلاط
بشمار می آمد و آنوقتکه گشتاسب لشکر بیونان کشید پارثها نیز در جزو عساکر او حرکت کرده تیر و کمان و
کوتاه سلاح ایشان بود و پیاده راه می پیمودند و این سوانح سال چهارصد و هشتاد قبل از میلاد
مورخی مینویسد پارثها تورانی الاصل اگرچه ایرانی نبودند چون سالها بسلاطین کیان بتبعیت میمو
عصبیت و غیرت وطن پرستی که از خصایص طوایف بادیه نشین است با یونانیها که سلطنت ایران را ا
عداوت مخصوصی داشتند و کینهٔ آنها را میورزیدند و بمیلی پارثها بملل اجنبی مشهور تمام دنیاست
مورخ دیگر میگوید ساکاس و اسکیث و داهی و تورانی همه اسم یک طایفه است منتها در السنهٔ مختلفه واخ
تغییر لفظ حاصل نموده و آن قسمت از ایران که مسکن طایفهٔ ساکاس یا اسکیث یا داهی یا تورانی بوده هر
انقیاد و اطاعت کامل هرگز دولت نداشته چه در عهد کیان و چه در اوان استیلای اسکندر کبیر بر آسیا
مقدونیه با آن جلالت و جبروت بهمین راضی شد که از شوارع عام عبور کند و بطرف ترکستان رود بد
پارثها متعرض او شوند بلکه جماعتی از اهل خبر را عقیده اینست که اسکندر در مراجعت از هند و ستا
سخت و صعب کوهستان و آذوقه بلوچستان بخاک ایران ورود نمود و متحمل آنهمه حرمان و مرارت شد که از ت
و با پارثها کذر ننماید و میتر سید که آنقوم جسور جری از سطوت و سورت او بکاهند و از تصرف ناحیه
قناعت کرده کرد قلعه ها خطر راه که خود ساخته یا از ابنیهٔ قدیمه بود مستحفظ بگذارد یعنی کوتوا

بعقیدهٔ نگارنده سکزی مشتق از ساکاس است

بعقیدهٔ بعضی از محققین اسکندر در مراجعت از هندوستان از راه سند و کیچ و مکران و بلوچستان بایران آمده

تا جمنصب و معدودی تابین و اسلحه و آذوقه و لوازم حصانت در آن قلاع و حصون از جانب اسکندر باشد

دیگری گوید چون اشکانیان ترک نژاد بودند طبعاً در حکومت و سلطنت بقهر و غلبه میل داشتند و رعایای خود را تنها با طاعت و انقیاد خود دعوت مینمودند بلکه از آنها ستایش و پرستش میخواستند و از آنجا که در دین و آئین و آداب و رسوم نیز آنها را با ایرانیان مشابهتی نبود هرگز قبول عامه بهم نرسانیدند

دیگری گوید طایفه داهی بادیه نشین که در قطعه از مملکت خراسان حالیه یورت داشتند قومی وحشی و چادر نشین بودند و ایالت دهستان واقعه در سمت مشرق بحر خزر که بزعم بعضی از لفظ دیه و ده ترکیب یافته داهستان است یعنی مسکن طایفه داهی نه دهستان که ناحیه مشتمل بر دهات باشد و داهستان از کثرت استعمال دهستان شده

مورخین اسکندر گفته اند بعد از آنکه دارا پادشاه ایران را بسوس یا بسوس سردار او بکشت اسکندر آن دیار نمک ناشناس را تعاقب کرد بسوس بمقاومت پرداخت و طایفه داهی در تحت رایت او بودند و در خدمت او اقدامات مینمودند اما چون کار از پیش نرفت و بسوس مقهور اسکندر گشت این طایفه نیز سر تسلیم بحکم قهرمان سغد و ... نهادند

هرودوت مینویسد از طوایفی که تمکین کیخسرو نمودند یکی نیز طایفه داهی بود از این گفته و مسطورات دیگر این مصنف و سایر مصنفین مستفاد میشود که طایفه اسکیت و ماساژت و ژت و داس یا داز و داهی و پارتی همه یک قوم بوده اند و جمله را یکطریقه و رسم و داب و دین و آئین و زبان بوده و در ساحات نوبت تا سنوات المان و کنارهها قراد نکیز الی کوه قفقاز و سواحل شمال و مشرق بحر خزر و تمام ترکستان و کناره سیحون بلکه تا کاشغر حالیه و ختن منتشر و متوطن شده و وجهه اختلاف اسامی آنها اینکه هر وقتی قبیله بر سایر قبایل مسلط میشد آنوقت همه را باسم خاص آن قبیله مینامیدند و چون در نسب بینیم این طوایف همان قبایل تورانی و تورانیان مورخین مشرق زمین میباشند لفظ تورانیان برای آنها کلمه جامع و مانعی است که اهل مشرق استعمال نموده اند بخلاف آن اسامی که نویسندهای مغرب ذکر کرده و اسباب حیرت و تشویش ذهنها گردیده و افق تاریخ را تاریک ساخته است تا قرن چهارم و پنجم میلادی طوایف مذکوره را باسم هون و هیاطله و اسلاو و تاتار نام برده و طایفه خزر نیز شعبه از همین قبایل بوده چنانکه دریای سیاه و دریای مازندران که از حدود متصرفات قوم خزر شمرده شده بنام همین قوم موسوم و معروف گشته و تقریباً هزار و پانصد سال قبل هرودوت دریای خزر میگفته اند و شهر سوستاپول ابتدا خزارتیه نام داشته و طوایف مجاور و بلغار و اوزوکان همه همان تورانیها بوده اند

هرودوت مینویسد ایرانیها و اسکیتها غالباً در ساحل رود جیحون با هم زد و خورد داشتند و پیدا ... سنه

اوازاسکیثها همان تورانیان است چه ایرانیها در زمان قدیم خود تورانیها را ساس میگفتند چنانکه
خود تصریح باین مطلب کرده و محتمل که سجستان در اصل ساکستان بوده یعنی مسکن طایفهٔ ساس و سکه
علیه الرحمه در شاهنامه فرموده همان ساسها باشند اگرچه بعضی برآنند که ایرانیان عادتاً دشمنان خ
لقبهای زشت ملقب مینموده اند از اینجهت آنها را سکسار و کرکسار گفته یعنی کرله سر و سگ صفت و ای
مورخین ایران محل گرفتاری افراسیاب پادشاه تورانی را طرف ارمن گفته و این چندان بی مأخذ نیست چ
چنانکه ذکر شد مملکت بیسیا و وسعتی را متصرف بودند که یک حد آن کوه قفقاز بود و سلاطین قدیم
طایفهٔ کیان و بعد ساسانیان قلاع و حصون حصینه و بروج در ذروه های جبال و دره ها و دهنه های ک
روس بطرف گرجستان و ارمنستان آمد و شد میشد ساخته بودند که از شر دستبرد تورانیان محفوظ با
محققی میگوید شک نیست که طایفهٔ داهی در دشت وسیع فاصل مابین آسیا و اروپا جای داشته و اغنام
آنها تا سواحل رود دانوب بچرا میرفته و طایفهٔ پارت یا اشکانی بدون تأمل و تردید از این طایفه بوده عل
از آن قسمتی که در داخله خراسان حالیه بودند داشتند و باشکانیان کمک کرده آنها را بسریر سلطنت ج
نایل نمودند و سلاجقه که از طایفهٔ غوز بشمار آمده و ابتدا در ساحل رود دُن و وُلکا ساکن شده نیز داه
اشکانیان بوده اند و بسمت مشرق آمده در ترکستان و خراسان و بلاد دیگر ایران و اناطولی سلطنت
سلجوقی را تشکیل داده اند آنچه ظاهر شده و ذکر خواهد شد یکقسمت از قبیلهٔ دائی یا داهی در سمت شما
در دشت حالیه روس اقامت مینموده و ریاست آن قسمت با یکشعبه از سلاطین اشکانی بوده زیرا که در
چهارم میلادی یکی از رؤسای این طایفه که اشکانی نسب بود و سانزان نام داشت از دشت و کو
عبور کرده وارد ارمن شد و با خسرو اشکانی پسر تیرداد اول پادشاه عیسوی ارمن طرح جنگ
اما خود در حربگاه مقتول شد

در کتب مقدسهٔ عجم از زند و اوستا و غیره که بزبان پهلوی نوشته شده از طایفهٔ داهی سخن ر
و مسکن آنها را در شمال شرقی دریای مازندران تعیین کرده اند اما از پارسیان و پارت هیچ حرفی ز
نشده همچنین در الواح طایفهٔ بنی آشور که بمارده بر آنها سلطنت کرده هیچ اسمی و ذکری از پارث
مصنفی میگوید چند قرن قبل از حضرت عیسی علی نبینا و آله و علیه السلام طایفهٔ اسکیث که آنها را داهی یا دا
در سواحل جنوب شرقی بحر خزر مسکنی داشتند و بلاد دیگر در آنحدود واقع است هنوز باسم آنها معروف
بدهستان است طایفهٔ مزبوره از آنجا بداخلهٔ ایران آمده تا سواحل دریای هیرمند و تکر ایرانیها
بومی با این طایفه داشتند یا بواسطهٔ مغایرت اخلاق و آداب بوده یا از جهت تعدی که از ایشان میدیدند

داهی همانا بتحریف تاجیک شده و از آن زمان مانده است یعنی ملت و طایفهٔ بالنسبه وحشی و حالا هم ایرانیهای ترک نژاد ایرانیهای اصلی را تاجیک میگویند و مقصودشان طبقهٔ پست و وحشی است محض تحقیر این لغت را استعمال میکنند و ارامنه تاجیک را داجیک تلفظ مینمایند نگارنده گوید کلام این مصنفین در باب تاجیک مغشوش است و نتیجهٔ صحیح از آن حاصل نمیشود

عجم در ابتدای حمله و هجوم عرب یا پیش از آن عرب را تاجیک میگفتند و مقصودشان ابله و کنگ و وحشی بوده و اعراب هم که مردم ایران را عجم گفته همین معانی را در نظر داشته اند

ارامنه اعراب را علاوه بر تاجیک تازی هم میگفتند بلکه این اسم را اول این ملت بعرب داده است و بزعم بعضی تازی همان محرف تاجیک و داجیک است این لغت اصلاً اختصاص باشکانیان داشته بعد طوایف ترک از قبیل سلاجقه و ترکمن و اوزبک و مغول که بر ایران استیلا یافتند محض تخفیف و تحقیر بایرانیها گفتند و هنوز هم ترک نژادهای ایران هر کس را تاجیک میگویند مقصودشان تحقیر است

نگارنده گوید نظیر این امر در دنیا و در میان ملل بسیار اتفاق افتاده یعنی قومی قوم دیگر را محض تحقیر و تخفیف باسمی و لقبی موسوم و ملقب مینمایند چنانکه روسها باطریشها و المانها نیمچ میگفتند و نمسه از همین لقب اشتقاق یافته و برای اطریشها علم گشته و نیمچ و نمسه همان معنی عجم یعنی کنگ و لال را دارد

مورخین و جغرافیادانهای چین طوایف ساکنهٔ در سمت مغرب مملکت خود را از قبیل مردم سواحل بحر خزر و خراسان حالیه و خوارزم بیا اوچی مینامیده اند و ظن غالب آنکه همان تاجیک باشد که بیا اوچی تحریف شده مورخین مینویسد در زمان غلبهٔ اسکندر بر آسیا بلکه خیلی پیش از آن در بیشتر از بلاد ایران قومی ترک و تورانی سکنی داشتند و آنها را داهی یا تاجیک یا چیزی که باز محرف داهی و تاجیک میشود میگفتند این طایفهٔ تورانی شعبه از شعب بزرگ ایل و قبیلهٔ اسکیث بودند و یورت اصلی آنها از سواحل دانوب تا جبال هند منبسط بود تا جنرموسو بپارتی مرکز مملکتی شمرده میشد که طایفهٔ داهی در آنجا یورت داشتند و آنجا را باسم همان طایفه داهستان میگفتند و حالا معروف بدهستان است و غالباً آنجماعت یعنی داهیها از داهستان حرکت کرده برای تاخت و تاز بسایر بلاد داخلهٔ ایران می آمدند و تاجنرد دهستان بواسطهٔ مراتع بسیار و چمنهای سبز خوب برای مسکن و یورت قبایل صحراگرد خیلی مناسب است

مورخ دیگر گوید چینیها کلیهٔ ایرانیهای تبعهٔ سلاطین اشکانی را بیا اوچی میگفته اند و آن محرف تاجیک است و تاجیک و تازی یک لفظ میباشد و معنی آن طایفهٔ غدار و خونخوار است و چون ایرانیها عرب را باین اسم خواندند آنها هم بلادی ایشان را عجم گفتند یعنی کنگ و حالا ارامنه ترکها را داجیک میگویند یعنی وحشی

ودرهمین عصر وزمان در بلوچستان وافغانستان وکشمیر وبلاد ماوراء النهر وتمام نواحی وحدود وا

ایران اهالی شهرنشین فارسی زبان را تاجیک میگویند ومردم خارج از شهر را اوزبک ومغول وتاجیکها با

ومغول وتاتار که ملل فاتح منصور میباشند فرق دارند نگارنده گوید از این جمله میتوانیم یقین کنیم که تاجـ

تازی است که عرب باشد وبر مطالعه کنندگان است که خود در این باب تدبر وتامل نمایند

مورخین ارمنی متفق الکلمه میگویند پارثها درشیمی وناحیه از باختر سکنی داشته وموسی خورنی مـ

اشک اول در خود شهر بلخ خروج کرده وارامنه بلخ را باحل یا بالح میگویند وچون سلاطین اشکانی پاد

آن خانواده در القاب خود کلمه بالحاونی یا بالهاونی را ضمیمه نموده بسیاری آنها را بلخی دانستـ

عقیده اینست که بالهاونی یعنی پهلوان وشجاع است وشعبه اشکانیان ایرانی که مقدم بر سایر شعبـ

این لقب را داشته اند

مقصود از بلخ همان شهر بلخ نبوده بلکه ناحیه باختر بوده چون بلخ کرسی ایالت وبیعه بوده ناحیه باسم شهر مشهور شده شاید مقصود از بلخ که ارامنه میگویند تمام هرات وخراسان وسیستان وخوارزم وغیره بوده باشد

چون شورش پارثها مقارن طغیان باختر بوده جماعتی سهو کرده آنها را باختری پنداشته اند و

اشکانیان را از نژاد اردشیر درازدست کیانی وایرانی دانسته ومسلم است که این تقلید بعضی از مو

آسیا میباشد استرابن تصریح بتورانی بودن آنها کرده وتروستن وآنزی دژ میگویند مملکت باخـ

اعصار جایگاه طوایف داهی بود وداهی قبیله ایستانی قبیله اسکیث یا تورانی

برای تصحیح قول آنها که اشکانیانرا باختری دانسته اند گوئیم بعقیده زمره از اهل تحقیق باختر که

آنرا اهیا ودا کیا میگفته اند محدود ومعنی نداشته از سرچشمه جیحون تا حدود هندوستانرا باخـ

وترجمه این لغت بزبان قدیم ایران بلاد مشرقی است ومقصود بلاد مشرقی ایران بوده پس ناحیـ

یا پارتی که وطن اشکانیان باشد در همین قسمت یعنی بلاد شرقی واقع میشود باین قاعده باختری

اشکانیان صحیح است

مطلبی که مسلم است اینست که اراضی وممالک واقعه مابین سیحون وجیحون وفرات غالبا در تحت

اتراک بوده اکثر اوقات طوایف تورانی از اقصی نقاط شمال آسیا حرکت کرده ودر این نواحی اسـ

ادواری که سلاطین بومی ایران در این ممالک سلطنت نموده اولا دوره کیان است وثانیا دوره

از آن بعد وعصر گذشته سایر اعصار را باید از تغلب ترکان دانست وباید گفت ابتدا طایفه بنی

ایران ساکن شدند بعد اولاد یافث بر آنها غلبه کردند واماکن ایشانرا از دستشان گرفتند و

مملکت غالب آمدند ودر آنجا اقامت وتوطن اختیار نمودند طبیعی است که رفته رفته خصلت وخوی

مغلوب را اخذ میکنند بنابراین هر طایفه از طوایف تورانی که بایران آمده مسلط میشدند پسر

بعادات

بعادات آنها معتاد میگشتند چه بازود طایفهٔ دیگر بر سر آنقوم هجوم می آوردند وجای برادران خود را میگرفتند و بمرور زمان ایرانی شده بومی قلم میرفتند و دلیلی روشنتر از این برای اجنبی بودن اشکانیان نیست که اردشیر بابکان در اوان طغیان خود برؤسا و اعاظم ایران میگفت این عربای وحشی فلان کردند و بهتان نمودند

اکثر از مورخین قدیم صریح گفته اند پارتها از طایفهٔ اسکیث تورانی بوده اما توضیح نموده که از کدام شعبه میباشند و اسکیثهای تورانی از شمال شرقی ایران و مشرق بحر خزر و شمال آن گرفته تا قرادنکیز و سواحل دانوب و حدود جبال اترال در همه جا سکنی داشته و از این امکنه بتمام نقاط فرنگ منتشر شده بلکه تا هند و چین و مصر رفته و در همه جا دست تطاول و چپاول دراز کرده اند

تمام مورخین یونانی و رومی و چینی و عرب و عجم از سوالف ایام تا کنون هجوم ترکهای معروف باسکیث یا تورانی را بچین و هند و فرنگ و مصر و سایر امکنه ثبت کرده اند اینقوم یعنی اسکیثها یا تاتارها بچند شعبه و قبیله منشعب و منقسم شده اما چون اصلاً همه یک جنس اند خلق و خو و داب و عاداتشان نیز یکی است یا خیلی هم شبیه است لکن هر شعبه و قبیله اسم مخصوصی داشته و از آنجمله است ژت و گت و سیوسی و بیت و چت و جات و داهی یا دائی و پارث یا بارث

هرودت گوید قبل از خروج کیخسرو کیانی طایفهٔ داهی با داخلهٔ ایران تاختند بعضی گفته اند بسوس سردار و قاتل دارا که مدتی در مقابل اسکندر مقاومت نمود بمعاونت اینطایفه بود و اینقوم اسامی مختلفه داشته اند از آنجمله است داعی و داهی و دائی و داوی و داسی و داسو در حقیقت حرفهٔ این قبیله یا قبایل غارتگری بوده و گاهی با حوالی طرابوزن را هم میتاخته اند چنانکه اکزنفون سردار و مورخ یونانی در تاریخ خود میگوید وقتیکه من با ده هزار نفر یونانی از ایران فرار کرده بیونان میرفتیم طایفهٔ تاهی یا تاوسی سر راه من بودند و مقصود از طایفهٔ مذکوره همان داهی است و داهستان مسکن اینقوم است و تمام سواحل شرقی دریای خزر موسوم باین اسم میباشد

استرابن مینویسد اشک و برادرش تیرداد بمعاونت و استظهار طایفهٔ داهی سر از خط فرمان سلطان سلوکیدی سوریه پیچیدند و اینطایفه که بزرگترین شعبه از قوم اسکیث بودند در اروپا و آسیا منتشر و متفرق شده در همه جای ایندو اقلیم جا داشتند و دریای مازندران باسم آنها خوانده میشد

موسی خورنی در بیان و شرح شعب اشکانیان مینویسد در مائهٔ اول میلادی آرداشیر پسر ارشویر اشکانی در ایران سلطنت مینمود و با برادران و اقوام خود در جنگ و جدل بود چه آنها بعد از ارشویر آرداشیر را بسلطنت قبول نمیکردند زیرا که در دید و پادشاهی با آنها تعدی و بی اعتدالی کرده بود و شهرهای آنها را محاصره نموده و خود

آنهارا

آنهارا بقتل و اعدام هدایت میکرد و باید دانست که ارشویر را سه پسر و یک دختر بوده پسر ارشد آرد
دویم قارن و پسر سیم سورن و دختر قشم یا کشم نام داشت و در حال زندگانی پدر شاو را بسپهسا
بزنی داده خلاصه نفاق از میان برادران مرتفع نشد تا ابقار یا ابکار پادشاه اشکانی ارمن یا ایران
باصلاح ذات البین پرداخت و باین وضع صلح شد که آرداشر پادشاه بزرگ باشد و اولاد او نسلاً
ملقب بشاهنشاه باشند و دو برادر دیگر را لقب پالهاو یعنی پهلوان یا بالهاوی یعنی بلخی شده همی
مزبور و اولاد ایشان بر سایر شاهزادگان و امرا تقدم جویند و اگر آرداشر یا اخلاف و بلاعقب
النسل شوند لقب شاهنشاهی خاص قارن یا سورن یا اعقاب آنها گردد و اگر از صلب قارن و سورن
بنابر و فرزندان قشم و کشم بسلطنت پردازند و پادشاهی حق آنها باشد این بود که اشکانیان چهار شع
اولاد آرداشر که پادشاه بزرگ بودند اخلاف قارن بالهاو اعقاب سورن بالهاو فرزندان اسپاها
که از صلب قشم و سپهسالار بودند و این ترتیب تا انقراض دولت اشکانی باقی و برقرار بود و اولا
سلطنت میکردند و اخلاف دو برادر و یک خواهر در ایالات و الیکریه حکومت مینمودند
مسطوره در سال هیجده بعد از میلاد واقع شده و ارشویر پادشاه اشکانی که موسی خورنی نام ا
فرهاد چهارم است و معاصر تیبر قیصر روم بوده و بعضی از مورخین بجای فرهاد چهارم ارد
نوشته و مسلم داشته اند که قارن و سورن برادران این پادشاه بوده اند و سلطنت اشک
خاص اولاد اردوان سیم بود تا منقرض شدند
نیز یکی از مورخین مینویسد از قبیله پارث و پارتی یا پارتیه چهار شعبه سلطنت کرده اند او
شعبه که در ایران پادشاهی یافتند و بمنتهای درجه قدرت و شوکت رسیدند این شعبه
صعود باوج حشمت و اقتدار خود را اشکانیان یا سلاطین اشکانی خواندند و مخصوصاً در ا
بیشتر تسلط داشتند شعبه دیگر که از جانب شعبه اولی یعنی اشکانیان حکمرانی مینمودند ب
ارمن نایل شدند بعبارة اخری آنهارا باید اشکانیان ارمن گفت و اشکانیان ارمن نسبت باشکا
ایران شأن و رتبه ثانوی داشته اند شعبه سیم از پارتها بلاد و ممالک هند را که تقریباً از د
پنجاب و افغانستان باشد بحیطه تصرف در آوردند و اینها در رتبه سیم واقع بودند شعبه چه
قوم ماساژت سلطنت مینمودند و در چهارم رتبه بشمار می آمدند و ممالک آنها از طرفی از م
جیحون تا حد و دختن و کاشغر بود و از طرف دیگر دشت قبچاق تا دریای آزف و سواحل قرادنگیز
اقا تا بجلوس در جائی مینویسد سلطنت اشکانیان ایران منقرض شد اما ممالک آن شعبه های دیگر گرد
و افغانستان

سپهبدان مازندران از همان دوده
اسپاهابیکه پالهاو بوده و بعقیده
نگارنده تا اوان سلطنت صفویه از
اشکانیان یعنی از نژاد سپهبدان مذکور
و باد وسپان و غیره که از اشکانیان
بوده اند در نور و کجور و بعضی قشلاقات
مازندران تسلط داشته بلکه اسلاف
نوریهای حالیه و نکاینها نیز همان
اشکانیان هستند من خود در بانو
در قبرستان کهنه که مسلمین را آنجا دفن
نمیکنند دو قبر نبش نمودم اینجه و قبر
از بس کهنه بود عظام اموات آن نیز
خاک شده و هیچ معلوم نمیشد اما
بعضی ادوات که از آلات تورانی غیر مسلم
از قبیل اوانی و چراغ موشی و غیره
پهلوی اجساد اموات خود میگذاشته
پیدا کردم و بطور یقین دانستم که
این مقابر از اشکانیان یا مردم
توران بوده نه عجم و نه مسلم

واقعه افغانستان و هندوستان و قبچاق حکمرانی دارند هنوز برقرار است

مورخ دیگر میگوید در سال دویست و پنجاه قبل از میلاد پارتها با اشکانیان عزم خود را جزم نمودند که تمام ممالک آسیا را که متصرف یونانیها یعنی خلفای اسکندر در آمده از چنگ آنها بیرون آورند ارساسیز اشک اول اقدام باینکار نمود امّا بانجام آن موفق نشد برادرش تیرداد بمعاونت وحشیان شمالی که اسکیثهای تورانی باشند باینکار پرداخت و ششم پادشاه اشکانی که مهرداد نام داشت ایرانرا با حدود طبیعی آن مالک شد این شهریار هم قهرمان بود و هم قانونی از سواحل فرات تا رود پنجاب را در تحت سلطنت در آورده و از قوم و قبیله خود او بودند که در بلاد هند و دشت قبچاق و ارمنستان و غیرها حکومت مینمودند امّا خراج بدربار مهرداد میفرستادند

مورخین قدیم از قبیل سوبد و آرین مینویسند اشک مؤسس اساس سلطنت اشکانیان از بزرگان دنیا محسوب میشد نسبت بزیردستان رأفت و مهربانی داشت و نسبت بدشمنان و سرکشان زیاده از حد سخت میگرفت در جنگ خوش رکاب بود قد بلند و صورت وجیهی داشت

مورخ دیگر مینویسد اشک و برادرش تیرداد باهم متفق شده جمعی از پارتهای تورانی را در تحت اطاعت و زیر بیرق و رایت خود مستعد کار و خدمت نمودند و در ایل و طایفه خود تسلطی بسزا بهم رسانیدند پس از آن رفته رفته رو به پیشرفت گذاشتند و نه تنها نواحی و بلاد پارت نشین آنها را شد بلکه ممالک مجاوره را کلیه ضبط کردند و حاصل کشش و کوشش آنها تشکیل سلطنتی شد که تقریبًا پانصد سال امتداد یافت

مصنف دیگر از بسط مملکت اشکانیان سخن سر نموده گوید پادشاه اشکانی تمام بلاد واقعه مابین هندوستان و فرات و ممالک میانه قفقاز و خلیج فارس را مالک شد و اطراف دریای خزر از چهار سمت او را بود بلکه ماورای سیحون و کاشغر و دشت قبچاق تا بحر اسود را داشت پس باید بگوئیم حدود ممالک متصرفی اشکانیان در اوان کمال اقتدار ایشان از قرار ذیل بوده است

حدی بشط فرات حدی بکوه قفقاز حدی برود سیحون بلکه به ماورای آن رود حدی ببلاد شمالی هند حدی بخلیج فارس حدی ببدریای سیاه

محققی بتحقیق عوائد پارتها پرداخته گوید اینقوم چون از ایلات بادیه نشین صحرا گرد بودند بخودسری و آزادی میلی مفرط داشتند و اوقات ایشان بیشتر صرف شکار و صید و تاخت و تاز و تغییر یورت و مسکن و رفتن از ییلاق بقشلاق و آمدن از قشلاق به ییلاق میشد از رقیت و عبودیت بالطبع تحاشی و ابا مینمودند در سست پیمانی ضرب المثل گشته و اگر عهدی میبستند تا نفعی در استحکام آن برای خود میدیدند پاس آنرا میداشتند همینکه خویش را بی نیاز می پنداشتند یا احتمال اندک ضرری در آن میدیدند فورًا عهد و پیمان از میان برفت

باید دانست که سلاطین
باسم ملکت پارثیا نامی
شده نه پارثیا اسم خود
از سلاطین مزبوره گرفت
و آنچه ما تحقیق نموده ا
پارثیای قدیم همان در
خراسان است و دهـ
هما تجایا نزدیک بانجاس
و ابتدا میکند از فولاد د
هزار جریب منتهی میشود
بطرق بلکه برسند فرمو
راه هرات

وبرطاق نسیان گذاشته میشد سلاطین پارث یا اشکانی در معنی خیلی متکبر و مغرور بودند وزرا و نجبا و
وامنا و اعیان باید پیش پادشاه ساکت باشند و هرچه سلطان بگوید اگرچه خلاف واقع و غلط باش
هرچه تمام تر تصدیق کنند و از تملق چیزی فرو گذار ننمایند امّا رسماً مقرّر داشتند که ارکان و رجال دول
واقع میشد باصلاح و صرفه و نفع سلطنت در آن بود بعرض پادشاه رسانند و از مضار او چیزی پنه
وکتمان نکنند و سخت غدغن بود که کسی در وضع زندگانی و اسباب و اثاث البیت تقلید بپادشاه نماید
در بستر خواب از غرب تبوی هرکس میخواست بحضور پادشاه مشرف شود میبایست بتوسط سالار بار اذن
حاصل کند و هیچکس پذیرفته نمیشد مگر هدیه و پیشکشی برای تقدیم داشته باشد امّا در ازای آن هدیه
پادشاه دو مقابل و سه مقابل بآنشخص انعام میداد شاهزادگان و رجال بزرگ وقتی خدمتی نمایان می
بعضی امتیازات خاصّه شخص سلطنت را از هر قبیل و هرچیز دارا میشدند و در استعمال آن اجازه بآنها داد
امّا اسباب و اثاث البیت و حلی و زیور مملکت پارث خیلی ساده بوده و برای تحقیق و ثبوت و ظهور این مطلب ما
میشویم بشرحی که مسیو لوفتوس نام نگاشته است و هو هذا

مسیو لوفتوس در محل ارک قدیم که حالا معروف به وارکا میباشد بعضی اشیاء در اوقات کاوش بدست آو
یعنی از زیر خاک پیدا کرده از جمله چند سکه از مسکوکات اشکانیان است و نیز تابوت زیادی در آن حفره
دیده و همه را از اشکانیان پنداشته و از اثاث البیت چراغها که معروفند به پیه سوز میباشد از گل پخته
وبعضی ظروف گلی از قبیل کوزه یکدسته و دودسته که نهایت شباهت را به شربه های حالیه ما ندارند
وهیچ نسبت و مشابهتی آنها را بسبوهای عراق نیست نزدیک بقاعده کوزه قطور و ارتفاع کوزه نسبت
قطر کم و گلوی کوزه هم چندان تنگ نمیباشد و دست بآسانی داخل آن شده تنگ شربه و کوزه مبر سیدها از
هم اکنون اینقسم کوزه و شربه را کلاو آفتو میگویند و آفتو همان آفتابه است امّا تابوتها از گل پخته بوده طو
باختلاف از یکذرع تا دو ذرع و یکپارچه و در قسمت بالای تابوت از نصف بطرف سر سوراخی بوده که جسد
از آن سوراخ داخل تابوت میکرده اند و از سمت پا و پایین سوراخ کوچکی داشته برای خارج شدن کث
بدن مرده و انجره آن و سرپوشی از گل پخته روی دهنه سوراخ بزرگ اوّلی میگذاشته اند و صورت شخص
رفته را اعمّ از اینکه مرد باشد یا زن از گل پخته ساخته روی سرپوش نصب میکرده اند

مسیو لوفتوس میگوید بر من محقق شده که این تابوتها از اشکانیان بوده چه مردی که مجسّمه او را روی
ساخته اند کلاه خودی شبیه بکلاه خود اشکانیان بر سر دارد خلاصه تابوت و سرپوش آن منقش بانوا
و تصاویر و ملوّن بالوان مختلفه بوده است نیز مسیو لوفتوس در همانجا مجسّمه یافته که نسبت آنرا هم باش

میدهد وآن مجسمه صورت شخصی است که بعقیدهٔ مسیو لوفنوس زرهٔ تنگی در بر دارد وآن زره تمام بدن او را پوشانیده شمشیری هم بکمر او آویخته وکلاه خودی شبیه بکلاه خود اشکانیان بر سر او گذاشته اند ومسیو لوفنوس بیشتر بواسطهٔ همین کلاه خود حدس زده که این مجسمه از اشکانیانست ظروف وپیه سوز وچراغ موشهائی که مسیو لوفنوس پیدا کرده همه را در قبرستان بدست آورده ومعلوم میشود که این اسباب واشیا را صاحبان اموات با اجساد اموات خود دفن میکرده اند ودر صورتی این اسباب واثاث البیت وتابوتها را میتوانیم باشکانیان نسبت دهیم که معتقد باین شویم که اینقوم اجساد اموات خود را دفن میکرده اند واگر تکیه بر قول مشهور نمائیم که میگویند اشکانیان نعش مرده ها را در فضا میگذاشتند تا طیور از قبیل کلاغ وغیره گوشت آنها را بخورند بعد که استخوان آنها باقی میماند بدفن آنها میپرداختند نسبت آنجمله باشکانیان بیمعنی است مگر اینکه بگوئیم این طبقه چون در مدت حکمرانی وسلطنت خود هر وقت باقتضای وضع وزمان وپلتیک طریقه ومشربی اختیار کرده وسالک مسلکی شده این تابوتها واسباب واشیا مال عصر وزمانیست که مرده ها خود را بدون تأمل وتعلل بخاک میسپرده اند بالجمله مسیو لوفنوس در همان قبرستانها بعضی ظروف زجاجی نیز دیده ویافته وانگشتری وگوشوار از فلزات بدست آورده ونسبت آنها را هم باشکانیان داده این حلی وزیورها از قراریکه بتحقیق پیوسته اکثر از طلا ونقره ومس وچدن بوده وساخت وصنعت آن چندان تعریفی نداشته یعنی کلیه زرگرهای اشکانیان ومصنوعات صاحبان صنایع این سلسله خالی از ظرافت وتأنق وپاکیزگی بوده است واز عجایب آنکه اینقوم عاری از صنعت بی عقل وتدبیر خالی از علم وعمل قریب بپانصد سال در یکقسمت بزرگ از کرهٔ ما پادشاهی وسلطنت کردند جلال وجبروت بخرج دادند مملکت ستانی وکشورگیری نمودند با ملل ودول معظم زد وخورد کرده جنگ وصلح داشتند وکار آنها گذشت وآخر الامر گذاشتند وگذشتند

بعضی از فضلای معاصر که نگارنده اکثر فیض وشرف صحبتشان را درک مینماید حدس زده اند که پارتها باید همان برطاس باشد که در کتب مؤلفین ومصنفین قدیم ذکری از آنها شده بنابراین مختصری از حال جماعت وناحیه برطاس مینگارد

محقق گفته است برطاس اسم ناحیهٔ الکائی است که جماعت موسوم بهمین اسم در آن سکنی دارند وایشان ییلاقی وقشلاقی هستند ودر زمستان منازل چوبی دارند (مقصود از منازل چوبی الاچیق است) فقط در زمستان فرش میگسترانند

از مطاوی کلمات این محقق بر می آید که برطاس وخزر وبلغار بلکه روسها طوایفی بوده اند نزدیک بیکدیگر ساکن وجنسا نیز قریب بهم چه میگوید زبان بلغاریها مثل زبان خزر است برطاس زبان دیگر دارد همچنین زبان

دوس غیر از زبان برطاس و خزر است

مسعودی میگوید رود خانه موسوم به بورتاس شط خزر یعنی برود ولکا میریزد و طایفه اتراک موس

بورتاس در سواحل رود خانه بورتاس ساکن میباشند

ادریسی مینویسد برطاس طوایفی هستند که در ناحیه وصل بلاد خزر سکنی دارند زبان آنها شباه

خزر و روس ندارد در روسها در وقتی من مشغول تألیف این کتاب بودم بر برطاسها و خزرها و بلغارها

کردند اراضی آنها را متصرف شدند و خود آنها متفرق کشتند

مصنف یکر میگوید برطاس یا برطاس جماعتی هستند ترک نژاد ساکن در ساحل رود آتیل و با خزرها همس

میباشند در اراضی آنها روباهها خوب یافت میشود با پوستهای قرمز

نگارنده گوید بعدها از این روباهها ذکر نموده و محل آنها را خاک روس گفته چنانکه نظامی علیه

میفرماید

شنیدم که روباه رنگین بروس ۰ خود آرای باشد چنان عروس

اصطخری گوید بارطاسها که در الاچیق منزل مینمایند و طایفه میباشند طایفه در حدود غز س

و در اینوقت بیشتر از دو هزار نفر نیستند و با حد اطاعت و تمکین مینمایند طایفه دیگر در صحراها

نزدیک طایفه خزر جای گرفته زبان آنها شبیه است بزبان خزرها و بلغارها و مسلمان هستند با

یا بارتاس در لغت جغتائی بمعنی غلامی و بندگی است

شط آتیل نزدیک ممالک روس است و بسمت مشرق جاری و از اراضی برتاسا میگذرد و مصب عده آ

بدریا میریزد در مملکت خزر است از این مصب تا ناحیه برتاس (برطاس) بیست روز راه است

ابن حوقل نیز همین مطالب را نگاشته و ناحیه بارث را (برطاس) این مصنفین کلیتا جزو بلاد روس و صقلا

قرار داده اند

بعضی از مؤلفین که اسامی طوایف سکیث را میبرند طایفه از آنها را توخاری مینامند و بعضی غزوا

شجاعتها نسبت بآنها میدهند احتمال میرود که طخارستان معروف که عبارت از بلخ و خول و سمنگ

بغلان و سکاکن و طالقان و غیرها باشد باسم طایفه توخاری موسوم شده باشد

قلاعی که اشکانیان در سرحد غربی خود یعنی در طرف ری داشتند و حدود آنها را حفظ مینمود او

بود و آنرا شارا کس میگفتند و شارا کس قلعه را گویند که دیوار آنرا با چوب و چپر ساخته باشند

و بعد از دهان که محترقا رد و ان باشد بعد لاسجرد که معرب لاسگرد است و لاس گرد مخفف بلا

میباشد

خطارا از روی جبر اندیشی و انسانیت)
علم و شاعری عجیب و فاضلی متبحر و برزگوار
نظر که علمای دانشمند قرون و اعصار
ر و احترام هرچه تمامتر او را نام میبرند و
قدر یاد میکنند و در حکمت و فضیلت و
ات کالیه تشخص و مثل میزنند و چنان اهل
عالم داشته که تقریبا در هفتصد و پنجاه
قبل از مملکت روس نام برده و روباه
شبیه بعروس کرده اینک رخالک همان
یعنی در کنجه فرادفا یقین الانوار تس طویله
اقرا و لان عرض داده است بطرف شماخی
و س هزار افسوس
بر علمای مجلس شرقیه سنت پطرزبورغ آ بت
ایشان را کمر من خود در سال ۱۸۷۳ م
ودی مطابق هزار و دویست و نود هجری بر
برند بلند از حکومت کنجه بنماید

میباشد یعنی قلعه پلاس یا پلاش و شاید آن تلهای مصنوعی که در جلگه خوار دیده میشود نیز آثار قلعه‌های اشکانیان باشد میگویند قلعه ایرج ورامین را هم اشکانیان ساخته‌اند و اینحرف چندان بنظر بعید نمی‌آید و مؤید آنست گفته بعضی از مورخین که گویند یکنفر از سلاطین اشکانی ایرج نام داشته و نگارنده خود قلعه ایرج را که در حوالی شهر کهنه ورامین است دیده‌ام و تفصیل آنرا در فوتون روزنامه‌های ایران درج کرده و میتوانم بطریق یقین بگویم که از ابنیه اشکانیان است این قلعه با عظمت و استحکام جز در گوشه که آثار آبادی دارد باقی امکنه آن خالی از بنا است معلوم میشود که اردوی حصین بوده و اکثر ابنیه اشکانیان همینطور است

چون در تاریخ اشکانیان گاهی بر حسب مناسبت ذکری از قلعه و شهر آپامه میشود شرح و توضیح آن لازم مینماید بنابراین گوییم یونانیان از زمان اسکندر کبیر تا سلطنت فرهاد اول اشکانی که بیش یا کم تسلطی در مملکت مدی (عراق عجم) داشتند برای حفظ این قسمت از مملکت علاوه بر چند قلعه از قبیل قلعه ایرج و قلعه شهری که البته از زمان قدیم در این امکنه بوده یک اردوی نظامی هم در حوالی دوشان تپه ساخته بودند و آنرا آپامه نامیده و این اسم خاص است توضیح آنکه این قلعه را چنانکه معروف است سلوکوس نیکاتر اول پادشاه سلوکید سوتر از خلفای اسکندر ساخته و چون اسم مادر یا زوجه سلوکوس آپامه بوده این قلعه را بنام مادر یا زوجه خود نامیده و قلعه آپامه گفته و آن فی الحقیقه قسمتی از معسکر و اردوی نظامی که محاط دیواری میباشد و تقریباً مثل شهر است و حصاری دارد و فرنگیها اسم عامی باین قسم قلاع یا اردوی نظامی داده و کان زیرانستیه گفته‌اند و معنی آن اردوی محفوظ یا معسکر حصین است اینک میپردازیم بقلعه آپامه که در حوالی دوشان تپه است

اولاً پوشیده نیست که دوشان تپه تپه‌ایست در نیم فرسخی شهر طهران و در طرف شمال شرقی آن واقع و حالا مزین است بابنیه سلطنتی و شهر و قلعه آپامه در سمت شمال شرقی دوشان تپه بمسافتی که واقع شده بعنوان تپه عظیمی یا کوه کوچکی در طرف شرقی قلعه آپامه است که از دو سمت مشابه دیوار و بجانبین شمال و جنوب ممتد و مایل میشود این تپه تقریباً نصف دیوار قلعه آپامه را تشکیل داده و در جنوب و شمال تپه‌های کوچکی است که باز در حکم دیوار شمالی و جنوبی قلعه میباشد اما در طرف مغرب قلعه مصنوعی داشته که بروج آن بشکل مربع بوده نه مدور و فعلاً پیداست و در تمام قلل کوه بلند مشرف که بکوه سنگی معروف است آثار قلعه موجود همچنین در طرف شمال هم اکنون برجها برپاست تماشاخانه که یونانیان در شهر حسب الرسم میساخته و سیرک میگفته‌اند در قلعه آپامه نیز ساخته و آثار آن باقی است

یکی از مورخین میگوید اسکندر و سلوکوس در مملکت پارت چند شهر که بمنزله چند قلعه بود ساخته و یونانیها را در آن قلاع سکنی داد از جمله هکاتم پیلس است که نزدیک شهر دامغان حالیه بوده و هراکلیه و آپامه و اودولیسه

کنند.

کنت گوبینو وزیر مختار فرانسه مقیم دربار دولت ایران که در اوایل سلطنت اعلیحضرت همایو
جمجاه ناصرالدین شاه دام ملکه با مأموریت بدار الخلافه باهره آمده و از فضلای متبحر شمار
کتابی تألیف کرده و در آن تحقیقات از تاریخ ایران نموده در جلد اول آن کتاب در صفحه چه
هفتاد و سه مینویسد

از قلعه‌ها و شهرها که اسکندر و خلفای او در مملکت پارث ساختند و ممکن است از خرابه آنها چ
مانده باشد سعادت شامل حال من شده موقع قلعه آپامه را پیدا کردم این شهر در چند فرسخی د
شرقی طهران واقع است ایزید رشار اکسی مورخ که از این شهر سخن مینماید میگوید این شهر در چ
دیه در سمت شمال آن واقع شده لهذا بگفتار این نویسنده در دامنه البرز در سمت شمال دیل
مخروطی سنگی برجی خرابه بر بالای تل یافتم این تل سنگی چون بسرخ رنگ است معروف بسرخ حصا
در اطراف برج آثار خرابه بسیار دیده میشود و شک نیست که قلعه آپامه در همین سرخ حصار بوده
نگارنده گوید از آنجا که هر جوادی را کبوه‌ایست کنت مشار الیه با کمال فضل و علم در این مسئله قد
حقیقت دور افتاده و ظاهراً مأخذ سهو قول ایزید رشار اکسی است سرخ حصار چنانکه می‌بینند و
آن لیاقت و استعداد ندارد که در آن قلعه و شهر نظامی یا غیر نظامی ساخته شود و باید دانست که
از بنای قلعه نظامی چه مقصود است اگر حفظ راه مازندران بوده در اینجا بنای قلعه بی‌موقع است زیرا که
نقاط جلگه معروف بهزار دره با آسانی ورود بجلگه طهران ممکن میباشد و لازم نیست از د
که سرخ حصار مشرف بر آن است عبور نمایند و اگر ملاحظه فنون حربیه را نمائیم خواهیم دانست
برج مختصر که کنت گوبینو میگوید و حالا در سرخ حصار دیده میشود طوری چسبیده بکوه
بی درخت و گیاه است و بر روی سنگلاخ مرتفعی از طرف جنوب که تیرانداز در پناه هر تخته سنگ
قرار گیرد و در کمال سهولت در ظرف چند دقیقه قلعه‌گیان را مجبور بتسلیم شدن نماید پس قلعه
در سرخ حصار نبوده در همان محل سابق الذکر یعنی در حوالی دوشان تپه و در طرف شمال آ
و آنجا را عامه ناس گنج آباد و سنگر افراسیاب میگویند و نگارنده خود این محل را کشف کرده
بدقت آنرا دیده جای شبهه و تردید نمانده است و هزار شکر حضرت قادر متعال را که این
از تاریخ اشکانیان که جلد اول از کتاب درر التیجان است بپایان رسید و بتوفیق حق جل ذکره
اسمه تمام شد

بپایان رسید این همایون کتاب   برنجی فزون زسلسال کرده آب

کنون

کنون کان سیم است و کنج کهر — چسان برکه شیر و تنك شکر

زخواب و زخوردن زدم چند گاه — بچشم اندرم خون شد کوه و کاه

همانا زمانی نگردم درنك — بریدم من این راه تاریك تنك

زاشکانیان گفتنی آنچه بود — همه گفته شد از زبان تا بسود

ملوك الطوایف که جز چیستان — از ایشان نبد هیچ اندر میان

چیستان الغز و معمّا را گویند

پس از دورها باز نامی شدند — تو گوئی بدوران ما آمدند

ز نو رفتگان زندگی یافتند — پرند حیات ابد بافتند

مرا مزد اینکار و پاداش رنج — نباشد اگر مال بسیار و گنج

پسندیدن کار دانا نمه — ز هر چیز نغز گرانسنگ به

از این ناصر اوراقی و از بندۀ نام
چو باید دهی فرهی والسلام

فهرست اسامی سلاطین اشکانی

درجلد دویم وسیم کتاب درانتجان شرح سلطنت هریک از سلاطین اشکانی و مدت ملک
تحقیقات لازمه نگاشته خواهد شد اگر مشیت حضرت باری جل ذکره تعلق گرفته باشد داینج
استکمال فایدت وزینت این مجلد فهرستی از اسامی ملوک مزبوره و مدت سلطنت ایشان ترقیم
میدهیم بدون اینکه متعرض تحقیقات و اختلافات شویم یعنی فقط نقل قول مینمائیم از یکی از مو
فرنك و باید دانست که آنمورخ همه جا آرساس را که اشك باشد آرساکس مینویسد و ماپیش گف
آرساکس و آرساس و آرشاك و آرساك همه همان اشك است و تمام سلاطین اشکانی این لقب دا
پس باصطلاح معمول خودمان نوشته گوئیم

(۱) اشك اول بانی و مؤسس اساس سلطنت اشکانیان در سال دویست و پنجاه قبل از میلاد سلط
یافته

(۲) اشك دویم موسوم به تیرداد که بعضی فرنگیها تیریدات و برخی تیریداتس مینویسند و ملقب به
یعنی اعظم بوده سلطنتش از سال دویست و چهل و نه تا دویست و چهل و هفت قبل از میلاد

(۳) اشك سیم موسوم به اردوان اول که فرنگیها بعضی آرتابان و برخی آرتابانوس مینویسند و ملقب به مگا
سلطنتش از سال دویست و چهل و هفت تا دویست و ده قبل از میلاد

(۴) اشك چهارم موسوم به فراهاپاتس اول ملقب به مگاس و فیلادلفس و فیل هلن یعنی اعظم و دوست
و محب یونان سلطنتش از سال دویست و ده الی صد و نود و پنج قبل از میلاد و فراهاپاتس ظ
پدر فرهاد باشد

(۵) اشك پنجم یعنی فرهاد اول که فرنگیها بعضی فراهاتس و برخی فراهات مینویسند ملقب به مگاس و
یعنی اعظم و ابن الله سلطنتش از سال نود و پنج تا صد و هشتاد و یک قبل از میلاد

(۶) اشك ششم یعنی مهرداد اول که بعضی از فرنگیها میتهراداتس و برخی میتریدات مینویسند ملقب به
اپیفانس اویرژتس دیکایوس فیل هلن یعنی اعظم نامدار نیکوکار عادل محب یونان سلطن
سال صد و هفتاد تا صد و سی و هشت قبل از میلاد و در اینجا طفره هست که در جای خود بتحقیق
میپردازیم انشاء الله تعالی

(۷) اشك هفتم که فرهاد دویم باشد ملقب به مگاس تئوپاتر اویرژتس اپیفانس یعنی اعظم و ابن الله
و نامدار سلطنتش از سال صد و سی و هشت تا صد و بیست و شش قبل از میلاد

اشك هشتم

...هشتم که اردوان دویم باشد ملقب به مگاس تئوپاتر نیکاتر یعنی اعظم و ابن الله و فاتح سلطنتش (۸)
سال صد و بیست و شش تا صد و بیست و سه قبل از میلاد
...ک نهم که مهرداد دویم باشد ملقب به مگاس اورژتس ایپفانس تئوس فیل هلن یعنی اعظم و نیکوکار و (۹)
...دار و خدا یا خداوندکار و محب یونان سلطنتش از سال صد و بیست و سه تا هفتاد و شش قبل
...میلاد
...ک دهم که فرنگیها بعضی اسم خاص آنرا سیناترس برخی سیناتروکس و زمرهٔ سیناتروکیس نوشته اند (۱۰)
...معلوم نیست که در لغت فارسی و زبان خود اشکانیان چه تلفظ میشده و ملقب بوده است به مگاس
...وکراتور فیلوپاتر ایپفانس فیل هلن یعنی اعظم و کامکار و دوست پدر و کامکار و محب یونان
سلطنتش از سال هفتاد و شش تا شصت و نه قبل از میلاد و بعضی اسم این پادشاه را مناسیرس
نوشته محتمل که منوسیترش بوده فرنگیها ابطور تلفظ نموده اند
اشک یازدهم که فرهاد سیم اسم خاص اوست ملقب به مگاس تئوپاتر اورژتس ایپفانس فیلوپاتر (۱۱)
فیل هلن یعنی اعظم و ابن الله و نیکوکار و نامدار و دوست پدر و محب یونان سلطنتش از سال شصت
و نه تا شصت قبل از میلاد
اشک دوازدهم که مهرداد سیم باشد ملقب به مگاس ایپفانس دیکایئوس تئوس اوپاتر فیل هلن (۱۲)
یعنی اعظم و نامدار و عادل و خداوندگار و عالی نژاد و محب یونان مدت سلطنت اشک دوازدهم را اکثر
تعیین نکرده اند ظاهراً از سال شصت تا پنجاه و پنج قبل از میلاد باشد
اشک سیزدهم که بعضی فرنگیها ارود و برخی ارودس مینویسند و ظن غالب که هرمز باشد ملقب به (۱۳)
مگاس و هپنس تئس فیلوپاتر دیکایئوس ایپفانس اورژتس فیل هلن یعنی اعظم . . . . . و دوست
پدر و عادل و نامدار و نیکوکار و محب یونان سلطنتش از سال پنجاه و پنج تا سی و هفت قبل از میلاد
اما هپنس تئس که بر القاب این پادشاه افزوده شد تا کنون معنی آنرا ندانسته ایم اگر معلوم شد
در شرح سلطنتش نگاشته میشود
اشک چهاردهم فیروز اول که فرنگیها پاکرس مینویسند ملقب به اورژتس دیکایئوس ایپفانس فیل هلن (۱۴)
یعنی نیکوکار و نامدار و محب یونان سال جلوسش غیر معلوم است و انتهای سلطنتش را در سنه سی و هشت
قبل از میلاد نوشته اند معلوم میشود فیروز و هرمز در یک وقت در زمان سلطنت میکرده اند یکی در قطری
و آن در قطر دیگر

اشک پانزدهم

(۱۵) اشک یازدهم که فرهاد چهارم باشد ملقب به اودرژتس دیکایوس ایپفانس انواکراتور فیل هلن
وعادل ونامدار وکامکار ومحب یونان سلطنتش را درسال سی وهفت قبل از میلاد نوشته اند
میشود اینهم در زمان هرمز وفرهاد در قطری بکر حکمرانی داشته وهم معاصر بوده اند

(۱۶) اشک شانزدهم که فرهاد دوم باشد ملقب به اودرژتس دیکایوس ایپفانس فیله لن یعنی نیکو
ونامدار ومحب یونان سلطنتش از سال سی وسه یا سی ودو قبل از میلاد ومدت سلطنتش را
تصحیح نکرده اند ظاهراً تا سال دو قبل از میلاد باشد

(۱۷) اشک هفدهم که فرهاد پنجم باشد ملقب به اودرژتس دیکایوس ایپفانس فیل هلن یعنی نیکوکار
ونامدار ومحب یونان سلطنتش از سال دو قبل از میلاد تا سنه چهار بعد از میلاد

(۱۸) اشک هیجدهم که هرمزد دوم یا ارودس دوم باشد ملقب به اودرژتس دیکایوس ایپفانس فیل هلن یع
وعادل ونامدار ومحب یونان سلطنتش از سال چهار بعد از میلاد الی هشت

(۱۹) اشک نوزدهم اونونس اول که انوش باشد ملقب به اودرژتس دیکایوس ایپفانس فیل هلن یعنی
وعادل ونامدار ومحب یونان سلطنتش از سال هشت بعد از میلاد الی یازده بعضی از مورخین را
نیست که انوش پادشاه ارمن کبیر بوده اما از طایفه اشکانی

(۲۰) اشک بیستم که اردوان سیم باشد ملقب به اودرژتس دیکایوس ایپفانس فیل هلن یعنی نیکوکار
ونامدار ومحب یونان سلطنتش از سال یازده بعد از میلاد تا چهل

(۲۱) اشک بیست ویکم که تیرداد سیم باشد بدون لقب از سنه سی وپنج الی سی وشش معلوم میشود که او
در این مدت قلیل در سلطنت اردوان سیم در قطری از اقطار ایران مستقلاً حکمرانی کرده

(۲۲) اشک بیست ودوم که گودرز اول باشد ملقب به اودرژتس دیکایوس ایپفانس فیل هلن یعنی نیکو
ونامدار ومحب یونان سلطنتش از سال چهل بعد از میلاد تا چهل ویک گودرز را فرنگیها گُتار
مینویسند

(۲۳) اشک بیست وسیم که واردانس یا وردانس اول باشد ملقب به اودرژتس دیکایوس ایپفانس فی
یعنی نیکوکار وعادل ونامدار ومحب یونان سلطنتش از سال چهل ویک بعد از میلاد الی چهل وپ
غالب آنکه واردانس هرمزدان باشد که اصلش اورمزدان است

(۲۴) اشک بیست وچهارم که همان گودرز اول باشد ملقب به اودرژتس دیکایوس ایپفانس فیل هلن یع
نیکو وعادل ونامدار ومحب یونان در سال چهل وپنج بعد از میلاد مجدداً بسلطنت جلوس کرده تا

نجاه ویك پادشاهی نموده

شك بیست و پنجم که مهرداد چهارم باشد بدون لقب سلطنتش از سال چهل و هشت بعد از میلاد تا چهل و نه بنابراین این پادشاه در سلطنت گودرز در قسمتی از ایران مستقلاً حکمرانی کرده (۲۵)

اشك بیست و ششم که انوش دوم باشد در سال پنجاه و یك بعد از میلاد بتخت سلطنت جلوس کرده و چنین معلوم میشود که این پادشاه هم در سلطنت گودرز یعنی در سال آخر آن علم طغیان برافراشته (۲۶)

اشك بیست و هفتم ولاگازس یا ولاغازس اول ملقب به اورثرشش و یکاثوس اپیفانس فیلهلن یعنی نیکوکار و عادل و نامدار و محب یونان سلطنتش از سال پنجاه و یك بعد از میلاد تا پنجاه و پنج و ولاگازس همان ولگاس است که فرنکیها ولوجزهم مینویسند مقصود بلاش و بلاشان میباشد که ولاش هم گفته شده (۲۷)

اشك بیست و هشتم بارداننس یا واردانس یا هرزدان دوم ملقب به نیکوکار و عادل و نامدار و محب یونان سلطنتش از سال پنجاه و پنج بعد از میلاد تا پنجاه و هشت (۲۸)

اشك بیست و نهم که ولگازس یا بلاش دوم باشد ملقب به نیکوکار و عادل و نامدار و محب یونان سلطنتش از پنجاه و هشت بعد از میلاد تا هفتاد و هشت (۲۹)

اشك سی ام که فیرهزد دوم باشد ملقب به عادل و نامدار و محب یونان سلطنتش از هفتاد و هشت بعد از میلاد تا صد و هفت (۳۰)

اشك سی و یکم که اردوان چهارم باشد ملقب به عادل و نامدار و محب یونان سلطنتش از سال هشتاد بعد از میلاد الی هشتاد و یك بنابراین اردوان در زمان سلطنت فیرهزد دوم رایت خودسری برافراشته و تقریباً یکسال در قطری از اقطار ایران مستقلاً پادشاهی کرده (۳۱)

اشك سی و دوم که خسرو باشد و فرنکیها کسرئیس مینویسند بدون لقب از سال صد و هفت بعد از میلاد الی صد و بیست و هشت سلطنت کرده (۳۲)

اشك سی و سیم پارتهاماس پاتیس یا پارتهاماسپات سلطنتش از سنهٔ صد و شانزده بعد از میلاد الی صد و هفده معلوم میشود در زمان سلطنت خسرو تقریباً یکسال این پادشاه در ارمن کبیر و در آذربایجان مستقلاً حکمرانی کرده و در میان اسامی سلاطین اشکانی در فارسی اسمی ندیدیم که شباهتی بکلمهٔ پارتهاماس پاتیس و پارتهاماسپات باشد آیا اصل آن چه بوده و چند تحریف این اسم را باین شکل در آورده خدا داند احتمال ضعیف میدهیم که بهرام باشد باین صورت در آمده (۳۳)

اشك سی

(۳۴) اشک سی و چهارم که بلاش سیم باشد ملقب به عادل و نامدار و محب یونان سلطنتش از سال هفتا
بعد از میلاد تا صد و چهل مسلم است که این پادشاه در همان سال اول سلطنت فیروز دوم بنای خو
گذاشته در قطری از اقطار ایران مستقلاً بحکمرانی پرداخته و ممکن است در ظرف شصت و دو سال
بکوشش خود مالک و پادشاه تمام ایران کرده باشد

(۳۵) اشک سی و پنجم که مهرداد پنجم باشد بدون لقب سلطنتش از سال صد و دوازده بعد از میلاد الی
سیزده این شخص هم از غاصبین سلطنت است در اوان پادشاهی خسرو تقریباً سالی در قطر از
مستقلاً حکمی رانده

(۳۶) اشک سی و ششم که بلاش چهارم باشد ملقب به عادل و نامدار و محب یونان سلطنتش از س
صد و چهل و هشت بعد از میلاد الی صد و نود در اینجا هم طفره در تاریخ اتفاق افتاده ذکر تحقی
در مقام خود بیاید

(۳۷) اشک سی و هفتم که بلاش پنجم باشد ملقب بعادل و نامدار و محب یونان سلطنتش از سال صد
بعد از میلاد تا دویست و هشت

(۳۸) اشک سی و هشتم که بلاش ششم باشد ملقب بعادل و نامدار و محب یونان سلطنتش از سال د
و هشت بعد از میلاد الی دویست بیست و شش

(۳۹) اشک سی و نهم که اردوان پنجم باشد بدون لقب سلطنتش از سال دویست و هشت تا دویست
بیست و شش

(۴۰) اشک چهلم که فرنگیها اسم آنرا آرتاوازدس نوشته اند بدون لقب سلطنتش از دویست و بیست
الی دویست بیست و هشت و ظن غالب آنکه آرتاوازدس همان آرتابانس است که اردوان باشد
نگارنده را عقیده اینست که اشک سی و هشتم و سی و نهم و چهلم هر سه یکی بوده این پادشاه د
هر وقتی بملاحظهٔ تغییری در اسم خود داده و آن تغییر اسباب التباس و اختلاف شده است یا آرتا
یکی از شاهزادگان اشکانی بوده که بعد از کشته شدن اردوان آخرین پادشاه اشکانی یک
گرو فرنی ثمری نموده چه منقرض شدن اشکانیان در سال دویست و بیست و شش بعد از م
و آخرین پادشاه بودن اردوان در طبقهٔ اشکانی از مطالبی است که میتوان گفت مسلم است
سنت مارتن از مشاهیر فضلا و مورخین اسامی سلاطین اشکانی را اینطور ضبط کرده
اوساس تیرید ات ارتابان پریاپاتوس یا فراپاتوس یا پامپاتوس فرآت مهرداد
سیناتروسس

سیناتُروسِس اُرُود وُنُونِز سیتنامِس بارادان (که باردانس باشد) گُتارُزِس پاکرُس
کُسرائِس سانائرُسِیه پاسانا د روغ پارتهاماسپات و پوشیده نیست که علت اختلاف در اسامی
این است که نقل و تحویل از زبان فارسی بیونانی، و بعد از یونانی ودومی بزبان ارمنی و از آنجا بسایر
السنهٔ فرنگ با آن تفاوت لهجه که در میان ملل و امم همیشه مشهود بوده و هست و چه تحریفها اتفاق افتاده
در صورتیکه بگوئیم از تصحیف و سهو کتاب مصون مانده و اگر این امر بیفزائیم معلوم است که از اصل چه
باقی میماند و چه خوب فرموده آنکه شنید شخصی میگوید قُلْتُنِ فیل و مقصودش خرطوم فیل است گفت خدا
کند طای آنرا نیز مضموط فرض کرده باشی تا یکحرف از اصل بجا مانده باشد باری چون این اسامی را از نقش سکه‌ها
استخراج کرده و خوانده‌اند و آن غالباً بخط و املای یونانی است اینهم مزید علت میشود و تطبیق آن با اسامی
مصطلحهٔ عرب و عجم مشکل میکرد و ظاهراً ما در این مبحث نیز کمتر از سایر مباحث خلط مشتبه کرده باشیم و حال
آنکه از اسامی مسطوره در کتب عرب و عجم از سلاطین اشکانی شاپور و بیژن و نرسی را ندانستیم یونانیها و
ارامنه و سایر ملل فرنگ بچه صورت در آورده و از اسامی مزبوره در تواریخ فرنگ سیناترُسیس یا سیناتُرُوکِیس را
را نتوانستیم حدث بزنیم که تحریف کدام اسم است و در میان آنهمه مشکلات و معضلات فرهنگها این یك
دو کلمه هم تا آخر تألیف در التبیان توضیح و معلوم نشود که چه چیزی است و میتوان ادعا نمود که مجهول بمانند
و مبهم نیست که اسباب فهم اختلال مطالب تاریخی و تحقیقات علمی شود و این مقاله را ختم میکنیم بدو مطلب
که لازم است مطالعه کنندگان هر دو را در نظر داشته باشند یکی آنکه سلاطین اشکانی بهمان شرحیکه در فصل
ولایتعهد نگاشته شد ولیعهد خود را بسیار اتفاق افتاده که تغییر داده‌اند یعنی پسر محبوب خود را نظر
بمیل مادر و عشق باو بر پسر ملکه تفضیل نهاده و بعد از فوت پادشاه این فقره اسباب اختلاف و کشمکش
شده و در اثنا غشاش دو سه نفر در عصر و زمان واحد تاج سلطنت بر سر گذاشته و خود را پادشاه خوانده‌اند
چون در این قال مقاله در میانه بوده تا یکی غالب آمده و رفع خلاف نموده و پادشاهی را برای شخص خود بلا منازع
و مسلّم داشته تاریخ از این رو مغشوش شده حکمرانی ولاة مشتبه بسلطنت سلاطین گشته و سکه‌ای که موجود
اتفاقی شبهه کرد بر او است دیگر آنکه آنچه را حالا اسم فرض میکنند اغلب لقب بوده و نه اسم مثل اردشیر و دارا
و خسرو و نوشیروان و هم اکنون در عبارات نویسندگان از این قبیل مسامحه‌ها بسیار اتفاق می افتد و جاری
میشود مثلاً مینویسند حضرت خاقانی اعلیحضرت خسرو عادل باذل و قس علی ذلك و حال آنکه خاقان و خسرو را
نویسنده لقب پادشاه قرار داده و در بردن اسم خاص او دیگر بی غافل که در مواقع تاریخی این کار خطا و گناه و
اسباب سهو و اشتباه است راهنمای حقیقی همه را براه صواب دلالت و هدایت نماید و از افتادن در بیدای حیرت
و سرگردانی و ضلالت و نادانی حفظ کند

بسمه تبارک و تعالی

دانشمندان با فطانت و ذوق که قسمتی از اوقات شریف خود را وقف مطالعهٔ ک
و رسائل نموده و تصفح اوراق و دفاتر تازه و کهنه را بهترین مشغولیت و تفریح
دانسته‌اند اگر بنظر تلطف و توجه در این مجموعه ببینند دانند که تاریخ اشکا
در میان ما مردم مشرق زمین تا کنون اسمی بی مسما و ثالث ثلاثهٔ سیمرغ و کیم
و این بندهٔ ناچیز بموافقت و یاری ارباب همم عالیه فر نجودی خود از دیری بر این
که این مکان بایر خالی را بمکین با فر و تمکین آن دایر و معمور سازم و به نحوی که باش
پردازم مشتمل بر سوانح ایامی که امتداد آن تقریباً پانصد سال میشود و حوادث
مهمهٔ آن با وقایع ادوار معتبرهٔ عالم بوجهی برابری مینماید یعنی دوره‌ای که زیاد
سی نفر شهریار کشورستان مقتدر در وارث عظمت و جلالت خویش
بو قمه سربلندی و افتخار نصب کرده و در پیشه نام آوری و سترگی کوس فرمانرو
و بزرگی زده دورهٔ پادشاهان عظیم الشان کدام پادشاهان عظیم الشان
سلاطین اشکانی و خواقین پارتی آنها که با دول روم و یونان بلکه هند و
پنجه در پنجه افکنده و اغلب بر مهان مقدم آن زمان و سران نامی محتشم اینجهان ظ
آمده و ایران وطن عزیز شریف ما را دارای شرف مزیت و برتری نموده‌اند و ا
که اشکانیان اصلاً ایرانی نبوده و با ایرانیان ما معاملهٔ بیگانه ننموده اما چنانکه
فصلی از اصل کتاب گفته‌ایم نه آخر خود را بما می بسته‌اند و سلسلهٔ نسب خود را بجد
میرسانده ما ئیم که آنها را رانده‌ایم و خصم الدکثور و اجنبی خوانده آن نیز کذ

فوائد منظوره از تاریخ که عبارت از تجارب و عبر و تیقظ و خبر و فهم سبب و جهت
ترقی و تنزل امم و ملل و صعود و سقوط ممالک و دول و وسائل حصول مرام و
نتایج سماحت و اقدام و آگاهی از نوادر اعصار و بدایع آثار و بدست آوردن مقالید
علوم و مفاتیح اداب و رسوم و افتتاح مناهج و مسالک و احتراز از مساوی و مهالک
و هزار چیز دیگر است جایز نمیشمارد که بغرض بیگانگی و دوری و کینه مظلومی و مقهوری
از بسا معلومات نافعه چشم بپوشیم و با مجهولات ضاره برضا و رغبت دست در آغوش کنیم
و ندانیم در ملک کیخسرو و کیکاوس مدتی مدید چه بر گذشته که آمده و رفته چه بوده و کشته و بسته
فرهاد با اردوان ما که بود و با پتیر قیصر روم چه نمود خلاصه این خیالها داعی و محصل
تهیه اسباب و لوازم نگارش تاریخ اشکانیان و کتاب درر التیجان شد و جلد اول آن که
در حکم مقدمه است بپایه تاری غز اسمه پرداخته آمد و مجلد دیگر که محتوی بر گذارش
مخصوص سلطنت هر سلطان میباشد بشرحی که در دیباچه ذکر شده باقیست عزم و نیت
آنکه بخواست خدا از نیز نگاشته شود و این وهده به درر و لآلی اخبار صحیحه و مطالب
مطلوبه انباشته آید اما از آنجا که سرای زندگانی را نمایش و هستی حبابست
و بنیاد آن بر آب و ساخته منهدم و خراب هنوز ننشسته گویند بر خیز
و در دست پرناکوده فرمان آید که بریز راه آخرت هموار و باز است و دست اجل
پیوسته دراز و جز مرگ که از هر پدر دی زمان آدمی آن یک است و از زحمتهای
بسیار زندگان اندکی انسان را نوازل و عوائق غیر مترقبه چندان باشد که بشمار نیاید
و بقول مشهور شب آبستن است تا سحر چه زاید روزگار ناساز گار و سرو کار بیشتر با بدگوهران
نابکار فطرتها پست خلقتها ناتمام عقلها ناقص رایها سقیم و استیلای این
سلیقهای کج و سرشتهای زشت و ضمایر عیبجو و سرایر مغشوش و روانهای ناپاک
و طبعهای مفطور بحسد و دلهای مشحون بکید و سینهای پر کینه و زبانهای ...
و چشمهای شور و دماغهای پر و مغزهای تهی و سرهای سنگین بعبارة اخری
با این شکم بندهای حریص و سینه کاسهای خبیث و فرومایگان خودپسند و جاهلان
بلید و گمراهان مغرور و سبکروحان متکبر و شومان بوم سرشت و آدمی صورتان
دیو صفت چه باید کرد تا گفته من آن نیم که تو گوئی و از من نباید آنچه تو خواهی و جوئی

ودق

شرق و غرب عالم را مکان ...
و حیل غیر اکو فته بلکه ...
زمین را جهل و ظلمت ...
احاطه کرده ظهر الفساد
فی البر و البحر شاهد حال ...
و اخبار یکه هر روز از ...
کره ارض مسموع میشود ...
مبین این مقال

ودوق برکشته وطشت ناژگون شده ستم قاتل جای آب حیوان گرفته وباطل خانه حق

نه عرض مانده نه مال والعیاذ بالله از آن سوء حال ومآل پس نظر باین بی اعتبار کار

عدم اطمینان بر دو روزه مهلت استقرار از محضر وزارت جلیله علوم دولت

علیه ابدالله تعالی شوکتها واز فضلای خردمند قدردان مملکت درخواست و

مینماید که اگر مرا موانع طبیعی یا مکاید احتیالی بحال خود نگذاشت واز انجام

مقصود مهم باز داشت مستعدین از ابنای وطن را با تمام کتاب درر التیجان تش

کرده بران دارند که این راه را بپایان برند وبپای سعادت این طریق انیق سپر

کتب متعلقه باین تالیف منیف را که مؤلف در ایران وفرنگ بزحمت طول مدت وخر

وطن بیذیر واسراف بدست آورده وجمله را در کتابخانه دارد با مسوده جلد دویم که د

مجلد بجلد بنهاج قرطاس درآمده دریافت نموده کتاب دویم وسیم را نیز مرقوم نمایند (و بخط خود نگارند) وبذا

که بملت ودولت ایران این خدمتی شایانست وکاری چون آفتاب درخشنده ونمایان

از مبتکرات فکر نیز نامی بنکوئی ببرند وزحمتم را بچیزی شمرند تا داخل در شریعت عد

انصاف باشند وخارج از طریقت جور واعتساف نه چون همان که خود را حکیم فلان نا

وکلیه مؤلفات مرا از مرآت البلدان ومطلع الشمس ومنتظم ناصری وغیرها در کتاب

انتحال کرده وبدون تغییر عبارت واشارت بتصنیف مصنف باسم خود نوشته است

نیز اگر سهوی بقلم فاتر این ضعیف رفته باصلاح آن پردازند مبهم ومجمل نگذار

توضیح نمایند چه مقصود کشف مجهولات ونشر حقایق است نه رمانی نه

خود که باشی گر از این تیره دلی تر نزنی

ومن اول راضی این توسنم ومبدع نخستین این فن چگونه از لغزش بکلی برکنار ما

ونا سره را بجای سره نشانم بر آیندگان از ابنای وطن من است که بجرح وتعدیل

من پردازند ونسخه ها را ترک کرده زیبا آثار در منصه شهود وا بود جلوه گر سازند

مباحث پای افشارند وتکمیل نواقص را کمر بندند وبالطبع اسباب جمع تمام انها را

ولهم قبل كل الصيد في جانب الفرا

وچون در این کتاب در هر موقع ومطلب باقوال مصنفین قدیم وجدید استشهاد رفته وآ

بسیار نام برده لازم بود که شرح مختصری از ترجمه احوال مشاهیر نویسندهای مشرق و

یست میدنا مطالعه کنندگان با آنها آشنا گردند و بزحمت تحصیل این معرفت نیفتند و از
زو که مؤلفین فرنگ در این کار بیشتر رنج برده و الحق منتهای خدمت را بعالم علم و انسانیت
ده اند اینها را مغتنم میدانیم و بترتیب حروف تهجی را در مد نظر گرفته مینویسیم

آپُلُدُر

بعضی او را اهل آتن پایه تخت یونان و از نجومیین این مملکت دانسته اند در فن تاریخ
و علوم دیگر تألیفات او بدست نیست و اکثر آنها از نظم و نثر بزبان فرانسه ترجمه شده
در سنه صد و پنجاه قبل از میلاد حیات داشته است

آپین

مورخی بوده است یونانی که در ابتداء قرن دوم عیسوی در اسکندریه متولد شد
در سن جوانی برُم سفر کرده در عهد سلطنت تراژان قیصر روم در رُم اقامت
داشته و در خدمت چند نفر از امپراطورهای این مملکت شغل کرلنیه راقع او را
بوده تاریخ روم در بیست و چهار جلد نوشته و آن شروع میشود از جنگ تروا و ختم
میشود بزمان سلطنت تراژان قیصر اما افسوس که از این بیست و چهار جلد جز چند
مجلد باقی و بدست نیست و آن چند جلد باغلب زبانها ترجمه شده است

آتِنِه

از فضلای یونان و مسقط الراس مصر است در علم نجوم ماهر و معروف به نحوی
بوده تولد او در زمان امپراطوری مارک اول قیصر نگاشته اند و وفات او را
در سلطنت الکساندر سِوِر که او نیز از قیاصره روم است اما نه سال ولادتش را
تعیین کرده اند نه وفاتش را همین قدر معتبر است که مارک اول در سنه
صد و شصت و یک بعد از میلاد جلوس نموده و الکساندر سِوِر در سال دویست و
بیست و دو و از کتب آتِنِه چیزی که باقی است بعضی مؤلفات او میباشد که در
حقایق و معارف است و سیزده جلد از کتاب رجال که پانزده جلد بوده دو مجلدش مفقود
گشته و سیزده جلد باقی مانده را لوفیر نام در پنج جلد بفرانسه ترجمه کرده و نزد
نگارنده موجود است این پانزده جلد کتاب رجال را خود آتنه مجمع العلما نامیده

آدرین

از مشاهیر مورخین یونانست تولدش در سال صد و پنج بعد از میلاد هم سپ
جنگی بوده هم مورخ و فیلسوف از جانب آدرین قیصر روم حکمرانی سوا
قهرمانیهٔ آسیای صغیر را که حالا متعلق به دولت عثمانی است داشت در حکوم
طایفهٔ آلن از طوایف تورانی که در حدود حاجی ترخان و سواحل بحر و
وود ولگا بودت داشتند بآسیای صغیر حمله کردند آرین از طرف قیصر ما مو
کبری شد و بر آنقوم غلبه نمود در ازای اینخدمت برتبهٔ سرداری نایل شد کتاب
از آرین مانده یکی در مغازی و فتوحات اسکندر کبیر است و چند رساله و فیلسوفی
اوبالسنهٔ مختلفه ترجمه شده و حلیهٔ طبع یافته است در علم جنگ

آفریکانوس ژولیوس

که بر ژول آفریکن نیز معروفست از مورخین یونان و در مائهٔ سیم ع
زندگانی مینموده اوّل بت پرست بوده در سال دویست و سی و یک میلادی ق
دین نصرانی کرد تاریخ مبسوطی از اوّل خلقت عالم تا سلطنت هلیوگابال الم
وقیصر روم به الکبری نوشته و از او بیادگار مانده است هلیوگابال در سنهٔ د
هفده بعد از میلاد بسریر سلطنت جلوس نموده

آقاتانجلوس

یا آقاتنگلوس از مشاهیر مورخین بوده و در ابتدای مائهٔ چهارم عیسوی زندگانی مینم
اصلش یونانیست و اسمش شاهد این مدعا لکن در دربار تیرداد پادشاه اشکانی ا
مستخدم شده تیرداد مشار الیه را اعقاب سلاطین ساسانی از مملکت ارمن بیرو
کردند وی پناه بقیصر روم برد و با قشون رومی بارمن باز گشته مجدداً مملکت خو
مالک شده آقاتانجلوس در این رفتن و آمدن با تیرداد همراه بود و این واقعه از و
زمان سلطنت شاپور اوّل ساسانی میباشد آقاتانجلوس اگرچه اصلاً و نسلاً
بوده امّا در کمال فصاحت بزبان ارمنی و لاتین سخن میگفته و این دو زبان را بخوبی
میخوانده و مینوشته و تاریخ ارمن را از اوّل آن تا آنوقت که تیرداد پادشاه ارمن
قبول دین عیسوی نمود نگاشته و مخصوصاً در انقراض سلطنت اشکانیان ایران بدست
ساسانیان شرحی مبسوط نوشته موسی خورنی مورخ مشهور از تاریخ آقاتانجلوس خب

ریف و تمجید مینماید آنچه را فاتانجلوس بزبان ارمنی تالیف کرده در سنهٔ هزار و هفتصد و
وازده در اسلامبول چاپ و منتشر نمودند و بعد نسخهٔ بزبان یونانی در فرانسه طبع شد
که همان ترجمهٔ تاریخ ارمنی است

آمی ین مارسلن

از مورخین لاتین و تولدش در سنهٔ سیصد و بیست میلادی و مسقط الرأس انطاکیه
شام بوده و در سال سیصد و نود در روم وفات نموده در اول جوانی منصب سرداری
یافته از جانب دولت روم با مور محاربه با المان و فرانسه شد و در خدمت امپراطور
ژولین قیصر روم بجنگ ایران آمد بعد از مراجعت در روم محل اقامت انداخته
تاریخ قیاصرهٔ روم را در سی و یک جلد نوشت افسوس که سیزده جلد آن مفقود شده
باقی موجود است از تاریخ این مورخ آنچه وقایع عصر و زمان خود او است و برای
العین دیده معتبر و سند است نصارا او را عیسوی دانند و بت پرستان بت پرستش خوانند
بدرستی معلوم نیست پیرو کدام طریقه بوده تاریخ او بزبان لاتین است اما در ترجمهٔ
حال فضلا و مورخین کتابی بزبان یونانی تالیف نموده و مولفات او بفرانسه ترجمه شده است

انکتیل

از فضلای بزرگ فرانسه و از آنهائیست که عالم بالسنهٔ شرقیه بوده اند در پاریس
در سال هزار و هفتصد و سی و یک متولد شده و در همین شهر در سنهٔ هزار و هشتصد و
پنج در گذشته این فاضل معروف در قشون فرانسه بسمت سربازی مستخدم شد و
در هزار و هفتصد و پنجاه و چهار بهندوستان رفت آنوقت انگلیسها هنوز تسلط کامل
در مملکت هند نداشتند آنکتیل بزحمت تا دویست و هشتاد کتابچه در اقسام
السنهٔ قدیمه و جدیدهٔ آسیا بدست آورد در هزار و هفتصد و شصت و دو بفرانسه
مراجعت کرده و بعد از آن قبول هیچگونه خدمت ننمود و با آنکه نهایت پریشان بود از
قبول شغل و کار عذر خواست بهترین یادگارها که از او مانده ترجمهٔ زند و اوستا و زردشت است

انویل

از علماء علم جغرافیا و از فضلای بزرگ فرانسه است تولدش در پاریس در سال هزار و
ششصد و نود و هفت اتفاق افتاده و فوتش در هزار و هفتصد و هفتاد و دو در سن

بیست و دو سالگی بعلمی پادشاه فرانسه لوی پانزدهم برقرار شده بان پادشا
در سر میز او یادگار عزیزی که از او مانده کتاب جغرافیای قدیم است که اسا
واماکن و جبال و رودخانها که علمای این فن از سه هزار سال قبل ضبط نمو
در آن کتاب ثبت کرده و باز نموده است که در زمان خود او یعنی دو صد
سال پیش از این آن امکنه و بلاد و کوهها و رودها چه نام داوند و برای آ
که تاریخ قدیم مشرق زمین را میخوانند و مینویسند و محتاج به تطبیق اسا
و حدود امکنه میباشند کتاب جغرافیای آنویل زاید الوصف مفید و مرغوب
کنز بیها تحفه ایست

اِتْیِن

از فضلای بیزانس بوده و بیزانس همانجائی است که اسلامبول و آز
اِتْیِن از علمای نحو محسوب میشود اما در علم تاریخ و هیئت و جغرافیا نی
کامل داشته و لغتی در این سه فن نگاشته که خلاصهٔ از آن هنوز با
در اواخر مائهٔ پنجم عیسوی این مصنف مشهور زنده بوده است

اُرُز

در ناراگن از بنادر اسپانیا در اواخر مائهٔ چهارم عیسوی متولد شده از م
مخصوص سنت اگوستن بوده تاریخ مبسوطی از ابتدای خلقت تا سال س
شانزده میلادی تألیف نموده آلفرد اعظم از سلاطین انگلیس تاریخ او را بز
انگلیسی ترجمه کرده سال وفات این مورخ بدرستی معلوم نیست

اِسْتَرابُن

از علمای جغرافی یونان و از مصنفین مشهور بشمار میاید اصلا از اهالی ا
واقعه در ایالت سیواس متعلق بدولت عثمانی و تولدش در سال پنجاه قبل از م
اتفاق افتاده در عنفوان جوانی اقارب و والدین استرابن او را محلی مجالس فضا
علوم شتی نمودند بعد بمسافرت شام و مصر و یونان و ایطالیا و بلاد داخله آ
صغیر مجبور کردند در آخر عمر مدتی در شهر روم اقامت داشت گویند در اواخ
تبیر قیصر روم در همین شهر درگذشت مؤلفات او بسیار است آنچه تاریخ تألیف

مفقود است کتاب مبسوطی در جغرافیا در هفده جلد نوشته و اغلب مجلدات آن موجود است از کتب جغرافیائی قدیم کتاب استرابن و کتاب بطلمیوس مصری معتبر و معتنابه است و مورخین عهد قدیم و قرون متوسطه و عصر جدید از جغرافیای استرابن زیاده از حد منتفع شده و میشوند و باغلب السنه خاصه بزبان فرانسه ترجمه کرده اند و ترجمهٔ فرانسهٔ آن که در پنج مجلد در سال هزار و هشتصد و نوزده طبع شده همانطور که هرودوت را پدر مورخین خوانده استرابن را پدر علمای علم جغرافیا گفته اند

اِسْتُوکُویِس

از صاحبمنصبان هلاند و در علم انساب بحری زخّار و قاموسی بی‌کنار است در دو جلد کتاب در انساب سلاطین تمام روی زمین و رؤسای ملل و دول حتی مشایخ طوایف و ایل بیکها و قبایل و سرسلسله های هر قوم از کل تا جزء از ابتدای خلقت عالم تا سال هزار و هشتصد و هشتاد و هشت مسیحی تالیف کرده و آن تصنیف منیف در سنه هزار و هشتصد و هشتاد و نه در شهر لیدن از بلاد هلاند طبع و منتشر شده

کتاب لو انّ اللیل یرمی بمثله　　لشیّب بدئ فی مجرّته ذکاء

از خیالات و شرح زندگانی آن بحر عدیم النظیر اطلاع کاملی نداریم اما کتاب او را تحصیل کرده و از آن مستفید شده قدر آنرا باندازهٔ درایت خود میدانیم و از اینخدمت بزرگ که بعالم علم و معرفت کرده بی اندازه ممنون و شاکر میباشیم فی الحقیقه این رادمردان مجد بهترین آرایش جهانند و محل استظهار ارباب درایت و دانشمندان

اِکْتِزیاس

طبیب و مورخ مشهور یونان تولدش در شهر کنید یونان اتفاق افتاده مدّت هفده سال در خدمت اردشیر دراز دست معروف به بهمن پادشاه کیانی بوده در سال چهارصد و شانزده قبل از میلاد بایران آمده و بعد از هفده سال اقامت مفارقت نموده تاریخ مبسوطی از هندوستان و ایران نوشته افسوس که جز بعضی فصول و ابواب چیزی باقی نمانده لارشه از فضلای فرانسه بعد از ترجمهٔ تاریخ هرودوت فصول و ابواب باقیماندهٔ اکتزیاس را ترجمه کرده و ملحق بکتاب هرودوت نموده یعنی در آخر آن نگاشته عقاید تاریخی اکتزیاس با معتقدات هرودوت تباین کلی دارد اینست که مورخین محقق چندان اعتنائی باقوال اکتزیاس نمینمایند

الین

مورّخی بوده است لاتینی از فضلای مائۀ ستم مسیحی با وجود لاتینی بودن مؤلفات
بزبان فرانسه نگاشته در تاریخ وغیره تألیفات زیاد دارد

اصیل

لوواسور از فضلا و مورّخین فرانسه و تولدش در پاریس در سال هزار و هشتصد و
هشت اتفاق افتاده تا دو سال قبل که نگارنده از حال سعادت اشتمالش خبر دا
در قید حیات بود بعد از آن را نمیداند

اوپیر

از فضلای فرانسه در شهر هامبورگ المان در سال هزار و هشتصد و بیست و
متولد شده اصلاً یهودی بود زبان عربی و سانسکریت را در جوانی آموخت کل
تحصیل خود را در المان نمود زبان زند و ایرانی را نیز میدانست چون در الم
از طایفۀ یهود کسی را بمعلمی قبول نمیکنند از آنجا حرکت کرده در سنۀ هزار و هشت
چهل و هفت بپاریس آمده در مدارس این پای تخت پذیرفته شد وقتی دولت فر
برای اکتشاف خرابهای نینوا مأمور بخسرآباد موصل سفیر فرستاد اوپیر نیز یکی ا
مأمورین بود از اشخاصی که مدّعی بدست آوردن مفتاح خواندن خط میخی میبا
اوپیر است تاریخ کلدانیان و بنی آشور را بخوبی نوشته تألیفات زیاد دیگر در
و نحو و لغت خاصّه در زبان زند و سانسکریت دارد تبعیت خود را تغییر داده یعنی تبعه دو
فرانسه شده و هم اکنون در قید حیات است

اوج فالوی

از مورّخین و فضلای معاصر است در پاریس در مدرسۀ هانری کاتر معلم میباشد از دکتر
و فیلسوفهای مسلم بشمار میاید در سال هزار و هشتصد و هفتاد و سه کتابی در مهاج
ملل مختلفه از ترکستان و توران و چین بطرف هندوستان و ایران و کلیۀ فرنگ
خاصه مهاجرت طوایف تورانی تألیف کرده و از تمام کتبی که فضلا در این فن پرداخت
اینکتاب بهتر و در کتابخانۀ نگارنده موجود است از این کتاب گذشته کتب و رسایل متع
نوشته اتفاقاً اطلاع کامل از حال این تحریر فاضل محترم ندارم نمیدانم در

وجود

وجود فیاضش بافاضت و نشر علوم و کمالات مشغول است

اوزب

از کشیشهای بزرگ کاتولیکی و در شهر قیساریهٔ فلسطین میزیسته از مشاهیر مورخین تاریخ
دین عیسوی شمرده میشود در سال دویست و هفتاد میلادی متولد شده سفرهای عدیده
در افریقا و آسیا نموده و تعصب مذهبی او بکمال بوده اگرچه بعضی او را از ائمهٔ مضادی
میدانند برخی هم کافرش خوانند در هر حال از فضلای بزرگ عصر خویش محسوب میشود
تالیفات زیاد از او مانده و باغلب السنه ترجمه شده مخصوصاً تاریخی عمومی بطور اختصار
دارد که از ابتدای خلقت عالم است تا سال بیستم سلطنت قسطنطین کبیر اصل این نسخه
که بزبان یونانی بوده مفقود است اما ترجمهٔ آن بزبان لاتین موجود میباشد و به بیشتر از
زبانها آنرا ترجمه کرده اند حتی بزبان ارمنی

ایزیدور شاراکسی

اولاً باید دانست شاراکس از شهرهای جزیرة العرب یعنی از بلاد عراق عرب بوده و
علمای جغرافی در موقع این شهر اختلاف نموده اند بعضی در خوزستان و در ساحل
شط العرب دانسته برخی در محل قورنهٔ حالیه که در موضع التقای فرات و دجله است
تصور نموده و یکی از امصار معروف باسکندریه از بناهای اسکندر کبیر که در آن مهاجرین
یونان را سکنی داده بود همین شهر شاراکس میباشد و شاراکس آن شهری را گویند که بجای
سور و حصار دیواری از چیر و در او ساخته باشند و خیلی از مداین قدیمه شاراکس نام
داشته حتی ایوان کیف حالیه را که نزدیک سرحد خوار است یونانیها شاراکس میگفته اند
خلاصه ایزیدور شاراکسی هفتصد سال قبل از میلاد حضرت عیسی ع زندگانی میکرده و از جمله
کتبی که تالیف نموده یکی جغرافیای مملکت اشکانیانست که تقریباً در اوایل دولت این
طبقه نوشته شده

باسناژ

از کشیشهای پروتستانی و از اهالی روان فرانسه بوده در هزار و ششصد و پنجاه و سه متولد
شده و در هزار و هفتصد و بیست و سه در گذشته وقتی از دست تعدی کشیشهای کاتولیکی
فرانسه پناه بدولت هلاند برده تواریخ زیاد تالیف کرده مخصوصاً از او آنچه راجع بمذهب هست

اهمیت دارد تاریخ یهودا که شروع میشود بعد از حضرت عیسی و تا سنه هزار و هف
شش نگاشته و در پانزده مجلد است از تواریخ معتبره او بشمار می آید و در کمال خوبی بیان
میتوان نمود

بروسه

از فضلای این مائه و از دانشمندان بزرگ فرانسه بوده در هزار و هفتصد و دو م
شده و در هزار و هفتصد و هشتاد در گذشته با غلب السنه شرقیه در کمال فصا
تکلم میکرد و با انشای خوش مینوشت دید عمر والدینش او را نامزد دایره قسیس
و در مدرسه از مدارس ژزوئیتها (یسوعیین) بتدریس و تعلیم مشغول بو
چندان میلی با سطر یقه نداشت بنا برین امده در نهایت پریشانی زندگانی مینمود زبان
و عربی و چینی و منچو و تبتی و ارمنی و کرجی را تحصیل کرد و در زبان کرجی لغ
و نحو و صرفی نوشت در سال هزار هشتصد و سی در یکی از مطبعه‌های پاریس بواسطه
استیصال مرتب حروف گشت و باز بسهولت امرش نمیگذشت وقتی بپطربورغ
کرده در مدرسه شرقیه این پای تخت معلم زبان ارمنی و کرجی شد در سنه هزار و ه
چهل و یک با چهل و دو کتابدار کتابخانه بزرگ ملتی کردید و در هزار و هش
پنجاه و یک خازن مسکوکات عتیقه موزه سلطنتی ارمیتاژ گشت تألیفات او بسیار اس
و از آنجمله تاریخ گرجستان میباشد و مسلما در تاریخ و آثار عتیقه گرجستان احدی بهاو

برکپ

از اهالی سرزاده حوالی بیت المقدس که امروز معروف به قبناویه است میباشد مرد فاضل
و در سال پانصد و شصت و دو بمرتبه بیگلربیگی کری قسطنطنیه نائل شده و در سنه شش
پنج در گذشته تاریخ معاصرین خود را در هشت جلد نوشته و تألیفات دیگر نیز از و باقی ما

پزی دنیوس

فیلسوف و مورخ یونانی تولدش در سال صد سی و پنج قبل از میلاد در آپام از شهرهای ش
اتفاق افتاده و وفاتش در سنه پنجاه قبل از میلاد در جزیره ردس در فیلسوفی سمت معل
سیسرن معروف از شاگردهای او بوده در هیئت و نجوم و جغرافیا کتابهای مفید تألیف نموده فقط
تاریخش به پنجاه مجلد این فاضل محقق و تابع کلیه اقطار عالم را از بعد از فوت اسکندر تا

سال

ل قبل از وفات خود نوشته و هیچیک از مورخین که بتالیف این رشته تاریخ پرداخته با او
بری نتوانند نمود افسوس که آثار این اثر بزرگ جز چند مجلد و بعضی فصول چیزی در دست نیست و
شرش مفقود است

بطلیموس

بطلیموس را فرنگیها پطلمی و ابطلمی میگویند و اعراب نرا بطلیموس کرده وی منجم معروف یونانی
مصری است چه اصلاً از ملت یونان بوده و خود و پدرانش سالها در مصر توطن و اقامت
بوده از فضلای بزرگ مائهٔ دوم علیسوی بشمار میاید در اوان سنه یکصد و هفتاد و پنج
میلادی میزیسته و عمری طولانی کرده و در وطن مالوف خود اسکندریه سکنی داشته اگر
چه از علمای بزرگ شمرده شده اما مثل اغلب دانشمندان بالفطره صاحب فهم بحث و اهل تدقیق
بوده با اسباب کار و کتب زیاد خیلی زحمت کشیده و بتالیف رسایل پرداخته لکن محققین او را
از مصنفین نشمرده بلکه از مولفین درجهٔ اول دانسته اند در کتب هیئت و نجوم پیرو هیپارک
بوده و اغلب مطالب را بقول این مصنف مستند مینماید هیپارک از علمای هیئت و نجوم معروف
یونان است که دویست سال قبل از میلاد زندگانی میکرده و اول شخصی است که هندسه و
هیئت را باهم تلفیق نمود و بعد ماه و آفتاب را از زمین بتخمین تعیین کرد و نخستین منجمی است
که از زمان خود تا ششصد سال بعد از روی حساب و تحقیق خسوف و کسوف هر سال را معین نمود
گویند مخترع اسطرلاب او بود بهرحال از کتب این عالم فاضل کمتر نسخه بدست است و آنچه هم
که هست مشکوک است یعنی محقق و معلوم نیست که از او است یا منسوب باو است خلاصه
بطلیموس آنچه داشته از هیپارک بوده خود آن نیست که مردم میدانند وضع هیئت و نجومی
که تا این اواخر در اکثر ممالک آسیا و غیرها شیوع داشت و مردم بدان معتقد بودند و میگفتند
کواکب بعضه سیاره و ثوابت بدور زمین میگردند و زمین ساکن و مرکز عالم است معروف بهیئة
بطلیموس است کپرنیک منجم معروف که اصلاً لهستانی بوده و در سال هزار و چهارصد و
هفتاد و سه متولد شده و در سنه هزار و پانصد و چهل و سه درگذشته کلیهٔ آن وضع و تقاویم
باطل ساخت و ادلهٔ قاطعه برخلاف آن اقامه نمود و هیئت و نجوم را از آن وقت بعد عالمی
تازه پدید آمد که در وسعت و عظمت و صحت با وضع سابق طرف نسبت نیست و اگر بخواهند
فرض ایشان کنند نسبت محیط و قطره است و خورشید و ذره تالیفات بطلیموس زیاد است آنچه

فعلاً موجود میباشد کتابی است رهنما و کتابی در نجوم که اعراب مجسطی مینامند
در جغرافیا که باغلب السنه ترجمه شده و در بسیاری از بلاد فرنگ طبع کرده اند و ما ترجمه
آنرا حاضر و موجود داریم

پلرن

از فضلای فرانسه و مهارتش در معرفت مسکوکات قدیمه بکمال تولدش در هزار و ش
هشتاد و چهار و فوتش در هزار و هفتصد و هشتاد و دو این فاضل مدقق بیشتر از
دو هزار و پانصد عدد سکه کهنه جمع کرده تماما بدولت فرانسه فروخت و کتابی د
مسکوکات عتیقه مبسوط و مفصل تالیف نمود

پلوتارک

در بیوتی از ایالات یونان در سال چهل و هشت میلادی متولد شده در جوانی ا
و فیلسوفی آموخته دستی رسید از طرف وطن خود بسفارت ببعضی بلاد رفت در شهر
فیلسوفی نمود از خدمت معبد اپلن کرد تا بسن پیری درگذشت تالیفات با
از جمله تاریخی که مبتنی بر مقایسه و تطبیقات یعنی شرح حال یکی از رجال بزرگ یو
مینویسد بعد بلا فاصله احوال یکی از معاریف رومرا نگاشته آنوقت صفات و ا
آن دو را باهم مقایسه و تطبیق مینماید کتب سقراط مخصوصا رساله را که در باب بقا
نفس است شرح کرده

پلیب

مورخی بوده است یونانی در سنه دویست و شش قبل از میلاد متولد شده و
در دوره نظامی دولت روم مشغول خدمت گشته مدتی بطور گروگان
در روم اقامت داشته در آنوقت که قشون رومی شهر کارتاژ (قرطاجنه) را مح
کرده پلیب نزد معسکر رومیان بود بعد از فتح کارتاژ در بلاد افریقا
سفرهای مفصل نمود در یکصد و بیست و چهار قبل از میلاد در سن هشتاد و دو س
درگذشت مؤلفات کثیره دارد از جمله تاریخ عالم است در چهل مجلد اما آنچه
بدست میباشد پنج کتاب است مقصود پلیب از تاریخ عالم این بوده که از سال د
بیست قبل از میلاد تا سنه صد و چهل و شش قبل از میلاد وقایع و حوادث تما

راکه آنوقت در میها و یونانیها در آن آمده شد و فرا ورده داشته ثبت و ضبط نماید مگر
وجلد اول این کتاب مختصری از تاریخ قدیم هم نوشته تاریخ پلیبی را اولا در هزار و هفتصد و
و هفت و ثانیا در هزار و هشتصد و چهل و هفت بفرانسه ترجمه نموده اند

پلین

در مشرق زمین معروف به بلیناس است حکیم طبیعی و رومی بوده در شهر وِرُن یا کُم از
ایطالیا در سال بیست و سه بعد از میلاد متولد شده بدوا بخدمت نظامی و عسکری
اشتغال داشت و از جانب قیاصره روم در مملکت اسپانیا حکومت نمود و با وجود این شغل شاغل
وقتی او را فرصتی حاصل میشد حتی در موقع اکل و شرب و سکون اشخاصی را معین کرده برای
کتب تاریخ و سایر علوم میخواندند در سنه هفتاد و نه میلادی که کوه وزوو بنای آتش
فشانی را گذاشت پلین تماشا را بعجله بدان جانب شتافت و بدهنه آتش فشانی خیلی نزدیک شد
مواد آتش فشانی او را خفه کرد تالیفات متکثره از تواریخ طبیعی و غیره و نجوم و هندسه
جغرافیا و علم نباتات و طب و معادن و صنایع از او بیادگار مانده و در سال هزار و هشتصد و
از آنجمله بزبان فرانسه ترجمه شده است

تاسیت

مورخ مشهور لاتین و از فضلای بزرگ بوده در سنه پنجاه و چهار بعد از میلاد در یکی
از بلاد امبری از ایالات ایطالیا متولد شده ابتدا بقضاوت مشغول گشته بعد بحکومت
ایالتی او را منصوب نموده اند تاسیت بفصاحت و ایجاز کلام معروف است تاریخی که از او باقی مانده
درس بیری نوشته اغلب مؤلفاتش مفقود است چند جلد از تاریخ او که باقی مانده باکثر
السنه خاصه بزبان فرانسه چند بار و چند مترجم ترجمه کرده اند سال وفاتش را صد و سی و صد و
سی و چهار و صد و چهل گفته و نوشته اند

تئون

کاتئون هم خوانده میشود از علمای علم ریاضی و از اهالی اسکندریه بوده در قرن چهارم
علیسوی میزیسته در سال سیصد و شصت و پنج تا سیصد و نود وجود او در اسکندریه بود
اما سال ولادت و وفات او را ضبط نکرده اند چیزیکه بیشتر سبب اشتهار تئون شده
دختری از صلب او بوجود آمده هیپاتی نام که از فیلسوفها و ریاضی دانهای مشهور دنیا

دراسکندریه

در اسکندریه در سال سیصد و هفتاد میلادی متولد شده و چون نسبت بدین عیسوی
مخصوص داشته و اعتقاد به تثلیث را امری قبیح و شنیع می‌شمرده مقدسین نصارای با او عداو
در سنهٔ چهارصد و پانزده این فاضلهٔ حکیمه را بضرب چوب و چماق کشتند و جسد او
اسکندریه کشیدند تا اعضای او متلاشی شد تألیفات مشارالیها در کتابخانهٔ اسکندریه بو
این کتابخانه را اعراب یا کشیشهای عیسوی آتش زدند آنها نیز طعمهٔ آتش گردید خلاصه
کتاب اقلیدس را شرح کرده و شرح مبسوطی هم بر مجسطی نوشته که از مؤلفات جلیلهٔ
اوست کتب تئون را باغلب السنهٔ فرنگ ترجمه کرده اند

توسیدید

مورخ معروف یونان و از اهالی آتن بوده تولدش در سال چهارصد و هفتاد و یک
میلاد اتفاق افتاده در سن پانزده سالگی در المپیاد و قتیکه هرودوت مورخ مشهور
خود را در مجمع دانشمندان میخواند توسیدید حضور داشت و بیان او را از این سبک تا
نویسی خوش آمد بر این شد که در این طریقه پیروی هرودوت نماید در جنگها که با لاث
با هم مینمودند او نیز سرکردگی یکدسته قشون داشت اما هر قدر در فیلسوفی و فن تاریخ
بود در شوق عسکر و قشون کشی و سرداری استعدادش کوتاهی مینمود چون از متمولین بیا
بشمار می‌آمد معروف شد که معدن طلائی کشف کرده سال وفاتش را در سیصد و نود و پنج
میلاد نوشته اند بعضی را عقیده این است که با جل طبیعی از این جهان نرفته بلکه کشته شده
این مورخ که باقی مانده یکی شرح جنگ پلپنز میباشد و آن جنگی است که در یو
آتن و مردم اسپارت کرده اند این دو ایالت با هم سخت رقابت داشته و در مصافها که دا
خیلی خونریزی شده و مدت محاربهٔ آنها بیست و هفت سال طول کشیده یعنی از سنهٔ چهارصد
یک قبل از میلاد تا سال چهارصد و چهار قبل از میلاد بالجمله تاریخ توسیدید با
السنه ترجمه شده است

تیت لیو

مورخی بوده است لاتینی در سال پنجاه و نه قبل از میلاد در شهر پادو از شهرهای ایتالی
شده و در سنهٔ هفده بعد از میلاد در همان بلد مرده بیشتر در شهر رم اقامت داشته و از
امپراطور اگوست قیصر معروف روم بود در فیلسوفی و تاریخ تیت لیو بدرجهٔ اشتهار یا

مردم را زیاد به بعضی ملاقات و زیارت او میآمدند از تالیفات او آنچه باقی و بدست است بالسنهٔ مختلفه ترجمه شده و برای آنها که زبان لاتین تحصیل میکنند کتاب درس محسوب میشود

دُدُوِل

از فضلای انگلیس و تولدش در شهر دوبلن در سال هزار و ششصد و چهل و یک عیسوی اتفاق افتاده و در هزار و هفتصد و یازده درگذشته در عنفوان جوانی بتحصیل علوم دینی مشغول شده بعد بعلم تاریخ پرداخته در مدرسهٔ اکسفرد معلّم علم تاریخ یافت در فنون فیلسوفی و جغرافی نیز تالیفات دارد

دِگینی

از فضلای فرانسه در پنتواز متولد شده و بسمت مترجمی لوی پانزدهم و لوی شانزدهم سلاطین فرانسه نایل گشته در سال هزار و هشتصد میلادی در پاریس درگذشته زبان چینی را در کمال خوبی میدانسته تاریخ مفصّلی از هیاطله و اتراک و مغول در پنج مجلد نوشته اگرچه فضلای بعد بعضی اعتراضات بمسطورات او نموده اند امّا بمضمون الفضل للمتقدّم فضیلت و برتری او راست چه وی اوّل شخصی است که تاریخ مفصّل از طوایف تورانی و اتراک تالیف نموده

دنی طلمحاری

طلمحار ظاهراً از قرای سوریه است دنی طلمحاری تاریخ مخصوصی برای شهر اُدس نوشته و بایر نام دیگری معروف المان که در آکادمی پطربورغ معلّم زبان یونانی و لاتینی بوده در سنهٔ هزار و هفتصد و سی مجدّداً بنگارش تاریخ اُدس پرداخته و مستند باقوال دنی طلمحاری شده زیاده بر این شرح حال این مورّخ چیزی بدست نیامد که نگاشته آید

دینون

از مورّخین یونان میباشد و دینون اسم نیست بلکه لقب است و بمعنی خدا اسم اصلی شخص معلوم نیست چه بوده دینون از معاصرین اسکندر کبیر است و تاریخ مبسوطی از ایران نوشته لکن کتابش مفقود شده مورّخین قدیم از قبیل پلوتارک و اتُ هنیه و پلینی اقوال او را در مسطورات خود بکرات شاهد آورده اند چیزیکه بیشتر اسباب اشتهار دینون گردید اینست که پدر کلی تارک بوده و کلی تارک با اسکندر کبیر از یونان حرکت کرده و با ایران آمده و تاریخ صحیحی از اسکندر داشته و مورّخین بعد که بنگارش تاریخ اسکندر پرداخته

استشهاد بگفتار وی نموده اند

دیودُرُسیسلی

از مورخین بزرگ شمرده میشود وطنش سیسیل جزیرهٔ بزرگ معروف دریای مدیتر
معاصر ژول قیصر و اوگوست که او نیز قیصر همین مملکت است بوده سفری در
آسیا و بلاد اروپا نموده بعد در شهر رم رحل اقامت انداخته تاریخ مبسوطی در چهل
تألیف کرده و آن از اول خلقت عالم بود تا سنهٔ شصت قبل از میلاد از این چهل جـ
زیاده از پانزده مجلد باقی نمانده پنج جلد راجع بمصر و آشوری تاریخ اولیهٔ یونان و بـ
بتاریخ اسکندر و ایران و نقاط دیگر با عبارات صاف و ساده و زواید لوصف مطبوع جمـ
مترجم آن کتب را ترجمه کرده از همه بهتر است که میوت در هزار و هفتصد سی و چهار م
بترجمهٔ آن پرداخته است

رموزا

تولدش در هزار و هفتصد هشتاد و هشت وفوتش در هزار و هشتصد و سی و دو
واز آنجا که پدر او جراح بود میبایست بمیل پدر بتعلم وعمل پردازد اما وی در جو
السنهٔ شرقیه خاصه زبان چینی مایل شده نزد ترسان کشیشی که معلمین از زبا
مشغول تحصیل کردند و در هزار و هشتصد پانزده در مدرسهٔ دولتی زبان
تألیفات او کلیتهٔ راجع بتاریخ و زبان چین و تواریخ طوایف تاتار و مغول است

وُلْسُن

که بانگلیسی ولسن تلفظ نمایند ماژر ژنرال سر هنری کرزویک ابن ابرهیم را
اهالی هیدنگتون اکسفورد شهر انگلیس میباشد در سنهٔ هزار و هشتصد و ده
متولد شده و از اعاظم فضلا و بزرگان انگلیس بشمار میاید و هم اکنون وجودش را
افاضت و افادت مستفیدان مستعد میباشد در سال هزار و هشتصد و بیست و
در قشون هندوستان کودنیژان مملکت رفت در آنجا بتحصیل زبان هنگو تاریـ
تا سنهٔ هزار و هشتصد و سی و سه والی بمبئی اقامت داشت پس از آن با ایران
هشتصد و سی و نه عساکر این دولت جاوید عدت را مشق و تعلیم فنون عسکریه
امتداد مدت مزبوره اکتشافات بزرگ در موقع شهر قدیم اکباتان نموده و تحقیـ

در اصل و نسب اکراد بعمل آورده والواح بیستون را در نهایت خوبی خوانده و اول شخصی است
که از عهدهٔ این کار صعب برآمد از هزار و هشتصد و چهل تا هزار و هشتصد و چهل و سه مأمور
قندهار بود در هزار و هشتصد و چهل و سه مأمور بغداد کردند تا هزار و هشتصد و
پنجاه و پنج این مأموریت امتداد یافت گویند خود این مأموریت را درخواست کرده بود و مقصودش
از این شغل کشف بعضی آثار عتیقهٔ عراق عرب بود چنانکه در هنگام جستجو در خرابهای شهر
سرهنری رالنسن در بغداد اقامت داشت و در باب اکتشافات آن سرزمین و اشیاء کهنه
که در آنجا بدست آورده بود و خطوط پیکانی الواح آن محل کتابچه های مبسوط نوشت
از سال هزار و هشتصد و پنجاه و شش از طرف دولت انگلیس مأمور ریاست کمپانی هندوستان
گشت و چون دو سال بعد ادارهٔ کمپانی هند بهم خورد و هندوستان بلا واسطه در تحت
ادارهٔ وزیر هند مقیم لندن درآمد مشار الیه در هزار و هشتصد و پنجاه و هشت جزو اعضای
مجلس وزارت هندوستان گردید و در ظرف همین سال چندی از طرف شهر ریغیت در پارلمنت
وکالت کرد در هزار و هشتصد و پنجاه و نه بسمت وزیر مختاری مأمور دربار دولت
ایران گشت از سال هزار و هشتصد و شصت و پنج تا هزار و هشتصد و شصت و هشت
از جانب شهر فروم در پارلمنت وکالت داشت از هزار و هشتصد و هفتاد تا هزار و
هشتصد و هفتاد و شش رئیس کل انجمن جغرافیائی لندن بود خلاصه این شخص جلیل
نبیل دارای مفاخر و مقامات عالیه گردید از آنجمله از دولت علیهٔ ایران منصب
سرتیپی و نشان شیر و خورشید و انفیه دان مرصع باو اعطا شده و در سفریکه بندگان
اعلیحضرت قوی شوکت شاهنشاهی (ناصر الدین شاه) دام ملکه تشریف فرمای ممالک
انگلیس شدند ماژور ژنرال سرهنری رالنسن شرف مهمانداری آن اعلیحضرت را داشته و
در دولت فخیمهٔ انگلیس رتبهٔ شوالیه گی و ریاست انجمن آزیاتیک و انجمنهای دیگر خارج
و داخل انگلستان و تولیت موزهٔ انگلیس را با انواع نشانها و امتیازات دارا میباشد
و این اواخر منصب جلیل بارونت بمعزی الیه اعطا شده که مؤبد خانوادهٔ او دارای این
منصب باشند

رالنسن

که نیز بانگلیسی رالنسن تلفظ مینمایند برادر کهتر ماژور سرهنری رالنسن سابق الذکر است

مشار الیه معروف وموسوم به ژرژ رلنس که از اکابر فضلا و دانشمندان انگلیس و
ارباب درایت وبصیرت شمرده میشود نیز وی رچید لنکتن اکسفرد در سال هزار و هشتصد
متولد شده در سنه هزار و هشتصد وسی و پنج در مدرسه اکسفرد مشغول تحصیل
مراحل علمیه را در انجا پیمود و از ممتحنین این مدرسه بزرك شد مؤلفات جلیله اش
است از جمله تاریخ هردوت را با تحقیقات وافیه وحواشی مفیده بزبان انکلیسی نو
از اثرهای بزرك این استاد المورخین کتاب موسوم بتاریخ هفت سلطنت عظی
که عبارت از سلطنت کلدانیان وبنی اشور و بابلیها یعنی نمارده ومدها که میتو
پیشدادیان تعبیر نمود وکیان واشکانیان وساسانیان باشد واین تالیف منیف
از ممتانی واساسهای کتاب تاریخ اشکانیان ماست ژرژ رالنس در دولت انکل
معتبر وماننده برادر کامل هنرش بامتیازات عظیمه فایز و نکارنده بسعادت ملاق
برادر فرخنده کوهر نایل شده وبواسطه سرهنری والنس بشرف عضویت مجلس آزیا
مباهی کشته است

ژرارد وسیوس

از فضلای المان تولدش در هزار و پانصد و هفتاد و هفت میلادی در شهر هید
فوتش در هزار و ششصد چهل و نه در شهر لید هلاند مشار الیه معلم فیلسوفی و زبا
بوده زبان لاتین را در کمال خوبی میدانسته تالیفات زیاد در تاریخ وغیره دارد

ژزف یا ژزفوس

همان یوسف است که فرنکها این طور تلفظ مینمایند واین ژزف مورخ وسردار
از خانواده ماکابه بوده تولدش در بیت المقدس در سال سی و هفت بعد از میلاد انقا
بانتخاب اهالی بیت المقدس حاکم کالیله شد مقارن سال شصت و هفت بر ومیها
ناحیه بیت المقدس را در تحت حمایت خود داشتند بشورید ومدت چهل و هفت
در شهر ژتاپات از شهرهای فلسطین محصور عساکر روم کردید سردار رومی در این
وسپازین بود واز طرف کالبا قیصر روم مامور فتح بیت المقدس بعد که کالبا در کذشت و
خود قیصر روم شد خلاصه ژزف بعد از مدتی مجبور تسلیم شده بر وسپازین خبر دا
بامپراطوری روم ورتبه قیصری نایل خواهی شد وسپازین او را محترما بشهر رم برد واز

روم وظیفه معتدبه بر ژزف داده میشد از قرار مذکور در سنه نود و پنج در شهر رم درگذشت
دوران ایام بیکاری و توقیف در رم چند کتاب تالیف نمود که از جمله تاریخ یهود بود و آنرا اول بزبان
سریانی نوشته بعد بزبان یونانی ترجمه شد نیز ژزف شرح فتنه کانی خود را نگاشته از کتب
او انچه در دست است بتمام السنه ترجمه شده

ززیم

مورخی بوده یونانی که در مائه پنجم عیسوی زندگانی مینموده و منصب قضاوت داشته و بمذهب
نصاری راغب نبوده در مسطورات خود هرجا از عیسویان ذکری میکند بیکی و زشتی از
انها نام میبرد بلکه لعنت مینماید از مؤلفات او تاریخ قیاصره روم است تا سنه چهارصد و ده
بعد از میلاد کتاب تاریخش باکثر زبانها ترجمه شده

زوناس

مورخیست یونانی که هفتصد سال قبل از این زندگانی میکرده از منشیهای مخصوص امپراطور
قسطنطنیه بوده بعد از چندی خدمت بامپراطور ماتول کمنین عزلت اختیار نموده در یکی
از جزایر یونان بوضع رهبانیت بسر میبرد تاریخ مبسوطی از اول خلقت عالم تا سال
هزار و صد و هیجده مسیحی نوشته و آنرا بزبان فرانسه ترجمه کرده اند

ژوستن

مورخ معروف لاتین است که در مائه دویم مسیحی میزیسته تاریخ مبسوط تروگ پمپه را
تلخیص کرده در میان مورخین بساده نویسی و خوش عبارتی معروفست
طلابی که در این زمان زبان قدیم لاتین را تحصیل مینمایند عبارات و کلمات ژوستن را
که در کمال فصاحتست حفظ میکنند مسطورات ژوستن را ابل نام کشیش در سال هزار و
هفتصد و هفتاد و چهار مسیحی ترجمه کرده است

ژولیوس

از مورخین لاتین و ملقب به ابکان میباشد در سنه سیصد و هشتاد و هشت میلادی
حیات داشته است

ژبین

از مورخین معروف انگلیس است تولدش در هزار و هفتصد و سی و هفت و فوتش در هزار و

هفتصد و نود و چهار با آنکه از خانوادهٔ نجیب بود و اسباب راحت آماده داشت ا
جوانی بتحصیل علم و کمال پرداخت دو مرتبه از مذهب پروتستانی عدول کرده طریقهٔ
اختیار نمود و باز پروتستانی شد در هزار و هفتصد و هفتاد از اعضای پارلم
گردید و هشت سال تمام در انجمن وکیل رعیت بود هم بزبان فرانسه تالیـ
هم بزبان انگلیسی در ادبیات و تواریخ کتب زیاد تالیف نموده و مؤلفات او باغلـ
ترجمه شده یکی از کتب او را خود لوئی شانزدهم پادشاه فرانسه ترجمه کرده اند[۱۲]

سدرنوس یا سدرن

از کشیشهای یونان در اوائل مائهٔ یازدهم مسیحی زندگانی میکرد تاریخ منـ
مانند از خلقت عالم تا سال هزار و پنجاه و هفت نوشته و باسم امپراطور قسطنطـ
اسحق کمنن موشح نموده است

سزارکانتوس

از مورخین ایطالیا بوده در شهر میلان در سال هزار و هشتصد و پنج متولـ
در جوانی در عالم علم آن رتبه و مقام یافت که معلم علوم ادبیه گردید یکی از اثـ
که کمک کرد تا سلطنت تمام ایالات ایطالیا مستقلا بید واحد و شخص واحد را
سزارکانتوس بود تالیفات او از هر قبیل بسیار است و از آنجمله تاریخ عالم میباشد
جلد که بالسنهٔ مختلفه ترجمه شده مشار الیه از مورخین همین مائه محسوب میشود

سنت الن

ادیب و مورخی بوده است فرانسوی در سال هزار و هفتصد و هفتاد و سه متـ
شده و در سنهٔ هزار و هشتصد و چهل و دو در گذشته مؤلفات کثیره او راست از
کتابی نوشته در صنعت تطبیق تواریخ قدیم و جدید و در این ضمن خلاصهٔ از وقایـ
از ابتدای خلقت تا عصر و زمان خود نگاشته و از کتب بسیار مفید شمرده میـ
اما برای آنکسیکه در علم تاریخ دستی داشته باشد

سن سل

موسوم به ژرژ مورخی بوده است یونانی و سن سل در لغت یونانی لقب متـ
با کشیش بزرک است چون این شخص همیشه در خدمت کشیش اعظم قسطنطنیه سر میـ

ومتی

و منشی مخصوص او بود ملقب باین لقب شد فوتش در سال هشتصد میلادی اتفاق افتاد
و آنچه در باب اشکانیان نوشته معتبر و شایان قبول و اعتماد است

سنت کوروا

از فضلای فرانسه و از خانوادهٔ نجیب بوده در سال هزار و هفتصد و چهل و شش متولد
شده و در اول عمر بخدمت عسکریه و نظامی مشغول گشته اما چون طبعا میلی باین کار نداشت
استعفا کرده و بتحصیل و تالیف پرداخت مؤلفات عدیده دارد خاصه در تاریخ
در سنهٔ هزار و هشتصد و نه در گذشته است

سنت مارتن

از فضلای فرانسه بود تولدش در پاریس در هزار و هفتصد و نود و یک میلادی و فوتش
در هزار و هشتصد و سی و دو پدرش حرفه خیاطی داشت و سنت مارتن مدتی طفولیت
خود را در شاگردی پدر در آموختن همان حرفه گذرانید اما از اول عمر میلی مفرط بتحصیل
علوم خاصه بیاد گرفتن السنهٔ شرقیه داشت در هزار و هشتصد و ده در سلطنت ناپلیون
اول او را در مدرسه معروف به سلینیک اجازهٔ ورود دادند در هزار و هشتصد و
بیست داخل مدرسه اکتشاف اشیاء عتیقه شد فی الحقیقه یکی از مؤسسین اساس مجلس آزیاتیک
پاریس سنت مارتن میباشد مدتی کتابدار دولت او بود مؤلفات عدیده دارد اما
بهترین تالیف او تاریخ اشکانیانست افسوس که موفق باتمام آن نگشت یعنی اجل او را امان
نداد در سال هزار و هشتصد و سی و دو وبائی در اغلب فرانسه و سایر ممالک فرنگ بروز نمود سنت
مارتن در جوانی یعنی در سن چهل و یک سالگی باین مرض مبتلا شده راه آنجهان پیمود و
دانشمندان را دوچار تاسف بیحد و اندازه کرد تاریخ اشکانیان سنت مارتن سرچشمهٔ
اطلاعات مفیده است از ابتدای سلطنت این طبقه شروع نموده تا سلطنت ولوجز
اول را که در سنهٔ پنجاه و یک میلادی بتخت سلطنت ایران نشسته پادشاهی تیرداد را
در زمان مقارن امپراطوری نرن قیصر روم نوشته دریغا که مرگ ناگهانی فرصت نداد
این عالم متبحر خدمت خود را بعالم معرفت و تاریخ بانجام رساند

سولپیس سور

از مورخین معروف بوده و به نگارش تاریخ ادیان بیشتر از سایر شعب این فن میل داشته

در شهر

در شهر اکی تن در سال سیصد و شصت و سه میلادی متولد شده واکی تن از شهرها
فرانسه است در سمت پیرنه سولپیس سور در اول جوانی قاضی بود و این شغل پیر را
و غالبا در شهر تولوز زندگانی میکرد چون زوجه اش که طرف میل او بود درگذشت
ترک نمود و در سنه چهار صد و نه در یکی از صوامع ما رسیل بسر برد گویند در او
ملتبس بلباس کشیشی شد و وفاتش را بعضی در سال چهار صد و ده نوشته اند و برخی در چهار
بیست و نه بهر حال پس از فوت لقب مقدس باو دادند یعنی وی را از ائمه علیحده دانستند

سیسرن

از فصحای لاتین بوده واحدی در عصر او و بعد از او در طلاقت لسان و فصاحت بیان ندا
که سیسرن داشته و سیسرن در لاتین چنان بوده است که سحبان در عرب و حالا در
فرنگ هر کس را بخواهند بفصاحت و بلاغت بستایند میگویند سیسرن زمان خود
تولدش در سال صد و شش قبل از میلاد بود در علم قضا نیز در آنوقت مثل و نظیر نداشت
دایرهٔ دولت و محکومهای بزرگ و مناصب عالی رسید هم سرداری قابل بوده هم
کافی و هم عالمی بزرگ در طریقهٔ فیلسوفی باشراق و مسلک افلاطون میل داشت در
و تاریخ و غیرها تالیفاتش زیاد است در سن شصت و چهار سالگی بحکم قیصر روم کشته

سیلوستر دساسی

از دانشمندان فرانسه در هزار و هفتصد و پنجاه و هشت در پاریس متولد شد در
هشتصد و سی و هشت درگذشت هنوز طفل بود که پدرش که شغل قضا داشت د
مادرش وی را تربیت نمود چون میلش را بالسنهٔ شرقیه دیدند استادان که در زبان
و شامی و کلدانی و فارسی و ترکی مهارت داشتند بیاوردند واو نزد آنها تحصیل کرد
ایطالیائی و اسپانیائی و المانی از لغات فرنگ بیاموخت و این جمله را بخوبی میخو
مینوشت مخصوصا زبان عربی را از السنهٔ شرقیه خیلی خوب میدانست طوری که
دولتی هم معلم زبان عربی بود هم فارسی استعداد و قابلیتش بدرجهٔ که ناپلیون ا
لقب بارونی باو داد از تالیفات و تاریخ مخصوص ساسانیانست و ترجمهٔ کلیله د
عربی بفرانسه و ترجمهٔ پندنامهٔ فریدالدین عطار از فارسی بفرانسه و ترجمهٔ مقامات
بفرانسه و ترجمهٔ سیوطی از کتب متقدمانی بفرانسه و کتب مبسوطهٔ دیگر از عربی و کل

وغیرها

غیرها در نوشتن عربی چنان ید طولی داشت که از جانب ناپلیون اول مراسلات بمشایخ اعراب حجاز و مصر و شام مینوشت و علما و ادبای آن ممالک حیرت و تعجب میکردند که این نویسنده بارع قابل کیست که در خدمت ناپلیون است یکی از فضلای عرب مخصوصا بفرانسه سفر کرده بپاریس آمد و از وزارت امور خارجه فرانسه دبیر عربی ناپلیون را طلب نمود و بر اینجا سیلوستر دساسی دلالت نمودند بآنجا رفته وارد کتابخانه او که شد بجای شخصی عرب مآبی فرنگی دید بخیال نگفته خواست مراجعت کند سیلوستر دساسی بفراست دریافت بعربی با او تکلم نمود ادیب عرب برگشته نشست اما ساکت بود سیلوستر دساسی ملتفت شد که این شخص متحیر است و متعجب که آن مراسلات روان شیوا را چگونه شخصی مینویسد که از تکلم عاجز است قلم برداشت و در حضور ادیب مقاله نگاشت فصیح و بلیغ سلیس و بدیع ادیب عرب بیقین برد که نگارنده نامهای ناپلیون همین فرنگی فاضل است منتها اینکه معتاد بسخن گفتن بازبان نشده با نهایت خرمی و بشاشت بیرون رفت و بعد از آنکه چندی در پاریس توقف نمود بوطن خود باز گشت

فلاندن

از نقاشهای مشهور و معروف فرانسه است در شهر ناپل ایطالیا در سال هزار و هشتصد و نه متولد شده آن وقت که مورات از جانب ناپلیون اول پادشاهی ناپل داشت پدر فلاندن ناظر او بود از این رو در ناپل متولد شده در جوانی میل مفرطی بنقاشی داشت و ابتدا پیش خود و بدون استاد کار میکرد در سال هفتصد و چهل و چهار سفری از فرانسه بایطالیا نمود و بخدمت استادان بزرگ فایز شد و در اغلب نگارخانهها از اساتید استفاضه نمود و از روی پردههای معروف قطعات بساخت تا در فن نقاشی بکمال رسید و از نقاشهای مشهور عصر و زمان خود گردید سفری بالجزایر رفته در آنجا پردهها بساخت در سنه هزار و هشتصد و چهار در صحبت موسیو سرسی سفیر فرانسه بایران آمد و دو سال در این مملکت بماند در هزار و هشتصد و چهل و سه در هنگامیکه خرابهای شهر نینوا منکشف شد دولت فرانسه او را مامور خسرآباد موصل نمود تصاویر بسیار از ابنیه جدیده و عتیقه ایران و خرابهای بابل و نینوا از او باقی است کتابی که از او بوده شرح مسافرت و تحقیقات او در ابنیه ایران بوده در دو مجلد نگاشته و خود فلاندن نقشه آنها را برداشته است و آن از کتب نفیسه

دنیا بتمام می‌آید و نقشه‌های آن که در چند جلد بزرگ قرار داده شده بیشتر از صد و پ
صفحه میباشد و بقیمت بسیار گران بفروش میرسد چنانکه خود نگارنده بمبلغ دویست تومان ا
نموده و از این معامله غبنی ندارد زیرا که برای تاریخ ایران بهترین سندها است سا
فلاندن بدرستی معلوم نیست

فیلستراث

نگارنده یونانیست تولدش در لمنوس از جزایر ارشیپل که امروز لمنو میگویند در اول ما
عیسوی و بعضی در اواخر مائهٔ اول نوشته‌اند چه در آتن و در روم فیلستراث معلم علم نحو و صرف
در ضمن تالیفات خود گاه گاه از تاریخ اشکانیان چیزی ذکر میکند

کاترمر

از فضلای فرانسه و از آنها ست که در السنهٔ شرقیه مهارت داشت تولدش در هزار و هفتص
هشتاد و دو و فوتش در هزار و هشتصد و پنجاه و هفت از شاگردان ساسی بوده و تالیفا
در تاریخ و زبانهای شرقی دارد از کتب عالم معروف مقریزی مصری چندین رساله بف
ترجمه کرده است

کالیستن

فیلسوف و طبیب و مورخ یونانی و برادرزاده و شاگرد ارسطو بوده و در سال سیصد و
پنج قبل از میلاد متولد شده از اطبای مخصوص اسکندر کبیر و تا باخر در کمال احترا
این قهرمان فاتح مشهور در سنهٔ سیصد و بیست و هشت قبل از میلاد در آن وقت که
دنیا را تمامت داشت خوش آمد گویان چاپلوس او را مقدس و معصوم و در عداد ا
انواع و خداوندان میشمردند این فیلسوف دانا زیر بار این خرافات نتوانست برود
اباطیل را قبول و باور ننماید مدعیان و گویندگان این سخنان را استهزا نمود بنا بر
اسکندر او را در صندوق آهنین حبس کرد نه مستحفظ صندوق از باز کردن
صندوق و تجدید نمودن هوای داخله آن غافل شد آن حکیم کامل در صندوق آ
بداد بعضی بجای صندوق آهن قفس آهن گفته‌اند اما قول اول اصح است بالجمله
از خبطها و خطاها که باسکندر نسبت داده‌اند همین ظلم فاحش و قتل این حکیم دانا
کالیستن تاریخ اسکندر را از روز ولادت این پادشاه تا دو روز قبل از هلا

بتفصیل

بتفصیل نوشته است این تاریخ تا هشتصد سال قبل از این مفقود بوده در هشتصد سال قبل کتابی باسم کالیستین بزبان یونانی راجع بتاریخ اسکندر بدست آمد و در اقطار عالم شهرت کرد که تاریخ کالیستین پیدا شده و ابتدا که صنعت طبع در فرنگ منتشر شد اول کتابی که در السنه مختلفه چاپ کردند همین کتاب بود اما بعضی از محققین تصدیق نمودند که این کتاب از تألیفات آن حکیم با فرهنگ است چه مطالب آنرا آمیخته با فسانه دیدند و گفتند از شخص فیلسوف چنین کاری بسی بعید بنظر میآید فی الحقیقه آنکتابی که پیدا شد و بکالیستین نسبت دادند بقصه بیشتر شباهت دارد تا بتاریخ بعقیده نگارنده این اسکندرنامه افسانه که بدست است همان کتاب منسوب بکالیستین میباشد که از زبان یونانی بعربی ترجمه کرده اند و از عربی بفارسی

کرسینی

از اهالی ایطالیا بوده تولدش در هزار و هفتصد و دو میلادی در مدین فوتش در هزار و هفتصد و شصت و پنج در پیزه اغلب علوم خاصه در ریاضی و فیلسوفی و تاریخ تألیفات دارد و در تطبیق تواریخ مهارت کامل داشته

کلاپروت

در سنه هزار و هفتصد و هشتاد و سه میلادی در برلن متولد شد و در هزار و هشتصد و سی و پنج در پاریس درگذشت ابتدا بتحصیل علم شیمی پرداخت بعد السنه شرقیه آموخت در سال هزار و هشتصد و پنج با سفیر روس بسفر چین رفت و در هزار و هشتصد و هفت مراجعت نموده کتب زیادی از چینی و مغولی و منچو و ژاپنی با خود آورد در هزار و هشتصد و هشت از طرف آکادمی پطرزبورغ مامور قفقاز شد که بتحقیق حالات طوایف مختلفه ساکنه در سمت شمال و جنوب کوه قفقاز بپردازد در هزار و هشتصد و دوازده در شهر ویلنا مامور بتعلیم و تعلم زبان مشرق شده در قشون کشی فرانسه از آنجا عزیمت نموده در هزار و هشتصد و پانزده بپاریس آمد کتب و مؤلفات زیاد راجع بالسنه و طوایف مختلفه آسیا از و بیادگار مانده و برای مورخین اقوال او سند معتبر است

کنت گبنو

از پیلوتهای فرانسه و معاریف دانشمندان آن مملکت بود تولدش در بردو در هزار و

هشتصد و شانزده اتفاق افتاده با نگارنده خصوصیتی بکمال داشت مؤلفات او تماما
موجود است کما هو حقه از حالات او باخبر نیستم همین قدر میدانم در اوایل سلطنت اعل
شاهنشاه جمجاه ناصر الدین شاه خلد الله ملکه و سلطانه با مسیو بیشون وزیر مختار
بایران آمد و سمت نایب سفیر مشار الیه داشت چندی هم بسمت شارژ دافر مقیم
صورتین دو دسته سفرای دول متحابه در باغ نظامیه در تالار وصف سلام رسم شده و باغ
از ابنیه مرحوم میرزا آقاخان صدر اعظم نوری است که در سال هزار و دویست و
بنا کرده خلاصه کنت معزی الیه بعد از آن بمملکت خود باز گشت و در عهد سلطن
سیم امپراطور فرانسه بسمت وزیر مختاری بعضی از بلاد فرنگ رفت و مجددا در سنه
هفتاد و هشت هجری بوزیر مختاری طهران آمد زمانیکه نگارنده از بنا بنا با لتین ع
ولرستان بدار الخلافه معاودت نمود کنت گبینو وزیر مختار فرانسه در این پایتخت
داشتم مرحوم مبرور حاجی علیخان اعتماد السلطنه غفره الله تعالی را محرک و خود
مشوق بتحصیل و رفتن بپاریس شد در هزار و دویست و هشتاد هجری که برای تحصی
رفتم کنت گبینو در این شهر معظم بود در تعیین مدرسه و وضع تعلیم و تعلم من
زیاد کشید و بجهد و سعی که باید مرعی داشت مرا با اغلب خانوادهای نجیب آشنا کرد
بنزا نمود و بواسطه او در مهمانیهای خاصه امپراطریس اوژنی زوجه ناپلیون
میشدم در مراجعت از پاریس کنت مشار الیه در بندر پیره از بنادر یونان دیده
وقت وزیر مختار یونان بود معلوم شد محض ملاقات این بنده از آتن به پیره آمد
کم مختصر وبائی در فرانسه بروز کرده کشتی ما را که میل میکشتند در بندر پیره اج
نداد ند کنت گبینو بزحمت زیاد مرا از کشتی بیرون آورده دو روز در پیره در قرانط
روز سیم بآتن رفتم و شش شب در سفارت فرانسه مهمان کنت بودم بعد از هشت ر
در یونان عازم اسلامبول شدم خلاصه حقوق بسیار از این شخص برگردن من تا
افسوس که شرح حال و زاید رستی نتوانستم بدست آورم آنچه از گوشه و کنار معا
اینست که در اواخر عمر در شهر روم اقامت داشته و چون نهایت به حجاری و نقاری
به مجسمه سازی مشغول شده از شدت مراقبت در اینکار کور شده در عمی در گذشت
از خود تالیفات زیاد یادگار گذاشت از جمله مؤلفات او یکی تاریخ قدیم ایرا

مرتب نیست اما اصول تاریخی و انتقادات آن در کمال خوبی است تحقیقات وافیه نموده آنها
بدقایق علم تاریخ آلس درستی نکرده‌اند این تألیف منیف را بافسانه مخلوط می‌پندارند لکن چنین نیست
و آنانکه مکرر بمطالعهٔ این مسطورات پرداختند خواهند دانست که اغلب آن تحقیقات
اهمیت دارد و مقرون بصحت است فرضا در بعضی مسائل جزئی سهوی کرده باشد چندان [illegible]
معاتبه نیست و این کتابهائیست که در شهرتها نیز کنند

کنت کورش

مورخ معروف لاتینی است گویند در اوائل مائهٔ اول عیسوی بوده‌اند کانی مینه بوده اما این گفته
مسلم نیست بعقیدهٔ نگارنده در قرن چهارم بوده تاریخ مفصل اسکندر کبیر را در ده جلد
نوشته است ولی جلد اول و دوم آن مفقود میباشد بعضی تاریخ او را شبیه بافسانه دانسته‌اند
در هر حال بهر زبان خاصه بفرانسه ترجمه شده

لارشه

از فضلای فرانسه است در شهر دیژن در سنهٔ هزار و هفتصد و بیست و شش میلادی متولد شده
در سال هزار و هشتصد و دوازده در پاریس درگذشته در جوانی زبان انگلیسی را کاملاً
تحصیل کرده بعضی از کتب معتبرهٔ انگلیسی را بفرانسه ترجمه نمود زبان قدیم یونان را مثل زبان
فرانسه که زبان اصلی خودش بوده میدانست و از خدمات بزرگ که بعلم تاریخ کرد این بود
که تاریخ هردوت را بفرانسه ترجمه نمود و در اواخر رساله در بیان عقاید خود در باب
این تاریخ نوشت ماولتر حکیم معروف معاصر بود و در بعضی مسائل فیلسوفی و تاریخی با او
مخالفت و ضدیت داشت

لانگلو

تولدش در دیپ بندر فرانسه در سال هزار و هشتصد و بیست و نه میلادی و فوتش
در پاریس در هزار و هشتصد و شصت و نه اتفاق افتاده عالم بالسنهٔ شرقیه بوده تألیفاتش
بسیار است از جمله تاریخی بوده از ارمن از مورخین قدیم وی آنرا بفرانسه ترجمه کرده است

لبو

فاضلی فرانسوی بود تولدش در پاریس در سنهٔ هزار و هفتصد و یک میلادی و فوتش
نیز در همین شهر در هزار و هفتصد و هفتاد و هشت اتفاق افتاده در کلژ دفرانس معلم

زبان لاتین بوده و تاریخ رومیة الصغری یعنی امپراطورهای قسطنطنیه را او تألیف نمو

لنگ پریه

تولدش در پاریس در سنه هزار و هشتصد و شانزده مسیحی و فاتش در هزار و هشتصد
دو در معرفت مسکوکات خاصه سکه های سلاطین مشرق زمین مهارت کامل داشته
در سکه های اشکانیان و ساسانیان تألیف کرده که زاید الوصف معتبر است

لوسین

یکی از فضلا و مورخین معروف یونانست تولدش در شهر ساموساتا از شهرهای آسیای صغ
امروز معروف به ساماسات و در ساحل فرات و شمال شرقی انطاکیه واقع اتفاق افتاده
بلد از آنجا که مسقط الرأس و مولد لوسین میباشد در میان مورخین و صاحبان فضایل
معروفست خلاصه لوسین در سال صد و بیست میلادی در شهر مزبور متولد شده
بتحصیل علم فقه پرداخت و در شهر انطاکیه قاضی شد پس از چندی از قضاوت کشیده از
عرفا و حکمای اشتهار کرد و بدین سبب اغلب بلاد آسیا و فرنگ حتی ناحیه گل نشین را که
حالیه باشد سیاحت نمود در هر جا که میرفت و مسموع عقاید دینی خود را بطور موعظه
منکر در سن چهل سالگی بکلی دست از عرفان و درویشی کشید تنها بحکمت پر
اما معتقداتش در معقولات و رای معتقدات حکمای آن عصر بود و در مجالس
اقوال آنها مینمود کمد قیصر روم او را بماموریت عمده بمصر فرستاد در سال د
میلادی در سن هشتاد سالگی در مصر درگذشت کتب و تألیفات زیاد در فلسفه
و عرفان و تاریخ از او بیادگار مانده نوشتجاتش سراپا نمک و ملاحت است خیلی خوش
و مرغوب با دین نصرانی عداوت مخصوصی داشته علمای نصارا او را ملعون و مطرود
کتب لوسین را بزبان فرانسه ترجمه کرده اند

لونورمان

از فضلای فرانسه تولدش در سنه هزار و هشتصد و دو میلادی و فوتش در هزار
پنجاه و نه اتفاق افتاده یکی از دانشمندان عصر و زمان خود بوده در تواریخ قدیم و آثا
مهارت کامل داشته مخصوصاً در معرفت مسکوکات تألیفات معتبر دارد و آنچه در
تاریخ اشکانیان و سکه های آنها نوشته ما جمله را سند دانسته ایم اینک خلاصه زمانه

حیات

حیات است و صاحب تصانیف و تألیف در تاریخ و غیره رسائل مطبوعه دارد و عالم فضل و
انسانیت را مستفیض مینماید

ماکس مولر

از فضلای المان تولدش در سال هزار و هشتصد و بیست و سه میلادی تحصیلش در
لیپزیک زبان سانسکریت را بخوبی میخواند و در کمال فصاحت مینوشت کتب بید هنود را
ماکس مولر از زبان سانسکریت ترجمه نمود آثار زیاد مخصوصا در لغت سانسکریت از او
باقیست ماکس مولر یکی از فضلای بزرگ این عصر بشمار میاید

مالت برون

از فضلای دانمارک بوده در سنهٔ هزار و هفتصد و هفتاد و پنج در ژوتلند شبه جزیرهٔ دانمارک
متولد شده و در هزار و هشتصد و بیست و شش در پاریس درگذشته بواسطهٔ خیالات آزادی
طلبی او را از وطن مألوف راندند ابتدا وی بمملکت سوئد رفت بعد در هزار و هشتصد
بپاریس آمد مؤلفات بسیار از مالت برون بیادگار مانده از جمله جغرافیای تاریخی تمام کرهٔ
ارض است در هفت جلد

مالکم

از صاحب منصبهای انگلیس و از اهالی اکس بوده در سال هزار و هفتصد و شصت و نه میلادی
متولد شده در هزار و هفتصد و هشتاد و دو مأمور هندوستان گردید در آنجا مدتها بمنصب
ژنرالی و حکومت بمبئی نایل گردید در هزار و هشتصد و هشت بسمت سفارت بایران
آمد و مقصود کلی از این سفارت و مأموریت آنکه دولت ایرانرا از صرافت دوستی ناپلیون
اول بیندازد در هزار و هشتصد و سی و یک بانگلیس مراجعت نمود و از اجزای مجلس پارلمنت شد
یادگارهای خوب را جمع بتاریخ مشرق زمین از او باقی است از آنجمله خلاصه تاریخ ایرانست مشتملا
از زمان پیشدادیان تا اواسط سلطنت خاقان خلد آشیان فتحعلی شاه قاجار طاب الله مضجعه
این کتاب بتمام السنهٔ معموله ترجمه شده و در این اواخر فارسی آنرا در بمبئی طبع کرده اند معروف
بتاریخ ملکم است وفات او در سال هزار و هشتصد و سی و سه اتفاق افتاده

مری

از فضلای فرانسه در هزار و ششصد و چهل و سه میلادی متولد شده و در هزار و ششصد و

هشتاد

هشتاد در گذشته مردی اول شخصی است که لغت تاریخی و جغرافیائی نوشته و تألیف کرده و
بترتیب مخصوصی جمع نموده و فی الحقیقه سرمشقی نافع با خلاف خود داد و آنچه تاکنون
باین سبک تدوین و مرتب شده بسبک و پیروی اوست و این تسهیل عمل را فضلای بعد از
دارند

موسی خورنی

مورخ و نویسنده معروف ارمنی است که در سال سیصد و هفتاد میلادی در قریه
خورن متولد شده و در چهارصد و هفتاد و هشت در گذشته و بعضی را عقیده این است که
خورنی در قرن پنجم میلادی زندگانی میکرده در هر حال ابتدا در ادبیات یونان تحصیل
کاملی نمود پس از آن بانطاکیه شام و اسکندریه مصر و شهر رم و قسطنطنیه سفر کرد
از آنجا که در تاریخ این مورخ واقعاً در تدبر و تتبع کامل بوده او را هرودوت ازمنه می‌گفتند ا
از مؤلفات معتبره او یکی تاریخ همین ملت است که در سال هزار و هفتصد و سی و هشت در لن
با ترجمه لاتینی آن طبع کرده اند و در سنه هزار و هشتصد و چهل و یک نیز در ونیز با ترجمه
چاپ شده چون مسطورات او از روی تحقیق بوده ما بدان خیلی استشهاد نموده ایم

واپرو

از فضلای معاصر و تولدش در سنه هزار و هشتصد و نوزده میلادی اتفاق افتاده
بزرگی که از او باقیست لغت رجال معاصرین میباشد و لغت ادبیات و لغت فیلسوفی

واتان

از فضلای معروف فرانسه بوده و در معرفت مسکوکات قدیم مهارتی بکمال داشته تولد
در سال هزار و ششصد و سی و دو میلادی و فوتش در هزار و هفتصد و شش اتفاق اف
ابتدا طبابت میکرده بعد کلبر وزیر لوی چهاردهم که با او دوست بوده میل او را بتحص
سکه های کهنه میدانست وی را مأمور بعضی بلاد فرنگ و آسیا و افریقا نمود تا برای مو
لوی چهاردهم مسکوکات عتیقه بدست آرد بعد از مسافرت طولانی سکه های کهنه
بفرانسه آورد کتب زیاد در شناختن مسکوکات خاصه سکه های سلاطین اشکانی تال

ویکتر دوروئی

از دانشمندان معاصر و فضلای بزرگ این ایام است و نگارنده بملاقات او فایز شده در س

هزار و هشتصد و شصت و چهار که این فاضل متبحّر وزیر علوم دولت فرانسه بود این بنده در دار
الملک پاریس تحصیل میکردم و از مفاوضات نافعهٔ معزّی الیه مستفیض میشدم در سال هزار و
هشتصد و یازده میلادی در یازدهم ماه سپتامبر متولد شده در ریعان جوانی او اقوام
عشیره اش در کارخانهٔ گبلن پاریس که قالیهای بسیار ممتاز بافته میشود مشغول کار بودند
قالیهای این کارخانه از حیثیت نسج و رنگ و نقاشی چندان ممتاز است که گاهی یک تخته قالی
به ده هزار تومان بفروش میرسد خلاصه ویکتر دوروی را در اول جوانی از تحصیل علم باز داشته
بصنعت مشغول کردند امّا از آنجا که ذوق و استعداد علم در هر کس باشد آن جاذبهٔ سرّ نفیه
او را بحال خود نمیگذارد و همواره به ذروهٔ مزایا و معالی و اوج فضل و کمال دعوت مینماید
ویکتر دوروی پس از چندی از صنعت دست کشیده در هزار و هشتصد و سی در مدرسهٔ
سنت باربه مشغول تحصیل علوم شد بعد در هزار و هشتصد و سی و سه در مدرسهٔ نرمال
بتکمیل فنون پرداخت و در مدرسه رلن معلّم علم تاریخ گشت امّا دو ماه بیشتر در آن مدرسه
تدریس نکرد و بعد از سمت در مدرسه هانری کاتر پاریس منصوب کردند و تا هزار و هشتصد و
شصت و یک همان معلّم علم تاریخ بود تا در مدرسهٔ پلیتکنیک که از مدارس بزرگ است
رتبهٔ معلّمی یافت در هزار و هشتصد و شصت و سه وزارت علوم دولت فرانسه به او واگذار شده در تمام
اوقات نگارنده با مشار الیه آشنا بود در وزارت علوم بسی تغییرات داد و سبک تعلیم و تعلّم را
بهتر و خوبتر کرد و تعلیمات او مدارس علوم طبیعی بنا ساختند الحق هیچیک از وزرای عالم باین
رشته کار و عالم مدنیّت و انسانیّت بقدر او خدمت نکرده اند چون دستور العمل مخصوصی
برای وضع تربیت اطفال خاصّه دختران نوشته بود قسّیسین با او لطفی نداشتند در سال
هزار و هشتصد و شصت و نه بواسطهٔ تعصّبی که امپراطریس اوژنی زوجهٔ ناپلئون سیّم
امپراطور فرانسه در مذهب کاتولیکی داشت بتحریک کشیشها که با ویکتر دوروی خوب نبودند
این فاضل نحریر را مجبور باستعفا نمود تألیفات وی بسیار است و هر کتاب که از آن طبع
شده کمتر از دویست هزار نسخه چاپ نکرده اند و ویکتر دوروی دانستن علم جغرافیا و تاریخ را
شرط فضل و کمال میداند مختصری از تألیفات او که نگارنده دارد جغرافیای ممالک و متصرّفات
رومیّهٔ الکبری است از زمان جمهوری تا اوان امپراطوری جغرافیای تاریخی قرون متوسّطه
نقشهٔ جغرافیای تاریخی عالم تاریخ روم و مللی که در تحت سلطنت روم بوده اند تاریخ مقدّس

که خلاصه

که خلاصهٔ توراة است تاریخ مفصل روم الکبری تاریخ فرانسه ایضا تاریخ
تاریخ یونان تاریخ زمان حال تاریخ معاصرین تاریخ عمومی عالم که مطبعه‌ها
فروش معروف بادین در تحت نظارت این فاضل بزرگوار طبع کرده و تقریبا بیست جلد
که در تاریخ و ترجمهٔ حال ادبا و فضلاست و از کتابها که نگارنده ندارد در این وقت که
هزار و سیصد و هشت هجری است بحمد الله زنده و در عالم افاضت و افادت و امید
که آثار مفیدهٔ دیگر نیز از قلمش زینت بخش جهان درایت و دانش گردد

هردین

مورخی است یونانی که در زمانهٔ سیم علیسوی زندگانی میکرده در شهر رم از طرف
بخدمات بزرگ مأمور بوده تاریخ عصر خود را بدقت نوشته یعنی از سال صد و
میلاد تا دویست و سی و هشت را نگاشته و تاریخ او با غلب السنه ترجمه شده است

هردت

مورخ مشهور یونان و ملقب به ابو المورخین در سال چهار صد و هشتاد و چهار
میلاد در شهر هالی کارناس که امروز به بودروم معروفست از بلاد آسیای صغیر
ولایت آیدین متولد شده در جوانی بمصر و آسیا سفر نموده و مقصودش از این مسافرت
این بوده که در شهرها کسب اطلاعات کافی نماید بعد از مسافرت طولانی و دراز برای
تاریخ خود در جزیرهٔ ساموس اقامت جسته و سنه چهار صد و پنجاه و شش قبل از میلاد
المپیاد بشرحی که پیش هم ذکر کرده ایم تاریخ خود را خواند و اهالی آتن ده تالان که
هفت هزار تومان پول حالیهٔ ایرانست بجهت زحمت این تالیف منیف او تقدیم کردند
در سال چهار صد و شش قبل از میلاد در اطالیا درگذشت از قدمای مورخین
نیست که ایشان را اعتبار هردت باشد و مخصوصا در تاریخ مصر و ایران از پیشدادیان
سند معتبری جز تاریخ هردوت فعلا بدست نداریم

هرزی شبوس

از فضلای یونان و نویسنده‌های معروف آن ملت است که در اسکندریه
داشته و کتب زیاد از تاریخ و غیره تالیف نموده از کتابهای مشهور او فرهنگی است
لغات غیر مستعملهٔ زبان یونان و در عصر او بلکه در این زمان آن فرهنگ بکار

میخواهند اشعار و فیلسوفی یونان را تحصیل کنند ننگ می آید گویند عیسوی مذهب بوده فرضا که ظاهرا پیروی دین نصارا وانمی نموده در باطن با این کیش و این اعتقاد راسخ داشته است بزعم بعضی در قرن چهارم میلادی می زیسته لکن جماعتی بر این اند که تا سنه ششصد و نه میلادی زندگانی کرده است

مورخین عرب و عجم

ابن اثیر جزری

ابن اثیر جزری صاحب کتاب الکامل فی التاریخ وی ابو الحسن عز الدین علی بن ابی الکرم است برادر ابو السعادات مجد الدین مبارک ابن ابی الکرم صاحب کتاب النهایه فی غریب الحدیث و ابو الفتح ضیاء الدین نصر الله بن ابی الکرم صاحب کتاب المثل السائر این سه برادر اواخر مائه سادسه و اوائل مائه سابعه را از وجود خویش آراستند و از آثار صاحب کامل یکی اسد الغابه فی معرفة الصحابه است در پنج مجلد مشتمل بر احوال هفت هزار و پانصد نفر از اصحاب حضرت رسالت مآب صلی الله علیه و آله و دیگر لباب اختصار کتاب انساب آنچه امروز انساب سمعانی میگویند همین مختصر ابن اثیر میباشد نه اصل کتاب انساب و اصل کتاب انساب سمعانی قدیما هم عزیز الوجود بوده و این زمان مفقود الوجود است بنده نگارنده نسخه از این مختصر در کتابخانه مبارکه رضویه یافت و باهتمام و توجه عماد العلماء و المحققین و خلاصة الحکماء و المتألهین میرزا عبد الرحمن مدرس اول آستان فرشته پاسبان را تمامیه نسخه از روی آن نویسانید

اصل انساب در هشت مجلد بوده و این اختصار ابن اثیر در سه مجلد است و دیگر از آثار ابن اثیر تاریخی میباشد که آن را عبرة اولی الابصار نامیده و دیگر تاریخ دولت اتابکان موصل و دیگر تحفة العجایب و طرفة الغرائب و دیگر کتاب الجامع الکبیر فی علم البیان و دیگر کتاب الجهاد و کتاب کامل را چنانکه در حبیب السیر تصریح شده نجم الدین منشی بفارسی ترجمه کرده است و انشای بلیغ آورده فوت صاحب کامل در شعبان سال ششصد و سی هجری اتفاق افتاد

نگارنده از این تاری[خ] نسخه صحیح دار[د]

ابن حوقل

ابو القاسم محمد حوقلی بغدادی از مشاهیر علماء مائه چهارم هجریه با آل حمدان معاصر و معاشر بوده و در جغرافیا و علم مسالک و ممالک از اساتید و اهل تصنیف است و علما را کتابی که او در این فن پرداخته اعتمادی عظیم است و هر کس در این اثر جلیل امعان نظر نماید میداند که این مرد

از تصنیف

از تصنیف این کتاب تملک اسلامیه خدمتی بزرگ نموده نام ابن حوقل بواسطهٔ این اثر در دوام
دوام و بقاء همسر باشد است و این کتاب را باسم سیف الدوله حمدانی نوشته و در دیباچه
القاب و معالی آن پادشاه بزرگوار سطری چند قلم آورده است عمدهٔ استناد وی بمشاهدات
معاینات خود در طی اسفار و طول رحلات میباشد و در همه جا مسافتهای ما بین بلاد
منزل بمنزل معین کرده و تاریخ شروع بجهانگردی و ماموریت نوشته از مرکز
السلام بغداد پنجشنبه هفتم رمضان المبارک از سال سیصد و سی و یک است و از کتاب
جیهانی که وزیر امیر خراسان و از فلاسفهٔ دوران بوده و کتاب ابن خردادبه که هر دو
مصنف مشهورهٔ مسلمین در علم جغرافی میباشد در مبادی این کتاب نام برده است
بنده نگارنده نسخهٔ او را که در یکهزار و هشتصد و هفتاد و دو میلادی در مط
بریل از شهر لیدن محروسه نهایت اهتمام مطبوع افتاده است و تملک دارد

ابن المقفع

نامش عبدالله است در سخن و بلاغت با وصف ممتاز بند و رسائل بدیعه و عبارات عجیبه از آثا
قلمیهٔ او متواترست اصلاً از اهل فارس و مجوسی مذهب بوده عیسی بن علی عم سفاح خ
نخستین از بنی العباس او را مسلم ساخت و ابن مقفع منشی عیسی و از خواص اصحاب بو
از هیثم بن عدی حکایت است که گفته ابن مقفع نزد عیسی بن علی آمد و گفت حب اسلام بر د
من داخل شده میخواهم بدست تو مسلمانی گیرم عیسی گفت باید اینکار در حضور بزرگا
وقت و سرهنگان جیش صورت پذیرد بامداد ساختهٔ این سعادت بوده باش ابن مقفع انجا
تا بامداد سفرهٔ عیسی مکسر دید او نیز بنشست و مشغول شد اما باز بر آیین زردشتیان در حال
غذا خوردن زمزمه همی کرد عیسی با او گفت تو بر عزم اسلامی و باز زمزمه مجوس همی ک
گفت ایها الامیر خوش ندارم که شبی بر من بگذرد در حالتی که بهیچ دینی نباشم چون مسلما
من بفردا افتاد امشب را باید بر دین دیرین بپایم پس علی الصباح عیسی کلمهٔ اسلام تلقین فرمود
و ابن مقفع علی الرؤس دین حنیف تلقی نمود جاحظ میگفته است ابن مقفع و مطیع بن
ایاس و یحیی بن زیاد هر سه در دین خود متهم بودند برخی گفته اند عجب است که جاحظ
فراموش فرموده که اتهام وی با نحلال عقیده و فساد طریقه مثل آن سه است از مهدی بن منص
خلیفه مرویست که گفت هیچ کتابی در زندقه ندانستم الا آنکه بیخ و ریشهٔ آن از ابن مقفع بو

ابوریحان

محمد بن احمد البیرونی در اصناف علوم و فنون
ریاضی وحید عصر و زمان خود بل آرایش
قرون و اعصار بوده گویند اصلش از بلدهٔ
برون از توابع سند است در خوارزم به
تحصیل علوم و معارف پرداخته در تماشا
گردون که روز مهرگان باشد سنهٔ اینکار
میکشید بر حرکت مؤتمر اندفذی مشغول
میشد در سیر و تواریخ متکلم و در فلسفه
هندسه بر جمله اقران مقدم در معقول
منقول و مصنوع و محسوس سلطان و در
رسم اشکال فلکی و نقوش انجم و ابداع صنایع
علمیه و نشکیل آثار جغرافی مؤید
در غزنه و بلخ و جوزجان رصدخانها
نا کرده در بحر سفر بسیار کشیده از جمله
ملک هندوستان بوده مدتی هم در
ری اقامت داشته در ری در خدمت شمس المعالی
بوسر با سکانی عظیم بسر برد و کتاب آثار
الباقیه را بنام او نگاشته بعد از اتمام این
ابخوارزم رفته دوره کاری در آستانهٔ مأمون
خوارزمشاه رحل اقامت انداخته
منتهای احترام و توقیر را از آن پادشاه
یافته از آنجا سلطان محمود غزنوی او را
بسند و بجایزهٔ حکم صحیح از نام قصر عکبند
الطوری بزیر انداخته که آسیب او
رسید و بصلهٔ حکم صحیح دیگر شتما او را
رهین داشت بعد از آن بعنایات و اوخ
اخت تیر ازدهائی ابوریحان باز بجود ز
چون مامون شاه مقتول شد غزلة
بسیار کرد و مشغول تالیف شد همین که
سلطان محمود درگذشت و دولت سلطان
مسعود گشت عطایای وافره در بارهٔ ابو
ریحان مبذول داشت و قانون
مسعودی را باسم آن پادشاه
[illegible] سلطان مسعود یکبار نقرهٔ خالص
[illegible] کرده جایزه را بذل فرستاد وی قبول
[illegible] مناظرات ابوریحان با شیخ الرئیس
[illegible] و ترجمهٔ ثالث در کتاب [illegible]
[illegible] ارسطو مستثنی آثر بسیار میباشد
[illegible] دیده میشود آثار الباقیه عن القرون الخالیه
قانون مسعودی و کتاب تفهیم و کتاب استیعاب
[illegible] الاسطرلاب و تالیف دیگر
[illegible] بیست و اند هجری اتفاق افتاده
[illegible] شهرهای جغرافیا را هم اکنون بر آن
[illegible] طول رسم کنند که او وضع کرده است

۱۳

از آثار ابن مقفع ترجمهٔ کلیله و دمنه است از پهلوی بتازی در کتاب نامهٔ دانشوران تفصیل حال
و کیفیت قتل ابن مقفع مشروح است و کشته شدنش بحکم منصور بدست سفیان نوادهٔ مهلب ابن ابی
صفره بقول عمرو بن شبه صاحب کتاب تاریخ بصره در یکصد و چهل و دو یا سه و بقول ابو المظفر یوسف
واعظ سبط ابن الجوزی صاحب مرآة الزمان در یکصد و چهل و پنج بوقوع پیوست

ابو الفداء

صاحب تاریخ (المختصر فی اخبار البشر) الملک المؤید اسمعیل صاحب حماة الکردی از ملوک
شام است و از اعلام اسلام بعد از مأمون خلیفه میگویند بفضل و علم وی از پادشاهان
کسی نرسید در فنون ریاضیه و معرفت جغرافیا و علم تاریخ و صناعت طب و کافهٔ ادبیات
از رجال عصر خویش بود در علم طب کتابی نوشته و در مسالک و ممالک تقویم البلدان
پرداخته و این کتاب فی اداروپا بخط نسخ بطبع رسانیده اند با همه اختصار بفواید بیشمار مشتمل است
نژاد این مرد بزرگ با نجم الدین ایوب پدر سلطان صلاح الدین می پیوندد و شرح احوالش را از
فوات الوفیات و از مطاوی تاریخ مذکور که از عیون تألیفات اوست در ممالک عثمانیه بطبع رسید
و ابن الوردی بر آن ذیل نگاشته باید خواند نگارنده از آثار این پادشاه بزرگوار تاریخ مختصر و تقویم
البلدان را دارا است فوتش بسن شصت و هفتصد و سی و دو هجری افتاده است ابن نباتهٔ
معروف که از جرایه خواران و وابستگان او بوده در مرثیه اش چنین سروده

ما للندی لا یلبی صوت داعیه — اظن ان ابن شادی قام ناعیه
ما للرجاء قد اسندت مذاهبه — ما للزمان قد اسود نواحیه
نعی المؤید ناعیه فیا اسفی — للغیث کیف غدت عنا غوادیه
کان المدیح له عرس بدولته — فاحسن الله للشعر العزا فیه
یا آل ایوب صبرا ان ارثکم — من اسم ایوب صبر کان ینحیه
هی المنایا علی الاقوام دائرة — کل سیاتیه منها دور ساقیه

اصطخری

ابو اسحق ابرهیم بن محمد اصلاً از مردم اصطخر فارس است ولی در محلهٔ کرخ از دار السلام بغداد
میزیسته وی از جملهٔ مصنفین اسلام است در علم جغرافی و معرفت مسالک و ممالک و کتابی که
در این فن شریف نوشته در صمیم اعتبار و نصاب اعتماد واقع است عهد تقویم و اتکال اصطخری

در کتاب مسالک الممالک و کتاب صور الاقالیم است بتالیف شیخ ابو زید احمد بن سهل بلخی
نگارنده از کتاب مسالک الممالک اصطخری نسخه را بطبع بریل از شهر لیدن در بحث
و تملک دارد

المقدسی

عالمی ادیب و مورخ و محدث است سمت او را چنین تعیین کرده اند که شمس الدین ابو
محمد بن احمد ابن ابی بکر البناء الشامی المقدسی المعروف بالبشاری این شخص از رحالین و سیاح
اهل اسلام است نظیر و قریب العصر بل معاصر شد ابن حوقل و مسعودی و از فرط تبحر در
اقالیم و بلدان و امصار و ممالک کتابی در علم جغرافی تصنیف کرده است که از اجل مص
این فن بشمار آید جمله مطالب ما بین عیان و مشاهده و بین نقل از ثقات و عدول دا
اگر در سخنی اعتقاد راسخ و طمانینه صادق بهم نرسانیده باشد بسوق کلام اشعار مین
و موضوع این کتاب ممالک اسلامیه است و از دیار خارج جز شاذ و نادری که مسکن گروه
مسلمین در آن باشد چیزی یاد نمیکند معارف اظهار این اثر و عرض این هنر سلطنت
در اقلیم عراق با الطائع لله عبد الکریم عباسی بوده است و در ملک مصر با العزیز
نزار فاطمی بتاریخ سیصد و هفتاد و پنج و این کتاب مستطاب مسمی بنام احسن الت
فی معرفة الاقالیم میباشد و بنده را نسخه ایست از آن بطبع حروف مطبعه بریل از ش

حافظ ابرو

اسم او لطف الله است در ملک هرات از مادر زاده و در خطه همدان بر مسند کمال و
قدم نهاده است فنی که بهنر بدان اشتهار یافته علم تاریخ است و صناعت انشاء در
هنر و هنر مقامی منیع و رتبه رفیع داشته و او از افاضل دوران امیر تیمور گورکان است
بتشویق و تربیت آن پادشاه تکمیل شده و از عهد سلطنت میرزا شاهرخ شاه گورکان
بیست و هشت سال در یافته است و از مشاهیر رجال عالم که حافظ ابرو با ایشان سمت
بلکه با بعضی معاشرت داشته یکی مولانا شرف الدین علی یزدی است صاحب تاریخ ظفرنامه و
امیر نور الدین شاه نعمة الله ولی پیشوای طائفه نعمت اللهیه از درا ویش و دیگر خواجه محمد
پارسا صاحب کتاب فصل الخطاب که از خلفا و اصحاب خواجه بهاء الدین نقشبند بود و دیگر
انوار صوفی مشهور و عارف معروف که شهرتش شرق و غرب را فرو گرفته بوده است و دیگر ا

شاعر

شاعر مشهور سبزواری

و در تسمیهٔ حافظ مذکور بابرو بعضی میگویند که ابروی پیوستهٔ خوشنمای زیبائی داشته است بحدیکه اسباب معرفی او گردیده و بآن عضو ممتاز در میان مردم موسوم و معروف شده چنانکه یکی از امرای عثمانیه بنظر این جهت بعنوان قره قاش مشهور گردیده است و ظن بعضی آنکه مشار الیه گر از اهل خراسان بوده اما اصلاً از الکای ابرخراسان که در حدود بسطام است بوده و ابری بابرو بتحریف یافته و علی ای حال اینکه او را بلقب حافظ میخوانده اند یکی از دو جهت بوده است یا قرآن مجید را از بر داشته و یا یکصد هزار حدیث حفظ نموده بوده چه این لقب در اصطلاح مسلمین بیکی از این دو معنی اطلاق میگردد و مخصوصاً مصطلح علماء فن حدیث است که دانا و دارای متن و سند یکصد هزار خبر را حافظ و دانا و دارای سیصد هزار خبر را حاکم و ضابط جمیع اخبار را متناً و سنداً او را حجة میگویند باری آثار حافظ ابرو نشانی که موجب خلود او در عالم شده است کتاب زبدة التواریخ بایسنقری است که مقبول فاضل جهان و مطبوع مورخین تمام کرهٔ ارض افتاده حاجی خلیفهٔ قسطنطینی در کشف الظنون میگوید زبدة التواریخ بزبان فارسی تالیف ملا نور الدین لطف الله هراتی پسر عبد الله است که بحافظ ابرو اشتهار داشته و در سال هشتصد و سی و چهار فوت شده و این کتاب را برای بایسنقر میرزا تالیف کرده است و آنرا بر حوادث جمیع عالم و وقایع احوال بنی آدم در ربع مسکون علی التفصیل مشتمل قرار داده و زمان تاریخ این کتاب از آغاز خلیقت تا سال هشتصد و بیست و نه از هجرت و غیاث الدین بن همام الدین مشهور بخوندمیر در تاریخ حبیب السیر خلاصهٔ از احوال و مبدء و مآل حافظ ابرو مذکور داشته میگوید

مولانا نور الدین لطف الله المشتهر بحافظ ابرو در سلک اعاظم اصحاب انشا و تصنیف و اکابر ارباب جمع و تالیف منتظم بود و آنجناب هروی المولد است اما در همدان نشو و نما یافته تحصیل نمود حضرت صاحبقران کورکان را نسبت بآن فاضل غایت التفات بسیار بود و همواره او را در مجلس خاص طلبیده همت عالی نهمت بر استرضای خاطرش میگماشت و جناب مولوی بعد از فوت آنحضرت بملازمت سدهٔ سنیهٔ شاهرخ شاه شتافت و پرتو التفات شاهزادهٔ پسندیده صفات میرزا بایسنقر بر صفحات احوالش تافت و آنجناب زبدة التواریخ بایسنقری را که مشتمل است بر وقایع و حوادث عالم و حکایت احوال و اوضاع بنی آدم در آن زمان فرخنده نشان تالیف نمود

ومعظم وتابع ربع مسکون وا بر سبیل اجمال تا شهور سنهٔ هشتصد و بیست و نه هجری در آن کـ
افادت ابواب درج فرموده چو حافظ سخن را بدینجا رساند سپهرش بساط سخن بر
تاریخ وفات و موضع انتقال حافظ ابرو از دو ملاده را این بیت که نوشته میشوند کو

بسال هشتصد و سی و چهار در شوال وفات حافظ ابرو بشهر زنجان بود

نگارنده میگوید که از کتاب زبدة التواریخ بایسنغری نسخهٔ کامل در قصر بالکانه دارم و مصنف علی
مقام در آن نامهٔ بلاغت علامه کلام را با بن عبادت افتتاح نموده است که

آغاز کتاب داستانها مجموع فذلک بیانها

حمد و ثنا و آفرین ما الملک الملکی را تواند بود که انشاء موجودات لمعهٔ از اشعهٔ انوار قدرت او
و من العجب که مفتتح خطبهٔ کتاب مستطاب جامع التواریخ تصنیف صاحب اجل وزیر بحر
رشید الدین همدانی علیه الرحمه نیز عین افتتاح مسطور است

صاحب بهجة التواریخ

شکر الله ابن شهاب الدین احمد رومی است و این تاریخ را در هشتصد و شصت و
پرداخته و در جملهٔ موضوعات تاریخیه عقد ابواب کرده است فاضل قسطنطینی در کشف
الظنون میگوید بهجة التواریخ را بر سیزده باب مبوب نموده ۱ در بدو خلق ۲ د
علیهم السلام ۳ در نسب نبی صلعم ۴ در مولد آنحضرت ۵ در اولاد و ازواج
بزرگوار ۶ در عشرهٔ مبشره ۷ در کبار صحابه ۸ در ائمهٔ اربعه ۹ در
۱۰ در حکماء ۱۱ در ملوک عجم ۱۲ در بنی امیه و بنی عباس ۱۳ در آل عـ
واین تاریخ خود فارسی است اما در عهد سلطان سلیمان خان شاعری ترک فارسی
آنرا ابلغت بومی آن قیصر رومی ترجمانی کرده و تقدیم نموده است

صاحب تاریخ جعفری

از این شخص نامی جز در کتاب کشف الظنون تا کنون ندیده ایم و آنچه در این تالیف از تاریـ
جعفری نقل کرده و نام بتوسط روایت دیگرانست حاج خلیفه در ذیل تواریخ و
میگوید و تاریخ السید جعفر بن محمد بن الحسن المعروف بالجعفری از اینجا مستفاد میشـ
این تاریخ ملک واسط را است و صاحب آن جعفر بن محمد است و معلوم میشود که این شخـ
در موضوع مخصوص تالیف کرده ولی سخن را نسبت بسلاطین سلف و اخبار منتظر د

صاحب تجارب الامم

ابوعلی احمد بن محمد بن یعقوب بن مسکویه از خازن وی بوده در عموم علوم خصوصاً حکمت
عملیه جز شیخ ابوعلی سینا نظیر نداشت گروهی از علما که از جملهٔ ایشان میرداماد است در حق
وی دعوی تشیع نموده اند خلاصه از شرح احوالش آنست که در اوایل عمر بخدمت دستور
معظم ابومحمد مهلبی وزیر معز الدوله دیلمی تربیت یافت و با ابن العمید و پسرش ابوالفتح ذو
الکفایتین اختصاص بهم رسانید چون ابوالفتح بفرمان عضد الدوله بهلاکت رسید
ابوعلی باستان آن سلطان هم دست یافت و منصب خزانه داری در حق وی مقرر شد
و در آن روزگار بتألیف کتاب تجارب الامم پرداخت و آن از وقایع عالم تا سنهٔ هجریه
سیصد و هفتاد و دو که سال فوت عضد الدوله است بیش نیست اما از نفایس تواریخ است
و بر فواید حزم و عواقب افراط و تفریط احاطتی تمام دارد بعضی از معاصرین در کتاب خود
نوشته اند ابوعلی در اصفهان مدفون است و اکنون قبر وی در محلهٔ خواجو مشهور است
و برخی گفته اند در مراجعت از دربار خوارزمشاه در بیابان از تشنگی هلاک شد در هر حال
وفاتش در سنهٔ چهارصد و بیست هجری اتفاق افتاده و از معمرین عصر خود بوده از کتب وی یکی
کتاب الطهاره است که خواجه نصیر الدین طوسی علیه الرحمه از زبان تازی بفارسی نقل کرده
و باخلاق ناصری مشهور است دیگر جاویدان خرد است که آن تصنیف شریف را
بر اسلوب جاویدان خرد هوشنگ نوشته و کتاب آداب الفرس و العرب و کتاب ترتیب
السعاده و کتاب السیاسه و کتاب ندیم الفرید و کتاب الفوز الاکبر
و کتاب الفوز الاصغر که زیاده بر سیصد هزار بیت است و کتاب مختار الاشعار
و کتاب مجموعة الخواطر ابن مسکویه تمام عمر خود را بعزت و کامرانی گذرانید و پیوسته
با سلاطین و صدور و امرا محشور بوده است رحمه الله علیه (نقل از نامهٔ دانشوران)

نگارنده را نسخهٔ عتیقی از کتاب الطهاره و نسخهٔ جدید الاستکتاب از تجارب الامم و قطعهٔ بطبع فرنگ هم از تجارب در تحت تملک است

صاحب حبیب السیر

غیاث الدین بن همام الدین است و بلقب خوندمیر اشتهار دارد و خاوندشاه مشهور
بلقب میرخوند صاحب روضة الصفا جد مادری او است و غیاث الدین در ثلث اول مائهٔ
عاشرهٔ هجریه که عهد ظهور شاه اسمعیل صفوی انار الله برهانه میباشد از معارف اهل خبر
بشمار میآمده و در هرات بوده و کتابهای بسیار مفید در تاریخ تألیف نموده از آنجمله است

خلاصة الاخبار که نگارندهٔ نسخهٔ عتیق از ان دارد و احوال ملک هرات و رجال آن در خلاصة
الاخبار بقلم آمده و دیگر مآثر الملوک که تألیفی است لطیف محتوی و مشتمل بر ابنیهٔ
سلاطین روزگار و کلمات و حکم و تجارب ایشان از این کتاب نیز نسخهٔ در نزد نگارنده
دیباچه را بنام امیر علیشیر نوائی آراسته و دیگر تاریخ الوزراء که دستور الوزراء
میخوانند از این تصنیف خوندمیر نیز نسخه نگارنده استکتاب نموده و دیگر حبیب ال
که از فرط اعتبار و اشتهار حاجت بتعریف نیست این تاریخ را فی الحقیقه از روضة الصفا تلخ
کرده است و از احوال رجال و اخبار اوائل قرن عاشر هجری که انقراض کورکانیان و مع
ایشان و ظهور سلسلهٔ صفویه و ما یلحق بذلک است فوائد بر آن افزوده و اصل شروع ذکر ح
السیر بحسب اشارهٔ میر محمد حسینی میر خراسان کرده است و او چون کشته شد و دورمش خا
قبل شاه اسمعیل فرمان گذار خراسان گردید این تألیف را بنام خواجه حبیب الله ساوجی و
مملکت هرات از جانب شاه اسمعیل ختم نموده و از این جهت او را حبیب السیر نام نهاد تا نهص
بیست و هفت هجری اخبار سنوات را مذکور ساخته از امتیازات عمدهٔ حبیب السیر بیا
طبقات رجال معاصرین سلاطین است بین التفصیل و الاجمال از جامعیت این تالیف مع
میشود که اسباب و مآخذ و آساس و مداول خوندمیر بجد وفور بوده است این کتاب را در
و بمبئی بطبع رسانیده اند و نگارنده در نسخهٔ خویش برسم علماء اروپا فهرستی از اعلام و
و بلدان و کتب اضافه نموده است و زیاده از دویست و پنجاه تومان با این صرف مفید رسانید
اکنون هر مطلب را میخواهد فی الفور میگشاید و این اختراع از فوائد جلیلهٔ مردم مغرب زمی
اختتام حبیب السیر را که مشتمل است بر عجائب و نوادر غالبا افراز کرده و جداگانه نویسانده
نگارنده چندین نسخه از اختتام بالخصوص مالک است در فنون خوندمیر حاجی خلیفه میگوید توفی
سنهٔ ثلثین و تسعمائه

صاحب روضة الصفا

محمد خاوندشاهی مشهور بامیر خوند از معاصرین سلطان حسین میرزای بایقراست و
دولت او اعتباری عظیم داشت وزیر دانش پرور امیر علیشیر نوائی را با او توجهات مخصوص
کتاب روضة الصفا را باسم او نوشته دخترزادهٔ او خوندمیر صاحب حبیب السیر در ترجمهٔ وی چ
میگوید حضرت مخدومی امجدی میرخوند از سایر اولاد عظام امیر خاوندشاه ملکه از اکثر علمای فض

بناه

بناه بجودت طبع سلیم و سلامت ذهن مستقیم اشتهار تمام داشتند و در ایام جوانی بتحصیل کمالات
نفسانی نموده در علوم معقول و منقول نقش مهارت بر لوح خاطر نگاشتند وفور وقوف آنحضرت
در فن تاریخ و صنعت انشاء بمرتبه بود که قلم سخن آرا از تبیین بعجز و قصور اعتراف دارد و کمال بلاغت
آن مهر سپهر سیادت در تحریر حکایات و تقریر روایات درجهٔ داشت که بیان بنان فصحاء توضیح
آن کما ینبغی از جملهٔ محالات میشمارد تألیف کتاب افادت مآب روضة الصفا بر ثبوت این دعوی
برهانیست معین و تلطیف عبارات آن نسخهٔ فصاحت انتما بر وقوع این معنی دلیلی است مبرهن و راقم
حروف نسبت بآنحضرت علاقهٔ فرزندی ثابت دارد و بزبان گستاخی خود را در سلک شاگردان میشمارد
سبحان الله غلط گفتم انتساب قطره بدریا عین بی ادبیست و اقتباس ذره از خورشید فی الغایت بوالعجبی

چه نسبت ذره را با مهر انور نمیشاید خزف در عقد گوهر
اگر خواهم که باشد آبرویم همی گویم که من شاگرد اویم
نه شاگردم غلام کمترینم بگرد خرمن او خوشه چینم

غرض از اطناب این سخن آنکه اگر کلک سخن گذار در این مقام بیش از این در ذکر مکارم اخلاق
و محاسن آداب آنحضرت مبالغه کند شاید که مردم عیب جو بنا بر نسبت مذکور بخودستائی حمل نمایند
و گفتار این بیمقدار را داخل لاف و گزاف دانسته زبان باعتراض بگشایند لاجرم از اطناب اجتناب
نموده مرقوم قلم خجسته رقم میگرداند که حضرت ابوی مخدومی در اواخر ایام حیات میل بانقطاع
و انزوا شده و از اختلاط خلایق دامن همت درچیده مدت یکسال در کازرگاه روزگار
گذرانیده و اکثر اوقات را بکسب سعادات اخروی و کمالات معنوی مصروف گردانید در ماه
رمضان سنهٔ اثنی و تسعمائه بواسطهٔ عروض مرض سوء القنیه از آن مقام بشهر مراجعت نموده
بر بستر ناتوانی افتادند و مدت دو ماه صاحب فراش بوده روز دوم ذیقعده سنهٔ ثلث و تسعمائه
از محنت آباد جهان بریاض راحت افزای جنان انتقال فرمودند وفات آنحضرت در سن شصت و
شش سالگی دست داد و دفنش در مزار شیخ بهاء الدین عمر اتفاق افتاد انتهی

روضة الصفا را که هفت مجلد است در این عهد همایون بر حسب حکم شاهنشاه اسلام پناه
خلد الله سلطانه امیر الشعرا رضا قلیخان صاحب التألیفات و الآثار تذییل کرده و باضافهٔ
اخبار چهار صد ساله در سه جلد دیگر آن اثر جلیل را تکمیل نمود مجلدات عشره کاملا در دار
الخلافه طهران با اهتمامی تمام بطبع رسانیدند و انتشار دادند

طبری

صاحب .

صاحب تفسیر کبیر و تاریخ شهیر ابو جعفر محمد بن جریر بن یزید بن خالد است از مردم ط
در آمل متولد شده بتاریخ دویست و بیست و چهار هجری در علم فقه و حدیث و تفسیر و تا
از ائمه هر چهار فن شمرده میشود و بالخصوص در فقه مشی جداگانه داشته خارج از چها
و هیچیک از فقهاء اربعه اهل سنت و جماعت را تقلید نکرده است علماء حدیث و رواة
او را در هر نقل ثقه و صادق میدانند و میگویند تاریخ طبری اصح تواریخ است و ابو
ابو بکر خوارزمی شاعر کاتب خواهرزاده طبری بوده لهذا دو نسبت یعنی طبرخزی نیز میگویند
است از طبری و خوارزمی اصل تاریخ طبری که بعربی است همانا در ایران ندرةً یافت
و این فارسی که در دست مردم است ترجمه محمد بن بلعمی وزیر آل سامان میباشد و قطعه
تاریخ طبری را که فرنگان بدست آورده و بطبع رسانیده بودند نگارنده مشاهده کرده
که تاکنون همه را یافته و مطبوع ساخته باشند این تاریخ از آثار بزرگ اسلام است
خلیفه میفرماید تاریخ امام ابو جعفر طبری از تواریخ مشهوره جامعه اخبار عالم است
خلیفه شروع کرده و تا سیصد و نه ختم نموده و تاریخ الامم والملوک نامیده است ابن جو
گفته که طبری در ذکر وقایع و اخبار بسطی تمام داده و کتاب او دو مجلدات بسیار پرداخ
اینکه متداول و مشهور است خلاصه از آن مبسوط و مختصری از آن مطول میباشد
مختصر را بلعمی ترجمه نموده و در طبقات ابن سبکی مسطور است که ابن جریر با اصحاب خود
هل تنشطون لتاریخ العالم من آدم الی وقتنا هذا گفتند کم قدره گفت انه ثلثون الف و
گفتند هذا یفنی الاعمار قبل تمامه گفت انا لله وانا الیه راجعون ماتت الهمم پس با خ
آن کوشیده تاریخ خود را نیز باندازه اختصار تفسیرش رسانید بالجمله فوت طبری
ده هجری ببغداد اتفاق افتاد قاضی ابن خلکان میگوید من در قرافه صغری از ملک مص
صفح مقطم قبری زیارت کردم که بر سنگی بالای سرش نوشته و مکتوب بود هذا قبر ابن جریر الط
که زیارت او میکردند چنین می پنداشتند که قبر طبری صاحب تاریخ است و بر خطا بود
علی التحقیق و بلاشک و ریب طبری در بغداد مرده و بخاک رفته

مسعودی مورخ

علی بن الحسین علیه الرحمه در میان اهل خبر بتحقیق و صحت روایت و تثبت تام ممتاز ا
مائه ثالثه هجریه و ثلث اول مائه رابعه را دریافته آثار جلیل القدر او بر جبهه روزگ

وبادکار کذاشته از آنجمله است مروج الذهب و معادن الجوهر که در علم تاریخ والسنه ارباب خبر
مطویات سند و حجت است و کتاب اخبار الزمان و من اباده الحدثان که کویا بجا معتبر و جلد است
آن کمتر کتاب در تاریخ و احوال امم و اخبار عالم نوشته شده و کتاب الاوسط که هم در فن شریف
تاریخ است نفوس متیقظه و قلوب متفطنه پیوسته در انتظار دیدار این دو تصنیف بزرگوار میکند
نگارنده در خلاصة الاثر خود دیده است که از اخبار الزمان مسعودی نقل نموده اگر بلا واسطه است
پس این کتاب تا مائه حادی عشر موجود بوده و شاید در ممالک مصر و شام و جزیرة العرب یافت شود
و در ذکر کتاب البیان فی اسماء الائمه و کتاب الخوارج و کتاب المقالات فی اصول الدیانات
و کتاب الرسائل والاستذکار بما مر فی سالف الاعصار و کتاب التاریخ فی اخبار الامم من العرب والعجم و
خزاین الملوک و سر العالمین و غیر ذلک و من العجب علماء شیعه مسعودی را از رجال خود میدانند
اگرچه آثارش جمله بر مسلک اهل سنت و جماعت در قالب تصنیف ریخته شده و از شواهد این دعوی
کتاب اثبات الوصیه لسیدنا امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام است که اهل رجال در فهرست
کتب او آورده اند و نسخه از آن فعلا در تحت تملک علامه محدث حافظ عصر صاحب آثار لطیفه
یگانه زمانه حاجی میرزا حسین طبرسی نوری شید الله شریعته باطاله عمره و اعلاء امره میباشد
شیخ ابو علی میکویه المسعودی هذا من اجلة العلماء الامامیه و یدل علیه ملاحظة اسامی کتبه و
مصنفاته و هو ظاهر النجاشی والعلامة و ابن داود و از کسانیکه بر تشیع وی تصریح کرده اند سید
رضی الدین علی بن موسی المشهور بابن طاوس میباشد در کتاب نجوم و سخن این بزرگوار برهان
قاطع است و حجت ساطع که او سند صاحب کرامات مشهوره و مقامات ماثوره و آثار عظیمه و کتب کریمه
که هر یک در آیتی جلیل میباشد شمرده علی الخصوص کتاب مهمات فی صلاح المتعبد و تتمات لمصباح
المتهجد که در ده مجلد آن را ترتیب داده است و بعضی از مجلدات آن در دست علماء زمان و باریست
وعلی الخصوص ایضا کتاب کشف المحجة لثمرة المهجة که تصنیفی بنهایت نفیس و لطیف میباشد
دو نسخه ممتاز از آن در تحت تصرف جناب مستطاب امین الاسلامی سلطان العلمائی حاجی میرزا محمود
قزوینی دام تاییده است و اینزمان که وزارت انطباعات بانکارنده تعلق دارد این نسخه مبارکه
بطبع رسید و انتشار یافت باری تشیع مسعودی منکوی نیست الافاضل کرمانشاهانی آقا محمد علی جامع
مجامع الفضل صاحب فوات میکویه مسعودی از ذریه عبدالله بن مسعود بوده و او در سیصد و
چهل و شش جهان را بدرود نمود

یاقوت حموی

ابو عبدالله یاقوت بن عبدالله رومی الجنس حموی المولد بغدادی الدار در کود
حماة اسیر گرفته شد و عسکر بن ابی نصر حموی تاجر او را در بغداد بخرید و بپرورد و چ
بزرگ شد مشطری از نحو و لغت بخواند و با مر مولی مسافرت تجارت آغاز نهاد و غا
او بجزیرهٔ کیش و عمان بود تا بموجب تعدی و کراهتی عسکر تاجر او را آزاد کرد
دور ساخت یاقوت باجرت کتابت مایهٔ معاش تحصیل مینمود و از مطالعهٔ کتب
فوایدی و اطلاعاتی بهم رسانید بعد از چندی عسکر بر وی ملاطفت آمده مال التجاره
تسلیم کرده بعادت پیش او را بسفر کیش فرستاد و قتیکه یاقوت از آن مسافرت باز
عسکر مرده بود از مال التجاره و محصول آن سفر بعضی بهم رسانید و ورثه را بالی
و مشغول تجارت شد و در جمله کتاب میخرید و میفروخت بین در حال اشتغال بباز
آثار جاودانی گذاشت مثل کتاب معجم البلدان که از آثار بزرگ دولت اسلامیه است و
المشترک وضعا المختلف صقعا و کتاب معجم الادباء مؤلف او این هر سه تصنیف نف
نفیس دارد و هکذا از مراصد الاطلاع که تلخیص معجم البلدان است نسخه بطبع او
و از یاقوت کتب دیگر نیز نوشته اند که تا کنون ندیده ام میگویند یاقوت
بمذهب خوارج مایل بود و این بسیار غریب است فوت یاقوت بنص
قاضی شمس الدین احمد بن خلکان در ششصد و بیست و
شش در خانی که بظاهر مدینهٔ حلب بود
روی نموده است و ابن اثیر صاحب
کامل در دیگر کتب موثقه
یاقوت و بعضا
ری فهو

فهرست مطالب مسطوره کتاب

فصل

فهرست اسامی سلاطین قاجاریه انار الله برهانهم

سلطان فتحعلیخان	ولادت سنه ۱۰۹۷	جلوس سنه ۱۱۳۳	مدت سلطنت شش سال	رحلت سنه ۱۱۳۹	عمر چهل ودو سال	مدفن در خواجه ربیع
محمد حسن شاه	ولادت سنه ۱۱۲۷	جلوس سنه ۱۱۶۴	مدت سلطنت هشت سال	رحلت سنه ۱۱۷۲	عمر چهل و پنجسال	مدفن حضرت عبد العظیم
حسینقلی شاه ملقب بجهانسوز شاه	ولادت سنه ۱۱۶۴	جلوس سنه ۱۱۸۴	مدت سلطنت هفت سال	رحلت سنه ۱۱۹۱	عمر بیست و هفت سال	مدفن استراباد
آقا محمد شاه مرحوم	ولادت سنه ۱۱۵۵	جلوس سنه ۱۱۹۳	مدت سلطنت هیجده سال	رحلت سنه ۱۲۱۱	عمر پنجاه و شش سال	مدفن نجف اشرف
فتحعلی شاه مبرور	ولادت سنه ۱۱۸۵	در طهران جلوس سنه ۱۲۱۲	مدت سلطنت سی و هشت سال و پنجماه	رحلت سنه ۱۲۵۰	عمر شصت و چهار سال و چهار ماه	مدفن قم
نایب السلطنه عباس میرزا مرحوم	ولادت سنه ۱۲۰۳			رحلت در خراسان سنه ۱۲۴۹	عمر چهل و پنجسال و ششماه	مدفن در مشهد مقدس
محمد شاه طاب ثراه	ولادت سنه ۱۲۲۲	جلوس سنه ۱۲۵۰	مدت سلطنت چهارده سال و سه ماه	رحلت سنه ۱۲۶۴	عمر چهل و یکسال و یازده ماه	مدفن در قم

سلطنت عظمی

السلطان بن السلطان والخاقان بن الخاقان بن الخاقان ناصر الدین شاه صاحبقران بن محمد شاه بن ولیعهد عباس میرزا بن خاقان فتحعلی شاه بن حسینقلی شاه بن سلطان محمد حسن شاه بن فتحعلیخان بن امیرشاه قلیخان بن محمد ولیخان بن مهدیخان بن محمد قلیخان قاجار خلد الله ملکه و دولته

تولد همایون

شب شنبه ششم صفر المظفر سنه یکهزار و دویست و چهل و هفت من الهجرة المقدسة النبویه صلی الله علیه و آله

جلوس همایون بر تخت سلطنت

روز یکشنبه هجدهم شهر شوال المکرم سنه یکهزار و دویست و شصت و چهار در دار السلطنه تبریز

جلوس مبارک بر تختگاه سلطنت در دار الخلافه ناصره

در شب شنبه بیست و دویم شهر ذی القعدة الحرام سنه هزار و دویست و شصت و چهار که الحال چهل و چهار سال تمام است بالاستقلال مع الشوکة و العظمة و الاجلال سلطنت و جهانبانی میفرمایند

ابناء سلطنت

نواب اشرف والا شاهنشاهزاده اعظم ولیعهد جاوید مهد دولت علیه مظفر الدین میرزا ادام الله اقباله تعالی تولد روز جمعه چهاردهم شهر جمادی الثانیه سنه یکهزار و دویست و شصت و نه من الهجرة النبویه

نواب اشرف والا ظل السلطان دولت علیه سلطان مسعود میرزا ادام الله اقباله العالی تولد یوم بیستم شهر صفر المظفر سنه یکهزار و دویست و شصت و شش من الهجره

نواب اشرف والا نایب السلطنه دولت علیه امیر کبیر وزیر جنگ کامران میرزا ادام الله اقباله العالی تولد روز نوزدهم شهر ذی القعدة الحرام سنه یکهزار و دویست و هفتاد و دو من الهجره

نواب اشرف والا سالار السلطنه نصرة الدین میرزا تولد روز دوشنبه سیزدهم شهر جمادی الثانیه سنه یکهزار و دویست و نود و نه

نواب اشرف والا محمد رضا میرزا رکن السلطنه تولد روز پنجشنبه شانزدهم ربیع الثانی سنه ۱۳۰۱

نواب اشرف والا حسینعلی میرزا یمین السلطنه تولد شانزدهم محرم الحرام سنه ۱۳۰۱

نواب اشرف والا سلطان احمد میرزا عضد السلطنه تولد پنجشنبه هجدهم شهر ذی القعدة الحرام سنه ۱۳۰۱

نواده های سلطنت

اولاد نواب اشرف والا ولیعهد

نواب والا اعتضاد السلطنه محمد علی میرزا تولد یوم چ… ربیع الثانی سنه ۱۲۸۹

نواب والا ملک منصور میرزا شعاع السلطنه

نواب والا ابو الفتح میرزا

نواب والا ابو الفضل میرزا

اولاد نواب اشرف والا ظل السلطان

نواب والا جلال الدوله سلطان حسین میرزا تولد در…

نواب والا هرمز میرزا

نواب والا سلطان محمود میرزا

نواب والا امیر تیمور میرزا

نواب والا سلطان فریدون میرزا

اولاد جلال الدوله مرحوم

نواب والا مهدیقلی میرزا

بنات سلطنت

نواب علیه عالیه فخر الملوک تولد در سنه ۱۲۶۳

نواب علیه عالیه عصمة الدوله تولد در سنه ۱۲۷۲

نواب علیه عالیه افسر الدوله تولد در سنه ۱۲۷۵

نواب علیه عالیه والیه تولد در سنه ۱۲۷۵

نواب علیه عالیه ضیاء السلطنه تولد در سنه ۱۲۷۲

نواب علیه عالیه بانوی عظمی تولد در سنه ۱۲۷۳

نواب علیه عالیه فخر الدوله تولد در سنه ۱۲۷۸

نواب علیه عالیه فروغ الدوله تولد در سنه ۱۲۷۹

نواب علیه عالیه ایران الملوک تولد در سنه ۱۲۹۹

نواب علیه عالیه اختر الدوله تولد در سنه ۱۲۹۸

نواب علیه عالیه فرح السلطنه تولد در سنه ۱۲۹۹

نواب علیه عالیه تاج السلطنه تولد در سنه ۱۳۰۱

نواب علیه عالیه شرف السلطنه تولد در سنه ۱۳۰۳

نواب

...علیه عالیه قدرة السلطنه تولد در سنه ۱۳۰۱

اخوان سلطنت

...والا عباس میرزا ملک آرا نواب والا عز الدوله عبد
الصمد میرزا نواب والا رکن الدوله محمد تقی میرزا

اخوات سلطنت

نواب علیه عالیه عزة الدوله نواب علیه عزیز الدوله
نواب علیه عفت الدوله

اعمام سلطنت

نواب والا معین الدوله احمد میرزا

اولاد خاقان مغفور

نواب والا اعضاد الدوله سلطان احمد میرزا نواب محمد هادی
میرزا نواب جهانسوز میرزا امیر تومان

میرزادگان عظام

بنی اخوان سلطنت

شاهزاده محمد میرزا امیر تومان ولد نواب والا عباس میرزا ملک آرا
شاهزاده علینقی میرزا سرتیپ ولد نواب والا رکن الدوله
شاهزاده عماد السلطنه حسینعلی میرزا سرتیپ توپخانه ولد نواب
والا عز الدوله

سایر شاهزادگان کرام از قرار سنه ماضیه

نواب حاجی سیف الدوله میرزا ولد مرحوم ظل السلطان
نواب معتمد الدوله سلطان اویس میرزا امیر تومان نواب
عماد الدوله بدیع الملک میرزا نواب فرمانفرما سلطان حمید
میرزا امیر تومان نواب مؤید الدوله ابو الفتح میرزا امیر
تومان نواب محمد حسین میرزای امیر آخور نواب ضیاء الدوله
نوشیروان میرزا امیر تومان نواب حشمة الدوله عبد الله
میرزا امیر تومان نواب حاجی بهاء الدوله ساسان میرزا
امیر تومان نواب عمید الدوله کیومرث میرزا نواب معز
الدوله اسمعیل میرزا نواب نصرة السلطنه روح الله میرزا
نواب حاجی حسام السلطنه ابو النصر میرزا امیر تومان نواب
شعاع الدوله حاجی سلیمان میرزا امیر تومان نواب نصرة
الدوله عبد الحسین میرزا امیر تومان نواب سهام الملک
مهدیقلی میرزا نواب سیف الدوله سلطان محمد میرزا اثر ال
محبوب سلطان حضور مبارک نواب امیرخان سردار روح الله میرزا
امیر تومان نواب احتشام الدوله عبد العلی میرزا امیر تومان

نواب سلطان حسین میرزا نیر الدوله پیشخدمت حضور همایون حکمران
نیشابور نواب محمد علی میرزا پسر مرحوم مهدیقلی میرزا حاکم
سراب و کرمرود نواب حشمة السلطنه محمد حسن میرزا ولد مرحوم
ایضا نایب الایاله کرمان و ناظم سرحد بلوچستان و غیره
جعفرقلی میرزا پسر مرحوم حاجی محمد ولی میرزا حسام میرزای شمس
الشعراء حاجی ابو الفضل میرزا ولد مرحوم ظل السلطان
حاجی جهاندار میرزا ولد مرحوم جهانشاه میرزا عادلشاه میرزا
ولد مرحوم ایضا محمد کریم میرزا پسر مرحوم محمد مهدی میرزا
حاجی نصر الله میرزا ولد مرحوم سیف الله میرزا حاجی فریدون
میرزا حاجی محمد حسین میرزای حشمة السلطنه خلف مرحوم
امام ویردی میرزای کشیکچی باشی اوکتای قاآن میرزا ولد مرحوم
حسینعلی میرزای شجاع السلطنه حاجی محمد مهدی میرزا مؤید
السلطنه پسر مرحوم مؤید الدوله عالمشاه میرزا ولد مرحوم
تیمور میرزا سرتیپ حسام الدین میرزا پسر مرحوم محمد رضا
میرزا اسحق میرزا ولد مرحوم رکن الدوله یعقوب میرزا
خلف مرحوم ظل السلطان یحیی میرزای نایب الایاله خلف سیف
الملوک میرزا امیرزاده مرتضی قلی میرزا ولد مرحوم عادلشاه
سلطان محمد میرزا ولد مرحوم ایضا جلال الدین میرزا ولد مرحوم
ایضا امیر مجد الدین میرزا ولد مرحوم ایضا سلطان ابراهیم
میرزا ولد مرحوم ایضا سلطان اسمعیل میرزا ولد مرحوم
ایضا اسحق میرزا ولد مرحوم ایضا ایرج میرزا ولد مرحوم
ایضا محمد باقر میرزا ولد مرحوم معز الدوله فضل الله
میرزا ولد مرحوم ایضا محمد کاظم میرزا ولد مرحوم ایضا
محمد جعفر میرزا ولد مرحوم ایضا قربانعلی میرزا ولد مرحوم
ایضا حاجی محمد طاهر میرزا جلال الدین میرزا ولد مرحوم
شیخعلی میرزا اکبر میرزا محمد حسن میرزا پیشخدمت حضور
ولد مرحوم اعتضاد السلطنه محمد محسن میرزا ولد مرحوم
اسد الله میرزا حاجی سیف الملوک میرزا ولد حاجی بهادر
میرزا حاجی مسعود میرزا ولد مرحوم جهانگیر میرزا حاجی
محمد حسین میرزا ولد مرحوم ایضا حاجی فتح الله میرزا ولد مرحوم
ایضا اسمعیل میرزا ولد مرحوم ایضا اسد الله میرزا ولد
مرحوم ایضا شیخ حسن میرزا ولد مرحوم ایضا محمد علی میرزا
مشکوة الملک ولد مرحوم خسرو میرزا عبد المجید میرزا
ولد مرحوم جعفرخان میرزا کامران میرزا ولد نواب

معین الدوله جلال الدین میرزا ولد نواب ایضا ابو
الفتح میرزا ولد نواب ایضا اکبر میرزا ولد ایضا مهدی
میرزا ولد ایضا علینقی میرزا ولد ایضا تیمور میرزا ولد
ایضا محمد علی میرزا ولد ایضا لطفعلی میرزا ولد مرحوم
مؤید الدوله محمد کریم میرزا ولد مرحوم ایضا محمد باقر میرزا
ولد مرحوم ایضا داراب میرزا ولد مرحوم ضیاء الدوله
شاهرخ میرزا ولد مرحوم بهمن میرزا محمد علی میرزا ولد مرحوم
ایضا احمد میرزا نفنفور میرزا ولد مرحوم تیمور میرزا
مسیح الله میرزا ولد مرحوم ایضا افاشکور میرزا ولد مرحوم
ایضا کیومرث میرزا ولد مرحوم محمد قلی میرزای ملک آرا
عبدالله میرزای نظام العلماء ولد مرحوم ایضا محمد رحیم میرزا
ولد مرحوم ایضا بهمن میرزا ولد ایضا عبدالحسین میرزا
ولد ایضا عبدالوهاب میرزا پسر نواب حشمة السلطنه
محمد حسین میرزا پیشخدمت حضور همایون معروف بشاهزاده
حسین پسر نواب ایضا نواب علی بخش میرزا پسر مرحوم نصرالله
میرزای والی اسدالله میرزا پسر مرحوم کیکاوس میرزا
سرهنگ توپخانه مسعود میرزا ولد مرحوم حاجی محمد ولی میرزا
عباسقلی میرزا ولد ایضا اسکندر میرزا ولد ایضا خسرو
میرزا ولد ایضا طهمورث میرزا ولد مرحوم محمد تقی میرزای
حسام السلطنه امیر شیخ میرزا ولد مرحوم ایضا امان الله
میرزا ولد مرحوم علینقی میرزای رکن الدوله عبدالرشید
میرزا ولد مرحوم عبدالله میرزای دارا قهرمان میرزا ولد
مرحوم ایضا نادر میرزا ولد مرحوم احمد علی میرزا
حسین شاه میرزا احمد میرزا ولد مرحوم کیقباد میرزا

محمود میرزا ولد ایضا مهدیقلی میرزا ولد مرحوم ش
سلطان یوسف میرزا ولد مرحوم منوچهر میرزا
میرزا ولد مرحوم ایضا محمد حسن میرزا ولد ایضا
میرزای صدر الشعراء ولد مرحوم ملک ایرج می
الاطباء محمد قلی میرزا ولد ایضا حسینقلی می
ایضا نصرالله میرزا ولد نواب حاجی سیف الد
اردشیر میرزا ولد مرحوم شاه قلی میرزا مرتضی قل
مرحوم کیخسرو میرزا محمد حسن میرزا ولد مرحو
محمد علی میرزا ولد ایضا محمد میرزا ولد مرحوم
میرزای ملک آرا محمد حسن میرزا ولد مرحوم اد
اسدالله میرزا ولد مرحوم هوشنگ میرزای ا
جهانبخش میرزا ولد مرحوم ایضا جهانگیر میر
مرحوم ایضا صیفور میرزا ولد مرحوم سلطان
میرزا محمود میرزا ولد مرحوم ایضا محمد ح
ولد مرحوم ایضا شاهزاده میرزا ولد مرحوم ح
عباسقلی میرزا جمشید میرزا ولد مرحوم بهاء
عبدالله میرزا ولد مرحوم محمد امین میرزا
میرزا ولد مرحوم ایضا

شاهزادگان و امرا و خوانین و آقایان ایل جلیل قاجار

که در اداره جناب مستطاب اجل اکرم عضد الملک در زیر حضور همایون هستند

امیرزادگان و غیره که در حضور خوانین قاجار منظور شدند

محمد شریف میرزا سرتیپ محمد علی میرزا ولد مرحوم مؤید الدوله محمد جعفر میرزا ولد مرحوم معز الدوله محمد صادق میرزا حبیب الله میرزا شاهرخ میرزا محمد حسین میرزا عبدالرحیم میرزا حاجی سیف الله میرزا شجاع الدین میرزا حسینعلی میرزا ابراهیم میرزا محمد مهدی میرزا عبدالحسین میرزا عیسی خان جلیلخان سرتیپ محمد تقیخان سرتیپ علی اکبرخان عباسخان علی [illegible] خان علیخان محمد رضی خان محمود خان محمد حسینخان

طایفه بنی اعمام قوانلو

خلیل الله خان رئیس و سرتیپ غلام حسینخان حاجی مصطفی خان محمد اسمعیلخان محمد قلیخان

طایفه حاجی مهدیقلیخانی

حسینقلیخان سرتیپ اول نجفقلیخان رئیس و سرتیپ علیخان سرتیپ محمد قلیخان محمد باقرخان سرهنگ محمد قلیخان قاضی سلیمانخان صادقخان عبدالله خان کاظمخان

طایفه قزل ایاغ

محمد حسینخان سرتیپ احمدخان رئیس نورالله خان محمد صادقخان علی محمد خان احمدخان نور محمد خان غلامرضا خان قربانخان محمد قاسمخان

طایفه دولو

حاجی محمد حسینخان رئیس و سرتیپ محمد خان بهاء السلطنه محمد صادقخان شهاب الدوله حاجی حسینقلیخان محمد قاسمخان محمد خان ابوالحسنخان عباسقلیخان سرهنگ محمد خان سرهنگ میرزا محمد خان ولد اسکندرخان سرتیپ محمد علیخان و عبد العلی خان

طایفه عزالدینلو

حبیب الله خان محمد قاسمخان محمد رضا خان محمد [illegible] خان غلامحسینخان

طایفه شامبیاتی

محمد حسینخان پدر امین نظام محمد حسنخان رئیس و سرتیپ امامقلیخان محمود خان خلیل الله خان حاجی حبیب الله خان ابراهیمخان سلیمانخان سرهنگ علی محمد خان ولی محمد خان

طایفه حاجی قشهک سپانلو

محمد طاهرخان حسینخان ولد حاجی باشی محمد رضا خان میرزا باقرخان میرزا محمد خان علیخان ناصرخان رضا خان ولد [illegible]

طایفه شاه بوداغلو

محمود خان رئیس و سرتیپ حاجی محمد نعمانخان علی محمد خان احمدخان محمد اسمعیلخان

طایفه قانجلو

محمد صادقخان رئیس سرهنگ محمد تقی آقا [illegible] محمد خان [illegible]

طایفه خزینه دارلو

محمد قلیخان رئیس و سرتیپ محمد ولیخان عبدالحسینخان

طایفه کرلو

محمد خان رئیس و سرتیپ محمد حسینخان نبی خان محمد علیخان

سایر

خوانین و آقایان قاجار سیصد و بیست و چهار نفر

تحویلدار و کیساول و غیره

فرج الله خان تحویلدار و سرهنگ امیرخان یساول باشی احمدخان نایب

سایر کیساولان

هفت نفر

دایرهٔ دولت

مجلس محترم دار الشورای کبرای دولتی بریاست جناب جلالت مآب اجل افخم

اسامی وزراء عظام و اعضای فخام دار الشورای کبری از شاهزادگان معظم و غیرهم از قرار سنوات ماضیه است و تغییر نکرده فقط در سنهٔ ماضیه بار سیچیل الی حال اشخاصی که تازه بعضویت اینمجلس محترم نایل و برقرار شده اند از قرار ذیل

نواب مؤید السلطنه حاجی محمد مهدی میرزا	جناب معتمد السلطنه میرزا ابراهیم مستوفی آل	جناب حاجی معدل الملک	جناب علیخان حکمران دبیر
	جناب میرزا محمد حسین وقایع نگار	جناب میرزا رضا بنان الملک	مشکین پسر مرحوم والی

وزارت جلیلهٔ جنگ

نواب مستطاب اشرف والا نایب السلطنه امیر کبیر وزیر جنگ و رئیس کل قشون ظفرنمون دولت علیه از توپخانه و قورخانه و قور و زنبورکخانه و افواج قاهره و سوارهٔ منصوره و پیادهٔ نظام و خارج نظام

جناب جلالت مآب نظام الملک وزیر لشکر و رئیس دفتر لشکر

امیر الامرا العظام حسنخان آجودانباشی کل نظام امیر تومان

مجلس محاکمات وزارت جلیلهٔ عسکریه

نواب حاجی حسام الدوله امیر تومان رئیس محاکمات عسکریه امیر الامرا العظام صمصام السلطنه امیر تومان کا... میرزا میر تیپ اول حاجی محمد حسنخان سرتیپ دوم جناب میرزا ابو القاسم علیخان سرتیپ افشار محمد علیخان ... احمد میرزا نایب آجودانباشی میرزا علی اکبر لشکرنویس نصر الله خان سرتیپ نوهٔ آصف الدوله کریمخان ... کنگرلو حسنخان سرتیپ توپخانه میرزا مسعودخان سرتیپ زکوهی آجودان مجلس میرزا کلبعلی منشی یوسف ... نایب آجودانباشی علی عسکرخان ایضا میرزا اسمعیل محرر

ارباب قلم دفتر لشکر ملتزمین رکاب مبارک و غیرهم لشکرنویسان عظام

معتمد السلطان میرزا نعمت الله خان لشکرنویسباشی و نایب وزارت جلیلهٔ لشکر

جناب میرزا حبیب الله خان مجد الاشراف

جناب میرزا علی معین لشکر میرزا زین العابدین مستوفی نظام میرزا علی ولد مرحوم حاجی میرزا فضل الله میرزا علی ولد مرحوم میرزا موسی وزیر لشکر میرزا محمد علیخان لشکرنویس حاجی میرزا اشرف خمسه میرزا ابو القاسم ولد جناب حاجی میرزا عباسقلی میرزا عبد الله خان ولد جناب جلالت مآب قوام الدوله میرزا حسینعلی ولد مرحوم میرزا

نصر الله لاهیجانی حاجی میرزا حسنخان مستشار لشکر میرزا حسینعلی گروسی معتمد لشکر میرزا محمد لشکر ... ولد مرحوم میرزا کاظم میرزا نصر الله لشکرنویس میرزا رضای تفرشی میرزا عبد الحسین میرزا نوری میرزا ابو القاسم ضیاء لشکر حاجی میرزا باقر صدیق لشکر میرزا جعفرخان لشکرنویس پسر ... میرزا عبد الله خان نوری میرزا هاشمخان اعتماد ... پسر مرحوم میرزا محمد علی اعتماد لشکر میرزا محمد حسن ... لشکرنویس ولد مرحوم میرزا یوسف میرزا علیرضا ... ولد مرحوم میرزا محمد علی اعتماد لشکر میرزا علی ... لشکرنویس میرزا سید تقیخان تفرشی میرزا ... خان پسر مرحوم میرزا محمد حسین تفرشی میرزا تقیخان پسر ...

حاجی میرزا اشرف نفرشی میرزا سید
لشکرنویس میرزا حسنخان معاون
میرزا محمود لشکرنویس نواده جناب
النایب وزیر دفتر میرزا عباس لشکر
نویس سررشته دار کل میرزا عبدالکریمخان
لشکرنویس میرزا مهدی علی آبادی حاجی
میرزا رضای پسر مرحوم حاجی میرزا جانی سررشته
اصطبل خاصه میرزا علی علوی لشکرنویس
میرزا حسین لشکرنویس میرزا سید جعفر
ولد مرحوم میرزا سید کاظم وزیر الدواب
حاجی میرزا عبدالکریم لواسانی میرزا سید
حسین پسر مرحوم میرزا شفیع مستوفی خزانه
میرزا سید ابراهیم میرزا زمان کردستانی
میرزا ابوالقاسمخان میرزا اسمعیل خان لشکر
نویس پسر مرحوم وزیر لشکر میرزا علیخان
منشی باشی وزارت لشکر و لشکرنویس
میرزا حسنخان لشکرنویس پسر مرحوم میرزا
رفیعخان قورخانه میرزا نصرالله لشکرنویس
سررشته دار سابق مخزن میرزا محمد ولد
مرحوم حاجی میرزا اشرف نفرشی میرزا محمد
ولد میرزا عبدالحمید لشکرنویس حاجی میرزا
حسنخان برادرزاده مشیر لشکر میرزا فرج
خان لشکرنویس میرزا علی ولد میرزا محمد
حسین نوری میرزا محمدخان لشکرنویس
زاهانی میرزا مصطفی لشکرنویس ولد
جناب وکیل لشکر

سررشته داران و محررین دفتر لشکر

میرزا حسین اصفهانی میرزا آقاخان میرزا
علی ولد مرحوم حاجی میرزا اشرف لشکرنویس
میرزا حبیب الله ولد میرزا احمد نوری میرزا
علینقی نفرشی میرزا سید احمد نفرشی
حاجی میرزا محمد ساوجی میرزا سید یوسف
تاجار نویس میرزا لطفعلیخان سررشته دار

پسر مرحوم میرزا غلامحسین میرزا شفیع
لواسانی میرزا اسمعیل کتابچه نویس
میرزا محمد علی نوری میرزا محمود میرزا
رحمة الله نهاوندی میرزا اسمعیل خان
نفرشی میرزا حبیب الله میرزا حسنخان
میرزا فرج الله سررشته دار میرزا سید
علینقی میرزا صادق میرزا فتح الله
میرزا نورالله ولد مرحوم میرزا محمد مستوفی
میرزا اسمعیل میرزا حسن نفرشی میرزا
حسنخان پسر معاون لشکر میرزا عبدالحسین
میرزا محمد کرمانی ولد مرحوم میرزا جعفر
میرزا اسمعیل طهرانی سررشته دار میرزا
یوسف سررشته دار نفرشی

سررشته داران توپخانه و قورخانه

توپخانه

میرزا نصرالله سررشته دار میرزا علی سررشته دار
میرزا سید تقی میرزا اسمعیل میرزا علی
میرزا مصطفی میرزا علی میرزا آقا سررشته دار
توپچیان نظام جدید میرزا حسن ولد مرحوم
میرزا هادی

قورخانه

میرزا نصرالله سررشته دار میرزا اشرف
سررشته دار میرزا ولیقلی سررشته دار
میرزا اسدالله سررشته دار میرزا علی اکبر
سررشته دار میرزا آقای آشتیانی

زنبورکخانه

میرزا هادی سررشته دار

ادارهٔ دارالانشاء و راجل

جناب فخامت نصاب میرزا محمدخان دبیر لشکر
رئیس دارالانشاء نظام و غیر نظام میرزا
عیسی خان منشی باشی کل نظام میرزا
ابوالحسن منشی میرزا کلبعلی میرزا محمود
خان منشی مخصوص میرزا هدایت الله
میرزا مهدیخان نواده قائم مقام میرزا

محمدخان کرمانی میرزا کاظمخان میرزا
محمد قلی ولد حاجی میرزا عبدالکریم لشکرنویس

عزبان دفتر لشکر

میرزا مهدی عزب باشی میرزا علی اکبر میرزا
جعفر میرزا حسن میرزا جعفر میرزا رضا
میرزا حسین میرزا مختار میرزا محمد قلی
میرزا آقا

مامورین ولایات

آذربایجان

لشکرنویسان

جناب میرزا محمودخان مشیر نظام میرزا
سید مرتضی لشکرنویس میرزا علی ایضا
ایضا حاجی میرزا کاظم خان موتمن لشکر
میرزا علی اشرف میرزا احمد میرزا محمد
امیر
میرزا موسی خان لشکرنویس حاجی
میرزا ابوالحسن لشکرنویس کرمانی

سررشته داران

میرزا رحیم میرزا عبدالعلی میرزا علی
میرزا زین العابدین میرزا ابراهیم ولد
حاجی میرزا یوسف میرزا تقی میرزا ابراهیم
گوران میرزا عبدالله سررشته دار
میرزا محمود سررشته دار

منشیان

میرزا محمدخان میرزا سید رضا میرزا
عبدالحسینخان میرزا احمد میرزا صادق
میرزا مصطفی منشی

خراسان

ارض اقدس

جناب میرزا سید محمد موتمن لشکر لشکرنویس
خراسان میرزا احمدخان لشکرنویس
ولد میرزا سید محمد

سررشته داران

میرزا یوسف میرزا محمد علیخان

فارس

میرزا

میرزا لطفعلیخان لشکرنویسباشی فارس
میرزا مصطفی لشکرنویس

اصفهان و غیره

میرزا محمد علیخان لشکرنویس میرزا محمد
لشکرنویس میرزا ابوتراب سررشته‌دار

لرستان و بروجرد

میرزا حسنخان لشکرنویس پسر مرحوم میرزا
اسمعیل لشکرنویس میرزا هدایت‌الله
خان سررشته‌دار

عربستان

میرزا آقای سررشته‌دار

سمنان و دامغان

میرزا سید محمد علی سررشته‌دار

عراق

میرزا سید باقر سررشته‌دار مامور لشکر
نویسی عراق

خمسه

میرزا علی سررشته‌دار برادر معتمد لشکر

قزوین

میرزا سید ابراهیم لشکرنویس

مازندران

میرزا علیرضای لشکرنویس میرزا جعفر
سررشته‌دار

گیلان

میرزا یوسفخان لشکرنویس

استرآباد

میرزا مقیم لشکرنویس میرزا فتح‌الله
پسر معزی الیه

کرمان

میرزا محمد علیخان ناصر لشکر مامور کرمانی
میرزا صادقخان لشکرنویس ولد میرزا محمد علیخان
میرزا عبدالله سررشته‌دار

کرمانشاهان

میرزا سید علی لشکرنویس

کردستان

میرزا علینقی کردستانی لشکرنویس

همدان

میرزا علی ولد میرزا محمد لشکرنویس

ملایر و تویسرکان و نهاوند و کلیایکان وغیره

میرزا قلی لشکرنویس میرزا محسنخان
سررشته‌دار پسر مشارالیه

اطباء و جراحان نظام

میرزا لقمان رئیس الاطباء حکیمباشی کل
نظام میرزا سید محمد حکیمباشی توپخانه
میرزا اسمعیل خان جراح باشی میرزا
فرج‌الله سررشته‌دار الاطبا میرزا شیخعلی
سراج الاطباء

اطباء و جراحان حاضر رکاب

و مامورین و لایات صد پنجاه و شش نفر

صاحب منصبان

امراء تومان

(شاهزادگان و آنهائیکه بسمت وزارت دارند)
جناب جلالتمآب امیر نظام کارگزار کل مملکت
آذربایجان جناب جلالتمآب معین الملک
نواب والا جهانسوز میرزا امیر تومان حکمران
شاهرود و بسطام نواب والا معتمد
الدوله والی مملکت فارس نواب والا
فرمانفرما والی مملکت کرمان و بلوچستان
نواب والا ضیاء الدوله نواب والا مؤید
الدوله نواب حشمة الدوله نواب حاجی
بهاء الدوله رئیس مجلس محاکمات عسکریه
نواب شعاع الدوله سلیمان میرزا نواب
امیرخان سردار نواب حاجی حسام السلطنه
نواب احتشام الدوله عبدالعلی میرزا
نواب محمد میرزا

(سایرین)

چون رعایت ترتیب صحیح اسامی صاحبمنصبان
جلالت

عظام تولید بعضی اشکالات میکرد
زحمت و گفتگو میشد لهذا چندان
ترتیب نشد
امیرالامرا العظام سلیمانخان صاحب
امیرالامراء العظام رحمت‌الله خان
اصلان امیرالامرا العظام ساعد
سردار قشون عراق امیرالامرا الع
نصرالملک امیرالامراء العظام حس
امیرتومان والی کرمانشاهان
الامراء العظام عزیزالسلطان ا
العظام نظام الدوله محمد ابراهیم
امیرالامرا العظام شجاع السلط
جناب جلالتمآب اعتضاد الم
امیرالامرا العظام سیف السلط
الامراء العظام احتشام السلط
خمسه امیرالامراء العظام میرز
معین نظام امیرتومان امیر
حاجی شهاب الملک امیرالامرا
یار محمد خان سهام الدوله حاکم
امیرالامرا العظام میر علیخان
امیرتومان امیرالامرا العظا
عماد الملک وکیل طبس امیرالا
حاجی حسام الدوله مامور آ
امیرالامرا العظام آقاخان ا
امیرالامراء العظام حاجی
امیرالامراء العظام ولیخان
امیرتومان امیرالامر
صمصام السلطنه امیرتومان
مباکر نظامی ناصری امی
نصرالله خان امیرتومان ع

ایضاً امرائیکه دارای نشان و حمایل میر

نواب نصرة الدوله مامور آذربایجان
جناب جلالتمآب نظام السلط

جلال‌الدین عباب کنت دو منت فرت نظم الملک
وزیر اداره پلیس

سرتیپان اول

(سوای سرتیپان اول که جزو توپخانه و سواره نوشته شده اند)

نواب سیف الدوله سلطانمحمد میرزا ژنرال
اجودان حضور همایون حسینقلیخان
قاجار قوانلو عبدالحسینخان جناب
محمدخان والی مامور آذربایجان میرزا
علیخان ولد مرحوم صدراعظم جناب
حاجی حسینقلیخان صدر السلطنه عزیز
الله میرزای ظفر السلطنه جناب مستشار
الدوله میرزا یوسفخان عبدالحسینخان
افشار حاجی حسینقلیخان برادر
سالار اصلان نواب جلال السلطنه
محمد میرزا میرزا زکیخان عباسقلیخان
اعتماد نظام سرتیپ اول و مترجم نواب
مستطاب اشرف والا نایب السلطنه
محمدقاسمخان صاحب جمع علیمحمدخان برادرزاده
حاجی امین السلطنه جناب نریمانخان
نایب مختار مقیم وینه حاجی عطاالله
خان محمد علیخان ولد مرحوم اقبال السلطنه
امیرزاده عبدالمجید میرزا حاکم سابق
قراجه داغ ولیخان نصر السلطنه محمود
میرزا سرتیپ اول حاجی آقا غلامعلی
سرتیپ اول میرزا حسنخان سهام السلطنه
محمد علیخان پسر خازن الملک نصرالله خان
تلگرافچی مخصوص حضور همایون اعتماد
الحرم حاجی سرورخان آغاباشی آغا
بهرامخان میرزا ابوترابخان نایب اول
اداره پلیس محمدحسنخان پیشخدمت
حاکم کاشان اسکندرخان افغان
میرزا محمدخان پیشخدمت خاصه و سرتیپ اول
غلامعلیخان سرتیپ اول پسر نظام الدوله

جعفرقلیخان ولد مرحوم قنبرعلیخان
سعدالدوله عالمشاه میرزا فتح الله خان
ناظم دیوانخانه میرزا سید عبدالکریمخان
پیشخدمت خاصه محمدباقرخان سرتیپ
سابق فوج سیم شقاقی ابوطالبخان
پسر مرحوم عماره الملک شاطرباشی

سرتیپان دویم

(سوای آنهائیکه در جزو افواج و سواره نوشته شده اند)

میرزا احمدخان مستشار الوزاره خازن
محمد علیخان آردلباشی سرتیپ دویم
میرزا حسنخان پسر مرحوم سهام السلطنه
میرزا اسدالله خان ولد عطاء الله خان
میرزا حسنخان رئیس پستخانه آذربایجان
محمدحسنخان شجاع الملک ولد مرحوم عبد
القادرخان شجاع الملک محمدعلی میرزا
میرزا جوادخان میر سلیمانخان صمصام
السلطنه سرتیپ دویم میرزا حسنخان
ولد میرزا محسن مستوفی سرتیپ دویم
محمدحسین میرزا سرتیپ دویم میرزا اسمعیل
ولد صحافباشی سرتیپ دویم میرزا عباس
خان سرتیپ دویم بهولخان ولد مرحوم
محمدخان امیرتومان محمد علیخان
ولد مرحوم مهدیقلیخان امیرالامراء

سرتیپان سیم

(سوای آنهائیکه در جزو سواره و افواج نوشته شده اند)

دارا میرزا کامران میرزا مرتضی قلیمیرزا ژنرال
اجودان حضور همایون عین الملک
میرزا محمدخان سرتیپ پسر مرحوم صدراعظم
میرزا سید محمدخان سرتیپ سرهنگ سابق
فوج بهادران اسمعیلخان ولد مرحوم
محمدعلیخان ماکوئی علینقیخان سرتیپ
خارج از فوج ایلات مهدیخان جهانبیکلو

خانباباخان پسر صاحب اختیار میرزا علیخان
افشار حیدرقلیخان هراتی علیقلیخان
پسر مرحوم حاجی بهاء الملک عباسقلیخان
هراتی عباسقلیخان پشتکوهی مهدی
خان قاجار سیف الله خان لاریجانی
میرزا نصرالله خان مهندس علیرضاخان
ژنرال اجودان ولد مرحوم صمصام الدوله
مصطفی قلیخان ولد مرحوم ایضا محمدتقیخان
حسینقلیخان سرتیپ برادر مرحوم اجودانباشی
حیدرخان سرتیپ پسر مرحوم حاجی سعدالدوله
محمودخان میرزا عبدالکریمخان حاجی محمدحسنخان
زند محمدحسنخان ولد مرحوم محمدخان امیرتومان
محمدحسنخان ولد مرحوم ایضا مرتضی قلی آقای
سرتیپ خارج از فوج پنجم شقاقی کریمداد
خان بجنوردی یوسفخان سرتیپ سواره افشار
میرزا مرتضیخان ولد مرحوم میرزا زین العابدین
البرز عبدالعلیخان ولد سعدالسلطنه
علیخان ولد
مرحوم نظام الدوله نصرالله خان ماکوئی
حبیب الله خان ولد ابوالفتح خان ایلخانی
اسدالله خان آقاخان ولد مرحوم سلیمانخان
امیرتومان فرج الله خان طالش مرتضی
قلیخان سمنانی سرتیپ سیم میرزا سید علی
کاشانی سرتیپ سیم میرزا مسعودخان
فیروزکوهی علی اکبرخان اصفهانی سرتیپ سیم
احمد میرزا ولد مرحوم حاجی محمد میرزا سرتیپ سیم
میرزا غلامعلیخان ولد جناب میرزا محمود وزیر
سابق دارالخلافه قاسمخان کرمی محمدخان
افشار میرزا حسینخان سرحددار امان
الله خان پسر مرحوم ابراهیم آقای ماکوئی
مرتضیخان رئیس تلگرافخانه استرآباد آغا
سلطان خواجه حاجی شیخ محمد جعفر معتمد
التجار آقا حیدرخان

سرهنگان خارج از فوج

کلبرضاخان ولد مرحوم امین نظام عبدالعلیخان
ولد مرحوم ایضا حسنعلیمیرزا جمشیدخان
ولد حاجی اردشیرخان علیخان ولد مرحوم
علی اکبرخان سرتیپ رحمة الله خان شقاقی
میرزا بزرگخان پسر مرحوم میرزا علی قایم مقام
کلبعلیخان پسر مرحوم نظام الدوله محمد آقا
ولد مرحوم حاجی برزخان علیقلیخان شقاقی
محبخان ولد شیخعلیخان حاجی فضلعلیخان
کاظمخان شقاقی اسدالله خان ماکوئی
امیراصلان میرزای سرهنگ علینقیخان علی اکبر
خان برادر مشارالیه عباسقلیخان ولد
مصطفی قلیخان جهان بیگلو فتح الله میرزا
محمد کاظم میرزا ولد عالمشاه میرزا زین
العابدینخان احمدخان عبدالله خان ولد
مرحوم جعفرخان ابوالحسنخان محمدخان
فرج الله خان حسینقلیخان سرهنگ سابق
فوج هفتم شقاقی مهدیخان افشار عبد
العلیخان حسینعلیخان هراتی ولد مرحوم
فضلعلیخان ابراهیمخان لاریجانی حسنخان
افشار اسدآبادی پاشاخان خمسه مظفر
السلطنه محمد حسنخان دویرن علیقلیخان
کمره غلامرضاخان مافی مرتضی قلیخان ولد
مرحوم حاجی بهاءالملک اسدالله خان ولد
مرحوم حاجی سعدالدوله آقاخان سرهنگ
ولد مرحوم مهدیقلیخان دنبلی آغا مکلل خواجه
حسنخان برادر مرحوم علیخان قراق میرزا
علی اکبر زین العابدین میرزا فتح الله خان
قراکوزلو حسنخان نواده جناب صاحبدیوان
حسین آقای افشار محمدخان درجزینی
میرزا محمدقلیخان ولد مرحوم میرزا غفارخان
کرمانشانی اکبرخان پسر مرحوم محمدخان امیرتومان
یحیی خان پسر نصرة الله خان عمیدالسلطنه
اسمعیلخان ولد مرحوم محمدخان امیرتومان

نایبان اجودانباشی

جلال الدین میرزا یار محمدخان نایب اجودان
باشی علی اکبرخان نایب اجودانباشی
علیرضا میرزا قزل ارسلان میرزا احمد
میرزا خلف مرحوم امیرتیمور میرزا احمد میرزا
خلف مرحوم کیقباد میرزا ارسلان میرزا
سلطان مجید میرزا مصطفی قلیخان خلف مرحوم
منوچهرخان میرزا علی آقا اسدالله خان
دنبلی ناصرقلیخان میرزا یوسفخان
میرزا فضل الله خان یوسفخان شقاقی
غلامحسینخان رستمخان کرجی سلطان
احمد میرزا علی اکبرخان نواده مرحوم فضلعلیخان
جعفرقلیخان قاجار محمد حسنخان
نواده مرحوم حاجی هادیخان جهان بیگلو
جعفرخان ولد مرحوم حاجی محمد علیخان
سرهنگ محمد حسینخان پسر جمشیدخان
تیمورخان هادیخان زرندی میرزا
عبدالله خان نایب محمد آقا باقرخان
نوذه نایب محمد علیخان محمد علیخان
پسر مرحوم رضاقلیخان نایب ایشیک آقاسی
باشی قزوینی غلامرضاخان بسطامی
فهرملخان سید حسنخان فیروزکوهی
سید حسینخان ایضا حسنخان ولد مرحوم
علیقلیخان میرزا عیسی خان ولد مرحوم
عبدالرسولخان یوسفخان افشار
مهدیخان ایضا محمد علیخان ولد
هاشمخان سیف الله خان ولد ایضا
میرزا احمدخان ولد مرحوم حاجی شجاع
الملک نجفقلیخان عبدالعلیخان
افشار داودخان ولد محمد علیخان
سرتیپ جلال الدین میرزا ولد مرحوم
عمادالدوله میرزا حسنخان امیرخان
آقا لرخان پسر جبرئیلخان مسیحی علی اکبرخان
ولد مرحوم حاجی محمد علیخان سرهنگ
اسکندرخان حسینخان ولد شکرالله خان

علی آقا ولد محمود آقا اسمعیل
مرتضی قلیخان کمره رحمة الله
مرحوم دبیرالملک مصطفی قلی
محمد علیخان کرندی غلامحسینخا
مرحوم محمد علیخان سقزی قا
ملایری مصطفی قلیخان کرهاد
علیخان ولد مرحوم حاجی میرزا صا
محمدخان صاین قلعه محمد حس
علیخان مرتضی قلیخان عراقی
فضل الله خان فیروزکوهی
تقیخان پسر میرزا اسمعیل لشکر
میرزا حسینخان ولد مرحوم میرز
غلامحسین میرزا اسدالله خا
صادقخان منسوب مرحوم وکی
نقیخان کرمانی حسین آقا و
افشار محمد قلیخان پسر بشیر
سلیمانخان نایب اجودانباشی و
مهدیقلیخان سرتیپ

یاوران خارج از فوج

مرتضی قلیخان یوسفخان ا
پسر جبرئیلخان رضاقلیخان
اسمعیلخان بادکوبه علیخ
عباس آقا ولد مرحوم بهاءالدین
جعفرقلی بیک مرندی محمد یو
هراتی عزیز محمدخان ایضا
قلیخان هراتی محمدخان د
گودرزی خسروخان خمسه
خان ایضا مرتضی قلیخان
مرتضی خان ولد مرحوم مه
سرتیپ دنبلی عباسقلی با
مرحوم جعفرقلی بیک لط
شکرالله خان ولد مرحوم ا
جهانبیگلو رضاقلیخان

ایرانی

ایرانی

کریمخان سرتیپ سیم علی اشرفخان سرتیپ
دوئیم میرزا عبدالوهابخان سرهنگ
علیخان قاجار محمد علیخان عبدالحسین
میرزا سرهنگ محمود میرزا مصطفی
بیك میرزا شکرالله میرزا محمد علی
میرزا اسحق معلم میرزا محمدخان معلم
محسنخان

معلمین فرنگی

از قدیم و جدید

ژنرال اندرنی مسیو لمر موزیکانچی باشی
ژنرال واکزخان مسیو لاگورس
مسیو مرل جنرال استوداخ معلم پیاده
نظام کپیتن کروس معلم پیاده نظام
کپیتن کانزنر معلم پیاده نظام مسیو
کارموز کانچی باشی پیاده نظام مسیو
ودل نایب اول شاسور آدف

صاحبمنصبان نظام

طرح جدید اطریشی

یکصد و شصت و نه نفر سرهنگ ده
نفر نایب سرهنگ که درجه آنها یاور
تالی است ده نفر یاور دوئیم یازده نفر
سلطان چهل و هفت نفر نایب اول
پنجاه و نه نفر نایب دوئیم هفده نفر
وکیل باشی و ثبان دوازده نفر

مهندسین و مترجمین

مهندسین

محمدخان قاجار سرتیپ محمد حسن
میرزا سرتیپ

مترجمین

میرزا محمد علی سرتیپ

نایب سرهنگ هایکه جدیداً ابنای نظام
فارغ التحصیل بمدرسه ناصریه
صاحبمنصبان و معلمین فرنگی و ایرانی

صاحبمنصبان

امیرالامراء العظام میرزا کریمخان صمصام
السلطنه امیر تومان رئیس مدرسه

لشکرنویس

در اداره جناب جلالتمآب نظام الملک
مرتضی قلیخان سرتیپ سیم ناظم میرزا علی اصغر
سرتیپ سیم اجودان احمد میرزا سرتیپ
سیم کتابدار جناب شیخ احمد قاضی پیشنماز
میرزا هدایت منشی

معلمین ایرانی

دوازده نفر

معلمین فرنگی

مسیو پروشنك سرتیپ معلم علم توپخانه
مسیو گار سرتیپ معلم موزیك دکتر
مرل معلم زبان فرانسه مسیو موتش
معلم تیراندازی

شاگردان

صد و هفتاد نفر مهندس پانزده نفر
توپخانه سی نفر پیاده نظام چهل نفر
زبان فرانسه و غیره پانزده نفر طبیب
پانزده نفر موزیك پنجاه و پنج نفر
شاطر و عملجات ده نفر

توپخانه مبارکه

بریاست امیرالامراء العظام امین نظام
رئیس توپخانه

عدهٔ نفرات کل توپخانه

شش هزار و چهار صد و هشتاد و هفت نفر

رؤساء

امیرالامراء العظام امین نظام رئیس کل
توپخانه مبارکه

اشخاصی که در کلیه توپخانه مشغول و
دخیل خدمتند پنج نفر

میرزا هاشمخان اعتماد لشکر لشکرنویس
توپخانه میرزا اسمعیلخان تحویلدار باشی

توپخانه جنرال پروشنك خان معلم
جنرال واکزخان معلم میرزا ابراهیمخان
سرتیپ قورخانه و رئیس میدان و معلم تیر
مرحوم میرزا علی اکبرخان اجزاچی باشی

نفرات افواج و طوایف

شش هزار و یکصد و چهارده نفر

پیشخدمتان و اطبا و ارباب قلم و اصناف و
سرایداران و موزیکانچیان و شیپورچیان
سیصد و شصت و شش نفر

تشخیص افواج توپخانه

کلیه توپخانه منقسم بسه قسمت شده است از
دو تومان تومان اول عبارت از
افواج و طوایف آذربایجان است که دوازده
فوج است که بترتیب فوجی و تومانی که
نوشته میشود

افواج آذربایجان

از بابت تومان اول سه هزار و پنجاه
و هفت نفر فوج بهادران بهارلو
جمعی محمد تقیخان سرتیپ ولد مرحوم
اللهویردیخان امیر تومان رئیس سابق توپخانه
دویست و شصت و هفت نفر فوج اول
بهارلو جمعی غلامحسینخان ولد مرحوم
صفر علیخان سرتیپ دویست و پنجاه و پنج نفر
فوج اول افشار جمعی خسروخان نصرالله
سرتیپ صادقخان دویست و پنجاه و یکنفر
فوج دوئیم تبریزی اردبیلی جمعی حاجی
شکورخان معتمد نظام سرتیپ اول سیصد
و هفتاد و هشت نفر
فوج سیم ادکونی جمعی حاجی میرزا فرج خان
سرتیپ دوئیم دویست و شصت و نه نفر
فوج چهارم مرند جمعی میرزا شفیعخان مؤتمن
نظام سرتیپ اول دویست و پنجاه و چهار
فوج پنجم خوئی سرتیپ محمد حسینخان صد
و هشتاد و هشت نفر

فوج ششم لك جمعی نواب نصرة الدوله صد
ونود و هشت نفر
فوج هفتم شقاقی جمعی عسکرخان سرتیپ
دویست و چهل و سه نفر فوج هشتم
خلخالی جمعی میرزا فتح الله خان سرتیپ اول
دویست و پنجاه نفر فوج مخبران مقدم
جمعی بوکخان سرتیپ دویست و چهل و هشت نفر

افواج عراق از بابت تومان دویم

سه هزار و پنجاه و هفت نفر
فوج خمسه جمعی مرتضی قلیخان پسر امین نظام
دویست و بیست و هشت نفر فوج اول
و دویم خرقانی جمعی اصلانخان سرتیپ اول
پانصد و سی نفر فوج جدید خمسه و جا
کرمانشاهانی و شرائی جمعی میرزا اسمعیل
اجودانباشی دویست و چهل نفر
فوج قزوینی جمعی علی اکبرخان سرتیپ دویست
و چهل نفر فوج افشار بکشلو جمعی جناب
عبدالله خان والی صد شصت و هشت نفر
فوج گروسی جمعی علیرضا خان سرتیپ دویست
و پنجاه نفر فوج همدانی جمعی حسینقلیخان
ضیاء الملك سرتیپ اول یکصد و چهل نفر
توپچیان قراکوزلو جمعی عماد السلطنه حسین
قلیمیرزا یکصد و پنج نفر توپچیان نهاوندی
جمعی محمد علیمیرزای سرهنك یکصد و شصت
و سه نفر توپچیان مهندس ملایری
جمعی سیف الله خان سرتیپ و قلعه بیگی
یکصد و پنجاه و چهار نفر توپچیان جدید
طرح اطریشی با انضمام صاحبمنصب از یکصد
و هشتاد و دو نفر توپچیان اصفهانی
یکصد و بیست و پنج نفر توپچیان شیرازی
و بوالوپرچی جمعی حاجی عبدالحسینخان سرتیپ
اول یکصد و پنجاه نفر توپچیان بسطامی
جمعی عباس میرزای سرهنك یکصد و بیست نفر
توپچیان از نیچی و اشرف جمعی میرزا محمدخان

سرتیپ هفتاد و شش نفر
توپچیان نزدیکی به سرهنگی آقاخان سی و
شش نفر

تشخیص صاحبمنصبان و تابین

از شش هزار و چهار صد و هشتاد و هفت نفر

عده نفرات موجودی توپخانه

پانصد و شصت و هشت نفر ارباب
مناصب هستند
از رؤسا و سرکردگان و صاحبمنصبان
و ارباب قلم و اطباء که از قرار تفصیل ذیل
تشخیص داده میشوند باقی که پنجهزار و
نهصد و نوزده نفرند تابین و غیره
هستند از اینقرار

توپچی با انضمام وکیل و سرجوقه

پنجهزار و هفتصد و چهل و دو نفر

موزیکانچی و شیپورچی

هشتاد نفر

اصناف

از حداد و نجار و سراج و خیاط بیست
و سه نفر

سرایدار و سقا

بیست و هفت نفر

مستمری بگیر

از اولاد صاحبمنصبان متوفای توپخانه
چهل و هفت نفر

اسامی صاحبمنصبان کل توپخانه

از حاضرین رکاب مبارك و مامورین
سرحدات و متوقفین و مرخصین خانه

امیر تومان سرتیپان اول و دویم و سیم

سی و دو نفر
جناب امیر الامرا العظام حاجی شهاب
الملك امیر تومان حاجی شکورخان سرتیپ اول
و معتمد نظام اصلانخان سرتیپ
اول شهاب نظام حاجی میرزا فرج خان

سرتیپ دویم خسروخان نصر ال
سرتیپ اول میرزا شفیعخان مؤ
سرتیپ اول میرزا فتح الله خ
اول حاجی عبدالحسینخان س
محمد تقیخان سرتیپ دویم حس
عماد السلطنه سرتیپ دویم
خان قلعه بیگی سرتیپ مر
سرتیپ توپچیان خمسه پسر امیر
العظام امین نظام ابوطال
دویم صادقخان سرتیپ اف
عسکرخان سرتیپ شقاقی
سرتیپ خرقانی بوکخان سرتی
علیرضا خان سرتیپ گروسی ح
خان ضیاء الملك سرتیپ اول همدانی
میرزای سرتیپ پسر نواب والاع
عبدالحسین میرزای سرتیپ پس
محسن میرزای امیرآخور حسنخا
اسمعیل خان سرتیپ حسینخ
برادرزاده جناب وزیر نظام
سرهنك اردونقی تیمورخان
علی اکبرخان سرتیپ قزوینی
سرتیپ محسنخان سرتیپ
سرتیپ موزیکانچیان احمد
کرهانی میرزا محمدخان سرتیپ
ملك الاطباء

سرهنگان

پنجاه و نه نفر
اسدالله میرزای سرهنك
میرزای سرهنك سیف الد
سرهنك بهارلو غلامحسین
بهارلو حبیب الله خان سرهن
محمد علیخان سرهنك فوج اول
ابوالقاسمخان سرهنك نهم
عبد زین العابدینخان سرهنك

قلیخان سرهنگ خوئی محمد صادقخان
سرهنگ مرحوم وزیر نظام آقاخان
سرهنگ شقاقی پاشاخان سرهنگ
شقاقی حاجی علی اصغرخان سرهنگ
شقاقی فتح الله خان سرهنگ خلجانی
پاشاخان خلجانی فرج الله خان سرهنگ
الش حسینخان سرهنگ حسنخان
سرهنگ توپخانه طرح اطریشی معلم مدرسه
ناصری اسدالله خان سرهنگ توپخانه
طرح اطریشی محمد علیخان سرهنگ توپخانه
طرح اطریشی میرزا باقرخان سرهنگ پسر
مهندس باشی میرزا حسینخان سرهنگ
مامور تحویلداری توپخانه خراسان
رضاخان سرهنگ مامور تحویلداری توپخانه
ایرانی حسنخان سرهنگ پسر مرحوم احمد
خان عمیدالملک میرزا رضاخان سرهنگ
امان الله خان سرهنگ هاشمخان سرهنگ
حاجی محمد باقرخان سرهنگ محمد ولیخان
سرهنگ مصطفی خان سرهنگ ولد امیرالامراء
العظام امین نظام عباس میرزای سرهنگ
یوسفخان سرهنگ خمسه کلبعلیخان
پسر مرحوم نظام الدوله محمد ناصرخان
حاجی شهاب الملک علیخان سرهنگ
افشار حسینقلیخان سرهنگ ارونقی
هاشمخان سرتیپ قاجار خانباباخان
سرهنگ ولد مرحوم حاجی قنبر علیخان سعد
الدوله غلامحسینخان سرهنگ شکاینی
محمد باقرخان سرهنگ یوسف میرزای
سرهنگ خمسه مظفرخان سرهنگ
گروسی فرج الله خان سرتیپ شیرازی
مسیح خان سرهنگ بوالوردی
فرج الله خان سرهنگ علینقی خان گروسی
قلیخان همدانی محمد صالح خان محمد
ناصرخان قاجار سلطانحسین میرزای

سرهنگ پیشوچی حسن رضاخان سرهنگ
کرمانی آقاخان سرهنگ زرندی
قاسمخان سرهنگ مامور ذخیره میرزا
مهدیخان سرهنگ مامور اصفهان
حاجی خضرقلیخان سرهنگ مامور
تحویلداری توپخانه فارس میرزا علا
حسینخان سرهنگ مامور اصفهان
میرزا سید جواد سرهنگ مامور اصفهان
محسن میرزای همدانی

نایبان اجودانباشی

پانزده نفر

میرزا حسینخان نایب اول اجودانباشی
عبدالحسین میرزا پسر مرحوم معزالدوله
سلطانمجید میرزا میرزا نجات الله خان
میرزا سید علیخان علی اکبرخان
نجفقلیخان یوسفخان گروسی میرزا
علیخان مصطفی قلیخان همدانی
اسمعیل خان ملایری فضل الله میرزا
حاجی عبدالله خان میرزا آقاخان کرمانی

یاوران اول و دویم

نود و پنج نفر

حسینخان یاور اول هاشمخان یاور اول
بهارلو محمدعلیخان یاور اول فوج
بهادران افشار حبیب الله خان یاور
اول باقرخان یاور اول حاجی عزیزخان
یاور اول قلیخان یاور اول ارونقی
میرزا غفارخان سرهنگ جانمحمدخان
یاور اول ارونقی حسینخان یاور اول
ارونقی محمدعلی بیک یاور اول مرندی
عباد الله خان یاور اول شقاقی شکرالله
خان یاور اول کرمانشاهانی حسینخان
یاور اول گروسی میرزا عبدالله خان
یاور اول پسر امیرالامراء العظام رئیس
اصطبل توپخانه فریدون میرزا یاور اول

میر مصطفی خان یاور اول نصرالله
خان یاور اول تبریزی حاجی یوسف
بیک یاور محمدعلی بیک یاور اول تبریزی
سید ولی بیک یاور اول مرندی جعفرقلیخان
سرهنگ گرگری حمزه خان سرهنگ مرندی
آقاخان یاور اول شقاقی علی عسکر
آقای یاور اول صادقخان یاور اول خوئی
سلیمانخان یاور اول مقدم رضاخان
سرهنگ مهندس طرح اطریشی معلم مدرسه
ناصری میرزا ابراهیم یاور اول طرح اطریشی
محمدخان یاور اول ایضا یوسفخان یاور
اول مقدم علیخان یاور اول عبدالباقی
خان یاور اول قزوینی غلامحسینخان یاور
اول قزوینی روح الله میرزا یاور اول
محمد صادقخان یاور اول یحیی خان یاور
اول افشار بکشلو محمد حسینخان یاور اول
قزوینی مرتضی قلیخان یاور اول خرقانی
میرزا فتح الله خان یاور اول طرح جدید اطریشی حیدر
خان یاور اول سلیمانخان یاور اول
مهندس ملایری اسدالله خان یاور اول
میرزا احمدخان یاور اول محمد آقا یاور
دویم بهارلو میرزا علیخان سرهنگ
یوسف بیک یاور دویم بهارلو باقرخان
یاور افشار پاشاخان یاور افشار
علینقیخان یاور افشار جعفر آقا یاور
افشار عبدالعلیخان یاور افشار
میرزا نورالله یاور افشار اسمعیل بیک
یاور تبریزی جهانگیرخان یاور اردبیلی
میرزا ذکیخان یاور مرندی سید مهدی بیک
یاور مرندی کلبعلیخان یاور خوئی
غلامعلیخان یاور خوئی احمدخان یاور
خوئی حیدرخان یاور خوئی حاجی
آقابیک یاور خوئی آقابیک یاور
غلامحسینخان یاور شقاقی میرزا

یوسفخان یاور خلخالی صادقخان یاور
مقدم شریفخان یاور خمسه علینقی
میرزا یاور خمسه خسرو میرزا یاور خمسه
محمدعلی بیک یاور خمسه میرزا حسینخان
یاور قزوینی میرزا حسن یاور قزوینی
اسمعیلخان یاور دویم قزوینی مصطفی
خان یاور افشار بکشلو ولیخان یاور خزانه
خدادادخان یاور نهاوندی نوراللهخان
یاور خرقانی اقاخان یاور نهاوندی
ابراهیمخان یاور مهندس ملایری عبدالله
خان یاور شرائی حیدرقلیخان یاور شیرازی
میرزا سید حسین یاور میرزا ابوالفتحخان
یاور میرزا غلامحسین یاور علی اکبرخان
یاور میرزا سید علینقی یاور محمدطاهر
میرزا یاور میرزا صادق یاور کیلانی علی
اکبرخان یاور تنکابنی فریدون بیک یاور
میرزا علی اکبر یاور طرح جدید اطریشی میرزا
نجفقلی یاور طرح جدید اطریشی میرزا محمد
یاور طرح جدید معلم مدرسه ناصری میرزا
محمد علیخان یاور طرح جدید اطریشی عبد
العلیخان یاور سلیمان میرزا یاور و معلم
توپچیان کوچك

ارباب قلم

بیست و شش نفر

میرزا علی علوی لشکرنویس میرزا هاشمخان
اعتماد لشکر برات نویس توپخانه میرزا
اسمعیل سررشته دار دفتر توپخانه میرزا
علی سررشته دار میرزا سید تقی سررشته دار
میرزا نصرالله لشکرنویس میرزا علی سر
رشته دار توپچیان خلخالی میرزا رفیعخان
سررشته دار میرزا نصرالله سررشته دار
مازندرانی میرزا محمد علیخان سررشته دار
میرزا عباس مشرف میرزا احمد آقا سررشته دار
میرزا حسن سررشته دار میرزا مصطفی
ایضا میرزا عیسی خان ایضا میرزا آقا
سررشته دار توپچیان اطریشی میرزا
غلامرضا سررشته دار میرزا عیسی
ایضا میرزا مهدی مشرف میرزا حسین ایضا
میرزا ابوالقاسم ایضا میرزا محمد رضا ایضا
میرزا سید احمد ایضا میرزا علی اکبر ایضا
میرزا محمد علی ایضا میرزا فتح الله ایضا
میرزا بزرگخان ایضا میرزا اسمعیل ایضا
میرزا آقاخان سیلاخوری میرزا
جعفر عرب نفر

اطباء و جراحان

ده نفر

میرزا سید محمد حکیمباشی توپخانه
میرزا محمد حسین طبیب زنبرکی میرزا محمد
حسین طبیب اشتیانی مامور خراسان
میرزا عبدالله طبیب مامور آذربایجان
میرزا حسن طبیب مامور فارس ابوالفتح
میرزای طبیب میرزا محمد طبیب میرزا
غلامرضا طبیب میرزا حسن جراح
سید عباس جراح مامور خراسان
میرزا بزرگ دواساز و عکاس توپخانه

اجزای دارالشفای جدید ناصری توپخانه

پانزده نفر

میرزا زین العابدین طبیب میرزا ابوالقاسم
طبیب مباشر تنظیمات دارالشفاء میرزا
کاظم جراح میرزا بابای دواساز ناظر
نفر پرستار چهار نفر آشپز و رخت
شوی دو نفر فراش قراول چهار نفر

سایر ارباب مناصب

از سلطان و ایجودان و نایب و غیره که
در تمام افواج توپخانه هستند سیصد
و نه نفر

اداره اصطبل نو...

بر یابت و امیر آخوری امیر الام...
محمد حسینخان پیشخدمت مخصو...

حاضر رکاب مبارک...

میرزا علیرضا لشکرنویس و برات نو...
میرزا حسینخان امیر آخور م...
سررشته دار میرزا محمود م...
یحیی خان نایب اول حسن بیک...
علیخان نایب و تحویلدار کا...
و بیطار باشی استاد حاجی...
باشی نعلبند و اخترجی...
جلودار چهارده نفر

سایر ولایا...

خمسه

محمد ابراهیمخان ریش سفید...
باباخان نایب اول فتح الله خا...
حاجی تقیخان نایب اول نظر...
اول نایب دویم هشت نفر
شانزده نفر

ملایر

رستمخان نایب اول حسن...
دویم جلودار شش نفر

نهاوند

هاشمخان نایب اول آقا...
نایب اول غلامعلی بیک تحو...
بیک نایب دویم جلودار هش...

عراق

افراسیابخان نایب اول علی...
الله خان نایب دویم جلودا...

ساوه

هدایت الله بیک نایب دویم
بیک نایب دویم زین العا...
تحویلدار جلودار دو نفر

ولایات

...یاور سرحدات آذربایجان

...سلطانخان سرهنگ و امیرآخور نایب دو
...نفر جلودار ده نفر

...اسان و توابع قهستان

...مهدیخان رئیس رشیدخان نایب
اول موسیخان نایب اول نایب دویم
...و نفر جلودار هشت نفر

اصفهان

حاجی قاسم نایب اول نایب دویم نفر
جلودار دو نفر

شیراز

عنایت الله بیک نایب اول جلودار پنجنفر

عربستان

زمان بیک نایب دویم جلودار دو نفر

لرستان

آقاخان بیک نایب دویم جلودار دو نفر

کرمانشاهان

محمودخان نایب اول جلودار شش نفر

کردستان

افراسیابخان نایب اول جلودار دو نفر

استراباد

زین العابدین بیک نایب اول جلودار دو نفر

قورخانهٔ مبارکه

ابواحیمی امیرالامراء العظام معین نظام
امیرتومان
هفتصد و هفت نفر

حاضر رکاب مبارک

چهارصد و شصت و دو نفر

معارف

دویست و پانزده نفر
جناب خاص بصابت جهانگیرخان وزیر صنایع
امیرتومان وزیر قورخانه
میرزا حبیب الله لشکرنویس و مستوفی

سرتیپان و غیره

عبدالله خان سرتیپ زین العابدینخان
سرتیپ برادر جناب وزیر بقایا میرزا
حسینخان غلامحسینخان سیوریخ
معلم میکانیک قورخانهٔ مبارکه

سرهنگان

هاشمخان مباشر کارخانهٔ آتشبازی
میرزا محسن میر رفیعخان شیخعلیخان
میرزا حسینخان میرزا سید حسین
مصطفیخان نایب اجودانباشی میرزا
مهدی نایب اجودانباشی حسینخان
قزوینی نصیرخان قزوینی نایب
اجودانباشی محمد طاهرخان و موسی
خان نواده های مرحوم صدر اعظم
سید علی اصغرخان سرهنگ یوسفخان
نایب اجودانباشی

لشکرنویس و سررشته دار

میرزا مهدیخان میرزا اشرف میرزا
نصرالله میرزا ولیقلی میرزا اسدالله
میرزا علی اکبر

حکیمباشی و نقاشباشی

میرزا علی آقای حکیمباشی میرزا عبد
الرحیم نقاشباشی میرزا عبدالرحیمخان
طبیب میرزا مهدی ساعتساز

یاوران

نصرالله بیک سرهنگ و تحویلدار انبار
فالسفه میرزا ابوالقاسم یاور اول و
تحویلدار حاصل انبارکار نوروزعلیخان
یاور و تحویلدار قورخانه توپ و غیره
شهبازخان یاور و تحویلدار انبار تفنگ
حاجی عبدالله بیک یاور و مباشر کارخانهٔ
سراجی طهماسب بیک یاور و مباشر کار
خانهٔ چاشنی سازی عابدین بیک
یاور و مباشر کارخانجات مهران
علی اکبر سلطان مباشر کارخانهٔ طرقه سازی

سید درویش بیک مباشر کارخانهٔ گلوله تراشی و
سوهان کاری میرزا احمد یاور اول و مباشر
دباغخانهٔ همدان سید کاظم یاور اول
مباشر کارخانهٔ طبل و شیپور سازی
آقا سید حسین یاور مباشر کارخانهٔ اسباب
مرقعهٔ موزیکان کاظمخان سرهنگ
و مباشر کارخانهٔ ریخته گری عبد
الحسینخان یاور اول مباشر کارخانهٔ
فشنگ کاغذی حسن بیک یاور و مباشر
کارخانهٔ فشنگ کاغذی میرزا محمد بیک
یاور و مباشر کارخانجات نجار امامویردی
بیک یاور و مامور کرمانشاهان حاجی
ابوطالبخان یاور اول محمد علیخان یاور
مامور عربستان میرزا بیک یاور مامور
خمسه محمد علیخان یاور مامور قزوین
حاجی اسمعیل یاور میرزا ابوالقاسم یاور
مهدیخان یاور محمد علیخان یاور
میرزا علی اکبر یاور میرزا محمد خان نوری
استاد میرزا محمد نجارباشی رئیس کارخانجات نجاری

سلطان، سه نفر

اصناف صنعتکار

یکصد و بیست و چهار نفر
تفنگ ساز و پرداختگر و قنداق ساز پانزده
نفر ریخته گر دوازده نفر توپ دوز
پنجنفر سراج بیست نفر دوالگر ده نفر
سوهان کار ده نفر چاشنی ساز هفده
نفر نجار ده نفر حداد ده نفر نقاش
پنجنفر گلوله ریز ده نفر

قورخانچی

دویست و بیست نفر کارخانهٔ فشنگ
فلزی بیست و هفت نفر

معارف

چهار نفر مسیو پتو معلم میکانیک
طهماسبخان سرهنگ ناظم کارخانه

سلطان نفر نایب نفر

سایر

بیست و سه نفر

ولایات

دویست و چهل و پنج نفر

آذربایجان

جمعی میرزا عبدالله خان سرتیپ سی و نه نفر
معارف بیست و یکنفر سایر هیجده نفر

اصفهان

جمعی میرزا حسنخان سرهنگ هفده نفر معارف
هفت نفر سایر ده نفر

استراباد

جمعی رضا سلطان ده نفر سلطان نفر
سایر نه نفر

بسطام

جمعی محمد باقر بیک نایب سه نفر نایب نفر
قورخانه چی دو نفر

خراسان

جمعی ابوالقاسم بیک پنجاه نفر معارف هفده
نفر سایر سی و سه نفر

بروجرد و عربستان

ده نفر
بروجرد جمعی میرزا ابوالفتح یاور سه نفر
عربستان جمعی محمد صادق بیک نایب هفت نفر

فارس

جمعی احمد خان سرتیپ سی و سه نفر معارف
هفت نفر سایر شانزده نفر

کرمان

جمعی علی اکبر خان یاور سی و هشت نفر معارف
چهارده نفر سایر بیست و سه نفر

کرمانشاهان

جمعی محمد علیخان سلطان بیست و هشت نفر
معارف هفت نفر سایر بیست و یکنفر

کردستان

جمعی غلام محسنخان یاور اول شانزده نفر
معارف پنجنفر سایر یازده نفر

لرستان

جمعی محمد حسن بیک نایب چهار نفر نایب
نفر قورخانه چی سه نفر

قزوین

دو نفر نایب نفر قورخانه چی نفر

یزد

جمعی عبدالوهاب خان سلطان شش نفر
سلطان نفر سایر پنجنفر

زنبورکخانه مبارکه

نصرالله خان سرتیپ زنبورکخانه و رئیس
قراسوران دار الخلافه عبدالحسینخان
سرهنگ علیمحمد بیک یاور اول
اسمعیل خان یاور دویم

موزیکانچیان
صاحب منصبان

شکرالله خان سرتیپ محمد حسنخان سرتیپ
نواده مرحوم بابا خان سردار کل
محمد علیخان سرهنگ موزیکانچی صف
علیخان سرهنگ غلامحسین بیک یاور

دسته جات موزیکانچی

دسته
موزیکانچیان توپخانه

دسته
ارنکر و بدو یاری

دسته
لوران و شهرستانکی

دسته
مخصوص نواب اشرف والا نایب السلطنه

دسته
موزیکانچیان قراقخانه

دسته
ساوه

دسته
سیلاخوری

دسته
موزیکانچیان فوج خر...

دسته
موزیکانچیان فوج بها...

دسته
موزیکانچیان فوج شش...

دسته
موزیکانچیان فوج قز...

دسته
موزیکانچیان فوج منص...

دسته
موزیکانچیان فوج قد...

افواج قاهره

فوج بهادران
ابوابجمعی شجاع السلطنه ام...

فوج اول خاصه
ابوابجمعی شجاع السلطنه ام...
حاجی نقد علیخان سرتیپ...

فوج ششم اقبال
ابوابجمعی شجاع السلطنه
سرتیپ سیم

فوج دویم نصرت
محمد قلیخان سرتیپ

فوج دویم خاصه
ابوابجمعی عبدالحسین میرزا...
امیر تومان

فوج چهارم تبریز
احمد خان سرتیپ

فوج امیریه
جمعی لطفعلیخان سرتیپ
سرتیپ عبدالحسینخان...

فوج مخبران
ابوابجمعی شجاع السلطنه د...

فوج پنجم

فوج پنجم شقاقی نمره (۹)
ابوجمعی شجاع السلطنه امیر تومان بسرتیپی
قلیخان سرتیپ
فوج هفتم شقاقی نمره (۱۰)
جمعی شجاع السلطنه بسرتیپی تقیخان سرتیپ
اول
فوج ششم شقاقی نمره (۱۱)
ابوجمعی عبدالحسین میرزای نصرة الدوله
امیر تومان بسرتیپی اسدالله خان سرتیپ
فوج قهرمانیه نمره (۱۲)
ابوجمعی عزیزالله میرزا ظفر السلطنه بسرهنگی
رضاخان سرهنگ
فوج پنجم ایلات نمره (۱۳)
ابوجمعی شجاع السلطنه امیر تومان
حمیدخان سرتیپ
فوج تخته قاپو نمره (۱۴)
ابوجمعی نصرة الدوله علینقیخان سرتیپ
فوج اردبیل و مشکین نمره (۱۵)
بسرتیپی محمد ولیخان قاجار
فوج هفتم خلخالی نمره (۱۶)
عزیزالله میرزا ظفر السلطنه
فوج مظفر مراغه نمره (۱۷)
ابوجمعی حاجی قلیخان
فوج سیم مراغه نمره (۱۸)
ابوجمعی فتح الله خان سرتیپ اول
فوج چهارم جدید مراغه نمره (۱۹)
ابوجمعی فضلعلیخان سرتیپ
فوج هفتم افشار نمره (۲۰)
ابوجمعی خسروخان سرتیپ
فوج هشتم افشار نمره (۲۱)
ابوجمعی لطفعلیخان سرتیپ
فوج جدید افشار نمره (۲۲)
ابوجمعی میرزا علیخان سرتیپ افشار
پسر مرحوم حاجی بهاء الملک

فوج هم خوئی نمره (۲۳)
ابوجمعی حیدرخان سرتیپ
فوج بهادران خوئی نمره (۲۴)
حیدرخان سرتیپ دویم
فوج مخبران ماکوئی نمره (۲۵)
بهلول پاشاخان سرتیپ محمد
پاشاخان سرتیپ
فوج مخصوص
نواب اشرف والا نایب السلطنه امیر
کبیر وزیر جنگ
نمره (۲۶)
ابوجمعی میرزا محمد علیخان معین نظام
امیر تومان بسرتیپی نقیخان
فوج اول طهران نمره (۲۷)
ابوجمعی امیرخان سردار امیر تومان
فوج مخبران زرندی نمره (۲۸)
جمعی محمد حسینخان سرتیپ
فوج بهادران ماوندی نمره (۲۹)
علینقیخان سرتیپ اول حاجی محمد
حسینخان سرهنگ
فوج دویم خلج ساوه نمره (۳۰)
سیف السلطنه امیر تومان
فوج مخبران درجزینی نمره (۳۱)
ابوجمعی سیف السلطنه بسرهنگی
فضل الله خان
فوج ششم قلیم خمسه نمره (۳۲)
ابوجمعی مظفر الدوله
فوج دویم خمسه نمره (۳۳)
جمعی علاء الدوله
فوج گروسی نمره (۳۴)
جمعی جناب جلالتماب امیر نظام بسرتیپی
عبدالحسینخان
فوج مخبران کردستان نمره (۳۵)
جمعی محمد علیخان سرتیپ ظفر الملک

فوج اول قلیم قزوین نمره (۳۶)
ابوجمعی نصر الملک امیر تومان بسرتیپی
میرزا نبی خان هدایت الله خان سرهنگ
فوج دویم جدید ایضاً نمره (۳۷)
نصر الملک امیر تومان بسرتیپی مصطفی خان
فوج سیم افشار بکشلو نمره (۳۸)
ابوجمعی حسینخان اجودانباشی کل بسرهنگی
علیخان پسر مرحوم حاجی اسدالله خان
فوج ششم خرقانی نمره (۳۹)
ابوجمعی اجودانباشی بسرهنگی محمد علیخان
فوج بهادران حشمت نمره (۴۰)
ابوجمعی اعتضاد الدوله محمد باقرخان
فوج هفتم عرب و عجم نمره (۴۱)
ابوجمعی محمد اسمعیل خان سرتیپ
فوج مخبران فیروزکوهی نمره (۴۲)
ابوجمعی میرزا کریمخان صمصام السلطنه امیر تومان
بسرهنگی مصطفی خان
فوج هفتم سوادکوه نمره (۴۳)
ابوجمعی جناب مستطاب امیر السلطان
بسرتیپی حاجی حسینعلیخان سرتیپ اول
فوج سیم لاریجانی نمره (۴۴)
ابوجمعی میرزا عبدالله خان میرپنجه
پیشخدمت همایونی و حاکم مازندران
نهصد نفری
فوج سیم سنگسری نمره (۴۵)
ساعد الدوله امیر تومان ولیخان
نصر السلطنه امیر تومان
فوج سیم سندپی نمره (۴۶)
ابوجمعی میرزا علیخان برادر مرحوم عبد
الحسینخان
افواج ثلثه هزارجریب نمره (۴۷)
ابوجمعی لطفعلیخان سرتیپ
نمره (۴۸)
ابوجمعی لطفعلیخان سرهنگ

نمره (۴۹)
ابوابجمعی محمد خان سرهنك

فوج بهادران فراهان نمره (۵۰)
ابوابجمعی امان الله خان سرتیپ

فوج برچلو نمره (۵۱)
محمد خان سرتیپ

فوج مخبران کرازی نمره (۵۲)
جمعی حاجی صمصام الملك حاجی ذوالفقار خان سرتیپ

فوج ششم سربندی نمره (۵۳)
جمعی حاجی صمصام الملك امیر تومان

فوج اول خلج قم نمره (۵۴)
بسرتیپی

فوج چهارم کمره نمره (۵۵)
جمعی نصر الله خان سرتیپ زینور کخانه

فوج پنجم گلپایگان نمره (۵۶)
جمعی غلامحسینخان سرهنك

فوج ششم سه دهی نمره (۵۷)
نواب جلال الدوله سرتیپ

فوج چهارم فریدنی نمره (۵۸)
بسرتیپی حاجی مصطفی قلیخان

فوج ششم چهار محالی نمره (۵۹)
جمعی محمد علیمیرزا بسرهنگی میرزا عبد الحسینخان

فوج ششم قراکوزلو نمره (۶۰)
ابوابجمعی حسام الملك امیر تومان
بسرهنگی فضل الله خان

فوج منصور قراکوزلو نمره (۶۱)
ابوابجمعی حسام الملك

فوج بهادران فدوی نمره (۶۲)
ابوابجمعی جناب عبد الله خان سرتیپ اول ساعد السلطنه

فوج مخبران قراکوزلو نمره (۶۳)
ابوابجمعی جناب ناصر الملك بسرتیپی مهدیخان

فوج دویم ملایر نمره (۶۴)
ابوابجمعی عسکر خان سرتیپ

فوج دویم نهاوند نمره (۶۵)
ابوابجمعی معین نظام بسرتیپی علی اکبر خان اصفهانی

فوج سیلاخور نمره (۶۶)
جمعی ساعد الدوله بسرهنگی مصطفی خان

فوج چهارم زنگنه نمره (۶۷)
ظهیر الملك سرتیپ اول محمد حسینخان سرتیپ سیم

فوج اول کرندی نمره (۶۸)
علیمراد خان سرتیپ نصر الله خان سرهنك

فوج بهادران قلعه زنجیری نمره (۶۹)
بسرهنگی حسینخان

فوج سیم کلهر نمره (۷۰)
جمعی محمد کاظمخان سرتیپ نصر الله خان سرهنك

فوج لرستان نمره (۷۱)
ابوابجمعی حسینقلیخان والی بسرهنگی غلامرضا خان

فوج اول امرائی نمره (۷۲)
جمعی قاسمخان سرهنك

فوج بهادران قرائی نمره (۷۳)
جمعی علینقیخان سرتیپ

فوج مخبران ترشیزی نمره (۷۴)
بسرتیپی محمد یوسفخان سرتیپ

فوج اول قاینی نمره (۷۵)
ابوابجمعی حشمة الملك بسرهنگی حاجی پرویز خان

فوج دویم جدید ایضاً نمره (۷۶)
جمعی حشمة الملك بسرهنگی حیدر قلیخان

فوج هفتم قدیم کرمانی نمره (۷۷)
تقیخان سرتیپ

فوج هشتم شوکت کرمانی ...
ابوابجمعی سلیمانخان سرتیپ عرب ...

فوج نهم جدید گرمسیر کرمانی ...
بسرتیپی زین العابدین خان ...

آذربایجان

دسته
افشار صاین قلعه ابوابجمعی ... خان سرتیپ

دسته
افشار ارومی ابوابجمعی حاجی ع... سرتیپ اول بسرتیپی باقرخان

دسته
قزاق آذربایجان از عوض دسته ... ومشکین ابوابجمعی نصرة الدوله ...

دسته
چهار دولی ابوابجمعی نوروز خ... حسینقلیخان سرتیپ

دسته
چلبیانلو ابوابجمعی رح... سرتیپ دویم

دسته
شقاقی جمعی علیخان

دسته
اینانلو جمعی صارم الملك

دسته
قراپاپاق جمعی نجفقلیخان س...

دسته
حاجی علیلو بسرکردگی رست...

دسته
قراسوران راه قراجه...
جمعی عباسعلی بیك

دسته
قراسوران جمعی سیف الله خان ...

دسته
قراسوران از شق و آستارا جمعی امین الوزاره
دسته
رابیکانلو جمعی یوسفعلیخان
دسته
جلایر شقاقی جمعی عباسخان
دسته
قراسوران راه مرند جمعی شکرالله خان
دسته
بکانی جمعی اسفندیارخان
دسته
مقدم جمعی صمدخان
دسته
مکری عزت الله خان
سرکردگان غلام نصرت
میرهدایت خان میرزا زین العابدین خان
علیقلیخان حسینخان ابراهیم آقای
سرهنگ اسکندرخان سلیمانخان
خراسانی
غلامان مشهدی
دسته
جمعی ابوالفتح خان
دسته
جمعی حاجی فضل الله خان
دسته
جمعی حاجی فرامرزخان
دسته
قوچانی جمعی شجاع الدوله
دسته
بجنوردی جمعی سهام الدوله یار محمدخان
امیر تومان
دسته
سوار کوکلان جمعی سهام الدوله
دسته

قائنی و سیستانی جمعی حشمة الملک
امیر تومان
دسته
طبسی جمعی عماد الملک
دسته
درجز جمعی محمدعلیخان
دسته
هزاره جمعی اسمعیل خان سرتیپ
بسرکردگی محمد عظیم خان
دسته جات
تیموری و جمشیدی
دسته
تیموری جمعی علیمردانخان نصرة الملک
دسته
تیموری جمعی میر عطاء الله خان
دسته
جمشیدی جمعی ذوالفقارخان و حاجی
محمد امین سرکرده
دسته جات
جمعی نواب شاهزاده محمد میرزای سرتیپ اول
دسته
مرودانی
دسته
مروی بسرکردگی ابوالحسنخان و محمد
شریفخان
دسته
مروی جمعی صید رضا بیک
دسته
مروی جمعی قربانعلی بیک
دسته
آرد کلان جمعی غلامحسینخان سرکرده
دسته
قراسوران جمعی غلامرضاخان و نصرالله خان
دسته قرائی
انزانی

جمعی محمدخان سرکرده
دسته
نیشابوری ابواجمعی باقرخان سرتیپ
دسته
عمارلو جمعی محمدرضاخان سرکرده
دسته
سبزواری جمعی حاجی فرامرزخان
علیمحمدخان سرتیپ دسته
مزینانی جمعی حسینخان سرکرده
پیاده خراسانی
دسته
قائنی و خوافی جمعی حشمة الملک
دسته
عمله قراول مخصوص یکصد و سی و پنجنفر
استرآبادی و غیره
پیاده استرآبادی
دسته
جمعی میر علینقیخان سرتیپ ازبابت
سواره فندرسکی
دسته
جمعی علیمحمدخان سرتیپ ازبابت سواره
کتول
دسته
جمعی عبدالصمدخان سرتیپ ازبابت
سواره مقصودلو
دسته
تمسکین جمعی محمدخان سرکرده
دسته
ساوری جمعی عیسی خان
دسته
شاهکوهی جمعی محمدعلیخان
دسته
سدن رستاقی جمعی محمدقلیخان
دسته

انزانی جمعی محمدعلیخان

دسته

بلوچ و حاجی لر جمعی علی اصغر بیک

دسته

غلامان استرآبادی جمعی علیخان آقای
قاجار

دسته

کلدیخان ریش سفید طایفهٔ جعفربای

دسته

ایلکلدی نظر ریش سفید آتابای

دسته

قلیجخان آتابای سالارخان

دسته

قوشبه خان آتابای ایلکلدی خان جعفربای

دسته

امیرخان آتابای ملا قربانخان

دسته

ایضا نظر ریش سفید آتابای محمد قلیخان

دسته

سوارهٔ ترالکه بموت و کوکلان جمعی حسین
قلیخان یوزباشی

دسته

نردینی جمعی افراسیابخان سرکرده

کوهکاری و بسطامی

ابوالجمعی نواب ضیاء الدوله امیرتومان

کرمانی

افشار کرمانی

میرزا محمودخان سرکرده

شمخالچیان بمی

ابوالجمعی

سوارهٔ و جمازهٔ بمی و نرماشیری

اسدالله خان سرکردهٔ عرب بسطام

سوارهٔ و جمازه سوار نرماشیری

وردبسکانی مرتضی قلیخان سرکرده

سوارهٔ سیستانی

اسدالله خان سرکرده

سوارهٔ و جمازه سوار خبیصی

صادقخان سرکرده

گیلانی

ازبابت سوارهٔ کرکان رودی و اسالمی
جمعی نصرالله خان سرتیپ اول

مازندرانی

ازبابت سوارهٔ کرد و ترک وغیره ابوالجمعی
میرزا عبدالله خان پیشخدمت و سرتیپ
اول میرزا ابوالحسن مشرف

سرکردکان

عبدالله خان سدانلو فتح الله خان ایضا
صفی خان ایضا موسی خان جهانبیکلو
اسدالله خان ایضا محمدخان ایضا
حسینخان کرایلی ذوالفقارخان ایضا
حسنخان اصانلو محمدخان افغان

جماعت خواجه وند

ابوالجمعی جناب مستطاب امین السلطان
علی اکبرخان سرتیپ اول یزدان قلیخان
سرکرده نعمت الله خان حسینخان
فتح الله خان

سوارهٔ عبدالملکی

ابوالجمعی عبدالله خان سرکردگی
عسکرخان

عراقی

جماعت زرینکر

ابوالجمعی ساری اصلان امیرتومان
علیقلیخان سرتیپ مهدیخان نایب اول

جماعت شاهسون افشار

ابوالجمعی جناب مستطاب امین السلطان
جهانشاه خان سرتیپ اول

جماعت بجنایری

جمعی محمد حسینخان

جمعی

جماعت عرب زرند...

جمعی میرزا حسینخان بن اسهام السلطـ...
میرزا حسنخان سرتیپ دوم ...

جماعت افشار اسد...

جمعی جناب اختیار امیرتومان
محمدکریمخان

جماعت خمسه

جمعی ذوالفقارخان سرتیپ

جماعت شاهسون ابـ...

عزیزالله خان صارم الملک امیـ...
حاجی لطف الله خان سرتیپ اول

جماعت شاهسون بغـ...

امیدعلیخان سرکرده اکبرخا...
اسدخان سرکرده

جماعت شاهسون...

ابوالجمعی جناب مستطاب امیر...
آقاجانخان سرتیپ غلامعلیخا...
محمدحسینخان ایضا غلامرضاخا...
ولیمحمدخان ایضا

جماعت شاهسون فوری...

ابوالجمعی حسینعلیخان سرتیپ ...
حسینقلیخان

جماعت باجلان

ابوالجمعی حاجی احمدخان سرتیپ

جماعت خرقانی

ابوالجمعی جوداباشی کل حسنخا...
علینقیخان سرکرده

جماعت برانوند

جمعی ابدالخان سرهنک برادر...
حسنخان سرکرده

جماعت اصانلو

ابوالجمعی جناب مستطاب امیر...
رحیمخان سرکرده

جماعت افشار ساوج...

جمعی حسنخان سرتیپ میرزا رضای طبیب

جماعت کرد بچه

که مشغول خدمت قراسورانی دار الخلافه

هستند جمعی عزیز الله خان صارم الملک

امیر تومان بسرکردگی خانباباخان

جماعت هداوند

ابو جمعی جناب مستطاب امین السلطان

بسرکردگی رحیمخان

جماعت شاهسوار

که مشغول خدمت قراسورانی دار الخلافه

هستند جمعی صارم الملک

سواره جدید اصفهان

ابو جمعی محمد علی میرزا

جماعت ایلات قزوین

ابو جمعی میرزا محمد خان سرتیپ اول

جماعت قراچورلوی خوار

ابو جمعی جناب مستطاب امین السلطان

بسرکردگی صفر علیخان

جماعت افشار بکشلو

ابو جمعی اجود اباشی کل بسرکردگی

کاظمخان

جماعت چکنی

ابو جمعی عزیز السلطان بسرهنگی

صادقخان

جماعت احمد وند و هشوی

ابو جمعی محمد حسینخان

جماعت کلیائی

جمعی اسمعیل خان سرکرده

سواره کرد زنگنه برلرستانی

جمعی حسینخان سرکرده

جماعت نانکلی کرمانشاهان

بسرکردگی

جماعت یار احمدی

سرتیپ حاجی احمد خان

جماعت عرب و باصری

جمعی محمد حسنخان سرتیپ و قوام الملک

جماعت سنجابی

جمعی علی اکبرخان سرهنگ

جماعت فیلی

جمعی کریمخان سرکرده

سواره جدید کرمانشاهانی

جمعی عزیزخان سرکرده

جماعت بختیاری

دارابخان سرکرده

پیاده

خراسانی

تفنگچیان

ابو جمعی حشمة الملک

جزایرچیان سرخسی

جمعی حشمة الملک بسرکردگی اشخاص مفصله

غلامحسینخان سرکرده عزیز محمد خان

پسر عباسخان سرتیپ یوسف بیک

استرابادی

دسته فندرسکی

جمعی میرزا علینقیخان سرتیپ

دسته کتول

جمعی علی محمد خان سرکرده

دسته معصوملو

جمعی عبد الصمد خان سرکرده

دسته استراباد رستاقی

جمعی فتحعلیخان سرکرده

دسته بالا شاهکوهی

جمعی آقا عبد الرحمن سرکرده

دسته پائین شاهکوهی

جمعی محمد علیخان سرکرده

دسته سدن رستاقی

جمعی محمد قلیخان سرکرده

دسته انزانی

تفنگچیان

جمعی محمد علیخان سرکرده

دسته عشکنی

جمعی محمد قاسمخان سرکرده

دسته ساوری

دسته جمعی جعفر قلیخان دسته جمعی

حاجی آقا رضا

دسته لیوانی و سیل سپر

جمعی اسد الله خان سرکرده

دسته بلوچ

علی اکبر بیک

دسته جات گیلانی

دسته سالیانی

جمعی میر یوسفخان سرکرده

سواره اسالمی

ابو جمعی نصرة الله خان سرتیپ اول

بسرهنگی الله یارخان

دسته انزانی

جمعی جبار قلیخان سرکرده

دسته شفتی

جمعی نعمة الله خان ایضا

مازندرانی

جماعت کلباد و غیره

جمعی میرزا محمد خان سرتیپ لطفعلیخان

سرکرده محمد مهدیخان سرکرده طایفه

عمرانلو

جماعت طالش

بسرکردگی علی اکبرخان

جماعت بخشی

بسرکردگی علی اکبرخان

جماعت اشرفی

بسرکردگی عباسقلیخان

کرمانی

تفنگچیان اناری

حسینقلیخان سرکرده

تفنگچیان نخعی و دراویش

اسمعیلخان سرکرده

تفنگچیان عرب بسطام

ابو الحسن سلیمانخان سرتیپ بسرکردگی کریمخان

تفنگچیان بهاری

درانخان سرکرده

تفنگچیان کوهک و چاهبار و سفندک

ملک بهادر سرکرده

عرائی از باب پیادهٔ بلوچ

جمعی شیخ محمدخان سرهنگ

ادارهٔ افواج طرح اطریش

و سوارهٔ طرح قزاق

افواج طرح اطریش

از باب صاحبمنصبان که برقرار هستند

دستهٔ سربازان اوّل

از باب پیاده نظام

دستهٔ سربازان دوّیم

از باب پیاده نظام

شاسور

که عبارت از فوج مخبران باشد

رشنی

که عبارت از فوج مهندس باشد

توپچیان توپهای کوهستانی طرح اطریشی

فوج

موزیکانچیان

ادارهٔ مزبوره

ادارهٔ قزاقیه

بریاست پالکنک گوزنین کاراوایف

فوج اوّل

ابو الحسن حسنخان امیر تومان

اجودانباشی کل

فوج دوّیم

بسرتیپی علیخان سرتیپ

فوج سیّیم

بسرتیپی حسنخان ثبة

موزیکانچیان

ادارهٔ مزبوره

قشون حاضر رکاب

از پیاده نظام و سواره و تو[پخانه]

و غیره یکصد و پنجاه هزار نفر

ذخیره

پنجاه هزار نفر

خزانهٔ مبارکهٔ نظام

بریاست جناب فخامت نصاب عبد اللهخان والی

میرزا رضای الرحیم مستوفی حاجی شیخ جعفر معتمد التجار تحویلدار خزانهٔ نظام و اجزاء مشار الیه میرزا ...

نفرشی منشی خزانهٔ نظام میرزا شفیع تفرشی سررشته دار ایضاً

دار الخلافهٔ طهران

نواب مستطاب اشرف والا نایب السلطنه امیر کبیر وزیر جنگ حکمران دار الخلافهٔ الباهره و غیرها اد...

اجزاء حکومت جلیلهٔ دار الخلافه

جناب جلالتمآب نصاب میرزا عیسی وزیر دار الخلافهٔ الباهره

اجزاء دایرهٔ حکومت ازقرار ماضیه

میرزا بزرگ مستوفی حضرت والا امیر کبیر

میرزا حسن سرهنگ کلانتر میرزا جعفر

منشی تفرشی میرزا شفیع سررشته دار

میرزا سید محمد علی تفرشی مستوفی حضرت والا

میرزا علی اصغر ساوجی میرزا صادق تفرشی

نایب محمود نایب اول فراشخانه سابق

نواب فراشخانه ده نفر

نواب بلوکات دار الخلافه

میرزا مهدی نایب بلوک ورامین و شهریار

و غار و فشافویه میرزا اسمعیل نایب

بلوک ساوجبلاغ تفنجان زکریا بیک

جناب

نایب قصبهٔ اشتهارد میرزا سید...

نایب شمیرانات و لواسان

علمای اعلام دار[الخلافه]

جناب مستطاب آقا میرزا زین...

امام جمعه جناب آقای صدر...

محمد باقر جناب آقا میرزا حس...

جناب آقا شیخ هادی نجم‌آبادی جناب ملا محمدتقی مجتهد کاشانی جناب آقا شیخ فضل‌الله جناب آقا سید علی‌اکبر تفرشی جناب آقا سید محمدرضا جناب آقا سید عبدالله بهبهانی جناب آقا شیخ جعفر سلطان‌العلماء جناب آقا میرزا احمد جناب حاجی سید جعفر کاشانی جناب آقا سید مصطفی جناب آقا علی‌اکبر جناب شیخ محمدحسن شریعتمدار جناب آقا شیخ موسی

اعیان و امرا و خوانین و معارف

دارالخلافه از ارباب مناصب و غیرهم سوای آنهاکه اسامیشان در دوایر دولتی ذکر شده از قرار سنهٔ ماضیه

جناب میرزا محمدخان نظام‌العلما جناب امیرالامرا العظام امیر دوست‌محمدخان معیرالممالک امیرالامرا العظام اعتمادالدوله امیرالامراء العظام معتمدالملک ولد جناب اشرف مشیرالدوله نواب امیرزاده محمد میرزا جلال‌السلطنه نواب امیرزاده عباس میرزا نایب‌الایاله حکمران ولایت قم نواب فتحعلیخان سپهسالار امیرالامرا العظام خانباباخان ولد ظهیرالدوله جناب میرزا احمدخان نصیرالدوله جناب محمودخان ملک‌الشعراء بدایع‌نگار جناب حکیم الهی سلیمانخان ولد مرحوم حاجب‌الدوله اسمعیل‌خان بشیرالدوله میرزا محمدخان غلامحسینخان والیخان حاجی محمدحسینخان محمودخان محمدخان ولد مرحوم احمدخان نوائی محمدحسنخان ولد ایضا حاجی محمدحسینخان معتمدالوزاره ولد ایضا حاجی علیخان ولد ایضا. محمدولیخان ابوالقاسم خان پیشخدمت نوادهٔ زینت‌الدوله عبدالقلیخان ولد مرحوم بیگلربیگی هادیخان ولد ایضا محمدخان محمدجعفرخان حسینخان هدایت‌الله‌خان علی‌اکبرخان نجفقلیخان محمدباقرخان امان‌الله‌خان

وزارت نظمیه و پلیس دارالخلافه

جناب جلالت‌نصاب نظم‌الملک کنت دومنت‌فرت امیرتومان وزیر نظمیه

میرزا ابوترابخان سرتیپ اول سوسف وزارت جلیلهٔ نظمیه میرزا سید یوسف مستشار اول سرتیپ دویم رئیس اطاق محاکمات و حساب وزارت نظمیه عباسقلیخان سرتیپ و مستشار کدخدای محلهٔ دولت حسنخان سرتیپ دویم دوغر شهر میرزا سید احمد سرهنگ کدخدای محلهٔ بازار میرزا آقاخان سرهنگ کدخدای محلهٔ عودلاجان مشاق کل پلیس حاجی میرزا محمدعلیخان سرهنگ کدخدای محلهٔ چالمیدان میرزا عبدالغنیخان سرهنگ کدخدای محلهٔ سنگلج میرزا محمدعلیخان سرهنگ مستشار و مدیر دفترخانه منشی‌باشی وزارت نظمیه و مرتب‌کنندهٔ راپورتهای وقایعات مختلفهٔ شهری رئیس مخزن ملبوس و اسلحهٔ پلیس میرزا ربیعخان سرهنگ رئیس مجلس استنطاق و مواظب و مسئول مجلس میرزا علیخان نایب سرهنگ پیشخدمت‌باشی رئیس مامورین وزارت نظمیه غلامحسینخان نایب سرهنگ مامور مخصوص وزیر نظمیه غلامحسینخان نایب سرهنگ رئیس سواران وزارت نظمیه حسینقلیخان نایب سرهنگ اجزای اطاق محاکمات میرزا علی‌اکبرخان نایب سرهنگ مواظب و رئیس مستحفظ مجلس وزارت نظمیه میرزا محمد آقا منشی و دفتردار مستوفیات شهر میرزا نجفعلی منشی اطاق محاکمات و مواظب دفتر داخلی و خارجی مقصرین از دزد و غیره میرزا رحیمخان نایب سرهنگ نایب اول محلهٔ دولت هاشمخان نایب سرهنگ نایب اول محلهٔ سنگلج میرزا علینقیخان نایب اول محلهٔ چالمیدان میرزا جعفرخان نایب اول محلهٔ بازار میرزا حسن نایب اول محلهٔ عودلاجان میرزا محمدعلیخان نایب اول بازار میرزا محمودخان رئیس اجزای گردشی شهر

ادارهٔ احتسابیهٔ دارالخلافه

در تحت ادارهٔ جناب جلالتمآب اعتمادالسلطنه وزیر انطباعات و مترجم مخصوص حضور همایون محمدتقیخان احتساب‌الملک پیشخدمت حضور رئیس ادارهٔ احتسابیه

اجزاء ادارهٔ احتسابیه

دویست و هفتاد نفر نایب قلی نایب احتساب کل خیابانهای دولتی میرزا عباس مشرف احتساب غلامرضا بیک نایب میرزا محمدحسین نایب حسین‌بیک نایب حاجی محمد نایب سایر نواب و صاحب‌منصبان بیست و پنج نفر فراش و عمله طویله و سقا و سایر دویست و چهل نفر

اسامی کارگذاران و عمله‌جات

مخصوص دربخانهٔ نواب اشرف والا نایب‌السلطنه امیرکبیر وزیر جنگ دام‌الله اقباله العالی جناب مشیرالعلما حاجی ملاباشی جناب جلالت‌نصاب میرزا عیسی وزیر دارالخلافه جناب مشیر خلوت همایون کارگذار مخصوص دربخانهٔ حضرت والا نایب‌السلطنه جناب عبدالله‌خان والی لقمان‌الملک میرزا لقمان حکیم‌باشی نظام امیرالامراء العظام معین نظام وزیر قورخانه و رئیس مخزن تدارکات عسکریه امیرتومان عباسقلیخان اعتماد نظام سرتیپ اول و مترجم مخصوص حاجی میرزا عباسعلیخان سرتیپ پیشخدمت‌باشی نصرالله‌خان قهوه‌چی‌باشی اکبرخان ناظر میرزا سید حسین ساوجی طبیب مخصوص حسینخان سرتیپ تفنگدارباشی محمداسمعیل‌خان سرتیپ توپخانه و کشیکچی‌باشی رضاقلیخان یوزباشی کشیکخانه باقی اجزاء از قرار سنهٔ ماضیه است

ادارات وزارت اعظم دولت علیه

جناب مستطاب اشرف اجل اکرم امین السلطان وزیر اعظم دولت علیه

وزارت جلیله داخله

جناب جلالتمآب آقا میرزا حسن مستوفی الممالک جناب جلالتمآب آقا میرزا هدایت الله وز
دفترخانهٔ مبارکه جناب جلالتمآب حاجی امین السلطنه مدیر دفترخانهٔ مبارکهٔ استیفاء و مح
محاسبات و بقایای دولتی

اجزاء خاصهٔ ادارهٔ وزارت اعظم

جناب جلالت نصاب دبیر الملک
وزیر رسائل خاصه

جناب آقا میرزا سید احمد
منشی باشی وزارت
اعظم

جناب میرزا رضاقلیخان تفرشی
اول منشی مخصوص رسائل
دولتی

جناب مهندس الممالک میرزا نظام جنرال اجودان مخصوص حضور همایون مامور بخدمت وزار
اعظم میرزا سید امین منشی خاصه میرزا عبد الکریم منشی میرزا عنایت منشی میرزا مح
منشی میرزا علیخان محرر وغیره

اجزاء وزارت دفتر استیفا
مستوفیان عظام

مستوفیان عظام که بخطاب
جنابی افتخار و یافته‌اند
اعم از اشخاصیکه جزو وزرای حضور بار
معدلتمدار همایون یا مامور ولایات
یا ادارات یا در دفترخانهٔ مبارکه
مشغول خدمت هستند
جناب جلالتمآب میرزا حسین نایب
مستوفی الممالک رئیس مجلس تحقیق
دفترخانهٔ مبارکه جناب میرزا علینقی
وزیر دار الخلافه جناب میرزا
محمود وزیر محاسب خزانهٔ عامره و

ضابط اسناد خرج کل ممالک محروسه
جناب میرزا رضای صدیق الدوله
وزیر خالصه‌جات جناب میرزا محمد علیخان
معاون الملک جناب میرزا محمد
اقبال الملک والی کردستان
جناب میرزا ابراهیم معتمد السلطنه
محاسب مملکت آذربایجان
جزو وزرای دربار اعظم
جناب میرزا محمد ولی سراج
الدوله محاسب مازندران و
دار النظاره

جناب مؤتمن الملک ولد جنا
جلالتمآب صاحبدیوان ما
خراسان
جناب میرزا محمود مستوفی
محاسب مملکت خراسان
جناب میرزا محمد حسین وقایع ن
جزو اعضای دار الشورای ک
جناب میرزا محمد حسین محا
خزانهٔ مبارکه نظام و سره
دار کل جنابه

سید

سید مصطفی حسام السادات مستوفی
وظایف جناب میرزا شفیعخان مستشار
الملک جزو وزرای دربار اعظم جناب
میرزا حسن وزیر دفتر و رجوع مخزن خانه مبارکه و
محاسب کرمان و گلپایگان جناب میرزا
علی اکبر مستوفی مخصوص و موزه مبارکه
جناب حاجی میرزا محمد پسر مرحوم حاجی
میرزا نصرالله محاسب دار السلطنه اصفهان
جناب میرزا هدایت الله لسان الملک
جناب میرزا حبیب الله خان مشیر الملک
جناب میرزا محمد نقی
منشی الملک جناب میرزا علیمحمد مؤتمن السلطنه
مامور به پیشکاری مملکت خراسان
جناب میرزا رضا قلیخان مستوفی اول منشی
رسائل خاصه دولتی و اداره وزارت
اعظم جناب میرزا رضای بیان الملک نزد
جناب جلالتماب صاحبدیوان جناب میرزا
رضا قلیخان سراج الملک متصدی خدمات
حضرت والا ظل السلطان جناب میرزا
شفیعخان صدر دیوانخانه عدلیه اعظم
جناب میرزا رضای بیان الملک جزو اعضای
مجلس دربار اعظم

مستوفیان عظام که در دفتر

خانه مبارکه خدمت مخصوص و محاسبه
نویسی دارند

میرزا سید محمد ولد مرحوم مجد الاشراف
محاسب لرستان و طالقان جناب میرزا فضل الله
خان نزد جناب مستطاب اشرف اجل امین
السلطان وزیر اعظم میرزا علی ولد مرحوم
قوام الدوله محاسب انبار دیوانی و غله و لایات
میرزا علی ولد جناب جلالتماب وزیر دفتر
محاسب استرآباد و برات نویس مدرسه
دار الفنون و تلگرافخانه و مریضخانه
میرزا ابوالقاسم ولد مرحوم میرزا اسدالله

محاسب کاشان میرزا جواد نواده جناب
جلالتماب وزیر دفتر محاسب کرمانشاهان
و گیلان و خوار میرزا محمد علیخان پسر جناب
میرزا محمود وزیر محاسب مملکت فارس
میرزا حسن پسر مرحوم وزیر لشکر محاسب
دار السلطنه قزوین میرزا علی نوری
محاسب ولایت بروجرد میرزا جعفر پسر
مرحوم حاجی میرزا نصرالله محاسب عراق
میرزا رضا پسر مرحوم حاجی میرزا نصرالله
محاسب کردستان و ساوه و غیره میرزا
علیرضا ولد جناب میرزا محمود وزیر میرزا
ربیع برات نویس سرکار اقدس عظام
و خادمان حرم جلالت و آغایان سرکاری
میرزا یزدگخان نایب جناب جلالتماب حاجی
امین السلطنه و مباشر صندوقخانه و
رختدارخانه میرزا حسینخان نوری برات
نویس عمله احتساب و اداره پلیس میرزا
محمد رضا مستوفی محاسب ملایر و تویسرکان
میرزا زکی برات نویس عمله ایشیکخانه و
ارباب طرب میرزا علیمحمد خان برات نویس
ارباب قلم و قفنکدارخانه مبارکه و شاطران
سرکاری و غیره میرزا محمد امین دفتر محاسب خمسه
و برات نویس عمله خلوت همایونی میرزا
علی ولد جناب میرزا محمد حسین مستوفی
محاسب نطنز و جوشقان و کنگاور و
سعدآباد میرزا محمد مستوفی قم و غیره وزیر کوه
میرزا زکی پسر مرحوم میرزا مسیح مستوفی
محاسب عربستان میرزا فتح الله ولد
مرحوم قایم مقام محاسب همدان میرزا
محمد ولد مرحوم میرزا باقر محاسب شاهرود
و بسطام میرزا رفیع محاسب یکه و کروس
میرزا شفیع نزد جناب جلالتماب وزیر
دفتر میرزا حسینعلی محاسب نهاوند
میرزا طاهر کاشانی محاسب سمنان و دامغان

میرزا حسینخان برات نویس کل بنائی ممالک
محروسه میرزا عبدالحسین خلخالی برات نویس
محبوسین میرزا محمودخان ولد جناب
معاون الملک محاسب یزد و رختدارخانه
میرزا احمدخان ولد ایضا محاسب صرف جیب
و فراشخانه و برات نویس باغات دیوانی
میرزا اکبر خان ولد میرزا فضل الله خان محاسب
اصطبل توپخانه و برات نویس کل قراسوران
میرزا سید مهدی پسر مرحوم میرزا سید کاظم
وزیر دواب برات نویس عمله آبدارخانه و شتر
خانه و غیره میرزا سید احمد پسر مرحوم وزیر دواب
برات نویس عمله اصطبل خاصه و ایلخی جات
میرزا شفیع نواده مرحوم صاحبدیوان
محاسب دماوند میرزا محمود ولد مرحوم
میرزا سید کاظم برات نویس عمله کالسکه خانه
مبارکه

مستوفیان عظام که در دفتر

خانه مبارکه خدمت مخصوص ندارند

میرزا سید احمد پسر مرحوم میرزا موسی وزیر
میرزا رضای معین السلطنه میرزا محمد خان
ولد جناب جلالتماب وزیر دفتر حلبی میرزا
سید حسین تفرشی میرزا رضا پسر مرحوم
میرزا زین العابدین البرز میرزا علیمحمد خان
پسر مرحوم میرزا علی قایم مقام میرزا عباس
قلیخان سپهر مستشار الوزاره و نایب
وزارت تجارت میرزا سید علی ولد جناب
میرزا علی اکبر مستوفی مخصوص جناب میرزا محمد خان
تبریزی وکیل مملکت آذربایجان میرزا حسینخان
ولد جناب معتمد السلطنه میرزا علیمحمد خان
نایب اول وزارت انطباعات نزد جناب
جلالتماب اعتماد السلطنه میرزا محمد حسین
فروغی رئیس دار الترجمه و دار الطباعه خاصه
دولتی نزد جناب جلالتماب اعتماد السلطنه
میرزا محمودخان ولد مرحوم قایم مقام جزو اعضا

دربار معدالممالک اعظم حاجی میرزا اشرف
برادرزاده مرحوم حاجی میرزا شفیع شیرازی
میرزا حسن منشی باشی مرحوم صدراعظم نزد
جناب جلالتمآب امین الدوله میرزا هاشمخان
امین دربار نزد جناب جلالتمآب امین الدوله
میرزا مهدی پسر مرحوم میرزا موسی نایب گیلانی
میرزا باقر ولد جناب میرزا رضای صدیق الدوله
میرزا کاظم نواده مرحوم میرزا رضا قلی میرزا
شکرالله نواده مرحوم نصیر الملک میرزا محمود
ولد جناب سراج الدوله میرزا محمد علیخان
پسر مرحوم وکیل لشکر میرزا علیرضای تفرشی
میرزا محسن وکیل نواب والا حاجی حسام السلطنه
میرزا کاظمخان امین العداله میرزا فرج الله خان
مأمور بپیشکاری عربستان شد میرزا منصورخان
ولد میرزا طاهر کاشانی میرزا سید علی ولد
مرحوم میرزا سید کاظم صندوقخانه میرزا
سید کاظم ولد مرحوم میرزا سید ابراهیم جزو
اجزاء دیوانخانه علیه میرزا خلیل خان وزیر
در بحرمخانه مبارکه میرزا عبدالعلی ولد مرحوم
میرزا مهدی آشتی میرزا طاهر برادرزاده
مرحوم مجد الاشراف میرزا ابوالقاسمخان
نوری حاکم سابق ملایر میرزا جعفرخان پسر
مرحوم میرزا علی تبریزی میرزا حسینعلیخان پسر
مرحوم میرزا نظر علی حکیمباشی میرزا رضا
خان نواده مرحوم ضیاء الملک حاجی میرزا
محمدخان نزد جناب جلالتمآب حاجی امین
السلطنه میرزا آقا وکیل نواب والا فرمانفرما
میرزا ابوالحسنخان پسر میرزا زکی نوری
میرزا کریم برادرزاده جناب صدیق الدوله
میرزا محمد ولد مرحوم حاجی میرزا محمد حسین
خوانه میرزا علی ولد مرحوم ایضا میرزا
علی اصغرخان ولد مرحوم ایضا میرزا سلیم
خان کاشانی نزد جناب جلالتمآب مخبرالدوله
میرزا علی ولد مرحوم نصیر الملک میرزا

بنی خان پسر مرحوم میرزا فتح الله لشکر
نویس باشی میرزا سید احمد برادرزاده
مرحوم معین الملک میرزا حسینخان ولد
میرزا رضای معین السلطنه میرزا مهدیخان
ولد ایضا میرزا باقرخان ولد ایضا
میرزا حسینخان پسر میرزا کاظمخان امین
العداله میرزا عباسقلی ولد مرحوم میرزا
طاهر کرکانی میرزا محمود ولد جناب حاجی
میرزا عباسقلی میرزا اسمعیل خان ولد
میرزا رضا قلیخان میرزا علی ولد مرحوم
میرزا یوسف آشتیانی میرزا عبدالرحمن
آشتیانی میرزا عبدالغنی آشتیانی
میرزا محمد حسین نزد جناب جلالتمآب
قوام الدوله میرزا محمود نزد جناب
جلالتمآب قوام الدوله میرزا سید علی
نزد جناب معاون الملک میرزا حسینخان
ولد مرحوم مهندس باشی میرزا فتح الله
گیلانی میرزا تقیخان ولد مرحوم میرزا
محمد حسین بلور میرزا عبدالوهابخان
نزد جناب جلالتمآب نایب مستوفی الممالک
میرزا محمد علی همشیره زاده مرحوم میرزا موسی
وزیر لشکر میرزا سید محسن تفرشی
میرزا بدیع ولد میرزا علی نوری میرزا هادی
پیشخانه میرزا اسمعیل خان نزد جناب
مجد الملک میرزا سید حسین نزد جناب
مجد الملک میرزا حسنخان کاشانی نزد
جناب امین خلوت میرزا محمدخان ولد
مرحوم میرزا ابوالقاسم وزیر سابق عراق
میرزا محمد حسین رئیس الکتاب میرزا
عباس پسر مرحوم منشی الممالک میرزا محمد
حسین مهر دربار میرزا جعفر نزد جناب
جلالتمآب مستوفی الممالک حاجی میرزا
رضا خان تحویلدار وجوه کرک میرزا
غلامحسینخان پسر مرحوم میرزا اسدالله
مبارکه

خان وزیر نظام میرزا جوادخان
میرزا محمد قلی ولد مرحوم میرزا نصرالله
میرزا هادیخان نزد نواب والا ر
میرزا نقیخان نزد نواب والا رکن
میرزا علیرضای سبزواری میرزا
نزد جناب جلالتمآب مستوفی الم
میرزا اسمعیل خان نزد جناب
میرزا غلامعلیخان ولد میرزا
مستوفی نهاوند میرزا سید ر
پیشکار سابق لرستان میرزا
ولد مرحوم میرزا فتح الله مستجاب
میرزا صادق نزد جناب جلالتمآب
حاجی میرزا محمدخان میرزا ابوا
تفرشی نویسنده در بحرم و

مستوفیان عظام که مأمو

میرزا احمد جناب علاء الدوله مأمور خمس
میرزا حسنخان گیلانی مأمور کرم
میرزا حسنخان آشتیانی نایب الح
سابق بروجرد مأمور کرمانشا
میرزا مصطفی خان پسر مرحوم فو
مأمور فارس میرزا محمدخان نز
اعتضاد الملک میرزا مرتضی قلیخا
نایب الحکومه سابق نائین حاجی میر
علیخان پیشکار گیلان میرزا اسم
معتمد دیوان مأمور کرمانشاهان
علینقی که سابق نزد جناب جلالتما
الملک بود مأمور سمنان میرزا اس
نزد جناب جلالتمآب عضد الملک
خراسان میرزا مصطفی آشتیا
سبزوار میرزا رضا قلیخان ما
بوشهر میرزا علی اکبرخان نز
خراسان میرزا علی اکبرخان پد
مراغه مأمور آذربایجان

سررشته داران وعزبان

مبارکهٔ استیفا و غیره

سررشته‌داران دفترخانهٔ مبارکه

میرزا اسدالله سررشته‌دار سرکارات عظام و اغایان سرکاری میرزا اسدالله سررشته‌دار دفتر جناب جلالتمآب مستوفی الممالک میرزا عبدالجواد سررشته‌دار دفتر مجلس تحقیق دفترخانهٔ مبارکه نزد جناب نایب مستوفی الممالک میرزا احمد سررشته‌دار که سابق نزد مرحوم میرزا نصرالله مستوفی بود میرزا اسد محمد سررشته‌دار ربا بقلم و تفنگدارخانهٔ مبارکه و غیره میرزا محمود سررشته‌دار از اسیر مرحوم میرزا جعفر نزد جناب معتمد السلطنه میرزا فرج‌الله سررشته‌دار آذربایجان نزد جناب معتمد السلطنه میرزا سلیمانخان سررشته‌دار دفتر جناب جلالتمآب وزیر دفتر میرزا مصطفی کرکانی نزد جناب میرزا شفیعخان مستشار الملک میرزا عبدالله سررشته‌دار مازندران و دار انتظاره نزد جناب سراج الدوله میرزا علی سررشته‌دار همدانی میرزا سید محمد علی نزد جناب جلالتمآب نایب مستوفی الممالک میرزا حسین کرکانی سررشته‌دار فارس نزد جناب میرزا محمود وزیر

میرزا صادق سررشته‌دار خمسه و عملهٔ خلوت همایونی میرزا صادق کرکانی نزد جناب میرزا محمود وزیر میرزا عنایت‌الله سررشته‌دار قزوین میرزا علیرضای تفرشی سررشته‌دار مملکت خراسان نزد جناب میرزا محمود مستوفی میرزا رضای کیلانی نزد جناب جلالتمآب حاجی امین السلطنه میرزا محمد علی سررشته‌دار عراق و کردستان و ساوه و غیره میرزا رضای آشتیانی نزد جناب میرزا ابراهیم معتمد السلطنه میرزا عبدالله ساوجی نزد جناب ساعد الدوله میرزا بزرگ تفرشی سررشته‌دار ادارهٔ پلیس و احتساب میرزا محمد علی سررشته‌دار بروجرد میرزا اسدالله پسر مرحوم میرزا حسن عزب دفتر میرزا محمود نوادهٔ مرحوم ناظم الملک مشغول تحریر محاسبات شاهرود و بسطام

عزبان دفترخانهٔ مبارکه و غیره

میرزا علی اکبر عزب باشی

سایر

میرزا ابراهیم میرزا علیخان میرزا فتح‌الله میرزا علی‌محمد پسر مرحوم میرزا محمد تقی میرزا آقای اصفهانی میرزا محسن میرزا فضل‌الله میرزا محمد میرزا احمد میرزا آقای آشتیانی میرزا محمد علی ناظم مجلس تحقیق میرزا محمد ولد میرزا حسن میرزا حسین ولد البهم میرزا مطلب کباول میرزا غلامحسین ولد میرزا ابراهیم

نایبان و غیره

نایبان

میرزا عباسقلی آقا علی اکبر آقا حسن

یوزباشیان

مشهدی احمد مشهدی کریم

فراشان

بیست نفر

اداره حکومتها و ولایات ممالک محروسه

مملکت آذربایجان

نواب مستطاب اشرف امجد والا شاهنشاهزاده اعظم ولیعهد جاوید مهد دولت علیه صاحب اختیار مملکت آذربایجان ادام الله اقباله العالی

نواب اشرف والا اعتضاد السلطنه

جناب جلالتمآب امیر نظام کارگزار کل مملکت آذربایجان

حکام جزء آذربایجان از قرار صورتی که از طرف وزارت عظمی رسیده است

مراغه امیرزاده اماموقلی میرزا ارومیه امیر الامراء العظام حسام الدوله امیر تومان اردبیل و مشکین جناب علیخان پیشخدمت حضور خوی و سلماس خلخال امیرزاده عزیزالله میرزا ظفر السلطنه ساوجبلاغ عمدة الامراء العظام اقبال السلطنه ماکو فرخ خان قراجه داغ امیرزاده سلطان مجید میرزا امیرخور حضرت ولیعهد

اصفهان و یزد و عراق وغیره

نواب مستطاب اشرف اکرم والا شاهنشاهزاده معظم ظل السلطان صاحب اختیار اصفهان و یزد و عراق و محلات ادام الله اقباله العالی

اجزاء حکومت

میرزا سلیمانخان رکن الملک منشی باشی نایب الحکومه

جناب سراج الملک مستوفی و پیشکار

یزد

نواب اشرف والا جلال الدوله حکمران ولایت یزد

حاجی میرزا ابراهیمخان پیشکار

عراق و محلات

مظفر الملک نایب الحکومه

خراسان و سیستان

جناب جلالتمآب اجل صاحب دیوان فرمانفرمای مملکت خراسان و سیستان و متولیباشی آستانه مقدسه رضویه نواب والا معین الدوله نایب الایاله جناب مؤتمن السلطنه پیشکار مالیه خراسان

حکام ولایات خراسان

طبس

امیر الامراء العظام حاجی عماد الملک امیر تومان و کیل طبس

(قاین) امیر الامراء العظام حشمت الملک امیر تومان حکمران قاین
(قوچان) امیر الامراء العظام شجاع الدوله ایلخانی زعفرانلو
بجنورد امیر الامراء العظام سهام الدوله امیر تومان ایلخانی شادلو حکمران بجنورد سبزوار جناب میرزا حسینخان مؤتمن الملک حکمران سبزوار خواف علیمردان خان نصرت الملک
سرخس امیرزاده خسرو میرزا حکمران
کلات محمد مهدیخان
ترشیز اسدالله خان پسر مرحوم محمد خان
تربت حیدر قلیخان
شاهرود و بسطام نواب والا شاهزاده جهـ
امیر تومان حکمران
سمنان و دامغان جناب جلالتمآب اعتضاد الملک امیر تومان

فارس

نواب والا معتمد الدوله امیر تومان فرمانفرمای مملکت فار
حاجی نصیر الملک پیشکار قوام الملک ناظم ایلات خمسه و د

بوشهر

جناب جلالتمآب نظام السلطنه حکمران بندر بوشهر و سـ
بنادر و مدیر گمرک فارس و اصفهان

کرمان و بلوچستان

نواب والا فرمانفرما امیر تومان والی مملکت کرمان
نواب حشمت السلطنه نایب الایاله کرمان و حکمران بلوچستان و بم و

استرآباد و گرکان

امیر الامراء العظام نصرت السلطنه امیر تومان حکمران استرآباد و گ

گیلان و طوالش

نواب والا مؤید الدوله امیر تومان والی گیلان و طو

میرزا علیخان مستوفی پیشکار

عربستان

جناب جلالتمآب حاجی شهاب الملک امیر تومان والی عر
میرزا فتح الله خان مستوفی پیشکار

لرستان و بروجرد

نواب والا امیرخان سردار امیر تومان والی لرستان و بر
لرستان امیرزاده نصرت الله خان پسر امیرخان سردار نا
بروجرد امیرزاده آقا سردار نایب الحکومه

کردستان

اب جلالتمآب اقبال الملک والی کردستان

کرمانشاهان

ا بجلالتمآب حسام الملک امیر تومان والی کرمانشاهان

سرحدّدار عراقین

عراء حکومت از قراریکه صورت داده اند

راحسنخان مستوفی کیلانی نایب الحکومه میرزا باقرخان

زو الوباشین رئیس دیوانخانه میرزا اسمعیل خان

معتمد دیوان مستوفی پیشکار

مازندران

مدة الامراء العظام میرزا عبدالله خان امیر پنجه والی مازندران

ملایر و تویسرکان و نهاوند

یر الامراء العظام محمد تقیخان حکمران ولایات ثلث

ملایر عبدالله خان سرتیپ نایب الحکومه

نهاوند حاجی مسعود میرزا نایب الحکومه

تویسرکان میرزا احمد مستوفی نایب الحکومه

همدان

نواب اشرف والا شاهزاده عزّ الدوله والی ولایت همدان

نواب عماد السلطنه سرتیپ نایب الحکومه

کاشان

عمدة الامراء العظام محمد حسنخان سرتیپ اول حکمران کاشان

میرزا افضل الله پیشکار

قم

نواب امیرزاده نایب الایاله عباس میرزا حکمران قم

میرزا رضاخان پیشکار

خمسه

امیر الامراء العظام احتشام السلطنه امیر تومان حکمران

جناب میرزا احمد مستوفی پیشکار

قزوین

عمدة الامراء العظام محمد باقرخان سعد السلطنه سرتیپ

اول حکمران

کلپایکان و خوانسار و کمره

جناب جلالتمآب حکیم الممالک حکمران کلپایکان و خوانسار

و کمره

ساوه و زرند و شاهسون بغدادی

جناب امیر الامراء العظام میرزا احمد خان قاجار

پسر جناب مستطاب عضد الملک حکمران

امیرزاده یحیی میرزا نایب الایاله نایب الحکومه

کروس

عمدة الامراء العظام علیرضاخان سرتیپ حکمران

کروس

خرقانین

بحکومت امیر الامراء العظام حسنخان اجودانباشی

کل امیر تومان

فیروزکوه

بحکومت امیر الامراء العظام میرزا کریمخان

صمصام السلطنه حکمران فیروزکوه

دماوند عباسقلیخان حاکم دماوند

تنکابن

محمد حسینخان سرهنک پسر جناب ساعد الدوله

نایب الحکومه تنکابن

کنکاور

بحکومت امیر الامراء العظام ساری اصلان امیر تومان

اسدآباد

بحکومت خانباباخان پسر جناب صاحب اختیار

نطنز

دو جزو حکومت نوابان مؤید الدوله و حاجی حسام

السلطنه میرزا اللهیار نایب الحکومه

جوشقان

بحکومت کاشکان نواب معتز الدوله

خوار

امیرزاده ابوتراب میرزا حکمران خوار

زاویه مقدسه حضرت عبد العظیم

مختارخان حکمران زاویه مقدسه

طالقان

فتحخان حاکم طالقان

طارم علیا

بحکومت حاجی مصطفی قلیخان میرپنجه سرکار

بحر لیث شمیران

محمد اسمعیل بیک نایب الحکومه

وزارت جلیلهٔ مالیه و دربار اعظم دولت علی

در ادارهٔ خاصهٔ جناب مستطاب اجل اکرم امین السلطان وزیر اعظم دولت علیه

جناب جلالتمآب امین الملک نایب کل وزارت اعظم

ادارات متعلقه و امورات راجعه

بوزارت مالیه و دربار اعظم موزهٔ مبارکه کتابخانهٔ مبارکه خزانهٔ مبارکهٔ اندرون ریاست قراولان وجود مسعود همایون ریاست اردوی همایون خزانهٔ مبارکه خلوت همایونی خواجه سرایان صندوقخانه و رختدارخانهٔ مبارکه دار الطبابهٔ اطبای خاصهٔ فرنگی و ایرانی آبدارخانهٔ مبارکه قهوه خانهٔ مبارکه کشیکخانهٔ مبارکه ایشیکخانهٔ مبارکه غلامان مهدیه و منصور غلامان ناصری فراشخانهٔ مبارکه شترخانه و قاطرخانهٔ مبارکه اصطبل خاصه زینندارخانهٔ مبارکه کالسکه خانهٔ مبارکه شاطران کمرک نقاره خانهٔ مبارکه صرف جیب مبارک خالصهٔ طهران غلهٔ ولایات انبار گندم معادخانه و قنات ایلات طهران ادارهٔ باغات و عمارات سلطنتی کارخانهٔ چراغ گاز و چراغ الکتریسیته کوره پزخانهٔ دار الخلافه ترتیب منافع جنگلها

خلوت همایونی ارباب مناصب

جناب جلالتمآب اقبال الدوله جناب جلالتمآب امین خلوت رئیس خلوت همایون و مفتش خصوصی مبارک و رئیس تفنگدارانِ خاصهٔ سرکاری جناب فخامت نصاب حکیم الممالک پیشخدمت باشی سلام جزو اعضای مجلس دربار اعظم و حکمران گیلانات و خوانسار و کره و مضافات جناب صدیق السلطنه غلامحسینخان خازن کتابخانهٔ مبارکه جناب محمد حسینخان محقق

سایر

جناب امیر الامراء العظام جلال الملک جعفرقلیخان ولد مرحوم اعتماد الدوله نواب الامیر الدوله سلطانحسین میرزا حکمران نیشابور و سبزوار و لایت و مضافات جناب مشیر خلوت محمد حسینخان پیشخدمت و فراشباشی حضرت والا نایب السلطنه امیر کبیر وزیر جنگ جناب محمد ابراهیمخان میرزا مهدیخان اجودان مخصوص میرزا عبد الله خان میر پنجه حکمران مازندران جبار خان آقا میرزا محمد خان کروسی سرتیپ اول حاجی حبیب الله خان محمد حسنخان سرتیپ اول حکمران کاشان محمد باقرخان ادیب الملک سرتیپ اول مدیر باغات مبارکهٔ دولتی محمد کریمخان پیشخدمت سرتیپ اول محمد تقیخان احتساب الملک رئیس احتساب دار الخلافه میرزا سید عبد الکریمخان سرتیپ احمدخان سرتیپ اول فخر الملک ابو الحسنخان سرتیپ اول امیرزاده محمد حسن میرزا سرتیپ اول صنیع خلوت محمد ابراهیمخان محلاتی امیرزاده سلطان ابراهیم میرزا امیرزاده آقا مسیح امیرزاده محمد حسین میرزا پسر نواب حشمة السلطنه امیرزاده تیمور میرزا حسنخان حسینخان امیرزاده منوچهر میرزا میرزا سید محمد خان سرتیپ میرزا اکبرخان پیشخدمت و غیره

فراشخلوت خلوت همایونی

محمد صادقخان فراشخلوت آقا سلیمان ده باشی تحویلدار خلوت همایونی میرزا آقاخان فراشخلوت میرزا هدایتخان فراشخلوت آقا صادق آقا سید علی بیرزده بصندوقخانهٔ مبارکه

دار النظارهٔ مبا

جناب جلالتمآب امیر الامراء آ
الدوله مهدیقلیخان خ

اجزاء

امیر الامراء العظام علی کبر
سرتیپ اول و نایب النظا
حاجی میرزا محمد رضا میر
مشرف و سایر نویسندگا
حاجی محمد ابراهیم تحویلدار نقد

شربتخانه

میرزا علی اکبر ناظم البکاء شر
حاجی میرزا محمد نایب شربتخانه
هفده نفر آقا محمد حسین
سایر عملجات دوازده

چوبخانهٔ مبا

آقا محمد حسن چوبچی باشی س

آشپزخان

آقا محمد ابراهیم آشپزباشی س

تحویلخانه و کیلخ

آقا محمد کاظم و آقا محمد اسمعیل
سایر چهارده نفر
سایر عملهٔ دار النظاره چه

ادارهٔ آبدارخانه

در تحت ریاست مخصوص شخ
مستطاب اجل امین السلطان و
بنیابت اعتماد الحضره آقا
نایب آبدارخانهٔ مبارکه
سقاباشی حاجی حسین
آقا باقرخان سرتیپ اول
میرزا ابو القاسمخان نا
میرزا غلامحسین سررشت
میرزا لطیف سررشته دار

...ر آبدارخانه پانزده نفر عمله سقاخانه

...ی و هفت نفر

قهوه خانهٔ مبارکه

...غلامعلیخان قهوه چی باشی امین همایون

آقا جبار قهوه چی

صندوقخانه و رختدارخانهٔ مبارکه

جناب جلالتمآب حاجی امین السلطنه

صندوقدار و جامه دار خاصه و خازن

مخزن تدارکات عسکریهٔ دولت علیه

میرزا بزرگخان مستوفی مباشر صندوقخانه

و رختدارخانهٔ مبارکه

نقاشخانهٔ مبارکه

میرزا محمدخان نقاشباشی و پیشخدمت خصوص مبارک

نقاشان نقاشخانهٔ مبارکه چهار نفر

تفنگدار خاصه

از قرار سنهٔ ماضیه

جناب جلالتمآب غلامحسینخان امین خلوت

منشی حضور و رئیس خلوت همایون رئیس

تفنگداران خاصه رضاقلیخان پسر مرحوم

سهرابخان میرزا ابوالفتح خان طالش

حاجی علیخان مرندی مصطفی قلیخان

اسمعیل خان قزوینی قهرمانخان تالشی

حاجی تقیخان میرزا محمدخان میرزا

باقرخان محمدکریمخان حاکم ابوالکیف

عیسی خان شقاقی هادیخان نوائی

فتح الله خان پسر مرحوم قهرمانخان

محمدخان گرجی فیض الله خان کرمانشاهانی

شاه ملک خان علی اکبرخان کردستانی

شجاعلیخان جعفرقلی بیک مراغی

اسدالله خان ابریه عبدالله خان

قراچه داغی رضا آقای کلائی

نصیرخان شیرازی اصلانخان

جهانبیکلو نایب تفنگداران

خاصه یکصد و شانزده نفر

کشیکخانهٔ مبارکه

از قرار سنهٔ ماضیه

جناب امیرالامراء العظام عبدالله خان

امیر تومان و کشیکچی باشی

جناب جلالتمآب وکیل لشکر

عمدة الامراء العظام حبیب الله خان

پیشخدمت خاصه و سرتیپ اول و

غلام پیشخدمت باشی

غلام پیشخدمتان

یکصد و شصت و چهار نفر

شاهزادگان شانزده نفر

خوانین و آقایان قاجار بیست و دو نفر

سایر خوانین یکصد و بیست و

شش نفر

سرتیپان دویم

اول و دو

عباسقلیخان طهماسبقلیخان

حیدرقلیخان عزت الله خان سرتیپ اول خانلرخان

سرتیپان سیم

کرنشان و حمایل سرتیپی دویم دارند

موسی خان کلبعلیخان باباخان

منصب و حمایل و نشان سرتیپی سیم دارند

عبدالله خان باقرخان علی اصغرخان

محمدحسنخان سعدالله خان محمد

ابراهیمخان محمداسمعیل خان

یوزباشی علی اکبرخان

صاحب منصب سرهنگی

نوروزخان غلامعلیخان رضاقلیخان

شهبازخان تقیخان امیراصلانخان

نایبان

سی نفر سایر غلامان یکصد و پنجاه نفر

ایشیکخانهٔ مبارکه

صد و پنجاه و هشت نفر

جناب امیرالامراء العظام ظهیرالدوله

ایشیک آقاسی باشی

نایبان ایشیک آقاسی باشی

امیرالامراء العظام محمدناصرخان خانان

محمدخان بهاءالسلطنه قوریساولباشی

محمدامین خان جارچی باشی نواب والا

حسینقلیخان ناظم التولیه نایب ایشیک

آقاسی باشی محمدتقیخان قاجار

اسدالله خان قاجار جعفرقلیخان

قاجار حسین خان قاجار ابوالفتح خان

قاجار علیمحمدخان و مرتضی قلیخان

ورثهٔ مرحوم مصطفی خان قاجار

علیخان قاجار محمدحسنخان غلام

حسین خان عباسقلیخان مستشار

ایشیکخانهٔ مبارکه محمدخان نوائی

میرزا سید هاشم محمدعلیخان گروسی

میرزا حسینقلیخان سررشته دار

علیخان دنبلی غلامعلیخان اشرفی

محمدرحیمخان

نایبان جزو ایشیکخانهٔ مبارکه

و نایبان جارچی خانه

علیبی خان دنبلی موسی خان دنبلی

حاجی مهدیقلیخان قاجار میرزا مهدی

نوری میرزا عبدالحسینخان نوری

میرزا محمدتقی نوری میرزا داود خان

نوری آقاخان قاجار محمدآقای ایروانی

حسنخان قاجار عباسقلیخان قاجار

محمدخان دنبلی رضاخان دنبلی

خسروخان بروجردی احمدخان نوائی

اسدالله خان نوائی حسین خان نوائی

موسی خان نوائی اصغرخان دنبلی

کریمخان دنبلی سلیمان آقای قاجار

کریم آقای قاجار یحیی خان نوائی

حسینعلیخان حسنخان نوائی

امامقلیخان نوائی کریمخان زنگنه

محمدحسینخان زنگنه عباسقلیخان زنگنه

عبد الرزاق خان رضا قلیخان
حبیب الله خان غلامحسینخان ایروانی
یوسفخان حسنخان میرزا حبیب الله
میرزا مهدی مرتضی قلیخان میرزا عنایت
الله میرزا عبد الکریم عباسقلیخان
ماکوئی محمد اسمعیلخان عباسقلیخان
قراچورلو عباسقلیخان قافرانی
میرزا نصر الله خداوندلو هادیخان
کجوری میرزا رضا محمد حسینخان زنگنه
محمد تقیخان زنگنه حاجی علیخان
رستمخان نایب جارچی باشی
میرزا ابوالحسنخان غلامحسینخان
میرزا حسن علی بیک
یساولان و جارچیان هفتاد و
هشت نفر میرزا نصر الله خان پیشخدمت
باشی وزارت تشریفات پیشخدمتان
وزارت تشریفات ده نفر
محمودخان یساولباشی سرهنگ
یساولان اداره ایشیکخانه مبارکه
و جارچیان شصت و شش نفر

فراشخانه و سرایدارخانه و ایشیکخانه مبارکه

ابو الجبمعی امیر الامراء العظام حاجی
حسینعلیخان حاجب الدوله

فراشخانه

سررشته دار وغیره
میرزا آقای تبریزی سررشته دار
میرزا سید جعفر تفرشی مشرف انبار
میرزا رضای تفرشی برات نویس
میرزا حسن تفرشی مشرف انبار
میرزا علی اکبر ولد میرزا آقا حسین آقا

نایبان

درجهٔ اول

موسیخان ولیخان آقا شیر محمد قزوینی
ابو القاسمخان طهرانی آقا علی اکبر رستمی هلوان ابراهیم بندبی نایب

محمد ابراهیمخان کاشی آقا محمد جعفر
محمد تقی بیک حاجی محمد تقی بیک
میرزا محمد تقی قمی میرزا عباسقلی
قمی آقا رضا قلی قزوینی میرزا عبد
الحمید تفرشی میرزا عباس قمی

درجهٔ دوم

میرزا حبیب الله تبریزی میرزا محمد نوری
آقا مهدی شیرازی آقا رجب تبریزی
احمد آقای تبریزی کربلائی کاظم قزوینی
محمد مهدی بیک قزوینی میرزا سید محمد
یحیی خان

درجهٔ سیم

احمدخان میرزا اجبار تبریزی
حسنخان علی آقای سمنانی غلام
حسینخان شیرازی رضا خان کاشانی
میرزا احمد ملایری ابراهیمخان
ابو القاسمخان نصر الله بیک تبریزی
محمودخان خداداد خان آقا حسن
محمد هادی بیک محمد آقا بیک تبریزی
میرزا آقا مازندرانی میرزا علی نوری
یحیی خان معصوم علی تفرشی اسد الله
خان میرزا محمد حسین حسن آقا تبریزی
احمدخان ولد فتح الله خان

سرایدارخانه

حسینعلیخان سرایدار باشی رضا
نایب سرایدارخانه آقا یوسف تبریزی
آقا نجف انجدانی آقا محمد تبریزی
علی محمد خان میرزا آقا میرزا حسین
مشرف میرزا اسد الله آقا حسن
حسن آقا میرزا اسد الله ایضا
میرزا باقر ولد ایضا

قاپوچیان

محمد آقای قاپوچی باشی حسینخان
نایب ولد ایضا حاجی اسفندیار نایب

چراغخانه

محمد حسین بیک چراغچی باشی ا
محمد حسن بیک نایب

خیامخانه

حاجی محمد خیامباشی میرزا
سید مهدی نایب مشهدی محمود
حاجی اسمعیل میرغضب باشی

کشیکخانه

محمد رحیمخان کشیکچی باشی
قاجار ابو القاسمخان قاجار
خانبابا خان سرهنگ میرزا
مشرف یوسفخان قاجار بنی
میرزا محمود مازندرانی حاجی
خان قاجار یحیی بیک طه
رضا بیک قزوینی

اداره باغات و عما[رات] و قنوات دولتی

بریاست جناب جلالتمآب اعتماد
وزیر انطباعات و دار الترجمه مبارک
معتمد السلطان محمد باقر خان
نایب محمد بیک کل باغات و عمارات
حاجی میرزا حسین ممیز محمد
باغبان باشی میرزا مهدی
کل باغات و قنوات دولتی
عبد الحمیدخان نایب و مباشر
باغبانان و سرایداران کل باغ
مبارکه دولتی پانصد نفر

اطباء خاصه فرنگی وغیره

جناب مخاطب دکتر طولوزان
حضور دکتر فوربه حکیم
دکتر محمد حسینخان بکتر عماد
مسیو هیبنه خان دندانساز

ایرانی

جناب

... فیلسوف الدوله جناب سلطان الحکماء میرزا ابو الحسن ...

...یخ الاطباء آمیرزا حسینعلی
...الاطباء میرزا عبدالوهاب رئیس
...اطباء میرزا علی دکتر مؤتمن الاطباء
...میرزا زین العابدینخان کاشانی. لقمان
...ملک حکیمباشی کل نظام شمس الاطباء
...میرزا نصرالله تنکابنی میرزا کمال الدین
ملک الاطباء شمس المعالی میرزا سید علی
حاجی میرزا حبیب الله مجد الاطباء

خواجه سرایان

اعتقاد الحرم حاجی آغا سرورخان خواجه باشی
سرتیپ اول آغا بهرامخان سرتیپ اول
آغا علی رضاخان آغا محراب
آغا رضاخان حاجی آغا علاسعلی
آغا سید اسمعیل عزیز الله خان
آغا فتح الله آغا میرزا احمدخان ادوستا...
آغا نوبهار آغا فرج

اطاق موزه مبارکه

جناب آقا میرزا علی اکبر مستوفی میرزا
سید علی مستوفی نایب ایضا آقا محمد
نایب آقا مهدی ساعت ساز

اداره خزانه مبارکه

بریاست جناب جلالتمآب میرزا اسمعیلخان
امین الملک میرزا افضل الله خان
مستوفی اول شیخ مرتضی ناظم خزانه
تحصیلدار میرزا سید جعفر دفتردار
میرزا غلامحسین تحویلدار خزانه مبارکه
حاجی محمد رضا خان تحویلدار کمرک
پسر مرحوم آقا محمد علی میرزا هادیخان
سررشته دار میرزا محمود سررشته دار
میرزا سید عبدالله سررشته دار
آقا سید جواد
محصل وجوه خزانه آقا علی صراف

اداره ضرابخانه مبارکه

حاجی محمد حسن امین دار الضرب
حاجی محمد تحویلدار سایر اجزاء
هشتاد نفر

فوج دوازده قراول مخصوص

بریاست حاجی حسینعلیخان سرتیپ
ابوالحسنخان سرهنگ میرزا
سید یوسف لشکرنویس
میرزا سید باقر سررشته دار

اداره چراغهای خیابانها و دوائر دولتی

بریاست حاجی حسینعلیخان سرتیپ
میرزا عباس مشرف میرزا سید حسین

اداره گمرکخانهای ممالک محروسه

مسیو کاپیچ قانون نویس مدیر کمرک
دار الخلافه طهران محمد تقیخان
معتز الملک مدیر کمرک آذربایجان
میرزا آقا ناظم میرزا پسر معتز الملک
میرزا علیخان مستوفی ولد مرحوم
حاجی میرزا محمد حسین میرزا علی اصغر
نایب اول وزارت امور خارجه و مترجم ولد
مرحوم ایضا کمرک فارس و بنادر
جز و عمل حکومت در اداره جناب
نظام السلطنه حکمران بنادر است
فتح الله خان بیگلربیگی مدیر کمرک
خراسان و کیلان و مازندران
از بابت مباشرین و مأمورین
کمرک سایر ولایات محروسه
صورت جدید نداده اند

اداره غله دار الخلافه

بریاست جناب جلالتمآب میرزا
اسمعیلخان امین الملک
اجزاء و مأمورین اداره غله
چون تغییر پذیرند لهذا ثبت
نشد

اداره حکومت و تولیت زاویه

مقدسه حضرت عبدالعظیم علیه السلام
جناب جلالتمآب میرزا اسمعیلخان
امین الملک خازن مهر مقدس
جناب آقا میرزا احمد آیت الله نایب التولیه
محمد خان نایب الحکومه آقا سید
حسن فراشباشی حاجی میرزا
عبدالکریم صدر الحفاظ
میرزا حبیب الله کلیددار میرزا
عبدالحسین سرکشیک میرزا باقر
سرکشیک. میرزا کاظم مستوفی
میرزا ولی منشی باشی حاجی آقا محمد
تحویلدار نقد و جنس میرزا حسین
سررشته دار خدام بیست و پنج
نفر قراء بیست نفر
گلابدار پانزده نفر مؤذن و
چراغچی پانزده نفر

اداره صرف جیب مبارک

حاجی حسینعلیخان سرتیپ تحویلدار
جناب معاون الملک مستوفی
صرف جیب جناب میرزا رضا قلیخان
مستوفی مدیر رسائل خط خراسان
و سیستان آقا سلیمان خان
دهباشی میرزا ناظم خلوت و غیره

اداره غلامان مهدیه و منصوره

و فوج دوئیم خمسه ابو الجمع امیر الامراء
العظام علاء الدوله امیر تومان
نهصد و هفتاد و یک نفر

غلامان مهدیه

چهارصد و شصت و یک نفر

ارباب قلم

جناب جلالتمآب وکیل لشکر
میرزا اسمعیل غلام نویس میرزا
سید علی

سرتیپان

حاجی حسینخان سرتیپ دوم نواب عبد
الحسین میرزا میرزا تقیخان فتح‌اللهخان
بیوکخان جهانگیرخان علینقیخان
ایرج میرزا زین‌العابدینخان
عباسقلیخان

سرهنگان

نصیب آقا میرابراهیم آقا حسینقلیخان
مصطفیقلیخان زین‌العابدینخان
نعمت‌اللهخان منوچهر میرزا باقرخان
یحیی‌خان پسر مرحوم سپهدار
شاهسوارخان

سایر

یاور ده نفر نایب سیزده نفر
پنجاه باشی سیزده نفر غلام چهار
صد نفر

غلامان منصور

پانصد و نه نفر

سرتیپان

عباسقلیخان سرتیپ دوم محمدعلیخان
ایضاً حاجی لطفعلیخان آقاخان
میرزا احمدخان شعبانعلیخان
اسدالله‌خان اسمعیلخان ایضاً

سرهنگان

حاجی‌خان احمد آقاخان یوسفخان
میرزا باقرخان غلامحسینخان
کاظم حسینخان خدامرادخان مرتضی‌خان

سایر

چهارصد و هشتاد نفر

فوج دوم خمسه

سرتیپ حاجی رستمخان سرتیپ
میرزا حاجی آقا مشرف

سایر

هشتصد و دو نفر

ادارهٔ شترخانه و قاطرخانه

و شترخان کالسکه برياست جناب
امیرالامراء العظام محمدقاسمخان صاحب‌جمع
و پیشخدمت خاصهٔ همایونی میرزا
علیخان مشرف شترخانه بادیه میرزا
تقیخان مشرف قاطرخانه میرزا علیرضا
مشرف شترخانه کالسکه عباسعلی بیک
تحویلدار جواد بیک نایب شترخانه
نصیر بیک نایب ایضاً کاظمخان
قاطرچی باشی سایر عمله‌جات از
نایب و ارونه و دسته باشی و قاطرچی
و ساربان یکهزار و پانصد نفر

تجیرخانهٔ مبارکه

بریاست جناب امیرالامراء العظام محمدقاسمخان
صاحب‌جمع حاجی میرزا محمدعلی مشرف
موسی‌خان نایب محمدباقر بیک
انباردار سایر پنجاه نفر

اصطبل خاصهٔ همایونی

از قرار سنهٔ ماضیه
دویست و هشتاد و دو نفر
نواب محمدحسین میرزا امیرآخور

نویسنده

میرزا رضاقلی سررشته‌دار میرزا
نصرالله حاجی میرزا مهدی مشرف
غیره دو نفر

نایبان

امیرزاده رشیدخان میرزا
حاجی نایب مرادخان آقاخان
محمدخان غلامرضاخان میرزا سید
عبدالله کریم بیک حبیب‌الله بیک
محمدعلی بیک حاجی محمد آقا مهر
مهدیخان محمدقاسم بیک
عباسقلی بیک قربانعلی بیک
حیدرقلیخان آقاجعفر محمدحسن بیک
نایب و تحویلدار نقدی رحمان بیک
یحیی بیک علیخان بیک محمدمهدی بیک

عباسقلی بیک افراس...

سایس

دویست و سی و نه نفر
عزیزالله بیک بیطار سو...
محمد مهدی بیک نعلبند با...
نایب نفر شاگرد...
جلودار یکصد و بیست...
مهتر و جابکسوار یکصد و ...

قوشخانهٔ مبار...

ابراهیمخان قوشچی باشی م...
قرقچی باشی قوشچی ده ن...

زینخانهٔ مبارک...

جناب صدیق السلطنه غلا...
پیشخدمت خاصه خازن رکیب...

اجزاء

از قرار سنهٔ ماضیه

کالسکه‌خانهٔ مبا...

بریاست لطف‌الله‌خان شعا...
پیشخدمت خاصه
میرزا علیرضا سررشته‌دار
یعقوب مشرف کربلائی حی...
انباردار محمد اسمعیل بیک...
اسمعیل بیک عباسقلی...
علی احمد بیک حاجی اسمعیل...
هادی بیک نایب بدرخان...
محمدکاظم بیک سرکشیک آ...
علی اکبر سرکشیک محمدحسن...
نایب سرکشیک آقا سید...
نایب سرکشیک زین‌العابدین...
یساول مشهدی جعفر یسا...
اصغر بیک یساول حاجی با...
یساول ناموس اهل طرب
تحویلدار نقدی اصغ...
دوازده نفر

عمله‌جات اصطبل کالسکه‌خانه

رضاقلی بیک نایب میرزا محمد بیک
اللهوردی بیک نایب عباس بیک
نایب ابوالقاسم بیک مباشر جنس
علی زمان بیک سئیس نجفقلی بیک
سئیس محمدرضا بیک انباردار جنس
ملوداری بیست و پنج نفر نعلبند
دو نفر کالسکه‌چی یکصد نفر
مهتر هفتاد نفر

شاطرخانهٔ مبارکه

بریاست جناب امیرالامراء العظام
بشیرالملک فضل‌الله خان شاطرباشی

مشرف و نایب

شش نفر میرزا مهدی مشرف
...علیخان یاور و نایب اسمعیل‌خان
یاور و نایب محمد بیک یاور و نایب
محسن بیک یاور و نایب مهدی بیک
نایب میرزا ابراهیم نایب

ادارهٔ سوارهٔ دیوانی

بریاست جناب امیرالامراء العظام
محمد قاسمخان صاحبجمع و سرتیپ اول

سوارهٔ بختیاری

حاجی علیقلیخان سرتیپ سوار
یکصد نفر

سوارهٔ دوبرن

آقاجانخان سرتیپ دوم محمود خان
سرهنگ میرزا رحمت‌الله سررشته‌دار
سایر صاحبمنصب و سوار پانصد
نفر

سوارهٔ افشار

جهانشاه خان سرتیپ اول
میرزا محمدقلی سررشته‌دار محمدولیخان
سرهنگ سایر صاحبمنصب و
سوار پانصد نفر

سوارهٔ خواجه‌وند

علی‌اکبرخان سرتیپ اول میرزا اسدالله
مشرف حسنخان سرهنگ
نصرالله خان سرهنگ سایر
صاحبمنصب و سوار پانصد نفر

سوارهٔ اصانلو

سیف‌الله خان سرکرده میرزا حسن
مشرف صاحبمنصب و سواره
دویست نفر

سوارهٔ هداوند

رحیمخان سرکرده میرزا حسن مشرف
صاحبمنصب و سواره یکصد و پنجاه نفر

سوارهٔ قراچورلو

صفرعلیخان سرکرده میرزا علیرضا
مشرف صاحبمنصب و سواره
یکصد نفر

سوارهٔ قراسوران راه قزوین

جمعی محمدباقرخان سعدالسلطنه
سرتیپ اول بیوکخان سرکرده
میرزا علی‌اصغر مشرف صاحبمنصب
و سوار یکصد و هفتاد نفر

ادارهٔ انبار غلهٔ دارالخلافه

بریاست حاجی آقا یوسف شفاباشی
میرزا احسن سررشته‌دار میرزا ربیع
مشرف مباشر و عملجات از
قپاندار و فراش وغیره ده نفر

ادارهٔ ایلات دارالخلافه

با بیگلربیگی کریمخان امیرالامراء العظام
محمد قاسمخان صاحبجمع
ایل شاهسون دوبرن ایل
شاهسون افشار ایل خواجه‌وند
ایل اصانلو ایل قراچورلو
ایل هداوند ایل قشقائی
ایل اوریات ایل بختیاری
ایل کاوناز ایل ایلیکائی عرب میش مست
عرب سهنانی عرب پشت کوهی
عرب کلکو عرب منصّر

ادارهٔ معمارباشی و نجارخانه

میرزا حسینخان مستوفی صنیع‌الملک
حاجی حسینعلیخان معمارباشی کل
استاد حسین خان صنیع لشکر معمار
نظام محمد تقیخان مباشر نجارخانه
حاجی میرزا سید ابوطالب سررشته‌دار
میرزا علی‌اکبر سررشته‌دار
میرزا غلامحسین سررشته‌دار
میرزا آقا مشرف میرزا حبیب
مشرف حاجی قاسم کدخدای نجارها
آقا مهدی نایب معمارخانه

ادارهٔ راههای شوسه

راه شوسهٔ قزوین سپرده به
محمد باقرخان سعدالسلطنه
سرتیپ عملجات یکصد و
هشتاد نفر

راه شوسهٔ قم

واگذار بمدیر راه شوسهٔ عربستان

راه اجه‌رود و فیروزکوه و آمل

سپرده بحاجی محمدحسن امین دارالضرب

میرشکار و اتباع

از قرار سنهٔ ماضیه
حاجی مصطفی قلیخان میرشکار
علیخان سرتیپ لد میرشکار نایب اول
غلامحسینخان لد ایضا
صادقخان جهانگیرخان
امیراصلانخان

سایر

اجزاء معروف
بیست و پنج
نفر

وزارت وظایف و اوقاف و پست ممالک محروسه

در اداره جناب جلالتمآب اجل امین الدوله رئیس مجلس شورای کبری

وزارت وظایف و اوقاف

جناب جلالتمآب مجد الملک وزیر وظایف و اوقاف ممالک محروسه

وظایف

دفتر استیفاء

جناب حسام السادات مستوفی وظایف

میرزا علی اصغر سررشته دار گرکانی

میرزا یوسف سررشته دار

دفتر انشاء

میرزا مهدی منشی باشی نایب الوزاره

میرزا سید حسین مستوفی و منشی

میرزا سید یوسف میرزا محمد خان جوان

میرزا غلامحسین عرب قمی و سررشته دار

وزارت اوقاف

میرزا اسمعیل خان مستوفی ملا

عبدالله قاضی میرزا حسینخان منشی

میرزا علی محمد ثبات آقا کوچک خان

مأمورین ولایات

آذربایجان میرزا رضای مستوفی

اصفهان جناب حاجی بنان الملک

بروجرد رضا قلیخان

خراسان میرزا عبدالله خان

عربستان میرزا هدایت خان

کردستان میرزا کریم

کرمانشاهان میرزا عبدالرحیمخان

یزد محمد حسینخان عراق کزاز فراهان

میرزا حسینخان کمره و گلپایگان

میرزا حسینخان لورستان رضا قلیخان

میرزا علی اشرفخان نهاوند کرمان

سمنان و دامغان میرزا آقا شاهرود

مازندران میرزا سید عبدالله گیلان

مجد الذاکرین خوار میرزا طهماسب

میرزا محمد علیخان ساوه و زرند میرزا

قم میرزا افضل الله

میرزا مهدی خان قزوین

عباسخان گروس میرزا

ملایر و تویسرکان میرزا

فارس حاجی میرزا علی محمد

همدان میرزا حسن

وزارت پست ممالک محروسه ایران

در اداره جناب جلالتمآب اجل امین الدوله رئیس مجلس دار الشورای کبری

اجزاء وزارت پست

معتمد السلطان میرزا احمد خان پیشخدمت

خاصه رئیس کل میرزا مطلب خان

مستشار تحویلدار کل مسیو سمینو

سکرتر جنرال میرزا اسمعیل نایب الوزاره

اجزاء دفتر محاسبات

میرزا ابراهیم مستوفی میرزا علی مقوم

میرزا اسمعیل سررشته دار میرزا محمد

محرر میرزا علی محاسب

دار الانشاء

میرزا مصطفی خان منشی باشی

میرزا حسن منشی

اطاق انسپکسیون

میرزا افضل الله انسپکتر میرزا سید

محمد علی دفتردار

اجزاء پستخانه دار الخلافه

میرزا هادی مستوفی و نایب الریاسه

عبد العلیخان ناظم میرزا محمد علی

امین تذکره و دفتردار ملتمسه امانات

میرزا محمد حسین دفتردار نوشتجات سفارشی ولایات

اطاق امانات

میرزا افضل الله تحویلدار میرزا آقا

و میرزا قاسم معین فراش دو نفر

اطاق واردات

میرزا اسدالله تحویلدار میرزا رضا

میرزا نصرالله معین فراش نفر

اطاق نوشتجات سفارشی

اسدالله خان تحویلدار میرزا آقا معین

شاهزاده محمد میرزا معین میرزا ابوالحسن

حافظ مقبوضات و ملتمسه

اطاق ضبط نوشتجات غیر سفارشی

میرزا ابو یوسف تحویلدار

اطاق ثبت نوشتجات غیر سفارشی

میرزا ابراهیم میرزا محمد

اطاق تجزیه نوشتجات

علی اکبرخان میرزا ابوطالب

عمله خدمت

از پیشخدمت و قهوه چی شاگرد

غلامخانه

از نایب و غلام هشت نفر

اجزاء پست شهر

و خیابان فرنگیها هفت نفر

خط آذربایجان

قزوین خانبابا خان رئیس

ناظم میرزا نصر فراش نفر

همدان میرزا علی رئیس

زنجان میرزا محمد علی رئیس

میانج مهدیخان رئیس

خلخال آقا علی رئیس

تبریز میرزا حسنخان رئیس میرزا محمودخان
مباشر امانات میرزا مهدیخان مباشر
سفارشی میرزا حسن تحویلدار پاکت
میرزا جعفر دفتردار غلامان و فراشباشی نفر
مرند رئیس نفر فراش نفر
جلفا میرزا غلامحسین رئیس فراش نفر
شبستر میرزا علینقی رئیس فراش نفر
خوی میرزا تقی رئیس فراش نفر
سلماس میرزا غلامعلی رئیس فراش نفر
ارومی میرزا [illegible] رئیس فراش نفر
مراغه میرزا غلامحسین رئیس فراش نفر
ساوجبلاغ میرزا علینقی رئیس فراش نفر
سراب میرزا تقی رئیس فراش نفر
اردبیل میرزا مهدی رئیس فراش نفر
استارا میرزا حسن رئیس فراش نفر
میاندوآب میرزا غلامحسین رئیس فراش نفر
بایزید رئیس نفر فراش نفر

خط گیلان

منجیل میرزا شفیع رئیس فراش نفر
رشت میرزا عبدالوهابخان رئیس میرزا نفر
غلام دو نفر فراش دو نفر
انزلی میرزا موسیخان رئیس کرجی بان نفر
عمله کرجی شش نفر لاهیجان میرزا
عبدالحمید رئیس غلام و فراش دو نفر
لنگرود حیدرخان رئیس فراش نفر

خط خراسان

سمنان میرزا افضل الله رئیس فراش نفر
دامغان میرزا محمد رئیس فراش نفر
شاهرود حسنعلی میرزا رئیس
فراش و غلام سه نفر سبزوار
میرزا اسمعیل رئیس نویسنده و فراش دو نفر
نیشابور میرزا محمد حسین رئیس فراش نفر
خراسان حاجی میرزا ابوالقاسمخان
سرتیپ و رئیس میرزا احمد دفتردار سه نفر
غلام دو نفر فراش دو نفر
تربت میرزا رضا قلی رئیس فراش نفر

ترشیز میرزا محمد حسن رئیس فراش نفر
گناباد آقا علی رئیس فراش نفر
تون میرزا احمد رئیس فراش نفر
طبس میرزا اسمعیل رئیس فراش نفر
قوچان میرزا عبدالکریم رئیس فراش نفر
بجنورد میرزا محمد رئیس فراش نفر
بشرویه میرزا محمد حسین رئیس فراش نفر

خط مازندران

ساری حسنخان رئیس غلام و فراش دو نفر
(بارفروش) میرزا ابوالفضل رئیس فراش نفر
اشرف میرزا مصطفی رئیس فراش و غلام ۲ نفر
آمل میرزا علی اکبر رئیس فراش و غلام دو نفر
بندرجز میرزا باقر رئیس فراش و غلام دو نفر

خط فارس

قم میرزا فتح الله رئیس فراش نفر
محلات میرزا سید هاشم رئیس
فراش و غلام دو نفر
کاشان میرزا محمد علی رئیس میرزا نفر
فراش و غلام دو نفر
عراق میرزا گرگین خان رئیس فراش
و غلام دو نفر
اشتیان میرزا رضا رئیس فراش و غلام دو نفر
تفرش میرزا غیاث رئیس فراش و غلام دو نفر
اردستان میرزا سید عیسی رئیس فراش نفر
اصفهان میرزا سرکیس خان رئیس میرزا اکبر
ناظم رئیس جلفا نفر فراش نفر
شیراز میرزا علیرضاخان سرتیپ و رئیس
میرزا غلامحسین ناظم نفر غلام و فراش
چهار نفر قاصد آباده شش نفر
کازرون میرزا محمد علی رئیس فراش و
قاصد بوشهر دو نفر
بوشهر میرزا عبدالرضا رئیس فراش
و کرجی بان چهار نفر
فسا و داراب میرزا محمد خان رئیس فسا
میرزا کوچک رئیس داراب فراش فسا
نفر فراش داراب نفر
بهبهان و ... رئیس بهبهان میرزا عبدالله خان
رئیس بندر میرزا محمدخان فراش
بهبهان نفر فراش بندر نفر

خط یزد و کرمان

نائین میرزا سید احمد رئیس فراش نفر
اردکان میرزا حبیب الله رئیس فراش نفر
یزد میرزا علیخان رئیس میرزا علی اکبر
نویسنده فراش نفر غلام چهار نفر
رفسنجان میرزا محمد حسین رئیس فراش نفر
سیرجان میرزا عبدالوهاب رئیس فراش نفر
انار میرزا محمد حسین رئیس فراش نفر
بندرعباس میرزا فضل الله رئیس فراش نفر
لار میرزا محمد رحیم رئیس فراش نفر
گلپایگان حاجی میرزا علی اکبر رئیس فراش نفر
نراق میرزا جواد رئیس فراش نفر

خط همدان

زرق میرزا محمد علی رئیس فراش نفر
نوبران میرزا علینقی رئیس فراش نفر
ساوه میرزا احمد رئیس فراش نفر
همدان میرزا یحیی خان رئیس میرزا محمد
نویسنده فراش دو نفر غلام دو نفر
کردستان میرزا آقا خان رئیس میرزا نفر
غلام و فراش دو نفر
کروس میرزا فتح الله رئیس فراش نفر
بروجرد رضا قلیخان رئیس فراش و غلام ۲ نفر
کرمانشاهان حاجی میرزا ابراهیمخان
رئیس فراش و غلام دو نفر
خانقین میرزا محمود رئیس فراش و غلام دو نفر
کنگاور میرزا موسی رئیس فراش و غلام دو نفر
نهاوند میرزا عبدالغنی رئیس فراش نفر
تویسرکان شاهزاده اکبر میرزا
رئیس فراش نفر
ملایر رئیس نفر فراش نفر
خرم آباد شاهزاده علی محمد میرزا رئیس
فراش نفر
دزفول میرزا کاظمخان رئیس فراش نفر
شوشتر میرزا محمدخان رئیس فراش و غلام دو نفر

وزارت علوم و تلگراف و معادن ممالک محروسه

جناب جلالتمآب مخبرالدوله وزیر علوم و تلگراف و معادن ممالک محروسه

ادارهٔ علمیه
مدرسهٔ مبارکهٔ دارالفنون
رؤسا و غیره

جناب جلالت نصاب نیرالملک امیر تومان
رئیس مدرسهٔ مبارکه محمد حسین خان سرتیپ
اول ناظم مدرسهٔ مبارکه علیخان سرتیپ اول
انسپکتور ژنرال ناظم علوم محمد تقی میرزا
سرتیپ دوم آجودان مدرسهٔ مبارکه
میرزا محمد حسین مستوفی رئیس الکتاب
میرزا جعفرخان ناظر میرزا عبدالوهابخان
سرهنگ میرزا محمد تقی سررشته دار
اسدالله خان کتابدار میرزا مهدی منشی

معلمین ایرانی

جناب سلطان الحکماء معلم طب ایرانی
میرزا محمد کاظم معلم کل طبیعی دارای نشان
شیر و خورشید میرزا ابوالحسنخان
رئیس مریضخانه معلم طب فرنگی
میرزا علی اکبرخان نقاشباشی سرتیپ
معلم زبان فرانسه ملا محمد صادق
معلم فارسی و مقدمات عربی
جناب حاجی نجم الملک معلم کل علوم ریاضی
و سرتیپ اول و ممتحن علوم مدارس دولتی
میرزا علی دکتر رئیس الاطباء معلم طب فرنگی
میرزا علیخان قاجار معلم طب ایرانی
جناب میرزا حسن ادیب معلم علوم ادبیه و عربی

معلمین ریاضی

سلیمانخان سرهنگ معلم ریاضی
میرزا محمود منجم باشی معلم ریاضی
میرزا اسمعیل خان معلم ریاضی علیخان
قاجار معلم ریاضی اسدالله خان
قاجار معلم ریاضی

معلمین فرنگی

[illegible] خان معلم زبان فرانسه سرتیپ
اول مسیو لمر سرتیپ اول معلم کل موزیک
مسیو ووبلیه معلم معدن دارای نشان
شیر و خورشید مددوسخان سرتیپ اول
معلم زبان روسی دکتر بازیل معلم طب
فرنگی و زبان انگلیسی مسیو فلر معلم
توپخانه سرتیپ مسیو ووت سرتیپ
معلم پیاده نظام یوسفخان پسر مسیو
ریشارد خان معلم زبان فرانسه

صاحبمنصبان حاضر خدمت

امیرزاده محمد حسن میرزا مهندس سرتیپ
علیخان مهندس سرتیپ عباسقلیخان
مهندس سرتیپ سلیمانخان [illegible] سرتیپ
محمد حسین میرزای مهندس سرهنگ
محمد حسنخان قاجار سرتیپ مهندس
محمد حسین میرزا مهندس میرزا احمدخان
مهندس سرهنگ زین العابدین میرزا مهندس

مترجمین

میرزا خلیل سرتیپ مترجم و معلم طب
میرزا رضاخان سرهنگ کاظمخان مترجم پیاده

نقاشان

پنجنفر

متعلمین مدرسه

مهندسین نظامی و معدنی و دو نفر
اطباء چهل و پنجنفر توپخانه سی و
چهار نفر پیاده نظام چهل و یکنفر
اطباء مأمور هجده نفر مخصوصین زبان
ده نفر شاگردان مقدماتی و عربی
چهل و هفت نفر موزیکانچیان بزرگ از
مأمور و حاضر چهل و پنجنفر موزیکانچیان
جدید چهارده نفر موزیکانچیان
مخصوص آقای عزیز السلطان با منصبان
و متعلمین مجانی شصت و هفت نفر

عکاسخانه و باسمه خانه
و دواخانهٔ مدرسهٔ مبارکه

امیرزاده عبدالله میرزا سرتیپ مدیر عکاسخانه
حبیب‌الله میرزا عکاس شاگر...
میرزا حسین مدیر باسمه خانه
و عمله جات شش نفر

دواخانهٔ مر...

مسیو شودین مدیر دواخا...
شاگرد دو نفر

فراشخانهٔ مدر...

غلامحسین بیک نایب خانباباد...
سرایدار نفر فراش ده...

دارالنظارهٔ مد...

آقا احمد نایب ناظر نویسنده...
شربتدار دو نفر ایلچی دو نفر آ...

اجزاء حفظ الص...
دارالخلافهٔ البا...

جناب دکتر طولوزان حکیمباشی...
دکتر کاموسن پیر مأمور صحیهٔ...
دکتر بازیل معلم طب مدیر...

اجزاء مجلس مر...

جناب نیرالملک جناب میرزا...
سلطان الحکماء میرزا محمد کاظم مع...
میرزا زین العابدین خان مؤتمن الا...
آقا میرزا علی رئیس الاطباء حاجی میرزا...
مجدالاطباء آقا میرزا عبدالکریم...
میرزا ابوالحسنخان سرتیپ رئیس مر...
میرزا نصرالله شمس الاطباء م...
ناظم الاطباء میرزا عبدالله میر...
حکیمباشی توپخانه میرزا سید مح...
نظام میرزا نصرت سرهنگ حک...
میرزا نصیر دواساز باشی نظام
عبدالوهابخان سرهنگ میرزا تقی...

حافظ الصحه و ...
خط آذربا...

تبریز سیف...
قزوین میرزا...

نجان حاجی میرزا رضا
شت حاجی میرزا سید جعفر
خوی میرزا علیقلی
مراغه میرزا علینقی
رومیه سید میرزا
قزوین میرزا سید خلیل
ردستان میرزا احمد
رمانشاهان میرزا ابراهیم
همدان میرزا اسمعیل

خط خراسان و مازندران

سمنان میرزا کریم
شاهرود میرزا صالح
سبزوار میرزا اسمعیل
مشهد میرزا حسنخان
استراباد میرزا ابو القاسم
مازندران میرزا علی اکبر
بندر جز میرزا ابو القاسم

خط فارس و کرمان

قم میرزا علی اکبر خان صدر الحکماء
کاشان محمد صادق خان
اصفهان میرزا محمود خان
شیراز حاجی میرزا جعفر
بوشهر آقا سید عبد الرضا
کرمان میرزا عبد الرضا خان
یزد میرزا مرتضی

لرستان و عربستان

ملایر میرزا مصطفی خان سرتیپ
میرزا محمد حسین

مریضخانه دولتی

میرزا ابو الحسنخان رئیس مریضخانه و سرتیپ
میرزا نصرت فوجلی سرهنگ طبیب
سه نفر مباشر نفر میرزا فرهاد
دواساز میرزا سید ابوتراب طبیب مقیم
مریضخانه سایر اطباء سه نفر
ناظر و طباخ دو نفر تحویلدار نفر
پرستار شش نفر حمامی و دلاک دو نفر
رختشوی دو نفر

اجزاء مدرسه مبارکه تبریز

احمدخان سرتیپ دوم رئیس محمد جعفرخان
صدر الحکماء معلم طب و طبیعی فیلسوف
محمد قلیخان سرتیپ معلم توپخانه تبریز
محمد میرزا سرهنگ معلم ریاضی میرزا
علیخان سرهنگ معلم زبان فرانسه
حاجی ملا عبد الله معلم عربی نویسنده
نفر شاگردان داخله بیست و پنج نفر
شاگردان خارجه بیست و پنج نفر
فراشان شش نفر ناظر نفر آشپز نفر

وزارت تلگراف ممالک محروسه

جناب جلالتمآب مخبر الدوله وزیر
علوم و تلگراف

اجزاء دار الخلافه طهران

صاحب منصبان

جناب فخامت نصاب مخبر الملک رئیس کل
نواب نصر الله خان سرتیپ تلگرافچی مخصوص
محمد رضا خان سرتیپ تحویلدار آقاخان
سرتیپ ... میرزا سلیمان مستوفی
محمد صادق میرزا سرتیپ ناظم نواب شاهزاده میرزا
مهدیقلیخان سرهنگ میرزا عبد الوهاب
منشی باشی خلیل میرزا سرهنگ
عباس میرزا سرهنگ میرزا اسمعیلخان سرهنگ
اجزای خارجه (پنج نفر) مسیو شارل
سرتیپ مستشار و دفتر دار خارجه
میرزا ارسس خان سرهنگ سایر اجزاء
هشتاد نفر پیشخدمت و فراش بیست
و دو نفر

سایر ولایات

چهارصد و سی و هفت نفر

قم چهار نفر محمد میرزا رئیس
تلگرافچی نفر فراش دو نفر
کاشان پنج نفر میرزا احمد خان رئیس
تلگرافچی نفر نویسنده نفر فراش دو نفر

اصفهان و گلپایگان و نائین

بیست و دو نفر محمد حسین میرزا سرتیپ رئیس
تلگرافچی ده نفر نویسنده دو نفر
غلام سه نقطه پنج نفر فراشان چهار نفر

شیراز و آباده و کازرون

هفده نفر خلیل میرزا سرتیپ رئیس
تلگرافچی هشت نفر نویسنده دو نفر
فراش سه نقطه شش نفر

ابوشهر چهار نفر عبد العلی میرزا
سرهنگ رئیس تلگرافچی نفر فراش دو نفر

یزد و اردکان و کرمانشاه

یازده نفر میرزا هدایت الله خان
سرهنگ رئیس تلگرافچی دو نفر
فراش دو نفر غلام شش نفر

کرمان و رفسنجان و انار

چهارده نفر میرزا احمدخان سرهنگ
رئیس تلگرافچی چهار نفر غلام
شش نفر فراش سه نفر

خط آذربایجان و گیلان

یکصد و چهار نفر

قزوین هشت نفر محمد مهدی میرزا
سرتیپ رئیس تلگرافچی دو نفر
فراش سه نفر غلام طرفین شش نفر
زنجان چهار نفر اکبر میرزا سرهنگ
رئیس تلگرافچی نفر فراش نفر
گیلان از بابت شهر رشت و انزلی
و منجیل و لاهیجان و رودسر و خرم آباد
سی و دو نفر عبد الجواد میرزا
سرتیپ رئیس تلگرافچی نه نفر
نویسنده نفر غلامان شش نقطه
پانزده نفر فراشان شش نفر
شهر تبریز شانزده نفر میرزا
فضل الله خان مبشر السلطنه رئیس
تلگرافچی پنج نفر نویسنده سه نفر
غلام دو نفر فراش پنج نفر
ولایات خوی و آذربایجان چهل و چهار نفر
مرند و جلفا چهار نفر
تلگرافچی دو نفر غلام و فراش دو نفر

خوی سه نفر میرزا اسمعیل خان
سرهنگ رئیس غلام دو نفر
سلماس هشت نفر عباسقلیخان سرتیپ
رئیس تلگرافچی نفر فراش نفر غلام پنجنفر
ارومیه سه نفر میرزا حسینخان سرهنگ
رئیس نویسنده نفر غلام نفر
کوکان سه نفر میرزا آقاخان
رئیس غلام دو نفر
مراغه چهار نفر ابو الفتح خان
سرتیپ رئیس غلام دو نفر فراش نفر
میاندواب سه نفر تلگرافچی نفر
غلام دو نفر
ساوجبلاغ سه نفر تلگرافچی نفر
غلام نفر فراش نفر
میانج سه نفر تلگرافچی نفر
غلام نفر فراش نفر
سراب و هین پنجنفر تلگرافچی دو نفر
غلام دو نفر فراش نفر
اردبیل پنجنفر میرزا محمدعلیخان
سرتیپ رئیس تلگرافچی نفر غلام دو
نفر فراش نفر

خط خانقین و عربستان

یکصد و سی و دو نفر
خانآباد سه نفر تلگرافچی نفر غلام دو نفر
نوبران سه نفر تلگرافچی نفر
غلام دو نفر زرق سه نفر
تلگرافچی نفر غلام دو نفر
اسدآباد چهار نفر همدان
کنگاور سه نفر
کرمانشاهان دوازده نفر
محمد صفی میرزا سرتیپ رئیس تلگرافچی
چهار نفر نویسنده نفر غلام سه
نفر فراش سه نفر
سرحدات ده نفر
کرند سه نفر سرپل دو نفر
قصر شیرین سه نفر خانقین دو نفر

کردستان و قروه دوازده نفر
میرزا احمد خان سرتیپ رئیس تلگرافچی
چهار نفر غلام پنجنفر فراش دو نفر
گروس چهار نفر
میرزا حسینخان سرهنگ رئیس
تلگرافچی نفر غلام نفر فراش نفر
ملایر هفت نفر میرزا سید
ابو القاسمخان رئیس تلگرافچی نفر
نویسنده نفر غلام سه نفر فراش نفر
عراق و راهجرد نصر الله خان سرتیپ
تلگرافچی چهار نفر غلام و فراش هفت نفر
بروجرد و دزان چهارده نفر
میرزا سید علیخان سرتیپ اجزاء طهران
میرزا طاهر خان سرهنگ رئیس
تلگرافچی چهار نفر غلام پنجنفر
فراش سه نفر
نهاوند سه نفر محمدحسن میرزا رئیس
غلام نفر فراش نفر
خرم‌آبادی ده نفر محمد جعفر میرزا
سرتیپ رئیس تلگرافچی سه نفر
غلام چهار نفر فراش دو نفر
عربستان هفده نفر
دزفول پنجنفر تلگرافچی دو نفر
فراش دو نفر غلام نفر
شوشتر شش نفر رئیس
میرزا آقاخان یاور غلام دو نفر
تلگرافچی نفر فراش دو نفر
بندر ناصریه شش نفر
مامورین سیم کشی دو نفر
میرزا حبیب الله خان سرتیپ میرزا
موسی خان سرهنگ
محمره میرزا جعفرخان سرهنگ

خط خراسان و مازندران

یکصد و بیست و سه نفر
ایوانکیف و خوار و فیروزکوه
و دامغان یازده نفر

ایوانکیف سه نفر
نفر غلام دو نفر
خوار تلگرافچی نفر
فیروزکوه تلگرافچی نفر
دامغان تلگرافچی نفر
سمنان شش نفر
رئیس تلگرافچی نفر غلا…
شاهرود و میاند…
سیزده نفر میرزا عب…
سرهنگ رئیس تلگرا…
غلام هفت نفر فرا…
سبزوار و … نه نف…
اسحق میرزا سرتیپ رئیس
دو نفر غلام چهار نفر فر…
نیشابور پنجنفر میرزا…
سرهنگ رئیس تلگرافچی…
غلام دو نفر فراش نف…
مشهد مقدس هجده نف…
علی اصغر خان سرتیپ رئیس
و تلگرافچی چهار نفر نویس…
غلام هفت نفر فراش…
ولایات خراسان و مشهد بیست و…
قوچان پنجنفر
چناران سه نفر
بجنورد چهار نفر د…
چهار نفر سرخس…
… سه نفر کلات…
استرآباد و مازندران سی…
استرآباد و آق قلعه نه نف…
سرتیپ رئیس تلگرافچی دو…
غلام چهار نفر فراش د…
مازندران از بابت…
و بارفروش و بندرگز و…
بیست و چهار نفر حبیب…
سرهنگ رئیس تلگرافچی…
غلام یازده نفر فراش هفت…

وزارت انطباعات و دار الترجمهٔ خاصهٔ دولتی و غیره

جناب جلالتمآب اعتماد السلطنه مترجم مخصوص حضور همایون و وزیر انطباعات دولت علیه و مدیر کل باغات سلطنتی و قنوات دیوانی و احتساب دار الخلافه

میرزا علی محمد خان مستوفی و سرتیپ نایب کل وزارت انطباعات و غیره و غیره

دار الترجمهٔ مبارکهٔ دولتی

آقا میرزا محمد حسین ادیب ملقب بفروغی مستوفی مدیر دار الترجمه و دبیر دار الطباعهٔ دولتی و مترجم زبان فرانسه و عربی

مترجمین فرنگی و غیره

بروسکی خان سرتیپ اول معلم و مترجم زبان فرانسه و جغرافی و اجودان مخصوص وزارت جلیلهٔ جنگ   بارون نرمان سرتیپ مترجم زبان فرانسه و المانی   میرزا اماد روسخان سرتیپ مترجم زبان فرانسه و روسی مأمور بخدمت ترجمانی ادارهٔ سوارهٔ قزاق روسیه   مسیو اوانوس خان مترجم زبان فرانسه و انگلیسی   میرزا ابکار مترجم زبان روسیه   میرزا یوسف خان پسر مرحوم مسیو ریشار خان مترجم و معلم زبان فرانسه

ایرانی و غیره

میرزا غیاث ادیب کاشانی منشی و مترجم زبان عربی   میرزا علیخان سرتیپ مترجم الممالک   فاضل خان منشی و مترجم ترکی عثمانی   مترجم روزنامهای هندستان   میرزا جعفر قراجه داغی مترجم روزنامجات ترکی عثمانی   میرزا احمد خان قفقازی مترجم زبان روسیه   میرزا سید عبد الله مترجم زبان روسی   میرزا محمد صادق منشی   میرزا عبد الحسین منشی

وزارت انطباعات و ادارهٔ روزنامجات

آقا میرزا سید حسین مستوفی روزنامجات و دار الطباعهٔ دولتی   میرزا محمد حسین ادیب ملقب بفروغی مستوفی و دبیر دار الطباعه و مدیر دار الترجمهٔ مبارکه   میرزا موسی خان سرهنگ نقاشباشی وزارت انطباعات   میرزا محمد صادق شمس الکتاب نویسندهٔ روزنامهٔ ایران و اطلاع و سالنامه و غیره   میرزا زین العابدین خوشنویس قزوینی نویسندهٔ روزنامهٔ شرف   میرزا ابو یوسف مباشر نظم باسمه خانهای شهر دار الخلافه   میرزا اسد الله منشی دار الطباعه

میرزا حبیب الله استاد مخصوص دار الطباعهٔ دولتی   ملا غلامحسین مذهب دار الطباعه   استاد محمد اسمعیل صحاف دار الطباعه   میرزا عنایت نایب فراشان دار الطباعه   محمد حسن بیک نایب ایضا   صفر علی بیک یوزباشی   سایر فراشان و کارگرها بیست و شش نفر

آذربایجان

عمل روزنامه و باسمه خانهای آذربایجان بریاست امیرزاده عباسقلی میرزا   محرر نفر   فراش دو نفر

ادارهٔ روزنامهٔ فرهنگ مطبعهٔ اصفهان

میرزا محمود خان افشار مدیر و منشی روزنامهٔ فرهنگ   میرزا عبد الرحیم خوشنویس متخلص بافسر محرر روزنامه

دار التألیف کتاب مستطاب نامهٔ دانشوران

ناصری

جناب حاجی میرزا ابو الفضل ساوجی

جناب آقا شیخ محمد مهدی شمس العلماء عبد الرب آبادی

میرزا غلامحسین خان ادیب مترجم و منشی   شیخ محمد پسر مرحوم ملا آقا   میرزا طاهر خوشنویس کاتب کتاب   آقا سید علی کتابدار   محرر دو نفر

ادارهٔ باغات و عمارات و قنوات مبارکهٔ دولتی

از قراریست که در ذیل وزارت دربار اعظم نگارش و ضبط شده است حاجت بتکرار نیست

ادارهٔ احتسابیهٔ دار الخلافهٔ الباهره

از قراریست که در ذیل حکومت جلیلهٔ دار الخلافه نوشته شده است حاجت بتکرار نیست

وزارت جلیلهٔ عدلیهٔ اعظم و وزارت تجارت از قرا...

جناب جلالتمآب اشرف مشیر الدوله وزیر عدلیهٔ اعظم و وزیر تجارت کل ممالک مح...

مجالس و اجزاء وزارت جلیلهٔ عدلیهٔ اعظم

که به پنج مجلس منقسم میشود

اعضاء و اجزاء مخصوص مجلس محترم وزارت عدالت عظمی

عمدة الامراء العظام حاجی محمد خان اعتماد الملک نواب نادر میرزا حاجی عباسقلیخان قاجار حاجی میرزا علیخان رئیس عالی جاه میرزا محمد علیخان مستوفی خانبابا خان منشار میرزا سید کاظم مستوفی مدیر تظلمات عامه که در صحابت پست از ولایات بعرض میرسد میرزا حسنخان مستوفی برادر جناب سراج الملک میرزا ابراهیمخان نوادهٔ مرحوم وزیر نظام غلامحسینخان پسر میرزا اسد الله خان سرتیپ میرزا اسمعیل خان منشی باشی میرزا احمد خان مستوفی میرزا سید محمد علی میرزا محمد حسین منشی

مجلس جناب میرزا شفیع صدر دیوانخانه

و مستوفی دیوان اعلی که اغلب امور عدلیه و شرعیات با آنجا مرجوع است فتح الله خان سرتیپ اول و ناظم دیوانخانه متصدی عرایض سواره میرزا عبد الرحیم شیخ الاسلام قاضی دیوانخانه میرزا محمد حسین نوری عبد الله خان سرتیپ غلامان نواب محمد حسن میرزا نواب سیف الله میرزا میرزا ابو القاسم رحیمخان میرزا ابراهیمخان میرزا محمد علی منشی حاجی محمد رضا خان ممیز کل دیوانخانه میرزا محمد حسین منشی نوائی میرزا محمود خان میرزا علیخان منشی نوادهٔ عباسقلیخان اجودانباشی میرزا سید مهدی منشی قزوینی میرزا سید محمد علی منشی میرزا اسد الله نائینی میرزا امراله خان ثبات میرزا ابو القاسم ثبات میرزا اسد الله ثبات

مجلس میرزا کاظمخان امیر العدل و مستوفی دیوان اعلی

نواب سلطان حسین میرزا میرزا حسینخان مستوفی میرزا احمد خان منشی میرزا اشرف الخان منشی میرزا جعفر محرر میرزا احمد ثبات

مجلس حاجی میرزا حسینخان معتمد الوزاره

ولد مرحوم احمد خان عمید الملک حسینقلی میرزا ولد مرحوم میرزا علینقی نواب عبد الصمد خان ولد ... مؤید الدوله میرزا محمد حسین ... میرزا ابو طالب منشی میرزا ... الحسین منشی میرزا حسین ...

مجلس میرزا باقر ...

نواب منوچهر میرزا میرزا ... منشی میرزا آقا خان منـ... میرزا محمود ثبات

مجلس محمد رحیم ...

برادر مرحوم محمد تقیخان ... میرزا ابراهیم منشی میرزا ... الحسین ثبات

مأمورین وزارت عدلیهٔ اعظم

پنجاه و دو نفر عبد الله خان سرتیپ غلام سی نفر میرزا احمد و میرزا علی نایب ... مباشر فراش سرکاری بیست نفر

وزارت جلیلهٔ تجارت

جناب جلالتمآب اشرف مشیر الدوله

اعضاء و اجزاء مجلس تجارت که در هر هفته دو روز که یکشنبه و چهارشنبه باشد در مجلس حاضر...

سلیمانخان رئیس مجلس ملک التجار ممالک محروسه آقا محمد امین ارباب آقا عبد الباقی ارباب حاجی علی... حاجی میرزا ابراهیم امین التجار کردستان ناظم التجار حاجی محمد حسین کاشانی آقا سید محمود آقا...

اجزاء مجلس تجارت که همه روزه در دیوانخانه حاضر و مشغول خدمت‌اند

سلیمانخان رئیس آسمعیل خان سرتیپ میرزا ابو تراب خان مدیر میرزا سید ابراهیم منشی میرزا آقا منشی

ادارهٔ مهر مهر آثار مبارک

در تحت ادارهٔ جناب مستطاب عضدالملک وزیر حضور همایون

امیرالامراء العظام امیر سلیمان خان رئیس اجزای مهر مهر آثار مبارک میرزا محمدرضا حافظ مهر مهر آثار مبارک

محمد اکبر خان حامل مهر مبارک آقا میرزا رضا

سررشته دار و محرر بنه نفر فراشان و قراولان و سایر اجزاء مهر مبارک پانزده نفر

وزارت جلیلهٔ خارجه

جناب جلالت مآب اجل قوام الدوله وزیر امور خارجهٔ دولت علیهٔ ایران.

جناب جلالتمآب صدیق الملک رئیس کل ادارهٔ وزارت امور خارجه

نایبان وزارت خارجه

سعدالدوله میرزا جوادخان نایب اول وزارت خارجه جناب مصباح الملک نایب اول وزارت خارجه معتمد الوزاره مستوفی وزارت خارجه میرزا عباسقلیخان سپهر نایب اول وزارت خارجه و مستوفی دیوان اعلی حاجی میرزا علی اکبرخان نایب وزارت خارجه معاون الوزاره میرزا محمدعلیخان نایب وزارت خارجه حسینعلی میرزا نایب وزارت خارجه عبدالحسینخان نایب وزارت خارجه

ادارات وزارت خارجه سرنایب حروف

ادارهٔ متعلقه بسفارت انگلیس

با اعتضاد الملک میرزا آقاخان نایب وزارت خارجه میرزا حسینخان منشی وزارت خارجه

ادارهٔ متعلقه بسفارت اطالیه

با میرزا کاظمخان البرز سرنایب و نایب اول وزارت خارجه

ادارهٔ ترجمهٔ خطوط رمز

با جناب مفتاح الملک میرزا حسینخان نایب اول وزارت خارجه بارون نرمان مترجم اول وزارت خارجه میرزا [illegible] میرزا داود [illegible]

[illegible]

ادارهٔ تشریفات

با مستشار الوزاره میرزا احمدخان سرنایب اول مهماندار سفرا میرزا مناد خان سرنایب مجیب السفرا میرزا [illegible] خان منشی اول وزارت خارجه

ادارهٔ تذکرهٔ ممالک محروسه

با میرزا احمدخان نایب وزارت خارجه ملک وکیل میرزا [illegible] خان سرنایب ناظم تذکرهٔ اتباعات وزارت خارجه میرزا عبدالله منشی میرزا محمد سررشته دار مهر کنندهٔ تذکره دو نفر

ادارهٔ ثبت و ضبط

با میرزا رضیخان نایب وزارت خارجه میرزا حسینخان ناظم میرزا علینقی میرزا اسدالله خان میرزا سید عبدالله

ادارهٔ متعلقه بسفارت روس

با جناب مصباح الملک میرزا نصرالله خان نایب اول وزارت خارجه میرزا اسدالله خان سرنایب منشی اول وزارت خارجه میرزا حسنخان منشی میرزا شفیع خان منشی میرزا احمد منشی

ادارهٔ متعلقه بسفارت عثمانی

با محمد آقاخان سرنایب میرزا ابراهیمخان منشی اول وزارت خارجه میرزا خلیل منشی وزارت خارجه

ادارهٔ متعلقه بسفارت [illegible]

با حاجی میرزا حسنخان سرنایب نایب وزارت خارجه میرزا احمد نواده مرحوم بدایع نگار منشی وزارت خارجه میرزا حبیب منشی میرزا رضا

ادارهٔ محاکمات تجاریه

با مشیرالملک حاجی میرزا محمدعلی نایب اول وزارت خارجه میرزا ابوالقاسم منشی وزارت خارجه

ادارهٔ محاسبات

با معتمد الوزاره میرزا غلامحسینخان مستوفی وزارت خارجه میرزا شفیعخان دفتردار میرزا اسدالله سررشته دار میرزا علی اکبر عرب تحریر

ادارهٔ ناسخات فرامین و انشاء و غیره

با میرزا شکرالله خان ناسخ نگار نایب اول وزارت خارجه میرزا اسدالله خان منشی اول وزارت خارجه میرزا نصرالله خان دائم فرامین و منشی وزارت خارجه

صاحب منصبان وزارت خارجه

جناب جلالتمآب معین الملک امیر تومان جناب ناظم الملک میرزا محمدعلیخان کارگذار خارجهٔ سابق خراسان و سیستان جناب حاجی میرزا نجفعلیخان وزیر مقیم سابق مصر حاجی میرزا زمانخان میرزا جوادخان نایب اول وزارت خارجه اعتماد الوزاره میرزا محمدخان سرنایب [illegible]

وزارت خارجه میرزا ابوالقاسم خان
نوری نایب وزارت خارجه حاجی میرزا
سید محمد نایب وزارت خارجه حاجی
میرزا محمد حسین ملک الکتاب حاجی
میرزا عبدالله خان کارگزار سابق
بنادر فارس میرزا عباسخان سرتیپ
کارپرداز سابق حاجی ترخان میرزا
مهدیخان سرتیپ مهندس میرزا
علی اکبرخان سرتیپ کارپرداز سابق
باطوم میرزا جهانگیرخان سرتیپ معاون
کارگزاری خارجه سابق خراسان
و سیستان میرزا حسینخان سرتیپ
کارگزار خارجه سابق همدان
میرزا علیخان کارگزار خارجه سابق
بندرعباس میرزا حسنخان نایب
سابق سفارت وینه

کارگزاریها و مأمورین ولایات

آذربایجان

جناب میرزا جوادخان مستشارالدوله
کارگزار خارجه آذربایجان حاجی
محمد صادقخان سرتیپ حاجی میرزا
معصومخان میرزا اسمعیلخان میرزا
غلامعلیخان سرتیپ میرزا احمدخان
سرهنگ میرزا حسینخان سرهنگ
میرزا محمودخان
میرزا اسعدخان میرزا رضاخان سرهنگ
ساطورخان سرهنگ مترجم میرزا محمدخان
سرهنگ ناظم دفتر میرزا هاشمخان
میرزا ابوالقاسم اجودان میرزا جواد
اجودان علیخان اجودان

اداره تذکره آذربایجان

امین الوزاره رئیس امنای تذکره سرحدات
آذربایجان میرزا اسمعیلخان امین
تذکره تبریز میرزا احمدخان امین تذکره
خداآفرین

کارگزاری خراسان و سیستان

جناب میرزا ... القاسمخان نایب الوزاره
میرزا حسینخان آجودان نایب اول کارگزاری
میرزا ابوالقاسمخان سرتیپ نایب اول
کارگزاری میرزا علیخان میرزا ابراهیم خان
امین تذکره میرزا اسمعیلخان سرهنگ
حاجی حسنخان سرهنگ میرزا علیخان
اجودان وزارت خارجه

بجنورد و قوچان

میرزا محمد قلیخان سرتیپ نایب وزارت خارجه
میرزا کاظم امین تذکره بجنورد
میرزا حسین امین تذکره قوچان

سرخس

میرزا علیخان کارگزار میرزا فتح الله خان
نایب کارگزاری خارجه

دره جز و کلات

میرزا اسدالله خان سرتیپ کارگزار

استرآباد

میرزا علی اشرفخان سرتیپ کارگزار

مازندران

میرزا احمدخان پسر جناب حاجی میرزا عباس
کارگزار میرزا موسی خان وقایع نگار
میرزا علیرضا خان میرزا فتح الله خان
نایب کارگزاری نوروزخان نایب
هادیخان نایب

بندر جز

حاجی میرزا طاهر سرحددار علی اکبرخان
امین تذکره شکرالله خان نویسنده

کارگزاری فارس

جناب حاجی نصیرالملک کارگزار خارجه
فارس حاجی فضلعلیخان وکیل نایب
اول کارگزاری خارجه میرزا
رحیمخان نایب کارگزاری

بوشهر

نجفقلیخان قاجار کارگزار

بندرعباس

محمد ابراهیمخان کارگزار

محمره

میرزا جوادخان کارگز...

کارگزاری گیلان

میرزا علی اکبرخان سرتیپ کار...
خارجه گیلان میرزا احسنخان ...
میرزا علی اکبرخان نایب کارگز...
میرزا نجم منشی کارگزاری
میرزا اسمعیل منشی

اداره تذکره گیلان

میرزا امان الله خان امین تذک...

کارگزاری کرمانشاهان

حاجی محمد صالح خان کارگزار خا...
کرمانشاهان میرزا نصرالله خان نا...
کارگزاری میرزا فتح الله خان
نایب کارگزاری

زهاب

علی اکبرخان سرحددار

لرستان و بروجرد

میرزا آقاخان سرتیپ

کردستان

عبدالله خان کارگزار
علیخان امین تذکره

اصفهان

محمد جعفرخان سرتیپ کارگ...
عبدالرحیمخان نایب کارگز...

کاشان

میرزا افضل الله خان وزیر کار...

کرمان

میرزا حبیب الله خان سرتیپ
زرد شتی و هنود و غیره
ملا کیخسرو کلانتر ملا کش...
ریش سفید میرزا بهرام ریش سفید

سفرا و مأمورین دول علیه

در ممالک خارجه رتبه و ...

دولت اطریش

نصاب
... میرزا ... خان امیر تومان وزیر مختار
و ایلچی مخصوص

دولت آلمان

نصاب
جناب میرزا رضا خان امیر تومان وزیر
مختار و ایلچی مخصوص مسیو ...
... جنرال قونسول

دولت انگلیس

جناب علاء السلطنه وزیر مختار و ایلچی مخصوص

بمبئی و هندوستان

حاجی میرزا حسین خان جنرال قونسول آقا
عبد الحسین ملک التجار حاجی محمد علی
معتمد التجار

کلکته

رستمجی قونسول

حیدرآباد

آقا محمد علی شوشتری

برمان

حاجی میرزا احمد

امارت بلغارستان

حاجی میرزا رضی خان آژان دیپلوماتیک

دولت روس

جناب علاء الملک میرزا محمود خان امیر تومان
وزیر مختار و ایلچی مخصوص میرزا اسحق
خان شارژدافر میرزا فتح الله خان
نایب سفارت

تفلیس و سایر خاک روسیه

معین الوزاره جنرال قونسول میرزا
محمد فرزدار جبار خان ویس قونسول
میرزا بابا بیک ویس قونسول بادکوبه

حاجی ترخان

میرزا اسد محمد خان جنرال قونسول

دولت عثمانی

جناب جلالتماب ناظم الدوله میرزا اسد الله خان سفیر کبیر
میرزا احسن خان شارژدافر میرزا اسمعیل خان
نایب اول حاجی میرزا عبد الحسین
نایب اول میرزا حسین خان جنرال قونسول
میرزا باقر خان منشی اول میرزا
سید حسین میرزا هاشم خان منشی
دوم میرزا اسعد خان

مصر

میرزا علینقی خان جنرال قونسول
حنا بستان ترجمان اول

ارض روم

میرزا حسین خان جنرال قونسول

طرابزن

محمد تقی خان سرتیپ جنرال قونسول

شام

میرزا علی اکبر خان کارپرداز

وان

میرزا حسین خان کارپرداز

جده

میرزا هاشم خان کارپرداز

حکاری

میرزا اسحق خان کارپرداز

بیروت

حسن خان کارپرداز

اسکندریه

میرزا محمود خان کارپرداز

حلب

میرزا عبد الله خان کارپرداز

ازمیر

اصلان خان کارپرداز

طنطه

سلیم غشامی کارپرداز

عراق عرب

حاجی میرزا جعفر خان جنرال قونسول
میرزا طهماسب علی نایب اول
حسن افندی کاتب ترکی
حاجی میرزا ابو القاسم خان ترجمان ترکی

بصره

حاجی محمد رضا خان کارپرداز
سلیمانیه میرزا عباس خان کارپرداز

نجف اشرف میرزا اسمعیل نایب
کربلای معلی محمد اسمعیل خان نایب
کاظمین نصر الله بیک
بیت المقدس میرزا هادی
خانقین عباس خان
مندلیج میرزا ابوطالب
دیاربکر میرزا اسمعیل
مسیب احمد بیک
عماره علی بیک
سماوات حسین بیک
یعقوبیه یوسف خان
حله حاجی عباسعلی
انطاکیه موسی بیک

دولت فرانسه

نصاب
جناب نظر آقا امیر تومان وزیر مختار
و ایلچی مخصوص مسیو موزلیه
حکیم سفارت
بوردو مسیو کادواسو قونسول
مارسیل مسیو مینیه
هاور مسیو ادینه

سفرای دول متحابه و صاحب منصبان

مقیم دربار دولت علیه و ولایات
ممالک محروسه بر ترتیب حروف تهجی

سفارت دولت اتازونی

جناب مسیو ترکر منیستر وزیر مقیم
میرزا ابو القاسم منشی
بوشهر ملکم قونسول

سفارت دولت اطریش

جناب جلالتماب مسیو شنی وزیر مختار و ایلچی
مخصوص مسیو کوسکی نایب اول

سفارت دولت آلمان

جناب جلالتماب بارون زشنک فون شوانبرگ
وزیر مختار و ایلچی مخصوص دکتر
دوزن مترجم حاجی میرزا رضا خان منشی اول

سفارت دولت انگلیس

بیست سه کرور و یکصد و یکهزار و سیصد و چهل و
هفت نفر

ینکی دنیای مرکزی

جمهوریهٔ سان سالوادر

رئیس جمهوری ژنرال ازتا پای تخت سان سالوادر
جمعیت یک کرور و یک صد و شصت و سه هزار و ششصد و
سیزده نفر

جمهوریهٔ کوستاریکا

رئیس جمهوری رودریگز پای تخت سان خوزه جمعیت
در سنه ۱۸۸۹ دویست و نه هزار و ششصد و چهل و چهار نفر
و بعلاوه هندیهای غیر متمدن دویست و چهارده هزار نفر

جمهوریهٔ گواتمالا

رئیس جمهوری ژنرال باریلاس پای تخت گواتمالا جمعیت
دو کرور و چهارصد و شصت هزار و هفتصد نفر

جمهوریهٔ نیکاراگوا

رئیس جمهوریه (ساکازا) جمعیت دویست و هشتاد و دو هزار و
هشتصد و چهل و پنج نفر و بعلاوه سی هزار نفر هم هندی
غیر متمدن دارد پای تخت نیکاراگوا

جمهوری هوندوراس

رئیس جمهوری سوتو پای تخت کومایاگا

ینکی دنیای جنوبی

جمهوریهٔ آرژانتین

رئیس جمهوری پلگرینی پای تخت بوئنوس آیرس
جمعیت شش کرور و دویست و سی هزار و هشتصد و بیست نفر

جمهوریهٔ اکواتور

رئیس جمهوریه فلورس جمعیت یک کرور و چهار هزار و
ششصد و پنجاه و یک نفر پای تخت کویتو

جمهوریهٔ اوروگوئه

رئیس جمهوری (هرراایوبس) پای تخت منتویدو
جمعیت ششصد و چهل و هشت هزار و دویست و نود و هفت نفر

برزیل

رئیس جمهوری جنرال دافونسکا پای تخت ریودوژانیرو
جمعیت موافق سنه ۱۸۸۸ بیست و هشت کرور و دو هزار و
سیصد و سی و پنج نفر بعلاوه ششصد هزار نفر هم هندی
وحشی دارد

جمهوریهٔ بولیوی

رئیس جمهوریه آرس پای تخت چوکی ...
اهالی دو کرور و ... صد و هشتاد و نه هزار ...
نفر هستند هندیهای وحشی دویست و چهل و پنج ...

جمهوریهٔ پاراگوا

رئیس جمهوری گنزالس پای تخت آسمپسیون ...
از قرار سنه ۱۸۸۶ سیصد و بیست و نه هزار ...
هشتاد و هشت نفر بعلاوه شصت هزار ...
نیم متمدن و هشتاد هزار نفر هندی وحشی و پانز ...
نفر هم از اهالی خارجه در آنجا اقامت ...

جمهوریهٔ پرو

رئیس جمهوری ژنرال کاسرس پای تخ ...
جمعیت پنج کرور مذهب کاتو ...

جمهوریهٔ شیلی

چون در این اواخر انقلابی در جمهوری شیلی ...
داده است حال قشی بدرستی معلوم نیست ...

جمهوریهٔ دول متحدهٔ کلمبیا

رئیس جمهوری نونیز پای تخت بگا ...
دول متحدهٔ کلمبیا شش کرور و چهارصد ...
پانصد و سی و دو نفر

جمهوریهٔ ونزوئلا

رئیس جمهوری ... پای تخت ...
کاراکاس جمعیت چهار کرور و دویست و ...
هزار و نهصد و بیست و دو نفر

جزایر

جزیرهٔ ساندویچ

پادشاه کالاکوا اول در سنه ۱۸۳۶ ...
پای تخت انولولو

جمهوریهٔ دومینیکن

رئیس جمهوری اولیزس هرو پای تخت سن ...
جمعیت چهارصد و هفده هزار نفر

جزیرهٔ هائیتی

رئیس جمهوری هیپولیت پای تخت پرانس ...
جمعیت نهصد و شصت هزار نفر

هو الله تعالی شأنه

جلد دوم کتاب درر التیجان

فی تاریخ بنی الاشکان از مصنفات

جلیله جناب جلالتمآب اجل اعتماد السلطنه

محمد حسن خان وزیر انطباعات و دار

الترجمه و غیرها دام اقباله العالی

سنه ۱۳۰۹ هجری

قیمت دوازده هزار

بسم الله الرحمن الرحیم

حمد و شکر موفّقی متعال جلّ ذکره و عزّ اسمه را که ببندهٔ ناچیز توفیق نگارش جلد دویم د
درر التیجان فی تاریخ بنی الاشکان داد   و درود نامعدود و صلوات زاکیات ب
رحمت و اولیای کرامت که هادیان راه اند و عشایر و امم و قبایل و طوایف را و لا
ملاذ و پناه (تا هست نام ز آتش و از آب و خاک و باد)

وبعد چنانکه در جلد اوّل این کتاب وعده نمودیم در این مجلّد باید بپرداز
سلطنت سلاطین اشکانی و وقایع خاصّهٔ زمان هر یک از پادشاهان پارتی از اشك اوّل
این سلسله که مقارن است با ولادت حضرت مسیح علی نبیّنا و علیه السّلام پس وفات و
اینک شروع بذکر سلطنت نخستین سلطان این طبقه کرده و بترتیب پادشاهی آن
تا مهرداد و شهریاران جلادت آثار بر ثبت سوانح و درج حوادث دوران هر یک از آ
ستانانِ سترگ و خاقانانِ ترك که انقلاب و تصاریف عالم و اغراض کارکنان عرب و عجم ا
آنها را از دفاتر ابود و صحائف خلود محو و نابود ساخته پرداخته از بذل جهد در
جامعیّت این چیزی فروگذار نمینمائیم و ارجو که بنحو دلخواه از عهده بر آئیم بعون خد
منّان و معین قدیم الاحسان

فصل اوّل

فصل اوّل

ذکر سلطنت اشک اوّل اوّلین پادشاه اشکانی

اوّل پادشاه طبقهٔ دویم از سلاطین عجم اشک بن اشکان معروف به ارشاک شاه است
چه عالمان السنهٔ قدیمه که بخوانند خطوط اعصار سالفه نایل آمده اسم این پادشاه را ازوی
سکه باسیلئس ارساکو خوانده اند و چون تحریف و تصحیف یونانیها را از این دو کلمه دور کنیم
لفظاً و معناً ارشاک شاه میشود و این همان است که در کتب مشرق زمینی اشک بن اشکان یا
اشغ نوشته شده و فرنگیها ارساس تلفظ مینمایند

همیان مطالب تاریخی اشکانیان را در جلد اوّل با شرح وافی نگاشته ایم و اگر در اینجا از آن
مطالب چیزی بمیان آریم از مقوله تکرار بنظر نیاید بلکه بتحقیق و قول تازهٔ برخورده محض
تکمیل مرام و حد استقصا بذکر آن مبادرت نموده ایم بنابرین گوییم نسب و نژاد سلاطین اشکانی
را بدرستی مبیّن و معیّن نموده ایم عقیده که ذکر نشده و بعد متذکر آن گشته ایم و اهمیّت آن
بکار است گفتهٔ آرین مورّخ معتبر یونان است که میگوید ارساس مؤسّس اساس سلطنت
و دولت اشکانی پسر ارساس از دودهٔ فریاپیت میباشد و این کلمه بوضع نگارش و تلفظ
مصنّفین فرانسه است که از فریاپاتیوس یونانی گرفته یعنی این کلمه را فرانسویها در کتب
یونان دیده و انطور در اوراق خود ضبط نموده اند پس ما باید بکلمهٔ فریاپاتیوس که در
مسطورات یونانیها نگاشته شده و بلاواسطه از زبان و صحایف مردم ایران نقل کرده اند
رجوع نمائیم چون در جوهر این لفظ بسنجیم حروف فراسیاب مشاهده میشود و هم کرده اند
که فراسیاب مخفف افراسیاب است و یونانیها چون پای عربی ندارند و همه جا بجای آن پای فارسی
مینویسند پس فریاپاتیوس فریاپاتیوس است و دارای تمام حروف فراسیاب مع شیٔ زاید
و فی الجمله تقلیب و هر که ملتفت تغییر و تفاوت لهجه ملل باشد و استحالهٔ کلمات را در نقل
و انتقال از زبانی بزبان دیگر دیده داند که آن اضافه و تقلیبی که در فراسیاب شده و
فریاپاتیوس گردیده نسبت باضافه تاکسر و تقلیبی که در سایر کلمات ما بواسطهٔ السنهٔ خارجه
حاصل آمده کمتر چیزی نیست چنانکه هم اکنون فرانسویها کلمهٔ مجاور را میوژاور مینویسند و
فریاپاتیوس به فراسیاب اشبه است از میوژاور به مجاور و این تحقیق را مؤیّدی است که نباید
آنرا برهان قاطع شمرد و دلیل تمیز دانست و آن گفتهٔ محقّق فاضل احمد رفعت افندی از اعضای

دیوان محاسبات مالیهٔ دولت عثمانی است که در تألیف مصنف خود یعنی کتاب لغات تاریخیه
وجغرافیه تصریح مینماید که فرناپانیئوس افراسیاب میباشد بنابرین فرناپیت آن
افراسیاب است واین مورخ اشکانیان را از دودهٔ افراسیاب معروف دانسته وهمانا
اینحرف لی مبین اوورده ومعین است که تا شخصی شاخص نباشد قومی وطایفهٔ بزرگی که
یکی از سلطنتهای عظیمهٔ سبعهٔ عهد قدیم را داده اند نسبت باو نمیدهند ونمیگویند
مؤسس اساس سلطنت اشکانیان پسر اشك بوده واشك از دودهٔ فرناپیت از این روو
تفریرات مزبوره برما وهمگنان مبرهن ومعین میشود که اشکانیان را نسبت به افراسیاب
وچون نژاد افراسیاب نیز به تور پسر فریدون پادشاه ایران میرسد توانیم گفت اشکا
که بظاهر ترك واز قبایل اسکیث بوده اند وقتی که نسب خود را بسلاطین ایران میرس
دروغ نمیگفته اند منتهای نویسندگان که اینمطلب را ضبط کرده بالای شجره را ندیده یا از
غافل بوده بوسط آن تمسك جسته بعضی گفته اند اشك بن اشکان از اولاد دارای اکبر
وبرخی اورا از اخلاف اردشیر دراز دست دانسته واین خلاف یعنی از نژاد سلا
عجم بودن اشکانیان باوجود ترك بودن بدینوضع از میانه مرتفع میشود ومابعد
مقدمه میتوانیم بیقین گفتیم که اشکانیان اولاد افراسیاب بوده اند والحق بکرجای
وریب نیست وآنچه گفته شد از جملهٔ صواب مبرا وعری است

مسلم است که اشك اول معروف به اشك بن اشکان پادشاه در زمان سلطنت آنت
دوئم ملقب به تئوس یعنی خداسیتمن پادشاه از سلاطین سلوکید سوریه رایت طغیا
باعلم کشورستانی افراشته وپیش باز نموده ایم که سلوکید سلسلهٔ منسوب به سلوک
نیکاتر میباشند که باسم سلطنت بر شام بسیاری از ممالك آسیا را در تحت تصرف د
وسلوکوس نیکاتر یکی از خلفای اسکندر کبیر بوده است نهایت آنکه بعضی از مو
تصریح کرده که این سرکشی وخودسری در سال یازدهم سلطنت آنطیوخس شروع شد
بتعیین سال نپرداخته وباجمال گذرانده اند اما آنها که تصریح کرده نیز گفته اند که آن
در سال دویست وشصت ودو قبل از میلاد بتخت سلطنت جلوس کرده در صورت
این گفته وصحت اینکه ابتدای استبداد اشك بن اشکان در سال یازدهم پادشاهی آنطی
بوده پس ابتدای ظهور دولت یا سلطنت اشکانیان سال دویست وپنجاه ویك قبل از میل

میباشد

باشد اما بعضی اختلافات جزئی در مطالب مزبوره در تواریخ مسطوره مشاهده میشود
جمله جماعتی سال جلوس آنطیوخس ثئوس را دویست و شصت قبل از میلاد ثبت کرده
ابتدای دولت اشکانی را در سال پنجاه و ششم سلطنت سلاطین سلوکیدی و دویست و
پنجاه و شش سال قبل از میلاد ضبط نموده در این صورت پنج سال در ابتدای ظهور اشکانیان
تفاوت بهم میرسد و اگرچه این تفاوت و اختلاف جزئی است اما بوجهی دفع آن توانیم کرد
و آن اینست که زمرهٔ ما بین خروج اشک اول و ابتدای دولت اشکانی قائل بمدتی شده اند
و این مطلب عقلاً پسندیده بنظر می آید چه همان روز که اشک لوای یاغیگری با جهانگیری را
برافراشته تاج پادشاهی بر سر نگذاشته و بمقام منیع سلطنت نرسیده البته حصول این
رتبهٔ علیا بعد از چندی کشش و کوشش و زحمت و مجاهدت بوده است پس میتوانیم گفت
سال دویست و پنجاه و شش قبل از میلاد سال اقدام اشک اول است و سال دویست و
پنجاه و یک سال اول سلطنت اشک بن اشکان و ابتدای دولت اشکانیان است و از برای
اینکه از هرگونه لغزش مصون مانده باشیم گوئیم بی هیچ شبهه و شکی خروج اشکانیان
و ابتدای دولت و سلطنت ایشان فیما بین سال دویست و شصت و دویست و پنجاه قبل از
میلاد یعنی محققاً در بین عشره است

اما علت خروج اشکانیان اگرچه بتفصیل نگاشته شده در اینجا نیز اشارتی اجمالی با بعضی
تحقیقات لازمه لزوماً مینمائیم و میگوئیم آنطیوخس دوئم ملقب به ثئوس معروف بسلطان
برشام که ممالک اغلب ممالک آسیا بود خود عادتی زشت داشت و همتی بکار نظم مملکت
و انجاح مرام رعیت نمیگماشت مهام سلطنت را بدو نفر برادر که ظاهراً پسر از پادشاه
قبرس بودند واگذاشته ساعتی از جام شراب ناب دست نمیکشید و اگر احیاناً نادراً امور
دولتی میدید با چشمی بود که از سورت خمر نیک در آن بد و بد در آن نیک مینمود
این غفلت آنطیوخس و غرض و بی کفایتی کارگزارانش مردم را اشلکی و تمرد را نافرمانکاری
دولت را متزلزل ساخت و حکمرانان اکناف را بخیال خودسری انداخت از جمله
(آغاتوکل) (اغاثوکل) (اغاتوکلس) یونانی والی باختر که از جانب آنطیوخس ایالت و ولایت
داشت براین شد که ربقهٔ اطاعت پادشاه سوریه را از گردن خود اندازد اهالی را در این
قصد با خود متفق ساخته استقلال خود را اعلان نمود اشک بن اشکان که در باختر بود
نخواست

...یت بسمت ابرداد تیرداد خود المنظر صبیح برادر با باختر از کند موافقت او با نخواست
...موجب فرکلس رفت خراسان صفحات از حکمران یونانی فریکلس یا فرکلس نزد و راند
...وصا و جمال از خواست که غلامباره یعنی داشت شیوع یونانیان میان آنوقت که
...تیر معاشقت بمعاشقت آمده دشوار و گران اندازه بی اشک برا یعنی اینمعنی گردید یا گردد متمتع
...او هنگام شبا بودند مهمان فراکلس خانه در و داشتند همراه که نوکری نفر
گشت جازم سروری و بزرگی اسباب ترتیب و سری خود در اشک از بعد
...ترکستان نواحی از بعضی و حالیه افغانستان یعنی باختر احاکم اورا قومی کل آغاتو امّا
...ا متصرفات تمام فرمانفرمای و تیوس انطیوخس السلطنه نایب بنداو مبکو طایفهٔ و
...جیح کنارهٔ تا فرات ساحل از واقعه ممالک کل بر اخرى بعبارة بوده پادشاه آن
...داشت سلطنت نیابت فرکلس که است این عقیده را فرقه مینموده حکومت و میرانده
...باشد انسانیت خلاف بر که است اینشخص و اینشخص کاشتن ترکستان بولایت او را آغاتوکل
است سخیف بلکه ضعیف گفته این امّا است میخواسته معاملی
...و یکدل قدرت و شوکت اساس تاسیس و گیری کشور لوای اعلای در اشک چون
...و گذشت جیحون از تیرداد خود برادر با و نمود ایران خطهٔ عزیمت ترکستان از شد
...پار یا پارتی ناحیهٔ دانست خود عالیه مقاصد و خیالات با تر مساعد و بهتر که
...بشمار محل و جای اولین و حصانت و مکان وضع حیثیت از نداشت وسعتی اگر چه
...موا و بمال کامل علوفهٔ تر و باخضار های دره و کرده احاطه آنرا بلند های کوه
...و میگذشت برفاه نیز مردم معاش و میداد سرزمین آن سکنهٔ احشام و اغنام
...ب حالا که اینجائیست همانا پرداخته آن تحدید و بتحقیق هم اول جلد در چنانکه
...وا و (قوچان و بجنورد) بزنجرد و خبوشان یعنی میباشد معروف خراسان
...میشود شروع جاجرم و نزدین از که مقدس مشهد شهر نزدیکی تا حوالی و چناران
...ا خلفای میان در وی ممالک شدن تقسیم و کبیر اسکندر مرگ از بعد گویند
...ق از انحطاط حقارت بواسطهٔ کردند تکلیف یونانی رؤسای از یک هر پارتیارا
...چه از نیست معلوم هیچ که نام (اسناسانور) اجنبی شخصی الامر آخر نمود امتناع و ابا
...حکمرا کبیر کمتر که کوچک ناحیهٔ همان آنکه عجب و گردید شغل این متقلد بوده قبیله

میکرد

میکرد و سلاطین کیان آنرا از توابع و مضافات گرگان و ضمیمهٔ حکومت حکمران آن ولایت
قرار داده بودند مقتصر یک طبقه از سلاطین عظیم الشان عجم شده مکانی نامی گشت و
اسم آن بنزد که ابد الدهر بماند

بیاوری از مصنفین مینویسند آشک و تیرداد از باختر مستقیماً بپارثیا آمدند بدون
اینکه بطرف شمال آسیا بروند و از آنجا عازم این سرزمین گردند و میگویند بعد از آنکه
بطلمیوس فیلادلفوس سلطان مصر بر انطیوخس تئوس پادشاه بر شام مسلط شد و سلطنت
سلطنان ساوکیدی را ضعفی طاری گشت ایالات و ممالک باختر و ایران و ارمنستان و
آراکیا (عراقوسیا) بخیال استبداد و استقلال افتادند (آراکیا یا آراکیه چنانکه
در بعضی از کتب معتبرهٔ لغت نگاشته اند ایالتی بوده است از ایالات قدیمهٔ ایران و آن حالا
قسمتی از ممالک سیستان میباشد که در جنوب غربی افغانستان واقع است کرسی ایالتِ
آراکیه شهری بوده موسوم به آراکتوس که بعدا آن اسمرا اسم ساختند و قبلیکه اسکندر
از آراکیا میگذشت شهری در آنجا بنا کرده و آنرا باسم خود اسکندریه نامیده ایالتِ
مزبوره چنین مینماید که آن قسمت از سیستان است که کرسی آن جلال آباد میباشد
رود هیرمند اراضی آنرا سیراب میکند و دریاچهٔ زره نیز در آنست و در جنوب غربی
افغانستان واقع شده زمرهٔ از مصنفین گفته اند آراکیا سیستان متعلق بافغانستان
حالیه بوده در هر حال متاخرین از نویسنده های عرب آراکیا را به عراقوسیا تعریب
کرده اند) اول حکمرانی که خلع اطاعت پادشاه شام را اعلان کرد و خود را فرمانفرمای
مستقل خواند تئودت یا تیودسیوس والی باختر بود که در بلخ عصیان خود را اظهار
ساخت آشک نخواست در این مخالفت با او همراهی کند لهذا با برادر خود تیرداد
بطرف پارثیا آمد و چون دید بالطبع ایالات محکومهٔ انطیوخس تئوس سلطان بر شام
مجزی و مستقل میگردد او نیز بر این شد که قسمتی را تصاحب کند بنا بر این در پارثیا
لوای جهانگیری را بلند نمود

یکی از مورخین میگوید چون اقتدار انطیوخس تئوس را بطلمیوس فیلادلفوس بکاست
تیودسیوس در بلخ و آسپادنیس در عراق و آشک در گرگان و آرساسس در ارمنستان
بدعوی استقلال و سلطنت برخاستند

مصنف دیگر آغاتوکل یا آغاتوکلس را رئیس کل عساکر یونانی در سلطنت سلوک
برشمار میجوید ومیگوید چون اشک این رئیس کل را مغلوب ساخت به پیشرفت
خود امیدوار گردید

نگارندهٔ دیگر گوید اشک از جانب حکمران باختر در ناحیه از نواحی این مملکت حکو
چون حکمران کل باختر را در عالم مخالفت با آنطیوخس دید و از همراهی با او در این خ
استنکاف داشت از خدمتش استعفا نموده به پارتیا آمد و در بیوقت حاکم پارتیا بعض
آرین مورخ یونانی فرکلس بود و بزعم سنسل نگارنده دیگر یونانی آغاتوکلس در هر حال ح
پارتیا چون نسبت به تیرداد بد اندیشید اشک او را بکشت و بخیال ریاست و ادارهٔ مملک
افتاد یعنی قتل وکشتن حاکم یونانی او را مجبور به کشی ساخت وگرنه اشک را جز خد
قصدی نبود و اول روز که این هوا او را در سر جای گرفت جز برادر جوانش تیرداد
چند نفر نوکر همدست و یاوری نداشت کیاست و کفایت وی او را دارای جمعیتی
و انصاری خدمتگذار و اموال بسیار نمود و رسید با آنجا که رسید

از ظاهر مطالب مسطوره چنین بر می آید که اشک و تیرداد پس از شورش والی باختر از
مملکت به پارتیا آمده اند یعنی پیش از این خطر را ندیده اما نه چنین است قوم و قبیله ا
اند بوگاهی در پارتیا سکنی داشته منتها این است که در اوان حکمرانی تئودت یا تیودت
در باختر با آن مملکت رفته از جانب او حکومتی یافته یا ایل بیگی بعضی ایلات شده در هن
انقلاب و اغتشاش بوطن خود بازگشته نه بناحیه اجنبی ومؤید این گفته است قول ر
مورخین که ضمنا و تلویحا مینماید که هر جا از قوم پارت سخن رفته مقصود طایفه اشک
و معلوم میشود پدران اشک از دیر بری رؤسای قبیلهٔ پارث بوده اند

چنانکه اکثر مورخین متعرض شده اند چون چندی از وفات اسکندر گذشت خ
و نفاق در میان خلفا و سرداران او در گرفت و نایرهٔ جنگ داخلی اشتعال یافت
سرکرده های مزبور (اومن) نام داشت و او رئیس سواران خاصهٔ اسکندر بود اس
خاصهٔ اسکندر شبیه بغلامان کشیکخانهٔ عالیه بوده اند) در تقسیم ممالک اس
نواحی پافلاگونی وکاپادس که عبارت از شهرهای کاستمونی (قسطمونی) وکیانکاری
پاشالق سیواس وقرمان آسیای صغیر باشد متعلق به اومن شد این سردار د

باخلاف

خلاف وفا نواده اسکندر کمال وفاداری وجانفشانی را نموده بواسطهٔ حفظ حقوق
آنها با آنتی گن که او نیز از سرداران اسکندر بوده و سایر خلفا مصاف داده و از سال سیصد و
بیست قبل از میلاد تا سنه سیصد و پانزده جنگ او با رقبا امتداد یافته در سال مذکور
بدست آنتی گن کشته شد درین محاربات پارتها با قبایل دیگر تورانی متحد شده در خدمت اومن
شمشیر میزدند چون اومن مقتول گشت با سلوکوس نیکاتر بیعت کردند. ازین گفته معلوم میشود
که هشتاد سال قبل از ظهور اشک قوم و قبیلهٔ او یعنی پارتها مردان کاری جنگی داشته
و جزو عساکر سلاطین آسیا و مشرق خدمت مینموده اند خلاصه بقول ناقلین همین اخبار پارتها
در خدمت سلاطین سلوکیدی بوده تا نوبت سلطنت به آنطیوخس دوم سیمین پادشاه سلوکید
رسید و محاربه چند ساله او با بطلیموس فیلادلفوس و شکستهای عدیده که از وی
خورده قوتش را مبدل بضعف نمود و ولاة و اعاظم اهل مملکت از ینحال باخبر گشتند
اول تئودت یا تئودسیوس حاکم توران زمین که بزعم ژوستن مورخ هزار شهر باختر را
در تحت حکومت خود داشت ادعای سلطنت و استقلال کرد (مقصود از هزار شهر
باختر بلاد ترکستان حالیه و بعضی مضافات بوده) بعد اشک بن اشکان اقتدا به
تئودت کرده با معدودی از اهل نهب و غارت بیخبر به ناحیهٔ پارثیا تاخته آندرآگراس
ایل بیگی پارتها را گرفته بکشت و خود را ایل بیگی اینقوم خواند و از مردم این خطه جمعی را
ضمیمهٔ سواران سابق خود ساخته بطرف گرگان که مجاور پارثیا بود راند و این مملکت را
مسخر نمود آنگاه از اهالی پارثیا و گرگان دسته قشونی معتبر ترتیب داد چه هم از پادشاه
تازهٔ باختر تئودت بیم میرسید هم از آنطیوخس پادشاه سلوکیدی مالک اغلب ممالک آسیا
بیم داشت اما چیزی نگذشت که تئودت پادشاه باختری در گذشت و از یطرف اشک
آسوده خاطر شد و همتش در دفع تعرض پادشاه سلوکید سوریه واحد گردید

مورخین در ذیل شرح مسطور در فوق بعضی حوادث نگاشته و از آنجا که بطور یقین معلوم
نبوده ایم که وقایع سلطنت اشک اول و تیرداد اشک دوم را مصنفین مخلوط کرده یعنی
نتوانسته اند از هم جدا و متمایز نمایند چنین می پنداریم که اغلب بلکه تمام آن حوادث
متعلق بعهد سلطنت تیرداد اشک دوم است مثلاً مینویسند اشک پس از چندی با
پادشاه سلوکید بر شام که بقصد تنبیه و تدمیر او لشکر کشیده بود برابر شد و بر او غالب

آمد

آمد و پادشاه سلوکید معروف به سلوکوس کالینیکوس بجهت بعضی انقلابات ک
شام کرسی سلطنتش حادث شده مجبور بمعاودت گردید و فی الحقیقه این فتح و غلبه
ابتدای دولت و سلطنت سلسلهٔ اشکانی دانست چنانکه اشکانیان خود مادامیکه
پادشاهی بودند هر سال روز این فتح را جشن میگرفتند خلاصه بعد از معاودت
کالینیکوس بشام اشک را وقت و فرصتی بدست آمده قلاع و حصون چند در منتهی ق
بساخت و قشون خویش را مرتب و منظم کرد و شهر دارا را که دره گز حالیه باشد بنا نمو
پایتخت قرار داد و جهت انتخاب اینمکان بموجب مسطورات نویسنده های یونان ا
محوطهٔ محیطهٔ بر شهر جبال شامخهٔ صعبه بود و با قراول و مستحفظی قلیل میتوانست
و ورود دشمن باز داشت شوند خاکش نیز برای ساختن ابنیه قدری مساعد و منا
پر قوت و مربی نبات و گیاه و اشجار و غیره و جنگلهای دامنهٔ کوهها که درختان آن
گز و اورس و تاغ و سقز بود پر از شکار و چون اشکانیان بصید میل و رغبتی
داشتند البته اختیار چنین مکانی در خور طبع و هوای ایشان بود
استادی پرفسر رولنسن در تاریخ خود میگوید هنوز اطلال و خرابه های اینشهر ر
نکرده اند اما امیدواریم که بمرور زمان این اکتشاف میسر گردد ایزیدر مو
میگوید شهر دارا در میان ناحیهٔ پارتیا و مارژیانا که مرو باشد واقع بوده در بعض
شهر دارا که محققاً اولین پایتخت اشک است بدون تردید همان دره گز میباشد
بعضی هکاتم پیلس را که دامغان یا قومس باشد و از ابنیهٔ اسکندر پایتخت اشکا
دانسته صحیح است اما برای سلاطین بعد از تیرداد که سلطنتشان نضجی گرفته و قو
اطمینانی حاصل نموده و محتاج نبودند که دفاین و خزاین و عرض و ناموس خود را
کوههای سخت و جاهای صعب و سغناقات و حصون حصینه و بروج مشیده حفظ کن
و اشک یا تیرداد در اختیار و انتخاب شهر دارا از مصلحت دیگر نیز در نظر بوده
نزدیکی بمسکن و ماوای قبایل صحرانشین تورانیست که گاه حاجت و لزوم بقبایل اعانه
متمسک شوند چون مطمئن شدند برای اینکه باینطرف نزدیک شوند پایتخت را بهه
پیلس آوردند و بعد ها به ری و بعد بر همدان و بعد بشهر طیسفون
ژوستن مورخ در وصف شهر دارا مینویسد این بلده در قلهٔ بادرد امنهٔ کوه

موسوم

موسوم به زاپا اورنون که هم سقناق معتبریست و هم جای با صفائی اطراف شهر را جبال احاطه نموده طوریکه مطلقا محتاج به حصار مصنوعی نیست اراضی حوالی شهر حاصلخیز و محصولی که از آن بدست آید اهل بلد را کافی باشد چشمه‌های زیاد در امکنهٔ اطراف شهر جاریست و جنگلهای دور آبادی پر از شکار میباشد پس علاوه بر هر چیز شکارگاههای معتبر هم دارد

معدودی از نگارندگان قدیم را عقیده اینست که اشک بزرگ اشکان شهر هکاتم پیلس را مسخر کرده آنجا را کرسی متصرفات خود قرار داد و چون سکنهٔ این شهر یونانی بودند محض استمالت و جذب قلب آنها خود را فیل هلن یعنی محب یونان خواند اما معتقد صحت این مطالب نیستیم چه اشک اول فرضا که هکاتم پیلس را هم مسخر کرده باشد در صورتیکه تازه حکمران یونانی ترکستان را کشته و بر پادشاه بزرگ شام که سلطان اغلب ممالک آسیاست یاغی گشته و قطعه قطعه از مملکت او را از ید تصرف حکام او منتزع میساخت چگونه خود را محب یونان میخواند مگر اینکه از روی تدلیس و کمال تزویر بخواهد بگوید من تنها با حکمران ترکستان که متعرض عرض و ناموس من شد یا میخواست بشود دشمن بودم نسبت به پادشاه سلوکید یونانی دوست و مطیعم و اینهم با مملکت گیری و انتزاع متصرفات آن پادشاه منافات داشته پس اقوال سابق الذکر را اعتباری نیست

اشک بزرگ اشکان اولین پادشاه طبقهٔ اشکانی بعد از آنکه در حقیقت طرح دولت اشکانی را ریخت و بنیان سلطنت اخلاف خود را بنا نهاد در یکی از جنگها بزخم نیزه جان بداد و مدت سلطنت او را اکثر مورخین دو سال نوشته‌اند و ندرتاً هم سه سال دیده شده و همانا قول ثانی از حلیهٔ صحت عاطل نباشد و چنانکه گفته‌اند ظن غالب این است که اشک اول هیچ اسم پادشاهی و تاج بر سر خود نگذاشته و اکثر اعقاب و خانوادهٔ او بعد از مرگش وی را ارشاک شاه خوانده‌اند محض احترام است و سکه را که موجود میباشد و با او نسبت میدهند مشکوک است و منشاء این اشتباه آنکه تمام پادشاهان اشکانی اسم اشک یا ارشاک را بجای لقب با افتخار به خود میداده و بر روی سکه‌های خود صورت و نام او را رسم میکرده این است که وقایع سلطنت اشک دوم با اشک اول مخلوط شده و در سکه تردید حاصل آمده که از اشک اول است یا دوم

آرین و بسیاری از مورخین قدیم اشك اول را با خلاف همیده ستوده و گفته اند تمام
که اسباب برازندگی سلطنت بشخص میکردد در وی موجود بوده نسبت بدوستان خو
و مهربان و در برابر دشمنان سخت و ثابت الارکان عقلش کامل و همتش چون قامتش بلند
که تازه مطیع او شده بودند محضرش را دوست میداشتند میدان رزم با مجلس عیش
نزد او یکسان بوده و با بشاشت تمام بمبارزت و مقاتلت مبادرت مینموده منظر خو
و بخوبی همت میکماشته است

بعد از اشك برادرش تیرداد فرار کرده بطوایف تورانی که ظاهراً در طرف خو
سکنی داشتند پناه برد و تا حیثیت با مجدد اجزو ممالك انطیوخس دوّم گشت آماد
کالینیکوس تیرداد قشونی از قبایل اسکیث و غیره مرتب ساخته آمد و باز آن ناحیه
نمود و بکشورستانی پرداخت چنانکه شرح آن بیاید انشاء الله تعالی

فصل دوّم
در شرح سلطنت اشك دوّم تیرداد

تیرداد که فرنگیها تیری دات مینویسند بجای برادر خود اشك اول با ارشاك اول
اول جلوس نمود و اسم برادر خود را بجای لقب قبول نمود ازاینست که او را اشك دوّم یا
دوّم یا ارساس دوّم میگویند چنانکه بعد از نزول قیصر جانشینهای او را قیصر گفتند
این امر چنانکه پیش هم اشاره نموده ایم بسیار اتفاق افتاده لکن مزیداً للتوضیح گو
رسم چنین مینماید که تا آنوقت در ایران نبوده مبدع آن اشکانیان میباشند و ظن
آنکه در اینکار تقلید سلاطین توران یا کلدانیان کرده باشند چه مسلم است که افراسیاب
اسم یك سلسله از پادشاهان تورانی است وگرنه معقول نیست که یکنفر افراسیاب از ز
منوچهر تا اوان کیخسرو بماند و سلطنت کند و نمیتوانیم اقوال مورخین عرب و عجم را
افسانه دانیم و همین احتمال را در لفظ ضحاك میدهیم یعنی هزار سال سلطنتی را که
نسبت میدهند اگر مقرون بصحت یا قریب بصحت باشد سلطنت یك طبقه سلاطین
که همه علاوه بر اسم شخصی لقب ضحاك داشتند و خود را باسم مؤسس اساس سلطنت ملقب

خلاصه اینکه تیرداد برای تمام سلاطین اشکانی سرمشق شده محض افتخار و بقای نام بانی
بنای پادشاهی اشکانیان همینکه بتخت سلطنت جلوس میکردند خود را اشک یا ارشاک
ارشاس مینامیدند و حال آنکه قبل از حصول اریکه شهریاری هر یک را اسم مخصوصی
بود

تیرداد صغیر بود که بتخت سلطنت جلوس نمود و در اینحال مسلم است که چندان قوت و استقلالی
نداشت

مقدمةً گوئیم در سال دویست و چهل و سه قبل از میلاد فیمابین سلوکوس کالینیکوس پادشاه
سوریه و بطلیوس سلطان مصر متارکه ده ساله یا مصالحه موقتی برقرار آمد توضیح آنکه
آنطیوخس ملقب بخدا یا خداوندگار در سنه دویست و شصت و یک قبل از میلاد بر سریر
پادشاهی شام و عراق عرب و تمام ایران تا سیحون و رود پنجاب جلوس کرد و پس از پانزده سال
سلطنت زندگانی را بدرود نمود و در آنوقت دو سال تمام از کشته شدن اشک اول
گذشته بود

از رب مورخ سال وفات انطیوخس را دویست و چهل و شش قبل از میلاد نوشته گوید انطیوخس دو زن
داشت یکی مسماة به لائودیس (لاودیکس) دیگری برنیس (و نکیس) که شاهزاده خانم مصریه و خواهر
بطلیوس پادشاه مصر بود لائودیس چون بر برنیس حسد میبرد شوهر خود انطیوخس را زهر داد و پسر
خود سلوکوس دوم را بجای پدر بتخت سلطنت نشانید نیز برنیس ضره خود را بلا فاصله هلاک
ساخت پادشاه مصر چون این بشنید بانتقام قتل خواهر لشکر بشامات کشیده آنمملکت را مسخر نمود
لائودیس مادر سلوکوس پادشاه را بکشت و بیشتر از بلاد سلوکوس را بحیطهٔ تصرف در آورد
مقارن اینحال شورشی در مصر کردند و بطلیوس مجبور بباز گشت شد

اوروستن مورخ میگوید اگر شورش مصر بطلیوس را ناچار بمعاودت نمینمود سلطنت سلوکید سوریه را
منقرض میساخت و تمام ممالک وسیعهٔ این سلسله را مالک میشد چون چنین شد فقط دمشق و
درهٔ ما بین دو کوه لبنان را که از بلاد سوریه است ضمیمهٔ مصر کرد و حکومت اراضی ماوراء فرات را
بر اکزانتیپ (وقسانتبوس) نامی از رجال دولت خود داد و ایالت سیلیسی را که عبارت از ایالت
آدانای حالیه باشد به آنطیوخس ملقب به هیراکس برادر سلوکوس بخشید و بمصر باز گشت نمود با آنکه
بطلیوس خیلی اسباب خرابی و خسارت مملکت پادشاه سوریه گردیده بود او بمصر سلوکوس را زیاده

از حد

از حد آسوده و مشغول ساخت برهمت ممالک خود در انظار داده بعد با برادر خود انطیوخس که
سلطان مصر حکومت سیلبی داشت بنای سازش را گذاشت و قرار داد که اگر انطیوخس او
دیپو را از پادشاه مصر انتقام کشد سلطنت تمام آسیای صغیر را که عبارت از اناطولی با
باو دهد انطیوخس که چهارده سال داشت و با صغر سن حرص تا دعوت برادر را اجابت
انطاکیه گلها را که فرقه های قدیم نا بشند بمعاونت خود طلبید و گلها انوقت در میان
اجنبی که در فرنک سکنی داشتند از همه رشید تر بودند و سخت تر جنگ مینمودند حمل
انطیوخس و گلها به سلوکوس پیوستند و بطلیوس اورکتوس سلطان مصر از اتحاد دو بر
هم ایشان گلها خبر دار شد بزیر ببرد و ده ساله با سلوکوس مصالحه و متارکه نمود سلوکو
از طرف سلطان مصر خود را آسوده و ایمن دید اول کاری که کرد خلف وعده با برادر بود
با همان گلها که بکمک سلوکوس آورده حمله بوی کرد او مجبور شد که در حصن انطاکیه متحصن
شود انطیوخس شهرت داد که سلوکوس در جنگ بقتل رسید گلها بعد از این فتح دیگر اعتنا
انطیوخس نکرده بنهب و تاراج شامات پرداختند انطیوخس هرچه خواست جلو آنها را بگ
نشد بلکه منع او گلها را با وی دشمن کرد با او جنگیدند و از دور انطاکیه او را د
و این در سال دویست و چهل و سه قبل از میلاد بود

مورخین یونان شرحی از منازعه بطلیوس سلطان مصر و سلوکوس پادشاه سوریه نوشت
مدعلیت بتاریخ ابراز دارد در اینجا خلاصه آنرا نقل مینمائیم میگویند سال جلوس
بتخت سلطنت مصر و سال جلوس بتر داد یکی بود و بطلیوس در سنه دویست و چهل و
میلاد بخونخواهی خواهر شر لشکر بجرار بشام کشید و سلوکوس دو تیم را شکست داده
ده پایتخت او بود بگرفت و از شط فرات عبور کرده و مردم عراقین و بابل و شوش و فارس
اطاعتش بگردن گرفتند و خود شخصا تا بابل براند و در بعضی الواح که از و بیادگار
گفته است جمیع ولایات مشرق زمین تا هندوستان باختر در تحت استیلای من در آمد بالجمله
مصر مردی شجاع بوده و از ساحل نیل تا کنار دجله همه جا را فتح نموده و این در اثر
بسیار صعب بنظر میآمد

سلوکوس اسپارا رو پا تو تیر داشت که مبادا پادشاه مصر طریقه اسکندر کبیر
زده و بجهانگیری پردازد چه بکه بطلیوس اورکتوس را خرابی است لشامت و دنا

وهر جا که فتح مینمود اول کارش اینکه آنچه نفایس در معابد و سایر اماکن می‌یافت عنفاً تصرف میکرد و بار شترها نموده بمصر میفرستاد و از ممالک مفتوحه خراج گزاف میگرفت و بظلم وجور مردم را میرنجاند بنابر این وقتیکه لابد بمصر بازگشت تمام متصرفات او که بزور شمشیر گرفته بود باز از دست او رفت

چون سلوکوس دوم پادشاه سوریه از طرف سلطان مصر مطمئن گشت لشکری برای تنبیه و تدمیر اهالی پارت که تبعیت و اطاعت ارشک اول و دوم نموده بودند و خراسان را کلیةً بی نظم و مغشوش ساخته تجهیز کرده متوجه آن ساحت گشت تیرداد بمقابله پرداخت و چند دفعه زد و خورد نمودند اما چون عساکر سلوکوس کالینیکوس بسیار و قشون تیرداد کم بود پادشاه جوان یا صغیر اشکانی تاب مقاومت نیاورده گریخت و بطایفه اسکیث از طوایف تورانی پناه برد آسکیثها صحرانشین بودند و در طرف مشرق ایران سکنی داشتند و آنها را داهی یا داهوی یا داجیک میگفتند

استرابن میگوید از طایفه بزرگ داهی یک شعبه عمده که موسوم بپارنی بودند و در ساحل جیحون میزیستند بمدد تیرداد برخاستند

بعضی از مورخین مینویسند طایفه آپازیاس یا اسپازیاتر از طوایف تورانی که در ساحل جیحون در مصب این رود که بدریای ارال میریزد محل سکنی و یورت داشته بتیرداد کمک کرده اند دور نیست که اینطایفه همان طایفه ابازه باشند که حالا در طرف جنوب کوه قفقاز و در سواحل فراد نگین ساکن میباشند و قبول دین اسلام کرده اند

پلیب مورخ و بعضی دیگر گویند آنطایفه تورانیه که تیرداد را پذیرفته پناه دادند و بیاری او دامن برکمر زدند ما بین سیحون و جیحون که ترکستان حالیه باشد اقامت داشته اند باری تیرداد از اینطرف رفت و از آنطرف پادشاه سوریه از این فتح و نصرت خود چندان محظوظ و مستفید نشد چه بعضی از بلاد ماوراء الفرات در سمت شامات بر او بشوریدند باینجهت یکسال بعد از غلبه بر تیرداد خراسان بلکه سایر ممالک ایران را تخلیه کرده بجانب عراق عرب رفت

ولکن شورش و اغتشاش داخله مملکت سلوکوس کالینیکوس چنانکه تلویحاً اشاره بدان نمودیم برادرش آنطیوخس هیراکس بود که راه طغیان می‌پیمود اهالی بعضی از بلاد آسیای صغیر با او همدست شده فتنه برپا میکردند همینکه سلوکوس خراسان و سایر اقطار ایران را گذاشته و ببلاد ماوراء فرات رفت که بتدبیر برادر و اطفای نایره فساد او پردازد تیرداد از ماجری

خبردار

خبر دارشده با تورانیان که اقوام و همجنسان او بودند بمملکت پارث مراجعت نمود
زمره از مورخین گفته اند در سال دویست و چهل و سه قبل از میلاد بود که آنطیوخس بر
سلوکوس دار قلعهٔ انطاکیه در بند محاصره داشت و گلها او را از آنجا دور کردند و
ژوستن مورخ میگوید در همین سال و در همین وقت بود که تیرداد با جماعتی از مردم توران
بمعاونت او همت گماشته بودند بنا چیره پارث معاودت کرد چه شنیده بود که آنطیوخس سلو
شکست داده و ضعیف ساخته خلاصه تیرداد بتملک مملکت پارث قناعت ننمود بلکه سایر
خراسان را در تحت تصرف و استیلا در آورده آندراگور با آندراگراس را که از جانب سل
در این ولایت حکومت داشت از کار انداخت و از آنجا که پادشاه سوریه چند سال با برا
در زد و خورد و کشمکش بود وقت موسع و فرصتی بدست تیرداد آمده قلاع و حصون قدیم را
نمود و سقناقهای جدید ساخت و شهر دارا که در کره گذشت بنا نموده آنرا پای تخت قر
و در اسم اینشهر تحقیقاتی بعمل آمده که ذکر آن خالی از فایده نیست
چنین بنظر می آید که شهر دارا ابتدا نام داراگرد بوده یعنی این کلمه بذال معجمه ختم می
چه اکثر دالها که حالا در کلمات فارسی دیده میشود و مهمله است پیش از اینها معجمه بوده و
مینموده اند و هنوز مردم فارس خدمت را با آنکه عربی است خذمت میگویند بنا بر این می
گفت داراگرذ است که در کره گذشته   ژوستن مورخ گوید اینشهر در دامنه کوه زاپا
واقع است موقع آن بسیار خوب و اطراف آن را کوههای سخت صعب گرفته اسباب دفاع از آن
و تسخیر آن بسیار مشکل میباشد   بلین از مصنفین معروف اسم این بلد را داریوم ثبت
و گوید در ناحیهٔ آپاورتن (ابیورد) بوده سرزمینی حاصلخیز و در سمت مشرق بحر خزر وا
ایزیدر شاراکسی از مورخین یونان نام ناحیه را که شهر دارا در آن واقع بوده آپاوارکت
ضبط مینماید و میگوید آن ناحیه در طرف شمال ایالت پارث میباشد   بطلمیوس مصری نیز د
و ممالک خود اسم اینشهر و ناحیه را نگاشته جمعی بر این اند که شهر دارا در ایالت ابیو
اگر این عقیده صحیح باشد در سمت شمال غربی خراسان واقع میشود اگر چه حالا در کره گذ
از هم جدا و متمایز است اما یقینا آنوقت یک ایالت و در یک ناحیت بوده بزعم بعضی از
قدیم شهر منظور را تیرداد ساخته و آنرا موسوم بدارا نموده مگر بقصد تشفی سا
با خود در معاندت و عداوت با یونانیها یعنی اینشهر را دارا نام داد تا مردم ایران از شا

پادشاه خود را که در جنگ با عساکر یونان کشته شد بیاد آرند و غالب تعصب و خصومت
ایونانیها هیجان آید و در دفع پادشاه یونانی که سلوکوس باشد و لشکریان او بانهزام داد
می کنند بعقیدهٔ ما دارا در لغت فرس قدیم بمعنی پادشاه است و دارا گرد که ترجمهٔ
لعهٔ دارا میشود نظیر سلطان آباد و شاه آباد است بعضی از مورخین یونان مثل کنت
و پلوتارک و اربین که غالباً بضبط فتوحات اسکندر پرداخته میگویند در آنمکان
ارا بدست سرداران خود مقتول شد شهری بنا کردند و آنرا باسم آن پادشاه سوسو
ند زمرهٔ نیز گفته اند پس از آنکه دارا در اربل شکست خورده گریخت و اسکندر بتعاقب او پرداخت
نگاه گذشت و بناحیهٔ پارت رسید در آنجا او را کشتند و از کسانیکه تصریح باین قول
ده ژوستن میباشد که از ثقات رواة است همین مورخ میگوید مقدر بود آخرین
شاه یک سلسله کوکب عمرش در ناحیهٔ افول کند که نیر اقبال و جهانگیری اولین شخص سلسله
که طلوع مینماید و ممالک او را که یونانیان غصب کرده منتزع و مسترد میسازد
ژوستن گفته است دارا را سرداران او در سارا یا چارا بازارا بزنجیر بستند
انجمله برمی آید که دارا در پارت کشته شده و قلعهٔ دارا یا دارا گرد را که تیرداد ساخته
پایتخت قرار داده تقریباً در مقتل آن پادشاه کیانی بنا نموده اند

لاصه در آن ایام که سلوکوس مشغول انطیوخس بود و تیرداد از خوش بختی با خاطر آسوده
نیان سلطنت خود را محکم میکرد گرگان و یک قسمت عمده از مازندران را نیز بگرفت و باید
دانست که پارت و گرگان از عهد کیان تا آن زمان ایالت و ناحیهٔ واحد محسوب میشد یعنی چون
ارت وسعت و جمعیتی نداشت قابل نبود خود جداگانه ولایتی باشد بنابراین آنرا از مضافات
رگان قرار داده بودند و هر کس ولایت گرگان داشت پارت را هم داشت چنانکه استرابن
نویسد مالیات گرگان و پارت هردو بتوسط یکنفر والی بخزانهٔ پادشاه ایصال میشد و این
صورت طبیعی بود که تیرداد گرگان را زودتر از سایر اقطار ایران تصاحب نماید

از آنطرف سلوکوس کالینیکوس دوم چند سال متوالیاً با برادر خود انطیوخس که بر او یاغی
شده بود مصاف داد و چند بار قشون او را منهزم ساخت آخر الامر انطیوخس مجبور شده
پناه برد بآریاراس پادشاه کاپادس که حالا ناحیهٔ از قرمان و سیواس است برد در آنجا هم زیست
نتوانست نزد بطلمیوس مصری رفت وی نیز محض اظهار دوستی با سلوکوس او را نپذیرفت بلکه

مبتکر گردد مورخین علیه سلوکوس را برانطیوخس در اواخر سنه دویست و چهل قبل از
اوایل سال دویست و سی و نه نوشته‌اند و پادشاه غالب بیادگار این فتح و غلبه شهر کالینو
در کنار فرات ساخت و باسم خود موسوم نمود بعد از آن که از طرف برادر آسوده شد بخیا
افتاد او ان بکشت و پادشاه یونانی باختر بود که از جانب دیگر حمله بر حکمران اشکانی
بنیاد شوکت و اقتدار او را بر انداز تند نبرد در این بخت یاری کرده بود قبل از آ
دو چهار مختصر نماید بمرد و تیرداد با ثیودت پسر بود باختری صلح نمود و بعقیده بعضی
این واقعه از سوانح سال دویست و سی و چهار قبل از میلاد بود یکسال از این مقدمه نگذشته بو
دویست و سی و سه قبل از میلاد در میانه خوارود اعیان تیرداد با سلوکوس و برو شد
قشون پادشاه سورتیه را شکست که سلوکوس فرار کرده بری آمد تیرداد او را تعاقب نمود
همدان یا ما بین این شهر و کرمانشاه مجدداً با وی مصاف داده در این جنگ علاوه بر اینکه ع
سورتیه منهزم شدند خود او هم بدست لشکریان تیرداد گرفتار و اسیر گشت شهریار
که بعد از این نصرت بقدرت و عظمت فایز آمد کمال عزت و حرمت را بدستگیر و محبوس خو
اشکانیان یا پارتیها روز فتح تیرداد و گرفتاری سلوکوس را مبارک و میمون دانسته
هر ساله روز جشنی بزرگ میگرفتند و تا دولت اشکانی بود این رسم
بود

مورخین یونان خاصه پوزیدونیوس مینویسد بعد از آنکه سلوکوس در عراق عجم مغلوب تیرداد
او را اسیر کردند حکمران پارتی برخلاف ترقب بقدری بسلطان سورتیه احترام کرد که هیچ
پادشاه خود آن احترام نمینماید و سلوکوس در سنه دویست و بیست و شش قبل از میلاد د
و چنین معلوم میشود که پادشاه شام چند سال در مملکت اشکانیان محبوس بوده و در
دو پسر او که یکی نیز سلوکوس نام داشت و دیگری انطیوخس اموره و لیعهد مملکت پدر را اد
و از بیم آنکه لشکرکشی بکشور اشکانیان اسباب آسیب یا اتلاف پدر ایشان شود پیرامون
نمیگشتند تا وقتیکه انطیوخس هیراکس برادر پادشاه محبوس که خود نیز در حبس پادشاه مص
او محبس بگریخت و بطرف ممالک برادر راند و راهزنان در بین راه او را کشتند تیرداد
با لشکری جرار بمملکت سورتیه و مضافات کسیل نمود و او نیز بدبختی در اثناء سفر از اسب
ورا جهان دیگر پیش گرفت

بعضی را عقیده اینست که سلوکوس بعد از اینکه در پی دو رجعت تیرداد بود سلامت بمملکت خود
معاودت نمود و سالها پس از آن زندگانی کرده و با برادر خود زد و خورد داشته و در متصرفات
املاک خود بعینه در سوریه از اسب افتاده و مرده اما این قول ضعیف است

اگرچه بعد از غلبهٔ تیرداد بر سلوکوس او را پادشاه دانستند اما مسلم است که لقب و عنوان
پادشاهی را اسلوکوس در همان اوان که محترما در رجعت تیرداد بود بوی داد و از آنوقت اشکارا رسما
پادشاه شد و ملقب به مکاس گردید و دانشمندان این کلمه را به سلطان معظم ترجمه کرده اند و از عجایب
امور عالم است که مشتی تاتار و تورانی که مطلقا از علوم حربیه خبردار نبودند و در آداب و فنون
لشکرکشی مهارت نداشتند با دستهٔ قشون معتبر یونانی که بالنسبه عالم و ماهر بوده و پادشاه
بتجهیز سرداری آنها سپه نموده مقابله کنند و غلبهٔ آنها را باشد پس معلوم میشود که فتوحات
جنگ ماراتون و ترماپیل که یونانیها بخود نسبت میدهند اغراق بلکه افسانه است و چند
کرور قشون ایرانی را که در جزو از جنس تورانیان اشکانی دستجات داشته با سی هزار لشکر یونانی
شکست دادن محال مینماید و اگر بگویند پس اسکندر چگونه بر دارا غلبه کرد در جواب گوئیم
استیلاء و قهرمانی مقدونیه بواسطهٔ استعداد و قوهٔ حربیهٔ یونانیها نبود و دخلی بقابلیت آنها
نداشت بلکه ملت ایران از سوء سلوک حکام و اعیان بستوه آمده خود جویای نجات دهنده
بودند و نظایر و امثال این واقعه بسیار اتفاق افتاده و در تواریخ ثبت شده است از آنجمله استیلای
عرب بر عجم نیز استیلای عرب بر روم و غیره است

تیرداد با وجود رشادت و شجاعت چندان قید بتوسعهٔ مملکت نداشت بباختر و پارت و گرگان
و طبرستان و قومس و دهستان و قسمتی از مازندران و خراسان تا خوار ری قناعت کرده بود
اخلاف وی ذیل فتوحات را طویل نمودند

اما قشون تیرداد اغلب از طایفهٔ تورانی بودند و آن طایفه آنوقت از ساحل دریای سیاه تا سرچشمهٔ
سیحون و جیحون یورت و سکنی داشتند و اشکانیان بمعاونت اینقوم قوت گرفتند و مالک
ممالک گشتند و با سلاطین یونانی شام و باختر و بعدها با قیاصرهٔ روم جنگیدند

اما روز غلبهٔ تیرداد بر سلوکوس را که هر سال اشکانیان جشن میگرفتند اگرچه در جلد اول
بموجب روایتی روز بیست و نهم ماه مه فرنگی از سال دویست و چهل و پنج قبل از میلاد که مطابق
روز اول ماه جوزا میشود نگاشته ایم و بقولی روز اول از ماه جوزای سال دویست و پنجاه

لکن از بعد در تواریخ اختلافست اصرار بی در تعیین انوقت نمیشمائیم فقط
جشن معتبر با شکوه اشکانیان یادگار غلبهٔ تیرداد دویم پادشاه اشکانی بوده
سلوکوس کالینیکوس چهارم سلطان سلوکید سوریه

چون فی الحقیقه تیرداد بدرستی و استقلال مالک ممالک گشت و اسم پادشاهی یافت
اول پادشاه اشکانی نوشته اند و مدت سلطنتش را سی و هفت سال و برخی وفات
سنه دویست و نه قبل از میلاد و بعضی در سال دویست و هفده ضبط و ثبت نموده ا
چون او در گذشت پسرش اردوان اول یا اشک سیم جانشین او گشت

فصل سیم

در سلطنت اردوان اول معروف به اشک یا ارشا یا ار

چون تیرداد اول یا اشک دویم در سال دویست و هفده قبل از میلاد یا در س
و نه در گذشت پسرش اردوان اول بجای او بتخت سلطنت جلوس کرد و خود را اشک
یا ارساس سیم نامید و مکاس که بمعنی معظم یا کبیر است لقب یافت در اوان پادش
اردوان اول آنطیوخس سیم سلطان سلوکید بر شام که ملقب به کبیر یا اعظم بود با ص
پیاده و بیست هزار سوار از دجله عبور کرد که با اردوان مصاف دهد و عراق عجم و خرا
بلکه کلیهٔ متصرفات جد خود سلوکوس نیکاتر را دو ثانی منصرف شود در اینجا مورخین
کرده بعضی گفته اند با آنکه عساکر پادشاه اشکانی عدداً اکثر از قشون سلطان س
بود آنطیوخس جرأت جنگ نکرده با اردوان مصالحه نمود جماعتی یکبره اعقیده اند
حربهای عظیم کردند و شهریار اشکانی غالب آمد بعد از آن جدلها سلطنت اش
مصدق گشت و در اینکه مبنای دولت اشکانی در عهد اردوان اول مستحکم گشت
نیست و آنها که از جنگ آنطیوخس و اردوان سخن رانده ما جری را از قرار ذیل
داده اند

وقتیکه اردوان بر اریکهٔ سلطنت جلوس کرد آنطیوخس سیم پادشاه سلوکید شام ک
اغتشاش

اعتنائی اهلهٔ خود بود یعنی آکانوس نام که یکی از حکام آنطیوخس کبیر و عم او بود بر او
یاغی شده و رایت طغیان بلند کرده و تمام توجه انطیوخس اینکه نایرهٔ فساد او را منطفی سازد
این که منادی سلطان سلوکید اسباب خوشبختی پادشاه و اشکانی کردیده مجال و فرصت یافته
(مِدِ) را که عراق عجم باشد تا کوه زاکروس که عبارت از تنگهٔ حلوان تا این که هندوذهاب است
متصرف شد نیز ایجه از مازندران را بدون نبرد دست نکرده او با گیلان ضمیمهٔ ممالک خود
ساخت همدان پایتخت عراق عجم که حکام سلطان تر شام در آنجا اقامت مینمودند او را شد بلکه بزعم
بعضی از مورخین تا عراق عرب و شهر بابل را اندهمینکه باین سرزمین رسید انطیوخس پادشاه سوریه
با لشکری جرار مجلوگیری و تدبیر او آمد اگرچه ژوستن مورخ میگوید انطیوخس صد و بیست
هزار پیاده و سوار را فقط برای جنگ اردوان و تسخیر ایران تجهیز نکرده بود بلکه میخواست
تا ساحل سیحون و کنار کنگ هندوستان را که ممالک اکرجدش نیکانر در تصرف داشت
وی نیز متصرف شود اردوان چون از حرکت و قصد انطیوخس خبردار شد بتخلیهٔ عراق عرب
پرداخت و از تنگهٔ حلوان با کوه پای طاق عبور کرده در همدان و کرمانشاه نیز نمانده بری آمد
و این ناحیه را معسکر خود قرار داد و از آنجا که در بلاد مزبوره یعنی کرمانشاه و همدان ساخلوی
اشکانی نگذاشته از آنها گذشت انطیوخس بی مانع و دافعی بهمدان رسید و آنجا را بچاپید
مورخین یونان مینویسند در آن وقت که اردوان از جلو انطیوخس فرار میکرد و متوجه ری بود
اکثر قنوات واقعه در راه و معبر قشون یونانی را از همدان تاری خراب کرد که آنها در فصل
گرما و تابستان که احتیاج بآب بیشتر از همه فصول است از تشنگی مستاصل شوند و بعضی را هم که
خراب نکرد نهرهای بسیار در آبهای آنها بجهت تا میتوانند بسموم دشمن را معدوم سازد
مع ذلک استبداد و عزم پادشاه شام این مخاطرات را مانع نیل مرام نمیشد اشنه خود را با
لشکریان بری رسانید اردوان از آنجا هم کوچ کرده از تنگهٔ خوار گذشته بدامغان آمد و این
کوچیدن و عقب نشستن نیز از کم دلی و ترس بود بلکه اینکار برای آن مینمود که سلطان سلوکید را
بیشتر بداخلهٔ مملکت برانکشاند و چون در دل کشور جای گیرد از پشت سر راه مراوده او را
قطع کند و از پیش رو براو حمله نماید بعبارة اخری انطیوخس و عساکر او را در میان گیرد
و کار شاه و سپاه را بسازد خلاصه انطیوخس دامغان را نیز گرفت و اردوی اردوان به
دامنهٔ جبال مازندران رفت انطیوخس بعد از چندی توقف در دامغان و راحت نمودن

قشون خود بر آن شد که از راه چشمه علی حالیه حرکت کرده برارد و آن حمله نماید اما تا عساکر
دو ثلاث تعهاد طرف بسیار جلگهٔ دامغان سقنا فها ساخته بودند و باستظهار آن ام
جنگهای سخت خونریز با قشون پادشاه سوریه نمودند در سر هر دره که معبر بود و در هر گرد
اشکانی سنگرها از سنگ و چوب بستند و چون قشون انطیوخس بآنجا میرسیدند فاشند بر
که از بادخزان برزمین ریزد بخاک هلاک میریختند مختصر انطیوخس و همراهانش چند
جبالهای کرکان و مازندران رد امغان و شاهرود و بسطام با سپاه اشکانی زد و خورد
و چون خود را از غلبه عاجز دیدند مجبوراً ناچار بمصالحه گردیدند

زمرهٔ از مورخین میگویند چون پادشاه سوریه از تفرقه و تسخیر ممالک پارث و گرکانها بو
مصمم شد با سلاطین یونانی که در حدود ترکستان سلطنت میکردند حمله کند این بود که در
با اردوان یکی از شروط بیطرف بودن او را در اینکار قرار داد اردوان که پادشاهی عاق
و مصلحت خود را در اضمحلال یا ضعف سلاطین باختریه یونانی میدید تا بعد از مراجعت
شامی آن نواحی را با آسانی تصاحب نماید و بر ترکستان استیلا یابد بقبول این شرط پرداخ
انطیوخس برای تنبیه دموس پادشاه باختریه یونانی حمله کرد وی در جنگ پافشاری نموده نگ
سلطان بر شام بر او غالب آید این جنگ هم ناچار منجر بصلح شد و شرایط مصالح
قرار ذیل بود

(اولاً) سیورسات اردوی عساکر پادشاه شام را تا عراق عرب پادشاه باختریه بو
تهیه و تقدیم کند

(ثانیاً) تمام فیلهائی که پادشاه باختر دارد بپادشاه شام پیشکش نماید

(ثالثاً) انطیوخس دختر خود را به دمتریوس پسر پادشاه باختر بزنی دهد

و از حرفهای پادشاه باختر که سلطان بر شام را متقاعد بصلح نمود این بود که میگفت اگر
مستقل متمدنی مثل سلطنت من در ترکستان نباشد چینیان و تاتارها و تورانیهای ما
سیحون تمام بلاد ترکستان و ایران بلکه عراق عرب و شامات را میستانند و میچاپند بالجمله د
دویست و شش قبل از میلاد انطیوخس از ایران مراجعت کرد این پادشاه از سلاطین سلو
بر شام که ما اسامی تمام آنها را در جلد اول این کتاب ثبت کرده ایم آخر پادشاهی است که
حروب کثیره با اشکانیان تاریخ او مختلط بتاریخ ایران شد و بنابر این اختلاط برماست ک

ازشرح

از شرح سلطنت او در اینمحل ابا دنمائیم و معلوم کنیم این پادشاهان یونانی ایران که باسم خلفای اسکندر نام برده میشوند در اینملکت حتی در بلاد خراسان تاچه حد اقتدار و تسلط داشته اند

بتصریح بعضی از ارباب خبر آنطیوخس سیم معروف بکبیر پسر سلوکوس دویم و برادر سلوکوس سیم بعد از فوت برادر عقیم خود در سال دویست و بیست و سه قبل از میلاد وارث و مالک تخت و تاج او شده باسم سلطان سوریه با ترشام بر سریر پادشاهی جلوس نمود و در بینوقت نوزده ساله بود توضیح و تبیین آنکه چون سلوکوس سیم درگذشت و فرزندی از و نمانده که جای پدر گیرد ارکان دولت و امنای سلوکوس متوقف بر این شدند که آکائوس عم او را بسلطنت نشانند آکائوس مردی سلیم النفس بود بنا بر این از تقلد این شغل خطیر ابا نمود در اینوقت آنطیوخس در مدرسه شهر بابل بحکم پدر و برادر تحصیل میکرد بعد از آنکه آکائوس زیر بار پادشاهی نرفت باشاره خود او تاج سلطنت را رجال دولت از انطاکیه که پایتخت سلاطین سوریه بود ببابل آورده بر سر آنطیوخس برادر سلوکوس گذاشتند همینکه پادشاه جوان مالک مملکت شد هرمیاس نامی را بوزارت و صدارت برگزید و دو نفر از سرداران قشون سوریه را که برادر بودند بحکومت و قسمت ایران منصوب و مأمور داشت اسم یکی از این دو برادر مولون و نام دیگری اسکندر بود مولون فرمانفرمای تمام عراق عجم و اصفهان و یزد و کرمان تا خوار ری گردید و اسکندر حکمران فارس و خوزستان و لرستان شد و حکومت اناطولی را آنطیوخس بعم جوانمرد خود آکائوس داد یکسال که از این اتفاقات گذشت اسکندر و مولون هر دو دم از خودسری زدند و هر یک دعوی استقلال نمودند و ربقه اطاعت آنطیوخس را از گردن انداخته خود را مستقلاً پادشاه خواندند سایر حکام بلاد ایران که از سوء سیرت و سلوک هرمیاس صدر اعظم متأذی شده بودند با این دو برادر طاغی اتفاق نمودند آنطیوخس دسته قشونی بتدمیر مولون مأمور و گسیل نمود این حکمران چون از پیش تهیه کار خود را دیده بود عساکر پادشاه با ترشام را هزیمت و شکست داد و تا ساحل دجله راند و شهر طیسفون را بگرفت و دسته لشکر دیگر که آنطیوخس باز بجنگ مولون فرستاده بود در ظاهر طیسفون مغلوب وی گردید و بسیاری از سپاهیان آنطیوخس در این مصاف راه دیار عدم پیش گرفتند و این در سال دویست و بیست و یک قبل از میلاد بود

این فتح بسیار بزرگ مولون را بیشتر جری نمود و بر قوت قلبش افزود شهر سلوسی را در آنطرف

دجله بلکه تمام ایالت بابل و عراق عرب بالجبطهٔ تصرف خود در آورد آنطیوخس را این واقعه زیاده ا
متألم و متأثر ساخته در سنهٔ دویست و بیست قبل از میلاد خود بنفسه سرداری قشون را متع
گشت و با اردوی بزرگی بساحل فرات آمده در آنجا قشلامیشی کرد چون زمستان گذشت به آپولو
که شهروان خالیه باشد راندند در اینجا فریقین تلاقی نمودند چون صفوف عساکر جانبین باهم رو
شدند لشکریان مولون که در حقیقت سپاهیان پادشاه بر هشام بودند از سلطان خود آنطیوخ
شرم کرده ابتدا میمنهٔ قشون مولون اسلحهٔ خود را انداخته بحضور پادشاه سوریه رفتند و عذر
خود را تقریر کرده امان خواستند میسره و قلب لشکر نیز بتقلید میمنه پرداخته همین کار کردند مولو
که حال خود را تباه و روزگار را سیاه دید شمشیر خود را کشید و پهلوی خویشتن را درید آنطیوخس بدون
اینکه باستعمال آلات حرب محتاج شود کامروا بازگشت اما هرمیاس که نمیخواست پادشاه را سـ
غانما در حال مراجعت ببیند بلکه آپولوفن طبیب خود را با آنطیوخس همراه کرده بود که در بین راه بو
او را مسموم سازد متوحش گشت آپولوفن در اثنای سفر به آنطیوخس گفته بود که هرمیاس چنین د
العمل بمن داده ولی من اهل این خیانت نیستم و آنطیوخس بر این غدر و خیانت واقف گشته آن
بروی خود نمی آورد تا در موقع کار هرمیاس را بسازد این بود که روزی در شکارگاه وزیر را
کناری کشید و شکارچیان را گفت او را هدف تیر اجل نمایند و این واقعه در حوالی شهر اپا
که حالا موسوم بفرنه است واقع شد چون از خبث نفس این وزیر قاطبهٔ ناس بستوه آمده بود
از هلاک او زاید الوصف مشعوف گشتند بلکه زنهای شهر بحرمخانهٔ او ریخته عیال و اط
او را بضرب سنگ و کلوخ بکشتند و از سیئات اعمال هرمیاس آنکه آکائوس عم با فتوت آنطیوخ
که تا آنوقت با کمال صداقت مشغول خدمت بود از پادشاه رنجانده بطغیان وادار نمود
کار عم و برادرزاده بجدال کشید و در سال دویست و هفده قبل از میلاد آنطیوخس از آکا
شکست خورد اما آخر الامر در سنهٔ دویست و پانزده قبل از میلاد در شهر صارد آکائو
گرفتند و سرش را از بدن جدا نمودند و این خادم صدیق بواسطهٔ بدرفتاری هرمیاس این
روزی بدید و دولت آنطیوخس نیز از فقدان چنین مردی خیرخواه و کاردان ضعیف گردید

(آنطیوخس بواسطهٔ جنگهائی که در مشرق کرد ملقب بکبیر یا معظم گردید)

سوانح مزبوره تماما چنانکه پیش اشاره نمودیم به خوش بختی و اقبال اردوان کمک مینمود
اسباب فراغت و آسایش او بود با اطمینان تمام بکار مملکتداری و استحکام مبانی و دعایم د

و سلطنت

لنت اشکانی میپرداخت لکن سوانح تاریخی این پادشاه بعد از صلح با آنطیوخس معلوم و
نیست بلکه تاریخ اشکانیان باین نقطه که میرسد مدت بیست سال آن مجهول است و کسی از
آن ایام خبری نداده چنانکه سال وفات اردوان مشخص نیست همینقدر محقق است که بعد
سرش فریاپاتوس یا پریاپاتیوس یا پامپاتیوس بجای او بتخت سلطنت جلوس کرده و بعضی از
ین فریاپاتوس را محرّف فراسیاب دانسته اند در هر حال اردوان اول پادشاهی صلح طلب بوده
گانگان و همسایگان برفق و مدارا سلوک و حرکت مینموده و اهتمامی در آسایش رعایا داشته
که از فوت او عامهٔ اهل مملکت زیاده از حد متاسف واندوهناک شده و نام او را به نیکی
رده اند

فصل چهارم

شرح سلطنت فریاپاتوس یا پریاپاتیوس یا پامپاتیوس یا فرهاپاتس معروف به اشک یا ارشاک یا ارساس چهارم

چهارم پادشاه اشکانی را اکثر مورّخین فریاپاتوس ضبط کرده و چنانکه مذکور شد
ض زده اند که این کلمه محرّف افراسیاب باشد بعضی هم پریاپاتیوس و پامپاتیوس نگاشته اند که
س اکثر را صائب ندانیم احتمال میدهیم این اسم با تغییراتی که در ضبط مصنفین مشاهده میشود
اعلام نیست بلکه کنیه است در اینصورت باید بگوئیم در اصل فرهاپاتر بوده یعنی پدر فرهاد
سلم است که بعد از این پادشاه پسرش فرهاد پادشاهی کرده ممکن مثل بعضی از ملل محض احترام اسم
را نمیبرده بجای آن بکنیه او را خطاب مینموده و فرهاپاتر میگفته اند بعد فرهاپاتر فرهاپاتر
شده و فرهاپاتر فرهاپاتس گشته و تحریف پس از تحریف تا باشکال مسطوره در فوق رسیده است
منین گمان کرده اند اسم اشک چهارم فرهاد بوده و بتصحیف بصور مختلفه در آمده
نا اینخیال بکلی بی اصل میباشد چه جمهور مورّخین پسر این پادشاه را باسم فرهاد اول یاد
رده اند در هر حال چهارم پادشاه اشکانی نیز ملقب به مکاس بوده بعلاوه لقب فیلادلفس
یعنی دوست پدر داشته و لقب فیلهلن که بمعنی محب یونان است داشته و پوشیده نماند
که پادشاهان

که پادشاهان اشکانی پیش از فرهاپاتوس خود را فیلهلن لقب میدادند یعنی ا
بودند که مردم ایران آنهارا از خود بدانند و اجنبی نخوانند فرهاپاتوس چون دید
صورت پذیر نیست برای اینکه یونانیان را با خود متفق و متحد سازد تا اگر اهل ممالک ایرا
با آنها قصد طغیان نمایند ملت یونان در اطفای نایرهٔ فساد ایشان با اشکانیان هم
دم از مودت یونان زد پس سلاطین اشکانی برای جذب قلب دولت و ملت یونان خود را
بعد محب یونان گفتند و فیلهلن را ضمیمهٔ سایر القاب خود کردند و قصد از دولت
دولت سلاطین سلوکید معروف بسلاطین بتشام است که اولاد سلوکوس نیکاتر بوده و
یونان هم رعایای آن سلاطین است هم یونانیهای تبعهٔ خود اشکانیان چه پادشاهان اس
تبعهٔ بسیار از یونانیها داشته‌اند

از سوانح و وقایع عهد سلطنت فرهاپاتوس چیزی که صحیح و دقیق معلوم باشد بدیده نمیشو
این پادشاه کار عمده در سنین حکمرانی خود نکرده فقط هم او مصروف حفظ مملکتی بود
که پدرش با انطیوخس کبیر منعقد نموده یا آنکه انقلاب غیر معلومی حوادث عصر اش
از الواح خواطر و اوراق دفاتر محو و مجهول ساخته

این مورخ مینویسد در سال صد و نود قبل از میلاد که عساکر روم در مانیزیه با
برشام جنگ میکردند سواران شهریار اشکانی که یک سلطان سورتیه آمده بو
جزو قشون سلطان یونانی شام دیده میشدند. این گفتهٔ این مورخ خیال و احتمال
و مانیزیه که حالا آنرا مانیسا و مانیکامیناسند از شهرهای ناطولی و در حصل کیلومتری
و در شمال شهر تیان واقع میباشد

چیزیکه از تاریخ فرهاپاتوس محقق است این است که پادشاهی منصف عادل بوده و با
و حسن سلوک با رعایا و تبعهٔ خود رفتار مینموده چنانکه بعد از وفات او از بس مردم
میداشتند جسدش را سوختند و خاکسترش را قسمت کردند و هر کس بقدر خردلی از آ
سهم و حصه یافت با اعزاز و احترام تمام آنرا جزو خود ساخت و همراه داشت سال
وفات فرهاپاتوس هیچوجه معلوم نیست همینقدر مینویسند مدت پانزده سال یعنی
صد و نود و شش قبل از میلاد الی سال صد و هشتاد و یک سلطنت کرده و معاصر
با انتیوخوس پادشاه باختر و پسرش دمتریوس

جانشی

جماعتی بر اینند که اشک چهارم را قابلیتی چندان نبوده بلکه در اعضا و بدن خود نقصی داشته
بنا بر این در زمان حیات پسر دوم خویش مهرداد را نیابت سلطنت داد و مستقل تمام امور لشکری
و کشوری گردید و از پس و بعد از فرهاد با وجود نیابت مهرداد بتخت پادشاهی جلوس کند اما
از آنجا که فرهاد برادر بزرگتر بود مجلس اعیان سلطنت وی را تصدیق نمودند اگرچه چندان بر سریر
حکمرانی نماند و بزودی جای خود را بمهرداد داد و این جمله بیاید انشاء الله تعالی

مقارن ایام سلطنت اشک چهارم بود که سلاطین یونانی باختر باوج اقتدار خود رسیدند
و در ماوراء جیحون و حدود هندوستان دارای متصرفات و مملکات شدند و ممکن که همین
اقتدار حکمران باختر پادشاه اشکانی را متقاعد ساخته چندی بیکار نشانده باشد و چون
از این سلسلهٔ باختری مکرر سخن رانده و خواهیم راند مناسب آنکه تتمه از شرح سلطنت
آنها را که از مسائل مهمهٔ تاریخی و بسیار مشکل است و از اسرار مکتومه شمرده شده بموجب
اسناد معتبره و تحقیقات انیقه بیان نمائیم

وجه تسمیهٔ این قسمت از آسیا بباختر که فرنگیها باکتریان میگویند چندان محقق نیست
مگر بتحقیق آن پردازیم اکثر استعمال باختر در کلمات فصحا و بلغا بمعنی مغرب است و آنرا
با خاور بمعنی مشرق برابر مینمایند اما گاه باختر نیز بمعنی مشرق استعمال شده و خاور بمعنی مغرب
چنانکه عنصری گفته است

چو مهر آورد سوی خاور گریغ
هم از باختر بر زند باز تیغ

ذکر کرده اند که گریغ بمعنی گریز است و مقصود از تیغ زدن آفتاب طلوع آنست و ائمهٔ لغت
گفته اند باختر بمعنی با اختر است و چون ماه و آفتاب هر دو با اختر اند پس مشرق و مغرب هر دو را
باختر میتوان گفت مرحوم سدقوق میداند که در این گفته مسامحه رفته است لکن در اینکه باختر را
ترکان بمعنی مشرق نیز استعمال کرده اند جای تردید نیست و همان گفتهٔ عنصری دلیل روشنی است
از این رو توانیم گفت باختر را چون از ممالک شرقی ایران باید شمرد مردم این مملکت این اسم را
بآن سرزمین نهاده اند فرضاً بخواهیم پیروی قول صاحب فرهنگ دساتیر را نمائیم و باختر را بمعنی
مشرق خطای بزرگ و غلط محض پنداریم آنوقت میتوانیم گفت هر مملکت شرقی از ممالکی که در
امثال این اقطار باشند نسبت بمملکتی دیگر میتواند مغربی باشد و اهل آن مملکت میتوانند

آنرا

آن‌را باختر نامند مثلاً چینیها که در تمدن و علم خیلی قدیم‌تر از ایرانیها و یونانیها
ممالک مسطوره چون تقریباً در طرف مغرب منتهی‌الیه جنوب غربی چین واقع میشد
اصطلاح خود ممکن است بلاد غربی نام داده باشند در اینصورت باید معتقد شو
قدیم این عبارت را که چینیها باختر ترجمه کرده‌اند این است که ما در این احتمال خو
نداریم و باز میگوئیم طبیعی است که مردم ایران خود اولاً آن ممالک را باختر گفته و
باختر یعنی مشرق بوده و بطلمیوس و هرودوت و سایر مورخین یونانی که آن قطر را با
همان باختر ایرانی است که اینطور تلفظ نموده‌اند و این بصواب اقرب باشد و یحتمل
مصنفین مزبوره را مردم این مملکت باختر تلفظ کرده آنوقت باید بگوئیم قصد آنها
نمیدانیم و معنی مجهول است امّا این احتمال هم ضعیف است

احتمال دیگر که باز اعتماد را شاید آنکه سکنهٔ این ممالک چون طایفهٔ اسکیت
از طرف شمال شرقی مهاجرت بجنوب غربی نموده خود آنها این اسم را اختیار کرده با
چینیها از آن طوایف باختری گفته در هر صورت مقصود از باختر چنانکه علمای ج
و مورخین آن مملکت نوشته‌اند خوارزم حالیه و بخارای کبیر و افغانستان و بل
و مکران و مرو و سمرقند و بلخ و هرات و قندهار و سیستان و کابل میباشد آی
مملکت ایران در زمان سلطنت کیان یعنی در تقسیم ایالات کیخسرو و عهد اربوش کلیهٔ
فرمانفرمائی و نایب‌السلطنه گی شخص واحد بوده اگر چه حکام جزء هم داشته است و فر
و نایب‌السلطنهٔ باختر غالباً از منتسبین خانوادهٔ سلطنت انتخاب میشده و این د
تا عهد داریوش که فرمان آخرین پادشاه کیان و شهر بلخ حاکم‌نشین و کرسی مملکت
اکثر کرسی مملکت اسم خود مملکت را میگیرد این شهر را هم باختر میگفته‌اند و از اینجا
پایتخت و ولایت را باسم تمام مملکت نام میبرند مثل اینکه میگویند پایتخت آلمان و
ایران شاید بلخ را پایتخت باختر خوانده و بعد باسم خود باختر نام برده باشند
نیز باید دانست که سلسلهٔ پامیر سرچشمهٔ رودخانهای بزرگ آسیاست چه آنها که بط
و چین میروند چه آنها که بسمت ترکستان جاریست و قدما تصور میکرده‌اند همانطو
بزرگ از اطراف سلسلهٔ مزبوره باکناف جهان اربعه جریان دارد بنی نوع بشر هم از
کوه پامیر باقطار عالم رفته و متفرق شده‌اند و بزعم بعضی از علمای جغرافیا اول شه

ایران بنا شد و مسکون گشت بلخ بود و چون بلخ در مغرب ناحیهٔ جنوب سطحهٔ پامیر واقع شده او را باختر گفته اند یعنی مغرب پامیر (پامیر را جغرافی دانهای مغرب بام و سقف دنیا نامیده اند و آسیا را بدو قسمت سطحهٔ پامیر که نهایات اطراف آن قسمت کرده و اکثر امم که از جانب شمال و مشرق آسیا بجنوب و مغرب افریقا حرکت و مهاجرت کرده اند از پامیر گذشته و علمای جغرافی چین ماوراء پامیر را ترکستان مغرب مینامیدند)

خلاصه در زمان سلطنت دارای سیم معروف به دارا یوش کدمان بسوس نایب السلطنهٔ باختر بود و وقتیکه دارا بجهت دفع و مقابلهٔ با اسکندر تجهیز عسکر مینمود از هر ایالت ممالک خود قشون طلب کرد بسوس هم با لشکریان تورانی که در زبده و منتخب سپاه ایران محسوب میشدند بمعسکر دارا حاضر آمد اما بیشتر از مورخین بر این اند که بسوس به دارا خیانت نمود و نگذاشت قشونی که با خود همراه داشت طوریکه باید و شاید بروز دلیری و رشادت نموده داد همت و چون تورانیان تقاعد کردند دارا شکست خورد و از جلو اسکندر فرار میکرد تا در حوالی دره گز بسوس نایب السلطنهٔ باختر او را بکشت این حکمران خاین گمان میکرد چون دارا کشته شود اسکندر خود را کامیاب میشمارد و عمل خود را در آسیا همین غلبه و برانداختن هخامنشیان میداند و نابود شدن دارا آخرین فتوحات خود در آسیا قرار داده عطف عنان میکند و بمقدونیه باز میگردد آنوقت بسوس در ایالتی که وکالةً حکمران بود اصالةً حکمرانی میکند بلکه چون اولاد ذکور از دارا نمانده که جای او گیرد بسوس بر سریر سلطنت کیان جلوس مینماید چه از نبی اعمام دارا و شاهزادگان عجم است و میتواند ادعای این حق نماید و سلطنت تمام ایران او را شود لکن خیالات بسوس جمله هیچ شد و چنانکه در تواریخ اسکندر ضبط است فرار مفید نیفتاد او را تعاقب نمود و در بلاد ترکستان بچنگش آورده و بدارش کشید و این سوانح از سال سیصد و سی تا سیصد و بیست و هفت قبل از میلاد سانح گردیده اسکندر بعد از غلبه بر بسوس و تصرف ایالات محکومهٔ او بطرف پنجاب و هند رفت و مملکت باختر در حیات اسکندر تقسیم شد و هر قسمتی را بیکی از سردارهای اسکندر که با او بودند دادند چنانکه بلخ و سغد و مرو به فیلیپوس داده شد و هرات و سیستان به استاساکر و مکران و سند و قسمتی از شمال سیستان به سیبورتیوس و پنجاب به لاهور و آنچه بود که بعضی اوقات در تحت حکم حکمران باختر بود خاص ناکم دیگر گشت و تقسیم ممالک مزبوره تا سنهٔ سیصد و شش قبل از میلاد بهمین مذکور و همان طور

بود که خود ایشان کنند قرار داده چون سلوکوس نیکاتر اول پادشاه ترشیه و ایران
بلاد استیلا یافت نام حکومت بلاد هند و پنجاب را که در تصرف حکام اسکندر بود به
داد در سال ... ولی قبل از میلاد ایالت موسوم به پاروپامیزاد که نواحی قند
و آنحدود باشد بتصرف اشپدیمس حاکم بلخ در آمد و نیز الواقع از سنه دویست و چهل
قبل از میلاد سلاطین یونانی باختر که در بلخ پای تخت داشتند مستقل شدند و ر
اطاعت سلاطین سلوکید ترشاه را از گردن انداختند و در سال ... دیودتس
که از جانب پادشاه مزبور به حکومت مبیند استقلال خود را اعلام کرد و خویش را پادشا
و آنطیماخس نام نیز بلاد هندوستان را که در تصرف پادشاه سلوکید بود دارای سلط
نمود پانتالیون نیز بآن دو اقتدا کرده هرات و بعضی قطعات دیگر را منتزع ساخته
بر اینجود تشکیل داد تواریخ صحیحه این سه سلطنت موضوع شده را نیست همینقدر معلو
که حدود مشخص و معینی نداشته اند یعنی هر وقت زور یکی از این سه پادشاه بر رقبا
میچربید با آنکه ضعیف بود تعدی مینمود بعبارت اخری گاهی این بیش و آن پس و
بالعکس و چون این سلاطین خود مجال نکردند که تاریخی برای خود بنویسند و از یو
دور افتاده بودند یعنی اشکانیان میان ایشان و یونان جای گرفته و حایل شده وق
آنها را نموده مجهول الحال بماندند و ملل متمدنه دور از دور گاهی سخنی از ایشان
و تحقیقی ناقص بعمل آورده قرنها در حجاب ظلمت و اختفا بودند تا این اواخر حفر تا
حوالی بلخ و سایر امکنه شد و مسکوکات زیاد بدست آمد و سکه این نقود بو
تاریخ آن سلاطین را بدست داد
بعقیده ماژر کوننگام این سلاطین باختر و هندوستان و هرات که از سال دویست
شش قبل از میلاد تا سنه صد و بیست سلطنت کرده اند عددا سی و یکنفر بوده و ع
قریب دو ... فرض که عقیده ماژر مشار الیه کاملا مطابق با واقع نباشد اینقد
که سلاطین یونانی در این قسمت آسیا و در شمال غربی هندوستان مدتی سلطنت ک
و ما آنچه را کوننگام نگاشته بعینه بی تحقیق مینگاریم

اسامی سلاطین مستقل یونانی که در باختر سلطنت کرده اند

دیودتس

دنس اوّل که از سال دویست و چهل و شش قبل از میلاد تا سنهٔ دویست و سی و هفت
سلطنت کرده

ودنس دویم ملقّب به ستر که از سال دویست و سی و هفت قبل از میلاد تا سنهٔ دویست
بیست و پنج سلطنت نموده

رادیتس یا اوکراتید که از سال صد و هشتاد و هفت قبل از میلاد تا سنهٔ صد و شصت
هفت سلطنت داشته و در سال صد و شصت و پنج مملکتش میان اولادش قسمت شده
یلاتوس نامی که شاید ولیعهد و جانشین اکرادیتس بوده از سنهٔ صد و شصت و پنج ببعد
ش معدوم و غیر مذکور است امّا شخصی موسوم به هلیوکلس از سال صد و شصت و پنج
ا سنهٔ صد و شصت و دو قبل از میلاد سلطنت کرده و در این سال یکی از طوایف تورانی
هجوم آورده و بمملکتش حمله نموده سلطنت باختر را بر انداختند لکن اپالودتس نامی
نیز از یونانیها و اولاد اکرادیتس بوده در کابل از سنهٔ صد و شصت و پنج تا سال صد و
شصت و دو قبل از میلاد سلطنت کرده در سنهٔ صد و پنجاه و هفت این سلطنت کابل
نیز منقرض شده است در هندوستان هم این طایفه تا سال صد و چهل و شش بلکه تا سال
صد و چهل قبل از میلاد سلطنت داشته اند پس از آن هندیها بر آنها بشوریده و خود
مستقلاً اشتغال بسلطنت کردیدند.

تاریخ این ملوک چنانکه گفتیم مرتب و مبوّب نیست قطعه قطعه خبری بدست می آید از جمله
معلوم میشود که موا نامی از طایفهٔ سگا که یکی از شعبه زولای اسکیث بوده بر سلاطین
و ملوک مزبوره در سال صد و بیست و هشت قبل از میلاد غلبه نموده است اینست
کلیات اطلاعاتی که از سلاطین باختر بدست آمده

فصل پنجم

در شرح سلطنت فرهاد اوّل معروف به اشک پنجم

اشک یا ارشاک پارس پنجم را اسم شخصی فرهاد بوده و معروف به فرهاد اوّل است

اگرچه

اگرچه یونانیها اسم این پادشاه را فراهاتس ضبط کرده اند اما محقق است که صحیح آن فرهاد میب
واو پسر ارشد فرناپاتوس که اشک چهارم باشد بوده برادر کهترش مهرداد که فرنگیها متریدت
مینویسند دولیاقت خاصه در شجاعت وقشون کشی بر فرهاد مزیت داشت وچنین مینمود
او جانشین پدر گردد اما مجلس شورای اعیان نظر به ارشد بودن فرهاد اورا بسلطنت انت
کردند یعنی پادشاهی اورا تصدیق نمودند

فرهاد چون بتخت سلطنت جلوس کرد خود را اشک پنجم خواند وملقب به مکانو پاتر شد
ومعنی این کلمه ابن الله است واز آنجاکه برادر رشید خود مهرداد را در کار سلطنت دخا
شیبه بشر اکن داد لقب دیگر او فیلاد لفوس میباشد یعنی دوست برادر وسکه از این
نزد نگارنده موجود است که این لقب روی آن نقش شده

از سوانح معظمه اوائل سلطنت اشک پنجم جنگهای او با طایفه مارد است وغلبه کردن او بر
که بجنگجوئی ودلیری وخشونت وسختی مشهور عالم بوده اند مارد قومی بوده اند که در
ماردی سکنی داشته وحد ماردی از یکطرف رود قزل اوزن واز طرف دیگر گرگان میباش
بنابراین مملکت ماردی عبارت است از تمام مازندران واسترآباد ویک قسمت از گیلا
رود خانهٔ قزل اوزن را نیز در آن زمان رود ماردی و اماردی میگفته اند

قبایل مارد که مازندرانیهای آنزمان باشند نهایت شریر وراهزن وسرکش وخشن
ومطلقا تمکین بسلاطین کیان نمینموده و باج وخراج نمیداده فقط اسماً تبعیت بآن پاد
داشته وعلامت تبعیت ایشان اینکه گاهگاه دو او ان لشکرکشی کمکی به اردوهای سلا
میفرستاده اند اینطایفه اصلاً تورانی بوده ومعلوم نیست در چه عصر وزمان از
بمازندران آمده هرودت ابو المورخین اسمی از اینطایفه میبرد کنت کورس مور
میگوید از طایفهٔ مارد در جبال فاصل بین اصفهان وخوزستان ساکن میباشند
مینویسد ماردها در سمت ترکستان بودند اما شعبهٔ وحشی تر وقوی تر اینطایفه آنهائیه
که در ساحل جنوبی دریای خزر سکنی داشته استرابن از مشاهیر علمای جغرافی طا
ساکن مازندران را آمارد ضبط کرده ودر زبان قدیم ایران هروقت حرف (آ) در
گذاشته میشده معنی کبیر هم میرسانده در اینصورت آمارد یعنی طایفهٔ مارد بزرگ
از قرار مسطورات مورخین معتبر اسکندر کبیر از طرف گرگان متوجه مازندران شده

ساده

ساری را اندامّا نتوانست پیشتر برود معلوم است که ماردها جلو او را گرفته و آن شهرها
شرقیه خود را در زد و خورد با این قوم شریر بی‌باک نداشت و از این گفته استنباط میشود که معنی
دیو مازندران که فردوسی علیه الرحمه میفرماید چیست و آن گفته افسانه صرف نیست

ایزیدور شاراکسی مورخ میگوید بعد از آنکه فرهاد اول بر طایفه ماردها غالب آمد عدهٔ کثیری
از آنها را کوچانده بطرف خراسان و مرو برد و در آن اراضی سکنی داد و قسمت دیگر از این قوم را
بشهر شاراکس که نزدیک سر درهٔ خوار است ساکن نمود و شاراکس نزدیک سر درهٔ خوار همان
ایوان کیف است و باید دانست که در قدیم شاراکس شهری را میگفتند که حصار و قلعهٔ آن
از چپر یا کپر باشد دور نیست که چپر یا کپر یا دستی که بلغت مازندرانی دیوار چپری و چوبی را
میگویند تصحیف و تحریف شده و شاراکس گشته باشد یعنی یونانیها این تحریف و تصحیف را
نموده باشند در هر حال مازندران که موطن ماردها بوده اسم خود را از این طایفه اخذ نموده
یا بمعنی که ماز مصحف مارد است و مازندران یعنی مملکتی که ماردها در آن اند بر خلاف قول
مشهور که گفته اند ماز بمعنی کوه است و مازندران یعنی مملکتی که کوه در آن است و کوهستان
است و مازندران مخفف مازاندران میباشد پس از این تحقیق و مقدمه گوییم از هنرهای فرهاد
اول یا اشک پنجم اینکه در اوائل سلطنت خود حمله بماردها نمود و آنها بعد از مقاومت و چند
جنگ مقهور و مطیع پادشاه اشکانی شدند و مازندران ضمیمهٔ مملکت اشکانیان
گردید

مملکت ماردی از ممالک سلوکیدها بود و ماردها اسماً از رعایای آن سلاطین بودند
امّا وقتیکه اشکانیان حمله بماردی کردند ظاهراً پادشاهان ترشام طوری بخود مشغول بودند
که بخیال حفظ مملکت و حراست رعیت خود که ماردی و ماردها باشند نیفتادند چه شاید است
کرد جنگهای فرهاد اول با ماردها از طرف سلاطین سلوکید جنبشی شده باشد و جمعی این
تقاعد را بضعف و بعضی بجنگ با روم نسبت داده اند

بعقیدهٔ بعضی از مورخین و مصنفین اول پادشاه اشکانی که از سر درهٔ خوار بطرف مغرب راند
و استیلا حاصل نمود فرهاد اول بود که بعد از مغلوب کردن ماردها از حد متصرفات طبیعی خود
قدم بیرون گذاشت و جلگهٔ ری را تا دشت قزوین تملک و تصاحب کرد و این ناحیه از آب
رودخانه‌های کرج و جاجرود و کردان و غیرها و چشمه‌های بسیار و قنوات و انهار سیراب میشد

و از امکنه

واز امکنهٔ خاصّهٔ جبز بشمار می آمد اگرچه عرض جلگه بالنسبه بطول کم بود چه از طرف جنوب
دو جانب منتهی بکویر میشده و از طرف شمال بسلسلهٔ کوه البرز آنها از مشرق بمغرب تا قزوین امتداد
و اراضی که عبارت از بلوک خالصه و ورامین و سا و جبلاغ و شهریار و سایر بلوک قزوین است
نهایت آباد بود و کرسی این ایالت و این ناحیه که در انتهای شرقی جلگه واقع و جزو قلمرو بزرگ
(مید) که حالا بعراق عجم معروف است بوده و در آن از منه آن را مید راجیانا مینامید
یعنی ناحیهٔ ری که متعلق بعراق عجم است و قاعده و پایتخت آن را راجی یا راگی می گفته
و در زند و اوستا راجی یا راگه را اغا نگاشته اند و در تورات و الواح بیستون هم این اسم
شده و در همه جا معین و معلوم است که مقصود ری است یعنی راجی یا راگی یا راغا را از
و را ازری گشته و مسلّم است که در قرن اخیره هم ری را از میگفته اند و منسوب بآن را راز
چنانکه شیخ بهائی رحمة الله علیه میفرماید (گر بود شاگرد تو صد فخر رازی) و مقصود
امام فخر رازی است

بزعم بعضی از فضلا راگی پارسی قلعهٔ ایرج است که نزدیک شهر ورامین مبارکه اما ظن قریب بیقین
شهر ری همان حدود و اراضی جنوب شرقی دار الخلافه طهران است که زاویهٔ مقدسهٔ حضرت
عبد العظیم ع از آن اراضی میباشد و جلگهٔ ری چون تا ورامین منبسط است قلعهٔ ا
در انتهای شرقی جلگهٔ مزبوره واقع و در آنوقت قلعهٔ نظامی معتبری بوده و سلاطین کیان آ
برای حفظ مملکت مد و محروس داشتن آن از تطاول و حملهٔ قبایل تورانی ساختند و قشو
و ساخلو در آن گذاشتند و چون در جلگهٔ ری بنا شده و چندان از شهر ری دور نبوده
که آن را هم قلعهٔ راگی می گفته اند از زمان استیلای اسکندر تا سلطنت فرهاد اول
اشکانی که یونانیها بیش و کم در مملکت مد تسلط داشتند برای حفظ این قسمت از مملکت
خود علاوه بر چند قلعهٔ قدیمی از قبیل قلعهٔ ایرج و قلعهٔ شهر ری که حالا آثاری از آن
اردوی نظامی محصوری هم در حوالی دوشان تپه در شمال شرقی این محل که حالا بیرا
رفیعهٔ سلطنتی مزین است ساختند و آن را قلعهٔ آپامیه مینامیده اند و ظن قوی که بانی
یا اردوی محصور نظامی سلوکوس نیکاتر اول پادشاه سلوکید بر شام بوده است و
بروج و خرابهٔ بیوتات حتی تماشاخانهٔ یونانی که سیرک میگفتند هم اکنون بدرستی
میشود و ما شرح این بنا را در آخر جلد اول نگاشته ایم

خلاصه

لاصه فرهاد اشکانی پنجمین پادشاه اشکانیان که جمعی از طایفهٔ ماردرا در شاراکس که ایوان
ف باشد جای داده میخواست که سد طبیعی فاصل ما بین متصرفات او و جلگهٔ ری یعنی سرحد
و ارواد که متصرف داشته باشد تا اهالی ری به تبعیت و اطاعت او مجبور باشند
بعضی از مورخین گویند اشک پنجم ری و قزوین را ضمیمه مملکت پارت نمود و او اول پادشاه اشکانی است
که باین مقصود نایل گشته چه پیش از او عساکر اشکانیان درین دو ناحیه اگر میآمدند بطور تاخت و تاز
بوده یا ازین حدود عبور مینموده بطرف عراق عرب میرفته اند یعنی چون زور نداشته مردم این دو
ولایت با آنها دایم باج از ورود میداده تا آنکه خود را رعیت آنها میدانسته و آنها را مالک مملکت
فرهاد اول باین تملک و تصاحب فایز آمد چه در عصر او سلاطین ترشام یا مراوده دوستی با
این دو ولایت نداشتند یا بدبختی دستشان از اینجا کوتاه شده بود در هر حال ضمیمه شدن
ری و قزوین بممالک اشکانیان از نتایج قدرت و دلایل عظمت فرهاد اول یا اشک پنجم
است
فرهاد پسر فرنپا یا توس مردی فاضل و دانشمند بوده و زبان یونانی را در کمال فصاحت تکلم
مینموده و صاحب تالیفات و تصنیفات است و از مصنفات او یکی وقایع لشکرکشی دمتریوس
باختری به هندوستان است و این کتاب تا هزار سال قبل موجود بوده مورخین مائهٔ هشتم
و نهم عیسوی رویت این کتاب را ادعا نموده اند معروف است مانند نام از منسوبان دمتریوس
باختری فرهاد اشکانی را در این تالیف کمک کرده و بمعاونت او کتاب مدون شده است
در سال جلوس فرهاد اول و مدت سلطنت او اختلاف کرده و هر کس چیزی گفته اشهر اقوال
این است که این پادشاه در سال صد و نود قبل از میلاد جلوس نموده و بیست و پنجسال
پادشاهی کرده بعضی سال جلوس او را سنه صد و هشتاد و یک قبل از میلاد نوشته و زمرهٔ سنه
مزبوره را سال وفات او دانسته جماعتی بکرفوت و مرگ فرهاد اول را از وقایع سال صد و
هشتاد و سه قبل از میلاد شمرده و گفته اند منتهای مدت سلطنت او هفت سال بوده و برخی
بجای هفت سال پنجسال ضبط کرده اند و این اختلاف ناشی از طول عمر و مدت متمادی
سلطنت جانشین او مهرداد اول است
فرهاد اول یا اشک پنجم معاصر انطیوخس اپیفان یا اپیفانس چهارم پادشاه سلوکید
ترشام بوده در اواخر عمر با آنکه اولاد متعدد داشت برادر خود مهرداد را ولیعهد داد

چه او و را بواسطهٔ شجاعت و جسارت و حسن ادارهٔ سلطنت ایران و دفع دشمن و حفظ م
از فرزندان خود الیق و احق میدید و این درایت و بصیرت یا حسن انصاف و حقگذاری
اول را دانشمندان تمجید کرده و از محسنات وجود او شمرده اند

فصل ششم

در سلطنت مهرداد اول که اشک یا ارشاک ایرساشسم با

ششم پادشاه اشکانی را نام مهرداد بوده و اکثر مورخین فرنک مهرداد را متریدات
متریداتس مینویسند این پادشاه ملقب به مکاس اپیفانس اوزرتس دیکائیوس
فیل هلن شده یعنی کبیر نامدار شاهنشاه عادل محب یونان پس مهرداد ا
پادشاه اشکانی است که لقب شاهنشاهی یا ملک الملوکی داشته کویند چون قدرت
ششم در سلطنت و کشورستانی بکمال رسید بتقلید رقیب خود انطیوخس چهارم پاد
بر شام خود را شاهنشاه خواند

مدققین اهل تاریخ جلوس مهرداد را در سال صد و هفتاد قبل از میلاد نکاشته و فو
او را در سنهٔ صد و سی و هشت ضبط کرده اند و مدت سلطنتش تقریبا سی و د و سا
میشود بعضی سال جلوس این پادشاه را صد و هفتاد و سه و جمعی صد و هفتاد و چهار
صد و شصت و چهار دانسته و برخی صد و شصت و مدتش ملکش را بیست و پنج سال کفته
طایفهٔ سال وفاتش را صد و چهل قبل از میلاد نوشته چنانکه جلوس پسرش فرهاد دوم
از وقایع همین سال شمرده اند

این شاهنشاه اشکانی شهریاری عاقل و سرداری رشید بود ژوستن مورخ واعظ
این است که مهرداد چنانکه پیش اشارت نمودیم در زمان سلطنت پدرش فریاپاتوس بوا
قابلیت و رشادتی که داشت در کار سلطنت بی اجازت و امر پدر مداخله میکرد بلکه دیو
برادرش فرهاد اول اکر کلیهٔ زمام امور مملکت داری او را نبود اقلا حکومت بعضی ایال
بزرک و سپهسالاری قشون برا بود فرهاد که چند ان اولاد نداشت و فرزندان معدو

قابل

قابل سلطنت نمیدید یا صغر سن آنها اجازت نمیداد که یکی از ایشان را بولیعهدی منتخب نماید
بنابراین مهرداد را بجانشینی خود تعیین کرد و محتمل که میدانست بعد از و سران سپاه و رجال
دولت و عظمای مملکت مهرداد را بسلطنت برمیدارند و اگر از پسرهای او یکی اسم ولیعهدی
داشته باشد خلاف در میگیرد و میان عم و برادرزاده کار منجر بنزاع میشود و سلطنت اشکانیان
رو بضعف میگذارد محض بقا و ازدیاد قوت دولت اشکانی در زمان خود برادر را در کارهای
ملک دخالت و شراکت داد و چنین اسباب فراهم آورد که بعد از وی تخت و تاج از آن مهرداد
باشد و بعضی از مورخین که مدت سلطنت این پادشاه را زیاد نوشته اوان دخالت و
اختیاری را که در عصر فرهاد داشته بشمار آورده اند

در سال صد و نود و سه قبل از میلاد که فریاپاتوس بر سریر پادشاهی جلوس کرد و پسر خود
مهرداد را در امور دولت مداخلت داد چنین معلوم میشود که این شاهزاده سنی نداشته و
قابل تقلد مشاغل خطیره نبوده است

لوسین مورخ تاریخی مخصوص معمرین تألیف نموده در آن کتاب مینویسد سه نفر از سلاطین که معروف
بر اوتاکزرسس بوده عمر طولانی کرده و بسن پیری رسیده اند از این سه نفر پادشاه معمر
دو نفر را از طبقه کیان نوشته آنگاه میگوید ایزیدور شاراکسی گفته است در عهد پدران من
یکی از سلاطین ایران که او را ارتاکزرسس میگفتند عمر طولانی نمود و مدت مدیدی سلطنت کرد
برادرش گوزیرس (شاید خسرو باشد) او را زهر داد پادشاه مسموم نود و سه سال
زندگانی کرده بود چون ایزیدور مورخ مشهور یونانی الاصل و شاراکسی المسکن میباشد
و شهر شاراکس در خوزستان واقع و بعد از دوره کیان یعنی پس از غلبه اسکندر کبیر بنا شده
و ابتدا موسوم به اسکندریه بوده و از شهرهائی است که اسکندر مقدونی ساخته
و باسم خود موسوم نموده ارتاکزرسس که ایزیدور میگوید ممکن نیست از سلاطین کیان باشد
باید او را از اشکانیان بدانیم و اگر کسی بگوید از پادشاهان اشکانی نشنیده ایم سلطانی
باشد ارتاکزرسس نام در جواب گوئیم ارتاکزرسس بمعنی شاهنشاه و لقب است نه اسم و در
اصل ارتاخشتره بوده و این کلمه مورد تحریفات و تغییرات گردیده چنانکه آنرا ارتاکز
و ارتاکزیا و ارتاکرس تلفظ نموده و ارامنه آرداشیر هم گفته اند و گرجیها آرتشیل
و آخر الامر اردشیر شده و آرتا در لغت قدیم ایران بمعنی کبیر است و آنرا از آرتای زند
گرفته اند

کرفته‌اند. واکرزسس یعنی پادشاه دارد و ازخشیر دوی زند کرفته شده است چون ترکیب
پادشاه کبیر میشود کلمه در حقیقت شاهنشاه باشد و چنانکه پیش ذکر شد اول پادشاه اش
که لقب شاهنشاهی یافت مهرداد بود که بعد از فتوحات بسیار و بسط مملکت و حصول عظ
تمام توانست خود را ملک الملوک خواند و از آنچه بعد در تاریخ این پادشاه نوشته‌اند
معلوم میکردد که مهرداد سلطنت اشکانیان را بزرک کرد و باوج کمال رسانید در
میتوانیم بکوئیم پادشاهی که ابن بدر شارا کیپه‌ارتاکرزسس نام داده و در زمان پدر
او سلطنت کرده همان مهرداد است که باسم شاهنشاهی او را یاد نموده است و مؤید این
قول ژوستن مورخ است که میکوید مهرداد در پیری بمرد امّا نه بمراجل طبیعی پس آر
ارتاکرزسس مسمّی موسوم باید مهرداد اشکانی باشد نه اردشیر کیانی و چون فوت مهرداد
بعضی از مورّخین در سال صد و بیست و هفت قبل از میلاد نوشته‌اند چنین استنباط مینما
که این پادشاه در سال دویست و سی قبل از میلاد در زمان سلطنت جدّش فرداد متولد ش
و در سنه صد و هفتاد و سه که بتخت پادشاهی نشست میبایست پنجاه و هفت سال دا
باشد در بنصورت تقریباً سی و شش سال یا سی و هفت سال سلطنت کرده است

چون مهرداد را کمال عظمت و قدرت نصیب آمد لفظ تئوس را که بمعنی خدا است بر القاب
افزود بعبارة اخری دعوی الوهیت نمود مع ذلک او را مورخین باوصاف حسنه ستوده ا
و در زمان سلطنت این پادشاه بود که اکراتید پادشاه یونانی باختریه بادمتریوس پاد
یونانی که سلطنت حدود پنجاب و دهلی داشت مصاف داد و با شصت هزار لشکر سیصد ه
نفر قشون او را بشکست پادشاه باختریه بیادکار این فتح شهر اکراتیدیه را بنا نهاد
و باسم خود موسوم نمود امّا جا و موقع این شهرها لاغیر معلوم است و بعد از آنکه اکرا
بر دمتریوس غلبه کرده بداخله هند تاخت عجب آنکه بعد از این نصرت و ظفر پسرش بر او
بوده و برا بکشت و بجای پدر نشست و این پسر هم اکراتید نام داشت خلاصه مهرداد
سلاطین باختریه را در سمت هندوستان مشغول دید باغتنام کرز یاد بعراق عجم ر
و آن ناحیه را تصرف نمود و باکلیسه نامی را حکومت آن سرزمین داد

و هنکامیکه مهرداد در عراق عجم مشغول فتوحات بود مملکت کرکان بر او بشورید مهرد
از عراق عجم دو اسبه راه کرکان پیش کرفت و آن ایالت را امن کرده باز بمعسکر خود کرد

عجم بود شتافت و لرستان و خوزستان و فارس را تا خلیج آن بحیطهٔ تصرف در آورد
در سال یکصد و چهل و یک دمتریوس نیکاتر پادشاه بر شام طریفون نامی را در مملکت خود
نایب السلطنه کرده و بجای خویش گذاشته با لشکری جرار از دجله عبور کرد که با مهرداد
مصاف دهد چون مردم ایران از سلطنت اشکانیان خوشوقت نبودند ورود وی و هجوم
سلاطین سوریه را باین مملکت فوز عظیم شمردند و مردم خوزستان و فارس عساکر
خود را در زیر رایت دمتریوس نیکاتر آوردند که در جنگ با مهرداد وی را کمک کرده باشند
و اشکانیان را از میان برداشته این بود که در چند محاربه سپاهیان شام و فارس و
خوزستان بر لشکریان پادشاه اشکانی غلبه کردند لکن عاقبت مهرداد بر پادشاه بر
شام غالب آمده او را اسیر نمود و با قبیح وجوه وی را در تمام بلاد ممالک خود بگردانید چنانکه
عامهٔ ناس او را مسخره میکردند پس از این خفت و اذیت دمتریوس را در گرگان حبس کرد
لکن در حبس رفتاری از روی بزرگی و همت پادشاهی با او نمود یعنی اسباب عیش و عشرتی
در خور شأن سلاطین برای وی فراهم آورد و دختر خود را بزنی باو داد و او را امیدوار
کرد که بزودی قشونی با او همراه مینماید و آنها وی را کمک کرده بسلطنت نایل نمایند و بمملکت
از دست رفته اش میرسانند و دولتا او را که طریفون نایب السلطنه غصب کرده از چنگ غاصب
منتزع مینمایند و بصاحب آن یعنی دمتریوس مسترد میکنند اما اثری از وفای باین وعده
بظهور نرسید و مهرداد بسن پیری رسیده پسر خود فرهاد را ولیعهد خود کرد و خود در گذشت
دمتریوس چون خبر فوت مهرداد شنید فرار کرده عازم شام شد فرهاد او را تعاقب نموده
مجدداً وی را بدست آورده محبوس کرد دختر مهرداد از دمتریوس دارای چند پسر شد و دمتریوس
باز بکر بخت این دفعه هم عساکر فرهاد او را در حوالی دجله دستگیر کردند و بحضور پادشاه
اشکانی آوردند و در سلام پستانکی که بعد از باز گرفتن اطفال از شیر بدست آنها میدهند
که بجای پستان بمکند و مشغول شوند در پیش روی او گذاشتند یعنی تو هنوز طفلی
و باید پستانک بمکی

استاد المورخین مستر رولنسن انگلیسی که فضایل او را پیش ذکر نموده ایم در کتاب خود گوید
وقتیکه مهرداد بعد از برادر خود فرهاد بتخت سلطنت جلوس کرد مملکت اشکانیان وسعتی
نداشت و علی الظاهر از طرف مغرب براهوار کیف یا شهر ری یا قزوین محدود بود و از طرف دیگر

منتهی بهرهری دود میشد او در مدت سی و هفت سال سلطنت این مملکت کوچک را به اعلی درجه وسعت و اقتدار رسانید و علی التحقیق اگر سلطنت این پادشاه نبود دولت کوچک غیر معتند اشکانیان را بمرور دهور سلاطین سلوکید ترشام یا رومیها مضمحل و نابود مینمودند و بهتر این است که ما در این محل پیروی استاد المورخین را نموده حسب المناسبه وضع مملکت اشکانیان و دول مجاوره متصله بآن را بیان نمائیم تا اسباب ازدیاد بصیرت وخبرت مطالعه کنندگان گردد بنا بر این گوئیم

سلاطین یونانی باختری مملکت وسیعی را در تحت تصرف خویش داشتند و آن عبارت بود از ترکستان حالیه یعنی ممالک واقعه ما بین سیحون و جیحون و هرات و تمام افغانستان و بلخ تا دهلی بلکه در سیستان و قسمتی از بلوچستان نیز حکمرانی داشتند در اوایل سلطنت دمتریوس که یکی از سلاطین یونانی باختری بود کم کم ضعفی بسلطنت ایشان طاری شد مملکت وسیع که از زمان اسکندر تا اوائل سلطنت این پادشاه در تحت اقتدار شخص واحد بود تجزیه شد و بعدها چهار بلکه پنج حکومت گردید و پیداست که این تجزیه قدرت را هم مجزی و کم میکند لکن باید دانست که تا اواز سلطنت اکراتید یونانی باختری هنوز پرده از روی کار برداشته نشده و چندان وهنی بنظر نمی آمد اکراتید چون مجبور شد لشکر بر پنجاب و دهلی کشد ولایات شمالی پادشاه باختر از دست او رفت یعنی تورانیان از صحاری کاشغر و ختن بولایات شمالی سلاطین باختری حمله آوردند و بعضی از آن نواحی را مسخر کردند و مبلغی سلطنت باختری ضعیف ساختند پس در زمان مهرداد سلطنت یونانی باختری رو بضعف گذاشته بود

اما دولت سلاطین سلوکید ترشام باید دانست که از اقتدار این دولت هم در عصر مهرداد بسیار کاسته شده بود تبیین آنکه تقریباً یکسال قبل از جلوس مهرداد انطیوخس اپیفان بجای برادر خود سلوکوس چهارم بتخت سلطنت سوریه نشست چه بسیاری از مورخین جلوس اپیفان را در سال صد و هفتاد و پنج قبل از میلاد نوشته و جلوس مهرداد را در سنه صد و هفتاد و چهار و انطیوخس اپیفان اگرچه شخصاً رشید و دلیر و با عزم و عدل بود اما پیوسته خیال داشت در سمت مصر و فلسطین و ارمن بفتوحات پردازد و بر بسط ممالک خود بیفزاید و ایران که در حقیقت

مملکت

مملکت او محسوب میشد مطلقا بخاطرش خطور نمیکرد و بکار این کشور نمیپرداخت شورش
جماعت یهود در بیت المقدس و غلبهٔ اپیفان پادشاه شام بر اینطایفه و قتل عام آنشهر
و غارت کردن نفایس و اشیاء گرانقیمت معبد بیت المقدس و اصرار اپیفان به هدم
و برانداختن بنیان مذهب یهود و آنهارا مجبور بقبول کیش و آئین یونانیان نمودن
اسباب انقلاب و هرج و مرج مملکت انطیوخس اپیفان گردید و اغلب از حکام بزرگ او
در این آشفتگی ربقهٔ اطاعت و متابعت اورا از گردن انداختند و خودرا پادشاه
خواندند و خصومت و خلاف درگرفت و این نفاق در مملکت سلوکیدها نه تنها
در مدت سلطنت اپیفان در کار بود بلکه بعدها این رشته امتداد یافت و تا پنجاه
سال بعد از فوت او یعنی در مدت هفت سلطنت اینطایفه و اینخانواده این خصومت
اسباب مخمصه و مفسده میشد و طایفهٔ یهود که تا عصر سلطنت انطیوخس اپیفان تابع یا
حلیف سلوکیدها بودند از آنوقت راه مخالفت پیمودند و همواره در کار این دولت
اخلال نمودند اگرچه انطیوخس در سال صد و شصت و شش قبل از میلاد در ارمنستان
فتحی کرد و ارتاکزیاس نام پادشاه ارمن را مغلوب ساخت امّا این فتح جبران شکستهای
اورا ننمود و چندان بنظرها با جلوه نیامد و دامن اقتدار سابق بچنگ او نیفتاد
همچنین جنگهای متوالی و فتنهای پی در پی در داخله و خارجه خزانهٔ اپیفان را خالی کرده
از مسکوک و فلزات گرانبها چیزی در آن نگذاشت از این جهت بخیال افتاد که بنهب
معبد واقع در سمت خوزستان و لرستان که اموال بسیار در آن بود و از شرّ تطاول
اسکندر و اخلاف آن محفوظ مانده بود دستبرد زند معبد مذکور بنام ناهید بنا شده
و بقصد مزبور انطیوخس باین قسمت ایران که باج گذار او بود لشکر کشید مردم لرستان
و خوزستان بجهت تعصّب دینی شمشیر بروی او کشیده در جنگ ایستادگی کردند تا اورا
مجبور بعقب نشستن نمودند سلطان سوریّه بکنار رود تابه رفته در آنجا از فرط غصّه
بیمار شده درگذشت اهالی خوزستان و لرستان علّت این مرگ ناگهان را قصد بی
احترامی بمعبد ناهید دانستند و یهود بیت المقدّس شهرت دادند که چون انطیوخس
معبد این شهر شریف را غارت کرد صاحب معبد بپاداش خرمن حیاتش را بباد داد
و از اینجا که او پادشاه بیباک پر طمعی بود میتوان احتمال داد که اورا مسموم کرده باشند

درهرحال

در هر حال بعد از وفات انطیوخس اپیفان انطیوخس اپاتر که نه ساله یا دوازده ساله
بود بسلطنت بر شام برقرار گشت و لیزیاس نام از امرا و امنای دولت نایب السلطنه
او شد و اوّل کاری که کرد این بود که با طایفهٔ یهود بجنگید یهودان در این محاربه
رشادت و جرأت غریبی بخرج دادند در این حیص و بیص فلیپ نام که سمت اتابکی و
للهگی پادشاه جوان داشت از لیزیاس نایب السلطنه رنجیده کدورت و نفاق
بلکه جنگ و جدال در میان آن دو در گرفت و عساکر پادشاه شام دو دسته شدند
دسته طرفدار لیزیاس گشتند و دستهٔ دیگر بهواخواهی فلیپ برخاستند نایب
السلطنه و اتابک دو سال تمام با هم زد و خورد نمودند آخر الامر در سال صد و
شصت و سه قبل از میلاد فلیپ در میدان جنگ کشته گشت و آن غایله رفع شد
امّا در این وقت عمزادهٔ پادشاه جوان دمتریوس پسر سلوکوس چهارم که از
زمان سلطنت پدرش بطور گروگان در شهر رُم توقّف داشت و خود را وارث
بالاستحقاق سلطنت بر شام میدانست و مجلس شورای روم در باطن این خیال
او را تقویت و در ظاهر منع میکرد از شهر رُم فرار نمود و در سفینهٔ از سفاین
اهالی کارتاژ نشسته از مدیترانه عبور کرده خود را بیکی از بنادر شام رسانید
و در قلیل زمانی اسباب فراهم آورده مردم را با خود متحد ساخت و تاج سلطنت
شامات را بسر نهاد

از شرحی که در باب سلطنت باختر و وضع دولت سلاطین سلوکیه مسطور نگاشته
شد معلوم میشود که دول مجاورهٔ مملکت مهرداد در زمان او چه حالتی داشته اند
و کار آنها تا چه حد مغشوش بوده و البته پادشاهی بعقل و دانش مهرداد چنین
موقعی را مغتنم میشمارد و در صدد توسعهٔ مملکت خود بر میآید

مهرداد اوّل بطرف باختر نهضت نمود و دو ولایت را مسخّر کرده ضمیمهٔ متصرّفات
خود ساخت اسم یکی از این دو ولایت توری وا و دیگری اسپیونوس نام داشته
و هر دو در شمال غربی واقع امّا در موقع آن اختلاف کرده اند بعضی از مورّخین
ولایت توری وا را همان مملکت توران دانسته اند و بزعم آنها اگرچه از دورهٔ
ساسانیان بترکستان توران گفته شده امّا مستبعد نمینماید که در قدیم شهری
بوده

بوده موسوم بتور و بعد این اسم را بمملکت ترکستان داده و آنرا توران خوانده باشند لاسن مصنف را عقیده این است که دو ولایت یا دو شهر مزبور در کوههای هزاره نشین و در جنوب هیمند واقع بوده در هر صورت مهرداد این دو شهر را از سلطنت باختر منتزع و مجزا کرده در هر دو حکمران مستقل و ساخلو معتبر گذاشت نیز در آن وقت که لیزانیاس و فلیپ با هم زد و خورد داشتند و سلطنت برشام در هبوط و وبال بود مهرداد قشونی تجهیز کرده بطرف مغرب مملکت خود راند

پیش ازین ذکر نمودیم که فرهاد اول در قسمت شرقی مدی که از وی تا قزوین باشد تسلطی پیدا کرد لکن در سایر نواحی مدی که عراق عجم باشد اشکانیان را استیلا و اقتداری نبود پس مزید للتوضیح گوییم بیشتر از قلمرو مدی اگرچه اسما هم بوده باشد در تحت تبعیت سلاطین برشام بود چه از وستن مینو بیسکر مملکت مدی حکمرانان مستقل حکومت مینمودند بلکه سکه هم میزدند و با لشکر آراستهٔ مهرداد جنگهای سخت میکردند و بعد از آنکه چند بار قشون او را شکستند آخر الامر مطیع و مقهور او گردیدند و چون مملکت معمورهٔ مدی ضمیمهٔ متصرفات مهرداد شد حکومت آنجا را بشخصی که باکازیس نام داشت داد مقارن اینحال در شهر دارا که پایتخت اشکانیان بود شورشی شد بعلاوه اهالی گرگان نیز شوریدند و علت شورش مردم گرگان اینکه آنها از نسل و نژاد و طایفهٔ آرین یعنی ایرانی الاصل بودند و در زمان سلطنت کیان بعضی حقوق و امتیازات داشتند اشکانیان ترک تورانی که فطرة از دشمنان ایشان بشمار می آمدند بعد از تسلط و استیلای بر گرگان بنای سختی را با گرگانیها گذاشتند مردم گرگان در بدو شورش امیدوار بودند که اهالی ماردی یعنی مازندرانی با آنها همراهی نمایند اما فرهاد و مهرداد طوری آنها را مقهور و مطیع ساختند که از عهدهٔ این جسارت بر نمی آمدند و قدرت حرکت نداشتند

بعضی از مورخین گویند نسبت شورش با اهالی گرگان در زمان مهرداد خطاست چه آنها دیری بود که مطیع اشکانیان بودند این شورش را طایفهٔ وحشی دیلمی که در کوهستان شمال قزوین تا ساحل دریای خزر سکنی داشتند نمودند در هر صورت

مهرداد

مهرداد از مید بسرعت برق و باد بر سر شورشیان تاخت و آنها را تادیب و آرام کر
بطرف اردوی بزرگ خود که در عراق عجم بود رایت معاودت افراخت و تمام مملکت
یعنی اصفهان و همدان و قم و کاشان و ملایر و تویسرکان و بروجرد و نهاوند و ین
وغیرها از او شد و تا فارس و خوزستان و لرستان همسایه گشت و نوبت تصرف این مما
در رسید مهرداد اول بمملکت خوزستان تاخت در آن وقت مملکتین خوزستان و ل
را الیمائیس میگفتند و پادشاه مستقل داشت که باجی بسلاطین سلوکید تر شام می
و این تا آنزمان بود که انطیوخس اپیفان از خوزیها شکست نخورده بود بعد از آن هز
که پیش ذکر آن شد سلاطین الیمائیس دیگر اعتنائی بسلاطین برتشام نکردند نه تبعیت
داشتند نه باجی میدادند و همان سلاطین مستقل در برابر عساکر تا امتداد مهر
تاب مقاومت نیاورده شکست فاحش خوردند و مجبور بر اطاعت این پادشاه شد
و مملکت ایشان ضمیمه متملکات مهرداد گردید اهالی فارس و کرمان که این بدید
دانستند مرد میدان مهرداد نیستند سلماً تابع و مطیع او گشتند و اهالی تا بل
مردم کالده (عراق عرب) پیروی آنها و اطاعت مهرداد نمودند سنین تاریخ ای
فتوحات بدرستی معلوم نیست اما کلیةً میتوان دانست که آنجمله از سال صد
شصت و سه قبل از میلاد تا سنه صد و چهل صورت وقوع یافته

نیز از سوانحی که در همان اوان سانح گردیده طغیان هلی اوکلس باختری است تف
این اجمال آنکه اکراتیداس پادشاه باختر بعد از حمله مهرداد تا مملکت و تصر
دو ولایت که پیش شرح آن نگاشته شد با پادشاه اشکانی بنای دوستی گذا
و آن دو ولایت را ملک او دانست پسرش هلی اوکلس از اینحالت پدر در تعجب
نشد داشت که دو شهر باختر را مهرداد تصاحب کند و پدرش پادشاه باختر
خود دوستی کند و از دو ولایت صرف نظر نماید و بر انتقام و تلافی پرداز ازد
جمعی از رؤسای قشون را با خود متحد و متفق ساخت و به آنها گفت پدرم پیر
شده و علت و دولتخواهی نکرده با اشکانیان در صلح و صفاست باید
از میان برداشت مختصر بمعاضدت آن جماعت پدر بیچاره را بکشت و خود بر
سلطنت جلوس کرد چون مهرداد از این واقعه با خبر گشت و شرارت هلی اوکل

از خارج

از خارج میدانست دست از فتوحات خود در سمت مغرب کشید و بمملکت پارت آمد در آنجا نیز درنگ نکرده با دستهٔ لشکری کافی متوجه باختر شد و شاهزادهٔ پدرکش را شکست داد و نصف بیشتر مملکت او را بگرفت و از آنجا بهند رفت و تا رود هیداسپ که حالا معروف به جِلَم میباشد تاخت و این همان رودخانه است که در سال سیصد و بیست و شش قبل از میلاد اسکندر کبیر از آن عبور کرده و با پادشاه هند مصاف داد اگرچه عقیدهٔ بعضی از مورخین این است که اسکندر تا کنار این رودخانه آمده ولی از آن نگذشته بالجمله سلاطین یونانی باختری تا سال صد و بیست و شش قبل از میلاد در کابل و پنجاب تسلط و اقتداری داشتند از آن سال بعد دستشان از آن ممالک کوتاه شد و آنجا هم ضمیمهٔ متصرفات اشکانیان گردید

پس از آنکه این فتوحات نصیب مهرداد شد دولت اشکانیان باوج عظمت و قدرت خود رسید و یحتمل که در این وقت مهرداد خود را آرتاکزرسس یعنی شاهنشاه نامیده باشد بدبختی و زحمت مهرداد که در اواخر عمر و سلطنت متحمل شد همان لشکر کشیدن دمتریوس ثانی پادشاه بزرگ شام بطرف ایران بود و متفق شدن پارسیها و خوزیها با آن پادشاه چنانکه پیش شرح داده شد و علت این مرارت آنکه ممالک و ولایاتی که مهرداد گرفت اغلب بغلبه و عنوةً بود و پس از گرفتن عساکر او بقتل و غارت پرداخته و مردم را آزرده و متوحش ساخته بودند آنها هم که خود تسلیم شده از روی وحشت شده نه بمیل از آنطرف هم مردم را اطمینان و اعتمادی بر یونانیهای ساکنهٔ بابل و شهرهای دیگر کلده داشت چه با او همجنس و هموطن بودند و با اشکانیان بالطبع دشمن و پادشاه بزرگ شام گمان میکرد بجهات مذکوره بر سلطان اشکانی غلبه خواهد کرد چنانکه بعد از خوزیها و پارسیها چند بار هم بر مهرداد غالب آمد امّا عاقبت بشرح مسطور در فوق مقهور و اسیر شد و سالها در حبس مهرداد بماند و آن خیالات و تصوّرات همه باطل گشت

برخی از مورخین فرنگ که در تاریخ مشرق زمین و ملل و ممالک آسیا خبرت و بصیرت کامل حاصل نموده مهرداد را زیاده از حد ستوده تا آنجائی که گفته اند اوّل پادشاه اشکانی او است و پنج نفر ما قبل او را رؤسای صاحب حشم دانسته اند بعضی از مهرداد

بتفصیل

بتفصیل سخن رانده و برخی باجمال و برای تتبع کامل مطالعه کنندگان ما در هر مختصر
بمفصلی فایده ملاحظه میکنیم بنفس آن میپردازیم یکی از مورخین مغرب گوید
مهرداد ششم پادشاه اشکانی مکرر با سلاطین سلوکید یعنی شام جنگ کرده و بابل را
نمود و سلطنت سلاطین یونانی باختریه را منقرض ساخته و مملکت خود را بدرجه
وسعت داد که یک حد آن ساحل رود جمنای هندوستان شد و از این رود بلکه از
سواحل گنگ تا ماوراء سیحون و فرات و خلیج فارس و کوه قفقاز تمام بلاد و ممال
بتصرف او در آمد میتوان گفت دنیا در آنوقت منقسم بدو قسمت شده بود یک قسمت
دولت روم داشت قسمت دیگر را پادشاه اشکانی یعنی مهرداد

مورخین ارمن را عقیده اینست که دریای مازندران دریاچه وسط مملکت اشکانی
باشوکت و قدرت بوده است

از مورخ مینویسد از روی حقیقت مهرداد پادشاه حقیقی مقتدر اشکانی بود
و از عهد سلطنت او میتوان گفت اشکانیان بسلطنت مستقله و استقلال واقعی رسیدند
مهرداد اگر مملکت خود را بسط داد نه بطور تاخت و تاز بود هر جا را اگر فتح میکردند قتل
غارت مینمودند پس از آن بمملکت پارت بر میگشتند اما مهرداد ممالک را مثل سلا
میگرفت و متصرف میشد پدران مهرداد اگرچه اسم و لقب پادشاهی داشتند لکن
در معنی باج تابع سلاطین یعنی شام بودند مهرداد خود را از این تبعیت خارج نمود و بدرجه
رتبه شاهنشاهی رسانده شهر سلوسیه را که در ساحل دجله بود مفتوح و مسخر ساخت
که را امرا او را ارشاک اعظم یا اشک اعظم خوانده اند چنانکه قسطنطین هفتم ملقب
بپرفیروژنت امپراطور قسطنطنیه که مرد دانشمندی بوده و در سنهٔ نهصد و دو
میلادی بتخت سلطنت جلوس کرده و کتابی موسوم بمحسنات و معایب انی و باب
در آن کتاب شرحی از مهرداد بطور مثل ایراد مینماید و میگوید مهرداد که از سلا
عادل و سپهسالاران قابل بشمار می آید علاوه بر این خصایص و اوصاف مرد
بوده و قانونی مرکب از قوانین ملل مختلفه که رعیت و مطیع او امر و احکام سلطنت
بودند مرتب نموده بلکه از آداب و رسوم سایر امم آنچه را خوب و برای مملکت خود
دانسته در قانون مذکور داخل کرده و باید دانست که امپراطور قسطنطنیه ناقل

اجداد خود را از نسل و طایفهٔ اشکانیان میداند و شرح اینمطلب در موقع خود
بیاید انشاء الله تعالی

اما آثاری که از زمان سلطنت مهرداد ماند و قانونی که مرتب کرد باید دانست چون
مملکت اشکانیان در سلطنت مهرداد وسعتی همسایه و بنسبت وسعت بر عدهٔ
رعیت افزوده همچنین بر لشکریان و خدم و حشم و اعضا و ارکان دولت و غیرها
مهرداد دید وقت است که تأمل و نظری در قانون قدیم اشکانیان کند و بجرح و تعدیل
آن پردازد و طوری مرتب سازد که با اخلاق و عادات امم و ملل مختلفه که رعایا و تبعهٔ
او میباشند سازش داشته باشد قبل از مهرداد دولت اشکانی مجلسی موسوم به
مجستان داشته که اجزای آن رؤسای ادیان و عقلا و کلین اهل مملکت بودند لکن
مهرداد وضع و اصول و ترتیبات اینمجلس را خیلی منظم و مضبوط و مستحکم ساخت و مجلس دیگر
نیز از شاهزادگان خانوادهٔ سلطنت و اعاظم رجال دولت تشکیل داد وضع این دو
مجلس بعینه مثل مجلس لردهای انگلیس و مجلس پارلمنت انگلیس در این عصر و زمان بوده
و شرح این دو مجلس در جلد اول کتاب که مقدمه است ذکر شده یکی از مورخین
گوید

مهرداد مملکت و قلمرو خود را به چهارده یا پانزده خدیونشین تقسیم نمود در فارس و
خوزستان و آدیابن که قسمتی از کردستان بوده و از رود خانهٔ زاب سیراب میشده و
در مملکت عوزروعن که شهر ادسا پایتخت آن معروف بعرفه است و سلاطین آنجا را ابغار
میگفتند و ارمنستان و مدیه که عراق عجم باشد و آتروپاتن یعنی آذربایجان علاوه
بر اینکه خدیوهای مستقل داشتند آن خدیوها ملقب به وتیاکسایا و پتاکزا بودند
ژیبون مورخ گوید ایالات مستقله که در تحت سلطنت مهرداد بودند بوضع ملوک الطوایف
میزیستند یعنی خدیوی بطور ارث بخانواده و طایفهٔ خود شان میرسید بعضی از آنها
باج کمی به پادشاه اشکانی میدادند و در مواقع جنگ کمک قشونی باو میکردند
اما سلاطین اشکانی بقواعد و قوانین آن ایالات خدیونشین کاری نداشتند
و در امور داخلهٔ آنها مداخله نمینمودند

لقب شاهنشاهی مهرداد بعضی اوقات روی سکه ها دیده میشود و در لوحی که بالای

چشمه ببیشون است این پادشاه اشکانی را به اسم ساتراپ ساتراپان یعنی حاکم ح
نام برده

بلاد یونانی یعنی شهرهائی که اهالی آنها کلیةً یونانی الاصل بودند و از زمان اسکـ
در آن بلاد سکنی گرفته بالتقریب دو ثلث سکنه آن یونانی و یک ثلث از ملل مختلف
در ممالک اشکانیان زیاد بود و حکومتی بوضع جمهوری داشتند و از طرف و جانب سلـ
اشکانی حاکم قبول نمیکردند و بموجب مسطورات ابزید ر شاراکسی و آمین مورّخ عدد
قسم شهرها زیاده از سی و پنج بود و یکی از آن بلاد شهر معروف سلوسی یا سلوسیا
که در کنار دجله واقع بوده و عدد سکنه آن در مائه اول میلادی ششصد هزار نفر
و از آثار خرابه این شهر که آنطرف دجله و در مقابل مداین حالیه میباشد عظمت آن معـ
میشود و شهر سلوسیا مجلس شورائی از خود داشته مرکب از سیصد نفر اعضا و اجزا
از میان مردمان متمول با عقل و شعور بلد انتخاب میکردند و رتق و فتق تمام امور بلد
با این مجلس شوری مفوض مینمودند مهرداد که بر مردم این شهر و بعضی بلاد یونانی نسبة
غالب آمد فقط باسم تبعیت اهالی و مالکیت خود قناعت نمود بلکه بزعم بعضی مح
جذب قلب و تملق مردم این قسم شهرها خود را فیل هلن یعنی محب یونان خواند
تا سلاطین سلوکید یونانی بر شام مستقر و متمکن میزیستند و منفرد
بودند بلاد یونانی نشین اشکانی اسباب زحمت اشکانیان بود چه قلوب همو
و همجنسان طبعاً بیکدیگر مایل بود راغب میباشد بلکه بعدهم که رومیها با بیط
حمله میکردند اگرچه مذهباً و ملتاً با یونانیها مخالف بودند اما باز بجنبیت ا
بودن اهالی شهرهای یونانی نشین این حدود بجان و دل بکمک آنها میپرد
بالجمله مقنن قوانین صحیحه دولت اشکانیان مهرداد است و قبل از و هیچیک ا
واستعداد در خود نمیدیدند که خویش را شاهنشاه خوانند

مهرداد اول پادشاه اشکانی است که تاجی شبیه بتاجهای سلاطین قدیم ایرا
پادشاهان بنی آشور ساخته بر سر گذاشت و علاوه بر لقب شاهنشاهی چنانکه
ذکر شد خود را خدا خواند و بعضی عذر این جسارت را خواسته و گفته اند مقصـ
خدا خواندن مهرداد خود را نه دعوی الوهیت بود بلکه قصدش آنکه من مظهر جلا

جبروت و قدرت و عظمت پروردگارم

چون مملکت مهرداد خیلی وسعت بهم رسانید شهر طیسفون را که مدائن حالیه و در مقابل سلوسیا باشد پای تخت زمستانی و قشلاقی خود قرار داد بلکه عقیده بعضی مورخین این است که بنای این شهر را هم اشکانیان نموده اند و غرض ایشان از ساختن این شهر در طرف یسار دجله آنکه شهر سلوسیا را از اعتبار بیندازند چنانکه ولوجز اشکانی نیز در زمان سلطنت خود در همان نزدیکی شهر ولوجزوسرتا را بهمین قصد و نیت ساخت یا باسم او ساختند

استرابن از علمای جغرافی گوید از زمان مهرداد دیگر سلاطین اشکانی زمستان را یا در طیسفون بسر میبردند یا بگرگان رفته در آن حدود قشلاق میشه میکردند و اقامتگاه تابستانی و محل ییلاق ایشان همدان و دامنه کوه الوند بوده

مورخ دیگر آتنوئیس نام گوید مهرداد و اخلاف او در فصل بهار در شهر ری اقامت مینمودند و از مهرداد ببعد کمتر پادشاهی از پادشاهان اشکانی برای توقف بپای تخت اولیه اینطایفه که دارا باشد و بپای تخت دویم یعنی دامغان رفته اگرچه تا زمان استرابن قصر قدیم سلاطین اشکانی در دامغان باقی بوده ولی یک مطلب را رعایت مینموده اند و آن اینست که هر پادشاه اشکانی که بدرود زندگانی و تخت و تاج میگفت جسد و نعش او را یا بدارا میبردند یا بدامغان

نیز همین مورخ میگوید مهرداد مردی مدبر و شجاع و متهور بود چون بر خصم غالب میشد بطور لطف و مرحمت با او حرکت میکرد در غیر میدان جنگ بسیار خوش خلق و مهربان بود و مردم را بیشتر بچرب زبانی و سخنان شیرین مطیع خود میساخت و اگر درست ملاحظه کنیم می بینیم مهرداد بانی و سر سلسله دویم سلطنت و سلاطین اشکانی است و اسم او در تمام عالم مشهور میباشد

مورخ دیگر گوید چون مهرداد برارمن مسلط شد برادر کهتر خود وافارس شاق یا والارساس را اغذ بوی ارمن داد و بعضی اسم این شاهزاده را وافارس شاق ملقب بارساس نوشته اند در هر حال وافارس شاق اول پادشاه است از سلسله اشکانیان که در ارمن سلطنت کرده و این سلسله مدتها در این مملکت پادشاهی داشته اند

داشته اند و اغلب با بنی اعمام خود که سلاطین ایران بودند جنگ کرده و بتفصیل ذکر
در این کتاب خواهد شد و مأموریت وافارس شاق یا والارساس با ارمن و جلو
و پایتخت سلطنت این مملکت بعضی در سال صد و پنجاه قبل از میلاد نوشته اند
نگارنده گوید در صورتی که اسم برادر مهرداد والارساس باشد این کلمه مرکب شده
از وال و ارساس اما ارساس همان اشک است که همه اشکانیان بآن موسوم و م
بوده لکن وال در ملو این لفظ یا بمعنی برادر است آنوقت والارساس یعنی بر
اشک یا بمعنی کوچک است یعنی اشک کوچک لکن باید دانست که این اسم بار
تحریف شده از اسم واقارش شاق و عجم بالاش یا والاش و یونانیان بلوژزس و
بلافارس و لوقز گفته اند و در هر حال مورخین یونانی و رومی چندان بشرح و بسط
این شعبه سلاطین اشکانی که در ارمن سلطنت کرده نپرداخته اند تنها وسنن میکو
مهرداد شاهنشاه اشکانی پادشاه ارمن را که (اورتو آدیست) یا (آرتو آدیست
یا (آرتاوازد) نام داشته مقهور و مغلوب ساخت و برادر خود را پادشاه مملک
مذکور ارمن نمود و این قول مطابق است با آنچه مورخین ارمن نوشته اند و سند صحیح ای
موضوع است آنها مینویسند بعد از آنکه مهرداد برادر خود را پادشاهی ارمن دا
یک قسمت از مملکت میدیا که موسوم به آذرباذقان بود ضمیمه مملکت برادر ساخت
این آذرباذقان که آذربایجان حالیه باشد و یونانیها آتروپاتن تلفظ کرده ا
سالیان دراز در تصرف سلاطین اشکانی ارمنستان بوده و اگر مهرداد برادر
خود پادشاه ارمن را در ممالک وسیعه خویش دومین شخص و ثانی داده باشد چندان
تازگی ندارد.

موسی خورنی مورخ ارمنی میگوید آرام پادشاه ارمن معاصر بود با نینوس ملک
الملوک بنی آشور و نینوس آرام را شخص دوم مملکت خود خوانده بود

یکی از مورخین معروف یونان که در مائه نهم میلادی زندگانی مینموده گوید باذی
معروف بمقدونی امپراطور قسطنطنیه از نژاد اشکانیان ارمن بود

عقیده مورخین معاصر ارامنه این است که ابتدای سلطنت اشکانیان در ار
مقارن سنه صد و چهل و هشت یا صد و پنجاه قبل از میلاد بوده

بعضی

بعضی از مورخین مینویسند مهرداد یکنفر از شاهزادگان اشکانی را حکومت هند
و افغانستان داد و شاهزادهٔ دیگر از فرزندان خود را بر طوایف تورانی شهر نشین
و بادیه نشین دشت قبچاق ریاست داده مسلط ساخت

گویند بعد از آنکه مهرداد بر دمتریوس پادشاه شام غلبه کرد دختر خود رودوگونرا
بزنی باو داد و رودوگون مرکب از رود و گون است رود در فارسی بمعنی فرزند و
روناس آمده و گون در فارسی درخت بید و رخسار و رنگ است و در ترکی بمعنی
آفتاب و روز میباشد پس اگر رودوگون هر دو فارسی باشد بمعنی بید قرمز و سرخ گونه است
و معنی دویم مناسب تر آید و اگر رود فارسی و گون ترکی باشد بمعنی فرزند آفتاب طلعت
یا روز صفت خواهد بود و در هر حال پس از ازدواج چنانکه پیش گفته شد مهرداد
بر دمتریوس وعده داد که او را دو ثانی بسریر سلطنت بر شام متمکن نماید طریفون را
که غصب سلطنت او نموده بود مقهور و بر طرف سازد اما پیش از آنکه اینکار را انجام
دهد در گذشت و بعد از وفات مهرداد ساطها دمتریوس دیگرکان در حبس پسر مهرداد
که فرهاد دویم باشد بود اپین مورخ مزاوجت دمتریوس را با شاهزاده خانم اشکانی
بعد از فوت مهرداد نوشته است شاید سهو کرده باشد در هر حال بعد از آنکه
دمتریوس لشکر بایران کشید و مغلوب مهرداد گردید اسم اشکانیان بفرنگ رسید قبل از
آن هیچ اینطایفه را نمی شناختند بعبارة اخری رومیها چون مراودهٔ زیادی با سلاطین
شام داشتند وقتیکه سلطنت شام را مقهور اشکانیان دیدند لازم دانستند
از وضع و حالات این سلسله اطلاع کامل حاصل کنند و بر این شدند که با سلاطین
اشکانی بنای مکاتبه را گذارند و بهانهٔ برای اینکار بدست آوردند و شرح
ما جری از قرار ذیل است

سیمون نام از رؤسای مذهبی یهود و پیشوای بزرگ اینطایفه که ساکن بیت المقدس
بود سفیری بروم فرستاد و سپری از طلای خالص بوزن هزار لیور که تقریبا صد و
شصت و شش من نیم تبریز میشود با او برسم هدیه بدربار دولت روم ایفاد نمود
و از مجلس شورای روم درخواست کرد که دولت مشار الیها ملت یهود را در تحت حمایت
خود داشته باشد و از تعرض و تطاول غیر محفوظ دارد مجلس شورای روم درخواست

سیمون را قبول کرده از جانب دولت روم بسلاطین و رؤسای ملل مشرقیه و مغربیه ک
مراوده و انبساط داشتند نامه‌ها فرستاده شد و در آن نامه‌ها نوشته بود ت
ها لا بعد ملت یهود در تحت حمایت دولت روم است چه اتحادی مابین یهود و جمه
روم برقرار گردیده و معاهده تدافعی و تعرضی فیمابین منعقد شده اعلام آن بر د
متحابه لازم نمود یکی از نامه‌های مکتوبه باسم دمتریوس مجوس مهرداد پادشاه بر
بود یعنی دولت جمهوری روم دمتریوس را با آنکه محبوس است سلطان سوریه مید
و تصدیق سلطنت طریفون را نکرده وی را غاصب میشمارد و حسب المناسبه نامهٔ ب
در ینباب بمهرداد اول نوشته بودند و مقصود اصلی فتح باب مراسله و مکاتبه وا
از حال و خیال و قوت و عدت دولت و سلطنت اشکانیان بود نه حمایت یهود زیرا
فیمابین ممالک و متصرفات اشکانیان و بیت المقدس ممتلکات سلاطین بر شام و آ
صغیره فاصل و حایل بلکه سد سدید محسوب میشد و واقعه مزبوره در سال صد و
نه قبل از میلاد واقع شده و بعضی مزاوجت دختر مهرداد و دمتریوس را از وقایع
سال دانسته اند خلاصه اوقاتیکه جمهوری روم با پادشاه مستقل اشکانی در
بود و بعد ها در میان این دو ملت و دولت مکاتبات و مراسلات و مودتها و خص
و معاهدات و صلح و جنگهای بسیار اتفاق افتاده که شرح هریک در موقع خود بیا
انشاء الله تعالی و از آنجمله خواهیم دانست که دولت مستقلهٔ اشکانی و دول
جمهوری روم که بر حسب حدود مملکتی مسافتی از هم دور بودند چگونه بهم نزدیک شد
و چطور بیکدیگر وصل گشتند و باهم حدود بهم رسانیدند و غیر ازین دو دولت کسی
اسم و رسمی نبود و دولت ثالثی نام برده نمیشد همانا عمدهٔ معمورهٔ نامی ارض را
دو دولت در تحت تصرف داشتند اگرچه پس از دیری هر دو جای خود را باید بکرا
گذاشتند فسبحان الذی لا یدوم الا ملکه

از سطور آثار ارباب خبر و سیر مستفاد میگردد که ابتدای مراودهٔ دولت جمهوری ر
با دولت اشکانی و مزاوجت دختر مهرداد با دمتریوس پادشاه بر شام از حوادث
سنوات اخیرهٔ سلطنت مهرداد اول است و بعضی وقایع مهمهٔ دیگر در ایام پادشا
مهرداد واقع شده از جمله موشیه خورنی در ضمن شرح فتوحات مهرداد در جلد
مینویسد

مینویسد شهر بلخ که یونانیان آنرا باختر گویند و کرسی سلطنت سلاطین باختری
یونانی بوده بتصرف مهرداد درآمد و بعضی از مورخین این تصرف و فتح را از سوانح سال
صد و چهل و شش قبل از میلاد دانسته اند

نیز از اتفاقات مهمهٔ این سلطنت آنکه غنایم کثیره از معبد ناهید خوزستان نصیب
مهرداد شد و حال آنکه انطیوخس اپیفان پادشاه شام برای تحصیل آن غنایم
رنج بسیار کشید و بمقصود خود نرسید بنابر مسطورات مورخین زیاده از ده هزار
تالان طلا از معبد مذکور عاید مهرداد گردید (تالان عبارتست از سکه و پولی که
در ملل قدیمه معمول و در هر ملت بوزن و قیمت مخصوص بوده مثلاً یک تالان آتن
که پای تخت یونان باشد تقریباً معادل هفتصد و چهل تومان پول حالیه ایران میشود
و یک تالان عبریها معادل هشتصد تومان و یک تالان بابلیها هشتصد و پنجاه تومان
و یک تالان طلا معادل ده تالان نقره بوده مثل آنکه چندی قبل یک اشرفی ما ده قران
ارزش داشت) اما مدت سلطنت مهرداد اول اگرچه در اول شرح حال این پادشاه
بطور اجمال ذکری از آن نمودیم اما چون در این باب گفتگو و اختلاف زیاد است باید
بدرستی بکشف این مطلب پردازیم بنابراین گوییم

ساموئل از مصنفین میگوید مهرداد پنجاه و شش سال سلطنت کرده و موسی خورنی
هم بهمین عقیده میباشد و حال آنکه سایر مصنفین از بیست و پنج تا سی و هفت نوشته اند
و در سال وفات این پادشاه چندان اختلاف نیست چه اکثر در سال صد و سی و هفت
قبل از میلاد دانسته و بعضی در سنهٔ صد و چهل حالا باید منشأ این تفاوت فاحش را
که تقریباً از بیست الی سی سال بلکه سی و یک سال است معلوم نمود بعبارة اخری احدی
مدت سلطنت مهرداد اول را کمتر از بیست و پنج سال نگفته و هیچکس زیاده از پنجاه
و شش سال ضبط ننموده و تفاوت ما بین این دو قول سی و یک سال میشود و معقول
نیست که در مدت ملک یک نفر پادشاه مورخین و مصنفین اینقدر سهو و اشتباه
کنند مگر فرض و تصوری با مأخذ و بقاعده منشأ این اختلاف گردد پس گوییم در
صورتی که سلطنت مهرداد اول را پنجاه و شش سال دانیم سال جلوس او مقارن
میشود با سال وفات اردوان اول که مورخین ارامنه او را آرداشر یا ارداشر مینامند

واکر

واگر بدرستی مقارن نشود تفاوت کلی خواهد داشت و در هر حال سلطنت فریا
و فرهاد اول از میان بی افتد پس باید بگوئیم رشد و لیاقت و رشادت مهرداد او
پدر او فریاپاتوس و ثانیا برادرش فرهاد اول وا بر آن داشته که کلیهٔ امور سلطنت
بکف کفایت او واگذارند و مفوض نمایند آینست که اکثر مردم مخصوصا آنها که خی
دور بوده اند فریاپاتوس یا فرهاد را نمیشناختند هر چه میشنیده اند از مهرداد
می شنیده اند آینست که مدت سر سلطنت را بیک سلطان نسبت داده اند و بهمین
جهت است که مورخین چه در شرح سلطنت فریاپاتوس و چه در شرح سلطنت فرهاد
اظهار بی اطلاعی و بیخبری مینمایند و آخر الامر یک مطلب دیگر را هم باید ملتفت
بود و آن اینست که چون بعد از مردن هر یک از سلاطین اشکانی باستثنای چند
جنگ در میگرفت و بعضی شاهزادگان و غیره مدعی سلطنت میشدند و گاه میشد
که جنگ چند سال طول میکشید بلکه در این چند سال مدعی و غاصب سلطنت
مشهور میشد و پس از کشمکش بسیار و زد و خوردها ولیعهد و وارث حقیقی تخت
و تاج بپادشاهی میرسید دفع این محذور و غایله را بعضی سلاطین اشکانی
ولیعهدهای خود را در حیات خود شرکت در سلطنت میدادند تا بعد از آنها
بمرارت نیفتند پس این زمان اشتراک اولیای عهد در امور سلطنت همچنین او
مخاصمه و مجادلات آنها با مدعیان و غاصبین اسباب اغتشاش تاریخ شده بعـ
ایام غصب را از میان انداخته برخی نسبت بهمان شخص غاصب داده زمرهٔ ضمیمهٔ
سنین سلطنت وارث حقیقی نموده این است که فیما بین مورخین رومی و یونانی
وارمنی در سنین سلطنت پادشاهان اشکانی و حوادث متفرعه بر آن اختلا
بسیار پدیدار آمده و حاصل کلام آنکه آنها که مدت ملک مهرداد را پنجا
و شش سال نوشته اند سلطنت پدر و جد شرا هیچ شمرده مدت هر دو را ضمیمهٔ
مدت سلطنت مهرداد اول کرده اند

فصل هفتم

در سلطنت

در سلطنت فرهاد دویم که اشک ارشک یا ارساس هفتم باشد

فرهاد دویم پسر مهرداد اول بعد از وفات پدرش بر سریر سلطنت ایران و سایر متصرفات اشکانیان جلوس کرد و این در سال صد و سی و هفت یا صد و چهل قبل از میلاد بود این پادشاه در زمان حیات پدرش مهرداد نیز در مهام ملک و امور دولت مداخله میکرد و چنانکه پیش گفتیم بعضی از سلاطین پیشین اشکانی چون میدانستند بعد از ایشان تنی چند مدعی سلطنت میشوند و ولیعهدهای آنها را بزحمت می اندازند لهذا در اوقات زندگانی خود ولیعهدها را در سلطنت شراکت و دخالت میدادند تا چون نوبت ایشان شود بی معارض و مزاحمی مالک تخت و تاج گردند و فرهاد از همان اشخاص بود و در عهد مهرداد هر نوع دخل و تصرف در کار ملک مینمود یعنی پدرش چون با وجود برادرهای متعدد بهمین تدبیر و وسیله بسلطنت رسید برای پسر نیز اینکار از همین راه بساخت خلاصه فرهاد دویم را لیاقت و استعداد و سعادت و اقبال مهرداد نبود و همت و خیالش آن بلندی نداشت که از طرف مغرب مملکت یعنی در ماورای فرات که متملکات سلاطین سلوکید در شام بود بتوسعهٔ کشور و سوق لشکر و عسکر بپردازد نیز در وفای وعده هائی که پدرش به دمتریوس پادشاه در شام که محبوس او بود کرده جهد و کوشش ننمود مهرداد به دمتریوس گفته بود او را بمرد و مال مدد نماید و بطرف در شام فرستد و ملک موروثی وی را از چنگ غاصبین منتزع سازد و احقاق حق وی نماید و واگذار کند چون مهرداد نماند پسرش فرهاد میبایست مقاصد و منظورات پدر را مجری دارد اما چنین اثری از اشک هفتم بظهور نرسید شاید انقلاب و آشوبی که در داخلهٔ مملکت اشکانیان حادث شد فرهاد را مجال نداده باشد که آن فریضه را بجای آرد

اول فتنه و وهنی که فرهاد را مشغول و مکدر ساخت مجزا شدن مملکت اوسروهونی بود که ادس باشد این مملکت را مهرداد در حیطهٔ تملک داشت و در سال دویم سلطنت فرهاد از تصرف او خارج شد و مملکتی جداگانه و مستقل گشت

و نیز ظاهرا در وجه تسمیهٔ این مملکت باین اسم گوید اول پادشاهی که در ناحیهٔ ادس

رایت استیلا برافراشت اورهوئی پادشو ژو پسرخو پای عرب بود که در هزار و هشت
هشتاد سال بعد از حضرت ابراهیم بسریر سلطنت این قطر جلوس نمود و آن مطابق است
با سنهٔ صد و سی و شش قبل از میلاد اعراب این پادشاه را ملکا میخوانده اند و در مسکو
این سلسله ملکا و ملکا ملکا هر دو دیده شده پس اوسرهوئن یعنی مملکت اورهوئی
پروکوب مورخ اسم پادشاه مزبور را اوسرهواس ضبط کرده و میگوید اوسرهوئن یعنی
مملکت اوسرهواس   نگارنده چنین می پندارد که دیونیزیهادیبی و پروکوب و
سایر مورخین رومی و یونانی اسم این پادشاه را با تحریفی نوشته باشند و احتمال میدهد
که در اصل خسرو باشد و اختلاف لهجه و تلفظ این کلمه را آن صورت داده در هر حال
اوسرهوئن عبارت است از ادس و ناحیه که این شهر در آن واقع شده و تحریفهای دیگر
نیز در این کلمه شده چنانکه ادامنر آنرا اورها نگاشته و اعراب رها گفته و امروز معروف
به اورفه و تابع ولایت حلب است و ما در ذیل این فصل از دیار بصیرت و توضیح را مختصری از
این ناحیه و سلطنت آن خواهیم نگاشت   بالجمله اول وهنی که بسلطنت فرهاد دویم
عارض شد مجزا شدن ولایت اوسرهوئن یا ادس یا اورفه بود که حکمرانان آن
ربقهٔ تبعیت و اطاعت پادشاه اشکانی را از گردن انداخته دعوی خودسری و استقلال
نمودند پس از آن اردوان برادر مهرداد که عم فرهاد بود بر برادرزاده بشورید و
بنای یاغیگری را گذاشت و این فقره اسباب آشوب و انقلاب و جنگ داخله گردید
و باید دانست که اردوان را پسرش مهرداد محرک طغیان و عصیان بود و اگرچه این
پدر و پسر در اینوقت بمقصود خود نرسیدند و فرهاد دویم آنها را مغلوب و مقهور ساخت
اما این سرکشی پادشاه اشکانی را بزحمت انداخت و دنباله کار قطع نشده بود بعد
کشته شدن فرهاد همین اردوان یاغی چندی سریر سلطنت ایران را مالک شد و بعد
از او پسرش نیز زمانی پادشاهی کرد و شرح اینجمله بیاید اما دمتریوس محبوس پادشاه سلوکی
بر شام در اوان دولت فرهاد دویم نیز مدتی در حبس بماند و دیگران بزینت و پادشا
اشکانی چون مشغول حوادث و فتن داخله و اعادهٔ نظم و آسایش بود بر دمتریوس نیز پرداخت
و آنکه لوازم راحت همه را غیر سلطنت سوریه را از هر جهت فراهم آورده بود تنها
بی اختیاری و اسیری او را از تخت و تاج وی دور کرد و بلکه معذب داشت

ژوستین مورخ گوید دمتریوس با کلیماندر که از خواصّ او بود در باب فرار کردن و رفتن
بشام مشورت نمود و بر آن شدند که متنکّراً خود را از خاک ایران خارج سازند در
آنوقت که فرهاد با عمّ خود اردوان زد و خورد میکرد و سرگرم جنگ و جدال بود کلیماندر
پادشاه بر شام را لباس اشکانی پوشانده خود نیز با همان قسم پوشش با وی مصمّم حرکت
شد و برای بلد و راهنمائی یکی از مردم گرگان را اختیار کرده مبلغ خطیری باو دادند
گویند بدلالت وی از میان جنگلهای مازندران و گیلان و طوالش و خاک آذربایجان بطرف
کردستان رفته از آنجا خود را بعراق عرب رسانیدند چون فرهاد از فرار دمتریوس خبردار شد
چند سوار از عقب او فرستاد و در آن ساعت که سلطان سوریه با لباس مبدّل
وارد شهر بابل میشد سوارها باو رسیده و بر او شناخته بگرفتند و دست بسته نزد پادشاه
اشکانی آوردند فرهاد کلیماندر را بوفاداری با عزاز و احترام پذیرفته بر و پیکرش را بخلعت
پادشاهی مزیّن ساخت امّا به دمتریوس سخنان تهدید آمیز گفته مجدّداً او را بگرگان
نزد زوجه اش روانه نمود و امر حراست او را بیشتر از پیشتر محکم کرد چندی نگذشته که
مستحفظین تازهٔ دمتریوس غفلت نموده باز این پادشاه راه فرار پیش گرفت امّا از
بدبختی این دفعه هم در کنار فرات گرفتار گردید و چون او را بحضور فرهاد آوردند
با وی بی احترامی کرد یعنی هر روز او را در بارگاه شاهی حاضر میساختند و مجبور مینمودند
که با اطفال خورد سال قاپ بازی کند و مقصود از اینکار آنکه باو بگویند تو هنوز طفلی
و کار تو بازی است نه سلطنت و سرافرازی الّا اینکه قاپهای بازی دمتریوس را با طلا
ساخته بودند امّا جهت اصرار فرهاد دوّیم در حبس و نگاهداری دمتریوس آنکه برادرش
انطیوخس در اوان غیبت او در بر شام سلطنت مینمود فرهاد اندیشه و خوف داشت که
در اثنای اغتشاش داخله و گرفتاری او انطیوخس بحدود غربی ممالک اشکانیان لشکر کشد
پس دمتریوس در دست فرهاد بمنزلهٔ اسلحهٔ دفع انطیوخس بود

فرولیش مورخ اوّل فرار دمتریوس را در سال صد و سی و چهار قبل از میلاد و فرار
دوّیم را در سنهٔ صد و سی و دو نوشته امّا محقّقین اهل فن فرار اوّل پادشاه بر
شام را از وقایع سال صد و سی و شش قبل از میلاد گفته و دوّیم را در سنه
صد و سی و دو

پیش اشاره کرده ایم که بعد از مغلوب شدن دمتریوس و دستگیر نمودن مهرداد
طریفون نامی از سردارهای سلطان سلوکید که پادشاه بر شام هنگام نهضت خو
بطرف ایران او را نایب السلطنه کرده بود چون پادشاه خود را اسیر و محبوس دید فرصت
عمده ممالک او را تملک نموده خویش را مالک و سلطان آن اقطار خواند کلیئوپاطر
زوجه دمتریوس که از شاهزاده خانمهای مصر بود در اینحال مجبور بفرار شده بشهر س
آمد و در آنجا پناه جست طریفون با قشون زیاد دور سلوسیه آمده این بلد را محاصره
نمود که هم شهر را فتح کند هم ملکه شام را اسیر نماید کلیئوپاطر برادر شوهر خود انطیوخس
که حکومت بعضی بلاد داشت ملتجی و متوسل گردید آنطیوخس بسرعت تمام خود را بشهر
سلوسیه رسانده ملکه شام را از شر طریفون آسوده نمود در اینوقت خبر رسید که دمتریوس
رودگونه شاهزاده خانم اشکانی یعنی دختر مهرداد را بزنی گرفته است کلیئوپاطر که این خبر
شنید زیاده از حد برنجید و خود را مطلقه دانسته با برادر شوهر خود انطیوخس
عقد مزاوجت بست آنطیوخس بعد از این ازدواج و با وجود اسیر بودن برادر سلط
بر شام را برای خویش مسلم میداشت بنابراین با قلبی قوی عساکر یونانی حاضر در اقـ
شام را جمع آوری کرده بر سر طریفون تاخت و او را بروزی انداخت که از اسب
خود را بکشت و ملک انطیوخس مصفا و بدون منازع گشت و از آنوقت خود را سو
واوزب یعنی نجات دهنده و مقدس نامید لکن مورخین و برا انطیوخس سیـ
نام داده اند و سیدته بمعنی صیاد است چون این پادشاه میل و ولعی تمام بشکا
داشت او را انطیوخس صیاد یا شکارچی گفته اند خلاصه ممالک و بلاد دمتریوس تمـ
برادرش آنطیوخس نمودند و تسلیم او شدند الا معدودی از نواحی و شهرهای بزرگ
که پادشاه حقیقی خود همان دمتریوس محبوس را میدانستند و سکه بنام او میزدند و
مالیات و باجی به انطیوخس و کلئوپاطر نمیدادند و پیوسته مترصد و منتظر آن بو
که پادشاه ایشان از حبس فرهاد خلاصی و نجات یابد و بملک موروثی خود عود نما
و از آن بلاد یکی شهر تیر بود و بعضی شهرهای دیگر و در مدت چندین سال گرفتا
و اسیر دمتریوس اطلاع صحیحی از مملکت سلوکیدها یعنی شامات بدست نیست
همین قدر ژوستن مورخ لاتینی که اقوال او محل اعتماد است مینویسد در سنین چند

دمتریوس همواره مابین هواخواهان او و انطیوخس که بواسطهٔ تزویج کلئوپاطر خود پادشاه بر شام میبداشت کشمکش و نزاع بود و دمی آسوده نبود تا آخر الامر انطیوخس باسم اینکه میخواهد برادر خود را از حبس پادشاه اشکانی خلاص کند لکن در حقیقت بقصد حصول استقلال کامل بتجهیز قشون نموده از فرات عبور کرده و بداخلهٔ ایران داخل شد تا بلکه بعد از جنگ با فرهاد یا قبل از آن بوسیلهٔ با پادشاه اشکانی صلح کند و دمتریوس را وجه مصالحه قرار داده او را از فرهاد بخواهد همینکه فرهاد دمتریوس را باو تسلیم نماید وی برادر را بنحوی مقتول سازد و دل از کار او بپردازد و مملکت و سلطنت بیمدعی آن او شود و نباشد از آنطرف فرهاد دویم که گروگانی مثل دمتریوس در دست داشت و لا گمان نمیکرد با اینحال انطیوخس خیال العدال او تواند نمود ثانیاً اگر غرور جوانی یا نادانی او را باین حرکت محرک شود فوراً دمتریوس را رها نماید و فقط رفتن دمتریوس بطرف شام کار انطیوخس را بسازد و دیگر نتواند به ممالک اشکانیان و تاخت و حمله بطرف ایشان بپردازد چنانکه بعد از غلبهٔ کلی انطیوخس فرهاد همین کار نمود یعنی دمتریوس را آزاد کرد و او راه شام را پیش گرفته متوجه مملکت خویش گشت و ذکر آن بیاید

بعضی از مورخین تصریح نموده میگویند چون کلئوپاطر همیشه اندیشه و هراس داشت که شوهر اولش دمتریوس اگر روزی از حبس پادشاه اشکانی بیرون آید و خلاص شود بواسطهٔ شوهر کردن به انطیوخس و بیوفائی انچه تواند بر سر او خواهد آورد لهذا انطیوخس شوهر دویم خود را بر آن داشت که قصد مصاف فرهاد نماید بلکه در ضمن این حرکت دمتریوس را بچنگ آرد و او را معدوم کند تا کلئوپاطر آسوده خاطر شود و از تزلزل و تشویش بیرون آید در هر حال مقصود اصلی از این اقدام اعدام دمتریوس بود و بعد از آنکه با لشکر جرار از یونانی و شامی و یهود از فرات عبور نمود اولاً شهرهای یونانی نشین مابین فرات و دجله که از تعدی اشکانیان شاکی و ناراضی بودند و کلیتاً از تبعیت اشکانیان ننگ داشتند با انطیوخس متحد شده و منقاد وی گردیدند ثانیاً ولاة مقتدر و فرمانفرماهای معتبر که فقط باجگذار سلاطین اشکانی بودند و از این دولت رنجیده نیز بر انطیوخس پیوستند ثالثاً سمت مشرق مملکت اشکانیان

که حدود باختر و ممالک ما بین سیحون و جیحون تا هندوستان بلکه تا دهلی باشد
یونانی نشین که از زمان اسکندر بنا شده بود سلاطین مستقل داشتند و مهرداد
فرهاد قهراً سلطنت آنها را بهم زده و جبراً ایشان را مطیع کرده و ممالک آنها را ضمیمه
اولاد و ورثه آن سلاطین همیشه منتظر فرصت بودند که دوباره تخت و تاج خود را مالک
و خود را از قید رقیت و عبودیت برهانند و کدام وقت و موقع برای انجام این خیال بهتر
حملهٔ پادشاه سلوکید بر ملک سلطان اشکانی بود آخر الامر حکام خوزستان و فارس
کرمان و بلوچستان و سیستان بلکه عراق عجم هم چون از حال ضعف فرهاد و حشمت انطیوخس
خبردار شدند بر تبعیت و اطاعت پادشاه پرشام مبادرت کردند چنانکه بعضی از مورخین
تصریح کرده و گفته اند انطیوخس بعد از عبور از دجله یک سر کشتی جنگی و یک اردو قشون
بطرف جنوب مامور کرد و مردم قطر جنوبی بی زد و خورد تسلیم شدند و یقین است که قطر جنوبی
مصب شط العرب و سواحل خلیج فارس و مسقط و بنادر کرمان و هرموز و بندر بوشهر و غیره
میباشد فی الحقیقه انتهاض انطیوخس و عبور او از فرات و دجله فتنه بزرگی برپا کرد
و فرهاد بدبخت بزحمت غریبی افتاد و برای او نماند مگر مملکت اصلی او که پادتینی باشد
و ناحیهٔ گرگان و جز طوایف تورانی که در طرف مرو و خوارزم سکنی داشتند دیگر
پادشاه اشکانی را در این وقت رعیت تابع و مطیعی نبود که حمایتی از او نماید و بخدمت
و جان فشانی برخیزد و از آن طرف انطیوخس مرد کاردوهی یعنی فهیم بود مخصوصاً لیر
رشید و در آداب لشکر کشی و فنون نظامی قابل و ماهر و اتفاقاً در تمام مدت
سلطنت سلاطین سلوکید یعنی از عصر جد انطیوخس که سلوکوس نیکاتور باشد
تا آن وقت پادشاهان پرشام قشونی باین عدت و آراستگی حرکت نداده بودند
چنانکه ژوستن مورخ عدد سواران شامی را هشتاد هزار و اروز مورخ یکصد هزار
نوشته است و همچنین سپاهی معلوم است نه تنها مملکت اشکانیان را بهم میزد
بلکه ماوراء سیحون و ممالک ختا و ختن تا دیوار چین را و از طرف دیگر تمام هندوستان
زیر و زبر میکند و همه را مسخر مینماید فبنا این بوک و ساز و تهیه جا داشت که
انطیوخس یقین داشته باشد کاری که اسکندر کبیر نکرد و از پیش او نرفت او
خواهد کرد و از پیش خواهد برد اما تمام محسنات انطیوخس و لشکر جرار او را

اورا ایام حیات بصنایع و باطل داشت و آنچه صرف ولع وی بعیش و عشرت خاصه بمیگساری
و شرابخواری بود شرب مدام را بر هر مقصد و مرام مقدم میداشت و دولت هر دو
جهان را بر سر اینکار میگذاشت و از مجالس عیش و باده نوشی این پادشاه چیزها نوشته اند
آنجمله پس از یکی از فتوحات و غلبه بر فرهاد مجلس شربی بامر انطیوخس آراستند در این
بزم از اجناس وحوش و طیور خاصه خرگوش و غاز و آهو کباب آوردند و مقرر بود
که از هر یک از انواع مذبوحه کباب که می آوردند درسته تمام کباب کرده باشند و اعضای
آنها را جدا ننموده و دست نزده بیاورند و در پیش روی هر یک از حضار تاجی از
طلا و جامی از نقره گذاشته که آن تاج را بسر گذارند و آن جام را بدست گیرند بعد
از آنکه یکی از اهل مجلس بدرستی مست و سرخوش میشد باید با معشوقهٔ ماه رو و
غلامی زرین کمر سر پشته بر شتر سوار شود و در صحرا بتاخت و تاز پردازد و چون چنین
میکرد پادشاه آن محبوبه و غلام و شتر و تاج طلا و جام نقره را باو می بخشید
فلاسفه و حکمای مملکت چون از وضع انطیوخس و افراط شرب او منزجر بودند و معایب و
مضار اینکار را باو فهم مینمودند بنهی و منع او پرداختند اما سودی نکرد بلکه آنجماعت
مبغوض او شدند و حکم کرد تمام آنها را از اردو بلکه از مملکت بیرون کنند و فرمانی
که در اینباب انطیوخس صادر نمود و برای حکام ممالک و بلاد فرستاد از قرار
مضامین ذیل است
(چنانکه سابق نوشته بودم فلاسفه و حکما را نه در شهرها و نه در سایر آبادیهای
ایالت خود راه ندهید از قراریکه بعرض ما رسید باز جمعی از این طبقه هستند که
جوانان ما را از راه بدر میبرند چون شما در اطاعت اوامر من تکاهل و تسامح
نموده اید مجدداً امر میکنم در ولایت و قلمرو حکومت خود اعلان کنید که فلاسفه و
حکما حتماً بیرون روند و هر جوانی که نزد آنها تحصیل کند او را بردار زنند
بلکه پدر آنجوانانرا نیز تنبیه کامل نمایند تا از حکم من سر نتابند)
هر کس دارای کتاب [illegible] باشد در جلد چهارم در صفحهٔ پانصد و سی ام سواد این
فرمان را میتواند ملاحظه نماید
اکثر مورخین متعرض شده و گفته اند هیچیک از سلاطین شام بلکه احدی از
پادشاهان

پادشاهان یونان بقدر انطیوخس در شرب خمر حریص نبود و افراط نمیکرد هر وقت مست
شراب را میگسرزدند طول مدت آن کمتر از دو شبانه روز نبود در مجلس شراب و ندما
و خاصان یعنی آنها که شان جلوس داشتند و میتوانستند در حضور پادشاه بنشینند
باید حاضر شوند و از علائم دلاوری و رشادت یکی این بود که پی در پی قدح را پر کنند
و بپیمایند و هر که اینکار مینمود معززتر و محترمتر بود و از پادشاه تا ادنی
گاه میشد که در مجلس از خود بیخبر شده می افتاد و با جام و صراحی و سایر اسباب مجلس
مخلوط و درهم میشد و لباسش از رنگ شراب و چربی الوان اطعمه شکل و منتهی مضحک
بهم میرسانید گذشته از افراط در شراب انواع فسق و مناهی در این مجلس در کار بود و ف
میرقصیدند در پایان مستی هر یکی زنی فاحشه را در آغوش کشیده میخفتند بلکه عمل
شنیع لواط که در میان یونانیان شیوع داشت هیچ قبیح بنظر نمی آمد و بی پرده
مرتکب میشدند و بدیهی است که چون پادشاه اینطور بفسق و فجور مفتون باشد امرا
و افراد سپاهیان بلکه عامهٔ ناس پیروی او مینمایند یعنی طبع سلاطین هر چه رغبت
کند آن مطبوع رعیت و خدم و رجال دولت و مملکت میگردد و مثل النَّاسُ عَلَی دِین
ملوکهم در کمال شهرت است و خود بتجربه دیده و دانسته ام که مردم چون در این ما
مجذوب ملوک اند مجذوب باعمال و افعال آنها نیز باشند اگر بیدینی روند بدی رواج که
و اگر دنبال نیکی گیرند نیکی همه جا غالب آید و حکیم طوسی فردوسی علیه الرحمه فرماید

چه بر دین کند شهریار آفرین — برادر شود پادشاهی و دین
چنان دین و شاهی بیکدیگرند — تو گوئی که در زیر یک چادرند
نه بی تخت شاهی بود دین بجای — نه بی دین بود شهریاری بپای
چو دین را بود پادشه پاسبان — تو این هر دو را جز برادر مخوان

خلاصه پادشاه بهر چه و هر کس اقبال کند آن مقبل جمله عالم است بنا بر این میتوان
وضع و حال اردوی انطیوخس را دریافت نمود و دانست چه هنگامه در آن موکب بوده
اند و ژوستن که هر دو از مشاهیر مورخین میباشند میگویند سیصد هزار نفر آد
غیر لشکری از قبیل نواحش و امارد و رامشگر و مطرب و مغنی و آشپز و شیرینی ساز و
خمار و غیرها با این اردو حرکت میکردند اما استاد المورخین مسیو رلنس در این مطلب

تحقیقات

تحقیقات بعمل آورده واجتهاد درستی درین مسئله کرده فرمایند که قول اوزوزوستن را
دربابِ مردم غیر لشکری اردوی انطیوخس اغراق زیاد است سیصد هزار نفر مردم متفرقه
که دو مورّخ مشارالیهما نوشته اند زیاده از چهار برابر عدد لشکریان شمشیر زن است که
ژوستن قلمداد کرده واین غیر ممکن است که فرع چهار برابر اصل بلکه زیاده از آن باشد
پس اوزوز و ژوستن را دربن باب سهو واشتباهی دامنگیر شده اوروسیوس مورّخ
که تقریباً در ظرف قرن قبل از میلاد مشغول نگارش تاریخ خود بوده میگوید عدد
سپاهیان جنگی انطیوخس سیصد هزار بود وعدد غیر لشکری ومتفرقه صد هزار
واین عدد و نسبتی است که عقل از قبول آن امتناع نمینماید ومیتوانند آنرا صحیح پندارد
چه مسلم وثابت است که انطیوخس اردوئی حرکت داد که نظیر آن کمتر دیده وشنیده شده
بود وجلال وجبروت این اردو وزینت وحشمت اهالی آن چون مثل سایر در افواه
دایر گشته چنانکه نوشته اند سربازها وسواران نعل چکمه های خود را با میخهای طلا
استوار میکردند و مستر لفنس هم بپولکهای طلا ونقره وچند بستهای کفش وچکمه لشکریان
انطیوخس که ازین دو فلز قیمتی بوده اشاره نموده ونیز دیگران از دیگها وظرفهای سر سفره
که همه طلا ونقره بوده سخنها سروده وگفته اند چادرها وخیام سواران وسربازان آن
اردو از پارچه های زربی وزربفت وسایر اقمشهٔ نفیسه دوخته وترتیب یافته و
ژوستن میگوید این جمعیت کثیر طوری حرکت میکردند که گویا بمهمانی وجشنی میروند
نه بجدال وجنگ واز برای دشمنی ولوع وحریص مثل اشکانیان طعمه ونوالهٔ خوبی بودند
امّا عدهٔ قشون فرهاد را که میبایست با عساکر انطیوخس برابر شوند اوزوموسی خورنی
هر دو صد وبیست هزار سوار تیر انداز نوشته اند
فلاویوس مورّخ یهود مینویسد وقتی انطیوخس پادشاه سوریه مصمّم جنگ وحمله بر
پادشاه اشکانی شد نامهٔ به حنّا یا یحیی پسر شمعون که در آن وقت هم پادشاه یهود
هم پیغمبر ایشان بود نوشت واز او خواهش کرد که با عساکر یهود وبرا مدد نماید حنّا
قبول آن خواهش نموده جمعیت زیادی از بیت المقدّس حرکت داد وبقشون پادشاه شام
ملحق شد واوّل مصادفهٔ لشکریان انطیوخس وسپاهیان فرهاد در کنار رود نیکوس که ظاهرا
معروف بزاب بزرگ است اتفاق افتاد ودرین مقابلت ومقاتلت عساکر یهود طورے
برشادت

برشادت جنگ کردند که سواران پادشاه اشکانی را شکست دادند و همین شکست
نگذاشت فرهاد در برابر دولت انطیوخس زیست کند این بود که روی واپس نمود و بکر
پادشاه برشام بتعاقب او پرداخت و دو سه جنگ دیگر نیز کردند و در هر جنگ با
فرهاد مغلوب و انطیوخس غالب بود مختصر پادشاه برشام از دجله عبور کرده وارد ع
عجم شده از همدان و ری و سردره خوار و سمنان و دامغان گذشته همه جا فرهاد د
دنبال مینمود و در این اثنا حنا یا یحیی پیغمبر و پادشاه یهود را بطرف گرگان فرست
و او آن ناحیه را بگرفت از اینجهت انطیوخس او را هیرکان لقب داد یعنی فاتح هیرکانی
گرگان و مضافات باشد و در اعطای این لقب به حنا از جهت فتح هیرکانی شائبه هم
چه دو سه نفر دیگر از سلاطین یهود با همین لقب داشته اند

بعضی از مورخین از قید و تعصب مذهبی یهود سخن نموده گفته اند بعد از آنکه انطیوخ
در کنار رود زاب بر فرهاد غالب شد خواست بعجله از رود عبور کند و فرهاد را تعاقب
نماید حنا گفت چون فردا روز شنبه و عید پانتکت است و ما طایفه یهود لا بد د
شنبه نمیتوانیم حرکت کنیم و در عید از جای خود بجنبیم خواهشمندم آنقدر توقف
فرمایید که مارسوم مذهبی خود را بعمل آریم بعد حرکت نماییم انطیوخس با آنهمه تعجیل
که داشت محض خاطر یهود سه روز در کنار زاب توقف کرد

اما عید پانتکت یکی از اعیاد معتبره معظمه یهود است و آن پنجاه روز تمام از رو
عبور حضرت موسی و قوم او از دریای احمر است و درین روز در طور سینا الواح بحضر
موسی نازل شده در روز عید پانتکت یک فتیر بسیار کلفتی طبخ میکنند و آنرا
سینا هم مینامند و این فتیر هفت طبقه است و یهود در حساب روز عید پانت
که درست پنجاه روز از روز عبور از بحر احمر گذشته باشد خیلی دقت میکنند و گا
از فرط احتیاط که مبادا حسابی که کرده اند صحیح نباشد دو روز عید میگیرند
که یک روز آن لا بد با روز منظور مطابقه نماید یعنی روز پنجاهم بعد از پاک باشد
در این دو روز یهود معابد و خانه های خود را با سبزه و گلها میارایند و از میوه های نو
و حاصل زمینی و درختی در راه خدا صدقه میدهند و انفاق میکنند و نصار
نیز این عید را میگیرند و حرمت میگذارند و عقیده آنها این است که پنجاه روز بعد
زنده شدن

زنده شدن حضرت عیسی علیه السلام و ده روز بعد از رفع آنحضرت روح القدس بحواریین
نازل شده و این همان روز است

خلاصه در دو سه جنگی که انطیوخس و فرهاد با یکدیگر نمودند همه جا پادشاه اشکانی
مغلوب و سلطان ترشام غالب شد مقهورا از پیش و قاهر از دنبال او میراند تا دامغان
و باید گفت در اینوقت تمام متصرفات اشکانیان پادشاه سلوکید را شد چه آنها را
که بفتح و نصرت گرفته او را بود و باقی هم خود بواسطه رنجش از سلطنت و دولت اشکانی
بپادشاه ترشام پیوسته بودند فرهاد چاره را منحصر در رها کردن دمتریوس دید
و باید دانست که پادشاه اشکانی در اوان جنگ با انطیوخس همه جا برادر او دمتریوس را
با خود همراه داشت که هر وقت لازم داند او را آزاد کرده بطرف شام فرستد که او در
آنجا باسترداد تخت و تاج موروثی پردازد و انطیوخس را دوچار مشکلات سازد
بالجمله در همین موقع دمتریوس خلاص شده متوجه شام گشت اما مقصود فرهاد دوم از راه
دیگر حاصل شد تبیین آنکه انطیوخس بعد از استیلا بر ممالک اشکانی چون فصل زمستان
در رسیده بود در قشلاقی از قشلاقهای خراسان یا ری یا نقطه دیگر از نقاط جبال
بزعم بعضی در طرف کرمانشاه و ماهیدشت و نهاوند که کرند اقامت و توقف نمود و عساکر
خود را در اطراف ممالک و اقطار متفرق ساخت که از جهت آذوقه و سایر لوازم در
مدت سردی هوا دوچار زحمت و تعب نباشند و پس از گذشتن زمستان مجددا در
یکجا جمع شوند و کار فرهاد را یکباره تمام کنند و آسوده خاطر ممالک اشکانی را ضمیمه
دولت سلوکید نمایند در این قشلامیشی سپاهیان یهود چون طاقت تحمل سرما نداشتند
حنای ملقب به هیرکان پادشاه و پیغمبر ایشان از انطیوخس اجازه خواسته با جیش
و همراهان به بیت المقدس معاودت کرد و مبلغی از قوت پادشاه سلوکید کاست
اما دسته‌های قشون متفرق شده در نواحی و نقاطی که متوقف گشتند بواسطه اعتیاد
بعیش و عشرت و احتیاج بنفود بنای ظلم و تعدی و دست اندازی بعرض و مال مردم را
گذاشتند و اهالی را بستوه آوردند و از چنان قشون و تقاضای آن زمان و آن غلبه
و پیشرفت که عساکر شام را نصیب شده بود اینقسم حرکت بلکه هر نوع تطاول یا چپاول
امری مستبعد نیست بلکه طبیعی است مختصر سپاهیان انطیوخس کاری کردند که مردم ایران

برخلاف میلی که ایشان بر تبعیت سلطان برشام داشتند یکباره از وفا فرو از عصیان کرد
همراهان وی متنفر گشتند و یکرتبه بشوریدند و دست به اسلحه برده هرجا از قشون سلوکید
یافتند بکشتند سپهسالار لشکر انطیوخس که اتنیر نام داشت و با اردوی بزرگی در
حوالی اصفهان یا در خود اصفهان مینشست نیز دوچار همین بلیه گردید یعنی تمام سپاهیان
واهل اردوی او کشته گشتند خود او پیاده قدم در راه فرار گذاشت و در راه بگدائی
نانی تحصیل مینمود میخورد و راه می پیمود مگر خود را به انطیوخس رساند لکن شدت
سرما بگرسنگی کمک نموده اتنیر را از زحمت پیاده روی خلاص کرده
بدیار عدم رساند

ژوستن مورخ گوید چون انطیوخس از ماجرا خبردار شد با قشونی که در نزد کاباو بودند
حرکت نمود که خود را باردوهای دیگر رساند و به آنها کمک کند ژوکیوس و آلین که
هردو از مشاهیر مورخین میباشند میگویند وقتی انطیوخس بقصد امداد اردوهای دور
خود حرکت کرد طلیعه بهار در رسیده و پرستو آمده در ناحیه که او بود آشیانه ساختن آغاز
جمله پرستوئی در سراپرده او آشیانی بنا کرده بود و شامیان یا یونانیان آشیانه
ساختن پرستو را در اماکن ایشان میمون و مبارک میدانستند و خراب کردن آن را
مشئوم و مورث خرابی و گزند تصور میکردند انطیوخس چون میخواست بزودی خود را به
اردوهای ولایات رساند اعتنائی به آشیانه پرستو نکرده حکم کرد سراپرده او را جمع نمودند
جمع کردن سراپرده و حرکت کردن انطیوخس همان و رسیدن فرهاد با یکدسته سوار جرار و حمله
کردن بر او همان و در همین جنگ و حمله انطیوخس مقتول شد و بواسطهٔ این کشتن و نقص
موقع فرهاد کار یکسره گشت و عجب اینست که ژوکیوس و آلین سابق الذکر میگویند چون
انطیوخس اعتنائی به آشیانه پرستو ننموده آنرا خراب کرد بخت او برگشت و دچار وبا
وادبار و هلاکت گردید

بعضی از مورخین را عقیده اینست که انطیوخس و قشون حاضر رکاب وی اردوی او در قشلاق
بوده که در اول حوت هوای آن اعتدال هوای اول حمل امکنه دیگر را داشته و برفهای
جلگه آب شده و موسم آمدن پرستو در رسیده و این قول شاید خالی از صحت نباشد
و در صورتیکه آشیان پرستو راست باشد باید هوای قشلاق قاستگاه اردوی

انطیوخس را

طیوخس را بوضع مذکور دانیم یا بگوئیم پادشاه برتشام در ماه حمل حرکت کرده و دوچار
فرهاد شده و بوادی بوار رفته است
بنا بر مسطورات اکثر مورخین قبل از آنکه فرهاد پادشاه اشکانی بطرف اردوی انطیوخس
حرکت کند مردم شهرهای ایران که گرفتار تعدی لشکریان پادشاه برتشام بودند عریضه
باشکانیه بشهرهای اشکانی نوشتند و او را در حمله کردن باردوی انطیوخس تحریک و تحریض
نمودند و متعهد شدند که در همان روز که او بر سر پادشاه شام میتازد آنها هم باردوهای
شامیان بتازند و کار آحاد و افراد آنها را بسازند پس حملهٔ فرهاد بر اردوی انطیوخس
و حملهٔ مردم بلاد و ممالک ایران براهالی اردوهای دور دست او بدرستی در یکروز بوده است
گویند فرهاد برای اینکه انطیوخس را بکلی غافل و خام نماید قبل از حرکت سفرا نزد آن
پادشاه فرستاده خواهش صلح و مصالحه نمود انطیوخس از فرط غرور سه شرط برای مصالحه
قرار داد یکی آنکه فرهاد برادر او دمتریوس را مغلولا و تحت الحفظ برای او بفرستد بدون
اینکه وجهی مطالبه کند غافل از اینکه فرهاد دمتریوس را چندی قبل مرخص کرده و از راه بیراهه
بشام فرستاده شرط دویم آنکه تمام ولایاتی که مهرداد اول در طرف عراق عرب از سلاطین
شام منتزع ساخته فرهاد بکماشتگان سلطنت سلوکیه مسترد سازد شرط سیم
آنکه بعدها فرهاد خود را شاهنشاه نخواند و این لقب را از خویش مسلوب انگارد
پادشاهی اکتفا کرده و هر ساله مبلغ گزافی بعنوان باج از ایران بپای تخت پادشاه
برتشام فرستد
جوابی که انطیوخس بسفرای فرهاد داد بیشتر پادشاه اشکانی را بر سر غیرت آورد و آ
بطرف سلطان مغرور رواند و شعلهٔ نخوت و غرور او را دریکدم فرو نشاند
اکثر مورخین نوشته و گفته اند انطیوخس در اثنای کارزار کشته شد اما این مورخ
میگوید چون پادشاه برتشام خود را مقهور شهرهای اشکانی دید و دانست که محال است
از چنگ او خلاص شود با خنجر که در دست داشت خود را هلاک نمود و الی بن مورخ مینویسد
انطیوخس با خنجر خود را هلاک نکرد بلکه در بالای کوهی ایستاده بود همینکه گرفتار و
اسیر شدن خویش را یقین نمود خود را پرت کرد و این واقعه را از سوانح سال صد و بیست و
نه قبل از میلاد نوشته اند

چون انطیوخس هلاك شد فرهاد اردوی اورا غارت نمود و بقیة السیف قشون اورا ابی
یا بقتل رسانید و عده مقتولین عساکر شام را از آنها که در اردوها متفرق بودند تا
که دوازده ورکا بخود انطیوخس کشته شدند بعضی سیصد هزار نفر نوشته اند و است
مستر ولتنسن نیز اینخبر را تصدیق نموده است و اما در میان اسرا یك شاهزاده و یك
شاهزاده خانم نیز دیده میشد اما شاهزاده سلوکوس پسر انطیوخس مقتول بود و
شاهزاده خانم خواهر شاهزاده و بعضی شاهزاده خانم را دختر انطیوخس ندانس
بلکه دختر دمتریوس مجوس سابق الذکر گفته اند و چنین اظهار داشته که مشار الیها
و بخانه عموی خود حرکت کرده و با یران آمده در همان وقتی او را بحضور فرهاد او
پادشاه اشکانی مفتون جمال او گشته در همان مجلس وی را در حباله نکاح خود در آو
و باید دانست که این ازدواج فقط از روی مهر و محبت و عشق و هوا نبود بلکه فر
دویم میخواست بواسطه مزاوجت با شاهزاده خانم سلوکیه حقی هم بر سلطنت
بر شام پیدا کند

چون نایره حرب و قتال منطفی شد و جوش و خروشها نشست و نعش انطیوخس را بحضور پادشا
اشکانی آوردند اگر چه فرهاد پای خود را روی سینه انطیوخس گذاشت و بجسد او
خطاب کرده گفت (جسارت و مستی تورا فریب داد ای انطیوخس تو گمان میکردی همانطو
که جام شراب را مینوشید مملکت اشکانیان را نیز در رطلی گران گذاشته بنوشی این پندار
باطل و غرور بیخادع بود) پس از این سخن حکم کرد جسد انطیوخس را بشستند و لباس
سلطنت در براو نمودند و تاج پادشاهی بر سرش گذاشتند و در تابوت نقره او
بسته بشام فرستادند که در مقبره سلاطین اجداد ش دفن کنند و بعد از آن با پسر
انطیوخس که سلوکوس نام داشت مهربانی زیاد نمود و از اینجا معلوم میشود که فره
دویم اشکانی پادشاهی بزرگوار و پر اغماض و با علو همت بوده چه انطیوخس خ
اسباب زحمت فرهاد شده و کمتر کسی است که اینهمه زحمت از شخصی ببیند و بعد با جس
و پسر آنشخص رفتاری صحیح با مهربانی و محبت نماید و مخصوصا مورخین متعرض این
مطلب شده و صفات حسنه فرهاد را وصف کرده و گفته اند هر قدر این پادشاه در
جنگ سخت و صلب بود در غیر وقت جنگ مرقت و رحم و مهربانی داشت

بعد از

بعد از هلاک شدن انطیوخس فرهاد از رها کردن دمتریوس و فرستادن او بطرف شام پشیمان شد و جمعی سوار از عقب او فرستاد که اگر بشام نرسیده و مالک تخت و تاج نشده او را گرفته معاودت دهند اما پیش از رسیدن ایشان او از دست ایشان رفته بود و سواران بی نیل مقصود باز گشتند و دمتریوس بعد از ورود بمقر سلطنت با کلئوپاطره زوجهٔ قدیم خود که زن انطیوخس برادرش شده بود صلح نمود این پادشاه سلوکید طبعاً بظلم و شرارت میل داشت و عجب آنکه بعد از چندسال محبوسی ظالم تر و شریرتر شده کارهای بد میکرد از جمله مادر کلئوپاطره زوجه او که ملکهٔ مصر بود تحریک وی گشته که لشکر بمصر کشد یعنی شوهر خود را از سلطنت خلع کرده و دمتریوس داماد خود را بمصر طلبیده که بقوت او پسر خود را بر سریر حکمرانی مملکت فرعون جلوس دهند دمتریوس بمیز دیوانه وار سپاهی تجهیز کرده بطرف مصر راند اما همین که از شام خارج شد اهالی انطاکیه که پایتخت مملکت بود بشوریدند و دمتریوس وارد مصر نشده بطلیموس پادشاه مصر دوم ثانی بر سریر خود متمکن گردید و برای آزار و اضرار دمتریوس یکنفر جوان مصری را با مرد و مال بشام فرستاد و او را اسکندر نام داد جوان مصری چون بشام رسید به دستور العمل بطلیموس سلطان مصر ادعا نمود که من پسر انطیوخس و برادرزاده دمتریوس و وارث تخت و تاج سلطنت شام میباشم از آنجا که رعایای دمتریوس کلاً شاکی و از وی ناراضی بودند طبیعی است که دور جوان مصری جمع شوند و بدون بینه و برهان دعوی او را مسلم دارند جوان مصری مدعی سلطنت شام که خود را اسکندر مینامید چون تاجرزاده بود زابینا لقب یافت و زابینا در لغت شامی بمعنی تاجر باشد و مقصود اسکندر تاجر و کاسبزاده خلاصه زابینا دمتریوس را دچار مشکلات نمود و دچار سختی و مشقت بود که از این طرف فرهاد دوم پادشاه اشکانی بعراق عرب تاخت و ممالکی را که در حدود بابل و بین النهرین پدرش مهرداد تملک نموده و انطیوخس از تصرف او بیرون آورده مجدداً از چنگ سلوکیدها منتزع ساخت و برای اینکه تفریق کلمه و خلاف و اختلاف در دولت و سلطنت شام پاینده و مستدام باشد نامه و هدیه با سفیر نزد اسکندر زابینا فرستاد و سلطنت او را در شام تصدیق کرد و اینک فرهاد دوباره بجوی آمد و دولت اشکانی باز نضج و قوامی گرفت لکن ناسازگاری

روزگار نعمت اشکال دیگر برای فرهاد تراشید توضیح و تفصیل آنکه در هنگام اسیری
انطیوخس بر تمام ممالک اشکانی فرهاد از ناچاری بطرف مرو و خوارزم و آن نواحی رفت
و با ایلات تورانی پناه برد و بموجب مسطورات ژوستن با آنها قرار داد که بسواران صحرا
نشین ترک او را امداد نمایند تا شر انطیوخس را دفع کند و ممالک اشکانی را مسترد سازد
و متقبل شد که بعد از غلبه و فراغ بال از مال وافر مبلغی گزاف بسواران مذکور دهد
و نتیجه گفتگو این شد که در بهار سال صد و سی قبل از میلاد یا صد و بیست و نه صد هزار
سوار تورانی در دره گرگ جمع شوند و از آنجا حرکت کرده باردوی انطیوخس پادشاه بر شام
حمله نمایند فرهاد بعد از این تعهد و قرارداد خود بدره گرگ که پایتخت قدیم اشکانیان و
مأمن ایشان بود آمد و قبل از آنکه سواران تورانی بمیعادگاه آیند و مهیای کار شوند
عساکر انطیوخس چنانکه ذکر شد مردم را از ظلم و تعدی بستوه آورده و بشورش وادار کرده
بشرح مذکور مصمم دفع و اعدام شامیان شدند و فرهاد از ماجرا خبردار شده بی درنگ
با معدودی از قشون اشکانی آهنگ اردوی انطیوخس نمود و دل از کار او بپرداخت و
عساکر یونانی را تعاقب کرده از حدود متصرفات اشکانی که شط فرات باشد آنطرف انداخت
در اینصورت معلوم است فرهاد دیگر محتاج بسواران تورانی و تجشم آنها نبود اما در
آنوقت که مظفر و منصور در حوالی بابل اقامت داشت شنید صد هزار سوار تورانی
وارد خاک خراسان شدند فرهاد خواست آنها را بمبلغی خیلی کمتر از آنکه وعده کرده بود
راضی کند و معاودت دهد و چون از کفت فرهاد بی انصافی میکرد و ناحق میگفت
چه سواران تورانی بدون زحمت جنگ و کشته شدن و مجروح گشتن فی الجمله غنیمتی
بدست آورده بصورت خود عودت مینمودند اما حرص و طمع سواران ترک و وعده مال
بسیاری که بخود داده بودند نمیگذاشت گوش بحرف حسابی دهند نه دلیل و برهان
کاشتگان فرهاد بخرج آنها رفت نه استمالت ایشان در آنها اثری کرد و برای اینکه
فواید منظوره را از راه دیگر حاصل کنند بتاخت و تاراج پرداختند چون فرهاد
از این غایله خبردار گردید هیمر نام را که احتمال میدهیم در اصل [illegible] بوده
نایب السلطنه عراق عرب نموده خود بجمع آوری قشون مشغول شد تا بواسطه لشکر و ذو
اسلحه دفع شر سواران تورانی را نماید

هیمر

(هیمرهندکو جوانی زیبا بلکه بگفتهٔ بعضی از مورخین صبیحی بدیع الجمال و سلیجی در
نهایت اعتدال بوده و فرهاد باو عشق و تعلقی داشته و منصب ساقیگری باو داده و از
معتمدان فرهاد بشمار می آمده و اصلاً گرگانی بوده است) فرهاد در اینموقع خبط
کرد یعنی قشونی که جمع آوری نموده اکثر آن عبارت بود از یونانیهای جنگی که در شهرهای
سواحل دجله و فرات سکنی داشتند و جمعی از اسرای یونان که در اردوی انطیوخس را
اسیر کرده و میتوان گفت دو ثلث از تمام لشکری که فرهاد برای تدمیر سواران تورانی
تجهیز کرده بود یونانی بودند و مسلّم است قشون یونانی برای پادشاه اشکانی چه قسم
جنگ میکند و وفاداری او تا چه حد و اندازه است مختصر با چنین لشکری فرهاد
بطرف خراسان راند و با سواران تورانی برابر شد یونانیهای فرجو مکدّر از فرهاد
بی تعلل بتورانیها پیوستند و خود مدعی و منازع پادشاه اشکانی گشتند که بلکه
کلیةً اشکانیان را نابود کنند برای فرهاد نماند مگر معدودی از عساکر اشکانی این نبرد
که طولی نکشید که مختصر قشون فرهاد شکست خورد و خودش نیز کشته شد و کشته شدن
فرهاد دویم را باید اول زوال یا انحطاط دولت و سلطنت اشکانیان دانست چه بعد
از آن با اینکه چند پادشاه قابل در این سلسله وجود یافتند باز رو بترقی نگذاشتند
بلکه در حقیقت در طریق تنزّل بودند و قتل فرهاد دویم شاهنشاه اشکانی در سال
صد و بیست و شش قبل از میلاد یا سنهٔ صد و بیست و پنج اتفاق افتاده و اسامی طوایف
تورانی که فرهاد را از تخت و تاج و زندگانی اینجهان محروم ساختند بعضی از مورّخین
سارانکو و آزیانی و توخاری ضبط کرده اند و سارانکو احتمال میرود اجداد طایفهٔ
ساروق از ترکمانان حالیه بوده باشند و توخاری همان طایفهٔ توخارند که ناحیهٔ
طخارستان منسوب بآنهاست و مورّخین چینی تورانیهائی را که بر فرهاد غلبه کردند
باسم یووچی یا یومیتی نام برده اند و مارا گمان اینکه آنها اجداد طایفهٔ یموت بوده اند
است این طایفهٔ سارانکو را ساراکول نوشته و آن محرّف سالور است خلاصه معلوم
نیست فرهاد اولاد ذکوری داشته و مجلس شورای اعیان سلطنت او را تصدیق نکرده
از این جهت بعد از فرهاد عمّ او اردوان دویم که سردیهٔ بود بجای او بسریر پادشاهی جلوس
نمود یا فرهاد فرزندی نداشته که جانشین او شود در هر حال چون خبر کشته شدن فرهاد

بعراق

بعد از عرب سبد هیمر سابق الذکر رایت خود سری برافراشته خود را پادشاه مستقل عر
عرب و مضافات خواند

فرهاد اگرچه پادشاهی خوشبخت نبود امّا از رشادت و جلادت و بزرگی و بزرگواری و عز
وحزم و فطانت و هوش بهرهٔ کامل داشت در آنوقت که هنوز دوچار بدبختی نشده بود
برای اینکه ظاهراً اظهار میل بسلاطین سلوکید ترشام نماید تاجی بشکل تاج پادشاهان
شامی برای خود ساخته بر سر میگذاشت و در روی سکهٔ خود نقش کرد (امگاس اوساکو
فیل هلن) یعنی ملک معظم است محب یونان و اکثر مورخین لقب فرهاد دویم را امگاس نئو
پاتراوِڤرِتِرا پیغانس نوشته اند یعنی اعظم و ابن الله و نیکوکار و نامدار

امّا شرح اوسرهوئن و تاریخ آن باید دانست که آن ناحیه میباشد که امروز شهر
اورفه که مرکز لوا و متصرفنشین و تابع ولایت حلب میباشد در آن واقع است و این
ناحیه را از منهٔ مختلفه و السنهٔ ملل بچند اسم موسوم شده چنانکه ازا آدس و اود
واورها و رها و آفیا نامیده اند و اخرالامر رافیا اورفه شده پس اوسرهوئن قدیم
اورفهٔ حالیه است و فرنگیها آنرا ادس مینامند و شهر اورفه امروز دارای سی هزار
نفر جمعیت میباشد مسجد جامعی در آن ساخته شده که از حیثیت طرح و بنا ممتاز است
مزار مشاهیر رجال و علما و رفته زیارتگاه زوار گردیده و اماکن متبرکهٔ بسیار دیگر نیز در آن
دیده میشود و از آنجمله است مغارهٔ معروف به مولد حضرت ابراهیم علیه السلم و در آن مغاره
صندوق مانندی از سنگ مرمر سبز است که آنرا گهوارهٔ حضرت ابراهیم میدانند گوئی
که محل ولادت حضرت ابراهیم باشد اسم محلهٔ آبادی از این شهر است متصل بمغارهٔ مزبور
چند مزار میباشد و میگویند آن مزارات مضاجع حضرت ایوب علیه السلم و جابر انصاری
و ابو عبیدهٔ جراح و بدیع همدانی و مسعود خراسانی است و مردم بزیارت مضاجع مزبوره
می آیند در عهد قدیم آتشکدهٔ بسیار بزرگ معتبری از مجوس در این شهر بوده و همیشه
در آن آتشی افروخته و آن فروزنده میبوده و نایب مناب آفتاب جهانتاب که
مجوس پرستندگان آن بودند پنداشته و زاید الوصف با آن آتش حرمت بلکه ستایش
مینمودند آبی از زیر سنگ متصل بقلعه از خارج بیرون می آید و در حوضی یا اصطخری
میریزد که صد ذراع طول و هفتاد ذراع عرض آنست حوض مزبور را با قطعه

سنگهای

سنگهای بزرگ تراشیده بشکل مربع مستطیل ساخته اند و آبی که در آن میریزد و از آنجا
در جدولهای منظم جریان یافته باغات و زراعتهای حوالی شهر را سیراب میکند معروف
بعین خلیل الرحمن است یعنی چشمهٔ حضرت ابراهیم ع

مرحوم سلطان سلیمان ملقب و مشهور بقانونی ابن سلطان سلیم اول زاویه و مسجدی در
اورفه بنا نموده که فقرا و ابناء سبیل و ارامل و ایتام در آن منزل میکنند و بآنها غذا
داده میشود قلعهٔ خرابه از ابنیهٔ قدیمه در این شهر دیده میشود و آن معروف بعمارت
سلطنتی نمرود است دو ستون از سنگ تراشیده بالای برج قلعهٔ خرابه نصب کرده اند
و فاصلهٔ ستونها از یکدیگر چهل ذراع است اهالی اورفه بر این اند که این ستونها را
برای منجنیق (مینجانیك) حضرت ابراهیم علیه السلام ساخته اند و از آنجا آنحضرت را باتش
انداخته جمعی از علما و فضلا و شعرا و صاحبان تالیف و تصنیف منسوب باین شهر میباشند
از آنجمله سلطان الشعرا نابی که از اکابر شعرای عثمانی گفته اند از معاریف اورفه است

اما تاریخ قدیم اوسرهوئن یا اورفه آنچه متعلق بر ماقبل اسکندر کبیر است حق این است
که تا آن خبر و اطلاع درستی نداریم همینقدر میدانیم بعضیها که با اسکندر باین حدود
آمدند این ناحیه را بیادگار پای تخت قدیم مقدونیه که ادس یا ادسا نام داشت ادس
گفتند و چون اسکندر کبیر درگذشت این ولایت نیز مثل اغلب ولایات و ممالک آسیا
داخل قلمرو سلاطین سلوکیه در شام گردید یعنی حکمرانان اوسرهوئن باجگذاران
پادشاهان سوریه گردیدند

پیشتر ذکر شد که چون اورهوئی بارشو و یا اوسرهواس پسر خوبای عرب بسلطنت
این ناحیه جلوس کرد این مملکت را اوسرهوئن گفتند یعنی مملکت اورهوئی یا
اوسرهواس یکی از مصنفین گوید بنای آبادی شهر این ناحیه را اورهوئی نهاد
و چون ولایت را معمور و دارای شهری نمود خود را پادشاه این سرزمین خواند
و اکثر اورهوئی را اهل شام دانسته و گفته اند این سلطنت تا دویست و چهل و سه
بعد از میلاد در خانوادهٔ او بماند

بعقیدهٔ بعضی در زمان سلطنت انطیوخس هفتم شهر اورفه که آن وقت معلوم نیست
چه نام داشته پایتخت مملکت و سلطنت اوسرهوئن شده و این تقریباً مطابق با سال

یکصد و سی

یکصد سی قبل از میلاد میشود و او ان پادشاهی فرهاد دوم پسر مهرداد که شرح
سلطنتش نگاشته شد

یکی از مورخین که اسامی چند نفر از سلاطین اوسرهوئین را ضبط کرده گوید بعد از
اورهوئی عبد و پسر مساعور یا ساعور بسلطنت جلوس نمود و پس از و فراداشت
بعد قبار و بعد بکرو و طایفه بکرو که بنی بکر باشند چون در ناحیه دیار بکر سکنی
داشته آن ولایت باسم آنها موسوم شده بعد از بکرو پسرش بکر پادشاهی یافت
بعد مانو بعد ابکار یا ابقار و چند نفر از سلاطین اوسرهوئین مسمی بهمین اسم که
ابکار باشد بوده این است که برخی گفته اند چنانکه سلاطین اشکانی هم خود را اشک
یا ارشاک یا ارساس مینامیده سلاطین اوسرهوئین هم همه خود را ابکار نامیده و در
سکه های آنها لفظ ابکار و مانو هر دو نقش شده

حق اینست که سلاطین این سلطنت کوچک را باید باجگذاران یا حکام سلاطین اشکانی
و بعد از آن حکمرانان دولت قیاصره روم گفت نهایت آنکه اسم سلطنتی هم داشته اند
چه از سال صد و چهارده قبل از میلاد که رومیها بر ارمن غلبه کردند تا سنه سی و چهار
قبل از میلاد این ایالت در تصرف دولت روم بود مگر قسمتی از جنوب این مملکت که
از اولاد سلاطین قدیم مالک بودند و در آن حکمرانی مینمودند تا ارشام یا ار
برادر تیگران اول که ظاهرا سیزدهم پادشاه اوسرهوئین باشد این مملکت کوچک را
تصاحب و تصرف کرد و نیز تلمهار یکی از مورخین شام اسم ارسام یا ارشام را
سافلول ضبط کرده محققین اهل خبر گفته اند ارسام نامعون نه تنها یک قسمت از
و تمام اوسرهوئین را ضبط و مسخر نمود بلکه مملکت آدیابن که حالا موسوم به ملاذ
او را ستد و پسرش ابقار یا ابکار او خومو یا اوخومو بعد از پدر جای او بگرفت و ا
ابکار را منوبازس نیز نامیده اند و یکی از اولاد او که معروف به ابراونتاست و ا
او را اسانادروغ میگویند و شاپها ایازس بعد از منوبازس سلطنت یافت
مورخ دیگر فهرست اسامی سلاطین اوسرهوئین و سال جلوس و وفات آنها را
قرار ذیل نگاشته است

اورهوئی پارشوتو یا شیوتو و جلوسش در صد سی و دو قبل از میلاد و اورد

رهاء این

رهاء ابن بلشی بن مالك بن ذعر داده انسته اند وکلبی در کتاب انساب البلاد میگوید رهاء بانی شهر مهروفادس پسر سبند است واو پسر مالك ابن ذعر ابن حجر ابن جذیلة ابن لخم میباشد واو در هوئیه در سال صد وبیست وهفت قبل از میلاد درگذشته وباقی والیان را نیز مینگاریم

عبدو بارمازور یا عبد بن معذود	جلوس ۱۲۷ قبل از میلاد	وفات ۱۲۰ قبل از میلاد
پاراداشت بار غابار و یا بن غابر	جلوس ۱۲۰	وفات ۱۱۵
بکرو یا بکر اول بار پاراداشت	۱۱۵	۱۱۲
بکرو یا بکر دوم بار بکرو	۱۱۲	۹۲
معنو یا معن اول	۹۲	۹۰
ابغار یا ابگار اول ملقب به فیکو	۹۰	۶۹
ابگار دوم بار ابگار	۶۹	۵۳
معنو یا معن دوم ملقب به الوهو یعنی خدا	۵۲	۳۴
پاکوری یا فیروز	۳۴	۳۰
ابگار سیم	۳۰	۲۶
ابگار چهارم ملقب به سوموکو	۲۶	۲۳
معنو یا معن سیم ملقب به سافیلولو	۲۳	۶
معنو یا معن چهارم بار معنو	۶ بعد از میلاد	۱۳ بعد از میلاد
ابگار پنجم ملقب به اوخومو	۱۳	۵۰
معنو یا معن پنجم بار ابگار	۵۰	۵۶
معنو یا معن ششم بار ابگار	۵۷	۷۰
ابگار ششم بار معنو	۷۱	۹۱

از سال نود ویك بعد از میلاد تا صد وهشت سلاطین اشکانیه ارمن در ناحیه اوسروئن سلطنت کرده بعد باز از خانواده سابق الذکر وغیر آنها در تحت سلطنت سلاطین اشکانیه ایران از قرار تفصیل ذیل حکمرانی نموده اند

ابگار هفتم بار ایازس	۱۰۸	۱۱۵

پارتاماسپات

پارنا ناسپات اول غاصب سلطنت	۱۱۶	۱۲۰
پارنا ناسپات دوم ایضاً غاصب	۱۲۰	۱۲۱
معنو پا معن هفتم پار ایاز	۱۲۱	۱۳۸
معنو پا معو هشتم پار معنو	۱۳۸	۱۶۲ از سلطنت خلع
وال پارصا هر وپاوائل بن صخر غاصب	۱۶۲	۱۶۴
معنو پا معن هشتم پار معنو دو ثانی پادشاه شد	۱۶۴	۱۷۶
ابکار هشتم سپی یر ووس پار معنو	۱۷۶	۲۱۳
معنو پا معن نهم پار ابکار	۲۱۳	۲۲۵
ابکار نهم پار معنو	۲۲۵	۲۴۳

وهرجا لفظ پار در این لوحه دیده شود بمعنی ابن و پسر است مثلاً ابکار پار معنو یعنی
ابکار پسر معنو وحاصل کلام آنکه ناحیهٔ اوسرهوئن مدتی در تحت سلطنت سلاط
اشکانی ارمن بوده بعد جزو سلطنت پادشاهان اشکانی ایران شده روم‌ها در سال
دویست و شانزده بعد از میلاد این ناحیه را سوای شهر پایتخت کرد رتصرف اولاد سلا
قدیم ادس بود تصرف کردند و در سال دویست و چهل و سه بعد از میلاد کلیهٔ آن را تم
نمودند وخانوادهٔ سلاطین آنجا را برانداختند وولایت اوسرهوئن در تصرف
سلاطین روم بیزانس بماند تا تقریباً سال ششصد و چهل بعد از میلاد بعد اعراب
ومسلمین آن را متصرف شدند وبنی همدان در آنجا حکومت یافتند بعد از آنها بنی
عقیل که در موصل سلطنت داشتند آنجا را تصاحب کردند و در سال هزار و چه
میلادی مطابق چهارصد و سی و دو هجری ناحیه و شهر ادس را سلاجقهٔ روم بکر
بعد سلاطین بنی اسپین آن را از مسلمین منتزع ساختند وحکام بر آنجا گماشتند آ
حکمرانان آنها مسلط و مستقل شده خود را دوك خواندند پس از آن بودون بو
از اهل اروپا با مجاهدین فرنك آن ولایت را مسخر کرد و تا هزار و صد و چهل
میلادی مطابق پانصد و چهل و یك هجری در تصرف فرنگها بود آنگاه نورالدین ح
در سنهٔ مذکور آنجا را فتح نمود در سال هزار و صد و هشتاد و دو میلادی م
پانصد و هفتاد و هشت هجری صلاح الدین ایوب سلطان مصر بتملك آن ابالت

در سنهٔ هزار و دویست و سی و چهار میلادی مطابق ششصد و سی و دو هجری سلاجقهٔ قونیه آن ناحیه را گرفتند در هزار و دویست و پنجاه و شش میلادی مطابق ششصد و پنجاه و چهار هجری هلاکوخان آنجا را قتل و غارت نمود در هزار و سیصد و نود و پنج میلادی مطابق هفتصد و نود و چهار امیر تیمور کورکان آن ملک را مسخر کرده مدت بیست روز در این ناحیه بماند و اهل خبر دانسته‌اند که سنهٔ مذکوره سال اول یورش پنجسالهٔ امیر تیمور است و مورخین ما اغلب اورها و رها را که همین اورفه و اوسرهون باشد رها نوشته‌اند بعد از آن زمانی ترکمان و چندی دولت ایران مالک آن مملکت بودند تا در سال هزار و ششصد و سی و هفت میلادی مطابق هزار و چهل و هفت هجری دولت عثمانی آنرا ضمیمهٔ سایر ممالک خود ساخت

فصل هشتم

در سلطنت اشک یا ارشاک هشتم موسوم به اردوان دوم

این پادشاه که ملقب به مکاس تئو پاترنیکاتر یعنی اعظم و ابن الله و فاتح بوده در سال یکصد و بیست و شش یا اوایل سنهٔ صد و بیست و پنج قبل از میلاد بجای فرهاد بر تخت سلطنت جلوس کرد و باید دانست مجالس شورای دولتی او را بسلطنت انتخاب و اختیار کرده‌اند پس معلوم میشود که فرهاد پسر مهرداد پادشاه سابق فرزند پسری نداشته که بجای پدر نشیند یا اگر داشته قابل پادشاهی نبوده بنابراین دو مجلس دولتی عم فرهاد را که اردوان دوم باشد جانشین او قرار داده‌اند اردوان دوم وقتی بپادشاهی رسید پیر بوده دو سال یا سه سال بیشتر سلطنت نمود و میتوان گفت از این قلیل مدت حکمرانی هم تمتع و لذتی نبرد چه عراق عرب کلیةً مغشوش گشته و دشت قبچاق و ارمنستان که تمکینی بسلاطین اشکانی داشتند و باجی میدادند دم از خود سری و استقلال زدند و در فارس و خوزستان ولات نیز خود را پادشاه مستقل خواندند تبعهٔ یونانی پادشاه اشکانی هم نتوانستند بعدها خود را طرف وثوق و اعتماد

اشکانیان فرار دهند تورانیها هم که بوجود سرحد ودشمنی پرداخته وفرهاد را کشته
در بین وقت خصم ومدعی بیشماری آمدند پس از چنین وضع آشفته وپریشان اردوان دوم
چه حظ وبهره میتوانست برد وتوضیح آنکه هیمرس نامی را فرهاد در طرف بابل حکومت
داده بود او بواسطه جنگهای بیمعنی با همسایه وتعدیها که برعایا کرده بوده مغضوب
جمله گشته مردم بابل وکلیهٔ عراق عرب طوری با او بد شده بودند که هرگز ممکن نبود
اظهار رغبت ومیلی بپادشاه اشکانی نمایند وقصد خدمت او داشته باشند
یونانیها هم که در جنگ فرهاد با تورانیها بیوفائی کرده وبدشمن پیوسته فرضا که عرض
خدمتی میکردند تکیه بگفتار واظهار آنها ممکن ومعقول نبود تورانیها که بهترین
یار ومددکار وخدمتگذار اشکانیان بودند حالا رنجیده خاطر ودشمن وخونی اند
سایرین هم که این ضعف وانقلاب را مشاهده میکنند فرصت را غنیمت شمرده بار تبعیت
واطاعت را از دوش می اندازند بلی فقط خوشبختی موقتی اردوان دویم این بود که
تورانیها بتاراج بعضی از بلاد خراسان قناعت کرده مراجعت به ایل والوس خود
نمودند سال اول سلطنت اردوان دویم باین نهج گذشت اما چون پادشاه پیرمرد
ومدبر بود یقین داشت اگر تورانیان را که هرگونه جسارت نموده اند وخون پادشاه
را ریخته تنبیهی بسزا ننماید بیشتر جری وجسور شده مملکت او را خواهند تاخت بنا
بر این پیش دستی کرده در ابتدای سال دویم سلطنت خود لشکری فراوان تجهیز
نموده بجنگ وحشیهای توران رفت وبا آنها مصاف داده ودر اثنای محاربه تیری
ببازوی او خورد وهلاک شد واین واقعه یعنی قتل اردوان دویم یا سیم درسال دوم
سلطنت او بود

در اینجا مزید بصیرت واطلاع مطالعه کنندگان را مجملی از وضع وحالات وعادات این
طایفهٔ وحشی صحراگرد تورانی که در آنزمان اسباب خرابی وزحمت ملل متمدنه
بوده اند مینگاریم
اولا طوایف وحشی صحراگرد تورانی که جار لصیق ممالک مستحقه اشکانیان بودند
در صحراهای وسیع شمال آسیا که از محیط آرکتیک بجبال تیانشان وحدود خانه
ژاکسارکه سیحون باشد امتداد یافته از ازمنهٔ سالفه که هیچ تعیین آن ممکن نیست

بهین وش یعنی بصحرا گردی معتاد و چند طایفه بوده و هیچوقت پادشاه یا رئیس
مستقلی نداشته اند گاهی برای تاخت و تاز بلاد متمدنه مجاوره باهم اتفاق نموده
جمعیتی زیاد از سوار و پیاده غارتگر جنگی تشکیل داده باطراف هجوم و حمله نموده
بعد از قتل و غارت و بدست آوردن الجه و اسیر به یورتهای اصلی خود مراجعت
مینمودند گاهی هم تاخت و تاز آنها بطور الامانی یعنی بقدری بود که از سیحون و
جیحون گذشته داخل صحرای خوارزم شده تا گرگان و استراباد می آمدند هر چه بدستشان
می آمد چپو میکردند و باز میگشتند در اوایل سلطنت اشکانیان یعنی در سال
دویست و بیست قبل از میلاد یا چند سال پیش و پس این الامانی و غارتگری طوایف
تورانی را خیلی خوش آمده لذتی از آن برده بنابراین بر جسارت آنها افزوده شد
و مایل به اقامت بعضی از نقاط ترکستان که عبارت از اراضی بین النهرین سیحون و جیحون
باشد شدند و اشکانیان چون اصلا از این طایفه بودند بسابقه هم جنسی با آنها مدارا
مینمودند بلکه معاهده فیما بین آنها و دولت اشکانی برقرار شد مبنی بر اینکه در بعضی
مراتع و النگها و سبزه زارها اغنام و مال و مواشی خود را بچرانند و باجی یعنی چیزی
از این بابت بسلاطین اشکانی بدهند و چون موسم سبزی صحرا در گذرد به یورت و
مساکن اصلی خود معاودت نمایند و یورت و مسکن اصلی آنها از قراریکه خود انتخاب
کرده بودند بالای سمرقند در ساحل رودخانه آقسو بود

بنابر مسطورات مورخین چینی در سال دویست یا دویست و پنج قبل از میلاد دو
طایفه بزرگ از طرف شمال یعنی از اراضی واقعه در مغرب شانسی حرکت کرده بجانب
جنوب آمدند این دو طایفه موسوم به یوشی بودند و چون قوم باعدت و عظمت
هیاطله آنها را غارت نمودند غارت زده ها مجبور شده جلای وطن اختیار
کردند و قدری که راه پیمودند دو قسمت شدند قسمتی مستقیما بسمت جنوب رانده
تبت را تصرف نمودند قسمت دیگر بطرف جنوب غربی حرکت کرده بطایفه سوکه در
صحاری مغرب رودخانه ایلی سکنی داشتند رسیدند طایفه سو از جلو طایفه یوشی
فرار کرده بحدود فرغانه و سیحون آمدند که این صحرا فیما بین یوشی و طایفه اوزون
که شاید اوزبک باشد جنگی اتفاق افتاده یوشی شکست خورده بطرف سیحون رانده

آخر الامر طایفهٔ سو در سمت کاشغر و باختر و آن نواحی قرار گرفتند و یوشی که از
اوزبوم شکست خورده در اراضی ما بین جیحون و بحر خزر یعنی در صحرای خوارزم بو
اختیار کردند و این دو طایفه اسباب وحشت ملل متمدنه نزدیک بآنها گردیدند و مس
است که در هر عصر و زمان متمدنین اهل عالم از حمله و غلبهٔ وحشیان صحراگرد بیم
وحشت داشته‌اند از استیلای دولتی با تمدن چه اگر دولت متمدنه بر مملکتی غلبه نما
بنیاد تمدن یعنی صنایع و علوم و حرف آنها را بر نمی اندازد بر خلاف ملل وحشی
که اثری از آن اصول و دعایم عالم انسانیت باقی نمیگذارد بلکه اول آنجمله را باطل
کرده بعد بقتل و نهب میپردازد و نظیر این واقعه بسیار واقع شده از جمله در زم
کی اکزیاد شاه پیشدادی ایران تقریبا در ششصد و سی سال قبل از میلاد جماعت
تورانی بایران تاختند و بنا خرابیها کردند و بعد جنگهای سختی که کیخسرو بزرگ
دارای کبیر با تورانیها کردند غالبا برای این بود که آنها را مانع شوند و نگذا
بمملکت ایران ورود نمایند خلاصه همینکه طایفهٔ سو و یوشی در صحراهای خوارزم
فرغانه و بالای سمرقند سکنی گرفتند مسکن خود را مأمن اشرار و طاغیان طرق
قاتلین قرار دادند هر کسی با هر طایفهٔ شرارتی میکرد یا مالیات دیوان را ادا نم
پناه بآنها میبرد و این بود و بسط اراضی منحصر به طایفهٔ یوشی تا باطراف دریا
هیرمند سیستان رسید این بود که سیستان را ساکاستانه خواندند یعنی ا
طایفهٔ ساکا یا سیت‌ها ساکاستانه رفته رفته سکستان شد و سکستان را اعر
سجستان کردند و یک شعبه از طایفهٔ یوشی که در اراضی مذکوره سکنی داشت
بقصد تاخت بسمت هندوستان راندند و تا پنجاب رفتند و اگر درست
پنجاه و شش قبل از میلاد پادشاه هند جلو آنها را نگرفته بود تمام هندوستان
چاپیده بودند و باید دانست که اگر چه اسم مخصوص طایفهٔ مزبوره یوشی
اما معروف به ساکا و سیت شده و چون شعب کثیره از آنها منشعب گشته هر ش
اسم مخصوص داشته چنانکه زِنت و داهی و طخاری و خزاسمی و ساکاروله هم
این طایفه بوده اند و داهی آنها بوده که در دهستان یورت اختیار کرده و طخ
در طخارستان و خزاسمی در خوارزم و ساکاروله تا بدر ساری گلی باشد و

قبایل

قبایل اکراسامی علیحده داشته اما همه را یک لک و عادت بوده جمله احمال و اثقال
خود را بواسطهٔ عراده و تکره حمل و نقل میکردند اسلحهٔ آنها تیر و کمان و نیزه بوده
آهن را نمیشناختند از سنگ خارج کنند از مفرغ پیکان میساختند در چادر آینه
و کلاه خود قطعات طلا نصب میکردند   بعضی از مورخین را عقیده اینست که این
طوایف آدم هم میخورده اند و گویند مخصوصاً پیران قبیله را میکشتند و گوشت
آنها را می پختند و در ضیافتها میخوردند و پیکان تیرهای خود را با خون متعفن شده
انسان یا با سم زهرآلود میکردند و اردوان دوم که در جنگ با این مردم کشته شد
یکی از همان تیرهای زهرآلود کار او را ساخت و شک نیست که کشته شدن اردوان
باز مایه مزید جسارت طوایف تورانی افزود چه در مدت قلیلی دو نفر پادشاه
اشکانی را کشته و اینمعنی بالطبع آنها را متهور میساخت و بر قوت قلب آنها
می افزاید

سال عمر اردوان دوم را مورخین نود و شش سال نوشته اند

فصل نهم

در سلطنت اشک یا آرشاک یا ارساس نهم موسوم بمهرداد دوم

اشک نهم یا مهرداد دوم را لقب مگاس او وژنر اپیفانس تئوز فیلهلن بوده یعنی
اعظم و نیکوکار و نامی و خداوندگار یا خداوند و محب یونان و مورخین ارمنی اسم
این پادشاه را آرشاقان ضبط کرده اند

مهرداد دوم در سال صد و بیست و سه قبل از میلاد بتخت سلطنت جلوس کرد
و از همان روز که خود را مالک تخت و تاج دید بخونخواهی پدر و بنی عم خود
فرهاد دوم و اردوان دوم که بدست قبایل تورانی کشته شده بودند کمر بست
و با آنقوم جنگهای بسیار سخت کرد

ژوستن مورخ میگوید مدت محاربهٔ مهرداد دوم با طوایف تورانی بدبدگشت

یعنی

یعنی چند سال طول کشید و اخر الامر آنها غالب آمد و از شاهزادگان خانو
سلطنت اشکانی یکی را حکمرانی ترکستان و افغانستان و حدود هند داد و این شاه
حکمران سر سلسلهٔ سلاطین اشکانی هند و تورانی است که معروف بسلاط
کوشان میباشند

اردوان دوّیم در قلیل مدّت سلطنت خود چنانکه پیش ذکر شد اهتمام تمام در مقا
نمودن قبایل تورانی داشت لکن باین قصد و فوز فایز نگردید چه این سعادت و خو
مهرداد دوّیم را نصیب بود و در مدّتی که اردوان دوّیم و مهرداد دوّیم باینکار
و امر مهم اشتغال داشتند گویی کلیتًا حدود غربی مملکت خود را فراموش کرده بود
و عراق عرب و شام و سلطنت سلاطین سوریه شام و دولت سلوکیدی و فوایدی که در
داشتند از خاطر آنها رفته و اگر این دو پادشاه اشکانی گرفتار کار طوایف تور
نبودند در چند سال آخر میتوانستند تمام ممالک سلاطین سوریه شام را نصاحب
تملک نمایند چه در مدّت مزبوره دولت سلوکیدی دچار انقلاب و سوانح عظیم بود
ضبط و تسخیر متملکات آن دولت برای پادشاه اشکانی کمال سهولت و آسانی را
امّا مهرداد دوّیم اگرچه بآن نعمت و فیض عظیم فایز نگشت لکن از طرف قبایل و
تورانی آسوده شد و دوباره سلطنت اشکانی را بزرگ کرده آب رفته را بجوی آو
بعقیدهٔ بعضی از مورّخین چون مهرداد دوّیم بر طوایف تورانی غالب آمد مملک
سیستان را نیز ضمیمهٔ سایر ممالک خود کردانید و تا آنوقت اشکانیان در سیست
دخل و تصرّفی نداشتند مختصر بعد از آنکه مهرداد کار حدود شرق بپرداخت ب
مغرب تاخت چه اینطرف نیز هیمر حکمران عراق عرب مضافات مغشوش کرده بو
بالجمله چون موکب پادشاه اشکانی بطرف عراق نهضت نمود بدون زحمت و مش
ببارهیمر مقهور و مغلوب شد و بحکم مهرداد او را بکشتند پس از آن شه
اشکانی بر فارس و کرمان و خوزستان تسلط یافت و این نواحی جمله او
مصفّا گشت

در اینجا مناسب مینماید که مجملی از وضع سلاطین سلوکیدی شام که با مهرداد
معاصر بوده اند بنگاریم بنا بر این آنچه را یکی از مورّخین در سال نود قبل از

نوشته

نوشته نقل مینمائیم نویسنده مزبور میگوید سلطنت سلاطین بر شام از سال صد و
بیست و پنج قبل از میلاد رو بضعف و تنزل گذاشت بلکه مایل بزوال گردید
بعد از الکساندر زبینا چنانکه پیش گفتیم انطیوخس هشتم ملقب و معروف به
کرپیس پادشاه شد و کرپیس بمعنی دماغ کج است این سلطان و مادرش را
کلئوپاطره شراکت سلطنت مینمودند و انطیوخس هشتم تا اطاعت مادر میکرد سلطنتش
قوتی بکمال بود لکن پس از چندی بنای خود رائی و نافرمانی را گذاشت لهذا مادرش
خواست او را مسموم کند چنانکه برادرش سلوکوس را همینطور تلف کرده بود انطیوخس
ملتفت شده همان زهری را که مادر برای او آماده کرده بخورد خودش داد و او را
نابود نمود و مدت هشت سال با قدرت تمام کار سلطنت میپرداخت پس از این مدت
برادر مادری او که نیز انطیوخس نام داشت و پسر انطیوخس سیدتس که بدست فرهاتس ثانی
مقتول شد طغیان کرد و بر برادر یاغی گشت این دو برادر که یکی معروف به انطیوخس
هشتم و دیگری مشهور به انطیوخس نهم بود چند جنگ با هم کردند اولی که انطیوخس
دماغ کج باشد در قطری از مملکت شام مسلط بود و دومی که او را انطیوخس
سیزیک میگفتند در ناحیه دیگر و این دو دست از زد و خورد نکشیدند تا در سال
نود و شش قبل از میلاد انطیوخس هشتم معروف به دماغ کج در میدان جنگ کشته شد
و از وی پنج پسر ماند و هر پنج مدعی سلطنت بر شام بودند یعنی هر یک خود را وارث
تخت و تاج پدر میدانستند و هیچیک تمکین آن دیگری نمینمود و اسامی این
پنج پسر از این قرار است سلوکوس ششم انطیوخس دهم فلیپ دمتریوس
انطیوخس دوازدهم
خلاصه انطیوخس نهم ملقب به سیزیک نیز بعد از برادر خود انطیوخس دماغ کج
نتوانست چندگاهی از سلطنت متمتع گردد چه سلوکوس ششم در جنگ سختی طوری
او را مقهور ساخت که وی از بیچارگی و استیصال خود را بکشت و پسری از وی باقی
ماند که او را انطیوخس دهم گفتند و انطیوخس دهم خود را اوزب یعنی مقدس خواند
انطیوخس مقدس قشونی تجهیز کرده با پسر عم خود سلوکوس ششم مصاف داد و چون
مردم از تعدی و سوء سلوک سلوکوس ششم خیلی مکدر بودند بلکه بستوه آمده

دفع شر او نمودند یعنی وی و اهل و نزدیکانش را در قصر سلطنتی بسوزانند چون
از میان برداشته شد انطیوخس یازدهم و برادر کهترش فلیپ مدعی سلطنت شدند
متفقا بپادشاهی پرداختند و با انطیوخس مقدس جنگ کردند و شکست خوردند
در هنگام فرار و عبور از رودخانه اورنت که نهر عاصی باشد انطیوخس یازدهم د
آب این رودخانه غرق شد و تنها فلیپ از این هنگامه جان بدر برد و تهیه کار پردا
و قشونی جمع آوری کرده سال بعد با انطیوخس دهم (مقدس) مجددا مصاف د
انطیوخس دهم درین جنگ مغلوب شده فرار نموده در مملکت اشکانیان پنا
جست و بعد از فرار او فلیپ مملکت بر شام را با برادر خود دمتریوس سیم قسمت
انطاکیه پای تخت فلیپ و دمشق دار الملک دمتریوس گردید و بعدها میان
دو برادر زمین نزاع در گرفت دمتریوس بلند انطاکیه را محاصره نمود پس از
حلب را و در آن هنگام که فلیپ در حلب محصور بود سردار اشکانی موسوم به س
که در آن حدود اردو داشت و یکی از مشایخ اعراب که او را عزیز یا زیز
میگفتند بکمک او آمدند عاقبت دمتریوس را از دور حلب پراکنده ساخت
و خود او را اسیر کرده نزد پادشاه اشکانی فرستادند پادشاه اشکانی ک
مهربانی را با او نموده مملکتی از ترکستان را بسیورغال بوی داد دمتریوس
مملکت رفته بعد از چندی توقف در آنجا درگذشت و این واقعه چون در
بود قبل از میلاد واقع گردیده و جلوس مهرداد چنانکه گذشت در سنه صد
بیست و سه یا صد و بیست و چهار قبل از میلاد بوده باید گفت واقعه مزبو
تقریبا مقارن سال سی و چهارم سلطنت مهرداد دوم واقع شده و از
روشن و آشکار میگردد که اگر مهرداد گرفتار کار طوایف تورانی و سوا
که از آشوب و طغیان آنها متولد شده نبود درین هرج و مرج سلطنت
چه قدر میتوانست منتفع شود بعبارة اخری ممکن بود تمام ممالک سلا
سلوکیدها را تملک نماید

نیز یکی از مفاسدی که ناشی از طغیان طوایف تورانی شد و اسباب ز
مهرداد دوم گردید استقلال سلطنت ارمنستان بود توضیح

از چند

از چندگاه پیش یکی از شاهزادگان اشکانی در ارمنستان حکمرانی داشت واگرچه او و
اخلاف او را پادشاه میخواندند ولی تا این زمان مطیع و خراجگذار بنی اعمام خود یعنی
پادشاهان اشکانی ایران بودند و ایشان را بشاهنشاهی میشناختند حکمران
و شاهزادهٔ ارمنستان چون مهرداد را گرفتار کار رقبا بابل و جنگ تورانی دید از
او ابل سلطنت این پادشاه استقلال خود را اعلان نموده ظاهر ساخت
یکی از مصنفین میگوید چون تیگران پادشاه ارمنستان خود را مستقل دانست و در
آسیای صغیر و قفقاز استیلا و قوتی حاصل نمود خود را شاهنشاه ارمن خواند بلکه
مورخین ارمنی مینویسند مهرداد دوم شاهنشاه اشکانی ایران از لقب شاهنشاهی
استعفا کرد و شاهنشاهی پسر عم خود پادشاه ارمن را تصدیق نمود و خود بخطاب
پادشاهی قانع گشت بعضی افاد امنه بجای تیگران اسم پادشاه مستقل ارمن را آرداشز
نوشته اند و آرداشز همان اردشیر است
زمرهٔ از مورخین لاتین میگویند مهرداد دوم چون در مملکت ایران مجدداً باوج
اقتدار رسید لقب شاهنشاهی خود را باز دارا گشت واندیاد بصیرت را در اینجا
شرحی از ارمنستان و سلطنت و حدود مملکت آن درج مینمائیم
تاریخ ارمنستان از تواریخ ممالک و دول عدیده کمال الشرح و بسط است ما در اینجا مجمل
و خلاصهٔ از آن باندازهٔ لزوم مینگاریم و ابتدا بجغرافیای آن میپردازیم
ارمنستان در طرف مغرب مایل بشمال ایران واقع است حدود آن در شمال رود کر
و کوههای گرجستان است تا سرچشمهٔ شط فرات و در شمال غربی تا بیره جک و فرات
و از این نقطه تا کوه جبلو واقعه در سرکرد و در جنوب سلسلهٔ جبال کردستان
و در مشرق نیز بعضی از نقاط غربی آذربایجان آن مملکت را محدود میساز و در
آن اوقات میتوان گفت محال ماکو و خوی و ارومی و قراباغ و ایروان و نخجوان
و قارص و غاقرمان و بایزید و موش و تبلیس و وان و اردهان و خرپوت و ملاطیه
و غیره جزو از ارمنستان بوده است این بود حدود ارمنستان کبیر اما ارمنستان
صغیر این مملکت را تقریباً از شمال لوای قره سرای شرقی و در غرب لوای توقات تابع سیو
و لوای بیغند تابع ولایت قونیه و در جنوب لوای ایچ ایل تابع ولایت اطنه و لوای عینتاب

ولوای

ولوای اوروفه تابع ولایت حلب و در شرق لوای ملاطیه وخرپوت تابع ولایت معموره ال
ولوای ارزنجان تابع ولایت ارزنة الروم محدود میباشد و نظر بحدود از بعد مسطو
لوای سیواس و لوای قیصریه و لوای مرعش و لوای قوزان و لوای اطنه داخل این مملکت
بوده است وامتداد ارمنستان صغیر از شمال شرقی بجنوب غربی است
اما تاریخ ارمنستان از قراریکه مورخین ارمنی نوشته اند سه هزار سال قبل از
تولد حضرت عیسی علیه السلام شخصی موسوم به هایق از اولاد حضرت نوح ع در این مملک
تشکیل سلطنت داد وهم اکنون ارامنه خودرا منسوب برهایق دانسته خیلی مبا
دارند که آنها را هایی بگویند ومملکت آنها را هایاستان وبرهای وهایستان
بیشتر راغب اند تا بر ارمنی وارمنستان ومیگویند از سه هزار سال قبل از میلاد
تا زمان اسکندر کبیر پنجاه وچهار پادشاه از نسل ونژاد هایقود کار مدت سلطنت
کرده واسم ورسم جمله ثبت وضبط است جز اینکه سال ومدت سلطنت افراد آن
اشخاص بدرستی معلوم نیست این گفته مورخین ارمنی براف سانه بیشتر شباهت
دارد تا بتحقیقات تاریخی اما عقیده مورخین یونان ولاتین وتاریخ سلاطین
بنی آشور را اگر ملاحظه کنیم مطالب قریب بصحت از آنها در باب تاریخ ارمنستان
استخراج توانیم نمود
از مسطورات مزبوره چنین مستفاد میشود که زیاده از چهار هزار سال قبل
از میلاد مسیح طایفه از طوایف تورانی از سرمنزل اصلی خود کوچ کرده
باین سرزمین یعنی ارمنستان وگرجستان آمده این اراضی را معمور
ومسکون نموده اند
از قراریکه در تاریخ بنی آشور نگاشته شده ابتدا ارمنستان منقسم بچندین بود
گردید وبعدها آن بودنها مبدل بنواحی وولایات گشت واسامی آن بودنها
یا نواحی وولایات از قرار ذیل بوده
آورارد زو میلچ یش میلامانا نائیری موسنات سیر آورارد زورا
مملکت آرارودی نامیدند واین همان ولایت میباشد که کرسی آن وان حالیه
بوده وبمزید قوت بر سایر ولایات برتری داشته یعنی ولایات دیگر تبعیتی به
آرارودی

آرارودی می‌نموده اند
از ولایات ارمنستان آن قسمتی که در حدود مملکت بنی آشور بود در زمان پادشاهی
توغولتی پال ایشارای اول سلطان بنی آشور که از هزار و صد و پانزده تا هزار و
صد قبل از میلاد در مملکت آشور (آسیریه) سلطنت میکرد تابع سلاطین بنی آشور
شد اما مملکت آرارودی تا نهصد سال قبل از میلاد باستقلال میزیست
در سال مذکور شولمانو آشاریدوی دوم پادشاه بنی آشور بر آرام پادشاه
این مملکت غالب آمد و از این تاریخ تا ششصد و چهل قبل از میلاد سلاطین آرارودی
با پادشاهان بنی آشور زد و خورد داشتند گاهی غالب و زمانی مغلوب میشدند
و غلبهٔ آنها این بود که خود مستقل باشند در سال ششصد و چهل قبل از میلاد
ساردور پسر سیم پادشاه آرارودی یکباره مطیع و تابع دولت و سلطنت بنی آشور
گردید و باجگذار آنها شد بعبارة اخری از این تاریخ حکمرانان آرارودی
پادشاه نبودند بلکه حکامی بودند که از جانب سلاطین بنی آشور در این مملکت
حکومت مینمودند
بنابر منقولاتی که در جبال وان پیدا شد از اولاد آرام یازده نفر سلطنت
کرده اند تا وقتیکه مملکت آرارودی ضمیمهٔ ممالک بنی آشور گشته و این مملکت
و سایر نواحی ارمنستان منقاد و تابع بنی آشور بودند تا دولت سلاطین بنی آشور
که معروف به نمارده میباشد منقرض گشت و اواخر شاتار که او را کی اکسر هم میگفتند
و از سلاطین پیشدادی ایران بود ممالک نمارده را مسخر و ضبط نمود و کی اکسر احتمال
میرود همان کیومرث معروف در تاریخ ایران باشد که ما او را جمشید میدانیم در همان حال
کی اکسر که مملکت بنی آشور را متصرف نمود مملکت ارمنستان را هم تصاحب نمود و در
زمان سلطنت این پادشاه پیشدادی ایران قومی از طایفهٔ آرین یعنی از مردمی که اصلاً
ایرانی بودند از وطن خود مهاجرت کرده به ارمنستان رفتند و با تورانیهائی که از
قدیم در آنجا سکنی داشتند مخلوط گشتند پس سکنهٔ ارمنستان اختلاطی است
از تورانی و ایرانی
یکی از مورخین میگوید در اوان سلطنت بنی آشور که معروف به نمارده بودند و ما

هفتم قبل از میلاد در بابل سلطنت داشتند سه طایفه از مهاجرین قدیم تورانی
که موسوم به آراردی و نائیری و مینی بودند مملکت ارمنستان را در میان خود
تقسیم کردند طایفهٔ آراردی در محال قراباغ و ایروان و نخجوان و بایزید و وان
سکنی گرفتند و طایفهٔ نائیری در محال خارص و قاغزمان و بعضی از محال بایزید
و موش و تبلیس و ارزنجان و خرپوت و ملاطیه و بیره جک یورت اختیار کردند
و محال ماکو و خوی و ارومی و سلماس تا مشکاه طایفهٔ مینی گردید و صامتوانیم
گفت این سه طایفه غیر از اسامی مزبوره نام دیگر داشته اند و آن اسامی نام
نواحی و امکنهٔ آنها بوده بعد طوایف مجاور هر طایفه را به اسم مسکن آن نامیده
چنانکه آراردی‌ها را آرارات اسم کوه معروف آغری داغ است که در سرحد
ایران و عثمانی و روس واقع شده و در سفر تکوین تورات به همین اسم مذکور است
و حوالی کوه مزبور طایفهٔ آراردی سکنی داشته پس ظن قریب به یقین آنکه اینها
باسم آن کوه نام برده و نامیده اند

در سال پانصد و پنجاه و هشت قبل از میلاد که طایفهٔ کیان پیشدادیان را منقرض
و منقرض ساختند و سلطنت ایران را خاص خود نمودند شکر آن نام و آل ار
نیز در بقهٔ تبعیت و اطاعت کیخسرو کیانی را بو گردن گرفت

در سنهٔ سیصد و سی قبل از میلاد اسکندر کبیر بر دولت ایران غالب آمد
پادشاهی این مملکت او را شد در هر وقت اهالی ارمن مطیع و منقاد آنها
فساد کردیدند

چون اسکندر درگذشت و ممالک او میان خلفای او تقسیم شد ارمنستا
بسلاطین سلوکید ترشام رسید و چیزی نگذشت که آراردوانس نام حکمران
مملکت بر پادشاه سوریه بشوریدند اما مقهور آن پادشاه گردید و بار
در تبعیت سلطنت ترشام بود تا در سال صد و هشتاد و نه قبل از میلاد
آرتاکزیاو زاریادراد و حاکم ارمنستان کبیر و ارمنستان صغیر بر پادشا
سلوکید ترشام سوریه را یشوریدند سر بر افراشتند و مملکت ارمنستا
بواسطهٔ این دو شکو منتظمه تشکیل یافت و موسوم به ارمنستان کبیر و ا

صغیر شد

صغیر شد اما ارمنستان کبیر یا مملکت ارمن کبیر که واقع در طرف شمال شرقی عبارت بود از ارزنة الروم و قارص و وان و ایروان و ارمنستان صغیر یا ارمن صغری که آنرا مملکت سوفن هم میگفتند و در سمت جنوب غربی واقع ناحیهٔ طرف فرات و آنحدود را که حالا دیار بکر میگویند شامل بود و رود خانهٔ مراد از آن نواحی میگذشته پای تخت آن ساموسات که حالا معروف به سامسات است

بالجمله ارمنستان کبیر در سال صد و پنجاه و پنج قبل از میلاد مسخّر مهرداد اول پادشاه اشکانی گردید و حکومت آن را ببرادر خود والارساک یا والارشاک داد و او سر سلسلهٔ سلاطین اشکانی ارمن است

یکی از مورّخین گوید بعد وقت غلبهٔ مهرداد دوم بر ارمن این مملکت در تحت سلطنت ارتواو پستو یا آرتاوستی یا آرتاواستی بود و این اسامی محرّف آرتواشر است که اردشیر باشد و اردواشر قبل از تیگران در ارمن پادشاهی کرده و شاید اردواشر پدر تیگران بوده چنانکه موسی خورنی بتصریح باین مطلب کرده است و اردشیر و تیگران از شاهزادگان اشکانی بودند

در سنهٔ سی و چهار قبل از میلاد در اواخر سلطنت تیگران اول پادشاه اشکانی ارمنستان رومیها بر این مملکت غلبه نمودند و فی الحقیقه از آنوقت سلطنت مستقل باقوّتی در ارمنستان نبود گاهی رومیها آنرا متصرف میشدند زمانی ایرانیها و باز طایفهٔ اشکانی تا سال چهار صد و بیست و هشت بعد از میلاد مختصر سلطنتی در بعضی از قطعات ارمن کبیر داشتند اما از این سال دیگر این مملکت کلیّةً ضمیمهٔ متصرفات سلاطین ساسانی گردید و دست سلاطین اشکانی ارمنستان از این مملکت کوتاه گشت

در سال ششصد و سی و دو بعد از میلاد سلطنت ساسانیان دچار انقلاب شد یعنی گرفتار مقدمهٔ استیلای عرب بر عجم گردید سلاطین قسطنطنیه این موقع مساعد را مغتنم شمرده ارمنستان را متصرف شدند و از آنحدود تا دیری برای تصرف این مملکت فیما بین خلفای اموی و عباسیه و امپراطورهای قسطنطنیه کشمکش در کار بود تا در سنهٔ هفتصد و چهار میلادی اعراب کلیّةً آنجا را مسخّر کردند

وحکام مسلمان برای آن مملکت تعیین شد و اول حاکم مسلمان ارمنست
قاسم نام داشت

در سنه هشتصد و هشتاد و شش میلادی اشوط نام از طایفه باگراتید چون استیلا
در ارمنستان حاصل کرده بود خلفای بنی عباس سلطنت او را در ارمن تصدیق کرد
اما بشرط دادن خراج و او این شرط را قبول کرده یازده نفر این سلسله در ا
پادشاهی نمودند

در سال هزار و چهل و پنج میلادی قاکیغ دوم پادشاه ارمن کبری که خراجگذار اسلا
بود مقهور و مغلوب امپراطور قسطنطنیه شد

در سنه هزار و شصت و چهار میلادی فارص را سلاطین سلجوقی فتح کردند و غا
مملکت ارمن را از امپراطورهای قسطنطنیه منتزع ساختند و چون سلاجقه بر
ارمنستان غالب آمدند این مملکت بچندین ایالات قسمت شد و در هر ایالت یکنف
حاکم مسلمان بحکمرانی پرداخت و حکام مسلمان ایالات ارمن چند سلاله بوده اند
باستقلال حکمرانی کرده و اسامی آنها از اینقرار است

سلاله کرد مروانی سلاله بنی ارتق سلاله ایتوبی که در آمد و دیار بکر و ماردین و میا
سلطنت میکردند سلاله شاه ارمن که در خلاط یا اخلاط حکمرانی داشتند
سلاله آل حمدان و بنی عقیل که در موصل پادشاهی مینمودند و اتابکان حلب
لؤلؤ و بنی اسد و بنی مازیاد و دانشمندیه و بنی منقذ و بنی شداد و بنی صاق

در هزار و چهارصد و هفتاد و دو میلادی قسمت عمده ارمنستان کبری
سلاطین صفویه ایران تصاحب کرده و نواحی جنوبی را عثمانیها متصرف شدند

در سال هزار و هشتصد و بیست و هشت میلادی آن قسمت ارمنستان که جزو ایرا
بود آن روس گردید

در سنه هزار و هشتصد و هفتاد و هشت فارص و یک قسمت عمده از ارمنستان که د
تصرف دولت عثمانی بود ضمیمه متصرفات روس گردید

اما مملکت ارمن صغری مؤسس اساس سلطنت در آن سرزمین زادو بادس حاکم
بود و سی نفر از اولاد او تا سنه نود قبل از میلاد در این مملکت سلطنت داشتن

در سال مذکور تیگران اول پادشاه ارمن کبری ارمن صغری را ضمیمه مملکت خود نمود و در هر دو ارمنستان بحکمرانی پرداخت

در سال شصت و چهار قبل از میلاد رومیها ارمنستان صغری را متصرف شدند این مملکت مابین امپراطوریهای قسطنطنیه و اعراب و دولت ایران همواره محل متنازع فیه بود و بعضی اوقات سلاطین ارمن کبری در آن تسلطی بهم میرسانیدند تا آخر الامر در سنه هزار و چهارصد و نه میلادی سلاطین قراقوینلو آنجا را تملک نمودند و در هزار و پانصد و هشت صفویه آنرا از دولت قراقوینلو منتزع ساختند و بعد از صفویه بعثمانی رسید و الی الآن بدست آن دولت میباشد

چون مجملاً از جغرافیا و تاریخ ارمنستان مستحضر شدیم گوئیم در زمان مهرداد دوم سلاطین اشکانی ارمن چند سالی دم از استقلال زدند بلکه رایت شاهنشاهی برافراشتند اما مهرداد بعد از غلبه بر تورانیها و منقاد نمودن فارس و عراق و خوزستان و غیرها باز بر ارمن مستولی شد و آن مملکت در تحت تبعیت و خراجگذاری او در آمد اما وفات مهرداد دوم اسباب انقلاب غریبی شده تیگران پادشاه ارمن بعضی از بلاد این مملکت را که مهرداد دوم تصرف کرده بود در ثانی بگرفت و مستقل شد

یکی از مطالب مهمه تاریخ مهرداد دوم باز شدن راه مراوده رومیان است با اشکانیان که از فقرات مسطورات اهل خبر این اتفاق در عهد این پادشاه افتاده پس از برای توضیح مطلب گوئیم تا سال صد و نود قبل از میلاد عساکر روم وجهاً من الوجوه قدم در خاک آسیا نگذاشته بودند و عموم اهالی این اقلیم از اناطولی که معروف به آسیای صغیر است گرفته تا آسیای مرکزی که ایران و ترکستان و غیرها باشد و بلاد منتها نقطه شرقی که چین و غیرهاست از حال روم و رومی بیخبر بودند و معرفتی باوضاع آن ملت و مملکت نداشتند و اسم رومی بر زبان آنها نمیگذشت مردم آسیا از تمام اروپ با نقطه که مراوده مینمودند یونان بود در سال صد و نود قبل از میلاد اول دفعه بود که جمهوری بزرگ روم خود را در آسیا شناسانید و تفصیل آن اینکه قسمتی از مملکت یونان را رومیها در تصرف داشتند انطیوخس سیم پادشاه سلوکیدی بر شام قشونی تجهیز نموده بقصد بیرون کردن رومیها بطرف یونان رفت و در آن مملکت در ترموپیل با عساکر

رومی تصادف نمودند و جنگ سختی کردند و انطیوخس شکست خورد و مقهوراً از
بمملکت خود باز گشت سال بعد از آن که سنه صد و نود قبل از میلاد باشد رومیها
به مانیزی آمده و در آنجا با لشکر انطیوخس باز مقابل گشته دفعهٔ دیگر آنها را شکست
دادند اما رومیها از مانیزی تجاوز نکرده در آنجا عهد صلحی با انطیوخس بستند
و مراجعت نمودند و دیگر تا سال نود و یک یا نود و دو قبل از میلاد بطرف آسیا
نیامدند جمهوری بزرگ روم عهد کرده بود که یک شبر از خاک آسیا را تصرف ن
و متصرفات خود را از اینطرف وسعت ندهد اما بعد از چندی که آن دولت
برکار تاژ غالب آمد و تمام مقدونیه و یونان را تصرف نمود پلیتیک جمهوری بزرگ
روم تغییر کرد و از آنوقت بخیال دست درازی به آسیا افتاد و سلطنت پرگام
وسیله و اسباب کار آن دولت شد

تبیین اینمقال آنکه سلاطین پرگام که عبارت از لوای کاداسیه و لوای سارو
باشد از سال دویست و هشتاد و سه قبل از میلاد سلطنت مستقلی برای خو
تشکیل دادند و بعد از جنگ مانیزی خود را در ظل حمایت دولت جمهو
بزرگ روم کشیدند و اسامی پادشاهان پرگام از اینقرار است
فیلتر اومن اول آتال اول اومن دویم آتال دویم آتال سیم اریستونیک
چون در اواخر سلطنت این سلاطین جمهوری روم دانست که این سلطنت د
با نقراض است از آتال سیم سند گرفت که بعد از وفات او مملکت پرگام مس
در تحت تصرف دولت جمهوری بزرگ در آید آتال سیم در گذشت و برادر ص
آریستونیک که نتیجهٔ مواصلت غیر مشروعی بود بجای آتال جلوس نمود چرا
فرزندی نداشت که جانشین او باشد رومیها مترقب که پرگام را ضمیمه
نمایند و آریستونیک در خیال که نوشته برادر را که سند رومیها د
پرگام است باطل سازد و خود را بمملکت بسلطنت بر دارد دولت جمهو
روم چون طفره و تعلل آریستونیک را در تسلیم کردن پرگام دید با مهرداد
که در آنوقت پادشاه پونت بود متحد شد و با اریستونیک جنگ کرده و بر
غالب آمد و چون مهرداد ششم پادشاه پونت در اینموقع بدولت جمهوری

خدمت

خدمت کرده بود دولت مشار الیها در عوض قسمتی از مملکت کاپادوسیا را باو واگذار
نمود مهرداد ششم پادشاه پونت اگرچه در تحت حمایت رومیها نبود و خود مستقلاً
و مستبداً امیریت لکن مدة العمر با رومیها حالت اتحاد داشت چون او درگذشت
پسرش مهرداد هفتم در سال یکصد و بیست قبل از میلاد در سن یازده سالگی بجای
پدر نشست و برخلاف طریقهٔ پدر با رومیها رفتار کرد

این پادشاه یعنی مهرداد هفتم که ملقب به اعظم بود بواسطهٔ رشادت حالت خودسری
داشت لهذا در سنهٔ نود و نه قبل از میلاد مملکت کاپادوسیا که در تحت تصرف
یا حمایت رومیها بود بتاخت رومیها او را مغلوب کردند و قهراً بتمکین وا داشتند
لکن او کینهٔ رومیها را در دل گرفته بر این شد که امم و بلادی را که در اناطولی
در زیر حمایت رومیها بودند حتی المقدور بر آنها بشوراند و بعصیان وا دارد
این بود که بتحریک و تفتین پرداخت و با تیگران پادشاه ارمنیه بساخت و در خفا
اردوئی از قشون ارامنه و پونت تشکیل داده مجدداً بر کاپادوسیا حمله نمود و در سال
هشتاد و هشت قبل از میلاد هر چه در شهرهای اناطولی مأمورین دیوان از جانب
رومیها بود با هر چه کاسب و تاجر رومی که در بلاد مزبوره میزیستند همه را بکشت چنانکه
عدهٔ مقتولین بصد هزار نفر رسید بنا بر این دولت جمهوری بزرگ روم سیلا را
که از سرداران بزرگ نامی و از اعاظم رجال دولت روم بود بدفع او مأمور نمود
مهرداد هفتم مملکت خود را وسعت داده و تا شهر آتن دار الملک یونان را در
تحت تملک داشت سیلا بر نایب الحکومهٔ مهرداد که در آتن بود غلبه کرده آتن را
بگرفت و فاتحانه پیش راند تا وارد اناطولی شد گویند دویست هزار نفر از قشون
پادشاه پونت را سیلا در جنگهای مختلف بکشت

در سنهٔ هشتاد و پنج قبل از میلاد مهرداد هفتم مجبور بمصالحه شده و در سال
شصت و نه قبل از میلاد چنان بدبختی و بیچارگی باو روی آور شد که یکی از سربازان
خود حکم کرد او را با خنجر هلاک سازد

مهرداد هفتم پادشاهی بس رشید و متهور بود و اگر سرداران بزرگ روم از
قبیل سیلا و لوکولوس و پمپه با او بر نخورده بودند هر آینه او رومیها را کلیةً

از آسیا بیرون میکرد و طوریکه آنها را ذلیل و مقهور میساخت که دیگر قدم از ارو
بیرون نمیگذاشتند و هرگز بخیال تصرف اقطار آسیا نمی افتادند

مهرداد هفتم علاوه بر رشادت و جلادت مردی فاضل بود و به بیست و دو زبان حر
خلاصه در اثنای محاربات رومیها با مهرداد هفتم بود که دولت جمهوری بزرگ باسلـ
اشکانی مستقیما مراوده و مرابطه حاصل نمود

پلوتارک مورخ میگوید وقتیکه سیلا سردار بزرگ رومی مأمور کمک و اعانت با
پادشاه کاپادوس که ایالات سیواس و مرعش و قرامان حالیه عثمانی باشد بود و
میخواست اریابازان را از تعدیات مهرداد پادشاه پونت محفوظ دارد با مهرد
دویم پادشاه اشکانی بنای مراوده را گذاشت و بمعاضدت و مظاهرت آن پادش
بر پادشاه پونت غلبه نمود و تا سواحل فرات آمد و در آنجا اوروباز سفیر مهرداد
دویم پادشاه اشکانی با او ملاقات کرد و عهد مودتی بتوسط سیلا و اوروباز ما بین
پادشاه اشکانی و دولت جمهوری روم منعقد شد اما اوروباز بیچاره ظاهرا موافق
دستور العمل مهرداد پادشاه خود رفتار نکرده همینکه از مأموریت خود بازگشت
و بپایتخت رسید بحکم مهرداد سرش را بریدند

بعضی از مورخین تصریح بتقصیر اوروباز نموده گفته اند در هنگام ملاقات با سیلا
سردار رومی را بر خود مقدم نشانید پادشاه اشکانی این بشنید برنجید و این
رفتار را مضر بشأن سلطنت و دولت خود دانسته و دید آین بود که حکم بقت
اوروباز نمود

خلاصه در سال نود و یک یا نود و دو عهد مودتی پادشاه اشکانی با دولت
جمهوری روم منعقد ساخت

فوت مهرداد دویم را والیان مورخ در سال هشتاد و هفت قبل از میلاد نو
و مدت سلطنت این پادشاه را سی و هفت سال گفته

استاد المورخین مستر رلنسن وفات مهرداد دویم را از سوانح سال هشتاد و
قبل از میلاد دانسته و هستند از مورخین که میگویند مهرداد دویم در سال هـ
و شش قبل از میلاد درگذشته در هر حال بعد از وفات این پادشاه مملکت دو

اشکانیان

اشکانیان دوچار انقلاب و اضطراب غریبی گردید
مهرداد دوئیم از جمیع سلاطین اشکانی رشیدتر و عاقلتر بود فتوحاتش از روی
قاعده و بصیرت روابط و مراودات و مودتش چه با دولت جمهوری روم چه با دول
مجاور در کمال راستی و درستی و از کشتن ارد و با از سفیر خود چنین معلوم میشود
که در اجرای امور و قوانین دولتی خود ایشان یکه تمام داشته و بجزای خلاف و خیانت
تنبیه سخت میکرده منتها مدت سلطنت او را چهل و هفت سال نوشته اند
و برخی چهل و بعضی سی و پنج گفته اند
چون در این فصل مکرر ذکر مملکت پونت شده باید مجملا حال آن مملکت را
معلوم نمائیم بنابراین گوئیم پونت یکی از نواحی آسیای صغیر است و حدود آن
مختلف میشده یعنی هر وقت سلاطین پونت اقتداری داشته از اراضی مجاوره
آن اطراف و اکناف ضمیمه ملک خود مینموده اند و گاه از ضعف حکمرانان همسایه
از آنها بعضی قطعات منتزع میساختند و در هر حال چون از طرف شمال محدود به
قرادنگیز بوده و قرادنگیز را پونت اکسین مینامیدند این مملکت را هم بعلاقه
مجاورت با آن دریا پونت میگفتند
مملکت پونت از طرف مشرق بر قفقاز و ارمنستان و از طرف مغرب با پافلاگونی
که حالا بر اولای قسطمونی و کانگری و آماسیه و سینوپ معروف است و از طرف جنوب
به کاپادس محدود بوده و کاپادس چنانکه گفتیم سیواس و مرعش و قرمان حالیه است
مدتی از جانب سلاطین کیان ساتراپها یعنی حکمرانان در این مملکت حکمرانی
کرده بعد از آن سلاطین مستقل داشته وقتی رومیها این مملکت را در تحت حمایت
خود گرفته و اسامی ساتراپها یا حکمرانان و سلاطین مستقل آن مملکت از قرار
ذیل است
فارناس اول که در پانصد و بیست سال قبل از میلاد ساتراپی پونت یافته
آرتاباز که در پانصد و دو سال قبل از میلاد بساتراپی رسیده
آریوبارزان اول که در چهارصد و هشتاد سال قبل از میلاد ساتراپی یافته
مهرداد اول در چهارصد و دو

آیسو باز زان دوتیم در سیصد و شصت و سه

اما سلاطین مستقل پونت

مهرداد دوتیم که در سیصد و سی و هفت قبل از میلاد سلطنت یافته

مهرداد سیم در سیصد و دو

مهرداد چهارم در دویست و شصت و شش

مهرداد پنجم در دویست و بیست و دو

فارناس دوتیم در صد و هشتاد و شش

مهرداد ششم در صد و پنجاه و هفت

مهرداد هفتم ملقب به اعظم از صد و بیست و سه الی شصت و پنج یا شصت و نه

قبل از میلاد در پونت سلطنت کرد و بشرحی که گذشت در گذشت

فارناس سیم از سال شصت و پنج یا شصت و نه قبل از میلاد در آن مملکت سلطنت

تا سنه چهل و چهار بعد از آن دیگر در پونت سلطنت نماند و تا دو مهاآسی

صغیر را اشند پونت یکی از ایالات رومیه الکبری محسوب میشد

فصل دهم

در سلطنت اشک ثالث ارشایا ارساد هم موسوم به سیناتروک یا سینا

چنانکه در ذیل احوال و تاریخ مهرداد دوتیم اشاره نمودیم بعد از آن پادشاه

سلطنت اشکانیه در ایران مغشوش شد از این جهت این نقطه از تاریخ اشکانی

تاریک و مظلم بنظر می آید و باید بزور اجتهاد و تعمق دفع آن ظلمت را بعمل

نمود و خود را بجهد بروشنائی رسانید پس ما جمع اقوال نموده گوییم

سیناتروک یا سیناتراوک اشک دهم است و دهم پادشاه اشکانیه و ا

او مکاس اتوکراتر فیلوپاتر ایپفانس فیلهلن میباشد یعنی اعظم و خود

ومحبّ پدر و نامدار و دوست یونان

مورّخین اسم این پادشاه را به املاهای مختلفه نوشته اند چنانکه بعضی سیناتروس و برخی سنتروکوس وغیره سیناتروکس و لکن جماعتی ساناتروغ نگاشته و بهر املا که باشد این اسم بلقب شبیه است نه بعلم شخص

موسی خورنی در وجه تسمیهٔ این اسم میگوید زنی مسمّاة به سانوداد دایهٔ این اشک بود و در وقتیکه اشک طفلی رضیع بود در فصل زمستان از کوهها کردستان عبور میکردند در یکی از منازل گرفتار شدّت برد و سه شبانروز متوالیا برف آمد سانوداد اشک را در پیمدت بسینهٔ خود چسبانید و از سرما و آسیب حدّت آن محفوظ داشت و چون روغ در زبان اشکانیان بمعنی حفظ و محافظت است این اشک را ساناتروغ گفتند یعنی حفظ کردهٔ سانوداد و این لقب در میان اشکانیان نهایت شایع و معمول بوده بلکه یکی از سلاطین اشکانی ارمنستان هم ملقب باین لقب شده است

جلوس این اشک مقارن بوده با ابتدای انقلاب و ضعف حقیقی دولت و سلطنت اشکانیان در مملکت ایران و مضافات چنانکه سلاطین اشکانی ارمن که در واقع بمنزلهٔ حکّام سلاطین اشکانی ایران بودند در ینوقت اکتفا باستقلال نکرده دعوی شاهنشاهی نمودند و تیگران پادشاه ارمن در این اوان طوری معتبر و مقتدر شد که مردم شام تاج سلطنت بر شام را باو عرضه داشتند و او قبول کرده گرفت و بر سر گذاشت

وقایع این سنین از تاریخ اشکانیان بنحو درستی معلوم نیست یعنی از وقت فوت مهرداد دوّیم تا جلوس ارد اوّل در سال پنجاه و شش قبل از میلاد نمیتوان دانست که در ممالک اشکانیان چه سوانح سانح شده مگر بعضی مطالب مختصر که از مسکوکات استنباط میشود یا از تواریخ روم که بواسطهٔ ارتباط و مراوده با اشکانیان چیزی حسب المناسبه در اوراق خود درج و ضبط کرده اند

جماعتی را عقیده اینست که بعد از فوت مهرداد دوّیم تا جلوس ارد اوّل یعنی تقریبا در ظرف سی سال چند نفر از شاهزادگان اشکانی یا امرای غیر اشکانی در

نقاط

نقاط مختلفهٔ ایران بدعوی سلطنت برخاستند و بر مسند حکومت پایتخت
سلطنت نشستند و معین است که چند نفر در زمان واحد در مملکتی که انوا
دانند چون دعوی سلطنت کنند جنگ داخله در گیرد و نوائر فتن متوالیاً
تا قهاری و پادشاه با اقتداری روی کار آید آن آتش را خاموش کند و آن دیگ
از جوش بنشاند از این است که از فوت مهرداد دویم تا اوان سلطنت یعنی او
پادشاهی ارود اول را باید اوقات هرج و مرج دولت ایران یا زمان فترت ا
دانست

والیان مورخ میگوید بعد از مهرداد دویم میناسکرو (میناسکرس) (میـ
نامی از طایفهٔ اشکانی بتخت سلطنت اشکانیان ایران جلوس کرد اما باید دانست
تصریح کردن این مورخ میناسکرو را باینکه اشکانی است محل حرف است و بعد
آن باید بگفتهٔ والیان وقتیکه میناسکرو مالک دیهیم پادشاهی شد پیر و ضـ
بود و در نود و شش سالگی بدرود سلطنت و زندگانی نمود

دیگری گوید چون مهرداد دویم پسری که قابل سلطنت باشد نداشت بعد از وفات
شاهزادهٔ را که خیلی پیر و موسوم به میناسکرو بود مجالس دولتی بسلطنت انتخاب کرد
و او هفت سال پادشاهی کرد و بعضی او را پسر فرهاد اول دانسته اند

مورخ دیگر مینویسد وقتیکه میناسکرو بتخت سلطنت ایران جلوس کرد شخصی از
خانوادهٔ یعنی خانوادهٔ اشکانی مدعی او شد و او سیناروکس یا سیناتروکس
سناتاراسس نام داشت و سالها بود که در میان قوم اینها با اسیری میزیست بعد
مرگ مهرداد بیاری تورانیها بمقام منیع پادشاهی رسید و هفت سال حکمرانی ک
و در هنگام جلوس او نیز نود ساله بود معلوم میشود این مورخ هم میناسکرو
اشکانی میدانسته اما چنانکه گفتیم این رای ضعیف است

بالجمله بعد از سیناتروئیک که اینهمه تحریفات در اسم او مشاهده میشود پسرش فر
سیم بسلطنت رسید و فرهاد سیم هم بدست فرزندان خود مهرداد سیم و ارود د
حاصل کلام بعد از فوت مهرداد دویم تا جلوس ارود اول چهار نفر در ایران پاد
اقطار مختلفهٔ ایران پادشاهی کرده اند و آن چهار نفر میناسکرو و سیناتروئـ
و فرهاد سیم

و فرهاد سیم و مهرداد سیم بوده و شاید غیر از این چهار تن دیگری هم باین دعوی برخاسته باشد و کاری کرده باشد و مسلّم است که کشمکش این مدّعیان و رقبا و جنگها و گرفتاریهای داخله تیگران پادشاه ارمن را ایمن و آسوده داشته بلکه آن قدرت داده که خود را شاهنشاه خواند

استاد المورّخین مستر رلنسن احتمال داده است بیناتو و ثیک پسر مهرداد اوّل باشد و او در جنگی که فرهاد ثانی با جماعت تورانی نمود اسیر تورانیها شده مدّت پنجاه سال در حبس آن قوم مانده بعد از فوت مهرداد دوّم بقوّت و تقویت تورانیها بسلطنت ایران رسیده باشد

نیز مشار الیه میگوید در این انقلاب و اغتشاشی که بعد از مردن مهرداد دوّم در ایران بظهور رسید تیگران پادشاه ارمن مملکت آذربایجان را از تصرّف سلاطین اشکانی ایران خارج کرده ضمیمه ارمنستان و متصرّفات خود نمود و پادشاه اشکانی ایران از ضعف پیری حالت نداشت که او را دفع و ملک خود را حفظ کند بلکه در جنگهائی که در میان با پادشاه پونت و پادشاه ارمن کردند چون با اشکانیان عهد مودّت داشتند هرچه طرفین از این پادشاه پیر اشکانی استمداد نمودند او اظهار بیطرفی نموده هیچیک امداد ننمود و این حال ناشی از ضعف و نحول او بود مگر بگوئیم برومیها بواسطه عداوتی که همیشه آسیائیها با یونانیها میداشتند کمک نکرده و بپادشاه ارمن بجهت اینکه قطعه از مملکت او را که آذربایجان باشد گرفته و این فقره اسباب کینه او گردیده نمیخواسته دشمن خود را بزرگ کند مبادا باز بخود او بپردازد و حق این است که سن زیاد و بیحالی نمیگذاشت پادشاه اشکانی ایران قشون کشی و سرداری و جنگ کند و باین جهت در تمام محاربات روم و ارمن بیطرف بجای خود نشست

این بود حال پادشاه اشکانی ایران و از آنطرف قبل و تیگران پادشاه ارمنستان قوّتی بکمال حاصل کرده بود چه اوّلا به آرتانس پادشاه ارمنستان صغیر غلبه کرده و آن مملکت را که پیش از این مستقل بود ضمیمه ممالک خود ساخت ثانیاً تمام کردین را که شمال کردستان حالیه باشد و جزو ایران بود از تصرّف اشکانیان ایران منتزع نمود همچنین آدیابن را که در کنار رود زاب در مشرق دجله بود مسخّر کرده در حقیقت کلیه

عراق عرب و اراضی حاصلخیز ما بین فرات و دجله را تا اربل گرفته و اهالی شام هم که از
تعدیهای پادشاهان سلوکید بستوه آمده تاج سلطنت شامات را باو داده و وی
بر سر نهاده در این استقلال و قدرت شهری برای پایتخت خود بنا کرد و آنرا تیگران گرد
نامید محل این شهر درست معین نیست محتمل که در حوالی ماردین باشد

استرابن میگوید تیگران پادشاه ارمنستان دوازده شهر یونانی نشین عراق عرب و
اناطولی را خراب کرده و جمعیت و سکنه آن بلاد را کوچانیده بر تیگران گرد پایتخت جدید
خود آورده و سکنی داد ارتفاع دیوار این شهر جدید البنا هفتاد و پنج پا بود و بنای
این شهر را بعضی در هفتاد و هشت سال قبل از میلاد نوشته اند دمرژه گفته اند
خرابه‌های این شهر در قراآمد است و فرقه دیگر در دیار بکر دانسته در هر حال بنای این شهر
و عظمت و اقتدار کامل تیگران پادشاه ارمنستان پادشاه اشکانی ایران را
مشوش داشت

دیگر از سوانحی که نسبت بعهد سلطنت سیناتروئیک پادشاه اشکانی ایران
داده اند این است که چون لوکولوس سردار رومی در مجادله و محاربه با پادشاه ارمن
و پادشاه پونت از او استمداد کرده و او بمماطله گذرانده سردار مزبور متغیر شده
قشون رومی را حکم کرد بر نیسبی که امروز به نصیبین معروف است حمله کنند عساکر
روم با لشکر ساخلوی ایران در نصیبین جنگ سختی کردند اما نتوانستند نصیبین را
مفتوح و مسخر سازند و بعد از آن لوکولوس از صرافت جنگ با پادشاه اشکانی ایران
افتاد پس از این سوانح سیناتروئیک درگذشت و پسرش فرهاد سیم بجای او بر تخت
سلطنت ایران جلوس کرد

این بود تحقیقات مشاهیر نویسندگان در این نقطه از تاریخ اشکانیان لکن جا
آنست که ما بقدر امکان مطلب را توضیح نمائیم و در این توضیح بل تصحیح صبحی باشا
از امرای بزرگ عثمانی صاحب مؤلفات جلیله از قبیل تکملة العبر و غیرها بر ما
مقدم است و احترامات فائقه این مصنف محترم را منظور داشته گوئیم شک نیست
که بعد از مهرداد دوم در هر قطری از اقطار ایران حکمرانی دعوی خود سری کرده
و بنیان سلطنت با شوکت اشکانی را حالت ضعف طاری شد و آن کسی را که

اینوقت

اینوقت میتوان پادشاه دانست میناسکره بوده که منوچهر باشد و مخفف آن منوچهر است
یعنی بهشتی روی

این منوچهر که بنابرای او را اشک دهم و دهمین پادشاه اشکانی دانسته اند اشکانی نبوده بلکه بعد از نه پادشاه اشکانی و در عهد شهر دهم سلطنت کرده و همین منشأ اشتباه مورخین گردیده گمان کرده اند منوچهر اشکانی است و حال آنکه از غاصبین و متغلبین است و برهان قاطع این گفته تصریح مصنف بزرگوار صبحی پاشا است که در تکملة العبر میگوید از سکه اشک اول تا سکه اردوان آخرین پادشاه اشکانی را اگر ملاحظه کنیم هیچ سکه نیست که روی آن اسم اشک نقش نشده باشد مگر سکه میناسکره که منوچهر باشد و نقش سکه منوچهر این عبارتست (واسیلوس میناسکره که واسیلوس انزازیس) یعنی منوچهر پادشاه و ملکه انزازیس و تاریخ سکه هم با وقتیکه ما از آن گفتگو میکنیم مطابق است و این دلیلی روشن است که میناسکره یا منوچهر اشکانی نبوده و خود نیز این ادعا نمینموده

پس باید دانست آنهائی که همین پادشاه اشکانی را میناسکره نوشته در اشکانی بودن آن سهو کرده و گرنه ما هم معتقدیم که بعد از مهرداد میناسکره سلطنت کرده و چون مقصود ما تاریخ اشکانیان است او را در شمار نیاوردیم و ضمناً حال او باز نمودیم و در تکملة العبر اگر بشمار آمده تصریح بر اشکانی نبودن آن شده و جای مغلطه و سهو نمانده است

اما سیناتروئیک مقهور منوچهر یا متغلب دیگر شده و بتوران فرار کرده و تا منوچهر زنده بوده در آن مملکت و در میان تورانیها بسر چون منوچهر درگذشت تورانیها محض صرفه حال خود او را قوت داده و به پادشاهی ایران که حق او بوده قایل نموده اند وگرنه معقول نیست قومی شخصی را اسیر کنند و پنجاه سال در حال اسیری نگاه دارند بعد بپا ورند و پادشاه مملکتی نمایند تورانیها امید داشتند که سلطنت ایران حق سیناتروئیک است و با اسلاف او هم خوب رفتار نکرده اند در صورتیکه از سلطنت اشکانیان فایده میبرده پس بعد از فوت منوچهر او را بسلطنت ایران قایل ساختند که در حقیقت با دولت اشکانی آشتی کرده باشند و بعدها نیز از آن دولت فایده برند

والبته

والبته اینمطلب لجوئی درستی از پادشاه اشکانی بوده و تورا اینها عذر بدرفتا
نموده با اسلاف سیناتروئیک خواسته اند و ماکرمینا سکر و داده مین پادشاه
نوشته ایم بنابرآنچه مسطور شد معلوم میشود خلاصه اکثر از مورخین جلوس سیناتروئیک
درسال هفتاد و شش قبل از میلاد نوشته اند و مدت سلطنتش را هفت سا
والله اعلم بحقایق الاحوال

فصل یازدهم

در سلطنت اشک یا آرشاک یا ارساس یازدهم موسوم بفرهاد

اشک یازدهم یا فرهاد سیم را بعضی پسر سیناتروئیک و بعضی ابن عم او دانسته اند ره
چون سیناتروئیک در حال هرم و ضعف پیری در سال شصت و نه قبل از میلاد د
فرهاد سیم بجای او بر تخت سلطنت اشکانیان جلوس کرد اصحاب این پادشاه د
مکاس نئوپاطر اوزرتیس اپیفان فیلوپاتر فیل هلن نوشته اند یعنی اعظ
و این الله و نیکوکار و نامدار و محب پدر و دوست یونان این پادشاه دا
و مدبر و شجاع بوده در موقع رفق و مدارا بتدبیر و ملایمت کار میکرده و در کار
و تندی صلب و با عزم و تدبیر و بهمین جهت در مدت سلطنتش بسیاری از امور مم
و دولت اصلاح شد و رو به بهبودی گذاشت و شکست بیست کرد را از سلطنت پد
یا ابن عمش سیناتروئیک این پادشاه در کارها دخالت و شراکت داشته و در وقت جا
بسر سلطنت از آزمودگان و کاردیده ها بشمار می آمده است
وقتی این پادشاه مالک تخت و تاج ایران شد که پمپیه سردار نامدار روم از طر
دولت بزرگ جمهوری روم مامور بجنگ با دو پادشاه شده بود یکی تیگران پاد
ارمن دیگری مهرداد پادشاه پونت سردار مشار الیه بمحض اینکه قدم در خاک آسیا
گذاشت سفیری بدربار پادشاه تازه جلوس کرده اشکانی یعنی فرهاد سیم فرستا
و مقصودش از فرستادن آن مامور این بود که عهد مودتی را که مهرداد دوم با لوک

سردار رومی

سردار رومی بسته تجدید نماید و غرض از تجدید عهد آنکه فرهاد سیم با تیگران پادشاه
ارمن با مهرداد پادشاه پونت متفق شود و در جنگ با عساکر دولت جمهوری
روم با آنها کمک نماید و پادشاه ارمن و پادشاه پونت هر دو این اتفاق و امداد را طالب
و متوقع بودند چنانکه مخصوصاً در همین اوقات پادشاه پونت سفیری بدربار فرهاد
سیم فرستاد و از او خواهش کرد که پادشاه اشکانی با او متحد باشد و در دفع عساکر رومی
با او کمک نماید اما فرهاد بواسطهٔ صدماتی که در عهد سلطنت پدرش از تیگران
پادشاه ارمن دیده بود و بخاطر داشت که آن پادشاه نسبت بدولت ایران چه بدرفتاریها
کرده از اتحاد با پادشاه ارمن تن زد و اتفاق با مهرداد پادشاه پونت را هم مصلحت
ندید لهذا بر ضد پادشاه ارمن و پادشاه پونت با سردار رومی یعنی پمپه ساخته
سازش نمود و اتفاق و اتحاد او را اختیار و مناسب دانست و در همین اوقات بود که تیگران
پادشاه ارمن دوچار بدبختی گردید یعنی علاوه بر اینکه باید با سردار رومی نامی و دلیری چون
پمپه و لشکرهای کاری و جرار چون عساکر روم برابر شود و مصاف دهد و این خود کاری
نهایت دشوار و سخت بود در دایرهٔ داخلهٔ تیگران یعنی در خانوادهٔ آن پادشاه نفاق
و خلاف در گرفت و اسباب زحمت و درد سر و پریشانی خواطر او گردید
تبیین این مقال آنکه دو پسر پادشاه ارمن که یکی نیز تیگران نام داشت و دیگری موسوم
بزاریاستر بود بر پدر خود بشوریدند و در مقابل او لشکرها آراسته بنای جنگ
و جدال را گذاشتند و بعد از چندین محاربه چون کاری از پیش نبردند روتاب مقاومت
نیاوردند هر دو برادر گریخته بخاک ایران آمدند و در دربار فرهاد سیم پناه جستند
فرهاد سیم شاهزادگان ارمن را با تلطف و مهربانی تمام پذیرفت و دختر خود را
با عقد مزاوجت بر آن دو شاهزاده داد و قشون زیادی تجهیز نموده با شاهزادگان
ارمنی بطرف ارمن نهضت و حرکت کرد تا کینهٔ دیرینهٔ خود را از تیگران پادشاه آن
مملکت بکشد و اول شهری که از بلاد ارمن محاصره نمود ارتاکساتا بود و آن
بمعتقدهٔ بعضی همان اردشخالیه است و این شهر را در سال صد و هشتاد و هفت
قبل از میلاد ارتاکزیاس پادشاه ارمن بدستور العمل آنیبال سردار کارتاژ بساخت
و بهمین جهت معروف به کارتاژ ارمنستان شد درینوقت که فرهاد سیم ارتاکساتا را

محاصره نمود اینشهر پایتخت ارمنستان بود تیگران پادشاه ارمن از ترس بکوهستان
مملکت خود رفته جبال را برای خود سنقاق قرار داد و محاصره آرتاکسات بطول انجامید
فرهاد سیم زیاد معطل شدن درانمحل را مناسب ندید جمعیتی از قشون ایران به تیگران
پسر تیگران شاهزاده ارمن داد که در محاصره اینشهر بکوشد تا آنرا فتح کند و خود
با ایران مراجعت کرد همینکه پادشاه ارمن از بازگشت شهریار اشکانی ایران خبر دار
گردید با قشون زبده که در کوهستان با خود داشت بر دشت آمد و با پسر خود و لشکر
ایران که مشغول محاصره شهر آرتاکسات بودند جنگ سختی کرد پسر را مغلوب نمود و
قشون ایران را متفرق ساخت شاهزاده ایرانی بعد از شکست روی مراجعت بایران
نداشت و از ترس پدر زیست او در ارمنستان ممکن نبود این بود که ناچار پناه بمهرداد
هفتم پادشاه پونت برد اما چون میدانست فیمابین پادشاه پونت و پدرش رابطه مودتی
هست و ممکن است این پادشاه محض خصوصیت او را گرفته بپدرش تسلیم کند صلاح
خود را در توقف در دربار پادشاه پونت ندید ضرورت را از آنجا گریخته خود را باردوی
پمپه سردار روم رسانید پادشاه ارمن از شنیدن اینخبر زایدالوصف مشوش گردید
با قلیل جمعیتی باردوی سردار مشار الیه رفت و با کمال عجز و انکسار در صلح زد و درخواست
مصالحه نمود پمپه عهد مودتی منعقد ساخت و بعضی از بلاد ارمن را که گرفته بود باو
مسترد و واگذار نمود و آن پادشاه را بتکلیف و اظهار پمپه با میل خود و نمک دولت
جمهوری بزرگ بر القاب خود کلمات محب و متحد روم را افزود و پمپه سوفن را که جزو
ارمنستان صغیر بود به تیگران پسر پادشاه ارمن که پناه باردوی او برده داد

پلوتارک مورخ گوید تیگران شاهزاده ارمنستان خود باردوی پمپه سردار روم
نرفت بلکه بواسطه مکتوب فرهاد سفیر همراهی و معاونت سردار روم را درخواست
کرد پمپه بقصد امداد و کمک شاهزاده ارمن حرکت نمود و شاهزاده تا کنار رود ارس
باستقبال وی برای سردار رومی آمد و تیگران و پمپه مظفر و منصور متفقا وارد
خاک ارمنستان شدند و بسیاری از بلاد این مملکت را فتح کردند تیگران بزرگ چون
کار را از اداره و دفع را مشوش دید و از طرف دیگر شنیده بود پمپه صاحب صفات حسنه
مهیبا شده در امور عامه طبیعی صلابت و موافق دارد عزیمت اردوی او نمود و چون بصلابت

قشون

قشون رومی که متوجه پایتخت ارمن بودند رسید با آنها مهربانی کرده بعضی از آنها
پذیرائی نموده ایشان را در پایتخت جای داد و خود با منسوبان و اقوام نزدیک برادر وی
تیمیر آمد چون برادر و نزدیک شد دو نفر از ملازمان تیمیر او را استقبال کردند
و دو نفر پیش باو فهماندند که سواره وارد اردوی رومی شدن از رسم ادب دور است پادشاه
ارمن بمحض اینکه ملتفت این مطلب شد از اسب بزیر آمد و پیاده رو براه نهاد بلکه شمشیر
خود را نیز از کمر باز کرده بیکی از نوکرهای تیمیر داد چون بحضور تیمیر رسید تاج خود را
از سر برداشت و پیش پای تیمیر بر زمین گذاشت و خاک بوسید تیمیر را این همه کسالت
و عرض ذلت از پادشاهی مستقل خوش نیامد مع ذلک با احترام او را پذیرا شد دست وی را
گرفته بجای دیگر برد تیگران پادشاه را در یمین خود نشاند و تیگران شاهزاده را
در یسار او و در همان مجلس عهد فیمابین پادشاه ارمنی و سردار رومی منعقد گردید
و یکی از شروط این معاهده این بود که تیگران پادشاه سوفن را به پسرش تیگران
واگذار کند و شرط دیگر آنکه مبلغی که معادل شش کرور تومان پول حالیه ایران است
برسم نعل بها بسردار رومی دهد معاهده منعقد گردید پس از آن بحکم تیمیر عساکر
دولت جمهوری روم از جلو تیگران پادشاه ارمن گذشتند و احترام سلطنتی با او
نمودند و وی را پادشاه خواندند تیگران از این ادب و احترام آنها بقدری خوشحال
شد که بوصف در نیاید و از فرط مسرت بهر یکنفر پیاده از لشکر روم معادل چهار تومان
و نیم پول حالا و بهر سوار نود تومان و بهر صاحب منصب پانصد تومان انعام داد
اما چون شاهزاده ارمنستان راضی بمصالحه نبود کاری کرد که تیمیر بر او متغیر شد
یعنی شب سردار روم تیگران پادشاه و پسرش را دعوت و ضیافت نمود شاهزاده
قبول دعوت نکرد و بر سر سفره حاضر نشد لهذا تیمیر برآشفت و در حال
او را زنجیر کرد

شاهزاده ارمنستان اعم از اینکه برادر وی تیمیر سردار رومی رفته باشد یا بقول
پلوتارک خود رفته و سفیر فرستاده باشد بمصالحه پدرش با تیمیر راضی نبود چنانکه
بعضی از مورخین مینویسند بعد از انعقاد صلح باز با پدر خویش بنای جنگ را گذاشت
و خود را بیحال از گفته تیمیر هم تجاوز کرده سردار رومی با تیگران پادشاه ارمن

در مقهور نمودن شاهزاده متحد گشت و با آنکه فرهاد سیم پادشاه اشکانی از فرست
کمك برای شاهزادهٔ ارمن مضایقه نکرده در مقابل سردار روم و عساکر پدرش کاری
از پیش نبرد بلکه در دو سه جنگ شکستهای سخت خورد و عاقبت اسیر شد و پمپه
او را در اردوی خود حبس نمود فرهاد سیم پادشاه ایران سفیری نزد سردار روم فرستاد
و شاهزادهٔ ارمن را که داماد او بود طلب کرد و در ضمن استرداد شاهزاده اظهار
نمود و قرار داد بعدها سرحد و فاصل خاك روم و ایران شط فرات باشد پمپه
بمطالب شهریار اشکانی جوابی مساعد و درست نداد در فرستادن شاهزادهٔ ارمن
معتذر باین عذر شد که تعلق پسر به پدر بیشتر است تا بپدر زن در صورتیکه پادشا
ارمن تیگران خواست پسرش را بمن واگذاشته پادشاه ایران که پدر زن او است حق
ندارد بمطالبهٔ شاهزاده بپردازد اما در باب تعیین خط سرحد که شط فرات باشد
تا هر کجا قدرت و اقتدار من بسط و احاطه بهم رساند احکام عادلانهٔ خود را مجری
خواهم داشت و خط سرحد را آنوقت تعیین خواهم نمود

سردار رومی بعد از این جواب خشن عساکر روم را بمدامنهٔ کوه قفقاز کشید و
سکنهٔ آن سرزمین را که از ملل مختلفه بودند مطیع و منقاد ساخت و در این وقت تولید
مخمصه برای فرهاد سیم پادشاه اشکانی شد و شرح آن غایله از این قرار است
ولات مسلط ولایات ایران که آنها را ساتراپ مینامیدند مثل والی عراق عجم و
خوزستان و فارس که هر یك خطاب و اسم شاهی داشتند و باجگذار شاهنشاه اشکانی
بودند و غالباً در باطن از شاهنشاه دلتنك و رنجه و بلکه کینهٔ او را در دل کرده
منتظر وقت و فرصت بودند که آنرا آشکار سازند و ظاهر نمایند و هر وقت ممکن و
میسر میشد بخلاف و مخالفت بر میخاستند چون شنیدند فیمابین سردار رومی و شهریار
اشکانی کدورت و نفاری حاصل شده خرسند گشته بر آن شدند که آنچه در درون
پنهان کرده بیرون آرند بلکه حاصل و فایدهٔ از آن بردارند بنابر این سفرا باردوی
سردار رومی فرستادند و بر ضد پادشاه اشکانی عهدها و مودت و اتحاد با او منعقد
ساختند ایلچیهای فرستاده مأمور بودند که خاطر نشان سردار روم نمایند که اطاعت
و تبعیت آنها بشاهنشاه اشکانی از ابتدا الی الآن از ترس شمشیر و بیم جان است

و آلاشکانیان که ملتی غالب قاهر بلکه مردمی ظالم و جابر میباشند و از حیثیت دین
و آئین و آداب و رسوم و نسل و نژاد با ساترپهای ایران کمال مغایرت و مباینت را دارند
چگونه میشود که حقیقة و قلباً مطاع و متبع آنها شوند و بجان و دل و طوع و رغبت
پیرو آنها گردند پس ساترپهای مشار الیهم از دیر گاهی طالب بوده که بر ضد پادشاهان
اشکانی با سلاطین سلوکید بر شام و دولت قوی شوکت جمهوری بزرگ روم متفق
و متحد باشند و بنیان قوت و اقتدار اشکانیان را باعانت و مظاهرت ایشان
منهدم و بنیان برانداز ند و اینک از سردار روم همین درخواست و مسئلت را مینمایند فرهاد
ماجرا را بشنید اما مطلقاً دوچار خوف و هراس نگردید و با اینجمله عازم شد که ارمنستان
بهم زند و فتوحات در آن مملکت نماید پس با عساکر ایران و سواران تورانی و راه ارزن
پیش گرفت و بمملکت گردین که ضمیمه متصرفات پادشاه ارمن بود حمله نمود و باید دانست
که گردین کردستان حالیه عثمانی است پمپه سردار کل عساکر روم افرانیوس نام را
سرکرده بعضی افواج داده او را مأمور جلوگیری فرهاد سیم نمود این سردار جلادت
بخرج داده پادشاه اشکانی ایران را تا اربل عقب نشانید و جنگهای سخت با او کرد
در این اثنا فرهاد سیم شنید قابینوس نام سرکرده دیگر رومی از جانب پمپه سردار کل
عساکر روم مأمور است از دجله عبور کند و بخاک ایران ورود نماید و از اردوی بزرگ
رومی جدا شده و حرکت کرده است فرهاد از این خبر زاید الوصف اندیشه ناک شد
و بجای ترس و اندیشه بود چه شجاعت و عدالت و کاردانی و تدابیر صائبه پمپه در
کشورها و لشکرها شهرتی بکمال بهم رسانیده و همه کس از او ملاحظه مینمود و فرهاد سیم
با اینکه از ضدیت و مخالفت ساترپها خبر داشت و تناقض و نقض امور داخلی
خود را امید است ممکن نبود در چنین موقعی آشفته خاطر و مشوش نشود و بخیال
چاره کار نیفتد پادشاه اشکانی چاره کار را در این دید که با سردار رومی بزودی
صلح کند تا از غایله و مخمصه را جلوگیری نماید بنابراین مأمورین بتعجیل باردوی
پمپه فرستاد و از او خواهشمند صلح شد پمپه از کمال غرور فرستادگان فرهاد سیم را
نپذیرفت یعنی بار حضور خود نداد و بجای اینکه طریق صلح و مصالحه پیماید
افرانیوس سردار را مأمور کرد و گفت آنچه سلاطین اشکانی در سوابق ایام از اقطاع

ارمنستان گرفته و تصاحب کرده اند قهراً بگیرد و بپادشاه ارمن مسترد ساز
در اینجا معلوم میشود که چون پادشاه ارمن دوچار بدبختی گردیده از لقب شاهنشاه
کرد در زمان حیات پدرش از پادشاهان اشکانی ایران ممنوع شده و باین پادشا
رسیده محروم شده بود و باز فرهاد سیم رشته شاهنشاهی داشته چه مورخین مینو
نامه که پادشاه اشکانی ایران به پمپیه نوشت در صدد آن خود را شاهنشاه خوا
اما پمپیه در جواب وی با اسم پادشاه نام برد و فرهاد سیم ازین فقره زیاده از حد
متغیر شد لکن با وجود کمال قوت و اقتدار سردار رومی چاره جز سکوت نداشت
این بود که در خورد کرد و چیزی بزبان نیاورد و در باطن براین شد که هر قدر
برای او ممکن و میسر شود به آزار و اضرار و اذیت رومیها پردازد
در سال شصت و چهار قبل از میلاد در وقتیکه پمپیه در نواحی شام بود باز فرهاد
سیم پادشاه بمهابات لشکر بارمن تاخته در اینوقت تیگران دویم داماد فرهاد سیم
در اردوی سردار رومی اسیر بود اما برادرش هنوز باقی است که او نیز سمت دامادی
پادشاه اشکانی ایران داشت و اسیر نشده آزاد میزیست فرهاد این شاهزاده
ارمنی را پیش قراول عساکر خود قرار داده بخاک ارمن ورود نمود و مهیای کارزار
گردید عساکر پادشاه اشکانی ایران اگرچه در جنگ اول شکست خوردند اما
در چند جنگ بعد فتح کردند و پادشاه ارمن را هزیمت دادند تیگران چون پای
خود را درمانده و مستاصل دید چاپاری بشام نزد پمپیه فرستاد و شرح حال را
برای او نگاشت فرهاد هم دراینموقع بیکار و خاموش ننشست یعنی یکنفر را برسولی
باد رفتار نشانده باردوی سردار رومی گسیل نمود و بواسطه او بعضی مطالب
بآن سردار اظهار کرد آن گفتارها چه بود بدرستی معلوم نیست چیزی که معین است
این است که پمپیه درین هنگامه کمکی بپادشاه ارمن نکرد چه از طرف دولت متبوعه
خود مامور نبود که مستقیماً و بلاواسطه با پادشاه ایران جنگ کند و از هرگونه
معاونت به تیگران اکتفا باین نمود که سه نفر مامور بفرستند و آنها فیمابین پادشا
ارمنستان و پادشاه ایران حکم شوند فرستادن این مامورین برای پمپیه
اثر خوبی نبخشید چه سلاطین مملکتین هر دو ملتفت و منفعل شدند که پلیتیا

رومیها

رومیها هیشه اینست که مابین مللی و دول تفتین کنند و آنها را بهم اندازند و نگذارند با یکدیگر بسازند و خود در آن میان فایده برند بنا برا ین تذکر و التفات هر دو پادشاه صلاح خود را در سازش با یکدیگر دیدند بنا برا بر اتحاد و مودت گذاشتند و در سال شش قبل از میلاد در وقتیکه پمپیه در شام با پادشاه عرب گرم جدال بود پادشاه ایران و سلطان ارمنستان با هم صلح کردند اما بعد از آن مملکت اشکانیان یعنی ایران با زد و چار مخصه و انقلاب گردید در سال پنجاه و هفت یا پنجاه و شش یا پنجاه و پنج مهرداد سیم پسر فرهاد پدر خود را بکشت و بجای او بر سر پر سلطنت جلوس نمود ورد بن جنایت و کار زشت او وجود برادرش با او شریک بود و این ننگ ابدا در صفحهٔ تاریخ بلکه در روزگار برای آنها بماند و بعضی کشته شدن فرهاد سیم را در سال شصت قبل از میلاد ضبط کرده و مدت مملکت را ده سال نوشته در هر حال مهرداد سیم چون بتخت پادشاهی نشست قشون آراسته متوجه ارمن گردید

چون درین فصول از روابط اشکانیان و صلح و جنگ آنها با دولت روم کرارا گفتگو میشود مناسب اینستکه اجمالا وضع آن دولت را در آنوقت معلوم کنیم و از پمپه سردار روم هم که سخن نمودیم ترجمهٔ حالی بنگاریم بنا برا ین گوئیم بعقیدهٔ رومیها شهر رم را که مرکز و کرسی مملکت رومیهٔ الکبری میباشد رمولوس نام در هفتصد و پنجاه و چهار یا هفتصد و پنجاه و سه بنا نهاد و فراریها و اخراج بلد شده های بلاد آن نواحی را در شهر رم جای داد و با آنها بمهربانی رفتار کرد چون آن شهر دارای جماعت و جمعیتی شد رمولوس با سعی و جهد تمام سلطنتی برای خود ترتیب داد و در وسعت مملکت خود کوشید و بعد از او چند نفر دیگر در آن مملکت بهمان وضع سلطنت کردند و از سکنه اطراف بزور یا برضا بخانهٔ خود آورده در آنجا ساکن مینمودند آنها که از نسل سکنهٔ اولیهٔ رومیهٔ الکبری بودند از نجبا شمرده شده امتیازات و حقوق مخصوصه داشتند و آنهاکه بعد در زیر اطاعت در آمده رعیت زاده محسوب میشدند و فیما بین این دو طایفه عداوت در گرفته این دشمنی امتداد یافت بعضی از سلاطین در رفع آن کوشیدند و خواستند حالت مساوات در میانه آرند ولی بجائی نرسید تا در عهد پادشاهی تارکوئن مشهور به متکبر (تقریبا در پانصد و ده سال قبل از میلاد)

ظلم

ظلم نجبا بر رعیت زادکان بحدّ کمال رسید لهذا این طبقه شوریدند و سلطنت
مبدّل بجمهوری شد و وضع دولت جمهوری این بود که بجای پادشاه و حکمران دو نفر
انتخاب میکردند که در مدّت یکسال زمام مهام و امور ملک و دولت را در دست
داشته باشند این دو نفر را کنسول میگفتند پس از یکسال آن دو کنسول خلع
دو کنسول دیگر انتخاب مینمودند فی الحقیقه شغل کنسولها ریاست قشون و تحقیق
و تنبیه مقصّرین بود و ایجاد قانون و صدور احکام بمجلسی اختصاص داشت که آن را
مجلس سنا میگفتند و هر وقت دوچار کار صعبی میشدند از قبیل جنگ با خارج یا
دیگر هر دو نفر کنسول و اتباع آنها در رفع آن غایله اتفاق نمیکردند یک نفر را اشخاص
مختار کل و مطلق العنان مینمودند تا در انجام و حصول مقصود صاحب اختیار باشد
و این شخص را دیکتاتور میگفتند با وجود این تدابیر هنوز میان نجبا و رعیت زادکان
مساوات حاصل نشده بود و رعیت زادکان بواسطهٔ مخارج جنگهای پی در پی
مقروض شده قصد جلای وطن نمودند و راه طغیان گرفـ نجبا از این معنی متو
شده با آنها از در استمالت در آمدند و قرار دادند دو نفر وکیل از جانب رعیت زاد
در مجلس شورای سنا باشد و حمایت از ایشان نماید و رفته رفته دو نفر ده نفر شد
و میان دو طایفه مساوات کلّی حاصل و جمهوری روم بمنتها درجهٔ ترقّی رسید لهذا
ملل همسایه را مطیع کردند و علاوه بر اینکه تقریباً کلّ شبه جزیرهٔ ایطالیا را متصرّف
نمودند با جمهوری کارتاژ که در شمال افریقا بود جنگها کرده بر آن غالب شده شهر
کارتاژ را خراب و سکنه را متفرّق ساختند مملکت ایشان را متصرّف شدند و در این
وقت است که دولت جمهوری روم خود را مالک روی زمین میدانند و آن را بوصف
و عظمت میستایند لکن این شأن و شکوه بحال خود باقی نماند بعدها باز عداوت
مابین نجبا و رعیت زادکان در کار بود و شدّت و ضعف آن از اقتدار جمهوری
روم کاسته و بتحریک رؤسا جنگهای داخلی در میگرفت و چون در اواخر این مجادل
دوامی بهم رسانیده ولایات متصرّفی نیز قشون و ساخلوی دائمی داشت و هر کس با
مخالفت او را پیشرفت و تقدّم بود و اوّل کسی که اسباب جنگهای داخلی را فراهم آو
سیلا و ماریوس بودند ماریوس از طایفهٔ رعیت زاده و بواسطهٔ رشادت

فوق

فوق العاده از سربازی بدرجهٔ کنسولی رسیده و از رعیت زادگان کاملاً حمایت کرده سیلا از نجبا و مردی غافل بود و او را نجبا برای دفع شر ماریوس کرد در جاه طلبی حرصی بکمال داشت انتخاب کرده بودند و این دو کنسول هر یک در حمایت طایفهٔ خود و اهانت طایفهٔ طرف مقابل نهایت ساعی بودند ماریوس چون پیر بود درگذشت و سیلا از مدعی بکری ماریوس آسوده شد و اهالی روم را بر آن داشت که او را بدیکتاتوری غیر موقتی برقرار کنند و چنان کردند و او سه سال در کمال اقتدار هر چه خواست کرد بعد از آن در سنهٔ هفتاد و نه قبل از میلاد استعفا نموده به املاک خود رفت و بملاهی و عشرت مشغول شده از توغل در آن اعمال بزودی درگذشت و سیلا همان است که با او و باز سفیر مهرداد دوم پادشاه اشکانی در حوالی فرات ملاقات کرد و بواسطهٔ این دو نفر عهد مودتی فیما بین دولت اشکانی ایران و دولت جمهوری روم منعقد شد و در این وقت است که دولت جمهوری روم ملتفت میشود غیر از آن دولت دولت دیگر هم در روی زمین هست و از این وقت تا چندی بعد مشاهیر امکنهٔ کرهٔ ما جولانگاه دلاوران این دو دولت است و بس بالجمله حرکات ماریوس و سیلا معلوم کرد که هر کس در پایتخت قشون داشته باشد و لشکریان با او و اعیان باشند بدون صعوبت میتوانند در تمام مملکت و [illegible] و مضافات سلطنت نماید بنا بر این سه نفر با این قصد همعهد گردیدند و ترتیبی نمودند و رقیب یکدیگر شدند و آن سه نفر کراسوس و پمپه و ژول سزار بودند و ژول سزار در اصل ژول کزار است و اعراب کزار را به قیصر تعریب نموده و قیاصرهٔ روم اسم این سالار نامی که خود به سلطنت و امپراطوری رسید لقب افتخار برای خود قرار دادند و بعد از ژول سزار دولت جمهوری روم مبدل به دولت امپراطوری میشود و سلطنت قیاصره شروع مینماید و ما را در اینجا کاری با این مطلب نیست فقط وضع انقراض دولت جمهوری روم را خواستیم بنحو اجمال معلوم نمائیم و چون از پمپه سخن راندیم معرفی و شرح حال او را نیز لازم میدانیم بنا بر این گوئیم پمپه که از سرداران روم بود و بواسطهٔ کفایت و رشادت خود ملقب به کبیر شد پسر پمپه استرابن از طایفهٔ نجبا میباشد [illegible] پدر در دولت مشار الیها رتبهٔ سرداری داشته پمپهٔ کبیر در سال یکصد و ششم قبل از میلاد متولد شده چون بسن رشد رسید اول کاری که کرد این بود که به عوض در

بدلایل

بدلایل و براهین قاطعه در دولت جمهوری بری الذمه نمود چه او را متهم کرده بودند که
مال و منال دولت برده و خورده پس از آن برین شد که در دولت جمهوری روم دارا
شان و مقامی گردد نظر باین مقصود سه دسته قشون با پول خود ترتیب داده در سال
هشتاد و سه قبل از میلاد برای سیلا رئیس دسته نجبا که ذکر او گذشت آورد پمپ
بعد از آنکه در سیزالپین یعنی قسمت شمالی ایطالیا و در سیسیل و افریقا جنگها کر
بحکم دولت جمهوری عساکر خود را مرخص کرده بشهر روم بازگشت و در سال هشتاد و
بواسطهٔ فتوحاتی که در محاربات مذکوره نصیب او گردیده ملقب به پمپهٔ کبیر گردید
بعد از وفات سیلا یکی از رؤسای جمهوری طلب موسوم بر لپیدوس با قشونی بر س
شهر روم آمد پمپه چون طرف اعتماد وکلای دولت شده بود مامور دفع لپیدو
شده در سال هفتاد و هفت قبل از میلاد او را از ایطالیا بیرون کرد پس از آن پم
مامور اسپانیا شد که در آنجا با سرتوریوس مصاف دهد سرتوریوس در ساحل ر
سوکرن از انهار اسپانیا بر پمپه غلبه کرده و کار او را تمام میکرد اگر متلوس پیوس
او بکمک او نیامده بود خلاصه پمپه آن جنگ را بوجهی انجام رسانیده با ایطالیا مراجعت
نمود و در سال هفتاد و یک قبل از میلاد در روم پیشرفتی حاصل کرده در سال هفتا
و قنسولی یافت و چون در میان وکلای دولت کراسوس را رقیب خود دید بخویش
بدستهٔ ملتی که رئیس نداشت چسبانید و آنها را اسباب فوز کار خود قرار داد و برا
حفظ حقوق ملت در روم مجدداً منصب قضائی مرتب ساخت و بنابراین ترتیبات محب
القلوب تمام مردم روم گردید و دارای اقتدار و اختیار فوق العاده شد بعد از آن
بدفع سارقین بحریه مامور گشته در ظرف چهل روز آنها را مخذول و منکوب نمود
در این وقت در روم اختیار مطلق بدست پمپه بود و بس و چیزی نگذشت که مامور اتما
کار مهرداد پادشاه پونت گردید این پادشاه را لوکولوس سردار رومی مستاص
ساخته بود چون پمپه با او برابر شد یکباره کارش ساخته گشت یعنی پسرش فارناس
او را مجبور کرد که خود را بکشد بعد از آن پمپه قانونی برای تگران پادشاه ارمن
مقرر نموده و در کوههای قفقاز اهالی ایبر و البانیه را شکست داده در عبور
[illegible] تحت سلطنت یهود را به هیرکان واگذاشته و ورود بممالک عربستان

پادشاه

پادشاه بطرا را مطیع و منقاد کرد (بطرا عبارتست از وادی تیه که بنی اسرائیل چهل سال
در آن سرگردان بودند و این قطعه از عربستان را حجر میگویند و شهر بطرا که در این قطعه
واقع است همان مداین صالح میباشد) بعد از این کارها پمپه عازم رم شد و
قبل از ورود باین شهر قشون خود را مرخص نمود

این سردار بزرگ رم در وقتیکه تمام شوکت و جلال خود را ظاهر ساخته و جبروت و
جلوه با نظار رسانیده که تا آنوقت هیچ دیده مشاهده نکرده بود از ریاست دولت دور
و بی بهره ماند زیرا کلودیوس که یکی از کنسولهای رم بود با او بد شده و وکلای دولت را
با او بد نموده آنها مضایقه کردند وضع حکومت پمپه را در آسیا تصدیق نمایند پمپه
ناچار با کراسوس و ژول سزار متفق شد و وضع قضایای در رم برای پیشرفت کار خود قرار
داد و ژول سزار را باتحاد با پمپه و کراسوس و از انوضع قضا مستفید شده در سال
پنجاه و هشت قبل از میلاد برتبه کنسولی رسید و طولی نکشید که پمپه از اقتدار سزار
در گل یعنی مملکت قدیم فرانسه که اکنون حاصل نموده بخیال افتاد که برضد رئیس مذبور
جمهوری با وکلای دولت متحد گردد

در سال پنجاه و پنج قبل از میلاد بنا بر ترتیب قضاء مذکور دو ثانی رتبه کنسولی یافت
و مملکت اسپانیا ولایت او شد در سنه پنجاه و سه قبل از میلاد چون کراسوس در
گذشت وکلای دولت که اجزای مجلس سنا بودند پمپه را بریاست خود اختیار کردند
در سال پنجاه و دو قبل از میلاد تنها منصب کنسولی او را شد و اجزای مجلس سنا
قرار دادند حکومت او در اسپانیا مدت پنجسال امتداد یابد پمپه خود هیچوجه
به اسپانیا نرفت و در مقابل ژول سزار کار میکرد و اهتمام و تدبیر مینمود که قشون
سزار را از دست او بگیرد و باید دانست که در اینوقت هم پمپه و هم سزار مدعی
ریاست تمام دنیا بودند و چاره جز این نبود که این دو مدعی بجنگ پردازند تا
دفع غائله رقابت آنها با یکدیگر بشود پمپه در تدبیر کار ژول سزار بود که ژول سزار
مبادرت کرده بقصد حمله متوجه او گشت پمپه چون شنید ژول سزار از رود
روبیکن که یکی از رودخانهای کوچک ایطالیاست عبور کرده قصد او دارد از شهر
رم بلکه از ایطالیا خارج شد و بجای آنکه بطرف قشون اسپانیائی خود رود راه

مشرق را پیش گرفت آخر الامر در فارسال از اعمال تسالی جنگ عظیمی آن دو دلاور
یعنی پمپیه و ژول سزار باهم نمودند و ژول سزار غالب شده و پمپیه شکست خورده
و این در سال چهل و هشت قبل از میلاد بود پمپیه بعد از شکست در کشتی نشسته
بطرف میتی لن رفت و از آنجا عازم مصر شد و بطلمیوس دوازدهم پادشاه مصر
در غایتی که پمپیه را بساحل می آورد در همان سال بقتل رسانید و سر او را برای
ژول سزار فرستاد و ژول سزار که آن سر بدید نهایت محزون شد و بگریست پمپیه
پانزده مملکت و هشتصد شهر فتح کرده بود و مهرداد پادشاه پونت را مقهور
نموده از اعاظم رجال عالم بشمار می آید در حقیقت معنی دولت جمهوری اعظم روم
در مدت شصت سال پمپیه و ژول سزار و کراسوس بودند و دارای شوکت این اشخاص بود
که دولت جمهوری روم داشت در سلطنت روی زمین رقیبی داشت که باسم اشکانیان
نام برده میشود و بکلی کرهٔ ارض بی منازع او را نیست
پمپیه پنج زن در مدت عمر خود گرفت زوجهٔ دوم او امیلیا ربیبهٔ سیلا بود
و چهارمی ژولیا دختر سزار پلوتارک شرح زندگانی پمپیه را بخوبی نوشته
شدت تمیل پمپیه بحکمرانی و فرمانفرمائی معلوم و مشهور است

فصل دوازدهم

در سلطنت اشک یا ارشاک دوازدهم موسوم بمهرداد سیم

اشک دوازدهم یا مهرداد سیم نیز ملقب به القاب مکاس تئوپاتر اورژتس اپیفان
فیلوپاتر فیلهلن بوده یعنی اعظم و ابن الله و نیکوکار و نامی و دوست پدر و محب
یونان

موّرخین با دقت جلوس این پادشاه را در سال شصت قبل از میلاد نوشته اند و
بنابرین کمتر ترتیبی که در سال کشته شدن فرهاد سیم گذشت یعنی بزعم بعضی در
سال پنجاه و هفت و بعقیدهٔ برخی در پنجاه و شش و بقولی در پنجاه و پنج قبل از میلاد

جلوس

جلوس کرده چه بعد از قتل فرهاد بلافاصله بر تخت پادشاهی نشست و قول راجح
همان سال شصت میباشد قول ضعیفی هم در پنجاه و هشت هست

مهرداد سیم بعد از جلوس اول کاری که کرد این بود که لشکر بارمن کشید و با آرتاواست
پسر تیگران بزرگ جنگ کرده و بند تیگران جوان که او را به اسیری بروم برده بودند محرک
مهرداد سیم شد که بارمنستان حمله نماید یعنی شاهزاده ارمنی بند بیرون یکی از دوستان
رومی خود از جنس ولت جمهوری روم خود را خلاص کرده بایران فرار نمود چون این
مملکت دسته مهرداد سیم را بر آن داشت که لشکری با او همراه کند و او بارمنستان
رود و با برادر بزرگ خود که در آن مملکت سلطنت میکرد جنگ کند مهرداد قشونی تجهیز کرد و خود
نیز با آن سپاه و تیگران جوان همراه شد و باعساکر ارمنستان مشغول زد و خورد گشت
ارود برادر کهتر مهرداد سیم چون برادر مهرداد را غایب دید آن غیبت و وقت را غنیمت
شمرده با جمعی از اکابر و اعیان مملکت همدست شده خود را پادشاه ایران خواند
مهرداد در ارمن این خبر بشنید دست از جنگ کشیده و عطف عنان نموده باشتاب
تمام خود را بایران رسانید ارود دید که مرد میدان برادر نیست با او بنا بر نشده
از جلو او فرار نمود مهرداد از اعوان و انصار ارود هر کس را که یافت بدم شمشیر داد
و چندان در اینکار اصرار و مبالغه کرد که سرداران و اعاظم رجال اهل مملکت
از ظلم و ستم او بستوه آمده بر او شوریدند و از ایران بیرونش کردند و ارود را
که در خارج بود احضار نمودند و بتخت سلطنت نشاندند و برای اینکه مهرداد ملتجی
بدولت روم نشود سلطنت عراقین عرب و عجم را باو دادند یعنی او را در آن دو ولایت
حکمران مستقل نمودند و عراق عجم در اینجا مقصود مدی است یعنی مورخین لاتین مدی
گفته و بعراق عجم ترجمه کرده اما بعقیده ما آتروپاتن میباشد که آذربایجان است
در هر حال این بذل حکمرانی بالاستقلال مهرداد سیم را مستمال ننمود و با برادر بنای
جنگ و زد و خورد را گذاشت آخر الامر لشکریان ارود شکست فاحشی باو دادند
و او پس از هزیمت در سال پنجاه و پنج قبل از میلاد باردوی گابینوس سردار رومی
گریخت در این وقت پادشاه مصر از گابینوس استمداد نموده بود و او صلاح خود را
در امداد آنها میدید بیچهره در اینکار مایل و آفرغاید او میگشت بنابراین مهرداد را

در شام

در شام حبس کرد وخود بمملکت مصر رفت دولت جمهوری روم چون از ماجرا خبر
شد ابن دفتار کابی نیوس را نپسندید کابی نیوس بعد از حصول فواید منظوره بر
اینکه مبادا مهرداد از دست او بدر رود ولت جمهوری روم شاکی شود مبلغی گزاف در
از و گرفته در زندان را باز کرد مهرداد از حبس خلاص شده بطرف بابل رفت و با
عرب که در حوالی شهر بابل بودند پناه برد و بقوت و استظهار آنها شهر بابل و
بگرفت اما سورنا یا (سورن) سردار اورد شهر سلوسیه را از ید تصرف مهرداد
ساخت و مهرداد ببابل رفته در پیش شهر متحصن شد برادرش سورنا و بقوای خود
مهرداد را در شهر بابل محاصره نمود مهرداد بواسطه کمی آذوقه بلکه از فقدان آن
مجبور بتسلیم شده گرفتار چنگ برادر نامهربان گردید و ارود ملاحظه
برادری برکنار گذاشته بروی نبخشید و مهرداد سیم در سال پنجاه و چهار یا
وسه قبل از میلاد مقتول و نابود شد
مهرداد سیم مردی غدار و بیباک و شدید العمل بود و ... روشن تر برای
از پدر کشی او نیست که بدستیاری برادر با ابن عمل شنیع را مرتکب شد والعجب
برادرهم نشناخت بلکه با بزرگان مملکت هم درانداخت
یکی از مورخین گوید چون مهرداد سیم بجنایت و خیانت مالک تخت و تاج
اول کاری که کرد برادر خود ارود را نفی بلد و تبعید نمود و با اعاظم و اکابر
سختگیری را گذاشت نجبا و عظما از سوء سلوک او بستوه آمدند و در سال پنجاه
شش قبل از میلاد ارود برادر او را طلبیدند و سلطنت اشکانی را بنام او
و مهرداد را خلع نمودند ارود حکومت عراق عجم را ببرادر مخلوع خود داد اما
نگذشت که مهرداد اختلالات بریشان بوحشت انداخته بشام گریخت و نزد
نیوس سردار رومی رفت گابی نیوس اورا بمهربانی پذیرفت و خواست بمدد
او را مدد نماید و گسیل ایران کند در اینحال بطلیموس اولتس پادشاه
که مصریها او را بیرون کرده بودند نزد سردار رومی آمده تطمیع کرده گفت اگر مرا کمک
و مجدداً بسریر سلطنت مصر نشانی دوازده هزار تالان طلا بتو خواهم
گابی نیوس حرفه خود را در غابت و همراهی سلطان مصر بشنید تا در
وامداد

و امدادِ مهردادِ سیّم شاهزادهٔ اشکانی چون از سرداری و محاصره مأیوس شد بطرف
بابل فرار نمود و شهر سلوسیه را متصرّف کرد و جنگ داخلهٔ مملکتی در ایران درگرفت
عساکر ارود اوّل که پادشاه بود با هواخواهانِ مهردادِ سیّم مشغول زد و خورد
شدند آخرالامر مهرداد مغلوب شد و ملتجی ببرادرِ خود ارود گشت امّا این التجا
ثمری بحالِ او نبخشید ارود مهرداد را در بی‌اعتبار گذاشته بشخصه در مجلس شورای
دولتی حاضر آمد و خیانتِ مهرداد را که از وطن دور گردانده و دشنام زده سردارِ
رومی قشر اظهار و جنایت او را ثابت نمود و بدون تعقّل حکم بقتل برادر داد
و مهرداد در زمستان سال پنجاه و شش قبل از میلاد یا در بهار سال پنجاه و پنج
کشته شد و بعد از وا ارود اوّل در سلطنت مستقل گردید پس مدّتِ ملکِ مهردادِ
سیّم را زیاده از پنج سال تصوّر نمیتوان کرد

فصل سیزدهم

در سلطنتِ اشک یا ارشک پادشاه سیزدهم موسوم به ارود اوّل

ارود اوّل یا اشک سیزدهم ملقّب به القاب ارساکس فیلوپاتور یکائیوس اپیفانس
اوزرتس فیل هلن بوده یعنی اعظم و محبّ پدر و عادل و نامدار و نیکوکار و دوستِ
یونان

مورّخین در تاریخ ارامنه اسم ارود را آرشتر نوشته و آرشتر همان آرداشر
یا اردشیر باشد و معنی اردشیر شاهنشاه است و ضابط بتحقیق گوییم اسم ارود
ارد بوده قلبی در کلمه اتّفاق افتاده و در قبایل ترک این اسم مطّرد است و چند تن
پادشاه ترک ارد نام داشته‌اند

بعضی از مورّخین اسم این پادشاه را هیرود نوشته‌اند مختصر در عهد سلطنت ارود
یا ارد و یا هیرود جنگ بزرگ قشون اشکانی با عساکر رومی کردند و این اوّل جنگ
عظیم اشکانیان و رومیان است و تفصیل آن از قرار ذیل میباشد

پلوتارک

پلوتارك از مورخين معتبر اين واقعه را با شرحى كه بايد وشايد نوشته وما بعضى مطالب
كه اسباب توضيح آن شرح ميشود ضميمه كرده گوئيم از مسطورات ذيل فصل يازدهم
معلوم شد كه در اوايل سلطنت مهرداد سيم وارد اول سه نفر سردار بزرك صاحب
داعيه در دولت جمهورى روم ترقى كرده وروح ومعنى آن دولت آنها بودند وهر يك
فى الحقيقه قصد تصرف تمام روى زمين را داشتند يكى پمپه كبير ديگرى ژول سزار
كه ژول قيصر باشد وسيم آنها كراسوس نام داشت از اين سه نفر رقيب كراسوس
مردى طماع بود واين عيب هميشه لياقت صاحب آن را ضايع ونابود مينمايد حالا
كراسوس مردى قابل بود وطمع قابليت او را كم نمود يا فى الحقيقه كفايت ودرايت او
كوتاهى داشت آنرا بدستى ميدانم هيفند ميدانم با كمال داعيه همسر وهم شأن
ژول سزار وپمپه كبير نمى توانست شد چه سزار در سردارى وترتيب مهام ملك
ودولت از دهاة واعجوبه هاى عالم بشمار مى آمد وحكومت مملكت گل كه فرانسه
قديم باشد باسردارى يكدسته قشون عمده روم او را بود وپمپه كه در قابليت واستعدا
از سزار عقب نماند سردارى وحكومت اسپانيا داشت كراسوس كه خود را
ثالث سزار وپمپه ميدانست ازجانب مجلس سناى روم كه زمام مهام دولت را
بدست داشتند مأمور حكومت وسردارى شامات گرديد بدون اينكه باو
اجازه ورود بخاك ايران وجنگ با دولت اشكانى را داده باشند اما او از طمع اندوختن
مال كثير قبل از حركت از روم ميگفت من بفتح ايران وبرانداختن اشكانيان اكتفا
نخواهم كرد ممالك باختر وهند بلكه تا درياى چين مرا خواهد شد اين حرف كراسوس
بگوش سزار رسيد وبراى اينكه او را بغرقاب فنا وهلاك اندازد واز تنك رقابت
او خود را فارغ سازد وميدان را براى جولان واجراى مقاصد خود خالى كند
از ناحيه گل كه مقر حكومت او بود كاغذى بكراسوس نوشت وخيالات او را تمجيد
وتحسين نمود واو را بوصف بلند همتى وبزرگى ستود اما آتيوس كه يكى از وكلاى
ملت بود مطلقا مخالفت راى كراسوس شده با جمعى متفق گشت كه او را از اين سفر منع
نمايد ونگذارد اسباب اعدام خود ووهن دولت جمهورى روم را كه بعظمت معروف
ومشهور گرديده فراهم آورد كراسوس چون ديد آتيوس وجمعى بر اين شده اند كه نگذار

راه این سفر پیش گیرد و قهرًا او را مانع شوند متوسل به پمپیه شد و از وی درخواست نمود که تا بیرون شهر رُم با او همراهی کند تا آنها که میل باین حرکتِ او ندارند نتوانند بمنع وی پردازند پمپیه قبول این خواهش کرده جلو موکب کراسوس افتاد و چون در شهر رُم قبول عامّه داشت مردم محض احترام او از جلو راه کراسوس دور شدند و صرف نظر از آن ممانعت کردند جز آتیوس که پیش آمده زبان بملامت و مذمّت دراز کرد و بدگوئی آغاز نمود و صریح گفت ای کراسوس آنها که تو در نظر داری واهی است افکارت سست و خیالت نادرست باشد خود را نابود و دولتِ جمهوری روم را بی عُظم خواهی نمود بعد از این گفته یکنفر از سربازها که حاضر بود حکم کرد کراسوس را نگاهدارد امّا سایرین چون دیدند پمپیه از کراسوس حمایت میکند آتیوس را مانع شدند و نگذاشتند به کراسوس بی احترامی کند آتیوس که خود را مجبور بدست کشیدن دید و لابد شد که کراسوس را بحالِ خود واگذارد دوان دوان نزدیکِ دروازهٔ رم آمد و به کراسوس نفرین کرد و عقیدهٔ رومیان این بود که مسافر را چون دمِ دروازهٔ شهر نفرین کنند از آن سفر خیر نخواهد دید این بود که آتیوس نزدیکِ دروازه آمده بنفرینِ کراسوس پرداخت

کراسوس بهر نحو که بود رو براه نهاد و به بندر براندیزی رسید چون هنوز زمستان بود کشتی رانی در دریای آدریاتیک دشوار مینمود امّا کراسوس نخواست منتظر فصل خوش شود و آنرا وقت ضایع کردن دانست فی الفور چند فروند کشتی حاضر ساخت و با همراهان در آن سفاین نشسته حکم بحرکت داد و چون فی الحقیقه موسم نبود تا بشهر گالاتی از بلاد سیسیل رسید چندین کشتی که همراهانِ او در آن بودند غرق شد پادشاهِ سیسیل در اینوقت در گالاتی بود و عمارتِ تازهٔ بنا مینمود و از آنجا که پادشاهِ مزبور از معمّرین بشمار می آمد کراسوس بطور مزاح گفت پادشاه در آخر ساعت دوازدهم از روز خود این بنا مینماید یعنی در آخر عمر خود و در اوان ضعف پیری و هرم خیال جوانی او را گرفته کار نورسیدگان میکند پادشاه در جواب بکراسوس گفت تو هم در جوانی مأمور جنگ اشکانیان نشده و کراسوس آنوقت شصت ساله بود امّا از فرط عیش و خوشگذرانی قوای خود را از دست داده هشتاد ساله

مینمود بالجمله کراسوس بشام آمد و فی الحقیقه بمحل حکمرانی خود رسید و بتهیهٔ تسخیر و ممالک اشکانیان ایران پرداخت و با عساکر وافر بکنار فرات آمد و جسری بر روی این ش بسته تمام قشون خود را سالماً از جسر عبور داد

یکی از مورخین میگوید در آنوقت که کراسوس از شط فرات عبور کرده بین النهرین ر معسکر خود قرار داد در شهرهای این مملکت که تعلق بایران داشت استعداد پادش اشکانی بقدر کفایت نبود لهذا سلیین نام سردار اشکانی که سرحددار این قسمت ب بود مختصر قشونی جمع کرده در قلعهٔ اشنیا متحصن شد مع ذلک کراسوس بر او غلبه نم سلیین در جنگ زخم سختی برداشته بطرف پادشاه خود گریخت

مستر رلنسن مینویسد یکسال پیش از آنکه کراسوس بخواهد بمتصرفات و ممالک اشک حمله کند پادشاه اشکانی پیش بینی کرده بتهیهٔ کار مشغول شده تمام قشون خود را مسلح ساخته بود و آنها را تعلیمات جنگ و مشق یورش میداد نیز بعضی حکام و ولات مستقل در حدود عراق عرب بودند و ممکن بود از اشکانیان روگردان شوند و بکراسوس سردار رومی بپیوندند پادشاه اشکانی برای اینکه گرفتار چنین وهنی نشود باستمالت آن حکام و ولات پرداخته دل هر یک را بوجهی بدست می آورد و آنها را با خود یکدل و متحد میساخت یکنفر از آن حکام مستقل ابکاروس نام داشت و برخی او را اوکاروس هم گفته اند اسم او روی بعضی از مسکوکات ادس ابکاروس نقش شده چون این والی عرب بوده استاد المورخین را عقیده این است که صحیح این اسم ابکاروس است یعنی واو و سین آخر کلمه را یونانیها بآن چسبانیده و ملحق کرده و اکبر عربی را ابکاروس تلفظ کرده اند و ممکن که چنین باشد در هر حال ابکاروس حاکم و والی ناحیهٔ اوسرهوئن بوده و اوسرهوئن که پیش هم شرحی از آن نگاشته شده در طرف مشرق شط فرات و عبارت از ناحیهٔ اورفهٔ معروف است

از زمان لشکرکشی پمپه سردار رومی بسمت عراق عرب و گذشتن او از فرات ابکاروس والی اوسرهوئن با رومیها متحد شده و این اتحاد در کار بود تا پادشاه اشکانی باستمالت او پرداخته و ابکاروس را با خود متحد ساخت

یکنفر دیگر از مشایخ عرب که شیخ قبایل بدوی بود و اسم او را مستر رلنسن الشودونیوس

ضبط

ضبط کرده نیز از اتحاد رومیها صرف نظر نموده کاینتر خود را از دوستان و هواخواهان
دولت و سلطنت اشکانیان ایران میداند

کراسوس بعضی از شهرهای عراق عرب را بی نزاع و منازعه و منع مانع متصرف شد فقط
اهل یک شهر از تسلیم ابا و امتناع کردند و بنای دفاع را گذاشتند و جنگ کردند
و چند نفر از سربازان کراسوس را کشتند کراسوس متغیر گشته آنشهر را محاصره نمود
و بعد از تصرف تمام مردان جنگی را حکم بقتل داد و زنان و کودکان شهر را اسیر کرده
بفروخت و بعد از این فتح که چندان اهمیتی نداشت رؤسای قشون محض تملق و خوش آمد
کراسوس را امپراطور نامیدند کراسوس در محاصره و گرفتن آنشهر هنری بخرج نداده بود
بلکه ظلم و تعدی بیحد و حساب خود را در آن واقعه بمردم وانمود اما از بی مغزی و
سبک سری و غرور در سر اینکار قبول لقبی کرد که سردار بزرگی پس از چندین فتح عظیم
باید آنرا قبول کند و همین فقره از خفت عقل و کم همتی او خبر میدهد و امپراطور بمعنی
قهرمان است و مثل اسکندر کبیر شخصی باید ملقب باین لقب شود و شهرهائی که کراسوس
بقهر و غلبه فتح کرده بود بیونانیها که آنوقت در عراق عرب سکنی داشتند تفویض نمود و یونانی مینامیدند
کراسوس بعد از تصرف و تسخیر تفویض نمود و هفت هزار پیاده و هزار سوار از عساکر
خود منتخب نموده در متصرفات تازه خویش در عراق عرب گذاشت و بطرف شام عطف عنان
کرد که زمستان را در آنجا بسر برد پسر کراسوس که یکی از سرداران نامی بود و باژول سزار
مأمور گل در این زمستان مرخصی حاصل نموده در شام به پدر پیوست و هزار سوار
جرار از اهالی ایطالیا با پسر کراسوس همراه بود اول خبط کراسوس اینکه بدون
امر و اجازه مجلس سنای روم قدم در ممالک سلاطین اشکانی و متصرفات آنها گذاشت
و خبط ثانی که خیلی از خبط اول بزرگتر است اینکه بعد از حمله بممالک اشکانیان
بفتوحات ناچیز و قلیل امکنه تا قابل قانع شده بشام بازگشت و دشمن بیدار شده را آسوده
بحال خود گذاشت تا آن تهیه و تدارکی که میخواهد ببیند و بوجهی شایان با او برابر
شود بر کراسوس لازم و واجب بود که بعد از حمله بر عراق عرب اقلاً خود را ببابل و سلوسیه
رسانده و این دو شهر را که از مداین عظیمه آن مملکت است تصرف نماید و محکم کند
و اگر چنین میکرد مردم این دو شهر که کرهاً بر اشکانیان تبعیت مینمودند و از آنها

رنجیده

رنجیده خاطر بودند بدون تحمل رنج و زحمتی باو تسلیم میشدند و چون این دو بلد
دو قلعهٔ نظامی بسیار معتبر اشکانیان بود در آنجا انبارهای آذوقه و جبه‌خانه قابلی داشتند
و اگر آنجمله بتصرف کراسوس در آمده بود مبلغی بر قوت او می‌افزود و از قدرت اشکانیان
میکاست و فتح سایر بلاد کراسوس را مسلم میشد باری خوش بختی اشکانیان یا بدبختی
و نادانی کراسوس او را براه کج راهنمائی نمود

کراسوس بعد از معاودت بشام نیز خوب رفتار نکرد یعنی بجای آنکه مثل یکنفر سردار
جلیل القدر و حکمران عظیم الشأن حرکت کند چون ادنی تاجری یا شخص پیله ور
بکسب و کار و جمع نقود پرداخت و لدی الورود مشغول حساب مالیات و دخل و خرج آن
مملکت شد و بمعابد رفت و نذورات آنرا که مردم بآن امکنه اهدا نموده و فرستاده
از قنادیل و ظروف طلا و نقره و غیرها بدست خود با ترازو کشید و سنجید و اینکار
رکیک که هیچ مناسبت با شأن سرداری فاتح نداشت او را از رسیدگی بکار
قشون و اعمال نظامی باز داشت

ذرف مورخ مینویسد کراسوس بعد از آنکه در هر محل از شام بهر جا دست انداز کرد
بهیئت المقدس آمد که معابد اینشهر را نیز غارت کند خلاصه سرداری که میخواهد
به پارچین را در تحت تصرف خود در آورد قشون را که اول وسیلهٔ نیل مقاصد اوست
رها کرده بجای اینکه هر روزه افواج خود را مشق دهد و آنها را اکمل نماید فقط در بند
زخارف است اگر گاهی به اعمال نظامی میپردازد باز بقصد و نیت جلب مال میباشد
یعنی هر وقت میخواهد رسیدگی بکار قشون کند پیران سالخورد یا جوانان خوردسال
عنفا طلب مینماید و اسامی آنها را در دفتر لشکر ثبت میکند تا اقوام و اقارب آنها
بیایند مبلغهای گزاف بطور رشوه باو بدهند و او اسامی خویشان ایشان را از دفتر
لشکر حک نماید

گویند روزی کراسوس برای غارت یکی از معابد شام رفت هیکل زهره در آن معبد
و مردم آنرا میپرستیدند چون نفایس اشیاء آن معبد را بدست خود جمع کرده بخزانه
سپرد قصد بیرون آمدن از معبد نمود پسرش که از جلو حرکت میکرد پایش باستانهٔ در
معبد گرفت زمین خورد پدر هم روی پسر افتاد مردم از حضار و غیره این افتادن را بفال بد
گرفتند

گرفتند و از نتایج و خیمهٔ هب معبد زهره داشتند

مقارن این ایام بود که سفرای شهریار اشکانی وارد شام شدند و مأموریتی که از جانب پادشاه خود داشتند به کراسوس ابلاغ کردند اسم پادشاهی که این سفرا از جانب او بشام آمدند بتصریح اکثر مورخین هیرود یا ارود بوده بعضی هم فقط ارساس ضبط نموده و معین است که بلقب او اکتفا کرده اند و جای تردید نیست که مأمورین از جانب شاه سیزدهم نزد کراسوس آمدند و شرح مأموریت مختصر آنها در چند سطر بمضمون ذیل خطاب به کراسوس نگاشته شده بود

لشکری که با تو همراه میباشند اگر از جانب دولت جمهوری روم مأمور شده اند که در تحت ریاست سردار تو داخل ممالک و متصرفات ما گردند پادشاه ما حاضر است که بدفع آنها برداند و آنها را تماماً نابود کند اما اگر چنانکه مشهور است بدون اجازهٔ دولت روم تو از روی خودسری اینکار کرده و مقصودت تاخت و تاراج و جلب نفع و فایده است شهریار اشکانی بطور ملایمت با تو رفتار میکند و بر پیری تو رحم مینماید و اذن میدهد که سربازهای رومی از شهرهائی که متصرف شده اند خارج شوند بدون اینکه کسی متعرض جان و مال و اسلحهٔ آنها شود

کراسوس در جواب مأمورین ارود به درشتی و تندی گفت عنقریب جواب پادشاه شما را در شهر سلوسی خواهم داد و اجبز که یکی از مأمورین و در سن و شان مقدم بر سایر بلکه رئیس سفرا بود برگشته کراسوس قاه قاه بخندید و کف دست خود را برداشته و نمود و گفت اگر در این کف دست موی بینی شهر سلوسی را هم خواهی دید

سفرای ارود از شام مراجعت کرده بدربار پادشاه اشکانی آمدند و آنچه شنیده بودند بعرض رسانیدند و معلوم نمودند که از جنگ و خونریزی گزیر نیست ارود لابد دست بکار شد و لشکر بر سر بلادی که رومیها در عراق عرب متصرف شده بودند فرستاد و آنها عرصه را بر عساکر روم تنگ کردند بعضی از ساخلوهای رومی که بحکم کراسوس در بلاد این مملکت توقف داشتند گریخته نزد کراسوس آمدند و خبرهای وحشت انگیز برای او آوردند و گفتند دسته جات بسیار از قشون پارث بعراق عرب آمده بطوری دایره دور رومیها را گرفتند و آنها را در گرداب بلیه مستغرق ساختند

مسلم است

مسلم است که فراریهای از جنگ گریخته همیشه از وحشتی که کرده اند برای برائت
خود در ترک ستیز و گریز اغراق گوئی میکنند و بکبر اصد میگویند فراریهای قشون روم
همینکار کردند و چیزها از سطوت و صولت و سختی لشکریان پارث و جنگجویان اشکا
برای کراسوس و همراهانش گفتند از جمله میگفتند عساکر پارث اول سپاهیان دنیا
میباشند چه در وقت حمله چه در جنگ و گریز کسی از عهدهٔ آنها بر نمی آید مقابلت و نعا
آنها هر دو اسباب خطر است اسلحهٔ معتبر آنها تیر و کمان میباشد و آن بوضع مخصوص
و مار و مهاهیچوجه ربطی از این اسلحه ندارند لشکریان پارث طوری در تیر انداز
چالاک و ماهرند که در آن واحد چندین چوبه تیر یکنفر بطرف دشمن بی اندازه
آنها طوری صلب و سخت و محکم است که چهار آینه و زره رومیها دفع و تحمل آن نمیتو
و در گاه طعن لابد بسبب زخم کاری وارد می آید و مغفر و زره آنها طوری ساخته ش
که تیر و نیزه بلکه تیغ و تبرها بآن کارگر نیست مختصر قشون پارث مثل بلای آسمانی است
هیچ چیز جلو آنرا نمیتوانند بگیرد و دفع نماید

تفرقات فراریان عساکر روم اسباب کمال وحشت همراهان کراسوس شد و یکبار
خود را باختند و یقین کردند لشکریان پارث جنی هستند غیر از آدمی و سایر طو
آسیای صغیر غلبه بر آنها کاری مشکل است و بسهولت نتیجه در پیچه آن قوم نمیتوان از
و انگهی لشکر کشیدن بخاک چنین دشمنی قوی در بلاد و اماکنی که معرفت بحال آن خا
نیست و طرق و مسالک آن مجهول است کاری نهایت صعب بی اندازه دشوار میبا
بنابراین عدهٔ از میان قشون کراسوس همهمه در گرفت و بعد از گفت و شنید بعضی از صا
منصبان و سران سپاه چنین مصلحت دیدند که کراسوس بنقاطی که تا آنوقت فتح کرده
قناعت کند و دیگر پیش نرود و از جمله سرداران خانی که بجنگ با اشکانیان صحیح
نیکداشتند و منکران بودند کاسیوس بود

اهالی روم در اینقسم تردیدها متوسل بکهنه میشدند و آنها بعضی حیوانات را می کش
و در خطوط پارهٔ از استخوانهای آنها از قبیل کتف و غیره میدیدند و برای کاری که
نظر داشتند فال میگرفتند و اینکار برای آنها بمنزلهٔ استخاره بود. در این دو کرا
هرچه از این قسم فال گرفتند و استخاره کردند جنگ کردن با اشکانیان بد آمد اما

وحرص

و حرص و میل مفرط کراسوس بمال و جاه او را از خیال خود منصرف ننمود و مطلقاً اعتنائی باقوال کهنه نکرد و مصمم حرکت و سفر عراق عرب شد در کار نهضت بود که ارتاباز پادشاه ارمن با شش هزار سوار باردوی او پیوست و در ملاقات با کراسوس قصد و نیت او را تأیید و تصدیق نمود و زیاده از حد بتجربیات او پرداخت و گفت البته باید با اشکانیان جنگ کنی و بیخ آنها را برکنی ممالک آنها را متصاحب و تملک نمائی و بآرزوی خود فائز شوی و علاوه بر این شش هزار سوار که من همراه دارم ده هزار سوار مسلح دیگر که اسبهای آنها را برگستوان فولاد است و سی هزار پیاده از عساکر زبده در ارمنستان حاضر مهیا شده و منتظرند که بطرف ممالک اشکانی انتهاض نمودی آنجمله را بدون اینکه دیناری خرج از تو بخواهم باردوی تو گسیل خواهم نمود و تو با این عدت البته مظفر و کامیاب خواهی شد اما باید بدانی که بهترین طریق برای تو راه ارمنستان است و از آن راه باید بمملکت اشکانیان ورود نمائی و تمام مدت توقف و حرکت عساکر تو در خاک ارمن از بابت آذوقه و سیورسات آسوده خواهد بود و فایده دیگر عبور از ارمنستان و ورود بمملکت ایران از راه آذربایجان برای تو این است که این قسمت مملکت اشکانیان کوهستان است و قوت عمده قشون اشکانی سواره آن هم با اشکال حرکت سواره در کوهستان و سنگلاخ دشوارتر است تا در دشت و جلگه پس تو با پیاده بسیار در آن کوهستان بر دشمن غالب خواهی شد و مرام و مطلوب حاصل خواهد شد

کراسوس از نصایح و راهنمائیهای پادشاه ارمن اظهار امتنان نمود اما نه بآن اندازه که آن پادشاه متوقع بود و در باب راه پیش گفته او را پیروی نکرد و بجای اینکه از راه ارمن و آذربایجان باشکانیان حمله کند راه عراق عرب پیش گرفت و گفت در این مملکت قلاع متصرفی ما را که ساخلوی رومی دارد قشون اشکانی محاصره کرده اند باید رفت و محصورین را از شر دشمن محفوظ و مصون داشت و گرفتاران را خلاص نمود پادشاه ارمن چون دید کراسوس راه ساحل فرات و عراق عرب را پیش گرفته رنجیده خاطر شد جمعیتی که با خود همراه داشت برداشته بارمنستان بازگشت

کراسوس از روی جسری که در حوالی شهر زغما روی شط فرات بسته شده بود عبور نمود (زغما از شهرهای قدیم شام است که در ایالت کاقن واقع بوده و در ساحل یمین

شط فرات روبروی اپاپه و بواسطهٔ پلی بشهر اپامه وصل میشده و بهمین جهت مو
باین اسم شده چه زغما بمعنی وصل و اتصال است اینشهر را سلوکوس اول پادشا
شام ملقب به نیکاتر بنا کرده بود بعضی هم نسبت بنای آنرا باسکندر کبیر داده ا
اما قول اول اصح است) کراسوس خود با جمعی سالم از جسر گذشتند لکن عساکر او د
عبور بودند که آسمان شروع برعد و برق نمود و طوفان شد و سربازان و صاحبمنص
کراسوس را بتشویش انداخت و در وقتیکه سائر قشون از جسر میگذشتند باد
طوفان شدت کرده جمعی از آنها را بسط افکنده هلاک ساخت و همان نقطه را که در
برای کراسوس سراپرده زده بودند دو مرتبه برق زد چنانکه برق وسط سراپردهٔ او را گرف
و یکی از یدکهای او که بر گستوان و یراقش کلیتهٔ طلا و مرصع بود و میرآخور کراسوس آ
سوار از انقلاب هوا رم کرده خود را در فرات انداخت و راکب و مرکوب هر دو
غرق و هلاک شدند

دوزدیکر که اردوی کراسوس مهیای حرکت شدند دسته‌های قشون علمهای خود را
بلند کردند در سلطنت و دولت روم قرار بود عقابها از فلز میریختند و بر سر علمها
نصب مینمودند در بیرق چون علمها را بلند کردند عقابهای سر علمها خود بخود حرکت
کرده روی آنها بطرف شام و دم بسمت ایران قرار گرفت و معین است برای رومیها
تطیری این امر چه قدر اسباب دلسردی و افسردگی طبیعت میکردد

منزل دوم بعد از عبور از فرات از سیورسات که بر قراء و آبادیها حواله شده بود
و میبایست برای اردو بیاورند اول چیزیکه وارد اردو کردند عدس و نمک بود و روم
در مجالس و اوقات عزاداری چیزیکه میخوردند جز عدس نمیشد که آنرا نمک آلوده میکر
و بجای هر طعامی صرف مینمودند پس آوردن عدس و نمک را باردو پیش از همه چیز
بفال بد گرفتند

منزل سیم کراسوس برای اینکه عساکر خود را خوب مصمم جدال نماید سران لشکر و
نامداران آنها را طلب نموده مجلسی منعقد ساخت و بآنها گفت چیزیکه من بروی
شط فرات بسته بودم باز نمودم و تمام اسباب ساختهای آنها را سوزاندم در
اینصورت باید از معاودت مایوس بود چاره نیست جز پیش رفتن و با خصم در آویختن

وکار او را ساختن این حرف کراسوس چون در اردو منتشر شد باز مبلغی از قوت قلب
ورجاء وامید لشکریان او کاسته شد

از منزل چهارم هم بی برودت وضعف قلب تازه اردوی کراسوس حرکت نکردند یعنی در
اینمنزل که هنوز برای جلادت وشوکت وجلال قشون قربانیها کردند ودر امثال این
مواقع رسم بود امعای حیوان قربانی را بدست سردار کل میدادند واو آنرا از
قربانگاه تا چادر خود حمل مینمود وآنجا زیر خاک دفن میکرد یا میسوزانید در اینجا هم
اینکار را کردند کاهن بزرگ امعای گوسفندی را بدست کراسوس داد کراسوس یکقدم
بطرف چادر خود نه پیموده دستش لرزید وآنچه در دستش بود افتاد تمام اشخاصی که
حاضر بودند از وحشت بر خود بلرزیدند وفریاد زدند کراسوس برای اینکه آنها دلهای
خود را نبازند واین اتفاق را بفال بد نگیرند رو بحضار کرده گفت دستهای من بعلت
پیری لرزید وامعای گوسفند از دستم افتاد اما در وقت جنگ خواهید دید که
در این بازو تا چه حد زور هست ودر گاه استعمال اسلحه این ساعد بچه اندازه
محکم است

مختصر کراسوس با فالهای فرخ وبا مژدههای خوش میرود که مملکت اشکانیان ایرانرا
فتح کند ودر آنجا بشادمانی سلطنت نماید هفتهزار پیاده همراه دارد با چهار
هزار سوار واین چهار هزار سوار پیشتاز قشون او هستند دراینوقت چند نفر جاسوس
که آنها را از جلو فرستاده بودند باردوی کراسوس آمدند وخبر آوردند که در حوالی
ونزدیکی اردو واحدی نیست اما اثر دست وپای سوار بسیار است که از این حد گذشته اند
این خبر قوت قلبی بعساکر روم داد ویقین کردند که اثر مشهود اثر دست وپای
اسب سواران اشکانی میباشد که از خوف قشون روم فرار کرده تا جان
بدر برند

کاسیوس که مردی عاقل بود بکراسوس گفت در جلو رفتن عجله منما بلکه در یکی از این
شهرها توقف ودرنگ کن تا لشکریان وهمراهان تو آسوده وراحت شوند چه
مدتی است راه پیموده اند ومردان جنگی از پیاده گرفته تا اسب سوار همه خسته شده اند
چون قدری بمانی نفس آنها تازه شود وبهتر بکارزار توانند پرداخت علاوه بر این

در مدت توقف و درنگ مطالب معلوم میشود و اطلاعات صحیحه از عساکر اشکا
بدست می آید و تکلیف ما معلوم و معین میشود چه در حال حمله و چه در عالم مدافـ
باخبر بودن و بصیرت داشتن بهتر است چون از وضع باخبر و آگاه شدیم اگر لازم بود خود
بشهر سلوسی میرسانیم و قلعهٔ آنشهر را پناه خود قرار میدهیم و آذوقه و کمک هرچه
از روی شط فرات تا نزدیکی سلوسی می آید و بما خواهد رسید

کراسوس تصدیق قول کاسیوس میکرد و بگفتهٔ او رفتار مینمود اتفاقاً در اینحال یکی از
مشایخ عرب موسوم به آریامن برادروی کراسوس آمد این شیخ همان ابکاروس است
که بعضی ابکاروس دانسته و گفته اند اکبر است که بتحریف یونانیها ابکاروس شده و
پیشتر ذکر آن نمودیم ابکاروس یا اکبر مردی پرحیله و مزور بود و او کراسوس را
بتمام بدبختیها دچار نمود بعضی از صاحب منصبان قشون روم که در زمان سردا
و نهضت پمپه باین حدود آمده بودند شیخ عرب را می شناختند و میدانستند
با پمپه کمال خصوصیت را داشت و اظهار صداقت بدولت روم میکرد و برای خ
آن دولت داوطلب بود آشنایان شیخ او را نزد کراسوس معرفی کردند کراسو
وجود او را مغتنم دانسته در باب اقامت و حرکت با وی مشورت کرد شیخ عرب که در وا
فرستادهٔ پادشاه اشکانی بود و در باطن از هواخواهان صدیق اشکانیان بعد از
آنکه بظاهر خود را از دوستان و مخلصان دولت روم قلم داد بکراسوس گفت من
بواسطهٔ ارادت و خصوصیت با پمپه و میل بدولت روم و نفرت و بیمیلی به اشکانیان
ظالم بیدین و ایمان باید آنچه بنظرم می آید بسردار روم عرضه دارم توقف و اقامت در
قلعه و متحصن شدن جز ضایع کردن وقت و عقب انداختن کار و قشون خود را در عا
خوف و رجا گذاشتن و دل لشکر دشمن دادن ثمری ندارد درنگ را خصم دلیل عجز
میداند و جسورتر میشود باید سردار بجلو رفت و تا پادشاه اشکانی تهیهٔ خود را کا
نکرده و برادروی سورنا نرسیده سورنا را از میان برداشت چون کار سورنا ساخته
و از میدان بدر رفت دیگر پادشاه اشکانی در مقابل شما تاب نخواهد کرد و تا
مقاومت او را نباشد با بیوران فرار میکند با جنگلهای استرآباد و گرگان پناه میبرد
آنوقت تمام مملکت ایران بسلما بسردار روم تسلیم خواهد شد کراسوس را این حرف

که از روی

که ارذوی مکر وخدیعت گفته میشد پسند آمد و بر آن شد که نصایح شیخ
اکبر تابکاروس را پیروی نماید

در اینوقت ارود پادشاه اشکانی تمام عساکر خود را منقسم بدو قسمت کرده
بود سرداری یک قسمت را خود اختیار نموده که با آنها بر سر ارتاباز یا ارتاوازد پادشاه
ارمن رود و او را تنبیه کند که چرا بشام رفته و باکراسوس ملاقات کرده و او را بجنگ
اشکانیان تحریض و ترغیب نموده قسمت دیگر را به سورنا یا سورن سپهسالار
خود داده که با کراسوس برابر شود و کار او را بسازد

اما سورنا یا سورن سپهسالار لشکر ارود تا بدانست که از خویشان نزدیک
پادشاه اشکانی بوده و از اکابر رجال با مکنت و تمول دولت اشکانیان بشمار می آمد
چنانکه در سفرها همیشه هزار شتر بار و بنه و احمال و اثقال او را حمل مینموده و دویست
عراده مطربهای زنانه و رقاصان او را حرکت میدادند وضیاع و عقار و املاک
شهر او بسیار و با حاصل آن ده هزار نفر لشکر نخبه بتخصیص سکرش که قراول و مستحفظ
شخص او بوده‌اند و در لشکرکشیها با او همراهی مینمودند

اما لفظ سورنا یا سورن هنوز نمیدانیم اسم خاص و علم شخص بوده یا لقب همینقدر
میدانیم که از اول سلطنت اشکانیان خانواده سورنا منصب سپهسالاری داشته
و این منصب بنوعی خاص این خانواده بوده و از کارها که سپهسالارها اختصاص
یافته اینکه هر وقت یکی از سلاطین اشکانی بتخت سلطنت جلوس میکرد سورنا
می آمد و تاج سلطنت بسر او میگذاشت و اما سورنا سپهسالار ارود شخصا
مرد رشید و دلیر بود و در اینوقت که بیان جوانی و عنفوان قوت بود زیاده از سی سال
نداشت و با وجود جوانی کار کرده و کاردیده چنانکه دیدیم و اگر که مردم بر ارود
شوریده و او را از سلطنت محروم کرده سورنا دامن جلادت بکمر زده او را مالك
تخت و تاج نمود و شهر سلوسی که بر پادشاه یاغی شده بود سورنا مجددا آنرا فتح کرد
و مطیع نمود و اول شخصی که برج و باره اینشهر صعود کرد و بیرق اشکانی را بالای حصار
سلوسی زد سورنا بود پس چنین سردار رشید زبردستی در مقابل کراسوس پیر
طماع خسیس نادان بی کفایت معلوم است که نتیجه جنگ چه میشود

خلاصه

خلاصه شیخ اکبر عرب با ابکاروس پیش قراول قشون روس را بر عهده گرفته اخبار
اتفاقات یومیهٔ آن اردو را شبانه به اردوی اشکانی میرسانید و سورنا را از آن
مطلع میساخت یک دو سه منزل که کراسوس و لشکریانش راه پیمودند شیخ عرب
با سورنا از پیش قرار و مدار کار را داده بود عساکر روم را بصحرائی که نه آب داشت
نه علف نه درخت و بنا بائی بود کشیدن زار و پرخار و اردو ساخت در این سرزمین
تا چشم کار میکرد جز دشت قفر چیزی بنظر نمی آمد عطش مفرط و خستگی زیاد و علائم و آثار
بدبختی که از پیش مشاهده شده بود یکباره عساکر روم را بیحال و مستأصل نمود هر قدر
باطراف نگاه میکردند نه درختی سایه افکن میدیدند نه سبزهٔ مفرح نه نهر آبی که رفع
عطش نماید بلکه برای تغییر منظر و نقش تل و تپهٔ هم در آن حول و حوش وجود نداشت
سطحی یکدرپائی از شن بود و بس تکمیل اینوضع و حالت را در این وقت چاپار
از پیش پادشاه ارمن آمده به کراسوس خبر داد که ارود شهریار اشکانی با لشکر
جرار وارد ارمنستان شده و قشون ارمن باید مشغول دفاع و حفظ مملکت خود باشد
پادشاه ارمنستان به کراسوس نوشته بود با وجود حملهٔ پادشاه ایران با این کشور
ممکن نیست لشکری که من وعده کرده بودم بکمک شما فرستم فرستاده شود و شما را
بمردم مرکب مدد نمایم و صلاح کارها الا این است که شما هم از حمله و حرکت بطرف ایران
صرف نظر نمائید هر جا که نامهٔ من بشما میرسد ازهمانجا عطف عنان کنید و بطرف ما
آئید تا در اتحاد و لشکر را متفقاً بدفع و مقهور ساختن پادشاه ایران و
لشکریان او وا داریم چون این کار ساخته شد مراد هر دو حاصل شود این است
عقیده و رای من و نصیحت من اگر گوش کنی و اگر نکنی اقلاً یکی از دو کار را اختیار کن
یا بقلعه جات متحصن شو یا دامنهٔ کوهها را اسقناق و معسکر خود قرار ده تا از
شر حملهٔ سواران تیرانداز اشکانی محفوظ مانی کراسوس که سخت متغیر و درهم بود
ملتفت نصایح پادشاه ارمن نشده بفرستادهٔ آن پادشاه از روی تغیر گفت
برای مثل من سردار ننگ و عار است که بدستور العمل دیگری حرکت کنم و
تابع رای و خیال الغیر شوم همینقدر به پادشاه خود بگو اینک مصمم مغلوب کردن
و معدوم ساختن سورنا هستم چون کار او را تمام کردم و از خیال او آسوده شدم

بارمنستان

بار منستان خواهم راند و سزای نقض عهدیکه از تو بظهور رسیده داده خواهد
شد و خواهی دید که چه بر سر تو می آید سرداران رومی که این تندی بیجا و بیمغز را
از کراسوس دیدند بیشتر از وی مایوس گشتند و با افسوس تمام بسکوت گذرانیدند
اما کم بشیخ عرب که آنها را باین وادی غیر ذی زرع آورده بود پرداختند
و بنای تعییر را گذاشتند و بقتلش تهدید نمودند شیخ از کید و مکری که داشت
مطلقا از گفتار آنها اظهار وحشت ننمود و بطور ملایمت و خوشروئی با آنها
گفت دلتنگ و مکدر نباشید همیشه محنت براحت آبستن است مدار عالم بر
شدت و رخا میباشد در اول عمر اگر دوچار نکبت و زحمت شدید بدانکه در آخر
سعادت و رفاه شامل حال تو شود چیزیکه هست این است که صبر و تحمل باید تا فرج
و آسایش رخ نماید شما که بسختی و حرمان معتاد نبوده اید و طاقت رنج و مشقت
نداشتید چرا اقدام باینکار خطیر نموده اید و از مملکت آباد ایطالیا که بمعموری و نضارت
ضرب المثل است صحاریش جمله سبز و براری خرم باغات و جنگلهای او از بهترین
متنزهات دنیا بشمار می آید بیرون آمده اید و بزمین خشک عربستان و عراق
عرب سفر کرده اید و هوای رزم و کارزار با لشکر اشکانی نموده اید حالا که روبراه
نهاده اید و آماده کارزار شده اید و میل تسخیر ممالک ایران و مضافات دارید و
میخواهید باین مقصد عالی رسیده از نتایج و فواید آن بهره مند گردید صابر
باشید حلم و حوصله را شعار خود سازید و جبن و کسالت را بدور باندازید
پا بیفشارید و راه جزع و ضجرت مسپارید تا از شاخ آرزو ثمر چینید و بعد از
شب تاریک روز روشن ببینید شیخ عرب روز سرداران رومی را باینحرفها مشغول ساخت
و از خیال آزار و اذیت خود انداخت اما چون شب در رسید و ظلمت پرده بروی
کارها کشید از اردوی رومیها خارج شده فرارا بمعسکر سپهسالار پادشاه
ایران رفت

روز دیگر کراسوس با جبه سیاهی خود را بعساکر روم نمود و از آنجا که رسم
سرداران و سپهسالاران روم این بود که در اوان لشکرکشی و سپهبدی جامه سرخ
میپوشیدند سیاه پوشیدن کراسوس در نظر سرداران و لشکریان امری غریب بنظر آمد

و این را

واین را بفال بد گرفتند و فوق العاده متألم شدند و هیچ معلوم نشد که بچه جهت
و چه خیال سپهسالار روم سیاه پوش شده کراسوس بعد از آنکه از این کار بیجا و خر
ناهنجار همراهان خود را مکدر و متوحش ساخت ملتفت شد که کاری ناصواب کرد
و خبطی عظیم نموده فوراً تغییر لباس داد و جامهٔ سرخ پوشید اما آنچه نباید بشود شده و
کار گذشته بود یعنی همراهان او بد دل و افسرده شده بودند نیز از خبطهائی که کراس
کرد اینکه در روزی که احتمال مصادفه با دشمن میرفت برای اینکه تمام قشون را با خود
همراه داشته باشد در هنگام حرکت بر پیاده ها حکم کرد بسرعت راه بپیمایند یعنی با
سوارها همقدم باشند و معلوم است که این قسم حرکت پیاده را خسته و بیکاره مینماید
و در وقت جنگ کار چندان از او ساخته نمیشود بالجمله قدری که راه پیمود طلایه
که از جلو فرستاده بودند آمد و خبر داد که قشون سورنا نزدیک است آگاه و در فکر
کار خود باشید این خبر طوری لشکر روم را بوحشت انداخت که سپهسالار روم
و سرداران را دهشت گرفت و مات و متحیر ماندند کراسوس حکم بتوقف نمود و بصف
آرائی و ترتیب سنجات پرداخت و آماده کارزار شد بعضی از سرداران کار آزمود
بکراسوس گفتند صفهای متعدد پشت سر هم قرار دهند تمام قشون را بیک خط و اداد
و خاصیت اینکار این است که اولاً قوت و عدهٔ سپاه تو در نظر دشمن زیاد و با جلوه
خواهد بود ثانیاً چون عرض صفوف لشکر تو کم باشد سوارهٔ دشمن از هر طرف که
حمله کند و از هر نقطه که بگذرد در مقابل آنها جمعیت زیاد نباشد بنابراین کمتر از نفوس
تلف شود و عدد مقتولین زیاد نگردد کراسوس باین نصیحتها هم اعتنا نکرد و تمام
قشون خود را بحالت قلعهٔ مربع قرار داد و در کنار نهر کوچکی که موسوم به
بالیسوس بود بایستاد بسیاری از امراء قشون بر کراسوس اصرار کردند که امشب را
مبادرت بجنگ ننماید و همان در کنار نهر توقف کند تا فردا بدرستی از وضع و عدد
قشون دشمن مطلع شوند و بعد از آن بجنگ پردازند پسر کراسوس که جوان نورس
بود و سر پر شوری داشت و میخواست خود نمائی کند نگذاشت پدرش کراسوس این
آخر نصیحت امرا را گوش کند و او را بجنگ تحریک نمود در اینحال دسته از قشون اشکا
نمایان شدند و چون عدد آنقدر نبودند که طلایه رومی خبر داده بود باید روم

ملتفت

ملتفت شده باشند که سورنا سردار اشکانی برای اغفال آنها معدودی از
عساکر خود را بمیدان فرستاده و دسته‌جات دیگر بلکه عمدهٔ قشون را در گودالها و درهها
آن اراضی پنهان ساخته است اما رومیها را در آنوقت آن هوش و حواس نبود که
ملتفت این دقایق و نکات شوند و فهم وظایف تکالیف خود نمایند سواران اشکانی
که در گودالها خود را مخفی نموده میبایست نوک نیزه‌های آنها در تابش آفتاب بدرخشد
و طرف مقابل را از وجود و بودن آنها در آن امکنه خبردار نماید اما اشکانیان
از پیش ملتفت این نکته شده همیشه پارچه‌های پوست همراه داشتند و در امثال
این مواقع سرنیزه‌های خود را بلکه پاره‌ای اسلحه‌های شفاف درخشان خویش را در آن
پارچه پوستها مستور مینمودند رومیها چون عدد اشکانیان را قلیل دیدند
جرأت و قوت قلبی پیدا کرده مهیای جدال و آمادهٔ قتال گردیدند جنگ شروع شد
و چون دستهٔ اول قشون اشکانی دست بکار شد دسته‌جات دیگر هم که پنهان شده
بیرون تاخته بمیدان آمدند و هنگامه را گرم نمودند پیش از این در ضمن جنگ قشون
اشکانی گفته‌ایم که آن جماعت در هنگام جنگ از صداهای عجیب بر پا آورند
و فریادهای غریب کنند که دشمن را بوحشت و رعب اندازند و بنوعی که بر حسب رسم
و عادت خود بنای هیاهو و نعره کشیدن را گذاشتند یک چیز دیگر هم این داد و فریادها
کامل مینمود و آن یک نوع طبلی بود شبیه به نقاره‌های این ایام و آن طبلها را اغلب
از سواران اشکانی در قربوس زین آویخته داشتند و در وقت یورش و حمله با دسته
جلو دهنهٔ اسب آنها را مینواختند و صدای طبلها که با غرشهای سواران اشکانی
جفت میشد کمتر از رعد و برق و طوفان شدید و نزول صاعقه اسباب وحشت و
خوف نبود و این هراس در انسان طبیعی است چنانکه سازهای خوش و آوازهای دلکش
شخص را بوجد و طرب در می‌آورد اصوات ناملایم خشن و صداهای سخت مکروه
نیز طبایع را منزجر و آزرده مینماید و مرعوب و خائف میسازد خلاصه سورنا
همینکه بقشون رومی نزدیک شد بسواران اشکانی حکم کرد پوستهائی را که روی
اسلحه و عیار آینهٔ خود کشیده بودند بردارند و آنجمله را در تابش آفتاب در نظر خصم
جلوه دهند و نمایند از آنکه تمام اسلحهٔ سواران اشکانی از فولاد صیقلی و مثل

آئینه

آیینه بود و این قسم سلاح در کارخانه‌های مرو ساخته میشد لمعان اسلحهٔ سوار
نیز درخشندگی برگستوان اسبها که آنهم از فولاد صیقلی بود چشم عساکر روم را خیره
و آنصداهای عجیب مهیب که شرح دادیم گوش آنها را کر ساخت و تزلزل و اضطرابی تمام
در دلهای آنها انداخت چون فریقین بهم رسیدند سورنا فرمان داد تا لشکر اشکانی
با نیزه بر قشون رومی حمله کنند و صفوف آنها را در یک حمله متفرق سازند رومیها
در حملهٔ اول خودداری کرده پای ثبات افشردند و از جا بدر نرفتند سورنا چون چنین
دید فوراً وضع جنگ را تغییر داد و بسبکی که همیشه داشتند یعنی در هنگام سختی
و شدت جنگ وگریز میکردند مشغول و متوسل شدند سورنا فرمان بازگشت
داد و کراسوس ساده لوح یقین کرد از مقاومت و ایستادگی لشکر روم اشکانیان
ترسیدند و چارهٔ کار خود را در فرار دیدند بر پسر خود و هزار سواری که از گل
همراه آورده حکم کرد دشمن را تعاقب کنید سواره اشکانی بعد از طی جزئی
مسافت ملتفت شدند که یکدسته سوار رومی آنها را تعاقب میکنند فوراً بفرمان
سورنا برگشته پسر کراسوس و هزار سوار او را در میان گرفته در یک چشم بهم زدن
با تیر کمان آنها را معدوم کردند و پسر کراسوس نیز مقتول شد چون این خبر بکراسوس
رسید کلیهٔ سواران رومی را فرمان داد که بر اشکانیان حمله نمایند رومیها اطاعت
سردار خود نمودند اما کاری از آنها ساخته نشد اشکانیها قدری بدو و عقب
میگریختند و رومیهای بیخبر آنها را تعاقب میکردند آنوقت برمیگشتند و مبلغی
از رومیها میکشتند و این حرکت و کار مکرر شد و از دستجات عساکر روم جرأت
و جلادتی بظهور نرسید فقط رشادتی که دیده شد از دستهٔ سوار گل بود چه اک
خود تمام کشته شدند اما عدهٔ کثیری هم از لشکریان اشکانی کشتند

سورنا تدبیر دیگر نیز بکار برد و آن این بود که سر بریدهٔ پسر کراسوس را بر سر نیزه
کرده نیزه را بدست گرفته در مقابل صفوف قشون رومی آمد و فریاد کرده گفت
جوان رشید صاحب این سر که بوده و نسبش بکدام دلاور میرسیده و پدرش کیست
اگرچه خود میگفت پسر کراسوس است اما باور نمیتوانیم چه از مثل کراسوس شخص
بی غیرت و جبونی چنین مرد دلیری بوجود نمی آید در اینوقت بجای اینکه خون روم

بجوش

بجوش آید و حریفهای سورنا آنها را بر سر غیرت آرد و از روی تعصب کاری از پیش برند
بدتر و بیشتر از پیشتر خود را باختند و دسته دسته اسلحهٔ سنگین خود را انداختند
و فرار کردند هر قدر کراسوس فریاد کرد که ای جماعت پسر من کشته شده اگر غم و اندوهی
یا وحشت و خیالی است باید مرا باشد شما را چه میشود که عبث دلهای خود را از دست
داده فرار میکنید و زیر بار این ننگ و عار میروید احدی گوش بکراسوس نداد و هرکس
توانست پشت بدشمن کرد و جان خود را از معرکه بدر برد با اینهمه دو سه مرتبه کراسوس
لشکریان متفرق شدهٔ خود را جمع کرد و بجدال و قتال تحریض نمود اما بمحض اینکه
سواران اشکانی نمودار میشدند قشون رومی دست و پای خود را گم کرده بدون
طعن و ضرب اقدام بزد و خورد باز پراکنده میشدند و راه هزیمت می سپردند مختصر
تا پاسی از شب جنگ در کار بود چون ظلمت هر دو جماعت را احاطه نمود دست از کارزار
کشیدند و هر یک کناری رفتند تا قدری آسایش نمایند و هنگام طلوع فجر
که هوا روشن شود باز هم دو برو شوند و کار را یکسره کنند اما حالت این دو اردو
در آن شب خیلی غریب بود اشکانیان جمله در عیش و نشاط و صدای قهقهه و خندهٔ
آنها تا مسافتی راه میرفت بر خلاف مجمع آنها معسکر رومیان که از صدای ناله
و ندبه و زاری و بیقراری مجروحین و نوحهٔ اقوام و منسوبان آنها و حال سردار کل
که کراسوس باشد از همه بدتر چه پسرش کشته شده و قوت قلبش رفته و از لشکریانش
بسیاری گریخته و جمعی مجروح و باقی مانده ها هم مستعد فرار چنانکه در همان تاریکی شب
دو ثلث آنها اردو و سردار را گذاشته راه سلامت پیش گرفتند و رفتند کراسوس
بیچاره بر روی ریگهای بیابان میغلطید و هایهای میگریست و آنچه سرداران
او را تسلی میدادند آرام نمیگرفت و بر قلق و ضجرت او می افزود آخر الامر امرای
عسکریه و سرداران از او مأیوس شده انجمن کردند و بمشاوره پرداختند و قرار
کار را بر این دادند که سفیده دم پیش از آنکه قشون اشکانی مهیای جنگ شود آنها
از بنه و آغروق خود آنچه سنگین است با زخمداران و بیکاران و بیماران بجا گذاشته
خود کراسوس را بردارند و فرار کنند و نیز گفتند با کراسوس در این باب مطلقا نباید
سخن راند چه او حواسش مغشوش و عقلش مختل است و تمیز خطا از صواب نمیدهد انجمن

بهم خورده و قدری راحت کرده یا نکرده وقت حرکت در رسید سردار کل را از میان
خس و خار بیرون کشیده خواهی نخواهی روی اسب انداختند و بطرف قلعهٔ کاراخ یا کارح
یا شاراکس روانه شدند و حصن مزبور یکی از قلعه هائی بود که رومیها پیش از این از اشکانیان
گرفته و در آن مستحفظ و ساخلوی گذاشته بودند چون اردوی رومی بدین وضع حرکت کرد
و رفت مجروحین و مرضی خود را در آنجا بحالت در معرض بلیه و آفات تازه دیدند
و از فغان و ناله نفیر آنها باسمان رفت اشکانیان ملتفت فرار رومیها شدند و لکن زحمت
دادن شدند مطلقا بلکه عمداً عجله نکردند و بتعاقب آنها نپرداختند صبر کردند
تا آفتاب طلوع نمود آنوقت وارد اردوی کراسوس شدند ابتدا چهار هزار نفر
مجروح که در آنجا یافتند آنها را از درد و وجع و زحمت بی پرستاری خلاص کرده
بقتل رسانیدند بعد از آن آنچه از نفایس اموال در اردوی کراسوس مانده بود
و رومیها نتوانسته بودند ببرند تصرف و تصاحب نمودند آنوقت دنبال کراسوس
و عساکر روم را گرفتند و رفتند و خود را بدسته های آنها رسانیدند بیچاره
رومیها ببلای سختی مبتلا شده بودند قشون اشکانی بهر دستهٔ لشکر رومی که میرسید
امان نمیداد و فوراً آنها را هلاک و نابود مینمود اما کراسوس با جمعی از همراهان
او بقلعهٔ کاراخ رسیده و متحصن شده بودند سورنا از این معنی افسوس داشت زیرا
که اشکانیان هر قدر در جلگه و دشت در تاخت و تاز مسلط و در حمله چالاک بودند
در محاصرهٔ شهر و سنگر عاجز و ناتوانی داشتند سورنا برای بیرون آوردن
کراسوس از قلعهٔ مزبور حیلتی اندیشید چون بقلعه نزدیک شد مردی اشکانی
که زبان رومی را خوب میدانست و در کمال فصاحت بآن زبان سخن میگفت زیر
دیوار کاراخ فرستاد که در آنجا فریاد کند و بگوید سپهسالار ایران با سردار کل
عساکر روم شخصاً خیال ملاقات و گفتگو دارد چون مرد اشکانی بآن محل رفت
و این سخن گفت کراسوس که حالت جنونی عارض او شده و صحیح از سقیم باز نمیدانست
بدون مشورت با سرداران و امراء روم و همراهان خود بی تعلل و درنگ حاضر
و آماده شد که از قلعه بیرون رود اما نه بخیال ملاقات سورنا جمعی از اعراب
که در قلعهٔ کاراخ سکنی داشتند و نسبت برومیها خدمتگذار و با وفا بودند بی

اینکه کراسوس را از این حرکت منع کنند باو گفتند امروز قمر در عقرب است و
هیچکار عمده را نشاید بهتر این است که تا ماه را اینحالت است تقاعد نمایند و عزم
قصد و خیال تأمل کراسوس اعتنائی باقوال آنها نکرده از قلعه بیرون آمد لکن
مقصودش این نبود که بملاقات سورنا شتابد و با او قرار بی‌ضرر یا مصالحه یا متارکه
دهد چه اینقدر شعور در او باقی بود که بداند اشکانیان را در وفای عهد و ایستادن
برسر قول چندان استقامت و اصراری نیست بلکه مقصود کراسوس از بیرون آمدن
از قلعه گریختن بطرف شام بود خلاصه کراسوس بهانهٔ اینکه بملاقات سپهسالار
قشون اشکانی میرود چند تن از اعرابی که در قلعه بودند برای راهنمائی با خود برداشت
و شب هنگام با چند نفر از سرداران روم از قلعه بیرون آمد اعراب راهنما سهواً یا
عمداً راه راست را باو ننمودند اطراف قلعه کاراخ با تلاقی و نیزار و جنگلهای گز بود
راهنمایان او و همراهانش را بآن جنگلها بردند چون فجر طلوع نمود و هوا قدری
روشن شد کراسوس و همراهانش خود را در چهار مخمصهٔ غریبی دیدند از قلعه
محکم کاراخ دور افتاده و براه راست نرسیده علاوه بر این اردوی اشکانیان هم
نزدیک اند در اینجا کاسیوس و دو سه نفر دیگر از سردارهای رومی از کراسوس
جدا شده هر یک بطرفی گریختند کراسوس با معدودی از همراهان حیران و
سرگردان در میان باتلاق راه می پیمود و سورنا هم از فرار او باخبر بود چون آفتاب
عالم را منور نمود سپهسالار اشکانی با تمام قشون خود از عقب سردار کل عساکر
روم حرکت کرده باو رسید پانصد نفر سوار رومی با کراسوس بودند چون حال
سردار خود را چنین دیدند قسم خوردند که تا جان دارند نگذارند صدمه‌ئی بکراسوس
وارد آید سینه‌های خود را سپر تیر بلا کردند و محکم در پیش روی او ایستادند
سورنا که این استقامت رومیان بدید از جنگ دست کشید چه میدانست سواران
او خسته اند و اسبهای آنها خسته تر و رومیها هم حالا از روی غیرت و جانبازی
کار میکنند و اقل معایب پیکار این است که مبلغی از قشون اشکانی کشته میشود
یک دو نفر از اسرای رومی را که با خود میبردند رها کرده برای کراسوس با آنها
پیغام داد گفت بروید باو بگوئید من دلم بحال تو و بیچارگی تو میسوزد و یقین است

که اگر

که اگر احتیاج کنی و در جنگ ایستادگی نمائی خود و همراهانت کلاً تلف خواهید
بهتر این است که از در صلح در آئی یکدیگر را ملاقات کنیم و قرار مصالحه را بگذار
شهرها و قلعه هائی که در عراق عرب متعلق بسلاطین اشکانی بوده و پیش از نو
سرداران رومی تصرف نموده اند مسترد سازی و حدود معین برای متصرفات دولتین
ایران و روم قرار دهی آنوقت تو آسوده بطرف شام روی و من با ایران برگرد
امرای رومی که حامل این پیغام بودند خود را بکراسوس و همراهان او رسانیدند
و خویش را شناسانیدند و در میان آنها پذیرفته شدند و پیغام سپهسالار ایران
بسردار کل روم عرضه داشتند کراسوس چون مبدأ انشاء این سخنان اعتماد
نشاید قبول آن تکالیف ننمود و گفت جز اینکه در جنگ ایستادگی کنم چاره نیست
امرائی که با کراسوس بودند و اتباع آنها نسبت کم جرأتی و بی غیرتی بسردار کل
رو بهم داده گفتند اگر دعوت سورنا را اجابت نکنی و نزد او نروی ما احترام
ریاست تو را برکنار گذاشته دست و پای تو را می بندیم و باو تسلیم میکنیم کراسوس
هر قدر عجز و لابه کرد و گفت بنای این سخنان بر فریب و غدر است نباید بپای خود
بگور رفت و بقول خصم مغرور شد کسی گوش نداد ناچار پیش افتاد و رومیها از عقب
او حرکت کردند همینکه طلایه قشون سورنا نمودار شد دو نفر یونانی از عساکر
سورنا جلو آمده از اسب پیاده شده در کمال ادب و احترام باو تعظیم کردند و گفتند
سردار اشکانی محض اطمینان شما بدون حربه و اسلحه بملاقات شما می آید شما نیز
اسلحه که همراه دارید از خود دور کنید و در فلان نقطه بدیدار یکدیگر فائز شوید
و با دست آن نقطه را نشان دادند کراسوس فوراً از اسب پیاده شده اسلحه
خود را بنزدیکان داد و با معدودی از امرای رومی بنقطهٔ معهود رفت سورنا
بی اسلحه اما سواره نمودار شد و چون از دور کراسوس را دید فریاد کرده گفت
من سواره و سردار روم پیاده زهی جسارت و بی ادبی پس از این گفت در حال حکم
یکی از اسبهای یدک او را جلو آوردند و کراسوس را سوار آن کردند چون کراسوس
این مهربانی از سورنا بدید و سوار شد فی الجمله اطمینانی حاصل نمود اما پس از
سوار شدن سورنا گفت مقصود ما از این ملاقات این بوده که قرار مصالحه مابین

دولت

دولت جمهوری روم وارود پادشاه اشکانی ایران دهیم لکن شما رومیها در وقت
استیصال عهد می بندید و همینکه آسوده شدید فراموش مینمائید و آنچه گفته و قرار
داده اید از نظر شما محو میشود بهتر این است که شخص شما چند روزی مهمان من باشید
باهم بشهرها و قلعه های عراق عرب که حالا در تصرف قشون رومی است میرویم و
هر جا که میرسیم شما خود آنجا را بمن مسترد میسازید و بتصرف من میدهید بعد از
انجام اینکار راه خود را گرفته بشام میروید بعد دست کراسوس را گرفته فشرد
و فشردن دست در آن وقت علامت صلح و آشتی بود کراسوس خواهش نمود که سورنا
اجازه دهد اسب خاصهٔ سواری او را با مختصر بنه که همراه داشت برای اردوی سورنا
آورند سپهسالار اشکانی در جواب گفت شما مهمان پادشاهید مادامی که در
خاک ایران میباشید نه محتاج باسب سواری هستید نه بسایر ما یحتاج زندگانی
هر چیز برای شما حاضر و موجود است و مکفی الحوائج خواهید بود کراسوس از گفته های
سورنا زیاده از حد ممنون شد و با او براه افتاد یکی از رسوم و تشریفات اشکانیان
این بود که هر وقت شخص محترمی را می پذیرفتند و او را سوار یکی از اسبهای خاصهٔ
پادشاه یا سردار و غیره مینمودند او نمیبایست با شلاق یا چوب و چیزی که خود
در دست دارد بآن اسب بزند و او را براند چه این کار نسبت باسب پادشاه یا سردار
نوعی از بیحرمتی بشمار می آمد بجای اینکه پذیرفته خود آن اسب را براند دو نفر از
مهترهای اصطبل خاصه را فرا میدادند سواره در دو طرف اسب شاه یا سردار
حرکت میکردند و هر وقت لازم بود اسب را برانند با شلاقی که در دست داشتند
آن را میراندند این تشریفات و احترام را در حق کراسوس هم منظور داشتند لکن
دو نفر از سرداران رومی که با کراسوس همراه بودند و یکی از آنها اکتاویوس
نام داشت چنان پنداشتند که مقصود از این وضع و این حرکت تخفیف کراسوس است
نه تجلیل و احترام او اکتاویوس که جوان بیباکی بود شمشیر خود را کشیده بدون
اجازه و اطلاع کراسوس یکی از آن دو مهتر را بکشت یکی از سرداران اشکانی
که همراه سورنا بود بقصاص مهتر اکتاویوس را مقتول ساخت بدینواسطه
میان همراهان کراسوس و ملازمان سورنا آشوبی درگرفت کراسوس از اسب
پیاده شد

پیاده شد که مبادا جنگی بکند و مانع خونریزی شود سواران رومی اشکانی
که هم در جنگ بودند او را پامال نموده و خمیر نمودند یکی از سربازان اشکانی که با مهتر
مقتول قرابت داشت کراسوس نیمه جان را از زیر دست و پای اسبان بیرون آورده
سرش را برید و بر سر نیزه کرد بعد از آن دست راست او را نیز بریدند و سورنا آن سر
و دست را با ارمن نزد ارود پادشاه اشکانی فرستاد مسئلهٔ فرستادن سر بریدهٔ
دشمن نزد پادشاه در غالب امم سالفه رسم و معمول بوده اما فرستادن دست بریده
از عادات اشکانیان است و این قوم رسم داشته اند هر وقت سردار بزرگی را
در جنگ مغلوب و مقهور میکردند و او را می کشتند دست راست او را میبریدند
و برای پادشاه خود میفرستادند و اینحرکت کنایه از این بود که این است آن دستی
که بطرف ملازمان شما دراز میشد و با اتباع شما خیال جنگ و جدال داشت
محض این جسارت و خطا قطعا آنرا بریده بحضور پادشاهی ارسال داشتیم
بالجمله کار کراسوس سردار بزرگ روم که با پمپه و قیصر دعوی همسری داشت
و میخواست قلمرو بیشتر از ممالک آسیا را در تحت تصرف و تملک خود در آرد و بر آن
دو رقیب بزرگ خود تقدم جوید بدین وخامت بر اختتام رسید و آنچه در میان
مورخین مشهور و معروف است در این جنگ از عساکر روم بیست هزار نفر مقتول
و ده هزار مرد اسیر شد و چون کار جنگ تمام شد سورنا شخصی را بر هیونی تند
نشانده بشهر سلوسی فرستاد و او بمردم آنشهر خبر داد که سورنا کراسوس سردار
روم را مغلوب ساخت و قشون او را نابود نمود اینک سپهسالار رومی را اسیر
کرده با خود بشهر سلوسی می آورد
باید دانست که شهر سلوسی و بعضی از بلاد مزوپوتامی که بلاد جزیره یعنی شهرهای
بین النهرین فرات و دجله باشد از زمان اسکندر کبیر تا چند صد سال مسکن
مهاجرین یونان بود اگرچه از ممالک اشکانیان محسوب میشد با آنکه گاهی رومیها
بر آن بلاد غلبه میکردند اما مردم آن یکنوع آزادی داشتند یعنی مطیع قانون خود
بودند و حکام اشکانی و رومی قبول نمیکردند و از خودهم حاکم مستقل انتخاب مینمودند
وضع حکومت در میان آنها بسبک جمهوری بود مجلس پارلمنتی ترتیب داده و حکومت
ناحیه را

تا خیرا آن مجلس مینمودند و علامت تبعیت آنها بسلاطین اشکانی اینکه سکه بنام آن پادشاهان میزدند و هرسال مبلغی خراج هم بآنها میدادند و شاید در وقت لزوم قشون هم بکمک عساکر اشکانیان میفرستادند

خلاصه سورنا یکی از رومیها را که شباهتی بکراسوس داشت لباس سرخ که ملبوس مخصوص سرداران روم بود باو پوشانیده در جلو او یکدسته کرناچی سواره حرکت میداد و پشت سر کرناچیان سواره جمعی از اعراب شترسوار با نیزه میرفتند و پشت سر شترسواران نیزه دارها که سرهای امرای رومی را بر سر نیزه های خود کرده و چون در روم یکی از علامات امتیاز این بود که پیشاپیش امیر یا سردار چوب و فلک میکشیدند چند نفر هم با چوب و فلک و تبر در جلو شخص شبیه بکراسوس راه میرفتند نزدیک شهر سلوسی که رسیدند زنهای بدکار خواننده و نوازنده شهر که در ورود سلاطین یا امرا و سرداران بزرگ از شهر بیرون می آمدند و در موکب آنها رقص میکردند و ساز میزدند و آواز میخواندند و این از تشریفات لازمه بود با نای و دف و سرنا و سایر آلات طرب کراسوس موهومی را استقبال کردند و آنها بلا فاصله پشت سر شبیه کراسوس حرکت مینمودند و با ساز و آواز اشعاری در هجو رومیها میخواندند و مضامین اشعار بیشتر راجع به بیغیرتی و بیجرأتی کراسوس بود باینوضع سورنا سپهسالار پادشاه اشکانی ایران وارد شهر سلوسی شد و پس از انجام آداب و رسوم و تشریفات ورود اجزای مجلس پارلمنت این شهر را طلبنمود و تفصیل جنگ و وقایع سفر خود را برای آنها حکایت کرد

رومیها کتاب هزلی از مؤلفات شاعر معروف اریستید در اردوی خود داشتند و میخواندند سورنا برای اینکه بمردم بازنماید که رومیان مردم لغو و هزل پسندی هستند آن کتاب را بدست آورده بود بعد از آنکه سورنا شرح مسافرت و مفاخر خود را برای اجزای مجلس پارلمنت شهر سلوسی نقل نمود کتاب اریستید را بآنها نشان داد و گفت قشون روم که اینهمه از نجابت و پاکی و معقولی و رشادت بهره دارند اسباب مشغولیت آنها در اردو این کتاب بود و بهزل و مطالب سخیفه و مطایبات قباحت آمیز خود را میگذرانیدند اجزای مجلس پارلمنت سلوسی از این اظهار سورنا زایدالوصف

تعجب

تعجب کردند زود دانستند که این اظهار محض کمال عداوت با رومیها است که زنهای سردار
اشکانی خود بیشتر مرتکب اعمال شنیعه و افعال قبیحه بود چه سورنا با همین اردوی
مظفر و منصور خود زیاده از پانصد زن رومیه که بمنزلهٔ متعه‌های او بودند حرکت
میداد و جابجا میگردانید اهالی سلوکیه اردوی سورنا را شبیه به اژدها کرده بودند
سواران نیزه گذار اشکانی را سر اژدها میخواندند و عراده‌های متعه و مطربه‌ها
سورنا را دم آن و در هر جا و هر موقع خواه در اردو و سفر جنگی باشد خواه در توقف
شهر همینکه شب بر سر دست می‌آمد و مردم آرام میگرفتند سورنای سپهسالار آن
زنهای رومیه را دور خود جمع کرده تا پاسی از شب حرکات زشت و اعمال ناپسند در
کار بود و عجب آنکه غالب سلاطین اشکانی و امرای بزرگ و سرداران آنقوم از این قسم
نسوان صاحب اولاد میشدند غرض اینکه سورنا با رفتاری که خود پیشه کرده چندان
حق نداشت که بتقبیح اعمال رومیان بپردازد

همه حمال عیب خویشتنید   طعنه بر عیب یکدیگر مزنید

پیش مسطور شد که سورنا سر و دست کراسوس را بارمن نزد ارود پادشاه
اشکانی ایران که آنوقت در آنجا بود فرستاد حامل این هدیه وقتی بارمن رسید که
ارود با پادشاه ارمن مصالحه کرده جنگ و عناد بصلح و وداد مبدل گردیده و
خواهر پادشاه ارمن را در حبالهٔ نکاح پسر خود پاکور در آورده و عروسی کرده
عیش و سرور و جشن و سور اهالی دربار پادشاه ارمن و خدام سلطان اشکانی را
مبتهج و مسرور داشت و مخصوصاً سر کراسوس وقتی بمحضر ارود رسید که در حضور آن
پادشاه بزبان یونانی بازی درمی‌آوردند و باید دانست ارود پادشاه اشکانی ایران
زبان یونانی را بکمال میدانست و در فهم و تکلم آن مهارت داشت و بازی یونانی
که در حضور ارود در آورده بودند موسوم ببازی آگاوه بود و اوریپید شاعر معروف
یونان این بازی و قصه را بنظم در آورده و در اینجا اگر ذکری از اوریپید ننمائیم
و مختصری از قصه او نگوئیم مطلب ناقص و غیر مفهوم میماند بنا بر این
اظهار میداریم

اوریپید شاعر مشهور یونان مقدم شعرای عصر و زمان خود بوده و در سنه

چهارصد و پنج قبل از میلاد درگذشته شاعر هزل گو بود و سقراط حکیم مشهور معاصر او
دوست و صاحب یک عقیده بودند همانا این دو مرد دانشمند چون سایر مردم
یونان معتقد بارباب انواع نشده پرستش آنها را امری سخیف میدانستند و خدا
پرستی را بر آن ترجیح میدادند یونانیها بوئی از همین مطلب برده آن هر دو را بدین
و بد اعتقاد خواندند و سقراط را بهمین جهت مسموم کردند اوریپید با اینکه علم و
دانش و فصاحتی بکمال داشت آن قوت قلب و ثبات و از خود رستگی و گذشت سقراط
او را نبود تا جان بر سر حق گوئی و خدا پرستی نهد برای انکه امر را بر یونانیها
مشتبه کند و ثابت نماید که در اعتقاد بارباب انواع و پرستش آنها با مردم یونان
شریک و در یک طریقت و شریعت میباشد و معتقد بخدای واحد نیست در تعریف
هر یک از ارباب انواع رسائل تألیف کرد یکی از آن رسایل در تمجید باکوس بود
و باکوس بعقیده یونانیها رب النوع شراب و یکی از معبودین آنهاست و آنرا پسر
ژوپیتر رب الارباب میدانستند رساله تمجید باکوس را اوریپید موسوم به
کشانت ساخته و شعر است و موضوع آن اینکه پانتهی پادشاه شهر تب که از
شهرهای یونان بوده در ناحیه حکمرانی خود منع عبادت باکوس نمود و طریقه
عبادت باکوس اینکه در هر سال چند روز معین زنهای شهر تب بجبال و غیرها
عریان شده پوست ببر یا پلنگی بخود بسته سر و پا برهنه در کوهستان بطور
افراط شراب میخوردند و اقسام مناهی را مرتکب میشدند و بی پرده با مردان
مباشرت میکردند از جمله آگاوه مادر پادشاه در ایام این عبادت با عبید
با زنهای دیگر همان کارها اشتغال داشت پانتهی پادشاه شهر تب برای
منع مادر بکوهستانی که زنها در آن بشرابخواری و فسق و فجور مشغول بودند
رفت آگاوه مادر پادشاه و زنهای دیگر پانتهی را گرفته کشتند و از فرط مستی
و زور شهوت ندانستند که او پادشاه است و پس از کشتن سرش را بریده بشهر
تب آوردند و بمردم نموده گفتند این گرازی یا بچه شیری بود در کوهستان
پیدا شد و عیش ما را منغص کرد ما هم بقوت باکوس او را گرفته سرش را از
بدن جدا کردیم

مقصود

مقصود و مطلب او و پیدا از این منظومه و حکایت آنکه فوت نیز این باکوس بدرجه ایست که اگر پادشاه بخواهد مانع اعمال و احکام آن دین شود مادرش او و اهیکشد و زنهای او مسلط میشوند و او را از پا در می آورند

پس از تمهید اینمقدمه گوئیم در حضور ارود پادشاه اشکانی ایرانی در دربار دولت ارمن بازی آگاوه را درمی آوردند که سر کراسوس را برای پادشاه ایران آوردند زنی که شبیه آگاوه شده بود با بدسر با پنهانی را بعنوان سر گراز بمجلس آورده و بحضار نشان دهد هوش و ترد ستی بخرج داده سر کراسوس را از حامل آن گرفته و در قدم پادشاه اشکانی انداخت و اشعار را که او و پیدا از قول آگاوه گفته بود خواند و مضمون آن اشعار اینکه ما از کوهسار بلند خودمان سر این جانور را که آن صحراهای ما بود آورده ایم و از این صید و شکار بیکه بچنگ آمده و دلیل سعادت و خوشبختی است بقا بحین و منصورین مژده میدهیم

معلوم است چه حسن موقعی اتفاق برای رسیدن سر کراسوس رخ داده و این بازی چه قدر برای ارود پادشاه اشکانی خوش آیند میشود که بجای سر علی سر دشمن او را در ضمن بازی و در امان عروسی پسرش بپای او بیندازند و کلماتی بگویند که دلیل بر کمال سعادت و اقبال او باشد

پادشاه ایران و پادشاه ارمن هر دو از این اتفاق زاید الوصف خوشحال شدند - و البته قسمت عمده خوشحالی پادشاه ارمن از این بود که قبل از وصول این خبر و سر کراسوس با پادشاه ایران صلح کرده و کرنه قدری کار مشکل و شرایط مصالحه سخت تر میگشت خلاصه هر دو پادشاه انعام زیادی بحامل سر کراسوس و بازیگرهای بازی آگاوه دادند لکن حال جهان چنین نماند و چیزی نگذشت که این شهد در کام ارود پادشاه اشکانی ایران و سپهسالار او سورنا شرنک شد و این صبح سفید مبدل بشام سیاه گشت چنانکه شرح آن بیاید

دیون کاسیوس گوید جنک کراسوس و سورنا در اواسط تابستان سال پنجاه و سه قبل از میلاد اتفاق افتاده و او بید مورخ تاریخ آنرا در ماه ژوئن سال مذکور که اول سرطان باشد ضبط کرده و در هر حال بعد از این فتح و غلبه اشکانیان تمام بلاد دی را

بلادی را که در مشرق شط فرات داشتند ورومیها آنها را منتزع ساخته بودند از
بحیطهٔ تصرف در آوردند اما از شط فرات عبور نکردند و از آنطرف کاسیوس
سردار رومی که با کراسوس بود و که بعد قشون متفرق شدهٔ کراسوس را جمع کرده خود را
با کمال تعجیل بشام رسانید چه معلوم است اگر با استعداد درستی خود را بشام نرساند
شامیها بعد از شنیدن خبر شکست کراسوس بر دولت روم خواهند شورید چنانکه
وقتی با آن مملکت رسید اهالی مستعد آنکار بودند

اما سورنا که چنین فتح نمایانی نموده و چنین خدمت شایانی برای ارود پادشاه اشکانی
کرده بود پاداشی ندید و بهرهٔ نبرد بلکه سر و جان را در این کار گذاشت باین معنی که ارود بر
سپهسالار خود هم حسد برد هم بدگمان شد که مبادا این پیشرفت و غلبه و نیل مرام
اسباب اعتبار فوق العاده او گردد و انظار شود و کم کم بخیال پادشاهی و تاجداری افتد
لهذا او را بدترین وجهی هلاک نمود و باو جزای ستمکاری داد و در اینجا مناسب است شرحی
از قول یکی از افرادهای لشکر روم در باب وضع سورنا بنگاریم

یکی از لشکریان روم که از جنگ سورنا و جنگ او گریخته و جان بدر برده بعد از رسیدن
بوطن خود از اردوی اشکانیان و سپهسالار آن اردو و لشکر چیزهای عجیب
برای همشهریهای خود نقل نموده از جمله در وضع و حالت سورنا شرح ذیل را
میگفته است

سورنا سپهسالار قشون پادشاه اشکانی ایران همیشه در جلو صفوف جا داشت
و بیشتر از همه کس بتاخت و تاز میپرداخت این سردار جوان که زیاده از سی مرحله از
مراحل زندگانی را نه پیموده یعنی سی ساله بود هیکل و خلقت و ترکیبش نظرها را جذب
مینمود قدش رسا و بلند صباحت منظرش بکمال و بقدری زیبا و خوش سیما که اگر
کسی او را نمیشناخت گمان میکرد محبوب دلربا است و فتانهٔ هوش زدا و با وجود دلیری
و مردی و کمال رشادت میل مفرطی بر آرایش و زینت داشت و صورت خود را با رنگ
سرخ گلگون میساخت گیسوان خویش را با نهایت دقت شانه کرده با یکنوع از
لعابیات بر پیشانی میچسبانید بخلاف تمام ملت اشکانی که موی سر و ریش خود را
ابدا مرتب و منظم نمیکردند و بر آرایش آن نمیپرداختند و شانه نمینمودند و مثل
حیوانات

حیوانات جنگلی آنرا بطور طبیعی میگذاشتند تا در انظار هیبتی و سطوتی داشته
باشند و این فقره مخصوص اشکانیان نبود سایر اقوام ترک هم این رسوم را معمول
و متداول داشتند و سورنا با این صباحت و خوشروئی و قید به آرایش و عرضه دادن
جمال مردی پردل و دلیر بود و گوی سبقت از دلاوران زمان خود میربود در جنگ با کراسوس
کمال جلادت و هنر را بخرج داد و فی الحقیقه اسمی برای خود گذاشت اگرچه از پادشاه خود
خبر بد و کاوش بجای بد کشید

یکسال بعد از جنگ سورنا و کراسوس عساکر پادشاه اشکانی بر سوریه حمله نمودند
و کاسیوس که از جانب دولت جمهوری روم حاکم شامات بود با کمال رشادت دفاع کرد
و نگذاشت کاری از پیش آنها برود

در سال پنجاه و یک قبل از میلاد پاکور یا پیروز پسر پادشاه اشکانی که بعضی اسم او را
پاقور و برخی بقور یا ابقور نوشته اند با قشونی از فرات عبور کرده وارد خاک شام شد
اما از آنجا که این شاهزاده اشکانی جوان یا در صغر سن بود و هنوز کار دیده و مجرب
نشده سرداری لشکر را اسما باو داده و رسما به اوزاک یا اوساک نام از معتبرین سردارهای
اشکانی و چون بزبان ترکی قدیم لفظ اوس بمعنی عقل و ذکاوت و فراست است و کاف یا قاف
در آخر این الفاظ در می آمده و معنی مند داشته ممکن است اوساک بمعنی هوشمند
و خردمند باشد و این مرد خردمند را عاقله و اتابیک پاکور قرار داده باشند
در هر حال مردم شام چون قشون اشکانی را در مملکت خود دیدند به آنها اقبال نموده
و با آنها متفق و متحد شده بر ضد رومیها حرکت کردند لشکر اشکانی ابتدا نواحی
انطاکیه را غارت نمودند و بعد به نقاط دیگر راندند و در این وقت حاکم مسلطی
از جانب دولت جمهوری روم در شام نبود لهذا عساکر اشکانی بهر طرف که رو نمود
غالب آمد و کاسیوس سردار روم را که در سوریه میزیست در تنگنای محاصره انداختند
این سردار گاه گاه از قلعه بیرون آمده با اشکانیان جنگ مختصری میکرد و باز داخل
حصار میشد و در یکی از این جنگهای مختصر اوساک سردار اشکانی کشته شد لکن
عساکر اشکانی با همان قوت قلب در آن حدود میزیستند و در این وقت حاکم مستقلی
که دولت روم برای شامات فرستاده بود و بی بولوس نام داشت رسید و دامنهٔ

کوهها

کوهی را معسکر قرار داد چیزی نگذشت که زمستان سنه پنجاه قبل از میلاد آمد و عساکر اشکانی دست از متصرفات خود در شامات کشیده عقب نشستند لکن چون فصل بهار شد باز در انطاکیه جمع شدند و آنجا را محاصره کردند و بی بولوس فرمانفرمای شام هم در همین وقت در انطاکیه بود و ملتفت که بزور اسلحه دفع شر اشکانیان ممکن نیست لهذا تدبیری اندیشیده و حیله بکار برده بتطمیع یکی از بزرگان اشکانی پرداخت و او را بر آن داشت که بارود پادشاه اشکانی بگوید پاکور مدعی سلطنت است و مستعد طغیان که تو را خلع و بی دخل کند و خود بر سریر پادشاهی جلوس کند پادشاه بدون تأمل و تعمق این حرف را قبول نمود و پسر رشید خود را پاقشونی که با او بود از شام احضار کرد و بی الواقع این دفعه لشکرکشی اشکانیان بر ضد روم بهمین جا ختم شد

در سال چهل و نه قبل از میلاد پمپه کبیر سردار معروف روم که شرح حالش پیش گذشت با قیصر (سزار) در زد و خورد بودند پمپه سفیری نزد ارود فرستاده از و استمداد نمود این کنکاو عقبه و دنباله پیدا نکرد اما اشکانیان در باطن با پمپه همراه و بر ضد قیصر بودند چه میدانستند اگر جنگ با پمپه و سردار او بوجهی بر انتها رسد و قیصر غالب آید بخواهی نخواهی پسر کراسوس که از دوستان قیصر بود و چنانکه ذکر شد در جنگ با سورنا مقتول گشت البته لشکر بایران میکشید چنانکه

یکی از مورخین تصریح کرده میگوید در سال چهل و نه قبل از میلاد قیصر در مصر گرم فتوحات بود که در روم شورش و انقلابی برپا شده و او مراجعت بایطالیا نمود و اگر این واقعه سبب عود او نمیگشت یقیناً بطرف ایران نهضت میکرد و بر سر اشکانیان میتاخت

در زمستان همین سال (۹۴) باز پاکور شاهزاده اشکانی با قشونی وارد شامات شده مختصر تاخت و تازی نموده مراجعت کرد چیزی نگذشت که قیصر در روم کشته شد و اشکانیان از شر حمله او ایمن گشتند پس از آنکه قیصر مقتول شد هرج و مرج غریبی در مملکت روم درگرفت هر سری بخیال سرکشی افتاد ذلابلانابی از اعاظم روم متوجه شامات گشت و خواست بدون اجازه مجلس سنای روم در این مملکت

اقتداری

اقتداری حاصل نماید کاسیوس سردار روم که از پیش در شام بود از اشکانیان
کمک طلبیده دلابلا را در یکی از شهرهای شام محاصره کرده و او از شدت استیصال
خود را بکشت و در بینوقت چون در روم در میان هواخواهان قیصر و قاتلین او جنگ
وجدال درکار بود سفیری لابی نوس نام از جانب قاتلین قیصر بدربار پادشاه اشکانی
آمده درخواست اعانت و امداد نمود امّا هنوز از اینطرف حرکتی نشده خبر رسید که
هواخواهان قیصر بر قاتلین او غالب آمده و تمام را مقتول ساختند لابی نوس در دربار
ارود را جای امنی دیده در اینجا ماند تا وقتی که شنید آنطوان سردار رومی در مصر
با کلئوپاطره مشغول عشقبازی است و اکوست سردار دیگر روم در ایطالیا گرفتار
شرار شرارت مبتلا شده در بینوقت موقع را مساعد دانسته قشونی از پادشاه اشکانی خواست
که بطرف شام رود و اهالی شام را که در باطن از رومیها منزجر و متنفر بودند با خود
متفق ساخته آن مملکت را با قسمت عمدهٔ از اناطولی برای پادشاه اشکانی مسخّر نماید
بقول یکی از مورخین ارود پسر خود پاکور را با قشون زیاد همراه لابی نوس کرده و او
شاهزاده را تا فینیسی برد و بیشتر از بلاد شام را متصرف شد یعنی غیر از شهر
تمام مملکت شام بتصرف پاکور در آمد و شاهزاده اشکانی بفلسطین رفت و تا بیت
المقدس قشون کشید و روز عید پانت کت یهود بود که عساکر ایران بدروازهٔ بیت
المقدس رسیدند و بیهانهٔ این شهر را غارت کردند و آنتی قون نامی را از طایفهٔ یهود
سلطنت بیت المقدس دادند و هیرکان نام از شاهزادگان بنی اسرائیل را که مدّعی
سلطنت این سرزمین بود اسیر گرفته بایران فرستادند پس از آن لابی نوس با یکدسته
از قشون اشکانی اغلب بلاد اناطولی را بگرفت

چون لابی نوس را این فتوحات میسر شد هوای سلطنت او را برداشته خود را امپراطور
خواند و قلمروی برای خود قرار داد و آن عبارت بود از بلادی ما بین شامات و
شط فرات و جزایر یونان و مقارن اینحال انطوان از مصر حرکت کرد که مجدداً شام را
مسخر کند و با سفاین و عساکر زیاد وارد شد بتیم که امروز معروف به سور است شد
لکن مصلحت ندید که داخل شامات شود و محض عداوت با رقیب خود اکوست از
جنگ با اشکانیان گذشت و دولت اشکانی از حملهٔ رومیها آسوده بود تا وقتیکه

انطوان

آنطوان و اگوست در شهر برندیزی مصالحه نمودند اگوست بتدمیر شورشیان روم
و نظم بلاد آن مملکت و سایر متصرفات دولت روم در فرنگ پرداخت و آنطوان مصمم
شد که بر اشکانیان حمله نماید

چون در این اوراق ذکر آنطوان و اگوست مکرر میشود و اگوست دولت جمهوری روم را
که رقیب دولت اشکانی است مبدل به دولت امپراطوری مینماید لازم است مختصری
از شرح حال اگوست و آنطوان در اینجا ذکر کنیم تا مطالب غیر مفهوم نماند و حقایق
بدرستی معلوم گردد و ابتدا بمعرفی اگوست پرداخته گوئیم این شخص که دوم نفر
از دوازده قیصر روم و اول امپراطور این مملکت شده اکتاو نام داشته پدرش از
نجباء روم بود و با قیصر (ژول سزار) از طرف مادر منسوب تولدش در شهر رم د
در سنه شصت و سه قبل از میلاد اتفاق افتاده هنوز طفل بود که پدرش درگذشت
و قیصر او را بفرزندی اختیار کرد هیجده سال از مراحل زندگانی طی ننموده که قیصر
مقتول شد و اکتاو بیکس ماند و در آنوقت که قیصر را در روم کشتند اکتاو در یونان
بتحصیل میکرد چون خبر کشته شدن قیصر شنید بتعجیل بروم آمد که میراث پدرخوانده
خود را مأخوذ دارد چون وارد شهر رم شد آنطوان را که در همه حال بیابد مسلط
و در مملکت مقتدر دید و دانست که بیشتر از مال و مکنت قیصر را او ضبط کرده
اکتاو با سن کم تمام اموال قیصر را که بارث باو میرسید از آنطوان مسترد ساخت و این
در سال چهل و چهار قبل از میلاد بود در این واقعه و ماجرا رقابتی مابین اکتاو
و آنطوان حاصل شد و کار بنفاق و نفار انجامید و اهالی روم میلی تمام بنفاق
و ضدیت اکتاو و آنطوان داشتند و میخواستند آن دو را باهم مشغول دارند و
خود بفواید چند نایل شوند اکتاو و آنطوان هر دو جوان و سرکش بودند و خیالات
بلند در سر داشتند بنابر این هر یک جمعی هواخواه خود را مسلح نموده در صحرای
موان طرفین روبرو شدند اما از آنجا که اکتاو دانا و عاقل بود و خیال و مقصود
اعیان و بزرگان روم را میدانست قبل از آنکه بکارزار بپردازند با آنطوان بعضی
مذاکرات بمیان آورده صلح کرد و دو رقیب باهم دوست و متحد شدند و این مودت
و اتحاد اسباب قوت و عظمت طرفین شد و هر دو اقتدار کامل در روم پیدا کردند

و معاندین

ومعاندین یکدیگر را مقتول و مخذول نمودند و بر قاتلین قیصر که با هر دو صنف بد
داشتند غالب آمدند و چون مدعیان و دشمنان را از میان برداشتند ممالک روم
و متصرفات خارجه آن دولت را با هم تقسیم کردند اکتاو ممالک تمام فرنک شد و غیره
خود اکتاوی را بر آنطوان داد و تمام متصرفات مشرقی روم از یونان و شامات و
غیرها ملک آنطوان گردید چند سالی که از این تقسیم گذشت وفاق اکتاو ملقب به اگو
و آنطوان مبدل به نفاق گردید و جنگ در میانه آنها در گرفت در سال سی و یک
قبل از میلاد در دویم ماه سپتامبر در حوالی اکتیوم که امروز آنرا آزیو مینامند
عساکر اکتاو و آنطوان جنگ سختی با هم کردند اگوست غالب آمد و این غلبه و فتح او
تغییر کلی در وضع دنیا داد چه دولت جمهوری روم یکباره مبدل به دولت امپراطوری
و سلطنت مستقله گردید اگوست بیادگار این فتح شهر نیکوپولی را که بمعنی
شهر نصرت است در یونان در دهنه خلیج آمبارسی که حالا موسوم به پریوزا باشد
بنا کرد و تاریخ اکتیاک که یکی از مبادی تاریخهای معروفه دنیا میباشد در این سال
ایجاد شده اگوست چنانکه اشاره نمودیم اول امپراطور روم است و کارهای
عظیم او راست از جمله بیرقهائی که سورنا سردار اشکانی از کراسوس سردار روم
گرفته بود پس گرفت و قسمتی از عربستان را ضمیمه ممالک مشرقی روم نمود و حدود ممالک
روم را به رودخانه البه رسانید (البه از رودخانهای المان است) این امپراطور
در وقت سیاست و تنبیه و هنگام غرور و لزوم خیلی سخت و قسی القلب و ظالم
بوده اما در سایر اوقات کمال ملاطفت و رأفت و مهربانی را اظهار مینموده
علما و دانشمندان را دوست میداشت و شعرای معروفه در دربار او بودند
گویند شخصاً شجاع و رشید نبوده اما در انتخاب سرداران قابل ماهر مهارتی
بکمال داشت در خانواده از بدبختان بشمار می آید چه اولاد ذکور نداشت
و دخترش ژولی آنقدر مرتکب شنایع شده که این پادشاه بزرگ را ابد الدهر
رسوا نموده ٠ اگوست در سنه چهارده بعد از میلاد در سن هفتاد و
شش سالگی در گذشت
اما آنطوان تولدش در سال هشتاد و شش قبل از میلاد بوده در جوانی با دسته

از عساکر روم مأمور جنگ بود شده رشادت خود را ظاهر ساخت با قیصر معروف
بر ژول سزار دوست و متحد گردید بلکه در قشون قیصر بر ضد اعیان روم بجنگ
پرداخت و بتقویت قیصر بر اهالی روم غالب آمد و وقتیکه قیصر در روم مسلط شد
آنطوان را سرور از کل سوارهٔ روم نمود گویند انطوان از فرط محبت بر قیصر در یکی
از اعیاد تاج طلائی در میان جمعیت باو هدیه نمود اهالی روم که آن وقت خیلی وضع
جمهوری را طالب بودند بعمایت و تعصب از آن وضع میکشیدند و مینمودند تا بقتل
قیصر کمر بستند چه از تاج بوی سلطنت و استقلال می آمد گویند انطوان
اینکار را عمداً کرده بود در هر حال چون در سال چهل و چهار قبل از میلاد
قیصر کشته شد کسیکه بر سر نعش او حاضر آمد و خطبهٔ بلیغی انشاد نمود آنطوان بود
برای خونخواهی قیصر جمعی را دور خود جمع کرد و چون خود طبعاً ضعف نفس داشت
با اکتاو اگوست که ترجمهٔ حالش نگاشته شد در آنکار متحد گشت و در شرح حال
اکتاو تقسیم مملکت روم و مضافات فیما بین آنطوان و او قسمت شد یونان و
متصرفات آسیائی آن آنطوان و فرنگ و تمام مغرب مال اکتاو و خواهر اکتاو
مسمات به اکتاوی در حبالهٔ نکاح او در آمد بعد انطوان عاشق کلئوپاتر ملکهٔ
مصر شد و بعضی از بلاد شام و جزیرهٔ قبرس را محض عشق بملکهٔ مشار الیها واگذاشت
اکتاو بحسب ظاهر رای اینکه آنطوان بعضی از بلاد متصرفی روم را بملکهٔ مصر
داده و در معنی بجهت بخت خواهرش با انطوان بجنگ پرداخت و چنانکه
ذکر شد جنگ اکتاو و آنطوان در حوالی اکتیوم اتفاق افتاد و در سال سی و یک
قبل از میلاد بود که آنطوان شکست خورده و مجبور شد با معشوقهٔ مصری خود کلئوپاتر
فرار نماید عاشق و معشوق به اسکندریه گریختند و اکتاو آنها را تعاقب نمود و در سنه
سی قبل از میلاد نزدیک بود آنطوان بدست اکتاو گرفتار شود خودش خود را کشت
که از این بلیه برهد آنطوان مردی رشید و عالم و جوانمرد بود اما چون در عیش و
خوشگذرانی افراط میکرد سیئات بسیار پرده بروی صفات حسنهٔ او کشیده
بسبکی او را مشهور ساخت
انتا کلئوپاتر ملکهٔ مصر چون مکرر از او نام بردیم باید معلوم نمائیم که او دختر بطلمیوس

اولت

اولیت بوده و جمالی بکمال داشت لکن در منتها درجه دلسخت و بیرحم و در عنفوان جوا
زوجه بطلمیوس دنیز برادر خود گردید در سنه پنجاه و دو و باتفاق برادر در مصر سلط
میکرد در اثنا اهل مصر یان براو بشوریدند و از آن مملکت بیرون کردند او مدتی د
خارج وطن می زیست قیصر معروف روم (ژولیس ار) عاشق جمال او شده در سال چهل
هفت قبل از میلاد بتقویت او پرداخت و مجددا او برا در سلطنت مصر مستقل سا
بدون اینکه برادرش با او شرکت داشته باشد بعد از مردن قیصر که مملکت روم فیما
اکتاو و آنطوان قسمت شد آنطوان ملکه مصر را احضار نمود که بعضی تحقیقات نمای
از و نماید چون ملکه با آنطوان ملاقات کرد آنطوان یکباره مفتون و شیدای ا
گردید و اکتاوی زوجه خود را طلاق داده ملکه مصر را در حباله نکاح خود در آو
و باین واسطه جنگ میان او و اکتاو در گرفت و اکر سفاین جنگی مصر که در بین مصاف با خو
ملکه بودند فرار نمیکردند هر اینه آنطوان شکست نمیخورد بعد از آنکه آنطوان در اسکن
خود را بکشت ملکه مصر خیلی کوشش کرد و کرشمه و دلال بکار برد که دل اکتاو فاتح ر
ببرد و او را اسیر حسن و جمال خود نماید نتوانست لهذا حکم کرد افعی قتالی را گرفت
نزد او آوردند او بازوی خود را به نیش افعی داد و سم افعی در او اثر کرده هلاک شد
و این از وقایع سنه سی قبل از میلاد است و در این سنه سی و نه سال از سن کلئوپا
ملکه مصر گذشته بود

کلئوپاتر آخر ملکه مصر است از خانواده سلطنت لاژید و خانواده لاژید همان
خانواده است که بعد از اسکندر از سنه سیصد و بیست و سه قبل از میلاد تا سنه
سی در مصر سلطنت کردند و چون این سلاطین بطلمیوس نام و لقب داشتند مورخین
آنها را بطالسه مصر میگویند بعد از مردن کلئوپاتر سلطنت مستقله در مصر تما
و این مملکت یکی از ممالک حاکم نشین روم گردید

پس از این مقدمات که بجمله معترضه ماند و لکن فهم مطالب ما غالبا موقوف بدانستن آن
میباشد گوئیم در سال سی و نه قبل از میلاد آنطوان که در شهر آتن یونان مشغول عی
و عشرت بود یکی از سرداران خود را که باسوس نام داشت مامور جنگ اشکانیان که
در شام بودند نمود باسوس چنین مصلحت دید که اول بلاد نبوس خا بپردازد و کار او
بسازد

بسازد لابی نبوس بطرف شام گریخت و قشون اشکانی را که در شام بودند بکمک خود
طلبید و با قلیل لشکری که همراه داشت دره کوهی را که معبر قشون روم بود و از
آنجا میبایست عبور کنند و بشام آیند مسدود نمود سردار اشکانی که در شام اقامت
داشت با یکدسته سوار حرکت کرد اما بجای اینکه به لابی نبوس ملحق شود و متفقاً بدفع
دشمن پردازند خود با عساکر باسوس تلاقی نمود و بجنگ پرداخت و شکست سختی خورده
راه فرار پیش گرفت لابی نبوس سردار روم هم ناچار بجزیره قبرس گریخت و در آنجا مخفی
و پنهان میزیست لکن حاکم آنجزیره که از جانب آنطوان بود از حال او خبردار گردیده وی را
بچنگ آورده هلاک نمود باسوس سردار رومی تمام آناطولی را بگرفت و متوجه شام شد
و با فرناپات سردار اشکانی مصاف داده بر او غالب گشت و او را بکشت پس از این شکست
قشون اشکانی شامات را تخلیه کرده باینطرف فرات آمدند باسوس حکام و ولاتی
که از جانب پادشاه اشکانی در ولایات شام و فلسطین و بیت المقدس بلکه در جزیره
و یمن بودند و بعضی هم اسم پادشاهی داشتند همه را معزول کرده و از بعضی جریمه‌ها
زیاد گرفت و در اواخر همان سال (سنه ۳۹ قبل از میلاد) بر باسوس خبر دادند
که پاکور پسر ارود شاهزاده اشکانی با لشکری جرار بطرف شام نهضت نموده است
باسوس چون هنوز منصرفات جدید خود را درست منظم و منسق نکرده بود از نزدیک
شدن شاهزاده اشکانی زاید الوصف وحشت نمود حیله انگیخت و یکی از مشایخ
عرب را که ظاهراً الفائدوس نام داشت و با اشکانیان خصوصیتی نبود و با او بعضی — طلب نمود
صحبتها کرد از جمله گفت اگر شاهزاده اشکانی از معبر زغما که بره جک باشد عبور
نماید جای هیچ اندیشه و خوف نیست لکن اگر از پائین تر از طرف جنوب گذر نماید چون
صحراهای آنسمت مسطح و جلگه است و برای تاخت و تاز سواران اشکانی مناسب است
برای من و عساکر من خطر عظیمی در پیش خواهد بود مقصود باسوس اینکه شیخ عرب
که با اشکانیان خصوصیت دارد اینخبر را بآنها دهد و آنها اینحرف را راست پندارند
فریب خورند و از معبر پائین تر از طرف جنوب عبور کنند و سردار رومی کار آنها را بسازد
اتفاقاً چنین هم شد شیخ عرب مطلب را محرمانه بشاهزاده اشکانی رسانید و اشکانیان
اندازه دور و از جنوب فرات وارد خاک شام شدند و تا آنها خود را بمحل قتال نزدیک
کردند

کردند سرداران روم عاجلاً مجتمع اردوی قشون پرداخت آخر الأمر دو لشکر روبرو شدند
شاهزادهٔ ایران اردوی خود را محصور نمود یعنی حکم کرد سنگرهای قویه و دیوار
ساختند سردار روم برای معسکر خود محل مرتفعی را اختیار کرده در آنجا اردو زد
چند روزی هر دو اردو در مقابل یکدیگر نشسته جنگی نکردند بعد از آن یکروز شاهزادهٔ
اشکانی حکم کرد لشکریان او برابر دو اردو میان بروند و یقین داشت که
بر دشمن غلبه مینماید در صورتیکه از پیش بر این خیال واقف شده چند فوج از افواج
خود را از طرفی بر پشت سر قشون شاهزادهٔ اشکانی رسانیدند همینکه جنگ
در گرفت عساکر اشکانی را از دو طرف در میان گرفتند و کار را بر آنها
تنگ کردند سواران اشکانی خیلی شجاعت و جهد نمودند با وجود این در رمان
شده شکست خوردند و پاکور شاهزادهٔ ایران در این جنگ کشته شد و لشکریان
او که خود را بی سردار دیدند منهزم و متفرق گشتند

او یک مورخ میگوید در این جنگ بیست هزار نفر از عساکر و سواران اشکانی مقتول شد
ژوستن گوید هرگز لشکر اشکانی چنین شکست فاحشی نخورده بودند پاسوس
سردار روم نخواست از فرات عبور کند و قشون اشکانی را تعاقب نماید چه میترسید
آنطوان که او را این مأموریت داده بود بر این پیشرفت وی رشک برد

بتصریح اکثر مورخین این واقعه در ماه سرطان و چهارده سال تمام بعد از شکست
کراسوس از سورنا واقع شده و چون دیون کاسیوس جنگ کراسوس را با سورنا از
وقایع اواسط تابستان سال پنجاه و سه قبل از میلاد نوشته و مورخ دیگر اوید نام
بجای اواسط تابستان در اول سرطان همان سال ضبط کرده پس معلوم میشود شکست
اشکانیان از پاسوس سردار روم و کشته شدن پاکور در سنهٔ سی و نه قبل از میلاد اتفاق
افتاده

اما پاکور شاهزادهٔ ایرانی که در این جنگ مقتول شد بواسطهٔ جوانمردی
و علو همت و مهربانی و ملاطفتی که داشت اهالی شام با او مایل و راغب بودند و برا
پادشاه حقیقی خود میدانستند و سرداران رومی برای اینکه مردم شام را بترسانند و
آنها را کلیةً از اشکانیان مأیوس کنند سر شاهزادهٔ اشکانی را از بدن جدا کرده در تما

بلاد مملکت شام بگردانید و از آنطرف خبر کشته شدن پاکور چون بپدرش ارود رسید
گرفتار هم و غم فوق العاده گردید

ژوستن مینویسد چون ارود شنید پسرش پاکور مقتول شده از فرط ملالت و تألم چند روز از حجرهٔ خود بیرون نیامد و با احدی ملاقات نکرد و خوردنی نخواست بلکه بیکنوع جنون در او پیدا شد و آنقدر حرف نزد که رجال دولت اشکانی گمان کردند پادشاه از این صدمه و غصه لال شده بعد از چند روز که قدری آرام گرفت و بزبان آمد اول حرف او پاکور بود و مثل اینکه پاکور حاضر است او را مخاطب ساخته با وی حرف میزد همینکه ملتفت میشد پاکور حاضر نیست و کشته شده باز بنای تدبیر و بیقراری را میگذاشت و بر فرزند مقتول خود نوحه میکرد

در سال سی و هشت قبل از میلاد آنطوان بسردار خود باسوس و انتی دیوس که بر پاکور غالب آمده بود حسد برد و خواست افتخار فتوحات آن سردار راجع بخود آنطوان شود لهذا بطرف شام عزیمت کرد و شهر ساموزات را که در کنار فرات بود محاصره نمود و حکم کرد باسوس سردار بطرف بیت المقدس رود و هیرود پسر هرکان را بسریر سلطنت بیت المقدس جلوس دهد چون باسوس این مأموریت را انجام داد آنطوان او را بروم فرستاد و از آنجا که خبر فتوحات او در آسیا از پیش بروم رسیده بود در آن مملکت عظمی حاصل نموده مردم قدوم او را گرامی داشتند و احترام زیاد باو نمودند و بیادگار ظفرهای او مدالها سکه زدند

اما ارود پادشاه اشکانی بعد از پسرش پاکور تسلی نیافت و این درد و الم او را فراموش نشد و اگرچه بقول ژوستن مورخ ارود غیر از پاکور سی پسر داشت اما هیچیک بکمال و جمال پاکور نبودند و بهمین جهت او را ولیعهد دولت و سلطنت اشکانی نموده بود باری چون ارود از غصهٔ پاکور دستش از کار رفت بلکه از فرط تألم مبتلا بمرض استسقا گردید پسر دیگر خود را که فرهاد نام داشت ولایتعهد داد و در حیات خود زمام مهام مملکت را باو تسلیم و تفویض کرد و خود فی الحقیقه کناره گرفت و عجب اینکه فرهاد هم هر روز داغی بر داغ ارود افزود و او را بعذابی تازه معذب نمود یعنی اغلب برادران خود را که از طرف مادر از سلسله و خانوادهٔ

سلطنت بودند بکشت چه مادر فرهاد را مشکریه یونانی بود و میترسید بعد از مرگ ارود برادرانی که از دو طرف وارث تخت و تاج میباشند مدّعی او شوند و مردم طرف آنها را گرفته حق را بمن له الحق دهند

فرهاد آخر الأمر بخیال نابود کردن پدر خود ارود افتاده در دوائی که هر روز اطبّا برای پادشاه اشکانی ترتیب میدادند زهری ریخت امّا از آنجا که این زهر قوّتی نداشت ارود را هلاک ننمود بلکه اسباب معالجهٔ او گردید و ناخوشی استسقای او رو ببهبودی گذاشت فرهاد چون دید مقصودش از این راه حاصل نشد جمعی را بر آن داشت که پدرش ارود را خفه کردند و اکثری از مورّخین مرگ ارود را در سال سی و هفت قبل از میلاد نوشته اند

در بعضی از تواریخ مسطور است که چون فرهاد را ارود ولایت عهد داد و در سلطنت مختار نمود و خود از کار دست کشید فرهاد سی نفر از برادران خود را بکشت و اینجمله در نظر ارود و پیش چشم او بود ارود بیچاره که داغ فرزندی مثل پاکور دیده مرهم آن زخم را در قتل سی نفر پسر دیگر بیند معلوم است چه حالت او را عارض میشود و تا چه حدّ مهموم میشود و مورّخین تواریخ مسطوره گویند ارود خود از کثرت هموم بمرد نه اینکه فرهاد او را خفه کرده در هر حال پاداش اعمال خود را از کشتن پدر و برادر و قتل سردارانی مثل سورنا بدید و برفت

بد کردهٔ و امید نیکی داری
پندار بود هر آنچه می پنداری
ای رنج کشان تو نیز خود در رنجی
ای خوار سی دیگران تو خود هم خواری

فصل چهاردهم

در سلطنت اشک یا ارشک یا ارساس چهاردهم موسوم به پاکور اول

چون

چون اکثر مورخین پاکور اول را اشک چهاردهم دانسته و اسم او را در سلک سلاطین اشکانی منسلک نموده ما نیز متابعت نمودیم و دفع سهو و اشتباه را تصریح مینمائیم که پاکور پسر ارود و همان شاهزادهٔ اشکانی است که در مصاف با سوس سردار رومی در شام کشته شد و ما آن واقعه را بشرح نگاشتیم پس پاکور بعد از ارود زنده نبود که مالک تخت و تاج شود و او را اشک چهاردهم خوانند و اگر گویند در زمان ارود نهایت مقتدر بود و شریک در امور سلطنت از اینجهت او را در عداد سلاطین اشکانی معدود نموده و چهاردهم پادشاه خوانده اند گوئیم اینحرف چندان معقول نیست و تعبداً باید قبول کرد و از آنجا که مثل ژوستن مورخ معتبر میگوید پاکور پسر ارود یکی از سلاطین اشکانی است محض پیروی آنچنان نگارندهٔ ما بنگارش این فصل مختصر پرداختیم والا عقیدهٔ ما همان است که اظهار نمودیم

آنها که پاکور اول را اشک چهاردهم و از سلاطین اشکانی دانسته گویند این پادشاه از سنهٔ سی و هشت تا سال سی و هفت قبل از میلاد یعنی مدت یکسال سلطنت کرده و القاب او ورث دیکائیوس اپیفانس فیل هلن بوده که بمعنی مهربان و عادل و نامدار و محب یونان است

حو مطلب اینکه ارود از غصهٔ کشته شدن پاکور در شام و فرزندان دیگرش بدست پسرش فرهاد هلاک شد و فرهاد بجای او جلوس کرد

فصل پانزدهم

در سلطنت اشک یا ارشاک یا ارساس پانزدهم موسوم بفرهاد چهارم

القاب فرهاد چهارم یا اشک پانزدهم اورث دیکائیوس اپیفانس اتوکراتور فیل هلن بوده یعنی مهربان و عادل و نامدار و مشید و محب یونان و مدت ملکش بعقیدهٔ بعضی از مورخین که از سنهٔ سی و هفت قبل از میلاد تا سال دو قبل از میلاد سلطنت او را نوشته اند

سی و شش سال اما اکثر از اهل خبر گویند فرهاد چهارم چهل و یکسال پادشاهی کرد
جماعتی بر آنند که تا یکسال قبل از میلاد بر تخت سلطنت بوده بر اعتقاد زمرهٔ تا چند ماه قبل
از میلاد و تا بعد از میلاد حکمرانی داشته است دهرغال یکی از مصنفین میگوید فرهاد
چهارم چون بجای پدر نشست و سریر سلطنت را مالک شد اول کاری که کرد برادران
خود را بقتل رسانید و پسر خود را که صغیر بود نیز بکشت لکن حق این است که فرهاد چهارم
برادران خود را در حیات پدرش از وده هلاک و معدوم نمود بلی بعد از جلوس هر جا سرکشی
بود و بجنگ او آمد و برا نابود ساخت و بعضی هم از خوف او از ایران فرار کرده پناه به
آنطوان سردار رومی بردند از جملهٔ فراریان شخصی بود موسوم به مونیزس یا مونوزس
و بعید نیست که مونوزس محرف منوچهر باشد چه یونانیها اسماء و کلمات را بوضعهای
غریب تحریف مینمایند آنطوان که مصمم جنگ کردن با اشکانیان بود مونوزس
یا منوچهر را برای پیشرفت در اینکار آلتی سودمند دید مقدمش را گرامی و وجودش را
مغتنم شمرده اختیار حرکت قشون را باو واگذار نمود و باو وعده داد که گفت اگر
بر فرهاد غلبه کردیم تو را پادشاهی ایران خواهم داد علی العجاله سه شهر از بلاد
مملکت شام که لاریسا و آرِدهوس و هیراپولی باشد مطوو سیورغال تو را است
هوراس که یکی از شعرای لاتن است و مدح پاکور شاهزادهٔ اشکانی در دیوان او
دیده میشود گوید مونوزس از رفقای پاکور بوده و سمت مصاحبت و منادمت
شاهزاده را داشته پلوتارک مورخ میگوید مونوزس از اعاظم ایران و از اشخاصی
که از ترس فرهاد چهارم از این مملکت گریخت و پناه به آنطوانِ رومی برد آنطوان
خواست کاری نظیر کار آرتاکزرسس پادشاه کیانی ایران کرده باشد
(آرتاکزرسس اردشیر بهمن درازدست کیانی است) کار آرتاکزرسس این بود که
در سال چهارصد و هفتاد و پنج قبل از میلاد تمیس توکل سردار یونانی فرارا به
ایران آمد آن پادشاه این سردار را خیلی مهربانی پذیرفت آنطوان رومی هم
تقلید پادشاه ایران را کرده مونوزس یا منوچهر را مشمول نوازش و ملاطفت
نمود و سه شهر از مداین شام را برسم سیورغال باو بخشید چون پادشاه اشکانی
از فرار منوچهر و پناه بردن به آنطوان و مهربانی آنطوان باو خبردار شد نیز چند از

مصلحین را

مصلحین را نزد او فرستاده به استمالت او پرداختند و او را راضی بمعاودت ایران
نمودند آنطوان هم ابا از بازگشت او ننمود و ایرادی نگرفت بلکه چون او را عازم رفتن به
دربار پادشاه اشکانی دید نامهٔ بفرهاد نوشت و در نامه اظهار داشت که اگر پادشاه
ایران طالب است با دولت روم صلح کند اسرای رومی را که در ممالک ایران میباشند
رها کند و بیرقهائی را که در جنگ با کراسوس از رومیان گرفته اند پس دهد و از دوستی
و اتحاد روم و ایران مطمئن باشد این نامه را آنطوان بتوسط منوچهر برای فرهاد
چهارم فرستاد و خود راه عربستان و ارمن پیش گرفت و بعضی از سلاطین جزء که حلیف
رومیان بودند عساکر خود را باردوی آنطوان ملحق ساختند و از آنجمله آرتاباز
پادشاه ارمن بود با قوت و عدتی بالنسبه زیاده از آنچه سایر سلاطین داشتند او تا با
شش هزار سوار و هفت هزار پیاده بکمک آنطوان آورده و سردار اردوی رومی وقتی بسرحد
ارمن و سپیدوستان سپاه خود را دید اردوی او مرکب از شصت هزار پیادهٔ رومی
و ده هزار سوار بود که اکثر سوارها اسپانیائی یا از طایفهٔ گل بودند سی هزار سواره
و پیاده هم ملل مختلفه باردوی آنطوان فرستاده پس در بنوقت سردار اردوی رومی
داشت مشتمل بر یکصد هزار نفر لشکری و تشکیل چنین اردوئی در ارمن طوایف آسیا را
دوچار وحشت و تزلزل ساخت که مردم هند و باختر نیز بترسیدند و فی الحقیقه آنطوان
با این قشون میتوانست کاری عظیم از پیش برد اما افسوس که این سردار قابل که در بزم
و رزم نظیر نداشت با هزار حسن یک عیب کار او را ضایع و باطل مینمود و آن عشق به
کلئوپاطر ملکهٔ مصر بود مهر و میل مفرط آنطوان به کلئوپاطر نمیگذاشت درست ملتفت
دقایق جنگ و تدابیر آن شود و بر طبق عقل و مصلحت حرکت کند بلکه تمام خیال و حواسش
متوجه این بود که کی زمستان در رسد و او از میدان جنگ رو بگرداند و ببهانهٔ
قشلاق پیشی بمصر رود و بدیدار محبوبهٔ ماه رخسار خود کلئوپاطر فایز و نایل گردد بهمین
جهت آنطوان در جنگ با اشکانیان شتاب نمود و حال آنکه شرط حزم و احتیاط این
بود که زمستان را در ارمن بماند و عساکر خود را راحت بدارد هم ستوران سواران
فربه شوند و هم اینها بگیرند هم لشکریان پس از استراحت و بلد جستی مهیای کارزار گردند چه
آنطوان و لشکریانش تا وصول به ارمن تقریباً دویست و شصت فرسنگ راه طی کرده بودند

و مرد

و مرد و مرکب خسته و بیحال شده و قدری آسایش برای آنها ضرورت داشت سرداران
کرد که بتبعیت آنطوان بودند و بواسطه بیغرضی مطالب اورا درست فهم مینمودند باو گفتند
لشکریان ما را استعداد بعلت شتا نیست بهتر آنکه زمستان را در ارمن بسر بریم
و چون بهار شود از اینجا باذربایجان رانیم و آنجا را غارت کرده پیشتر رویم آنطوان
که جمله در خیال کلئوپاطر بود اعتنائی باین مطالب صحیحه و نصایح مشفقانه ننمود
از رود ارس بتعجیل عبور کرده وارد خاک اذربایجان گشت
سردار رومی سیصد عراده جنگی با خود داشت و در آنها لوازم محاصره و قلعه گیری
حمل میشد و یکی از آن ادوات ستونی بود بطول هشتاد پا و آنرا رومیها
برسم آنوقت قراد میدادند و بدیوار قلعه میکوفتند تا خراب میشد اما از عراده
که ذکر شد اگر یکی در راه میشکست و اسباب آن بزمین میریخت دیگر تعمیر آن ممکن
نبود و محال مینمود که مرمت پذیرد زیرا که چوبهای این قسمت از اقلیم آسیا نه بقدر
لزوم خشک است نه سخت و صلب که بر این کار بیاید بنابر این آنطوان طوری در حرکت
عجله داشت که ممکن نبود عراده های او با اردو حرکت کنند بنابر این آنها را با جمله
اسباب محاصره و قلعه گیری بر ططیانوس رومی که یکی از سردارهای تابع او بود
سپرد و یکدسته قشون هم همراه با او مأمور نمود که آن مهمات را از عقب باورند
و خود بر سر شهر فراغانا رفت که آنرا محاصره نماید فراغانا از شهرهای بزرگ
مد و مقر و مسکن سلاطین مد بوده و ما ابتدا باید بقدر مقدور بتحقیق
این شهر و محل و مکان آن بپردازیم بعد بوقایع جنگ آنطوان با اشکانیان
بنابر این گوئیم
علمای جغرافی قدیم اسم اینشهر را با اختلاف ضبط کرده اند یعنی پلوتارک فراغانا
نوشته و دیون کاسیوس پرسپا یا پراسپا و استرابن ورا و مورخین گفته اند
ساحل رود ارس تا اینشهر دو هزار و چهار صد استاد است و هر استاد تقریباً
معادل است با صد و هفتاد و چهار ذرع ما در اینصورت از کنار ارس تا شهر
مزبور تقریباً چهل و پنج فرسخ میشود استرابن میگوید از بلاد آذربایجان است
اما سایرین از مدی عراق عجم دانسته اند دانویل میگوید این شهر در ماورای
سلطانیه

سلطانیه و بسمت ری است و در میانه ری و قزوین

پلوتارک در تاریخ خود نگاشته که در فاصله یکروز از فراغاتا چمن بسیار خوبی بود که رومیها مالهای خود را آنجا بچرا میبرده و وقتی در بین راه بقشون فرهاد پادشاه اشکانی برخورده اند بالجمله ما حدس میزنیم که فراغاتا یا وراسپا یا پراسپا شهر ابهر باشد و ما آنچه را در باب قدمت ابهر از قول علمای جغرافی و ارباب اطلاع از قبیل صاحب معجم البلدان و مراصد الاطلاع و نزهة القلوب و تقویم البلدان و آثار البلاد و زینة المجالس و آثار الاول در جلد اول مرآت البلدان نقل کرده ایم در اینجا مکرر مینمائیم پس از آن بر مطالعه کننده کار است که خود اجتهاد کند و شرح مزبور از قرار ذیل است

ابهر شهریست مشهور ما بین قزوین و زنجان و همدان عجم آنرا اوهر گویند و این کلمه مرکب است از او و هر که بمعنی آب آسیا میباشد در سال بیست و چهارم هجرت در خلافت عثمان بن عفان در وقتیکه مغیرة بن شعبه والی کوفه و جریر بن عبد الله بجلی حاکم همدان و البراء بن عازب حاکم ری بود البراء باتفاق جریر این شهر را فتح کرد اهل این شهر ابتدا بمقاتله پرداخته لشکر اسلام قلعه ابهر را محاصره کردند بعد سکنه شهر امان خواستند البراء ایشان را امان داد و از اینجا بقزوین شتافت و قزوین را بقهر و غلبه مسخر نمود

ابهر قلعه بسیار محکمی دارد گویند شاپور ذو الاکتاف بنا کرده در دوازده فرسخی قزوین و پانزده فرسخی زنجان است

بعضی دیگر ابهر را از بناهای کیخسرو بن سیاوش دانند و گویند قلعه او دارا بنا کرد و خراب شد اسکندر کبیر دوباره روی آن خرابه قلعه بنا کرد عده کثیری از فضلا منسوب باین شهرند

یاقوت حموی در مشترک میگوید دو ابهر است یکی آنکه ذکر شد ابهر دیگر قصبه ایست در نواحی اصفهان

ابن

حمد الله مستوفی در نزهة القلوب گوید ابهر از اقلیم چهارم است قلعه از گل دارد دارا دارای کیانی ابتدا بر بنای آن نهاده و برادرش اسکندر رومی تمام کرد و بهاء الدین حیدر

از نسل

از نقل اتابك انوشتكين شير كير سلجوقى بران قلعه قلعه ديكر ساخت و بجديد ديه موس
كرد اينده دور باروى آن پنجهزار و پانصد قدم است هوايش سرد آبش از رود خانه كه
بدان شهر منسوب است و انحدود سلطانيه ميخيزد و بولايت قزوين ميريزد غله و م
آن بيار است و خوب تا تا نش چندان خوب نيست پنبه در آن كم بعمل مى آيد نوعى ا
كلابى و نوعى از آلو كيلاس آن ممتاز است مردمش سفيد چهره و متملق و شافعى ولايت
بيست و پنج پاره ده است حقوق ديوانى آن با ولايتش يكتومان و چهار هزار دينا
است

نگارنده گويد ابهر در شصت هزار ذرعى غربى قزوين و در چهل هزار ذرعى شر
سلطانيه است در ربع فرسخى شهر قلعه خرابه ايست موسوم به دارا كويند دارا كه مغلو
اسكندر شد بنا نموده در بعضى كتب نوشته اند خانه هاى ابهر از خانه هاى اغلب شهرها
بهتر ساخته شده باغات با صفا بسيار دارد رود ابهر رود از وسط شهر ميكذرد از آثا
قديم مسجدى در ابهر باقى است در يكى از كتب جغرافياى فرانسه نوشته اند كه ابهر كمتر از
هزار و صد خانه علاوه ندارد نيز در كتاب ديكر مسطور است كه ابهر سه موضع است
دو موضع ذكر شد موضع سيم كوهى است در حجاز (انتهى)

مستر رلنسن از قول بواد رخود مستر هانرى رلنسن نقل كرده كويد شهر فراغا تا پاو
يا پراسپا در موقعى بوده كه حالا معروف به تخت سليمان و جزء افشار است در اين تخ
سليمان آثار عتيقه موجود ميباشد و دلالت ميكند بر اينكه در قديم شهرى در آنج
آباد بوده پس بطور مرجح شهر منظور را موقع تخت سليمان است اما از آنجا كه در
حوالى تخت سليمان چنين نيست راجح بلكه ارجح ابهر است

اسنراين چنانكه پيش اشاره كرديم ميكويد شهر وزا در ولايت آذربايجان ميباشد بعلاوه
ميتوان تصديق قول او نمود چه مسافتى را كه آن مورخ از ورا تا ارود ارس معين كرد
بقدر مسافت ابهر تا ارس يا تخت سليمان تا ارس نيست و از اين فقره كذشته و ا
آذربايجان كه مدتى آتروپاتن باشد و الى ملك كبير كه عراق عجم باشد نبوده چه عراق
سلاطين اشكانى مستقيما در تحت تملك داشتند اما آذربايجان ولايت مستقل دا
با اسم سلاطين كه در تحت شاهنشاهى اشكانيان بودند اين است كه ميكويند و

آنطوان بر سر شهر فراغانا آمد اهل و عیال نایب السلطنهٔ آذربایجان که از طرف پادشاه
اشکانی حکومت داشت در این شهر بود

استرابن میگوید سلاطین آذربایجان که ولات مستقل آن مملکت بوده‌اند در تحت تبعیت
اشکانیان تابستان را در گازا بسر میبردند و زمستان را در ورا و گازا معین است که
تبریز حالیه میباشد و ورا یقین قشلاقی بوده و آنچه در خصوص آن باید بگوئیم
ورا اکرم رود میباشد و موید این گفته است قول پلوتارک که میگوید قشون آنطوان
وقتی شکست خورده عقب نشستند و بنای فرار را گذاشتند به آب تلخی رسیدند که آن
آب تلخ مسلما همان آجی چای است که از حوالی سراب و گرمرود میگذرد و چون این مورخ
تصریح کرده که عساکر منهزم شدهٔ آنطوان راه طرفی است را گرفتند راه طرفی است
که کوهستان میباشد امتداد کوه ساوالان است پس بتوان گفت آنطوان از سراب
و گرمرود از امتداد ساوالان بطرف شمال سمت اهر و قراجه داغ رفته از آنجا از ارس
گذشته است خلاصه آنطوان در بین بازگشت باید راه جلگه را گرفته از ساحل شرقی
دریاچهٔ ارومیه برود تا بر رود ارس برسد و نمیبایست از قافلانکوه عبور کند لکن
بوضعی که ذکر آن بباید راه کوهستانی را اختیار کرده از قافلانکوه و میانج و
تبریز و مرند و جلفا گذشته

این جمله که معترضه شبیه بود بمناسبت تحقیق شهر فراغانا ذکر شد اینک رشتهٔ
سخن را در تاریخ بجنگ آورده گوئیم آنطوان بمحاصرهٔ شهر فراغانا آمد و همینکه نزدیک
بحصار این بلد شد از نیاوردن عراده‌ها و لوازم محاصره با خود پشیمان گشت و ناچار
در حوالی دیوار شهر سنگری بسیار بلند بنا کرد تا مشرف بشهر باشد و بلکه بتواند شهر را
فتح کند از اینطرف فرهاد پادشاه اشکانی با لشکری جرار حرکت کرده بجلوگیری عساکر
آنطوان آمد و چون شنید سردار رومی عراده‌های اسباب قلعه‌کوبی خود را عقب
سر گذاشته و بطاطیانوس سردار سپرده که از بعد آن مهمات را باردو رساند
یک دسته سوار اشکانی را بطرف طاطیانوس گسیل داشت آنها چون بلای ناگهان بر سر
آن سردار آمده و عراده‌ها را آتش زده در میان گرفتند و طاطیانوس و ده هزار نفر
از همراهانش را بکشتند و عراده‌ها و اسباب محاصره و قلعه‌کوبی آنطوان را بکلی

خورد و نابود کردند یعنی تمام را شکستند و سوختند آنطوان که خبر این خسارت
و شکست شنید از وحشت بر خود بلرزید و پادشاه ارمن که کار را از ابتدا چنین تا دید
با لشکر خود آنطوان را بجنگ اشکانیان و غیبا ایران تحریک کرده بود سردار روم را
گذاشت و با سپاهیان خود به ارمنستان فرار نمود فرهاد پادشاه اشکانی
با جرأت و جلادت تمام در برابر آنطوان ظاهر شد و باز از خبطها که سردار رومی
کرده اینکه یک قسمت عمده از قشون خود را که از سوارهای کاری بودند از شهر دور
کرده یعنی که در یک منزلی شهر فراغات و پر آب و علف بود فرستاد که اسبان خود را
در آنجا بچرانند هما تا سوارهای مزبور بچمن نرسیده با طلایه قشون اشکانی
تصادف کردند فقط فایده که ازین حرکت عاید رومیان شد این بود که از سنگرهای
حوالی شهر فراغاتا دست کشیده و خود را فی الحقیقه کم قوت نموده
خلاصه اشکانیان که عساکر روم را دیدند بر حسب رسمی که اغلب ترکان راست سواران خود را
نصف دایره ترتیب داده و پیاده ها پشت سر سوارها ایستاده مستعد قتال شدند
طبل جنگ کوفتند و اول سواران رومی بسواران اشکانی حمله کردند سواران
اشکانی پای ثبات افشرده بضرب تیر حملهٔ آنها را از خود دفع نمودند آنطوان که خود نیز
با این دسته قشون بود بر پیادگان عقب سر فرمان داد که یکمرتبه خویش را بر اشکانیان
زنند جنبش سواره و پیادهٔ رومی و صدای طبل و بوق و هیاهوی فرهاد و لشکرش
سبب شد که اسبهای سواران اشکانی رم کردند بنابرین از جلو رومیها بدر رفتند
آنطوان ازین فرار اشکانیان قوت قلبی حاصل نمود و چنین پنداشت که اگر هم امروز
فراریان را تعاقب نماید لکن کار جنگ یکباره تمام خواهد شد و عمل شکست لشکر
اشکانی بانجام میرسد لهذا با قشون رومی پشت سر اشکانیان را گرفت و تقریبا
یک فرسخ و نیم بتاخت لکن عساکر اشکانی چنان رغبت بودند که رومیها بگرد آنها
نرسیدند ناچار باز گشتند و در رسیدا این جنگ اسرا و مقتولین طرفین را شماره
کردند کشتگان و اسیران اشکانی به همه جهت صد و ده نفر بودند اما از رومیان
عدهٔ کثیری در آنجا هلاک دیدند این فقره باز آنطوان را بخشیت و رعب انداخت
صبح روز بعد سردار رومی با عساکر خود از چمن یکمنزلی فراغاتا عازم شدند که خود را
بسنگرهای

بسنگرهای دور آن شهر رسانند در بین راه بدسته‌های سوارهٔ اشکانی برخورده
و آنها بطور مغیران و جنگ و گریز برومیها حمله کرده مزاحم عساکر آنطوان بودند آن روز
بزحمت و مشقت تمام رومیها خود را بسنگرهای دور شهر فراغاتا رسانیدند چون بشهر
نزدیک شدند قشون مِدیعنی عراق عجم که در شهر فراغاتا محصور بودند از حصار بیرون
آمده جنگ سختی با سپاه روم کردند و بیشتر آنها را گریزانده منهزم ساختند
آنطوان زیاده از حد از این شکست متأثر گردیده حکم کرد تمام لشکریان روم را
حاضر نمودند و همه را دوازده نفر دوازده نفر شمر کردند و از هر دوازده نفر
یکنفر را بحکم قرعه سر بریدند که سایرین متنبه شوند و دیگر از جنگ فرار نکنند
و آن شب بجای نان گندم بقشون جو بوداده دادند علاوه بر این سختی و بدبختی
که عساکر رومیرا احاطه کرده سواران اشکانی نیز طوری دور آنها را گرفته بودند
که مجال بیرون آمدن برای علف چرانی یا تحصیل آذوقه نداشتند فرهاد
پادشاه اشکانی چون دید عنقریب فصل پائیز سپری میشود و زمستان می‌آید
و اشکانیان کمتر در زمستان جنگ کرده اند و میل مراجعت بر اوطان خود
دارند و میخواهند در اوقات سردی هوا در قشلاقات خود باشند تدبیری و
حیله اندیشیده بسواران اشکانی دستور العمل داده گفت پس از این راه مال چرانی
و تعلیف تحصیل آذوقه را بر رومیها سخت نبندید و گاهگاه با آنها نزدیک
شده با افراد آنها سخن گوئید و در اثنای صحبت از شجاعت و رشادت ایشان
تمجید نمائید و بگوئید چند بار پادشاه ما بر آنطوان تکلیف صلح کرده و
او قبول ننموده و نمیدانیم کار ما و شما بکجا خواهد کشید زمستان در این حدود
در کمال سختی است و آذوقه نایاب بدینوضع بلای عظیمی در پیش است اگر سردار شما
سماجت و ابرام نمیکرد طرفین آسوده شده بودیم سواران اشکانی بگفته پادشاه
خود عمل کردند و این سخنان رفته رفته در اردوی رومیان منتشر شد و بگوش
آنطوان رسید ابتدا احتمال میداد که این حرفها کید و مکری باشد بعد
بر آن شد که چند نفر از بزرگان روم را نزد فرهاد فرستد تا سخن از مصالحه
رانند آخر الامر این عزم خود را بامضا رسانیده بفرستادگان خویش گفت

بفرهاد

بفرهاد بگوئید علمهائی که از کراسوس گرفته اید رد کنید و اسرای سپاهیان را هم
وتسلیم نمائید تا صلح منعقد شود فرستادگان چون این مطالب را بعرض پادشاه
اشکانی رسانیدند وی در جواب آنها گفت پس دادن بیرقهای روم محال و خلاص
کردن اسرا غیر ممکن است اما اگر آنطوان میل بباز کشتن ارد ما را با او حرفی نیست آنطوان را
که هوای رفتن مصر و شوق دیدار کلئوپاطره بیقرار داشت گفته فرهاد پادشاه اشکانی را
پذیرفت و فردای آن روز حکم بکوچ داده راه ارمن پیش گرفت
آنطوان از راه جلگه بطرف فراغا تا آمده بود نه از کوهستان آذربایجان و در مراجعت
نیز ابتدا قدم در همان راه نهاد یعنی میخواست از همان راهی که آمده برگردد چون
دو سه منزل در هوای صاف هموار خشک بی آب و وزن راه عت طی نمود شخصی از طایفه
مارد که تحقیق اصل و مکان آنها را در فصل پنجم نموده ایم پیدا شد و به آنطوان گفت
من با اشکانیان هموطنم اگرچه از یک طایفه نیستیم رسوم و آداب آن قوم را بخوبی
میدانم چون میانه ما و آنجماعت صدتبت و عداوتست میل ندارم که آنها بر شما
غالب آیند و شما مغلوب شوید بنابرین صلاح شما را درین میدانم و می بینم که قدری
راه خود را بطرف یمین مایل سازید و بطرف کوهستان کشید چه سواران اشکانی
در جلگه خیلی تسلط دارند مباد ابر شما بتازند و عساکر روم را برهم زنند از زند
واگر درست آن راه را بلد نیستید و نمیدانید من از راهنمائی شما مضایقه ندارم
شما را از دامنه کوهها میبرم که هم علوفه و آذوقه تحصیل کنید هم از حمله سواران
اشکانی ایمن باشید آنطوان بشخص ماردی گفت ما چگونه بقول تو میتوانیم اعتماد
کنیم و تو را راستگو و بیغرض دانیم شخص ماردی گفت برای اینکه خیال شما مشوش
نشود و از جانب من مطمئن باشید میتوانید کفشهای مرا ببندید و سواران را حکم نمائید
و پاهایم را نیز زنجیر کنم است بسته با خود همراه ببرید من بزبان شما را دلالت کنم
و راهها را بشما نشان میدهم و شما راه را سالما بار من میرسانم آنطوان این گفته را
پسند کرده و چنان نمودند یعنی راه کوهستانی را اختیار کردند و تا دو روز اردوی
آنطوان به آسودگی و بدون هیچگونه مزاحمت راه پیمودند روز سیم چون از منزل
حرکت کردند بعد از طی مسافتی شخص راهنما که از جلو راه میرفت در بستر رودخانه

سپه خرابه به ملتفت شد که اشکانیان عمداً بواسطهٔ طغیان آب این سد را خراب
کرده اند تا رومیان را در عبور از نهر تحمل زحمت و مشقت اندازند و چون کار عبور
بر آنها صعب شود غفلةً بر سر آنها بتازند و کار ایشان بسازند بنابراین آنطوان
که از عقب می آمد دادن او فرمان توقف داد تیراندازان و قلاب سنگ اندازان را
گفت در جلو قرار گیرند و سواره و پیاده پشت سر آنها ایستاده مستعد دفاع
باشند چیزی نگذشت که سواران اشکانی در رسیدند و به یک حمله تیراندازان
پیاده و قلاب سنگ اندازان را از میان برداشتند و نزدیک بود یکباره
صفوف عساکر آنطوان را بهم زنند و آنها را متفرق کنند که سواران گل بطرف
اشکانیان تاخته ایشان را پراکنده ساختند آن روز بدین منوال گذشت و فردای
آن که بنای حرکت شد آنطوان سواره و پیادهٔ خود را بهیئت قلعهٔ مربعی قرار داد
و تیراندازان و قلاب سنگ اندازان را بفاصله در جلو و عقب و در دو جناح لشکر
گذاشت و باین وضع حرکت میکردند چهار روز هم بدین قسم گذشت قشون اشکانی
بحر غیبگری و جنگ و گریز اکتفا میکردند و چون نزدیک بعساکر روم میشدند روز
پنجم گالوس که یکی از سرداران رومی و در چند اول بود مصمم شد که با اشکانیان
مصاف دهد هر قدر سایر سرداران رومی او را از این حرکت منع کردند ثمر نکرد و جان
او بر سر خود سری رفت اشکانیان از پیش و پس او را در میان گرفتند و سه هزار
نفر از قشون او را کشتند و خود گالوس نیز بزخم تیر از پا در آمد و لشکریان
شکست خورده آنطوان آن شب را در کمال بدحالی بسر بردند چون صبح روز دیگر شد
و حرکت کردند بیک دسته از عساکر اشکانی که زیاده از چهل هزار نفر بودند برخوردند
و عجب آنکه خود فرهاد پادشاه اشکانی در این تعاقب با سپاهیان همراه بود
قشون رومی با آنکه خیلی خسته شده و از دست تنفر چیزی در پی مبتلا بوحشت و دهشت
میشدند اما عطاهای آنطوان و جرأت و جلادتی که از او مشاهده مینمودند آنها را
قوت قلب میداد آن شب و روز را هم بطوری که گذراندند روز دیگر که براه افتادند جاده
خیلی صعب بود و از دامنهٔ کوهی که گذشتند سرازیر شیب تا پایین بپایند لهذا
نتوانستند بطور قلعه که آنطوان دستور العمل داده بود حرکت کنند بواسطهٔ

بدیه و سختی راه و سنگلاخ بودن آن زحمات و بنه و آغروق سنگین خود را از جلو فرستادند و برای اینکه خیلی بار و بنه پیش باشد و فاصله میانه آن و قشون زیاده نیاد ناچار بودند که در بالای آن بلندیها توقف کنند و در همین درنگ نیز باید خود را از شر دشمن محفوظ دارند لهذا یکنوع قلعه در آن قله ترتیب دادند یعنی پیاده ها که غالبا سپردار بودند زانوها بر زمین زده سپرها را بر سر کشیدند و پشت سر آنها صف دیگر از پیادگان ایستاده آنها هم سپرها را در جلو خود نگاه داشتند سواران پشت سر پیادگان جا گرفته و سپرهای خود را حایل بدن ساختند پس به این وضع قلعه ساخته شد که دیوار آن از سپر بود اشکانیان این ترتیب هیئت رومیان را علامت و دلیل ضعف و عجز آنها دانسته تیر و کمان را که بهترین سلاح آنها بود کنار گذاشته با نیزه بعساکر روم حمله کردند رومیها صبر و تامل نمودند تا اشکانیان نزدیک شدند همینکه بجای دسترس رسیدند با یکنوع نیزه کوتاهی که طول آن زیاده از چهار ارج نبود و غالبا پیاده های روم مسلح باین سلاح بودند با لشکر اشکانی بنای طعن و ضرب گذاشتند و مرد و مرکب بسیار از آنها کشتند اشکانیان چون چنین دیدند باقیمانده عقب نشستند

عساکر انطوان در دفاع اشکانیان تقصیر نکردند و تکالیف خود را بجای آوردند اما قحطی و فقدان آذوقه خیلی اسباب زحمت بلکه هلاکت بسیاری از آنها شد کار بی قوتی رومیان بجائی رسید که ما فوق آن متصور نیست بیچاره رومیها گاه میشد که برای تحصیل مشتی گندم خود را بخطرهای عظیم می انداختند و جمعی از آنها کشته میشدند فرضا وقتی گندمی هم میبافتند آسیا نبود که آنرا آرد کنند نان جو در اردوی انطوان در یک کفه ترازو میگذاشتند و در کفه دیگر نقره میریختند یعنی بوزن نقره نان جو میخریدند و منت داشتند چهارپای علف برای تعلیف مالها بقیمت شش تومان رسیده بود مالهای بارکش همه تلف شده و آنچه مانده فقط حمل مرضی و مجروحین مینمود بیشتر از قشون بواسطه نباتات تغذیه میکردند و چون آن ریشه ها را درست نمیشناختند و نمیدانستند سمی و غیر سمی آنها کدام است مثلا یک قسم ریشه ساخته از آن میخوردند و بدین واسطه هوش و حواس آنها زایل میشد و اختلال کلی در حافظه

آنها

آنها پدیدار میگشت بلکه بکنوع جنوبی طاری برآنها کردیده چنانکه بسیاری از آنها
در صحرا منتشر شده سنگهای بیابان را جمع کرده جا بجا مینمودند واز دیوانگی
اینعمل را از امور مهمه میپنداشتند و بعضی اوقات چند ساعت که سنگ جمع میکردند
صفرای زیادی قی نموده میمردند علاجی که اطبای یونان برای اینقسم مسمومین پیدا
کرده بودند شراب بود امّا آنهم در اردو خیلی کم یافت میشد این بود که اکثر تلف
میشدند آنطوران که خودرا اینطور مستاصل میدید مکرر میگفت ایکاش من
بجای اکزنوفون بودم وسعادت او مرا بود چه او با ده هزار نفر قشون یونانی از بابل
فرار کرد و بسمت یونان رفت و در راه مکرّر بلشکر مخالف برخورد با وجود این
همراهان خودرا صحیح وسالم بوطن رسانید
پوشیده نباشد که بازگشت اکزنوفون از بابل بیونان یکی از مسائل مهمه تاریخی
ما است وچون در میان ما کمتر کسی بمطالعهٔ تاریخ صحیح قدیم پرداخته وما نیز هنوز
موفق بنگارش تاریخ کیان نشده ایم برای اینکه مسئلهٔ مزبوره بکلی مجهول نماند
در اینجا بوجه اختصار آنرا مینگاریم اگرچه از موضوع ما خارج است مسئلهٔ
بازگشت اکزنوفون از فرار ذیل میباشد
اکزنوفون از سرداران نامی واز فلاسفهٔ بزرگ واز مشاهیر مورخین بوده است در سال
چهارصد و چهل و پنج قبل از میلاد در یونان متولد شده در سن شانزده سالگی
در جرگهٔ شاگردان سقراط حکیم مشهور منسلك گشت در آن زمان سلاطین ایران
اطبا و سرداران مشاق قشون خودرا از یونان استخدام میکردند بلکه اغلب اوقات
از بیست الی سی هزار نفر یونانی در جزو عساکر کیانی خدمت مینمودند وغالبًا قراولان
خاصهٔ پادشاه از قشون مستخدم یونانی بود چنانکه دارا آخرین پادشاه کیانی هم که مقهور
ومغلوب اسکندر کبیر شد یکدسته قشون یونانی همراه داشت
در سلطنت اردشیر دراز دست معروف به بهمن که یونانیها اورا آرتاکزرسس مینامند
برادر کهترش سیروس (خسرو) حاکم اناطولی بر برادر مهتر بشورید وبا او جنگهای
سخت کرد و از جمله لشکریان سیروس ده هزار نفر یا بیشتر یونانی بودند و اکزنوفون نیز در
ایشان داشت چون سیروس در بابل کشته شد اکزنوفون آن ده هزار نفر لشکر یونانی را

از ساحل دجله حرکت داده تا کرنه پولیکرخا الاموسوم به اسکوتاری است و در محاذی
اسلامبول واقع برده و در راه بموانع عمده از قبیل رودخانه ها و کوهها که عبور از آنها
خیلی صعب بود برخورده و باوجود حوادث مهمه یکنفر از ده هزار نفر همراهان او تلف نشد
وفات اکزنوفون در سال سیصد و پنجاه و پنج قبل از میلاد اتفاق افتاده و آثار زیاد
از او باقی مانده که چند او و افلاطون هر دو در نزد سقراط تدریس و تحصیل کرده اند
انتهی)

عساکر آنطوان با آنهمه بیحالی و بیچارگی که گفتیم باز طوری نبودند که قشون اشکانی
بتوانند خیلی با آنها نزدیک شود و از روی قاعده و ترتیب جنگ کند بنابراین اشکانیان
باز حیلتی انگیختند

پیش ذکر نموده ایم که هر وقت اشکانیان میخواستند بقشون طرف مقابل معلوم کنند
که میل بصلح و صفا دارند زه کمانهای خود را باز میکردند و کمان بی زه را بدست گرفته
بطرف دشمن می آمدند و بهر وقت هم همین کار را کرده نزدیک بمیان آمده آنها را به
آبادیهائی که در آن گندم بیشتر بود دلالت مینمودند آنطوان از حرکات اشکانیان
نزدیک بود یقین کند که دیگر آن قوم برای او و لشکریانش خیالی ندارند و بر سر صلح
آمده اند و بنابرین عقیده میخواست راه خود را تغییر دهد و از راه جلگه حرکت
کند یعنی از سمت مشرق دریاچه ارومیه بطرف رود ارس رود زیرا اگر از راه کوهستان
که از جانب یمین بود در این فصل هم هوا برودت داشت هم آب کم بدست می آمد چون
درست مصمم این خیال شد مهرداد نامی از ابنای اعمام منوزس یا مونوزس سابق
الذکر که گفتیم باید منوچهر باشد نزد آنطوان آمد و مترجمی خواست که زبان سریانی
بداند اسکندر نامی بود در اصل از اهالی انطاکیه و از دوستان آنطوان و
ندمای او که این زبان میدانست وی را حاضر کردند مهرداد با او بسخن پرداخته
گفت مرا ابن عم منوچهر نزد آنطوان فرستاده چون او وقتیکه پناه بسردار روم
برده بود انواع محبت دیده بپاس آن مهربانیها و احسانها پیغام داده که اشکانیان
رومیها را غافل ساخته اند آنها نباید فریب ملاطفتهای ظاهری آن قوم را خورند
آنگاه مهرداد سلسله کوه بلندی را از دور باسکندر نموده گفت به آنطوان بگو

اکر اشکانی در دامنهٔ این کوه کمین کرده اند اکر از راه جلکه بروید تا به نزدیکی
آنها عبور کنید لابد ایشان بر سر شما میتازند و شما در معرض هر کونه خطر خواهید بود
بهتر آنست که همان راه کوهستان را امتداد دهید چه اکر خستکی و تشنکی آن بیشتر است
آن خستکی و تشنکی خوشتر آید از آنکه انطوان و قشونش آن ببینند که کراسوس و
لشکریانش در جنک با سورنا دیدند انطوان از استماع این سخنان خیلی مشوش
شده بزرکان قشون را جمع کرده انجمن نمود و شخص بلد ماردی را که پیشتر ذکر
آن نموده ایم طلبید و سخن در باب راه حرکت کفتند بلد ماردی نیز تصدیق قول
مهرداد ابن عم منوچهر نمود و کفت فرضا که از دشمن نهراسید راه جلکه بسیار صعب است
و در اعوجاج و پیچ و خم آن اهتمامی برای تسطیح نکرده اند بعبارة اخری راه ساخته
معینی نیست که بتوانید بسهولت از آن عبور کنید بخلاف راه کوهستان که طریقی معین و
معلوم است اکر زحمت دشواری و سنکلاخ بودن دارد محسنات چند هم در آن هست
که طی آن اولویت دارد و بقانون حربیه پیمودن آن دخلی براه جلکه ندارد منتها
برای منزل فردا آب نیست چارهٔ اینکار این است که حکم کنی برای این یک منزل آحاد
و افراد قشون آب بردارند بعد از آن دیکر مخمصه ندارند انطوان آخر الامر این
رای را پسندید و حکم کرد هر کس بقدر قوه و مقدور از این منزل آب با خود بردارد
شک نیست که اکثر لشکریان مشک و سبو و ظرف دیکر که بتوانند با آن حمل آب نمایند
نداشتند مجبورا خود های خود را پر آب کرده بدست کرفته براه افتادند اشکانیان
که هیچوقت شب حرکت نمیکردند و همیشه انتظار طلوع آفتاب را میکشیدند که در
روشنی روز دست بکار جنک شوند آنشب بخلاف عادت قشون رومی را
تعاقب نمودند و علی الطلوع بساقهٔ آنها رسیدند و میان آنشب ده فرسخ راه
رفته از بیخوابی و خستکی حال و جانی برایشان نمانده و کزیری هم از زد و خورد
با لشکر اشکانی نداشتند اما پس از اقدام بجنک انطوان دید بعضا که از حال رفته
و در کنار بیچارکی بدست اشکانیان کشته میشوند حکم کرد طبل بازکشت زدند
و قشون رومی دست از جنک کشیده سغناقی اختیار نمودند و خیمه های خود را
بر افراشته اردو زدند سواره اشکانی هم ترک جنک کفته عقب نشستند هنوز

اردو کلیةً آسوده نشده و چادرها را تمام نزده بودند که باز مهرداد ابن عم منوچ
در رسید و به آنطوان گفت از اینجایی که اردو زده تا کنار رودخانه مسافتی نیست
و آب رودخانه نیک شیرین و گوارا است باشتاب تمام اردوی خود را حرکت داده
بکنار رودخانه رسان و گرنه اشکانیان دور اردوی تو را گرفته بر احدی از لشکریان
تو ابقا نخواهند کرد آنطوان بپاداش این خدمت مبلغی وافی و ظروف طلا از قبیل
کاسه و تنگ و پیاله بمهرداد داد و او از آنها بقدری که میتوانست در زیر جبهٔ خود نگاه دا
قبول نموده مابقی را رد کرد و باردوی اشکانیان بازگشت آنطوان چون حکم بکوچ
داد قشون بواسطهٔ خستگی و تعب که از راه پیمودن شب داشتند و روز نیز جنگ
کرده بصدا در آمدند و بنای قال و مقال را گذاشتند بلکه در وقت حرکت خزائن
قشون را غارت نمودند و مستحفظین خزانه را بکشتند و بنه و اغروق خود
آنطوان را به یغما بردند آنطوان که خود را تا بدین حد مستاصل دید و احتمال داد
که بچنگ اشکانیان افتد و اسیر یا مقتول شود یکی از ملازمان خود را خواسته باو
قسم داد که هر وقت من بتو اشاره کنم تو بی درنگ شمشیر خود را بکش و مرا بکش و سر م
از بدن جدا کرده با خود ببر که اشکانیان مرا زنده اسیر نکنند یا جسد مرا در میدان
جنگ افتاده نه بینند و چون تو سر مرا ببری و ببری دیگر پیکر من شناخته
نخواهد شد

پس از این سخنان هر طور بود آنطوان و لشکرش بکنار رودخانه رسیدند سرکرده را
دو هی سواران را که جلو اشکانیان برپای داشت که نزدیک نشوند و حمله نکنند و با
و بنه و پیادگان را از رودخانه عبور داد خود نیز گذشت پس از آن سواران
او هم گذشتند از آن وقت بعد دیگر اشکانیان برومیان حمله ننمودند همینقدر از
دور آنها را تعاقب میکردند مختصر شش روز دیگر که آنطوان و لشکرش راه پیمودند
بکنار رود ارس رسیدند آنا رود طوری عمیق بود که بواسطهٔ معبر عبور از آن امکان
نداشت بهر تدبیر که توانستند از رود ارس گذشتند و قدم در خاک ارمن گذاشتند
و از مصائب و بلیّات و سختی و شدتی که در مدت بودن در خاک ایران داشتند
فارغ شدند [illegible] مملکت ارمن را با دو خاصیت بود و [illegible] معتبر داشت و همه چیز
یافت

ت میشد فی الحقیقه عبور از رود ارس و رسیدن بخاک ارمن برای رومیان فرج
د از شدت بود بعد از آن که رسیدنها بوادی نعمت افتادند و بگفته پلوتارک مورخ
قدر انطقشون که رسنه از انواع و اقسام ماکولات و مشروبات خوردند و آشامیدند
ر مبتلا بنا خوشی استسقا و درد امعا گردیدند

ز آنچه گفتیم معلوم شد که رود ارس از همان وقت خاک آذربایجان را از خاک
رمنستان جدا مینموده و پلوتارک و سایر مورخین و علمای جغرافی قدیم تصریح
این مطلب نموده اند بالجمله انطوان چون دویست منزل از کنار رود ارس دور شد
بطرف اخلاط ارمنستان رفت عساکر خود را سان دید و معلوم شد در این سفر جنگی
در خاک ایران بیست هزار نفر پیاده و چهار هزار سوار از لشکریان او تلف شده اند
یعنی نصف این عده مقتول و نصف دیگر از بی قوتی جان داده بودند و از روزی که
انطوان از شهر فراغا تا حرکت کرد تا روزی که قدم بخاک ارمن نهاد بیست و هفت روز
طول کشیده و در این مدت هیجده جنگ عساکر او با لشکریان اشکانی کرده بودند
پادشاه ارمن که بروایتی شش هزار نفر و بقولی شانزده هزار نفر بکمک انطوان آورده
بود اگر در اول کار و کارزار او یاریها مینمود و با رومن مراجعت نمینمود ظن غالب آنکه
عساکر رومی بامداد قشون ارمنی بر سپاه اشکانی غالب میشدند چه عساکر ارمن
بهمان اسلحه لشکریان اشکانی مسلح بودند و سواره و کماندار و اسب انداز
و ترکانداز همان مهارت و قدرت اشکانیان را داشتند اینست که چون رومیان وارد
ارمن شدند متفقا از انطوان درخواست کردند که پادشاه ارمن را بسزای خود
برسانند و روزگار را برا و تیره نمایند تا تلافی آن کردار زشت او بشود اما انطوان
اگر چه بعضی معایب داشت مرد عاقل کاردانی بود و میدانست در این موقع که وارد ارمن
شده و قشون او در کمال ضعف و بیحالی میباشند نباید مردم ارمن را برنجاند بلکه
کینه پادشاه ارمن را در دل داشت و انتظار موقع میکشید چنانکه بعد از چندی
پادشاه ارمن را باردوی خود که در شام بود دعوت نمود و بمحض اینکه آن پادشا
بمعسکر او رسید انطوان او را گرفته زنجیر کرد و با خود بمصر برد

بعضی از مورخین گویند که چهار سال سی و پنج قبل از میلاد انطوان وارد ارمن شد

تا شهر

تا شهر آرتاکزاتا که از شهرهای این مملکت است آمد پادشاه ارمن چون نبرد
روی بجنگ افکنده بود و بدین جهت تشویش خاطر داشت جرأت نمیکرد آنطوان را استق
نماید دوستان پادشاه باو اصرار کردند که با آنطوان ملاقات نماید او ناچار با بردو
سرداران رومی رفت آنطوان او را گرفته بزنجیر کرده حبس نمود رومیها پادشاه ارمن را
سوار اسبی میکردند و بقلعهٔ عالی که استحکامات معتبر ارمنستان و محل خزاین بود فا
پادشاه ارمن بود میفرستادند و پادشاه بکوتوال آن قلعه حکم میداد که دروازه را بروی قشون
رومی بگشایند آنها را بقلعه راه دهند امّا ارمنیها که آرتاباز پادشاه خود را اسیر
دیدند پسرش آرتاکزیس را که او ولیعهد باشد بپادشاهی برداشتند و با او بیعت کردند
اما پسر چند بار با رومیها جنگ کرد و هر دفعه مغلوب شد و عاقبت بایران گریخت
بعد از آن آنطوان قشون ساخلوی در ارمنستان گذاشته با غنایم موفور
بمصر رفت

بنا بر مسطورات بعضی از مورخین آنطوان که از دوری کلئوپاطر ملکهٔ مصر بجان رسیده
بود و دیگر طاقت جدائی و فراق نداشت در زمستان سخت در میان برف و بوران
از ارمن حرکت کرده برای آنکه خود را بمحبوبهٔ خویش رساند بطرف مصر راند و
تا آنوقت که بکنار دریا رسید هشت هزار نفر از قشون او بواسطهٔ انقلاب هوا تلف شدند
آنطوان در مملکت فنیسی (فنیقیه) در بندر لکوکم که بمعنی قریهٔ ابیض است توقف
کرده منتظر آمدن و ورود کلئوپاطر شد و چون ملکهٔ مصر دیر کرده و نیامد هجوم
غموم سردار رومی او را از پا افکنده دفع هموم را متوسل باقداح راح گردیده بافراط شراب
میخورد هر ساعت بر میخاست و بکنار دریا میرفت و نگاه میکرد به بیند از دور سفاین
ملکهٔ مصر پیدا شده و نوبت وصال در رسیده یا باز باید ربونهٔ اشتیاق و حرمان
مشغول گداختن باشد آخر الامر مراد او حاصل گشت کلئوپاطر بیامد با پول و البسه
زیاد که برای لشکریان آورده بود مقارن اینحال رسولی از جانب والی آذربایجان نزد
آنطوان آمد

تبیین آنکه در میان والی مد و فرهاد پادشاه اشکانی نقار و نزاعی در گرفته و
جهت اینکه والی مد آتروپاتن یعنی آذربایجان در غنایمی که از رومیها حاصل شد

ادّعای

ادّعای حقّی وقسمتی مینمود وفرهاد پادشاه اشکانی آن ادّعا و خواهش را باطل شمرده تمام
غنایم را مخصوص خود میدانست بنابراین والی مدسولی میبندر (فنیقیه) شام
فرستاد و آنطوان را تحریض نمود که مجدّداً لشکر بایران کشد و باو چنین وانمود کرد
که اگر این دفعه او با عساکر رومی بایران آید والی ماد آتروپاتن اختیار تمام قشون آذربایجان
را باو واگذار مینماید و بدینواسطه آنطوان میتواند بر پادشاه اشکانی غالب آید
آنطوان ازین خبر زاید الوصف مشعوف شد و چنان دانست که تلافی شکستی که
از اشکانیان خورده میتواند بمعاونت والی آذربایجان بنماید و مصمّم گردید
که از همان بندر فنیقیه بار دیگر مراجعت کند و از آنجا بطرف ایران بتازد و مهمّی که
در نظر دارد بپردازد در حین حرکت بود که باو خبر رسید که زوجه اش اکتاوی خواهر
اکتاو اگوست قیصر روم از این مملکت بقصد دیدن شوهر خود یعنی آنطوان حرکت
کرده است

باید دانست اکتاو اگوست قیصر روم که خواهرش اکتاوی منکوحه آنطوان سردار
معروف روم بود در آن وقت که آنطوان با اشکانیان ایران مجادله مینمود با ملکه
مصر مغازله مینمود و محبّتی با این سردار نداشت و میخواست بهانه با او جنگ کند و
بنیاد او را براندازد چون آنطوان از ایران بارمن باز گشت و متوجّه شام شد
زوجه اش اکتاوی نیز از روم بقصد دیدن او حرکت کرد چه مهر و میلی مفرط باو داشت
و اکتاو اگوست قیصر روم هم این حرکت او را تصویب نمود و مانع نشد زیرا که میدانست
آنطوان محو جمال کلئوپاطر ملکه مصر است و با خواهر او اکتاوی خوش برنمی آید و
ممکن است این حرکت آنطوان بهانه جنگی بدست وی دهد و قصدی که در دل دارد بانجام
رساند اکتاوی با تهیّه کامل بقصد ملاقات شوهر از روم حرکت کرد و از پیش آنطوان را
از حرکت خود خبردار نمود و آمد تا به آتن دار الملک یونان وارد شد آنطوان که همه
روزه دل ترسوی ملکه مصر بود و مهری به اکتاوی نداشت برای آنکه خود را از حضور
وی معاف دارد نامه باو نوشت باین مضمون که من بقصد تدمیر اشکانیان و انتقام
از ایشان در شرف حرکتم تو در آتن بمان تا من باز گردم یا بروم مراجعت کن و منتظر مقدم
من باش این نامه در آتن به اکتاوی رسید و از آنجا که زنی عاقله بود و میخواست خاطر او

وشوهرش

و شوهرش آشکار شود و هر کس بداند و برادرش نیز بهمراهی آنطوان را با و بفهماند
جنگ با شوهرش قرار دهد با آنکه میدانست مطلب از چه قرار است مطلقا بروی خود
نیاورده تدارک و تهیه و مال وافری که با خود آورده بود از تجملات سرداری تا لوازم
اماده و افراد قشون از آنچه برای شوهرش آنطوان فرستاد علاوه بر این جمله دو هزار نفر
از عساکر جرّار دو ویرا که برای کمک و قوت آنطوان اجیر کرده بود بخدمت شوهر گسیل
نمود نیز روناهی از اعاظم روم از جانب اکتاوی مأمور شده آن دسته قشون و آن مال وافر
به آنطوان رسانند کلئوپاطره از مشاهده این حال بخیال افتاد چه این مهربانی اکتاوی و تیوم
و اغماض و انسانیت او ممکن بود محرک رشته مهر و محبت شود و آنطوان را بطرف
اکتاوی کشد و شعله عشق او نسبت بملکه مصر رو بتنزل یا انطفا گذارد بنابراین
بمکر و خدیعت پرداخت و خود را بیش از پیش از دلدادگان آنطوان قلمداد طرحها
میریخت از جمله غذا کم میخورد که ضعیف و نحیف شود و بستردار و مهجور نمود کند که از
عشق تو در کاهش و محنتم و از اندیشه هجر تو در زحمت و مرارت و هر وقت انطوان
بدیدار او میل میکرد او چشمهای خود را سرخ مینمود یعنی کار من بیتو گریه است و
هر موی من بیتو در ناله و مویه علاوه بر این حالات و حرکات کلئوپاطره از هدایای مصر
مبلغها برای نزدیکان آنطوان فرستاده و اهدا کرده و آنها را بر آن داشته
که پیوسته از عشق او بسر دادر روم سخن کنند و با و بگویند ما تو را تا باین حد سخت دل
نمیدانستیم و گمان میکردیم نسبت بزنی که اینطور دلداده تو است مهربانتر باشی
و بیشتر اعتنا کنی اکتاوی اگر چه منکوحه تو است اما او هر که صلاح حال برادر خود را
از مد نظر دور نخواهد کرد و همیشه طرفدار او خواهد بود همینقدر که
اسم زنی تو دارد او را کافی است کلئوپاطره صورتی که ملکه مملکتی مثل مصر است
با نجابت اصلیه و علو لئنذ آنی و حسن و جمال و فهم و کمال و مال وافر و اسباب تجمل متکاثر
این ننگ را بر خود هموار کرده که معشوقه تو باشد تو اگر با او چنانکه باید و شاید
مهر نورزی و رعایت حال او نکنی و تن در دهی که اکتاوی باینجا آید وی هلاک خواهد
شد و این کار از فتوت دور است و شخص تو در این عمل غیر معذور
لطایف حیل و مکاید کلئوپاطره اثر نشد یعنی آنطوان فریب حالات او و کلمات

نزدیکان

نزد یکان خود را خورده بجای آنکه بدید ار اکتاو بجز و جز خویش رغبت نماید و اورا
از آتن احضار کند با بطرف ایران و جنگ اشکانیان شتابد با کلئوپاطره همراه شده
راه مصر را پیش گرفت و لشکر کشیدن بایران را برای بهار سال آینده گذاشت
چون فصل بهار در رسید آنطوان ناچار از اسکندریهٔ مصر متوجه ایران شد
و بعد از وصول به آذربایجان بجای اینکه با والی این مملکت همدست شود و قشون
روم و آذربایجان را برای جنگ با فرهاد پادشاه اشکانی متفق سازد دختر والی
آذربایجان را برای یکی از پسرهای خود که از کلئوپاطره داشت بزنی گرفت این زن و شوهر
هیچکدام سنی نداشتند اسم پسر آنطوان الکساندر بود و اسم دختر ژتاب یا یه تاب و
گمان ما آنکه این اسم مرکب از ژون و تاب باشد چه ژون بمعنی زن است و تاب بمعنی برق
یعنی پرتو بت و ژون تاب را یونانها ژتاب یا یه تاب تلفظ کرده باشند خلاصه آنطوان
بعد از این وصلت که با والی آذربایجان نمود پسر خود الکساندر را که داماد والی
آذربایجان بود لقب شاهنشاهی ارمن و آذربایجان و ایران داد و اینهم کار اسباب
مزید رنجش اکتاو اگوست قیصر روم گردید و بهانهٔ جنگ بدست آمد و چون اکتاوی
خواهر شر از آتن برگشت و بروم رسید قیصر حکم کرد دیگر بخانهٔ شوهر نگذارد اما آن
زن درست کار تمکین حکم برادر نکرده با جلال و قدرت تمام بخانهٔ آنطوان رفت و در
همانجا بخدمت هر چه تمامتر زندگانی میکرد و آنطوان از آذربایجان مراجعت نموده
جنگ میانهٔ او و اکتاو اگوست در گرفت و ما در ترجمهٔ حال آنطوان مال کار او را
بطور اجمال ذکر کرده ایم و چون از موضوع ما خارج است بتفصیل آن
نمیپردازیم

یکی از مورخین معتبر گوید چون آنطوان و اگوست مشغول جنگ و زد و خورد شدند
پادشاه اشکانی دانست که آن دو هماورد دیگر فرصت پرداختن بایران ندارند
و مصمم شد ولایت مستقل خاصه والی آذربایجان را که با آنطوان ساخته بود
گوشمالی دهد مقارن اینحال ارتاکزس (اردشیر) پسر ارتاباز پادشاه ارمن که در
حبس رومیان بود از محبس خود را بیرون انداخته فرار کرده وارد ارمنستان شد
و اول کاری که کرد متوجه جنگ والی آذربایجان گردید که چرا بفوت آنطوان قسمتی
از ارمنستان را

ارمنستان را ضمیمهٔ آذربایجان نموده معلوم است والی آذربایجان در صورتیکه
از یکطرف فرهاد پادشاه مقتدر مدبر اشکانی باو حمله کند از طرف دیگر شاهزادهٔ ارمنی
مقهور میشود چون کار والی آذربایجان ساخته شد قشون پادشاه اشکانی ایران
مدد کرده اردشیر را بطور استقلال بر تخت سلطنت ارمن نشانند و در حقیقت
دست نشاندهٔ پادشاه ایران شد فرهاد که آذربایجان را مصفا کرده و پادشاه
ارمنستان هم کمال امتنان را از وی دارد مثل این است که تابع او باشد قیصر روم را
نیز گرفتار کار آنطوان دیده آسوده خاطر میشود و برخود میبالد و غرور و نخوت
وی را از راه بدر میبرد و بنای ظلم و تعدی را میگذارد و رعایای خود را آزرده
خاطر مینماید

ژوستن مورخ مینویسد چون بیرحمی و بیحسابی فرهاد چهارم پادشاه اشکانی نسبت
بمردم ایران بسرحد کمال رسید اهالی براو بشوریدند و تیرداد نامی از بنی اعمام
فرهاد را بریاست اختیار کردند و بر آن شدند که فرهاد را خلع و طرد کنند و
تیرداد را بجای او نشانند

سنت مارتن و سایر مورخین العصر مینویسند در سال سی و دو قبل از میلاد که مردم
ایران بر فرهاد چهارم شوریدند و طغیان کردند و تیرداد را ریاست دادند مدعی
و مدعی علیه یعنی تیرداد و فرهاد هر یک جداگانه رسولی نزد اکتاو اگوست قیصر روم
فرستادند و ازو استمداد نمودند و اکتاو در آنوقت بر حریف خود آنطوان کاملا
غالب نشده بود بنا براین سفرای طرفین را بجوابهای دلپذیر امیدوار ساخت اما کمکی
مادی نسبت بهیچیک نکرد از آنطرف کشمکش فرهاد و تیرداد سبب شد که والی آذربایجان
در ثانی در مملکت خود مسلط شود چیزی نگذشت که اگوست در مصر یکباره بر آنطوان
غلبه کرد و آنطوان خود را بکشت و محبوبهٔ او کلئوپاطر ملکهٔ مصر نیز چنانکه پیش اشاره
نموده ایم بازوی خود را بدهن افعی داد و زهرمار او را از تریاق فراق یار کشت و اگوست
بلامنازع مالک ملک مصر شد و جمعی از شاهزادگان ارمنی و آذربایجانی و اشکانی
در اسکندریهٔ مصر دید که بعضی محبوس بودند و برخی بطور گروگان در آنجا زندگانی
میشمودند وی اغلب را مرخص کرد که باوطان خود روند از جمله یکی ژتاب یا یوتاب دختر والی

آذربایجان و زوجهٔ الکساندر پسر انطوان بود که اگوست او را با تشریفات تمام روانه
آذربایجان نمود که نزد پدر رود ثالثاً چند منزل از اسکندریه دور نشده به پدر خود
برخورد و معلوم شد باز فرهاد اشکانی او را منهزم ساخته وی می آید که پناه بدربار
اگوست برد و باو ملتجی شود

در سنه سی قبل از میلاد در وقتیکه اگوست هنوز در مصر بود فرهاد و تیرداد جنگ
سختی کردند و تیرداد مغلوب شده فرار کرده بشام رفت در واقع پناه به بیرق اگوست
برد و در زمستان همان سال سفرای فرهاد با هدایای زیاد بمصر رفتند و هدایا را
بملازمان اگوست تقدیم کرده درخواست نمودند که تیرداد را بآنها تسلیم نماید
بگفتهٔ ژوستن مورخ اگوست سفرای فرهاد را بسیار معزز و گرامی داشت لکن از دادن این
تیرداد ابا نمود و گفت بپادشاه خود بگوئید من هیچوقت بر تیرداد کمک نمیکنم
خاطرجمع دارد اما تسلیم کردن فرهاد هم موافق شان دولت قیصری نیست

از عجایب آنکه فرهاد بعد از غلبه بر تیرداد باز بنای ظلم و زیادتی را گذاشت و از اعمال
گذشته پند نگرفت و مردم هم باز شوریدند و تیرداد را از شام طلب کرده بپادشاهی
برداشتند فرهاد از راه استیصال بخراسان گریخت و از طایفهٔ تورانی کمک خواست
مردم توران سوار زیادی بامداد او فرستادند و منتهی تیرداد شد تیرداد قشونی
در مقابل فرهاد آراست اما کاری از پیش نرفت لابد پسر کوچک فرهاد را که اسیر کرده
بود برداشته بطرف فرات رفت و خود را به اگوست رسانید و این در سال بیست و پنج
قبل از میلاد بود و اگوست در این وقت در اسپانیا جنگ میکرد بعد از آنکه این
مملکت را مفتوح ساخت تیرداد و پسر فرهاد را با خود بروم برد

در سنه بیست و چهار قبل از میلاد فرهاد سفیری نزد اگوست فرستاد و تیرداد و پسر
فرهاد را درخواست نمود قیصر نامهٔ فرهاد را بمجلس سنا که مجلس شورای دولتی باشد
فرستاد که در مطلب آن غور کنند و رای دهند اجزای مجلس شوری چنین مصلحت
دیدند که قیصر تیرداد را نه بایران فرستد نه کمک کند و پسر فرهاد را بایران فرستد
پس بنا بر مسطورات ژوستن مورخ اگوست پسر فرهاد را بدون اینکه فدیه طلب نماید
بایران فرستاد و همینقدر خواهش کرد بیرقهائی را که در اوقات شکست خود کراسوس

و آنطوان اندست داد ند و عساکر اشکانی از آنها گرفتند فرهاد پس بدهد و از اسرای روم آنچه در ایران هستند و زنده مانده رها کند که با وطان خود معاودت نمایند اما نیز داد او ظیفه وسیورغال معتبری داده نزد خود نگاه داشت

یکی از مطالب مهمه متعلقه بر فرهاد چهارم داستان موزا زوجه اوست و شرح آن از قرار ذیل میباشد

فلاویوس ژزف مورخ یهود گوید اوگوستین امپراطور روم برای اینکه روابط ناتمام با دولت اشکانی داشته باشد هدایای بسیار برای فرهاد پادشاه اشکانی فرستاد از جمله کنیزکی ایطالیائی بود موسوم بر سرموزا یا ترموزا یا موزا ابدو نچر و سر بر اختلاف ضبط مورخین و بزعم ما موزا ایچو یا سر بهتر باشد و یحتمل اصل اسم موزا بوده چو یا سر را اشکانیها افزوده باشند و معلوم نیست مقصود فلاویوس ژزف از اوگوستین امپراطور روم ژول سزار است که ژول قیصر باشد یا منظورش اگوست بوده در هر حال موزا بزبان لاتین که فیاصره رومیان در آنوقت با آن زبان متکلم بوده اند اسم نه نفر رب النوع بوده که همه دختران ژوپیتر رب الارباب میدانستند هر یک از آن رب النوعها را رب النوع علمی یا صنعتی خوانده یکی رب النوع مورخین دیگری رب النوع ساز و موزیک معروف که بمعنی علم ساز است و اعراب بموسیقی تعریب کرده از موزا مشتق شده است دیگری رب النوع مقلدین کمدی یعنی آنهائیکه در تماشاخانها بازیهای مضحک در می آورند دیگری رب النوع مقلدین تراژدی یعنی آنهائیکه بازیهای مبکی در می آورند دیگری رب النوع رقاصان دیگری رب النوع مرثیه خوانان دیگری رب النوع شعرا دیگری رب النوع منجمین دیگری رب النوع فصحا خلاصه نه موزا را که موزهم میگویند مربی نه علم و صنعت بر نحو که مسطور شد میشمردند و کنیزک ایطالیائی که قیصر روم برای فرهاد چهارم فرستاده با ارباب انواع مزبوره هم اسم بوده چون موزا فرهاد بدیده مهر او را در دل و جان جای داد و زاید الوصف او را پسندیده در حباله نکاح خود در آورد و از و پسری بوجود آمد و آن پسر را فراهاناسه نامیدند و بعقیده ما سه در آخر این اسم همان حرف فارسی میباشد چون یونانیها حرف چه ندارند آنرا گه یعنی کاف فارسی تلفظ مینمایند و آن که بعد سه شده حاصل آنکه فراهانا ... فرهاد چه یعنی فرهاد

یعنی فرهادِ کوچک چه فرهاد تا همان فرهاد است و سر بشرجی که رفت چه یعنی کوچک چنانکه امیر نحریر مرحوم رضا قلیخان صاحب لغت انجمن آرای ناصری در همین لغت خود میفرماید چه با اخفاء ثانی افادهٔ تصغیر میکند چون در آخر کلمه در آورند مانند کابچه و باغچه و غیرها کوچکی از آن مستفاد میشود خلاصه موزا بعد از آوردن فرهاد چه بیش از پیش صاحب شان و رتبه شد و دارای مقامی رفیع گشت و او را ملکه لقب دادند و این واقعه از وقایع سال بیست قبل از میلاد بود

فرهاد پادشاه اشکانی در همان سال تولد فرهاد چه بیرقهای رومیان را با اسرای آنها برای اگوست قیصر روم فرستاد طیبر که بعد از اگوست قیصر و امپراطور روم شد در اینوقت از جانب اگوست حکمران ارمن بود فرهاد اسرا و بیرقها را نزد او گسیل نمود کروی بدبار قیصر فرستد

اکثر مورخین گویند چون موزا ام الولد شد و گفتار او در نزد پادشاه اشکانی وقعی بهم رسانیده مقبول القول گردید از آنجا که اصلاً ایطالیائی بود محض خدمت بوطن خود از فرهاد خواهش کرد بیرقهای رومیان را پس دهد و اسرای آنها را رها نماید لکن مقصود اصلی موزا این بوده که قیصر روم از و امتنانی حاصل کند و بعد از مرگ فرهاد چهارم بقوت و تقویت قیصر او فرزند خود را مالک تخت و تاج اشکانیان نماید

بالجمله از وصول بیرقها و اسرای رومی به روم اگوست قیصر و اجزای مجلس سنا که شورای دولتی باشد زیاده از حد مشعوف و مسرور گردیدند مخصوصاً اگوست وجد فوق العاده داشت و بر خود میبالید مثل اینکه آن بیرقها و اسرا را بعد از فتح و غلبه بتحکم و قهر گرفته باشد و محض یادگار این شادمانی معبدی باسم مریخ رب النوع جنگ بنا کرد و بیرقهای مسترد شده از ایران را در آن معبد نصب کرد و حکم داد در ضرابخانه روم مدالی سکه زدند که آن نیز یادگار استرداد بیرقهای مزبور است در یکطرف یعنی در یک روی این مدال صورت یکی از عساکر اشکانی است که بیرق رومی را در دست گرفته و زانو بزمین زده مثل اینکه بیرق را با کمال احترام به اگوست تسلیم مینماید و در بالای آن صورت نقش شده سزار اگوست یعنی قیصر اگوست در پشت آن مدال طاق نصرتی است

و بالای طاق عرّاده ایست که چهار اسب آنرا میکشد و اگوست در میان آن عرّاده ایستاده
و یک دانار از این مدال نزد نگارنده موجود است و هراس شاعر در اشعار خود اشاره
باین واقعه نموده است

چنانکه پیش گفتیم موزا ابتدا از انکه ام الولد گشت ملکهٔ ایران گردید و بزودی اقتدار او بانجا
رسید و بطوری بر فرهاد مسلّط شد که طفل خود را ولیعهد بلافصل سلطنت اشکانی نمود
و ژزف مورّخ یهود گوید این زن آنقدر بر فرهاد خواند و وسوسه کرد که فرهاد فرزندان
دیگر خود را از ایران دور کرد تا فرهادچه ولیعهد را منازعی نباشد

استرابن از علمای جغرافی گوید فرهاد بتحریک و اصرار موزا با طیطیوس که از جانب اگوست
قیصر روم حکومت شام داشت در حدود عراق عرب ملاقات کرد و با هم سازشی نمودند
و چهار پسر خود را باو داد که بعنوان اظهار خصوصیت و مخالصت و گروگان بدربار قیصر
فرستد که در روم باشند و اسامی آن چهار پسر از اینقرار است رُدااسپ سرسپ
که باید زراسب باشد فرهاد ونن و دو نفر از زوجات این پسرها و چهار پسر از اولاد
آنها که نواده های فرهاد چهارم باشند با آنها بودند

اگوست قیصر در وصایای خود مینویسد مقصود فرهاد چهارم پادشاه اشکانی از
فرستادن اولاد و نبایر و عروسان خود بروم اظهار خصوصیت بود نه اینکه استیصال
و اضطراری داشت در هر صورت این واقعه را مورّخین از وقایع سال سیزده یا دوازده
قبل از میلاد نوشته اند

اما در وفات فرهاد چهارم خیلی اختلاف کرده اند و ما در اوّل این فصل اشارتی بدان
نموده در اینجا شرح میدهیم

عقیدهٔ مورّخین معاصر این است که آن پادشاه چهار سال بعد از میلاد درگذشته و بزعم
بعضی تا نه سال بعد از میلاد زنده بوده لکن چهار یا پنج سال قبل از میلاد ولوجز
یا ولاکز (بلاش) نام از شاهزادگان اشکانی رایت خودسری افراشته دعوی قسمتی از ایران
خویشرا پادشاه خواند دو سال قبل از میلاد تیگران چهارم پسر تیگران سیم پادشاه ارمن
خواست بتخت سلطنت پدر جلوس کند از فرهاد چهارم کمک طلبید اشکانیان با انکه با
رومیان معاهده و متحد بودند نقض عهد نموده بامداد تیگران چهارم پرداختند

تاسیت

تاسیت مورخ گوید چون فرهاد چهارم بر تیگران کاک کرد آرتاباز پادشاه ارمن که دست
نشانده رومیها بود مقهور او گشت و تیگران بجای او بر تخت پادشاهی نشست اگوست
قیصر روم پسر خوانده خود کابوس یا کاسیوس را بکمک آرتاباز بر ارمن فرستاد کابوس بشام
رفت و با اعراب بین جنگید و تا شهر شاراکس که در عراق عرب بود تاخت و بعضی از مورخین
این واقعه را در یکسال قبل از میلاد نوشته اند

گویند در آن اوان فرهاد چهارم سفیری بدربار اگوست قیصر فرستاد و از جهت امداد
تیگران عذرخواهی نمود در جواب نامه که اگوست بفرهاد نوشت او را شاهنشاه
نخواند فقط فرهاد نوشت فرهاد هم بتلافی نامه بقیصر نوشته تنها او را اگوست
نامید از قرار معروف کابوس در سال هفتصد و سی و چهار از تاریخ رومی که سال
اول میلاد باشد از شام مصمم بود که با قشون زیاد با ارمن رود و آرتاباز را مجدداً
بسلطنت این مملکت نایل سازد لکن در همان وقت آرتاباز بمرد و تیگران عریضه
و هدایا بروم یعنی بدربار قیصر فرستاد و سلطنت ارمن را درخواست نمود قیصر قبول
هدایا و استدعای او نموده باو نوشت نزد کابوس رود و بواسطه او منشور سلطنت
ارمن را دریافت کن اما تیگران از کابوس میترسید و جرأت نمیکرد بشام نزد او رود
و منشور مذکور را بگیرد چه میدانست کابوس که سرخود کام و خودرای و جوان بود
میخواست قشون رومی را با ارمن کشد بلکه بتلافی کمکی که بر تیگران پادشاه ارمن
کرده اند با اشکانیان نیز جنگ کند از خوش بختی مردم ایران چون فرهاد پیر شده
بود و بمردم ایران هم اطمینان درستی نداشت در صلح میزد از آنطرف قیصر روم هم
سنی و عمری کرده نمیخواست دیگر در حیات خود اقدام بجنگ کند مبادا نام نیکی
که در مدت سلطنت خود تحصیل نموده مبدل ببدنامی کرده و ننگی از خود در صفحه
روزگار بماند لهذا بکابوس نوشت هر طور که باشد با فرهاد صلح کن و از جنگ با
او پرهیز مشروط که حدود ایران همان حدود اولی باشد یعنی از طرف شام فرات
و از طرف ارمن رود ارس کابوس چون فرمان اگوست بدید کاغذی بفرهاد نوشت
و از او درخواست ملاقات نمود سردار رومی و پادشاه اشکانی در ساحل فرات
ملاقات کردند و در دو سال بعد از میلاد پس از آنکه عقد مصالحه فیما بین استوار شد

کابوس بشام برگشت و فرهاد بطیسفون آمد اما در بهار سال دیگر که سیم سنه می[...]
کابوس با لشکری جرار بارمن راند و آنجا را مسخر کرده و تیگران را بیرون نمود و ار[...]
نام را که از شاهزادگان آذربایجان و مردی خوش سیما و عاقل و مدبر بود والی ار[...]
ساخت که از جانب دولت روم در آنجا حکمرانی کند اما ارامنه از بسبکی مخصوصی [...]
سلاطین خود که شعبه از اشکانیان بودند داشتند و بسلطنت اجنبی تن در نمید[...]
و شرح این ماجری که متعلق ببعد از میلاد است در جلد سیم این کتاب نوشته خواه[...]
اگر خدا بخواهد

استاد المورخین مستر رولنسن که مکرر در این کتاب از اقوال و افکارشان نق[...]
نموده ایم در دوره هفت سلطنت مشرق کتابی نوشته اند که بهترین تواریخ است و اس[...]
زیاد از برای جمع این تواریخ دارند و وجودشان هم اکنون مایه افاضت و منبع فض[...]
و استفاضت است تحقیقات و تدقیقاتی در این مطالب دارند که بر تمام مورخین خلف
و سلف جهان آن معلوم است و ما بدانجمله مستند شده ایم و آنچه در باب سلط[...]
فرهاد چهارم از بدو و اختتام آن گوئیم همچنین در دولت اشکانیان نقل از او[...]
ایشان است پس بقول استادی دامت افاضته اولا سلطنت و طغیان تیرداد و[...]
فرهاد بسمت خراسان و ترکستان در سال سی و سه قبل از میلاد بوده و مدت ط[...]
تیرداد سه سال است اگرچه بعضی مسکوکات که حالا در موزه لندن موجود میباش[...]
و متعلق بر تیرداد است مورخ بتاریخ سنه بیست و شش قبل از میلاد است

ثانیا ماموریت سفرای فرهاد بروم برای خواستن پسرش و استرداد تیرداد از وق[...]
سال بیست و سه قبل از میلاد بوده و خواهش اگوست قیصر روم در رها کردن اسرا[...]
رومی و پس فرستادن بیرقهائی که از کراسوس و آنطوان گرفته بودند فرهاد قبول
نکرده و بعمل نیاورده مگر در سنه بیست قبل از میلاد

ثالثا بعد از رد کردن اسرا و بیرقها فرهاد چهارم تقریبا بیست سال سلطن[...]
و در بیست سال با دولت روم بحالت صلح و صفا بوده بلکه اگوست قیصر که در بزرگ[...]
دانشمند او بجای شک و تردید نیست چون مکرر در حیات خود میگفت و در وص[...]
خود باخلاف سفارش مینموده که بسط ملک حدی دارد همینکه از حد خود گذشت اسب[...]

زحمت

زحمت میشود بنابراین دولت روم باید تا فرات ملک خود را منبسط دارد و از آنجا
تجاوز نکند این گفتهای قیصر سبب شد که مدت یکصد و پنجاه سال فیمابین اشکانیان
که در روم سلطنت میکردند و دولت اشکانی جنگ صحیحی واقع نشد و در این مدت سلطنت
اگوست و بعد از وطیبر تا زمان طرازان غالباً دوستی و ارتباط میان دو مملکت
برقرار بود و اگر مختصر جنگی در زمان نرن قیصر اتفاق افتاد چندان محل اعتنا
نیست و جنگی اگر واقع شده در سر تصرف ارمن شده است

رابعاً از سال یازده قبل از میلاد تا سنهٔ هفت فرهاد چهارم بواسطهٔ که بر رعایای خود بدگمانی
میکرد سوء ظنی بر پسران خود حاصل نموده از این جهت آنها را نزد اگوست قیصر روم فرستاد
و مادامیکه شاهزادگان اشکانی در روم بودند فرهاد با کمال امنیت خاطر و فراغبال زندگانی
میکرد در اینجا مخصوصاً استاد المورخین تحقیقی فرموده مینویسد اغلب مورخین گفته اند
فرهاد اولاد خود را بواسطهٔ عجزی که داشت بروم فرستاد که بطور گروگان آنجا باشند
اما صحیح آنست که تاسیت مورخ گفته او میگوید مقصود فرهاد از فرستادن فرزندان
خود بروم این بود که هم از آنها و هم از رعایای خود بدگمانی داشت از اینجهت آنها را از ایران
دور کردن از جهت عجز

خامساً فوت تیگران پادشاه ارمن را استادی در سنهٔ شش قبل از میلاد نوشته
و ورود قشون رومی را برارمن و خلع پسران تیگران را از سلطنت از وقایع سال
پنج قبل از میلاد دانسته و جنگ ملنجی را که اشکانیان با رومیان بحمایت آرتاباز و شکست دادن
آنها را در سنه دو قبل از میلاد ضبط کرده است
استاد المورخین میگوید از امر در آنوقت بقدری ضعیف بودند که در کارهای عمده
لا بد باید بدولت روم یا بدولت ایران ملتجی و متوسل شوند این بود که از فرهاد
استمداد نمودند و او بر ضد رومیان با آنها کمک کرد و قشون بر ارمن فرستاد و اگوست قیصر
روم که هم پیر شده بود هم مثل طیبر سرداری که بعد از اگوست امپراطور شد از خدمت استعفا
کرده صلاح خود را در جنگ با اشکانیان ندیده نفد دکاسیوس را که جوانی هیجده
ساله و از منسوبان او بود بسرداری قشون رومی و حکومت متصرفات شرقی روم بشام
فرستاد و این واقعه از وقایعی است که یکسال قبل از میلاد اتفاق افتاده و سی و پنج سال
از سلطنت

از سلطنت فرهاد گذشته بود

عقیده استاد المورخین این است که کاسیوس یکسال بعد از فوت فرهاد چهارم بسرداری قشون روم و حکومت منصرفات شرقی روم در شام مأمور شد و آن وقت فراهاتاسه با فرهاد چه پسر موزا کنیز رومی سلطنت ایران داشت پس بعضی از مورخین قدیم در اسم فرهاد و فرهاد چه اشتباه کرده و گمان کرده اند کاسیوس با فرهاد چهارم ملاقات کرد و استاد تصریح مینماید که فرهاد چهارم دو سال قبل از میلاد در گذشت   پس بعقیده مستر دلتن ولادت حضرت عیسی علیه السلام در سال دویم سلطنت فراهاتاسه یا فرهاد چه پسر فرهاد چهارم بوده

در سبب وفات فرهاد چهارم استاد المورخین میگوید فراهاتاسه یا فرهاد چه در اواخر عمر پدر میترسید اختلالی امر ولیعهدی او طاری شود یعنی چون پدرش پیر شده و آن عشقی را که ابتدا بمادرش موزا میورزید نمانده با خود میاندیشید که ممکن است در بهوقت فرهاد یکی از نجیب زادها اولاد خود را که در روم بودند طلب نماید و بولیعهدی منصوب کند بعبارة اخری مملکت بود که آنچه سبب وداعی ولیعهدی او بوده از میان رفته این بود که با مادر خود موزا متفق شد و پدر را مسموم نمود و تذف مورخ یهود نیز همین مطلب را نوشته است و در سنه دو قبل از میلاد که فرهاد مسموماً درگذشت شصت و پنج یا شصت و شش سال داشت فرهاد چهارم که پدر و برادران خود را کشت بعد از سی و پنج سال سلطنت بدست زنی که معشوقه او بود و بی نهایت او را میپرستید داشت و بدست پسرش که نهایت محبت را باو اظهار مینمود کشته شد یعنی عاقبت کار کشته خود را در پیمانه همان چشاند چشانید

خامساً استاد المورخین تصریح کرده میفرماید فرهاد چهارم یکی از سلاطین بزرگ اشکانی بود هم در فنون حربیه و لشکرکشی مهارت کامل داشت چنانکه بر انطوان که بزرگترین سردار روم بود غلبه نمود هم در تدابیر ملکی و پلیتیک شخص اول عصر خود شمرده میشد زیرا که با دشمنان داخله خود و با حریفی مثل اگوست قیصر روم طوری بر آمد که لشکر دچار وهن گردید و اگر در مدت متمادی سلطنت خود وسعتی بممالک اشکانیان نداد یکوجب از ممالک موروثی او هم از دستش نرفت و در مسئله استرداد اسرا و بیرقهای رومیان

نیز عقل

نیز عقل و کفایت خود را بدرجهٔ ثبوت رسانید و از همین راه دولت روم را با دولت اشکانی دوست نمود

اگر فرهاد چهارم بواسطهٔ ظلم و تعدی بجفو ذات از نیت نیکنامی ندارد از جهت امور پلتیکی و تدابیر ملکی هم بدنام نیست

فرهاد چهارم بمحض اینکه در سلطنت خود استقلال یافت هیرکان پادشاه یهود را از محبس بیرون آورده در کمال احترام با او رفتار کرد من حیث المجموع که ملاحظه کنیم فرهاد چهارم یا اشک پانزدهم از سلاطین بزرگ اشکانی است

خاتمه

در شرح حال و سیرهٔ حضرت عیسی علی نبینا و علیه السلم

چون آخر سلطنت اشک پانزدهم تقریباً مقارن میلاد حضرت مسیح است ترجمهٔ حال آن بزرگوار در اینجا مناسب مینماید بنابرین گوئیم

حضرت عیسی علیه السلم از انبیاء اولوالعزم است و آیات بینات قرآن کریم بر جلالت قدر آن بزرگوار ناطق و تصدیق رسول امجد خاتم حضرت نبی اکرم صلّی الله علیه و آله و سلم کافی باشد و عقاید ما در آنحضرت از هر جهت معروف است و محتاج بتکرار و تذکار نیست مقصود در اینجا بیان معتقدات بزرگان دین عیسوی در جناب مسیح است و ضمناً شمهٔ از تاریخ و سیرهٔ آنحضرت پس باید دانست که امت حضرت عیسی آن بزرگوار را ژزوکریست گویند و ژزو همان عیسی است و بمعنی نجات دهنده و کریست لقبی است که نامزد خدمت معبد و عبادت پروردگار شده باشد که بعربی محرّر گویند اما حضرت مریم مادر عیسی دختر عمران بود و خواهری داشت ایشاع نام در حبالهٔ نکاح حضرت زکریا که حضرت یحیی پیغمبر معروف از بطن او بوجود آمد پس حضرت عیسی و حضرت یحیی خاله زاده بوده اند و از آنجا که یحیی مردم را موعظه میفرمود و آنها که از گفتار آنحضرت متنبه میشدند و بتوبه میگرائیدند ایشان را در آب اردن غسل میداد و آن را غسل تعمید مینامید حضرت یحیی معروف به یحیای تعمید دهنده میباشد بالجمله چون مریم در حجر تربیت زکریا

علیه السلم

علیه السلم بحد رشد رسید او را با یوسف بن یعقوب بن متن نامزد کردند و یوسف پسر عم
حضرت مریم بود چه یعقوب و عمران برادر بودند و قبل از انکه مریم با یوسف همبستر ش
بحضرت عیسی آبستن شد و ملائکه او را بوجود مبارک مسیح مژده دادند و اخر الام
در بیت اللحم از قرای فلسطین در اغلی حضرت عیسی علیه السلام از بطن طاهر حضرت مریم عل
قدم در بن سرا نهاد و این از قرار تواریخ معمول در بیست و پنجم ماه دسامبر سال چهار هزار
چهار از خلقت عالم بود لکن بموجب تحقیق علم تاریخ تولد انحضرت در سنه چهار هزار و
نهصد و شصت و سه از تاریخ خلقت عالم یعنی هبوط ادم علیه السلام اتفاق افتاده و
آن مطابق میباشد با سال سی و یکم سلطنت اگوست قیصر روم که ذکر آن در فصول
اواخر این جلد مکرر شده است

القاب و اوصافی که علمای دین مسیح حضرت عیسی را بدان ملقب دانسته و ستوده اند
زیاده از آن نیست که ما در انحضرت معتقدیم بلکه آنچه ما گوئیم در حقیقت بالا تر
و والا تر است مثلا آنها لقب آنحضرت را ابن الله گفته اند و ما روح الله و کلمة الله و
آنها مرکب در انحضرت قائلند و ما نبیش و مقصود در اینجا شرح نیست بیان
عقیده بزرگان عیسویه مذهب است در عیسی علیه السلام و سیره و تاریخ مجملی از آن
بزرگوار

بسیاری از علماء عیسویه سیره ها و کتابهای مفصل در سرگذشت و شرح زندگانی حضرت
عیسی نوشته و بر انجیل که کتاب آسمانی آن پیغمبر موسوم است تفسیرها پرداخته اما اکثر
پیرو ظاهر دین آنحضرت بوده بعبادت اخروی از فرشتگان بشمار می آیند بعضی فیلسوفها
نیز این راه پیموده اند از انجمله حکیم فرید فرانتس ارنست رنان میباشد که هم اکنون
زنده و اعظم فلاسفر است و از افکار عالیه خود دانشمندان را مستفیض میدارد
این فیلسوف نا کتابی در ترجمه حال حضرت مسیح نگاشته که جمله حکمت و اسباب هر گونه
بصیرت است و البته محققین را باین قسم اقوال توجه دیگر باشد

حاصل گفتار ارنست رنان حکیم و امثال او اینکه ما را کاری باین نیست که عیسی پسر خدا
یا روح القدس ما از ورای عادت و طبیعت سخن نمیگوئیم که دو چار مشکلات گردیم بلـ
گوئیم وجودی پاک و پاکیزه مبرا از عیوب و ادناس که نخوانده و نا نوشته آنچه گوید

وعقلای

و عقلای هر عصر و زمان از فرط متانت و رزانت بر سر و چشم گذارند و خلق کریمش را
سر سوره کتاب مکارم اخلاق شمارند اعمالش سرمشق اعمال و اقوالش انفس اقوال که هر کس
بدان اقتدا نماید در هر دو جهان رستگار شود البته چنین شخصی پیغمبر و پیشوای امت
باشد چه هر گفتارش معجزه ایست باهره هر کرده اش کرامتی ظاهر برهان نبوت او وجود
اوست و شرف و کرامت وی بوجود وجود او خلاصه عموم پیروان دین مسیح آنحضرت را
باسم نجات دهنده نام میبرند و میگویند آن بزرگوار در عالم سرمدی ابن الله است و
در جهان از اخلاف حضرت ابراهیم و حضرت داود علیهما السلام پیدا شد و او است
آن مسیحی که پیغمبران از پیش وجود و بعثت او را خبر داده اند و آن بزرگوار چهار سال
یا شش سال قبل از تاریخ میلادی در محلی که ذکر شد متولد شده یعنی تاریخ عیسویان
که مبدأ آن میلاد مسیح است در حقیقت چهار سال یا شش سال بعد از ولادت آنحضرت
وضع شده

گویند چون حضرت عیسی علیه السلام متولد شد ستاره تازه در آسمان بطور اعجاز
نمودار آمد و بر بالای بیت اللحم قرار گرفت و میدرخشید مغها که ستاره شناسان عجم
و حکما بودند و در بابل اقامت داشتند و دانشمندان یونان آن ستاره را بدیدند
و دانستند حضرت مسیح متولد شده با هدایا به بیت المقدس شتافتند که بزیارت
جمال آنحضرت فایز شوند درینوقت هیرود که در کتبها هیرودوس نوشته اند و در انجیل
هیرود میر آنجا از جانب قیصر روم پادشاهی بنی اسرائیل داشت و در بیت المقدس بود
زائرین حضرت عیسی نزد او آمده گفتند چنین مولود بزرگواری زینت بخش انعالم
شده و فضای بلاد بسیار است و مولد او در همین حدود است هیرود گفت تفحص کنید
و او را پیدا نمائید چون پیدا کردید بمن خبر دهید که باعزاز او بپردازم لکن ظاهراً
قصد هیرود اعزاز نبود گویا وجود حضرت عیسی را مخل امر سلطنت خود دانسته
میخواست به اعدام آن بزرگوار بپردازد در کتابها نوشته اند مغها و ستاره شناسان
و حکما در بیت اللحم حضرت عیسی را زیارت کرده کسب میامن از وجود مبارکش کردند
و در مراجعت با الهام الهی دانستند که نباید هیرود را از وجود آن بزرگوار خبردار کرد
این بود که در مراجعت نزد او نیامده با وطنان خود رفتند و هیرود چون از ماجرا خبردار

شده و دانسته اعتنا بی باو نکرده اند متغیر شده حکم کرد هر طفل در بیت اللحم که از دو ...
دارد او را بقتل رسانند اما قبل از وقت یوسف در خواب فرشته را دید که باو ...
تا مرد خود مریم و عیسی را برداره و بمصر بگریزد و او چنان کرد و در کنار نیل جای داشت
تا وقتیکه هیرودیس مرد و حضرت مریم و یوسف ایمن شده مراجعت کردند

نیز گویند چون حضرت عیسی متولد شد اهل بیت اللحم بر حضرت مریم بدگمان شدند و ...
آغاز کردند که رسم زنا شوئی بعمل نیامده فرزند آورده ای اما شبانان بیت اللحم که شب ...
در بیابان بودند و ستاره حضرت عیسی را دیده بتعظیم و تکریم آن مولود پاک ...
و از بزرگواری آنحضرت سخن راندند و اهل بیت اللحم معجزات دیگر از آن مولود مقدس ...
دیده دم در کشیدند و دانستند که او از آیات الهی است و در کار مریم ریبی ...
بعضی بر این اند که حضرت عیسی در مصر بر پانزده سالگی یا یازده سالگی رسید آنوقت
فرشته در عالم رؤیا بیوسف گفت برخیز و مریم و عیسی را بردار و بارض مقدس
مراجعت کن در هر حال چون یوسف و مریم و عیسی از مصر بفلسطین معاودت نمودند
در کنار رود خانه اردن خدمت حضرت یحیای تعمید دهنده رسیدند حضرت عیسی
از حضرت یحیی در خواست کرد که مرا غسل تعمید ده یحیی فرمود تو باید مرا غسل
تعمید دهی عیسی فرمود تکلیف ظاهر امروز این است پس حضرت یحیی حضرت عیسی را
در نهر اردن که فرنگیها ژوردن مینویسند غسل تعمید داد و پس از آن ینابیع
معارف در قلب مبارکش جاری گشت

حضرت عیسی و مریم و یوسف در باز گشت از مصر بنواحی جلیل آمده در بلده نا...
از بلاد فلسطین ساکن شدند و حضرت عیسی مشغول عبادت و ریاضت گردید ...
غالباً در بیابانها بسر میبرد و مردم بواسطهٔ اقامت آنحضرت در ناصره او را عیـ...
ناصری گفتند و نصاری معرب ناصری است و ازین رو پیروان حضرت عیسی را
نصاری میگویند

حضرت عیسی را غالباً باسم مسیح و مسیحا نام میبرند و این کلمه معرب ماشیح است و ماشیح
در لغت عبری بمعنی مسح کرده شده است و بیشتر پیغمبرهای بنی اسرائیل را مسیح
میگفته اند چه هر یک از آنها را پیغمبر دیگر با روغن زیتی که در قدس بود مسح مینمو...

پس مسیحا و مسیح یعنی مسح شده با روغن زیت قدس که متبرک بوده است و بعضی معانی دیگر گفته اند و ممکن معنی ظاهر مسح شده با زیت باشد و معنی باطن مسح شده با حقایق لاهوتی

بعضی از مصنفین فرنگ میگویند یوسف بعد از مراجعت از مصر مدت سی سال با مریم و عیسی در شهر ناصره مجهول الحال بماند و در این مدت مشغول صنعت نجاری بود خیش و آلات شخم و شیار میساخت و حضرت عیسی نیز در این صنعت با او همراهی میکرد

نگارنده گوید این مجهول الحالی حرف است چه از مطالب مسلم یکی این است که حضرت عیسی دوازده سالگی در معابد بیت المقدس تبحرهایی فرموده که احبار یهود را بشگفت در آورده و چنین شخصی ممکن نیست سی سال مجهول الحال بماند

حضرت عیسی که میدانست برای فیصل امری جسیم بهم با این تیره خاکدان آمده در تهیهٔ اسباب دوازده نفر را بکلمات قاهره باهره بخود معتقد ساخت و آنها را حواریین عیسی گویند و حواریین جمع حواری است و بمعنی انصار و اعوان و از این دوازده نفر سن پیر که شمعون و معروف به پطرس میباشد پیشوای کل قرار داد اگر چه این پیشوا هم سه مرتبه در باب نبوت عیسی تردید نمود و انکار کرد اما باز بسفین خود برگشت و این فقره نقص پطرس نیست و از رفعت مقام او چیزی کم نمیکند و سالکان راه عرفان و مالکان مملکت طریقت و ایقان این سخن دانند و عارف کامل رومی قدس سره میگوید

صد هزاران بار ببریدم امید از که از شمس این ز من باور کنید

و شرح این لغزش پطرس بیاید اما اسامی حواریین از این قرار است اول شمعون پطرس دوم برادرش اندریاس سیم یعقوب بن زبدی چهارم یوحنا برادر یعقوب پنجم فیلبوس ششم برثلما هفتم توما هشتم متی که از عشاران (گمرکچی) بود نهم یعقوب بن حلفا دهم لبئی یازدهم شمعون قنانی دوازدهم یهودای اسخریوطی

اما کرامات و معجزات حضرت عیسی از شفا دادن بیماران از اکمه و ابرص و بینا کردن کوران و مرده زنده کردن و غیره بسیار است و کمتر کسی است که نخوانده و نشنیده باشد و در اینجا حاجت بآن شرح و تفصیل نیست

گویند

گویند حضرت عیسیٰ در سن سی سالگی بعثت خود را ظاهر ساخت یا مبعوث شد و آ
انجیل را بطور وعظ بیان فرمود بنوعی اشهر مورخین عیسویه که در هزار و ششصد و
بیست و هفت میلادی در دیرتن از بلاد فرانسه متولد شده و در هزار و هفتصد و چه
درگذشته میگوید حضرت عیسیٰ در سال پانزدهم سلطنت تیبر قیصر روم شروع بدعوت
مردم کرد و شریعت خود را بمعاونت حواریین اظهار نمود تمام قلمرو یهود را بگشت
و جمله را مشمول مواهب خود گردانید پرستار بیماران شد. بر گنه کاران رحمت آورد
از لطایف رموز الهیه و اسرار لاهوت آشکارا سخن گفت و جمله را بواسطهٔ معجزات باهر
مدلل کرد مردم را بعملهای صالح امر فرمود قلوب را بنور معرفت منور ساخت
آلودگان معصیت را راه تقوی آموخت و معنی شفقت را بآنها فهمانید و خود
مظهر کل حسنات بود وضع زندگانی و شریعت و کرامات آنحضرت جمله براهین
نبوت او است حقیقت وجودش همه جا تابید و درخشید و تمام صفات حمیده در او جمع
شده که معلوم نماید سرور عالم و سرمشق و نمونهٔ کمال و تکمیل است

حضرت عیسیٰ بر حواریین معلوم فرمود که چه راه صعبی در پیش دارند و چه وقایع برا
آنها واقع خواهد شد و میفرمود که با انواع خطرها و دشواریها و مخالفتها گرد
این راه بظهور خواهد رسید دین مسیح پاینده و استوار خواهد بود و متزلزل
نخواهد شد

چون حضرت عیسیٰ و حواریین آشکارا بدعوت پرداختند فریسیان که طایفهٔ از بنی اسر
بودند و بعضی از علمای مذهب یهود ملت یهود را که در بینشان آنوقت از میان رفته
و بعضی خرافات جای آن اگرفته بود بر مخالفت با حضرت عیسیٰ تحریک نمودند اما
آنحضرت را این کردارهای زشت از کار باز نمیداشت و به هموطنان خود انواع
عواید را عاید میفرمود اما ناسپاسیها بآنجا انجامید که میدید با تأسف و حزن تمام
میگفت اینهمه کفران را عقوبتی است و کار اورشلیم باخر رسیده بالجمله حسد و عداو
فریسیان و احبار یهود حضرت عیسیٰ را بعذاب الیم مبتلا داشت و آخر الامر انجام
و نویسندگان و بزرگان قوم در دیوانخانهٔ رئیس کاهنان که قیافا نام داشت جمع شدند
و شور میکردند که حضرت عیسیٰ را شهید کنند و بخیال خود نگذارند فتنهٔ در دین

موسی علیه السلام پدید آید و یهودای اسخریوطی سی پاره نقره گرفته آنحضرت را بآنها تسلیم نمود
اگرچه بعد پشیمان شد

بالجمله باستنطاق حضرت عیسی پرداختند آن بزرگوار هر سؤال آنها را جوابی متین و پسندیده داد اما چون بالضروره میخواستند آنحضرت را مقصر کنند گفتند تو گفته من پسر خدا میباشم و این کفر است بنابراین آن بزرگوار را بر پنتس پیلات رومی دادند که آن وجود مقدس را نابود کند پنتس پیلات از جانب قیصر روم حکومت یهود داشت یا بزعم بعضی از جانب هیرود حاکم رومی شحنهٔ شهر بود و میخواست خود را دخیل خون آنحضرت نماید جماعت اصرار کردند و حضرت را بعد از اذیت بسیار بدار زدند و در همین وقت حواریین آن بزرگوار را رها کردند و متفرق شدند و سه مرتبه از پطرس پرسیدند که تو با عیسی ناصری بودی هر سه دفعه انکار کرد و گفت عیسی را نمیشناسم بعد از سه دفعه بخاطر آورد که حضرت عیسی با او فرموده بود تو سه دفعه مرا انکار خواهی نمود متنبه شد و ندامت و از زار بگریست و این بود لغزش پطرس حواری بزرگ مختصر حضرت عیسی که مالک حیات و همه چیز بود خود باختیار تسلیم اشرار شده و زندگانی خود را کفارهٔ گناهان امت قرار داده دست از آن کشید گویند تو انصرام بعثت و نبوت خود را بر سر دار تکمیل فرموده بعقیدهٔ عیسویان در بالای صلیب جان بداد اما علمای اسلام را اعتقاد این است که حضرت عیسی علیه السلام از سر دار بآسمان عروج فرمود و شمعون قورینی که آنحضرت را بدار کشیده بود بصورت آنحضرت بر دار شده در آنجا بود تا بمرد و آنچه گفت من عیسی نیستم کسی از و نشنید نیز در خبر است که چون حضرت عیسی عروج فرمود در وسط زمین و آسمان قبض روح شد و خداوند متعال در آسمان او را زنده کرده و دوش ملائکه داد

حضرت عیسی از پیش فرموده بود که چون از رحلت من سه روز گذرد زنده شوم همانطور که فرموده زنده شده خود را بحواریین نمود حواریین از کمال شگفتی باور نمینمودند که فی الحقیقه حضرت عیسی باشد پس از آزمون چند دانستند همان بزرگوار است آنوقت حضرت را هلهائی که باید با ایشان بنماید نمود و دستور العملهائی که باید بدهد داد و فرمود آنچه از امر زنده شدن آنحضرت دیده اند اظهار کنند و در همه جا شهادت دهند و از او تسلیم

شروع بدعوت نمایند و از آنجا باقطار زمین منتشر شوند و بادشاه مردم پرداز ند
کسانی را که در راه رشد و صراط مستقیم قدم کذاشتند باسم اب و ابن و روح ا
غسل تعمید دهند

حضرت عیسی بحواریین فرمود دلقوی دارید که من قرنها با شما خواهم بود و شما را تا
خواهم نمود با قوت قلب مشغول انجام مأموریت خود باشید و خلایق را در شریعت ا
داخل کنید چون آن بزرگوار تمام وصایای خود را بحواریین نمود و فی الحقیقه کلیّة تج
بعثت و نبوت پرداخته شد بعد از چهل روز از روی کوه زیتون از میان حواریّ
بر آسمان عروج فرمود و چشم حواریین بر آسمان بود که آنحضرت از نظر آنها ناپد
شد و دیگر آن بزرگوار را ندیدند

سال تولد حضرت عیسی علیه السلام را دانی کوچک از مصنفین سنه هفتصد و پنجاه و س
از تاریخ روم ضبط کرده امّا بموجب حسابهای دیگر سال هفتصد و چهل و هف
یا هفتصد و چهل و نه میشود یعنی شش سال یا چهار سال قبل از تاریخ میلاد
و از آنجا که آنحضرت در سنه سی و سه میلادی ارتحال فرموده سال عمر مبارک
یا سی و نه یا سی و هفت بوده کذشته از کتابهای مخصوص که در سیره و ترجمهٔ حال
آنحضرت مصنّفین معتبر تألیف نموده اند اعمال و مراسلات حواریین نیز مرآت
حالات سعادت آیات آن بزرگوار میباشد و یکی از بزرگواریهای آن پیغمبر
ستوده و رسول مرسل اینکه قاتلین خود را عفو فرموده است علیه سلام الله
الملک الودود

تا آفتاب باشد بروی سلام باشد
اوراد روح ما هر صبح و شام باشد

کتبه الداعی لأبود الدولة القاهرة شمس الکتاب
محمد صادق الکلپایکانی فی شهر ربیع الأوّل سنه ۱۳۱۰
من الهجرة النبویّة

هو الله

تعالی شأنه العزیز

جلد یکم کتاب درر التیجان فی

تاریخ بنی الاشکان از مصنفات جلیله

جناب جلالتمآب اجل اعتماد السلطنه

محمد حسنخان وزیر انطباعات و دار الترجمه

وغیرها ادام الله اقباله العالی

فی ایلان ئیل

سنه ۱۳۱۰

ناصرالدین شاه
۲

بسم الله الرحمن الرحیم

سپاس بار خدا را که از عنایت و جود — جهانیان را آورد از عدم بوجود
سپس درود و سلامی فزون ز حد و قیاس — بپیمبران گزین از کردگار ودود
علی الخصوص رسول کریم خاتم را — که خوانده است خدایش محمد محمود
هماره نیز بود خاص آل پیغمبر — تحیتی که بود مستدام و نامعدود

اما بعد پوشیده نیست از درگاه احدیت عز اسمه و جل ذکره مسئلت این بود که بنگارش جلد سیم کتاب تاریخ اشکانیان موسوم به درر التیجان فی تاریخ بنی الأشکان موفق گردد و این خدمت را وسیله جلب مکارم و مراحم بندگان آستان سپهر نشان اقدس شاهنشاه جمجاه ایران خسرو عادل صاحبقران وارث تخت و تاج کیان شهریار بیدار دادرس پادشاه اسکندرشان ولینعمت همایون کل اهالی ممالک محروسه صانها الله تعالی عن الحدثان السلطان بن السلطان بن السلطان والخاقان بن الخاقان بن الخاقان اعلیحضرت قوی شوکت خلد الله ملکه و سلطانه نماید و عموم ابنای وطن را بمعلوماتی که تا کنون مجهول بوده نایل ساز بنابرین درین خجسته زمان که توفیق و سعادت را رفیق می بیند قدم درین فرخنده طریق میگذارد و بتسویه این اوراق میپردازد و پس از اکمال شرح سلطنت سلاطین اشکانی چنانکه پیش وعده کرده لغات جغرافیای قدیم را که در این سه جلد کتاب مذکو

و امروز

و امروز باسم دیگر مشهور توضیح مینماید و مبین میسازد فلان ناحیه یا فلان کوه و رود که در ازمنه سالفه فلان اسم داشته حالا چه نام دارد و این تبیین برای فهم مطالب کتاب مؤیدی بس نافع و مفید است و هر کس بسهولت از آن مستفید و من الله التوفیق و التأیید

فصل شانزدهم

در شرح سلطنت اشک پانزدهم یا ارشک یا ارساس شانزدهم موسوم بفرهاد پنجم

در اواخر جلد دویم این کتاب در شرح سلطنت اشک پانزدهم یا فرهاد چهارم نگاشته ایم که این پادشاه را از موزا کنیزک رومی که قیصر روم بتة الکبری برای فرهاد چهارم بهدیه فرستاده بود پسری بوجود آمد و از افراها تاسر نامید و فراهاتاسر ممکن است محرف فرهاد چه باشد یعنی فرهاد کوچک نیز گفتیم این پسر با مادر خود دست بهم داده فرهاد چهارم را بزهر مسموم و مقتول نمودند تا بعد از او سلطنت فراهاتاسر را باشد و سایر اولاد فرهاد چهارم مدعی تخت و تاج پادشاهی ایران و مضافات نگردند و ملک بی منازع فرزند موزا را باشد اینک گوئیم اکابر مورخین و نویسنده های معتبر فراهاتاسر را اشک شانزدهم است فرهاد پنجم مینویسند ما نیز متابعت کرده معروض میداریم که فرهاد پنجم دو سال قبل از میلاد حضرت عیسی علیه السلام پدر خود را از زندگانی محروم کرده بر تختی جلوس کرده که از شومی بجای سرخی رنگی سیاه داشت جلوس کرد و مآل کار و حال چنین سلطنتی هویداست و بر اهل نظر پیدا که مملکتی را بکشتن پدر مالک شدن چنان باشد که گنجی را در خاک نهفتن و با مار بی دست و کر بپای گشتن و بهمین جهت و بواسطه فرومایگی و نژاد پست مادر او موزا طولی نکشید که ردای قاطبه از وسر د شده بنجیه خلع و هلاک نمودند و آرود نامی از سلسله و خانواده اشکانیین را که نسباً شاهزاده بود بر سریر سلطنت متمکن ساختند و یکی از مشاهیر مصنفین گوید فرهاد پنجم را چون از پادشاهی انداختند طرد و نفی کردند و او باجل طبیعی درگذشت

شرح مجمل سلطنت فرهاد پنجم این بود که ذکر شد اما مفصل آن از قرار یکه است
مستر لنس مورخ و نگارندهٔ معتبر انگلیس که از پیش ترجمهٔ حالش نگاشته شده و س
ارباب خبر نوشته اند این است که چون این پادشاه بر اریکهٔ پادشاهی نشست مانند
خود ادعا کرد که مملکت ارمنستان از مضافات ایران است و باید مطیع و منقاد این
باشد بنابرین سفیری بدربار اگوست قیصر روم فرستاد و درخواست عقد صلح و ع
مودتی از نو کرد بعبارة اخری میخواست دولت روم همان دوستی و اتحادی که با پدر
فرهاد چهارم داشته با او نیز داشته باشد در باب ادعای خود بر مملکت ارمنست
صراحةً چیزی اظهار نکرده اما خواهش نموده بود چهار نفر برادر او را که در دربا
روم اقامت داشتند بسفیر تسلیم نمایند و شک نیست که مقصودش آنکه چون شاه
بایران آیند آنها را نابود کند اگوست فرستادهٔ فرهاد پنجم را وقعی نگذاشته جوا
او را در کمال بی اعتنائی نوشت و در عنوان نامه او را پادشاه نخواند فرهادنا
و بس بدون القاب سلطنتی و گفت لقب شاهنشاهی ایران که پسر موزا بخود دا
از روی استحقاق نیست باید از آن صرف نظر نماید و قشونی که در ارمنستان د
از آن مملکت بیرون آرد اما از بابت تسلیم کردن شاهزادگان اشکانی در نامه
اگوست هیچ ذکری نشده بود یعنی این دعائیست که باجابت مقرون نمیشود
مقصود قیصر اینکه یکی از برادران او را رقیب وی قرار دهد و در صورتیکه فر
دست از دعاوی خود نکشد و بر طبق میل دولت روم رفتار نکند شاهزاد
اشکانی را پیش اندازد و کار خود را بسازد این بی اعتنائی اگوست بخرج فره
پنجم که سری بزرگ یا سر بزرگی داشت نرفت در جواب نوشت (این نامه ایست
از فرهاد پنجم شاهنشاه پارث بر سزار و فلان مطلب و فلان) اگوست دید از تهد
او کاری ساخته نشد بر اقدام پرداخته نوادهٔ خود کایوس را مأمور مشرق کر
و باو گفت باید نفوذ دولت روم را در ارمنستان به اعلی درجه رسانی اگر چ
بجنگ با سلطان اشکانی باشد شاهزادهٔ رومی با تجملی در خور شان امپراطور
روم وارد شام شد پادشاه پارث متوحش گردید یکسال بعد از میلاد در یکی از جزا
واقعه در شط فرات با کایوس ملاقات نمود در صورتیکه در یکطرف شط قشون رو

حاضر

حاضر بودند و در طرفی یکی لشکر اشکانی در انجاد و لشکر با هم فراهم دادند و کار بصلح انجامید و بعد از مصالحه پادشاه پارث و شاهزاده روم یکدیگر را به ابراز اضیح خود دعوت نمودند و رسوم مخالصت را بعمل آوردند و عساکر جانبین در این وقت از حیثیت عدد و عدت مساوی بود مختصر بعد از آنکه کابوس از فرهاد پنجم قول گرفت که کارهای ارمنستان ندا شته باشد بشام باز گشت و پادشاه پارث خلاف تعهد ننمود چیزی نگذشت که ارمنستان دوچار اغتشاش شد و کابوس در دفع آن اقدامات مینمود در ضمن مجاهدت در نزد یکی یکی از بروج آن مملکت زخمی برداشته بود زندگانی گفت و بنابر مسطورات مورخین پادشاه پارث را در پیکار مادی و معنوی دخالتی نبوده و بکلی از مداخله در مملکت ارمنستان کناره مینموده حتی بعد از هلاک کابوس باین خیال نیفتاده است

وجهت عمده اینکه فرهاد پنجم صرف نظر از مملکت ارمنستان نمود ظاهرا این بوده که در داخله اشکالاتی او را مشغول داشت و نمیگذاشت بفکر خارجه باشد بزرگان پارتی یعنی سران اشکانی از تمکین او استنکاف داشتند و او علاوه بر پستی نژاد و کنیز زادگی کارهای بد میکرد از جمله مشهور شد که با مادر خود نزدیکی میکند این مطلب است نا باشد یا دروغ حقیقت را خدا میداند اما چیزیکه مسلم است این است که احترامات فوق العاده در باره مادر خود منظور میداشت بلکه بمناسبت لفظ موزا که از ارباب انواع یونانیها شمرده میشد وی را ربة النوعی آسمانی میخواندند و ملکه لقب داده محبتی مفرط باو اظهار میکرد و صورت او را روی سکه نقش مینمود و این سلوک و رفتار اسباب هرگونه سوء ظن بود فرهاد پنجم شاید از این وضع و حرکت خواسته کنیز بودن مادر خود را در زیر پرده های تجمل و جلال و توقیر و اجلال مستور دارد اما رؤسای اشکانی و اکابر گردنکشان قوم چگونه میتوانستند زیر این بارها بروند و این عشوه ها را بفهمانند که از انحراف بخرند بعلاوه در نظر داشتند که آن بدگوهر دامن خود را بخون پدر تر کرده پس بهر جهت وی مبغوض اعاظم پارث بود و از سلطنت چنین شخصی کراهت داشتند لهذا بعد از چند سال بخلاف او برخاستند و بعد از زد و خوردی مختصر فرهاد پنجم را مقهور و خلع کردند و یکنفر از شاهزادگان

از شاهزادگان اشکانی را که ارود نام داشت و محتمل که در ممالک خارجه میزیست
و هیچ گمان نمیکرد بمقام منبع سلطنت فایز گردد طلبیدند و بر تخت پادشاهی
نشاندند
بعضی گمان کرده اند فرهاد چهارم سفیر بروم فرستاد و مطالبهٔ برادران خود را
نمود امّا بر محققین پوشیده نیست که فرهاد چهارم در روم برادری نداشت که خواهش
استرداد آن نماید
برخی ملاقات فرهاد پنجم و کایوس پسر خواندهٔ اگوست را در یکی از جزایر شط فرات ان
سوانح سال دوّم میلادی دانسته اند امّا اهل تدقیق استبعاد نموده گفته اند چون شاهزاده
مشار الیه خیلی وقت پیش از سنهٔ مزبوره مأمور مشرق شد نباید در حرکت خود اینقدر
تعلّل ورزد چنانکه از اقوال ولّه یوس مصنّف مشهور چنین بر می آید که یکسال بعد از
میلاد آن ملاقات اتّفاق افتاده است و نویسندهٔ مذکور خود در این ملاقات حضور
داشته و آنرا از مطالب مهمّهٔ تاریخ شمرده است
یکی از مصنّفین میگوید فرهاد پنجم بر دو جهت از دغاوی خود بمملکت ارمن دست کشید
یکی آنکه کار داخلهٔ خود را مختل میدید و اهالی را مستعد طغیان دیگر آنکه براو
معلوم شده بود که کایوس نوادهٔ قیصر روم با استعدادی کافی و کامل وارد شامات شد
و ممکن است این علّت اسباب زحمت او گردد
در باب نقش کردن صورت موزا در سکّه زمرهٔ را عقیده این است که اینکار را فرهاد
چهارم در اواخر عمر خود کرده امّا معتبرین اهل فنّ اینکار را بفرهاد پنجم نسبت
داده اند
باید دانست که در سکّه های فرهاد پنجم نقشی که هست اینست که در یکطرف سر
خود او ملاحظه میشود و بواسطهٔ دو علامت فتح تاج روی آن سر گذاشته شده
و در طرف دیگر صورت سر موزا است و سکّوکاتی که این شکل را دارد مورّخ به
سه تاریخ میباشد سال دو و یک قبل از میلاد و سنهٔ چهار بعد از میلاد
اگرچه هیچیک از مورّخین مدّت ملک فرهاد پنجم را تعیین نکرده امّا از نتیجه
در کلمات قوم چنین مستفاد میشود که دو سال قبل از میلاد جلوس کرد

ودو سنه

ودر سنهٔ چهارم از تاریخ میلادی درگذشت پس تقریباً پنج الی شش سال سلطنت نموده است

در یک دو کتاب تاریخ وغیره القاب این پادشاه را اِوِرژِتِز دیکائیوس اپیفانس فیلهلن یعنی نیکوکار وعادل ونامدار ومحب یونان ضبط کرده امّا اکثر مورّخین معتبر القابی برای این پادشاه ذکر ننموده همانا کثرت زادگی او واعمال شنیعه اش خاصّه پدر کشی وی را از هر لقب شرافتی محروم ساخته است

زمرهٔ از مصنّفین فرهادِ پنجم را اشک هفدهم دانسته واشک شانزدهم را باسم تیرداد دوّم نام برده اند امّا این قول بنظر ضعیف می آید

فصل هفدهم

در شرح سلطنت اشک یا ارشاک یا ارساس هفدهم موسوم به اُرود یا اُرودِس

چون فرهادِ پنجم را بزرگان پارت یا اعاظم اشکانی خلع کردند در باب انتخاب پادشاه شوری نمودند وگفتند از آنجا که اولاد فرهادِ چهارم را تباهی اخلاق مغشوش ساخته وبسوء سیرت وراه کج انداخته لایق وقابل سلطنت ونگهداری زمام وانجام مهمّات مملکت نیستند وعدول از سلسله نیز جایز نباشد بنابراین از همین خانواده ارودس یا ارود نامی را بپادشاهی برداشتند وتاج پادشاهی بر سرش گذاشتند وظنّ غالب آنکه ارود یا ارودس محرّف اورد یعنی هرمز باشد در هر حال ارود بعد از جلوس بر سریر سلطنت از راه راست منحرف شد ودر کار کشورداری طریق نادرستی پیش گرفت کارهای ناهنجار کرد واعمال زشت را نیک پنداشت لهذا همان اشخاص که او را برای این رتبهٔ منیع ومقام رفیع برگزیدند از تخت بزیرش کشیدند وبرتخته تابوتش نشاندند

یکی از مورّخین معتبر مینویسد پس از خلع فرهادِ پنجم سران وبزرگان دولتِ اشکانی در کار ملک مشورت کردند ونتیجهٔ آراء واتّفاق ایشان این شد که ادارهٔ مملکتِ

ایران

ایران بالضروره منوط و متوقف بوجود سلطان است و اصول حکومت جمهوری را
بالطبیعت مردم این سرزمین بهیچ نحو ظاهر و نمایان و چون فرزندان فرهاد چهارم
در خور انتخاب نباشند و پادشاهی را نشایند چه کنیز زادهٔ ایطالیائی نیز از ایشان
و اکو آنها را احق سلطنت دهیم او و اولاد او ذیحق شوند پس باید از فروع این سلسله
یکی را بر اریکهٔ سلطنت نشانند تا وی باصلاح مفاسد پردازد و کارها را توجهی لایق
بسازد ارود نامی را انتخاب تاج دادند و مفاتیح حکم را در کف اختیار او نهادند
امّا او نیز مردی نابکار بود و کارهای ناپسند همی نمود و ارباب خبر دانند یکی از قوانین
و رسوم اشکانیان اینکه پادشاه و بزرگان و کارگذاران دولت جمله باید همیشه مسلّح
باشند در اینصورت کشتن ارود غفلهً برای امرای با اسلحه کاری آسان بود باهم
در اینباب متفق شدند و ارود را موقع هلاک نمودند و ونون یا او نون ثانی و نونس
طلبید صاحب اورنگ پادشاهی کردند و این اسم را یونانیها و فرنگیها هر طور تلفظ
کنند برما مسلّم است که محرّف انوش است و انوش یکی از چهار پسر فرهاد چهارم است
که بطور گروگان در روم بود

استاد ی مستر رولنسن میگوید سلسلهٔ نسب اودس بدرستی معلوم نیست یعنی همینقدر
معیّن است که اشکانی است محتمل یکی از شاهزادگان پارث بوده که بواسطهٔ اندیشه از
خطرهای پادر مملکتی از ممالک خارجه زندگانی مینموده و در حالت انزوا بی اسم
و رسم میزیسته و هیچ امید نداشته که روزی حکمران کشور و مالک ممالک وافره
گردد ناگاه فرستادهٔ امنای دولت اشکانی را بی ببیند که وی را می طلبد و از جانب
سران قوم بسلطنت دعوت مینماید

اینچنین پادشاهزادهٔ بعد از جلوس بر سریر پادشاهی میبایست نیکو کار و درست
رفتار باشد بعدل و داد کار کند و شیوهٔ مرضیّهٔ اختیار نماید ارودس برخلاف
چون تکیه بر تختگاه داد و خود را حکمران و پادشاه دید راه اعتساف پیش گرفت
و از طریق مروّت و انصاف انحراف جست مردم از سوء سلوک او منزجر گشتند
و امرای پارث مجدّداً رایت طغیان برافراشتند و ارود در ضیافت و جشن یا
در رصید و شکار بکشتند و ژزوف مورّخ و سردار یهود تنها شخصی است که تصریح
باینمطلب

اینمطلب نموده است
تاسیت مورخ مشهور لاتین بدلایل ثابت مینماید که دو نفر پادشاه اشکانی را که بعد از فرهاد چهارم و قبل از اردوان سیم سلطنت کرده اند بسختی و عذاب هرچه تمامتر کشته اند

درهرحال بعد از اردس پارودس بزرگان پارتی مأمور نزد اگوست قیصر روم فرستادند و درخواست کردند که انوش پسر ارشد فرهاد چهارم را مرخص کند تا او بایران آید و تخت وتاج موروثی خود را تملک نماید قیصر بمیل این مسئلت را قبول کرد و دانست سلطنت شاهزاده که در روم تربیت شده برطبق مصلحت حال دولت قیصری است و برا اجازه حرکت داد واو بایران آمده بر سریر پادشاهی اشکانیان جلوس کرد

مدت ملک اردس پا هرمز ظاهرا چهار سال بوده است والقابش اورودس دیکائیوس ایپفانس فیل هلن یعنی نکوکار و عادل و نامدار و محب یونان عهد سلطنت این پادشاه را جز خودسری و شرارت واجحاف سوانحی نیست که قابل ذکر باشد

فصل هیجدهم

در سلطنت اشک یا ارشاک یا ارشا هیجدهم و نون یا ونونس یا اونونس

اسم اشک هیجدهم را مورخین فرنگ ونون و ونونس و اونونس نوشته و در همه صورت این کلمه انوش بوده که بصورت مذکوره تحریف شده و القاب انوش اورودس دیکائیوس ایپفانس فیل هلن بوده یعنی نکوکار و عادل و نامدار و محب یونان

بعضی را عقیده این است که انوش نوزدهم پادشاه اشکانی است چنانکه ما نیز در جلد اول در آنجا که اسامی سلاطین اشکانی را نگاشتیم انوش را نوزدهم پادشاه ضبط وثبت نمودیم لکن بعد از تصفح کتب و تتبع کامل معلوم و محقق شد که انوش هیجدهم

سلطان

سلطان اشکانی است و چون این نقطه از تاریخ اشکانیان قدری مظلم بلکه نزدیک
بحالت ابهام است اسباب سهو چند نفر از مصنفین گردیده خلاصه چون ارود که هرمز
باشد کشته شد بزرگان پارث سفیری بدربار دولت روم فرستاده از اگوست قیصر
روم درخواست نمودند که یکی از چهار پسر فرهاد چهارم را که در پایتخت قیصر بطور
گروگان میزیستند منتخب کرده بایران روانه نماید که بر تخت سلطنت اشکانی جلوس کند
و تاج پادشاهی ایران را بر سر گذارد بزعم برخی خود امرا و سران پارث انوش را
انتخاب کرده و از قیصر مستدعی شده که او را برای سلطنت باینمملکت گسیل فرماید
وجهت این انتخاب آنکه انوش ارشد اولاد فرهاد چهارم یا اعقل از سه پسر دیگر بوده است
در هر حال اگوست قبول این مسئلت و خواهش نموده و اینکار را اسباب مزید اعتبار
خود دانسته انوش را بایران فرستاد و عظمای پارث او را بر سریر سلطنت جلوس دادند
و این واقعه مطابق بود با سال چهارم از تاریخ میلادی و سنهٔ سی و پنجم امپراطوری
اگوست قیصر روم

امرا و اکابر اشکانی ابتدا بقدوم انوش بشاشتی بکمال اظهار کرده بوجود او
مستظهر و خوشحال بودند اما از آنجا که این شاهزاده در روم تربیت یافته ملایمت
وحسن خلقی داشت و چندان بشکار و سواری و تجمل و زینت ظاهر و اظهار شوکت
و جلال مایل نبود و در کوچه‌ها ساده و بدون پیرایه‌ها حرکت مینمود و بمهمانیهای
نامطبوع که ملت پارث آنرا خیلی مطبوع میدانستند اقدام و اصراری نداشت
و پارهٔ خشونتها از وی بظهور نمیرسید در حقیقت آداب و رسوم و عادات او مغایر
و مباین با رسوم و آداب و عادات اشکانیان بود از وی رنجیده خاطر شده متنفر
گردیدند بلکه چیزی اسباب تکمیل این تنفر میگشت و آن این بود که انوش جمعی از
اهالی یونان را با خود بایران آورده التفات خاص بآنها داشت و وقتی مخصوص میگذاشت
و این فقره اسباب حسد و بغض بزرگان پارث میگشت

یکی از مورخین تصریح کرده میگوید چون اشکانیان بخشونت معتاد بودند انوش که پادشاه
مؤدب و دارای طبعی لطیف بود در نظر آنها ناقابل و بیکاره مینمود و محاسن او را معایب
میپنداشتند مثلاً انوش هر کس را بر آستانی بار میداد و مورد توجه و عاطفت خود
قرار داده

قرار داده بذل عنایت میکرد و مردم بجای اینکه از این تلطف شاکر و ممنون شوند
بیزار و دلسرد میگشتند و میگفتند این شخص را جبروت پادشاهی نیست و غالبًا به
اواسط الناس شبیه است و این از آنست که مدت مدیدی در روم در حالت اسیری زندگانی
کرده خلاصه هرچه انوش باستمالت اهالی پرداخت و بر ملاطفت و مهربانی افزود قلوب
بیشتر از او نافر گشت تا آنکه یکباره مکنون ضمایر آشکار شد و بهانه بدست آوردند
و گفتند چون این شاهزاده را قیصر روم بپادشاهی ایران انتخاب کرده و فرستاده
البته ممنون او گشته میباشد و سلطنت او در این مملکت سبب میشود که ایران بسمت
تبعیت بروم بهم رساند بنابر این مصلحت نیست که تخت و تاج دولت اشکانی او را
باشد چه اگر او در سلطنت بماند دولت ایران رو بتنزل گذارد و عظمتی که بواسطهٔ
کشتن کراسوس و شکست انتوان حاصل کرده از میان برود و البته کسیکه سمت نوکری
نسبت بقیصر دارد اگر مالک مملکتی باشد چنان باشد که آن مملکت یکی از ایالات
روم است
مختصر ارکان دولت اشکانی متفق القول گشته گفتند پادشاهی که قیصر روم برای ما فرستد
بکار ما نیاید و دولت ایران که با دولت روم همشان است پادشاه خود را اجل میداند
زیر بار این ننگ نمیرود این بگفتند و بر انوش بشوریدند و ربقهٔ اطاعت او را از گردن
انداختند و اردوان نامی را طلبیده که بجای انوش پادشاهی دهند و این در سال
شانزدهم از تاریخ میلادی بود
این اردوان نیز از سلسلهٔ اشکانی بوده در میان طایفهٔ داهی که در نغالک دهستان
در سواحل دریای خزر سکنی داشتند نشو و نما کرده در آنوقت در مدینهٔ آتروپاتن
یعنی آذربایجان حکمرانی مینمود
در عهد قدیم بهر کس تکلیف سلطنت میکردند بدون اینکه ملاحظهٔ شرایط آنرا نماید
و تصور کند که آیا از عهده بر می آید یا نمی آید فورًا قبول میکرد چنانکه اردوان هم
بمحض اظهار مصمم تقلد این امر خطیر گردید بادسته قشونی که از رعایای او بودند
عازم پارت شد انوش که غالب رعایا میل قلبی باو داشتند تجهیز عسکر نموده با اردوان
مقابل گشت دو حریف با هم جنگهای سخت کردند و آخر الامر والی مقهور و منهزم

شده واره مملکت خود را پیش گرفت انوش بعد از غلبه بعادت رومیها حکم کرد پو
سکه زدند که در یک روی آن سر خود او را نقش کرده و در پشت آن آثار وعلائم نصر
مشاهده میشد اردوان در ثانی لشکری بعدد وعدت بیش از پیش حاضر ومسلح نمود
آهنگ جنگ انوش کرد واین دفعه فتح وغلبه او را نصیب شد انوش بطرف سلوسی کنار
دجله گریخت ولشکر شکست خوردهٔ او بواسطهٔ تعاقب عساکر اردوان رنج وزحمت بیشد
دیدند تا آنکه از سلوسی با پادشاه خود متوجه بلاد ارمن کردیدند اردوان مظفر و
منصور وارد طیسفون شده در آنجا بر سریر پادشاهی جلوس کرد واین در سال هیجده
از تاریخ میلادی بود

چون انوش بارمنستان رسید اتفاقاً آن مملکت در آنوقت سلطانی نداشت واهالی
از نداشتن پادشاه در زحمت بودند بنابراین قدوم انوش را مغتنم شمرده او را بپادشاهی
برداشتند واز آنجا که دولت روم مملکت ارمن را تابع خود میدانست تیبر قیصر روم
که بجای اگوست امپراطوری روم داشت میخواست انوش را در ظل حمایت خود قرار دهد
واز و کمک کند امّا اردوان سفیری بدربار تیبر فرستاده باو معلوم کرد که اگر قصد
امداد انوش نماید باید مهیای جنگ وزد وخورد با عساکر اشکانی باشد تیبر که
این بدید از خیال خود منصرف شد واز معاونت انوش تقاعد نمود

نیز اردوان فرستادهٔ بارمن فرستاده اظهار داشت که انوش باین مملکت گریخته
و پناه یافته باید او را تسلیم کنید وگرنه کارزار است وقشونی هم مأمور ارمن
نمود بیچاره انوش خود را در خطر کلی دید عزیمت شام کرد که در کنف رعایت کرتی
کوس سیلانوس والی این ولایت از جانب دولت روم ایمن باشد والی مشار الیه
او را در نهایت خوبی پذیرفته شرایط احترام انوش را مرعی ومنظور
داشت

یکی از مورخین مینویسد چون خبر ورود انوش بشام و بر سیلانوس بروم
رسید تیبر بوالی خود در شام نوشت مقدم این شاهزاده را خیلی گرامی
دارد و باو اعزاز واحترام فوق العاده نماید او در روم تربیت یافته و سابقهٔ
مودت با این دولت دارد امّا متوجه باش که فرار نکند

مقارن

مقارن اینحال مجلس سنای دولت روم ژرمانیکوس پسر دروزوس اکبر برادرزاده
تیبر قیصر روم بود باسم رئیس عساکر شرق با اختیارات تمام مأمور بشام نمود قبل از
آنکه این شخص وارد بشام شود اردوان پادشاه اشکانی پسر خود ارود یا هرز را
بپادشاهی ارمنستان فرستاده بود چون رئیس عساکر شرق بمحل مأموریت خود رسید
در حال حقوق دولت روم را بمملکت ارمن عنوان کرده و اشکانیان را مکلف و مجبور
ساخت که از مصاحبت و تملک ارمنستان صرف نظر نمایند و مقصود عمده از
مأموریت ژرمانیکوس همین بود که ممالک شرقی برای دولت روم مصفی و مسلم باشد
رئیس عساکر شرق که مردی عاقل و کافی بود بر اردوان اظهار داشت که اگر دست از
ادعای خود بر ارمنستان کشد او انوش را از شام که قرب جوار با ایران دارد تبعید
خواهد نمود و سلطنت اشکانی از چنین مدعی بحقی که ممکن است هر روز اسباب
مخمصه برای دولت ایران شود آسوده میشود اردوان از ارمنستان صرف نظر کرد
و ژرمانیکوس انوش را بنواحی کیلیکا که امروز معروف به ایچ ایل است فرستاد
(کیلیکا در قدیم اسم ولایتی بوده در آسیای صغیر و قصبهٔ آن را طرسوس میگفته اند)
انوش با نفوذ و اموالی که داشت عازم ایچ ایل شده و میخواست بواسطهٔ نفوذ خود
دسته قشونی برای حفظ نفس خود داشته باشد و در بین راه مبلغی بمستحفظ خویش
داد که در صحرا است و سختگیری نکند بلکه بجانبی فرار نماید مستحفظ آن مبلغ را
گرفت و بنای اغماض گذاشت انوش فرار کرد اما همان مستحفظ او را تعاقب نموده
در عبور از معبر رود سیحان وی را بکشت و آن پادشاه اشکانی که فی الحقیقه در عقل
و کمال و ادب بر جمله برتری داشت در سال نوزدهم میلادی در عالم بدبختی جان بداد
و چون او بعد از غلبهٔ اردوان بر ارمن گریخت و اهالی ارمنستان میخواستند
وی را بپادشاهی بردارند یا چند روزی برداشتند بعضی از مورخین گمان کرده اند
انوش پادشاه ارمن کبیر بوده است و از آنجا که ترجمهٔ حال ژرمانیکوس را
در تاریخ انوش مدخلیتی است ما مختصراً بنگارش آن میپردازیم

ترجمهٔ حال ژرمانیکوس

ژرمانیکوس

ژرمانیکوس چنانکه در فوق اشاره نمودیم پسر دروزس و برادرزادهٔ تیبریوس
قیصر روم بود و اسم و کنیهٔ خود او دروزس نرو چون در امپراطوری تیبریوس ژرمن
که المانیان باشند اشوب و طغیانی بظهور رسید قیصر او را مامور آن مملکت
نمود که تا بره فتنه را منطفی سازد ژرمانیکوس از آنجا که مرد بی قابل و دانا و عاقل و
مدبر بود همینکه بر ژرمن آمد اهالی مملکت خود را مرحمیدان او بدیده اسلحهٔ
خویش را رها کرده تسلیم وی شدند تیبریوس قیصر بظاهر از برادرزاده ممنون شد
باو لقب ژرمانیکوس داد یعنی مفهور و آرام کنندهٔ ژرمن لکن در باطن بر او حسد
برد و برای انکه او را دور سازد و در مشکلات اندازد مامور بر شام و ریاست
عسکر شرقیش نمود او در این مأموریت نیز کفایت و درایت خود را ظاهر ساخت
و بدانش و بزرگی مشهور گردید ژرمانیکوس در اوایل سال هیجدهم از تاریخ
میلادی وارد آسیا شده بر ارتاکزاتا پای تخت ارمنستان آمد و بواسطهٔ
حسن سلوک ارامنه را بخود مایل نمود مظنون این بود که ژرمانیکوس انوش را
بپادشاهی ارمنستان برقرار نماید اما اینکار دو عیب داشت یکی انکه ارامنه
آن شاهزاده را از مملکت خود رانده بودند و میل نداشتند بعد از راندن باز
او را بخوانند و بپادشاهی بردارند دیگر انکه اردوان پادشاه اشکانی از این
فقره برنجش حاصل نمود و ممکن بود برای دولت روم اسباب مخمصه و زحمتی فراهم آید
آردوان میل داشت ژرمانیکوس پادشاهی پسرش هرمزد را در ارمنستان تصدیق
نماید این هم نقص بزرگی برای دولت روم بود و مفاد آن تصدیق این میشد که
دولت روم از جمیع اعتبار و اقتداری که در آسیای مغربی داشت صرف نظر
نموده است برای احتراز از این غایله ژرمانیکوس یکنفر شاهزادهٔ خارجه را که
در ارمنستان نشو و نما کرده و از آداب و رسوم ارامنه اطلاعی کامل داشت و
بزرگان ارمن باو میل و اعتقادی داشتند سلطنت این مملکت داد اسم این
شاهزاده زنو بود و چندی در پنتوس سلطنت داشت چون ژرمانیکوس در
آرتاکزاتا زنو را پادشاهی ارمنستان داد او را آرتاکزیاس نامید تاسیت مورخ
گوید ارتاکزاتا مخفف آرتاکزیاساتا میباشد و آرتاکزیاساتا یعنی شهر آرتاکزیاس

وچنین بنظر می آید که ارتاکزرباس از آرتاکزاتا مشتق شده مصنف دیگر میگوید
آرتاکزرباس بمعنی عظمت یا سلطنت است و چون زنو بعد از پادشاهی ارمنستان
میبایست اسم یونانی خود را تغییر دهد و اسم ارمنی قبول کند خود را آرتاکزرباس
نامید و یک دو نفر دیگر نیز بهمین اسم قبل از ارتاکزرباس در ارمن پادشاهی
کرده اند و این اسم همان است که بعد اردشیر کردند و در اصل معنی مقصود شاهنشاه است
بهرحال ژرمانیکوس خود را از مخمصه باین تدبیر خلاص کرد بعد از آن سفرا از جانب
اردوان نزد ژرمانیکوس آمدند و اظهار داشتند که پادشاه اشکانی معاهده را
که دولت اشکانی با دولت روم داشته مستحکم میداند و طالب است با ژرمانیکوس
مجدداً عهد مودتی برقرار نماید و برای پذیرایی سردار روم تا ساحل رود
فرات خواهد آمد و خواهش دارد ونون را از نزدیکی سرحد ایران دور کنند
و نگذارند با بزرگان اشکانی او سائل و مرسول داشته باشد ژرمانیکوس سفرای
اردوان را بخوبی پذیرفته و جوابی از روی ادب بآنها داد اما مسئله ملاقات را
مبهم گذاشت و ونون را چنانکه پیشتر ذکر شد تبعید نمود و در اثنای فرار
بقتل رسید
اما ژرمانیکوس چون محسود و مبغوض تیبر بود و خیال اعدام او را داشت
تیبر و نابی از اراذل را که از دوستان تیبر بود ولایت شرق داد و پیزو
بدستور العمل تیبر ژرمانیکوس را مسموم نمود و این در سنه نوزدهم از تاریخ
میلادی و در سال سی و چهارم عمر ژرمانیکوس واقع شد زوجه ژرمانیکوس
مسماة بر اغریپینا بفاصله دو میان جسد شوهر را سوزانیده خاکستر آن را
بروم فرستاد و خواست با پیزو در باب قتل شوهرش محاکمه نماید پیزو دانست
که تیبر طرفداری از او نخواهد کرد ناچار خود را هلاک نمود

فصل نوزدهم

فصل نوزدهم

در سلطنت اشك یا ارشاك یا ارساس نوزدهم که اردوان سیم و

اشك نوزدهم یا اردوان سیم ملقب به اوِرْژِریش دیکائیوس اپیفانس فیلهلن
یعنی نیکوکار و عادل و نامدار و محبّ یونان بعد از فرار انوش از ممالك ایران چنا
در فصل پیش ذکر شد بر تخت سلطنت جلوس کرد و این در سال هیجدهم از تا
میلادی بود

اصحاب سیر و ارباب خبر دانند که فرهاد چهارم یا اشك پانزدهم از فرط حقد و حسـ
و سوء سیرت اکثر شاهزادگان اشکانی را معدوم و هلاك نموده و تنی چند که
زنده بودند در بلاد و ممالك خارجه میزیستند و بعضی نسبت قتل شاهزادگان ر
به اردوان سیم که اشك نوزدهم باشد میدهند و اردوان اصلاً از قبیلـ
معروفهٔ داهی از قبایل اسکیث که در طرف شرقی بحر خزر یعنی در اراضی دهستـ
سکنی داشتند بود و چندی در آذربایجان سلطنت مینمود بعد بشرحی که
پیش گفتیم او را برای جلوس بر سریر اشکانی طلب کردند وی آمد و از انوش
شکست خورده و پناه به اهل قبیلهٔ خود که قوم داهی باشند برد و بمعاونت آنها
بازگشته انوش را منهزم ساخته در نتیجهٔ مزبوره مالك تخت و تاج اشکانیان
گردید این پادشاه بجهت تحمّل شدائد غربت و بواسطهٔ اینکه در میان قومی
وحشی و جنگجو تربیت شده بود تندخو گشته و خشونتی بکمال داشت و با مردم ایران
زایدالوصف تندی و بدرفتاری میکرد و چنین بنظر می‌آمد که با اهل مملکـ
عداوت مخصوصی دارد و در صدد کینه‌کشی و انتقام از آنها میباشد فی الحقیقة
در عهد سلطنت او مردم ایران روی راحت و آسایش ندیدند و بوئی از فراغت
و امنیّت خاطر نشنیدند خلاصه اردوان چون خود را مالك ممالك اشکانیان
دید لشکر بارمنستان کشید و دولت روم را تهدید بجنگ نمود برای اینکه از
انوش حمایت ننماید انوش چنانکه در فوق مسطور شد استعداد مقاومت در خود ندید

از ارمن

ارامن به برشام رفت و ژرمانیکوس سابق الذکر برای اینکه خیال تیبر قیصر روم را
مشوب ندارد انوش را تبعید نمود بنابرین اردوان را با ژرمانیکوس حالت مودتی
حاصل آمد و چون ژرمانیکوس در گذشت اردوان زیاده از حد شاد گشت
برای عزاداری او شش روز دست از صید و شکار کشید و قدغن کرد که در ایام ثلاثه
عیش و طرب در سرای سلطنتی متروک باشد و خود اظهار افسردگی و هم و غم مینمود
مع ذلک چیزی از مرگ ژرمانیکوس نگذشت که اردوان مدعی دولت روم گشت
یعنی میدانست تیبر قیصر روم در سن هشتاد و پنجسالگی است و میل ندارد
متحمل زحمت لشکرکشی و جنگ با سلاطین ممالک بعیده گردد نیز از وطلبوس که
در برشام بجای ژرمانیکوس بود اندیشه و بیمی نداشت بنابراین قشونی مامور
ارمنستان نمود و وُنُن را از آن سرزمین طرد کرد و ارمن ضمیمه ممالک اشکانیان
گشت چون اینخبر بروم رسید سفرا بایران فرستادند و از علت نقض عهد استعلام
نمودند اردوان در جواب آنها گفت مملکت ارمنستان از زمان قدیم ملک اشکانیان
بوده و درست نیست که بنا حق در تصرف دولت روم باشد و اردوان در اینحرکت
استرداد حقوق اسلاف خود را نموده است غصبی نکرده و ملکی را بدون حق حسابی
تصرف ننموده بعلاوه قطعه بزرگی از آسیا از عهد قدیم ملک طلق ایران بوده
باید دولت روم کما فی السابق آنرا بدولت ایران واگذار کند و نقود و اموالی
که انوش از خزانه اشکانی با خود داشته و پس از مقتول شدن وی رومیها آنرا تصاحب
کرده اند باید پس دهند تا دولت اشکانی با دولت روم بر سر صلح آید و از خیال
حمله بر آن مملکت در گذرد

از اتفاقات حسنه برای اردوان آنکه وطلبوس که در ابتدای سنه سی و چهار میلادی
بجای ژرمانیکوس به برشام آمده بود و استقلال دولت روم را در شرق پا برجا
مینمود کفایت و لیاقت ژرمانیکوس را نداشت و وجود او برای اردوان اسباب خیالی
نبود دیگر آنکه آرتاکزیاس یازنوکه بسلطنت ارمنستان برقرار گشته بود درود این
جهان گفته رفت و ارامنه حکمران و پادشاه نداشت لهذا اردوان با قوت قلبی در
سنه مذکوره یعنی سال سی و چهار میلادی لشکری بآن مملکت فرستاده آنجارا

تصاحب

تصاحب کردند و پیر ارشد خود را سلطان آن کشور داد . تا بیست موقع دیگر
که بضبط اینو افتخر برداخته اسم پیراردوان را که در اینموقع پادشاهی ارمنستان
یافت فقط ارساس که مقصود اشك باشد ثبت کرده اند اما البته اسم مخصوصی
داشته که نتوانسته اند بدرستی معلوم کنند

دولت روم از این حرکات اردوان دلخوشی نداشت بزرگان دانشمندان ایران هم
علاوه بر دلتنگی از این پادشاه از جنگ با اعادجه خائف بودند و ظهور آن اسباب
خرابی مملکت و اهالی میدانستند مصلحت دیدند که بعضی از آنها بدربار دولت
روم رفتند و از اردوان نزد تیبر شکایت کردند و از وی درخواست نمودند که
یکی از شاهزاده های اشکانی را که در روم زنده هستند با آنها با یران فرستد
تا سلطنت این مملکت را اداره نماید تیبر از حرکات اردوان خیلی اظهار تغیر و
رنجش نموده فرهاد پسر فرهاد چهارم را که در روم زندگانی میکرد و زنده بود
با آنها همراه نمود که با یران آید و بر سریر سلطنت اشکانی جلوس نماید

عقیده بزرگان ایران این بود که چون شاهزاده اشکانی را بساحل فرات آورند
فوراً این خبر بممالك ایران میرسد و اهالی که کلاً شاکی میباشند یکباره شورش
و طغیان میکنند و سلطنت تغییر میکند از آنطرف تیبر خیال میکرد اگر تمام
مقاصد او از آمدن این شاهزاده اشکانی با یران حاصل نشود اقلاً مردم مملکت
بهیجان آمده آشوب عظیم برپا شده اردوان که ناچار محصور داخله میشود و
از پرداختن بخارجه صرف نظر میکند و دولت روم از شر او آسوده خواهد بود
اما فرهاد بن فرهاد شاهزاده ایرانی که چهل سال در روم اقامت داشت بعد از
حرکت برای آنکه عادات خود را با رسوم اشکانیان نزدیک کند تا در سلطنت اشکانی تغییر عادات
بنظر بزرگان این قوم ناپسند نیاید تغییر عادت موجب مرض شده در شام مریض شد
و درگذشت و اردوان از شنیدن خبر فوت او آسوده و بیخیال گشت گویند
در اینموقع نامه ناهنجاری بقیصر روم نوشت و چیزها در آن نامه درج کرد که
عاقل هرگز چنین کاری نکند و در صدد بد بشد با اردوان به تیبر جاهای حرفی نیست
نیز که انتحال مشابهه نمود تیرداد نام برادرزاده فرهاد متوفی را که از نوادهای

فرهاد

فرهاد چهارم و شاهزادهٔ اشکانی بود بجای فرهاد فرستاد و پیش از پیش اسباب اشکال برای اردوان فراهم آورد

از جمله فاراسمانس پادشاه ایبریا را که یک قسمت از گرجستان کارتیل بود بمخالفت اردوان آغالید و او بر این شد که برادر خود مهرداد را پادشاه ارمنستان کند و فاراسمانس بدادن رشوه ملازمان اشک پادشاه ارمنستان سپرده اردوان را بر آن داشت که آقای خود را هلاک کردند و ارمنستان از تصرف اردوان خارج شد پادشاه اشکانی پسر خود ارود یا هرمزد را مأمور ادن کرد که با فاراسمانس مصاف دهد اما استعداد پادشاه ایبریا زیادتر بود و از اقوام مختلفه قشون داشت مثلاً جماعتی از طایفهٔ سیتیک و قبیلهٔ سارماسی اجیر او بودند و رسم این قبایل بود که برای جنگ کردن هر طرف که میخواست بوجهی اجیر میشدند علاوه بر این فاراسمانس همسایه خود یعنی اهالی البانی را (شروانات) با خود متفق کرده بود حاصل آنکه هرمز پسر اردوان چنگی طولانی با پادشاه ایبریا کرد و آخر الأمر زخمی که تن به تن در کوه مشرق زمین معمول بود مقهور و مغلوب دشمن گردید اردوان با زحمت و جهد میکرد که قشونی بطرف ارمنستان کشد بلکه با پادشاه ایبریا مقابل شود و بنلافی گذشته کاری از پیش برد اما دسایس و یطلیوس که از جانب قیصر روم در شامات حکمران بود و نفوذی که در ایران بواسطهٔ کارگذاران بطور رشوه به بزرگان بذل مینمود عنان اختیار و اقتدار را از دست اردوان گرفت نه تنها از قشون کشی بجانب ارمنستان عاجز ماند بلکه عساکری برای او نماند که خود را در داخله بتواند حفظ کند ناچار بطرف هیرکانی که گرگان باشد فرار کرد و باز بطایفهٔ داهی پناه برد و لکن بواسطهٔ تلوّن مردم ایران باز امید وار بود که تخت و تاج اشکانیان را مالک شود

و یطلیوس چون از فرار اردوان خبردار شد با قشون خود بطرف سواحل فرات راند و تیرداد را وارد خاک ایران نمود و سعادت با این شاهزادهٔ اشکانی مساعدت کرده اولاً پادشاه جزیره (مزوپوتامی) که جمعیت کثیری از خود داشت با او متفق گشت ثانیاً سیناسر از بزرگان اشکانی که رئیس شورشیان و شاکیان بود و پدر او آبدا گزین خزانه دار پادشاه پارت و سران اشکانی نیز

به تیرداد

به تیرداد پیوستند بلاد یونانی نشین جزیره نیز دروازه های خود را بروی کار
گذاران پادشاه تازه باز کردند و لوازم احترامات او را منظور داشتند و از اردوان
بد گفتند و او را خارجی و غاصب تخت و تاج سلطنت اشکانی خواندند تیرداد
بطیسفون ورود نمود و بعد از چند روز سورنا که سپهسالار باشد تاج پادشاهی را
بر سر او گذاشت تیرداد بعد از تاج گذاری می بایست اردوان را تعاقب کند و بقیهٔ
فساد او را از بیخ برکند نکرد و خود را گرفتار مخاطره کرد در اعمال ملکی خاصه بر سر کار
وزارت باز مردم از تیرداد دلتنگ شدند و فرستاده ها نزد اردوان فرستادند
و او را بپادشاهی طلب کردند اردوان که بصید معاش میکرد لشکری تجهیز کرده
متوجه مقر سلطنت گردید گویند اردوان در اینوقت لباسی مندرس و کهنه داشت
محض اینکه مردم ایران او را در آن لباس ببینند و رقتی آنها را حاصل شود تا اقامتگاه
خود از تیرداد بهر حال اردوان بدون معارضه و جنگ دو ثانی بر تخت سلطنت
اشکانی جلوس کرد و تیرداد برخلاف نصایح خیرخواهان خود در مقابل اردوان
مقاومت نکرده بمحض اینکه از دجله عبور نموده به بین النهرین رسید عساکر او متفرق
شدند و تیرداد خود را در حالت امنیت نیافت مگر آنوقت که قدم در برّ شام
نهاد اما اردوان چون استعداد خود را کامل نمیدید در صدد انتقام از دولت
روم که تیرداد را بجای او سلطنت داده برنیامد و از طرف تیبر قیصر روم هم
مایل بود که کار ایران و روم بمصالحه بگذرد لهذا به ویطلیوس دستورالعمل داده
وی در اواخر سنهٔ سی و شش میلادی یا اوایل سال سی و هفت اردوان را بکنار
فرات دعوت کرد و صلحی مجدداً مناسب با اقتضای وقت نمودند که مهمترین شرایط
آن از اسباب اعتبار و افتخار دولت روم میباشد اولاً اردوان موجب کرشیان
دولت اشکانی نمی پنداشت دولت روم متعهد شد از مدعیان سلطنت اشکانی
حمایت نکند و اردوان متقبل گردید که از ادعای خود بر ارمنستان صرف نظر نماید
و پسر خود دارا و چند نفر از معتبرین اشکانیان را برسم گروگان بروم فرستد و پس از
انعقاد عهد صلح اردوان را بر آن داشتند که در جلو رایات دولت روم و صورت
قیصر قربانی کند و آتش اندازد و این را دلیل کمال احترام و اطاعت اردوان
بدولت

بدولت روم پیوند داشتند

یکی از مورخین گوید بعد از برقرار شدن صلح (مرهود آن نی پاس) نام که با دولت روم
متحد بود اردوان و ویطلیوس را ضیافت کرد و مجلس این مهمانی را در سراپرده منعقد
نمود که در وسط جسر برپا کرده بودند

در سال سی و هفت میلادی تیبر قیصر روم درگذشت و در زمان ماه مارس همان سال
(کالیگولا) بجای او امپراطوری روم یافت و شروط مصالحه منعقده ما بین اردوان
و ویطلیوس را بعرض او رسانیدند و اردوان بعد از وفات تیبر بمعسکر ویطلیوس رفت
و چنین اظهار داشت که اگر من پیش از این مخالفتی کرده ام با دولت روم نبوده بلکه غرض
شخصی با تیبر داشتم حالا که او درگذشت و کالیگولا بر تخت قیصری رسید با روم با کمال
مودت رفتار دارم گویند اردوان تملقها بر ویطلیوس گفت که هیچ مناسبتی از دولت
مستقلی مانند دولت اشکانیان نبود و کارها کرد که از او اسما الناس پسندیده نیست
و از این مداهنه و خفض جناح بر آرزوی خود نایل شد یعنی کالیگولا مملکت ارمن را
بدولت اشکانی واگذاشت اما بلاهت و خشونت اردوان سیم در ثانی مردم ایران را بر آن
داشت که قدم در راه عصیان و طغیان گذاشتند و با سینام بک که از بزرگان اشکانی
بود بیعت کردند و برای اردوان نماند مگر مملکت ادیابن از اراضی کردستان
و ناچار بیکی از رؤسای بزرگ ترکان ملتجی شد و آن دهبر دستر لشکری همراه
بکمک او فرستاد و بمعاونت آن قشون بر سینام بک غالب آمد و بار سیم در ممالک
ایران استیلا یافت و بروی هم بعد از بیست و هفت سال سلطنت در سال
چهل و یکم از تاریخ میلادی بدرود زندگانی گفت

باید دانست که در این سنوات از ملت یهود جمع کثیری در ممالک اشکانیان و ایران
سکنی داشتند و آن قوم از زمان بخت نصر باین ممالک آمده و رفته رفته زیاد
شده بودند خاصه در بابل و بین النهرین (مزوپوتامی) و از آنجا که از سلاطین
سلوکید در شام بآنها خیلی صدمه وارد می‌آمد و در بلاد اشکانی بآسودگی
میزیستند متصل مهاجرت کرده باین حدود می‌آمدند و از قرار مسطورات بعضی از
مورخین یهودیهای بین النهرین در دولت اشکانیان خود یکنوع حکومت داشتند

و در پیروی مذهب خود مختار بودند و هر چندگاه تقادیم کثیره بمحارست سی چهل هزار
نفر به بیت المقدس میفرستادند و از سوانح متعلقه باین طایفه که اسباب هیجان
تمام یهودیهای این نواحی گردید اینکه دو نفر یهودی که جوان و با هم برادر بودند
در نزد آردا صنعت و کار معاش مینمودند و نزد آردا شهری بوده در عراق عرب
که یهود خزینه خود را در آنجا قرار داده بودند استاد آن دو نفر جوان یهودی
چون با آنها بدرفتاری میکرده دست از کار خود کشیده در زمین باتلاقی مابین
دو شعبه شط فرات جای گرفته بنای دزدی و قطاع الطریقی را گذاشتند و جمعی از اشرار
نیز با آنها پیوسته اسباب خوف و هراس مردم آن سرزمین گردیدند چون خبر آنها
منتشر شد حکمران بابل با قشونی بطرف آنها رانده خواست روز شنبه که یهودان
دست بکاری نمیزنند بر سر آنها بتازد و جمله را دستگیر کند یهودان ملتفت شده
از راحت روز شنبه گذشته بر حکمران بابل حمله کردند و لشکر او را شکست دادند
اردوان پادشاه اشکانی که از این واقعه آگاه شد با آن دو جوان گفتگو کرده و
آنها بحضور پادشاه آمدند و اردوان حکومت تمام بابل را به برادر بزرگتر که
(آزی نای) نام داشت داد و او پانزده سال بخوبی حکمرانی نمود بعد از آن
برادر آزی نای موسوم به آنی لای عاشق زن یکی از بزرگان اشکانی که ظاهرا در بابل
سرداری قشون داشته شد و با او جنگ کرده سردار را هلاک ساخت و زن او را
در حبالهٔ نکاح خود در آورد و بواسطهٔ آن زن رسوم بت پرستی در میان یهودان
شیوع یافته ملت بشکایت برخاستند و به آزی نای اصرار کردند برادر خود را
وادارد آن زن را طلاق دهد آزی نای بموافقت ملت مایل بود زوجهٔ آنی لای
خبردار شده بتدابیر او را مسموم نمود و آنی لای بدون اجازهٔ پادشاه اشکانی
بحکومت بابل پرداخت و بنای راهزنی و تاخت و تاز را گذاشت در همسایگی بابل
مهرداد نامی در ناحیهٔ حکومت داشت و دختر اردوان در حبالهٔ نکاح او بود
آنی لای حمله بر مهرداد کرده براو شبیخون زد قشون مهرداد منهزم و متفرق شد
خود او را گرفته برهنه بر خری سوار کردند و از رسیدن جنگ بر اردوی آنی لای
بردند آنی لای از ترس اردوان مهرداد را نکشت بلکه وی را آزاد کرد و خود

نزد زوجه اش مراجعت نمود اما چون میان زن و شوهر نفاقی حاصل آمده زوجه
آنی لای نگذاشت شوهرش استعدادی برای خود درست کند و از اطراف مهرداد
تجهیز لشکری نموده که از آنی لای انتقام کشد آنی لای بی واهمه بجانب مهرداد راند
اما چون عساکر خود را ده میل در صحرای گرم حرکت داد و زیاده از حد خسته شدند
و قبل از آنکه راحت کنند با دشمن برابر گشتند شکست خوردند و عدهٔ کثیری از
آنها تلف شد آنی لای فرار کرده در عوض اراضی بابل را آتش زد اهل بابل نامهٔ
بنهرآرد فرستاده اظهار داشتند که اهل شهر باید آنی لای را تسلیم کنند مردم
نهرآرد با وجود میل با پیکار آنقدرت را در خود ندیدند اهالی بابل بعد از استعلام
از اندازهٔ استعداد آنی لای یکشب در وقتی که همه مست یا خواب بودند بر سر لشکریان
او ریختند تمام را بکشتند و این سوانح اسباب تنفر بابلیها از ملت یهود شد و با آنها
صدمه میزدند چون یهودیها قوت مدافعه نداشتند با آنکه مهاجرت برای آنها
اسباب خسارت کلی بود اکثر کوچیده بشهر سلوسیه رفتند و در آنجا سکنی گرفتند
و مدت پنجسال یعنی از سنهٔ سی و چهار میلادی تا سی و نه آسوده بودند سال ششم
که سنهٔ چهل میلادی باشد باز یهودیان گرفتار بلیات شدند
مورخ یونانی ثذوف که بشرح این واقعه پرداخته در اینجا عبارتی نوشته که مبهم است
بعضی چنین دانسته اند که مقصود ثذوف از ابتلای یهود مبتلا شدن آنها بمرض
طاعون است بزعم برخی دشمنان قدیم آنقوم به آزار و اضرار آنها پرداخته در
هر حال در سنهٔ مسطوره یعنی چهل هر چه یهود در بابل مانده بود کوچ کرده بشهر
سلوسیه آمدند در این اوان اهالی شام ساکن عراق عرب و آنجا و یونانیها
خصومتی داشتند و این خصومت از دیرگاهی حاصل شده و طول کشیده بود یهودیها
با شامیها اتفاق کردند که بر یونانیها حمله کنند یونانیها تدبیر نموده کار را منعکس ساختند
یعنی با شامیها ساختند بر یهودیان تاختند جنگی درگرفت و زیاده از پنجاه هزار نفر
یهود تلف شد و بقیة السیف بطیسفون رفتند در آنجا باز مردم با آنها اذیت کرده
سخت میگرفتند آخر الامر یهودیان ناچار از شهرهای سواد اعظم کوچیده
بولایات دیگر که در آن سکونت داشتند رفته ساکن شدند

مقصود

مقصود از این شرح آنکه دولت اشکانی یا بجهت بی‌نظمی یا بسوء تدبیر یا علت دیگر نمیتوانست ملل محکومهٔ خود را بارو ابط حسنه و مؤالفت با یکدیگر نگاه دارد و حالت ام نسبت بهم در آن اوان از قراری بود که نگاشته شد

فصل بیستم

در سلطنت اشک پانزدهم یا ارشاک بیستم موسوم به وردانس یا باردانس

مورّخین فرنگ اسم اشک بیستم را واردانس یا باردانس نوشته و ضبط کرده اند گمان ما اینست که اصل این اسم اورمزدان میباشد که معروف به هرمزدان است چه واردانس اصلاً واردان است و سین آن حرفی است که یونانیها باخر کلمه ملحق میکنند مثل سین بطلمیوس و فیلیپوس در هر حال لقب او در زرشر دیکائیوس ایپیفانس فیل هلن بوده یعنی نیکوکار و عادل و نامدار و محب یونان

بر محقّقین اهل فن پوشیده نیست که در این قطعه از تاریخ اشکانیان اختلاف زیاد است و خالی از اغتشاش نیست آنچه نگاشته میشود نتیجهٔ تتبّع کامل و زحمت کثیر ما میباشد و امید واریم این مسطورات درین موضوع اقرب به صواب و اصح اقوال باشد

باید دانست که مورّخین ملل حتّی نویسندگان قدیم فرنگ در جانشین بلافصل اردوان سیم اختلاف نموده اند بعضی گفته اند واردانس بعد از اردوان بر تخت سلطنت اشکانیان نشست. برخی بجای واردانس گتارزس را که گودرز باشد ضبط کرده اند قول اشهر این است که اردوان سیم واردانس پسر خود را ولیعهد داد و بعد از او بلافاصله و بدون منازع این شاهزاده بر سریر پادشاهی جلوس کرد و ژزف مورّخ یونانی تصریح باین مطلب مینماید امّا تاسیت که از مورّخین معتبر میباشد و ترجمهٔ حالش در آخر جلد اوّل این کتاب نوشته شد میگوید بعد از اردوان سیم پسرش گودرز پادشاهی یافت و او مردی ظالم و بیرحم بود

و از جمله

و از جملهٔ نقلها و بی‌رحمیها که در ابتدای کار و اول سلطنت خود نمود اینکه اردوان
برادر خود و پسر و زوجهٔ او را بجهت سوء ظنّی که در بارهٔ برادر حاصل کرده بکشت
بزرگان و رجال دولت اشکانی که در بدو امر این سفاکی از او بدیدند بر این شدند
که او را خلع و برادرش واردانس را بجای او نصب کنند واردانس در یکی از بلاد
بعیده که سیصد و پنجاه میل از پایتخت دور بود ساکن میبود او را بخواندند
وی چون مردی متهوّر و کاری و مدّعی سلطنت و عاشق تخت و تاج بود بمحض
آگاهی حرکت کرده دو روزه خود را بمقرّ پادشاهی رسانید گودرز خود را
مرد میدان واردانس ندیده بر دهستان که در طرف مشرق دریای خزر و شمال
گرگان است و تعلّق بدولت پارت داشت فرار کرد و واردانس بی جنگ و جدل
اریکه و دیهیم را مالک شد

یکی از نویسنده‌های معتبر گوید طیّ کردن واردانس سیصد و پنجاه میل را در دو روز
مستبعد بنظر نیاید چه تیبر قیصر روم نیز در یک شبانه روز دویست میل زمین
که معادل صد و هشتاد و چهار میل انگلیسی باشد راه پیمود که از برادر مریض خود
عیادت نماید

زمرهٔ را عقیده این است که اردوان مقتول مسطور در فوق همان اردوان سیّم است
ولی این رای ضعیف است اردوان پدر گودرز بوده نه برادر او و پدر برادر او
واردانس است چنانکه ژوزف تصریح مینماید

صبحی پاشا در کتاب تکملة العبر گوید گودرز پسر برادر واردانس میباشد و آن برادر
از واردانس بزرگتر بوده و گوید واردانس که بعد از اردوان سیّم بلافاصله بجای
او جلوس کرد پادشاهی شجاع و دارای صفات پسندیده بود امّا برای سلطنت
مستقلّ بعضی نقصها داشت و در آن وقت عزم رزم رومیان کرد گودرز باز ادّعای
سلطنت برخاست و فتنهٔ داخله مانع از پرداختن بخارجه شد

چون مقصود صبحی پاشا از جنگ واردانس با دولت روم هر کسی نتواند دانست
ما بتوضیح آن میپردازیم

مقصود از جنگ با روم ادّعای دولت اشکانیان است بر مملکت ارمنستان

و شرح

وشرح آن درذیل بیاید

ابتدا باید بدانیم که بعد از اردوان سیم بلافاصله اردوانس بر تخت سلطنت اشکانیان نشست یا گودرز برای حل این مشکل متمسک میشویم بقول مستر لنتن انگلیسی که فی الحقیقه معلم علم تاریخ است و اقوال او از اسناد معتبره شمرده میشود مشار الیه میگوید تا حیث مورخ هرچه کفته و نوشته در کمال اعتبار است اما قول ژوزف در پیمود چون با مسکوکات اشکانیان مطابق و موافق است ناچار باید آن را قبول نمود یعنی در سنه چهل و دو میلادی که سال پادشاهی آن پادشاهی است که بعد از اردوان سیم سلطنت کرده سکه بدست نیامده که بطور یقین بتوانیم بگوئیم از گودرز است اما سکه بتاریخ همین سال که چهل و دو میلادی باشد و سکه چهل و سه و چهل و چهار و چهل و پنج و چهل و شش از اردوانس موجود است و مخصوصا سکه اول که از سال چهل و دو میباشد معین است که ابتدا در ماه مارس ضرب شده

نتیجه این مقدمات و حل مسئله این است که چون در کفته تاسیت غور و تعمق تمام از مسطورات این مورخ معلوم میشود که گودرز بعد از اردوان سیم بتخت سلطنت جلوس کرده اما تمام پادشاهی او در این وهله چند هفته بوده است بعبارة اخری زیاده از دو ماه از مرگ اردوان سیم نگذشته تا پادشاهی و اردوانس داشته است و ممکن است بگوئیم آنها که گفته اند بعد از اردوان بلافاصله وارد انس بتخت سلطنت جلوس کرده دو ماه سلطنت گودرز را بچیزی نگرفته باشند و آنها که گودرز را جانشین بلافصل اردوان خوانده این دو ماه پادشاهی او را منظور و محسوب داشته و بدینوضع مطابقه حاصل میشود

خلاصه بعد از فرار گودرز وارد انس برای اینکه اهالی شهر سلوسی را مطیع سازد آنرا محاصره نمود اما از وقتی که بسیار در این شهر بود و اسباب استحکام آن را اهالی خوب فراهم آورده بودند در این صورت هرچه عساکر اردوانس اهتمام میکردند بیحاصل میشد و سلوسیها مدافعه مینمودند در اثنای اینحال اردوانس شنید برادرش گودرز مردم دهستان و گرگان را با خود متفق ساخته و لشکر

قبایلی فراهم نموده میخواهد آن نواحی را بزور قشون و اسلحه از تبعیت دولت اشکانی
خارج سازد و خود در آنجا بدرایت حکمرانی و استقلال برافرازد دست از حصار
سلوسی کشیده متوجه مشرق شد و با لشکری جرار به اراضی باختر آمد که با گودرز
مصاف دهد هنوز دو برادر روبرو نشده و جنگ نکرده گودرز ملتفت شد که
بزرگان اشکانی از هر دو برادر رنجیده خاطر گشته اند و میخواهند بنفرات طاعت
و تبعیت هر دو را از گردن بیفکنند ببندند از نو پادشاهی غیر از آن دو برای دولت اشکانی
تعیین کنند متوحش شده و در چنین حال نزاع و نفاق را صلاح ندیده برادر را
خبر نمود و با او راه اتفاق پیمود و محلی از برای گودرز در گرگان معین شده بعد از
صلح و اصلاح بجایگاه خود رفت و عجالةً از ادعای خود و دعوی سلطنت دست
کشید واردانس چون از جانب برادر آسوده شد مجدداً بطرف سلوسی رانده و
اهالی آنجا را در سال هفتم عصیان آنها مطیع و منقاد نمود و این در سال
چهل و شش میلادی بود
اما مسئلهٔ جنگ با روم که در فوق اشاره بان نمودیم اینک موقع آن شرح است
بنابراین گوئیم چون واردانس مظفر و منصور از مهام سلوسی فراغت حاصل کرد
و از طرف برادر نیز خیال خود را آسوده یافت بر این شد که لشکری کافی و تهیهٔ
کامل حاضر و آماده کند و ارمنستان را که بر آن ادعا داشت تصرف کند چون این
مملکت فیما بین دولتین روم و اشکانی متنازع فیه بود البته میبایست پادشاه اشکانی
با قیصر روم طرف شود و باید دانست که بعد از صرف نظر نمودن اردوان سیم از
مملکت ارمنستان ارامنه از تبعیت دولت روم پشیمان شده میلی به اینکار
نداشتند و مهرداد که دولت روم او را بپادشاهی ارمنستان برقرار کرده بود
از وضع حرکات خود دولت مشار الیها را از خود رنجانید لهذا کالیگولا قیصر روم او را
بروم احضار نموده تا زمان وفات خود او را در بند و حبس داشت ارمنستان
بی پادشاه ماند و استقلال خود را اعلان کرد مهرداد بعد از چند سال غیبت
از جانب کلودیوس قیصر روم مجاز گشته به ارمنستان بازگشت   اما ارمنیها
نمیخواستند تمکین پادشاهی مهرداد کنند اولاً قوت دولت روم و ثانیاً همراهی

مردم گرجستان مهرداد را مالک تخت و تاج ارمنستان کرد و چون بزودی خارجه
باین رتبه قایل شد اطمینانی باهل مملکت نداشت و بر رعایای ارمن بنای سختگیری را
گذاشت مسلم است که در چنین حالتی قلوب متنفر میگردد و در حملهٔ خارجه مردم
معین دولت نمیشدند بلکه ظاهراً و باطناً ضدیت میکنند وارداتس این حمله را
چون غنیمت موقع را مساعد یافت خواست مجدداً ارمنستان را تابع و ضمیمهٔ
ممالک دولت اشکانی سازد چیزیکه در این مقام لزوم داشت تصدیق سلاطین
و حکمرانهائی بود که در تحت تبعیت دولت اشکانی بودند

توضیح آنکه پادشاهان اشکانی اگرچه در اعمال خود مختار بودند اما در وقت لشکرکشی
چون هر یک از حکمرانان و سلاطین تابعه بایدستی قشونی بمعسکر پادشاه فرستند
که در میدان کارزار جنگ کنند میبایست آنها نیز قلباً قصد و نیت پادشاه را
تصدیق کنند و صواب دانند تا دسته لشکری که میفرستند از دل و جان اقدام به
مبارزت و قتال نمایند و الا پیشرفت حاصل نمیشد این بود که میل و تصویب
سلاطین و حکمرانان مطیع مدخلیت کلی در کار سوق عسکر داشت در سلطنت
وارداتس مقدم حکمرانان و سلاطین تابعه دولت اشکانی ایزاتس یا ایساتس
پادشاه آدیابن بود و آدیابن مملکتی است در شمال اربل که اصل ناحیه کردنشین
و اسم اصلی آن شادیاب بوده یونانیها آنرا آدیابن کرده و باید دانست که ایزاتس
(عزت) ابتدا سلطنت آدیابن داشته ازای خدماتی که باردوان سیم کرد آن پادشاه
کردستان را ضمیمهٔ مملکت او نمود خلاصه وارداتس با ایزاتس در باب بهم زدن با
رومیها و تسخیر ارمنستان مشورت کرد ایزاتس چون پنج پسر خود را بدربار دولت
روم فرستاده بود که در آنجا تربیت شوند بعلاوه از شوکت و عظمت آن دولت
خبر داشت تصدیق این قصد ننمود وارداتس از وی رنجیده لشکر بر سر خود او کشید
چنین مینماید که تازه ایزاتس و وارداتس شروع بجنگ کرده بودند که در شمال
شرقی مملکت اغتشاشی بظهور رسید یعنی گودرز که از ترک ادعای خود بر سلطنت
اشکانی متاسف بود بدعوت و تحریک بزرگان پارتی برای آنکه تخت و تاج را از برادر
منتزع نماید مهیای حرکت شد وارداتس که این بشنید از انقیاد و مقهور نمودن

ایزاتس

ایزانیس معروف نظر کرده و بشتاب تمام بگرگان آمده و برادر روبرو شدند در اراضی مابین بحر خزر و هرات چند بار لشکریان گودرز را شکست داد اما بعد از فتوحات بعادتی که اغلب اشکانیان را بوده نسبت به اهل مملکت و بزرگان دولت بنای ظلم و تعدی گذاشت ناچار نزد بزرگان او باهم مواضعه کرده یکروز او را در شکارگاه کشتند و بعد از و گودرز برادرش بجای او بر تخت سلطنت جلوس کرد

صبحی پاشا از مصنفین معتبر در تاریخ واردانس شرحی نوشته که خلاصهٔ آن از قرار ذیل است

بعد از اردوان سیم پسرش واردان در سنهٔ چهل و یک میلادی بجای او جلوس نمود و او شجاع و دارای صفات پسندیده و شرف خودهٔ اشکانی بود عیبش آنکه حدت مزاج داشت در آن وقتیکه میخواست با دولت روم اقدام بجنگ یا اعلان حرب نماید پسر بزرگ او گودرز مدعی سلطنت شد واردان را اغتشاش داخله مانع آن مرام شده در تهیهٔ دفع برادرزاده بود که ثالثی مصمم غصب تخت و تاج گردید واردان و گودرز چون این بدانستند صلح کردند و ممالک ایران را قسمت نمودند و گرگان گودرز را شد بعد از ان واردان سلاطین سلوکیه تیسفون را که در عهد پدرش مدت شش سال از اطاعت اشکانیان تحاشی داشتند مطیع کرد گودرز باین واسطه بر واردان حسد برده و آنهارا که از و شاکی بودند دور خود جمع نمود که با عم خود بجدال پردازد و دوباره آشوب در داخله درگرفت اما واردان طوری او را منهزم کرد و تعاقب نمود که پیش از آن نظیر آن واقع نشده بود گودرز پناه بقبایل وحشی اسکیت برده و اگر عساکر واردان مثل خود او رشادت میکردند خیلی بر وسعت مملکت او می افزود لکن از بی غیرتی لشکریان ناچار واردان با قبایل وحشی صلح کرده معاودت نمود و بنای سوء سلوک را گذاشت سران و بزرگان اشکانی از و مکدر شده در وقتیکه سرگرم شکار بودند هلاکش نمودند و گودرز را در سال چهل و هفت میلادی بجای او جلوس دادند از یکی از سکه های گودرز چنین بر می آید که واردان در سنهٔ چهل و پنج میلادی کشته شده باین قاعده مدت ملک واردان پنجسال بوده است

فصل ۲۱

فصل بیست و یکم

در سلطنت اشک یا ارشاک یا ارساس بیست و یکم که گودرز نام داشت

اشک بیست و یکم گودرز نیز ملقب به اورزنس دیکائیوس اپیفانس فیلهلن بوده یعنی نیکوکار و عادل و نامدار و محب یونان

چون واردانس کشته شد گودرز برادر او بجای وی بر تخت سلطنت اشکانیان جلوس کرد اما باید دانست که بعد از قتل واردانس عظما و سران اشکانی در تعیین سلطان مردد بودند و بعضی از آنها میل داشتند ماموری بروم فرستند و از شاهزادگان پارتی یکی را که در دربار آن دولت تربیت شده و جوان توانا است طلب نمایند و به پادشاهی اختیار کنند اما چون عموم طایفه اشکانی معتقد باین رای و مطلب نبودند و پادشاهی میخواستند که در خلق و خو چون خود آنها باشد مقصود آن بعض حاصل نشد و بر طبق میل عامه گودرز پادشاه شد ظلم و غدر و تعدی او از واردانس بیشتر و بدتر انکه از شجاعت و صفات حمیده برادر هیچ بهره نداشت

جلوس گودرز بنابر تحقیق و تعمقی که اهل فن در تاریخ این سلاطین کرده و از سکه‌های آنها معلوم و معین نموده و نگارنده خود نیز آن مسکوکات را بدست آورده و برای العین مشاهده کرده و فهمیده در اواخر سنه چهل و شش میلادی بوده چه سکه از واردانس بدست است مورخ بتاریخ سال مزبور یعنی چهل و شش عیسوی نیز سکه از گودرز هست که آنهم در همین سال ضرب شده پس اوائل سال واردانس پادشاه بوده و در اواخر آن گودرز جای او گرفته و سکه زده ما حصل و مختصر آنکه گودرز در یکی از شهور سنه مزبوره مالک تخت و تاج اشکانیان شده و در بعض از ماههای اوائل این سال واردانس زنده بوده و پادشاهی مینموده است

گودرز چنانکه در فصل پیش نگاشته شد قبل از این جلوس خود وقتی در ممالک اشکانی سلطنت یافت و ظلم و تعدی او او را بزودی از این مقام منیع انداخته محروم ساخت

ساخت عجب اینست که با آن تجربه باز باصلاح خلق و خوی خود نپرداخت ظلمها
ظلم و تعدی همان تعدی بلکه شدیدتر و سخت تر بعمل آورد بسبب عدم رشادت و شجاعت
و سوء تدبیر اقدام بهر جنگی که میکرد شکست میخورد و بزرگان اشکانی و رعایای آن
دولت جمیعا متنفر بوده هر روز نارو و بخشی حاصل کرده بر تنفرشان می افزود آخر الامر
کار بآنجا منجر شد که در سنه چهل و نه میلادی سفیری نزد کلودیوس قیصر روم
فرستادند و درخواست کردند که مهرداد پسر ونون و نواده فرهاد چهارم را که در دربار
تخت دولت روم بصورت مهمان و در معنی گرو بود اجازه معاودت بایران دهد
تا او را بپادشاهی اختیار کنند و مطلبی که سفیر بعرض قیصر رسانید از قرار ذیل
بود

ما از معاهده دولت روم و دولت اشکانی با خبریم و استقرار آن را خواهانیم
استقامت سلطنت اشکانیان را طالبیم اما گودرز در مهام ملکی وضعی ناهنجار دارد
که تحمل آن بر ما دشوار است هم اکابر اشکانی از وی منزجراند هم عموم اهالی این پادشاهی
برادر و خویش و منسوبان نزدیک و دور سلطنت را کشته بر کبار آنها رحم نکرده
نه بر صغار حتی زنهای آبستن را هلاک نموده ظالمی بیکاره است در جنگ با دشمن
مقهور است و نسبت بمظلومان قهار و جابر

اگرچه شاهزادگان اشکانی در دربار دولت روم اسماً گروی هستند اما شما
برای این مقصود در آنجا گذاشته شده که در وقت لزوم و حاجت از میان دوده و
خانواده پادشاهی بدست آورند تربیت شده و اهل تمدن و متخلق باخلاق حسنه
بنابراین از اعلیحضرت کلودیوس قیصر استدعا میکنیم مهرداد را برای جلوس
بر سریر دولت و سلطنت اشکانی گسیل فرموده و پادشاهی او را مصدق
دانند

بموجب مندرجات تاریخ خطابه و معروضه سفیران اشکانی و رعایای آن دولت
در دربار قیصر روم خیلی مفصل بوده خلاصه آن این است که نگاشته شد و این
خطابه با حضور مهرداد خوانده شد و قیصر نطقی مساعد آن را استماع نمود و
جوابی پسندیده داد که خلاصه آن از قرار ذیل میباشد

اگوست

آگوست قیصر معظم روم نسبت بتباصره این دولت بیمنت رتبه النوعی داشته و من بعد
پیر فیستی خیالات آن امپراطور با فرهنگ بینا بهم وچون اشکانیان را می بینیم از برای
پادشاهی خود شاهزاده را خواستار بند کرده مملکت ما تربیت یافته و اخلاق
او تعدیل شده از فواید عدل و داد و منظور داشتن بهبودی حال عباد خبردار
گشته اجازه میدهم که او بممالک اجداد و آباء خود معاودت نماید و انصاف و حسن
سیرت نصب العین خویش کند

ملل وحشیه که همیشه گرفتار تعدی وظلم میباشند بیشک قدر عدل و انصاف را
بهتر میدانند اگر چه کمتر باین نعمت نایل شده اند مهرداد به همراهی فرستادگان
اشکانی روانه ایران خواهد شد و کابوس کاسیوس که از وضع شامات بخوبی
با خبر است و از آداب مشرق زمین آگاه بموجب دستور العمل در ورود به آسیا
از مهرداد پذیرائی میکند و در موکب او خواهد بود که وی با فراغ بال از شط فرات عبور
نماید و وارد مملکت موروثی خود شود و در آنجا بسلطنت و مهام ملکی پردازد

از خطابه کلدیوس قیصر چنین بر می آید که در آنوقت کابوس کاسیوس از جانب دولت
روم در شامات حکومت داشته که مأمور پذیرائی مهرداد در خاک آسیا و رسانیدن
او بسرحد ایران گردیده است

مهرداد از دربار دولت روم حرکت کرده به آسیا آمد و سالما وارد شهر زغما
که از بلاد شام و در ساحل نهر فرات بود شد در این شهر جمعی از نجبای اشکانی
باو پیوستند و پادشاه اسرئن یا اوسرهوئن که ناحیه ایست از حلب و امروز
شهر اورفه کرسی آن میباشد نیز بشاهزاده اشکانی ملحق شد و پادشاه
مزبور آبگار نام داشت و مجملی از این ناحیه و سلاطین آن در جلد دوم
نگاشته ایم

اهالی پارت میخواستند مهرداد اقرب طرق را اختیار کند و بزودی خود را
به طیسفون رسانند و کابوس کاسیوس هم بر همین عقیده بود اما ابگاره
پادشاه اوسرهوئن که بگفته بعضی از مورخین با گودرز دوستی داشت نگذاشت
مهرداد بر طبق این مصلحت حرکت کند او را دور گرداند و بشهر ادس پایتخت
خود برد

خود برد و چند روز سراپردهٔ اکرم جشن و ضیافت کرد و برای آنکه معطل شود و
در مدت معطلی او گودرز لشکر خود را کامل نماید آن شاهزادهٔ غافل را از راه
ارمنستان حرکت داد و کوه و برف و راههای سخت ارمنستان اسباب زحمت قشون
و همراهان مهرداد گردید و کار او را عقب انداخت

یکی از مورخین گوید مهرداد از راه دیار بکر و بیل و جزیره حرکت کرد یعنی طول دجله را
گرفته راه پیمود و بعد از مسخر نمودن نینوای قدیم که شهر کوچکی بود در حوالی موصل
از شط عبور کرده به آدیابن یعنی اربل راند ایزاتس پادشاه آدیابن که اقتداری
داشت قشونی برای معاونت و قوت او حاضر نمود گودرز در اینوقت بمهرداد نزدیک
بود و میل نداشت بزودی با او روبرو شود بلکه میخواست استعداد خود را کامل کند
اما چون رقیب او با وجهی نزدیک شده در ساحل رود کرما که شاید رود قراسوی
کرمانشاه باشد لشکر نشست و در صدد بود که بوسایل و پیغام متحدین مهرداد را
طوری کند که دست از این اتحاد کشند و حریف تنها ماند و بی قوت باشد مقصد بر
با این تدبیر گودرز موافقت کرده ایزاتس پادشاه آدیابن و ابکار پادشاه اوسروئن
عساکر خود را برداشته رفتند و مهرداد را تنها گذاشتند در اینوقت مهرداد
دیگر پناهی جز چشم داشت نداشت مگر بمردمان پارت و از آنجا که گودرز قوت طرف
مقابل را زیاده از استعداد خود نمیدید و در حقیقت پر و بال او را کنده بود
از مقابلت و مقاتلت مضایقه نداشت خلاصه جنگ در گرفت و تا مدتی نایرهٔ
قتال اشتغال داشت و کار یکسره نمیشد آخر الامر کارهینس نام که سرکردهٔ
بزرگ سپاه مهرداد بود عساکر گودرز را شکست داده آنها را تعاقب نمود لشکریان
گودرز در اثنای تعاقب غفلةً راه کارهینس را سد کرده او را کشتند یا اسیر کردند
و این فقره سبب فرار کردن قشون مهرداد گردید بعضی بمهرداد راهنمائی
نمودند که به پارهاسس نام از تبعهٔ پدر خود پناه برد و او هم چنین کرد اما آن نامرد
مهرداد را زنجیر کرده بگودرز تسلیم نمود همه کس مترقب بود که گودرز مهرداد را
بقتل رساند اما او برخلاف عقیدهٔ جمع وی را نکشت فقط حکم خواند که گوشهای
او را ببرند که ناقص شود و دیگر در خور سلطنت نباشد چه شخص ناقص الاعضا را

در آن زمان

در آن زمان بسلطنت قبول نمیکردند و بعضی بر این اند که گودرز برای توهین دولت روم گوشهای مهرداد را بریده اما عقیدهٔ اول صحیح است یعنی جهت همان است که ذکر شد و شاید هم که بر او ترحم کرده باشد

باعتقاد بعضی از مورخین مهرداد قصد تسخیر طیسفون کرده و گودرز بدفاع پرداخته و محل جنگ اخری آن دو حریف در اراضی واقعه در جنوب نینوا فیمابین دجله و سلسلهٔ کوه زاگرس بوده است و زاگرس امروز معروف به جبل طاق و همان طاق گرای معروف است

جماعتی دیگر میگویند جنگ اخری مهرداد و گودرز در اراضی ما بین اربل و بغداد اتفاق افتاده

گودرز گویند بعد از فتح و نصرت برای اشتهار آن در عوض اینکه مانند انوش سکهٔ جدیدی زنند در لوحه از سنگهای کوه بیستون حکم کرد صورت این واقعه را حجاری کردند مستر لنتن میگوید لوحه که صورت جنگ مهرداد و گودرز در بیستون در آن نقش شده از بیش منقورات بزرگترین پادشاه کیانی داراشتر و بسی از نقوش این لوحه را دست انسان بی ادب محو کرده ولی باز از بقایای آن شخص مشاهده مینماید که گودرز چگونه دشمن خود را سواره تعاقب مینماید و در آنحال هیکل فتح که پر و بال دارد در هوا پرواز میکند و در کار این است که تاج پادشاهی را بر سر گودرز گذارد و در پهلوی این نقش بخط یونانی گودرز را ساتراپ ساتراپها نوشته و آن مثل سلطان السلاطین است و مغلوب را مهرداد ثبت کرده

جای این لوحه حالا وقفنامهٔ شیخعلیخان زنگنه منقور است گودرز بعد از این فتح و نصرت خود عمر زیادی نکرد بلکه بزودی در گذشت و ظاهراً آخرین سال سلطنت او سنهٔ پنجاه و یک میلادی باشد

تاسیت میگوید او بمرگ طبیعی بدرود زندگانی گفت اما ژزف مورخ را عقیده این است که او را هلاک کرده اند چون قول تاسیت معتبر است اکثر پیروی او را کرده اند

یکی از مورخین گوید گودرز در سنهٔ چهل و نه میلادی بجای پدر خود بتخت سلطنت

جلوس کرد اما طولی نکشید که او را خلع نمودند در سال چهل و شش مجدداً بپادشاهی
رسید اگرچه اغلب ارباب سیر او را از اکثر پادشاهان اشکانی ظالمتر می‌نویسند
لکن رفتار او نسبت بمهرداد معلوم می‌نماید که گاهگاه ملایمتی نیز داشته
و احتیاط او بر تهور او می‌چربیده است شجاعتی از او بظهور نرسیده اما تدبیر
یا حیلهٔ او مسلم است صرفهٔ شخص خود را بیشتر از مصلحت مملکت مرعی و منظور
می‌نموده دولت اشکانی را از وجود او فایدهٔ عاید نشده بلکه بواسطهٔ جنگهای
طولانی که با برادر و برادرزادهٔ خود کرد مملکت را از نظم انداخت و بواسطهٔ
شکستهایی که خورد نام او ببدی در تاریخ مذکور و مشهور گردید در سنه
پنجاه و یک میلادی در گذشت یا هلاک شد و انوش یا مهرداد ابن انوش بجای
او بر تخت سلطنت اشکانیان جلوس کرد مدت ملک گودرز پنج سال بوده است

فصل بیست و دوم

در سلطنت اشک یا ارشاک یا ارساس بیست و دوم موسوم به بلاش اول

اشک بیست و دوم بلاش اول که فرنگیها او را لاگازس و لوژس می‌نویسند القاب او
اورزیس دیکایوس اپیفانس فیلهلن می‌باشد یعنی نیکوکار و عادل و نامدار و
محب یونان

بعضی از مورخین می‌نویسند بعد از گودرز ونون یا ونونس که انوش باشد و سلسلهٔ
نسبش چندان معلوم نیست بجای او بر تخت سلطنت جلوس کرد و این مطلب بزعم نگارنده
صحیح است اما چون سلطنت این پادشاه بیش از چند ماه نبوده و آن چند ماه نیز
واقعهٔ مهمهٔ تاریخی نیست اکثر او را در شمار سلاطین نیاورده همینقدر اشاره باسم و
چند ماه سلطنت او کرده‌اند از اینجهت ما هم سیرهٔ قوم را از دست ندادیم

بعضی دیگر می‌گویند بعد از گودرز مهرداد چهارم ابن انوش پادشاهی یافت و از این
بعض است صبحی پاشا صاحب تکملة العبر و ما با وجود احاطه بر اخبار ملوک اشکانی
نتوانستیم

نتوانستیم راهی قریب بصواب صحت برای این گفته بدست آریم

عجب این است که صاحب تکملة العبر اشک بیست و دویم را مهرداد نوشته و تمام وقایعی که ما بموجب اسناد معتبره نسبت به گودرز اشک بیست و یکم داده‌ایم او نسبت بمهرداد میدهد و بلاش را که ما اشک بیست و دویم میدانیم او اشک بیست و سیم مینویسد و در سوانح عهد بلاش هم در آن کتاب بعقیدهٔ ما لغزشها است

مقصود ما این نیست که عالم فاضل و هم مسلکی دانا مثل صبحی پاشا را تخطئه کنیم لغزش در مسائل علمیه خاصهٔ علما است و آن غالباً از قصور اسباب یا نبودن مقالید ابواب است و چون آن مصنف بارع مجموعه از سکه‌های اشکانی داشته ظن غالب آنست خطوط آن سکه‌ها این لغزش را باعث شده باشد باین جهت یا بهر جهتی باشد بحثی بر آن مرد دانشمند نیست و مساعی او در عالم علم مشکور است و جمله اهل خبر دانند که تاریخ اشکانیان هرچه رو بر اواخر می‌نهد اغتشاش آن بیشتر میشود و یک جهت عمدهٔ این اغتشاش اینست که در یک عصر و زمان دو پادشاه بلکه گاهی سه پادشاه هر کدام در قطری از اقطار مملکت سلطنت میکرده و با هم معاصر بوده فضلا و مورخین یونان و روم و غیره که دور از ممالک اشکانی میزیسته هر یک اسم یکی از آن دو یا سه پادشاه را شنیده و در کتب خود ضبط کرده‌اند که فلان پادشاه اشکانی در فلان سال جلوس کرد یا در فلان سال درگذشت و آن کتابها با هم مغا مطالب مصنفین با یکدیگر متباین و سایر ملل هم مستند بآن اقوال و کتب بوده و شده یعنی راه دیگر نداشته‌اند این است که خلاف در ذکر قرن و مطالب مغشوش شده و البته طول زمان و جمع اسباب و اسناد و غور و تأمل کامل باید تا رفع اشتباه شود و این مباینت از میانه برخیزد خلاصه بعد از عذر این جسارت گوئیم بعقیدهٔ ما اشک بیست و دویم بلاش اول است و شرح سلطنت این پادشاه و مقدمات لازمهٔ آن از قرار ذیل است

باید دانست که از انونش دویم سه پسر باقی ماند بلاش و تیرداد و فیروز اما معلوم نیست کدام یک از این سه پسر بزرگتر و ارشد اولاد بوده‌اند بقرار این

خارجه

خارجه باید فیروز از آن دو بزرگتر باشد ودین کاسیوس مورخ یونانی بتصریح باین مطلب نموده است بعضی از مورخین میگویند تیرداد و فیروز حقوق خود را در تخت و تاج سلطنت اشکانی ببرادر خود بلاش واگذاشتند از این حرف چنین برمی آید که آن دو برادر هر دو از بلاش بزرگتر بوده اند در هر حال همینکه بلاش بر سریر پادشاهی جلوس کرد حکومت مملکت مد را بفیروز داد اما معلوم نیست که این مد کدام مد بوده مد آذربایجان یا مد عراق عجم چه این هر دو مملکت را در عهد قدیم مد میگفته اند هر کدام که باشد برای امتنان مخصوصی بوده که از فیروز داشت و از آنجا که از تیرداد هم ممنون بود میبایست او را هم صاحب ملکی و ناحیه خوشنود نماید بلاش بر این شد که ولایتی را بگیرد و حکمرانی آن را به تیرداد دهد بنا بر این قصد تصرف ارمنستان نمود و با عساکر دولت روم بجهت تسخیر این مملکت مکرر مصاف داد و آخر الامر کار بمذاکره و گفتگو منجر شد و قرار دادند حکمرانی و سلطنت ارمنستان خاص تیرداد باشد و احدی در آن مملکت مداخله ننماید

اما شرح اول یورش و حملهٔ بلاش از اینقرار است

فاراسمانس پادشاه ایبری که گرجستان حالیه باشد و رومیها برادر او مهرداد را در سال چهل و هفت میلادی پادشاهی ارمنستان داده بودند پسری داشت موسوم برادامیس توس و او بحکمرانی و سلطنت چنان مایل و حریص بود که مافوق آن متصور نمیشد فاراسمانس دید و فهمید که این پسر را به پادشاهی ممکن است بخود او پردازد و اسبابی فراهم آورد که تخت و تاج گرجستان را از او منتزع سازد برای اینکه سر او را بجای دیگر گرم کند باو گفت ارمنستان در همسایگی ماست و ممکن است ما آن مملکت را تملک نمائیم رادامیس توس برای اینکه این کار بسازد براستمالت ارامنه پرداخت و تدبیر نمود که عم خود را مقهور کند و بلطایف الحیل ارمنستان را بی حکمران نماید تا این جای خالی او را شود در حقیقت طولی نکشید که پسر بدلالت و تصویب پدر عم خود را بکشت و زن و فرزندش را مقتول ساخت و ظلمی شدید در حق اهالی روا داشت

گویند

گویند رادامیستوس ابتدا مهرداد را خفه نمود و زوجهٔ او را که خواهر خود رادامیستوس بود خفه نمود
بعد اطفال او را که برای والدین خود زاری و بیقراری میکردند بقتل رسانید پس از آن
بتقویت پدر خود فاراسمانس بر تخت سلطنت ارمنستان جلوس کرد اما بسیاری از
ارامنه از رادامیستوس تنفر کلی داشتند و مایل بتمکین سلطنتی که بواسطهٔ غدر
و خیانت و ظلم فاحش حاصل شده نبودند در این صورت اگر دشمنی از خارج حمله به
رادامیستوس میکرد البته رعایای او بحمایت پادشاه خود شاید ضدیت هم با او میکردند تیرداد اخشد ۲
چون وضع سلطنت ارمنستان در اوان جلوس بلاش از قرار مسطور بود و پادشاه
اشکانی ایران ازین ماجرا خبر داشت و میخواست سلطنتی برای برادر خود تیرداد
درست و پا کند در همان سال اول سلطنت خود قشونی تجهیز کرده عازم تسخیر
ارمنستان شد و تخمین سال پادشاهی بلاش سنهٔ پنجاه و یک میلادی بوده و
از سکهٔ او این مطلب مستفاد و معلوم میشود و در اواخر همین سال لشکر بارمنستان
کشیده است مختصر بلاش قشونی به برادر خود تیرداد داد که بسر کرده خود او ارمنستان را
فتح کند شاید خود بلاش هم با این قشون همراهی کرده باشد تیرداد با سپاهیان خود
قدم در خاک ارمنستان نهاد عساکر گرجستان برای امداد رادامیستوس آمدند با وجود
این تیرداد در اول حمله بمقصود خود نایل گشت گرجیها بدون اینکه جنگ کنند فرار کردند
رعایای ارامنهٔ پادشاه ارمنی در مقابل دشمن ایستادگی ننمودند اهالی بلاد آرتاکزاتا
و تیگرانوسرتا دروازه های این دو شهر را بروی قشون تیرداد باز کرده ما بقی اهالی
ارمنستان در پیش تیرداد سر تسلیم نهادند و این سردار چند ماهی در این مملکت
بسلطنت پرداخت اما از سختی زمستان و فقدان آذوقه مرضی عام در آن نواحی
بروز کرد و عدهٔ کثیری از ساخلو یعنی اشکانی که در ارمن بودند تلف شدند و تیرداد
ناچار آن مملکت را تخلیه نموده باز گشت و مجدداً رادامیستوس به ارمنستان آمد
و با وجود مخالفت ارامنه بتدبیر باز بر تخت حکمرانی قرار گرفت و از سال پنجاه و یک
میلادی تا سنهٔ پنجاه و چهار بلا منازع این مملکت را مالک بود بلاش میخواست دفعهٔ ثانی
قشونی به ارمنستان گسیل نماید و آنجا را مسخر کند اما شنید ایزاتس (عزت)
حکمران آدیابن در خیال این است که خود را کاملاً مستقل کرده و ربقهٔ تبعیت پادشاه

اشکانیان را از کردن اندازد پس از استماع این خبر تنبیه و تدمیر پادشاه ادیابین را
الزم واهم دانست لهذا برای او پیغام داد که باید صرف نظر از حقوقی که اردوان
سیم بود داده تملیک و بدرستی تابع سلطنت اشکانی باشی و خراج گذار پی الا
کار تو تمام است ایزاتس از قبول این دو شرط مطلب باو امتناع نداشت اما میترسید
تمکین او سبب شود که بلاش تکالیف سخت تر ازین باو نماید ازینجهت فرستاده پادشاه
اشکانی را جواب داد و مطالب او را قبول ننمود عیال و اطفال خود را بحصین تر
حصن ولایت فرستاد و هرچه آذوقه در مملکت بود جمع کرده بقلاع محکم برد
و آنحدود را طوری از ارزاق خالی نمود که عساکر بلاش که برای تاخت و تاز بآن نواحی
می آمدند بکلی بیقوت مانده و از سایر لوازم معاش نیز محروم بودند پس ازین ترتیبات
ایزاتس در سواحل رود زاب اسفل که آنرا کاپروس هم میگفتند محلی مناسب برای
خود انتخاب کرده در آنجا مستعد و منتظر شد که هر وقت دشمن یورش آورد او بمدافعه
پردازد بلاش انهاض نموده آمد تا کنارهٔ رودخانه مزبور در آنجائیکه تقریباً
با ایزاتس برابر میشد یعنی بلاش در اینطرف رودخانه و ایزاتس آنطرف اما قبل
از آنکه دست بکار حمله شود باو خبر دادند که در ولایات شرقی آشوبی عمده
درگرفته است و جمعی از وحشیان طایفهٔ داهی و سایر قبایل اسکیث بمملکت پارت
آمده تاخت و تاز میکنند چه میدانستند بلاش در ادیابین مشغول و گرفتار کار
ایزاتس است و خیال اسکیثها و داهیها یا دهستانیها این است که تمام خاک پارت را
غارت کنند و بعضی امکنه را آتش زنند بلاش تکلیف خود را در این دید که اوّل
دفع شرّ آن طوایف وحشی را نماید بنابراین متعرض ایزاتس نشده بطرف شمال شرقی
ممالک خویش عطف عنان نمود و آن قبایل را شکست داده متفرق ساخت و
مقصودش اینکه چون کار داهیها و اسکیثها را بسازد به ایزاتس بپردازد اما در بین
اینکه بلاش با آن طوایف زد و خورد میکرد ایزاتس بمرد و برادرش مونوباز دوم
جسد او را بارض اقدس فلسطین فرستاده در آنجا بخاک سپردند و خود تاج حکومت
ادیابین را بر سر گذاشت (مونوباز معرّب منوباز است که یونانیها باینصورت درآورده
و آن مخفف مینوباز میباشد و مینو بمعنی بهشت و باز ممکن بمعنی برین و اعلی باشد

پس منوباز

پس صوت باز یعنی هشت پرین و باز در آخر کلمات دیگر فرس ظاهراً بمعنی کبیر است یعنی فلان کبیر و بازو و از یکی است چه در فارسی با و وا و قلب میکند بکر میشود) امّا مونوبازوس مینویسد آن حقوقی را که برادرش این آنز بدولت اشکانی ادّعا میکرد ادّعا کند چه این آنز خدمات شایان بدولت مشار الیها کرده بود و از جهت ادّعای بعضی حقوق مینمود و مونوبازوس چون تحقّق شخصاً بر اشکانیان نداشت برای اینکه حکومت او را در آدیابن بلاش تصدیق کند هر گونه تمکین را حاضر بود در اینصورت بلاش چه جنگی با مونوبازوس داشت پس از آنکه بلاش حکمرانی مونوبازوس و برقرار بودن او را بجای این آنز قبول کرد مونوبازوس هم رسوم تبعیّت و ادای خراج و وفاداری را کاملاً مرعی و منظور داشته طرف وثوق و اعتماد کلّی پادشاه اشکانی گردید و مسئلهٔ آدیابن منسّق شد و سوانح مذکوره یعنی لشکرکشیدن بلاش بر آدیابن و بعد از آن جنگ پادشاه اشکانی با طوایف اسکیث و دهستانی ظاهراً از حوادث سال پنجاه و دو و پنجاه و سه میلادی میباشد چه در پنجاه و چهار بلاش مجدداً بخیال تسخیر ارمنستان افتاد و معلوم است بعد از فراغ از کار آدیابن و طوایف وحشی این خیال و مجال پادشاه اشکانی را حاصل شده

بلاش در سال پنجاه و چهار میلادی باز لشکر به ارمنستان فرستاد و رادامیستوس پادشاه ارمن چند مرتبه مجبور بفرار از این مملکت شد و باز معاودت نمود و با عساکر اشکانی در آویخت امّا سال پنجاه و چهار تمام نشده بود که یکباره از سلطنت خود و نگهداری این مملکت مرفوع الطمع شده بگریخت. و لشکر بلاش آنجا را متصرّف شدند و تیرداد برادر بلاش بار دیگر پادشاهی ارمنستان یافت و این مملکت در تحت تبعیّت اشکانیان ایران در آمد

مسئلهٔ عمده در اینجا این است که بلاش از چه جهت مطلقا اعتنائی بدولت روم نکرد و حال آنکه رومیها در ارمنستان ادّعای حقوق میکردند و مملکت و دولت ارمنستان را در تحت حمایت خود میدانستند و میبایست بلاش ملاحظهٔ دولت روم را در این مورد بنماید اوّلاً اقدام بتصرّف ارمنستان نکند و فرضاً بهانهٔ

در سنهٔ هم برای اینکار بدست آورده باشد بعد از تصرّف باید قلاع سفیریکه بندبار
دولت روم فرستد و باز نماید که بفلان موجب فلان ضرورت من اینکار کردم
چون هیچ چنین کاری نکرد و اعتنائی بروم بها نمود باید جهت را دانست ظنّ غالب
این است که بلاش میدانست قیصر روم در آنوقت جوانی است که هنوز هیجده سال
آن تمام نشده و میل مدعی بلشکرکشی و جنگ ندارد تمام خیال و همّ او بموسیقی
و صنایع مصروف است و در بند مملکتی که از پای تخت او خیلی دور میباشد نیست
و باکی ندارد از اینکه ارمنستان از تحت تصرّف یا حمایت او خارج کردد خلاصه
بلاش با ملاحظات مسطوره یا بجهات دیکر هیچ اعتنائی بدولت روم نکرد مثل
اینکه دولت مشار الیها در این قسمت آسیا مطلقا حقّی نیست و برادر خود تیرداد را
در شهر آرتاگزاتا بر تخت سلطنت ارمنستان نشانید قیصر روم در این وقت
نرن بود و شاید شخصاً چنانکه بلاش تصوّر کرده التفاتی باین مطلب نداشت
اما رجال دولت و مستشاران او غافل نبودند و وزرای نرن بخیال اقدامات فوری
افتادند و حکم شد بزودی لشکر روم جمع شوند و بر ارمنستان روند آنچه طبیعة
لازم بود دیده شد و مصمّم عبور از فرات کردیدند و در ین حال حکمی بر آنطیوخس پادشا
کمارژن که یکی از ایالات قدیمهٔ شام بوده رسید که عساکر خود را جمع کند و
مستعد یورش و حمله بمملکت اشکانیان شود حکم دیکر به همین مضمون بر اگریپای
دوّم پادشاه یهود در یافت نمود و برای ولایات منضمّهٔ روم در حدود
ارمنستان حکمرانهای جدید تعیین کردند آرپس توبولوس پسر هرد پادشا
کالسیس از جزایر آرشیپل که پسر عمّ اگریپای دوّم بود حکمرانی قسمت کوچکی
از منضمّات مزبوره را یافت حکومت سفن که قسمتی از جنوب غربی ارمنستان
بود و وسعت و اهمیتی داشت خاص سهموس نام شد کربولو را که بهترین سرکردهای
آنوقت روم بود از ژرمنی احضار کردند که حکمرانی ولایات کاپادس و کالاسیه
با و تفویض شود (کاپادس از اقطار قدیمهٔ آسیای صغیر بوده و امروز منعلق به
قسمتی از ولایات سیواس و قرامان میباشد و کالاسیه نیز مملکتی بوده است
در مرکز آسیای صغیر قدیم) و مقرّر شد کلّیّهٔ امور این جنگ که برای تجدید

متصرف ارمنستان میشود بمراقبت و مبصری او باشد
دستور العمل هم برای اومیدیوس حاکم شام فرستادند و مضمون اینکه با کربول
و خیالات او همراه باشد بعد از این ترتیبات در فصل بهار سنه پنجاه و پنج
میلادی عساکر روم برای جنگ حاضر و مهیا گشتند و دوباره وضع مقتضی شد
که فیما بین دولتین روم و اشکانی جنگی در گیرد نظیر محاربه آنتوان سردار بزرگ
روم و فرهاد پادشاه اشکانی که شرح آن پیش نگاشته شده است اما در وقتی
که شرح چنین روی میبودند و گمان میکردند تا بره قتال در تمام آسیای غربی اشتعال
میباید بغتةً صلح شد هم کربول هم طبیعتا اومیدیوس ایلچی نزد بلاش فرستاده
از وی درخواست نمودند که بعضی گروگانها نسبت بدولت روم نماید و سختگیری
نکند و باو فهمانیدند که اگر گروگانهائی را که منظور است بدهد ولی ارمنستان
از تو منتزع نخواهد شد و البته متصرف درین خواهد بود و اگر سختگیری یقینا
عساکر رومی ارمنستان را خواهد گرفت بلاش برغبت کوشیده و سفرای
کربول و اومیدیوس را دو قرار شد معتبرترین اجزاء خانواده سلطنت را بلاش
نزد سرکردگان رومی فرستند که در دولت و مملکت روم بعنوان گروگان بمانند
و قشون او نیز ارمنستان را تخلیه نماید اما با وجود این قرارداد از مسطورات
مورخین چنین مستفاد میگردد که نه قشون بلاش ارمنستان را تخلیه کردند
نه عساکر روم آن مملکت را متصرف نمودند اما جهات تاریخی میتوانیم دانست
که کربول و اومیدیوس سرداران روم درین موقع بدولت متبوعه خود خیانت
کرده و صرفه خود را منظور داشته اند یعنی میان آن دو سردار رقابت بوده اومیدیوس
خیال مینموده که اگر با عساکر اشکانی جنگ کنند و غالب شوند این فتح
باسم کربول تمام و معروف میشود و اسباب اشتهار و اعتبار او میگردد
کربول هم همینطور احتمالی میداده خلاصه با آنهمه تهیه و ترتیبات دولت روم
ارمنستان در تصرف پادشاه اشکانی ماند چنانکه تاسیت مورخ تصریح به
این مطلب کرده میگوید در سال پنجاه و هشت میلادی تیرداد برادر
بلاش مملکت ارمن را متصرف بود

درین اوان

در این اوان واقعهٔ دیگر واقع شد که برای دولت روم زاید الوصف مساعد بود و میبایست در چنین وقتی بیزحمت و تجشم مملکت ارمنستان را مسخر نماید و آن واقعه طغیان وارداتس با او در مردان پسر بلاش بود که بر پدرش شوریده و جمعی را دور خود جمع کرد که تخت و تاج سلطنت اشکانی را مالک شود و بلاش را از پادشاهی خلع کند شک نیست که با وجود چنین غائلهٔ مهمی در داخله بلاش نمیتوانست بخارجه بپردازد باید اوّل این شعلهٔ خانه سوز را منطفی سازد بعد بکار دیگر دست زند

نویسندگان آن عصر و زمان در نگارش این خبر استعجاب میکنند که با وجود این گرفتاری بلاش سرداران روم چرا بر پادشاه اشکانی سخت نگرفتند و ارمنستان را از چنگ او بیرون نیاوردند و راضی بگروی و بعضی حرفها شدند و اشاره بحسد سرداران روم مینمایند لکن جای اشاره نیست و باید تصریح نمود که مطلب از همان قرار است که در فوق ذکر شد

بار دیگر وارداتس در سنهٔ پنجاه و پنج میلادی سلطنت و پادشاهی خود را در پارث اعلان نمود و سکه هم زد بلاش بدفع او برخاست و مهیای تدمیر او گردید و مدت سه سال میان پدر و پسر کشمکش و زد و خورد در کار بود و شرح و تفصیل این ماجرا را مصنفین آن عصر بدرستی ثبت و ضبط نکرده اند همینقدر معلوم میشود که در سال پنجاه و هشت میلادی بلاش وارداتس پسر خود را مقهور نمود و او غائب گشت محتمل که بلاش او را کشته باشد

چندین سکه از این وارداتس که معروف به وارداتس دوّم میباشد بدست است و مورّخ بتاریخ سال پنجاه و پنج و سال پنجاه و شش و پنجاه و هفت و پنجاه و هشت میلادی است

چون خیال بلاش از جانب پسرش وارداتس آسوده شد آن نرمی و ملایمتی که در روابط خود با کربولو و اومیدیوس داشت بکنار گذاشت و آغاز سختی نموده گفت باید برادرم تیرداد پادشاه ارمنستان باشد و آن مملکت بدولت اشکانی تبعیت نماید نه بدولت روم و تیرداد نیز نسبت به ارمنیهائی که بطرف روم مایل بودند

بودند بسخن گیری پرداخت و آنها را دو چار صدمات ساخت
بعضی از مورخین چنو نوشته اند در سال پنجاه و پنج میلادی که پادشاه اشکانی
از خانواده سلطنت بدولت روم گروگان داد سفیری مأمور دربار روم نمود
که در باب قرار داد بین دولتین مذاکره نماید و تکالیف و وظایف جانبین را
مشخص و معلوم کنند دولت روم در جواب سفیر اشکانی مدتی مماطله و مسامحه
نمود و آخر الامر که جواب رسید منتهی این بود که تیرداد یا باید از سلطنت ارمنستان
چشم بپوشد یا در تحت تبعیت روم متقلد این شغل خطیر باشد پس دولت روم
در دعاوی خود راسخ و از اینطرف هم بلاش که از مخمصه داخلی فراغت یافته
سخت و این دو مدعی اگرچه از یکدیگر دور بودند هیچ چیز نزدیک نمیکرد
مگر جنگ و زور اسلحه و کربول بزودی ملتفت این معنی شده دانست
از پس سه سال آسایش و آرامش باید تهیه حربی عظیم نماید بنابرین بنظم
لشکریان روم پرداخت و با بعضی از طوایف شجاع و رشید حول و حوش ساخت
از جمله فارسمانس پادشاه گرجستان را مجدداً با دولت روم متحد نمود و نیز
آنطیوخس پادشاه کماژن ابرام کرد که خود بشخصه با قشونی که دارد وارد خاک
ارمنستان شود و بر قسمت عمده از این مملکت حمله کند بلاش چون از این ماجرا
خبردار گشت دسته قشونی با مداد برادر خود تیرداد به ارمن فرستاد و جا
داشت که خود روانه آن صوب شود اما باز شورشی در هیرکانی (گرگان)
در گرفت و خیال پادشاه اشکانی را مشغول نمود و رومیها از این فقره خیلی
خوشوقت شدند

از مسطورات مورخین چنین بر می آید که تیرداد درین هنگام تقاعد کرده
بعبارت اخری رومیها او را فریب داده و شرایط مدافعه را بعمل نیاورد از
آنطرف دولت روم هم در وعده ها که به تیرداد نموده راه خلف پیمود و بجای
وفا بنای تعلل را گذاشت مختصر در سنه شصت میلادی آرتاگزاتا پایتخت
ارمنستان و شهر تیگرانوسرتا که دوم شهر اینمملکت بود از تصرف تیرداد خارج
شد بعد از آن از طرف آذربایجان عساکر اشکانی باز بکمک تیرداد آمده کوشش

آنها نیز

آنها نیز بیفایده شد بلکه شکست خوردند و نتیجهٔ این شکست آن شد که ارمنستان
کلیتاً واگذار برومیها شد و سلطنت آن را بر تیگران نوادهٔ آرکلاوس که
پادشاه کاپادوس بود دادند اما قطعات چند از این مملکت مجزا گردید هر قطعه را
بیکی از شاهزادگان ممالک مجاورهٔ ارمن واگذار کردند کسانیکه از این قطعات
بهره‌مند شدند فاراسمانس پادشاه گرجستان و پلموپادشاه پنت (پنت) و
اردیس توبوس پادشاه ارمنستان صغیر و انطیوخس پادشاه کماژن بودند
درحالیتکه شاهزادگان مذکور قبل از این واقعه از دولت اشکانی طرفگیری
میکردند و آن دولت را بر دولت روم ترجیح میدادند

با آنکه برحسب ظاهر کار ارمنستان بوضع مذکور یکسره شد باز مردم این مملکت
تکلیف خود را گم کرده بودند و نمیدانستند درمیان دو رقیب بزرگ که دولتین
روم و اشکانی باشد چه کنند اما بلاش تا گرفتار آشوب و شورش هیرکانی بود
یقین است که کاری بکار ارمنستان نداشت و ناچار باید محلی را که مرکز مملکت
و با وطن او همخاک است آرام کند و در تحت اطاعت آرد بنابراین جمله هم بلاش
مصروف کار ناحیهٔ بود که با پارت همسایه است اما چه میکرد و زد و خورد او
با کی بود و طرف مقابل کدام معلوم نیست چه مورخین آن قرون چیزی در بنا
ننوشته‌اند اما اشاره کرده‌اند که رومیها محرک شورش هیرکانی شده و این
مطلب هم خیالی است و دلیلی ندارد جز اینکه در آن سنوات چند نفر از گرگان
بشهر روم رفتند و از نرن قیصر روم درخواست نمودند که مددی بآنها دهد
اما چون نرن بآنها اقبالی نکرد بسمت مشرق معاودت کردند و هم تا میترسیدند
دو چار صدمات ملازمان بلاش شوند لهذا از خط مستقیم حرکت نموده کربولو
برعایت آنها ساعی شده از راه سند بر محیط هندوستان و سند ایشان را
بوطن خود مراجعت داد

بلاش چون شورش هیرکانی و آشوب آن را رفع کرد بخیال ارمنستان افتاد
زیرا که این مملکت را اولاً برای برادر خود گرفته بود و حالا که از دست رفته
سر برادرش بی کلاه مانده نیز غرض از اینکار آنکه تیرداد که حقوق سلطنت

خود را

خود را بر بلاش واگذار کرده رعایتی از جانب بکر از بلاش ببینند ممنون شوند
حالا که ارمنستان را خود بباد داده میگوید بلاش تقویت نکرد و مدد نداد
که اینطور شد و برادر را بی غیرت میخوانند و بلاش مقید است رفع دلتنگی برادر را
نماید ثانیاً بعد از غلبهٔ دولت روم بر ارمن و بذل و تقسیم آن مملکت بتیگران
پادشاه جدید آن برای اظهار وجود و قابلیت بخیال تاخت و تاز افتاده هوای
میخواست حمله بر ادیابین کند منوبازوس پادشاه ادیابین که این بدید و دانست
که تاب مقاومت ندارد بر این شد که ربقهٔ اطاعت دولت روم را بر گردن
گیرد و خود را از مخمصهٔ جنگ با تیگران آسوده کند بلاش از این وضع
آگاه شده فهمید نه تنها ارمنستان از وی منتزع شده بلکه بعدها از اطراف
حملها بممالک و متصرفات او خواهد شد ثالثاً عموم رعایا و اهالی مملکت
او هم دیدند که وی مملکتی را بجد گرفت و نتوانست نگاه دارد در اینصورت البته
در انظار آنها بی عظم خواهد شد و ممکن است او را استهزا کنند دفع
این مفاسد را بار مصمم شد که با دولت روم بهم زند و بر ارمن حمله کند و آنجا را
بهر نحو که باشد مسخر نماید

بلاش قبل از اقدام بکار مجلس شورایی مرکب از نجبا و عظما و بزرگان کشور
و لشکر تشکیل داده خطابهٔ بمضمون ذیل در آن مجلس خوانده گفت

ای اهالی پارت و سران ملک و دولت برادران من از حقوق و ادعائی
که در سلطنت داشتند صرف نظر نمودند و من در میان شما اول شخص شدم
و دارای رتبهٔ بزرگ گردیدم پس از حصول این مقام منیع جهد کردم که وضع خوشی
در میان خودمان برقرار نمایم یعنی بجای اینکه برادران پیشتر باهم کینه میورزیدند
من خواستم کاری کنم که باهم موافق و دوست و مهربان باشند بنا بر این قصد
و نیت بود که مملکت مد را ببرادرم فیروز دادم پس از آن طولی نکشید که برای
این برادرم تیرداد که الآن در میان شما حضور دارد ارمنستان را گرفتم و
سلطنت آنرا باو واگذاشتم و این سلطنت در دولت اشکانی رتبهٔ سیم دارد
یعنی سلطان اینمملکت سیم شخص دولت اشکانی است باین نمط بنیان مهر

و محبت

محبت و صلح و مسالمت را در خانواده خود مستحکم نمودم اینک روسها آن بنای
محکم را متزلزل ساخته اند اما باید بدانید که روسها هرگز نقض عهد ما ننموده
جز اینکه برای خود آنها مضر بوده بعد ها نیز نخواهند دانست که همین کارهم اسباب
خرابی خود شان است من خود معترفم که در ممالک موروثی خود هموار نتوانستم
امنیت و آسایش برقرار باشد و رعایای من از صدمات و نتایج جنگ
وجدل محفوظ باشند و خود نیز با حسن سلوک نسبت با آنها رفتار نمایم و مهما
امکن پیرامون خونریزی و بکار بردن قوهٔ جبریه نگردم اگر این گناه است
و ضعف و سستی من از آن اسباب شده استغفار میکنم و بعد برتلافی میتوانم شمشیر
میکشم و چندان از دشمن میکشم که شما خود بگوئید من منتها غیرت خود را اظهار
ساختم و تکالیف خود را با اعلی درجه بپرداختم و آنچه برگردن من بود در پیش
چشم شما بر زمین انداختم اما بشما بگویم از عدم اصرار من بقتال و جدال لطمه
بقوت و قدرت شما وارد نیامده و از شوکت و عظمت دولت اشکانی چیزی
نکاسته بلکه بر شهرت شجاعت و جلادت شما یک صفت پسندیده که آن عبارت
از رفق و ملایمت است افزوده ام و حنداوغلق ابن سیره و طریقه را دوست
میدارند

پس از این خطابه تاج بر سر تیرداد گذاشته گفت این برادر من که می بینید
کافی السابق پادشاه ارمنستان است و آن مملکت را مجدداً برای او خواهم
گرفت

چون بلاش بزرگ کان اشکانی خاصه برادر خود تیرداد را از مقاصد خویش مطلع
ساخت بترتیب انجام و اجرای کار پرداخت اولاً بر مونازس که یکی از سرکردگان
اشکانی بود و ثانیاً بر مونوبازوس پادشاه آدیابن حکم کرد تهیهٔ کار خود را
دیده حمله بر ارمنستان نمایند و خود نیز با لشکری جرار و استعدادی کافی بطرف
شط فرات راند و قصد تاختن بشام نمود مونازس و مونوبازوس متفقاً وارد
ارمنستان شده آمدند تا دور شهر تیگرانوسرتا و تیگران را در میان بلد محاصره
کردند این شهر بعد از آنکه کربولن شهر ارتاکزاتا را خراب کرد پای تخت ارمنستان
شده بود

شده بود بلاش هم خود با قشون همراه تا بنزدیکی نصیبین از بلاد بین
النهرین (مزوپوتامی) پیش رفت و حضور او در آن نقطه هم برارمنستان و هم
بشامات تهدید میکرد اما لشکرهای موناز س و مونو باز وس نتوانستند
شهر تیگرانسرتا را فتح کنند بعلاوه کربول شخصی را نزد بلاش فرستاده و
پیغام داد که چون عساکر اشکانی برارمنستان حمله نموده اند منهم بممالک
اشکانی خواهم تاخت بلاش در جواب گفت من راضی میشوم که بمذاکره پردازیم
و قراری فیمابین داده شود بنابراین بهتر است که در کار جنگ عجله نکنیم
اتفاقا یک چیز هم قهرا کار دو خصم را عقب انداخت و آن ملخ خوارگی بود در
ناحیه علیای بین النهرین و فقدان آذوقه و علیق برای اسب آدم و قشونی
که مو میان داشتند تقریبا تمام آنها سوای نظام بودند و بیمه و تمرد از
روم نمیتوانستند صبر ای بجنگ داشته باشند بلاش هم از این معنی خرسند
بود و بزودی قبول نمود که عساکر او از محاصره تیگرانسرتا دست بکشند
و ارمنستان را تخلیه کنند مشروط که رومیها هم در آن مملکت نمانند و ارامنه را
آسوده گذارند نه یک سرباز رومی در آن سرزمین توقف کند نه یک لشکری
اشکانی متارکه باشد تا بلاش سفیرهای بدربار دولت روم فرستد و در آن دربار
بمذاکره قرار بدرستی در کار ارمن داده شود بالجمله چندماهی آن متارکه بطریق
میل بلاش مرعی بود و طرفین آسوده میزیستند در اواخر فصل پائیز کار شکل
دیگر پیدا کرد یعنی کاسنیوس پاتوس نامی که طرف التفات مخصوص نرون
قیصر روم بود مأمور و نایب و اداره کردن کارهای ارمنستان شد و زمام
مهام عسکریه را مورنلیپیکی بدست او افتاد کربول که قبل از پاتوس هم
سمت داشت و خود از قیصر استدعا کرده بود یکنفر مرد قابل برای معاونت او
مأمور نماید و قصد کربول فی الحقیقه معاون و ممد بود و شاید که
حاجتی هم بجنگ نداشت تا میتر پیدا کرد پیش از این در کارهای مشرق باختیار
حرکت و ریاست کند قیصر براو حسد برد خواست شخص قابلی را در اعمال شرقیه
شریک خود نماید تا اقتدار و کفایت او را بنظر نرون نیاید اما برحسب اتفاق

قیصر

قیصر شخص بی قابلیت و استعدادی را برای همراهی و امداد کربول انتخاب
نمود خلاصه پاتوس بمشرق زمین آمد و یکدسته قشون معتبر نیز با خود همراه
آورد و بعد از ملاقات با کربول کلیهٔ قشون روم که در مشرق بودند بالسویه
ما بین این دو سردار قسمت شد لشکریان شام در تحت فرمان کربول و
عساکر پنت و گالاسی و کاپادس باختیار پاتوس و هر یک از این دو سر کرده
سه دستهٔ معتبر سپاهی داشتند و باهم باتفاق راه میرفتند کربول چون
التفات قیصر را نسبت به پاتوس میدانست و ملتفت بود که ویرا برای
معاونت او نفرستاده بلکه رقیبی برای کربول تراشیده است از پاتوس نفرت
داشت و بر او حسد میورزید پاتوس هم تصدیقی باعمال کربول در مشرق
نداشت و او را استهزا مینمود و عقیدهٔ او این بود که باید بزودی و سختی
اقدام بجنگ کنند و تمام ارمنستان را بتازند و بلاد را بیدرنگ غارت
نمایند و وضع و نتیجهٔ جنگ تغییر کند یعنی بجای اینکه بعد از غلبه بر ارمن
سلطانی برای آن معین شود آنرا بصورت ولایتی از ولایات روم در آرند
در همین اوان موعد مراجعت سفیر بلاش از دربار دولت روم منقضی شد
وجواب نیاورد و مدت متارکه نیز بعد از سه چهار ماه بانتها رسید سرداران
روم یکمرتبه بنای یورش و حمله را گذاشتند و جنگ پائیزی در گرفت و این جنگ
دوم بود که در عرض امسال کردند کربول از شط فرات عبور نمود و با عساکر
زیاد اشکانی برابر شد و در جزئی فاصله از شط مزبور بود در میان تپه‌ها
موقع محکمی را متصرف گشته اردوی منظمی تشکیل داد پاتوس هم با سه دسته
قشون معتبر از سپاه روم از راه کاپادس قدم در خاک ارمنستان نهاد و از
سلسلهٔ کوه توروس گذشته خیلی از امکنه را غارت کرد چون زمستان نزدیک
بود و در هیچ محل لشکریان پادشاه اشکانی در جلو او پدیدار نشدند او
جنگجویان خود را از میان کوه برگردانده گمان کرد که جنگ تمام شد لهذا
فتحنامه نوشته برای زن قیصر روم فرستاد و یکدسته از سه دسته قشون خود
را مأمور ناحیه پنت نمود که زمستان را در آنجا بسر برند و دو دستهٔ دیگر را فیمابین

کوه توروس و شط فرات اقامت داد و آنها را مرخص کرد که به اختیار خود باشند
سربازان این وضع را مغتنم دانسته و لذت زندگانی در بلاد شام و کاپادوسیا را
بر سختی زمستان اراضی مرتفعهٔ ارمنستان ترجیح داده بآن نواحی رفتند و مشغول
عیش و خوشگذرانی شدند فی الحقیقه بعد از آنکه اردوی منظم رومی در ارمنستان
مرخص و متفرق شد و پاتوس بی استعداد ماند ناگاه شنید بلاش باین طرف متوجه شده
رو باو می آید و زحمت و سختی قشون کشی در سرمای زمستان را بر خود هموار کرده است
در اینموقع دست و پای خود را گم نموده و فی الحقیقه بی قابلیتی خود را ظاهر ساخت
و نزدیک شدن پادشاه اشکانی او را در گرداب تزلزل و تردید انداخت
ابتدا خیال کرد در اردوی خود بماند و در حالت مدافعه باشد بعد از این
خیال منصرف شده بنظرش آمد که صلاح در پیش رفتن است بعساکر خود فرمان
داد باستقبال دشمن بشتابند و چند نفر جاسوس از پیش روانه نمود که او را
از وضع و درجهٔ استعداد لشکریان پارت با خبر سازند جاسوسان گرفتار
و هلاک شدند و نتوانستند سردار رومی را از حالت اردوی اشکانی مطلع
نمایند چون چنین شد پاتوس که با قشون خود قدری بطرف بلاش پیش آمده
بود واپس رفته در جای اول خود نشست اما سه هزار نفر از سپاه زبدهٔ روم را
مأمور کرد بروند معبر توروس را سد نمایند چه پادشاه اشکانی می بایست
از این معبر عبور کند بعضی از قشون سوارهٔ پانونی هم مأمور امداد آن سه هزار
نفر شدند (پانونی قطعه زمینی است از اروپای قدیم که رودخانهٔ دانوب آنرا از
مملکت ژرمن جدا مینموده) همینکه لشکریان بلاش بمعبر توروس نزدیک شدند
سواران پانونی فرار کردند و مکشوف شد که این کار پاتوس از روی حزم و
عقل نبوده سردار رومی متحیر ماند که چکند بعد از فکر و تأمل بسیار بر این شد
که کربولن را از سختی وضع خود آگاه نماید برای او پیغام داده گفت بدان که
عنقریب عساکر اشکانی بر من و قشون رومی حمله خواهند کرد کربولن که می بایست
بتعجیل به امداد پاتوس بیاید عمداً بتأنی پرداخت و با خود اندیشید که من باید
وقتی به پاتوس ملحق شوم که سپاهیان او مستأصل و قریب به اضمحلال شده
باشند

باشند و مثل آنها را از چنگال سطوت سواران پارت بیرون آرم تا آنها مرا نجات
دهنده خود دانند مختصر قشون جزئی که پاتوس مأمور معبر توروس کرده بود
مغلوب اشکانیان شده اغلب آنها دیار عدم گرفتند پاتوس زن و فرزند خود را
در قصر با حصین حصین آرساموزاتا گذاشته چه اردوی با استعداد روم در
آنجا بود و باید دانست آرساموزاتا که امروز به شمشاط معروف است یکی
از قلاع و حصون ارمنستان قدیم و در نزدیکی شط فرات بوده دخلی به ساموزاتا
که سمیساط باشد ندارد بلکه چهل میل میانه شمشاط و سمیساط فاصله
است

عساکر بلاش شمشاط را محاصره کردند و روز بروز ادعوت بجنگ نمودند قشون
روم جرأت بیرون آمدن از حصن و محل با حصانت خود نکردند و چون اعتماد
و استظهاری به پاتوس سرکرده خود نداشتند گفتند باید بدشمن تسلیم شد
پاتوس دید کار بر سخت شده و آبرویش بکباره میرود مجدداً ایلچی نزد کربول
فرستاده پیغام داد که باشتاب هر چه تمامتر خود را با برسان و بقیة السیف قشون
شکست خورده روم را نجات ده کربول با لشکر انبوه جمعی خود حرکت کرده که بزودی
به پاتوس ملحق شود اما این سردار ناقابل بجای اینکه سپاهیان خود را دلداری
دهد و رفع وحشت از آنها نماید خود نیز متوحش شده با آنکه آذوقه فراوان با وی
داشت و میتوانست چند هفته بلکه چند ماه خود داری کند و لشکر خود را آسوده
نگاه دارد هیچ صبر نکرده و دامن سکون و تحمل را از دست داده در حقیقت
تسلیم شد و با بلاش از صلح سخن راند بلاش گفت تکلیف سردار و قشون روم
اینست که آذوقه و مهمات حربیه خود را بعساکر اشکانی تحویل دهند و قلاع و
سنگرهای خود را تخلیه نمایند و از ارمنستان بیرون روند و متارکه تا باشد
و کسی کاری به ارمنستان نداشته باشد و سفرای جدید از جانب پادشاه اشکانی
بدربار دولت روم روند و در آنجا قراری که فیما بین دو دولتین باید داده شود
بدهند و بازگردند علاوه رومیها پلی روی رودخانه آرسانیاس که شعبه از
شط فرات است برای یادگار غلبه اشکانیان بر رومیان بسازند اگرچه برای

دولت اشکانی فایده در آن منصور نیست

پاتوس قبول این شرایط و تکالیف پادشاه اشکانی را نموده و زیاده بر آنچه گفته شد
اسباب هتک آبرو و بی شأنی و بیحرمتی برای دولت روم فراهم نیامد و رومیها
قلاع و سنگرهای خود را گذاشته رفتند و پیش از آنکه آنها حرکت کنند اشکانیان
وارد قلاع و حصون و سنگرهای آنها شده هرچه را گمان میکردند رومیها
از ارامنه تاراج کرده از آنها گرفتند بلکه اسلحه و لباس آنها را نیز مال خود
داشتند بعبارة اخری پادشاه رومیها را برهنه نموده گفتند بروید که اینجا جای
شما نیست آنها نیز چون دیدند که ضدیت و مخالفت و مقاومت برای
ایشان اسباب محصوری کلی و اتلاف نفوس بسیار است سراپا تسلیم و تمکین شده
و مطیع و منقاد گشتند

پاتوس چون خود را آزاد یافت بطرف شط فرات شتافت و آنچه از لشکریان او
زخمی و مجروح شده بودند نزد ارامنه گذاشت چون بفرات رسید بکربول ملحق
گردید و معلوم شد که اگر سه روز پا می افشرد و عنان جلادت را از دست
نمیداد کربول باو می پیوست و این طور زبون و مذلت نمیرفت عجب آنکه بعد از
رسیدن این دو سردار بیکدیگر و ملاحظه نتیجه نفاقی که از پیش باهم نموده باز
هم متنبه نشده بودند همان برودت و سرسنگینی همان هیچ بر این نشدند
که اتفاق کنند و بتلافی مافات پردازند و کاری بسازند کربول بپاتوس گفت
چرا عبث مرا بمرارت حرکت انداختی و حال آنکه تو خود اگر جهد و اقدامی کرده بودی
کار اشکانیان را میساختی پاتوس چون میخواست پرده بر روی بی قابلیتی و
خبط و خطای خود و ننگی که حاصل شده بکشد بکربول اظهار داشت که قشون
ابوالجمعی خود را با بقایای لشکریان من همراه کن باتفاق میرویم و ارمنستان را
متصاحب میکنیم چه بلاش و عساکرش از آن مملکت خارج شده اند کربول بسردی
در جواب او گفت چنین دستور العملی از قیصر بمن نرسیده است بر من بود که
بیایم و تو و همراهانت را نجات دهم و نگذارم دشمن شما را نابود کند حال که
کار گذشته و تو هم از خطر جسته بسوریه (مملکت شام) مراجعت میکنم و در آنجا
اقامت

اقامت میبنماییم زیرا که از قصد و خیال دشمن بیخبریم و تکلیف خود را بدرستی
نمیدانم از این گذشته برای پیادگان قشون من که راه دراز پیموده و خسته شده
سخت و مشکل است که با سواران تازه نفس پارث که خستگی نمیفهمند و راههای
دراز را به آسانی طی میکنند برابر شوند آن دو سرکرده بعد از این حرفهای
مغرضانه بیمعنی از هم جدا شدند پاتوس بر کاپادوس رفت و کربول بشام معاودت
نمود در اینحال بلاش به کربول پیغام داد که بلاد جزیره یعنی بین النهرین فرات و
دجله را تخلیه کن کربول قبول کرد بشرط آنکه قشون اشکانی از ارمنستان کلیةً
بیرون روند بلاش که تازه برادر خود تیرداد را بار دیگر بسریر سلطنت ارمن جلوس داده
چنین میپنداشت که ارامنه را اگر بحالت خود واگذار کنند آنها تبعیت اشکانیان را
بر رومیان ترجیح میدهند لهذا بآن شرط راضی شد حاصل آنکه چندماه
ممالک بین دولت اشکانی و رومیان در حالت متارکه بود
بلاش بعد از تسلیم شدن پاتوس چند نفر را بدربار دولت روم مأمور کرد
و آنها در بهار سال شصت و سه میلادی وارد شهر رم شدند و بدون تعلل و
معطلی بحضور قیصر رفتند و اظهار صلح کردند بشرط آنکه دولت روم سلطنت
تیرداد را در ارمن تصدیق کند و از اینطرف تیرداد هم حاضر است که بشهر رم آید
یا بشام رود و از جانب دولت روم یا گماشتگان او در مشرق اجازۀ پادشاهی
ارمنستان را دریافت نماید
نرن قیصر روم ابتدا از غلبۀ عساکر اشکانی بر سپاه رومی بیخبر بود زیرا که پاتوس
مکتوباً چنین قلم داده که او غالب شده و لشکریان پارث مغلوب اما کربول برای
اینکه بی قابلیتی رقیب خود را بقیصر باز نماید ماجرا را بعدها بامپراطور روم
نوشت و یکی از صاحبمنصبان رومی هم که با مأمورین بلاش بدربار دولت روم
آمده حقیقت را برنرن گفت نرن شکست قشون خود را شنوا شد در خور ندید
و با دولت اشکانی طریق صلح و مودت پیماید و تلافی آن عار را از فرایض شمرده
تکالیف فرستادگان بلاش را قبول نکرد لکن آنها را مشمول احسان نموده بهمراهی خلعت
داد و گفت مراد و اصل با دولت پارث مناقشت و عدۀ او تیغ است اما چون وهنی

بعظمت دولت روم وارد شده از جبر این کر گز نباشد شما که مامور بز بلاش
هستید مرخصید بروید و پادشاه اشکانی منتظر و مهیای قتال باشد

نرون پس از مرخصی سفرای بلاش پاتوس را از سرکردگی معزول و احضار کرد و ریاست
کل عساکر روم را به کربول داد و این ریاست نظیر ریاستی بود که پمپیز یعنی مجلس
قضات روم و حامیان حقوق ملت به پمپیز سردار روم که شرح حالش از پیش گذشت
داده بودند و دسته قشون جدیدی هم قیصر بمشرق فرستاد و برای شاهزادگان
حکمران ولایات که تبعیت روم داشتند دستور العمل رفت که بر امداد کربولو
تقویت او بپردازند کربول کمال سعی و اهتمام را بعمل آورد که سپاهی بقاعده فراهم
آورد و طوری باشد که مسلماً فتح کند و پس از آنکه در ملاطیه از بلاد آسیای صغیر
قشون خود را جمع کرد مهیای یورش گشت و لشکریان شاهزادگان تابع نیز برای
کمک باو پیوستند و عده عساکر او بسی هزار رسید با چنین استعدادی وارد
ارمنستان شد و منوچهر قشون ارمنی و اشکانی کرد و تحت لوای تیرداد بود تد
گردید و نایره جدال اشتعال یافت و ضمناً بکشیدن انتقام از نجبای ارمن که در
استقرار تیگران با دولت روم مقاومت کرده بود نپرداخت چون کربول بمحلی
رسید که در سال گذشته پاتوس در آنجا تسلیم شده بود از جانب تیرداد رسولی نزد
او آمده اظهار میل بصلح نمود کربول که هرگز نمیخواست کارها بدشواری منجر شود
بگفتار فرستاده تیرداد اقبالی کرده و قرار شد سردار روم و پادشاه اشکانی
ارمن در محل اردوی پاتوس ملاقات نمایند و قرار مصالحه را بدهند کربول
و تیرداد هر یک با بیست سوار حرکت کرده در محل معهود بهم رسیدند و گفتگو کردند
و کار صلح راست شد و شروط آن همان بود که قیصر رد نمود اشکانیان خوشوقت
شدند چه مقصود خود را حاصل میدیدند کربول نیز راضی بود که این قرار
در ارمنستان داده در صورتیکه سپاهی با خود همراه داشت و هیچ آسیبی
وارد نیامده و از اعتبار ایشان چیزی نکاسته بالجمله کربول قرار داد که تیرداد مجسمه
نرون قیصر روم را در جایگاه سلطنت خود گذارد و علامتی در پای این مجسمه بنهد
تا معلوم شود تیرداد از جانب قیصر در ارمن سلطنتی دارد و تیرداد به کربول

داد

داد که خود بشهر رم برود و تاج پادشاهی ارمنستان را از دست قیصر دریافت
نماید و برای ضمانت و اطمینان به اجرای این گفته تیرداد یکی از دخترهای خود را
بعنوان گروگان بکربولو داد و کربولو نیز متعهد شد که در مدت اقامت تیرداد
در شهر رم آنچه لازمهٔ توقیر و احترام و درخور شأن او است بعمل آید همچنین
در عرض راه و منازل خاک ایطالیا تشریفات کامل برای او بجای آرند بلاش
چون بخوبی نکات کار را میدانست که کربولو با اطمینان داد که در خاک روم اتفاقی
نخواهد افتاد که منافی با شأن اشکانیان باشد و دولت روم را قصد این نیست
که اقتدار خود را نشان دهد چون برادر من ذیحق است تاج سلطنت ارمنستان را
قیصر باید بدست خود بر تیرداد دهد این قرارها در فصل تابستان سال شصت و
سه میلادی داده شد اما تیرداد تا بهار سنهٔ شصت و شش عازم شهر رم نشد
وجهت این تأخیر و تعویق معلوم نیست بعد از آنکه عزیمت نمود و خواست بطرف ایطالیا
روانه شود زوجهٔ او و جمعی از جوانان نجیب اشکانی که از جمله پسران بلاش و منوباز
بودند با سه هزار نفر سوار پارت او را همراهی نمودند تیرداد با موکب و کوکبه
خود مانند پادشاهی مظفر از میان دو ثلث خاک روم عبور کرد و در همه جا او را
بخوبی پذیرفتند و شرایط احترام او را مرعی و منظور داشتند از هر شهر که میگذشت
آئین می بستند و اهالی شهر صداهای خود را بشعف و شادی بلند میکردند بر
اصطلاح حالا هورا میکشیدند سواران همه جا در خشکی راه پیمودند مگر در
بوغاز هلسپونت که در داردانل بوده و در میان تراس که بسفر باشد و ایللی ریکوم
تا راس دریای آدریاتیک که از آنجا در شبه جزیرهٔ ایطالیا و بطرف شهر رم نزول
کردند در خاک روم همه جا مخارج تیرداد و همراهانش بر عهدهٔ دولت روم بود
و آن را هر روز معادل بیست و پنجهزار تومان پول حالیهٔ ایران تخمین کرده اند
و چون نه ماه این مسافرت طول کشیده کلیهٔ مخارج از دوازده کرور تومان پول
ما تجاوز نموده است اول ملاقاتی که شاهزادهٔ اشکانی با قیصر روم نمود در
شهر ناپل بود بر حسب رسم معمول در دولت روم گفتند تیرداد قبل از آنکه بقیصر
نزدیک شود شمشیر خود را کنار گذارد تیرداد قبول نکرد و آخر الامر باو اجازه دادند
با اسلحه

با اسلحه نزد قیصر آید چون تیرداد بحضور نرن آمد سنانهای خود را هم نزد یك
ساختند و او بچنته و یك زانوی خود را بر زمین زده بقیصر تعظیم کرد و بعنوان ولینعمتی
سلام داد و در سوم تاجگذاری دهیم بخشی بر تیرداد در شهر رم بعمل آمد شب
قبل از روز تاجگذاری شهر رم را آیین بستند چراغان کردند همینکه صبح نزدیك شد
جمع کثیری از طوایف مختلفه در فروم حاضر شدند و فروم جائی بوده در شهر
روم که گفتگوهای عمومی در آنجا مینموده اند جماعت همگی ملبس بلباس سفید
شده و شاخه های غار زهره که از علایم فتح است بدست گرفته و از فروم تا رسترا
که آن بنی مجللی و عماراتی بوده در دم سرباز با اسلحه ممتاز در دو خط صف کشیده
که خیابان محل عبور را از جمعیت خالی دارند در جنبین خیابان تماشاچی
زیادی روی بامها جمع شده بودند علی الطلوع نرن با لباسی که مخصوص
فاتحین است بر رستر آمده روی صندلی سدقری جلوس نمود اجزاء
شورای سنا و قراولان مخصوص او باوی همراه بودند بعد از جلوس نرن
تیرداد با کوکبه خود از میان دو صف سرباز راه رستر را پیش گرفته آمد تا
پیش روی نرن و خطابه مبتنی بر کمال ادب و خضوع بعرض رسانید و صورت خطابه
از قرار ذیل است

آقا من از خانواده سلطنتی سلاطین اشکانی و از پشت آن پادشاهانم
و با بلاش و پیروز برادرم اما غلامی تو را اختیار کرده و تو را خدای خود خوانده
برای پرستش تو باینجا آمده ام و تو را مثل معبود میپرستم از حالا ببعد
هستی و وضع من چنان باشد که تو خواهی زیرا که بخت و عاقبت و سرنوشت
من توئی

نرن جوابی متکبرانه بخطابه تیرداد داد آنگاه از راهی که مخصوصاً ساخته بودند
پادشاه ارمنستان مجلس نرن رفته در پائین پای قیصر نشست و بعد از آنکه
خطابه تیرداد را ترجمه کرده برای اهالی روم که در آنجا حضور داشتند خواندند
تاجی را که علامت سلطنت مشرق بود تیرداد از دست نرن دریافت نمود
تیرداد بعد از چند هفته یا چند ماه اقامت در رم عزم مراجعت کرد و مدتی

کردر

که در پایتخت قیصر بوده این پادشاه کال پذیرایی و محبت ابا و میکرد در برگشتن
از راه دریای آدریاتیک و یونان و آسیای صغیر بخاک و قلمرو خود آمد

این مسافرت تیرداد بروم برای اشکانیان خالی از فواید معنوی نبود چه رومیها
هم در مشرق و هم در پایتخت آن دولت مشغوف بودند که برادر بلاش با وجود پادشاهی
ارمن بقیصر اظهار اطاعت و تبعیت نموده است از اینطرف اهالی مشرق چنین
دانستند که دولت روم دولت اشکانی را مقتدرترین دول میدانند

خلاصه از دیرگاهی ارمنستان فیما بین دولتین روم و اشکانی متنازع فیه بود
و هر یک از این دو دولت میگفتند پادشاه آن مملکت را ما باید معین کنیم
تا کار باینجا کشید و بعد از آنکه دولت روم سلطنت تیرداد را در ارمن
تصدیق کرد دیگران که مدعی پادشاهی آن سرزمین بود از ادعای خود صرف
نظر نمود اما حکمرانی تیرداد در ارمنستان مسلم است که بر طبق منافع و فواید
دولت اشکانی ایران بوده و قبول کردن تاج از قیصر روم رسمی است که بعضی
ملاحظات بعمل آمده و تیرداد بخوبی میدانست که قوت و استعداد برادرش
بلاش او را مالک ممالک ارمن نموده و باید همیشه خیال برادر را منظور نماید و در
مواقع دفع شر و خطر بر دولت اشکانی ایران متکی باشد و برادر را حامی خود
داند بغیر از مختصر روابط وقتی که سلطنت ارمن اسماً تبعیت دولت روم را
اختیار کرد رسماً آن دولت ایران شد چنانکه یکی از مورخین فرنگی هم این
مطلب را تصریح نموده است

مدت ملک بلاش را مورخین بالصراحه معین نکرده اند اما از مطاوی کلمات
آنها چنین بر می آید که سی و نه سال سلطنت کرده یعنی از سنه پنجاه و یک
میلادی تا سال نود

یکی از مورخین میگوید از سنه هشتاد و یک میلادی تا سال نود و شش فیروز اشکانی
در ایران پادشاهی کرده اما سکه از فیروز دیده شده که مورخ بتاریخ هفتاد
و هشت میلادی است بنابراین بعضی سنه مزبوره را سال اول سلطنت
فیروز دانسته اند

مورخ دیگر میگوید از سال پنجاه و یک میلادی تا سنه هفتاد و هشتاد دو پادشا در ممالک ایران پادشاهی کرده یعنی یکی از سال پنجاه و یک تا سنه شصت و دو و دیگری از شصت و دو تا هفتاد و هشت سلطنت نموده و اسامی این دو پادشاه را بلاش اول و اردوان چهارم و بعضی بلاش اول و بلاش دویم ضبط کرده اند و پس از دقت و تعمق چنانکه در اول فصل ذکر شد معلوم میشود که این دو پادشا باهم معاصر بوده و هر یك در یك قسمت ایران سلطنت داشته اند

مستر لنسن انکلیسی معلم علم تاریخ گوید در اواخر سلطنت اشکانیان عدهٔ کثیره مدعی پادشاهی ایران و رقیب سلطان بودند و انجمله در حقیقت از سلاطین محسوب میشوند

در زمان بلاش اول در هرکانیه که گرگان باشد شورشی برپا شد و تا سال هفتاد و پنج میلادی امتداد داشت ممکن است اردوان چهارم یا بلاش دویم در این مدت در آن ناحیه سلطنت کرده باشد لکن پادشاه مشهور اشکانی در آن اوان که رومیان و غیرها او را می شناختند همان بلاش اول بوده است بعضی مدت سلطنت بلاش اول را از سال پنجاه و یك میلادی تا سنه هفتاد و هشت که بیست و هفت سال میشود نوشته اند و میگویند در عصر او هرکانیه صاحب پادشاه مستقل شده والله اعلم

فصل بیست و سیم

در نتیجه ضمیمه شدن ارمنستان بدولت اشکانی و بعضی اخبار دیگر

چون تیرداد برادر بلاش بمیل شاهنشاه اشکانی و رضای نرن قیصر روم در سلطنت ارمنستان استقرار یافت نتیجه آن این شد که فیما بین دولتین روم و اشکانی صلحی برقرار گردید که مدت پنجاه سال طول کشید و ابتدای اینهم صلح که فی الحقیقه باهتمام کربول سابق الذکر سردار رومی برقرار آمد سال شصت و دو میلادی

میلادی بود و این دو دولت با هم در حالت سلم و صفا بودند تا سنهٔ صد و پانزده
و زمان سلطنت و قیصری تراژان

یکی از مورخین مینویسد اول مجادلهٔ دولتین روم و اشکانی از سنهٔ پنجاه و پنج قبل از میلاد شروع کرد و تا سال سی و شش پیش از میلاد امتداد یافت و قصد هر یک از این دو دولت این بود که اراضی و بلاد یکدیگر را تصاحب نمایند و بر وسعت ممالک خود بیفزایند چون در سنهٔ سی و شش صلح کردند مدت هفتاد سال مصالحهٔ ایشان دوام بهم رسانید یعنی از سال سی و پنج قبل از میلاد تا سنهٔ سی و پنج بعد از میلاد در این سنه مسئلهٔ ارمنستان طرح شد و نوبت مجادلهٔ ثانی روم و اشکانی در رسید دولت اشکانی مصمم تسخیر ارمن گردید و دولتین بر سر این کار با هم زد و خورد میکردند تا در سال شصت و سه میلادی بشرحی که پیش داده شد تیرداد بمیل دولت اشکانی و رضا و تصدیق دولت روم بر سریر سلطنت ارمنستان جلوس نمود غایله رفع شد و دولتین صلح کردند و پنجاه و سه سال مصالحهٔ آنها استدامت یافت یعنی از سنهٔ شصت و سه میلادی تا سال صد و پانزده بعد از میلاد شک نیست که این صلح طولانی دو دولت قادر که در آنوقت مقتدرترین دول بودند برای ملتین و اهالی ایران و روم اسباب سعادت و آسایش بوده اما چون دولتین با هم کشمکشی نداشتند مورخین رومی و غیره متعرض ثبت وقایع و سوانح پنجاه و سه سالهٔ دولت اشکانی نشده لهذا برمتأخرین که میخواهند از تمام حوادث و تاریخ اشکانیان و عوائد و حالات و اعمال ایشان با خبر شوند کار مشکل شده و میباید از سرچشمه‌های کم آب خود را سیراب نمایند و بتفاصیل و شرحهای غیر کافی قناعت کنند خلاصه آنچه معلوم است این است که بعد از رفتن تیرداد بشهر روم باز بلاش اول شاهنشاه اشکانی ایران دوازده سال زنده بوده و سلطنت نموده است وقتیکه نرون قیصر روم درگذشت دولت روم را تزلزلی عارض و طاری شد و گالبا که جای نرون بگرفت بسختی راه دیار عدم پیمود و نوبت بر وسپازیان رسیده دعوی قیصری کرد و مامورین نزد بلاش فرستاده او را

ازین

از این رنجش خود مستحضر ساخت و فرستادگان وی پادشاه اشکانی را دعوت به
مودت وسپازیان نمودند و گفتند خوب است شهریار ایران تصدیق قیصری و
سلطنت وسپازیان نماید و همان روابط حسنه و مخالصتی که در مدت هفت سال
با پیشینیان او داشته با وی داشته باشد بلاش تصدیق قیصری وسپازیان
نموده علاوه بر این در سال هفتاد میلادی در وقتیکه هنوز وسپازیان در
اسکندریه بود سفیری نزد او فرستاد و اظهار داشت که اگر میل داشته باشد
برای قوت کار وسپازیان چهل هزار سوار اشکانی برای او بفرستد که در تحت
اختیار و اقتدار او باشند وقتیکه این اظهار را بوسپازیان نمودند سرداران
او در ایطالیا پیشرفتهای خوب حاصل کرده و رونقی در کار او پدیدار آمده
چندان حاجتی بمدد خارجه نداشت و میدانست اگر راضی شود اجنبی بمدد
و کمک او با هموطنان وی جنگ کنند و خون ایشان را بریزند رومیها
کلیةً با او دشمن میشوند لهذا تکلیف فرستادهٔ بلاش را قبول نکرده پیغامی
مبنی بر تشکر و امتنان برای بلاش داد و گفت بشاهنشاه اشکانی
بگوئید مملکت روم امن شده و آشوبی نیست که حاجت بتجشم سواران اشکانی
باشد مأمور پادشاه بخشنودی از خدمت وسپازیان معاودت نمود

نیز بلاش در سال هفتاد و یک میلادی مأموری نزد تیتوس شاهزادهٔ رومی
که در زغما بود و بر یهودان غلبه کرده فرستاد و او را بجهت فتح و نصرت تبریک و
تهنیت گفت و تاج طلائی بعنوان مبارکباد برای شاهزادهٔ جوان ارسال داشت
شاهزاده از اظهار محبت و مخالصت شهریار اشکانی زاید الوصف ممنون و
خوشوقت شده مأمور و همراهان او را مهمان نوازی شایانی نمود و بخرسندی
آنها را روانه کرد

بعد از شرح و تفصیلات مسطورهٔ مذکورهٔ فوق برودتی فیما بین دولتین روم
و اشکانی حاصل شد اما اثر بدی بر آن مترتب نشد تا اینکه کاسینوس
پتوس حکمران سوریه (شام) بدولت روم خبر داد که شهریار اشکانی
قصد کرده است کماژن را که یکی از ایالات قدیمهٔ سوریه است و در حمایت

و تبعیت

وتبعیت دولت روم تصاحب نماید و آنرا ضمیمه دولت اشکانی کند و آنطیوخس پادشاهِ پیر کماژن و پسر او ایپفانس با شاهنشاه پارت در این باب مواضعة الت و اگر این قصد از قوه بفعل آید برای دولت روم اسباب اغتشاش کلی خواهد بود چه کماژن در طرف غربی فرات واقع است و پای تخت آن سمیساط مشرف بنقطه ایست که در آن نقطه با کمال سهولت میتوان از شط فرات عبور کرد پس اگر اشکانیان کماژن را در تحت تملک داشته باشند راه حمله آنها بولایات متصرفی روم یعنی کاپادس و سلوسی و سوریه هموار و باز است بسهولت می آیند و به آسایش مراجعت مینمایند پس باید بزودی جلو اینکار را گرفت و نگذاشت این مقصود بحصول موصول گردد

چون وسپازیان کمال وثوق و اعتماد را به پاتوس داشت این سخنان در او سخت مؤثر شده وی را دارای کمال اقتدار و اختیار مطلق نمود و باو نوشت صلاح صلاح تست بهر قسم مصلحت میدانی باصلاح اینکار اقدام کن پاتوس چون خود را صاحب اختیار و اقتدار کامل دید با استعدادی تمام بر کماژن راند و حمله کرد اما کسی بجلو گیری و مقاومت با او نیامد آن سردار شهر سمیساط را متصرف شد اما بی حرکتی اهالی کماژن یا از آن بود که نسبتی که بآنها پاتوس داده تهمت بود و قصد خیانتی بدولت روم نکرده بودند و نمیخواستند خود را در تحت حمایت پادشاه اشکانی قرار دهند یا در خود آن قوت و قدرت را مشاهده نمیکردند که بمیدان قشون روم آیند در هر حال انطیوخس پادشاه کماژن میخواست بدون هیچگونه زد و خوردی بسردار روم تسلیم شود و تمکین کند اما دو پسر او ایپفانس و کالی نیکوس بعد از گرفتن پاتوس شهر سمیساط را بهیجان آمده آنچه ممکن بود لشکر جمع و فراهم آوردند و پدر آنها انطیوخس نتوانست مانع خیال و اقدام آنها شود آن دو جوان قدم در معرکه نهاده با پاتوس برابر شدند و مصاف دادند یکروز از صبح تا شام جنگ در کار بود نه عساکر رومی ظفر یافتند نه پسران آنطیوخس اما این پادشاه پیر در رای خود جازم بود و کمک و همراهی بفرزندان خود ننمود بلکه از اقامت در کماژن

صرف

صرف نظر کرده باز وجه وجود خبر آن خود بولایت سیلیسی که تعلق بدولتِ رُوم داشت رفت و طرسوس را اقامتگاه خود قرار داد اهالی کاژن و لشکریان این ولایت چون دیدند پادشاه ایشان جلای وطن کرد و از آن مملکت بیرون رفت مأیوس شده اند دور پادشاهزادگان دور و متفرق گشتند شاهزادگان جوان از ناچاری چون نداشتن سپاهی و استعدادی حربی راه فرار پیش گرفتند و باده نفر سوار بخاک شاهنشاه اشکانی آمدند و ملتجی بپادشاه پارت شدند بلاش آن دو شاهزاده را باندازهٔ شائی گرداشتند حرمت نهاده پدر ایشان نمودی چون در مخارجهٔ آنها با پاتوس خاطری نداشت بامداد و تجدید استقرار ایشان نپرداخت همینقدر نامهٔ به وسپازیان نوشت و در نامه اظهار نمود که این دو شاهزاده را تقصیری نبوده و نیست پاتوس بیجهت آن دو را مقصر کرده و بعصیان وادار داشته است

از مسطورات مورخین چنین بنظر می آید که وسپازیان قول بلاش را قبول کرده و دانسته که ایپفانس و کالینیکوس را جرمی نمیباشد بنا بر این در جواب شهریار اشکانی اظهار داشته بود که کاژن از ولایات روم است و آن دو شاهزاده با پدر خود مأذون اند در ولایت روم اقامت گزینند و برای معاش آنها خرج داده و مبلغ معتدّ به مقرر است و لوازم آسایش خانواده و بستگان او بخوبی مبذول

دیکاسیوس مورخ میگوید نامهٔ که بلاش بقیصر روم در باب شاهزادگان کاژن نوشت عنوانش از حسن ادب خارج بود یعنی در سرنامه این عبارت را نگاشته (ارساس با اشک پادشاه پادشاهان بر فلاویوس وسپازیوس سلام میرساند) وسپازیان در جواب بلاش بطور استهزا نوشت (فلاویوس وسپازیوس برارساس با اشک پادشاه پادشاهان سلام میرساند)

دو سه سال بعد از وقایع مزبوره باز بلاش دوچار محمصه و زحمت شده و تفصیل آن از اینقرار است

طایفهٔ الانی از جماعت سیت یا اسکیت که پیش از اینها در نزدیکی تانائیس

ودر باچرما او نیس کرد در نای آرغ باشد سکنی داشتند این اوقات بطرف مشرق
مشغول کرده و پیش آمده و بخیال افتاده که صفحات مغربی باب الابواب را
بتازند و باین قصد و نیت با اهالی هیرکانی (گرگان) که معبر معتبر دربند را
در تصرف داشتند سازش کرده از این معبر عبور نموده داخل مملکت مد شدند
و قبرقیز پادشاه مد را که برین انده در کوهها متواری ساخته بعد از آنکه تمام
اراضی این مملکت را تاراج نمودند به ارمنستان تاختند و با تیرداد نیز جنگی
کرده او را هم شکست دادند و کم مانده بود که پادشاه ارمن را بکمند گرفته
اسیر کنند بلاش چون دید سلاطین ثغور او بعباره اخری برادران او اینطور
مقهور طایفه آلانی و دوچار صدمات سخت شدند نیز میدانست طایفه
مزبوره بعد از این پیشرفت بممالک خود او نیز حمله خواهند نمود سفیری نزد
وسپازیان فرستاده از و خواهش کرد قشونی بامداد او فرستد که دفع شر آن
قوم وحشی را بقوت و اعانت آنها نماید نیز بلاش اظهار داشته که عساکر امدادی
روم در تحت ریاست تیتوس یا بسرکردگی دمیسیان که از خانواده قیصری
میباشند باشد و از این شرط مقصود بلاش اینکه قشونی که بسرداری یکی از منتسبان
امپراطور گسیل شود البته عدد و عده شایان دارد یا آنکه خیال کرده بود
این دو صاحبمنصب در امور لشکرکشی و فنون نظامی و حربی مهارت کامل
دارند

بعد از آنکه سفیر روم بدربار وسپازیان رسید و عرض مطلب نمود بزرگان روم
در باب رد و قبول مطلب پادشاه اشکانی بمذاکره و مباحثه پرداختند دمیسیان
خیلی مایل بود که دولت روم درخواست بلاش را قبول کند و قشونی مأمور
امداد شهریار پارتی نماید و سرکردگی آن قشون دمیسیان را باشد اما وسپازیان
تحمل این خرج و زحمت را کاری بیهوده میدانست و کلیة از مخاطرات نیز اجتناب
میکرد لهذا اقدامی در سوق عسکر و کمک بلاش ننمود

بعضی مورخین را عقیده اینست که چون در نامه سابق الذکر یعنی در کاغذی
که بلاش برای برائت ذمه شاهزادگان کاذن بوسپازیان نوشته بود عنوان

از مسلك ادب خارج گشته قیصر روم را از شاهنشاهِ اشكانی تكدّری حاصل شده لهذا در امداد وی تقاعد نمود در هر حال چون كمكی از روم برای بلاش نیامد غارتگرانِ آلانی در (مد) وارمنستان آنچه از خرابی وچپاول خواستند كردند وعدۀ كثیری از اهالی این دو مملكت را اسیر كرفته بمملكتِ خود بردند واز بن واقعه زمانی نگذشت كه بلاش در كذشت

از سكه‌های پادشاهان جانشین بلاش یكی مورّخ بتاریخ هفتاد وهشت میلادی است واز ین سكه استنباط كرده اند كه بلاش سه سال بعد از تاخت وتاز طایفۀ آلانی وفات نموده یعنی در فصل بهارِ سنۀ هفتاد وهشت

مدّتِ سلطنت بلاش را بسیاری از مورّخین بیست وهفت سال نوشته اند در عهد پادشاهی او در دولت اشكانی انقلابات روی داده ودر عصر او سكه مجادلۀ ثانی روم وایران بانتهاد رسیده ودر باب ارمنستان ظاهراً دولت روم وباطناً دولت اشكانی غالب ومنصور گشته بنابر این محقّق است كه بلاش اوّل پادشاهی قابل ومستعد وكاردان وباعزم وحزم بوده وچندین جنگ باكربول سردار معتبر روم نموده وبرتری ونفوذ خود را بر پاتوس زیاده از حد بدرجۀ ظهور وثبوت رسانیده اكرچه چند بار دشمنهای مختلف بممالك او حمله كرده از عهدۀ مدافعۀ جمله بر آمده ومتصرّفات سلاطین اشكانی را از دست نداده مكر هیركانی كه در زمان او جدا ومستقل شد ومعلوم نیست كه بعدها باز اشكانیان آن را مسخّر كردند یا بحالت استقلال ماند امّا از طرف دیگر ارمنستان را او ضمیمۀ دولتِ اشكانی نمود خلاصه در همه جا وهر جنگ فتح وظفر با بلاش یار بود

چون از طایفۀ آلانی سخن راندیم لازم است از اصل ونسب آنها مطالعه كنندگان را باخبر سازیم

دیونی سیوس از علمای جغرافیا كه از سنۀ سی قبل از میلاد تا سالِ ده قبل از میلاد مشغول تالیفاتِ خود بوده اوّل شخصی است كه از طایفۀ آلانی سخن كفته وآنها را با جماعت داسی وتوری از یك سلسله دانسته ومسطورات خود تصریح مینماید

مینماید که طایفهٔ آلانی در میان قبایل تورانی و آگاتیرسی زندگانی میکرده پلی نی که نیز از نویسندگان است گوید قوم آلانی در جنوب روسیه یعنی در اورکرن جدید سکنی داشته

ژزف و سنکا میگویند این جماعت قدری بیشتر بطرف مغرب یعنی در ساحل رود ایستر متوطن و مقیم بوده

بطلمیوس عالم معروف مینویسد طایفهٔ آلانی دو قسمت شده یک قسمت در اماکن سابق الذکر زندگانی میکرده قسمت دیگر در سیتی میان ایماوس یعنی در طرف شمال مایل بمشرق دریای خزر و آن جماعت که بممالک فیروز و تیرداد حمله کردند باید از نژاد قسمت ثانی باشند و قسمت ثانی جانشین ماساژتهای قدیم و از نسل آنها بوده آنجا جماعت آلانی با اهالی هیرکانی دلیل است که آنها از جنوب شرقی بحر خزر راه پیموده و بنابر قول آنکسی که میگوید از باب الابواب عبور نموده بممالک مد و ارمنستان رانده معبر آن غار تنگ آن باید نواحی شرقی بحر خزر باشد زمرهٔ آنها را مد کفته برخی تورانی خوانده بعضی آنها را نژاد طایفهٔ از جماعت فین دانسته و در زبان فین آلانی بمعنی مردان است و در کس آلانی یعنی مردان سرخ مو و بواسطهٔ این معانی است که آنها را فین شمرده بالاخره در میان قوم آلانی و جماعت اس یا اوسیتی قفقاز روابط و نسبت مخصوصی بوده است و محتمل همان آلانی رفته رفته الامانی شده باشد

فصل بیست و چهارم

در سلطنت اشک یا ارشاک یا ارساس بیست و سیم موسوم به فیروز

جماعتی از مورخین اشک بیست و دویم را مهرداد ابن انوش دانسته و اشک بیست و سیم را بلاش اول و اشک بیست و چهارم را انوش ثانی و از این جمله است مصنف محترم کتاب تکملة العبر زمرهٔ گویند اشک بیست و سیم باردانس یا واردانس

پاوارداانس نام داشته چنانکه ما خود در جلد اوّل همینطور ثبت کردیم امّا
بعد استقصای ما چنین اقتضا کرد که در اینمقام پیروی مستر رُلنسن انگلیسی
معلّم علم تاریخ را نمائیم چه او تدقیق و تحقیق بسیار در این موضوع نموده لهذا
گوئیم جانشین بلاش اوّل که اشك بیست و دوّم باشد فیروز بوده که اشك بیست و
سیّم محسوب میشود و فیروز را فرنگیها پاکور و پاکوروس میگویند و مستر مشار
الیه این معنی را تصریح نموده و فیروز را جانشین بلاش اوّل خوانده
است
بعضی فیروز را پسر بلاش گفته اند لیند زی در کتابی که در باب تاریخ
سلاطین اشکانی و سکّه های آنها تألیف نموده میگوید فیروز نوادهٔ بلاش
اوّل بوده نه پسر او چیزیکه معیّن است این است که فیروز از همان سلسلهٔ
بلاش است و قرابت و خویشی نزدیکی با او داشته القاب فیروز عبارتست
از اوِرْژِتِسْ دیکائیوس اپیفانس فیل هلن) یعنی نیکوکار و عادل و نامدار
و محبّ یونان و باید دانست که از عهد بلاش اوّل تا انقراض دولت اشکانی
هرکس بر تخت سلطنت نشسته همین القاب را بخود داده همچنین باید معلوم
باشد که از زمان بلاش اوّل ممالك اشکانیان تجزیه شده یعنی در یك عصر
دو یا سه پادشاه اشکانی یا چهار هر یك در قسمتی از ممالك مزبوره
سلطنت کرده اند
فیروز هنوز غیر مُلتحی بوده که بر تخت سلطنت جلوس نموده و صورت بیموی
او روی سکّه های اوّلیهٔ او مشاهده میشود و از مسکوکات سلاطین اشکانی
چنین مستفاد میگردد که این پادشاه اقلاً تا سال نود و سه میلادی
پادشاهی کرده و ممکن است مدّت سلطنت او خیلی بیش از اینها باشد
چه اوّل تاریخی که روی سکّهٔ خسرو جانشین فیروز دیده شده سنهٔ صد و
ده میلادی میباشد از این قرار میتوان گفت مدّت ملك فیروز تقریباً
سی سال بوده است
اگرچه از زمان بلاش اوّل تاریخ اشکانیان دارای شرحهای کافی نیست

ومجهولات

ومجهولات آن اوان وسعت بر معلومات مطلوبه میفزاید آمّا از روی تتبّع
وتفتیش میدانیم در سلطنت فیروز سوانح عظیمه ومهمّه سانح نشده بعضی
حوادث غیر عمده که حادث گشته از قرار ذیل است

فیروز با اهالی داس روابط مودت داشت وداس از ممالک قدیمه فرنگست
در میان نهر رودخانهٔ هنگری ورود دانوب دریای سیاه ورود نی استر
رودخانهٔ اطریش واقع سکنهٔ داس با رومیان وتراژان قیصر روم خصومت
وجنگ داشتند واخر الأمر مقهور ومطیع تراژان شدند ورئیس جماعت
داسی داسه بالوس نام داشت وبا فیروز اشکانی مرتبط وهمین ارتباط و
بعضی چیزهای دیگر صلح دولتین روم واشکانی را اخر الأمر بهم زد

نیز گویند شخصی در زمان فیروز خروج کرده ادّعا نمود که من نرن قیصر روم
میباشم فیروز ازو تقویت مینمود بلکه اورا براین دعوی تحریض وترغیب
میکرد واز کارهای معروف ومعتبر فیروز توسیع وتزئین شهر طیسفون است
از بلاد سا این که فرنگیها آنرا ستزیفن میگویند واینشهر پای تخت فیروز بوده است
دیگر از اعمال فیروز اینکه سلطنت ولایت اسرهوئن را که ادس پای تخت آن
بوده وشهر معروف آن امروز اورفه است بر شاهزادهٔ آن ناحیه فروخت

یکی از مورّخین گوید پزودونرن که نسبت بدولت روم ورومیان قیصر
رایت مخالفت وعصیان برافراشته بود در سنهٔ هشتاد ونه میلادی وسال
نهم امپراطوری قیصر بمملکت پارت آمده بر فیروز اشکانی ملتجی شد فیروز
بتقویت وحمایت او میلی داشت آمّا چون دید با دولت روم بهم زدن و
ممکن است از اینفقره نتیجهٔ خوبی حاصل نشود ومثلاً بزحمت خسارت جنگ
دولت با اقتدار روم شود ازین خیال وقصد درگذشت

نیز در رابطهٔ فیروز با داسه بالوس رئیس جماعت داسی گوید دریکی از تاخت و
تازها که داسها در ایالت دولت رومیان در موزیا کردند یکنفر یونانی را
که کالیدروموس نام داشت اسیر نمودند اینشخص ظاهراً یکی از اعاظم رومیها
بوده وآقای او موسوم به لیبریوس ماکسیموس رئیس جماعت داس آن اسیر را بهمین

هدیه و تعارف برای فیروز پادشاه اشکانی فرستاده و کاتب درموس طرف التفات
پادشاه پارتی شده سالها در خدمت او بسر برد

اما فروش ولایت اسرهوئن بشاهزاده این ناحیه که ابکار یا ابکادوس نام داشت
چندان مطلب مهمی نبوده وجهت آن شاید خالی شدن خزانه فیروز بوده است
زیرا که این پادشاه مبلغ گزافی بمصرف توسعه و زینت شهر طیسفون رسانید و
خزانه خود را بر سر اینکار خالی ساخت از این جهت سلطنت آن ناحیه را بفروخت
که باز خزینه دولت اشکانی را نقودی باشد نیز چون در آن اوان سلاطین
محکوم و تابعه اشکانیان برای آنکه دارای رتبه و اسم پادشاهی شوند مبلغی
پیشکش مانند بشاهنشاه اشکانی میدادند و این اسم و رتبه با آنها مبذول
میشد ممکن است فروش سلطنت یا ولایت اسرهوئن هم از آن قبیل باشد
و محتمل که فقط ابکار اینکار را کرده باشد چیزیکه مسلم است این است که
بعد از تقدیم وجهی گزاف به فیروز و اسم پادشاهی باز سلاطین اسرهوئن
در تبعیت اشکانیان بودند و اختیار مطلق نداشتند بلی آنها وقتی مستقل
شدند و سکه بنام خود زدند که خود را تابع دولت روم قرار دادند و اظهار
اطاعت بآن دولت نمودند

از سوانحی که در عهد سلطنت فیروز بالنسبه مهم است اغتشاش و جنگهای داخلی است
و معلوم میشود مدعیها برای سلطنت پیدا شده بدعوی برخاستند و تا مدتی
کار را از پیش برده اند آنقدری که از تصفح تواریخ و سیر معلوم و مستفاد
میشود این است که در سنه هفتاد و نه میلادی اردوان نامی در یک قسمت
از ممالک اشکانی پادشاهی داشته و شاید یکنفر دیگر هم در قسمت دیگر سلطنت
کرده باشد زیرا که دو سکه از سلاطین اشکانی و از آن زمان بدست است
روی هر یک صورت سری است و هیچیک از آن دو سر شباهتی بسر فیروز ندارد
پس معلوم میشود دو نفر در آن اوقات هر یک در خطه از ولایات و بلاد اشکانی
سلطنت داشته که با خود فیروز سه پادشاه میشوند معاصر با یکدیگر و البته آن
دو پادشاه با فیروز جنگها داشته اند و برای او اسباب مخمصه و زحمت کلی
بوده

بوده

امّا سنهٔ مسطورهٔ در فوق یعنی سال هفتاد و نه میلادی که اردوان در قسمتی
از ممالک اشکانی سلطنت مینموده همان سالی است که تیتوس پسر وسپازیان
در مملکت روم قیصری یافت و بر تخت شاهنشاهی جلوس کرد و در همین سال
کوه آتش فشان معروف وزوو در ناپل از ایالات ایطالیا بشدت بنای آتش
فشانی را گذاشت و شهرهای کولانوم وپمپئی را در زیر مواد آتش فشانی
نمود و پلین حکیم طبیعی که بلبیناس معروف باشد و از اجلّهٔ حکمای روم
در این آتش فشانی تلف شد

در باب وسکه که گفتیم در اوان سلطنت فیروز ضرب شده و هیچیک از
آن از فیروز نیست از سلاطین دیگر است

مستر لنسن انگلیسی معلّم علم تاریخ میگوید سکهٔ در موزهٔ انگلیس است و
صورت سری روی آن نقش شده و بزعم بعضی آن سر اردوان نقاراس میباشد
و این سکه مورّخ بتاریخ سال هشتاد و یک میلادی است نیز سکهٔ دیگر هست
روی آن هم صورت سری است و بعضی آنرا سر بلاش که بعد از خسرو جانشین فیروز
سلطنت کرده پنداشته اند در هر حال سکه های دیگر از مهرداد بدست است
که چند قطعه از آن در اواخر دولت و سلطنت فیروز ضرب شده و چند قطعه
دیگر در اوایل پادشاهی خسرو جانشین او و عباراتی که روی سکهٔ مهرداد
نقش است بوضع خطوط مشرق زمینی یعنی از راست بچپ نوشته شده نه
مثل خطوط یونانی و فرنگی از چپ براست و از آن عبارت معلوم میشود
که سلطنت مهرداد در اقطار مغربی ممالک اشکانیان بوده نه در نقاط شرقی
و حاصل کلام اینکه در زمان سلطنت بلاش ممالک اشکانی تجزیه او صاحب و
پادشاه شد و در عهد فیروز چنین مینماید که سه پادشاه در یک عصر سلطنت
کرده و این وضع در دولت اشکانی دایر و برقرار بوده بلکه گاهی چهار پادشاه
اشکانی در ممالک وسیعهٔ اشکانیان صاحب تخت و تاج و اسم و رسم پادشاهی
شده اند و اختلاط و التباس تاریخی ولغزشها از این رو میباشد چرا که آن

سه پادشا

شمرده شاه یا جهان پادشاه هر یک خود را فرزند اشک و وارث حقیقی سلطنت
خوانده و همان القاب سلاطین بزرگ اشکانی را بخود داده و در حقیقت از ممالک
اشکانیان فی الحقیقه صاحب حکم و اختیار و اقتدار بوده و رعایا آنها را پادشاه
میدانستند و ممکن که شاهنشاه مینامیده اند و مورخین گاهگاه اشتباه
باین مطالب کرده اند و رومیها چون با دولت اشکانی روابط صلح و جنگ
داشتند بهتر از سایر ملل ازاین وضع مطلع و آگاه بوده اند چنانکه دیکاسیوس
در انتقاض تراژان قیصر روم بطرف بابل میگوید از جانب دولت اشکانی مقاومت
و جلوگیری درستی از قیصر و عساکر او نشد معذلک بمدافعه پرداخته
و کار نمایانی نکردند زیرا که جنگهای ملتی و حروب داخله دولت پارت را ضعیف
کرده بود

یک نکته دیگر را نیز باید ملتفت شد و آن این است که دولت روم در زمانی
که ممالک اشکانی مجزا گشت با پادشاهانی از اشکانیان رابطه داشت که
در طیسفون اقامت داشتند و مملکت جزیره (مزوپوتامی) و ادیابن
آنها را بود

این بود سوانح عهد سلطنت فیروز اما وفات و مدت ملک او در این
هر دو جزء اختلاف است اکثر مدت سلطنت فیروز را بیست سال نوشته
و بعضی کمتر گفته و سال وفات او بقول راجح سنه صد و هشت میلادیست
و زمره یکی دو سال بعد گفته اند

از فیروز دو پسر ماند یکی را نام اگزه دارس دیگری موسوم بپارتاماز پریس
اما مجلس شورای دولتی کابر پارت هیچیک ازین دو پسر را قابل سلطنت ندید
و ندانستند لهذا تاج پادشاهی را بر سر خسرو برادر فیروز گذاشتند
یکی از مورخین گوید وقتیکه فیروز در گذشت دولت روم با دولت اشکانی
حالت کدورت و نقار داشت و مهیای جنگ با این دولت و چون در آنوقت
محاربه با دولت روم کاری آسان نبود پس میبایست پادشاه اشکانی که با
چنان دولت با قوتی میخواهد مصاف دهد و برابری نماید مردی کاردیده

و مجرب

ومجرّب و پیری دانشمند باشد و پسران فیروز هر دو جوان و نیازموده و جنگ ندیده بودند لهذا مجلس شورای بزرگان اشکانی مصلحت در سلطنت هیچیک از آن دو شاهزاده ندید این است که آنها محروم ماندند و تخت و تاج خسرو را شد

مورخ دیگر گوید فیروز در اواخر عمر خود چند فقره دلتنگی از تراژان قیصر روم بهمرسانیده و در خیالت دفاع بود ازین مطلب چنین استنباط میشود که دولت روم در کار حمله کردن بر ممالک اشکانی بوده و شاهزادگان پسران فیروز را باین وضع دولتی از تاج و تخت محروم نموده است

فصل بیست و پنجم

در سلطنت اشک بیست و هشتم که خسرو نام داشت

چون فیروز پادشاه اشکانی در سال صد و هشت میلادی با قدری دیر تر درگذشت و نوبت سلطنت خسرو شد کلیّةً وضع مشرق زمین یعنی ضعف و اختلال امور دولت اشکانی و حال ارمنستان مقتضی گشت که دولت روم بخیال تسخیر ممالک مشرقی افتد تبیین این مقال و تفصیل این اجمال آنکه چون تیرداد اشکانی پادشاه ارمن در حدود سنهٔ صد و ده میلادی وفات نمود فیروز یکنفر از پسران خود را اکزدارس یا اکزیدارس نام داشت بسلطنت ارمنستان برقرار کرد و بعضی گفته اند اکزدارس را خسرو جانشین فیروز پادشاهی آن مملکت داده در هر حال این شاهزاده در ارمن بسلطنت پرداخت بدون اینکه اذن و اجازهٔ از دولت روم بخواهد و خود را در تحت حمایت و تبعیت آن دولت بداند تراژان قیصر روم چون در آن اوان در طرف مغرب با طایفهٔ داسی یا داسیا نزد و خوردی داشت و مشغول بود ابتدا این حرکت و وضع پادشاه ارمنستان را تحمّل نمود امّا بعد از آنکه در سال صد و چهارده میلادی داسها بکلّی مقهور و مطیع تراژان شدند و از کار آنها فراغت یافت بخیال آسیا افتاد

ونتیجهٔ سوق عسکر پرداخت که تفوق و تسلط دولت روم را در مشرق برقرار دارد ؛
چه سلطنت اشکانیان را در غالب ضعف وانکسار رسید و برای اجرای مقاصد خود
بهانهٔ خودسری واستقلال پادشاه ارمنستان بدست داشت

چون درینوقت ممالک اشکانیان مجزا شده بود فی الحقیقه آن قدرت واستعداد را
نداشت که با دولتی مقتدر یعنی دولت روم که از هر جهت خاصه از بابت امور نظامی و
قشونی در آن عصر در اول رتبه بود در جه شمار میآمد برابری نماید تقریباً از زمان سلطنت
خسرو دویست و پنجاه سال بود که سلاطین اشکانی سلطنت کرده و اکثر از آنها دارای
قدرت و عدتی بودند که گاه در پیشرفت کار بروم پیها میچربیدند و آنها را مغلوب
میساختند و فی الواقع دولت روم حریف وهماوردی که داشت فقط اشکانیان بودند
که لشکرکشیها و فتوحات بزرگ مینمودند بعد از آن مدت متمادی در عهد سلطنت
خسرو بلکه فیروز اخر شوکت و حشمت دولت پارت رو بو بال نهاده و آن هبوط و تنزل
آنها شد و این مسلک و سیره و راه و روش در عهد قدیم شایع بوده و اکثر دول همین حالت را
داشته در ابتدای طلوع و شروق خیلی درخشان و در اواسط بحالت متوسط و پس از حد
توسط میل افول نموده اند خلاصه دولتی که حدود ممالک آن از یکطرف بشط فرات و
از طرف دیگر برود سند از جانبی بجیحون و از سمتی بدریای محیط جنوبی یعنی محیط هند میرسید
مستعد تنزل و ضعف گردید و اسباب اختلال واضمحلال آن فراهم آمد

یک چیز هم از خارج کار داخلهٔ ممالک مشرقی را مغشوش میکرد و آن استعلای لوای دین
مسیح علیه السلام بود که هر قدر رواج و شیوع آن زیاد میشد بواسطهٔ نفاق واختلاف
متدینین دین جدید و ادیان سابقه کار خلاف واغتشاش بالا میگرفت و مخصوصاً یهودیها
گرد و چار صدمات میشدند و از صاحبان مذاهب دیگر بشدت تنفر داشتند دسته دسته
از اوطان خود مهاجرت کرده بممالک مشرقی میآمدند و در این نواحی منتشر و متفرق میشدند
و وجود آنها اسباب تفرقه و دورویی و نفاق مردم با یکدیگر میشد و رشتهٔ اتفاق مردم را
میگسست و معلوم است مملکتی که اهالی آن اکثر باهم در عالم خصومت و عداوت اندرج
و مرج میشود و قوت حکومت و دولت مبدل بضعف میگردد

ترازان قیصر روم بدرستی از این حال باخبر بود و میدانست ناحیهٔ شرقی مانند جسدیست

که اعضا

که اعضا و ابعاض آن در کار تلاشی است و برای مداخله در کار این سرزمین و اجرای مقاصد خود وقتی بهتر از حالا نیست باید دامن همت بر کمر زد و رایت اقتدار و اعتلای دولت روم را در آن امکنه بلند کرد و آن هیکل و پیکر متلاشی را باز جمع آوری نمود و محل تمدن قدیم دنیا را متصرف شد و ممالکی را که نام آوران یعنی سناسریب و ساردانا پال و سیروس (کوروش) و دارا و اسکندر مالک بودند گرفت و ضمیمهٔ دولت با عظمت روم ساخت

(سناسریب یا سناخریب از ملوک کشورگشای آشور یا آسیری بوده فتوحاتش معروف و در منظم نمودن امور دولت مشهور است و ساردانا پال نیز از ملوک همین مملکت و آخرین پادشاه است از خانوادهٔ سمیرامیس ملکهٔ بابل اما تاریخ این خانواده بافسانه شبیه تر است تا بحقیقت)

تراژان خیلی میل داشت جهانگشائی باشد مثل اسکندر کبیر و اگر بدرجهٔ فاتح مقدونیه دارای شهرت و افتخار نگردد اقلاً تقلید آن قهار با اقتدار را در آورده باشد لهذا با استعداد نظامی بسیار خوبی در سال صد و چهارده میلادی اقدام و آغاز لشکرکشی نمود خسرو پادشاه اشکانی که حریف را زورمند دید دفع محمصه و اطفای این شراره را سفارتی مامور دربار دولت قیصری کرد و آنها در فصل پائیز سال مذکور عازم شده در شهر آتن پای تخت یونان بحضور تراژان باریافته بعضی هدایا و تحف از جانب خسرو تقدیم نمودند و مطالبی مبنی بر میل بصلح اظهار داشتند و گفتند پادشاه اشکانی برادرزادهٔ خود شاهزاده اگزادارس را از سلطنت ارمنستان معزول کرده چه رفتار آن شاهزاده اسباب رنجش دولت روم شده و چون ارمنستان را پادشاهی باید خواهش مینماید که تراژان سلطنت پارتاماز یریس برادر اگزادارس را در ارمن تصدیق نماید و این شاهزادهٔ اشکانی مثل تیرداد تاج پادشاهی ارمنستان را از دست قیصر روم میگیرد و خود را در تحت حمایت و تبعیت تراژان میداند و چون اینکار باین شکل پرداخته شود دولتین روم و اشکانی دارای همان رابطه و اتحاد و معاهده خواهند بود که بلاش و نرون باهم برقرار نمودند شان و اعتبار دولت روم ظاهراً محفوظ میماند و ارمنستان در معنی در تحت حمایت دولت اشکانی میباشد

اگر واقعی مقصود تراژان حفظ شان و اعتبار ظاهری دولت روم بود البته عمل بهمین جا

و بهمین

وهمین وضع ختم میشد اما قیصر چنانکه گفتیم خیال مملکت ستانی داشت نه تنها ارمن
بلکه تمام ممالک مشرق را میخواست بلا واسطه در تحت تصرّف داشته باشد این بود که فرستادگان
خسرو را بخوبی نپذیرفت و تحف و هدایای آنها را قبول ننمود و گفت روابط و مودّت
سلاطین با یکدیگر بکردار است نه بگفتار چون به مملکت شام رسیدم باقتضای وقت
و حال حرکت خواهم کرد حالا موقع جواب دادن نیست بعبارت اخری الجواب کما تری
لا کما تقری
مأمورین خسرو بی نیل مرام بلکه خائب و خاسر از حضور قیصر مراجعت کردند و پادشاه
اشکانی منتظر شد که به بیند چه پیش میآید تراژان تقریباً در اواخر پائیز از آتن بانطاکیهٔ
شام آمد و اسباب تجمّل و جلال و استعداد لشکری خود را در این شهر آراسته که
میتوان گفت در آنوقت پای تخت سوریه بود حاضر و مهیّا کرد که سال بعد بجدال و
قتال پردازد
ابگار شاهزادهٔ حکمران اسرهوئن که چندی قبل از این تاریخ مبلغی به فیروز تقدیم
کرده و در حقیقت پادشاهی این ناحیه را ابتیاع کرده بود چند نفر را در فصل
زمستان مأمور حضور تراژان قیصر کرده بعضی هدایا بدربار امپراطور روم فرستاد
و اظهار مخالصت نمود
پارتاماز یریس شاهزادهٔ اشکانی که میخواست سلطنت ارمنستان او را باشد نیز بنامه
ارسال و مرسول را بادربار قیصر گذاشت و خود را پادشاه ارمن خواند اما از دربار
قیصر جوابی برای او نیامد این شاهزاده چون مردی ملایم و نرم بود بصواب دید
مستشاران خود بر آن شد که باردوی رومی رود و از دست قیصر تاج سلطنت
ارمنستان را بگیرد و اجازهٔ پادشاهی این مملکت را تراژان شفاهاً باو بدهد یعنی همان
کاری را که نیرون کرد این شاهزاده تجدید نماید و چنانکه او از نرون صاحب افسر گردید
این از تراژان مالک دیهیم گردد اما از آنطرف تراژان با اهتمام تمام در تهیّهٔ کار رو
جنگ و حمله بود و قشون متوقف در شام را منظّم و مرتّب مینمود چه مدّتی بود جنگ
نکرده بودند بیکاری و اثر هوای مملکت آنها را از نظم انداخته و در حالت تفرقه داشت
آخر الامر فصل بهار رسید و تراژان قیصر با اردوی خود حرکت کرده متدرّجاً تا سمیساط بطرف

سرچشمهٔ شط فرات آمد در امتداد این راه و اثنای طیّ آن چندین حکمران و شاهزاده‌های
نیمه مستقل به اردوی قیصر آمده باو اظهار اطاعت و انقیاد و تبعیّت نمودند و او بلاد ساتانا
لا و الیه جیا را که از شهرهای ارمنستان و در حوالی شط فرات بود متصرّف شد و در شهر
الیه جیا بود که پارتاما زیریس شاهزادهٔ اشکانی با معدودی از خواصّ خدم خود باردوی
رومی آمدند مجلسی برای ملاقات شاهزادهٔ پارس منعقد شد و آن شاهزاده چون بآن
مجلس ورود کرد در حضور اکثر از صاحبمنصبان و سپاهیان روم تاجی را که بر سر داشت
برداشته در پایین پای امپراطور و قیصر روم بر زمین گذاشت و متوقّع بل مترصّد بود که
تراژان فوراً آن تاج را بردارد و باو مسترد سازد و باین وضع بی مخمصه ممالک مملکت
ارمن کرد امّا تراژان هیچ حرکت نکرد و اقبالی باین مطلب و مأمول پارتاما زیریس ننمود
و لشکریان که مخصوصاً در اینموقع بسلام قیصر آمده بودند صداها را بلند کرده او را بسمت
امپراطوری سلام دادند و تبریک و تهنیت گفتند که بدون خونریزی تاج سلطنت ارمنستان
بتصرف او در آمده است پارتاما زیریس که اینحال بدید دانست فریب خورده است بخیال
فرار افتاد امّا وقتی درست ملتفت شد فهمید بیچاره محبوس است قشون رومی دور او را
دارند و نمیگذارند بجایی برود علاج واقعه را درخواست نمود که شخصاً بحضور قیصر برود
مسئول او مقرون بقبول شده وی را بسراپردهٔ تراژان بردند و در آنجا و بعضی مطالب اظهار
نمود تراژان اعتنایی بگفتار او نکرده بلکه همه را بطور بی اعتنایی ردّ کرد و ضمناً باو فهمانید
که تاج سلطنت ارمن را از او بجرم و جریمه گرفته اند و برای رفع بعضی اکاذیب و حرفهای
دروغ که شهرت کرده تکلیف او این است که بار دیگر بحضور قیصر حاضر شود و استدعایی که
دارد بعرض رساند و حکم و فرمایش امپراطور یعنی جواب او را اصغا نماید پارتاما زیریس که
از شاهزادگان اشکانی و دارای خوبی بود با شهامت و جلادت و بزرگی آمیخته آشکارا
و بدون خوف بزبان آمده گفت جهتی ندارد که من تن بذلّت در دهم نه شکست خورده‌ام
نه در جنگ دستگیر شده‌ام خود بمیل خاطر و بپای خود باینجا آمدم که با سالار رومی ملاقات
کنم و محض احترام دولت روم تاج سلطنت ارمنستان را از او دریافت نمایم چنانکه تیرداد
قبل از من این تاج را از نرون دریافت نمود علاوه براین من هرگز گمان نمیکردم از رئیس ملّت
و دولتی که مدّعی تمدّن و تربیت است نسبت بمن خلافی بظهور رسد و من طرف تعدّی

شوم

شوم وصدمه بمن وارد آید یا کسی مانع شود که من با امنیت خاطر مراجعت نمایم
ترازان گفت من تاج سلطنت ارمنستان را بهیچکس نخواهم داد آن مملکت ایالتی است
از ایالات روم و باید یکنفر والی وحکمران رومی در آن حکومت نماید اما پارتامازیریس هرجا
که میخواهد برود از ملازمان وخدام او آنها که از اهالی پارث هستند نیز مختارند که با او
بروند اما هرچه نوکر ارمنی با اوست باید بمانند چه رعایای دولت روم میباشند وقیصر
روم یا دولت مشار الیها اذن نمیدهد از رعایای او در خدمت سلاطین وشاهزادگان
اشکانی باشند

بعضی از مورخین که از آنجمله است دیکاسیوس رومی رفتار زشت ترازان قیصر را نسبت
به پارتامازیریس شاهزادهٔ اشکانی ثبت نموده اما نه چنانکه فطرت پست وسوء اعمال اورا
کما هو ظاهر وآشکار ساخته باشند جماعت دیگر خاصه فرنتو وآریان که هردو با ترازان
معاصر بوده آن واقعه را تشریح وتوضیح کرده اند آنها میگویند اگرچه ترازان پارتامازیریس را
مختار کرد وگفت هرجا میل دارد برود اما فی الحقیقة مقصودش این نبود که آن شاهزاده
بسلامت معاودت کند وبممالک اشکانیان وسلاطین با واجداد خود بازگشت نماید
بلکه قصد اتلاف واعدام اورا داشت چنانکه دسته قشونی مامور اینکار نمود وبا آنها گفت بعد
از عزیمت پارتامازیریس ودور شدن او از اردوی قیصر وی را تعاقب ودستگیر نمایند
واگر بنای درشتی وجدال گذارد فوراً اورا بقتل رسانند

زمرهٔ از مصنفین گویند ترازان قیصر روم ابتدا خیال کشتن وهلاک نمودن شاهزادهٔ اشکانیرا
نداشت بعد از آنکه شاهزاده از اردوی او براه نهاد ودور شد قیصر را خیال گرفت وبا خود
اندیشید که پارتامازیریس چون از نسل ونژاد اشکانیانست وآن قوم فطرتاً رشید ودلیر
میباشند ممکن است این شاهزاده فسادی برای قیصر بپا کند واورا بمرارت وغایلهٔ جنگ
وستیز که عاقبتش معلوم نیست دوچار سازد این بود که جمعی را از عقب سر او مامور کرد که
بروند وشاهزاده را مقتول نمایند در هر حال لشکریان ومامورین ترازان خودرا به پارتامازیریس
رسانند واورا بکشتند واین نابکاری وغداری باسم قیصر در بطون کتب ثبت ومخلد ماند
ترازان وهواخواهان او دانستند که قتل شاهزادهٔ اشکانی که سلماً بملاقات وحضور قیصر آمد
بدنامی عظیم است وهرکس این رفتار ناهنجار را زشت میشمارد ومرتکب را از آمر ومامور

ملامت

ملامت میکنند بخیال افتادند که پی را کم کنند و تقصیر را بگردن اگزداریس برادر پارتاماز بیس
وارد آورند و چنین شهرت دادند که اگزداریس چون قبل از پارتاماز بیس در ارمنستان
سلطنت کرده چشم بتخت و تاج آن مملکت داشته و بدین اسباب قتل برادر را فراهم
آورده نیز گفتند شاهزادهٔ پارتی در ملاقات قیصر روم از حدود معلومهٔ مقرره تجاوز و تخطی
کرده و خود را مقصر نموده کیفر و مجازات خود را دید امّا همه کس دانست و فهمید که این جمله
جعل و دروغ تراژان و هواخواهان اوست و رنگ گلگون خون شاهزادهٔ بی‌گناه روی قاتل
جابر را سیاه داشت و آنها که بغرض بودند میگفتند فرضا شاهزادهٔ اشکانی هم تقصیری
کرده باشد سزاوار این بود بگذارند سالماً آن بیچاره بوطن خود بازگردد و عاقبت خود تراژان
قیصر هم بر زبان آورد که وی آمر و باعث هلاک پارتاماز بیس بوده است

بعد از کشته شدن پارتاماز بیس اهالی ارمن بکلی مطیع و منقاد قیصر گشتند و خسرو پادشاه
اشکانی که میبایست بخونخواهی شاهزادهٔ پارتی برخیزد بعلاوه حقوق دولت اشکانی را
در سلطنت ارمنستان بزور اسلحه ثابت و برقرار سازد هیچ جنبش و کاری نکرد و ساکت نشست
و در صدد انتقام و احقاق حق بر نیامد و بعضی به تراژان گفتند اگزداریس شاهزادهٔ اشکانی
در سلطنت ارمن ذیحق است و چون خسرو با او بدرفتاری کرده اگر قیصر او را بپادشاهی
ارمن برقرار و نایل دارد البته در تحت حمایت و تبعیت دولت روم جای میگیرد و از جهت این
امتنان با دولت مشارالیها دوست و متحد میشود امّا این حرفها هیچ بخرج قیصر نرفت و گفت
این ورق بکلی باید برگردد و ارمنستان کبیر و صغیر یکباره از ولایات روم محسوب شود و مسئله
از همین قرار استقرار یافت

چون تراژان از خیال ارمن فراغت یافت بکار سایر همسایگان پرداخت با بعضی بنای مودّت
و اتحاد را گذاشت برای اهالی البانی پادشاهی معین کرد و با طوایفی که در آن حدود بودند بساخت
و مبانی قدرت و عظمت خود را مشید نمود و بر ملل و قبایلی که در آن صفحات بودند خبر داد
که دولت روم امروز دارای شان و مرتبتی است که جمیع سلاسل حتی اقوام ساکنه در اقصی بلاد
شرقی باید تمکین آن دولت نمایند و او را مقدم بر تمام دول دانند

طوایف و مللی که دولت روم آنها را مطیع و منقاد میخواست طوری از دولت مشارالیها
حساب بردند و خائف شدند که هر کس میگفت استیلا و تسلط دولت روم بر قسمت عمدهٔ

از کرهٔ

کره زمین مسلم کردید و این خود کاری و مطلبی عمده بود اما این چیزها تراژان را حریص‌تر و امنیت عل
و آرام نمی‌نمود و باید دانست که اینهمه اعمال در ظرف مدت یکسال صورت پذیر گشته و بعضی
اینکه امور شمال شرقی بر طبق دلخواه قیصر بنظام رسید و در قلاع و حصون و بلاد و نقاط مهمه
ارمنستان قشون ساخلوی و قراول گذاشت بطرف جنوب عطف عنان کرده بشهر ادس
پای تخت ولایت سرهوئن آمد و ابگار سلطان این ولایت را چنانکه میخواست خاشع و مقهور
ساخت چه ابگار تا آن وقت مردد بود که بکدام یک از دولتین روم و اشکانی اظهار خلوص
و اطاعت نماید و بعضی از رؤسای دیگر نیز همین حالت را داشتند پس از منقاد شدن ابگار
یکنفر دیگر از صاحبان ولایت که مانی زار یا مانی زارس نام داشت و با خسرو در حال نزاع
با تراژان متحد شد از مانی زار گذشته رؤسای دیگر هم بودند که میل داشتند با تراژان
متحد شوند و خود را در تحت حمایت او قرار دهند اما چون او را مرد درست قولی نمیدیدند
اعتمادی بدوستی او نداشتند و نمیدانستند از اینکار بهره و ثمر خواهند برد یا نه بالاخره
وقت شد که عساکر رومی بر متصرفات اشکانیان حمله کنند و شروع بجنگ نماید دو دسته
قشون تراژان به دو ناحیه بلاد جزیره و بین النهرین یا مزوپوتامی یورش بردند و هر دو محل را
مسخر نمودند نصیبین و اماکن گردنشین آن رومیها شد و هنوز زمستان نرسیده بود که قسمت
علیای بین النهرین فرات و دجله را لشکریان روم گرفتند و شهر سنجار را که در حدود سلسله
کوه سنجار واقع شده نیز تصاحب کردند مختصر مزوپوتامی یا بلاد جزیره یکی از ایالات روم
شد و رومیها بعضی مدالها سکه زدند و شکل و صورت تراژان را که فاتح این مملکت بود روی
مدالها نقش کردند و نقشه ولایاتی را که مسخر کرده بودند در زیر پای قیصر کشیدند مجلس سنای
روم یعنی مجلس شوری برای اینکه تراژان قیصر قسمتی از ممالک اشکانیان را از ید تصرف آنها
منتزع ساخته باو لقب پارتیکوس دادند یعنی مغلوب کننده پارتها

بعضی از مورخین گویند در فصل زمستان نصیبین یا ادس معسکر تراژان قیصر روم بود ولی
از یادداشتهای قدیم چنین مستفاد میشود که برای گذراندن زمستان قیصر به انطاکیه مراجعت
کرده اما سرداران و سرکردگان خود را در امکنه مفتوحه گذارده که آنچه تهیه برای جنگ سال
بعد لازم است بنمایند و از جمله دستورالعملها که داده بود اینکه در نصیبین چون چوب و تخته‌های
خوب محکم بدست میاید در اینجا یک دسته کشتی بزرگ بسازند که آذوقه و مهمات حربیه که

که برای سنۀ آتیه مهیا میشود با آنها حمل کرده ببرند در نقطۀ مساعدی از سواحل دجله یعنی در آنجائی که دجله از کوهها خارج گردیده بزمین مسطح میرسد بالجمله کارکنان قیصر هر یك در جای خود مشغول کار بودند و قیصر در انطاکیه آسوده میزیست که در پانزدهم ماه دسامبر همانسال یعنی سنۀ صد و پانزده میلادی زلزلۀ عظیمی در پای تخت باشکوه شام که همان انطاکیه باشد شد و نظیر آن زلزله در آن صفحات تا آنوقت شنیده نشده بود اغلب عمارات شهر را زلزله خراب کرد از آنجا که قیصر روم در انطاکیه اقامت داشت جماعت کثیری هم از غربا و اهالی خارجه باین شهر آمده هر یك قصد کاری و خیالی داشتند عدۀ وافری از سکنۀ بلد و از واردین و غربا در زیر خرابه‌ها از صدمۀ زلزله جان بدادند و بسیاری از بزرگان و صاحب منصبان ذیشان روم نیز راه دیار عدم گرفتند از جمله مسیو پروژی لانوس پدو بود که در آنسال در روم سمت کنسولی داشت و کنسول در روم در آن وقت حکم صدر اعظم داشته و در دولت جمهوری دو نفر کنسول زمام مهام جمهور و امور دولت را در دست داشتند مختصر در این زلزله خود تراژان قیصر نیز دوچار خطر شد یعنی عمارتی که در آن مقیم بود بنای خرابی را گذاشت قیصر متوحش شده خود را از پنجرۀ عمارت بیرون انداخت وقبل از بیرون آمدن قدری آوار هم روی او ریخته ولی صدمۀ کلی باو وارد نیامد

بعد از آنکه زلزله رفع شد و زمین قرار گرفت باز ماندگان آسوده نشدند چه تقریباً کمتر از نصف مردم شهر هلاك شده و بنصف بیشتر که مانده بودند اولاً در حالت سوگواری بودند ثانیاً منزلی که در آن اقامت کنند نداشتند بالفرض هم خانه و عمارتی از آسیب زلزله محروس و محفوظ مانده چون میان اهالی شهرت یافته بود که کوه منکاریوس یا منماسیوس که در طرف جنوب غربی انطاکیه و مشرف بشهر است از زلزله متلاشی خواهد شد و پاره‌های آن روی شهر خواهد ریخت لهذا این خیال مردم را بوحشتی عظیم انداخته بود

صدمۀ زلزله و خوف و وحشت آن اختصاصی بشهر انطاکیه نداشت بلکه اکثر بلاد شرقی گرفتار این بلیه و مخمصه گردیدند و زحمت کلی دیدند در ولایات آسیائی دولت روم چهار شهر که موسوم به الیا و میرینا و پیتانه و سیمه بود بکلی خراب و منهدم شد در یونان نیز دو شهر و در گالاسیا سه شهر یکباره نابود گشت همانا دولت روم بواسطۀ زور و اسلحه و اعتباریکه

تازه حاصل کرده بر خود بالیده و او را عجب و غرور گرفته مشیت ازلی میخواست برآ
دولت معلوم کند که انسان هر قدر که صاحب عدت و شوکت شود قابل غرور نیـ
و نباید باسباب و اوضاع ناپایدار عالم مغرور گردد چه گرد زمین همه ورد بنداشـ
باشد ممکن است حادثهٔ آسمانی کار او را بسازد و بنیادش بر اندازد
تراژان قیصر که منتهای سعی و کوشش را در بزرگ کردن خود و عظمت دولت روم ناشـ
از آن زلزلهٔ عام خیلی خسارت دید ولی هیچ تغییری در خیالات او راه نیافت در قصـ
و نیت خود راسخ و جازم بود و آنچه باید تهیه میمود چون فصل بهار رسال صد و شانز
میلادی نزدیک شد تراژان مهیای کار و انجام خیالات خود گردید صاحب منصبان ا
در نصیبین بدستور العمل او کشتیهای خوب در ظرف مدت زمستان ساخته و آماده کـ
بودند و آن کشتیها طوری ساخته شده بود که بآسانی مجزا میشد و بطور سهولت دوبار
اجزای آنها را بیکدیگر وصل مینمودند تراژان آنها را با عراده بجزیره برد در آنجا بدجله
انداخت و آبی کرد و بتهیهٔ لوازم و مهمات پرداخته که بر آدیابن حمله کند بعضی از سپاهیا
خود را که اسلحهٔ سنگین داشتند با کمان داران که در واقع مستحفظ سایرین بودند حکم کر
در کشتیها جا گرفتند و این کار قیصر هنرمند بود و اشعار مینمود که با سفاین دیگر از نقاط
مختلفه عبور خواهد کرد تراژان بمدد کشتیها و سایر آلات و ادوات که مهیا نموده بود
با وجود بودن عدهٔ کثیری از قشون دشمن در کنار شط بر روی دجله جسری بسته عساکر خو
بدون تحمل خطری از جسر بطرف دیگر رود خانه برد و این کار مشکل را بآسانی بساخت و مینوا
گفت در یـنوقت نصف بیشتر خیالات قیصر صورت گرفته بود خسرو پادشاه اشکانی که خصـ
و طرف مقابل قیصر شمرده میشد و تراژان همه کارها را برای مقهور کردن او و انتزاع ممالک
اشکانی میکرد از میدان جنگ و معرکهٔ نبرد دور میزیست و نزدیک نمیشد و درست معلو
نیست که خسرو از جهت عدم استطاعت و قدرت و نداشتن قشون و سایر لوازم جنگ دو
مینمود یا حروب و دشمنان داخلهٔ مملکت او را فرصت نمیدادند که بدفع خارجه بپردازد
بهرحال کار سرحدات خود را خسرو بحکام واگذاشته و خود بملاحظهٔ آن حدود اقبال و قد
ننمود مباشرین پادشاه ادیابن امیدی که داشت فقط این بود که امتداد خط دجله را حفـ
میکنند و نمیگذارند دشمن داخل مملکت شود همینکه دیدند تراژان از شط عبور کرد نا امید ا

مبتلا بیاس گردید و از حالت جهد و کوشش افتاد و بلاد و قلاعی را که در تصرف داشت
منوالیانوس رومی گرفتند بدون اینکه از طرف پادشاه ایران ایستادگی و مقاومتی شود
و اهتمامی در دفاع نماید نینوا و اربل و گگاملا که موضعی بود در همان حدود لشکریان
قیصر مسخر کردند آدیبنتری را که محل بسیار مستحکمی بود نیز انتزاع نمودند یعنی چندی بیشتر
جمعی از رومیان را دستگیر کرده در این محل اسیر داشتند امرا چون از پیشرفت عساکر
روم خبردار شده و دیدند طبیعة آنها بد بلاد و شد جرأت و قوت قلبی بهم رسانیده یکمرتبه به
قشون ساخلوی آنجا حمله کرده سرکرده قراولان را کشتند و دروازه های قلعه را بروی سپاه
روم باز کردند مختصر در قلیل زمانی تمام صفحات مابین دجله و زاگرس را لشکریان قیصر گرفته
غارت کردند (زاگرس کوه جبل الطاق است و آن در طرف یمین دجله امتداد یافته تا خلیج
فارس) چون در هیچ جا کسی بجلوگیری رومیان نپرداخت و اشکانی در را مخود نند بدیند
جری شد مجال افتاد ندکه پیش آیند و به طیسفون پای تخت شاه اشکانی حمله کنند اما برای
تراژان تردیدی درائی حاصل آمده مجدداً از دجله عبور کرد و داخل جزیره شد و حضر را که
شهری بوده است در مقابل تکریت و در آن وقت اعتباری بکمال داشته بگرفت و از آنجا
بطرف فرات رانده باین شط نزدیک شده و راه جریان آنرا گرفته به هیت و بابل رفت (هیت
شهری بوده است در عراق عرب) بابل که از امصار با عظمت دنیا محسوب میشد و به
آبادی و جمعیت معروف و ضرب المثل نیز بدون زحمت و جدال بتصرف تراژان درآمد
یکی از مورخین گوید شهر سلوسی هم مسخر عساکر روم گردید و اهل این شهر نیز ربقهٔ اطاعت
و تبعیت قیصر را بگردن گرفتند و باقی نماند مگر پای تخت که آنجا را متصرف شوند و تمام
خاکی که از فرات و دجله سیراب میشود ملک تراژان و ضمیمهٔ ممالک روم گردد و برای
این کار باز یک دسته کشتی لازم بود چون کشتیهائی که در طرف علیای دجله کار کرده ظاهراً
از کار افتاده تراژان حکم کرد از نو یک دسته کوچک کشتی ساختند و از فرات از راه جریان آب
پائین آورده در جزیره (مزوپوتامی) روی عراده ها گذاشتند و بدجله رسانده در آب انداختند
مستعد شدند که بر طیسفون پای تخت حمله کنند عجب آنکه در اینجا هم کسی بمدافعه نپرداخت
بلکه مثل بابل و سلوسی یکمرتبه دروازه ها را برای ورود عساکر روم باز کردند اما خسرو
پادشاه اشکانی پیش از وقت اهل و خانواده و خزانهٔ مخصوص خود را برداشته رفته و از

طیسفون خیلی دور شده بود و خیالش اینکه با دشمن روبرو نشود بلکه خود را دور دار
و او را گرفتار مشکلات و عوائق طبیعی نماید این بود که هرچه تراژان پیش میآمد او پس میرفت
و جمله چیزها که در آن حدود بود برای لشکریان قیصر میگذاشت تا بغارت برند و مقصودش
اینکه اهالی که طرف تعدّی و تعرض رومیان میشوند کم کم بصدا و شورش درآیند و تخم عداوت
و کینهٔ تراژان و همراهانش در دلها کاشته شود و بواسطهٔ شکایت و بلوای عام قیصر و قشو
رومی دوچار مشکلات گردند و کار امپراطور بجائی رسد که نتواند یک قدم پیش گذارد با وجو
این خیالات خسرو باید دانست که وضع احوال در آنوقت برای رومیان مساعد بود و بعد
از تسلیم شدن شهر طیسفون و اطاعت اهالی تمام اراضی واقعه در امتداد طرف سفلای دجله
و فرات در تحت اقتدار تراژان درآمده و میتوانست خود را بدریای دیگر رساند (مقصود
از دریای دیگر خلیج فارس است)
یکی از مورخین میگوید در آنوقت که خسرو پادشاه اشکانی از جلو میرفت و رومیان از عقب
او میآمدند که باو برسند در شوش تخت طلای پادشاه اشکانی با یکی از دخترهای او بچنگ
رومیان افتاد و ظاهراً این فقره محقق باشد والا مستر رلنسن تکذیب این خبر میکرد
تراژان خود را اسکندر ثانی می پنداشت و بجود مبالغه و خیال میکرد دولت بزرگی که مدتها
رقیب دولت روم بود یعنی دولت اشکانی نابود گردید و کارش بزوال کشید و وقت آن رسید
که تمام نواحی مشرق بتصرف دولت روم درآید و مخصوصاً بعد از آنکه تخت طلای خسرو اشکانی را
سرکردگان رومی بچنگ آوردند تراژان را کمال اطمینان در غلبهٔ خود و گذشتن کار دولت
پارت و منقرض شدن آن حاصل شد و فرار خسرو بحدود مشرق و امکنهٔ که مردم آن وحشی
بودند تراژان را آسوده کرد خود را در وادی ایمن و امن ترین جاها می پنداشت و بهمین جهت
مسافرتها از دجله تا خلیج فارس امتداد یافت و بدریای جنوبی رسیده با تفنن در آن سیر و
گردش مینمود و از خیال فتوحات خود زائد الوصف مسرور بود و ضمناً از وضع هندوستان
تحقیقات بعمل میآورد و افسوس میخورد که خیلی از عمر او گذشته و ضعف پیری مانع است که
بهند حمله کند و گرفتن آن ممالک را مثل اسکندر آخرین فتح و منزل کشورستانی خود قرار دهد
تراژان قیصر در خیالات خرّمی و شادی از قهر و غلبهٔ خود و در عالم تأسف و افسوس که چرا
نمیتواند خود را بهندوستان رساند و آن ممالک را تملک نماید هیچ تصور نمیکرد که تصرفات

جدید و انقلابی حاصل شود و او را بزحمت و خطر اندازد در آنوقت که ترکیا با کمال حظ و لذت
گردش میکرد غفلةً خبرهای وحشت انگیز باو دادند و شیرینی مذاق او را بتلخی مبدل کردند و او را
مجبور بسعی و اهتمام و مشقت و زحمتی جدید نمودند یعنی باو گفتند که در خیلی از امکنهٔ تازه
تصرف شده اهالی شوریده اند در بلاد سلوسی و حضر و نصیبین و ادیس رایت طغیان برافراشته
و مردم دست باسلحه برده رومیان را میکشند و سکنهٔ تمام خط راه نیز نسبت بقیصر اظهار
تنفر و عداوت مینمایند در حقیقت راه بازگشت او مقطوع شده و ممکن است در همان
اراضی و ولایاتی که مسخر کرده هلاک شود و کارش یکباره روبتباهی گذارد تراژان مجبور بود
که خود از همان راهی که آمده معاودت کند و سرکردگان و صاحبمنصبان خویش را بهر طرف
روانه کند که رفع شورش شورشیان را بنمایند و آنها را مجدداً مطیع سازند اروسیوس
کلاروس و ژولیوس الکساندر از سرداران قیصر شهر سلوسی را باز در تحت اقتدار و اطاعت
در آوردند و برای سیاست طاغیان شهر را آتش زدند لوسیوس کویتوس سردار دیگر نصیبین را
باز مسخر کرد و شهر ادیس را غارت نمود و بسوخت ماکسیموس سردار دیگر برخلاف شکست
خورده یاغیان او را بکشتند و تمام لشکریان ابوابجمعی او را معدوم ساختند تراژان ملتفت شد
که نگاهداری مغلوبین خالی از اشکالی نیست و هر روز فتنه برپا میشود لهذا پلتیک خود را
تغییر داد ابتدا خیال قیصر این بود که ناحیهٔ سفلای مزوپوتامی را نیز چون ناحیهٔ علیای آن
و مانند ارمنستان و آدیابن جزء ولایات و ایالات رومی قرار دهد بعد که دید کار سخت است
و نمیتواند همهٔ آن ممالک را بحال نظم و انقیاد نگاهدارد و نیز دیگر بجنبه با شوکت و جلالی
حرکت کرده به بین النهرین آمد و یکنفر از شاهزادگان اشکانی را که پارتاماسپات یا
پارتاماسپاتیس نام داشت و چندی قبل با پادشاه اشکانی در حالت مخالفت و ضدیت
بوده و با رومیها متحد شده پادشاهی نواحی طرف سفلای بین النهرین داد و در صحرائی نزدیک
بطیسفون که در آنوقت معسکر تراژان شده در برابر جمعی کثیر قیصر خطابه خواند و از کارهای
بزرگ خود بعضی لافها زده خویش را ستود پس از آن شاهزادهٔ جوان اشکانی را به اهالی روم
که در آنجا حضور داشتند معرفی نمود و بدست خود تاج سلطنت را بر سر او گذاشت
این عمل تراژان از اهالی آن ممالک استمالتی کرد و از او خرسند شدند در این صورت گمان میکرد
دیگر برای مراجعت و حرکت او خطری نیست شک نیست که راه دجله برای قیصر باز بود و از

آنجا

از آنجا با امنیت خاطر آسوده میتوانست بطرف علیای بین النهرین یا بارمنستان برود
اما برای آنکه راه مستقیم طرف حضر و سنگار را بر راه شام ترجیح میداد یا بجهة اینکه
اهالی حضر استقلالی داشتند و دم از خود سری میزدند و بروم‌ها بی اعتنائی میکردند
قیصر میخواست از آن راه برود و در ضمن بازگشت اهالی حضر را تنبیه و سیاست و مطیع
نماید و باید دانست حضریها عربهائی بودند که اکثر به بین النهرین مهاجرت میکردند خود
پادشاه پارتیین داشتند لکن در تحت حمایت و تبعیت سلاطین اشکانی و اظهار رعیتی
بسلاطین مشار الیهم مینمودند بلده حضر اگرچه زیاد بزرگ نبود اما کمتر قلعه و شهری
بمتانت و استحکام آن میرسید باستظهار محکمی مکان و اتکال بپادشاه اشکانی هیچ
زیر بار قیصر روم نرفتند و چون قشون رومی و تراژان بشهر حضر نزدیک شدند حضریها
دروازه های شهر را بسته مستعد دفاع شدند سربازان قیصر یک قسمت از دیوار شهر را
خراب کردند اما اهالی شهر بمدافعه کوشیده نگذاشتند احدی داخل شود خود تراژان در
بجانب شهر حرکت کرد که لشکریان بر سر غیرت آیند و بهجوم و یورش وارد شهر شوند تیراندازان
حضری بطوری قیصر و همراهانش را از تیرهای پران عاجز کردند که ناچار امپراطور و سپاهش عقب
نشستند چند چیز هم بجرأت و جلادت حضریها و پایداری آنها در مقاومت و دفع دشمن
کمک کرد شدت گرما قلت یا فقدان آذوقه و علیق کثرت مگس که از بس در ماکول و مشروب
سپاه روم میریخت متلفی بر مقدار آن میافزود و شاید در آن تنگی و تنگدستی اینهم غنیمت بود
تگرگ و طوفانهای شدید این جمله باد و بروت قیصر را نشاند و از خیال اسکندر بودن انداخت
دید غیر از این که از فتح حضر صرف نظر نماید چاره ندارد اقرار بزبونی خود کرده حکم داد اردوی
او از حوالی شهر حضر کوچ کنند و بی نیل مقصود از این مکان غیر مسعود دور شوند پس از آنکه
عده کثیری از عساکر روم در این سرزمین هلاک شدند راه دیار دیگر گرفتند و آشکار شد
که قشون ساخلوی شهر متوسط یا کوچک حضر بر امپراطور روم و لشکریان او غلبه کرده سال
صد و شانزده میلادی چون افتخار قیصر و فرمان لاف و غرور او بسر آمد خسرو پادشاه اشکانی
از غیبت قیصر و بازگشت لشکر او خبر شده در فصل بهار سال بعد بشهر طیسفون پای تخت خود
مراجعت کرده و پارتاماسپات را که تراژان پادشاهی داده و در آنجا نشانده بود از تخت دور
بیرون نمود و اقتدار خود را در صفحات جنوبی بین النهرین و شوش مجدداً برقرار و آشکار ساخت

و پارتاماسپا

زیرا تاماسپات بروم گریخت تراژان قیصر میخواست لشکری مأمور و متعین سمت جنوب بین النهرین نماید و باز آن مملکت را مسترد نماید اما آخرین ناخوشی او مجال و فرصت اینکار باو نداد

بعد از معاودت خسرو بطیسفون و ظهور رایت حشمت او در بعضی از آن نواحی باز رومیها ممالک آشور و آدیابن و ساحت علیای بین النهرین را مانند ارمنستان در تحت تصرف خود داشتند و اگر دولت روم در حفظ این متصرفات خویش اقدام و بعضی کوششها مینمود ممکن بود حقیقةً آن نقاط ضمیمهٔ ولایات روم شود و اشکانیان با سعی بسیار نتوانسته دوباره مالک آن ممالک گردند اما تراژان قیصر روم در ماه اوت از سال صد و هفده میلادی درگذشت و آدرین بجای او قیصر روم شد و این امپراطور اعمال تراژان را صحیح نمیدانست بلکه خلاف عقل و پلتیک شمرده میگفت فتوحات تراژان سلب ایمنی و آسایش از دولت روم مینماید و همواره او را دوچار کشمکش دارد باید از متصرفات جدید تراژان صرف نظر کرد و آسوده زیست بنا بر این عقیده سپاهیان رومی را از ایالاتی که تراژان مسخر کرده بود احضار نموده آمد نظر علیای شط فرات و ممالک آشور و بین النهرین را فوراً پادشاه اشکانی تصرف کرده مجدداً بصورت اول در آمد

از لوایح و اشارات مورخین و نویسندگان آن عصر و زمان چنین برمیآید که آدرین قیصر روم سلطنت ارمنستان را به پارتاماسپات اشکانی که بروم گریخته بود داد بنا بر این مملکت ارمن هم شباهتی بحالت سابقهٔ خود پیدا کرد یعنی ظاهراً در حمایت دولت روم و باطناً متکی بدولت اشکانی گردید

اسپارسیان مورخ اسم شاهزادهٔ اشکانی را که آدرین قیصر باو پادشاهی ارمنستان داد پارتامزیریس ثبت کرده اما محقق است که این اشتباه است اما اسرهوین با آنکه بعضی از مصنفین گفته اند بهمه مستقل در تحت حمایت دولت روم بماند ولی نقوش و خطوط مسکوکات که برای تاریخ آن ازمنه اتقن دلایل است خلاف آن گفته را ثابت مینماید یا اقلاً مطلب را در بوتهٔ اجمال و گرفتار تردید و احتمال مینماید چنانکه محققین با تتبع را ظنی قریب بیقین است که اسرهوین هم مجدداً در تحت تصرف و تبعیت دولت اشکانی در آمده باشد

نتیجهٔ این مقدمات آنکه دولت روم از این لشکرکشی که در ممالک شرقی کرد سودی و فایده نبرد

جز اینکه

جز اینکه نفوذ ظاهری خود را در ارمنستان باز برقرار نمود وضمناً ملتفت شد که رقیب با اقتدار او یعنی دولت اشکانی رو بضعف گذاشته است ودیگر نباید چندان از او ترس وتشویش یا ملاحظه داشته باشد

چون آدرین قیصر روم قشون خود را از ممالک آشور وبین النهرین طلبید وخسرو اشکانی وجانشین او دیدند این امپراطور بدون اینکه شکست خورده باشد ومجبور شود بمیل واختیار همه این ولایات دولت اشکانی را که عساکر روم گرفته بودند دوباره بدولت اشکانی واگذار نمود زیاده از حد از قیصر ممنون شدند وروابط حسنه فیمابین دولتین روم واشکانی برقرار گردید ودر تمام مدت سلطنت آدرین دو دولت با هم دوست ومتحد بودند فقط در یک موقع میخواست اسباب کدورت فراهم آید لکن آنهم از روی اشتباهی بود که بزودی رفع شد وباز پیمانه صلح وصفا دور زد ومتعاهدین بر سر عهد وپیمان رفتند گویند آن اشتباه از بعضی بیانات شفاهی حاصل شده بعد آدرین در سرحدات شرقی خود با خسرو ملاقات نمود وقول واطمینانها که آن دو پادشاه بیکدیگر دادند آن التباس را از میانه برداشت

پس از چندی آدرین دختر خسرو را که تراژان باسیری گرفته بود نزد پدرش فرستاد ووعده کرد تخت طلای پادشاه اشکانی را نیز چون اشکانیان دلبستگی تمام بآن دارند برای خسرو کسیل خواهد نمود وظن غالب بر اینست که آدرین دختر خسرو را در سنه صد وسی میلادی برای او فرستاده باشد بعد از آنکه دختر پادشاه اشکانی از اسیری فارغ شد وبخدمت پدر رسید وروی او بدید ظاهراً طولی نکشید که خسرو راه جهان دیگر پیش گرفت تاریخ سکه های آخری خسرو صد وبیست وهشت میلادی است اما سکه دیگر موجود دارد که تاریخ آن سی وشش است وسکه دیگر که صد وسی وهفت است ومسیو لیندسی که در علم وشناسائی مسکوکات معرفتی بکمال دارد این سکه ها را نسبت به بلاش دوم میدهد ولی سری که روی سکه نقش شده کمال شباهت را بسر خسرو دارد

مورخین روم که حوادث سال صد وسی وسه میلادی را مینویسند در ضمن میگویند که درین سنه بلاش ثانی پادشاه اشکانی بود واکثر اهل خبر وارباب سیر چنان پنداشته اند که بلاش دوم پسر خسرو بوده وبعد از پدر بسریر سلطنت اشکانیان جلوس نموده لکن سکه های

اشکانیان خلاف آنرا ثابت مینماید و معلوم میشود که بلاش دوم در سنه هفتاد و هشت
میلادی در سلطنت اشکانی ادعا داشته و در همان سال و سال بعد که تقریباً زمان
جلوس فیروز بر تخت سلطنت این دولت است سکه زده پس از دو حال بیرون نیست
یا بلاش مدعی تخت و تاج دولت پارت شده و کاری از پیش او نرفته مدت چهل و یکسال
با کمال میل به پادشاهی انتظار کشیده تا خسرو وفات نموده و او بر سریر سلطنت جلوس کرده
و نزاع و جنگ او در سنه صد و نوزده و صد و بیست میلادی با خسرو محقق است یا آنکه
بعد از ادعا و کشمکش قسمتی از ممالک اشکانیان را گرفته و در آن پادشاهی کرده بعد از
مردن خسرو تمام ملت پادشاهی او را تصدیق کرده و با این وضع او را جانشین خسرو خوانده‌اند
از سکه‌های اشکانیان میتوان استنباط کرد که بلاش دوم پسر خسرو نیست بلکه رقیب
مدعی او محسوب میشود برای تحصیل تخت و تاج دولت اشکانی اهتمامی داشته و از خسرو
نیز چندان نجوانتر نبوده است نقش سکه بلاش دوم یعنی خطی که روی آن نوشته شده این
عبارتست (بلاش پادشاه)

فصل بیست و ششم

در شرح سلطنت اشک یا ارشاک یا ارساس بیست و پنجم موسوم به بلاش ثانی

بلاش دوم بعد از مرگ خسرو جای او بگرفت و بر تخت سلطنت اشکانیان جلوس کرد اعم
از اینکه در زمان حیات خسرو هم در قطعه از ممالک اشکانی سلطنت کرده باشد یا نکرده
باشد و محققین اهل خبر چنانکه در آخر فصل پیش اشاره نمودیم او را رقیب خسرو دانسته‌اند
بر خلاف جمعی کثیر از نویسندگان قدیم و جدید که بلاش ثانی را پسر خسرو دانسته در هر حال
بعد از خسرو بلاش نوزده سال پادشاهی نمود و در عهد دولت او مملکت امن و آسوده بود
ازینرو معلوم میشود در مدت سلطنت این پادشاه از شاهزادگان اشکانی و غیره کسی مدعی
بلاش نشده و معارضی نداشته که گرفتار کشمکش و زد و خورد باشد فتنه‌ها خوابیده و جنگ
خلق براحت زندگانی کرده و اگر در اوان دولت بلاش ثانی حادثه حادث شده چندان
مهم نبوده و باسانی آنرا رفع نموده اند
بنا بعقیده آنها که میگویند بلاش ثانی در سال هفتاد و هفت و هفتاد و هشت میلادی

مدعی

مدعی تخت و تاج دولت اشکانی گردید و قسمتی از ممالک اشکانیان را مالک شده و در آن سلطنت کرده است چون در جلوس اول خود بیست سال داشته باید گفت در جلوس دویم خود که در سنهٔ صد و سی میلادی اتفاق افتاده در سن هفتاد و دو سالگی بوده و لهذا زمان سلطنت او آنچه بدست است بعلت مسطور در فوق یعنی نبودن و نداشتن مدعی و معارض از شوایب غش و اغتشاش مصون است مثلا سکه های اشکانی از تاریخ سال صد و سی میلادی تا صد و چهل و نه معلوم است که همه از یک پادشاه میباشد چه در روی جمله سر یک پادشاه نقش شده و آن مسلما سر بلاش ثانی است و اشتباه را مطلقا و اصلا در آن راهی نیست

صورت سر بلاش ثانی که روی سکه نقش شده دارای تاجی است که کنارهٔ آن با حلقه پاپیر زینت یافته دماغ حالت برآمدگی دارد چشمهایش درشت و زلفهایش مجعد و ریشش اگرچه امتدادش مخروطی شکل میباشد

اما حوادث عهد سلطنت بلاش ثانی در سال صد و سی و سه میلادی فاراس مانس پادشاه ایبری که گرجستان باشد جمع کثیری از طایفهٔ آلانی را تحریک کرده و آنها از آنطرف کوه قفقاز حرکت نموده از معابر این سلسله کوه گذشته بخاک پادشاه اشکانی وارد شده بنای تاخت و تاز را گذاشتند و اهالی را دوچار خسارت و مرارت نمودند بعضی از آلانیها هم بولایت کاپادس متصرفی دولت روم رفتند

فاراس مانس محرک این حرکت و آشوب معلوم نیست چه کینه و عداوتی با اشکانیان داشته ظاهرا فطرت و طبیعتی شرور داشته و خبث ذات او را بتحریک باین قبیل کارها مینموده چه با آدرین قیصر روم هم خوب بر نیامده و احتراماتی را که باید نسبت بآن امپراطور منظور دارد نداشته از جمله بجای هدیه و تحفه چند دست لباس زری و خنه و برای آدرین فرستاده معتبر است که اینچنین پیشکشی لایق و مناسب شان قیصر روم نیست آدرین سیصد نفر مقصر را فرا برده بود در محل میدان مانندی برای اهالی روم بازی در آرند و مهارا تفریح باشد و مقصرین را انشمه چون لباسهای زری فاراس مانس را بحضور قیصر آوردند برای مقصرین فرستاد که در موضع در ورود بآن بازی بپوشند و مسخره کنند و از اطرف در سفر اش یعنی مجلسی که در سال صد و سی میلادی منعقد نموده بود و تمام سلاطین آسیای صغیر در آن

مجلس حضور داشتند آدرین بر فاراسمانس سنتام داد
باری علت افساد فاراسمانس بدگوهری بوده یا چیز دیگر بلاش ثانی دفع این غایله را
چند نفر سفیر بشهر رم فرستاد و از رفتار فاراسمانس شکایت کرد از اینجا معلوم میشود
که فاراسمانس در تحت حمایت دولت روم سلطنت مینموده دولت روم فاراسمانس را
بشهر رم طلبید که از وی در باب حمله و تاخت و تاز آلانیها بعضی سئوالها کند و تحقیق نماید که
جهت این اغوا و تحریک چه بوده اما منتظر نشدند که فاراسمانس به رم حاضر شود و مجلس
استنطاق منعقد کردند و بعد از استنطاق و تحقیق دولت روم حکمی دراینباب کند که هرچند
هم مفید باشد حکم نوشتن او و سهراب را داشت غارتگران تا آنوقت هر کار که میخواستند
میکردند و میرفتند علاج فوری لازم بود لهذا حکمران رومی ولایت کاپادکیه که شخصی بوده
از اخلاف و اعقاب آرین مورخ اسکندر کبیر قبل از آنکه از جانب دولت متبوعه خود دستور العمل
دریافت کند لشکر کشید و بر سر وحشیان آلانی تاخت و آنها را از ولایت محکومه خود بیرون
کرد بلاش ثانی که با این قوت نداشت یا اسباب کارش فراهم نبود با روسای غارتگران گفتگو
نمود مبلغی بخواه آنها را خرسند ساخت و براه انداخت و نظیر اینکارها آنوقت در اغلب ممالک
مطرد و معمول بوده و دولت روم هم گاهی بروی اینکار نموده است خلاصه هم ولایت ماد
هم مملکت اشکانی از زحمت نهب و غارت آلانیها آسوده شد اما بلاش توقع داشت پادشاه
ایبری در رم دوچار سیاست و مؤاخذه سخت شود و پادشاه مشار الیه هم به رم حاضر شد
لکن برای تنبیه و ملامت مورد التفات و مرحمت آدرین قیصر گردید و با او اذن داد که در کاپیتول
قربانی نماید و کاپیتول از معابد رومیان بود که در آنجا فاتحین با افتخارات سرفرازانه میکردند
و این اجازه قربانی که به پادشاه ایبری داده شد دلالت بر مفاخرت و سربلندی او مینمود
آدرین علاوه بر بذل این مرتبت حکم کرد که مجسمه سواره فاراسمانس را ساختند و در معبد
بلونا قرار دهند و نیز مبلغی خاک و قلمرو این پادشاه را وسعت داد و بلونا نیز از معابد مشهوره رومیان است
حالا قیصر این کارها را علی رغم بلاش ثانی میکرد یا قصد دیگری داشت معلوم نیست چیزی
مسلم است زحمت بلاش بیهوده است وجای تحقیق است چه بلاش ناحق از فاراسمانس پادشاه
ایبری شکایت نکرده و حیا داشت دولت روم و شخص آدرین قیصر آن دولت پادشاه تابع
خود را متنبه نماید و مانع تعدی و کارهای خلاف قاعده او شود اغراض قیصر را براه دیگر

واداشت

واداشت و از اینطرف بلاش ثانی هم با برای چاره جوئی از مخمصه و آسایش اهل مملکت با بجهة نداشتن اسباب تلافی و عدت با وجود رنجش بروی خود نیاورد و متحمل رفتار ناشایسته آدرین بود و سکوت داشت تا در سال صد و سی و هشت میلادی آدرین قیصر روم درگذشت و دست تطاولش کوتاه شد پس از وی اورلیوس که بنام آنتونینوس معروف میباشد و آدرین او را بفرزندی قبول نموده بجای وی بامپراطوری و قیصری روم برقرار گردید بلاش ثانی سفیر برای تهنیت بدربار قیصر جدید فرستاده و هدیه‌ها تاج طلائی برای او ارسال داشت و اهدای این تاج را مصنفین از وجود سکه استخراج نموده اند که در سال اول امپراطوری آنتونینوس ضرب شده یک روی سکه سر امپراطوری نقش شده و در روی دیگر آن صورت زنی است که تیر و کمانی در دست چپ خود گرفته و با دست راست تاجی را تقدیم مینماید و لوحه روی آن مشاهده میشود که عبارتست از پارث

پوشیده نیست که تراژان در لشکرکشی خود و مجادله با عساکر اشکانی تاج طلائی از اشکانیان گرفته بود اشکانیان این تاج را خیلی با قدر و قیمت و عزیز میشمردند و چشم باسترداد آن داشتند و آدرین قیصر هم وعده کرده بود که آنرا بآنها پس بدهد اما بوعده وفا ننمود محتمل بلاش ثانی چنین فرض کرده باشد که این مسئول را آنتونینوس جانشان آدرین زودتر قبول مینماید خاصه در صورتیکه تاج طلای دیگر هم برای او اهدا و ارسال میکند در هر حال بلاش بمامورین و سفرای خود که بدربار آنتونینوس میرفتند دستور العمل داد که در دربار قیصر مسئله تاج ماخوذی زمان تراژان را طرح کنند و استرداد آنرا درخواست نمایند و وعده را که آدرین پدرخوانده آنتونینوس کرده بود بخاطر او آرند بعبارة اخری رسماً خواهش کنند که قیصر آن تاج را پس دهد سفرا چنین کردند اما از آنجا که آنتونینوس نیز مانند آدرین دل سخت بود بقبول این خواهش اقبالی ننمود و آنچه مامورین در اینباب الحاح نمودند سودی نکرد و فایده نبخشید فرستادگان بخیبت مراجعت کرده خبر یاس آوردند

این بود سوانح ایام سلطنت بلاش ثانی و بطور یقین میتوان گفت در ده سال آخر پادشاهی این سلطان واقعه و سانحه تاریخی روی نداده چه در آن زمان دولت روم بیخیال و بجان آسایش میزیستند در طلب توسعه ملک و زیاد کردن شان و افتخار نبوده و در همانوقت

تعقیر

مطور ضرب المثل میکفتند هر زمان که ملتی بوضع خود راضی وخرسند شد سایر ملل
آسوده اند واطمینانی بصلح وامنیت حاصل مینمایند واین مثل برای ملت اروپائی که
در آنوقت جان آنها دولت روم بوده مناسبتر وسزاوارتر از سایر است یعنی در آنها
بیشتر مصداق ومعنی دارد زیرا که رومیها هر وقت در خیال اظهار شان وقدرت و
کشورستانی میافتادند با ملل مجاور وبنای ستیزه را میکذاشتند وبرای جنک وخونریزی
وبرهم زدن اساس صلح بهانه میتراشیدند پس وقت آسایش خلایق آنوقت بود که روسای
دولت روم وقیاصره بعیش وخوشکذرانی با لهو ولعب می افتادند
بلاش ثانی در سال صد وچهل وهشت یا صد وچهل ونه میلادی درکذشت مدت
ملکش چنانکه در اول فصل ذکر شد نوزده سال بوده است

فصل بیست وهفتم

در سلطنت اشکان پادشاه از سال بیست وششم که بلاش سیم نام داشت

بعد از فوت بلاش دویم بلاش سیم در سال صد وچهل وهشت یا صد وچهل ونه میلادی
بجای او بر تخت سلطنت اشکانی جلوس نمود واحتمال قوی داده اند که او پسر بلاش سیم
باشد اکرچه دلیل موجهی در اینباب بدست نداریم این پادشاه تا سال صد ونود یا سال
صد ونود ویک میلادی سلطنت کرده بنابراین مدت ملکش تقریبا بیست ودو سال
بوده واز قراین معلوم میشود در وقت جلوس بر سریر پادشاهی سنی نداشته ودر اوان
عهد شباب باین رتبه منیع نایل کشته اکرچه در روی سکه های اول او سر وی را که نقش
کرده اند باریش بقاعده ساخته اند چون در اوان وسنین سلطنت پدرش بلاش دویم
وقایعی که عمده باشد واقع نشده بعبارة اخری جنک وزد وخورد وفتح وشکستی اتفاق
نیفتاده وبرای شاهزاده اشکانی که فطرتا جنکجو واهل رزم وبزم داشت این سبک
زندکانی اسباب کسالت است میتوان کفت بلاش سیم ازین سکون طولانی وبیحرکتی
دایم خسته شده ودلتنکی حاصل نموده بود بنابرین چنین مینماید که برای بهم زدن با
دولت روم اسباب چینی مینمود وچون بعضی اقدامات بعمل آورد ودانستند که بلاش
درچه کار وخیال است مارک آنتونینوس قیصر روم خبر دادند که حریف وهماورد ورقیب

دولت

دولت روم در هیبت قتال وجدال است بدان واگاه باش وهر فکری که داری بکن ت
غافل گیر نشوی آنتونینوس بهر جهت که بود میلی بجنگ نداشت لهذا نامه به بلاش سیم نو
وازفواید صلح وصفا ومنافع اتحاد ودوستی دولتین ومضار لشکرکشی وخونریزی مح
راند فی الحقیقه اسباب تذکره پادشاه اشکانی گردید بلاش چون کلمات او را مقرون
صواب ودرستی دید منصرف نظر از حرب عاجل وحمله کردن بر دولت روم نمود ام
طبعا چون باینکار راغب ومایل بود انتظار میکشید که وضع دولت روم تغییر کند ودشمن
در حالی نامساعد وگرفتار محمصه بیند آنوقت بهانه بجا اشد وبنای حمله را گذارد بنا
براین تا سال صد وشصت ویک میلادی که مدت دوازده سال باشد صبر کرد و
خودداری نمود وبکاری که منافی با سلم وصلح باشد دست نزد در سنه مزبوره یعنی سال
صد وشصت ویک موقع اجرای مقاصد وخیالات بلاش سیم در رسید نایره فتنه و
فساد بکمرتبه شتعال یافت وجنگ در بلاد مغربی درگرفت وبهترین قسمت از آسیا
مغربی را خراب وویران ودوچار ضرر وخسارت بی پایان نمود تبیین این مقال آنکه
در فصل بهار سنه صد وشصت ویک میلادی مارکوس اورلیوس پسرخوانده آنتونینوس
بجای پدرش امپراطوری دولت روم یافت وبرتبه قیصری نایل شد ولوسیوس وروس را
که پسرخوانده دیگر آنتونینوس بود در سلطنت باخود شریک نمود بلاش از روی عقل
پاینداز موقع را مناسب خیال وکار خود دانسته قشونی معتبر بارمنستان فرستاد و
آنها غفلة وارد آن مملکت شده سیموس پادشاه ارمن را که در تحت حمایت دولت رو
بود از آن سرزمین بیرون کردند وتیگران نامی را از سلسله پادشاهان قدیم ارامنه که آن
ملت او را وارث بالاستحقاق سلطنت میدانستند بجای سیموس پادشاهی دادند این خبر
فورا منتشر شده وبحکمران ولایات مجاوره با ارمن رسیده سوریانوس فرمانفرمای کاپادش
که نسلا از طایفه گل (اهالی قدیم فرانسه) بود انتهاض نمود وعلت این نهضت آنکه شخص
متنبی الکساندر نام باو خبر داده که دارای مقامات بسیار عالی خواهد شد واو ازساده
لوحی باور کرده وسیله وموقع میخواست که خود را بمراتب موعوده برساند چنین پنداشت
که اگر با قشون خویش بارمنستان رود وباغیان ارامنه وحامیان آنها را که عساکر شهریار
اشکانی باشند مقهور ومغلوب نماید مقدمات کار ومقصود مرتب وحاصل شده است

خلاصه سوریانوس حکمران کاپادس مجبوری که از شط فرات عبور کرده حریفی زبردست و قادر در برابر خود دید یعنی خسرو نامی از سرکردگان اشکانی را با لشکری جرار مشاهده نمود دانست حریف این میدان نیست ولقمه گلوگیر است ناچار بشهر الیه ژیا از بلاد ارمن پناه برده در آنجا متحصن شد خسرو با عساکر اشکانی دور او را گرفته وشهر الیه ژیا را محاصره کردند گویا سوریانوس بیشتر طول نکشید که عیب گوئی الکساندر متنبی و کرامات و کار خود را کرد سوریانوس و همراهانش تماماً دو اسبه و شتابان بدیار عدم رفتند در وضع هلاک حکمران کاپادس چند قول است بعضی گویند چون او خود را اسطور بیچاره و مستاصل دید غذا نخورد تا از گرسنگی هلاک شد زمرهٔ بر این اند که او گلوی خود را با شیشه برید تا بچنگ دشمن نیفتد وسری بسلامت بگورستان برد اما قول ارجح این است که در ظرف مدت سه روز آنچه توانست ایستادگی و مقاومت نمود لکن از آنجا که قضا مبرم و اجل حتمی بود آن پایداری وکوشش بی ثمر شد سوریانوس ولشکریانش جمله هلاک شدند و از دست اضلال متنبی خود آسوده گشتند

چون کار حکمران کاپادس ساخته و پرداخته شد عساکر اشکانی از شط فرات عبور کرده بسختی هر چه تمامتر بر مملکت شام حمله نمودند آتیدیوس کرنلیوس حکمران شام بجلوگیری ومدافعه برخاست اما او هم کاری ساخته نشد و مغلوب و مقهور گردید اهالی شام چون این بدیدند بر آن شدند که دست باسلحه برند و بجهد و مجاهده ربقهٔ اطاعت وتبعیت دولت روم را از گردن اندازند اشکانیان ولایت فلسطین را نیز تاخته و همانا تمام بلاد مشرق انتظار چپاول آنها را داشت و کسی را یارای دفاع و دفع حملهٔ عساکر پارت نبود بعد از این سوانح خبر بشهر رُم رسید و معلوم شد نواحی مشرق را چه وضع و حال است دولت روم ناچار بود سرباز قابل مامور مشرق نماید که دشمن را جواب دهد و نظم و امنیت را مجدداً در آن امکنه برقرار دارد و بلاد شرقی را باز در تحت حمایت دولت مشارالیها آورد برای انتخاب سردار بنای مشاوره را گذاشتند یکی گفت لوسیوس وروس امپراطور خود باید بمشرق رود چه درستی است که بهتر از مارکوس اورلیوس شریک السلطنه میتواند متحمل متاعب و زحمات جنگ و سفر شود و مذاکره در باب امپراطور و شریک السلطنه او از آن بود که چون مطلب مهم و مسئله غامض است

باید شخصی بمشرق رود مطاع کل و احدی سر از حکم او نپیچد و گرنه ممکن است امر منجر بخیبت و خذلان گردد از آنجا که لوسیوس وروس در اعمال نظامی و سوق عسکر مهارتی نداشت این خیال پسند نیامد و گفتند باید سرداری که فنون حربیه را خوب میداند مأمور این امر مهم نمود تا کاری از او ساخته شود آخر الامر قرار براین شد که لوسیوس وروس عزیمت مشرق نماید اما بشرط آنکه چند نفر از بهترین سردارهای روم در رکاب او باشند فی الحقیقه او اسم و آنها مسمی برای هیمنه ظاهری امپراطور و برای کار سرداران و بعد از آنکه خیال بر این کار قرار گرفت استاتیوس پریس کوس و آویدیوس کاسیوس و مارتیوس وروس بزرگترین سردارهای روم در خدمت لوسیوس وروس بمشرق روند و این کار مهم را بر دارند و چنین کردند

در سنه صد و شصت و دو میلادی لوسیوس وروس امپراطور و قیصر روم با کمال کراهت و بی میلی از ایطالیا نهضت نموده با سرکردگان و نواب و صاحب منصبان خود بشام آمد و برای آنکه اجتناب از غوایل و عواقب غیر معلومه جنگ نماید با سردار اشکانی که تا آنوقت با فتح و ظفر همراه بود در کار صلح و مصالحه مذاکره نمود اما سردار غالب گوش بحرفهای لوسیوس وروس نداده و گفت باید مصاف داد و از جدال و قتال گزیری نیست امپراطور دید بی استعمال اسلاح و خونریزی کار بکرو به نمیشود و دشمن دست بر نمیدارد مهیای قتال شد و آغاز محاربه گشت اما امپراطور جوان از حاضر شدن بمیدان و نزدیکی بخطر احتراز داشت خود در انطاکیه بماند که از عیش و تعیش باز نماند و سرکردگان روم را گسیل نمود که آنها با خصم روبرو شوند و شام و ارمنستان را از ید تغلب و تصرف دشمن دوباره منتزع نمایند و تاخت و تاز کنندگان را تنبیه کنند و فرضا اگر خطری پیش آید آنها دوچار آن شوند

آویدیوس کاسیوس که لشکریان متوقف در شام باو سپرده شده بود بزحمت عظیمی افتاد زیرا که قشون سپرده باو مدت مدیدی بود حرکتی نکرده بودند و از نظم افتاده و دوباره منظم و مرتب کردن آن کمال اشکال را داشت چون بمشقت تمام اینکار بپرداخت بلاش بطرف او حمله نمود وی بخوبی از عهده برآمده و بعد از چندی او بنای حمله را گذاشته در جنگ بزرگی بلاش را شکست داد و در سنه صد و شصت و سه میلادی عساکر اشکانی را

مجبور نمود که از فرات عبور کنند

امّا استاتیوس بریس کوس سردار دیکر رومی که بکار ارمنستان می پرداخت از سرحد این مملکت تا آرتکزاتا پای تخت ارمن براند و این شهر را مسخر کرده بنا بر بعضی روایات آنرا منهدم و ویران ساخت بعد از آن شهر جدیدی بنا نموده قشون رومی را در آنجا ساخلو کذاشت و خبر فتوحات خود را بشهر رُم رسانید سواموس پادشاه قدیم ارمنستان که بدولت روم پناه برده و در شهر رُم بود مجدداً بر سریر سلطنت این مملکت جلوس نمود یعنی توسی دیدیس تام را مأمور کردند که برود سواموس را مجدداً بپادشاهی ارمنستان برقرار نماید سواموس بارمن آمده و باهتمامات توسی دیدیس و ماریتوس درونس که سردار دیکر روم بود سلطنت آن مملکت براو مقرر شد

دولت روم باین وضع و ترتیب در ظرف مدت دو سال تلافی خسارتهای خود را نموده بدولت اشکانی معلوم کرد که هنوز قادر است مقامی را که در آسیای مغربی بواسطه فتوحات تراژان حاصل نموده حفظ و نکاهداری کند

سرکردکان باهوا و هوس روم که در تحت ریاست امپراطور عباش نا قابل بواسطه رشد و کفایت خود این فتوحات نمودند بخیالات بزرک افتادند و اکتفا باینقدر پیشرفت و شان نکردند و باید دانست که در آنزمان در دولت روم هر کس امتیازات نظامی داده میشد اکر قابلیتی داشت میتوانست خود را بهر رتبه و مقام رساند بنا بر این سرداران رومی که در حروب شام و ارمن شهامت و بزرکی خود را ظاهر ساخته بودند هر یک طالب و خواهان رتبه امپراطوری و قیصری شده و مقدمات این نتیجه را ترتیب میدادند

در میان سرکردکان قابل که در تحت ریاست لوسیوس وروس بخدمات نظامی و جنک اشتغال داشتند آویدیوس کاسیوس از همه معروف تر و با هوا و هوس تر بود این سردار چون مملکت شام را مصفا و قشون اشکانی را از آنجا بیرون نمود از جانب اورلیوس قیصر منصب سرداری کل باسپهسالاری باو داده شد و او باختیار تام مصمم شد که از حدود ممالک اشکانیان تخطی نماید و در خاک خود بلاش با این پادشاه جنک کند و هر قدر ممکن شود بانتزاع ولایات و ایالات اشکانی بپردازد و اکر بتواند خود را در شان بمقامی بالاتر از مقام تراژان قیصر رساند با او افلا همشان و برابر شود و فتوحاتی را که او در پنجاه سال

قبل

قبول کردوی نیز در این زمان بنماید

برای وضع لشکرکشی کاسیوس اسناد مرتب صحیحی بدست نیست از مطاوی مسطورات
مورخین آن عصر و زمان باید استخراج مطالب نمود و آنقدر که ممکن است از اعمال
مشهوره آن سردار خبر شد آنچه معلوم و مبین میکردد کاسیوس از شط فرات عبور
کرده وارد بین النهرین (مزوپوتامی) کردید و رفت بر نیس فوریوم که در قلعه حالیه باشد
وازنزدیکی آنجائی که بلیلک با شط فرات اتصال پیدا میکند امتداد شط را گرفته طی مسافت
نموده وارد نابابل در سورا که شهر قدیم بابل باشد عساکر رومی با قشون اشکانی جنگی
کرده رومیها غالب آمدند پس از آن شهر بزرگ سلوسی را که دارای چهار صد هزار سکنه
و در کنار دجله بود کاسیوس محاصره نمود و بسعی و اهتمام تمام آنرا فتح کرده آتش زد و شهر
طیسفون را که آنطرف شط بغداد بود نیز بگرفت و عمارت و قصر تابستانی بلاش که در آن
ملبد باشد با خاک یکسان کشت معابد مختلفه این شهر را خراب کردند امکنه را که کمان
میرفت در آن دفینه و خزینه باشد حفر و کاوش نمودند و غنایم بسیار نصیب لشکریان
کاسیوس کردید اشکانیان که در هر جنگ شکست میخوردند آخر الامر مایوس شده چشم
از مقاومت پوشیدند مختصر جمیع نواحی و اماکنی که تراژان فتح کرده بود و بعد از دست
داده بار بتصرف کاسیوس و سپاهیان او در آمد سردار رومی قناعت و اکتفا باینقدر
کشورستانی و مملکت کیری ننموده بعد از تسخیر بین النهرین (مزوپوتامی) بطرف جبال
زاکرس (جبل الطاق) پیش رفت و یکقسمت از مملکت مدرا نیز تملک نمود بعد از این
پیشرفت و انتزاع قسمتی از مد از اشکانیان امپراطور و قیصر روم و شریک السلطنه او
علاوه بر القاب آرمنیاکوس و پارتیکوس که پیش بکاسیوس داده بودند لقب مدیکوس هم
باو دادند و این القاب بمعنی فاتح ارمن فاتح پارت فاتح مد است

بعد از آنکه کار کاسیوس نضج و قوامی درست کرفت و پیشرفتی بقاعده حاصل نمود و بخواب
خیال کند که دیگر دست دست اوست و احتمال خطر و صدمه برای او نیست دهر متغلب
بالحکم تقدیر که غالب واقعی است صفای عیش سردار روم را بکدر مشوب و مکدر ساخت ناخوشی
طاعون در میان قشون روم بروز کرد این ناخوشی هر وقت در هر جا بروز کند مردم را
فوق العاده متوحش مینماید اما در اینموقع خبر افنا نرمانندی شهرت نمود و آن بیشتر بر وحشی

که طبعا

که طبعاً حاصل آمده افزود مشهور شد که این مرض بکانی تحتانی از معبد آپلن پسر زوبتر واقع بود شهر سلوسی داخل شده و عساکر روم که این شهر را غارت میکرده اند با میلی که در آن مکان تحتانی از هدایایی که مردم باین معبد اهدا کرده اند نفایس بسیار و ذخایر ذخایر بیشمار است در آنرا باز کرده هیچ در آن ندیده اند جز این بلای مبرم و ناخوشی مهلک که گلها اینها بجادوئی و سحر آنرا در آن مکان جا داده اند نتیجه این اشتهار وحشت بی اندازه لشکریان روم گردید و وحشت اسباب شدت مرض شد و هر روز مبتلی بر عدهٔ اموات طاعونی می افزود بسیاری از سربازان رومی فرار کردند که از دست این بلا جان بدر برند و بوطن مألوف خود روند اما طاعون آنها را معاف ننموده اکثر در اثنای طی طریق راه را کم کرده بجای اینکه بروم روند بگور رفتند اما آنها که پا افشرده و نگریخته بودند برای اینکه عرض و طول عرصه بدبختی و تیره روزی را درست به پیمایند از نداشتن آذوقه و لوازم زندگانی و معاش گرسنه مردند و رخت بعالم دیگر بردند

بعضی از فراریان قشون کاسیوس که زنده بروم رسیدند قدوم آنها اسباب تولید مخمصه عظیم گردید ناخوشی طاعون بالجماعت بمملکت ایطالیا قدم نهاد و بولایات و ایالات روم سریان نمود و تا رودخانه رن و محیط آتلانتیک رفت و خلق کثیری را کشت

یکی از مورخین گوید در این سال زیاده از نصف سکنه روم و تقریباً تمام لشکریان کاسیوس را ناخوشی طاعون هلاک نمود مختصر لوسیوس وروس شریک السلطنه مارکوس اورلیوس قیصر روم و کاسیوس سردار پر هوا و هوس بحالتی که ذکر شد با یطالیا مراجعت کردند و زبان عقل کاسیوس را که از باد کبر سری سنگین داشت مخاطب نموده باین بیان حکمت آمیز متنبه ساخت و گفت

دیدی که کبریائی مخصوص کردگار است
بشنو مکن از این پس دعوی کبریائی

عجب آنکه اینهمه مصائب و متاعب کاسیوس را متذکر نساخت و هوای قیصری باز اورا در گرداب مشقت و عذاب می انداخت گویند برای نیل این آرزو و حصول این مقصود بمخالفت مارکوس اورلیوس قیصر پرداخت و رایت طغیان بر افراشت و در آن کشمکش مغلوب و مقهور شده سر پر شور خود را بر باد داد

اما نتیجه جنگ روم واشکانی آنچه بر رومیان گذشت ذکر و معلوم شد و با آنها اشکانیان هم صرفه نبردند بلکه متحمل ضرر و خسارت کلی شدند اگر چه جنگ براژان با دولت اشکانی سبب شد که ارمنستان از تحت اطاعت دولت پارت خارج شده تبعیت دولت روم را اختیار نمود اما از ایالات و ولایات دولت اشکانی ایران چیزی در تصرف رومیان نماند آنچه را بر خست کرفتند مجدداً پس دادند و همه کس دانست و فهمید که اراضی قیصر روم ولایات مسخر شده بواسطه براژان را محض کرامت نفس و فتوت بدولت اشکانی مسترد ننمود بلکه حزم و احتیاط او را برآن داشت و او این کذشت را داشت کرد

جنگ لوسیوس وروس شهریار السلطنه قیصر با کاسیوس سردار دیکی از ایالات معتبره دولت اشکانی را از تصرف اشکانیان خارج ساخت و چند صد سال آن ایالت در تصرف دولت روم بماند و آن قسمت غربی مملکت جزیره یا بین النهرین (جزو یونانی) بود شاید این قسمت مستقیماً در تحت تملک و حکمرانی رومیان در نیامده باشد اما از ممالک اشکانی مجزا گشت و سلاطین این دولت دیگر دستی و حکمی برآن نداشتند

دولت اشکانی بعد از جنگ کاسیوس مجدداً ملتفت شد که دولت روم حریفی پرزور است و مخاصمه با او کار مشکلی است نباید بیجهت و عبث با او در انداخت یا با ورپرداخت و چنین مینماید که هیچوقت دولت اشکانی این مطلب را باین خوبی نفهمیده و این اول دفعه بود که از عمق کار رومیان خبردار گشته است

شکستهائیکه در جنگ کاسیوس بدولت اشکانی وارد آمد خیلی اسباب وهن او گردید بدرجه از شأن و اعتبار او کاست خاصه در صورتیکه آن شکستها را از سر تیپی خورد که نه خود او چندان جلالت و مرتبتی در دولت روم داشت نه دولت روم بقدری که میتوانست برای او تجهیز قشون و تهیه کار و لوازم حرب دیده بود پس میتوانیم بگوئیم در امتداد مدت مدید سلطنت اشکانیان سه مرتبه اختر این دولت از اوج قدرت رو بهبوط و وبال گذاشته و بار هبوط اول آن وقت بود که از حمله و یورش صرف نظر نمود و اکتفا کرد بهمان چیز یکه در دست داشت و برای توسعه و توسیع ممالک خود وازدیاد قدرت و عظمت جهد و کوششی بعمل نیاورد هبوط و وبال ثانی آن زمان شروع کرد که رعایای آن دولت براو شوریدند و قدری از اراضی و نواحی مملکت از ید تصرف پادشاه اشکانی منتزع کردید

وبال وهبوط ثالث در اوان جنگ کاسیوس ظهور و بروز یافت چه پادشاه پارت
نتوانست دشمن را دفع کند تقاعد کرد و خصم پیش راند و هرچه خرابی خواست نمود و این
وضع عیبهای مختلف داشت فی الحقیقه دولت اشکانی حالت مریضی هم رسانید که مبتلا
بمرضی مزمن شده باشد و از عود صحت و استقامت وصرف نظر نموده باشند همینقدر
که یکباره جان نداده خاطر خود را خرسند میدارند
جنس بادیه نشین که از اسباب تجمل و جلال و لوازم تن آسانی و راحت و عیش و عشرت و
اطعمهٔ لذیذه و شرابهای خوشگوار و لباسهای نرم و بسترهای گرم و هم بالینهای ماه رو
وهم صحبتهای بذله گو و مغنیان خوش آواز و مطربان نغمه ساز محروم اند بعلاوه مواشی
و دواب و مختصر اسبابی که دارند باید به نیروی بازوی خود حفظ و حراست کنند و حصار
آنها بگفتهٔ حکیم اعلم فردوسی علیه الرحمه دل و دست و بازوی آنهاست و برای جلوگیری دشمن
یا تحصیل گوشت شکاری که چون بدست آرند آن روز و آن شب عروسی دارند متصل باید
بر پشت اسبان در طی کردن عرض و طول بیابان باشند چنین قومی البته شجاع و دلیرانند
و پلنگ صولتان شیرگیر و حال بر این منوال است تا وسادهٔ دیبا و سادهٔ باده پیما دست و پا
امیران بوسد البته آن قوه و طاقت نماند و تحمل کارهای صعب نتوانند نیز این مشقتها و شقتها
که در اعمال نظامی در کار است و این صید و شکار که سلاطین را با آن اقبال برای آنست که
از کار نیفتند و ورزیده باشند تا اگر روزی زحمتی پیش آید از عهدهٔ تجشم آن بر آیند و از زیر
بار سنگین شانه خالی نمایند تا زیر ورود تنعم نباشند از ادای تکالیف تن نزنند مصداق
این مقال حال اشکانیانست و البته مطالعه کنندگان جنگ سلاطین و سرداران
اشکانی را با مارک آنتوان و کراسوس سرداران رومی بخاطر دارند و از نظر آنها محو نشده
که دلیران پارت چه بروز سپاهیان روم آوردند و چگونه آنها را مقهور و مستاصل
کردند اما تا در زمان جنگ کاسیوس با عساکر پلاش سیم ناز و نعمت همه را فرا گرفته
نمیگذاشت آنها که مصدر کارند تن بزحمت دهند و ادای تکالیف نمایند یکی از
مورخین علت دیگر هم بر موجبات مسطوره افزوده گوید سلاطین اشکانی تا دیری
پاس خاطر رعایا را از فرایض میشمردند و از صیانت و جذب قلب آنها فروگذار نمیکردند
لهذا رعایا هم تا همه جا پشت و قوت آنها بودند بذل مال و جان نثاری مینمودند

چون

چون خود را بر اوج اقتدار دیدند گمان کردند از رعایا مستغنی میباشند دیگر اعتنائی
در سستی با آنها نکردند و بدیهی است که رعیت چون عاطفت و عنایتی ندید دلسرد بلکه
آزرده خاطر میشود و با این حال یقین است که مهیای جانفشانی نیست باری حالت
وفا و خلوص رعایا نابود گشته شهامت و رشادت فطری اشکانیان رو بضعف گذاشته
قوتی که باید بدفع خارجه یا حمله‌های متواتره بپردازد مصروف جنگهای داخله میرسید این است
که هبوط و بالیتّم اشکانیان شروع کرده از عهدهٔ دولت روم برنمیآید و هر تطاول
و تعدی که از آن دولت بظهور رسد تحمل مینماید

جنگ دولت روم و اشکانی بمباشرت کاسیوس در سنه صد و شصت و پنج میلادی
بانتها رسید و بلاش اقلاً بیست سال بعد از این جنگ زنده بود ولی در هیچ وقت و موقعی
جرأت ننمود که مجدداً اقدام بجنگ نماید بلکه تلافی مافات بشود و ایالتی را که از دست
داده دوباره بچنگ آرد بلی یکمرتبه بخیال حرکتی افتاد و آن در سال صد و هفتاد و چهار
و صد و هفتاد و پنج بود در وقتی که ارلیوس قیصر روم در مغرب مشغول دفع حمله‌های
طوایف وحشی سواحل رود دانوب شده مجال کار دیگر نداشت و آویدیوس کاسیوس
نیز نزدیک بود اسباب ظهور جنگ ملتی شود بلاش تهیه حرب نمود و مهیا شد بار دیگر
دست باسلحه برد و آب رفته را بازبجوی آورد و رومیها ملتفت خیال بلاش شده و منتظر
بودند به بینند کی نایرهٔ قتال و جدال اشتعال میابد اما این آتش روشن نشده خاموش
شد و جنگ در نگرفته کار منجر بصلح گردید یعنی ارلیوس بمحض اینکه خبردار شد و دانست
دولت اشکانی در تهیه است و میخواهد با دولت روم مصاف دهد از حوالی رود
دانوب انتهاض نموده بشام آمد و در همان وقت که قیصر روم بسوریه رسید در داخلهٔ
مملکت اشکانی باز فی الجمله آشوبی در گرفت بلاش دید از اینطرف حریف حاضر کار است
و دارای استعداد بسیار از آنطرف دشمن داخلی هم سر بر داشته هیچ مناسب ندید
که جز به تشیید مبانی صلح و صفا بپردازد چند نفر سفیر نزد قیصر فرستاد و مراتب خلوص
مودت خود را با قیصر و دولت روم بتوسط آنها اظهار داشت و این حزم و احتیاط بلاش
و مخالفت او با ارلیوس او را از زحمت و خطر آسوده نمود قیصر روم نیز چون مرد عاقلی
بود و نمیخواست عبث آتش فتنه و فساد روشن شود و خلقی در آن بسوزند سفرای بلاش را

باکمال

باکمال مهربانی پذیرفته بمراحم امپراطوری اختصاص داد و از اتحاد و مودت پادشاه اشکانی
اظهار امتنان و اطمینان نمود و فرستادگان را بخرسندی معاودت داد

چهار سال بعد از این واقعه مارکوس اورلیوس قیصر روم درگذشت و لوسیوس اورلیوس کمودوس
پسر جوان او بجای پدر سلطنت و امپراطوری یافت چون قیصر جوان مهذب و مجرب کارزار
و سرد و گرم چشیده نبود همه کس خیال مینمود بلاش وقت را غنیمت میشمارد و کینه خود را از
دولت روم میکشد و اقلاً بین النهرین مزوپوتامی را پس گرفته در ثانی تملک مینماید
اگرچه مورخین قدیم از این سنین اطلاع درستی بدست نداده اند اما بطور یقین میتوانیم
بگوئیم از آن چیزیکه مردم مترقب بودند و انتظار آنرا میکشیدند اثری بظهور نرسیده و بر
آنها که این خیالات را میکردند معلوم شده که حدسهای غیر صائب زده اند پادشاه
اشکانی هیچ در خیال حمله بدولت روم نبوده و مطلقا این خیال در مخیله او خطور ننموده است
بلی میتوان گفت بلاش بسن پیری رسیده و هر کس خاصه صاحبان راحت و استراحت سکون را
بر حرکت و آسایش را بر زحمت ترجیح میدهند پس واضح و مبرهن است که در سلطنت
کمودوس بلاش اصلا جوش و جنبشی نداشته و ننموده و مسئله مشرق از هر گونه اغتشاش مصون
بوده آنچه را دولت روم از دولت اشکانی گرفته در ید تصرف و قبضه تملک داشت و
دولت اشکانی هم از بابت چیزی بروی خود نمیآورد بلاش مدت ده سال با کمودوس
معاصر بود مع ذلک مورخین از روابط دولتین هیچ ننوشته اند از این سکوت چنین بر میآید
که کاری بکار هم نداشته اند نه خصوصیت با یکدیگر مینموده نه سر بسر هم میگذاشته اند
بالاخره بلاش سیم در سال صد و نود میلادی یا در سنه صد و نود و یک زندگانی را
بدرود گفت و بلاش چهارم بجای او بر سریر سلطنت اشکانی جلوس کرد

فصل بیست و هشتم

در شرح سلطنت بلاش یا ارشاک بیست و هفتم موسوم به بلاش چهارم

چون بلاش سیم در سال صد و نود میلادی یا صد و نود و یک وفات نمود پادشاه دیگر
بهمین اسم جای او بگرفت بنابرین وی را بلاش چهارم گفتند و اکثر مورخین بلاش چهارم را
پسر ارشد بلاش سیم دانسته اند و بعضی را عقیده آنکه این پادشاه از همان سلسله و قبیله

بوده نیز پسر بلاش سیم را ایمار از مصنفین وجماعتی بلاش رقیب سور قیصر روم را که ذکرش
بیاید پسر سانا تروسس پاسانا تروس دانسته اند ودیکاسیوس هم تصریح باین مطلب نموده
ولیکن غالب آنست که مقصود ازین بلاش شاهزادهٔ ارمنستانست واو با بلاش چهارم
پادشاه اشکانی ایران معاصر بوده در هر حال تازه بلاش چهارم بر سریر سلطنت جلوس
نموده بود که بواسطهٔ فوت کمدوس دولت روم کرفتار انقلاب واغتشاش کردید
پرتی ناکس نام که مردی دانا وباکمال بود از ماه ژانویهٔ سال صد ونود وسه تا دو ماه بعد
یعنی در ظرف مدت هشتاد وهفت روز در مملکت روم امپراطوری وسلطنت داشت
چون قصد اصلاح وتغییرات داشت اورا بکشتند بمحض اینکه جانشین پرتی ناکس در روم
بامپراطوری برقرار کردید در سه محل مختلف عساکر رومی دست باسلحه بردند ورایت
شورش افراشتند وسرکردکان خودرا امپراطور خواندند کلدیوس آلبی نوس در بریطن
رتبهٔ امپراطوری یافت وسور که اورا سیوروس هم میکویند در پانونیا وپیانیوس نیکر در
شام واین هر سه عزم خودرا جزم کرده که آن مقام منیع ورتبهٔ عالی را خاص خود نمایند
ابتدا نیکر ادعای امپراطوری نمود وبر تخت سلطنت نشست پادشاه اشکانی با شاهزادکان
تابع این پادشاه سفرا بدربار او فرستاده ادای رسوم تهنیت ومبارکباد کردند وکفتند
ودر ضمن اظهار داشتند اکر قیصر روم را قشون لازم باشد بتجهیز آن می پردازند نیکر که
خودرا بی نیاز میدید ونمیدانست این ادعای او بی قوت وزور واسلحه پیشرفتی نخواهد
داشت از قبول این تکلیف سفرا بطور ادب مضایقه نمود چندی چون انتظار کشید که مردم
اورا بمیل خود وطیب خاطر بقیصری بپذیرند وچنین اثری بظهور نرسید واز آنطرف شنید
از جملهٔ رقبا که همین ادعای اورا دارند یکی سیوروس است که در شهر روم براریکهٔ قیصری
جلوس کرده ومهیا شده است با لشکری جرار بسمت مشرق راند ونیکر وسپاهیانش را
از میان بردارد وشام وتوابع نیز اورا مسلم باشد ملتفت شد ودانست برای سد راه این
مفاسد ودفع این غوائل محتاج بسپاهی عظیم است واز هر جا ممکن شود باید دسته جات
قشون جمع کند تا بتواند با دشمن برابر شود بنابراین در اواخر سنهٔ صد ونود وسه میلادی
نزد شاهزاده های حکمران که در آنطرف شط فرات بودند ومخصوصاً نزد پادشاه اشکانی
ایران وسلطان ارمنستان وحضر مامور فرستاده از آنها خواهش نمود هر یک عدهٔ لشکر

خودرا

خود را بمعاونت او روانه نمایند بلاش چهارم ظاهراً مردد شد که آیا قشونی بامداد تیگران بفرستد یا بهانه آرد و تقاعد کند آخر الامر در جواب فرستادهٔ تیگران گفت من بحکام و شاهزادگان تابع خود درین باب دستور العمل خواهم داد و خواهم گفت بجمع آوری لشکر بپردازند

آنچه مسلم است بلاش چهارم در کمک تیگران اقدامی ننموده و شخصاً فیما بین رُم و نفر ملتجی امپراطوری مداخله نکرده اما ظاهراً بیکنفر از شاهزادگان تابع اجازه داده که اگر مایل باشد به تیگران مددی برساند حضر در آنزمان پای تخت اعراب و شهر معتبر قطعهٔ مرکزی بین النهرین (مزوپوتامی) بوده و مانند اکثر ایالات و ولایات محکومهٔ دولت اشکانی از خود پادشاه بومی داشته لکن پادشاه آنجا بدون امر و اجازهٔ پادشاه اشکانی و دربار طیسفون در امور کلیه از قبیل جنگی مثل جنگ تیگران و امثال آن قادر بر مداخله نبوده (بین النهرین یا مزوپوتامی مرکزی اراضی فیما بین سنجار و بابل است طوایف اعراب از عهدی بسیار قدیم بعضی از نواحی بین النهرین را در تصرف داشته اند اگزنفون قطعه زمین ما بین خابور و بابل را عربستان نامیده اعراب در زمان بعد بطرف علیای بین النهرین نمودار و منتشر شدند پلوتارک زمین اسرهوئن را زمین اعراب خوانده حضر که غالباً با الف و لام یعنی الحضر مینویسند از وقت جنگهای تراژان ذکر آن بمیان آمده و همیشه این سرزمین را نسبت باعراب داده یعنی مخصوص آن قوم گفته اند) خلاصه بارسیموس پادشاه حضر مأمورین تیگران را بمهربانی و گرمی پذیرفت و از عساکر تیرانداز خود جمعی را بکمک او فرستاد از این وضع و اقدام بارسیموس پادشاه حضر معلوم میشود دستور العمل و اجازهٔ مخصوصی در خفا از پادشاه اشکانی داشته و الا جرأت اینکار نداشت و بلاش چهارم که خود دخالتی درین جنگ نکرد و مستقیماً تیگران را امداد ننمود ممکن است احتیاط کرده باشد و با خود گفته اگر تیگران غالب آمد من غیر مستقیم و بواسطه او را کمک کرده ام و اگر مغلوب شد برقیب و میگویم پادشاه حضر مخفی و بی اجازهٔ من قشون بمدد تیگران فرستاده و من خبر نداشتم اما اگر خود لشکری بمعاونت قیصر فرستم عداوت من با سیزر ظاهر و آشکار میشود

چون نایرهٔ قتال فیما بین سیزر و تیگران اشتعال یافت اقوام و مللی که آنطرف شط فرات بودند جری و جسور شده کینه را که از رومیان در دل داشتند ظاهر ساختند و بخیال

وطغیان

وطغیان پرداختند اهالی بین النهرین (جزو یونانی) که تازگی زیربار تبعیت دولت روم رفته بودند خلع طاعت نموده دست باسلحه بردند و بسیاری از سپاهیان روم را که در مملکت آنها اقامت داشتند بکشتند و شهر نصیبین را محاصره کردند این شهر از زمانیکه بدولت روم واگذار شده بود محل عساکر رومی گردیده بود در این طغیان اهالی بین النهرین طوایفی که در حوالی شط بغداد سکنی داشتند خاصه اهالی آدیابن که مانند اعراب حضر تابع دولت اشکانی بودند با شورشیان اتفاق و همراهی نمودند در این اوان سور بر نیگر حریف و رقیب خود غالب آمده او را بکشت و بطرف مشرق شتافت که قشون ساخلوی روم محصور در نصیبین را نجات دهد و یاغیها و تقویت کننده آنها را تنبیه و سیاست نماید اهالی بین النهرین خواستند باصرار با و معلوم کنند که محض هواخواهی او دست باسلحه برده اند و با معاندین او بجنگ و مخالفت پرداخته این حرفها بخرج سور نرفت بلی یک چیز هم بمدخیال سور شده بود و او را بر عدم قبول تحریض مینمود و آن اینکه اهالی بین النهرین سفیری با هدایا نزد سور فرستادند و بواسطه سفیر اظهار داشتند که جمیع غنایم که ما از رومیها گرفته ایم با اسرای آنها پس میدهیم و خواهش میکنیم هر چه سرباز رومی در بین النهرین است از این مملکت خارج شود و اهالی بین النهرین را بحالت خود یعنی بحالت استقلال واگذارند و هیچ چیز از آنها توقع تبعیت دولت روم ندارند سور میدید این حرفها با اظهار هواخواهی دولت روم با شخص سور منافات دارد در اینصورت چگونه میتوانست آن ادعای یاغیان را باور کند و مصدق شمارد از آنطرف بدون جنگ و خونریزی باختیار چگونه تن در میداد که مقداری یا مبلغی از اراضی منضم فی دولت روم از ید تصرف آن دولت منتزع گردد این بود که فوراً اعلان جنگ نمود اما آنها که با او طرف مقابل بودند چندان شأن و اعتباری نداشتند سلاطین اسرهوئن و آدیابن و حضر بودند بلی یک دولت معتبر نامی یعنی دولت اشکانی ایران از پشت سر آنها بود و سور باید از میان ایالات آن ممالک را بطرف دولت اشکانی راند یعنی ابتدا دول کوچک را مضمحل و نابود کند بعد بدولت بزرگ اشکانی بپردازد اما از آنجانب دولت اشکانی چگونه میتوانست متحمل شود که سلاطین تبعه آن دولت و رعایای آنها اینطور پامال شوند و تحمل صدمات و تعدیات سوروس را نمایند سور در فصل بهار سال یکصد و نود و پنج میلادی خود شخصاً بسوق عسکر پرداخته قشون

خویش را

خویش را از رود فرات عبور داد و متوجه نصیبین گردید یاغیها هنوز این شهر را در بند
محاصره داشتند و از عهده تسخیر آن بر نمی آمدند سور حکم کرد سرداران او یاغیها
و سیاست همدستهای آنها پردازند اگرچه لشکریان سور بواسطه فقدان آب یا قلت
و رداءت آن دوچار صدمه کلی گردیدند بدون مشکلات و موانع حربیه بار دیگر مزوپوتامی
(بین النهرین) را در تحت تملک در آوردند و نصیبین را پای تخت قرار دادند و نجبه و
کلنیهای روم شانی رفیع حاصل نمود (کلنی ولایت یا شهر یا محله مهاجرنشین است)
دویی از مورخین بدون اینکه شرح و بسطی دهند میگویند سور برای شهر نصیبین مقامی
عالی قرار داد و اقوی دلیل این فقره سکه های عصر و زمان اوست که روی آنها القاب
رفیعه برای شهر نصیبین ذکر شده
نیز همین مورخ گویند در تابستان که خشک سالی هم بود و جمیع چشمه های آب سپاه سور
برای نجات رومیهای محصور در نصیبین و تدمیر یاغیان و مؤیدین آنها در صحرائی
راه می پیمودند زبانها در کام خشک تر از زمینهای عربستان در تموز تابستان مغزها
از حرارت در جوش گرد و خاک سر و روی جمله را مستور ساخته و جز حرف آب هر سخن را از
دهنها انداخته قادر نبودند که با یکدیگر صحبت کنند چیزی که میگفتند فقط آب آب بود بعد از
هزار جان کندن آخر الامر بچاهی رسیدند آب این چاه بقدری بد بود که احدی از سپاهیان
رغبت بخوردن آن ننمود سور دید اگر قشون او از این آب نخورند ممکن است مبتلی طول
کشند تا باب خوب برسند و البته بسیاری از آنها تلف خواهند شد حکم نمود قدحی پر از
آن آب کردند و نزد او آوردند و تمام آن آب را در پیش چشم لشکریان خود خورد آنوقت
ایشان راضی شده بواسطه آن آب کثیف رفع عطش نمودند
خلاصه بعد از آنکه بین النهرین را عساکر سور مسخر و مطیع کرده ضمیمه ممالک روم نمودند
قیصر قشون خود را از دجله عبور داده متوجه تسخیر آدیابن گردید سکنه و اهالی این ولایت
در مقاومت و جلوگیری سخت کوشیدند اما با استعداد طرف مقابل ممکن نبود کاری از
پیش ببرند پادشاه اشکانی هم ظاهرا در این وقت در فکر کار خود بود و برای دفاع و حصانت
پای تخت خود تهیه اسباب مینمود که اگر عساکر روم بر او حمله کنند از عهده جواب دادن آنها
برآید در اینصورت نتوانست بپادشاه آدیابن که در تحت حمایت و تبعیت او بود مددی

دهد سِوِر آدیابن را هم گرفت و بعد ازین فتوحات خود را صاحب القاب آرابیکوس و آدیابنیکوس خواند یعنی فاتح عربستان و فاتح آدیابن و این القاب غالباً در سکه‌های سِوِر نقش شده و ملاحظه میشود امّا باید دانست که برای سِوِر ممکن نبود اقامت خود را درین نواحی و حدود چندان طولانی نماید چه در مغرب رقیبی زبردست مانند کلودیوس آلبینوس داشت و اگر او را بیش ازین مجال خود واگذاشت و با بطالت باز ماند آن مملکت را بهم میزند و کار سِوِر دشوار میشد بنا بر این ملاحظات در اوایل سال صد و نود و شش میلادی سِوِر از مشرق عزیمت مغرب نمود و با شتاب تمام خود را بروم رسانید

سِوِر خیال داشت که با پادشاه اشکانی در آویزد عساکر پارتی را بترساند هم آنها را تنبیه کند هم دایرهٔ فتوحات خود را وسعت دهد بلکه تکمیل نماید لکن موقع مساعد متناسب نبود و منع اجازه نمیداد ناچار صرف نظر ازین مقاصد نموده متوجه روم شد امّا بمحض اینکه از مشرق راه مغرب پیش گرفت ولگش بلاش چهارم بر سر عساکر رومی تاخته آدیابن را از آنها پس گرفت و از شط دجله عبور کرده داخل بین النهرین (مزوپوتامی) شده رومیها را از آنجا بیرون نمود فقط شهر نصیبین که دو سال قبل با اهالی بین النهرین مقاومت کرده بودند با عساکر اشکانی بضدیت برخاستند و اگر اشکانیان از جهت دیگر دچار مشکلات نمیشدند هر آینه فتح نصیبین برای آنها اشکالی نداشت بالجمله لشکریان بلاش چهارم مظفر و منصور از شط فرات عبور کرده بار دیگر در صحراهای حاصلخیز شام متفرق گشتند

سِوِر در سنه صد و نود و هفت میلادی مجبور شد بار دیگر بطرف مشرق لشکرکشی نماید و ولایاتی را که مسخر کرده بود از دستش رفته ثانیاً بحیطهٔ تصرف آرد تا آبروی او بجا ماند و شهرتی که بعظمت و افتخار نموده بصورت دیگر خود را نماید چون لوازم حرکت و نهضت سِوِر حاضر و آماده شد با قشون خود متوجه نواحی شرق گردید و پس از ورود بمملکت شام عساکر اشکانی را از آنجا دور و بیرون نمود و ابتدا همین قدر پیشرفت قناعت کرده بعد از آن در اواخر سال با تهیهٔ کامل دیده از شط فرات گذشته قدم در بین النهرین گذاشت

باید دانست در جنگهائی که فیما بین دولتین روم و اشکانی اتفاق میافتاد اسباب کار عمده شاهزادگان نیمه مستقل بودند که در حدود دولتین حزیونین ولایات وارامنی و حکمرانی داشتند

داشتند یعنی بعضی از این شاهزادگان که در تحت تبعیت دولت روم بودند بآن دولت
کمک مینمودند و برخی که ربقهٔ اطاعت و حمایت دولت اشکانی را بگردن گرفته بمعاونت
این دولت میرفته اند و معتبرترین این شاهزادگان در آنزمان سلاطین ارمنستان و اُسرهوئن
باید دانست چه بالنسبه قوت و عدهٔ بکمال داشتند تیگرن در آنوقت که برای پیشرفت کار
خود و کشورستانی کوشش و جهد موفور داشت مأموری نزد پادشاه ارمن فرستاده از او
کمک خواست امّا پادشاه ارمنستان در جواب گفت من در جنگ ملتی مداخله نمینمایم این
مطلب در نظر سور بود و بعد از آنکه بمشرق زمین آمد ارمنستان را دولت دشمن خواند و
گفت این دولت باید بی تعلّل و تأمّل بتسلیم شود و در تحت اطاعت دولت روم درآید
از مسطورات مورّخین قدیم چنین برمیاید که در فصل تابستان صد و نود و هفت میلادی
و در همان اوان ورود سور بسوریه (شام) بود که قشون بجهة فتح ارمن مأمور و کسیل آنمملکت
نمود پادشاه ارمنستان در آنزمان مثل پادشاه اشکانی ایران بلاش نام داشته این بلاش
در حدود مملکت خود با سپاه روم برابر شد و جنگ قریب الظهور بود که پادشاه ارمن از خیال
درگذشت و مهیّای صلح گشت یعنی قبل از آنکه دست بسلاح برند و نتیجهٔ کار معلوم شود بلاش
خواهش متارکه نمود و رؤسای رومی قبول خواهش او را مصلحت دیدند بلاش را چون وقت
و مهلتی بدست آمد سفرا با هدایا بشام نزد امپراطور روم فرستاد و اظهار مودّت و مخالصت
بدولت روم کرد و از سور استدعا نمود که شرایط صلح را اظهار کند و برقرار دارد تا بموجب
آن عمل شود سور مطالب و تمنّیات پادشاه ارمن را خالی از شوایب نفاق و تزویر دانسته
بر اقوال او اعتماد نمود و عهدی منعقد کرد که برای بلاش پادشاه ارمنستان خالی از فایده
و منفعتی نبود یعنی بعضی از اراضی ضمیمهٔ متصرّفات و ولایات بلاش گردید
یکی از مورّخین معتبر میگوید چون بلاش پادشاه ارمن از سور قیصر روم استدعای صلح نمود
و عهد مصالحه فیمابین منعقد گردید امپراطور روم قدری از اراضی ارمنستان روم را
که ارمنستان صغیر باشد به بلاش واگذار و مبذول نمود
پادشاه اُسرهوئن ابکار قبل از پادشاه ارمنستان طریق اطاعت و انقیاد دولت روم را
(مخفی نباشد که اسم ابکار برای سلاطین اسرهوئن مثل اسم اشک است برای سلاطین اشکانی
یعنی همه این اسم را داشته اند بعلاوه اسم خاص)

ابگار پادشاه اسرهوین خود شخصه بمعسکر قیصر روم آمد و از تیر اندازان لشکر خویش جمعی کثیر با خود آورد که در رکاب امپراطور بکارزار پرداختند و پسرهای خود را نیز بسم گروگان بمعسکر سویر حاضر ساخت این حرکت پادشاه اسرهوین خاطر قیصر را زاید الوصف خرسند نمود و این خرسندی و خشنودی قیصر سبب شد که نواحی مغربی بین النهرین را تا محل اتصال رود خابور بشط فرات باو واگذار کرد

سویر بر این شد که خود شخصه از راه فرات پیش راند و ضمنا هر یک از سران و سرکردگان دسته قشونی داده امر نمود نواحی شرقی بین النهرین و آدیابین را که اشکانیان گرفته بودند نهب و غارت نمایند

نیز سویر برای آنکه عساکر و همراهان خود را از لوازم معاش و ما یحتاج زندگانی آسوده دارد مصمم شد مانند تراژان در طرف علیای بین النهرین چند فروند کشتی بسازد چه درآنجا چوبی که بکار این کار آید فراوان بود چون آن سفاین ساخته شود لشکریان خود را از سواحل بسیار شط فرات حرکت داده ببابل آرد و کشتیها که بار آنها آذوقه و لوازم زندگانیست نیز از شط پایین آیند

سویر خیالات خود را صورت داد و با تهیه و لوازم انتهاض نموده بحوالی طیسفون آمد بدون اینکه در راه با مانعی و عایقی مصادف نماید و متحمل صدمه و خسارتی شود چون باینجا رسید دو شهر بزرگ بسیار معتبر بابل و سلوسی را با کمال سهولت فتح کرد باین معنی که در وقت نزدیک شدن سویر باین دو شهر قشون ساخلوی هر دو بلد این دو محل را خالی نموده بودند ممکن است قیصر سفاین خود را از میان یکی از انهار که دجله و فرات را بهم وصل مینماید عبور داده یا مانند تراژان از وسط زمین باریک فاصل ما بین این دو شط بواسطه عرادها حمل کرده و بمحل مقصود آورده باشد

بلاش چهارم پادشاه اشکانی ایران در طیسفون نشسته مهیای مدافعه بود و تصور مینمود که سویر از فلان خط راه پیش می آید و هر وقت او نزدیک شود بلاش خبردار خواهد شد و بشرایط دفاع خواهد پرداخت اما برحسب اتفاق در حالتی که پادشاه اشکانی از همه جا بیخبر بود شنید عساکر سویر بحوالی دیوار شهر طیسفون رسیده اند از این معنی زاید الوصف تعجب نمود یکی از مورخین گوید رومیها بیخبر و غفلة خود را بحوالی شهر طیسفون رسانیدند در صورتیکه

لشکریان

لشکریان اشکانی در اینوقت هیچگونه تهیه و مهمات جنگی نداشتند و این مطلب از قراین
خارجه ممکن است صحیح باشد در هر حال سپاهیان پارت در برابر قشون رومی چندان
ایستادگی و مقاومتی ننمودند

مورخ دیگر گوید چون عساکر روم بر طیسفون نزدیک شدند بلاش چهارم از پای تخت خود
خارج گردیده در بیرون شهر با آنها تلاقی و تصادف نمود و برای آنکه پای تخت را از شر
دشمن ایمن دارد با رومیها جنگی هم کرد اما چون دید طرف مقابل قوی است و کاری از پیش
او نمیرود باز بشهر مراجعت کرده در قلعه و حصن حصین طیسفون متحصن شد اما علی الظاهر
این تحصن بلاش چهارم نیز فایده بحال او نکرده و رومیها بزودی این حصار را مسخر نمودند
از مسطورات مورخین چنین مستفاد میشود که سربازان سِوِر قیصر روم در این جنگ که
حمله اول شهر طیسفون را فتح کرده اند مختصر بعد از هشتاد و دو سال در ثانی پای تخت
دولت اشکانی بآسانی بتصرف دشمن خارجه و جنگ رومیان افتاد پادشاه اشکانی که بلاش
چهارم باشد پای تخت خود را گذاشته با چند نفر سوار فرار کرد و رومیها بعد از استیلا
بر شهر کاری کردند که زبان بیان آن ابا مینماید خلاصه آن اینست که مردهای این شهر را
از پیر و جوان کلیةً بقتل رسانیدند بعد زنان و اطفال را اسیر کردند چنانکه صد هزار نفر
اسیر قشون روم از طیسفون بردند سربازان رومی اجازه یافتند که بمیل و اختیار خود بشهر
عامه و خاصه را غارت کنند آنچه طلا و نقره در خزانه پادشاه اشکانی جمع شده بود بیغما
بردند تمام زمینهای عمارات سلطنتی را تاراج نمودند طیسفون با آن آبادی یکباره خراب
و آن نیل ثروت از قضا سراب شد

سِوِر قیصر روم اگرچه برای آذوقه و لوازم معاش لشکریان و همراهان خود کمال احتیاط را
بعمل آورده بود اما چنین مینماید که بعد از تسخیر شهر طیسفون گرفتار سختی و تنگی گردید سربازان
او مجبور شدند چند روز از ریشه علف تغذیه کنند و این غذا مورث اسهال گشت

بعضی از مورخین که از آن جمله دیو میباشد مینویسند سِوِر خیال نداشت بلاش چهارم را تعاقب
نماید اما صحیح آنست که با فقدان آذوقه و بی قوتی خود را قادر باین مطلب ندید مصلحت را
قرار براین داد که تا صدمه کلی وارد نیامده مراجعت کند عود از راه فرات هم برای او میسر
نبود چه در وقت ذهاب لشکریان روم آنچه در آن خط راه آذوقه بدست می آمد تمام کرده
بودند

بودند و برای ایاب چیزی باقی نگذاشته بنابراین سویر راه دجله را بر فرات ترجیح داد کشتیها را در وسط بغداد انداختند و بعضی کشتی را پائی میکردند قشون هم در ساحل با سفائن همراهی داشتند بدین وضع طی طریق کرده تا بنزدیک حضر رسیدند چون اهالی حضر بواسطه تقویتی که از نیگر رقیب و دشمن سویر نموده بودند این پادشاه را رنجانیده سویر قصد تنبیه و سیاست آنها کرد دیگر آنکه چون تراژان قیصر خواست شهر حضر را مسخر کند و اهالی بدفاع برخاستند و نگذاشتند کاری از پیش ببرد سویر خیال نمود که این شهر را فتح میکند و باین واسطه معلوم مینماید که او نسبتی به تراژان ندارد بمراتب قادرتر و قاهرتر است بنابراین طومار اشتهار تراژان نبشته میشود وصیت افتخار سویر عالمگیر میگردد

سویر قیصر روم چندان بیجا نبود که خیال فتح و تسخیر قلعه و شهر حضر مینمود زیرا که رومیها برای انجام این کار آلات و ابزار بسیار خوب داشتند و سربازان روم هم در اعمال و فنون یورش و قلعه گیری ماهر و چالاک بودند اما غافل که اهالی حضر نیز چندان بیکاره و دست شکسته نیستند و رشادت و شجاعت فطری آنها با استحکام دیوار شهر و حصانت حصین بوجهی جواب رومیان را میداد و در مقابل خصم در میماندند و کار دفاع را بخوبی میپرداختند خلاصه رومیها اقدام بیورش اول نمودند و حضریها با آسانی آن حمله را دفع کرده اسباب محاصرهٔ رومیان را از دست آنها گرفته سوزاندند و بسیاری از سربازان رومی را نیز بکشتند محاصرین که وضع را چنین دیدند قدری سست شدند و در میان خود آنها اختلاف کلمه در گرفت مقدمهٔ شورش مهیا شد با فتنه اندک اندک از عصیان سخن راندند و پای اغتشاش فی الجمله بمیان آمد سویر برای دفع شورش مصمم اقدامات سخت گردیده و حکم کرد دو نفر از صاحب منصبان بزرگ او را کشتند ولی بعد از آن استنباط ظهور و بروز فسادی نموده حکم قتل یکی از آن دو نفر مقتول را منکر شد و گفت من نگفته بودم او را بکشند و بعد از این تفصیلات ناچار از مقابل حضر حرکت کرده قدری دورتر از آن محل اردو زد

در باب دو نفر صاحب [illegible] مورخی مینویسد یکی از آن دو سرکرده لاتوس نام داشت و او همان بود که چندی قبل نصیبین را مستخلص نموده بود

دی میگوید چون سربازان ابواجمعی لاتوس گفته بودند ما جز این صاحب منصب احدی را بسرکردگی قبول نخواهیم کرد و اطاعت فرمان او نخواهیم نمود سویر بر لاتوس حسد برده حکم کشتن او را داد

ماریوس

ماریوس ماکسیموس علت قتل لانوس را چیزدیگر دانسته است ومیگوید قبل از وقت حمله بر حضر اتفاق افتاده در هر حال سویر با آنکه از حضر دور شد وعقب نشست باز از خیال حضر دست نکشید وامیدوار بود که بهر طور باشد این شهر را فتح کند چه شنیده بود مال زیادی در حضر خاصه در مخزن معبد آفتاب جمع شده طوایف وقبایل کثیره متدینین که از صدق دل باین پرستشگاه معتقدند از دیرگاهی اسباب نفیسه واشیاء گرانبها برای این معبد آورده اند وسد نه در خزانه گذاشته سویر میخواست آنجمله را متصرف کند وباخود بروم برد وبر حسب ظاهر میگفت که پریشان میباشد که اهالی شهر کوچکی با من در مقام مقاومت برآیند ومن از عهده آنها بر نیایم ونتوانم آن عده قلیل را مغلوب ومطیع نمایم واگر حضر را سیاست نکرده بمانند اسباب تجری آنها ودیگران شود

چون معسکر سویر جای امنی بود در آنجا از نو بیشتر از پیشتر اسباب قلعه کشائی وحصار ومحاصره ساختند وآذوقه فراوان هم جمع کردند بعد از آنکه آنچه لازمه میخواستند دیدند باز بطرف شهر حضر راندند وبآن حصن حصین حمله بردند وبا آنکه نسبت بدفعه اول رومیان از حیثیت آلات وادوات خیلی مکمل وساخته تر بودند وقشون نیز بهتر مرتب ومنظم شده باز حضریها خوب وبقاعده دفاع کردند چه تیراندازان قابل وسوار نظام ممتاز ماهر داشتند ومطمئن که دیوارهای شهر حضر بغایت محکم است علاوه برین جمله یکنوع اسباب آتشی اختراع کرده که اگرچه صدمه واذیت کلی برای دشمن نداشت اما باعث تخویف وتهدید بود وچون رومیان نمیدانستند از این آلت چه کار ساخته میشود وچه میکند ناچار میترسیدند وحذر میکردند

از مطاوی کلمات مورخین چنین برمیآید که آن اسباب وآلت آتشی که حضریها اختراع کرده بودند شی قابل اشتعال آن نفت بوده وبهمین جهت میتوانیم بفهمیم چه خاموش نمیشده است خلاصه سواران حضر صدمه کلی بلشکریان سویر وارد آوردند وآنها تا مدتی نتوانستند خود را بدیوار شهر رسانند چه متصل از بالای دیوار وقلعه با فلاخن سنگ می انداختند وتیراندازان حضری مثل اینکه باران ببارد عساکر روم را بباد تیر میگرفتند ومقتولین رومی بر روی یکدیگر میریختند بعد از تحمل صد هزار زحمت وبلا ومشقت وعناد دسته از قشون روم خود را بدیوار خارجی شهر رسانیده محلی از آنرا سوراخ کردند ویقین نمودند مقدمات فتح شهر ترتیب یافت تا

سربازان

سربازان سور از نخواستند که یکمرتبه یورش برند و گمان میکردند که اگر اینکار کنند
و اهتمام شود لابد شهر مسخّر و مفتوح خواهد شد وضمنا قصد سربازها این بود که چون
شهر را گرفتند غارت نمایند امپراطور روم که میتر سید سربازان بعد از گرفتن شهر و غارت
کردن خزینه و دفینه معبد آفتاب را نیز بیغما برند و عاید شخص امپراطور نشود راضی نشد
و اذن نداد واگر هر اینه میداست سربازان همان طب و تاراج شهر قناعت و اکتفا مینمایند
و مال و خزانه معبد آفتاب را برای او میگذارند البته راضی میشد و اجازه میداد که یکمرتبه حمله
برند و کار یکسره شود نیز سور گمان میکرد اگر فی الجمله مهلتی باهل شهر داده شود آنها از راستیِ
در می آیند و راه تسلیم و اطاعت می پیمایند آنوقت او مسلما مالک نفایس خزانه معبد آفتاب
میگردد و اعتقاد او این بود که بر اهل شهر معلوم و محقق شده که بیش از این مقاومت بلعسکر
قیصر مثمر ثمر نیست بل مورث خطر است مدّتی یکروز سور منتظر شد به بیند از خود اهالی حصر
چه می تراود خیال تسلیم شدن و تمکین کردن دارند یا ندارند چیزی از حصریها معلوم نشد و
مطلقا اظهار رغبت نکردند بلکه شبانه آنجائی را که لشکریان روم از قلعه خراب کرده بودند مرمت
نمودند و از اینجا معلوم شد باز خیال مقاومت دارند سور دید هم اشیاء گرانبها و خزانه
آفتاب بچنگ او نیفتاد هم تنک عاجز شدن از دست حصریها که نگذاشتند یک حصن مختصر را
فتح کند حاصل شد برای دفع این فضاحت راضی شد آنچه در خزانه معبد آفتاب است نصیب
سربازان شود و حصر مفتوح کردد بنابراین حکم یورش داد امّا این دفعه سپاه روم اطاعت
امر او نکرده از قبول فرمان ابا و امتناع نمودند و گفتند آن وقت که دیوار شهر سوراخ شد
و خلق بوحشت افتادند و بر فی الجمله همّت و تحمّل اندک خسارت ممکن میشد که کار پرداخته
شود چرا سور مانع حمله ما شد حالا که باز سوراخ را گرفتند و اهالی شهر در ثانی قوّت قلبی
حاصل نمودند و سخت مهیّای مدافعه گشتند و نتیجه کار هیچ خبر معلوم نیست و اگر فی المثل
قشون روم غالب آید بعد از آنست که اکثر آنها راه دیار عدم پیموده باشند امر بحمله میدهد
و نمیداند که ما باید جان خود را عرضه خطر نمائیم و با ملک الموت دست و گریبان شویم تا
اینکار پرداخته شود این امری محال است و هرگز ممکن نیست که ما اقدام کنیم
ظنّ غالب این است که سپاه روم ملتفت شده بودند که چرا دفعه اوّل سور قیصر روم با آنها
اجازه حمله و یورش بشهر حصر نداد و بواسطه همان رنجش و آزرده خاطری در ثانی که حکم داد

تمکین

تمکین نکردند آخر الامر چون قیصر از عساکر رومی خود مأیوس شد با متحدین آسیائی خویش گفتگو نمود و از آنها خواهش کرد که با او اتفاق نمایند تا بتوانند شهر حضر را عنوة فتح کنند متحدین مذکور این اقبال کرده یا نکردند چیزی درست در این باب بدست نیست همینقدر میدانیم وقتی قیصر روم ملتفت شده دانستکه کوشش و اهتمام او در این باب بیفایده است ناچار از خیال فتح و تسخیر حضر افتاد

اسپارسیان مورخ میگوید سورس شهر طیسفون را در ابتدای فصل زمستان فتح نمود و هرودیان مینویسد عساکر روم وقتی شهر حضر را محاصره کردند که گرما بی نهایت شدت داشت آنچه مسلم است این است که در محاصرهٔ ثانی حضر گرما شدت نموده و بهمین جهت ناخوشی در میان قشون سورس بروز کرد و بدتر از هر ناخوشی اینکه لشکریان مأیوس شده از این جهت معلوم نبود در مواقع کار اطاعت میکنند یا راه عصیان میروند

دیئ میگوید یکنفر از صاحب منصبان سورس با و عرض کرد که اگر پانصد و پنجاه نفر از عساکر اروپائی در تحت اختیار من قرار دهید شهر حضر را برای تو من مسخر مینمایم سورس در جواب گفت این همه قشون از کجا بیاورم از این کلام معلوم میشود سورس یقین نداشته است در تمام لشکر اروپائی او پانصد و پنجاه نفر باشد که تمکین او کنند و امر او را اطاعت نمایند سورس در دفعهٔ ثانی بیش از بیست روز این شهر را محاصره کرده بود و چون دیگر امیدی بفتح آنجا نداشت خواهی نخواهی بشام مراجعت کرد

در تاریخ این واقعه و جنگ رومیان و حضریان هیچ چیز غریب تر از این نیست که پادشاه اشکانی در چنین موقع خوشی روی نمود و مطلقا حرکت و جنبشی نکرد بلاش چهارم بعد از آنکه پای تخت خود را گذاشته با چند تن فرار کرد دیگر اصلا بخیال نیفتاد که دشمن خود را مبتلا به بلیه و زحمتی کند و مشکلاتی برای او بتراشد و حال آنکه بواسطهٔ مقاومت و پافشردن حضریها اسباب اینکار طبیعی فراهم آمده بود. اوّلا ایستادگی طولانی اهالی حضر و صدماتیکه برومیها وارد آوردند ثانیا مخمصهٔ بی آذوقگی و عذاب الیم جوع ثالثا شدت گرمای تابستان که رومیها هیچوجه معتاد باین قسم هواها نبودند و فی الحقیقه از کار افتاده الحق برای بلاش چهارم که میبایست تخت و تاج و ممالک موروثی خود را بوجهی نگاهدارد موقعی بهتر از این نبود که با سواران جنگ آور اشکانی که گرما و سرما در مزاج آنها اثری نداشته بر سر رومیان تازد و بنیاد

آنها را بر انداز د و همدستی حضریان کار دشمن را بدرستی نساز د تا هرروز بخیال حمله کردن باو و تسخیر ولایات و ممالک ایران نباشند و اگر در آن وقت هر قدر رومیان عقب می نشستند اشکانیان پیش میآمدند بلکه راه بازگشت رومیها را سد و قطع میکردند و نمیگذاشتند آذوقه و لوازم زندگانی بآنها برسد البته کار بر لشکریان سور سخت میشد و آنها که جان در میبردند و با وطان خود مراجعت میکردند شرح ماجرا را برای همشهریهای خود میگفتند و دیگر سربازان رومی زود تمکین بسفر مشرق نمینمودند اما بلاش چهارم با هیچ ملتفت این نکات نشد یا اگر شد حکم تقدیر که دولت اشکانی را بطرف زوال و انقراض میکشانید نگذاشت آن پادشاه کاری کند و حب وطن بخرج دهد سد ثلمه نماید و ترقیع خرقه بجای خود نشست و ابدا اعتنائی باین مطالب ننمود فارغ از بیم زیان آسوده از سودای سود

نتیجهٔ لشکرکشی سور را بمشرق مورخین قدیم ملاحظه نموده و مسطور داشته اند و همه تقریبا براین عقیده اند که اگر چه آخر الامر کسب قیصر روم در حوالی حضر لنگ شد و خیلی از این بابت باو بد گذشت اما من حیث المجموع فتوحات او در ممالک شرقیه اسباب عظمت دولت روم گردید و مبلغی از شان و افتخار دولت اشکانی کاسته شد و بوضوح پیوست که این دولت رو بسرحد زوال میرود یک ولایت معتبر از ولایات دولت اشکانی از تصرف بلاش چهارم خارج و ضمیمهٔ متصرفات روم گردید قیصر روم نه تنها در الجزیره (میزوپوتامی) شان و مقام سابق خود را بدست آورد بلکه از دجله عبور کرده رایت اقتدار دولت روم را در اراضی حاصلخیز فیما بین شط بغداد و سلسلهٔ کوه زاگرس (جبل الطاق) بلند کرد و این نواحی را در تحت تملک دولت روم قرار داد و لقب آدیابنی کوس که سور اختیار نمود از همین جهة بود آدیابن با اراضی فیما بین زاب علیا و زاب سفلی که محتمل در آنزمان عبارت از تمام زمینهای پست واقع در پای کوه زاگرس بوده از خابور مشرقی تا سمت شمال اذهم همه در تحت سلطنت دولت روم قرار گرفت و پادشاه این مملکت که تا آن وقت بدولت اشکانی تبعیت داشت خراج گذار دولت روم گردید و بیرقهای دولت روم در امکنهٔ افراشته شد که چندان مسافتی و بعدی از پای تخت دولت اشکانی نداشت بعبارة اخری کمتر از یکدرجهٔ جغرافیائی بود طیسفون پای تخت دولت پارت و شهرهای معتبر سلوسی و بابل که با متصرفات دولت روم جار الصیوف

شده

شده بودند اگر غفلةً رومیان با آنها حمله میکردند بی زحمت و مجاهدت تسلیم می شدند بلاش چهارم بعد از شکست خوردن از سِوِر تقریباً ده سال یا یازده سال زنده ماند تاریخ این ده یا یازده سال نیز مفقود است و هیچ معلوم نیست که در دولت اشکانی چه سانح شد و چه بر گذشته اگر چه بواسطهٔ فقدان اسناد هیچ نمیتوان استنباط نمود لکن از سیاق و ترتیب کار آنعصر چنین بر میآید که مدتِ مزبوره حاوی وقایع مهمه نبوده است

اقامتِ سِوِر امپراطورِ روم در مشرق در سال دویست و دویست و یك میلادی بر حسب ظاهر معلوم مینماید که ممالکِ مشرقی نظمی نداشته بهمین جهت قیصر در این سرزمین رحل اقامت انداخته لکن هیچ گفته نشده که دولتِ اشکانی برای استرداد اراضی خود اقدامی نموده باشد یا سپاهِ روم و اشکانی دیگر با یکدیگر تلاقی کرده باشند بنا بر این میتوانیم بگوئیم دولتین بظاهر با هم بر سرِ صلح و صفا بوده و رنگ آشتی داشته اند دولتِ اشکانی که یقیناً خود را از متصرفاتِ موروثی محروم نمیخواسته بناچار تن باینکار در داده و رضا شده که دولتِ روم آنها را مالك باشد و شاید این تمکین و رضا بواسطهٔ اغتشاش داخله بوده چون نمیتوانسته است کاری کند ناچار انکار نموده مختصر بواسطهٔ فتوحات متوالیهٔ تراژان و آویدیوس کاسیوس و سِوِر یا سِوِروس چندین مملکتِ خراجگذار اشکانی ربقهٔ تبعیتِ این دولت را از گردن انداختند جهتِ آنکه این ممالک و سلاطین خراجگذار و تابع دولتِ اشکانی شدند این بود که دولتِ مشارٌ الیها را اعظم تر و قوی تر از سایر دول آسیا میدانستند و برای آنکه خود را از شرّ حمله کنندگان و تاخت و تاز خارجه محفوظ دارند خویش را در تحتِ تبعیتِ آن دولتِ قادرِ مقتدر قرار میدادند و باو خراج میدادند که نسبت بدولِ خارجه آنها را کاملاً در حالتِ استقلال نگاه دارد و فقط دولتِ اشکانی را دارای این قدرت و توانائی میدانستند بعد از آن کم کم بر آنها معلوم شد که این دولتِ با عظمت که جلوگیری حملهٔ سپاه دولتِ روم و بربرهای با قشون منظم بقاعدهٔ رومی اختصاص باو داشت و بارها تیراندازان چالاك و سواران برق شکل او رومیان را که در آنوقت در اوج قدرت بودند و جز آن دولت و دولتِ اشکانی از هیچ دولتی اسمی نبود مضطرّ و مجبور و ذلیل و مقهور ساخته و در وادیِ بوار انداخته اینك ضعیف گشته و تنزّل نموده است و ریاستِ آسیای مغربی را از دست داده و اگر از نو تحصیل قوّه و استعدادی ننماید و بجای آنچه از وی کاسته شده چیزی نیفزاید و نتواند با دولتِ روم همسری کند از عهدهٔ جواب

آندولت برآید و تاخت و تاز رومیان را مانع شود البته بزودی مغرب بر مشرق استیلا یابد و آسیا در تحت تسلط و اقتدار اروپا باشد و سلاطین باج گذار دولت اشکانی را چاره جز این نباشد که تابع و مطیع غالب باشند از اشکانیان گسسته و برومیان پیوسته که محروس مانند و آیت امنو من یخوانند و شاید که آن مقدمه یعنی بیکار نشستن بلاش چهارم و صرف نظر کردن او از هر نوع جد و اهتمام و کوشش و اقدام برای حصول همین نتیجه بوده است

کرا شور بختی نماید نژند

برانداز او خار آید پرند

بلاش چهارم تا سال دویست یا دویست و هشت و نه میلادی سلطنت کرده در یکی از دو سنه مذکوره درگذشت و دو سال بعد از آن یعنی در سنه دویست و یازده رقیب بزرگ او امپراطور و قیصر روم که سیور باشد در شهر یورک در چهارم ماه فوریه جان بداد هر دو رفتند و این ملک دو روزه را برای اخلاف خود بیادگار گذاشتند

فصل بیست و نهم

در شرح سلطنت بلاش پنجم و اردوان چهارم پسر بلاش رابع

بلاش پنجم و اردوان برادرش فی الحقیقه اشک یا ارشاک بیست و هشتم و بیست و نهم محسوب میشوند و دولت با عظمت سلاطین اشکانی و طبقه آنها که یکی از چند طبقه پادشاهان بزرگ عجم میباشند بوجود اردوان پسر بلاش چهارم ختم و منقرض میگردد لکن پوشیده نباشد که اکثر مورخین عدد سلاطین اشکانی را زیاده از این دانسته از جمله فاضل نقاد صبحی پاشا صاحب تکملة العبر سلاطین اشکانی را سی و دو نفر دانسته و بلاشی را که ما پنجم خوانده ایم او ششم میداند و اردوان و بلاش اخرین پادشاهان اشکانی را پسر بلاش پنجم مینویسد و قبل از این دو پادشاه سه پادشاه دیگر را نام برده و شرح مختصری از آنها مرقوم میفرماید ما بدون اینکه بر آن مصنف بارع ایراد و اعتراضی داشته باشیم گوئیم مسطورات مستر رلنسن انگلیسی معلم علم تاریخ با اجتهاد ما در این موضع بیشتر موافق میباشد لهذا پیروی این دانشمند یگانه را نمایم و بلاش پنجم و اردوان برادر او را پسران بلاش چهارم میدانیم و در اینکه سلطنت اشکانیان ایران در زمان اردوان بن بلاش منقرض شده حرفی نیست مورخین معتبر در هر دوره و

ومِلّت دَر این قول متفق بوده‌اند بعضی عدد سلاطین اشکانی را از سی و دو هم کمتر دانسته و
بیش از اینها گفته‌اند و مستند بعضی سکه‌ها کردیده این حرف هم چندان علیل نیست امّا تحقیقی
دَر کار است که بعد از آن تحقیق همه کس از مطلب بدرستی آگاه میشود ارباب خبر دانند
که در اوان انقراض سلسلهٔ از سلاطین همیشه چند نفر شاهزادهٔ صاحب داعیه از آن سلسله
در اطراف و اکناف ملک و ولایات متفرق و منتشر اند و تا پادشاه تازه و دولت جدیده بکار
دست آنها را ببندد طولی دارد و از آن شاهزادکان هر یک در قلمرو حکمرانی خود اگرچه ناحیه
خیلی کم وسعتی باشد با اجرای تمام رسوم سلطنت میپردازند که پادشاهی خود را بدرجه
ثبوت رسانند و از جمله رسوم پادشاهی زدن سکه است که بلا دلیل چند شاهزادکان سلطنت
بر باد رفته بدان بیشتر مقید بوده‌اند ممکن است بعد از کذشتن کار اردوان چند نفر از
شاهزادکان اشکانی یا بزرکان پارث هر یک در صقعی و قطری ادعای سلطنت کرده و سکه
زده باشند و بعد از آن اردشیر پادشاه ساسانی یا جانشین او بمرور آن شاهزادکان و بزرکان را
مقهور کرده پس هم سکه صحیح است و از اشکانیان میباشد و هم آخرین پادشاه اشکانی اردوان است
و عدد این سلاطین بیست و نه و مصنفین را هم لغزشی که باعث تغییر و ملامت باشد نیست
اینک میرویم بر سر مطلب

پس از آنکه بلاش چهارم درگذشت دو پسر او که یکی بلاش پنجم باشد و دیگری اردوان بر سر
تخت و تاج سلطنت بهم زدند و آمادهٔ جنگ و نزاع شدند بنا بر مسطورات اکثر مورخین بعد
از آنکه دو برادر چندی با هم زد و خورد نمودند نتیجه این شد که سران و بزرکان اشکانی در سال
دویست و شانزده میلادی پادشاهی و سلطنت اردوان را تصدیق نمودند و او را وارث بالاستحقاق
تخت و تاج خواندند امّا از سکه‌های اشکانیان معلوم میشود که هر دو برادر در یک عصر و یک
زمان هر کدام در قطری سلطنت مینموده‌اند و از زمان مرگ بلاش چهارم تا مدت هفده هجده
سال برادر یکه پادشاهی متکی بوده و از آنجا که از سنهٔ دویست و شانزده میلادی درهمها
اردوان را پادشاه اشکانی مبدا سنه‌اند معلوم میشود این پادشاه در اقطار مغربی مملکت
سلطنت داشته و چون سکه‌های بلاش پنجم نیز استقلال او را در پادشاهی ثابت مینماید مسلم است
که این برادر هم در اقطار مشرقی شهریاری مستقل بوده و همچنین از دو برادر در مملکت
آن دیگری دخل و دخالتی نداشته‌اند

پوشیده نباشد که اردوان آخرین پادشاه اشکانی ایران مردی قادر و توانا و صاحب عزم و همت و اقدام بوده و ضعف و عدم قابلیت و کفایت و لیاقت او ملک را منقرض ننموده بلکه وضع زمان او و اختلاف امرا و شاهزادگان اشکانی و تغلب خارجه که سبب عمده آن خلاف و آشوب داخله است کار را از دست این پادشاه بزرگ گرفته و مساعی و مجاهدات او را هبا و ضایع نموده است

باید دانست که در سال دویست و یازده هجری کاراکالوس پسر سویر قیصر روم در آن مملکت بجای پدر بر تخت امپراطوری جلوس نمود و یکسال بعد یعنی در سال دویست و دوازده میلادی در مجلس سنای دولت روم اظهار شعف و خوشحالی کرد که در مملکت اشکانیان هنوز جنگ داخله در کار است و با اجزای مجلس سنا از این بهجت مبارکباد و تهنیت گفت و اظهار داشت که دولت اشکانی خصم الد دولت روم است و چون مدتیست گرفتار اختلال و اختلاف داخله خود است دولت روم میتواند وقت را غنیمت شمارد و دمار از روزگار او برآرد و یکباره خود را از تعرض چنین رقیب تیز چنگی فارغ و آسوده نماید از این حرف کاراکالوس معلوم میشود که تا زمان اردوان آخرین پادشاه اشکانی دولت روم از دولت اشکانی خیلی حساب میبرده و ملاحظه میکرده و بیم و هراسی از تیراندازان پارت داشته و همواره تدبیر مینموده که رقیب و هماورد خود را ضعیف نماید نیز مستفاد میگردد که جنگ و کشمکش فیما بین دو برادر یعنی بلاش پنجم و اردوان اشکانی چند سال در کار بوده و با هم پنجه منازعه و مجادله مینموده اند و ابتدا بلاش غالب بوده چه کاراکالوس در سنه دویست و پانزده میلادی سلطنت او را تصدیق نموده ولی طولی نکشیده که وضع تغییر کرده و غالب مغلوب گردیده و اردوان روی کار آمده است چه بعد از سنه دویست و پانزده میلادی دیگر در کتب اهالی مغرب اسمی از بلاش نیست و میتوان استنباط و استخراج نمود که از سنه مذکوره ببعد گفتگوی قیصر روم و امنای آن دولت با اردوان بوده نه با بلاش و دولت روم اردوان را پادشاه بالاستحقاق ایران و مالک تاج و تخت اشکانیان دانسته است

از اقوال و مسطورات مورخین چنین مستفاد میشود که اردوان تا سال دویست و شانزده میلادی بشاهنشاهی تمام ممالک اشکانیان نایل نگشته قطری و قطعه از آن را داشته و با بلاش برادر خود زد و خورد مینموده در سنه مزبوره که بلاش ضعیف و مقهور شد اردوان بشاهنشاهی

فایز

فایز آمد و شهریار و پادشاه کل ممالک اشکانی گشت و بلاش که کار خود را زار دید دست
از ادعای شاهنشاهی کشید و فقط خود را مدعی سلطنت مملکت مخصوص پارت قرار داد و
بنابراین دعوی اسباب زحمت برادر خود اردوان بود اما نه چندانکه او را مضطرب و متوحش
نماید چیزی نگذشت که کار اردوان بالا گرفت و بلاش باز هم قدری تنزل نمود و بدیهی است
که رقیب و همآورد هر قدر بیشتر قوی شود و قوت گیرد طرف مقابل او هم نفوذ رو بضعف
و سراز یری میرود

اردوان تازه سلب اقتدار از بلاش نموده و میخواست از طرف او یکباره آسوده گردد که گرفتار
محظور و مشکلات و دوچار زحمات سخت گردید تبیین این مقال آنکه کاراکالوس قیصر روم
از نخست روزیکه بر سریر امپراطوری دولت روم جلوس کرد این هوا و هوس او را در سر بود
که بطرف مشرق سوق عسکر نماید و در آنحدود هیاهو و سروصدائی بلند کند قلعه‌ها
گشاید و ولایات متصرف شود تا او را نیز از فاتحین شمارند و سنگی در ترازوی او گذارند
و آنها که در اخبار پیشینیان نظری داشته مخصوصاً میدانند که کاراکالوس پسر سور
مردی ضعیف العقل و متلون المزاج و از خود راضی بوده و با وجود سخافت رای و گولی خود را
اول شخص دانش و بینش و بزرگی و شهامت تصور مینموده و خود میگفته است من اسکندر
ثانیم همانا سلم خود را صاحب لقب دانسته تا بعد بجهانگیری پردازد البته متملقین دور و
حواشی هم او را اسکندر میخوانده اند و صاحب هیچگونه اثر تاریخی چون مالیخولیا در دماغ
کاراکالوس بیضه گذاشت و آن بیضه پوست انداخت عزم خود را جزم نمود که خط راه
فتوحات اسکندر کبیر را گرفته پیش رود و شاید در آنوقت اگر باو عرضه میداشتند که قیصر
نیز مانند اسکندر از کنار رود پنجاب باید مراجعت کند راضی نمیشد و متغیر میگشت
کاراکالوس شروع کرد بتهیه و با آنکه دانشمندان ملک تصویب خیالات او نمینمودند او
در کار خود تردید و تهاونی نداشت و از هیچگونه اقدام فروگذار نمیکرد

کاراکالوس در سنه دویست و دوازده میلادی ابگار پادشاه اسرهوئن را که خراج گذار
دولت روم بود و در تحت حمایت قیصر بسر میبرد احضار نمود ابگار بدون هیچگونه
سوءظنی بی تعلل بحضور قیصر شتافت که اصغای اوامر امپراطوری نماید کاراکالوس فوراً
حکم کرد او را گرفتند و حبس کردند و اظهار نمود که املاک و اراضی و ولایات ابگار باید

جزو ممالک روم شمرده شود چون قیصر این کار ناهنجار خویش پرداخت واین مقصود را
حاصل دید قصد کرد با ارمنستان و پادشاه ارمن نیز همین معامله نماید دامی گسترد و پادشاه
ارمن وعائلهٔ او را بدام آورد او نیز مثل حکمران اسرهوئین محبوس گردید لکن باقی ماند اطاعت
وانقیاد ملت ارمنستان که آرام نمی باشند این قوم چون پادشاه خود وخانوادهٔ سلطنتی او را
اسیر و دستگیر دیدند بهیجان آمده یکمرتبه دست باسلحه بردند و مهیای دفاع وجواب دشمن
گشتند سه سال حال بر این منوال گذشت تا در سنهٔ دویست و پانزدهٔ میلادی کاراکالوس
جمعی از لشکریان روم را بسرکردگی تئوکریتوس که از مقربان او بود مأمور تنبیه وتدمیر ارامنه
نمود ارمنیها با سردار روبجی عساکر روم مصاف داده آنها را مغلوب ومنهزم ومتفرق ساختند
این خبر که بکاراکالوس رسید بجای آنکه در عزم او فتوری حاصل شود دیك سودای او
شدید تر بجوش آمد وشوق ورغبت او بفتوحات مشرق زیادتر گردید وبیشتر از پیشتر
باقدام واهتمام ومجاهدت پرداخت

چون در اکثر اعصار رواد وار دول از برای جنگ با یکدیگر طلب بهانه مینموده اند کاراکالوس
در سال دویست و چهارده میلادی خواست بهانه ومستمسکی بدست آرد بنابر این از بلاش
که هنوز کارش یکسره نشده بود ودعوی سلطنت کل ممالک اشکانیان را داشت خواهش نمود
دو نفر از اشخاص معروف آن زمان را که بدولت اشکانی پناه برده بودند بگماشتگان قیصر تسلیم نماید
دیکاسیوس مورخ میگوید یکی از آن دو نفر که پناه بدولت اشکانی برده بودند تیرداد نام بود
واو ظاهراً از شاهزادگان ارمنستان باشد دیگری فیلسوف سینیك موسوم به آنطیوخس
وسینیك شعبهٔ از فلاسفهٔ قدیم بوده که حرکات و رفتار صحیح وسالم مردم را ناپسند میشمرده
وتقبیح مینموده اند خلاصه بلاش خواهش کاراکالوس را قبول کرد وقیصر چاره نداشت جز اینکه
در ظاهر اظهار امتنان وخرسندی از پادشاه اشکانی نماید امّا در باطن باز بر سر قصد ونیت
اوّل بود وترقب کلی داشت که وضع مقتضی شود وبممالک اشکانی حمله کند این بود که هنوز
یکسال از آن مقدمه نگذشته باز مهیا ومستعد کار گردید

وقت آن شد که بلاش پنجم پای تخت مغربی دولت اشکانی را ببرادر خود اردوان چهارم
واگذار کند واین پادشاه با دولت روم طرف گردد چون چنین شد وسر وکار روم با
اردوان افتاد در فصل تابستان دویست و پانزده میلادی کاراکالوس بعد از آنکه مقرّ

اقامت

اقامت خود را از شهر نیکمدی واقع در بیثینی از ولایات قدیمه آسیای صغیر تغییر داد و در شهر انطاکیه قرار گرفت سفیری مامور دربار اردوان نمود و بعضی هدایا برای اهدای حضور شهریار اشکانی مصحوب سفیر فرستاده نامه باین پادشاه نوشت و مطلبی اظهار داشت که منتهای غرابت را دارد مضمون نامه کاراکالوس قیصر روم به اردوان چهارم پادشاه اشکانی از قرار ذیل بوده است

شایسته شان و عظمت امپراطور روم نیست که دختر یکی از رعایا را در حباله نکاح خود در آورد و نسبت صهریت بشخص رعیتی داشته باشد بنابراین من قصد کرده ام دختر پادشاه اشکانی را بزنی اختیار کنم و پس از آنکه این مواصلت سر گرفت سلطنت دنیا فیمابین دولتین روم و اشکانی منقسم میشود و محض عالم خویشی و قرابت دیگر در سر حدود با هم گرفتگی نخواهند داشت آنچه از این است از آنست و آنچه از آن است از این و با وجود چنین اتحادی نیست دولتی که بتواند با یکی از این دو دولت در مقام مقاومت و همچشمی و رقابت بر آید برای دولتین سهل و آسان است که جمیع طوایف و قبایل وحشی را که در حوالی ثغور و حدود آن دو دولت سکنی دارند مطیع و منقاد سازند و در تحت حکومتی بقاعده قرار دهند قشون پیاده نظام دولت روم بهترین قشون روی زمین است و سواران اشکانی هم از حیثیت تیراندازی در دنیا نظیر ندارند و همینکه صاحبان این دو صنف قشون با هم یکی باشند دیگر احدی از سلاطین نیست که تمکین آنها ننماید یا در صدد برابری بر آید اگر چنین عهد مودتی محکم و استوار شود دیگر لازم نیست بطور پنهانی ادویه و امتعه نادره ممالک اشکانی را بمقدار قلیل بروم آرند و فلزات و صنایع کارخانه های روم را بر ایالات و ولایات دولت اشکانی برند بلکه هر قدر لازم باشد آشکارا از این دو دولت بان مملکت و از آن مملکت باین دولت حمل مینمایند و جمیع رعایای دولتین و افراد اهالی ملتین بمبادله امتعه و معاملات میپردازند و فی الحقیقه حکم ملت واحد هم میرسانند

اردوان پادشاه اشکانی از مطالعه نامه کاراکالوس قیصر روم زاید الوصف متعجب شد و دو چار اندیشه و خیال گردیده چه مطالب امپراطور روم را اولاً از روی جد و حقیقت نمیدانست و یقین نداشت که راست میگوید و مقصود او همین است که اظهار داشته و فرضاً که راست هم بگوید و قصد ریا و تزویری نداشته باشد مطالب او را سخیف می پنداشت

و از عقل

و از عقل دور میگفت عاقل هرگز پیرامون این قسم خیالات که تقریباً محال مینماید نمیگردد اردوان با آنکه مطالب کاراکالوس را واهی و لایعنی میدانست از آنجا که دولت روم دارای قشونی بسیار ممتاز بود و مخاصمه با او احتیاط داشت مجبور است بر تندی جواب نامهٔ قیصر روم را دهد بملایمت بعضی ایرادها و اعتراضها بر اقوال او نمود از جمله گفت تا زن و شوهر را زبان واحد نباشد و معتاد بعادات و رسوم واحده نباشند آن انس و الفتی که باید فیمابین حاصل نشود و چون موانست و موالفت کامل در میانه نباشد منتج نتایج حسنه نگردد و امپراطور روم میداند که اخلاق و آداب اشکانیان با رومیان تا چه حد مباینت است و با وجود این بینونت مواصلت را ثمری نیست بهتر آنست که قیصر از خانوادهٔ نجبای روم عقیله را برای ازدواج اختیار کند که بمشرب و سلیقهٔ امپراطور روم نزدیک باشد و گرفتار داب و خوی زنان خارجی نشوند و رسم و آئین و طریقهٔ سلاطین اشکانی هم همین است عائلهٔ پادشاهان از سلسله و قبیلهٔ ایشانست و بنابر مقدمات مذکوره مناسب نیست که خانوادهٔ امپراطوری روم با خانوادهٔ شاهنشاهی اشکانیان وصلت نماید و از این راه در صدد یکجهتی و اتحاد برآید

اردوان جوابی طفره آمیز مشتمل بر مطالب مسطوره فوق بنامهٔ کاراکالوس نوشت و قیصر از مضمون آن مطلع شده معلوم نیست چه خیال کرد که مجدداً ماموری بدربار اردوان فرستاد و باو دستورالعمل داد که مطالب امپراطوری را در حضور اردوان تجدید کند و فواید و منافع این مواصلت را باز نماید و شهریار اشکانی را بقبول این خواهش وادارد
دیو مورخ مشهور که در زمان او اوقات زندگانی نموده تصریح کرده میگوید اردوان مضایقه داشت که دختر خود را با امپراطور روم دهد و آخرالامر بصریح برد خواهش قیصر پرداخت و کاراکالوس از این فقره متغیر شده تجهیز قشونی نمود که با پادشاه اشکانی جنگ کند و از او کینه کشد اما هیرودیان مورخ دیگر آن زمان این واقعه را بوضع دیگر مینگارد او میگوید چون جواب اردوان بکاراکالوس رسید سفرای جدید مامور نمود که بدربار اردوان روند و از جانب امپراطور سوگند یاد کنند که قیصر را در این مواصلت و معامله جز دوستی و مودت قصد و نیتی نیست میخواهد مبانی وداد و اتحاد دولتین روم و اشکانی مشید کرده و از این راه جانبین بمنافع و فواید عظیمه نایل گردند اردوان فرستادگان قیصر را بمهربانی و خوبی پذیرفته قبول

خواهش

خواهش کاراکالوس نموده گفت چون قیصر قسم خورده واظهار مخالفت نموده از اینجانب دیگر مضایقه نخواهد بود امپراطور روم داماد من است واین وصلت انشاء الله اسباب یمن وسعادت خواهد بود کاراکالوس خود قدم رنجه کرده بر مملکت ما تشریف فرما شود وعروس خویش را شخصاً ببرد والبته باندازه شان وعظمت امپراطوری تشریفات واحترامات برای پذیرائی قدوم او در ممالک اشکانی بعمل خواهد آمد

باید دانست که اقوال دیو مورخ یونانی که او را دیو کاسیوس ودیون کاسیوس هم میگویند وفی الحقیقه اصح تواریخ زمن همانست که او نوشته در همه جا از مسطورات هیرودیان که او نیز از مورخین یونانست مقبول تر وبیشتر طرف اعتماد میباشد اما در این مطلب مخصوص یعنی در اظهار واصرار کاراکالوس بوصلت با اردوان کفته او را صحیح تر از آنچه دیو نگاشته میدانند چنانکه محقق فاضل مستر رولنسن معلم علم تاریخ هم تصریح نموده کویند قول وروایت هیرودیان که در سایر مواقع کمتر از قول دیو محل وثوق است در اینموقع یعنی در داستان مواصلت قیصر روم با پادشاه اشکانی ممکن است صحیح تر ودرست تر باشد خلاصه از کفتار هیرودیان چنین مستفاد میشود که این درخواست وابرام در مصاهرت کاراکالوس امپراطور روم جز غدر ومکر وبر انداختن بنیان دولت اشکانی واقتدار اشکانیان خیال ومنظوری نداشته بر خلاف اردوان پادشاه نجیب اشکانی که بعد از سوکند والحاح قیصر کفتار او را حمل بر صدق وحقیقت کرده وهیچ تصور ننموده که پادشاهی مدعی اول درجه بزرکی وشهامت اینطور رونک وطرح خدعه وتزویر ریزد وصید شاهین را از ضعف عقل عنکبوت آسا تاری تند بالجمله خلاصه نکارش هیرودیان در اینموضوع از قرار ذیل است

چون کاراکالوس در ثانی سفرا ایندربار اردوان مامور نمود که مجدداً از وی درخواست کنند که پادشاه اشکانی دختر خود را بزنی وهمسری بقیصر روم دهد وهدایائی نیز برای اردوان از نوادر سال واهدا نمود وفرستادکان بشاهنشاه پارت اظهار داشتند که امپراطور روم سوکند عظیم یاد کرده که این خواهش جز مخالصت واتحاد با دولت اشکانی مقصودی ندارد اردوان کفته های قیصر وپیغامهائی را که سفرای او تبلیغ نمودند باور کرده وراضی شد که دختر خود را به کاراکالوس بزنی دهد وبمامورین قیصر اینمطلب وعده داد وکفت چون بنا بر این است که پای اتحاد بمیان آید همان بهکه امپراطور روم شخصاً بر ممالک اشکانیان

سفر نماید و چند روزی مهمانِ آن دولتی باشد که با او طرح اتحاد و مودّت ریخته و با پدر زن خود ملاقات کند و پادشاه با هم بصفا دست دهند و از مینای محبّت پیمانهٔ چند بسلامتِ یکدیگر بنوشند و پس از عهد و پیمانی خلل ناپذیر حلیلهٔ خود را برداشته بمقرّ سلطنتِ خود باز گردد

سفرایِ کاراکالوس مقتضی المرام بدربار قیصر باز گشتند و پیام اردوان را ابلاغ نمودند و از اینطرف بزرگان اشکانی و عظما که از این قضیّه خبردار شده زایدالوصف خرسند گردیدند که اسباب صلح دائمی فیما بین دولتین روم و اشکانی فراهم آمده و بعدها لشکریان و رعایای هر دو دولت آسوده و راحت خواهند بود ملازمان و کارگذاران اردوان چهار م تهیّهٔ پذیرائی قدوم امپراطورِ روم پرداختند و آنچه ساختنی بود بساختند کاراکالوس با سپاهی وافر که نخبه و مسلّح بودند از شطها و نهرها گذشته داخل ممالکِ اشکانی شد و در هر جا امپراطور طوری حرکت کرد که گویا در مملکتِ خود میباشد در امتداد و عرض راه همه جا با و تهنیت میگفتند و کماشتگان و مامورینِ دولت تشریفاتِ شایان بعمل میآوردند قربانگاههایِ خود را زینت داده و قربانیها مینمودند در هر محل بخور سوخته و طیبات می پراکندند که هوا معطّر باشد امپراطور چنین وانمود میکرد که از این مسافرت و مواصلت و تشریفاتی که برای قدوم او بعمل میآید زیاده از حدّ مشعوف و خرسند میباشد بالاخره کاراکالوس با کمالِ حشمت و جلال بنزدیکی شهر طیسفون پای تخت رسید اردوان پادشاه اشکانی بجای اینکه منتظر ورودِ قیصر بشهر شود برای اینکه احترام امپراطور روم مهمان و داماد خود را باقصی درجه منظور دارد خود با جمعیّتی باستقبال او شتافت سران و بزرگان اشکانی نیز پیروی پادشاه خود نموده پیشباز قیصر رفتند امّا قومی که همواره با کمانهای چاچی و کیشهای پر تیر حرکت میکردند امروز را که روز عیش و شادی میدانستند اسلحهٔ خود را بر کنار گذاشته اغلب تاجها از گل بر سرِ خویش نهاده و لباسهایِ زری بالوان مختلفه پوشیده بنشاطِ جشن و سور قیام و اقدام مینمودند در صحرای وسیع بیرون شهر طیسفون شاهنشاه اشکانی و امپراطور روم ملاقات کردند صدای هورا و ساز و طنبور تا چند میل راه میرفت اقداح راح همواره در تناوب بود جوان و پیر با وجد و ذوقی تمام میرقصیدند سرداران و سرکردگانِ رشید اشکانی همه از اسبهایِ خود پیاده شده تیر و کمانها را از خویش دور کردند

دور کرده خیالی که داشتند این بود که داماد اردوان را ببینند در عین کرمی هنگامهٔ عیش وطرب کار وبار کونه شد وروزی که سفیدتر از بخت دولتمندان بود سیاه تر از روی غداران کشت کاراکالوس غدر ونفاق خود را ظاهر ساخته بعساکر روم حکم وفرمان داد که خون تمام اشکانیان را از پادشاه تا رعیت بریزند اول مردم تعجب نموده که این چه حال است وچه وقت قتال بعد ملتفت شدند که اینهمه تمهید مقدمه از روی مکر وخدعه ترتیب یافته واین منسوج بد قماش را قیصر بدست نفاق وحیلت بافته است قراولان ومستحفظین اردوان او را بزودی بر اسبی سوار کرده از معرکه بدر بردند ونجات دادند اما بزرگان اشکانی تماما کشته شدند زیرا که در محل ملاقات و پادشاه از اسبهای خود پیاده شده واز کمال اطمینانی که داشتند اسبها را در چمن رها کرده که مشغول چرا باشند واز آنجا که لباسهای بلند مرسوم در جشن را پوشیده پیاده هم نمیتوانستند فرار کنند تیر وکمان خود را نیز برنداشته که اقلاً ساعتی بمدافعه پردازند کاراکالوس بعد از آنکه آنچه خواست کرد راه مملکت خود را پیش کرفت ورفت وغنایم واسیر بسیار با خود برد وبسربازان خود اجازه بلکه حکم داد در مراجعت تمام بلاد وقرا ومزارع را آتش زنند وهرچه را اکر خواهند غارت کنند

این بود خلاصهٔ آنچه هرودیان در باب مواصلت کاراکالوس واردوان ومسافرت قیصر روم بایران نوشته اما دیکاسیوس میکوید هیچ جنکی فیما بین رومیان واشکانیان در اینموقع اتفاق نیفتاد اسپارتیانوس میکوید جنک شد وکاراکالوس حکام اردوان را شکست داد دیکاسیوس را عقیده این است که در ممالک آدیابن ومدقون رومی تاخت وتاز نمودند اسپارتیانوس بر این است که آن ناحیه وحدودی را که قشون رومی تاختند بیشتر در سمت جنوب واقع بوده ومیکوید رومیها از میان بابل عبور نمودند وبعقیدهٔ این مورخ خود کاراکالوس هم از وسط بابل پیش آمده واز قرار مسطورات دی مراجعت امپراطور ممکن است از راه دجله از میان آدیابن وناحیهٔ علیای بین النهرین (مزوپوتامی) بوده وشک نیست که کاراکالوس در معاودت وعبور از اربل محض اینکه پادشاه اشکانی اذیتی کرده باشد مقبرهٔ سلاطین خانواده واجداد او را بی احترامی نموده ونعشها را از قبرها بیرون آورده واهل خبر میدانند که سلاطین اشکانی را در اربل واقع در آدیابن دفن میکرده اند وآنجا را شهر اموات مینامیده واربل را اختصاص دیکر نیز بوده وآن این است که سلاطین بنی آشور وپادشاهان

عجم

عجم هر مقصری را میخواستند بقتل رسانند او را باربل میفرستاده و در آنجا مقتول
میشده باری آن بی احترامی که کاراکالوس نسبت بمقبرهٔ شهریاران اشکانی نمود اسباب
مذمّت و ملامت همه کس شد و هر که این حکایت پرنکایت شنید از قیصر بد گفت و اغلب از
مورّخین او را دشمن عموم بنی نوع بشر گفتند و اسم او را بهمین عنوان در تاریخ خود ثبت کردند
کاراکالوس ظاهراً زمستان آن سال را در ادِسّ بسر برد و چون بواسطهٔ زحمات رکضها و
نهضتها و جنگ خسته بود در مدّت اقامت در این سرزمین خود را بشکار و عرّاده رانی
مشغول مینمود و خیال داشت همینکه بهار شود باز بطرف خاک اشکانیان آید و بر این دولت حمله
نماید امّا حسب الاحتمال اسباب بیکار برای او فراهم نیامد لهذا در ماه آوریل سنهٔ دویست و
هفده میلادی با جمعیّتی قلیل از ادِسّ بیرون آمد که بمعبد معروفِ مُن گاد رود و آنجا را تماشا
و بازدید نماید ژولیوس مارتیالیس از مستحفظین او غفلةً براو حمله کرده وی را بکشت (مُن گاد
بزبان انگلیسی بمعنی ماه خداست)

بعد از کاراکالوس امپراطور روم ماکری نوس نام بجای او نشست و این شخص طبعاً و فطرتاً
هیچ میل بجنگ نداشت وحتّی الامکان از چیزیکه ممکن بود اسباب قتال وجدال شود احتراز مینمود
امّا اشکانیان بعد از خرابیهای کاراکالوس و شناعتهای او بهیجان آمدند و اردوان هم که
خود پادشاهی بزرگ و صاحب عزم و شهامت و اقدام بود و بخدعه و خیانت از قیصر شکست
خورده البتّه از چنان حادثه و کاری قبیح که از شخصی مثل امپراطور روم ناشی شده چشم نمیپوشید
و بتلافی و انتقام انتهاض مینمود بنابرین فصل زمستان را مشغول جمع آوری لشکر و مهمّات حربیّه
بود و منتظر که چون بهار شود و حرکت و سوق عسکر میسّر گردد بر سر رومیان رود و آنچه در
طیسفون و اربل و غیره کردند در بلاد و ولایات روم نماید تا دیگر از در مکر و غدر در نیایند
و بمقابر پادشاهان بزرگ بی احترامی ننمایند

وقتی اردوان چهارم با عساکر اشکانی بسرحدّ روم رسید که کاراکالوس را کشته بودند و
ماکری نوس بجای او نشسته ناگاه این پادشاه شنید شهریار اشکانی تا حدود دولت روم
رانده بلکه از سرحدّ تخطّی و تجاوز کرده است مضطرب شده بخیال افتاد که معاهده فیما بین
دولتین روم و اشکانی منعقد نماید تا از مخمصهٔ جنگ و خونریزی فارغ گردد لهذا عاجلاً چند
نفر مأمور بمعسکر اردوان فرستاده اظهار داشت که تمام اسرای را که کاراکالوس از مملکت

اشکانی

اشکانی گرفته و بروم آورده مسترد میدارد که دولتین صلح کنند و عهد مودت با یکدیگر ببندند و فتنه بخوابد و بندگان خدا آسوده شوند اردوان در جواب ماکرینوس گفت رد کردن اسرا یکی از شرایط صلح است شروط دیگر هم دارد و آن این است که جمیع بلاد و عماراتی را که کاراکالوس در ممالک اشکانی خراب کرده کارگذاران دولت روم از نو بسازند و تلافی آن بی احترامی که در اربل بمقبره سلاطین شده بنمایند بعلاوه الجزیره یعنی بین النهرین را بدولت اشکانی واگذار کنند درینصورت ممکن است اردوان بعهد الحال راضی شود

ماکرینوس امپراطور روم دید تحمل تکالیف پادشاه اشکانی برای او کاری صعب است ناچار بخیال مصاف وقتال افتاد اردوان در آن اوان تا نصیبین رانده بود عساکر روم نیز با امر امپراطور در رکاب او عزیمت آنطرف نمود و در حوالی نصیبین فئتین تلاقی کردند و جنگ سختی درگرفت همانا تا آنوقت لشکریان روم و اشکانی چنین جنگی با هم نکرده بودند سه روز این جنگ طول کشید عساکر اردوان زیاد و خوب و منظم بود اغلب سواران تیرانداز نامی پارث کار این مصاف میکردند علاوه بر سواران مزبور سربازان زبده کارده بده مسلح با سلحه ممتاز و نیزه های بلند سوار بر شتر شده خود را بدشمن میزدند

قشون روم نیز با عده کثیر و اسلحه سبک بودند دیکاسیوس گوید اول نزاعی که دو لشکر با هم کردند بر سر مکانی شد که در آنجا آب بود هر دیان مینویسد ابتدا سواران نظامی اشکانی دست بسلاح بردند و بحمله پرداختند و یکمرتبه در میان سپاه روم ریخته آنها را تیرباران کردند و همین فقره اسباب امتداد و طول مدت حرب شد رومیها از تیرهای اسب سواران اشکانی و نیزه های شتر سواران آنها صدمه کلی دیدند و ناچار شدند راه فرار پیش گیرند و برای آنکه نتوانند اشکانیان آنها را تعاقب کنند در اثنای گریز گلوله های خار دار در راه ریختند و پاشیدند که حرکت در آن راه مشکل شود و چنین شد نه اسب در آن جاده باسانی میتوانست حرکت کند نه آدم اشکانیان که اینحال بدیدند از تعاقب نمودن رومیان منصرف شدند آخر الامر طرفین دست از یکدیگر کشیده هر یک بمعسکر خود رفتند و نتیجه درستی از جنگ معلوم نشد یعنی بدرستی مشخص نگشت که غالب کیست و مغلوب کدام است

روز دیگر باز جنگ درگرفت و از صبح تا شام طول کشید ولی سوانح و تفصیل آن روز را مورخین نوشته اند همینقدر دانسته میشود که وقت شام طرفین از زد و خورد دست کشیدند

ویا از مطلب فتح و شکست در بوته اجمال بود
روز سیم باز دو لشکر بهم ریختند و درین روز قشون اشکانی بیشتر از روز پیش کوشش و جهد بسی نمودند و چون عدد لشکریان پارت زیادتر از شماره عساکر روم بود آنها را احاطه کرده دور رومیان را گرفتند هِرُدیان میگوید درین روز هم کار یکسره نشد لکن این قول ضعیف است و دیکاسیوس صریح مینویسد که در روز سیم قشون روم مغلوب شده شکست فاحشی دید رومیها چون دیدند در شماره با اشکانیان برابر نیستند لشکریان خود را در خطی طولانی صف مانند قرار دادند که بنظر با دشمن برابر نمایند همین فقره سبب شد که اشکانیان توانستند دست بر آنها دست یابند و ایشان را متفرق و تار و مار کنند اول دسته لشکری که از سپاه روم راه فرار پیش گرفت ماکری نوس امپراطور با آن دسته همراهی کرد رومیان چون دیدند امپراطور ایشان گریخت از پیش رفت خود مأیوس شده تن بخواری و ذلت هزیمت در دادند و باردوی خود مراجعت کردند

هِرُدیان گوید آنقدر از لشکریان کشته شده بود که پشته از اجساد مقتولین در میدان جنگ تشکیل یافته و حایلی فیمابین جانبین شده که دیگر یکدیگر را نمیدیدند و حرکت هر دو قوم را متعسر بود مختصر کثرت خونریزی و زحمت و کشش و کوشش زیاد هر دو طرف را بصلح مایل نمود و طالب آسایش و استراحت شدند و سپاهیان ماکری نوس که وضع امپراطور خود را دیده و قوت قلب و جرأت او را سنجیده بیشتر میل داشتند که زود کار مصالحه فیصل پذیر شود و جانی بسلامت بدر برند و از خستگی طولانی بیرون آیند بلکه مستعد بودند رشته نظم قشونی خود را گسسته باختیار راه وطن خود را پیش گیرند

ماکری نوس چون وضع را چنین دید ابواب مذاکره و گفتگوی صلح را با اردوان باز نمود و متعهد شد قدری بیشتر از اول بپادشاه اشکانی تقدیم نماید یعنی اسرای اشکانی را پس دهد و برای تجدید عمارات ابنیه که کاراکالوس خراب کرده مبلغی پول نقد باردوان کارسازی کند اردوان هم که لشکریان خود را سخت خسته و بیحال میدید و امیدوار نبود دیگر کار درستی از آنها ساخته شود قدری نرم شده از ادعا و مطالبه بین النهرین دست کشید خلاصه ماکری نوس امپراطور روم اسرای اشکانی را تماما رد کرده و مبلغی که تقریبا معادل دوازده کرور تومان پول حالیه ایران است باردوان داد و مصالحه را خرید و مسلم است که این فقره برای دولت روم افتضاح

و بدنامی

و بنائی بزرگی بود که بعد از سیصد سال رقابت با دولت اشکانی و جنگهای بزرگ فیما بین دو دولت آخر کار بجائی کشید که صلح را از عدم استعداد و قدرت بتباع نمایند فی الحقیقه آخرین معامله که دو دولت روم و اشکانی کردند برای اشکانیان اسباب مفاخرت و مباهات بود و برای رومیان سرشکستگی و رسوائی و ضمناً مبرهن و آشکار شد که اردوان چهارم با آنکه اسلاف او چنان کار را خراب نکرده بودند که دیگر قبول آبادی نماید باز بزرگی و خیال بلند و ملکات شاهانه او بجای خود میباشد اگر دولت اشکانی بوجود او منقرض میشود او را قصور و تقصیری نیست حکم تقدیر است و مشیت کردگار و قدیر از پیش اسباب این کار فراهم آمده و ملک مستعد زوال شده فسبحان الذی لا یدوم الا ملکه و سلطانه و لا یبیر و یبهر الا برهانه

اردوان چهارم معامله و رابطه دولت ایران یا اشکانی را با دولت روم بر نیکجائی ختم نکرد اما چون از پیش سلاطین و بزرگان اشکانی زمام مهام ملک را از دست داده و مردم را شاکی و مستعد طغیان و عصیان کرده بودند این پیشرفت و غلبه اردوان و کفایت و لیاقت ذاتی او مانع زوال و انقراض ملک نشد آنچه طبیعت مملکت در دل خود پنهان داشت بنای آشکار شدن را گذاشت و وقت آن در رسید که رایت استیلا و اعتلای سلاطین طبقه اشکانی سرنگون شود و بر در سرای ساسانیان نوبت پادشاهی زنند و چون غرض از تاریخ آنست که اخلاف از کرده اسلاف پند و عبرت گیرند مورخین دانشمند در نقاط مهمه که بیشتر اسباب بصیرت است زیاده دقت و استقصا مینمایند و مخصوصاً در علت زوال هر ملک و دولتی حتی الامکان بتحقیق و تدقیق میپردازند تا بدرستی واضح و مبرهن سازند که آن قوت از چه مبدل بضعف شد و آن عزت برای چه بذلت مستحیل گردید تا آیندگان از آن احتراز کنند و آن در را فراز نمایند

پیش از این اشاره نمودیم که صبحی پاشا صاحب کتاب تکملة العبر عدد سلاطین اشکانی را سی و دو دانسته و اردوان چهارم و بلاش پنجم را که ما پسران بلاش رابع میدانیم او اردوان پنجم و بلاش ششم میداند یعنی یکنفر اردوان و یکنفر بلاش فیما بین بلاش و اردوان آخری و بلاش چهارم قائل است این مصنف میگوید چون بلاش پنجم درگذشت دو پسر او بلاش ششم و اردوان پنجم بر سر تخت و تاج دولت اشکانی بهم زدند و بنای جنگ و جدال گذاشتند و مدتی این

کشمکش طول کشیده گاه بلاش غالب میشد و اردوان مغلوب زمانی بر عکس آخر الامر ممالک اشکانی فیما بین دو برادر قسمت شد و هر یک در قلمرو خود بحکومت و سلطنت پرداختند و این مخاصمه و تقسیم هر دو برادر را از شوکت و قوت انداخت و بموجب مسطورات یکی از مورخین در عهد امپراطوری کاراکالوس که او را کاراکالا هم میگویند دو نفر از مملکت روم در تاریخ صد و پانزده میلادی که گریخته بایران آمده بدولت اشکانی پناه بردند کاراکالوس برای استرداد آن دو نفر بحدود ایران سفر نمود بلاش بدون تأمل و تعلل آن دو نفر را به کاراکالوس تسلیم کرد و برای امپراطور روم که میخواست جنگی با دولت اشکانی کرده باشد و مظفر و منصور بروم باز گردد بهانه نماند ناچار ایرادی به اردوان گرفته به مملکت او تاخت دهات را چاپید و اهالی را کشت و بصورت فاتحین بروم باز گشت و این دست اندازی قیصر نیز بر ضعف اشکانیان افزود اردشیر ساسانی موقع را مناسب دید رایت کشورگشائی را بلند کرد و سلطنت را از اشکانیان انتزاع نموده خود مالک تخت و تاج کیان و ممالک ایران گردید انتهی

نگارنده گوید ما داستان التجای دو نفر فراری روم را بدولت اشکانی نگاشته ایم و آن در سال دویست و چهارده میلادی بوده نه صد و پانزده و در اینجا ظن غالب این است که سهو کاتبی شده باشد و مصنف دویست و پانزده گفته والله اعلم سایر مطالب چون بدرستی شرح داده شد مطالعه کنندگان خود تدبر میفرمایند چیزیکه در این نقطه مطرح و مطمح نظر است علت زوال دولت اشکانی است و چون گفته صاحب تکملة العبر در کمال اختصار میباشد مقصود ما از آن حاصل نگردد اگر چه ما خود در جلد اول این مطلب را اوجهی ادا نموده ایم مع ذلک ازدیاد معرفت و توضیح را باز اشاره بدان میرود

مستر ولسن معلم علم تاریخ که تواریخ مشرق را با ادله تحقیقات نوشته در اینمورد میگوید جهت حقیقی شکایت و دلتنگی مردم ایران و مضافات از دولت اشکانی برای ما امری پوشیده و مستور است و نمیدانیم چرا رعایای اشکانیان و حکام تبعه ایشان یکمرتبه کمر عداوت پادشاه و دولت متبوعه خود را بستند و بمخالفت و ضدیت برخاستند چه اشکانیان نسبت بعصر و زمان خود از سایر طبقات سلاطین ظالم تر نبوده و بیشتر از دیگران اجحاف و تعدی نمینموده اند چندان حالت سخت گیری نداشته و در عقاید مذهبی رعایای خود مداخله نمیکرده در اخذ

مالیات

مالیات نیز واهی برفت ومدارا رفته وطبقات امم تا بعد را بجای خود شناخته ومساوات را
دوو نبند انداخته این جهت رنجش کلّی عمومی که مورث انقراض اشکانیان شده چه بوده است
نخست باید دانست که چون قومی مغلوب قوم دیگر شدند فرضاً اگر با آنها بعدل وانصاف
سلوک کنند ورفتار نمایند باز هم از غالب نافر ومنتفر میباشند واین امر در هر عصر
وزمان ودر هر محلّ ومکان طبیعی نوع انسانست از این حکم کلّی گذشته سه جهت میتوانیم برای
شکایت ورنجش مردم ایران از اشکانیان فرض نمائیم اوّل آنکه مناصب عالیه از لشکری وکشوری
در دولت اشکانی مخصوص ملّت پارث بوده وسایر طوایف واقوام از آن بهره ونصیبی
نداشته اند وبشغل ورتبه فایز نمیگردیدند ثانی آنکه برای رؤسای مذهب علمای دینی ایران
احترام مخصوصی منظور نمیشد وبا پیشوایان سایر ادیان ومذاهب دریک رتبه وشان بودند
ثالث آنکه ملّت ایرانی با مزایائی که برای خود قائل بودند ومیگفتند مائیم که سالهای دراز
در آسیای غربی تفوّق واستیلا داشته ایم وپادشاهان بزرگ مثل سیروس (کورش)
وداریوش هیستاسب (گشتاسب) از ما ونسل ونژاد ما بوده اند چرا ما را با سایر ملل محکومه
ورعایای اشکانی دریک سطح قرار داده اند وامتیازی بما نمیدهند ونباید بر دیگران هیچگونه
برتری داشته باشیم

ممکن است این سه جهت وعلّت اسباب رنجش وشکایت ملّت ایران از دولت اشکانی شده
باشد واگر زاید بر این مایه کدورت ونقاری در میان بوده ما را از آن خبری نیست چه
از اوضاع آن زمان اطّلاع کامل نداریم همینقدر میدانیم ملّتی که دیرگاهی از ریاست و
سروری محروم بود باز به برتری وسربلندی خود امیدواری حاصل نمود واین کار بوجود
اردشیر بابکان که بر اردوان آخرین پادشاه اشکانی غالب آمد خود در مذهب زردشت
مغ یعنی یکی از علمای دین بود ومردم را از این راه تحریک مینمود ومیگفت اشکانیان برای
دین پاک زردشت فضل وامتیازی قائل نشده ومتدینین این دین را برتری وتفضیل
نمیدهند دین زردشت نزد آنها مثل سایر ادیانست وزردشتیان مانند دیگران پس
باید آنها را برانداخت تا این رجحان وامتیاز بمیان آید اینها که اصلاً از اشکانیان
تنفّر داشتند از این حرفها بهیجان آمدند با اردشیر همراهی کردند واردوان را از پا درآوردند
همین مصنّف میگوید پس از این سخنان بجای اینکه تمام مذاهب مجاز باشد ومردم در دین

خود

اردشیر بابکان صورت گرفت واین آرزو میسّر شد آگاتیاس مورّخ یونانی میگوید

وبیست وچهار میلادی ضبط نموده وآن مطابق بوده است با سال سیم سلطنت وامپراطور الکساندر سیور قیصر روم

آنچه مسلم است اول کاری که اردشیر بابکان نموده این بوده که لشکر بکرمان کشیده وآن مملکت را با جمعیتی قلیل مسخر کرده بعد از آن عنان مملکت ستانیرا بطرف شمال منعطف ساخته بعضی از نواحی مدیا را متصرف گردیده وتا اینوقت از اردوان پادشاه اشکانی حرکتی بظهور نرسیده ومعلوم نیست چرا در خیال جلوگیری دشمن خود نبوده وازچه جهت تقاعد مینموده است همینکه عساکر اردشیر قسمتی از مملکت مدیا را گرفتند اردوان ناچار برای دفع غائله نهضت کرده بافنون ومهمات حربیه متوجه فارس شد ولشکریان شهریار اشکانی وپادشاه ساسانی روبرو شدند وسه جنگ بزرگ کردند جنگ آخری در صحرای هرموز فیمابین بهبهان وشوشتر در ساحل رودخانه جراحی اتفاق افتاد وخونریزی بمنتهادرجه رسید آخر الامر اردوان بخت برگشته شکست خورد وخود نیز سر تاجدار را مانند سلطنت ودولت باشوکت اشکانی بباد داد وآنهمه حشمت وجلال وقوت واستقلال پانصد ساله هیچ شد زمان سوگواری وماتم گشت وصد کاسه بانی که عروسی بگذشت

شکست اردوان از اردشیر در صحرای هرموز وکشته شدن آخرین پادشاه اشکانی وانقراض دولت شهریاران پارتی از حوادث سنه دویست وبیست وشش میلادی است وظاهرا درینباب تمام مورخین قدیم متفق باشند ومطلقا خلافی در میان نباشد

بعد از فتح هرموز وغلبه اردشیر باز مسلم نداشتند که دولت اشکانی بکلی روبزوال گذاشته ومنقرض شده باشد چه از اردوان چهارم چند پسر مانده بود ویکی از آنها آرتاواس دیس نام داشت ودیس ظاهرا بمعنی چه باشد که اردوان صغیر است وآرتاواس دیس اردوان چه بوده یعنی اردوان صغیر در هر حال در سال دویست وبیست وهفت میلادی آرتاواس دیس ادعای پادشاهی نموده واز بزرگان وسران اشکانی وسلاطین همسایه چون هنوز جمعی بودند که از هوا خواهان دولت اشکانی بشمار میآمدند وجماعتی از آنها سلطنت آرتاواس دیس را تصدیق کردند واین شاهزاده چون پادشاهی خود را مصدق دید برای آنکه از شعار سلطنت عاطل نباشد نیز از هر جهت باین حلیه تحلی ساخت از جمله سکه زد وآنها که در معرفت مسکوکات یدی طولی دارند مخصوصا از سکه آرتاواس دیس شرحی نگاشته اگرچه بعضی سهو کرده وسکه

آرتاواس دیس را بر بلاش پنجم نسبت داده اند امّا محقّقین اهل فنّ دفع این التباس نموده
و بدرستی در روی سکّهٔ آرتاواس دیس اسم او را با تاریخ سکّه که سنهٔ دویست و بیست
و هفت میلادی است خوانده اند

یکی از مورّخین میگوید اردوان چهارم در اوان اقتدار خود جهد و کوشش کرد و یکی از
برادران خویش را بپادشاهی ارمنستان برقرار نمود بنا براین بعد از کشته شدن اردوان
آن برادر که پادشاهی ارمن داشت حقوق اردوان را در مدّ نظر گرفته خواست از برادر زادهای
خود بخاصّه آرتاواس دیس که دعوی سلطنت کرده تقویت و کمکی نماید و بنیان پادشاهی
او را مشیّد سازد

مصنّف دیگر گوید پادشاه ارمنستان که مصمّم همراهی و امداد فرزندان اردوان چهارم
شد خسرو نام داشت امّا برادر و منسوب پادشاه اشکانی نبود در هر حال سلطان ارمن
اولاد اردوان را در مملکت خود پناه داد و برای برقرار کردن آرتاواس دیس قشونی جمع و
تجهیز نمود امّا نه کاری از خسرو ساخته شد نه بخت و دولت آرتاواس دیس را یار آمد این
شاهزاده نیز مغلوب و مقهور اردشیر شد و پادشاه ساسانی همه جا مظفّر و منصور گردید
همانا حکم تقدیر و کلک قضا طومار شهریاری اشکانیان را بقلم نسخ در نبشته و کار آن
سلسله گذشته بود باید دولت ملوک پارتی بعد از پانصد سال منقرض شود و نوبت
بساسانیان رسد مختصر نقار و نفاق و نزاعهای پی در پی داخله نگذاشت آب رفته دیگر
بار بجوی آید و شاهد مطلوب بوجهی چهره نماید کار یکباره از دست رفت و تیر از شست
و میتوان گفت حمله و قوّت خارجه نیز در این بدبختی دخالت داشت تا آن سرچشمهٔ مصفّا را
بخاک مذلّت انباشت

مکرّر اشاره نمودیم که اردوان چهارم سبب زوال و انقراض دولت اشکانی نگردید بلکه
او پادشاهی بزرگ و صاحب عزم و اقدام و همّت و سایر ملکات شهریاری و مملکت داری
بود امّا سلاطین قبل از او و بزرگان اشکانی از پیش کار را خراب کرده بودند مثلاً در سنهٔ
هشتاد و پنج میلادی که اهالی مملکت هرکانی (گرگان و استراباد) بر پادشاه اشکانی شوریدند
و طوق بیعت و اطاعت را از گردن انداختند اسباب تجرّی و جرأت سایر شاهزادگان
و حکمرانان شعبهٔ دولت باعظمت اشکانی شدند و فی الواقع سرمشق کار دیگران گشتند و آنها

فهمانند که میتوان بند بند کی را بدور انداخت وخود را مستقل وآزاد ساخت سایرهم پیروی عمل مهرکانیان نمودند وهرروز از قوت شاهنشاهی اشکانیان کاسته بر ضعف آن افزودند واگر اسناد صحیح مفصله از سنین سلطنت سلاطین آخری اشکانی بدست داشتیم این مطالب بخوبی واضح ومبرهن میشد وآنچه امروز بحدس وقراین خارجه میگوییم از روی نگارش ارباب خبر واصحاب سیر میکنیم

وقتی که در سال دویست وبیست میلادی مردم ایران بر اردوان چهارم شوریدند وعلم عصیان وخودسری را بلند کردند مسلم بود که از آن تیراندازان نامی پارتی وغازیان جنگجوی اشکانی جز نامی نمانده ودلیران ایام مهرداد اول که تمام لشکریان مشرق زمین را زیرپا میگردند ودلاوران عهد هرمز وفرهاد چهارم که از سلحشوران مغرب گروه میبردند دست از کار کشیده ودر دل خاک آرمیده بودند وراست است که اردوان چهارم در جنگ با ماکرینوس قیصر روم فطرت اصلی اشکانیان وشجاعت ایشان را بروز داد وشخص خود را موی الذمه نمود اما آن مرقع صد پاره باین رقعه اصلاح پذیر نبود

ازین جمله که گفتیم مطالعه کنندگان تصور نمایند که ایرانیها ی عهد اردشیر رشادت و شجاعتی تازه تحصیل کرده وغیر از آنها که در زمان مهرداد وفرهاد اشکانی بودند شده یا آنکه جنگجویان پارت یکمرتبه تغییر ذات وطبیعت داده بلکه باید بدانند که مساهله در کارها وکار قضا طایفه را عقب انداخت وکار سلسله دیگر را بوجهی لایق بساخت

یکی قوم را از تارک برداشتند تاج
یکی قوم را جوا هر بستند بر جبین

اشکانیان را گفتند برخیز وساسانیان را اشاره نمودند که بنشین کار آنان چنان شد وحال اینان چنین نه با آن بمهر ونه با این بکین تو دانا تری ای جهان آفرین

فصل سی ام

در بعضی از صنایع واعمال اشکانیان از قبیل معماری وتزیینات وغیرها

اگرچه ما در جلد اول این کتاب شرح مبسوطی از صنایع وعوائد وآداب ورسوم اشکانیان ایراد نموده ایم در اینجا تکمیل مقصد ومرام را بطور توضیح واختصار چیزی مینگاریم زیرا که گوییم مورخین کی سبک معماری هر عصر وزمان را مینویسند وکلید معرفت ابنیه هر وقت را بدست میدهند

میبد هند گویند از آنوقت که اسکندر کبیر بر بعضی از اقطار آسیا دست یافت سبک معماری
مشرق زمین از دست اهالی آن مملکت رفت بعبارة اخری از سال سیصد و سی و یک قبل از
میلاد مسیح علیه السلم که دولت سلاطین کیان منقرض شد تا سنه دویست و بیست و شش میلادی
که سلسلهٔ ساسانی روی کار آمدند و مؤسس اساس سلطنت این طبقه اردشیر بابکان بپادشاهی
رسید هیچ معلوم نیست که سبک معماری چه بوده و در طرح ابنیه مشرق زمینها چه سلیقه داشته‌اند
این حرف اگر بکلی صحیح نباشد چندان هم سقیم نیست زیرا که اشکانیان طبعاً میل و اصراری بساختن
ابنیهٔ عالیه و قصور رفیعه و معابد انیقه و بروج مشیده و بناهای پر تکلف نداشتند
بر خلاف مردم بنی آشور و اهالی بابل که همیشه میخواستند در آسیای مغربی عمارات بسیار
ممتاز با عظمت و رفعت و استحکام بسازند و ممالک خود را باین قسم آثار مزین و باشکوه
نمایند و از براه قدرت و ثروت و خیالات بلند و تمکن خود را بخارجه و سکان ممالک دیگر
نشان دهند الحق خالی از غرابتی نیست که اشکانیان بعد از استیلای تمام با طول مدت سلطنت
و هر گونه استطاعت و مکنت کمتر باین خیال افتاده و این هوا و هوسها در سر نداشته‌اند هرگز
قصد احداث بنائی که نمایندگی درستی داشته باشد نکرده و معتقد باین آرایش و زینت که
لازم و ملزوم مدنیت و حشمت سلطنت است نشده در هما نوقت که توانائی و مالی بکمال داشته
اگر عماراتی منزلی معبدی مقبرهٔ ساخته همه ساده و بی تانق و نقش و نگار و عاطل از مزایای آثار
سایر ادوار و اعصار بوده است پس میتوان گفت بعد از غلبهٔ اسکندر بر قسمتی از آسیا
تا زمان استیلای عرب بر عجم که تقریباً هزار سال میشود اگر بنای معتبری در ممالک ما و
مضافات شده سازنده‌ها بانی آن بوده نه اشکانیان مگر معدودی از ابنیه را بتوانیم نسبت
باوان و ایام دولت و سلطنت اشکانیان دهیم و بعد از آنکه با دلائل و قرائن بر ما معلوم شود
که فلان بنا متعلق بعهد و زمان اشکانیان است آنوقت از آن سلیقهٔ آن قوم را در وضع معماری
و حجاری و صنعت و زینت بدست آریم پس از این مقدمه میگوئیم از بناها اگر بی‌شک میتوانیم
بعصر اشکانیان نسبت دهیم یکی عمارت شهر حضر است و آن با تماشائی‌ترین ابنیهٔ آن دوره
بود. مسیو لایارد در سال هزار و هشتصد و چهل و شش میلادی مطابق هزار و دویست
و شصت و سه هجری آن بلده را بازدید و تماشا نموده و مسیو رس نام در جلد نهم کتاب موسوم
بروزنامهٔ جغرافیائی شرحی از آن نگاشته و مسیو فرگوسن نیز در رسالهٔ خود موسوم

به تاریخ معماری تفصیل آن شهر را درج کرده خلاصهٔ اقوال آنها و دیگران از قرار ذیل
شهر حضر در اوایل مائهٔ دوم میلادی اعتباری بهم رسانید و در سال صد و شانزده میلادی
اهالی آن بواسطهٔ حصانت حصن آن بلده با تراژان قیصر روم مقاومت کردند همچنین در
سنهٔ صد و نود و هشت میلادی با سیورا امپراطور همان مملکت و در هر دو وقت بمقصود
خود نایل شدند در آن اوان شهر حضر از بلاد بزرگ پرجمعیت محسوب میشده و دیوارهای
قطور محکم داشته معبدی معروف بمعبد آفتاب در آنجا دایر بوده و معتقدین آن معبد اشیاء
نفیسه چیزهای قیمتی نذر و اهدا مینموده و جمله در خزانهٔ معبد جمع میشده در همان اوقات
حضر سلاطین داشته که خراج گذار دولت اشکانی و بنسل عرب بوده اند و از سلاطین معتبر
بشمار میآمدند از سال سیصد و شصت و سه میلادی شهر حضر رو بخرابی گذاشت و مدتی
بعد از آن یکباره ویران شد پس باید گفت از سنهٔ یکصد بعد از میلاد تا سیصد این بلد رونق
داشته مسیو فرگوسن آثاری را که در شهر حضر دیده تقریباً از سنین دویست و پنجاه میلادی
و آن حدود میداند اما علی الظاهر از یکصد سال زودتر بوده و سبک معماری همان اشکانیان
در آن مشاهده میشده اما طرح و سبک بناهای این شهر .

دیوار دور شهر حضر خیلی زیاده از سه میل بوده و قطر زیادی داشته و آنرا با سنگهای بزرگ
مربع ساخته و در هر صد و هفتاد یارد انگلیسی مسافت که هر یاردی چهارده گره بزرع ما
نباشد برجی قرار داده و در بیرون قلعه دور دیوار خندق وسیع بسیار عمیقی حفر کرده
داخل چنبرهٔ سنگر خاکی ضخیم مرتفعی بسته بوده و قلعهٔ جداگانه در نزدیکی شهر در دو طرف
بنا نموده یکی در طرف مشرق و دیگری در سمت شمال و این دو قلعه روی دو تپه واقع بود
دیوار شهر چهار دروازه داشته و دروازهٔ اصلی رو بمشرق باز میشده و بعضی این شهر را
فقط دارای یک دروازه دانسته اند فضای شهر که دیوار یا سور بلد آنرا احاطه نموده مدور
بوده و بواسطهٔ رودخانه منقسم بدو قسمت شده جمعی خط جریان رودخانه و مجرای آنرا
مستقیم گفته و برخی معوج و در هر حال رودخانه از شمال بجنوب جاری میشده و در مرکز
شهر قدری بطرف مشرق مایل و منحرف میگشته بنا بر این رودخانه قطر دایرهٔ فضای شهر را
بدو قسمت غیر متساوی منقسم مینموده قسمت شرقی بالنسبه عمارت و بنائی نداشته ظاهراً
آنجا را قبرستان قرار داده بودند در قسمت غربی ابنیهٔ عالیه و خانه های معتبر اهالی شهر
ساخته

ساخته شده و تقریباً در مرکز بلده عمارتی مشاهده کرده بعضی آنرا قصر پنداشته و جماعتی معبد دانسته چه وضع آن صلاحیت هر دو را داشته شکلاً مربع مستطیل و طول آن هشتصد قدم و عرض هفتصد قدم بوده و زمره این عمارت را مربع متساوی الاضلاع ضبط کرده که از هر طرف سیصد قدم و سبع امتداد آن میشده

در دیوارها و در این عمارت مثل دیوار دور شهر محض استحکام باستونها قرار داده بودند و آن عبارت از محوطه بود مشتمل بر دو حیاط یکی داخلی و دیگری خارجی واقع در طرف مشرق که اول وارد بآن میشدند و اصلاً بیوت و عماراتی نداشته اما در حیاط داخلی دو بنای معتبر بوده یکی را اهمیت بیشتر و آن دیگر را کمتر و این آخری از شمال بجنوب امتداد یافته و بحیاط خارجی منتهی میگردید و مشتمل بر چندین طاق که آنها را جای مستحفظین پنداشته اند و در انتهای جنوبی ردیف طاقهای کوچک طاق بزرگی نیز دیده اما عمارتی که بیشتر اهمیت داشته هفت طاق متوازی رو بمشرق بوده سه از آن بزرگتر و چهار کوچکتر و طول طاقهای کوچکتر سی قدم و عرض بیست قدم و طول طاقهای بزرگتر نود قدم و عرض سی و پنج الی چهل قدم و ارتفاع جمله شصت قدم همه بیک وضع سقفها بطور نیم دایره بدون پنجره و روشنائی طاقها از سوراخی که در طرف مشرق قرار میداده اند داخل میشده و این سوراخها معلوم نیست که همیشه باز بوده یا گاه گاه با پرده میگرفته اند در خارج جلوخان شرقی عمارت که جلوخان اصلی باشد هفت طاق روی ستونها زده و بعضی حجاریها روی سنگها مشاهده کرده و یک یا دو تصویر برای زینت باین ستونها داده اند حجاری روی سنگها عبارت از صورت سرهای انسان بوده و تصویر زنی که در هوا حرکت مینموده در طاقی ملاحظه شده و روی بعضی ستونها صورت سرها از مرد و زن متعدد دیده و سرهای آنها پوششی بشکل مجعد داشته شبیه بپوشش سرهائی که در روی سکه های اشکانیان نقش است یکقسم حجاری که اسباب زینت بوده ما بین طاق چهارم و پنجم ملاحظه شده و آن هیکلی است که سر و پنجه های آن مانند شیر میباشد و بدن و پرها مثل عقاب دم آن هم پیچیده و بقدر پنج قدم از زمین بلند شده

تمام طول جلوخان تخمیناً سیصد قدم و داخله طاقهای کوچک از هر گونه زینت عاطل ولی طاقهای بزرگ را بوضع خوبی مزین کرده بودند در اینجا دیوارهای اطراف سوراخهای مربع داشته که بسقف میرسیده دارای زینتهای مخصوص و مشتمل بر بعضی شکلهای بیضی و در مرکز

هر شکل بیضی گلولهٔ مدوّری از سنگ سیاه تعبیه کرده در زیر ستونها که بوضع مخصوص زینت
یافته بهم اضافه بوده الی سه قدم شکل مخصوصی قرار داده و آن بستونها اتصال یافته و در تمام
عمارت امتداد داشته یعنی ستونها بواسطهٔ آن شکل بهم متصل میشده و شکل مزبور بصورت
گلها و اشکال نیم بیضی مزیّن گردیده و هر شکل نیم بیضی را هم نیم گلوله بوده از سنگ سیاه
که در سر ستونها ملاحظه مینموده اند در روی ستونها در زیر سر ستونها عموماً صورتهای
یا سه سر انسان حجّاری شده بطول دو قدم و آن صور تراکیب مختلفهٔ انسان را ظاهر ساخته
که بعضی جوان و برخی پیر دسته ذکور و فرقه اناث خیالی و غیر خیالی عجیب و غریب بوده اند
در اطاقی نیز صورت یک ردیف گاو حجّاری شده بوده که سر انسان برای هر گاوی قرار
داده اند و نشانه‌های آنها از دیوار برجسته است و ده قدم تا کف زمین مسافت آنها
میباشد

یکی از مسافرین گوید صورت سرها که در این محل مشاهده میشد مثل این بود که روح
داشته باشد و آدم زنده را مجسّم بنظر برساند

هفت اطاقی که در فوق ذکر شد منقسم بدو قسمت شده سه اطاق یک قسمت و چهار قسمت
دیگر و مجرّ کوتاهی این دو قسمت را از هم جدا نموده و آن مجرّ از مشرق بمغرب تا میان حیاط داخلی
امتداد یافته و ابتدای آن از دیواری بوده که اطاقهای سیم و چهارم را از هم جدا کرده
و انتهای آن عمارتیکه حیاط داخلی را از خارجی یا عمارت مردها را از زنها مفروز میساخته
زینت زنانهٔ اطاق بزرگ مشتمل علامت این باشد که زنها در این اطاق منزل مینموده و دلیل
دیگر این مطلب رابطهٔ بلا واسطهٔ اطاق با معبد است و فیما بین معبد و منزل مردها
راهی مستدیر و طولانی فاصله میباشد امّا معبد عمارتی بوده شکلاً مستدیر و هر سمت
آن تخمیناً چهل قدم و سقف مستقیمی دور آن قرار داده و بواسطهٔ پنجره‌های واقع در زوایای
جنوب غربی و شمال غربی روشنائی داخل معبد میشده مدخل آن واحد و مقابل راهی
بوده که از یکی از اطاقها بمدخل میآمده بالای در مدخل تزیینات معماری با شکوهی داشته
مبتنی بر خیالات مذهبی داخلهٔ معبد بی زینت و از جهت سقف تاریک مگر جزئی روشنائی
که از مدخل داخل میشده در سمت مغرب از دری داخل معبری میشدند و از آنجا بخارج میرفتند
چند اطاق که حکم فرع داشته نیز عقب اطاقهای بزرگ بوده و از درها که برای آنها تعبیه

نموده

نموده داخل آنها میشده اند و روشنائی اطاقهای مسقف بی پنجره از درهای کوچک آنها
داخل میشده از مسافرین و سیاحها که این عمارت و اطاقها را مشاهده کرده اکثر را اعتقادی
اینکه تمام عمارت با قسمت عمده و بیشتر آن عمارات فوقانی داشته و علاماتی از این فقره
مشهود است

یکی از مسافرین میگوید این عمارات سه طبقه بوده و علامات و نشانه‌ها برای طبقه دوم
و سیم پیدا نموده بنا بر قول این مسافر قسمت فوقانی این عمارت بچند جهت بر ابنیه بزرگ
سلاطین ساسانی شباهت داشته از همان قسم ابنیه با شکوهی که بقایای آن هنوز در طیسفون
وجود دارد و نمایندگی خود را مینماید و معروف به تخت خسرو میباشد

چند پنجره که در عمارت حضر موجود است همه شکل مربع مستطیل میباشد همچنین درهائی
که بواسطه آنها از این عمارت بآن عمارت میرفته اند عموم اطاقها در عمارت حضر بلاواسطه
بهم مربوط است و معبری در آنجا ملاحظه نمیشود مگر معبر دور معبد در بعضی جاها بالای
درها فقط از یکقطعه سنگ تشکیل یافته و حجاری بسیار لطیفی در آن سنگ شده است
درها اغلب در زوایای عمارت واقع گشته مع هذا در معبد در مرکز دیوار شرقی میباشد
از فقرات مذکوره وضع عمومی عمارات در حضر بسبک معماری روم و بیزانتین است و بد
سلیقگی صنعتگران اسلامبول در زینت و اشکال حجاری شده عمارات حضر ملاحظه میشود
اما با دلائل کثیره میتوانیم ثابت کنیم که عمارات حضر تقریباً دویست سال قبل از بنای اسلامبول
ساخته شده و اگرچه سقفها را بسبک معماری روم مدور نموده اما دلیلی نداریم که بموجب آن
بگوئیم غیر از صنعتگران اشکانی در آن بنا احدی مداخله داشته است

اشکانیان در اواخر سنین و اوان دولت خود نمونه خوبی از سبک معماری خود باقی گذاشته اند
و آن عبارتست از عمارت بلاش سیم که در طیسفون ساخته و آوید یوس کاسیوس آنرا در تاخت
و تاز خود خراب نموده و آثاری در آن مشاهده شده بنای عمارت بلاش ظاهراً همان سبک معماری
اشکانیان بوده و از سلیقه و طرز و رسم خویش عدول ننموده اند اطاقهای مرتفع آن عمارت برای
پذیرائی خیلی خوب بوده و اطاقهای کوچک تاریک آن برای خوابگاه و تمام اطاقها در وسط
حیاطی که سنگ فرش دارد بنا شده و اطاقهائی که برای زنان بنا کرده همه را از اطاقهای مردها
جدا و مفروز ساخته اند گویند در خرابه‌های حضر استخرهای عدیده و قبرستانهای متعدد دیده
میشود

میشود فضائی که در میانه خود شهر و بنای مشرقی و دروازه است دارای ابنیه مربع شکل بوده و آنها را مقبره تصور نموده اند مگر معدودی که آن بناها را خانه های مسکون دانسته فرضا که بعضی از آنها خانه بوده در مقبره بودن اکثر شک نیست

دو طاق در این محل است بزرگ و کوچک بوسعت بیست قدم مربع الی چهل قدم و هر دو از سنگ بوضعی محکم ساخته شده ارتفاع آنها بهمان اندازه و ابنیه در اینجا بعضی بکلی ساده و برخی از خارج مزین بچند ستون میباشد در حیاطهای مفروش بسنگ استخرها یا آب نما رها داشته اند و حیاط دور عمارت اصلی بوده حوض یا استخر که میساخته اند با سنگهای تراشیده و محکم بنا مینموده و در جفت گیری سنگها اهتمامی داشته اند مصالح بنائی در حضر فی الحقیقه منحصر بسنگهای تیره رنگ بوده که آنها را خوب و پاکیزه میتراشیده اند و باهم وصل مینموده و اگر آهک برای متصل کردن سنگها بکار رفته حالا دیگر اثری از آن ظاهر نیست و جز سنگهای بهم وصل شده چیزی دیده نمیشود

در مملکت ایران بقیه چند عمارت موجود است که تاریخ آنها چندان بعد از تاریخ بناهای حضر نیست اما چون بیشتر احتمال میرود که در دوره ساسانیها ساخته شده باشد نه در عهد اشکانیان لهذا متعرض ذکر آن نمیشویم

وضع و سبک معماری ساسانیها در بنا لاقل همان سبک معماری حضر است و معلوم میشود مدتی معماری مشرق زمین در حالت تنزل و هبوط بوده تا جانی گرفته و رو بحیا نموده و تخت خسرو در طیسفون و عمارت شاپور و طاق وستام ساخته شده

از خرابه ها و آثار ابنیه که از سال هزار و هشتصد و پنجاه میلادی تا هزار و هشتصد و پنجاه و دو که تقریبا چهل سال پیش باشد در بابل کشف شده معین کرده اند که معماری اشکانیان اهمیت و تکلفی نبوده و چندان صنعتی بکار نرفته

مستر لفتوس در محل ارک قدیم که حالا معروف بوارکا میباشد آثار خرابه با چند سکه از اشکانیان و بعضی اشیاء فلزی و گلی از آنها پیدا کرده که از آن اشیاء میتوانیم وضع ابنیه و تزیینات و آلات و ادوات و اثاث البیت آن قوم را استنباط و معلوم نمائیم اما خرابه بناهائی بوده از گچ و آجر ساخته شده اما اشیاء مجسمه های کوچک بوده از گل و ظروف و چراغ گلی و بعضی ظرفهای شیشه و زینتهای مختلفه از انگشتری و گوشواره و غیرها و سرستونها که چون

قدری سنگین بوده ابتدا گمان مینموده اند که روخشیار است یکی از مجسمه ها که قسمت
بالای پیکر و بدن انسان را مینماید از ترقی و خوبی معماری اشکانیان حکایت میکند و شبیه است
بمعماری اواخر اوقات بیزانتین شخصی که این ابنیه را کشف کرده گوید سر ستونهای اینجا از
حیثیت معماری بسر ستونهای حضر شباهت دارد ولی خرابه هائی که از همه غریب تر است
بعضی قطعات سقف میباشد که در طرفین آنها اشکال هندسی مشاهده میشود و وضع آنها
در دو طرف باهم فرق دارد تابوتها که برای زینت بوده از یکقسم گل تعبیه شده و رنگ آنها
ظاهراً سبز و آبی بنظر آمده طول آنها از سه قدم الی شش قدم و در بالا سوراخ بزرگی
داشته که نعش را از آن سوراخ در تابوت قرار میداده اند و سرپوشی برای سوراخ میساختند
و آن نیز مثل خود تابوت زینت میباشد در پائین تابوت هم سوراخی قرار داده که وقتی جسد
مرده متلاشی میشده بخار آن از آن سوراخ متصاعد میگشته و زینت تابوتها باختلاف بوده
لکن عموماً صورتهای کوچک از انسان روی آن میساختند که هر یک تقریباً دو گره و نیم طول
داشته از جمله شکلها که روی تمام تابوتها دیده شده تصویر شخصی است جنگی که بازوها و
پاهای خود را باز کرده و قسمی از کلاه بر سر آن ساخته که شبیه بکلاههای روی سکه های
اشکانیان بوده و شمشیری از کمر او آویخته اند یکی از مجسمه ها صورت یکنفر از جنگجویان اشکانی است
که تکیه داده و فنجانی در دست چپ دارد و میخواهد چیزی از آن بنوشد و قبای درازی از
زره برای این مجسمه ساخته اند و پاهای آن نیز دارای قسمی از زره است و کلاه خودی بر سر
گذارده اما سایر مجسمه ها صور نسوان است و بر سر هر مجسمه یک قسم زینتی است که بعضی اوقات
دو شاخه میشده و لباس مجسمه ها شباهت دارد بلباس زنهای انگلیس در عهد هانری چهارم
با آنکه این مجسمه ها را از بالا بپائین پوشانیده مع ذلک صورت آنها نمایان بوده و پاهای آنها از
زانو بپائین برهنه ظروف و چراغها انواع و اقسام دیده شده اما همه بکمال شباهت بظروف
و چراغهای اهالی آشور و بابل و من حیث المجموع آنها را لطیف تر و بهتر ساخته بودند و اندازه های
آنها باختلاف بوده است این اشیا را در قبور یافته و جهت آنکه معتقد بوده اند که اموات
بعد از مرگ در قبر محتاج باکل و شرب میشده و اگر این اسباب و لوازم آنها را دفن کنند در وقت
حاجت معطل میباشند لهذا مردمان خیرخواه و دوستان شخص متوفی این اشیاء و اسباب را
در قبور اموات میگذاشته اند و ابتدا بابلیها دارای این عقاید بوده و از آنها باشکانیان

رسیده است

رسیده است ظرفهای بطری مانند شیشه گویا برای این بوده که اشکهای خود را اموات در آنها جمع
کنند این شیشه‌ها شکل مخصوصی نبوده همه جور میساخته‌اند لکن با زشباهت بشیشه‌های
آشوریها و بابلیها داشته زینتهای اشخاص عبارت بوده از بازوبند و انگشتری و گوشواره
وغیرها و آنها را از نقره و طلا و برنج و مس میساخته‌اند بعضی زینتهای کوچک ترکه از طلا ساخته
شده خیلی نظیف تر ساخته و انگشترهای انگشت دست ضخیم تر ولی انگشترهای انگشت پا
و بازوبندها را بوضع بسیار بدی ساخته بودند گاهی زینت سر هم که از طلا ساخته شده پیدا
کرده‌اند اما حالا موجود نیست یعنی ذوب نموده‌اند مسیو لفتوس بعضی قیطانهای آهن از
کلابتون یافته و بر روی هم از اشیاء زینتی معلوم میشود که اهل آنزمان خیلی میل بخود آرائی
داشته و دارای مال و مکنت زیاد هم بوده‌اند اما سلیقه خوبی از آنها بظهور نرسیده و در
صنعت زرگری و ساختن مس و برنج چندان استعدادی اشکانیان نداشته‌اند و صاحب فکر
و خیال نبوده‌اند و صنعت حجاری که بعضی بصنا و پر و غیره ساخته باشند همه جهت شش دفعه
در مدت پانصد سال قدرت و اقتدار و اقدام بابتکار نموده و چیزی که مسلم است کار اشکانیان
میباشد چند صورت است در پای کوه بیستون که تصویر چند نفر آدم بلند قد را که بطرف یمین
مینگرند و معلوم میشود که در حرکت‌اند ساخته در صورتیکه در طرف بالا و فیما بین آنها اشکال
کوچکتر هست همه سوار و مسلح بنیزه که بهمان سمت مشغول تاخت و تاز میباشند و یکی از
آنها مراقب و منتظر شکل فتح است و شکل فتح در هوا پرواز میکند و مهیاست که تاجی بر سر او
بگذارد وضع حالیه این حجاری بسیار بد است و مرور دهور اشکال بزرگ را طوری مغشوش
و ضایع کرده که در کمال صعوبت تشخیص داده میشود این اشکال از عهد اسمیلی بنی آشور و
زمان سلطنت سلاطین کیان نیست بلکه از ایام طبقه اشکانیست بصنا و پر انسان را بسیار
بد ساخته و در وقت تماشا خیلی نامطبوع بنظر میآید اسبها را نیز بد و کوچک حجاری کرده
و هیچ تناسب ندارد شکل فتح و صورت پهلوانیکه فتح میخواهد تاج بر سر او گذارد اسباب
مسخره است و تاج بزرگی خود آدم میباشد یک حجاری هم در گردنه سرپل ذهاب میباشد اما
درست معلوم نیست که از اشکانیان باشد لوحی در اینجا هست و حروفی روی آن نقش شده
که شباهتی بحروف مسکوکات اشکانیان دارد لفظ ساتراپ که بمعنی حاکم است در ابتدای لوح
در طرف یسار خوانده شده اما باقی را خواندن کار مشکلی میباشد صورت یکی از سلاطین

اشکانی را

اشکانی را در این لوح حجاری کرده اند در حالتیکه چیزی تاج مانند از یکی از رعایای خود در یافت مینماید پادشاه کلاهی بر سر گذاشته و تاجی دور آن کلاه قرار داده اند که دامنه آن بر روی شانه های پادشاه افتاده لباسی در بر دارد که بدنش چسبیده شلوارهای گشاد پوشیده که روی چکمه های او افتاده و لباس کوتاهی روی سایر البسه خود در بر نموده و زیر چانه را بسته و این لباس تقریبا تا زانوهای او میرسد اسبی که سوار است کوچک میباشد اما خیلی قوی است دم اسب و یال آن مانند این تصویر را زیاده از حد بد ساخته اند اما برای تماشا خوب و مضحک میباشد شکل رعیت که تاج را به پادشاه میدهد نیز بسیار بد است و پشت آن را نمایان نموده لکن پاهایش بطور نیم رخ ساخته شده یک بازوی آن کوتاه و مثل اینست که برای مسخرگی اینطور حجاری کرده اند و سرش را خیلی نزدیک بشانه بسیار قرار داده چنین بنظر میاید آن صنعتگری که در شکل پادشاه منتهای دقت را نموده در ساختن شکل رعیت اعتنا و اهتمامی نداشته

بارون دوبُد نام تقریبا پنجاه سال قبل چند شکل برجسته در کوه سیاهی از کوههای بختیاری در نزدیکی تنگ ساولک (صعلوک) دیده و آنها که در معرفت آثار قدیمه مهارت دارند تصدیق کرده اند که این اشکال مسلما در زمان اشکانیان ساخته شده شرح این اشکال را بارون مشار الیه بمسیو فلاندن اعلام نموده و او در جلد چهارم کتاب موسوم بمسافرت ایران در صفحات نمره دویست و بیست و چهار و دویست و بیست و شش درج کرده معتبرترین این اشکال گویا شکل یکی از مغها میباشد و چنین بنظر می آید که چیزی تقدیس مینماید و شیئی شبیه مانندی بدو و آن چیز را میدهد پانزده نفر تماشائی در دو صف در حضور مغ حاضرند و جز شکل اول که نشسته باقی همه ایستاده اند و آن شخص نشسته روی یک صندلی پایک نشیمن بسیار بلند جلوس کرده این شکلها تماما در کار محو شدن میباشد جز شکل مغ که خوب محفوظ مانده است وضع لباس و ظاهر علمای بزرگ و رؤسای مذهب در دوره اشکانیان بدرستی آشکار و نمایانست کلاه آنها مخروطی شکل بوده و در اواخر زیر کلاه موهای انبوه بحالت برجستگی پشت لب بالا را با سبیل زینت داده و ریش بقاعده روی چانه گذاشته لباس آستین بلندی در بر کرده و روی آن جامه دیگر دارند که بواسطه طوق مانندی بکمر گردن بسته و محکم شده و دامنه این جامه قدری

از زانو پائین تر میآید دو شلوار پوشیده‌اند یکی کوتاه و دیگری بلند طوق یا گردن بندی در گردن داشته در بازوی راست سر بازوبند و در دست سر دست بند کلاه مخروطی آنها دارای خطوط و با الوان مختلفه بوده است

در همان سنگ کوه یک رشته اشکال برجسته هست که ظاهراً با رشتهٔ اول ارتباطی ندارد در این رشته یکنفر سوار اشکانی است مسلّح به تیر و کمان و نیزه و با حیوانی وحشی که ظاهراً خرس باشد جنگ میکند مسیو فلاندن تردید داشته که این حیوان چه است یعنی حجّار شیر خواسته بسازد یا خرس امّا میتوان فهمید که مقصود سازنده خرس بوده است نه شیر باری لباس این سوار اشکانی بلند است و روی زمین میکشد و حال آنکه در جاهای دیگر لباس سواران اشکانی کوتاه میباشد شلواری در پا دارد یک قسم کلاه مدوّری بر سر گذاشته موهای سرش انبوه است و برجستگی دارد کمان را بدست چپ گرفته و ترکش از عقب سوار از زین آویخته و با دست راست نیزهٔ خود را بگردن حیوان فرو میبرد تمام این شکلها را از هر جهت بد ساخته و بواسطهٔ مرور زمان قریب بنابود شدن است و درست تمیز داده نمیشود در سمت دیگر همان کوه اشکال دیگر حجّاری کرده‌اند که از شکلهای مذکور نیز بدتر است امّا شرح آن از این قرار است صورت زنی را ساخته‌اند که در تختخواب خوابیده و سه نفر مرد مواظب و مستحفظ او میباشند یکنفر از آن سه نفر مرد در بالای تختخواب و غیر مسلّح است دو نفر دیگر در پائین پای آن زن نشسته و نیزه دارند خود آن زن موهای انبوه و برجسته دارد و در دست راست او که دراز کرده چیز بیضی شبیه ماند یکنفر از آن دو نفر مرد نیزه‌دار کلاه و زینت غریبی بر سر دارد دیگری بیرق کوتاهی بر سر نیزهٔ خود قرار داده زیر این اشکال سه شکل ایستاده از سنگ تراشیده شده ممکن است آنها هم صور مستحفظین باشد این دو سه مجلس ممکن است بهم ارتباط داشته باشد آنکه با خرس جنگ میکند پادشاه اشکانی باشد و آنکه در تختخواب خوابیده ملکه باشد در انتظار پادشاه و مغ بزرگ هم که از دولتخواهان خانوادهٔ اشکانیست پادشاه را دعا مینماید

چیزهای عمده که از صنعت معماری و حجّاری اشکانیان مانده و دیده شده است اینهاست که ذکر شد و ملّت پارت از حیثیّت هنر و صنعت خیلی پست تر از ایرانیهای عهد سلاطین کیان بوده‌اند و خود ایرانیها هم در اوایل زمان بنی آشور در صنایع درجهٔ درستی نداشته‌اند

اشکالی که حجاران عهد سلاطین اشکانی ساخته و ذکر شد بخوبی کارهائیکه در تخت جمشید و نقش رستم و بیستون شده نیست در صورتیکه با بودن آن سرمشقها باید خیلی بهتر از اینها بسازند بعلاوه اشکانیان دارای نمونهها و سرمشقهای حجاری یونانیها بوده اند و زینتهای سکههای آنها شاهد مدعا است پس با دیدن کارهای عهد کیان و ملاحظه صنایع یونانیان اینطور حجاری کردن جای هرگونه ملامت است لکن یک مطلب هم در اینجا هست و آن اینکه چون در ملتی استعداد صنعت و هنر نیست چندان میل و اقدام بآن هنر و صنعت نمینماید و دنبال آن نمیرود و ظاهراً بهمین جهت بوده اشکانیان اقبال و دوستی باین قسم اعمال نکرده اند یعنی خود میدانسته اند که فاقد استعداد صنایع اند و بخوبی از عهدهٔ نقاشی و حجاری و معماری و امثال آن برنمیآیند لهذا در این راهها دست اوقاتی صرف نکرده همه خیال خود را مصروف جنگ و شکار و ترکتازی و صید اندازی داشته اند

خاتمه

در تکمیل کلیهٔ مطالب متعلقه باشکانیان از عقاید دینی و عوائد و رسوم و آداب و غیرها

ابتدا که سلاطین اشکانی بر پادشاهان سلوکید بر شام و دیگران غلبه کرده ممالک تمام ایران و مضافات شدند برای استمالت مردم ایران و جذب قلوب این ملت که حکم سکنهٔ اصلی این نواحی و حدود را داشتند با ایرانیها اظهار هم مذهبی نمودند و دین و مذهب ایرانیها در آنوقت عبارت از اختلاط و ترکیبی بود از دین زردشت و دین مغهای ما قبل زردشت که کیان آنرا مرکب نموده و قبول کرده اشکانیان که اظهار اعتقاد و تدین بآن دین نمودند بر بساط آن مرکب افزودند یعنی قدری از عقاید بت پرستی خود را نیز در آن داخل کرده آن را کیش و آئین خود قرار دادند

از اصول دین زردشت اعتقاد بیزدان و اهرمن یعنی فاعل خیر و فاعل شر بوده فاعل خیر را اورمزد می گفتند و فاعل شر را اهرمن هر بدی را نسبت باهرمن میدادند و هر نیکی را باورمزد یا یزدان یعنی دو مؤثر قائل بودند اشکانیان این مطلب را قبول کرده اورمزد را می پرستیدند و از اهرمن میترسیدند اما خورشید را الاتر از دیگر

بدانش وبینش خود داشتند مثلاً آفتاب وماه را عبادت میکردند واین دو فروزنده را تقریبا رب النوع سلاطین وخانوادهٔ سلطنت میدانستند واصنام اجدادی خود را نیز از خداوندان میشمردند وبناکان پادشاهان اشکانی هریک صنمی مخصوص داشته که آنرا معبود یا وسیلهٔ قرب بمعبود می پنداشته اند

پیش از معبد حضر که مخصوص آفتاب بوده شرحی گفته ایم از آن شرح واز مطالب متفرقه که درهر موقع ذکر شده آفتاب پرستی اشکانیان ثابت میشود وجای شك نیست که متدینین این ملت هر صبح وقت طلوع آفتاب بستارهٔ روز باسم مهر سلام میکرده ودر معابد خود آنرا پرستیده درراه آن قربانیها مینمودند اصنام خانوادهٔ سلطنت را ظاهراً درحکم وزرای اورمزد وحافظ سلاطین وخانوادهٔ آنها دانسته وپادشاهان اشکانی عموماً باین اصنام قسم میخورده اند وپرستش این اصنام عبادت اصلی اغلب از اشکانیان بوده است تصاویر اجدادی را نیز برتبه ومقام الوهیت رسانده ودر منازل خود برای آنها جاها معین میکرده وآن امکنه را مقدس شمرده واز احترام وستایش حال ومحل فروگذار نمینموده اند

آتش را خیلی محترم خوانده بر انهار ورودخانه ها احترام کلی ووقعی عظیم میگذاشتند اموات را نمیسوزانند گوشت ابدان آنها را طعمهٔ طیور ومرغان شکاری قرار میدادند بعد از آن استخوانهای ایشانرا دفن میکردند ابتدا اشکانیان خیلی مقید پیروی مغها بودند ومجلس شورای بزرك ملتی از مغها تشکیل میافت انتخاب سلاطین را این مجلس مینمود و اگر وقتی لازم میدانستند بحکم همین مجلس پادشاهی معزول میشد

آتش متبرك اورمزد بالضرورة باید همیشه روشن باشد ومطلب از این قرار بود تا سلاطین اشکانی ارمن گفتند فرضاً اگر این آتش خاموش شود زیانی نیست پادشاهان اشکانی ایران هم در این خیال با آنها موافقت کردند وبزودی احترام آتش بکلی از میان رفت وبنا کردند اموات خود را بسوزانند وبعد از آن مغها نیز از اعتبار افتادند راست است که باز هم بمجلس شوری میآمدند اما دیگر چندان معتنا به نبودند

پس از آن بر عدهٔ اصنام اشکانیان که عبارت از هیاکل وتماثیل آفتاب وماه وغیرها بود افزوده شد وآن صور یا مجسمه ها زیاده از پیشتر در خانه ها وجود داشت وبه پرستش

آنها

آنها می‌پرداختند با آنکه کلیةً در عقاید مذهبی سست شده بودند

اگرچه آزادی ادیان در ممالک و دول حالا دلیل بر ضعف حال مذهب نیست و در قدیم هم بعضی اوقات سلاطین محض جذب قلب طوایف و ملل مختلفه و ازدیاد عدهٔ نفوس و آبادی مملکت با دین و آیین مردم کاری نداشتند اما مورخین تصریح کرده‌اند که چون اشکانیان پس از چندی از اصرار اول خود در کار مذهب و کیش افتادند راضی شدند هر طایفه از رعایای آنها هر دینی معتقد بودند آنرا با آزادی و اختیار پیروی کنند لهذا مذهب زردشتی باز رونقی حاصل نمود و آتشکده‌ها و قربانگاهها برقرار شد و ارباب انواع الهی را در بلاد یونانی‌نشین پرستش اختیار کردند و یهود در بابل و نیز آردا و نصیبین بی ملاحظه و تشویش باعمال مذهبی خود پرداختند و هرکس در تغییر دین و آیین خود مختار بود بنابراین در آدیابن و شاراکس یا کاراکس واسپازینی جمع کثیری دست از بت‌پرستی کشیده بدین یهود داخل شدند مذهب عیسوی هم در بلاد و ولایات اشکانی شیوعی یافت و در یکی از نواحی پارت ظاهراً مذهب عمومی دولتی گردید

سلاطین اسرهوین اگرچه بزعم بعضی از زمان حضرت عیسی علیه‌السلام مذهب عیسوی اختیار کرده و گویند ابکار پادشاه ادس مبتلا بمرضی بود عریضه بحضرت عیسی نوشته استعلاج نمود حضرت مسیح جوابی باو داده و بتوسط تادآوس نام او را معالجه فرمودند و باین واسطه رعایای آن پادشاه بحضرت عیسی ایمان آوردند لکن آنچه مسلم است از زمان آنتونین قیصر روم که از سال صد و بیست و هشت میلادی امپراطوری روم یافت مذهب عیسوی در میان اهالی اسرهوین و ادس پای تخت آن رواج و شایع گردیده و یقیناً قبل از زمانهٔ دویم عیسوی در ادس کلیسای بسیار خوبی ساخته‌اند

یکی از مورخین گوید در سنهٔ صد و نود و هشت بعد از میلاد در ادس مجلس شورائی منعقد کردند و در آن مذاکره از تعیین زمان گرفتن پرهیز عیسویان نمودند

دیگری گوید چون جماعت یهود تبعهٔ دولت اشکانی در روز عید پانتکت که شرح آن پیش داده شد بعضی کرامات مشاهده نمودند بسیاری از آنها دین جدید را که آیین حضرت عیسی باشد قبول کرده در اماکنی که اقامت داشتند رواج دادند و سن توماس از حواریین انجیل را در صفحات اینطرف شط فرات منتشر ساخت و معابد یهود متدرجاً رو بانعدام و انهدام

هاده کلیساهای عیسوی بجای آنها رونق گرفت

بگفتۀ یکی از نویسنده های قدیم میگویند مسیحیت دراین مدت تماس در ادیس مدفون شد خلاصه از اواسط قرن دویم میلادی اکثر تمام اهالی ادیس عیسوی بوده اند اکثر نسطوری یقین این مذهب را اختیار نموده بعلاوه بسیاری از ممالک مختلفه ایران از مید و پارت حتی باختر وغیرها عیسوی شده واین مذهب رواج کلی یافته مع ذلک نمیتوان گفت این کیش اثری در وضع عمومی دولت اشکانی وآداب ورسوم رعایای آن دولت کرده باشد

شك نیست که اشکانیان قومی دلیر وجنگجو بوده وفنی استعداد لشکری ولشکرکشی آنها بر استعداد نظامی اهالی عقد ونه برتری حاصل نموده و باید دانست بجهت همه ایطالیها توانسته اند در مدت سیصد سال بارومیها که در شجاعت ووضع نظامی اولاد دولت وملت آن عصر وزمان بشمار آمده برابری وهمسری نمایند

از روایات واخبار ارباب خبر چنین مستفاد میشود که اشکانیان قشون حاضر رکاب وخدمت نداشته اند وقتیکه جنگی پیش می آمده بر داخله وخارجه اعلان واعلام مینموده که تا فلان روز بایدفلان عده قشون در فلان محل حاضر بود ما اردو داخله مقصود خود لشکر پارت میباشد لکن خارجه سلاطین وحکمرانان باجگذار بوده که تبعیت دولت اشکانی را قبول نموده ودر تحت حمایت این دولت سلطنت وحکومت میکرده ودر مواقع جنگ عساکر آنها برای خدمت شهریاران اشکانی حاضر میشده وخود نیز بریاست آن عسکر بمعسکر بزرگ شاهنشاه ایران آمده با دشمن مصاف میداده اند اما قشونی که بیشتر اعتبار داشته همان تیراندازان وسواران خود اشکانیان را گفته اند وترتیب آن از این قرار که هریك از بزرگان وسران اشکانی غلامان خود را بمخارج خود مسلح وحاضر میساخته ودر وقت معین ومعهود براه می انداخته اند وعدۀ این عساکر منوط بدرجه لزوم واحتیاج بوده اند مثلاً نوشته اند دریك موقع ده هزار نفر از یك ولایت حاضر شده ودر مواقع دیگر بیشتر وکمتر

نویسنده مورخ گوید درجنگی که اشکانیان با آنتوان سردار روم کردند چهار صد نفر از بزرگان اشکانی بمیدان جنگ حاضر شدند وپنجاه هزار نفر قشون با خود آوردند باین حساب هریك نفر از بزرگان صد وبیست وپنج نفر لشکری بمیدان آورده است

بقول نویسندۀ دیگر دریکی از جنگها ده هزار نفر قشون برای مقاتله حاضر شده وهزار نفر

شش

شتر برای حمل بنه و اسلحه وغیره داشته بنابراین هر ده نفر لشکری را یکنفر شتر میداده اند قشون اشکانی عمده سوار بوده و چندان اطمینان و اعتنائی به پیادگان نداشته اند چنانکه در جنگ با کراسوس سردار رومی غیر از سوار لشکری دیگر نبوده و برای حمل احمال و اثقال آنها شتر و عراده فراهم و تهیه مینموده اند

پیش نیز گفته ایم سواران اشکانی دو قسم بوده اند سبك اسلحه و سنگین اسلحه سواران سنگین اسلحه زرهی داشتند تا بزانو از چرم که روی آن آهن یا فولاد صیقلی بود و با هرگونه ضربت مقاومت مینمود و مغفری از فولاد مروی بر سر میگذاشتند که از مشاهده آن چشم خیره میشد شلوار آنها گشاد و تا قوزك پا او بزان را اگر مجبور به پیاده شدن میشدند آن شلوار اسباب زحمت بود چون زره بقدر کفایت بدن ایشان را حفظ مینمود سپر نداشتند نیزه سخت پر قوتی و تیر و کمانی و قمه یا یك قسم کارد داشتند و بر بدن اسبها نیز برگستوانی از فولاد یا مفرغ میپوشاندند اندازه و قوت کمان اشکانیان در اعلی درجه خوبی بوده و خیلی بسرعت تیر میانداخته اند و کمتر کسی قوت آنها را در تیراندازی داشته و تیری که میانداخته اند بی عیب بهدف میرسید اما کاردها برای این بود که دشمن مقتول را پس از جان دادن با آن سر ببرند

سواران سبك اسلحه نه زره در بر داشتند نه نیزه در دست فقط با تیر و کمان و شمشیر و قمه جنگ میکردند و در سرعت و چالاکی ضرب المثل شده چه در وقت حمله و چه در هنگام عقب نشستن با کمال چالاکی تیر میانداختند در جنگها اسبهای یدکی با خود میبردند و همینکه اسب سواری ایشان خسته میشد آنرا با یدکی عوض میکردند و این تغییر مرکب خیلی کار آنها را پیش میانداخت و بعضی اینکار را بی فکر کرده گفته اند بردن اسب یدکی در معرکه امکان ندارد بعضی از سواران اشکانی بشتر سوار بوده و ظاهراً سنگین اسلحه سوار شتر میشده که مرکب او از حمل اسلحه سنگین در نماند اما گلوله های پیکان دار که آنزمان جنگجویان در راه دشمن میپاشیده پاهای شتران را بیشتر از سم اسبان صدمه میزده است

تدابیر جنگی اشکانیان خیلی ساده بوده و با مللی که در همین صفحات میزیسته اند یك تفاوتی داشته شاهکار آنها اینکه دشمن را در جنگ دوچار مشکلات و خسته میکرده و راه آذوقه را بر آنها می بسته مدافعه را بهتر از حمله میدانسته در محاصره دستی نداشته و اگر

ناچار

ناچار میشدند در آن پا می افشردند گاه گاه وانمود میکردند که فرار میکنند و دشمن را فریب
داده چون آنها را تعاقب مینمودند کار ایشان میساختند بعضی اوقات بواسطهٔ جنگهای طولانی
خصم را از میدان بدر کرده گاه از شدت حمله و اگر اشکانیان بعد از غلبه بر آنتوان و کراسوس
نتوانستند مانع تخطی رومیان بخاک خود شوند اما از عهدهٔ آنها بر میامدند برای عساکر روم
آسان بود که در بین النهرین تاخت و تاز کنند اما نگاهداشتن آن اشکال داشت و در
مراجعت هم بانواع صدمات و بلیات مبتلا میشدند و اشکانیان از آنها انتقام میکشیدند
از شش جنگ بزرگی که دولت روم با دولت اشکانی نمود فقط در جنگی که بریاست
آویدیوس کاسیوس کردند رومیها کامیاب شدند در باقی یا بکلی از اول شکست خوردند
یا در آخر در هنگام مراجعت صدماتی کشیدند که فتح و غلبه آنها را بی جلوه بلکه نابود ساخت
اشکانیان بشبیخون معتقد نبودند شب از دشمن دور میشدند و دشمن هم بهر جا میرفت
متعرض او نگشته با آسایش خود و آسوده کردن اسبان می پرداختند در تمام مدت سلطنت
اشکانیان یک دو مرتبه قبل از طلوع آفتاب عقب خصم را گرفتند در زمستان از جنگ
اجتناب مینمودند چه عمدهٔ سلاح آنها تیر و کمان بود و آن بواسطهٔ رطوبت هوا خوب کار
نمیکرد در اوایل بهار مهیای حرب گشته و در اواخر پائیز دست از آن میکشیدند و نادر
اتفاق افتاده که از این رسم تخلف نمایند بلی فرهاد دویم وقتی بر آنطیوخس سیدتس حمله کرد که
برف هنوز روی زمین بود و بلاش اول زمانی بر سر عساکر پاتوس رانده او و آنها را بار دوم
قشلاقی فرستاده و محتمل که اشکانیان در گرمای تابستان خیلی طاقت داشته و کمتر محتاج
آب میشدند چنانکه رومیها گمان میکردند آنها بواسطهٔ دوائی رفع عطش مینمایند
اشکانیان خود هرگز در عراده نمی نشستند عراده مخصوص زنها و محبوبه های بزرگان و
زنهای خواننده و نوازنده و رقاص یونانی و غیره بود که بعدهٔ کثیری در اردو با خود
حمل مینمودند

در تهیهٔ اسلحه اشکانیان طوری احتیاط میکردند که هرگز کم و کسر برای آنها نشود و شترها
زیاد مخصوص حمل مهمات حربی بود و مبلغی شتر فقط تیر بار داشتند اشکانیان برخلاف
سلاطین سلوکیه و شاهزادگان باختری نادرا در جنگ فیل بکار باز داشته اند گویا این
حیوان با سرعت حرکت آنها مناسبت نداشته اما بعد از آنها ساسانیان اینکار و میکرده اند

اشکانیان بمحض اینکه در جنگ دشمن را با خود در قوت برابر یا برتر میدیدند بتدبیری خویش را از جدال خلاص مینمودند اما در وقت امید فتح بیباکی و غیره خصم را مضطرب ومقهور میساختند و هر وقت مغلوب میشدند لابد بفکر انتقام می افتادند و وضع مذکوره اشکانیان را در میدان جنگ برای صلح و فرستادن سفیر و طرز معاهده آنها را با بسی عوائد دیگر در جلد اول نگاشته ایم و اگر بعضی مطالب را در خاتمه تکرار کردیم برای پیروی مستر رلنسن انگلیسی معلم علم تاریخ که سمت قدمی بجلد دارد و بجهة نکات مخصوص بود که بنده برین معلوم شود

آخر الامر نویسنده های قدیم حتی مورخین روم که با دولت اشکانی مودت و ملاطفتی نداشته مزایائی برای این طبقه سلاطین عجم قائل اند و گویند این قوم که از سنه شصت و پنج قبل از میلاد تا سال دویست بیست و شش بعد از میلاد با دولت قوی شوکت روم برابری نمودند بچند جهت بر دولت روم برتری داشتند و از آنجمله بود شجاعت و تهور آنها وسبک رفتاری که با وجود قوت و استقلال از ایشان نسبت بخارجه مشهود گردید و آزادی ادیان در ممالک اشکانی و اگر در صنعت از رومیها و یونانیها عقب مانده از آن بوده که از وقت نایل شدن بتمدن و قدرت همواره در کار جنگ و دفاع کوشیده و بآن فرصت فایز نگشته که کاری برای علم و صنعت و ادبیات بنمایند و ایرانیهای قدیم هم چون آنها را اجنبی شمرده بمعاونت و همراهی آنها نپرداخته اند و اگر چه مصنفین رومی و یونانی دولت اشکانی را دولت دویم خوانده یعنی رومیها را دولت اول گفته و اشکانیها را دولت دویم باز هم شان و شوکت و رفعت و عظمت اشکانیان ظاهر میگردد و مزایائی که دشمن بآن شهادت دهد غیر از فضائلی است که دوست برشمارد این است تمام تاریخ اشکانیان

منت خدایرا که با تمام این تاریخ گزیده موفق شدیم و عمر بپایان نیامده آنرا بپایان آوردیم وظن قوی این است که مطلبی راجع بتاریخ اشکانیان نباشد که در سه مجلد درر التیجان نباشد و گمان نمیکنیم زیاده براین چیزی بدست آید یا از قلم افتاده بعد از این در صفحه جلوه ظهور نماید و در هر حال این از دست ما آمد ناقص یا کامل مخلی یا معطل قابل یا ناقابل این بوده ره آورد ما والسلام علی من اتبع الهدی

تکمله

تکمله

بر مطالعه کنندگان این اوراق پوشیده نباشد که در اوان اشتغال بتألیف کتاب درر التیجان فی تاریخ بنی الاشکان یکی از نویسنده های معاصر که در اخبار اکثر ملل واقوام اهل عالم وطوایف وامم تتبع بسیار وتبحری داشت رساله در نسب ایل جلیل قاجار نوشته وبنگارنده هدیه وارمغان داده در آن رساله اظهار داشته بود که نسب این سلسله جلیله بسلاطین اشکانی می پیوندد. چون این بنده بموجب آن مسطورات اشارتی از مطلب مؤلف مشار الیه نموده لازم است بتصریح وتبیین مسئله پردازد وخود را بری الذمه سازد لهذا گوید صاحب نظران هوشمند با دقت تصور نفرمایند که این بنده من عندی فرض وخیالی مبنی بر تملق نموده وعرضی کرده چه اکنون آن رساله نزد نگارنده حاضر وموجود است ومبلغی طول وتفصیل دارد حاصل مقدمات ونتیجه که نویسنده از آن استخراج نموده بدون حشو وزاید وتطویل بلاطایل از قرار ذیل میباشد و ارائه اصل رساله ممکن میگوید

بعد از آنکه لوای قدرت واستیلای طبقه اشکانی در ممالک ایران ومضافات بدرستی بلند شد وشاهزادگان بسیار در خانواده سلطنتی بحد رشد وقابلیت رسیده وممکن نبود همه در یک مملکت ودر یک عصر وزمان مالک تخت وتاج باشند واسم ورسم باشأن وشوکت سلطنت جمله را باشد ناچار رو باطراف واقطار بعیده نموده راههای دور ودراز پیموده که در خطه خارج از قلمرو شاهنشاه اشکانی برای خود دایره سلطنتی مرتب سازند ازین رو اشکانیان صاحب شعوب وقبایل گشتند وهریک از مورخین معتبر که در تاریخ این قوم تحقیق وتعمقی داشته وسوانح وحوادث ایام حکمرانی ایشان را نگاشته تصریح کرده وگفته اند که از اشکانیان یک سلسله در ارمنستان باسم ارشاکونی سلطنت کرده اند وسلسله دیگر در دشت قبچاق بنام خاقانی ونیز سلسله در بخارای کبیر وصغیر وخوقند وغرجستان تا حدود مملکت خراسان بعنوان جوجان وجوجان را مورخین فرنگ شوشان نوشته اند واین هر سه سلسله بتفاوت سالهای دراز در ممالک متصرفه خود پادشاهی وحکمرانی نموده اند وبعد از استیلاء طبقه ساسانی بر سلسله اشکانی آن سه سلطنت گاه با طبقه مذکوره در حالت جنگ وجدال بوده وزمانی راه صلح ومسالمت پیموده اند

در تاریخ کاشغر مینویسد بوتی خان نامی از خوانین جوجان در سال ششهزار وصد وچهل و

جهار از خلقت عالم وهبوط آدم که مطابق است با سال هفتاد ودو قبل از تاریخ هجریه لشکر بر مملکت ختا کشید وغالب بلاد آن ناحیت را از ید تصرف دولت چین منتزع ساخت وتملک نمود اما چون آن پادشاه درگذشت ومعلوم شد اخلاف او آن قوت واستعداد را که شخص او داشت ندارند بار دیگر چینیها آن ممالک را مسترد ساختند وبازماندگان بوتی خان جوجانی را از مملکت ختا بلکه از خطهٔ بخارای صغیر که کاشغر وترکستان چینی باشد بیرون کردند بعد از آن طولی نکشید که شاهزادگان جوجان ممالک باقی ماندهٔ خویش را در حکم اموال موروثی دانسته آنها را قسمت کردند وهر یک در حصهٔ خود دعوی استقلال نموده بحکومت پرداختند فی الحقیقه بوجود شاهزادگان جوجان نوعی ملوک الطوایف تشکیل یافت ودر میان این ملوک الطوایف حکومتی بود از همه معتبرتر وباسم سابران معروف وفرمانفرمای سابران در مملکت و ولایت خوقند وولایات دیگر تا سرحد خراسان قدیم حکمرانی مستقلی داشته اما در تحت حمایت وتبعیت سلطنت ایران ومقر حکمرانی فرمانفرمای مشار الیه را شهر سامین واقع در میانه نمنگان وچیزاک نوشته‌اند

بعضی از متأخرین که کتاب لغت تاریخی تألیف کرده در مادهٔ سامان مینویسند قبیله‌ای از قبایل ترك که در ماوراء النهر پادشاهی کرده سامان نام داشته وآنها را سابران هم میگفته‌اند شاید سامان مصحف سابران باشد

مقصود نویسندهٔ رساله اینست که از سلسلهٔ اشکانی شعبه‌ هم در ماوراء النهر ومضافات که خراسان وغیره باشد سلطنت کرده‌اند وسلاطین سامانی معروف هم باید از این سلسله باشند واین گفتهٔ صاحب رساله بمأخذ واصل صحیحی نیست چه بسیاری از مورخین مشهور سلسلهٔ نسب سلاطین سامانی را منتهی به بهرام چوبینه مینمایند وقریب بیقین است که بهرام چوبینه از اخلاف ونبایر سلاطین اشکانی بوده چنانکه حکیم اعلم امجد فردوسی علیه الرحمه در سؤال وجواب خسرو پرویز وبهرام چوبینه این مطلب را اظهار داشته از زبان خسرو میفرماید

چو هرمز جهاندار با داد بود — زمین وزمانه بدو شاد بود
تو ای پرگناه فریبنده مرد — بجستی نخستین ز هرمز نبرد
نبد هیچ جز بد بفرمان تو — دگر تنبل ومکر ودستان تو
گر ایزد بخواهد من از کین شاه — کنم بر تو خورشید روشن سیاه

کنون

کنون تاج را در خور کار کیست　　چو من ناسزا را سزاوار کیست

از زبان بهرام چوبینه در جواب خسرو میگوید

بدو گفت بهرام کای مرد کرد　　سزا آن بود کز تو شاهی ببرد
چو از تخت بابک بزاد اردشیر　　که اشکانیان را بدان دار و گیر
نه خود اردشیر اردوان را بکشت　　به نیرو شد و تختش آمد بمشت
کنون سالیان پانصد برگذشت　　سر و تاج ساسانیان باد گشت
کنون تخت و دیهیم را روز ماست　　سر و کار با بخت پیروز ماست
چو بینیم چهر تو و بخت تو　　سپاه و کلاه تو و تخت تو
چو آهخته شیری که گردد ژیان　　برآرم بسر کار ساسانیان
ز دفتر همه نامشان بسترم　　سر و تاج ساسان بپی بسپرم
بزرگی مر اشکانیان را سزاست　　اگر بشنود مرد داننده راست

پس ثابت مقدمهٔ صاحب رساله این است که شعبهٔ از اشکانیان در ماوراء النهر و خراسان وغیره سلطنت کرده درین صورت باخر هم که بلخ قطعهٔ از آنست جزو قلمرو این طایفه میباشد وسلاطین سامانی اسلام هم نسبت باشکانیان میرسانند

مقدمهٔ دیگر توقف صاحب رساله این است که میگوید بموجب مسطورات بسیاری از مورخین طایفهٔ از شاهزادگان اشکانی در شهر بلخ قدیم که موسوم به بالهائ بوده سکنی داشته و آنها را بالهاوی میگفته‌اند یعنی حافظ ونگاهدارنده بالها وکه شهر بلخ باشد چه وان وبان در لغت پهلوی بمعنی حافظ ونگاهدارنده است مثل نگهبان پاسبان دیده بان مرزبان وغیره واین بالهاوی که فی الحقیقه از القاب سمتهٔ شاهزادگان اشکانی بلخ بوده از کثرت استعمال رفته رفته پهلوان شده است ومعنی حقیقی بالهاوی پادشاه وحکمران بالهاواست پس پهلوان یعنی پادشاه بلخ

مقدمهٔ سیم آنکه مورخین وعلماء علم انساب در نسب قبایل ترک مینویسند طایفهٔ بیات طایفهٔ اوشار وطایفهٔ قاجار از نوادهٔ پهلوانند وطایفهٔ آیمیر وطایفهٔ کوچکلو وطایفهٔ جرید وطایفهٔ سیل سپور وطایفهٔ عبالو وطایفهٔ اوروکلو وطایفهٔ قراقوینلو وطایفهٔ آق قوینلو از اولاد وجب میباشند

نیز در جای دیگر گفته اند بیات خان و قاجار خان و اوشار خان پسران پهلوان اولدوز
خان او نواده او غوز خان جد اعلای تورانیان بوده اند
پس نگارنده رساله از این مقدمات نتیجه میگیرد که ایل جلیل قاجار که امروز سلطنت ایران
و تخت و تاج کیان بتبارک مبارک ایشان مزین است از نژاد سلاطین اشکانی بلخ که شعبه
از سلاطین اشکانی ایران بوده اند میباشند چه اولاً در ترک بودن این سلسله جلیله حرفی نیست
ثانیاً معلوم شد که شعبه از اشکانیان در ماوراء النهر و خراسان و غیره که بلخ و باختر باشد
حکمرانی و سلطنت کرده و آنها را بالهاوی میگفته و بالهاونی بمرور زمان پهلوان شد ثالثاً
مورخین و مصنفین تصریح کرده که قاجاریه اولاد پهلوان بوده و مانعی در پیش نداریم که بگوئیم
این پهلوان همان بالهاونی است و پهلوان اولدوز خان از همان بالهاویهای بلخ و باختر بوده
که از اشکانیان میباشند و خون سلاطین در عروق با فر و آئین این دوده ستوده بوده که
بعد از سیزده چهارده قرن تا زه خود را بقوت بسالت و جلالت و علو فطرت استرداد
و تملک نموده اند
این بود قصد و غرض نویسنده رساله که با اطناب تمام این مطالب نگاشته ما خلاصه آن را
بیرون و استخراج کرده در آخر این کتاب درج نمودیم اما ما خود میگوئیم شرافت و بزرگواری
و برتری سلاطین باحشمت و آئین قاجار خلد الله ملکهم صدره از آن برتر است که از انتساب
باشکانیان مباهی باشند و اگر مقدمات و نتیجه صاحب رساله مسلم و صحیح باشد این خود مرتبت
و شرفی برای اشکانیان است

کم من اب قد علا بابن له شرف
کما علا برسول الله عدنان

و این سخن بگزاف نگوئیم بلکه عالم تمدن و محاسن آداب و رسوم و مکارم اخلاق و مزایای عصر و زمان
سلاطین و شهریاران این دولت ابد مدت خود میگوید که تفاوت ره از کجاست تا بکجا اما از آنجا
که صاحب رساله زحمتی کشیده و ارادتی نموده ناسعادتی ببرد و معرفت انساب نیز در عالم علم تاریخ
اهمیتی است فریضه ذمه ماست که در این موضوع باقصی الغایه استقصا کنیم و اگر با دله اتقن و اسناد محکم
اینرا بر گشتیم کتابی مخصوص این مطلب مدون سازیم و آنچه را صاحب رساله در نظر داشته بوجه اکمل و اتم
بپردازیم بیاوری خدای علیم خبیر و توانای قدیر بصیر و انه نعم النصیر

بعون الله تعالی شأنه

کتاب
تطبیق لغات جغرافیائی

از مؤلفات جلیله جناب
جلالتمآب اجل اکرم آقای اعتماد
السلطنه محمد حسنخان وزیر انطباعات
و دار الترجمه وغیره ادام الله اقباله
العالی فی شهر محرم الحرام
سنه ۱۳۱۱ هجری

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

بعد الحمد والصلوة   چون در مجلدات کتاب درر التیجان فی تاریخ بنی الاشکان لغات
جغرافیائی قدیم مکرر ذکر شده و اگر مطالعه کنندگان ندانند آن لغت اسم شهر یا ولایت یا ناحیه
یا رودخانه یا کوه وغیره است دوچار مشکلی لاینحل میباشند و اگر بدانند و ندانند که آن در
کجا و کدام مملکت واقع شده از مطالب کتاب ممکن نیست بدرستی استیفای حظ خود نمایند
و بهره که باید ببرند لهذا دفع این منقصت و تکمیل مرام را بنا بالقاء این رساله مختصر در
تطبیق لغات جغرافیائی قدیم و جدید ایران و مضافات پرداخته یعنی باز نمود که
فلان کوه یا دره یا ناحیه را که در قدیم بفلان اسم مینامیده امروز چه نام دارد
یا اگر اسم قدیم تغییر نکرده در کدام ولایت و چه نقطه واقع شده و از آنجا که این نگارش
متعلق بجغرافیای قدیم است مختصر مقدمه هم راجع بمطالب مهمه جغرافیای قدیم
و ریشه و مبدء این علم و پیدایش و زایش آن در ضمن سه فصل نگاشت که موجب ازدیاد
خبرت و بصیرت گردد اگرچه این مقدمات خیلی زیاده بر این است اما چون این رساله
خود مختصر است در مقدمه آن نیز طریقه اختصار را اختیار نمود و از اطناب و تفصیل
اجتناب کرد ارجو که در محضر ارباب فطانت و اصحاب فضل و معرفت این سعی مشکور باشد
چه اگر مشکور باشد اجر آن موفور است و مطلوب میسور والله اعلم بحقایق الامور

اشکا

فصل اوّل

در جغرافیای قدیم

فضلا و دانشمندان فرنگ جغرافیای قدیم را ژگرافی آنسین مینامند و کلمهٔ ژگرافی مرکّب است از دو کلمهٔ یونانی که ژئو و گرافی باشد و ژئو بمعنی زمین است و گرافی یعنی شرح حال میگویم پس ژگرافی عبارت است از علم باحوال و اوضاع بسیط زمین و در آن گفتگو میشود از چگونگی بلاد و ممالک و جبال و اراضی و بحار و انهار و غیرها و کلمهٔ ژگرافی را اعراب معرّب کرده و جغرافیا گفته و آن را برسم الأرض و هیئة الأرض تعبیر و معنی نموده اند و زمین را چند قسم جغرافیاست و ما را در اینجا کاری بآن نیست فقط مقصود ما هیئة الأرض و اسامی امکنهٔ آن است و از آنجا که هیئت زمین تغییرپذیر است و اسامی امکنه نیز تغییر مییابد پس جغرافیا بالطّبع منقسم بجغرافیای قدیم و جغرافیای جدید میشود

امّا تغییراتی که در هیئت زمین پیدا میشود گاهی فوری است مثل فوران مادّهٔ آتش‌فشانی از منفذی و آن ممکن است شکل آن محلّ بلکه ناحیه را بکلّی تغییر دهد صورت اوّلی در حال نابود شود و هیئت دیگر حاصل نماید بعضی اوقات آن تغییر بمرور دهور و تصاریف سنین و شهور است و اغلب راجع بحوادث و سوانح غیر طبیعی کرهٔ زمین

تغییرات طبیعی و مادّی کرهٔ ارض ثابت و پایدار است برخلاف تغییرات غیر طبیعی مثلاً وقتی مادّهٔ آتش‌فشانی از یک نقطهٔ بنای فوران را میگذارد کوهی تشکیل میدهد یا فلان وادی را پر و فلان رودخانه را از سراب و مجری محو و نابود میکند یا رودخانه از نو جاری میسازد این قسم تغییر طبیعی ثابت است و فوراً معاصرین آن را محسوس و برأی العین می‌بینند و آن سانحه را در دفاتر خود مخلّد مینمایند امّا قسم دیگر از تغییر طبیعی که در طیّ قرون و ادوار و تمادی اوقات و اعصار سمت حدوث مییابد یکمرتبه محسوس نمیشود و در تواریخ ضبط نمیکنند اگرچه از تغییرات

ثابت است و ازین قبیل است تغییر یافتن مجری و مصب رود جیحون که ابتدا بنا بر وضع جریانی که داشت بدریای خزر میریخت بعد در زمانی طویل مایل و منحرف گشته دریاچهٔ آرال را مصب خود قرار داد این است که نمیتوانند تعیین کنند که این واقعه در چه سال واقع شده

اما تغییرات غیر طبیعی و مادی کرهٔ ارض که ثابت و پایدار نیست از قبیل معمور و مسکون شدن قطعهٔ زمینی بایر است و ممکن است که آن باز خراب و بیاب گردد و از عمارت و سکنه خالی شود و بالعکس و علم باین قسم تغییرات متعلق بعلم وصف امکنه است و علمای جغرافی فرنگ آن را تپوگرافی نامند و این علم اگرچه خود نیز شعبهٔ از جغرافیاست اما در عالم جغرافیای هیئة الارض چندان اهمیتی ندارد برخلاف شعبهٔ دیگر که معروف بمعرفة الامم یا علم انتشار البشر میباشد و فرنگیها آن را اتنگرافی میگویند که در شناسائی زمین و هیئت آن مدخلیت کلی دارد و زاید الوصف آن را مهم میشمارند چه معرفت باحوال ملل و امم ساکنه در هر نقطه طوری با معرفت آن نقطه مختلط شده که گوئی آن دو یکی گردیده و متحد گشته است یعنی باید بواسطهٔ معرفت بحال امم و ملل معرفت باحوال هیئت زمین و تغییرات آن حاصل نمائیم پس ما برای بصیرت کامل باحوال هیئت قدیم کرهٔ ارض و تغییراتی که این سیاره را طاری گشته ناگزیریم که باحوال ملل قدیمه ساکنه در اقطار عالم نیز بصیرت کامل داشته باشیم بعبارة اخری تاریخ قدیم را بجغرافیای قدیم ملحق کنیم یا جغرافیای قدیم را دو شعبه نمائیم یک شعبه آنچه متعلق بطبیعت و هیئت زمین است شعبهٔ دیگر آنچه متعلق باحوال سکنهٔ اقطار آنست و درین هر دو بدقت نظر نمائیم تا مقصود بدرستی حاصل شود و مجهول بتحقیق معلوم و مکشوف گردد

بسیار دیده شده و بکرات مشهود گشته که در قطعهٔ از اصقاع زمین خاصه در دامنهٔ جبال شامخهٔ صعب المسلک یا در جزایر مجردهٔ مفروزهٔ دریاهای محیط در وسط دریا که از هر قسم آبادی و نقاط معموره منتهای دوری دارد جماعتی ساکن اند و زندگانی میکنند و تاریخ عاجز است از اینکه بگوید اینقوم از کدام پشت بوجود.

بوجود آمده و از کجا باینجا رو نموده و کی مهاجرت کرده و اسباب وصول آنها باین سرزمین چه بوده است و چون بقرائن مدلل میشود که آنها با امتی دیگر مختلط نگشته و خونشان با خون ملت دیگر مخلوط نگردیده یک جنس اند بدون اختلاط و پیوند بدرجه ثبوت رسیده که مسکن آنها از بسیاری از تغییرات مصون مانده است اما غالب امکنه و اقطاری که در قدیم مسخر و مفتوح ملل متمدن گردیده دستخوش تغییرات کلیه بوده و از اینجاست که اهمیت علم معرفة الامم زیاده از علم وصف امکنه است چه بیشتر مطالب در علم معرفة الامم بدست می آید و چون اصول معلوم شد فروع خود بالتبع معلوم میشود

این تغییرات که فی الحقیقة سوانح و انقلابات تاریخی است بیشتر در ظرف چند مائه ما بین تاریخ عهد قدیم و قرون متوسطه یعنی از میلاد حضرت مسیح ع تا مائه ششم هجری روداده است

در همین ازمنه و قرون طوایف جرمن و سقلاب از آسیا کوچ کرده به اروپا رفته اند و اعراب و اتراک بمغرب آسیا و شمال افریقا مهاجرت کرده اند و این قبایل بدوی در جاهائی سکنی گرفته که تمدن رومیها و یونانیها و ایرانیها آن امکنه را روشن داشته پس تا بد کشف قبل از این تغییرات سوانح و انقلابات تاریخی و جغرافیائی و معرفة الامم محدود بوده و نویسندگان در ضبط حوادث با آنچه دیده و شنیده اکتفا نموده اند

در قرن شانزدهم مسیحی علم جغرافیای قدیم را فنی جداگانه قرار داده اند و ذکر از آن همی گفتند لکن اسم بود و مسمی نبود اطلاعات علمای این عصر با آنکه بالنسبه بسطی داشت اما در پیش آنچه ما امروز میدانیم چیزی بشمار نمی آید آنها از حوادث و تواریخ فقط نقل اقوال نویسندگان سلف مینمودند دیگر تحقیق و انتقاد امروزه در کار نبود

خلاصه بعد از آنکه معلوم شد در علم جغرافیای قدیم ما را از علم تاریخ قدیم گزیری نیست و این رشته را با آن شعبه باید ملحق نمائیم و برای کشف مطالب در هر دو نظر کنیم تا بدو متوسل باسناد صحیحه شویم

سند شعبه اول که جغرافیای قدیم یعنی علم بتغییرات مادی کره ارض و معرفت

اقالیم و ممالک و بلاد است نقشه‌های مرسومه است یا شرحی که با نقشه کامل ملازم دارد
و با وجود این دو استناد از خالیه و تحقیقات هندسی نیز در کار است و بدون
این جمله ناقص و قلیل الفایده خواهد بود

اما سند شعبهٔ تاریخی کتب تواریخ و ادبیات قدماست خاصه آن دو ملت که آنها
ملل کلاسیک خوانده اند یعنی صاحب العلم و الادب و آن دو ملت یونانیها و رومیها
میباشند چه از ادبیات و کتب قدیم مشرق زمین چیزی که قابل استناد باشد بدست نیست
هرچه هست ناقص و ناچیز است این است که باید پیروی ملتین کلاسیک نمائیم و تخلف
از آن جایز ندانیم چه آنها در همان عصر و زمان بقدم تحقیق این راه پیموده و نسبت
بوقت خود دقتی شایان نموده و نمایند و توضیح را گوئیم بعضی کتب دینی عبرانیها و
هندیها و باخبر بها کرده و دست است مدنیت و ادبیت آن ملل را برما معلوم و هویدا
میسازد و از آثار عتیقه و منقوشات موجودهٔ مصر و ایران و عراق عرب میتوان تحصیل
برخی از تحقیقات جغرافیائی نمود لکن از این جمله آنچه حاصل شود فقط اسامی امکنه
و بلاد و جبال و بحار و انهار و غیرهاست و از آنجا که مؤلفین یونانی و رومی آن
اسمها را بلهجهٔ خود تلفظ کرده و بر املای خود نوشته تحریف شده پس در منقوشات
و کتب مسطوره صحیح آن ضبط است و این فایده واحدی است برای جغرافیا که از این
راه حاصل میشود اما برای السنه و ادبیات فواید دیگر هم دارد

اما رسم نقشه و نقشه کشی باید دانست اول ملتی که ابداع نقشه کشی نمود و مطالب
جغرافیائی را مصور و مجسم نمود یونانیها بودند که بسبک و اسلوب هندسی اینکار
پرداختند بعد از آن سایر ملل قدم در اینکار پیرو یونانیها شدند و گذشته از
اینکه الفضل للمتقدم نقشه‌های آنها بکمال و تکمیل نقشهٔ یونانیها نرسید
چه از یونانیها ممتاز تر یعنی بقواعد علمیه نزدیکتر بود و میتوان آنها را مبدأ نقشه‌های
حالیه و اصل و اساس آن حساب نمود و از نقشه‌های قدیم که در دست است یکی نقشه‌ایست
که استرابن یونانی در سنهٔ بیست میلادی رسم کرده و در چند مجلد شرح آن نگاشته
بلاد و امکنه را بوصف در آورده همچنین نقشهٔ دیگر با کتاب شرح آن از منجم معروف
اسکندریه که اصلاً یونانی بوده یعنی بطلمیوس موجود است این نقشه و کتاب را

فیمابین

فیما بین صد و پنجاه و صد و شصت سال بعد از میلاد رسم و تألیف کرده و رسالها
همان مأخذ و منشأ تحصیل علم جغرافیا بود با وجود تغییرات کلی در حدود و ثغور
دول و ممالک و پوشیده نباشد که پیش از استرابن و بطلمیوس باز در مملکت یونان
دانشمندان بوده که اقدام بنگارش این فن شریف نموده اما چون آن دو فحل
فاضل بتکمیل مطالب متقدمین پرداخته و بصحت نزدیکتر ساخته این نام و اشتهار
آن دو را عاید آمده است

از علمای قدیم جغرافی که قبل از استرابن و بطلمیوس بوده یکی اراتوس ستنس
میباشد و او کتابداری کتابخانهٔ اسکندریه داشته و فیما بین سنین دویست
و سی و صد و نود و پنج قبل از میلاد کتابی در جغرافیا تألیف نموده است و
پیش از او اناکسیماندر نام از فلاسفهٔ یونان در سال پانصد و پنجاه قبل از میلاد
کتابی در علم جغرافی نوشته و نقشهٔ رسم کرده و مسلماً از اهالی فنیقیه که امروز
معروف به فنیسی میباشند و در آن زمان در علم و فضل سرآمد اهل زمان و مقدم
بر اهالی مصر و یونان بودند کسب اطلاعات نموده و بعد از او هیکاتی نام
در سنهٔ پانصد قبل از میلاد و پس از او اودکس یونانی در سال سیصد و
شصت قبل از میلاد و دیسه آرک یونانی از سنهٔ سیصد و بیست الی
سیصد و ده قبل از میلاد باین کار پرداخته و این اخیر اول جغرافیادان
و مورخی است که از مغرب آسیا اطلاعات حاصل کرده و اسکندر کبیر را
اطلاعات او در لشکرکشی باین قسمت از این اقلیم هادی و دلیل راه
بوده است

اول نقشه کش یونانی هیپارک نام داشته و فیما بین سنهٔ صد و شصت و پنج
و سال صد و بیست و پنج میزیسته و درجات عرضی و طولی را او در نقشه‌ها یادگار
گذاشته که الآن هم با قلیل جرح و تعدیلی معمول است

گذشته از علمای جغرافی مورخین قدیم هم از قبیل هرودوت که چهارصد و چهل سال
قبل از میلاد زندگانی مینموده و پلیب که دو مائه قبل از میلاد بوده در ضمن
شروح تاریخی خود بسا اطلاعات که متعلق بجغرافیا است برای ما بودیعت گذاشته‌اند

اطلاعاتی

اطلاعاتی که از کتب هردوت حاصل میشود راجع بمشرق زمین است و آنچه از مسطورات
پلینیس مستفاد میگردد متعلق بمغرب میباشد

اما فضلا و علمای روم از قبیل پومپونیوس و پلینی (پلینیاس) که در مائهٔ اول میلاد
بوده اند در این فن تالیفات زیاد دارند لکن منشا و ماخذ آن تالیف همان کتب
جغرافیا و تواریخ یونان بوده است

در سلطنت اگوست اول قیصر و امپراطور روم آگریپا از سرداران این امپراطور
کتابی در تعیین فراسخ و منازل ما بین بلاد و نقاط مهمه که در معبر عام بود نوشت
و نقشهٔ بر طبق آن رسم کرد و آن اول کتابی بود که در این موضوع پرداخته آمد
در زمان اوان یعنی در عهد امپراطوری اگوست در شهر روم و بعد در اغلب
بلاد معظمه که در تصرف قیاصرهٔ روم بود منتشر ساختند

تکمیل مرام را گوئیم ابتدا که نقشه کشی در فرنگ رسم و معمول شد در بلاد
جنوب غربی و مرکز آن اقلیم بود و ارتباط علمای این فن در آنوقت که تقریبا
از مائهٔ شانزدهم تا مائهٔ هفدهم مسیحی باشد با ممالک نیمه وحشی از قبیل عثمانی
و طرف مغرب آسیا و بعضی از قطعات شمالی افریقا طوری که حالا هست نبود
بنا براین علمای آن عصر اکتفا بهمان نقشه های جغرافی قدیم نموده بودند

فصل دوم

در فن اتنوگرافی

برای توضیح مطلب باید مختصری از فن اتنوگرافی که آنرا بمعرفة الامم و انتشار
البشر ترجمه نموده ایم ذکر و ایراد نمائیم بنابراین گوئیم این کلمه را اگر بانتشار القبایل
هم معنی کنند دور نباشد و در هر حال مقصود شناسائی طوایف ابنای جنس است
و باید دانست بعد از تحقیقات کامله در هیئت و سطح کرهٔ ارض و اختلافات طرز
و وضع و شکل آن و طبیعت هر خاک و انقلابات هوا علمای فن جغرافی را معرفت

حیوانات

حیوانات و نباتات موجوده و منتشره در روی زمین خاصه سلاسل و قبایل بنی نوع
بشر که ابنای جنس اند کمال اهمیت دارد و از آنجا که انسان نسبت بسایر حیوانات
برای مهاجرت مستعدتر میباشد و زودتر اتصال او را پیش می آید و بر اینکار
اقدام مینماید و بر آسانی معتاد بر آب و هوای امکنهٔ مختلفه میشود و در هرجا
زندگانی میکند پس باید بطور تعمق و تحقیق معلوم کنیم هر قومی که در زمینی سکنی
دارند آیا بومی آنجا هستند یا از جای دیگر باین محل کوچ کرده اند قدما برین بوده
که هر قوم و قبیله که در نقطه و قطعهٔ از نقاط و قطعات زمین دیده شوند بومی همان
مکان اند و آباء و اجداد آنها نسلاً بعد نسل در همان مسکن ساکن بوده و زندگانی
مینموده اند اما امروز بتحقیق پیوسته که این سهوی بیّن و ناشی از عدم استقصا
و فحص باشد این است که جمعی از دانایان کامل که در علم معرفة الامم راسخ میباشند
مساکن و اماکن اصلیهٔ هر طایفه را معین کرده و نسبتی که قبایل را با یکدیگر است
از حیثیت شباهت صوری و معنوی تشخیص داده اند و این علم را کلیةً اتنوگرافی
یعنی معرفة الامم نامیده اند
از مسطورات فوق معلوم و مستفاد شد که دانشمندان قدیم را در معرفة الامم
دستی نبوده و این راه را اعاظم علمای این عصر و قرن باز نموده اند و بدانستن این
علم است که ما میتوانیم فرق گذاریم و تشخیص دهیم قبایل و امم مختلفه را و این تمایز
و امتیاز نه از جهت مساکن و اماکن آنهاست که از حوادث میباشد و بواسطهٔ
ازمنه و لزوم تغییر مینماید بل بواسطهٔ طبایع که از امور مادی است و اعراض
روحانی مثل هیئت و شمایل و السنهٔ اقوام و طوایف و پس از این قسم تمایز و فرق
باید نسبت فیما بین آنها را تمیز دهیم توضیح آنکه ما قومی را در اقصی بلاد
مشرق می‌بینیم با خلقت و سیما و آداب و عادات مخصوص و زبان و لغت معین بعد از آن
در اعماق مغرب جماعتی را ملاقات میکنیم که بشره و رسوم و بعضی از لغات و اخلاق
آنها شباهت بآن قوم مشرقی دارد در حال ملتفت میشویم که این جماعت شعبهٔ
محققی میباشد که یکوقتی از قوم مشرقی جدا و منشعب گشته رفته رفته بمغرب آمده در آنجا
سکنی گرفته نه اینکه بوم زادان غرب باشند

بعد از آنکه

بعد از آنکه ما دانستیم فلان شعبهٔ کوچک انسان از فلان شعبهٔ بزرگ جدا گشته و از فلان محل بفلان مکان آمده و طوری از جایگاه اصلی خود دور شده که گوئی از این طرف کرهٔ ارض بآن سمت رفته و دیده و امر آن شعبهٔ کوچک با آن شعبهٔ بزرگ هر دو در یکجا مقام داشته آن وقت در اندازهٔ تغییراتی که در تکلم و تلفظ و وضع و خلقت آنها حاصل شده دقت مینمائیم و از آنجا می فهمیم که در چند قرن پیش این دو شعبه از هم جدا شده اند لکن در این تعیین و تحدید باید بتقریب و تخمین قناعت نمود چه بتحقیق معلوم کردن زمان جدا شدن فلان شعبه را از فلان شعبه غالباً امری محال مینماید

پس همین قدر درایت و اطلاع که دانستیم فلان قوم از فلان قبیله جدا شده و تقریباً در فلان مائه از فلان محل بفلان مکان آمده کافی است و مقصود که شناختن قبایل و سلاسل بنی نوع بشر و ابنای جنس ما باشد حاصل میباشد

عجب آنست که علمای قدیم یونان و روم با آنکه ربط و ارتباطی با اهالی آسیا و افریقا داشته اند ملتفت دقایق معرفة الامم نگردیده یعنی شباهت و مشابهت اقوام را بیکدیگر نسنجیده و در نسبت السنه و اخلاق و عادات آنها دقتی ننموده و در اختلافات حاصله بعد از تفرق و تفریق غوری نکرده اند همینقدر زبانی که غیر از زبان خودشان بود آن را زبان وحشیان میگفتند و فقط فرقی که در میان قبایل و امم مختلفه میگذاشتند و تفاوتی که فیما بین قرار میدادند رنگ پوست بود مثلاً میگفتند دو نوع انسان در عالم هست سفید پوست و سیاه پوست و کلیهٔ بنی نوع بشر یک جنس است منتها اینکه چون در امکنهٔ مختلفه سکنی دارند بواسطهٔ اثر آفتاب و هوا رنگ جلد آنها تغییر کرده است و از این جهت جماعت ترک و چینی که که در منطقهٔ باردة جای دارند رنگشان مایل بزردی است و چون هوای مصر و نوبه گرم است اهالی این دو مملکت سیاه چرده میباشند خلاصه این قلت تدبر و تعمق علمای یونان و روم در علم معرفة الامم دانشمندان این زمان را متعجب میسازد

عبرانیها که در دورهٔ خود باندازهٔ راه تمدن پیموده بودند میگفتند تمام خلق عالم از شجرهٔ نسب سه نفر منتهی میشود سام و حام و یافث آنها که از اولاد یافث اند سفید

سفید پوست میباشند آمّا فرزندان سام وحام دارنگ جلد سیاه است مصریها اگر در مدنیّت بر عبریها برتری داشتند انسانرا بچهار نوع کرده بودند و دارای چهار لون جنس مصری یعنی خودشانرا سرخ پوست و سیاه موشمرده سکنه سواحل نیل علیا یعنی اهالی سودان وغیره را سیاه رنگ و مردم آسیارا عموماً زرد پوست و موسیاه و قاطنین اقطار شمالی افریقیا را سفید پوست میدانستند و هنوز در بعضی از آثار و نقاشیهای مصریهای قدیم این چهار رنگ انسان دیده میشود و این عقیده چهار هزار سال پیش مصریها بوده است

فصل سیّم
در باب السنه مختلفه عهد قدیم

بعضی از علمای معاصرین را عقیده این است که امم وملل مختلفه را نباید فقط بر هیولا و هیکل و سیما و بشره و استخوان بندی وحالت پیشانی و شکل و شمایل از یکدیگر متمایز ساخت و فرق داد و حکم کرد که فلان جماعت اصلاً از فلان شعبه بوده اند چه هیکل و هیولا و بشره و سیما ممکن است بمرور زمان و اختلاط اجناس تغییر پذیرد و این اختلاط و تغییر اختصاص بفلان جماعت ندارد بلکه فلان شعبه که این جماعت از آن منشعب شده نیز دستخوش همین حوادث است و بسا هست که این تغییر و اختلاط سهوهای عظیم زاید و اسباب ضلالت شود چراغ این تاریکی و هادی این راه تاریک السنه مختلفه ایست که امم ماضیه در سوالف ایّام بآن زبان سخن میگفتند و دانشمندان ما بواسطه تبحّر و تدرّب در آن السنه یعنی از روی حقیقت و تحقیق هر شعبه از شعب قبایل و ملل را از شعبه دیگر جدا و متمایز دارند و بدانند که فلان طایفه را با فلان قوم خویشی است اگرچه در یکوقت هزاران فرسخ و میل از یکدیگر دور باشند امّا افسوس که این آب را از سرچشمه و منبع آن غزارت و فیضانی که بایسته نیست یعنی حالا از السنه قدیمه چیز درستی بدست نیست و اگر از بعضی زبانها لغتی چند باقی مانده باشد آن زبانی کامل نیست

که مقصود

که مقصود از آن بدرستی حاصل گردد چیزیکه هست هوشمندان زمان ما دست و پائی کرده السنهٔ متداولهٔ عصر را مأخذ قرار میدهند و از میان آنها لغات و اصطلاحات بیرون می‌آورند و با اصطلاحات و لغات السنهٔ قدیمه تطبیق و موازنه می‌کنند و از این راه یعنی تطابق و توازن درجهٔ نسبت و قرابت امم با یکدیگر ایشان را معلوم میشود

خطوطی که از سوابق ایام در منقورات احجار و در الواح اقطار مانده همه خوانده شد اسلوب خط و میزان صرف و نحو و معانی بیان آن بدست آمد و اگر قاموس محیط مشتمل بر چهل پنجاه هزار لغت معمول آن زمان بدست نداریم کتابچه محتوی بر سه چهار هزار لغت داریم مرکب از عبارات چند که همان تولید صرف و نحوی کرده و تشکیل معانی بیانی داده است و از دانستن آن راه بجائی توانیم برد و از آن زبانهای متروک چیزی فهمید

در چندین هزار سال قبل زبان سانسکریت در هندوستان دایر و درکار بوده و هنوز آثاری از آن دیده میشود همچنین زبان زند که باخبریان بآن تکلم مینمودند بقیه از آن باقی است ریشهٔ این دو زبان یکی است یعنی زند از سانسکریت مشتق شده و همانطور که زبان یونانی و لاتینی را با هم ربط و ارتباطی است آن دو زبان نیز با هم مربوط میباشد و همین حالت را دارد السنهٔ عربی و عبری و سریانی و باز از زبانهای قدیم که بواسطهٔ کتب دینی وغیره آثاری از آن مانده همان عبری و سریانی مذکور است با حبشی و قبطی و فنیقی

از منقورات مصر و بابل و عراق عرب و ایران السنهٔ اهالی آسیریه یعنی بنی آشور و بابلیها و خوزیها و ایرانیهای قدیم منکشف گشته و این اکتشافات از مزایای عصر و زمان ماست و در فرنگ زبان اُسک و ادرین و اتروسک و در آسیای صغیر زبان اهالی لیسی و فریژیه و در قسمتی دیگر فرنگ زبان ایلیریه که البته اینها ببعضی از لغات آن تکلم مینمایند و در دو طرف قفقاز السنهٔ مختلفه که معمول بوده هر یک به وجهی و اندازه مکشوف گشته و با این وسایل که بعضی از آن کامل و برخی ناقص و قسمتی در حالت توسط است معرفت بحال امم و شعب و قبایل ابنای جنس ما حاصل میگردد

اما السنه

اما السنهٔ اصلیهٔ دنیا زیاده از سه زبان نبوده و نیست علم السنه یا لغات که فرنگیها آنرا (لنگیستیک) میگویند بتحدید و تعریف هریک از این سه زبان پرداخته و آنها را از هم متمایز ساخته و این تحدید از روی ادوات و روابط و قیاسی است که آن السنه نسبت بیکدیگر دارند

یکی از این سه زبان آنست که لغاتش همیشه مجرد است و مزید فیه ندارد و برای تعبیر معانی هرگز چیزی بر اصل و جوهر کلمه افزوده نمیشود قواعد صرفی و اشتقاقی آن کم است و دست و پای آن زبان بسته پس لغات این زبان کلیتاً از صرف و اشتقاق دور و از صیغ مختلفه مهجور و بعبارة اخری از کاستن و افزودن مصون است و فرنگیها آن را مونوسیلابیک میگویند یعنی جوهر کلمه و ترکیب آن همیشه در حالت واحده است مثلاً زد در فارسی که اگر بقصد تاکید یا مقصود دیگر بگویند زدندم یا زدانندند غلط است و حکماً باید بگویند زدم و زدند و قبول تغییر نمینماید و صرفش محدود است برخلاف شنید که در وقت متعدی نمودن میتوان گفت شنوانندم و شنوانندند و صحیح است و جوهر کلمه تغییر کرده یعنی چیزی بر آن افزوده شده برای افادهٔ معنی دیگر که شباهت بمعنی اصلی دارد که شنیدم و شنیدند باشد

زبان دویم آنستکه بواسطهٔ افزودن و ملحق کردن بعضی حروف جوهر کلمه تغییر میکند یعنی حالت افعال مزید فیه عربی و اسماء مصغره و غیره از آن پیدا میکند مثلاً کَرُم یعنی کریم بود همزهٔ مفتوحه که بر اول آن بیفزائیم و کاف را ساکن و راء را مفتوح کنیم اَکرَم میشود یعنی اکرام کرد و رجل که بمعنی مرد است یائی در وسط افزوده رجیل گوئیم یعنی مرد کوچک و علام که بمعنی دانشمند است چون مبالغه در دانش خواهیم هائی در آخر زیاد نموده علامه گوئیم یعنی بسیار دانشمند و این زبان را اهل اروپا (آگلوتینانت) گویند یعنی قبول حروف زائده کننده و در اینجا بجای اینکه بگوئیم جوهر کلمه تغییر کرده بهتر آنست که بگوئیم ترکیب کلمه تغییر نموده است اما زبان سیم آنست که اشتقاق آن بسیار است و صیغ کثیره از یک مصدر در آن مشتق شود و اسامی و صفات عدیده از یک اصل ساخته و مرکب گردد و این زبان را

فرانسویها فلکسیون میگویند و فلکسیون در لغت بمعنی انحنا و انعطاف است و مقصود
قابل انحنا و انعطاف است یعنی لغات معموله در این زبان را میتوان براشکال مختلفه
متشکل نمود و در معانی مختلفه استعمال و صرف کرد بعبارةٍ اخری تصریف در این زبان
برای افعال و اسماء زیاده از سایر السنه ممکن و در کار است و آن مثل زبان یونان
ولاتین است نسبت بالسنهٔ سایر ملل و ممالک فرنگ و آنها که در لغات اروپائی نظر
کرده دانند که ریشه و اصل غالب لغتهای فرنگی لاتینی و یونانی است چه هر وقت
محتاج باسمی یا صیغهٔ شده اند که آنرا در زبان خود نیافته و قواعد اشتقاق را هم در
همان زبان مساعد ندیده متوسل بر زبان یونان یا لاتین گشته کلمهٔ بسیط یا مرکبی از
آنها استعاره کرده اند مثل تلگراف و فنگراف و فتگراف و غیرها

پس از این مقدمه باید دانست قبایلی که در مشرق آسیا سکنی داشته و دارند بزبانی
تکلم مینمایند که قواعد صرفی در آن کم است پس زبان آنها منوسیلاب است یا
قلیل الصرف و از آن قبایل اند مردم چین که مدنیت آنها بسیار قدیمی است و از دیرگاه
در راه تمدن افتاده اند اما علمای قدیم یونان و روم فقط اسم آنها را شناخته
و از رسم و راه آن قوم چیزی نمیدانسته اند

طوایف صحرانشین آسیای وسطی که در قرن پنجم مسیحی در اماکن و جایگاه تمدن قدیم
مغرب آسیا و جنوب اروپا سکنی گرفته تکلمشان بزبان (آگگلوتینانت) است
یعنی لغاتشان قبول حروف زایده برای تعبیر معنی مینماید آنها که در سواحل
دریای مدیترانه (بحر ابیض) و جنوب غربی آسیا سکنی گشته زبانشان فلکسیون
یا قابل انحنا و انعطاف است و امم و طوایفی که بالسنهٔ مزبوره سخن گفته منقسم به
سه شعبهٔ بزرگ شده اند یکی شعبهٔ شامی که عبرانیها این اسم را باین شعبه داده و
اینقوم در سواحل شمالی افریقا و در کنار نیل سفلی سکنی داشته و آنها مصریهای
قدیم اند که در دورهٔ خود دارای تمدنی بر اعلی درجه شدند و لیکن آن دولت
مستعجل بود بزودی مقهور امم سایره گردیدند این مصریها چنانکه پیش اشاره شد
سرخ پوست و سیاه مو بودند شعبهٔ دیگر که بربری پوستشان بیشتر از مصریها بلکه
قریب بسیاهی بوده اما آلات و اعضای صورت و هیئت و ترکیب بدنشان شبیه
بمصریها

بمصریها و مطلقا از حیثیت بشره و سیما تفاوتی با سفید پوستها نداشتند جز لون و
سیاهی پوست در نوبه واقع در جنوب مصر و در حبشه ساکن بوده اند و مملکت نوبه
همانست که خرطوم و دنقلا از معموره های معتبر آن است و یونانیهای قدیم نوبیها
و سیاه پوستان افریقا را اتیوپیین گفتند یعنی اهل اتیوپی و اتیو در لغت یونان
بمعنی من میسوزم است و اپ بمعنی چشم است و حاصل معنی آنکه چشم من از شدت گرما
میسوزد چون اهل آن مملکت حالا یا فالا این سخن گفتند باین اسم موسوم شد و جماعتی
از لغویین گویند ایتو بمعنی سیاه است و اتیوپی یعنی مملکت سیاهان
در هر حال مصریهای قدیم این قوم را کوش میگفتند و کوش نیز در لغت قبط ظاهرا
معنی اتیوپین را داشته باشد و ملحق بهمین امت و قوم اند قبایل لیبی که طرف
شمال افریقا را تا محیط غربی مسکون ساختند یا بطور صحرا گردی در آن بر و بادیه
بی آب و علف گردش کرده و بالتسبه سفید پوست تر و با اهالی جنوب فرنگ از حیثیت
لون چندان فرقی نداشتند و این قوم اند که در سمت مراکش و الجزایر سکنی گرفتند و
هنوز از نسل و نژاد آنها باقی است و رومیها این طوایف را بار بار میگفتند و اعراب
بعد از غلبه بر آن حدود اندک تغییری در لفظ و تلفظ بار بار داده آن طوایف را
بربر نامیده اند
طایفهٔ دیگر از طوایف معظمهٔ اهل عالم امروز باسم سمیتیک معروف اند و
زیاده از صد سال نیست که این اسم باین طوایف داده شده و سمیتیک را معنی
بنی سام است یعنی قبایلی که قبول این اسم کرده خود را اولاد سام بن نوح علیه السلم
میدانند و آنها مرکب اند از نسل شامی و آرین و پورت و مسکن این قوم در میان
مساکن دو طایفهٔ مزبوره بوده و زبانشان نیز از زبان آن دو طایفه ترکیب و تشکیل
یافته و در جنوب ما بین النهرین سکنی داشتند و مزید اللتوضیح گوید طایفهٔ
سمیتیک از چند قوم و قبیله تشکیل یافته یکی از آن قبایل سکنهٔ سواحل طرف
سفلای فرات و دجله بوده اند که بابلیها و بنی آشور باشند دیگر قوم آرامن که
یونانیهای قدیم آنها را سیرین نامیده یعنی سریانیها دیگر آنهائیکه در اراضی
کنعان سکنی داشتند تا ساحل دریای سفید و یونانیها آنها را فنیکی گفتند و بر فینیقی

معرّب شده و فرنگیها اینطایفه را فینیشن میگویند و بعد از آنها بلا فاصله مسکن عبرها و بنی اسرائیل و آمونیت و معابیت و ادومیت بوده

طایفه دیگر از سمیتیک اعراب میباشد که در عربستان جای گرفته و سکنه سواحل نیل ازرق و مصر نیز ازین طایفه بوده و حالا از جنس بنی سام فقط همان اعراب اند که در حالت جنسیت اوّلی خود باقی مانده اند

امّا طایفه آرین که ملل فرنگ بآنها نام اندو اروپین داده اند یعنی هندی فرنگی یا اندو ژرمانیک یعنی هند ژرمنی با رومیها و یونانیهای قدیم بیشتر از سایر طوایف مراوده داشته و حالا از سایر قبایل و بنی نوع عدةً زیادترند و در تمدّن و تربیت و علم و صنعت از جمله پیشتر و اینطایفه نیز بسه شعبه بزرگ منشعب گشته اوّل شعبه آسیائی و این شعبه نیز سه قسمت گشته یکی آریاها که در هندوستان سکنی داشته و دارند و بیشتر شمال هند را مسکون ساخته سفید پوست اند و با تمدّن و در مذهب پیروی برهمن یا برهما را مینمایند

دیگر مردم ایران که در سمت مغرب آسیا متوطن گشته و این قوم و طایفه آرین هند هر دو در عهد قدیم بنام اریا معروف و یک سلسله بوده گویند چون این دو دسته از هم جدا شدند آنها که بهند رفتند اسم اریا را برای خود نگاهداشتند و آنها که بطرف ایران آمدند معروف بایرانی شدند و بزعم بعضی جدائی این دو دسته تقریباً دو هزار سال قبل از میلاد اتفاق افتاده دیگر اهالی امنیه اند که در ارمنستان و آسیای صغیر و اناطولی سکنی گرفته اند

شعبه دوّم از طایفه آرین عبارتست از اهالی یونان و غالب سکنه جنوب فرنگ و مقدونیه و غیرها همچنین طایفه لیگور و ایلیرین و سکنه ایطالیا اینطوایف را عقیده این است که چون بهرطرف رو آورده غلبه کرده و اراضی را قهراً گرفته اند ازین جهت اریا نام یافته چه آریا در لغت خود آنها بمعنی مالک و صاحب است

شعبه سیّم از طایفه بزرگ آرین در مرکز و شمال فرنگ ساکن گشته و چند فرقه بوده فرقه اوّل طایفه سلت که در مغرب فرنگ و جزایر انکلیس اقامت جسته و بعضی از آنها

گاهگاه

گاهگاه بر اسپانیا بلکه بر اناطولی هم مهاجرت نموده اند دویم طایفهٔ ژرمن
که در المان توطن اختیار کرده سیم طایفهٔ استونی و وند که اجداد صقالبه باشند
اما طوایفی که در دو سمت کوه قفقاز و داغستان و منگرلی جای داشتند بلکه
بقولی قسمت عمده از اناطولی را مسکون ساخته بعضی آنها را از جنس آرین دانسته و قومی
انکار اینمعنی کرده اند و زمرهٔ را عقیده این است که قبل از هجوم و استیلای طایفهٔ
آرین برین نقاط این اماکن را جماعتی معمور داشته و سکنهٔ اصلی این سرزمین بوده اند
چون اینها بر آنها غلبه کرده غالب و مغلوب مختلط و مخلوط گشته اند
طوایف دیگر از بنی نوع بشر که در اراضی شمال و مشرق دنیای عتیق یعنی در غیر اقلیم
ینکی دنیا و اقلیم استرالی سکنی داشتند و مسکن آنها شمال فرنك و در شمال و مرکز
آسیا بود دانشمندان قدیم یونانی و رومی معرفتی بحال آنها نداشتند لکن
بعضی از علمای عصر کلیهٔ آنها را مغول نامیده اند و جنس مغول را با سایر بنی نوع
بشر خلقتا تباین کلی است چه گونهٔ مغولها برجسته و پیشانی محدب و ذقن نیز همینطور
و رنك بدن سفید مایل بزردی و موها سیاه و ضخیم و ریش کوسه یا بیکباره طلس
اینقوم یا این جنس خصوصا از اقصی امکنهٔ شمالی آسیا مهاجرت کرده بر نقاط معینه
رفته و از قدیم دارای تمدن بوده و چینیها از همین قوم اند اگر یونانیها و رومیها این
جنس را نشناخته یعنی معرفتی بحال آنها حاصل نکرده اما آریهای آسیا اعم از هندی
و ایرانی از قدیم از وضع و حال آنها آگاه بوده و معرفتی کامل بحال آنها داشته چه
در مساکن و یورت با آنها همسایه بوده و حدودشان بیکدیگر اتصال داشته است
و هندیهای طرف شمال و ایرانیها آن قوم را سك میگفته اند و از همین لغت برهمنها
و ایرانیها اسکیت یونانیها وجود یافته و اشکانیان چنانکه مکرر نگاشته شد
همان اسکیتها میباشند و در دورهٔ ساسانیها اسکیتها را تورانی گفتند و این
لغت جامع و شامل تمام طوایف مغول و چینی تاتار و ترك و تنقوز میباشد که در ناحیهٔ
وسیعی از صفحات مرکزی و شمالی آسیا سکنی داشته و دارند و در عهد قدیم تمام شمال فرنك
هم مسکن آنها بود و علمای یونانی و رومی معرفت بحال بعضی از این طوایف که در سمت
شمال اروپا توطن اختیار کرده داشتند و آنها را فی تو امیکفتند و باید دانست

کردد

که در شاهنامهٔ فردوسی علیه الرحمه و کتب دیگر هر جا اسم سگسار و سگزی برده شده مقصود همین طایفهٔ سکا است

قومی را عقیده این است که قبل از هجوم و استیلای طایفهٔ آرین بر ایران و ارض کلده و بابل و اناطولی طوایفی در امکنهٔ مزبوره ساکن بوده سیاه پوست یا سیاه چرده اما وضع خلقت و بشرهٔ آنها شباهتی بسیاه پوستان خالصهٔ افریقیه نداشته و اینطوایف را یونانیها ایتوپی و مصریها کوش و کوشیه میگفته اند و از نژاد آنها الآن بلوچها یعنی از طوایف هندی و سکنهٔ جنوب عربستان هنوز باقی میباشند نیز مردم قدیم خوزستان قبل از هجوم آرینها از همین جنس بوده اند

نگارنده گوید این بود خلاصهٔ اقوال بزرگان اهل فضل و علم در باب معرفة الأمم و السنهٔ مختلفهٔ عهد قدیم و خود چون بنظر تدبر و تامل نظر نمائیم دانیم از مشابهت السنه بیکدیگر میتوان قرابتی نزدیک برای طوایف آرین و دو طایفهٔ بزرگ دیگر که حامی و سامی باشد ثابت نمائیم لکن میتوانیم بگوئیم قبل از انفصال این سه جنس یا سه طایفه زبانهای آنها بحدی باهم شباهت داشته که اگر السنهٔ ثلاثه را واحد دانند چندان خطا نکرده بعد از آنکه از هم دور شدند و مدتی بگذشت و لهجهٔ هر یک دیگرگون گشت لغات را تغییر کلی حاصل آمد و هر یک صاحب زبان علیحده شدند با لغت و قواعد جداگانه و رفته رفته آن در کتب یا منقورات ضبط شد و طوایف و شعبه هائی که از این سه طایفهٔ اصلی منشعب شده از حیثیت وضع و خلقت مطلقا شباهتی با سکنهٔ افریقا و اهالی شرقی و شمالی آسیا ندارند و باید دانست که علمای این مائه یعنی آنها که از یکصد سال قبل تا کنون در این مبحث سخن رانده سفید پوستها جنس قفقازی نامیده و مقصود این نیست که اینجا عنصر مخصوصا سکنهٔ قفقاز بوده اند و از آنجا بسایر اقطار عالم مهاجرت نموده بلکه این اسم را برای این طوایف اسم جامعی یافته و بعلاقهٔ مشابهت و مجاورت و قرابت همه را جنس قفقازی گفته اند

و تکمیل مرام را در آخر این فصل گوئیم اگرچه علمای قدیم ایران دستی در علم معرفة الأمم نداشته و اطلاعاتشان در عالم جغرافیا کم بوده اما باز کلماتی چند گفته و سطری چند نوشته و از اقوال آنهاست که سه پسر فریدون یعنی سلم و تور و ایرج

روم و توران و ایران را معمور و مسکون ساخته اند و یقیناً آرین یونانیان همان ایرج ایرانیها است و اینکه گفته اند اولاد سلم روم را آباد کردند از آنست که از فلک مهابت در جغرافیا حد و مغرب بابل بشمال ایران هم چنین مغرب بابل بجنوب را روم می پنداشتند و ساکن جنس تورانی را که همان طوایف سک و سکزی زمان کیان و ساروداسر دوره اشکانیان و تورانیهای عصر ساسانیان باشند ترکستان گفته یعنی از انتهای شمال کره ارض و اقصی بلاد مشرقی آسیا تا حد و دجیحون و خوارزم باین اسم موسوم شده

در تورات نیز سه پسر نوح را اجداد سه طایفه بزرگ نوشته یافث را پدر طوایف فرنگی و اغلب قبایل آسیائی و سام را پدر بنی سام که سرایانیها و کلدانیها و بنی آشور و عبرانیها و اعراب باشند و حام را پدر سیاه پوستان گفته و حام یا شام همانست که بواسطه بی ادبی بپدر خود نوح او و پسرش کنعان هر دو ملعون شدند

زبان بنی سام آرامی یعنی سرایانی بوده

در اینجا بهمین قدر مقدمه اقتصار نموده اینک میرویم بر سر اصل مطلب که نگارش لغات جغرافیائی و تطبیق و تعیین آن باشد بترتیب حروف هجی

حرف الف ممدوده

آقا - شهری بوده است واقع در مملکت منگرلی و در دهنه رود فازکه بر قره دنگیز میریزد

آرونس یا کثر یا فا - اسم قدیم شهر طالقان خراسان بوده و محاصره کردن چنگیزخان این شهر را معروف است و ترجمه یونانی این اسم دهنه جهنم میباشد

آباسی - آباسی اسم قدیم بعضی از طوایف تورانی است و آنها در از منه سالفه بسواحل شرقی دریای سیاه معروف بر قره دنگیز آمده در آن حدود سکنی گرفته اند و مملکت این طایفه در طرف مشرق بر رود قوبان و در جنوب غربی بدریای مذکور و در شمال شرقی بشعبه از کوه قفقاز محدود بوده امروز آن مملکت را آنجاز یا مینا مثل طایفه مزبوره غالباً باسم آبازه نام برده شده و گویند صحیح آن آبا زخست - آنجاز با حالا در تصرف دولت روس است و قلاع و حصون در آن ساخته و جمعی کثیر از کرجی

و ترکمان

وترکمان وروس ویونانی وارمنی باختلاط در آن قلاع وحصون ساکن میباشند وشهر آناپا وسجوم قلعه که در این حدود داست از ابنیهٔ عثمانیها میباشد غالب طایفهٔ آبازه صحرا نشین بودند وحالا مسلمان حنفی مذهب وتعداد نفوس آنها چهل ودو هزار است تا پانصد سال قبل از این پیرو دین مسیح بودند از آنوقت اسلام اختیار کردند

آبِسْت – اسم قدیم شهر بست است از اعمال قندهار واقع در ساحل جنوب شرقی رود هیرمند ودر محل التقای رود ارغنداب بر هیرمند وآن معروف بقلعهٔ بست است ودر اغلب کتب تواریخ وجغرافیا آبست ضبط شده وهیرمند را فرنگیها هلمند مینویسند

آبنیکُم – اسمی است که اهالی شهر روم بشهر معروف آنی که پای تخت ارمنستان بزرگ بوده داده اند خرابه‌های این شهر در حوالی قارص ودر کنار غربی آرپاچای هم اکنون دیده میشود کلیساهای زیاد در این بلد بوده وآن ابنیه از فرط رفعت ناظرین را متعجب مینموده

آبُوس - آباس – اسم قدیم کوه معروف بنگ کول میباشد که آنرا هزار چشمه هم میگویند این کوه در طرف جنوب شرقی شهر ارزنة الروم واقع است ورود ارس وبعضی شعب شط فرات از این کوه پرمنفعت جاری میشود مفسرین تورات وفضلای ارمنی این کوه را جنت آدم علیه السلام میدانند وبوبل از مصنفین در جائی گوید اسم حالیه این کوه ابی داغ است اما سهو کرده

آپامِیا حِزیُنا مِیا – بعقیدهٔ بعضی اسم قدیم روم قلعه است که امروز خراب ودر ساحل یمین فرات ودر لوای اورفه از توابع حلب واقع بوده جماعت دیگر گویند آپامیا مزپتامیا اسم قدیم شهر سلوکیا که در کتب اسلامیه آنرا مداین نوشته اند میباشد واین قول بنظر صحیح میآید چه روم قلعه از بلاد جزیره خارج است

آپامِیا مِزِنِش – اسم قدیم قصبهٔ قورنه بغداد بوده که در ملتقای نهرین فرات ودجله واقع است وناحیه که از البطیحه تا بصره امتداد دارد در قدیم نیز بهمین اسم نامیده میشود

آپامِیا بابیلِنیا – اسم شهری بوده در نزدیکی بابل ومیتوان گفت تل ابراهیم

که امروز جز یك تپهٔ خاك آثاری از آن نمانده جای همان شهر بوده

آپامئا مدیا — اسم شهری بوده از بلاد جبال و امروز خرابهٔ آن در نیم فرسخی قصر دوشان تپه که از قصور سلطنتی عالیه و در طرف شمال شرقی دار الخلافه طهران است دیده میشود و محل تماشاخانهٔ آن که فرنگیها سیرك میگویند نمودار و باسم گنج آباد موسوم است نگارنده بدلالت مسطورات کتب تواریخ و جغرافیای قدیم این محل را کشف کرده بنظر ثبت چند نفر از علمای این علم رسانیده

آپاوارکتیکا — در ازمنهٔ سالفه یکی از نواحی هیرکان که گرگان باشد موسوم باین اسم بوده و شهر ابیورد که آنرا باورد هم میگفتند همین نام داشته .

آپللونیا آسیریا — اسم قدیم قصبهٔ شهربان یا شهروان بوده که محل آن در نیم فرسخی ساحل جنوب شرقی رود دیاله در من اعمال بغداد است و باید دانست که آپللن کنایه از آفتاب است و این نیر که امروز مرکز عالم ماست و ایرانیهای قدیم آنرا شید اشیدا و اعراب نور الانوار میگفتند صابئین رب النوع نور و فنون و صنایع و علوم و طبابت میدانستند و یونانیها و رومیها با آنها در این عقیده موافقت یعنی معبدی که باسم آپللن بنا میکردند اضافه باسم آن شهر میکردند چنانکه آپللونا آسیریا یعنی معبد شهر آسیری و شهرها نیز همین اسم نام میدادند و از این قبیل نسبت نظر داشت مثل شهرهای اسکندریه و انطاکیه و سلوکیا و آپامئا که منسوب باسم اسکندر کبیر و آنطیوخس و سلوکوس و آپامه مادر سلوکوس نیکاتور شده

آتروپاتنا — اسم قدیم مملکت آذربایجان است و آذربایجان ابتدا از مدی یعنی از بلاد جبال بود بعد جدا شد و وجه تسمیهٔ این ولایت باین اسم آنکه در زمان دارا آخرین پادشاه کیانی شخصی آذرباد نام از جانب آن پادشاه در این ولایت حکومت داشت و آذرباد را یونانیها آتروپات میگفتند و ولایت منسوب باو را آتروپاتنا ضبط کرده بعد بزبان پهلوی آنرا آذربادکان گفته و اعراب آنرا معرب نموده آذربایجان کرده اند کرسی این ولایت کازاکا یا کانزاکا بوده که تقریبا همین تبریز حالیه است و از امنه آنرا تاوریز بلغظ نموده اند

آتوریا — آتوریا ممالك آتور است که آسیری حالیه باشد و یونانیها آن را

آتورپا تلفظ نموده اند در اکثر کتب فارسی و عربی آثورا آشور نوشته اند

آدرانوچیوم — اسم قدیم قصبهٔ اردانوج است و اردانوج تابع لوای چلدر ولایت ارزن الروم بوده در جنگ آخری روس و عثمانی اردانوج با قارص و اردهان واولتی بدولت روس واگذار شد قلعهٔ مثل قلعهٔ بلدهٔ نور بلکه صعب تر در بالای این قصبه موجود است

آدیابن — اسم قدیم ناحیه ایست که اربل دار الملك آن میباشد زاب علیا و زاب سفلی و دجله و سلسلهٔ کوهی این ناحیه را محدود نموده باصطلاح عثمانیها فضای اربل تابع لوای کرکوك از ولایت موصل از ممالك عثمانی است و آن همان آدیابن قدیم میباشد ابتدا اسم آن کادیاب یا شادیاب بوده و شاداب مخفف شادیابست

آرابیا — آرابیا همان عربستان است که یونانیها اینطور تلفظ نموده اند و باید دانست که علمای جغرافی قدیم تمام جزیرة العرب را عربستان میگفتند و آنرا منقسم به سه قسمت بزرگ کرده بودند و ما بعد از تحدید حدود این مملکت و بیان قسمتهائی که در کتب جغرافیای اسلام نگاشته شده بشرح سه قسمت مسطور خواهیم پرداخت

امّا حدود جزیرة العرب یا عربستان در شمال شرقی و شمال این مملکت محدود میشود بشط فرات و در شمال غربی بولایت حلب و در مغرب بولایت بلقای سوریه (شام) تا خلیج العقبه و در غرب مایل بجنوب میرسد بباب المندب از دریای احمر در جنوب شرقی بدریای باب المندب و دریای عمّان و در شرق مایل بجنوب بخلیج فارس تا مصب شط العرب که شکلاً مثلث میباشد و شبیه است بهرم کلانی که از رأس تا قاعدهٔ آنرا دو نیم کرده باشند که در شمال غربی و مغرب واقع است بخشکی اتصال دارد سطح این مملکت شش کرور و یکصد و پنجاه و شش هزار کیلومتر مربع است و عدد سکنهٔ آنرا بیست و چهار کرور تخمین نموده اند ولی از قراین و قواعد علمیه معلوم میشماید که زیاده از این است کلیهٔ عربستان این اوقات چهار ده قسمت است از قرار شرح ذیل وار سمت رأس

اوّل بادیة العربیة و آن از نجف اشرف است تا بلقای شام و این قسمت در شمال جزیره واقع و آبادی آن در ساحل جنوبی فرات است

دوّم ارض تیه که از بیسان تا کانال سویس معروف بسویز امتداد میباید و در طرف

مغرب

مغرب مایل بشمال جزیره واقع و آبادانی آن آنچه در سرحد سوریه است تابع ولایت
بلقای شام میباشد و آنچه فیما بین خلیج عقبه و کانال سویش است بخدیو مصر تبعیت دارد
سیم حجاز است که فیما بین بادیة العرب و ارض تیه و بحر احمر و یمامه و تهامه و در طرف
غرب جزیره واقع و شکل آن مربع است
چهارم تهامه است فیما بین حجاز و بحر احمر و یمن و حضرموت و یمامه و آن نیز در طرف
غرب جزیره واقع ولی شکل آن مستطیل میباشد
پنجم یمن است که فیما بین تهامه و بحر احمر و عدن و حضرموت و باز در غرب جزیره واقع شده
ششم عدن است فیما بین یمن و حضرموت و ملتقای بحر احمر و باب المندب و در انتهای
جنوبی جزیره واقع و شکل آن مثلث است
هفتم بصره است فیما بین بادیة العرب و شط العرب و بحرین و خلیج فارس و در مشرق
مایل بشمال جزیره واقع و شکل آن نیز مثلث است
هشتم بحرین است که فیما بین یمامه و مسقط و بصره و خلیج فارس و در مشرق جزیره
واقع و شکل آن نیز مثلث است
نهم مسقط است فیما بین بحرین و خلیج فارس عمان و در طرف مشرق جزیره واقع
و شکل آن مستطیل میباشد
دهم عمان است که اطراف آنرا خلیج فارس و مسقط و یمامه و احقاف احاطه کرده و
در منتهای مشرق مایل بجنوب جزیره واقع شده
یازدهم احقاف است که فیما بین دریای عمان و شحر و عمان و یمامه و تهامه و در
جنوب شرقی جزیره واقع است
دوازدهم شحر است محدود بدریای عمان و احقاف و حضرموت و تهامه که در منتهای
جنوب جزیره واقع شده
سیزدهم حضرموت است که فیما بین عدن و دریای مندب و یمن و شحر و نیز در انتهای
جنوب جزیره واقع میباشد
چهاردهم یمامه است که آنرا بادیة العرب و بحرین و بصره و عمان و احقاف و شحر
و تهامه و حجاز احاطه کرده و در وسط جزیره واقع است

طرف جنوبی بادیة العرب وشمالی یمامه را نجد داخل گویند و بحرین و نصف دیگر یمامه را نجد خارج گویند و مملکت شحر و سبا و مآرب مینامند و اما سه قسمت جغرافیای قدیم بترتیبی است که در ذیل نگاشته میشود

آرابیا دِزِرتا – معنی این کلمه همان بادیة العرب است حد این قسمت را از طرف شمال پالمیره که تدمر باشد دانسته اند و تمام قسمت شرقی جزیرة العرب را از شمال غربی تا شمال شرقی موسوم باین اسم کرده اند و آن عبارت است از بادیة العرب و یمامه و احقاف و مسقط و عدن و این قسمت از دو قسمت دیگر وسیعتر است اما لم یزرع و شن زار میباشد بطلیموس مصری گوید ده طایفه با جمعیت در این قسمت بادیه نشینی مینمودند از آنجمله بوده است بنی قحطان

آرابیا فِلیکس هرز — معنی این کلمات عربستان سعید است چه این قسمت را بسبب سوق عکاظ مکهٔ معظمه زادها الله شرفا و تعظیما که هر سال یکبار برپا میشد با سعادت و فرخنده میدانسته اند توضیح آنکه در سوق عکاظ مزبور مال التجارهٔ هندوستان بلکه چین داد و ستد میشده و بعضی را نقدا می‌خریدند و قدری را مبادله میکردند و چون اعراب آن امتعه را بشام حمل نموده بتجار یونان و رومیة الکبری میفروختند یونانیها و رومیها گمان میکردند آنجمله محصول و حاصل زمین عربستان و نتیجهٔ سعی اهالی آنست و فرض مینمودند که هوای این مملکت دائما با اعتدال و انهار و اراضی همواره سبز و خرم و مملو از اشجار و ازهار میباشد این است که این قسمت را عربستان با سعادت میدانستند چون با طلسهای قدیم نظر نمائیم معلوم شود که مملکت حجاز و تهامه و یمن و عدن و حضرموت و شحر را علمای جغرافی آن ازمنه جزء این قسمت میشمرده اند و مورد و بلسان وکندر و لوس را محصول بلاد یمن میدانستند

بطلیموس مصری گوید پنجاه و شش طایفه از عرب در این مملکت سکنی داشته و از آنجمله بوده است طایفهٔ حمیر که پنج قبیلهٔ آنرا ببزرگی ستوده اند و نیز دانشمند مصری اسم صد و هفتاد شهر این مملکت را میبرد بلاد معظمهٔ عربستان سعید مآرب یا ینبوع و سبا و یثرب یا مدینهٔ منوره و ماکورابا یا مکة الرب یا مکان الارباب که مکهٔ معظمه اجلها الله تعالی باشد و نجران و معیله و غیرها

عاد و ثمود و جدیس و طسم و غیرها که آنها را عرب بایده مینامند بواسطهٔ اینکه از ایشان اعقابی درد نیا نمانده در این قسمت میزیستند

آرابیاپترا — این قسمت را بواسطهٔ شهر پترا که معروف بمدا بن صالح است باین اسم موسوم نموده اند و این مملکت عبارتست از وادی تیه که حضرت باری تعالی چهل سال بنی اسرائیل را در آن سرگردان و محبوس داشت و مدا بن صالح امروز معروف بدالحجر است طایفهٔ عمالقه و مدین و نبط در این قطعه سکنی یافته و هم اکنون خانه های عمالقه که در کمرهای کوه در سنگ تراشیده شده مشهود و اسباب عبرت ناظرین است کوه سینا که فیما بین خلیجها عقبه و سویش میباشد از مفاخر این قسمت است

آرابیتا — اسم طایفه بوده که در طرف مغربی رود سند که آن را فرنگیها اندوس میگویند و بر محیط هند میریزد سکنی داشته بعد از آنجا کوچ کرده بزابلستان آمده در آنجا بورث و اقامت اختیار کرده اند و میتوان گفت این طایفه افاغنه یا قومی از آنها میباشند بعضی از علمای علم انساب طایفه خز بوده را اوریته هم نامیده اند

آراختس — اسم قدیم رودخانهٔ ارغنداب بوده و آن از سلسلهٔ کوه پاغان واقع در ایالت مالستان یعنی افغانستان از چندین چشمه تشکیل یافته از شمال بطرف مغرب جاری شده از سمت غربی قندهار گذشته برود های تازمان و انکران پیوسته از کنار قلعهٔ بست برود هیرمند میریزد

آراخزیا — اسم قدیم افغانستان است مسیو کیبر از افاضل علمای جغرافیا گوید هوای این مملکت سرد و ارتفاع آن از سطح دریا از هزار الی هزار و دویست متر است اگر چه زراعت آن زیاد نیست ولی برای اغنام و مواشی چراگاههای پرفایده بسیار دارد سکنهٔ قدیم این مملکت را پاکتوی مینامیدند در این وقت آنها را پشتو میگویند اهالی ایران آنها را افغان میخوانند در سمت جنوب غربی این مملکت زمین مسطح است و دو رودخانهٔ عظیم در این ناحیه جاری میباشد اسم یکی نومانداوس است یعنی دارای یلاق زیاد و آن همان است که امروز معروف باسم هیرمند میباشد دیگری موسوم بآراختس که حالا ارغنداب مشهور میباشد و تمام قسمت جنوبی پشت مملکت را باسم این رودخانه آراخزیا گفته اند

در وسط این مملکت اسکندر کبیر برای مهاجرین مقدونیه شهری بنا کرده آنرا باسم خود و بنام
مملکت الکساندریا آراخس نامید یعنی اسکندریهٔ آراخزیا و آن همین قندهار حالیه میباشد
کاتب چلبی از اجلهٔ فضلای عثمانی در کتاب جغرافیای تاریخی خود که موسوم به جهان نماست گوید
آراخزیا منتمی از مملکت سیستانست و اسکندر کبیر بانی شهر قندهار صاحب قاموس الاعلام
میگوید آراخزیا اسمی است که یونانیهای قدیم بدار الملک سیستان داده اند و آن شهر را
سمیرامیس ملکهٔ آشور بنا کرده است و کوفن نامیده و شك نیست که کوفن شهر کابل حالیه است
چه در انوبل مینویسد کوفن اسم رودخانه ایست که از کابل عبور میکند و رودخانهٔ مزبور که برود
کابل معروف میباشد از چند چشمه کوه هندوکش تشکیل یافته و جاری شده برود پنجاب
میریزد و بنا براین میتوانیم بگوئیم زابلستان قدیم همان آراخزیا بوده است نیز کاتب چلبی در
فصل بیست و پنجم از کتاب خود گوید عرب زرا اهالی فرس باختر میگویند و زابلستان مملکتی است
که اطراف آنرا کوهها احاطه کرده ولایت طولانی میباشد حدود آن در مشرق پیشاور و بعضی
از بلاد هند و در مغرب کوهستان هزاره و در شمال ولایت قندرو و کوه هندوکش و در جنوب
افغانستان و قزلباش و امکنهٔ دیگر و دار الملك این مملکت شهر کابل است در از منهٔ سالفه اهالی
این شهر را مبارك و مقدس دانسته احترام آنرا از فرایض میدانسته اگر یکی از سلاطین آنها در
غیر شهر کابل تاج گذاری میکرد اطاعت و انقیاد او را واجب نمیشمردند

در تاریخ کاشغر از مؤلفات عاطف بیك که بزبان ترکی است و در سال هزار و سیصد و دو
در اسلامبول طبع شده چنین مسطور است که تمام پادشاهان زابلستان را که در صدر اسلام
سلطنت مینمودند زنبیل میگفته اند مصنفین عرب زنبیل را زنبیل نوشته اند و آخر الامر
تحریف کتّاب زنبیل را رتبیل کرده چنانکه فیلقوس پدر اسکندر فیلقوس شده نیز همین مؤلف
گوید زنبیلها با امراء مسلمان سیستان گاهی جنگ میکرده و زمانی صلح مینموده اند

در تواریخ عجم زال پدر رستم را حکمران سیستان نوشته اند و رستم را که میگویند چند صد
سال عمر کرده چون عقل از قبول این گفته ابا و امتناع دارد اگر بخواهیم محمل صحیحی برای این حرف
قرار دهیم باید بگوئیم چند نفر از همین خانواده حکمرانی سیستان کرده و چون رستم شخص نامی
بوده شاهنشاه ایران بآن چند نفر حکمران متوالیاً لقب رستم داده و از این قبیل کار در عالم
نسبتاً اتفاق افتاده است نیز میتوانیم گفت زال مخفف زابل و زابل مخفف زابیل است

آرادوس - اسم دو جزیره بوده است در خلیج فارس در حوالی هرموز که طایفهٔ موسوم بر فنیقیه از این دو جزیره مهاجرت کرده به ممالک ساحلیهٔ شام رفته در آنجا سکنی گرفته اند ایطالیه که فرنگیها آنها را فنیسی میگویند در تجارت و کشتی رانی انگلیسهای زمان خودشان محسوب میشوند

آرارات - اسم قدیم ناحیه بوده که رود ارس از آن ناحیه میگذشته بعدها کوه ماسیس که ترکان آنرا آغری داغ میگویند و در حد فاصل ممالک دول ایران و روس و عثمانی واقع است باین اسم موسوم گشته کیپرت استاد بزرگ جغرافیا گوید موسوم شدن این کوه باین اسم از روی تحقیق و مأخذی نبوده است در هر حال چون طایفهٔ اوراتی یا اورارتو از طوایف تورانی در این ناحیه حکومت مینموده این سرزمین که در حقیقت ارمنستان کبیر است منسوب باین طایفه شده آنرا آرارات گفته اند

آراکسس - اسم یونانی رود ارس است که از کوه مین گول واقع در ارزنة الروم سرچشمه گرفته از اراضی دولت علیهٔ ایران گذشته داخل رود کر شده بدریای خزر میریزد

آراکسس مزپتام - اسم قدیم رودخانهٔ خابور است که از جبال ویران شهر واقع در داخلهٔ لواء دیر سرچشمه گرفته در سمت شمالی تل کوکب به رودخانهٔ جغجغا پیوسته در پائین البصیرة فیما بین دیر و میادین بشط فرات میریزد

آراکس - اسم قدیم رود کر فارس است که از کوهستان سمت شمالی شیراز تشکیل یافته و بطرف جنوب شرقی جاری گشته در مرودشت با رود پلوار یکی شده بدریاچهٔ موسوم به دریای نیریز میریزد

آراگوس - اسم قدیم رودخانهٔ یورا میباشد که از شیروانات میگذرد و به رود کر میریزد

آرامنا هارایم - اسمی بوده که قدما خاصه کتب یهود به مزپتامی یعنی الجزیره داده اند و آن عبارتست از اراضی واقعه فیما بین شط فرات و دجله و کوههای ارمنستان

آربلا - اسم قدیم اربل است که واقع در لوای شهر زور از ولایت موصل میباشد بنای این شهر در زمان سلطنت بنی آشور شده گویند چون آربایل دو یمین پادشا

بنی

بنی آشور این شهر را برای اشتهار و مخلد نمودن نام خود بنا کرد باسم او موسوم شد بر فرض صحت میتوانیم گفت آربلا واربل هر دو همان آربائیل است که بحرف با تخفیف شده در هر حال جنگ سکندر کبیر با دارا در حوالی این شهر اتفاق افتاده و بعد از آن جنگ سلطنت کیان منقرض شده است (در ۳۳۱ قبل از میلاد)

آرتاکئانا — اسم قدیم شهر هرات بوده است

آرتاکساتا — اسم دار الملک سلاطین اشکانی ارمنستان بوده و این شهر را آرتاکس پادشاه ارمن بدستور العمل آنیبال سردار کارتاژ در سال صد و هشتاد قبل از میلاد در ساحل شمالی رود ارس بنا نموده در سال پنجاه بعد از میلاد رومیها آنرا خراب کردند و خرابه شهر الآن موجود و در نقشه‌ها جدید محل آن فیما بین قریه توپ و ده لو مشهور است

آرتاگرتا — اسم قدیم قصبه قرهٔ باغچه است که در ده فرسخی جنوب غربی بایزید واقع میباشد این قصبه را آرتاگرا هم مینامند یعنی قلعهٔ آرد و در قدیم الایام از اعمال آدربایجان محسوب میشده

آرتمیتا - آرمینیا — اسم قدیم قصبهٔ ادرمید است و آن در ساحل جنوب شرقی دریاچهٔ وان واقع شده گویند سمیرامیس ملکهٔ بابل بعد از فتح قلعهٔ وان این شهر را بنا کرد و چون آب نداشت نهری ساخته از محلی بعید آب باینجا آورد اکنون آن نهر موجود و باسم همان ملکه منسوب میباشد چون آبی که در آن نهر جاری است زیاد کج دارد بستر نهر مثل ناودانی از کج بنظر میآید

آرتمیتا آسیریا — اسم قدیم دستگرد است و آن در کنار رود دیاله واقع میباشد این شهر را ملوک بابل بنا کرده و در زمان ساسانیان یکی از شهرهای معتبر بلکه پایتخت خسرو پرویز بوده و قصور عالیه داشته چون هرقل قیصر قسطنطنیه بر خسرو غالب شد این بلد را قتل و غارت کرد و هر چه از دولت قیصری گرفته بود مع شیء زاید مسترد نمود و این واقعه در نتیجهٔ جنگ سی ساله که چوب صلیب را خسرو از یونانیها گرفته بود واقع

وارث بزبان کلدانی ارض است و میتا یعنی میت یعنی زمین بایر و ارض میت کرامر و زهم مصاصح است که در جمع آن اراضی موات میگویند

بعقیدهٔ بعضی آرمیتا آسیریا قصر شیرین است که مابین زهاب وخانقین میباشد
آرتی کنه — اسم قدیم اردستان بوده که فیمابین کاشان ونائین در سر راه واقعست
وبا ارآرت چنانکه گفتیم بزبان کلدانی ارض است وکنه مستور یعنی ارض مستور
آرزاننه — اسم شهری از کردستان ارمن بوده وآن امروز خرابست وخرابه‌اش
فیمابین قصبهٔ زوق ورضوان واقع در لوای شعرد از ولایت تبلیس موجود ونقشه‌ها
نیز آن نقطه مشهود میباشد ارامنه وآشوریها آنرا ارزن مینامیدند واین اسم در کتب
جغرافیای اسلام نیز ضبط شده
آرزن — اسم قدیم شهری بوده است از ارمن که امروز معروف به آراز میباشد و
آنجا الافریهٔ معتبری است در دشت ارزنة الروم در کنار فرات کردرا این موقع آنرا
فرسو مینامند ومعروف است که شهر ارزنة الروم در عهد قدیم در آنجا بوده است
آرساکیا — اسمی است که پادشاهان اشکانی بشهری یا بعضی از این شهر که خودشان
بنا کرده بودند داده اند
آرساموزاتا — اسم قدیم سمیساط است وآن در کنار فرات واقع بوده وامروز
مرکز ناحیه وقصبهٔ کوچکی است در داخلهٔ لواء ملاطیه تابع ولایت معمورة العزیز
که معروف به خرپوت بود
آرساناپاس — اسم قدیم دو رودخانه است یکی از آن دو را امروز مراد چای
میگویند وآن بزرگتر ویکی از شعب فرات است این رودخانه از کوه نمرود سرچشمه
گرفته از ملاذکرد ودشت موش وپالو میگذرد ودر معدن کبان بفرات میریزد ازمنه
آنرا میرات وارادزانی مینامند رودخانهٔ دوم که کوچک است از کوه سمیساط جاری
شده نیز بفرات میپیوندد
آرسیساپالوس — اسم قدیم دریاچهٔ وان بوده ویونانیها آنرا تسپتی وآرغس
میگفته اند وحالا آن دریاچه معروف بروان دریاسی میباشد
آرسیسا — در ازمنهٔ سالفه شهر قدیم وپای تخت ارمن را باین اسم نام میبرده
وامروز آن معروف به ارسکی ارجیش میباشد این شهر را دریاچهٔ وان فرا گرفته در
تابستان گاهی آثار آن پیدا ونمودار میشود

آرگانا — اسم قدیم قصبهٔ ارغنی واقع در لوای معدن ارغنی از ولایت دیاربکراست ومعدن مس بسیار با منفعتی در ناحیهٔ این قصبه موجود ودر کار میباشد

آرکیپائی — هرودوت ابوالمورخین گوید ارکیپائی طایفه از اتراك میباشند واین طایفه مصلح وآبرومند ومردمان درستی هستند در طرف شمالی دریای خزر سکنی دارند وچادرنشین اند

آرماویرا — اسم قدیم دارالملك ارمن بوده ودر خرابهٔ این شهر حسینخان قاجار قزوینی سردار آباد ایروان را بنا نمود

آرمینیا — اسم مملکت ارمنستان قدیم بوده که امروز در حدود دول ایران وعثمانی وروس واقع است در عهد قدیم حدود این مملکت در شمال گرجستان وایمرتی ودر مغرب اناطولی ودر جنوب مزوپوتامی یعنی الجزیره وجنوب شرقی آثور یا کرآشور باشد وامروز معروف به آسیری است وما آنرا کردستان عثمانی میگوییم ودر مشرق آذربایجان میباشد این مملکت از شمال شرقی بجنوب غربی ممتد یافته وقدما آنرا منقسم برد وقسمت نموده بودند قسمت اول را ساتالا میگفتند یعنی ارمنستان کبیر وقسمت ثانی را اسمیرا یعنی ارمنستان صغیر وساتالا را نیز منقسم بسه قسمت کرده وهر قسمت را هم چند ناحیه قرار داده بنابراین قسمت اول ارمنستان کبیر عبارت بوده از نواحی واقعهٔ مابین رود ارس وشط فرات. وهر ناحیه اسمی داشته بشرح ذیل

آکیلیسین وساکاسین وباسیلیسین وکاتارزین وفاسیان وکلشن

قسمت دوم از مملکت ارمنستان کبیر که فیمابین شط فرات ودجله واقع بوده نیز منقسم بچند ناحیه کردیده واسامی آن از قرار ذیل است

سفن وآرزاین وخرزن وباگرایداین وکردیان وکیه ومکسن وکارنیتید

قسمت سیم از مملکت ارمنستان کبیر درمیان رود ارس وآی بی ربا واقع بوده ونواحی آن موسوم باسامی ذیل شده

آربالیین واتن وآبارانی وتائخی واسکیشینی وسائنی

شهر

شهرهای تخت این مملکت را آرتاکسا تا میکفته اند و آن امروز خرابست و معروف بر کهنه از جیش و در طرف غربی بحیرهٔ وان واقع

اما ارمنستان صغیر حد شمالی آن کولشید و حد مغربی کاپادوس و جنوبی کماژن و مشرقی فرات بوده و کلیته بر پنج ناحیه قسمت شده باین صورت

ملیتین وکاتائنی وموریان ولاویان وراون

بدلیل این مخذ پید واد لئه دیگر مینواییم کفت محال حرند و ماکو و خوی و سلماس و بعضی از نواحی غربیهٔ ارومی ایران و تمام کورنا توری ایروان و قارص و اردهان و اولتی و ارتوین و روسیه ولوای کوار و وان و موش و تبلیس و ارزنة الروم و بایبورت و ارزنجان و قره حصار شرقی و کونیک و خربوت و ملاطیه و سیواس و بیره جک و مرعش عثمانی در ایام قدیم جزء مملکت ارمنستان محسوب میشده

آریا — اسمی است که یونانیها بولایت هرات داده یعنی اسم این ولایت را ایطور تلفظ مینموده اند ایرانیهای قدیم اینجا را هاریوا می کفتند و در منقورات بیستون که بفرمان دارای کبیر نقر کرده اند هاروا ضبط شده

هاروا در زبان زمنی که مرکب از زبان پارث و مد و فارسی قدیم است بمعنی مشرف میباشد کیپرت از اجلهٔ علمای جغرافیا کوید آریا ناحیه ایست که رود خانهٔ هری یا هری از آن میکذرد پس آریا کلیتهٔ اسم ناحیهٔ هرات حالیه بوده و الکساندریا اریون که بمعنی اسکندریهٔ آریا میباشد اسم دار الملك ولایت هرات است که اسکندر کبیر تجدید عمارت آن نموده و جمعی از مهاجرین یونان را در آن ساکن کرده و میشود که آن همین شهر هرات حالیه باشد اگر چه شهر هرات قبل از اسکندر موسوم به ارتاکوانا بوده

در حدود ولایت آریا فیمابین مصنفین خاصه جغرافیادانهای روم و یونان اختلافست استرابون مورخ کوید یك حد آریا پنجاب است و حد دیگرش سرحد کرمان و بلوچستان و بعد از این شرح تمام مملکت خراسان را جزو آریا شمرده

مؤلف کتاب قاموس الاعلام میکوید آریا اسمی است که جغرافیادانهای قدیم یونان بشهر هرات و قسمت شرقی مملکت خراسان و سیستان داده و بعضی تا سرحد هند را جزو

آریا داسته چنانکه تمام افغانستان و بلوچستان را اما ظن غالب این است که آریا لفظ اسم ولایتین هرات و بلخ بوده بسیاری از متأخرین علما که در انساب و السنه امم تدبّر کامل نموده چنین دانسته که در زمان قبل از تاریخ طوایفی که در حدود بلخ و هری ساکن بوده موسوم باسم آریا شده و بعدها مملکت را باسم سکنه نامیده اند و آن طوایف در اوقات مختلفه هندوستان و ایران و تمامی اروپا مهاجرت کرده اند

اگرچه نمیتوان گفت مملکت آریا مهد بنی نوع بشر بوده است اما میتوان قبول نمود که مدنیت انسان ابتدا در این سرزمین بنای شروق و ظهور را گذاشته چه از جهة استعداد موقع و مکان و خصایص اقلیمی آن طایفه که در آن نشو و نما نموده از حیثیت تناسب خلقت اعضا و هوش و ذکا بر مردم اقطار دیگر برتری داشته و پیش از سایر اقوام بحالت تنبّه و تمدّن فایز گشته در زمانی که غالب قبایل صحراگرد و خانه بدوش بوده و بشکار و شبانی معاش مینمودند اهل آریا بشهرنشینی و زراعت مایل گشته و چون از آفات باد بهرگردی محفوظ مانده همواره بر جمعیت آنها افزوده تا آنکه مملکت بلخ و هرات بر آنها تنگ شده و بخیال مهاجرت افتاده اند در اینصورت میتوانیم بگوئیم بسیاری از مردم ممالک بعیده اصلاً از قوم آریا میباشند

آریانا

استاد جغرافیا دانها کیپرت گوید آریانا اسم قدیم مملکت ایران حقیقی است و این اسم را طایفه موسوم به آرین باین مملکت داده اند و معلوم نیست که کی و در چه قرن این طایفه از طرف شمال و نواحی تاتارستان کوچ کرده باین مملکت آمده اند

یونانیها لفظ قسمت شرقی مملکت ایران را آریانا یا آریای گفته اند و مسلّم است که تا پانصد اند سال بعد از خروج اسکندر کبیر این مملکت را ایران نمینامیده از زمان اردشیر اول پادشاه ساسانی اسم ایران مذکور و شایع گردید یعنی ایران اسم قدیمی اراضی واقعه در سمت شمال که رود خانه های سیحون و جیحون آنها را سیراب مینمایند بوده در سلطنت ساسانیان آن اراضی را توران گفتند و اسم آنها را باین مملکت دادند بعضی از مصنّفین قدیم را عقیده این بوده که اراضی واقعه ما بین رود پنجاب و دجله و دریای خزر و عمان موسوم به آریانا یا آریا بوده آمین مارسلین مورّخ بلخ حدّ آریانا یا آریا را خالی چنین دانسته هرودوت میگوید پیش از این مملکت مدی یعنی عراق عجم یا جبال موسوم باین اسم بوده

بطلیموس مصری گوید یکی از طوایف تورانی که فیمابین جیحون و سیحون یورت داشتند
آریاکا نام داشتند و از کجا که طایفهٔ مزبوره از یورت خود کوچ نکرده باشند و به جبال نامیده
نیامده باشند و بعد از تصرف این مملکت اسم خود را بآن نداده و مملکت را آریاکا نگفته و
عراق معرب آریاکا نباشد

هرودوت میگوید سکنهٔ این مملکت یعنی ایران را آرین مینامیدند و معنی این کلمه رشید است
و قوم آرین آنهائی بودند که هندوستان و ایران و ترکستان و ارمن بل اغلب بلاد فرنگ را
معمور ساختند و مدیها نیز از این قوم اند و بدوا آرین نام داشته

جمعی را عقیده این است که قوم نجیب آرین از اولاد یافث اند و ابتدا آنها در یک سرزمین
سکنی داشته بعد نزاع و خلاف در میان آنها در گرفته از هم جدا و متفرق گشته هر فرقه
بطرفی رفته اند و بواسطهٔ اختلاط با سایر امم زبان اصلی آنها که سانسکریت بوده تغیر یافته
چنانکه آرینهائی که بایران آمدند زبان زند را که تحریف زبان سانسکریت میباشد اختیار
کردند و آرینهای هند زبان اصلی خود را بالنسبه حفظ نمودند و از این دو زبان السنهٔ آرینهای
اروپا مشتق شد و بعضی گفته اند زبان اصلی طایفهٔ آرین زند بوده که کتاب مقدس زند و
اوستا را بآن زبان نوشته اند

آنها که در علم انتشار بشر دقتی نموده گفته اند قوم آرین ابتدا در ترکستان و باختر تا سرحد
تبت جای داشته و معلوم نیست که از آنجا بترکستان یعنی بر اراضی فیمابین جیحون و سیحون
آمده اما معین است که از قدیم متمدن بوده و تماما در آن عهد مذهب آخشیجی داشته یعنی
عناصر اربعه را خالق کائنات میدانسته و می پرستیده اند بعدها هر قومی از آنها مذهبی
علیحده اختیار کرده و اختلاف مذهب اسباب جدائی آنها از یکدیگر شده دسته از
آرینها از کوه هندوکش عبور کرده بطرف هندوستان رفته دستهٔ دیگر بخراسان و ایران
و ارمنستان روانه شده قسمتی در مقر اصلی خود یعنی ترکستان مانده و اختلاف مذهب
و جنگ مذهبی در میان آن طوایف طوری سخت گشته که دیو که رب النوع آرینهای هند
بود اهریمن آرینهای ایران گردید

آربوس — بعضی از جغرافیادانهای قدیم این اسم را بر رود هیرمند داده اند اما
حق این است که اسم قدیم هری رود بوده

آذیا (آسیا) - آذیا را مردم مشرق آسیا تلفظ میکنند و آن اسم اقلیمی از اقالیم خمسهٔ کرهٔ ارض میباشد و از چهار اقلیم دیگر وسیعتر و مهد بنی نوع بشر و ظهور تمدن در آن از همه جا بیشتر شده بوده وجه تسمیهٔ این اقلیم را با این اسم یونانیهای قدیم بلکه جغرافیادانهای قرون متوسطه و متأخرین هم نمیدانسته اند هردوت که پانصد سال قبل از میلاد تاریخ خود را نگاشته هرچه خواسته است وجه موجهی برای این تسمیه ذکر نماید ممکن نشده در این اواخر که در خرابهٔ شهر قدیم نینوا کاوش مینمودند لوحهٔ منقوری بدست آوردند خط این لوحه پیکانی بود که اهالی اروپا کونیفرم میگویند و بزبان آشوری نوشته شده چون آن لوحه را خواندند معلوم شد که آثور بمعنی مشرق است و عرب بمعنی مغرب و آثور آسیا شده و عرب اروپا و یونانیها آثور را به اناطولی ترجمه کرده و عرب را به اسپریا بعد بزبان لاتین ترجمه شده اناطولیا را لاتینها اریانت و اسپریا را اوکسیدنت گفتند و بیشتر یونانیها که در آرشیپل یعنی جزیره های بحر الجزائر واقعه فیما بین آسیا و اروپا سکنی داشتند تمامی یونانستان را که در شمال پلوپنز واقع بود اروپه نامیدند و طرف مقابل را آسیوس مختصر بعد از تحریفات چنانکه ذکر شد آثور آسیا شد یعنی مشرق و عرب اروپا شد یعنی مغرب

در اشعار هومر شاعر معروف یونانی آسیوس هست و آن هم اسم یکی از پهلوانان بوده هم اسم ناحیه از نواحی لیدیا که امروز آن مملکت عبارتست از لواهای آیدین و صاروخان بنی آشور که یکوقتی لیدیا را هم در تحت سلطنت خود داشتند بزبان آشوری که زبان اولاد سام بود آن را آثوه نامیدند و لفظ عرب بزبان عبری و زبان مردم فنیقیه که هردو از شعب اولاد سام است بمعنی تاریك میباشد و زبان عربی که باز از همان زبان مشتق شده عرب را غرب کرده نیز میتوانیم گفت عرب فنیقیه را یونانیها تصحیف نموده و چون با ندا شته باز اپا کرده و ایوروپوس گفته و ایوروپوس یوروپ و اروپ و اروپا شده و از این تغییرات در کلمات و الفاظ بسیار اتفاق افتاده

آزی مینر — اسم شبه جزیرهٔ بزرگی است در منتهای غربی آسیا واقع و امروز معروف به آزی مینر میباشد یعنی آسیای صغیر این قطعه با وسعت را یونانیهای قدیم میکرو آسیا و رومیهای قدیم آسیا مینر و جغرافیادانهای اسلام روم مینامیدند

آراکس

اسم رود ارس باشد که حد
ایران وارمنستان است و
اسم رودی است در عراق ع
که آنرا حالا الخابور گوین

دراین عصر آزی مینور را غالبا باسم اناطولی نام میبرند واناطولی در زبان گرک بمعنی مشرق است چه این مملکت نسبت بیونان در طرف مشرق میباشد وامروز این اسم یونانیها مشهور ودر افواه است مملکت اناطولی یا آسیای صغیر در وسط ممالکی واقع است که آن ممالک در ازمنهٔ سالفه معروف بافطار مدنیهٔ عالم بود سه طرف اناطولی را دریا احاطه کرده وفقط در طرف مشرق بخشکی وصل میباشد در سمت شمال محدود بدریای سیاه ودریای مرمره ودر جانب جنوب بدریای سفید ودر مغرب به آرشیپل اطه لردگزی میباشد خلیج اسلامبول وخلیج چناق قلعه اناطولی را از اروپا جدا کرده است اگرچه حدود شرقیه یعنی حدود ثانی این مملکت را نمیتوان درست معین نمود ولی بطور تخمین میتوان گفت آن محدود بسلسلهٔ جبالی است که از کوه قفقاز باسکندرون امتداد یافته و منتهی برأس الخنزیر واقع در جنوب خلیج اسکندرون شده ودر بعضی جاها شط فرات حدود شرقیهٔ این خطه را محدود میسازد وآن در سمت جنوب شرقی کردستان وجزیره وشامات است امتداد این مملکت در ساحل بخط مستقیم چهار هزار کیلومتر است که هزار و سیصد کیلومتر آن در کنار دریای سیاه وپانصد کیلومتر در کنار دریای مرمره وهزار و یکصد کیلو در اطه لردگزی وهمین قدر نیز در ساحل دریای سفید میباشد وامتداد خط حدود اناطولی تقریبا هزار وسیصد کیلومتر میشود در هر طرف از سواحل مذکوره خاصه در سواحل غربیه خلیجها ولنگرگاههای محفوظ دارد که هم برای تجارت نافع است وهم برای جنگ مساعد وغالبا معمور میباشد از سواحل دریای بحر الجزایر تا مجرای شط فرات منتهای طول خاک اناطولی هزار ودویست کیلومتر ومنتهای عرض آن نیز هفتصد کیلومتر میرسد ودر سی ویک درجه طول شرقی واقع است وسطح آن با سطح جزایری که از این مملکت شمرده میشود پانصد وچهل وهفت هزار کیلومتر مربع است بنابراین از مملکت فرانسه بزرگتر است اگر اقالیم سبعه یعنی وضع تقسیم جغرافیائی قدیم را در مد نظر گیریم اناطولی با ممالک اسپانیا وایتالیا ویونان در یک اقلیم واقع شده وشهر سینوب که در منتهای نقطهٔ شمالی این مملکت است با شهر رم محاذی ورأس انامور که در منتهای نقطهٔ غربی آن است با جنوب قادس همان حالت را دارد منتهای نقطهٔ غربی اناطولی در بیست وچهار درجه وچهل وچهار دقیقه طول شرقی واقع ومنتهای نقطهٔ شرقی آن در سی ونه درجه وسی دقیقه طول شرقی است

آساآك

آسا آک — اسم شهری بوده از دهستان یا از کوهستان خراسان که در عهد قدیم آنرا پارت و پارتوا میگفته اند اشک اول مؤسس اساس سلطنت طبقهٔ اشکانی آنرا بنا نموده و بعقیدهٔ اکثر مورخین تاج سلطنت را در این شهر بسر نهاده آسا آک فی الحقیقه همان اشک است با اندک تحریفی و یکی از علمای جغرافی میگوید آسا آک را امروز زاوه میگویند لکن یک زاوه در نزدیک تربت حیدریست و زاوهٔ دیگر در شمال غربی بامی و هیچیک صلاحیت آن را ندارد که بگوئیم آسا آک در این محل بوده بعقیدهٔ ما در ناحیهٔ عشق آباد غالبه در سمت شمالی دامنهٔ کوه شهر آسا آک بنا شده و آنرا آشکاک گفته اند یعنی بنا نهادهٔ اشک بوناینها که رشته ندا شته آنرا آسکاک ضبط کرده و آخر الامر ایرانیها که این طبقه سلاطین را اشک مینامیده آنجا را اشک آباد خوانده و عشق آبادی که امروز معروفست همان اشک آباد است

آسپادانا — اسم شهر اصفهان بوده و معنی آن معسکر و جای سواران است چه اسپا چنانکه در لغت آریا سپه نگاشته شد بمعنی سپاه و سپاهی و سوار است و اسپادانا یعنی محل سپاهیان و متأخرین از علمای جغرافی در کلمهٔ سپاهان تخفیف قریب بمطلب مذکور نموده اند

آسپیی (آسپی هی) اسم طایفه بوده که در زمان اسکندر کبیر در ناحیهٔ کابل تا هندوستان سکنی داشته گمان قریب بیقین این است که همین طایفهٔ افغان غالبه بوده یعنی افاغنه از نسل آنها میباشند و بمناسبت سپاهی بودن این اسم یافته

آستابنا — شهری بوده از بلاد دهستان که قدما داهیا میگفته اند شهر آستابنا در نزدیک آسا آک مذکور در فوق بنا شده و شاید در محل قزل رباط که عوام حالا قزل آرواث میگویند آنرا ساخته چه جای دیگر در آن حدود قابل بنای شهر نیست

آسناکنی — اسم طایفه بوده از طوایف هند و که در عهد اسکندر کبیر در حوالی سرچشمه های رود پنجاب ساکن بوده اند

آسیریا — همان مملکت آثور یا آشور است که حالا فرنگیها آسیری میگویند و آن یکی از ممالک قدیم آسیا بشمار میاید واقع در طرف اعلای دجله منبسط در دو سمت شط مزبور و طرفین زاب علیا و سفلی آنرا اسیراب مینموده در مغرب محدود بر شامات

آزوتوس
یکی از شهرهای قدیم فلسطین و در کنار دریا در شمال عسقلان و در مغرب بیت المقدس بوده حالا اخزابت

در جنوب براراضی بابل در مغرب بمملکت مدیعنی جبال و آذربایجان وناحیهٔ عیلام یعنی خوزستان ودر شمال بهرارمنستان وقسمت شرقی این مملکت وکوهستان آن همان کردستان حالیهٔ عثمانی است بزرگترین شهر آشور نینوای معروف بوده که زیاده از دو هزار سال است که خراب میباشد

در الواح بیستون آشور را آثرا نوشته و یونانیهای عهد اسکندر کبیر آنرا آتوریا ضبط کرده وهرودوت بنام مانانها اسم برده اوّل پای تخت این مملکت موسوم بهرآثور ودر طرف جنوب دجله بوده ومکرّر تغییر پای تخت داده اما هر وقت پای تختی اختیار کرده اند از کنار دجله عبور ننموده

کیپرت از مشاهیر معلّمین علم جغرافیا اسم آسیری را آثوریه یا آشوریه نگاشته ودر فرس قدیم آنرا آثورا هم گفته اند وقتی سلاطین آسیری بابل را تملّک نموده وشهر بابل را پای تخت قرار داده آنوقت تمام عراق عرب جزو آسیری محسوب میشد

زمانی شهر کالاش پای تخت آسیری شده ونامائه هم سلاطین بنی آشور در این شهر اقامت داشته وخرابهٔ کالاش را اعراب قلعهٔ نمرود میگویند اگزنفون اسم این شهر را لاریسا مینویسد وموقع ومحل آنرا در دهنهٔ زاب کبیر مشخص مینماید

آسیا — شرح آسیا در لغت آزیا نگاشته شد

آسیای صغیر — همان آزی مینروا ناطولی است که پیش نوشته شد

آسیامپیس — اسم رودخانهٔ جوروق بوده که از جبال ما بین ارزن الروم و بایبورد سرچشمه گرفته وبطرف شمال جاری شده از میان شهرهای اولتی وآرتوین گذشته ارمنستان کبیر را از مملکت کلشید جدا کرده در حوالی باطوم بدریای سیاه میریزد

آکرابا — اسم یکی از شهرهای الجزیره بوده واقع در کنار رود خابور که بفرات میریزد دانویل گوید وبیست سال قبل محل این شهر را عربان میگفته اند

آکیلئم (آکیلئن) اسم شهر کوچکی بوده در بوغاز دریای آزوف وفرونگین امروز محل آنرا اخنانیز فرد میگویند

آلانا (آلاسا) اسم خطهٔ احسای جزیرة العرب است که باسم لوای نجد تابع ولایت بصره شد

آلانی - اسم طایفهٔ از طوایف تورانی بوده که در قدیم از سواحل غربی دریای خزر تا کنار شرقی دریای سیاه نواحی ماوراء کوه قفقاز را برای خود بورت قرار داده بودند طایفهٔ هون که از توران بآن حدود آمدند آنها را نابود نمودند

آلبانا - اسم قدیم حلوان الجزیره است و بعضی آنرا آلبانیا هم گفته اند

آلبانیا - اسم قدیم داغستان و شیروانات بوده علمای جغرافی قدیم گفته اند حدود این مملکت دریای خزر و رود کر و گرجستان و آذربایجان است دانویل گوید یکصد سال قبل از میلاد پای تخت این مملکت کابالاکا نام داشته و امروز معروف به کابالا سوار میباشد از قرار مسطورات کبیر اسم آلبانیا و ابیری در تواریخ مشهور کاذکر شده پای تخت آن شهر البانا واقع در دربند حالیه بوده امم مختلفه در این مملکت سکنی داشته اسم البانیا سکنه در زمانه اول میلادی فراموش کرده آنرا شیروان و داغستان مینامند

آلبانا پیله - معنی البانا پیله مدخل البانی میباشد و آن اسم قدیم شهر دربند است که اعراب آنرا باب الابواب گفته باید دانست که آلب بمعنی سفید است لهذا قدما اکثر کوهها برف دار را آلپ نامیده و چون قسمتی از جبال داغستان و شیروان را نیز البانیا میگفته اند شهر دربند را مدخل البانیا نام داده اند

آلبانوس - اسم قدیم رودخانهٔ سمور است که از کوههای داغستان جاری شده از ساحل غربی بدریای خزر میریزد این رودخانه بزرگ از شیروان میباشد

آلکساندریا آذپاروپامیزم - اسم قدیم شهر کابل پای تخت حالیه افغانستان است که اسکندر کبیر بتجدید عمارت آن پرداخته و آنرا اسکندریه پاروپامیز خوانده

آلکساندریا آراخز - گویند اسکندر کبیر این شهر را در زابلستان ساخت یا بتجدید عمارت آن پرداخت و آنرا اسکندریه آراخز نامید چه آراخز یا آراشزی اسم زابلستان و سیستان بوده و بعضی بانی اولی این شهر سمیرامیس ملکه بابل را داناند

آلکساندریا آریا - اسم شهری بوده که اسکندر کبیر در سیستان در کنار دریاچه زره ساخته و آنرا اسکندریه هرات نامیده چه پیش گفتیم آریا اسم هرات بوده آثار این شهر معدوم است بعضی بر این اند که الکساندریا آریا خود شهر هرات است که اسکندر آن را عمارت یعنی مرمت کرده و باین اسم موسوم نموده

آلکساندریا بابیلن - اسم قدیم شهر حیره از بلاد عراق عرب که در نیم فرسخی نجف اشرف بوده میباشد البته این شهر را هم اسکندر کبیر از نو ساخته و اسکندریهٔ بابل نامیده صاحب قاموس الاعلام گوید حیره در همان جای نجف اشرف بوده است

آلکساندریا اوکسانا - بو شبهه باشد که اکوس اسم رود جیحون است و آلکساندریا اوکسیانا یعنی اسکندریهٔ جیحون و از این اسم چنین معلوم میشود که این شهر هم از بناهای اسکندر است و وی آنرا باین اسم موسوم ساخته در هر حال بعدها بلده مزبور بنام سالی سرای معروف شده و قبل از امیر تیمور سلاطین جغتائی را دار الملک بوده بنا بر مسطورات آنوبل محل این شهر کنار رود جیحون و نزدیک شهر ترمد است اما آثاری از آن موجود نیست

آلکساندراولتیما - اسم شهری بوده که اسکندر کبیر در کنار رود سیحون ساخته بعضی گویند فاتح مقدونیه بتجدید عمارت شهر خجند پرداخته و آنرا باین اسم نامیده این شهر را بعد اکیروس شا نام داشته یعنی شهر کیخسرو یا شهر خورشید کبیر اسم این شهر را الکساندریا اوس تا تا ضبط کرده

آلکساندر تیگریما - اسم شهر شاراکس یا خاراکس است که اسکندر آنرا بعد از تجدید عمارت آلکساندر تیگریما خوانده و شرح شاراکس باید بعضی گمان کرده اند آلکساندریا تیگریما یعنی اسکندریهٔ دجله چه تیگر اسم دجله میباشد اما ممکن است سهو کرده باشند چه تیگر اسم جاهای دیگر هم بوده.

آلونتا - اسم یکی از رودخانه بوده که حالا معروف بنرلک واو قوم میباشد این رودخانه از کوههای قفقاز جاری شده بدریای سیاه میریزد

آلونی - اسم شهری بوده از آشوریا آسیری در ساحل شرقی زاب علیا واقع و نزدیک مصب آن که دجله میباشد در این زمان بجای آن شهر قریه ایست موسوم به شمامیک

آنابن - اسم قدیم ناحیه بود که شهر فراه در آن عمارت یافته

آناثو (آناطو) اسم قدیم جزیره بوده واقع در وسط فرات با اسم قلعهٔ محکم شهر عانه تابع ولایت بغداد شاید جزیرهٔ مزبوره در مقابل عانه واقع شده باشد

آناطولیکم طما - اسم آسیای صغیر بوده که شرح آن داده شد گویند این کلمه یعنی مشرق است چون آسیای صغیر در مشرق قسطنطنیه واقع است موسوم باین اسم شده

آنالیلا

آنا لیبلا — اسم قدیم شهری دانده بوده از ارمنستان وسطی و امروز تابع ولایت سیواس است

آنتیموسباس — میکویند شهری بوده در حوالی بیره جك تابع لوای اورفه ولایت حلب واقع در الجزیره در نزدیکی فرات بعد این شهر موسوم باسرهوئن کردیده اما باید دانست که اسرهوئن ولایت بوده نه شهر وادیسّا که بیره جك باشد کرسی آن نوشته اند

آنطیوخیا مارثریانا — باعتقاد بعضی وقتی مرو موسوم باین اسم بوده و میکویند چنانکه اسکندر مرو را مرمت کرده الکساندریا مارکیانا یا مارژیانا نامید یعنی اسکندریهٔ مرو آنطیوخس پسر سلوکوس نیکاتورهم بعد از اسکندر و بتجدید عمارت آن پرداخته واسم شهر را آنطیوخیا مارژیانا کذاشت یعنی انطاکیهٔ مرو

آنکباری تیس — اسم قدیم شهر انبار است از بلاد جزیره (مزوپوتامی)

آن تی نی — اسم قدیم کوه آلتای است که آنرا آلتون داغ هم میکویند وآن کوهی میباشد از جبال تیانشان که معروف بکوه آسمان است وحد فاصل ما بین مغولستان واراضی قرقیزها و رودخانه ایرتیش از این کوه جاری میشود در کوه آلتای معدن طلاهست

حرف الف غیر ممدوده

اِتیماندِر — اسمی است که یونانیان برود ارغنداب افغانستان ودریاچهٔ زرهٔ سیستان ورود هیرمند داده اند ودریاچهٔ زره که در سرحد غربی افغانستان واقع شده با آنکه رودخانه های شرقی وشمالی این مملکت در آن میریزد مخصوصا هیرمند که از رودهای معتبر است عمقی ندارد وکاه چنان آب آن کم میشود که از هرجای آن عبور ممکن است (رودخانهٔ هیرمند از دامنهٔ کوه باباد رسمت غربی کابل جاری شده بدریاچهٔ زره داخل میشود از رودخانه ها که بهیرمند پیوسته آخر الامر آبش جزو زره میشود از طرف یمین (سی آب بند خود) (باغران) (موجه) از سمت یسار (ارغنداب) (ترناك) (انکیزان) (دوری) با رودخانه کشرود.

از جانب شمال هم (هاروت رود) و(فرارود) بدریاچهٔ زره ریخته میشود آب دریاچه شور نیست مائل وسیاه است علمای جغرافی فرنك هیرمند واهلمند زره را هامون میکویند

اِدِسْسا - اسم یونانی قدیم شهر رها یعنی اورفه حالیه میباشد واقع در طرف غربی الجزیره در سرچشمه رود بلیخ و اورفه چنانکه پیش گفتیم تابع ولایت حلب است حران وطن حضرت ابراهیم علی نبینا و آله و علیه السلام در شش فرسخی این شهر در طرف جنوب آن است در اورفه زیارتگاهی است باسم مولد حضرت ابراهیم ادِسْسا را بیشتر ادِس مینویسند

اُفْراتِس (اُفْرات) اسم یونانی شط فرات است و عبرانیها آنرا اپرات گفته و ارامنه پِرات در الواح بیستون افراتا ضبط شده منبع حقیقی آن حوض مربعی است در یکپارچه سنگ واقع در کوهی موسوم بد طوملی داغ در چهار فرسخی ارزنة الروم در شمال شهر حوض مزبور را تراشیده اند و آبی که از آن میجوشد بسیار سرد و دارای هرگونه محسنات و اینها بیش از یک سنگ نیست هرچه جریان میباید و از کوه سرازیر میشود بر آن می افزاید در زیر کوه رود معتبری میگردد فرات از منبع رو بجنوب غربی جریان یافته از یمین و یسار آن چند رود کوچک بآن می پیوندد و پس از طی مسافتی موسوم بفرات میگردد و دیگر سوار از آن نمیتواند عبور کند باید با قایق از آن گذشت بعد از آن نیز انهار و آبهای بسیار بآن ریخته تا در مصب قورنه با دجله یکی شده شط العرب را تشکیل میدهد

شط فرات امروز ولایات ارزن الروم را از شمال شرقی تا جنوب غربی و ولایت معمورة العزیز را از شمال غربی تا جنوب شرقی و ولایت حلب را از مغرب مایل بشمال تا مشرق مایل بجنوب و ولایت بغداد را نیز بدو قسمت منقسم میکند و بین النهرین بوجود این شط و دجله موجود شده مختصر شط فرات از انهار نامی دنیاست امتداد و طول این رودخانه از منبع طوملی تا مصب قورنه ششصد و چهل فرسخ میباشد

اُفْطالِیت (اُفْثالِیت) - اسم هیاطله است که طایفه از طوایف تورانی بوده و آنها را هون سفید هم گفته اند اما اسم اصلی آنها خِتِل و هیطِل بوده که بر ختلان و هیاطله جمع بسته اند

اِکْباتانا (اِکْباتان) - اسم قدیم شهر همدان است هردوت گوید این اسم در الواح بیستون و جاهای دیگر هانگ ماتانا نگاشته شده در این اواخر که الواح بیستون را خوانده این کلمه را هاکاماتانا قرائت کرده و در تورات اَخْمِثا نوشته و علماء علم السنه گفته اند این کلمه مرکب است از هاخمای فرندی و ثانای پالی که شعبه ایست از زبان سانسکریت و ثانا

بمعنی

اُسْرُهوئِن
اسم قسمتی از اراضی الج...
وشرح آن در اصل کتا...
در جلد دوم نگاشته ش...
مگر ...

بمعنی ستان فارسی است که محل و مکان باشد و اختارا بشهر دوستی و محل دوستی ترجمه کرده چه پادشاهان ایران در تابستان دوستان خود را باین شهر دعوت مینموده عقیده ما این است که در قدیم هم اسم این شهر همدان بوده چه هم افادهٔ اتفاق میکند و دان ظرفیت را میرساند و حاصل معنی مجمع متفقین میشود شاید این شهر معسکر تابستانی دولت ایران بوده یا مجمع تجار خارجه و هانك ماتانا و هاكامانانا از لفظ همدان دور نباشد چه تا را که بدال قلب کنیم و هانك ماذانا یا هاکاماذانا گوئیم خیلی بهمدان نزدیك میشود و این قلب مطرد است و آن دو کلمه که با دال شد باندك تعبیر همدان میشود

باری این شهر نامی بزرك آسیا پای تخت دولت مد یا طبقهٔ پیشدادی بوده بنا بر مسطورات علمای جغرافی قدیم اکباتان در جنوب غربی کاسپین و در دامنهٔ کوه اوژنت که الوند باشد بوده پس همین همدان حالیه میشود بموجب مقررات توریة این شهر را ارفاکساد که ارفخشد پادشاه مد باشد بنا نموده مورخین قدیم یونان گفته اند گوستان دسیس نامی از سلاطین مد هفتصد و پنجاه سال قبل از میلاد این شهر را ساخته بعقیدهٔ هر دوت هفت حصار دور این شهر تو در تو کشیده شده کنگرهٔ حصار اول سفید دویم سیاه سیم سرخ چهارم کبود پنجم نارنجی ششم نقره هفتم طلائی و قصر سلطنتی و خزانه دولتی در حصار هفتم بوده است

از زبان دارای اکبر کیانی در لوحهٔ بیستون مسطور است که فرآوارتش ادعای سلطنت مد میکرد بعد از جنك و جدل او را گرفتم و گوش و دماغش را بریدم بعد به هاکاماتانا آورده بدارش زدم

اکباتانا پرسپا — این شهر بنا بر مسطورات دانویل در فارس و معروف بپارگزدن یا گبری بوده و آنرا اکباتانای مغستان میگفتند چه مغها در قدیم مدرسه در این شهر داشته و در آن تحصیل میکرده اند

الثوئس — اسمی است که یونانیها برودخانهٔ کارون داده اند سرچشمهٔ این رودخانه در مقابل سرچشمهٔ رود زاینده رود اصفهان و در بالادست قریهٔ سمیرم از اعمال همین ولایت است قدری که جریان مییابد از طرف یمین رودخانهٔ آوردجان و رودخانهٔ چهار محال که از نهر دشته آب تشکیل یافته با آن یکی میشود و محل این التماد در قریهٔ زرد گوه است یکفرسخ پائین تر نیز رودخانهٔ خرسان و رودخانهٔ قریهٔ سادات از طرف یسار با آب رودخانه که بالمآل

موسوم

موسوم برود کارون میگردد میریزد و بطرف شمال غربی مایل گشته در هر جا از طرفین راست وچپ انهار صغیره باز داخل آن شده همینکه بحلو خرابه سوزیان که سوس یا شوش باشد میرسد کارون نام میگیرد چون بقلعه گوتوند رسید رو بجنوب میگذارد و در بالای شوشتر رود شوره زیر هرده نیز بآن ملحق گشته بعد دو قسمت میشود یکی موسوم بگرگر یا گرگر که بطرف مشرق جریان یافته قسمت دیگر که بشطیط معروف است از سمت مشرق شوشتر گذشته در زیر بند قیر برودخانه دزفول می پیوندد یا آب دزفول که از حوالی بروجرد سرچشمه گرفته و انهار و رودخانه های عدیده بآن پیوسته تا بزیر بند قیر رسیده در محل مزبور برود کارون میریزد پس از آن چند قسمت شده قسمتی بشط العرب و قسمتهای دیگر بخلیج فارس منصب میگردد

الیمائی و الیمائیس — اسم مملکت بنی عیلام است که عبارت از لرستان و خوزستان باشد

أند (آندیا) همان محرّف یا مصحف هند است

اندوس — اسم رودخانه سند است و آنرا سندوس هم گفته اند اصل آن که لغت سانسکریت باشد (سندو) بوده که حالا سند تلفظ میشود این رود عظیم سرحد طبیعی هندوستان و سایر قطعات آسیاست یعنی هند را از ممالک دیگر آسیا جدا میکند سرچشمه های این رودخانه در کوه همالیه است که فرنگیها هیمالایا مینویسند رودخانه های چند از سمت هندوستان و چند از طرف افغانستان باین شط میریزد و مصب خود رود سند محیط هند میباشد در بعضی اماکن عرض این رودخانه دو هزار ذرع و سه هزار ذرع است و طول جریان آن ششصد و هفتاد و پنج فرسخ جغرافیائی که هر فرسخ چهار هزار متر است میباشد وقتیکه رود پنجاب داخل رود سند میشود چهار هزار ذرع عرض پیدا میکند چون از حوالی شهر تته گذشت منشعب بچند شعبه میشود و هر شعبه در نقطه بمحیط هند منصب میگردد سلاطین کشور کبیر ایران از قبیل کیخسرو و دارا و مهرداد و فاتحین خارجه مثل اسکندر و غیره که از یونان و مصر و بابل و کلده بعزم مملکت ستانی حرکت کرده این شط را سرحد متصرفات خود قرار داده اند

بعقیده بعضی اسم هند از اندوس اشتقاق یافته در هر حال اول پادشاه ایران که مامور علمی برای کشف و تحقیق منبع و مصب و وضع جریان این شط فرستاد دارای اول بود که در

پانصد و

پانصد ودوازده سال قبل از میلاد سکیلاکس یونانی وابرپاست حتی پاسور اینکار عهد نمود اسکندر کبیر در سیصد بیست وپنج سال قبل از میلاد در روی این رودخانه شخصه کشتی رانی کرده است

اِیرَه نوپولیس — اسم قدیم شهر بغداد بوده گویند پیش از آنکه منصور عباسی این شهر را بنا کند یونانیها در زمان سلوکوس نیکاتر شهری در این محل ساختند وباین اسم موسوم کردند اما از آنجا که معنی تحت اللفظی این اسم شهر شیرین است وشیرین همان این دختر قیصر میباشد شاید این شهر را خسرو پرویز باسم شیرین عمارت کرده باشد وآبادی آن بعهدهٔ تعویق مانده تا وقتیکه منصور این کار پرداخته

ایزاطیخه — گویند اسم قدیم شهر یزد بوده علی الظاهر ایزد خواست این نام داشته است

ایک سیوفاگودوم - (اِکثیوفاگودوم) - این اسم در زبان یونانی بمعنی ماهی خوار است طایفه که غذای خودشان وعلوفه مالشان ماهی بوده در ساحل دریای مکران سکنی داشته وقتی که قشون اسکندر از این محل گذشتند آنها را دیده موسوم باین اسم کردند در این محل عساکر نیجغو وسمیرامیس واسکندر کبیر از بیقوتی صدمات دیده اند

ایماؤس — قدما سلسله کوه بزرگی از آسیای علیا را که در جنب اراضی اسکیت نشین (ترک نشین) بوده باین اسم موسوم نموده وآن قسمتی است از هیمالیه حالیه وقسمت عمدهٔ از بلور داغ چون ایما نود در لغت سانسکریت بمعنی برف است وقلل این جبال همواره در برف مستور بوده موسوم باین اسم شده فی الحقیقه کوه ایماؤس چین را از کاشغر وختن جدا میکند

حرف الباء

بابیلن — همان بابل معروف است واز قرار مسطورات توریه در ارض شنعار واقع نمرود ابن کوش ابن حام ابن نوح علیه السلام با قوم خود در سه هزار وسیصد ونه سال قبل از میلاد بارض شنعار مهاجرت کرده این مملکت را تملک نموده شهرهای بابل وفالاش وشانی وربن را بساخت وبه سلطنت پرداخت واین اساس وابتدای دولت نمارده است امروز در جای شهر بابل قصبه حله آباد است واد نی محله آن شهر بزرگتر از حله حالیه بوده ولندن را که میخواهند بر آبادی بستایند میگویند بابل جدید است اما بابل بمرتبه دارای این آبادی نشد بلکه چون پای تخت بوده نمارده بمرور بتوسیع وتزیین آن کوشیده اند

ایبریا

...مها وزمینهایی که از دریای سیا... ساحل بحر خزر امتداد داشت... قسمت شمالی آن محدود بکوه... قاز وقدما آنرا ایبریا میگفتند... واین ایبریا اسم تمام گرجستان... وجه تسمیه آنکه ایبری اسم قدیم... سپانیا بوده گویند مهاجرین... سپانیولی در ایبریا آمده ساکن... لهذا یونانیها گرجستان را... ایبریا گفته اند... بعضی گفته اند ایبریا یا هیبریا اسم... که دو میها قبل از تصرف شبه... جزیرهٔ اسپانیا بآن داده بودند... اسپانیا را ایبریای بزرگ و... البان را ایبریای کوچک می گفتند... ...ایبریا اسم قدیم ولایت... ...از ممالک روس داخل... ...شد بوده پس ایبریا دخلی... گرجستان ندارد اما این... قول ضعیف است

ایدومیا

...کی از نواحی فلسطین بوده... طایفه ادوم آنجا ساکن... بوده اند

وضع شهر بابل زیاده از آنست که در این مختصر گنجد خلاصهٔ آن اینکه دو دیوار بلند و
قلعهٔ تو در تو با برج و بارو برای بابل ساخته قطر هر دیوار تقریباً پانزده ذرع حالیه و
ارتفاع آنها هفتاد و پنج ذرع و دیوار بیرونی دویست و پنجاه برج داشته و دیوارها و برج
همه با آجرهای قطور با نفت و قیر سرشته ساخته شده و هر دیواری را نیز یکصد دروازه از
مفرغ یا چدن بوده و سور خارجی را خندقی عمیق پر از آب فرات احاطه کرده و از شط فرات
انهار عدیده برای سیراب کردن باغات و بساتین و مزارع بریده و مطلقا زمین لم یزرع
در اطراف شهر دیده نمیشده است

حدایق معلقه که یکی از عجایب هفتگانهٔ عالم شمرده شده از زینتهای شهر بابل بوده و شرح
آن اینکه طاقهای زیاد روی هم ساخته تا ارتفاع آنها با ارتفاع دیوار قلعه مساوی گشته
در بالای بام آن طاقها درختان بارور و غیره کاشته و صفای آنرا با علی درجه رسانیده
بودند و بعضی حدایق معلقه را جفنهٔ درخت انگور فرض نموده اند

معابد عجیبه که هر یک از ابنیهٔ عالیهٔ دنیا بشمار آمده نیز در شهر بابل ساخته شده و برج بابل
معروف است و آنرا از بناهای بخت النصر یا نخوکوتان آثور دانسته اند که برای تفرج زوجهٔ
خود که دختر پادشاه مدی بوده در حوالی حدایق معلقه بنا نموده و در بالای آن معبدی قرار داده
اما محققین این برج را رصدخانهٔ کلدانیان میدانند منتها اینکه در مرتبهٔ تحتانی آن معبدی هم
معتقدانند گویند این برج مربع بوده و هر ضلع آن بطول صد و شصت و شش ذرع حالیه تا
و ارتفاع آن تا ششصد قدم و عظمت این بنا را زیاده از عظمت هرمان مصر میدانند و داستان
خراب شدن این برج و تبلبل السنه مشهور است و ما را بذکر آن حاجتی نیست

بابیلنیان (بابیلنی) از این دو کلمه نیز مقصود ارض بابل است که آنرا بابیرونی
هم گفته اند و گاه گاه که ارض کالده یا کلده میگویند مقصود همین سرزمین میباشد و فی الحقیقه
ارض بابل آن اراضی پستی است که فیما بین دجله و فرات تا ملتقای این دو شط که بخلیج فارس
متصل میشود واقع شده

بابیلنیان (بابیلنین) - اسم اهالی قدیم بابل است و مورخین چنانکه اشاره
نموده آنها را منسوب بکوش ابن حام ابن نوح علیه السلام دانسته اند

باتانایه - اسم قدیم قصبهٔ سروج تابع لوای بیره جک ولایت حلب و از الجزیره است

باتنه — اسم شهر اطنه است واقع در مشرق زغما و در مغرب اودنه
بابت هیس (باطیس) — اسم بندر باطوم بوده
بادیس — اسم قدیم یکی از شهرهای کرمان بوده واقع در حوالی ماعته کاریک که امروز معروف بجاسات است این شهر در سرحد مملکت قدیم کرمان و مکران و از بلاد ساحلیه محسوب میشده
باربار یکوم — در قدیم اسم یکی از مصبهای رود سند بوده
باردین — اسم رودخانه ایست که از پهلوی دمشق شام میگذرد و این شهر را سیراب مینماید حالا معروف به بردا است یاقوت حموی در معجم البلدان گوید این رودخانه را نام بردیا میباشد و یقال له بردا یونانیها این رودخانه را گری درهواس میگفته اند یعنی آب طلا
باریس — از شهرهای یزدی بوده امروز معروف به لوای حمید است واقع در آسیای صغیر و آنرا اسپارته میگویند
بارکانی — اسم طایفه از طوایف تورانی که در دامنه کوه بالخان واقع در ساحل شرقی بحر خزر سکونت داشته بوده است
باسکاتیس — بنابر مسطورات بطلیوس مصری اسم شعبه از رود سیحون بوده
باگاستانا (باگیستانا) این اسم محرف باغستان است و وقتی کوه بیستون بلکه آبادی واقع در پای کوه بیستون را باغستان میگفته اند شاید باغستان و سبعی داشته از این جهت موسوم باین اسم شده و ممکن که در اصل باگاستانا بهستان بوده و بهستان را بهستون تلفظ مینموده چنانکه فرنگیها الآن هم بیستون را بهستون مینویسند چون یونانیها حرف ها ندارند بجای آن گاف گذاشته و باگاستانا و باگیستانا گفته باشند بعضی از علمای جغرافی قدیم باگاستانا ممکن ارباب انواع معنی و ترجمه کرده و این ضعیف است چه ایرانیها هیچوقت پرستش ارباب انواع ننموده اند که مسکن برای آنها قرار دهند
باکترا — اسم قدیم شهر بلخ که پای تخت باختر بوده میباشد و اسم رود بلخ و باکترا همان مصحف باختر است و بسیار اتفاق افتاده که کرسی مملکت اسم مملکت را داشته است
باکتریانا — اسم مملکت باختر است و آنرا باکترا و باکتریانا و باختر و باختار نیز گفته اند و باخذی و باخل هم نوشته چنانکه بلخ را اکثر قلب و مصحف باخل میدانند اما ظن غالب آنکه

بلخ پای تخت باختر بوده و باکترا معرّب باختر است یا باختر تصحیف باکترا شده مطلب را
راجع بنظر اهل فن مینمائیم و بنقل بعضی اقوال میپردازیم

جمعی را عقیده این است که چون باختر در شمال شرقی مملکت مدیه عراق عجم بوده و باختر یا
باخود در لغت مدیها معنی شمال داشته از این جهت آن مملکت موسوم بباختر شده است
برخی بر این اند که بلخ در زبان بخو که حالا پشتو میگویند یعنی زبان افغان بمعنی قلعه بوده اگر
این گفته صحیح دارد باید گفت چون پای تخت باختر قلعه داشته موسوم باین اسم شده

مملکت باختر را از ممالک معروفه آسیا شمرده اند اما حدود حقیقی آن را درست معین نکرده
قومی گفته اند حد شمالی آن سمرقند و شمال شرقی آن به مملکت سک یا ساك یا ساس یا سکزی
محدود میگشته از جانب مشرق به بلورداغ که فاصل تبت صغیر و همین ناحیه است منتهی میشده
و کوه هندوکش در جنوب و جنوب شرقی آن واقع و مرو حد مغربی و جنوب بابل مغرب آن بوده است
از این تحدید حدود چیزی معلوم میشود اگرچه مسلما در هر وقت سرحدات آن تغییر کرده و در
هر حال رود جیحون رودخانه بزرگ و عمدهٔ این مملکت بشمار آمده است و این رود را یونانیها
قدیم اکسوس میگفته و ایرانیها واخشو و حالا هم بعضی وخشاب میگویند و مملکت باختر را این رودخانه
و شعب آن سیراب مینموده

پای تخت باختر را که باکترا یا بلخ باشد زاری آسپا یا زراسپ هم نامیده اند بلکه بطلمیوس
مصری در جغرافیای خود خاریسپا ضبط کرده شاید خاریسپا معنی خوار اسپا داشته که از
خوار مشرق را قصد نموده و از اسپا سپاه را یعنی محل و معسکر عساکر شرقیه

قسمت شرقی باختر که مملکتی کوهستانی بوده و وصل به سغد میشده در عهد اسکندر کبیر معروف
به پاروپاناکا گشته و این کلمه هم بمعنی کوهستانست

بعضی در آبادی باختر مبالغه کرده چنانکه ژوستن مورخ میگوید مملکت باختر عبارت از هزار و
قصبات هزار شهر معمور دارد و شك نيست كه این حرف را اغراق کلی است شاید مقصود
ناقل از هزار عدد کامل بوده ژوستن بیخبر از این اصطلاح باور نموده مثل اینکه بگوئیم فلان
کوه هزار چشمه آب گوارا دارد و مقصود بسیاری عیون و میاه عذب باشد شخص خارج از
این اصطلاح فرض حقیقت نماید

تاریخ سلاطین باختر از هر طبقه مفصل است و ما حکمرانی سلسلهٔ از خلفای اسکندر را و سلطنت

شعبهٔ

شعبهٔ از اشکانیان را ذکر کتاب در التیجان اجمالاً ذکر کرده و نگاشته ایم

بالبین بیگا — اسم قدیم قصبهٔ پالو تابع لوای ارغنی ولایت دیاربکر است واقع در کنار رود خانهٔ مراد در اینجا چند خانه در کمر کوه و سنگ تراشیده و ساخته و در لوحهٔ بخط بیکانی بعضی وقایع تاریخی را ثبت کرده اند

بِدهِل — از شهرهای فلسطین و در نزدیکی بئر سبع بوده حالا خراب است بنابر مسطورات توریة در این شهر وحی بحضرت ابراهیم (ع) نازل شده که ارض کنعان تا ابد متعلق باولاد او خواهد بود

بِدهِلم (بیطلم) بیت اللحم است از بلاد فلسطین که مولد حضرت عیسی علیه السلام میباشد

بِدهرون — نیز از شهرهای فلسطین باسم دو شهر بوده است چنانکه در توریة مسطور شده بنای این شهرها حضرت سلیمان گذاشته

بِدخسان یا بسان — از شهرهای جلیله نزدیک رود اردن معروف است این شهر در لوای عکه و در ساحل غربی رود اردن و جنوب بحر که یعنی شریعة الکبیر میباشد و در دامنهٔ جنوبی کوهی واقع بوده طایفهٔ اسکیت که از توران بایران و از ایران بشام هجوم نمودند و بفلسطین آمدند بنای این شهر را گذاشتند آنوبل گوید حالا این شهر بر انزان یا ایزان معروف است بعضی محل آنرا انکار دارد و با جبه طبریه و ارض فلسطین نوشته در هر حال از بلاد مشهورهٔ این ناحیه بوده است

بروسا — از شهرهای قدیم اناطولی واقع در ایالت طرابوزان و در ساحل بحر سیاه آزمایش شراب این شهر در قدیم معروف بوده امروز بچهار شنبه معروف است

بریا — وقتی شهر حلب شام را باین اسم مینامیدند وقت دیگر آنرا کالیبون میگفتند

بریتوس — از قرار مسطورات دانویل بیروت حالیه است و بعضی گفته اند اصل بیروت بت ایل بوده یعنی بیت الله

بزابده — اسم قدیم جزیرهٔ ابن عمر است واقع در ساحل دجله و تابع لوای ماردین ولایت حلب

بوانا — اسم قدیم شهر وان است در ارمنیه که حالا هم دایر و یکی از والی نشینهای عثمانی است وقتی پای تخت سلاطین ارمن بوده

برسیبا — اسم قدیم یکی از شهرهای بابل بوده امروز آن معروف به بیرس نمرود و تابع لوای حله

ولایت بغداد است

بوبادوس - اسم قدیم رودخانهٔ مهد بان است که در نزدیکی دجله به زاب بزرگ میریزد

بیتالک - اسمی است که یونانیها بقدیم بشهر باد غیس که در ترکستان افغانستان است و در شمال شرقی هرات داده اند

بی قی نیا (بی تی نی) - مملکتی بوده در ساحل دریای سیاه مشتمل بر لواهای بروسه و ارطغرل تابع ولایت خداوندگار و لوای قوجه ایلی یعنی ازمید تابع اسلامبول دار الملک قدیم آنرا نیقیه میگفته اند

بیرثا (بیرطا) اسم قدیم قلعهٔ الشرفه بوده در ساحل غربی دجله اکنون خرابست

بیلیخا - اسم قدیم رودخانهٔ بلیخ واقع در الجزیره است که از حوالی اورفه و از طرف جنوب غربی سرچشمه گرفته بعد از طی مسافتی در نزدیکی رقه بفرات میریزد

حرف بای فارسی که پ باشد

پارا - اسم شهر فراه است و آنرا پاررا هم نوشته اند

پارتاسینی - اسم کوههای فاصل مابین ایالت فارس و اصفهان بوده و طایفهٔ پارتاسین در آن سکنی داشته

پارو پامیسوس - اسم کوه هندوکش است و آنرا پاروپامیزهم مینویسند همراهان اسکندر کبیر که تا هندوستان میرفتند چون باین کوه رسیدند و اسم بآن دادند یکی پاروپامیسوس یا پاروپامیز و اسم دیگر قاف است از آنجا که کوه قاف را آخر دنیا میدانسته خواستند تملقا باسکندر بگویند تو تا آخر دنیا آمدی لهذا هندوکش را کوه قاف گفتند و کوه قاف کوه قفقاز هندی شد

هندوکش در اصل هندوکه بوده وکه مخفف کوه است و آن فاصل است مابین هندوستان و ترکستان و قسمتی از افغانستان و از جبال عظیمهٔ آسیای مرکزی شمرده میشود امتدادش از حدود حالیهٔ ایران تا ساحل یمین رود سند و در طرف جنوب شعبه های آن وصل بکوه همالیه میگردد و بیشتر سرچشمه های رود سند را از دامنهٔ جنوبی این کوه میدانند بعضی قلل مرتفعهٔ این کوه تا هفت هزار و دویست متر ارتفاع دارد

پازارگادا (پازاقاردا) اسم یکی از شهرهای فارس و پای تخت حقیقی سلاطین

پارث
اسم مملکت اصلی اشکا...
چون شرح مشبع از...
مملکت و حدود آن د...
جلد اول درر التیجان...
نگاشته شده در اینجا...
نمنوییم

کیانی که قبل از کیخسرو بوده اند و موقع آن همانجائی است که حالا شهر فسا آباد میباشد پادشاهان کیان همیشه در این شهر تاج بر سر میگذاشتند

بعضی گویند شهر فسا را کیخسرو ساخته بهر حال مقبرهٔ آن پادشاه هنوز در این شهر مشهود است جمعی بر این اند که پازارگا د در زبان کیان بمعنی اردوی ایران یا خزانهٔ ایران بوده و جغرافی فسا خالی از تفصیلی نیست نگارش آن در اینجا از ما نحن فیه خارج است

پازی تگریس — قدما این اسم را بچند رود خانهٔ خوزستان و عراق عرب داده از جمله رود کارون را باین اسم نامیده و از قوروته بطرف خلیج فارس که دجله و فرات بیکدیگر پیوسته وشط العرب گفته نیز پازی تگریس نام یافته و پازی تگریس را پاسی تگریس هم خوانده اند

پافلاگونیا — که آنرا پافلاغونیا هم میگویند ولایت قسطمونی است

پالسطینا — فلسطین است معروف بر لوای قدس و یهودیه و قدما آنرا کنعان گفته اند

پراسیا — اسم تخت سلیمان بوده از محالات خمسه

پرسارمینا — اسم ارمنستان کبیر است که متعلق به ایران بوده

پرس (پرسی) همان فارس است که فرنگیها اینطور تلفظ میکنند حد قدیم این مملکت را از طرفین شمال و جنوب بلاد مدی یعنی جبال و خلیج فارس نوشته اند و خوزستان در میان فارس و بابل واقع شده از سمت مشرق فارس بکرمان محدود بوده چون سلاطین فارس سایر ممالک ایران را تملک نموده بعد ها بتمام ایران فارس گفته اند و فارس یعنی ایران تا زمان کیخسرو چندان اسم و رسمی نداشته پس از آن که حدود آن بدریای مارمارا و رود سند رسید و مصر هم جزو آن گردید باوج عظمت قرار گرفت

در توریه فارس را که معرب پارس است پاراس نوشته و آنهم محرف پارس است علاوه باعیلام نیز نام بنابر مسطورات کتاب مقدس جد فارسیان بوده

پرسپلیس — اسمی است که یونانیان بشهر قدیم اصطخر فارس داده و معنی تحت اللفظ آن ایران شهر است این شهر از بلاد قدیمهٔ ایران و پای تخت کیان و در دو منزلی شیراز در طرف مشرق آکنست و از شهر های نامی ایران بشمار میاید بانی آن کیخسرو را میدانند مقبرهٔ بعضی از سلاطین کیان در آن بوده اسکندر کبیر در سیصد و سی سال قبل از میلاد این شهر را فتح کرده و حکم بقتل اهالی و غارت آن داد و بر تلافی اینکه سلاطین ایران آتن پای تخت یونان را

سوزانده بودند حکم کرد اصطخر را با ابنیهٔ سلطنتی آنرا آتش زدند وشرح این واقعه وسایر تفاصیل اصطخر طولانی است

پرسیکوس سینوس — اسم قدیم خلیج فارس بوده واین دریا اسامی مختلف داشته ازجمله آنرا قلزم ودریای سبز ودریای بابل ودریای اریطروم می گفتند از طرف شمال این خلیج محدود به سرحدات فارس وکرمان وخوزستان ودر سمت شمال غربی دنبالهٔ آن وصل با بالک بصره میشود ودر جنوب غربی بقسمتی از احسا ودر جنوب بناحیهٔ عرب نشین عمان ودر سمت مشرق بواسطهٔ تنگهٔ هرموز بدریای عمان متصل میگردد در طرف ایران جزایر زیاد دارد ودر سواحل این مملکت مرواریدهای ممتاز در آن دریا صید میکنند بزرگترین آبی که باین دریا میریزد شط العرب است

پری سابرا — شهری بوده درعراق عرب موسوم بفیروزشاپور سفاح اول خلیفهٔ عباسی شهری در حوالی آن ساخته آنرا انبار نامید

پنتوس (پنت) — اسم ولایت طرابوزان بوده در زمان سلاطین کیان تبعیت دولت ایران مینموده یعنی خدیوی داشته تا بع پادشاهان کیانی اما بعد سلطنت مستقلی دراین سرزمین تشکیل یافته وسلاطین بزرگ از قبیل مهرداد مالک این مملکت شده بسط مملکت پنت بسته بقدرت پادشاه آن مملکت بوده گاهی تمام سواحل قرادنگیز را متصرف کرده اند بلکه تا دریای آزف هم رفته دولت روم مدتی پنت را متصاحب بوده و دریای سیاه را که پنت اکسن میگفتند از بابت منسوب بودن به پنت بوده یعنی دریای پنت قدما اهالی این بالک را لوکوسیری نام داده یعنی شامیهای سفید بعد ولایت را نیز باسم اهالی خوانده اند

پومبدیثا — از بلاد الجزیره در ساحل فرات ودار العلم یهود بوده اهلش بزیرکی ضرب المثل چنانکه گفته اند پومبدیثایی فیل را از سوراخ سوزن بیرون میکند دراین شهر قصرهای عالی بوده ومسکن بخبای یهود ومدارس آنها

پروفزاثیا — حالا معروف بهزار نگست از شهرهای معروف سیستان اسکندر کبیر ازاین شهر عبور کرده

پورا — از شهرهای بلوچستان ونزدیک کرمان وسرراه اسکندر کبیر بوده دانویل مینویسد حالا معروف به پورک یا پورغ یا فوراست بعید نیست بمپور باشد

حرف

حرف التاء

تاپوری — اسم طایفهٔ جنگجو بوده که در طبرستان سکنی داشته و چون طبرستان را تاپورستان هم نوشته اند معلوم میشود معنی این کلمه ناحیهٔ قوم تاپوری میباشد و تاپورستان بمرور طبرستان شده و در آن ازمنه تمام مازندران موسوم باین اسم بوده اسکندر کبیر مدتها با طایفهٔ تاپوری زد و خورد کرده و نتوانست مملکت آنها را مسخر کند آخر الامر صرف نظر نمود

تارتاری — تاتارستان را فرنگیها تارتاری میگویند یونانیها و لاتینها این مملکت را اسکیثیا و سیتیا نامیده یعنی اراضی اسکیث نشین و عبرانیها ماگوگ گفته که ماجوج باشد یعنی جای قوم ماجوج

بعضی از علمای جغرافی تاتارستان را بدو قسمت منقسم نموده یک قسمت را سارماسیا یا سارماسی آسیائی و شرقی گفته قسمت دیگر را سارماسیای غربی و اروپائی حد سارماسی شرقی رود طانائیس است کردون باشد و اراضی آن تا دریای مازندران و بالاتر بلکه بدیوار چین میرسد گویند طایفهٔ سارمات از ترکها و تاتارها که غیر از اسکیث بوده و اصلا از ترکستان حالیه مهاجرت کرده اسکیثها را بفرات رانده خود جای آنها را گرفتند بنا بر این مملکت این قوم را سارمات هم گفته اند اما سارماسی غربی عبارت است از ممالک حالیهٔ روس و لهستان و سارماسیا را در کتب ما دشت قبچاق نوشته اند و شرح تاتارستان و حدود و بلاد آن مفصلا و در اینجا خارج از ما نحن فیه است

تریپلی — فرنگیها طرابلس را تریپلی میگویند

تگرانوکرد — از شهرهای قدیم ارمنستان کبیر است و تگران پسر مهرداد پادشاه ارمن بانی آن شهر بوده حالا معروف به اسکی شهر میباشد و خراب است

تیروس — اسم قدیم جزیره و بندر هرموز واقع در خلیج فارس بوده

تیز یا (تیزا) — از بنادر خلیج فارس و در ساحل بلوچستان است و آنرا حالا تبند تیز و بعضی طیس مینویسند

حرف الحاء

حضر — که غالبا الحضر نوشته میشود از شهرهای معتبر معروف الجزیره (مزوپوتامی) بود چون شرح آنرا مفصلا در جلد اول درر التیجان و جلد سیم نگاشته دیگر حاجت بتکرار نیست

حرف الدال

دارا — از شهرهای قدیم آشور (آسیری) وفیما بین ماردین و دیاربکر واقع بوده و قریهٔ دارا در جنوب نصیبین است

دارگان — یا دارغومان اسم رودخانه بوده است از یاخرکه با رودخانهٔ اشوس یا اکوس یکی شده بعد بجیحون ریخته

داماس — یا داماس کوس شهر دمشق است

داهه — یا داهی یا داء اسم طایفه از طوایف تورانی بوده که آنها را اسکیث و سیت و سگزی هم گفته و ذکر این قوم و محل و مسکن آنها در کتاب درر التیجان بسیار شده در اینجا دیگر حاجت بشرح نیست

دبا — اسم قدیم شهر عین تاب بوده از توابع ولایت حلب

درابساکا — یا دارابساکا یا دارابسابا بد اسم شهر داراب فارس معروف به داراب گرد باشد شهر بامیان از بلاد افغانستان که در معبر اسکندر کبیر بوده و چنگیزخان آنرا خراب نموده نیز باین اسم نامیده شده

درانگا — یا درانژیان اسم قدیم سیستان بوده بعد از هجوم طایفهٔ ساس یا ساك یا اسکیث باین مملکت ساسکاستانا نام یافته و مردم ایران آنرا اسکستان کرده و سجستان معرب آن است

دلاس — اسم رود دیاله است که از کوه یا طاق سرچشمه میگیرد و از شهرزور گذشته بدجله میریزد

دمتریوس — اسم شهر کرکوك است از ولایت موصل و بطلمیوس مصری آنرا کورکورا ضبط کرده

دودیانا — قصبه ایست در لوای بایزید تابع ولایت ارزن الروم و امروز معروف به بایدین است

دورا — اسم صحرای وسیعی بوده نزدیك بابل که نابوخودونوزور از بخت النصر ها (نامرده) مجسمهٔ خود را که سی ذرع طول داشته در آن صحرا نصب کرده این اسم در توریة مذکور است

دوسارا — اسم قلعهٔ جعبر جالیه است که منسوب بر دوسر غلام میباشد

دیوس کورپا — یا سباستوپلی از شهرهای منگریلی واقع در کنار قرادنگیز

و امروز معروف به اسکوریه میباشد

حرف الرّاء

راژس — اسم قدیم شهری بوده و آنرا راك و آرساسیا هم گفته اند و میتوان گفت اسم دیگر ری راز است و راژس محرّف آن میباشد فی الحقیقه ری را هرجا طوری نوشته از جمله در تورنه راگز نگاشته شده در الواح بیستون در آن لوحی که بزبان مدی میباشد راگا ثبت کرده و در لوح دیگر که بزبان یونانی است راگ کا آن و در اشتقاق آن نیز چیزها گفته اند تا آنجا که آنرا از کلمه راج سانسکریت مشتق دانسته و متشعشع ترجمه نموده چنانکه راج و راجه هندیها که برای پادشاهان آنها علم بوده همین معنی را دارد (راج یعنی با تشعشع بسیار و راجه مصغر آنست که راج کوچك باشد)

قدما در بلاد جبال یا مدی یا عراق عجم اول شهر اکباتان را دانسته که همدان باشد و دویم شهر ری را گفته اند که راژس یا راگز یا راز باشد چون شهری در مقدونیه بوده موسوم به اوروپوس بعد از غلبه اسکندر کبیر بر این حدود فاتح مقدونیه یا خلفای او ری را که شباهت بشهر مزبور داشته بیاد بلده از مملکت وطن خود اوروپوس نامیدند و در سلطنت اشکانیان این شهر موسوم به آرساسیا یا آرساکیا شد یعنی شهر آرساس یا آرساك که اشك باشد در زمان ساسانیان باز آنرا باسم قدیم که داشت نامیده راژس یا راگز گفتند بعد اعراب راژس را راز و راگز را ری کردند

چون راج یا راك چنانکه گفتیم بمعنی متشعشع بوده و این شهر هم در آبادی و ابنیه عالیه و قصور و دور و غیره شعشعه زیادی داشته ممکن است باسامی مزبوره موسوم شده باشد از القابی که بهری داده اند ام البلاد و شیخ البلاد است

یاقوت حموی گوید در تواریخ قدیم ایران مینویسند کیکاوس اختراع ارابه نمود و آلاتی در آن قرار داد که بواسطه آن باسمان رود حق تعالی باد حکم داد آن ارابه را بابر رسانید و از آنجا سرنگون کند کیکاوس با ارابه اش بدریای جرجان افتاد کیخسرو پسر کیکاوس چون بتخت سلطنت نشست همان ارابه را امر کرد که بشهر بابل برد یعنی با ارابه بآنجا رود بمحل شهر ری که رسید مردم او را دیده فریاد برآوردند که بهری آمد یعنی با ارابه آمد چه ری در لغت فرس قدیم بمعنی ارابه است کیخسرو حکم کرد در آن محل شهری بنا کردند و آنرا ری نام نهادند

در وجه تسمیهٔ ری از این قبیل چیزها بسیار گفته اند که در صحت آن حرفها است لهذا متعرض نشد مگر را این شهر عمارت شده از جمله جعفر ابن محمد الرازی گوید در خلافت منصور عباسی ولیعهد خلیفه مهدی شهر تازهٔ در ری بنا کرد و دور آن شهر خندقی حفر نمود و مسجد جامعی ساخت و این ابنیه در سال صد و پنجاه و هشت هجری تمام شد نیز قلعهٔ دیگر مهدی در حوالی ری بنا نمود و خندقی دور آن کنده و آن قلعه را محمدیه نامید

قلعهٔ ری را وقتی قلعة الفرخان میگفته اند یا قلعهٔ در ری بوده موسوم به قلعهٔ فرخان نگارنده شرح مبسوطی از ری در کتاب مرآت البلدان ناصری در لغت طهران نوشته لهذا در اینجا همین قدر اقتصار مینماید

رامباسیا — از شهرهای بلوچستان بوده و اسکندر کبیر در مراجعت از هندوستان از این شهر عبور نموده دانویل میگوید حالا معروف به ابرماجیل است

ریئوس — اسم رودخانه ریون است واقع در منگرلی و آنرا فازهم گفته اند

ریزنا — از بلاد خزیره است و حالا معروف برأس العین میباشد

ریندکوس — بنابر مسطورات دانویل و بعضی از علمای دیگر اسم قدیم رودخانهٔ ولگا بوده است

حرف الزاء

زابدیسنا — اسم قدیم جزیرهٔ ابن عمر است تابع موصل و حالا هم موسوم بهمین اسم است

زابوس مینر — یعنی زاب کوچک و آنرا یونانیها کاپروس میگفته اند

زادراکارتا — بعقیدهٔ دانویل اسم شهر ساری مازندران بوده اما علمای جغرافی حالیه میگویند در محلی که حالا شهر استراباد واقع است شهری بوده موسوم باین اسم در هر حال این اسم مرکب از دو کلمه است زادرا و کارتا اما زادرا علی الظاهر اسم والی یا بانی این شهر بوده و کارتا همان گرد است مثل داراب گرد

زارانجی — یا زارانگا اسم قدیم آن قسمت سیستان است که در حوالی دریاچه زره واقع و این لغت زندی است و در لغت زند زارا یا جای باتلاق را میگفته چنانکه در فرس قدیم هم دارا با همین معنی را داشته چون بمجاورت دریاچه این قسمت باتلاق بوده موسوم باین اسم شده

زارلیس — اسم دریاچهٔ زرهٔ سیستان است اکثر یاس طبیب که شرح حال او در آخر

جلد دوم در البلدان نگاشته شده تاریخ خود میگوید ذار بن اسم شهری است از نواحی
ذار یاسپا — اسم قدیم شهر بلخ بوده
زغما — معنی این کلمه پل میباشد وقتیکه از بلاد سوریه خواستند به الجزیره بروند
پلی بر روی فرات بسته از روی آن عبور کردند بعد شهری در نزدیکی آن پل آباد نموده
آنرا هم باسم پل زغما کفتند این پل و این شهر فیما بین حلب و ورفه (بیره جك) واقع و حالا
معروف به بقرة الفرات است

حرف السین

سابیری — اسم شعبهٔ از طوایف هیاطله بوده که از شمال البواحل بحر خزر آمده
در سمت قفقاز سکنی گرفته بعد از مائه پنجم و ششم مسیحی بحوالی ولگا رفته و حالا آثار تاجیه
سوری یا سیبر مینامند و ایالت پولتاوا و جرنیکوا از ممالك روس در آنجاست
سارماسیا — دشت قبچاق است و در لغت تاتاری نگاشته شد
ساریکا — اسم شهر قدیم سرخس خراسان است
ساکا — یاساس اسم یکی از شعب بزرك طوایف تورانی است مسکن آنها از طرف مغرب
ترکستان و از طرف جنوب شرقی و مشرق کوه ایماتوس و از طرف شمال تاتارستان و آنها
همان قوم سگزی میباشند که در سیستان منزل کرده و بدینواسطه سیستانرا سگستان گفته
و سگستانرا اعراب معرب نموده سجستان کرده اند و سگزی یاساس بعد باسم ماساژت موسوم
شده و سك سری که فردوسی علیه الرحمة و غیره بتورانیها نسبت داده بواسطهٔ این است که
نژاد آنها بطایفهٔ ساس می پیوسته

از پیش از عهد کیان هر وقت طایفهٔ پارث بر پیشدادیان یاغی میشده ساسها را بکمك خود
میطلبیده اند بعد هم که پارتها سلطنت اشکانی را تشکیل دادند باز در هنگام لزوم از طایفهٔ
ساس استعانت میمودند دیواری که یکسمت آن بر قزاد نکبر و سمت دیگر بباب الابواب متصل
میشده و باز از سمت مشرق در پای خزر شروع شده و تا ساحل جیحون امتداد یافته برای منع
تطاول چپاول ساسها بوده که آنها را گث و ماساگث میگفتند و گث و ماساگث همان
یاجوج و ماجوج است که در توریه گوگ و ماگوگ نگاشته شده
سپوتاس — یا اسپوتاس بعقیدهٔ اسفراین اسم در یاچهٔ ارومیه بوده و آنرا ارامنه کاپوتان نامیده

سیدنوس — اسم رودخانه ایست در اناطولی که امروز معروف به ترسو و قراسو میباشد اسکندر کبیر در آب این رودخانه رفته سینه پهلو کرده نزدیک بود بمیرد

سلنی — اسم شهر اپون قره حصار است که آنرا قره حصار صاحب می‌نویسند مرکز لوا و تابع ولایت خداوندکار بروسه است

سلوسیا — یا سلوسی شهر مشهور بابل است که سلوکوس نیکاتر در سنه سیصد و هفت قبل از میلاد در کنار دجله ساخت خرابه او در مقابل طیسفون هنوز موجود است و این دو شهر را چون روبروی هم بوده اعراب مداین میگفته اند

سمینا — اسم قدیم سمنان بوده

سنعار — یا شنعار یا سینها راسمی است که عبرها بارض بابل که در حوالی التقای دجله و فرات واقع شده داده و شهر بابل در همین خطه بوده است

سنگارا — مصحف سنجار است و این شهر از جهت تولد سلطان سنجر در آن موسوم باین اسم شده است

سوزیا — اسم شهر زوزن است ما بین نشابور و هرات بعضی زوزن را ولایت دانسته اما گفته اند شهر این ولایت هم موسوم به زوزن میباشد چون علمای بزرگ از زوزن بیرون آمده آنرا بصره صغیر نامیده اند

سوکاندا — اسم قدیم جزیره آبسکون بوده

سیازوروش — اسم قدیم شهرزور کردستان است

سیتاسین — حالا معروف به کارکوف است و اسم صحیح آن عقرقوف است بعضی عقرقوم هم ضبط کرده در هر صورت تلی در نزدیک شهر بغداد موسوم باین اسم است گویند کیکاوس که بزعم بعضی نمرود است آنجا را ساخته که در اندا ختن حضرت ابراهیم ع در آتش خود بآن بلندی رود

سیدیری — یکی از رودخانه های استراباد است که بعد موسوم به اسپرشده از حوالی شهر استراباد حالیه گذشته بدریا میریزد

سیروپلی — شهری بوده در گیلان معروف به کوزاب از ابنیه کیخسرو

سیروس — اسم دو رودخانه است یکی رود کر در ارمنستان دیگری رودخانه بند امیر در فارس

حرف الشین

حرف الشین

شاقه سیته — یا کاتر سپنه اسم شهر ختن است در ترکستان چین

شارزا — یا کارزا یا شاران یا کاران اسم جائی است که کراسوس سردار رومی از اشکانیان شکست خورد حضرت ابراهیم ع از آنجا بارض کنعان رفته و حالا موسوم بحران است واقع در داخلهٔ لوای بیره جك تابع ولایت حلب

شارا کس — در کاراکس نگاشته میشود

شارپوت — صحیح آن خرپوت است و آن از شهرهای ولایت معمورة العزیز میباشد متقدمین آنرا حصن زیاد نامیده و متأخرین خرت بوت و ارامنه کارپرت یا کارث پرد در هر حال از بلاد ارمن وسطی است

شاطرامونه — یا کاترامونه اسم ناحیهٔ حضرموت یمن است

شوارا — اسم خوارورا مین است

شوآب — وکوآب و اولانوس هرسه اسم رودخانهٔ قراسو و آب زال و کرخه است که داخل شط العرب میشود

شبو — یا خبو یا اسکبو از جزایر اناطولی و در بحر الجزایر واقع است اسم شهر این جزیره هم شبو میباشد یونانیها شبو را کبو میگویند و عثمانیها ساقز اطرسی (جزیرهٔ ساقز)

حرف الطاء

طخاری — اسم یکی از طوایف ترك بوده که در کوهستان باختر سکنی داشته چون این طایفه در طخارستان ترکستان جای گرفته آن ناحیه باسم آنها موسوم شده یاقوت حموی در شرح طخارستان گوید اینجا را طخیرستان هم میگویند و طخیرستان یا طخارستان ناحیهٔ وسیعی است متعلق بخراسان و منقسم بدو قسمت میباشد طخارستان علیا و طخارستان سفلی طخارستان علیا در مشرق بلخ و در بیست و پنج فرسخی آن است و در مغرب رود جیحون واقع شده خلم و سمنگان و بغلان از بلاد معتبرهٔ طخارستان است اصطخری مینویسد از شهرهای عمدهٔ طخارستان طالقان خراسان است

عورنا — شهر غور است در افغانستان

حرف الفاء

فلاویاس — بعقیدهٔ دانویل اسم قلعهٔ فارص است که ارامنه هارس میگویند

فنیسیا — اسم فنیقیه است که در اصل فنیکو بوده و آن ناحیهٔ کوچکی بوده از شام

ما بين لبنان صغير و دريای مديترانه شهر بيروت و صيدون از بلاد فينقيه است فينقيه در حقيقت بيروت حاليه ميباشد اختراع الفبای ابجد در اين مملکت شده و امروز علمای بيروت سرآمد عصراند

فيريژی - يا فريژی اسم لواهای کوتاهيه و قره حصار صاحب است از ايالات آسيای صغير

حرف القاف

قالاتيا - حق اين است که صحيح اين کلمه غالاتيه و غالاتيا ميباشد و در حرف غين بايد نوشته شود متابعت و دفع الباس را در اينجا نگاشته شد و غالاتيه اسم لواهای انقره و بوزغاد و اماسيه ميباشد از ايالات آسيای صغير

قاليله - يا غاليله (کاليله) (کاليلا) اسم ناحيه وسيعی است از بيت المقدس و از تمام نواحی فلسطين آن سرزمين حاصلخيزتر و پرجمعيت تر بوده

حرف الکاف

کائيسارا - از شهرهای فلسطين است و ابتدا استراتون نام داشته مرود که از جانب اگوست قيصر روم در اينجا حکمرانی داشته تملقاً آنرا قيصريه نامید و کائيسارا همان قيصريه است

کائيسارا - نيز قيصريه است از شهرهای کاپادوس آناطولی و اجباس طاغی شهر بزرک و مرکز لوای اين قيصريه ميباشد از ولايت انقره

کابالاکا - اسم يکی از شهرهای شيروان بوده دانويل آنرا کابلا سوار رود در ساحل رود سمور نوشته و بطليموس رود سمور را البانوس نامیده

کاپادوس - لواهای نکده و قيصريه مسطور در فوق و مرعش و ولايت سيواس است

کائوکوت - اسم کوهی است نزديک دربند و عربکير و ارامنه آنرا کوه کوبند و جانب که فرات از ميان دره بسيار تنگی ميکذرد و امروز معروف به بوغاز کبان معدنی است

کاتاباتوس - در حضرموت يمن حالا آنرا شبام ميکويند و آباد است

کاتنا - اسم جزيره کيش است در خليج فارس

کاتاونيا - از ايالات روم صغری و غالبا جزو کاپادوس بوده حالا اسم قضا و قصبه البستان است در لوای مرعش تابع ولايت حلب البستان را آبلستان هم ضبط کرده اند

کادی - حالا معروف به کدوس است مرکز قضا و تابع لوای کوتاهیه ولایت خداوندگار است
کادینا - از شهرهای اناطولی و حالا موسوم به نیک ده است
کاراکس - یا شاراکس یا خاراکس شهری بوده در خوزستان در نزدیک مصب اولائوس که رود کرخه یا قراسو باشد اسکندر کبیر در آن عمارت نموده جمعی یونانی نژاد در آنجا ساکن کرده و موسوم شده به کاراکس اسکندریه چون طغیان آب آنرا خراب میکرد آنطیوخس پادشاه سلوکیه جای آنرا تغییر داده دور بر در دامنه کوه قرار داده و آنتیوخیا یا انطاکیه نامید بعقیده نگارنده کاراکس خوزستان نزدیک بخلیج فارس و مابین مصب قراسو و کارون است بشط العرب و امروز معروف به کارم میباشد و این ناحیه را کاراش میگفته اند یعنی جائی که شهر کاراکس در آن واقع است ایوان کیف هم از ابنیه یونانیان میباشد و معروف به کاراس بوده
کارالیس - از شهرهای اناطولی و بعقیده بعضی همان قرابلی است که مرکز ناحیه و تابع ولایت قونیه باشد
کارانا - از شهرهای یمن مابین عدن و ذمار واقع در بالای سنگی که امروز معروف به المقرانه است
کارشا - یا کارخا یا کارشی همان کرخ بغداد کهنه است
کارمانا - یا کارمانیا اسم مملکت کرمان است و بطلمیوس آنرا منقسم بدو قسمت کرده کرمان دایر و کرمان بایر حد شمالی کرمان دایر کرمان بایر بوده از طرف مشرق محدود به بلوچستان و مکران از طرف مغرب بفارس و پای تخت این قسمت کارمانا که کرمان باشد نام داشته و دارد اما کرمان بایر محدود بخراسان و هرات میشده در حقیقت لارستان فارس هم جزء کرمان قدیم بوده نیز بطلمیوس جزیره و بندر هرموز را هرمپا پلینیس مینویسد
کارپلا - دماغه جاسک است در ساحل کرمان
کازپاردیو - بعقیده دانویل اسم شهر کاشغر است
کاسپیانا - اسم دریای مازندران است که آنرا کاسپین هم میگویند فی الحقیقه بزرگترین دریاچههای شور کره ارض است و مابین حدود اروپا و آسیا واقع شده امتدادش از شمال غربی بجنوب شرقی و منتهای طولش هزار و دویست کیلومتر و منتهای عرضش ششصد و پنجاه کیلومتر و منتهای عمقش هفتصد ذرع است چون طایفه کاسپی در سواحل این دریا ساکن بوده آنرا کاسپین گفته اند بعد دریای هیرکانی نامیده اند یعنی دریای گرگان و اسامی دیگر آن

دریای خزر دریای دیلم دریای جرجان دریای طبرستان دریای باکو میباشد
کاس پیرا - یکی از شهرهای کشمیر یا اسم خود کشمیر بوده
کامرانن - پای تخت قدیم ایالت کاپادس که مپواس باشد بوده حالا بکامان معروفست
کانان - همان کنعان است که در طرف جنوب شامات واقع شده
کپی - یا سپی از شهرهای دشت قبچاق و در کنار دریای آزف بوده دانویل کوید
حالا معروف به کپیل است و کپی در زبان قبچاق باغ میباشد
کتزیفون - یا ستیزیفن اسم شهر طیسفون بوده و اعراب آنرا معرب نموده طیسفون
نامیده و امروز معروف به مداین سلمان و طاق کسری میباشد این شهر را سلاطین اشکانی
در کنار دجله در مقابل شهر سلوسی بنا نموده و در آن قشلامیشی مینموده اند طاق کسری از ابنیهٔ
باعظمت این شهر است و ما شرح آنرا در مرآت البلدان ناصری نگاشته ایم
کراک - یا کراقوس از کوههای بزرگ اناطولی است در ولایت آیدین و امروز معروف به ستکای میباشد
کرسونئوس - اسم بندر و شهر است که در پهلوی بندر بوشهر میباشد
کسرای - این اسم را پلوتارک کاسین مینویسد کویند یکی از طوایف صحرانشین
ایران بوده که در زمان اسکندر در کوههای پاطاق و کرند زهاب و بکه طرف لرستان است
سکنی داشته بواسطهٔ سفناقهای سخت هیچ پادشاه اطاعت نمیکردند اسکندر جمعی را بدسوار
فرستاده آنها را مغلوب نمودند بعقیدهٔ نگارنده طایفهٔ مزبوره اجداد الوار حالیه بوده اند
کش - یا کاک اسم طیسفون است
کفن - یا کفوس اسم رودخانهٔ کابل بوده که داخل رود پنجاب میشود
کلشید - یا کاشی که در یونانی کلخیس میکویند اسم قدیم قطعهٔ مینی است در آسیا
که امروز مملکتین ایمرلی و منکرلی در آن میباشد حد آن در مغرب دریای سیاه و در
شمال قفقاز و در مشرق کرجستان حالیه است
کلشی - یا کیللاکاری بنا بر سطورات بطلموس اسم شهری است از هند در ناحیهٔ مدرس
در کنار رودخانه و امروز معروف به کالکاری میباشد در رودخانهٔ مزبور بخلیجی میریزد که آنرا
نیز بطلموس کاشیکوس نامیده
کماریا - اسم دماغهٔ کمرن هندوستان واقع در ایالت مدرس میباشد

کمی زنا

کمی‌زفا — اسم قدیم قومس است

کوآنا — اسم قدیم شهر قم بوده است

کودا — اسم شهر کیج مکران است

کوراسمی — اسم یکی از طوایف تورانی بوده که در رود و ساحل جیحون سکنی داشته این طایفه اسم خود را بناحیهٔ که خیوه در آن است داده آن سرزمین را کورا اسم گفتند و کورا اسم بمرور خوارزم شد پس وجه تسمیهٔ که برای خوارزم متأخرین بیان کرده نباید صحیح باشد بالمثل

کورومیترن — با خورومیترن اسم قدیم خراسان است وظاهرا این اسم از کلمهٔ خور و مهر مرکب شده باشد اگرچه وجود یکرم بنظر میاید

کوناکسا — از شهرهای عراق عرب و در نزدیکی فرات و در جنوب مایل بمغرب بابل بوده چون جنگ اردشیر دراز دست کیانی با برادرش خسرو که یاغی شده بود در حوالی این شهر اتفاق افتاده معروف شده است (این همان جنگی است که خسرو شکست خورده و کشته شد و اگزنفون سردار معروف یونانی که در خدمت خسرو مستخدم بوده با چهارده هزار یونانی بوطن خود بازگشت و ده هزار نفر آنها را سالما بوطن رسانید و بازگشت ده هزار نفری از مطالب مشهورهٔ تاریخی شد)

کیرس‌شاتا — یا سیرس‌شاتا از قلاع قدیمهٔ ماوراء النهر بوده است کیخسرو کبیر آنرا در کنار رود سیحون ساخته که بواسطهٔ آن دفع شر طوایف تورانی را نماید معنی تحت اللفظی کیرس‌شاتا قلعهٔ خسرو است اسکندر کبیر این قلعه را خراب کرد و قدری دورتر در همان حوالی قلعهٔ بنا نموده آنرا اسکندریه نامید

گوالِ‌پرسیس — با کاف فارسی یعنی قسمت عمیق فارس که عبارت از دشت و جلگه باشد و گوال مشتق از گوالا شده که بمعنی گود و عمیق است گوالِ پرسیس همان ناحیه است که پازارگاد پای تخت کیخسرو در آن بوده و ذکر آن گذشت

حرف اللام

لابانا — اسم قدیم شهر موصل بوده

لازیکا — مورخین معاصر قیاصره کلشید را لازیکا می گفته اند در حقیقت لازیکا قسمت منگرلی کلشید است وامروز معروف به لازستان

لگز

لگز - اسم طایفهٔ لگزی است
لیکوس - اسم رودخانه ایست که از کوه بلک کول جاری میشود و از خاک خونس گذ
برود مراد می پیوندد در قدیم رودخانهٔ زاب را هم لیکوس میگفته اند

حرف المیم

مارکاندا - اسمی است که یونانیها بشهر سمرقند داده در جغرافیای بطلموس سمرقند
مراکند ضبط شده اسکندر محل این شهر را هم تغییر داده است
مارد - یا ماردی یا میرید اسم قدیم شهر ماردین است در ولایت دیاربکر
ماردی - یا مارد یا آماردی اسم طایفه بزرگی بوده که در ساحل بحر خزر سکنی داشته اند
وشرح حال آنها در اصل کتاب نگاشته شده
ماروکا - یا ماروکه اسم مرو شاهجان است

ماساکتا - اسم یکی از طوایف سکیث بوده
ماسکا - اسم مسیلی است در الجزیره که امروز آنرا وادی السباع میگویند
ماسیوس - اسم قدیم قره جه طاغ الجزیره است
ماسیس - یکی از اسامی آغری داغ است
مایکراتکا - اسم شهر میافارقین است که در دوازده فرسخی دیاربکر و در طرف شمال آن میباشد
مدوس - ظاهراً اسم شعبهٔ از رود کر فارس باشد
موروندا - بطلموس شهر مرند آذربایجان را موروندا نوشته است
موکسوئن - اسم قصبهٔ موش است تابع ولایت تبلیس و اسم قدیم آن در زبان ارامنه تاوون بوده

حرف النون

ناسارس - از نهرهائی بوده که سلاطین بابلی در دشت بابل حفر کرده برای وصل
کردن دجله بفرات یا برای سیراب کردن مزارع امروز معروف به سرسار یا ثرثار است
نارمالخا - یا فلوویوس دکوم این اسم در لغت عبری یا کلدانی بمعنی نهرالملک است
و باین اسم نهری در حوالی سلوسیه بوده که دجله و فرات را بهم وصل مینموده
نیسه فوریوم - یا نیکه فوریوم شهر رقه حلب است در ساحل شرقی فرات اول

آنرا

آنرا اسکندر کبیر بساخت و اسکندریه نامید بعد سلوکوس کالینوکوس پادشاه سلوکیدی
بتجدید عمارت آن پرداخت و آنرا بر کالینیکوم موسوم نمود در مائه پنجم مسیحی لئون قیصر بیزانس آنرا
فتح کرد و لئونتوپلیس خواند در سنهٔ پانصد و هشتاد میلادی موریس قیصر بیزانس معاصر خسرو
پرویز بعد از وصلت با خسرو بکمک او لشکر کشیده در حوالی این شهر بهرام چوبینه را که بخسرو یاغی
شده بود بعد از جنگ سختی شکست داد

نیزاکامپی — یعنی صحرای نیزاکه چمن سلطانیه با شکار گاه سلاطین قدیم ایران آنجا میچریده
و حالا هم مرتع اسبهای توپخانهٔ دولت است

نیزیب نی — یا آنوخیا اسم نصیبین معروف است در دیار ربیعه در الجزیره

نیسه — یونانیها اسم این شهر را پارت هونیزا ضبط کرده یعنی شهر پارتها این شهر
از بلاد بزرگ اشکانیان بوده که قبل از استیلای کلی خود بنا کرده اند حالا معروف به نسا و
در حوالی ابیورد است مقبرهٔ بعضی از سلاطین اشکانی در آنجا بوده گویند اجداد سلاطین عثمانی
از این شهر مهاجرت کرده اند

نی نیو — یا نینوس یا نی نوا اسم نینوای معروف است از شهرهای قدیم معتبر دنیا و مرکز
تمدن آسیا در ساحل دجله در حوالی شهر موصل حالیه بنا کرده بودند در جای نینوا آبادی حالیه
معروف به اسکی موصل یا قریهٔ خسرو آباد است در تورات نینوا بمعنی تمام مملکت آشور (آسیری)
میباشد بعد از انقراض سلطنت ساردانا پال بخت نصر و کیاکزار در ششصد و سی و هشت سال قبل از
میلاد نینوا را تملک نمود دور حصار شهر نینوا چهل و پنج هزار ذرع بوده و دیوار حصار بارتفاع
سی ذرع و قطر دیوار حصار باندازه که سه عراده در بالای دیوار پهلوی هم حرکت میکرده دور
دایرهٔ بروج قلعه هفتاد ذرع بوده جمعیت شهر نینوا را تا ششصد هزار نفر نوشته اند در تورات
بانی شهر را نمرود نگاشته و در تواریخ آشور نام در هر حال تاریخ بنای آن دو هزار و ششصد
هشتاد سال قبل از میلاد بوده در هزار و هفتصد و شصت و هشت نینوس مجدداً عمارت نمود
در زمان این پادشاه و اخلاف او اول شهر دنیا بشمار آمده اما عظمت آن دوامی نکرده بود که
سلاطین مد (پیشدادی) نینوا را قهراً گرفته خراب نمودند و تاریخ این شهر و مملکت و شرح
بزرگی و آبادی آن زیاده از این است که در این مختصر گنجد همینقدر باید دانست که چنین معموره
آخر الامر بدست اعراب معدوم شد حضرت یونس علیه السلام در نینوا میزیسته و مردم را موعظه

وتحذیر

و تحذیر میفرموده که اگر معصیت کنید شهر تا چهل روز دیگر بکلی منهدم میشود اهالی توبه کردند
و آنوقت بدعای حضرت یونس شهر محفوظ ماند اما بعدها چنانکه عادت روزگار است نماند و نابود گشت

حرف الواو

والارساپات — از شهرهای قدیم ارمن بوده و اسم بانی آنرا والارسا ضبط نموده اند گویند برادر مهرداد پادشاه اشکانی چون از جانب این پادشاه خدیوی ارمنستان یافت این شهر را در حوالی اوچ کلیسا نزدیک ایروان بساخت و امروز معروف بقریه واقارش آباد است باین قاعده اسم برادر مهرداد والارسا بوده که ارامنه واقارشاک تلفظ نموده و باز ماخذ اشتقاق همان ارساس و اشک است و بعقیده نگارنده اوچ کلیسا در همان محلی که شهر والارساپات بوده بنا شده و الآن باقی است و قریه واقارش آباد نزدیک اوچ کلیسا است

والیدوس موروس — اسم سد یاجوج و ماجوج یعنی دیواری است که از دریای سیاه تا کوه هندوکش امتداد داشته و در نزدیکی دربند یا باب الابواب که دیوار مزبور ببحر خزر منتهی میشود موسوم باین اسم میگردد

ولوژزیا — یعنی شهر ولوژز که بلاش باشد بانی آن است که بلاش پادشاه اشکانی معاصر نرون قیصر روم این شهر را در حوالی بابل در کنار نهری که از فرات منشعب گشته بنا کرده و نگارنده را گمان این است که شهر ولوژز در موضع کربلای معلی که به نینوا هم معروف بوده یا در حوالی آن ساخته شده چه محل آنرا اگر در کتب نگاشته اند اینطور میشود

حرف الهاء

هارپازوس — اسم قدیم آرپاچای است که از شوره گل عبور کرده به ارس میریزد

هارموزیا — جزیره یا بندر جرون است در قدیم سواحل نزدیک دریا را هارموزیا میگفتند در مائه چهاردهم مسیحی که اهالی هارموزیا یعنی سواحل بواسطه غلبه مغول از اراضی خود بجرون آمده ساکن شدند آنجا را هرموز نامیدند بعد از آنکه شاه عباس صفوی هرموز را از تصرف پرتوغالیها انتزاع نمود آنجا معروف به بندر عباس شد و شرح این جمله در مرآت البلدان ناصری نگاشته

هکاتم پیلس — بزبان یونانی یعنی شهر صد دروازه و دامغان را باین اسم نام برده اند اما نه بجهت اینکه واقعا صد دروازه داشته بلکه چون از این شهر طرق عدیده باقطار مختلفه بوده این نام یافته اشکانیان در اوایل که بر تمام ایران مسلط نشده چندی هکاتم پیلس را که دامغان باشد پای تخت قرار داده بودند

هورنی

هونزنی — یا هونسی اسم یکی از طوایف تاتار بوده و بعضی آنها را مغول دانسته و آتیلا که در اصل آتلی میباشد او لکسی است که در اسقوم پادشاهی یافته و برای حمله حرکت کرده چون بقسطنطنیه نزدیک شد نفایس بسیار و مبلغی گزاف نعل‌ها کرفته که متعرض آن مملکت نشود همچنین لئون پاپ رم هدایای بسیار باو داده که شهر رم را محاصره نکند آتیلا تا مملکت فرانسه رفته و تاریخ او مطول است و در اینجا موقع آن شرح نیست خلاصه طایفهٔ هون که باسم هونزنی یا هونسی معروف شده از قبایل مشهورهٔ اهل عالم اند

هیرا — همان حیرهٔ معروفست که در نزدیکی نجف اشرف یا در محل نجف اشرف آباد بوده و فرنگیها هیرا تلفظ میکنند چون چندی بنی منذر آنرا پای تخت قرار داده آنرا المنذریه گفته اند کلدانیها حیره را بنام پالاکوپا اسم برده تاریخ این سرزمین نیز طولانی است

هیرکانیا — یا هیرکانی از نواحی بزرگ آسیا و از ممالک ایران است از طرف شمال بقسمت شرقی دریای مازندران و از طرف جنوب بمملکت پارت از مغرب بمدی از مشرق به مارکیانا که مرو باشد محدود شده بنابراین هیرکانیا حاوی و مشتمل است طرف مشرق حالیهٔ مازندران را و تمام گرگان و استراباد حالیه را پای تخت آن نیز موسوم بهیرکان یا گرگان بوده بعقیدهٔ بعضی هیرکان هورکان بوده در این صورت هور بمعنی آفتاب و کان بمعنی معدن است یعنی آفتاب خیز اعراب گرگان را بجرجان معرب نموده اند دریای مازندران را دریای گرگان هم میگویند جنگل گرگان معروف است

هیفاز — معروف بهرپاه و یکی از شعب رود ستلج هندوستان است گویند اسم قدیم رود پنجاب هیفاز بوده اما بتحقیق هیفاز همان ستلج است

حرف الیاء

یاکسارت — اسم رود سیحون است که آنرا سیر دریا هم میگویند چنانکه اکسوس یعنی جیحون را نیز آمو دریا گفته اند و این اصطلاح ترکستانیهاست که رود خانه را دریا مینویسند

آنان که نظرشان بکتابی و ثوابی است
دانند که این نیز ثوابی و کتابی است

تم الکتاب بعون الملک الوهاب فی یوم السبت سادس شهر صفر المظفر من شهور سنه احد عشر و ثلثمائة بعد الالف من الهجرة علی ید اقل الطلبة محمد صادق التویسرکانی فی دار الطباعة الدولتی
سنه ۱۳۱۱

بیمنه تبارك و تعالی

باقبال بیزوال بندگان اعلیحضرت قدر قدر
قدرت همایون شاهنشاه ولینعمت بیمنت جم جاه مالك
الرقاب ام دارای تخت و تاج جم السلطان الاعظم والخاقان الاکرم
ناصر الدین شاه قاجار خلد الله ملکه و ابد الله دولته (جهان تا جهان
باشد او شاه باد بلند اختر بی افسر ماه باد خرد دار و دیندار و نامی و داد جهان بی بر سوی
افسر او مباد سپاه و دل و گنج و دستور هست همان رزم و بزم و همان سور هست) جلد سیم در
التبیان فی تاریخ بنی الاشکان باتمام رسید (بر بوسیم این نامه را نام اوی همه شهر یادا ز فرجام اوی)
علاوه در این جلد ملحق و ضمیمه نمودم مختصر جغرافیای قدیم را یعنی مطابق نمودم اسامی قدیمه اماکن و بلاد و ممالك
و جبال و بحار و انهار و صحاری و براری و طوایف و قبایل امم و ملل اهل عالم را با اسامی امروز آن موسوم و معروف
و این خدمت را با کمال زحمت بابنای وطن خود بلکه بکل فارسی زبانان ترکستان و هندوستان و
میباشند و این نمودم که این عصر و زمان قرنیت قرآن که ما در آن زندگانی میکنیم از جهت و عنایت و توجه
بلاد آسیا برای آن نمودم و ورای اعصار و سالفه و ازمنه سالفه میباشند آگاهی از السنه و علوم خارجه و میل
پادشاه خردمند ایران و ورای اعصار صحیح تاریخ و جغرافیای ایران مبدا دارد که راه شناس تمام طرق علم تاریخ باشیم تا
باستکشاف حقایق و مطالب صحیح تاریخ و جغرافیا و مطلوبین منجم و لغات و رسیعه خود و اسم و رود جیحون را
باید بدانیم هر گونه مورخ و استراین عالم علم جغرافیا و کتب و جراید و صفحات دقایق الکوس و کوه و اسم و هر کجا
چه نوشته و خوانده‌ایم و کرکان را جغرافیا میدانند تا اکنون تقریبا بکصد و پنجاه سال قبل از توبیل فرانسوی و بعد از او دو این
بدانیم بدانیم از این اسامی کدام یك از امکنه مقصود است که کتب یونانی و لاتینی مسطور است کشف و معلوم نموده کجا الاعجم
و اخر کبیر الیانی بیشتر اسامی جغرافیای قدیم را که در قدیم فلان تا میده اند احمد وحیم میگویند تا باز دو اعجم
مشغول بعبارة اخری توضیح کرده که فلان محل را که در قدیم لازم میشود در مدت سی سال تمام اسباب اسباب را در ابدن
متعلق با ایران بود مختصر تحقیق و دقتی لازم و سال گذشته یکی از مراجعت از عراق عجم و اوقاتی که
طهرن و تعلل فراهم آورده و سال گذشته که در میان عوام بمره و مشهور است محبوس
بروز و فراغتی کلای عام که در میان همایون دو دوم ساخته در زاویه و گوشه در
از روزگار به همایون خود منتظر و متحسن آباد و در محال البته عزلت
و زندگانی و صحبتیکه از برای اشتغال
خاطر و انصراف خیال
از آن بلا

و جهت ... مسمی به
بتجاویش کتاب جغرافیائی ... قلمرو ...
تطبیق لغات ... و این نگارش ... نگاشتم و بر مطالب نفیسه آن افزودم
جدید ... انباشتم ... ترجیح و بیانات لازم که مورث
لبا ختم ... و از ده همت ... امکنه مهمه و ابیات نمودم و
سفیر ... ابلاغ ... تحقیقات ... بنیاد مولفات و مصنفات خود ...
واصطلاحات قدما و متاخرین ... طبع ... تا لغی ... آن گشته الاصوات ...
توضیح ... امثال آن کتاب ... و ایشان ... بعد ... چون ... تطبیق لغات ... اخراج نموده
بر آن بوده ام ... ایشان ... علیحده ... دوره ... ز آن کتاب ... و بیشتر ...
یادگار ... آنکه ... مقصود ... مطالب ... منظور ...
کتاب ... تا برای آنکه ... و تحقیقات ... تصحیح ... و نادر ... و اتمام آن ...
از آن کتاب ... قول ... مسطورات ... زمان ... و بیان ... و النمند ... تحصیل کرده و
[illegible] ... مشتمل ... [illegible] ... عادل ... لایک ... (صحیح)
دو ایجا طبع ... راجح ... شاهنشاه عادل ... اعاده ... خلاق ... نمودیم ...
در کتب ... بلند ... پایه ... ایشان ... بیارم ... صحیح ...
و آنچه ... (...) ... منم ... تحاری ... که تالیف ... نموده ... سفر ... آن ... مرحوم ... بیان ...
و بیاء ... کرده ... از آن ... جغرافیا و تاریخ طبع و تالیف ... اول آنکه ... اسلوب انشاء ...
طبع و منتشر کرده
این ... ببعضی ... تتمیم ... آن ... خاصه ... بعد ... نماید ... مرحوم ... مخلوط ... جهان
من الوجوه بعض ... علوم ... انکه ... پارسی ... زبان ... دنیا ... و اقلام ...
متجاوز از ... منظور ... مقصود ... مشکل ... تعدیل ... آن ... فارسی ... ابن ... نام
گواه است که منظور ... مهمه ... اسیا ... لغات ... فارسی ... جدیده
ثانی آنکه بغیر ... معلومات ... و ... ما ... لغات ... مولفات ... اسماء ...
لغت فارسی ... مطبوع ... الفاظ ... خود ... داشت ... بین
و در ... ایشان ... مشهود ... قول ... و مطلقا از اسماء ...
ببعض ... مشهود ... کردیم ... و خود ...
تا این ... کرده ... نام ...
و خلاصت ... همان ... از ...
چون آن

[illegible]

فارسی و
عربی و عبری و هندی و ترکی
لاتینی و یونانی و المانی و زیاده
و فرانسوی و انگلیسی کرده ام و تاریخ این سلسله را
از ابتدای تشکیل تا حال حاضر هم مستند بعون الله تعالی خاتمه
که ما دستانها ان شاء الله بشعره و دیباچه خود و اجمالا درج
هر کدام جلد جلد و بیت اوراق را بقلم اصل قید نموده ام و السلام

العبد الفانی ... ۲۵ ... ۱۳۱۱

فهرست اسامی سلاطین قاجاریه انار الله برهانهم

السلطان فتحعلیخان	ولادت سنه ۱۰۹۷	جلوس سنه ۱۱۳۳	مدت سلطنت شش سال	رحلت سنه ۱۱۳۹	عمر چهل و دو سال	مدفن در خواجه ربیع
محمد حسن شاه	ولادت سنه ۱۱۲۲	جلوس سنه ۱۱۶۴	مدت سلطنت هشت سال	رحلت سنه ۱۱۷۲	عمر چهل و پنجسال	مدفن حضرت عبد العظیم
حسینقلیخان ملقب بجهانسوز شاه	ولادت سنه ۱۱۶۴	جلوس سنه ۱۱۸۴	مدت سلطنت هفت سال	رحلت سنه ۱۱۹۱	عمر بیست و هفت سال	مدفن استراباد
آقا محمد شاه مرحوم	ولادت سنه ۱۱۵۵	جلوس سنه ۱۱۹۳	مدت سلطنت هیجده سال	رحلت سنه ۱۲۱۱	عمر پنجاه و شش سال	مدفن نجف اشرف
فتحعلی شاه مبرور	ولادت سنه ۱۱۸۵	جلوس در طهران سنه ۱۲۱۲	مدت سلطنت سی و هشت سال و پنجماه	رحلت سنه ۱۲۵۰	عمر شصت و چهار سال و چهار ماه	مدفن قم
نایب السلطنه عباس میرزای مرحوم	ولادت سنه ۱۲۰۳			رحلت در خراسان سنه ۱۲۴۹	عمر چهل و پنجسال و ششماه	مدفن در مشهد مقدس
محمد شاه طاب ثراه	ولادت سنه ۱۲۲۲	جلوس سنه ۱۲۵۰	مدت سلطنت چهارده سال و سه ماه	رحلت سنه ۱۲۶۴	عمر چهل و یکسال و یازده ماه	مدفن در قم

سلطنت عظمی

السّلطان بن السّلطان بن السّلطان والخاقان بن الخاقان بن الخاقان ناصر الدّین شاه صاحبقران بن محمّد شاه بن ولیعهد عبّاس میرزا ابن خاقان فتحعلی شاه بن حسینقلی شاه بن سلطان محمّد حسن شاه بن فتحعلیخان بن امیر شاه قلیخان بن محمّد ولیخان بن مهدیخان بن محمّد قلیخان قاجار خلّد الله ملکه و دولته

تولّد همایون

شب سه شنبه ششم صفر المظفّر سنه یکهزار و دویست و چهل و هفت من الهجرة المقدّسة النبویّة صلّی الله علیه و آله

جلوس همایون بر تخت سلطنت

روز یکشنبه هیجدهم شهر شوّال المکرّم سنه یکهزار و دویست و شصت و چهار در دار السّلطنه تبریز

جلوس مبارک بر تختگاه سلطنت در دار الخلافه ناصری

در شب شنبه بیست و دوم شهر ذی القعدة الحرام سنه هزار و دویست و شصت و چهار که الحال چهل و شش سال تمام است بالاستقلال مع الشّوکة والعظمة والاجلال سلطنت و جهانبانی میفرمایند

ابناء سلطنت

نوّاب اشرف والا شاهنشاهزادهٔ اعظم ولیعهد جاوید مهد دولت علیّه مظفّر الدّین میرزا ادام الله اقباله العالی تولّد روز جمعه چهاردهم شهر جمادی الثانیه سنه یکهزار و دویست و شصت و نه من الهجرة المقدّسه

نوّاب اشرف والا ظلّ السّلطان دولت علیّه سلطان مسعود میرزا ادام الله اقباله العالی تولّد یوم بیستم شهر صفر المظفّر سنه یکهزار و دویست و شصت و شش من الهجرة

نوّاب اشرف والا نایب السّلطنه دولت علیّه امیر کبیر وزیر جنگ کامران میرزا ادام الله اقباله العالی تولّد روز نوزدهم شهر ذی القعدة الحرام سنه یکهزار و دویست و هفتاد و دو من الهجرة

فارس بیگ فرمانفرما

نوّاب اشرف والا السّلطنه نصرة الدّین میرزا تولّد روز دوشنبه سیزدهم شهر جمادی الثانیه سنه یکهزار و دویست و نود و نه

نوّاب اشرف والا محمّد رضا میرزا رکن السّلطنه تولّد روز پنجشنبه شانزدهم ربیع الثانی سنه ۱۳۰۱

نوّاب اشرف والا سلطان احمد میرزا عضد السّلطنه تولّد شب پنجشنبه هیجدهم شهر ذی القعدة الحرام سنه ۱۳۰۸

نوّاب اشرف والا محمّد تقی میرزا عین السّلطنه تولّد شب سه شنبه هفتم جمادی الثانیه سنه ۱۳۱۰

نوادهای سلطنت

اولاد نوّاب اشرف والا ولیعهد

نوّاب والا اعتضاد السّلطنه محمّد علی میرزا تولّد یوم چهاردهم ربیع الثانی سنه ۱۲۸۹

نوّاب والا ملک منصور میرزا شعاع السّلطنه

نوّاب والا ابو الفتح میرزا

نوّاب والا ابو الفضل میرزا

اولاد نوّاب اشرف والا ظلّ السّلطان

نوّاب والا جلال الدّوله سلطان حسین میرزا تولّد در سنه ۱۲۸۵

نوّاب والا هرمز میرزا

نوّاب والا سلطان محمود میرزا

نوّاب والا امیر تیمور میرزا

نوّاب والا سلطان فریدون میرزا

اولاد جلال الدّوله مرحوم

نوّاب والا مهدی قلی میرزا

بنات سلطنت

نوّاب علیّهٔ عالیه فخر الملوک تولّد در سنه ۱۲۶۳

نوّاب علیّهٔ عالیه عصمة الدّوله تولّد در سنه ۱۲۷۲

نوّاب علیّهٔ عالیه افسر الدّوله تولّد در سنه ۱۲۷۰

نوّاب علیّهٔ عالیه والیه تولّد در سنه ۱۲۷۵

نوّاب علیّهٔ عالیه ضیاء السّلطنه تولّد در سنه ۱۲۷۲

نوّاب علیّهٔ عالیه بانوی عظمی تولّد در سنه ۱۲۶۳

نوّاب علیّهٔ عالیه فروغ الدّوله تولّد در سنه ۱۲۶۹

نواب علیهٔ عالیه ایران الملوک تولد در سنهٔ ۱۲۹۸
نواب علیهٔ عالیه اختر الدوله تولد در سنهٔ ۱۲۹۸
نواب علیهٔ عالیه فرح السلطنه تولد در سنهٔ ۱۲۹۹
نواب علیهٔ عالیه تاج السلطنه تولد در سنهٔ ۱۳۰۱
نواب علیهٔ عالیه شرف السلطنه تولد در سنهٔ ۱۳۰۳
نواب علیهٔ عالیه عز السلطنه تولد در سنهٔ ۱۳۰۵
نواب علیهٔ عالیه قدرة السلطنه تولد در سنهٔ ۱۳۰۸
نواب علیهٔ عالیه محترم السلطنه تولد در سنهٔ ۱۳۱۰

اخوان سلطنت

نواب والا عباس میرزا ملک آرا نواب والا عز الدوله عبد الصمد میرزا نواب والا رکن الدوله محمد تقی میرزا

اخوات سلطنت

نواب علیهٔ عالیه عزة الدوله نواب علیه عزیز الدوله

اولاد خاقان مغفور

نواب والا عضد الدوله سلطان احمد میرزا نواب والا محمد هادی میرزا نواب والا جهانسوز میرزا امیر تومان حکمران شاهرود و بسطام

امیرزادگان عظام
بنی اخوان ارشد سلطنت

نواب محمد میرزا امیر تومان ولد نواب والا عباس میرزا ملک آرا نواب عین الملک علینقی میرزا امیر تومان ولد نواب والا رکن الدوله امیرزادهٔ نصر الله میرزا ولد نواب رکن الدوله امیرزادهٔ اسد الله میرزا ولد ایضا امیرزادهٔ محمود میرزا ولد نواب ایضا امیرزادهٔ رضا قلی میرزا ولد نواب ایضا

نواب عماد السلطنه حسینعلی میرزا امیر تومان ولد نواب والا عز الدوله امیرزادهٔ قهرمان میرزا اجودان حضور ولد نواب والا عز الدوله

سایر شاهزادگان گرام از قرار سنهٔ ماضیه

نواب عماد الدوله بدیع الملک میرزا نواب مؤید الدوله ابو الفتح میرزا امیر تومان والی مملکت خراسان نواب محمد حسین میرزای میر آخور نواب ضیاء الدوله انوشیروان میرزا امیر تومان حکمران کرمانشاهان نواب حشمة الدوله عبد الله میرزا امیر تومان والی بروجرد و لرستان نواب حاجی بهاء الدوله ساسان میرزا امیر تومان نواب عمید الدوله کیومرث میرزا حکمران سابق شاهرود و بسطام نواب معز الدوله اسمعیل میرزا نواب نصرة السلطنه روح الله میرزا نواب حاجی حسام السلطنه ابو النصر میرزا والی عربستان امیر تومان نواب شجاع الدوله حاجی سلیمان میرزا امیر تومان نواب فرمانفرما عبد الحسین میرزا امیر تومان والی کرمان و بلوچستان نواب حاجی سهام الملک مهدیقلی میرزا نواب سیف الدوله سلطان محمد میرزا از نزال اجودانان مخصوص حضور مبارک نواب امیرخان میرزا روح بخش میرزا امیر تومان

نواب سلطان عبد المجید میرزا عین الدوله امیر تومان امیر آخور حضرت ولیعهد نواب احتشام الدوله عبد العلی میرزا امیر تومان نواب سلطان حسین میرزا نیر الدوله امیر تومان حکمران نیشابور و سبزوار و سرولایت و غیره نواب محمد حسن میرزا معتضد الدوله سرتیپ اول ولد مرحوم مهدیقلی میرزا نواب محمد حسن میرزا معتضد السلطنه امیر تومان پیشخدمت حضور همایون عبد الحسین میرزای شمس الشعراء حاجی ابو الفضل میرزا ولد مرحوم ظل السلطان حاجی جهاندار میرزا ولد مرحوم جهانشاه میرزا حاجی نصر الله میرزا ولد مرحوم سیف الله میرزا حاجی فریدون میرزا حاجی محمد حسین میرزای حشمة السلطنه امیر تومان خلف مرحوم امام وردی میرزای کشیکچی باشی حاجی محمد مهدی میرزای مؤید السلطنه پسر مرحوم مؤید الدوله عالمشاه میرزا ولد مرحوم تیمور میرزا سرتیپ حسام الدین میرزا پسر مرحوم محمد رضا میرزا نادر میرزا ولد مرحوم اردشیر میرزای رکن الدوله علی محمد میرزا سرتیپ اول ولد مرحوم خانلر میرزا اکبر میرزا سرتیپ ولد مرحوم ایضا غلامحسین میرزا سرتیپ ولد مرحوم ایضا اسحق میرزا پسر مرحوم رکن الدوله یعقوب میرزا خلف مرحوم ظل السلطان یحیی میرزا نایب الایاله سرتیپ اول خلف مرحوم سیف الملوک میرزا امیرزادهٔ مرتضی قلی میرزا سرتیپ اول ولد مرحوم عماد الدوله جلال الدین میرزا ولد مرحوم ایضا امیر مجد الدین میرزا ولد مرحوم ایضا سلطان ابراهیم میرزا ولد مرحوم ایضا سلطان اسمعیل میرزا ولد مرحوم ایضا اسحق میرزا ولد مرحوم ایضا ایرج میرزا ولد مرحوم ایضا محمد باقر میرزا ولد مرحوم معز الدوله فضل الله میرزا ولد مرحوم ایضا محمد کاظم میرزا ولد مرحوم ایضا محمد جعفر میرزا ولد مرحوم ایضا فرهاد قلی میرزا ولد مرحوم ایضا ارسلان میرزا سرتیپ اول ولد مرحوم شجاع الدوله میرزا امیر اصلان میرزا سرتیپ اول ولد مرحوم ایضا ادریس میرزا ولد یحیی میرزا نایب الایاله محمد علی میرزا ولد ایضا محمد کاظم میرزا ولد ارسلان میرزا محمد علی میرزا ولد حاجی نصر الله میرزا حسنعلی میرزا ولد ایضا سایر شاهزادگان از قرار سنهٔ ماضیه هستند

وجوه مرحومین از خانوادهٔ سلطنت عظمی و ابنای موجود

(نواب والا شاهزاده حسینعلی میرزا عین السلطنه) (نواب علیهٔ عالیه فخر الدوله) (نواب علیه عفة الدوله) (نواب معتمد الدوله سلطان اویس میرزا)

شاهزادگان و امراء و خوانین و آقایان ایل جلیل قاجار

که در اداره جناب مستطاب اجل اکرم عضد الملک وزیر همایون هستند

شاهزادگان غیرهم که در جزو خوانین قاجار منظورند

نواب محمد شریف میرزا سرتیپ   محمد علی میرزا سرتیپ
ولد مرحوم مؤید الدوله   محمد جعفر میرزا سرتیپ
ولد مرحوم معز الدوله   محمد صادق میرزا   حبیب الله
میرزا   شاهرخ میرزا   محمد حسین میرزا   عبد الرحیم
میرزا   حاجی سیف الله میرزا   شجاع الدین میرزا
حسینعلی میرزا   ابراهیم میرزا   محمد مهدی میرزا
سلطان اویس میرزا   عیسی خان   حمود خان سرتیپ
محمد تقی خان سرتیپ   علی اکبر خان   عباس خان
علی اصغر خان   علیخان   محمود خان   محمد حسنخان
عیسی خان

طایفه بنی اعمام قوانلو

خلیل الله خان رئیس و سرتیپ   غلامحسین خان   حاجی
مصطفی خان   محمد اسمعیل خان   محمد قلیخان   محمد حسنخان

طایفه حاجی مهدیقلیخانی

حسینقلی خان میرپنجه   جعفرقلی خان رئیس و سرتیپ
علیخان سرتیپ   محمد قلی خان   محمد ناصر خان سرتیپ
محمد قلی خان قاضی   سلیمانخان سرتیپ   صادقخان
عبدالله خان   کاظم خان

طایفه قزل ایاغ

محمد حسین خان سرتیپ   احمد خان رئیس   نورالله خان
محمد صادقخان   علیمحمد خان   احمد خان   غلامرضا خان
قربانخان   محمد قاسمخان

طایفه دولو

حاجی محمد حسینخان رئیس و سرتیپ   محمد خان بهاء السلطنه
محمد صادقخان شهاب الدوله   محمد قاسمخان   محمد خان
ابوالحسنخان   عباسقلی خان سرتیپ   محمد خان
سرهنگ   میرزا محمد خان ولد اسکندر خان سردار
محمد تقیخان   عبدالباقی خان

طایفه عز الدینلو

حبیب الله خان   محمد قاسمخان   محمد کریمخان
غلامحسین خان

طایفه شامبیاتی

محمد حسنخان رئیس و سرتیپ   امامقلی خان   محمود خان
خلیل الله خان   حاجی حبیب الله خان   ابراهیم خان
سلیمانخان سرهنگ   علیمحمد خان   ولیمحمد خان

طایفه حاجی مشهدی سپانلو

محمد طاهر خان سرتیپ و ناظم   حسینخان ولد حاجی باشی
محمد رضا خان   میرزا باقر خان حکیمباشی   میرزا محمد خان
علیخان   ناصر خان   رضا خان معتضد الاطباء

طایفه شاه بوداغلو

محمود خان رئیس و سرتیپ   حاجی محمد زمان خان
علی محمد خان   احمد خان

طایفه قایخلو و غیره

محمد صادقخان رئیس و سرهنگ   محمد تقی آقا   حاجی محمد خان زیادلو

طایفه خزینه دارلو

محمد قلی خان رئیس و سرتیپ   محمد ولیخان   علی اکبر
خان   عبدالحسین خان

طایفه کرلو

محمد خان رئیس و سرتیپ   نبی خان   محمد علیخان
لطفعلیخان

سایر

خوانین و آقایان قاجار   سیصد و بیست و چهار نفر

مجویللو و بیاتلو و غیره

فرج الله خان مجویللو سرتیپ   امیرخان بیاتلو یکباشی
احمد خان نایب

سایر بیاولان

هفت نفر

دایرهٔ دولت

جناب مستطاب اشرف امجد اکرم صدر اعظم دولت علیهٔ ایران امین السلطان آقا میرزا علی اصغر خان

مجلس محترم دار الشورای کبرای دولتی بریاست جناب اشرف جلالت مآب اجل امین الدوله

اسامی وزراء عظام و اعضاء فخام دار الشورای کبری از شاهزادگان معظم و غیرهم از قرار سنوات ماضیه است و تغییری نکرده فقط از سنهٔ ماضیهٔ لوی ئیل تا هذه السنه ئیلان ئیل ۱۳۱۱ اشخاصی که تازه بعضویت این مجلس محترم نایل شده اند از قرار ذیل است

جناب میرزا حبیب الله خان مجد الاشراف | جناب میرزا فضل الله خان وکیل الملک | جناب میرزا عباسقلیخان اسپهر مستوفی اول | جناب میرزا ابو القاسم مشیر لشکر

وزارت جلیلهٔ جنگ

متعلق بحضرت امیر نظام و امیر تومان ...

نواب مستطاب اشرف والا نایب السلطنه امیر کبیر وزیر جنگ و رئیس کل قشون ظفر نمون دولت علیه از توپخانه و قورخانه و زنبورکخانه و افواج قاهره و سواره منصوره و پیاده نظام و خارج نظام

جناب جلالت مآب اجل نظام الملک وزیر لشکر و وزیر دار الخلافه

اجزاء وزارت جلیلهٔ جنگ و دفتر لشکر

چون از قرار سنه ماضیه احتیاج بنگارش نیست فقط تغییراتی که بهم رسیده و اشخاصی که تازه بمناصب و امتیازات رسیده اند نگاشته میشود

(دفتر لشکر)

جناب جلالت مآب میرزا نعمت الله خان لشکرنویس باشی ملقب بمدبر السلطنه و خطاب جنابی نایل شده

میرزا محمد حسین معین لشکر پسر مرحوم میرزا علی معین لشکر

میرزا سید باقر لشکرنویس پسر مرحوم حاجی میرزا سید حسین مستوفی

میرزا عبد الحسین لشکرنویس پسر مرحوم معین لشکر

میرزا سید باقر لشکرنویس پسر مرحوم میرزا سید یوسف لشکرنویس

میرزا سید احمد لشکرنویس میرزا اسمعیل خان ناظم دفتر لشکر میر حسینخان لشکرنویس کاشانی میرزا مهدی لشکرنویس سررشته دار سابق غلامان شوکت میرزا مهدیقلی لشکرنویس میرزا هدایت الله خان لشکرنویس پسر مرحوم میرزا اسمعیل میرزا سید احمد لشکرنویس پسر میرزا سید تقیخان میرزا سید محمد لشکرنویس سررشته دار سابق کشیکخانه

میرزا مهدیخان لشکرنویس محاسب قورخانهٔ مبارکه پسر مرحوم میرزا رفیعخان میرزا اشرف لشکرنویس قورخانه

میرزا علی اکبر لشکرنویس ایضاً میرزا محمود خان دبیر نظام در دار الانشاء نظام میرزا کاظمخان بنان نظام ایضاً در دار الانشاء

جناب میرزا ابو الحسنخان امین لشکر پسر مرحوم میرزا قهرمان امین لشکر

در جزو دفتر لشکر آذربایجان

جناب میرزا محمد علیخان مستوفی نظام آذربایجان

میرزا حسینخان ناظم لشکر میرزا هدایت خان لشکرنویس

حاجی میرزا ابو القاسمخان میرزا احمد خان لشکرنویس

مامور از و متعلق

سایر ولایات

لشکرنویسی ملایر و نهاوند با میرزا افلاطون است

لشکرنویسی کمره و گلپایگان با میرزا ابو القاسمخان برادر میرزا محمد علیخان

سمنان میرزا حسنخان لشکرنویس ولد مرحوم میرزا رفیعخان

عربستان میرزا اسمعیل لشکرنویس

کرمان جناب حاجی میرزا اسمعیل بنان السلطنه جناب میرزا محمد علیخان ناصر لشکر

کرمانشاهان میرزا سید علی نقی ... لشکر و میرزا سید محمد لشکرنویس

صاحب منصبان

امراء تومان

نواب والا اجهانور میرزا امیر تومان شده

نواب علینقی میرزا عین الملک امیر تومان شده
نواب سلطان عبد المجید میرزا حکمران اردبیل ومشکین
ملقب بعین الدوله   محمد حسن میرزا معتضد السلطنه امیر تومان
جناب امیر الامراء العظام محمد باقرخان شجاع السلطنه ملقب بامیر اکرم
جناب امیر الامراء العظام وکیل الدوله وزیر توپخانه و
رئیس مخزن تدارکات عسکریه ملقب بسردار
جناب جلالتمآب محمد قاسم خان صاحب جمع امیر تومان
جناب امیر الامراء العظام معز الملک امیر تومان
جناب جلالتمآب والی حکمران ولایات ثلاث
جناب جلالت نصاب شیر خلوت امیر تومان
جناب امیر الامراء العظام میرزا عبد الله خان انتظام الدوله
امیر تومان والی ایالت مازندران واسترآباد وگرگان
جناب جلالت نصاب فخر الملک امیر تومان
امیر الامراء العظام محمد تقی خان امیر تومان   امیر الامراء
العظام عبد الله خان ساعد السلطنه امیر تومان   امیر الامراء
العظام محمد باقرخان سعد السلطنه امیر تومان   امیر الامراء
العظام حسینقلیخان صارم الملک امیر تومان   امیر الامراء
العظام میرزا نبی خان نصر الملک امیر تومان   امیر الامراء
العظام حشمت الملک امیر تومان حاکم سیستان
امیر الامراء العظام منصور الملک حسینقلیخان توپ بیکلو
امیر تومان   جناب فخامت نصاب میرزا فتح الله خان بیکلر
بیکی رشت ورئیس گمرک گیلان ومازندران وخراسان
امیر الامراء العظام حسینقلیخان ضیاء الملک امیر تومان
رئیس فوج توپچی همدانی   صادقخان افشار رئیس فوج
اول توپچیان افشار آذربایجانی   محمد علیخان ظفر الملک
محمد صادقخان رئیس توپچیان اول افشار

ایضاً اشخاصی که برتبه وحمایل ونشان امیر تومانی نایل شده اند

نواب عماد السلطنه   جناب جلالتمآب بشیر الملک
جناب میرزا محمود خان مشیر نظام پیشکار قشون آذربایجان
میرزا نصر الله خان دبیر السلطنه   نواب عزیز الله میرزا
ظفر السلطنه   جناب جلالتمآب فیلسوف الدوله

سرتیپان اول

علیمحمد خان سرتیپ اول برادر جناب حاجی امین السلطنه
ملقب بمدیر نظام   حاجی عطاء الله خان میر پنجه ملقب
بعطاء السلطنه   عزت الله خان شجاع سرتیپ پسر معزی الیه
امیر الامراء العظام غلامرضا خان افتخار الملک پسر جناب حسام الملک
امیرزاده ارسلان میرزا سرتیپ اول   امیرزاده جلال
الدین میرزا پسر مرحوم عماد الدوله   حسین پاشا خان
اجودان باشی آذربایجان ملقب بامیر بهادر   علی آقا خان
پیشخدمت مخصوص   میرزا سید عبد الکریم خان سرتیپ اول ملقب
بحسام لشکر شده   حاجی میرزا عباسعلی خان احتشام نظام
سرتیپ اول   بیوکخان پسر مرحوم محمد خان امیر تومان
میرزا حسن خان خازن لشکر رئیس مخزن تدارکات عسکریه
آذربایجان   آقا سلطان خواجه سرتیپ اول   نصر الله
خان سرتیپ اول طالش ملقب بعمید السلطنه شده
امیر حسینخان شجاع السلطنه   خانباباخان مامور کردستان
میرزا موسی خان عمید نظام   حاجی قلیخان جوانشیر
حاجی رستمخان قاجار ملقب بصمصام لشکر   محمد باقرخان
ملقب بضرغام الملک   شاهزاده آقا محمد خان   محمد علیخان
سرتیپ فوج توپچیان اول افشار   میرزا ابراهیم خان کاندان توپچیان

سرتیپان دوم خارج از فوج

فضلعلیخان سرتیپ دوم   اسد الله خان سرتیپ دوم
عباسقلیخان برادر جناب بشیر الملک   میرزا محمد خان پسر
جناب میرزا محسن معاون دیوان   نجفعلی خان پسر ظهیر الملک
علیقلی خان سرتیپ فوج تنکابن   محمد حسینخان پسر جناب
ساعد الدوله سردار   میرزا اسحق خان شارژدافر مقیم
پطرزبورغ   هدایت الله خان   میرزا علی اکبر خان کار
گذار ساوجبلاغ   میرزا ابو الفتح خان نایب اول وزارت عظمیه

سرتیپان سوم خارج از فوج

آقا مکمل سرتیپ سوم   محمد علیخان پسر مرحوم رضا قلی خان
نایب ایشیک آقاسی باشی   میرزا حسینخان ولد مرحوم
میرزا زکی   میرزا هادیخان نوه جناب صدیق الملک

میرزا حسنخان سرهنگ فوج خاصه عباسقلیخان نایب الحکومه سابق ساوه امیرزاده محمد حسین میرزا پیشخدمت معروف بشاهزاده حسین محمد خان پسر ظفر الملک میرزا عبد الله خان نائینی حسینخان پسر مرحوم اجودانباشی توپخانه امیرزاده محمد حسین میرزا

سرهنگان خارج از فوج

میرزا علی اکبرخان پسر میرزا ابو القاسم وزیر میرزا علی داد خان میرزا تقیخان پسر میرزا اسمعیل لشکرنویس

جزو معلمین فرنگی

مسیو بانانی کنت برخلت مازورمالتا

توپخانهٔ مبارکه

با مارت جناب جلالتمآب نظام الدوله امیر تومان عسکرخان سرتیپ توپخانه ملقب بضرغام السلطنه علی اکبرخان سرتیپ ملقب باعتصام نظام حاجی امیرخان پسر جناب امین دیوان لاهیجی سرتیپ اول شده یوسف میرزای سرتیپ میرزا مهدیخان پسر مرحوم میرزا موسی وزیر لشکر سرهنگ توپخانه حاجی یوسفخان سرهنگ تبریزی میرزا محمد حسین آشتیانی طبیب توپخانه ملقب باعتماد الحکماء

اجزاء خزانهٔ مبارکهٔ نظام

از قرار سنهٔ ماضیه است

ادارهٔ اصطبل توپخانه

کماکان بریاست و امیرآخوری امیر الامراء العظام محمد حسینخان پیشخدمت مخصوص حضور همایون

قورخانهٔ مبارکه و مخزن ادارکات عسکریه

کماکان بوزارت و ریاست جناب امیر الامراء العظام وکیل الدوله سردار

مدرسهٔ مبارکهٔ جدید البنای نظام ناصریه

کماکان بریاست جناب امیر الامراء العظام میرزا کریمخان صمصام السلطنه امیر تومان

افواج قاهره

بقرار و ترتیب سنهٔ ماضیه است

سواره

نیز از قرار سنهٔ ماضیه است

سواره و جماعت قورت بیکلو با امیر الامراء العظام حسینقلی خان منصور الملک امیر تومان واگذار شده است

ادارهٔ سوارهٔ قزاقیه

کماکان بریاست و فرماندهی کلنل شنه اور

معاف و خصوصیات ادارهٔ وزارت جلیلهٔ جنگ و غیره

(شاهزاده معتمد الدوله سلطان اویس میرزا امیر تومان) (عزیز الله خان صارم الملک امیر تومان) (حاجی میرزا علیخان سرتیپ اول پسر مرحوم میرزا آقاخان صدر اعظم

دار الخلافهٔ طهران

نواب مستطاب اشرف اکرم والا نایب السلطنه امیر کبیر وزیر جنگ و حکمران دار الخلافة الباهره و غیرها ادام الله اقباله العالی

جناب جلالتمآب اجل نظام الملک وزیر لشکر و وزیر دار الخلافه

تغییراتی که در اجزاء حکومت دار الخلافه شده است

رئیس اجزاء محاکمات دار الخلافه جناب میرزا عباسخان مهندسباشی

اجزاء

حاجی میرزا حسنخان لشکرنویس میرحسین خان لشکرنویس و منشی محمد حسین میرزا میرزا محمد علیخان منشی میرزا عباس منشی سایر منشیان و غیرهم شش نفر

نایب حسنخان فراشباشی حکومت دار الخلافه

حاجی عباسقلی مباشر خبازخانه

نایب رحیم مباشر بازار

میرزا فضل الله نایب کن و سولقان

حاجی آقابیک نایب شهریار و ورامین

علمای اعلام دار الخلافه

از قرار سنهٔ ماضیه هستند

امراء و اعیان و خوانین و معارف

دار الخلافه نیز از قرار سنهٔ ماضیه هستند

تعیینات وزارت نظمیه و پلیس دار الخلافه

جناب جلالتمآب میرزا ابوتراب خان نظم الدوله وزیر نظمیه
میرزا ابو الفتح خان سرتیپ دوم نایب اول وزارت نظمیه
عباسقلی خان سوشف وزارت نظمیه رئیس محلهٔ دولت سرتیپ دوم
حسن خان رئیس بازار مستشار درجهٔ اول سرتیپ دوم
میرزا عبد الغنی خان سرتیپ سوم رئیس محلهٔ سنگلج
میرزا سید احمد خان سرتیپ رئیس محلهٔ بازار
میرزا آقا خان سرتیپ سوم سررشته دار کل و معاون وزارت نظمیه
حاجی میرزا محمد علیخان سرتیپ سوم رئیس محلهٔ چالمیدان
میرزا حسن خان سرتیپ سوم ناظم داخلهٔ وزارت نظمیه
میرزا محمد علیخان سرتیپ سوم رئیس دار الانشاء وزارت نظمیه
میرزا حسن سرتیپ سوم مستشار درجهٔ اول و کلانتر ادارهٔ نظمیه رئیس محلهٔ عودلاجان
باقی از قرار سنهٔ ماضیه است
عدهٔ کلیهٔ اجزاء پلیس از صاحبمنصب و نایب و پیاده و سواره چهارصد و دو نفر

ادارهٔ قراسورانهای حول و حوش دار الخلافه

عمدة الامراء العظام میرزا سید عبد الکریمخان حسام لشکر سرتیپ اول رئیس ادارهٔ قراسوران
میرزا سید رضا لشکرنویس
امیرخان ولد مرحوم محمد صالح خان
ابو القاسم خان سرهنگ
سید احمد خان سرهنگ (باقی اجزاء چهل و نه نفر)
(سوار کرد بچه و شاهسوار دویست نفر)

ادارهٔ احتسابیهٔ شهر دار الخلافه

بریاست جناب میر الامراء العظام فخر الملک امیر تومان - اجزاء از قرار سنهٔ ماضیه هستند

کارگذاران و عمله جات

مخصوص دربخانهٔ نواب مستطاب اشرف امجد والا نایب السلطنه امیرکبیر وزیر جنگ
جناب میر الامراء العظام مشیر خلوت امیر تومان شده
حاجی میرزا عباسعلیخان احتشام نظام سرتیپ اول
محمد اسمعیل خان کشیکچی باشی سرتیپ اول توپخانه
میرزا محمود خان منشی باشی ملقب بمدبر نظام
میرزا مهدیخان منشی مرحوم شده
باقی از قرار سنهٔ ماضیه است

وزارت جلیله داخله

جناب جلالتمآب اجل آقا میرزا حسن مستوفی الممالک | جناب جلالتمآب آقا میرزا حسین وزیر دفترخانه مبارکه

جناب جلالتمآب حاجی امین السلطنه مدیر دفترخانه مبارکه استیفا و محصل محاسبات و بقایای دولتی

اجزاء خاصه دایره صدارت عظمی

جناب جلالتمآب دبیر الملک

وزیر رسائل خاصه دولتی

جناب فخامت نصاب آقا میرزا ... صدارت
سبیل اجمل منشی ... یحیی خان منشی
عظمی میرزا ... تا آخر
و غیره ترجمه
از قبیل ... امیر ...

جناب آقا میرزا ... بعد میرزا رضا قلیخان
مستوفی اول و عبید و رسائل
خاصه دولتی میرزا اسمعیل افندی
مستوفی و منشی مخصوص
و غیره و غیره

تغییرات دروزارت دفتر استیفا

وبرقراریهای جدید مطابق آنچه در روزنامه مبارکه ایران ثبت شده است

استیفای مملکت خراسان بجناب میرزا فضل الله خان مستوفی اول مفوض شده جناب میرزا حبیب الله خان مجد الاشراف جزو وزرای دربار اعظم شده جناب میرزا رفیع خان منشا السلطنه پیشکار مالیه آذربایجان مستوفی اول جناب میرزا محمد خان پسر مرحوم میرزا هدایت الله وزیر دفتر ملقب بمستوفی السلطنه جناب میرزا عباسقلیخان سپهر مستوفی اول جزو وزرای دربار اعظم شده میرزا زین العابدین مستوفی نظام خطاب جنابی جناب میرزا حسینخان مستوفی بنائی بنوری ملقب بقوام دفتر جناب میرزا حسنخان مستوفی نوری ملقب بمجیر الملک جناب میرزا محسن معاون دیوان مامور بوزارت عربستان جناب حاجی میرزا علیخان مستوفی مامور بوزارت خراسان میرزا محمد طاهر مستوفی کاشانی ملقب به بصیر الملک جناب میرزا کریم خان پسر جناب میرزا فضل الله خان بمنصب استیفای اول ولقب بنان الدوله وعمل محاسبه خراسان منصوب ونایل شده میرزا رضا قلیخان مستوفی اول نایب الحکومه بوشهر ملقب بمجیر السلطنه میرزا اسمعیل خان مستوفی اول ولد جناب میرزا رضا قلیخان مدیر رسائل خاصه میرزا فرج الله خان پیشکار حاجی شهاب الملک ملقب به بنان السلطنه میرزا سعید خان مستوفی دویم محاسب سمنان ودامغان وچهارده کلاته پسر بصیر الملک میرزا حسنخان امین الوزاره پیشکار قزوین مستوفی دویم میرزا محمد حسین کلانتر همدان مستوفی دویم میرزا عبد العلیخان مستوفی دویم پیشکار امور عربستان مبارکه میرزا سید عبد الله سررشته دار خزانه عامره مستوفی دویم میرزا اشرف خان هراتی میرزا احمد خان منشی مستوفی سوم نزد جناب علاء الدوله میرزا سید عبد الله منشی تفرشی امین وظایف مازندران مستوفی سوم میرزا علی اکبر خان گروسی مستوفی و منشی رسائل نزد جناب میرزا رضا قلیخان میرزا علینقی مستوفی پیشکار خوار میرزا ابو القاسم سررشته دار عمل خلوت مستوفی سوم میرزا محمود سررشته دار خزانه مستوفی سوم میرزا حسینخان پسر مرحوم میرزا کاظم خان امین العدالة ملقب بامین العدالة میرزا محمود خان مستوفی اول منشی باشی حضرت والا نایب السلطنه ملقب بدبیر نظام میرزا هادیخان منشی رسائل مستوفی میرزا ابراهیم خان گرگانی مستوفی سوم میرزا اشرف مستوفی سوم میرزا مصطفی خان نواده مرحوم شمس الشعراء منشی حضرت والا نایب السلطنه مستوفی سوم

معاف مرحومین

میرزا سید احمد مستوفی پسر مرحوم میرزا موسی وزیر میرزا بزرگ خان مستوفی نایب جناب جلالتمآب حاجی امین السلطنه میرزا هادیخان مستوفی که نزد نواب والا رکن الدوله بوده است

ادارهٔ حکومتهای ولایات ممالک محروسه

مملکت آذربایجان

نواب مستطاب اشرف امجد اسعد والا شاهنشاهزادهٔ اعظم ولیعهد جاوید مهد دولت علیه صاحب اختیار مملکت آذربایجان ادام الله اقباله العالی

نواب اشرف والا اعضاد السلطنه رئیس کل شئون نظام آذربایجان

اجزاء مخصوصهٔ آذربایجان که از جانب حضرت ولایت عهد متکفل خدمات هستند

جناب جلالتمآب قایم مقام پیشکار کل جناب جلالت نصاب وکیل الملک میرزا فضل الله خان جزو اعضای مجلس شورای کبری واسطهٔ ابلاغ عرایض کلیهٔ حکام و ادارات

تغییراتیکه بهم رسیده است از قرار ثبت روزنامهٔ ایران

میرزا محمود خان مشیر نظام پیشکار کل قشون آذربایجان رتبه و امتیاز امیر تومانی

میرزا رفیع خان مستشار السلطنه پیشکار مالیه آذربایجان استیفا درجه اول

میرزا نصرالله خان دبیر السلطنه رتبه و امتیاز امیر تومانی

حاجی میرزا کاظم وکیل الرعایای آذربایجان مخاطب بخطاب جنابی

شیخ علیخان حشمت السلطنه خطاب جنابی

میرزا سید علیخان مستوفی صندوقدار حضرت ولیعهد ملقب بموثق الملک

میرزا محمد علیخان کاشانی مخاطب بخطاب جنابی

حاجی آقا خان قلعه بیکی تبریز مخاطب بخطاب جنابی

میرزا یحیی خان منجم باشی حضرت ولیعهد ملقب به نجم الممالک

سایر تغییرات و امتیازات در جزو اهل نظام و وزارت جنگ و مواقع دیگر ثبت شده است حاجت بتکرار نیست

واسامی باقی اجزاء و صاحب منصبان و حکام جزو از قرار سنه ماضیه است

اصفهان

نواب مستطاب اشرف امجد اکرم والا شاهنشاهزادهٔ معظم ظل السلطان صاحب اختیار اصفهان و یزد و گلپایگان و خوانسار و محلات ادام الله اقباله العالی

یزد

جزو قلمرو حکمرانی اصفهان است مثل سنهٔ ماضیه

میرزا محمد مستوفی حکمران یزد

گلپایگان و خوانسار

میرزا یحیی خان حکمران

فارس

نواب مستطاب اشرف اکرم والا شاهنشاهزاده سالار السلطنه فرمانفرمای مملکت فارس

جناب جلالتمآب نظام السلطنه امیر تومان صاحب اختیار مملکت فارس

بندر بوشهر و سایر بنادر فارس و دشتی و دشتستان

جناب جلالت نصاب سعد الملک میرپنجه حکمران بنادر فارس و دشتی و دشتستان

خراسان و سیستان

نواب والا مؤید الدوله امیر تومان فرمانفرمای مملکت خراسان و سیستان و متولی باشی

جناب حاجی میرزا علیخان مستوفی پیشکار خراسان

حکام ولایات جزو خراسان

طبس

امیر الامراء العظام عماد الملک امیر تومان وکیل طبس

قاین

امیر الامراء العظام شوکت الملک حکمران قاینات

سیستان

امیر الامراء العظام علی اکبر خان حشمت الملک امیر تومان حاکم سیستان

قوچان

امیر الامراء العظام شجاع الدوله امیر حسین خان ایلخانی زعفرانلو حکمران قوچان

بجنورد

امیر الامراء العظام سهام الدوله امیر تومان ایلخانی شادلو حکمران بجنورد

سبزوار و نیشابور و سایر ولایات و غیره

نواب والا امیر الدوله سلطان حسین میرزا امیر تومان حکمران

(خواف) علیمردان خان نصرت الملک (سرخس)

محمد یوسفخان سرتیپ **کلات** محمد مهدیخان

تربت حاجی محمد میرزا

شاهرود و بسطام

نواب والا جهانسوز میرزا امیر تومان حکمران

سمنان و دامغان

جناب جلالتمآب اعتضاد الملک امیر تومان حکمران

کرمانشاهان و کردستان و گروس

جناب جلالتمآب اجل امیر نظام والی ایالات کرمانشاهان و کردستان و گروس

کرمانشاهان

نایب الحکومه

کردستان

بحکمرانی امیر الامراء العظام عبد الحسینخان امیر پنجه پسر جناب اجل امیر نظام و پیشکاری جناب مشیر دیوان و علیقلیخان سرتیپ

گروس

بحکومت عبد الحسینخان میرپنجه پسر جناب اجل امیر نظام

کرمان و بلوچستان

نواب والا فرمانفرما سالار لشکر والی مملکت کرمان و بلوچستان

استراباد و گرگان و مازندران

امیر الامراء العظام انتظام الدوله امیر تومان والی حکمران ایالات مازندران و استراباد و گرگان

مازندران

میرزا علیخان نایب الحکومه میرزا محمد حسین مستوفی وزیر

استراباد

میرزا مقیم لشکرنویس نایب الحکومه

گیلان و طوالش

جناب جلالتمآب مشیر السلطنه والی گیلان و طوالش

عربستان

نواب والا حاجی حسام السلطنه امیر تومان والی عربستان

جناب میرزا محسن معاون دیوان مستوفی پیشکار عربستان و لرستان

میرزا فرج الله خان نایب الحکومه شوشتر

امیرزاده سلطان احمد میرزا نایب الحکومه دزفول

لرستان و بروجرد

نواب والا حشمت الدوله امیر تومان والی لرستان و بروجرد

امیرزاده حمزه میرزا سرتیپ اول نایب الایاله بروجرد

میرزا فرج الله خان پیشکار لرستان و بروجرد

ملایر و تویسرکان و نهاوند

جناب جلالتمآب والی امیر تومان حکمران ولایات ثلاث ملایر و تویسرکان و نهاوند

ملایر حکیم الممالک نایب الحکومه

تویسرکان شیخ حسن میرزا

نهاوند هدایت الله خان سرتیپ

عراق

جناب امیر الامراء العظام ساعد الدوله سردار رفیع والی ایالت عراق

همدان

نواب والا شاهزاده عضد الدوله حکمران همدان

کاشان

امیر الامراء العظام محمد حسن خان میرپنجه حکمران کاشان

علی اکبرخان سرتیپ و پیشخدمت حضور نایب الحکومه

خمسه

جناب جلالتمآب عمید الملک حکمران ولایات خمسه

امیر داودخان پیشخدمت حضور نایب الحکومه

قزوین

امیر الامراء العظام محمد باقرخان سعد السلطنه امیر تومان حکمران دار السلطنه قزوین میرزا حسینخان امین الوزاره مستوفی دویم وزیر

قم

نواب امیرزاده اعتضاد الدوله عباس میرزا امیر تومان حکمران قم میرزا رضاخان پیشکار

ساوه و زرند و شاهسون بغدادی

بحکومت جناب جلالتمآب ظهیر السلطنه امیر تومان میرزا محمدخان نایب میرزا فرج خان لشکرنویس نایب الحکومه ساوه

نعمت الله خان نایب الحکومه زرند

خرقان

بحکومت امیر الامراء العظام سیف السلطنه حسنخان
آجودانباشی کل امیر تومان

فیروزکوه

بحکومت جناب امیر الامراء العظام میرزا کریم خان حسام السلطنه امیر تومان

دماوند

عباسعلی خان حاکم دماوند

تنکابن

محمد حسینخان سرتیپ پسر جناب ساعد الدوله نایب الحکومه تنکابن

کنکاور

بحکومت امیر الامراء العظام ساری اصلان امیر تومان

اسدآباد

بحکومت خانباباخان صاحب اختیار

نطنز

در جزو حکومت نوابان مؤید الدوله و حاجی حسام
السلطنه   میرزا اللهیار خان نایب الحکومه

جوشقان

بحکومت کماشتکان نواب والا معز الدوله

خوار

امیرزاده ابوتراب میرزا سرتیپ اول حکمران خوار
نایب الحکومه ابوالحسن میرزا سرتیپ سوم

زاویهٔ مقدسهٔ حضرت عبد العظیم ع

امیرزاده حسینعلی خان ناظم التولیه و حکمران

طالقان

فرخ خان حاکم طالقان

طارم علیا

بحکومت میرشکار

وزارت جلیلهٔ مالیه و دربار اعظم و داخله علیه

در ادارهٔ خاصهٔ جناب مستطاب اشرف امجد اکرم امین السلطان صدر اعظم
جناب جلالتمآب امین الملک نایب کل وزارات و ادارات خاصهٔ صدارت عظمی

خلوت همایونی

جناب جلالتمآب امین خلوت وزیر مخصوص و رئیس خلوت همایونی
تغییراتیکه در خلوت همایونی بهم رسیده است
جناب محمد حسن خان محقق مخاطب بخطاب جنابی
جناب محمد حسین خان مشیر خلوت منصب امیر تومانی
جناب ادیب الملک مخاطب بخطاب جنابی   جناب
آجودان مخصوص مخاطب بخطاب جنابی   جناب فخر الملک
منصوب بمنصب امیر تومانی . احمد خان سرتیپ اول پیشخدمت
خاصه نوادهٔ مرحوم سردار ملقب بمشیر حضور   نواب
محمد حسن میرزا معتضد السلطنه منصب امیر تومانی
آقا میرزا تقی خان میر پنجه پیشخدمت خاصه ملقب بخاقان
میرزا سید محمد خان سرتیپ اول و پیشخدمت خاصه ملقب
باجودان حضور   امیرزاده حسینعلی میرزا پسر نواب نیر الدوله
ملقب بفخر السلطنه   میرزا محمد تقی خان پیشخدمت حضور
محمد علیخان میر پنجه و پیشخدمت   ملقب بمعتضد الملک
مخصوص پسر جناب حاجی خازن الملک مخاطب بخطاب
جنابی و ملقب بمعتمد حضور   علی آقا خان پیشخدمت
منصب حمایل و نشان سرتیپی اول   امیرزاده شاهزاده
حسین پیشخدمت حضور منصب سرتیپی سوم (آقا رضا
خان ناظم خلوت مرحوم)   آقا سلیمان خان پیشخدمت
ولد آن مرحوم ملقب بناظم خلوت شده

ایضاً

جناب بشیر الملک میر تومان در سلک وزرای حضور مبارک
جناب حاجی حسینعلی خان (حاجب الدوله سابق)
ملقب بمعین الدوله

دار النظارهٔ مبارکه

جناب جلالتمآب امیر الامراء العظام مجد الدوله
سفوت الار   اجزا از قرار سنهٔ ماضیه تغییری نکرده

آبدارخانهٔ مبارکه

اعتمادالحضره آقا مرتضی خان آبدارباشی اجزاء
ازقرار سنهٔ ماضیه هستند
میرزا غلام حسین سررشته دار مرحوم آقا فتحعلی آبدار مرحوم

قهوه خانهٔ مبارکه

در اداره غلامعلیخان امین همایون سرایدارباشی

صندوقخانهٔ مبارکه

جناب جلالتمآب حاجی امین السلطنه صندوقدار وجبادار خاصه و مدیر دفترخانه مبارکه استیفا و محصل
محاسبات اجزاء ازقرار سنهٔ ماضیه هستند
میرزا بزرگ خان مستوفی مباشر صندوقخانه و خزانه دار خاصه مرحوم شد استف

تفنگدار خاصه

در اداره جناب جلالتمآب امین خلوت وزیر مخصوص
اجزاء و تفنگداران ازقرار سنهٔ ماضیه

کشیکخانهٔ مبارکه

جناب جلالتمآب عبدالله خان امیر تومان و کشیکچی باشی
جناب جلالتمآب حاجی میرزا محمد تقی وکیل لشکر عمدة الامراء العظام حبیب الله خان قوللر آقاسی باشی و سرتیپ اول
صاحب منصبان و یوزباشیان و غلام پیشخدمتان و اجزاء
کشیکخانه مبارکه ازقرار سنهٔ ماضیه هستند

ایشیکخانهٔ مبارکه

جناب جلالتمآب ظهیرالدوله وزیر تشریفات و ایشیک آقاسی باشی
امیرالامراء العظام محمد ناصرخان خانان نایب اول
ایشیک آقاسی باشی سایر اجزاء ازقرار سنهٔ ماضیه اند

فراشخانهٔ مبارکه

جناب حاجب الدوله جعفرقلیخان امیرالامراء العظام
جلال الملک خان نایب
میرزا آقای پیشکار
یوسفخان افشار
میرزا تقی مستوفی

ارباب قلم فراشخانه

میرزا رضا برات نویس میرزا حسن مشرف میرزا
علی اکبر سررشته دار - میرزا حسین آقا مشرف انبار

نواب

درجهٔ اوّل ولیمحمد میرزای سرتیپ ولیخان
سرتیپ موسیخان نوهٔ حاجی مستشارالدوله
علی اکبرخان هرسینی محمد ابراهیم خان کاشانی حاجی محمد
تقی بیک ابری آقا محمد جعفر تبریزی محمد تقی بیک
میرزا محمد تقی میرزا عباسقلی آقا رضاقلی حسینخان
میرزا عبدالحمید میرزا عباس

درجهٔ دوّم میرزا محمد آقا رجب علیخان
نوهٔ شیخ الملوک میرزا آقا رضا پسر میرزا حبیب الله احمد آقا
محمد مهدی بیک قزوینی میرزا سید محمد خان پسر جناب
آقا میرزا سید احمد منشی باشی صدارت عظمی یحیی خان ولد
حاجی رحیمخان احمد بیک نهاوندی نایب دفترخانه مبارکه

درجهٔ سوّم ازقرار سنهٔ ماضیه بیست و هشت نفر

سایرین

یساول چهار نفر یوزباشیان چهل و شش نفر پنجاه
باشیان سی نفر ده باشیان پنجاه نفر فراشان
سیصد و پنجاه نفر

قاپوچیان

بریاست آقا محمد آقای ناظم دربار
محمد حسینخان قاپوچی باشی قاپوچی چهارده نفر

فراشان سوار

بریاست ولیمحمد میرزا سرتیپ و نایب اوّل) با یوزباشی چهل و یک نفر

چراغخانه

بریاست محمد حسین بیک چراغچی باشی
چراغچیان پانزده نفر

خیاطخانه

بریاست حاجی محمد حسن خیاط باشی اجزاء خیاطخانه بیست نفر

فراش حضور

با صاحب منصب شانزده نفر

سرایدارخانهٔ مبارکه

امین همایون غلامعلی خان سرایدارباشی اجزاء سرایدار
خانه ازقرار سنهٔ ماضیه هستند

نسقچیخانه

محمد حسینخان نسقچی باشی اجزاء ازقرار سنهٔ ماضیه هست

ادارهٔ باغات و عمارات و قنوات دولتی

بریاست جناب جلالت نصاب ادیب الملک پیشخدمت

خاصهٔ حضور همایون اجزاء از قرار سنهٔ ماضیه هستند

اطبّاء خاصّه

فرنگی و غیره جناب جلالتمآب دکتر طولوزان حکیمباشی

مخصوص حضور همایون دکتر فووریه مرخص از خدمت

سایر از قرار سنهٔ ماضیه

ایرانی جناب جلالت نصاب فیلسوف الدوله با امتیاز

و رتبهٔ امیر تومانی نایل لقمان الملک حکیمباشی کل نظام

مخاطب بجناب و میرزا علی اکبر خان ناظم الاطباء در

سلک اطبای حضور منسلک و باقی از قرار سنهٔ ماضیه هستند

خواجه سرایان حرم جلالت

اعتماد الحرم حاجی آغا سرور خان خواجه باشی سرتیپ اوّل

سایر از قرار سنهٔ ماضیه هستند

اطاق موزهٔ مبارکه

با استیفای جناب میرزا سید علی اعتماد حضور مستوفی اوّل

سایر اجزاء از قرار سنهٔ ماضیه

ادارهٔ خزانهٔ مبارکه

بریاست جناب جلالتمآب امین الملک

جناب میرزا فضل الله خان مستوفی اوّل استیفای ممالک

خراسان و سیستان ضمیمهٔ خدمت معزی الیه شد

سایر اجزاء بحالت سنهٔ ماضیه هستند

ادارهٔ ضرابخانهٔ مبارکه

جناب جلالت نصاب نصرالسلطنه امیر تومان وزیر عیار

و مسکوکات دولت علیه میرزا عبد العلی خان مستوفی

دوّم پیشکار امور ضرابخانهٔ مبارکه سایر اجزاء از قرار

سنهٔ ماضیه هفتاد نفر

فوج سواد کوه قراول مخصوص

بریاست حاجی حسینعلی خان سرتیپ میرزا سید یوسف

لشکرنویس مرحوم شده میرزا احمد بجای او لشکرنویس است

اداره چراغهای خیابانهای دولتی

بریاست حاجی حسینقلیخان سرتیپ اجزاء از قرار سنهٔ ماضیه

ادارهٔ گمرکخانهای ممالک محروسه

بریاست و وزارت جناب جلالتمآب امین الملک

اجزاء از قرار سنهٔ ماضیه هستند

ادارهٔ غلات دار الخلافه

بریاست جناب جلالتمآب امین الملک اجزاء از قرار سنهٔ ماضیه

ادارهٔ تولیت و حکومت زاویهٔ مقدسه حضرت عبد العظیم علیه السلم

جناب جلالتمآب امین الملک خازن مهر مقدس امیرزاده

حسینقلی خان ناظم التولیه بنیابت الحکومه سایر از قرار سنهٔ ماضیه

ادارهٔ صرف جیب مبارک

حاجی حسینعلیخان سرتیپ تحویلدار اجزاء از قرار سنهٔ ماضیه

وزارت خالصجات دیوانی

جناب جلالتمآب اقبال الدوله وزیر کل خالصجات خاصه دیوانی

جناب نصیر الملک میرزا محمد طاهر مستوفی مباشر امور خالصجات

ادارهٔ غلامان مهدیه و منصوره

ابو الجمع جناب جلالتمآب علاء الدوله امیر تومان

جناب جلالتمآب حاجی وکیل الشکر

سایر صاحب منصبان و اجزاء از قرار سنهٔ ماضیه هستند

ادارهٔ شترخانه و قاطرخانه و شتر ارکلیه

بریاست جناب امیر الامراء العظام محمد قاسمخان صاحب جمع

امیر تومان اجزاء و عملجات از قرار سنهٔ ماضیه

تختخانهٔ مبارکه

بریاست جناب امیر الامراء العظام محمد قاسمخان صاحب جمع

امیر تومان میرزا اسمعیل پسر مرحوم حاجی میرزا محمد علی

مشرف - باقی اجزاء از قرار سنهٔ ماضیه

اصطبل خاصهٔ همایونی

نوّاب محمد حسین میرزا امیر آخور اجزاء از قرار سنهٔ ماضیه است

زینخانهٔ مبارکه

جناب صدیق السلطنه غلام محسن خان پیشخدمت خاصه خازن رکیبخانه

کالسکه‌خانهٔ مبارکه

بریاست لطف الله خان شجاع الملک پیشخدمت خاصه اجزاء از قرار سنهٔ

ماضیه هستند

شاطرخانهٔ مبارکه

بریاست جناب جلالتمآب بشیر الملک میر تومان جزو وزراء حضور همایون

عباسعلی خان شاطرباشی سرتیپ سایر اجزاء از قرار سنهٔ ماضیه هستند

ادارهٔ سوارهٔ دیوانی

بریاست جناب امیرالامراء العظام محمد قاسمخان صاحب جمع امیر تومان

سوارهٔ خواجه‌وند سپرده بامیرالامراء العظام میرزا عبدالله خان انتظام الدوله امیر تومان والی مازندران واسترآباد شد باقی از قرار سنهٔ ماضیه است

ادارهٔ انبار غلهٔ دارالخلافه

بریاست حاجی آقا یوسف سقاباشی اجزاء از قرار سنهٔ ماضیه

ادارهٔ ایلات دارالخلافه

با ایلخانی کری جناب امیرالامراء العظام محمد قاسمخان صاحب جمع امیر تومان اسامی ایلات از قرار سنهٔ ماضیه است

ادارهٔ معمارخانه و فخارخانه

جناب میرزا حسینخان قوام دفتر مستوفی حاجی صنیع الملک معمارباشی سایر از قرار سنهٔ ماضیه

میرشکار و اتباع

علیخان میرشکار و سرتیپ اجزاء از قرار سنهٔ ماضیه

وزارت وظایف و اوقاف و پست ممالک محروسه وغیره

در ادارهٔ جناب جلالتمآب اجل امین الدوله رئیس مجلس شورای کبری

وزارت وظایف و اوقاف

جناب جلالتمآب مجدالملک وزیر وظایف و اوقاف ممالک محروسه

جناب صدرالملک میرزا سید مصطفی مستوفی وظایف از بابت سایر اجزاء هر چند بعضی تازه اند و تقریباً از قرار سنهٔ ماضیه است

وزارت پست ممالک محروسه

جناب مبشرالدوله میرزا احمدخان پیشخدمت خاصه رئیس کل ادارهٔ پست ممالک محروسه

اجزاء از قرار سنهٔ ماضیه هستند

وزارت علوم و تلگراف و معادن ممالک محروسه

جناب جلالتمآب مخبرالدوله وزیر علوم و تلگراف و معادن ممالک محروسه

وزارت علوم

مدرسهٔ مبارکهٔ دارالفنون

جناب جلالت نصاب نیرالملک میر تومان رئیس مدرسهٔ مبارکه عمدة الامراء العظام محمد حسینخان سرتیپ اول ناظم مدرسهٔ مبارکه سایر اجزاء تقریباً از قرار سنهٔ ماضیه هستند

ادارهٔ حفظ الصحه

بریاست جناب دکتر طولوزان حکیمباشی مخصوص حضور همایون سایر اجزاء از قرار سنهٔ ماضیه هستند

مریضخانهٔ دولتی

بریاست میرزا ابوالحسنخان رئیس مریضخانه و سرتیپ سایر اجزاء از قرار سنهٔ ماضیه هستند

مدرسهٔ مبارکهٔ دولتی تبریز

بریاست احمدخان سرتیپ اول اجزاء از قرار سنهٔ ماضیه

وزارت تلگراف ممالک محروسه

جناب فخامت نصاب مخبرالملک رئیس کل ادارهٔ تلگراف ممالک محروسه

سایر اجزاء عموماً از قرار سنهٔ ماضیه هستند

میرزا علی اصغرخان میرپنجه رئیس تلگراف تبریز ملقب به بشیرالسلطنه است

میرزا حیدرعلیخان میرپنجه و میرزا مهدیخان یاور تلگراف مرحوم شده اند

وزارت فواید عامه

جناب جلالتمآب حاجی حسینقلیخان صدرالسلطنه وزیر فواید عامه

وزارت انطباعات و دار الترجمهٔ خاصهٔ دولتی و غیره

جناب جلالتمآب اعتماد السلطنه مترجم مخصوص حضور همایون و وزیر انطباعات دولت علیه و دار الترجمهٔ دولتی

میرزا علی محمد خان مستوفی و سرتیپ نایب کل وزارت انطباعات و مدیر روزنامجات ایران

دار الترجمهٔ مبارکهٔ دولتی

آقا میرزا محمد حسین ادیب ملقب بفروغی مستوفی دیوان و رئیس دار الترجمهٔ مبارکهٔ دولتی

از مترجمین بارون نورمان غایب و عارفخان مترجم ترکی و میرزا جعفر قراجه داغی مترجم ترکی متوفی و رضاقلیخان مترجم ترکی و انگلیسی و غیره بر قرار و شاغل از قرار سنهٔ ماضیه هستند

وزارت انطباعات

آقا میرزا سید حسن مستوفی وزارت انطباعات و روزنامجات دولتی میرزا اسد الله نقاش بجای میرزا موسی خان سرهنگ نقاش باقی از قرار سنهٔ ماضیه

دار التألیف کتابخانهٔ دانشوران ناصری

که کان بریاست و مباشرت جناب حاجی میرزا ابو الفضل و جناب آقا شیخ مهدی شمس العلماء عبد الرب آبادی است

وزارت جلیلهٔ عدلیهٔ اعظم و وزارت تجارت دولت علیه

جناب جلالتمآب اجل حاجی مشیر الدوله وزیر عدلیهٔ اعظم و وزیر تجارت کل ممالک محروسهٔ ایران

وزارت عدلیهٔ اعظم

مجالس وزارت عدلیه کما کان بریاست جناب فخامت نصاب میرزا شفیع صدر دیوانخانه مستوفی و سایر رؤسا سابقه بر قرار و بر قرار است و تغییری نیافته

وزارت تجارت

ریاست و ادارهٔ تجارت دار الخلافه از جانب وزارت تجارت با میرزا عبد الخالق خان و باقی اجزا از قرار سنهٔ ماضیه

ادارهٔ مهر مهر آثار مبارک

در تحت ادارهٔ جناب مستطاب اجل عضد الملک وزیر حضور همایون

جناب جلالت نصاب خازن السلطنه میرسلیمانخان خازن مهر مهر آثار همایون

اجزاء از قرار سنهٔ ماضیه هستند

وزارت جلیلهٔ خارجه

جناب جلالتمآب اجل قوام الدوله وزیر امور خارجهٔ دولت علیهٔ ایران

جناب جلالتمآب صدیق الملک رئیس کل ادارهٔ وزارت خارجه جناب فخامت نصاب مشیر الملک نایب اول وزارت خارجه

تغییرات عمدهٔ ادارهٔ وزارت جلیلهٔ خارجه در این قرار است

جناب میرزا احمد خان مستشار وزارت خارجه سرتیپ اول ملقب به منتظم السلطنه و مخاطب بجناب جنابی میرزا عبد الحسینخان نایب وزارت خارجه سرتیپ دوم

ادارهٔ متعلقهٔ بسفارت عثمانی

با جناب حاجی ثقة الملک نایب اول وزارت خارجه

حاجی میرزا حسنخان نایب اول وزارت خارجه مدیر ادارهٔ متعلقه بسفارتخانهای دول همجوار بخطاب جنابی نایل

میرزا مهدیخان مهندس ملقب به ممتحن الدوله میرزا موسی خان کارپرداز سابق وان مأمور کمیسیون سرحدی

ناظم الملک مامور بمعاونت کمیسیون سرحد خراسان
میرزا اسمعیل خان سرهنگ
مصباح الدوله رئیس امناء تذکرهٔ آذربایجان مرحوم
لقب مصباح الدوله بفرزند ارشدش جعفر قلیخان و عمل
تذکرهٔ آذربایجان بر پسر دیگرش میرزا حبیب الله خان سرتیپ
واگذار شد،
میرزا محمد قلیخان سرتیپ اول و نایب وزارت تجارت کارگذار بجنورد
ملقب به منیع الملک
کارگذاری قوچان بمصطفی خان سرتیپ واگذار
میرزا ابو الحسن خان کارگذار مازندران

سفراء و مأمورین

بمبئی) حاجی میرزا حسین خان جنرال قونسل بمبئی
و هندوستان ملقب بمصباح السلطنه
بلژیک) جناب سعد الدوله میرزا جوادخان
وزیر مختار و ایلچی مخصوص دردولت بلژیک
ازمیر) میرزا حسین خان کارپرداز
عراق عرب) میرزا علینقی خان جنرال قونسول
مقیم بغداد ملقب بمستشار الوزاره
فرانسه) جناب مخامت نصاب نظر آقا امیر تومان
وزیر مختار و ایلچی مخصوص ملقب به یمین السلطنه

سفراء دول متحابه در دربار دولت علیه بترتیب حروف هجی

سفارت دولت اطریش) جناب مسیو اکرونا الدوزیر مقیم
سفارت دولت المان) جناب کنت دو الوتبرن وزیر مختار
و ایلچی مخصوص مسیو کنت دو لغایب مسیو دکرزرون
شار ژدافر موقتی و مترجم اول دکتر هولک مترجم دویم
در سفارت دولت انگلیس بعد از مسیو کیندی
هنوز نایب اول سفارت معین نشده
(تبریز) مستر وود جنرال قونسول (خراسان) کلنل یت
جنرال قونسول (کرمانشاهان) حاجی میرزا عبد الرحیم خان
وکیل الدوله بجای مرحوم حاجی آقا حسن خان وکیل الدوله
در سفارت دولت روس، مسیو الکسندر اشتریخ
مترجم دویم مسیو کدار رکی باتوشکف آتشه مسیو اود
ویلث سید نوآتشه میرزا مهدی خان منشی اول دارای امتیاز
سرتیپی میرزا ابو القاسم خان منشی دویم دارای امتیاز سرهنگی
در سفارت دولت عثمانی) جناب جلالتمآب
علی غالب بیک سفیر کبیر بهاء الدین بیک نایب اول
شکری بیک نایب دویم امین بیک آتشه میلیتر باقی اجزا
از قرار سنهٔ ماضیه است . (کردستان) حاجی ناسم
بیک بانژ شهبندر (کرمانشاهان) نزهت افندی شهبندر
در سفارت فرانسه مسیو دار بو شار ژدافر باقی
از قرار سنهٔ ماضیه

اعتذار

[illegible]

ممالک خارجه

اروپ

دولت استریه و مجارستان

امپراطور فرانسوا شارل ژزف در سنه ۱۲۴۶ هجری متولد شده ولیعهد فرانسوا فردیناند شارل لوئی ژزف ماری هیجدهم ماه دسامبر سنه ۱۸۶۳ مسیحی متولد شده است پای تخت وینه صدر اعظم و وزیر دول خارجه کنت کالنکی مذهب دولتی کاتولیک و پروتستان هم دارد جمعیت از قرار دو سال قبل تقریبا هشتاد و دو کرور

دولت اسپانیا

پادشاه آلفنس سیزدهم در هفدهم ماه مه سنه ۱۸۸۶ مسیحی متولد شده مذهب دولتی کاتولیک جمعیت تقریبا سی و سه کرور و چهار صد و چهل و چهار هزار و هفتصد و هشتاد و شش نفر پای تخت مادرید

دول متحده المان

جمعیت کلیه از قرار سنه ۱۸۸۵ نود و سه کرور و سیصد و پنجاه و هفت هزار و هفتصد و پنج نفر مذهب دولتی پروتستان و بعضی کاتولیکی هستند

اولا باد

فرمانفرما فردریک گیلیوم لوی سنش شصت و هفت سال است ولیعهد فردریک گیلیوم لوی لئوپلد اگوست سنش سی و پنج سال پای تخت کارلسروهه مذهب پروتستان

باویر

پادشاه (اتون) تولد در هفدهم آوریل سنه ۱۸۴۸ به جهت مرض از امر سلطنت برکنار است نایب السلطنه پرنس ریژان است ولیعهد پرنس لوی پای تخت مونیک مذهب کاتولیک

پروس

امپراطور المان و پادشاه پروس گیلیوم دویم در بیست و هفتم ژانویه سنه ۱۸۵۹ میلادی متولد شده و در پانزدهم ژون سنه ۱۸۸۸ میلادی مطابق شوال سنه ۱۳۰۵ هجری بر سریر امپراطوری المان و پادشاهی پروس جلوس نمود ولیعهد پرنس فردریک گیلیوم در ششم ماه مه سنه ۱۸۸۲ متولد شده سنش یازده سال وزیر اعظم جنرال کاپریوی مذهب دولتی پروتستان و بعضی هم کاتولیک هستند پای تخت برلن

دولت ساکس

شاه آلبرت فردریک اگوست سنش شصت و پنج سال پای تخت درزد مذهب دولتی پروتستان و قدری کاتولیک

ورتمبرغ

شاه گیلیوم شارل در سنه ۱۸۹۱ جلوس نموده سنش چهل و پنج سال پای تخت استوتگارت مذهب دولتی پروتستان و قدری کاتولیک

دولت انگلستان و ارلند و اسکاتلند

پادشاه ملکه ویکتوریا الکساندرین در سنه ۱۸۱۹ میلادی متولد شده اند ولیعهد پرنس آلبرت ملقب به پرنس دوگال سنش پنجاه و دو سال وزیر اعظم مسیو گلادستون پای تخت لندن جمعیت تمام این مملکت از انگلیس و ارلند و اسکاتلند و جزایر حول و حوش از قرار تحدید سنه ۱۸۹۰ بعلاوه سربازان و ملاحان که در مسافرت هستند هفتاد و هفت کرور و هشتاد و سه هزار و هفتصد و پنجاه و پنج نفر و جمعیت تمام ممالک متصرفی انگلیس از هندوستان و غیره پانصد و نود کرور و یکصد و نود و سه هزار و هفتصد و بیست و دو نفر مذهب دولتی پروتستان و مذهب مملکت ارلند کاتولیک

فرمانفرمای هندوستان مارکی د لانسداون

دولت ایطالیا

پادشاه هومبر اول سنش چهل و هشت سال ولیعهد ویکتور امانوئل پرنس ناپل سنش بیست و چهار سال وزیر اعظم مسیو جیولیتی مذهب کاتولیک جمعیت از قرار سنه ۱۸۸۹ شصت و یک کرور و چهار صد و چهل و هفت هزار و سیصد و شش نفر پای تخت رم

دولت بلژیک

پادشاه لئوپلد دویم سنش پنجاه و هشت سال پای تخت بروکسل جمعیت از قرار سنه ۱۸۸۹ دوازده کرور و نود و سه هزار و هفتصد و نود و هشت نفر مذهب دولتی کاتولیک

دولت پرتوغال

پادشاه شارل اول در سنه ۱۸۶۳ میلادی متولد شده ولیعهد

لوی فلیپ تولّد در سنهٔ ۱۸۷۰ پای تخت لزبن جمعیت تقریبا
در اروپ سه کرور و یکصد و هفتاد و دو هزار نفر خارج از
اروپ شش کرور و دویست و هشتاد و یکهزار نفر

دولت پی با که هلاند نیز میگویند

پادشاه ویلهلمین دختر گلیوم سیم در سنهٔ ۱۸۸۰ میلادی متولد شد
نایب السلطنهٔ ایشان (اما) والدهٔ ایشانست جمعیت از قرار
سنهٔ ۱۸۸۹ سه کرور و چهل و هشت هزار و پانصد و نود و شش نفر
مذهب دولتی پروتستان

دولت دانمارك

پادشاه کریستیان نهم سنش هفتاد و پنج سال ولیعهد کریستیان
فردریك گلیوم شارل سنش چهل و هشت سال پای تخت
کپنهاك مذهب دولتی پروتستان جمعیت از قرار سنهٔ ۱۸۹۰ دو
کرور و دویست و نود و هشت هزار و سیصد و شصت و هفت نفر

دولت روس

امپراطور روس الکساندر سیم سنش چهل و هشت سال ولیعهد
گراندوك نیکلا الکساندرویچ سنش بیست و پنج سال مسیو دوگیرس
وزیر خارجه جمعیت کلیهٔ ممالك روس دویست و بیست و پنج کرور
و چهار صد و سی و چهار هزار و پانصد و نود و دو نفر مذهب ارتدوکس
گرك و مذاهب متفرقه هم دارد پای تخت سن پطرزبورغ

دولت رومانی

پادشاه شارل اوّل سنش پنجاه و چهار سال پای تخت بوکارست
جمعیت تقریبا ده کرور و سیصد و هفتاد و شش هزار نفر مذهب
ارتودکس گرك

دولت سربی

پادشاه الکساندر اوّل سنش هیجده سال پای تخت بلگراد جمعیت
موافق سنهٔ ۱۸۹۰ دو کرور و نود و شش هزار و چهل و سه نفر
مذهب کاتولیك و گرك

دولت سوئد و نروژ

پادشاه اسکار دوم تولد در سنهٔ ۱۸۲۹ مسیحی ولیعهد اسکار گوستاو ادلف
تولد در سنهٔ ۱۸۵۸ پای تخت استکهلم جمعیت سوئد و نروژ روی هم رفته
سیزده کرور و هشتاد و یکهزار و سیصد و نه نفر

دولت سویس

رئیس جمهوری مسیو ترنبه وزیر اول کزدرز پای تخت
برن مذهب نصف پروتستان و نصف کاتولیك
جمعیت پنج کرور و چهار صد و سی و چهار هزار و پنجاه و شش نفر

دولت عثمانی

سلطان عبد الحمید خان سنش پنجاه سال ولیعهد محمد رشاد افندی
صدر اعظم جواد پاشا پای تخت اسلامبول مذهب اهل سنت
و عیسوی و غیره نیز دارد جمعیت شصت و هشت کرور و
سیصد و بیست و دو هزار و هشت نفر که تقریبا نصف این جمعیت
رعیت خود عثمانی و نصف دیگر در تحت تبعیت و حمایت عثمانی هستند

دولت فرانسه

رئیس جمهوری مسیو سادی کارنو پای تخت پاریس مذهب
عموما کاتولیك جمعیت هشتاد و شش کرور و دویست و هیجده هزار و
سه نفر

ایالت مونتنگرو

پرنس نیکلای اول سنش پنجاه و دو سال ولیعهد پرنس دانیلو
سنش بیست و دو سال پای تخت چتینیه جمعیت دویست و سی و شش
هزار نفر مذهب ارتودکس گرك کمی هم کاتولیك و مسلمان دارد

دولت یونان

پادشاه ژرژ اول سنش چهل و هشت سال ولیعهد قسطنطین
در سنهٔ ۱۸۶۸ مسیحی متولد شده مسیو دلیقانی رئیس شورای وزرا
داخله و جنگ پای تخت آتن جمعیت چهار کرور و صد و هشتاد و
هفت هزار و دویست و هشت نفر مذهب عیسوی گرك

آسیا

دولت چین

امپراطور گوانکسو سنش بیست و دو سال شنتیپرد بار و رئیس
وزرا شاهزاده لی پای تخت پکن مذهب دولتی بودا مذهب
هستند مسلمان و غیره هم دارد جمعیت کلیه هشتصد و پنج
کرور و دویست و سی و پنج هزار نفر که هفتصد و شصت و سه
کرور و پنجاه و چهار هزار و هشتصد و هفتاد و هفت نفر اهالی خود

چین و ما بقی متعلق بر مانچوری و تبت و مغول و سایر
ممالک تابعه مستند جمعیت رعیت هشتصد و نه
کرور و چهار صد و چهل و شش هزار نفر جمعیتی که زیر حمایت
مستند پنجاه و هفت کرور

دولت ژاپن

(میکادو) یعنی امپراطور موتسو هیتو سنش چهل و یک سال
ولیعهد (یوشی هیتو) سنش چهارده سال رئیس شوری
پرنس سانجو پای تخت یدو مذهب بودا مذهب جمعیت هفتاد و
نه کرور و یکصد و هفت هزار و دویست و سی و چهار نفر

دولت سیام

پادشاه سامیدج فرا پارامندر ماها خولالن کرن در
سنه ۱۸۵۳ میلادی متولد شده پای تخت بانکوک وزیر
داخله و امور خارجه (کرم لوانک دا اونگ سی وارو
پراکا) مذهب بودا مذهب جمعیت تخمیناً از دوازده
الی بیست و چهار کرور نفر

افریقیه

ایالت تونس

در تحت نظارت و حمایت فرانسه والی سید علی بیک
ولیعهد سید محمد نائب بیک پای تخت تونس جمعیت سه کرور

دولت حبشستان

از قرار سنوات ماضیه امپراطور که نگوس میباشد اسمش منلیک جمعیت
دوازده کرور مذهب ولی کاتولیک مسلمان و غیره هم دارد

دولت زنگبار

از قرار سنوات سابقه در تحت حمایت دولت انگلیس است
سلطان سید علی پای تخت بندر زنگبار جمعیت جزیره زنگبار
یکصد هزار نفر اما تمام جمعیت آن مملکت مشخص نیست مذهب مسلمان

جزیره ماداگاسکار

در زیر حمایت و نظارت دولت فرانسه پادشاه ملکه (رانااوالا
مانژاکا) سیم در سنه ۱۸۶۲ متولد شده جمعیت دو کرور پای تخت تاناناریو

دولت مراکش

سلطان مولی حسن الحسنی العلوی پای تخت فاس
جمعیت تقریباً شانزده کرور مذهب مسلمان

ایالت مصر که جزو سلطنت عثمانی است

خدیو عباس حلمی پاشا سنش نوزده سال وزیر داخله و مالیه
و رئیس شوری پای تخت قاهره مذهب اسلام سنی
جمعیت تمام مصر سه کرور و سیصد و هفده هزار و دویست و شصت و پنج نفر

امریکا

ینگی دنیای شمالی

جمهوری اتازونی

رئیس جمهوری مسیو گلیولاند پای تخت واشینگتن مذهب
اغلب پروتستان و غیره جمعیت در سنه ۱۸۹۰ یکصد و بیست و
چهار کرور و چهار صد و هشتاد هزار و پانصد و چهل نفر

جمهوری مکسیک

رئیس جمهوری اسمش ژنرال پرفریو دیاز پای تخت مکسیکو
مذهب کاتولیک جمعیت موافق سنه ۱۸۸۹ بیست و سه کرور و
یکصد و یک هزار و سیصد و چهل و هفت نفر

ینگی دنیای مرکزی

جمهوری سان سالوادور

رئیس جمهوری ژنرال ازتا پای تخت سان سالوادر
جمعیت یک کرور و صد و شصت و سه هزار و ششصد و سیزده نفر

جمهوری کوستاریکا

رئیس جمهوری رودریگز پای تخت سان ژوزه جمعیت در سنه ۱۸۸۹
دویست و نه هزار و ششصد و چهل و چهار نفر به علاوه هندیهای

غیر متمدن

غیر متمدن دویست وچهارده هزار نفر

جمهوری گواتمالا

از قرار سنه ماضیه رئیس جمهوری (ژنرال باریلاس) پای تخت گواتمالا جمعیت دوکرور وچهارصد شصت هزار وهفده نفر

جمهوری نیکاراگوا

رئیس جمهوری (ساکازا) جمعیت دویست وهشتاد ودو هزار وهشتصد چهل وپنج نفر وعلاوه سی هزار نفر هم منگ غیر متمدن دارد پای تخت نیکاراگو

جمهوری هوندوراس

رئیس جمهوری جنرال لبتا پای تخت کومایاگا

ینگی دنیای جنوبی

جمهوری ارژانتین

نایب رئیس جمهوری پلگرینی پای تخت بوئنس آیرس جمعیت شش کرور ودویست وسه هزار وهفتصد بیست نفر

جمهوری اکواتر

رئیس جمهوری فلورس جمعیت دوکرور ودو چهار هزار و ششصد وپنجاه ویکنفر پای تخت کوئیتو

جمهوری اوراگه

رئیس جمهوری (هرترا اولیس) پای تخت منتویدو جمعیت ششصد چهل وهشت هزار ودویست ونود وهفت نفر

برزیل

رئیس جمهوری   پای تخت ریوژانیرو جمعیت موافق ۱۸۸۸ بیست وهشت کرور ودو هزار وسیصد سی وپنج نفر علاوه ششصد هزار نفر هم هندی وحشی دارد

جمهوری بولیوی

رئیس جمهوری آرس پای تخت چوکی ساکا جمعیت یک کرور وصد هشتاد ونه هزار وهشتصد نفر هندیهای وحشی دویست وچهل وپنج هزار نفر

جمهوری پاراگه

رئیس جمهوری کنزالس پای تخت آسمپون جمعیت از قرار ۱۳۰۳ سیصد بیست ونه هزار وششصد هشتاد وهشت نفر علاوه شصت هزار نفر هندی نیم متمدن وهفتاد هزار نفر هندی وحشی وپانزده هزار نفر از اهالی خارجه در آنجا اقامت دارند

جمهوری پرو

رئیس جمهوری کلنل برمودس پای تخت لیما جمعیت پنج کرور مذهب کاتولیک

جمهوری شیلی

رئیس جمهوری منت

جمهوری دول متحده کولمبی

رئیس جمهوری رفائل نونز پای تخت بگتا جمعیت دول متحده کولمبی شش کرور وچهارصد سه هزار وپانصد نود ودو نفر

جمهوری فنزوئلا

رئیس جمهوری (رای موندواندوک داپالاسیو) پای تخت کاراکاس جمعیت چهار کرور ودویست سی وهشت هزار وهفتصد

جزایر

جزیره ساندویچ

پادشاه ملکه لیلیوکالانی در سنه ۱۸۳۸ مسیحی متولد شد پای تخت نولولو

جمهوری دومینیکن

رئیس جمهوری (اولیس هرو) پای تخت سن دومنگ جمعیت چهارصد هفده هزار نفر

جزیره هایتی

رئیس جمهوری (هیپولیت) پای تخت پورت پرنس جمعیت هفتصد وشصت هزار نفر

هو الله

تعالی شأنه

جلد سیم کتاب درر التیجان

فی تاریخ بنی الاشکان از مصنفات

جلیله جناب جلالتمآب اجل

اعتماد السلطنه العلیه محمد حسنخان

وزیر انطباعات و دار الترجمه

و غیرها دام اقباله العالی

فی سنه ۱۳۱۰ من الهجرة المبارکه

قیمت دوازده

هزار

